

قَدْ جَاءَكُمْ نُورٌ مِنْ رَبِّكُمْ
وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا



کشف الأسرار وعده الأبرار

معروف بتفسير خواجه عبدالله انصاری

جلد دوم

تَفْسِيرُ تَوَالِي عَمَلٍ فِي سِيَاقِ النِّسَاءِ

تأليف

ابو الفضل رشيد الدين الميبدی

در سال ۵۲۰ هجری قمری

بعی و ابتمام

آقل عباد علی صغر حکمت

طهران ۱۳۳۸ هجری شمسی - ۱۳۷۸ هجری قمری

چاپخانه دانشگاه

بسمه تعالی

مقدمه

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَزَّلُهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ

این کتاب صواب که کاشف اسرار است، و عُدَّت ابرار است، و ملاد احرار است، و دل را رازی از یار است، ایسک بحمدالله والمته شاهد بارز است حلد بحسین آں سال ۱۳۳۱ هجری شمسی برابر ۱۳۷۱ هجری قمری ریت طبع و انتشار یافت، و کافه مسلمانان خاصه پارسی زبانان را از آن بهره بسیار و سود بیشمار حاصل آمد فتقلها رثها یقولی حسری، و آنتها نانا حسرا

ایسک محلد دومین گمئل حیه آست سَع سَمَل فی کلِّ سُلْطَه مَائَه حَه پس از هفت سال چون عروسی هر هفت کرده یا ماهی دوهفته ارحله گاه عیب بر صه شهود میآید، و آنت آتیناک سَمَا من المثنای و القرآن العظیم، ما داماد صاحب دولت که باشد و نعمت وصال کرا افتد؟

رین قفته هفت گسند اولاک پر صداست

کوته نظر سن که سخن مختصر گرفت

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِنَّمَا شَاكَرَ وَإِنَّمَا كَفُوراً

در مقدمه محلد اول محملی از تاریخ این کتاب مستطاب و کیفیت علل و اسباب که باعث حصول چنین گوهر ناب و تحفه کمیاب بود، قلم آمد، اکمون شکر از آن حمله سازی نیست در این مقام ارباب تحدث نعمت و شکرانه فصیلت همین سراسر است که گفته شود این محلد دومین بیر بریح بسیار و ربع فراوان و کوشش مستمر و حدّ دائم

و جهد و اهر و سعی بلیغ پس از مقابلہ باد و سحہٴ اصل کہن کہ از کتابخانہ های اسلامبول
 عکس برداری و استنساخ شدہ ، ناعایت و توجہ خاص بحسن قلم و صحت اعراب و دقت
 نحو و وضع علامات و شمارہٴ سور و آیات و محتمات دیگر اینک پردہ از حمال بیمثال
 خود میکشاید و دلدادگان را اشارت وصال میسپاید وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ
 وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا از خداوند متعال
 مسألت آنکہ بیت حیر اولیاء جامعہٴ طهران بالخاصہ رئیس حردمند و استادان فرزانہ
 مدرسہٴ معقول و معقول مأجور و معقول افتد ، ریرا اگر عیایات و الطاف ایشان نمیبود
 ہر آیمہ این توفیق بویسمدہ را رفیق نمیشد ، و الحق معاذ کریمہ ۔ إِنَّ الدِّينَ آمُوا
 وَعَبِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ حَيْرُ الرَّيَّةِ در شأن ایشان بیک مطابق افتادہ است

اکنون ما میوہ کار و کوشش خود را بر پیشگاہ ببار بھادہ ایم ، بدان امید کہ
 برادران ہم کیش و ہمریان ما از ایس گنجیہٴ گراںہا سرمایہ و سود دو جہائی
 بیدورند ، و در پیرو این درخت آسمانی چراغ حان بعرورند ، و دانش خاودائی
 بیامورند ، و همان گوئیم کہ میثدی صاحب تفسیر رحمۃ اللہ علیہ گفت

حان بیر سرد تو فرستیم ندیں شکر

صد حان نکند آنچه کمد بوی وصال

فَإِنَّمَا الدِّينَ آمُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصِمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَ فَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ
 إِلَيْهِ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا

و ان العبد المذنب الراحى من رحمته على اصغر حكمة الشيرازى فى بلدة
 طهران يوم الخميس الثامن عشر من شهر ذي الحجة الحرام سنة ١٣٧٨ الهجرية القمرية ،
 و كان ذلك يوماً منار كآ و عيداً سعيداً و اكمل الله تعالى بذلك اليوم دينى و اتم نعمته
 على نفعى ، و الحمد لله رب العالمين

بسم الله الرحمن الرحيم

۴- سورة آل عمران - مدنية

۱- النوبة الاولى

سام خداوند بحسابدۀ مهران «أَلَمْ، الله لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» آن حدائی است که
بیست حدائی حراو «الْخِيَاتِيمُ»^(۲) رنده بایسده،

«بَرَأَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ» فرو فرستاد نرتو این نامه، «بِالْحَقِّ» راستی و
درستی، «مُصَدِّقًا» گواهی استوار گیر، «لَمَّا بَيْنَ يَدَيْهِ» آن نامه را که پیش اریں
فرو فرستاد، «وَأَنزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ مِنْ قَبْلُ» و فرو فرستاد تورّت موسی و
انجیل عسی اربیش،

«هَدَى لِلنَّاسِ» این کتاب و آن تورّت و انجیل هر سه راه نموی را فرو فرستاد
مردمان را، «وَأَنزَلَ الْفُرْقَانَ»^(۳) و فرو فرستاد نامه که حدائی صدا کند میان
حق و باطل

«إِنَّ الدِّينَ كَعَمْرٍا» ایشان که کفر شدید، «بِأَنَابِ اللَّهِ» سحان حدای،
«أَنَّهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ» ایسا نراست عذابی سخت، «وَاللَّهُ عَزِيزٌ» و حدای قوی است
سخت گیر، «دَوَائِمًا»^(۴) باین کسی

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الشَّاقِينَ» حدای آنست که چری دوشده نماید بروی
«فِي الْأَرْضِ وَالْفِجَارِ»^(۵) نه در زمین و نه در آسمان

«هُوَ الَّذِي يَصْرِفُكُمْ» او آنست که شما را می مگرد، «فِي الْأَرْحَامِ» در

رحمهای مادران « کَیْفَ یَشاءَ » چنان که خود حوآمد
 « لِإِلَهِ الْأَهْوَى » بیست حدای حروی « أَلْغَرِیرُ الْحَکِیمِ »^(۶) آن توانای دانا

النوبة الثانية

این سوره آل عمران

گفته‌اند دویست آیت است، سه هزار و چهارصد و هشتاد کلمه، و چهارده
 هزار و پانصد و بیست و پنج حرف. حمله نمدیه فرود آمدن آسمان عرت، اربردیک
 خداوند حل نماؤه، **مُصْطَفٰی** **وَالْغَرِیرُ** **سَعِیدٌ** **حَسِیرٌ** گفت « اول آیت اربین سوره که
 فرو آمد این بود - هَذَا بَیَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًی وَ مَرْعَیَةٌ لِلْمُتَّقِینَ »

و مصطفی در سان فصیلت این سوره گفت هر آنکس که بر حوآمد رور آدیه
 حدای عز و حلّ و فرشتگان او بر وی تما گویند، و درود فرستند، با آنکه آفتاب
 فرو شود و روایتی دیگر می‌آید - که اگر سب آدیه بر حوآمد رور قیامت و را
 دو بر دهد با ندان دو بر اندر صراط ناسانی مار گردد و روایتی دیگر - اگر
 بر اطلاق در عموم احوال و اوقات بر حوآمد بهر آنتی و را امامی دهد و ریهاری،
 فردای قیامت اندران حسیر دورح **این مسعود** گفت « مَنْ قَرَأَ آلَ عِمْرَانَ فَهُوَ
 عَمِيٌّ » بوانگر تحقیقت آنکس است که آل عمران داند و حوآمد

اما سب برول آنات که در صدر این سورست **مَرْقُولٌ** **کَلْبِیٌّ** **وَبِیعٌ** **وَانَسٌ** و
 حاعتی مقیتران آنسب که ترسانان **بِحِرَانِ** آمدند بر مصطفی **وَالْغَرِیرُ** **سَعِیدٌ** **حَسِیرٌ** شصت مسرد
 سواران، چهارده ار ایشان سران و سالاران و اشراف ایشان، و درین چهارده سه کس
 بودند که مدار کار اسان ناس سه کس بود، و بر همه مقدّم و فرمان ده بودند - یکی
 عاقب امر قوم بود، و صاحب مشورت اسان، که همه گوش ناشارت و رای وی
 داشتند، نام وی **عبدالْمَسِیحُ** بود دیگر رسید بود ثمال اسان، و صاحب رحل ایشان،
 نام وی **ایهم** **سَدِیْقِرُ** **ابُو حَارِثَةَ** **بْنِ** **عَلْقَمَةَ** **قَاسِیٌ** و امام و صاحب مدار بس اسان
 آمدند و در مسجد رسول خدا شدند، بعد از نماز دیگر با حمامهای پیکو، و هیئت

آراسته، تا آن حدّ که یکی ارضاحه گفت: مانند اس قوم ما هر گر ندیده‌ایم وقت نماز ایشان در آمد، برخاستند و هم اندر مسجد نماز خویش بگرازدند روسوی مشرق، و رسول خدا گفت: بگداوریدشان تا نماز خویش نکنند پس سید و عاقب هر دو درسح آمدند و نارسول سخن در گرفتند رسول خدا گفت: مسلمان شوید ایشان گفتند ما مسلمان شدیم پیش اربین رسول گفت: دروغ گفتند که شما مسلمان نه‌اید، نه آنکه خدا را فرزند مگوئید؟ و صلیب می‌برستید؟ و گوشت حوک می‌خورید؟ ایشان گفتند: إِنْ لَمْ يَكُنْ وَلَدًا لِلَّهِ فَتَىٰ أَنُوهُ؟ اگر عیسی فرزند الله بود پس پدر وی که بود؟ و محاصمتی در گرفتند در کار عیسی، پس مصطفی (ص) گفت: نه شما می‌دانید و می‌شناسید که فرزند پدر ماند؟ لامحابة که حسیت میان پدر و فرزند این اقتضا کند گفتند: بلی چنین است رسول گفت: پس خداوند ما عزّ و جلّ رنده است که مرک را بوی راه به، همیشه بود، و هست، و باشد و عیسی بود پس بود است آنکه مرک و سازاوی راهست او بر خدای ما بگهان هر چیرست، و زوری گمار هر کس، و در عیسی اربین هیچ چیر نیست، و خداوند ما آنست که لَا يَحْمِي عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ به در رمس و به در آسمان چیری از وی پوشیده [نست]، و عیسی نداند مگر آنچه او را در آموختند، و خداوند ما بمیسی را در رحم مادر بگاشت، چنان که خود خواست، تا مادر بوی نازور سده و او را فرو بهاد، چنان که مادر فرزند بهد، پس او را سروررد حنان که کودک خرد را بروررد بطعام و شراب، و خداوند ما اربین همه با کست و مبره، به حواد، به آسآمد، به هیچ عب و ریح بوی در آید، «تَعَالَىٰ وَ تَقَدَّسَ عَنَّا يَقُولُ الطَّالِبُونَ عَلَوًّا كَبِيرًا» این سخن در ایشان گرفت و حاموس تندید تا محاصمت منقطع گشت، و رب العالمین درس حال این آیات فرستاد از اول سوره

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» عکرمه گفت: پس از موحودات و مکروبات خدا بود، دگر هیچ چیر نبود، نوری نافرند و از آن نور اوح و قلم نافرند، آنکه اول چیر که نرلوح بوست «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بود عثمان عمان از مصطفی

(ص) پرسید که در این «آیت تسمیت» چه گوئی؟ مصطفی گفت «نامی از نامهای خداوند است حلّ حاله، نام اعظم بردیک، و هم بر چنان که سیاهی چشم سپیدی را بردیک است و هم بر حمفر بنی محمد گفت سَمِ اللّٰه کتاب خدا را همچون کلید است درها را، پس هیچ در خانه در نتوان شدن می کلید، همچنین دستوری بیست که محصور قرآن شود می سَمِ اللّٰه آنکه این بیت بر گفت حمفر شعر

« بِسْمِ اللّٰهِ مَسَّحَ الْكَلَامِ وَ سَمِ اللّٰهِ شَافِيَةُ السَّقَامِ »

ابوسعید حدادی روایت کند از مصطفی گفت - میان عورات بنی آدم و میان دیو پرده سَمِ اللّٰه است، کسی که بطولت حای شود قضاء حاجت را، تا سَمِ اللّٰه نگوید که دیده دیو از آن درسد حجاب بشود و دیو از هیچ چیر چنان کوفته و کسته بشود که از سَمِ اللّٰه شود، بنیسی که مردی محصور مصطفی گفت «بِسْمِ الشَّيْطَانِ» مصطفی گفت چنان مگوی که دیو ازین بر رگی بر خود بهد و گوید «يَعْرِفِي صَمْرُكَ يَا دَابِلَتَ سَمِ اللّٰه تَصَاعُرَ حَتَّى يَصِلَ مِثْلَ الدَّابِّ» و عن عبد الله بن مسعود قال «مَنْ أَرَادَ أَنْ يَجِيَهَ اللّٰهُ مِنَ الرِّبَايَةِ التَّسْعَةِ عَشَرَ فَلْيَعْرِءْ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فَإِنَّهَا تِسْعَةُ عَشْرَ حُرُوفًا لِّجَمَلِ اللّٰهِ تَعَالَى كُلَّ حَرْفٍ مِنْهَا حِجَّةٌ مِنْ وَاحِدٍ مِنْهُمْ»

و شرح این آیت تسمیت بالطائف و مکت که تان معاق دارد در سوره نقره از

مش روت

قوله تعالى «أَلَمْ» - روایت کردند از ابن عباس در تفسیر «أَلَمْ» که الف اشارتست بالله، و لام بحریل و هم بمحمد این تفسیر دلالت کند که مبدء قرآن از خداست و واسطه حرئیل و منتهی محمد صلی اللّٰه علیہ و آله و سلم و محرج الف که بدات محارج حروفست دلالت میکند بدان که مبدء قرآن از خداست، و محرج لام که اوسط المحارجست بر حرئیل که واسطه است، و محرج میم که منتهی محارج است در مصطفی که منتهای قرآنست، چنانستی که رب العالمین گفت ازین حروف که دلالت میکند بر اسباب سگانه کتاب قرآن حاصل شد آن کتابی که سما با فصاحت و براءت از مثل

آن گفتن درمابید، و عاخر گشتید و گفته‌اند - «الف» اراحدت است، و «لام»
 ار لطف، و «میم» ار ملك معنی است که «الاحد اللطیف الملك»
 قوله هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

«الله» بعضی ار معتران در معنی - الله - و در اشتقاق آن گفتند «هو الّذی
 یَحِقُّ لَهُ الْعَادَةُ، وَالَّذِي يُؤْكَلُ الْأَشْيَاءُ إِلَيْهِ» «الله» آن خداوندست که عادت کردن
 و گردن نهادن ویرا سراسر است، و نار گشت هرچیز و هر کار با علم اوست و با حکم او
 و گفته‌اند که «الله» - الف - اشارتست بآلاء خدا، و - لام - اشارتست به لطف خدا
 و - لام - دیگر به لقاء خدا و - ها - تنیده است میگوید که بیدار باشید و ندانید
 که هر که بیدار الله رسید هم نعمت و لطف الله رسد اگر به لطف او بودی سده
 بلقاء او لرسیدی

معتقد اهل سنت بر من قاعده بنا نهادید بنا گفتند - خدا را هم بحدا شناسیم،
 یعنی که تا ربّ العزّة خود را ما دل سده تعریف نکند، و شواهد صفات قدیم در دل
 وی ثبت نکند، سده معروف او راه نبرد، ایست که مصطفی و ﷺ گفت
 «وَاللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مَا أَهْتَدِيَا وَلَا تَضَلَّيَا وَلَا صَلِّيَا» و مصداق این حسر از قرآن مجید
 آنست که گفت حکایت از اهل بهشت «وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا
 لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ»

آنکه سر به و تقدس خود را گفت لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، و بحواب آن کافران که
 می گفتند حمله الاشياء سه چیزست عابدی که به معنود بود معنی - سده، و معنودی
 که به عانه بود معنی - خدای عزّ و جلّ، و معنودی عابد یعنی - عیبی رب العالمین
 بیان کرد که مستحقّ عبادت بر اطلاق حرّ الله بیست آن خداوندی که حرّ او معنود
 بست «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»

آنکه تأکید را گفت «الْحَيُّ الْقَيُّومُ» رنده نایمده، که بروی مرکب روا به،
 و فسا بوی راه به، و رندگی همه رندگان بدست وی و بقدره اوست، «وَالْقَيُّومُ» -
 هو العالم محیط کُلّ شیء و المعطى آء مانه قوامه هماست که حای دیگر گفت

«أَعْلَى كُلِّ شَيْءٍ خَلَقَهُمْ هَدَى» «أَمْسَى هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ» وتمامی

شرح این کلمات در **سورة البقرة** رفت

وَلَعَلَّكَ الْكِتَابَ كِتَابٌ - ایضا قرأست، وَأَنْتَ بَيْنَ يَدَيْهِ كِتَابًا لِّكُلِّ الْغُورِ
نَعْمًا إِلَى دَرَجَةٍ، ای صَفْهَا ودریل ساء مبالغت و کثرت است، یعنی که نه یکبار ورود
آمدن، بلکه اندر سالها، لحم لحم، آیت آیت، بقدر حاجت و ضرورت، بدفعات
و کرات فرود آمد، تا گرفتن آن تَلَفُّف و یادداشت آن بدل آسان تر بود، و باید بداند
چنان که حای دیگر گفت «كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا» حای دیگر گفت
«وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكُثٍّ»، نه چون قوریت موسی که یکبار
ار آسمان فرود آمد گویند - هفتاد شتروار بود، و يك حرو ار آن یکسال برمی-

حوانید، و در همه سی اسرائیل هیچ کس همه تودیت نربخواند، مگر چهار کس
موسی عمران و یوشع بن نون، و عزیر و عیسی^۱ علیهم السلام پس از این جهت
تودیت و اسحیل را اُتُرُلْ، گفت و تُرُلْ، نگفت معنی دیگر گفته اند که تُرُلْ، قرآن
را گفت از بهر آنکه اس ساء مبالغت است و حکم قرآن مؤند است تا لاجرم باین
لفظ مخصوص گشت، و حکم تودیت و اسحیل مؤند نیست، ازین جهت ساء مبالغه
نگفت

«وَلَعَلَّكَ الْكِتَابَ الْحَقُّ» الاية - ای بِالْعَدَلِ، لَمْ يُرَلْهُ مَاطِلًا عَمَّا يَجِبُ
شَيْءٌ كَقَوْلِهِ: «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ» میگوید این قرآن
که فرو فرستاد، عدل فرستاد، و راستی و درستی، نه باطل، که باطل را در آن
کسائی نه^۱ و ناری و محال را در آن حای نه^۱ و قیل «وَالْحَقُّ» ای بما حَقَّ می
کنه من اِراءه عَلَيَّ گفت فرو فرستاد بر تو قرآن بدان که درست گشته بود در
کتاب مستبیه که این کتاب تو حواهم داد

«مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ» ای موافقاً لما تقدّم الحریبه فی سائر الکُتُب،
معنی همان است و قیل موافقاً لما کُلَّ قِماه من التَّوْرَةِ و الاسحیل و الزبور فی التوحید
و السُّورَات و بعض الشرائع میگوید اس قرآن موافق تودیت و اسحیل و زبور است

در بیان توحید و اثبات سَوَات و دگر بعضی شرائع

آنکه تشریف تَوْریت و انجیل را دیگر باره مذکر صریح مخصوص کرد گفت
 « وَأَرْكَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ مِنْ قَبْلُ » - ای من قبل هذا القرآن « هَدَى النَّاسَ »
 صفت تَوْریت و انجیل است، و ناس بی اسرائیل اند ای هُما هَدَى لِسِي اسرائیل
 مِنْ الصَّلَاةِ

« وَأَرْكَلَ الْقُرْآنَ » - روا ماند که این فرقان قرآن مخصوص بود که حای
 دیگر گفت « وَبَيَّنَّاتِ بَيْنَ الْهُدَى وَالْقُرْآنَ » و روا باشد که بر عموم برآمد و همه
 کتابهای خدا در آن مندرج بود، که همه آمد که حق از باطل جدا میکند، و
 حقیقت از شهنه، و هدایت از ضلالت پیدا کند

و اشتقاق تَوْریت از « تَوْرَه » است، و تَوْرَه روش کردن بود و نمودن،
 یعنی که تَوْریت همد روشانی است، و سب نور دل و هدایت چنان که گفت
 « وَصِيَاءَ وَذِكْرًا لِلنَّبِيِّينَ » و اشتقاق انجیل از « نحل » است و نحل اصل بود یعنی
 که انجیل دین را و علم را اصل است والله اعلم

« إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا » الاية یعنی - بالقرآن و بیدین الله عَزَّوَجَلَّ، « لَهُمْ عَذَابٌ
 شَدِيدٌ فِي الْآخِرَةِ » ایشان که کافر شدند سحمان حدای که بدان ایمان ندادند و
 پندیرفتند، و رسالت رسول و صوت ویرا مسکرسدند، و سحمان حدایرا اساطیرالاولین
 گفتند، و بدر آیات و علامات که برو حدایت الله دلالت میکند، و بر صدق صوت گواهی
 میدهد، از این دلائل عقلی و سمعی آنرا مکابر شدند، ایشانراست عذابی سخت در
 آن جهان و حدایرا هست که عذاب کند و کین کشد آنرا که خواهد، و کس را
 نیست و نرسد که ویرا مع کند از آن که « وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ » وی عزیر است
 و قوی و قادر بر همه علیه دارد و ما همه تاود و سرای همه داند و تواند

« إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي عَلَىٰ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ » الاية کلی گفت در
 زمین هیچچیز از حدای نوشیده نیست، یعنی وقد نجران و کند ایشان نارسل حدای
 و در آسمان هیچچیز پوشیده نیست، یعنی اعمال بدگان و تحصن آسمان و زمین

بدکر از آست که ذکر آسمان و زمین باصافتا مخلوقان هائل برست و عظیم تر ،
و در دلها اثر بیشتر دارد ، آنگه هر چه هست بیرون از آسمان و زمین خود بر آن
دلالت می کند

قوله « هُوَ الَّذِي يَصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ » الایه حای دیگر
گفت بلفظ ماضی « هُوَ الَّذِي يَصَوِّرُكُمْ فَأَحْسَ صَوْرَكُمْ » آنچه ماضی است
برسبیل تقدیر است و فعل حدای عَرَّوْاَ لامحاله نودی است و از روی حکم
چنانست که از آن پرداختند چنان که گفت « اَنَّىٰ أَمْرُ اللَّهِ » آنچه بر لفظ مستقبل
گفت « يَصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ » این بر حسب حال مخلوقان است ، چنان که بعزت خود
حَلَّ حَلَّاهُ ، حالا فعلا اظهار می کند فعل خود ، و می آفرید ، و از آن حصر میدهد که
« يَصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ » - گفت او خداوندی است دارنده ، و نگارنده ،
هم ، صور و هم مدتر ، خلق را مصور است و عالم را مدتر

و درست است از **مصطفی ص** که گفت « إِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ خَلْقَ عَبْدٍ
فَمَعَاجِ الرَّحْلِ الْمَرَّةَ طَارَ مَاءُهُ فِي كُلِّ عِرْقٍ وَ صَوَّرَ ، فَاذَا كَانَ يَوْمَ السَّابِعِ خَمَعَهُ اللَّهُ
تَعَالَى ثُمَّ أَحْصَرَهُ كُلَّ عِرْقٍ فِي أَيِّ صُورَةٍ مَشَاءَ رَكْنَةٍ » حاصل حسر آنست که
رب العالمین چون خواهد که بنده مافرستد مرد و زن و را صحبت دارد ، با آنگه آب
وی پراکنده شود ، پس روز هفتم همه ناهم آرد آن آب و آن عروق ، و چنان که
خواهد صورت وی می نگارد ، ترس اعصاب می دهد ، و برهم می نشاند ، یکی کوتاه ،
یکی دراز ، یکی بر سه ، یکی مادینه ، یکی بیکو صورت و یکی مُتَکَرَّرَ صورت ، یکی
را خلق طاهر عام ، یکی ناقص ، یکی سیاه ، یکی سپید پس مصور بحقیقت حدای
است که قدرتش بی همتا ، وجود بی همتا است و کس را سراسر است و نه رواست از
مخلوقان که صورت گیری کند مصطفی (ص) از آن بهی کرده و گفت « مَنْ صَوَّرَ
صُورَةَ كَيْفَ نَوْمِ النَّبِيِّ إِنْ يَمُوتُ فِيهَا الرُّوحُ وَ أَيْسَ سَافِحٍ » وَقَالَ « إِنَّ أَصْحَابَ
هَذِهِ الشُّوَرِ يَمُوتُونَ يَوْمَ الْمَمَاتِ وَيُقَالُ لَهُمْ أَحْيُوا مَا خَلَقْتُمْ »

و قال ، إِنَّ الْبَيْتَ الَّذِي فِيهِ صَارُوا لَا تَدْخُلُهُ الْمَلَائِكَةُ ، قيل - يعنى ملائكة الرحمة فان ملائكتهم العداء تَدْخُلُهُ لامعارة و رأى السّيّس سِتْرًا فِيهِ تَمْنَالُ مَهْمَتِكُمْ ، ولم يَدْخُلِ الْبَيْتَ الَّذِي كَانَ مَعْلَقًا عَلَيْهِ

ثم قال تعالى « لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ » - كلمه « لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ » بآخر آیت اعادت کردن بدان معنی است ، که چون بدلائل روشن و برهان صادق درین آیات معاموم شد که عیسی مخلوق است و الله خالق عیسی ، يعنى پس می دانید که معمود بحر الله بیست ، و سرای حدائی حر اویست ، عر راست که او را همتا و مامد بیست ، و کس را ماوی تاسقت بیست ، حکیم است در کار حویش ، که او را حاجت مامار و فرمد بیست ، و شرکت و ولادت در حکمت خود مقتضی ردوست بیست و در سب اسب حرار مصطفی ص گفت إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَصْدَقُ الْعَبْدَ بِعَمْسٍ يَقُولُهَا إِذَا قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ لَا الْمَلِكُ لَهُ الْحَمْدُ ، قال - صدق عدی ، و ادا قال - « لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ » قال - صدق عدی و ادا قال - « لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ » قال - صدق عدی و ادا قال - « لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ » قال صدق عدی

الموه البالة

قوله تعالى « سَمِ اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ » اشتقاق « اسم » ارسثواست و معنی ستوا ارتفاع است ، يعنى که نام سماء نامورست و نشان ارتفاع او و خداوند ما را عر و حل نامهاست در کتاب و در سنت و بدان نامها نامور است ، آن نامست که هست و آن هست که نام هر کرچو نامور بدین صفت کدام مخلوق را شیر نام کند و بددل آید ؟ و دریا نام کند و محل بود ؟ و ماه نام کند و رشت آید ؟ خالق حل بناؤه برخلاف ایست که خداوندی می عیب و بر صفت کمالست باعرت و باحلاست با لطف و با حمالت باهصل و باوالت وجود او دالها را کرامت است ، شهداو

حاجها را ولایت است ' مادر یافته درعیان ، و شیرین در حکایت است ' يك بطر بعمایت
اگر کند همه را کفایتست

اگر روری بیدارد کمند از مریح ایوانش

سا دلها که اندر حسرت او درشکار آرد

آن پیر طریقت گفت ' خداوند! نثارِ دل من امید دیدار است ، بهارِ حای
من در مرعرار وصال تست ' آن همان آروست که آن محدّره کرد ' ربّ ابن
لی عبدك یتأ فی الحمة '

یحیی معاد همین گفت ' اَلْهٰی ' اَحْلٰی الْعَطَايَا فِی قَلْبِی رَحَاؤُكْ ، وَاَحَبَّ السَّاعَاتِ
إِلَیَّ سَاءَتْ فِیْهَا لِقَاؤُكْ ' آن چه حائی بود که وعده دیدار فراموش کند ، و آن چه
دلی بود که سیم معارف از گلزار وصال سوید ، و آن چه ربانی بود که حر نام
دوست بخود راه دهد ، کر نام دوست بوی دوست آید ، و از حدیث دوست راحت
حان فراد '

روی ما شادست تا بو حاضری ما روی بو

حان ماحوس باد چون عائب شوی تا یاد تو

ای سا در حقّ حان عیورانت که هست

نعرهای سر بهر از درد می فریاد تو

قوله ' اَلَمْ ، اَللّٰهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ' - اَلَمْ - رمز دوستی است ، خطابی سر بسته تا
عاسقانِ کار افتاده الله توحید عارفانست ، اسباب و اشکال و اعیار فراموش کرده ، و
رباسان تا بهی اینها تا پرداخته ، هم از اول بر سر نکته امانت حق افتاده ' لَا إِلَهَ
إِلَّا هُوَ ' توحید عامّه مؤمنانست ، از در بهی در آمده و از بار نکی بیگانگی و پراکندگی
ناز بسته ، و معافیت نمود توحید بر افر و حته '

چو - لا - از صدرِ اسبابی فکمدت در ره حیرت

س از نورِ اِلَهیت ناله آیی از - اِلّا

اول رارما عاشقاست، آخر بیار آشنااست، میانه بارعارفاست و در این عشق تا بیار آشنائی هرا رمرلست - آشیایان را فرود آرند « فی حیات و بهر » عارفان را فرود آرند « فی مقعد صدق » - عاشقان را فرود آرند در حصرت عدیت « عد ملیک مقتدر » چندان که میان آشنائی و عاشقی است همچندان میان حیات و بهر و میان عد ملیک مقتدر است، هر کس را بقدر همت و اندازة معرفت خویش خطاب آشیایان از حصار عالم آست که مصطفی ص گفت ان شئتم اسأکم ما اول ما یقولون له ؟ قلنا نعم یا رسول الله قال ان الله یقول للمؤمنین هل احسنتم لغائی ؟ ۱ فقولون نعم فقول لیم ؟ فقولون حاء عوفک و معرفتک و یقول وَحِیت لکم معربی، حاصل کار آشیایان آست که ارحدا معرفت و عفو حواهد، و حاصل کار عاشقان آست که ما مصطفی ص گفت شب معراج « کن لی کمالم تکر فاکون لك کمالم ازل »

من آن توأم تو آن من باس و دل

ستاحی کن چرا بتیسی تو ححل

آنگه خطایان ما مواجعت گردانید و مت بر آن مهتر عالم بهاد و گفت « وَلَ عَلَیْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ » ای مهتر ! برا چه ریان گردانیده عیبت درو کی چند صیب خلق را در پیش کمة و صالت بهاد ؟ تو آن دین که یک ساعت را از فراموش کرد گان نکردم، نه پیعام و نامه از یونار گرفتم عاشق را همه سلی در نامه دوست بود، عرب را همه راحت از نامه خویش نگشاید « وَرَدَ الْكِتَابَ بِمَا اقْرَأَ الْاَعْيَا »

و شعی العفوس قلب عایات المی

« مُصَدِّقًا أَمَّا نِینَ یَدِیْهِ » - ای مهتر ! اسیاء متبیه را و امت گذشته را گفته بودم در آن نامه که ما نشان دادم که مرا دوستی عرب است و حبیبی کردم، مؤمنان رحیم، ما درویشان چرب سحر و مهربان، و ما حلق عظم، ساطر شرح او در آخر

الزمان گستراییم تا همه شرعها مسح کند، و همه عقدها مسح کند این نامه که تنو فرستادم ای مهتر! تحقیق آن وعده موعودست که وعده ما ناری شود و سخن مامحاری شود « وَأَنْزَلَ الْقُرْآنَ وَالْإِنْجِيلَ مِنَ قُلُوبِ هُدًى لِلنَّاسِ وَأَرْسَلَ الْغُرْقَانَ » - ای مهتر مگر ناعیریت در راه موت بیاید ندانکه اسباب نامهها فرستادم پیش از تو، که معصوم آن نامهها حدیث تو بود و برقیب کلربو و کرامت بو،

« فَمَنْ دَلَّ عَلَى الْكَافِرِ فَلْيُكْرِهْهُ عَنِ الْغُرْفِ الْعَالِيَةِ » صحائف دگری عنوانها

« إِنْ أَدْبَسَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ » ای مهتر! تا کی حق خویش فدا این رمیدگان کسی و هرمت ایشان از سیاست قطعیت ماست، « لَعَلَّكَ نَاجِحٌ مِّنْكَ إِلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ » تا کی کرد دلهای رنگار گرفته ایشان برائی؟ و حسرائی آن دلها از صولتِ عزت ماست « بَلْ طَمَعُ اللَّهِ عَلَيْهَا كَمَرَهُمْ » تا کی تدبیر کشادن آن قلعهها کسی، و نقش آن مهر از حریه عدل ماست، « اَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا » تا کی وعد و وعید و بار و بیم سمع نوطالب و نوحهل و روحوائی، و ریرنده آن ارزیر سمع ایشان قهر ماست! - اِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ تا کی ماه بدو بیم کسی؟ و معصرات عرصه کسی؟ ان هیچ که در چشمستان بیاید که نوشتن آن بصیرت و محاسن آن بهاد ایشان از حکم ماست اُولَئِكَ الْاَدْبِيْنَ لَمْ يَرِدْ اِلَّا اَنْ يَّطَهَّرَ قُلُوْبُهُمْ يَبْعُدُ مَالَهُ مِنْ غَدَاةٍ وَ رِيْحَتِهِ

« اِنَّ اِلَّاهَ لَا يَهْدِي عَمَّا شَاءَ شَيْءٌ فِي الْاَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ » - ای خداوند دانای ناک دان، نك دان، همه دان، دورین بردنك دان، توئی از بهان آگاه و آگاه هر گاه توئی

از رار دلم حملگی آگاه توئی اندر دل من نگاه و بیگاه توئی

ترا چه ناك بلند چه رار نارك، چه دور روشن چه شب نارك، ای سوائی که همه آوارها نسوی، ای دانائی که همه رارها رسی، ای سائی که همه دورها بینی

وسع الذي تحت المحوم سمائه

من فوق عرشه مات الاركاب

اسره والدّه يحطو في اثرى

ترماه من ربك العيان

هر ان چیری که شد پنهان بسید دینه ما آن

بهر چیری که شد پنهان بود بردان ما سا

کرا باشد مصر دین سان که هر يك دره دین عالم

نگردد رو کم اروادی بپوشد روس یلدا

« هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ » آله سخن درین ار دو

وجه است یکی در اثبات صورت افریدگار حل حلاله و عرشانه ، دیگر در بیان قدرت

وی و اظهار نعمت و بر بهاد مست در تقدیر و تصویر خلق اما در اسات صورت خالق

حیر درست است از مصطفی ص « خلق آدم علی صوریه و طولیه ستون دراعاً » و روی

« علی صوریه وجهه » اهل تأویل که مایه دین ایشان تمویه و تأویل و می است

اصاف « ها » از حق حل حلاله نگر داسدید وار طاهر برگستند و اهل ست که

مایه دین ایشان سمع و قبول و تسلیم است تأویل نگذاستند و بر طاهر برگستند و گفتند

اصاف « ها » درین حیر با حداست و بخت و بفکر و تأویل نرواست ، و تشبیه بدداشتن

حطاست ، که حق حلاله در همه صفات بی همتاست

و در باب رؤیت حیرها فراوانست ، که حق را حل حلاله ، صوره و وجه باناست

ابن عباس روایت کند که مصطفی ص گفت « رأیت ربی فی احسن صوره » و بروایت

ابو امامه ناهلی مصطفی گفت « ترأثالی ربی فی احسن صوره فقال یا محمد ا

فقل لیکن و سعدیک ا فقال یم احتصم الملاً الاعلی » و این حیر سطحی دارد

و بحای حوس گفته شود اساء الله - و روایت حاضرین صره آست که « ان الله

تبارک و تعالی بحای ای فی احسن صوره » - و روایت ابنی « انابی ربی فی احسن

صورة و هم اس میگوید (موقوف بروی) إِنْ فِيمَا يَمَسُّ اللَّهُ عَرْوَحِلَّ مَسَّهُ عَلَى آدَمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنْ يَقُولُ لَهُ «أَلَمْ أَتَحْلِكَ صُورَتِي» وَعَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ «سَحَطَ مُوسَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فَلَمَّا بَرَلَ مِنَ الْحَجَرِ قَالَ اشْرَبُوا يَا حَمِيرُ! فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ «مَثَلَتْ حَلَقًا حَلَقْتُهُمْ عَلَى صُورَتِي بِالْخُثْرِ» وَدَرَجَتِ قِيَامَتِ مَعْرُوفَتِ كِه مَصْطَفَى صِ كَمَتْ «فِيَاتِهِمُ اللَّهُ عَرْوَحِلَّ فِي عِبَرِ الصُّورَةِ الَّتِي يَعْرِفُونَ، يَقُولُ أَنَا رَبُّكُمْ، يَقُولُونَ رَبَّنَا، فَيَسْمَعُونَهُ» - وَعَنْ عِكْرَمَةَ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ السِّي - «الصُّورَةُ الرَّأْسُ وَادَا أَقْطَعُ فَلَا صُورَةَ» -

درین حرها خداوندانِ دل را بیان روشن است و برهان صادق که آفریدگار را صورت است - و لفظ محترّر متعّ آست که گوید «ا' صورة» یا گوید «هو دو صورة» «گوئیم او را که مصوّر است» که ائمه سلف این گفته‌اند و بنسبیده بلکه گفته‌اند که او را صورة است و وجه است، و خود عر حلاله بعلم آن مستأثر، و خلق از دریافت کیف و کمه آن عاجز، چنان که خود بحلق نماد صورة و وجه وی بصورة و وجه خلق نماد صورة خلق ربرد و ناجیر شود و فانی گردد، و صورة خداوند با حلال و اکرامست و ما سحات نور و برقه‌ای درخشان، اگر حجاب از آن بردارد از سحات و روشنائی و درخشانی وی آسمان و زمین مسورد و بربرد و این در حراست «لَوْ كَسَفَهَا لَأَحْتَرَقَتْ سَحَابَاتُ وَجْهِهِ كُلُّ شَيْءٍ أَدْرَكَهُ بَصَرُهُ»

گر بنگر بظرت چنان که هستی بگری

به بت ماند به بت درست و به بری

اما سخن از روی صور بر آنست که رب العالمین مت بر آدمیار، بهاد نامن صورة بر کمال و چهره باحمال که اسان را داد گفت «وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ» حای دیگر گفت «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» و این بحصص آدمیان است از میان خادوران، و بحراشان کس را این مبرلت نداد و ندین مثالت برساند

و در همه فرشته مقرب است در آناریارند که - یا عجا، فرشته را بیافرید نام وی
حرثیل، ویرا ششصد پرتاوسی داد مُرّصع بحواهر، ما حلقه‌های زرین، آکنده
ممشک بویا چون مرحود بحسد از هر حلقه‌ای آواری خوش برون آید و نعمتی که
بدان دیگر ماند و آن فرشته دیگر اسرافیل که يك پایه عرش مردوش و بست هر که
که تسمیح در کرد همه فرشتگان آسمان خاموش شوند و سبیح خوش در باقی
بهدار آن صوت بیکو و نعمت خوش که اسرافیل برون می‌دهد و ریحافرا گذر
عرش عظیم، که مستوی بروی حدائی چهارست، وادرا کسگر هاست که دروهم آدمی
بیاید، و قدر آن کس نداند، و نور آفتاب در حب نور عرس نابدیدست و ناچیر
این همه مخلوقات برین صفت بیافرید و هیچیر^(۱) را بگفت که بیکوش صورتی دادم
یا بیکوش آفریدم، مگر آدمی را که از خاک تیره بر کشند و ویرا بدان مرلت
رساید که در آفرینش وی گاه خود راستود و گاه ویرا - خود را، گفت «فتبارک الله
أحسن الخالقین،» و ویرا گفت «اولئك هم اللاتدون،» «اولئك حیر الربة،» -
سخانه سخانه هذا هو العسل الكبير والعور العظيم بقول تعالی «فصلا من الله ونعمه
والله علیم حکیم،»

۲- الموبة الاولى

قوله تعالی «هو الذي امرل عليك الكتاب» او آست كه فرو و رستادرتو
این نامه، «مه آناث محكمات» اروست آنتهای استوار داشته و تمام کرده -
«هن أم الكتاب» معظم قرآن و مائه دین داران و علم خوانان آست «و آخر
متنايهات» و آنتهای دیگر است که بهم هاسند در طاهر، و حرار یکدیگر بد در حقیقت
«فأما الذين فی قلوبهم ریع» اما اسان که در دل اسان کری و چفتگی^(۲) است

(۱) هیچیر همه‌ها چین است در دوسخه

(۲) حتگی - چسبیدن یا چسبیدن بمعنی مل کردن میباشد چون «چسبیدن تیرار

شاه» (برهان قاطع، طهران)

« وَيَقُولُونَ مَا تَشَاءُ بِهِ » مریخی آن متشابه استادمند ارایین کتاب - « لِشَاءَ الْيَسْتَه »
 حستن شور دل را و آشفتنکی دین را ، « وَادْعَاءُ تَأْوِيلِهِ » و حستن تاویل آن ، که
 تا حقیقت مراد حدای از آن جبریداند - « وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ » و نداند تاویل
 آن مگر حدای - « وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ » و تمام دانشان که در علم پای راستواری
 دادند می گویند « آمنا به » مگر ویدیم ناسخ حدای فرو فرستاد - « كُلٌّ مِنْ عِنْدِ
 رَبِّنَا » همه از بردنك حدای ماست « وَمَا يَذْكُرُ الْأُولَاءُ إِلَّا الْآلَاءُ » (۷) ، و حق در
 بیاند و پند بپذیرد مگر خداوای معر

« رَبَّنَا » خداوند ما ، « لَا تَرَعْ قُلُوبَنَا » محسنان (۸) دلهای ما را - « نَعَدُ
 اَدْعَاتِنَا » پس آنکه راه نمودی ما را - « وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً » و ما را از بردنك
 خود رحمتی محسن - « إِنَّكَ اِنَّزِلُوكَ الْوَهَّابِ » (۸) توئی که بوئی خداوند فراخ بخش
 مگردار

« رَبَّنَا » خداوند ما ، « إِنَّكَ حَاجِعُ الْمَاسِ » بوئی فراهم آورنده مردمان -
 « اَوَّمْ لَارِبِّهِمْ » روری را که در بودن آن روز گمان نیست ، « إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي
 الْغَیَّاطَ » (۹) که حدای حلال نکند هنگامی که نامرد کند یا وعده که دهد

المونه البایه

قوله تعالى « هُوَالَّذِي ارْسَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ » یعنی القرآن « مِنْهُ » ای من
 القرآن « آيات محكمات » ای متقنات مبینات مفصلات لا اشكال فی لفظهن و
 طاهرهن ، بعمل بهن - میگوید این قرآن بعضی محكمات است و بعضی متساہات
 محكمات است که در لفظ و معنی آن هیچ اشکال بود ، سحر از آن نار گرفته اند
 و معارضه از آن نار گردانده ، و احتیلاف را در آن حاجت تشکلب نظر نباشد ، از
 آنک روش و صدا و طاهر بود - و آن فرائض و حدود است ، امر و نهی ، و حلال و

(۱) محسنان - از چسبیدن است می معروف مگردان

حرام و معظم قرآن و اصل قرآن آست، چنان که گفت «مَنْ أَمَّ الْكِتَابَ»
 اُمّ هر چیز معظم آست که قوام آن چیز بناست - و ارسر حاوور اُمّ آست که
 رید گامی آدمی در نفاء آست - و گفته اند هِن اُمّ الکتاب - ای «اُمّ کل کتاب»
 اُمّ الله علی کلا، سِیَ فیهِن کُلّ ماحِلّ و کُلّ ما حَرَمٌ، میگوید - این آیات محکمات
 که درین قرآن تنو فرو فرستادیم اصل همه کتاب حدای اند که پیعامبران را داد،
 یعنی که همه را بیان حلال و حرام و عروص و حدود کردیم و روش گفتیم انی عاس
 گفت - آست که در سورة الانعام سه آیت بیان کرد - «قُلْ تَعَالَوْا اِذِلْ مَا حَرَّمَ رَبِّکُمْ
 عَلَیْکُمْ» الی آخر الآيات الثلاث - و بطیر آن در سورة نسی اسرائیل است «و قصی ربک
 اَلَّا تَعْبُدُوا اِلَّا اِیَّاهُ» الآيات -

«و اَحْرُ مُتَشَابِهَاتٌ» احر جمع احری است - میگوید متشابهات است درین
 قرآن و متشابهات آست که بچیری ماند در طاهر و که حر ار آن باشد در حقیقت،
 چنان که میگوید «وَ اِذَا ارْتَدَا اَنْ یَّهَکَ قَرْیَةً اَمَرْنَا مَثَرِیْهَا فَاَقْسُوا فِیْهَا قَدَمَیْهَا
 نَدَمِیْرًا» و در آیتی دیگر گفت «اِنَّ اللّٰهَ یَاْمُرُ بِالْاِیْمَانِ وَ اِلِیْهِ اِنْتَبِیْ
 وَ یَهْیِ عَمِلَ الْعَمَلِیَّ وَ النُّکْرِ» طاهر این هر دو بدان ماند که آن حا یفسق می فرماید
 و این حا بهی ار آن می کند، تا آنکه که عالم بیان کند و گوید معنی آیت آست
 که امر باهم بالطاعة فاعلموا و فسقوا

فتاده و ربیع و صحاک و سدی گفتند محکمات ناسحات است که موح
 عمل است، و متشابهات مسوحات است که ایمان آوردن بدان واحساب است، اما عمل بدان
 نیست انی رفت گفت محکمات قصص اشیاء است، که در العالمین آنرا مفصل و مدین
 کرده در قرآن، قصه نوح در بیست و چهار آت، قصه هود در ده آیت، قصه صالح
 در هشت آیت، قصه لوط در هشت آیت، قصه شعیب در سرده آیت، قصه موسی
 در آیات فراوان، و ذکر پیغامبر ما (ص) در بست و چهار آت بار گفته، و فصل

و شرف وی در آن مبین کرده و متشابهات آنست که درین قصهها مکرر می شود چنانکه در قصه نوح گفت « قلما احمل » حای دیگر گفت « فاسلك فلها » و عشاء موسی را گفت « فَاِذَا هِيَ حَيَّةٌ نَسَمٰی » حای دیگر گفت « وَاَمَّا هِيَ ثَمَانٌ مُّسِيْ » و گفته اند که محکمات آنست که علما را در بافت معنی آن هست و بر تأویل آن رسد، و متشابهات آنست که علم آن حر الله نداند، چنانکه وقت حروح دجال و برول عیسی، و آفتاب از مغرب برآمدن، و قیامت برخواستن، و ماسد ان که الله بداستر آن مستأثر است، و حلق را بران اطلاع به، و حر ایمان آوردن بدان کس را در آن نصب به

و بروایتی دیگر از ابن عباس متشابهات آنست که تشابهت علی الیهود، و هی حروف التهی فی اوائل السور و اصل این قصه آنست که قومی جهودان چون کعب اشرف و حبیبی احطاب و همسران ایشان آمدند بر دیک رسول ص و گفتند « ما رسد که در حملۀ آن چه بر تو فرو فرستادند » الم « است » و اگر این حق است پس ما مدت ملک امت تو می دانیم که چند خواهد بود و تا کی خواهد بود، پس از هفتاد و یک سال خواهد بود - و این تأویل که بهادید از شمار رحلت بر - گرفتند، یعنی که الف یکی، لام سی، و هم جهل مصطفی ص گفت پس ازین دشتی هست « المص » ایشان گفتند « ص » بود ماسد پس صد و سست و یک سال خواهد بود ایشان گفتند ماسد اس دیگر هست، مصطفی ص گفت « الکر » انشاب گفتند اکمون دوسب و سی و یک سال خواهد بود مصطفی گفت ازین دشتی هست « المر » انشاب گفتند این سدار معروف دوسب و هفتاد و یکی باشد و این بر ما مشتبه شد بداندیم آن بیشتر گیریم ما کمتر، ما خود تو ایمان بحواهم آوردن پس رب العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد « هوالدی ابرل عندک الکتاب منه آتای محکمات هن ام الکتاب و احرم تشابهات » یعنی اِشْتَبَهَ عَلَى الْيَهُودِ بِمَا اَوَّلُوا الْخُرُوفَ

عَلَيْ حِسَابِ الْحَتْلِ

اگر کسی گوید چه فایده است متشابه در قرآن آوردن و چه حکمت است در آن که همه محکومات بود، جواب آست - که بشریف و تحصیل علما را، تا بمقتضای فهم معانی دقیق از آیات استخراج می‌کند، و بدان معنی از عامه حلق متمیز می‌شود و بپیر مستحق ثواب احروی می‌گردد، مان که در آن استنباط خاطر و فکر حویث را می‌رساند، و اگر همه محکومات بودی حاجت تکلف نظر و اتعاف فکر نبود، و آن ثواب حاصل بیامدی معنی دیگر آست که دانایان چون در متشابهات تأمل کند و از دریافت معانی آن عاجز شود نقص حویث نبیند و عجز حویث بسازد و آنکه در راه مدگی راست‌تر رود، که مدگی عجز خود ساحت است و بدرماندگی خود اقرار کردن

«فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ رَيْبٌ» معنی ریب آست که ادر راه استقامت نالک‌سوئی چسند^(۱) يقال «راع العلب» و راعِ الشمس من كبد السماء و منه قوله «فلما راعوا أراع الله قلوبهم» مگوید ایشان که در دل ریب دارند همواره بر بی‌متشابهات ناستند، یعنی کافران و منافقان و جهودان که طلب مدت ملک این امب از حساب حمل استخراج می‌کند

و جماعتی از مفسران گفتند مراد باین همه متذعان اند که عائشه گفت رسول خدا هر که که این آیت بر خواندی گفتی «انا رأيتك الدنس بعدا لول فنه فهم الدنس عني الله عروحل فاحذرهم ولا تحالوهم»

«فاما الذين في قلوبهم ريب فيتبعون ما تشابه منه» ای تشابه لفظه، و اشکل معناه وهو صحيح في نظمهِ و بالذمه بس حذر داد که چه معنی را بر می‌متشابه ناستند

(۱) چسپس یا چسپس، معنی انحراف و میل کردن (برهان فاطم - چاپ

و گفت « انتماء الفتنة » ای انتماء التکذیب - وقیل انتماء الشُّهات و اللّٰس لیصلوا بها حُجَّالُهُمْ میگوید آن را متشابه حویند تا بدروع دارند، یا حِجَال را اندران در شَهت افکند، و دین بر صعیقان بشوراند « وَ اَنْتَ اَنْتَ اَوَّلِیْهِ » و تَأَوَّلِیْ بر آن متشابه بھد تا حقیقت و مراد الله اراں نداسد، و هر گز نداسد که الله گفت « وَمَا یَعْلَمُ تَأَوَّلِیْهِ اِلَّا اللهُ » تَأَوَّلِیْ بر لفظ تعویل است، و مراد مَّاں مُتَأَوَّلِیْ است، همچنان که تدریل در صدر سورة الرمر مراد مَّاں مُرَّرَل است - نهیسی که حائِ دیگر گفت « یوم یأتی تَأَوَّلُهُ » ای یأتی مُتَأَوَّلُهُ و مآله معنی آنچه عاقبت معنی در آخر مآں آید

و فرق میان بعیر و تَأَوَّلِیْ آنست که تفسیر علم برول و شأں و قصه آیت است - و این حر تنویف و سماع درست بیاید، و توان گفت الّا سقل و اثر و تَأَوَّلِیْ حمل آیت است بر معنی که احتمال کند، و استمطاب این معنی بر علما محظوریست بعد از آن که موافق کتاب و سنت باشد

استعمال بعیر یادر الفاظ عرب نباشد چنانکه - بحیره و سائیه و وصیلہ، یا در سخن مُوَحَّر نباشد که حاجت بشرح دارد چون « اَقِمْوُا الصَّلٰوةَ وَ آتُوا الزَّكٰوةَ » یا سحی که قصه در آن تعبیه نباشد و یا آن قصه نداسد آن سخن متصور نشود - چنان که گفت « اِنَّمَا السَّيِّئَةُ رَادَّةٌ فِی الْکُفْرِ »

اما استعمال « تَأَوَّلِیْ » گاه بر سیل عموم بود، گاه بر سیل مخصوص چنانکه « کفر » گاه در جهود مطلق کار فرماید و گاه در جهود ماری حل ثناء، علی - الخصوص، و چون « ایمان » که گاه در صدق مطلق کار فرماید و گاه در صدق دین حق علی الخصوص

و هم از تَأَوَّلِیْ است لفظی مشترک میان معنیهای مختلف، چنان که لفظ « وُحْد » کار فرماید هم در « حدة » و هم در « وُحْد » و هم در « وُحُود » - هم از تَأَوَّلِیْ است آنچه رب العالمین گفت « لَا تُدْرِكُهُ الْاَبْصَارُ » میان علما اختلاف است که این

صرعین است یا صر قلب

«وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» این ابتداء سخن است، که بر «إِلَّا اللَّهُ» و قهی تمام است میگوید که راسخان در علم از دانش تأویل بومیدند و دلیل بر آن قرائت الی کعب است - و در مصحف انس و نوصالح «و ابتغاء تأویل» - و ما لهم بتأویل من علم إن تأویلہ إِلَّا عَدَالَةُ «عمر عبدالعزیز هر گاه که این آیت بر - خواندی گفتمی انھی علم الراسخین فی العلم بتأویل القرآن الی ان قالوا «آما به کل من عند رسا»

ان عباس گفت رسوخ ایشان و ثبوت ایشان در علم آست که گفتند «آما به کل من عند رسا» - همانست که عائشه گفت «من رسوخ علمهم الايمان محکم» و متشابه و ان لم یعلموا تأویل» - از مصطفي (ص) پرسیدند که راسخان در علم کدامند؟ گفت «مَنْ تَرْتَّ يَمِيْهُ وَ صَدَقَ لِسَانُهُ، وَ اسْتَقَامَ قَلْبُهُ وَ عَمَّ نَطْقُهُ وَ فَرَحُهُ، فَذَلِكَ الرَّاسِخُ فِي الْعِلْمِ» و گفته اند نفوی باید ماحق و تواسع ماحق، و رهد نادیا، و محاهدت نافع تا از راسخان در علم ناشی این راسخان درین آیت هم ایسانند که دران آیت گفت «لَكَرَّ الراسخون فی العلم منهم» پس معنی هر دو آیت آست که راسخان در علم میگویند ما نگرویدیم تا بچه الله فرو فرستاد، کل من عند رسا دریافته و ما دریافته ما، همه پاکست و راست، و از بردیک خداوند ما حل حلاله

مذهب اهل ست و تسلیم، و راسخان در علم، و ثائتین در ایمان، و جمهور اهل اثبات و جماعت آست که ما معقول قبول کردن تسلیم درست آند - و اهل تکلف و کلام میگویند که معقول بقبول درست آید

«وَمَا يَذَّكَّرُ» ای و ما تذکر و مَا يَتَعَطُّ مَا لِقَرَّآنِ الْأَوَّلُوَالَّتْ (والحیی)

میگوید حر در دمدان بند پند نرید ناین قرآن

آنکه در آموخت رهیگان خود را نا گویند «رَّسَالًا نُرِجَ قُلُوبَنَا» - این

آیت رد قدریاست ووجه دلیل اهل سنت و رَدِّ ایشان در آن روشست و طاهر، که اصافت اراعت و هدایت تکلیت ماحدات، وخلق در آن محوورد و مقهور میگردید خداویدما، دلهای ما اردین حق، و راه استقامت، و سنن صواب نمگردان، چنانکه دلِ جهودان، و ترسایان، و مستدعان که در دل ربیع دارند مگردا بیدی مصطفی ص این دعا سیار کردی که «یا مقلب القلوب انت قلبی علی دینک» - یاران گفتند یا رسول الله - میترسی بر ما و بر دین ما؟ پس از آنکه ایمان آوردیم نتو، و ترا استوار گرفتیم بدایچه گفتی و رسانیدی از کتاب و دین و شریعت؟ مصطفی ایشان را جواب داد که «ان قلوب سی آدم کلها بین اسمعین من اصابع الرحمن، یقیمه ان شاء ویریمه ان شا، و المیران سدا الرحمن یرفع اقواماً و نصح آخرین الی یوم القیامة» و روی انه قال من ان قلب ابن آدم مثل المصغور یتقلب فی الیوم سبع مرات - و عن انبی موسی قال لَئِنَّمَا سُبَّتِ الْقَلْبُ لَتَنْقَلِبْ، و اما مثل القلب مثل ریشة بعلابة و من الارض

و گفته اند در معنی «دعا لا تخرج قلوبنا» ای لا یفعل بنا من الاکرام ما یؤدی الی الیریع - فکل الاراعه اعطاء الحیرات الدیویة المشطاة عن الحیرات الاحرودة المشار الیه بقوله «ولو سبط الله الرراق لصاده انما فی الارض» و لهذا قال علی علیه السلام من وسم علی دیناه و لم یعلم انه مکربه فهو محذوع عن عقل

«وَهَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةٌ» رحمت ایدر ثنائست بر صواب، و عصمت از دینت و فائده «من لدنک» آست که عطاء بر دو قسم است - یکی عوص طاعات و اعمال، و یکی بی عوص شرع و بفضل این کلمه سنده است مر سنده را نا بداند که عطاء الهی به بر سیل حرا و عوص اعمال است، بآنکه همه فصل و رحمت اوست مصطفی ص گفت «سَدُّوْا وَقَارِبُوْا و اسرُوا فَإِنَّ لِيْ يُّدْجِلُ الْحَنَّةَ أَحَدًا عَمَلُهُ» قالوا

ولایت؟ یا رسول الله؟ قال «وَلَا أَنَا إِلَّا أَنْ يَتَعَدَّيَ اللَّهُ مِنْهُ بِرَحْمَتِهِ» - روایت استار عائشه که گفت مصطفی ص هر که که از حواب بیدار شدی در شب این چند کلمه بگفتی «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ إِنِّي اسْتَعْرَكَ لَدَيْكَ، وَاسْأَلْكَ رَحْمَتَكَ، اَللَّهُمَّ فَرِّدْنِي عَلِماً، وَلَا تَجْعَلْ قَلْبِي بَعْدَ إِدْهَاتِي، وَهَبْ لِي مِنْ أَدْنِكَ رَحْمَةً، أَنْتَ الْوَهَّابُ»
 «رَبَّنَا إِنَّكَ حَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ» یعنی یوم القیامة بحشر هم و مشر هم و حساب هم و حرائم هم - حامع بامیست از نامهای خداوند عروحل، این حا بمعنی حشر و نشر و قیامت است - یعنی که آن روز حلق را با هم آورد، و حساب کند، و حراء کرداردهد این معنی را فرشته گفت بمعنی آدمیان «خُلِقْتُمْ لِأَمْرِ عَظِيمٍ» اس آفرینش شما مردمان به از گراف و ماری است - «أَفَحَسِبْتُمْ إِنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَشْتًا؟» بلکه کاری عظیم راست، و آن حشر و نشر و ثواب و عقاب است - و اس وعده حق راست است و بودی - چنانکه گفت عروحل «إِلَيْهِ رَجُعُكُمْ جَمِيعاً، وَعَدَ اللَّهُ حَقّاً» و ارا ب گفته و وعده که داده بار من بیاید و حلاف میکند که گفت «إِنَّ اللَّهَ لَا يُخِيفُ الْمِعَادَ»

الوجه الباليه

«قَوْلُهُ» - «هُوَ الَّذِي أَرْكَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ» هُوَ به نام است به صفت - اما اسارتست فرا هست، یعنی که خداوند ما هست و بودی و بوده، در مکان عالی و در صفات متعالی، شریح عابد گفت درویشی را دیدم در مسجد حرام که خدا بر اعر و حل می خواند که «نامن هو هُوَ» نامن لاهو اِلاهو اِاعمرلی «گفتا هابهی آوار داد که ای دروس ماں نکمار که بحسب گفتی ترا چندان ثوابست که فریستگان باقیامت می بوسند

هو دو حرف است «ها» و «واو» و محرج «ها» آخر حلق است - و محرج «واو» اول حلق اشارت میکند که در آمدن اس حروف ناول از اوسا و

مار گشت آن در آخر باوست ' همه بدأ والیه يعود و گفته اند که اشارت بمحلولات و مکوبات است ، که درآمد هر چیز در بدایت از قدرت اوست ، و مار گشت هم در نهایت با حکم اوست

درویشی را در حال وله پرسیدند که ' مَا إِسْمُكَ ' ، جواب داد که ' هُوَ ' -
گفتند از کجا می آئی ؟ - گفت ' هُوَ ' - گفتند چه می خواهی ؟ گفت ' هُوَ ' -
گفتند لَعَلَّكَ تَرِيدُ اللَّهَ ؟ مگر آنچه می گویی اللّٰه را می خواهی ؟ درویش که نام اللّٰه شنید
خان خویش بنار اس نام کرد ، و از دنیا بیرون شد
نام تو صد معنی نقاش بگارد

در یاد تو و نام تو می خان سپارید
در بوی وصال تو همی خان بهشاید

و در وصف تو در دست بحر بحر ندارد
قوله تعالی ' مِنْ آيَاتِ مُحْكَمَاتٍ هِيَ أَمِ الْكِتَابِ وَ آخِرُ مَثَابِهِاتٌ ' دو
قسم عظیم است از اقسام قرآن یکی طاهر و روشن ، یکی عامص و مشکل ، آن
طاهر ، حلال شریعت است ، و این مشکل حمال حقیقت راست ، آن طاهر ناست
با عامه حلق بدرافت آن و عمل بدان بار و نعمت رسد و این مشکل ناست با
حواس خلق تسلیم آن و اقرار بآن برار ولی نعمت رسد و آرا آنجا که نعمت و بار
است تا آنجا که انس و رار است سا شیب و فرار است ، و اعرت آن حال و شرف آن
کار پرده عموم و سانه از آن برنگرفت ، با هر نامحر می درین کوی قدم نهید ، که
نه هر کسی شایسته دانستن اسرار ملوک بود

رو کرد سراندرده اسرار مگرد کوشش چه کسی که بیستی مرد سرد
مردی ناند در هر دو عالم سده فرد کو حرعه دُرد دوستان داند حورد
قوله - ' رَبَّنَا لَا تَجْعَلْ قُلُوبَنَا تَمَدِّدًا وَ هَدَّيْنَا ' الایه - حین صدقوا

فی حس الاستعانة أمثوا ما نوار الكفاية نادل صافي ، و وقت حالی ، و زبان بد کمر حق جاری ، تیر دعا سوی مشاه اجابت شود لامحالہ ، لکن کل در آست که تا این صفا و وفا و دعا کنی مجتمع شوند ، و چون در هم رسد ، معنی آیت این دعاست که نار حدایا شور دل و ریح از دلهای ما دور دار ، و ما را بر مساط خدمت بر شرط ست پاینده دار . « وَهَبْ لَنَا مِنْ أَدْنِكَ رَحْمَةً » و آنچه دهی خداوند بفصل و رحمت خویش ده ، به حراه اعمال و عوم طاعات را ، که اعمال و طاعات ما شایسته حصرت حلال تو بیست ، و آرا حرمجو کردن و ناجشم بیاوردن روی بیست

پیری گفت از بر این طریقت که ره‌های رهروان و اصحاب طاعات آب کشت از سم این آیت ، که « وَقدِمْنا اِلی ما عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ نِئْماً مِثْراً » و مرا ارهمه قرآن نا اس آیت حوس افتادی هست ، گفتند این چه معنی دارد ؟ گفت تا از این اعمال ناپسندیده و طاعات ما شایسته نادرهم ، و بکارگی دل در فصل و رحمت او سدیم

قوله تعالى « زَنا إِلَکَ حَامِغَ السَّامِ یَوْمَ لا رَیْفَ فِیه » جمع کسبده خلق و ناهم آرند اوست ، یکی امروز ، یکی فردا ، امروز دوستان خود را جمع می کند بر ساط ولایت و معرفت ، و فردا همه خلق را جمع کند بر ساط سیاست و هیئت امروز جمع اسرار است مکاسه حلال و حمال را ، و فردا جمع اشارت مقاسات احوال و احوال رستاجیر را بر صریح بهردو ماطق است اما جمع اسرار را درین سرای حکم مصطفی ص گفت ما معتر الاضار اَلَمْ آتِکُمْ و انتم صالُّ فهدا کم الله بی ؟ قالوا بلی یا رسول الله قال اَلَمْ آتِکُمْ و انتم اعداء فآف الله بین قلوبکم بی ؟ قالوا بلی یا رسول الله قال اَلَمْ آتِکُمْ و انتم متفرقون فجمعکم الله بی ؟ قالوا بلی یا رسول الله و جمع اسحاق و اسارد در قیامت آست که مصطفی ص گفت ما سناد درست « یجمع الله الاولین و الاخرین لمیقات یوم معلوم اربعین سمة شاحصة اصارهم الی السماء و یبتطرون

فصل القضاء قال ویرسل الله تعالى فی ظلم من العمام من العرش الی الکرسی ثم یمادی مادی ایها الناس اَلَمْ تَرَوْا مِنْ رَسْمِ الَّذِیْ خَلَقَکُمْ وَرَزَقَکُمْ وَاصْرَکُمْ اَنْ تَعْبُدُوهُ وَلَا تَعْبُدُوا کُفْرًا شَيْئًا اَنْ یُوَلِّیْ کُلَّ اِسَاسٍ مَا کَانَ یَتَوَلَّی وَیَعْبُدُ فِی الدِّیْنِ اَلِیْسَ ذَلِکَ عَدْلًا مِنْ رَسْمٍ قَالُوا بَلٰی فِیَسْطَلِقُونَ فِیْمَنْ لَیْسَ لَهُمْ اَشْیَاءُ مَا کَانُوا یَعْبُدُونَ فَمِنْهُمْ مَنْ یَسْطَلِقُ اِلَی السَّمْسِ وَمِنْهُمْ مَنْ یَسْطَلِقُ اِلَی الْقَمَرِ وَاِلَی الْاَوْثَانِ مِنَ الْحَصَادَةِ وَاشْیَاءَ مَا کَانُوا یَعْبُدُونَ وَیَمَثِلُ لِمَنْ کَانَ یَعْبُدُ عِیْسٰی شَیْطَانٌ عِیْسٰی وَیَمَثِلُ لِمَنْ کَانَ یَعْبُدُ عَرِیْرُ شَیْطَانٌ عَرِیْرُ وَیَبْقٰی مُحَمَّدٌ اُمَّتُهُ قَالَ فِیْمَنْ لَیْسَ لَهُ عَرُوحٌ فِیْ اَیْمِهِمْ فِیَقُولُ مَا لَکُمْ لَا یَسْطَلِقُونَ کَمَا اَسْطَلَقَ النَّاسُ فِیَقُولُونَ نَبِیًّا وَبِیْسِهِ عَلَامَةٌ فَاِنَّا رَاَیْنَاهُ عَرَفَاهُ فِیَقُولُ مَا هٰی فِیَقُولُونَ یُکْشَفُ عَنْ سَاقِهِ فَمَعْدُ ذَلِکَ یُکْشَفُ عَنْ سَاقِهِ « وَذِکَرُ الْحَدِیْثِ بِطَوْلِهِ

۳- الموبه الاولی

قوله تعالى « اِنَّ الدِّیْنَ کَافِرُوْا » ایشان که کافر شدید (و نعمت حدای در خود نبوشیدید) « لٰی نَعٰی عَنْهُمْ اَمْوَالُهُمْ وَلَا اَوْلَادُهُمْ مِنْ اَللّٰهِ شَيْئًا » بکار یاید و سود ندارد ایشانرا مالهای ایشان و به فرزدان ایشان سر دیک جدا هیچر ، « وَ اَوَّلَئِكَ هُمْ وَقَدْ اَلْبَارِ (۱۰) » و ایشان آمد که بایسان آتش افروزد (فردا)
« کَذٰبٌ اَلْ فِرْعَوْنُ » همچون عادت و شأن آل فرعون « وَ الدِّیْنِ مِنْ قَائِمٍ »
و ایشان که پیش از ایشان بودند ، « کَذِبُوا بِاَیْمِنَا » دروغ گرفتند سحمان ما ،
« فَاحْدُثْهُمْ اَللّٰهُ بِذُنُوبِهِمْ » ما بس فرا گرفت حدای ایشانرا بگناهان ایسان ، « وَ اَللّٰهُ شَدِیْدُ الْعِقَابِ (۱۱) » و حدای سخت عقوبتست (و سخت گیر)
« قُلْ لِّلَّذِیْنَ کَفَرُوْا » (جهودان و مشرکان) را گوی « سَعْلَوْنَ » آری بار مال دستما را ایدر (و بار شکست) « وَ یَحْتَرِنَ اِلٰی حَمَمٍ » و فردا شما را سوی دورح انگیراند

«وَيَسِّرَ الْيَهَادَ»^(۱۴) وند آرا مگاهائی است (دورح دورحیاں را)

«قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ» شمارا شکمتی بود (سحت بیکو) «فِي مَيْتَةِ التَّمَنَّا» دو گروه که هم روی شدند و هم دیدار ، «فِتْنَةُ تَفَاتُلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» یک گروه کشتن می کردند در پیدا کردن راه سحداى «وَأُخْرَى كَافِرَةٌ» و دیگر گروه کافران سحدا ، «يَرَوْنَهُمْ يَشَاهِبُهُمْ» (این گروه مسلمانان گروه کافران را) می دیدند شمارد و مارچمد حوشتن ، «رَأَى الْعَيْنُ» مردینار چشم آشکارا «وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بَصْرِيهِ مَنْ يَشَاءُ» و حدای بیرو مدهد اورا که حواهد نیازی دادن خود ، «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ»^(۱۵) در آنچه شما دیدید عمرتی است بیابان (و حردمندان) را

البوه البایه

قوله تعالى إِنَّ الْأَدْيِينَ كُفِّرُوا الْآيَةَ مشرکان قریش و جهودان قریطه و بصیر در رسول خدا بدرویشی و بی فرردی عمر می دیدند ، و مال و فرردان حوشتن می باریدند ، و در آن باوی مکثرت می ساختند ، این حواب ایشانست ، میگوید «لَنْ تُعْصِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنْ اللَّهِ» آى - عبدالله ، شیئاً و قیل من عذاب الله شیئاً فردا ایشانرا آن مال و فررد نکار بیاید سردنك خدا ، و عذاب خدا ار ایشان ارهیچیر بار ندارد ، «وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ» ، این همحباست که گفت «وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ» و قود - مصب و او آن چیر است که نآن آتش افرورد ، ارهیرم و حر آن ، و وقود مصم و او و قد افروحتن آس است همجون ایقاد «كَذَّابِ آلِ فِرْعَوْنَ» دأب نامی است عادت را ، مراد نآن سان و صفت است ، یعنی همچون سان و صفت آل فرعون ، و این کاف را سهوچه است یکی آست که - هُم وَقُودُ النَّارِ کذاب آل فرعون ، این داب نانار میوسته ، و این آل فرعون مضاف نا هم ، میگویدان مشرکان قریش و جهودان هیرم دورحد چون آل فرعون آنکه اشدا کرد و گفت «وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» اس هم مشرکان قریش اند و - هُم - آل فرعون ، میگوید و ایسان

که پیش از ایشان بودند، و آن قوم نوح و عاد و ثمود «کذبوا بآیاتنا» دیگر
 وحه «هم وقود النار کذاب آل فرعون والدین من قبلهم» مگویند ایشان هیرم
 دورح اند چون آل فرعون و چون ایشان که پیش از ایشان بودند تا آنجا که سخن
 پیوسته آنکه آل فرعون را گفت و ایشان که پیش از ایشان بودند «کذبوا بآیاتنا»
 وحه سدیگر بر مار وقف است آنکه ابتدا کرد کذاب آل فرعون و سخن پیوسته
 ما بدو بهم می گویند چون آل فرعون و ایشان که پیش از ایشان بودند دروغ شمرند
 سخنان ما تا الله ایشانرا فرا گرفت هماغه است که حای دیگر گفت و کلاً احدا ندیده
 و دلب و حرم متقارند، لکن حرم چون نتیجه و ثمره اکتساب است از احترام ثمره
 گرفته اند و دلب چون عاقبت و آخر فعل است که بوی می بار گردار دلب گرفته اند
 همچنین عقوبت ازان عقوبت نام کرده اند که آن عاقبت بد کار است بر عقب بد کردار او،
 و تعقیب برپی کاری ما کسی را بستاند بود «الْمُعْتَبَات» از آست و تعقیب
 بر چیری پس باز بردن بود - لا مُعْتَبَ لِحُكْمِهِ - از آست، یعنی که باز پس بریده
 بیست حکم الله را، و از آست که مرتد را گفت - «أَنْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ» که از سوی
 عقب باز می گردد و عقاب و معاقبه هر دو مصدر اند عقوبت کردن را، «وَاللَّهُ شَدِيدُ
 الْعِقَابِ» یعنی ادا عاقب، میگوید حدای سخت عقوبت است هر که که عقوبت کند،
 و سخت گیر است اگر گیرد

«قُلْ لِلدِّينِ كُفْرُوا» این کافران مسرکل مکه اند و جهودان مدینه،
 «سَتَعْلَمُونَ وَ نُحْشِرُونَ إِلَىٰ هَهُمْ» - حمزه و کسائی هر دو کلمه را بیا حواسب،
 باقی همه تاء محاطه حواسب اسان که تاء محاطه حواسب معنی خود طاهر است
 و استان که بیا حواسب آنرا دو وجه است یکی آست - که «الدِّينُ كُفْرٌ وَاسْبِعِلُونَ
 وَ يُحْشَرُونَ فَعَلْ لَهُمْ» - می گویند استان که کافر سدید ایسان را ایضا باز شکند و
 فردا بدو روح راسد، و فرا ایشان گو که چنان خواهد بود وحه دیگر «قُلْ لِلدِّينِ

کفر و اء یعنی - الیهود سیمیلون یعنی - کفار مکه ، فرا کافران اهل توریت گوی که این مشرکان قریش که دشمنان مسند ایشانرا نارخواستند شکست امروزه دردینا ، و بدورح خواهند رانند خدا نقیامت و این شکستش روز قدر است که مسلمانان کافران را بکشند و بهریمت کردند **مصطفی ص** آن روز که این آیت آمد کافران را گفت « **إِنَّ اللَّهَ عَالِمُكُمْ وَأَحْيَاكُمْ إِلَىٰ حَبَمٍ** » - و این آیت دلیلی روشست بر صدق نبوت **مصطفی** و صدق سخن وی که بیش از آن خبر مار داد که مسلمانان را علیه و قوت خواهد بود بر کافران یعنی روز قدر ، و همچنان بود که وی گفته بود و حشر داده

قول ابن عباس آست که : **قُلْ لِلدِّينِ كُفْرًا** این کافران جهودان مدینه اند و قصه آست که چون مشرکان قریش **ابوسفیان بن حرب** و اصحاب او روز قدر بهریمت شدند و شکسته گشتند و مسلمانان را قوت و نصرت بود جهودان مدینه گفتند « **هَذَا وَاللَّهِ إِلَهِي الْأَمِّيُّ الَّذِي نَحْنُهُ فِي كِتَابِنَا التَّوْرَةِ سَعْتِهِ وَصَفْتُهُ وَمَعْنَاهُ** » و انه لا بُدَّ لَهُ رَأْيَةٍ گفتند والله که آن بیعامرست که ما نام وصف و معنی وی در کتاب خویش یافتیم ، و دانسته که و مرا بر همکسان علیه و قوتست ، و عالم نبوت وی آشکارا و بران بود که انواع وی کسند و بوی ایمان آرند ، پس قومی اربشان گفتند این چه تعجیل است ؟ بگذارید تا وقعه دیگر بیعتند میان وی و میان دشمنان وی ، اگر او را دست بود و به آید در آن وقعه ، پس همه بوی ایمان آریم ، به سر بر آمد تا وقعه **احد** بیعتاد ، و مسلمانان بهریمت شدند چنانکه قصه آست آن جهودان نار بشک افتادند تنقاه ازل و حکم الهی بکفر ایشان در رسد ، و ایشانرا از آن گفت و همت نارس آورد و هیچکس از ایشان مسلمان نشد ، و عهدی بیر که داشتند ما رسول خدا آن عهد بشکستند ، و **کعب اشرف** که سرانسان بود و با نصبت سوار سوی مکه شد و ما کافران مکه در عدالت **مصطفی** راست شد و بر سر افاق کردند که کلمه سان یکسان باشد ، و در محالعت موافقتی نمودند و عهدی بستند ، و بمدینه نار

آمدند پس رب العالمین در شان آن جهودان آیت فرستاد « قُلِ الَّذِينَ كَفَرُوا سَتَلْبَثُونَ وَنُحْشَرُونَ إِلَىٰ هَهُمَّ » ، « وَبَشِّرِ الْمَهَادِ ، آي وشن العراش من البار يقول شس ما مهتوا لافسهم » بد آرامگاهی که خود را ساختند و توحشند دورح حاودان و آتش سوران

« قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ » ای - بیان و عرّة و دلالة علی صدق ماقلت لكم ستملن می گوید ایشانرا گوی که شان و بیان و دلیل صدق آنچه من گفتم که ستملن - آست که دو فرقت برهم رسد و دردد حك را و کوشش را ، يك فرقت مسلمانان و يك فرقت کافران مسلمانان سیصد و سیرده بودند از ایشان هفتاد و هفت مهاجران ، دوست و سی و شش انصار صاحب رایت رسول خدا و مهاجران علی بن ابی طالب بود و صاحب راة انصار سعد بن عبادہ ، و هفتاد شتر در لشکر مسلمانان بودند و دو اسب ، یکی آن مقداد بن عمرو و یکی آن هرث بن ائی مرثد و شش درع با ایشان بود ، و هشت شمشیر ، و از مسلمانان آن روز بیست و دو مرد شهید گشتند چهارده از مهاجر و هشت از انصار و فرقت دیگر کافران مکه بودند ، رئیس ایشان عتبه بن ربیعہ بن عبد شمس ، و در لشکر ایشان صد تا اسب بود ، و بیصد و پنجاه مرد حکی ، سه چندان عدد مسلمانان بودند اما رب العالمین گفت « يَرْوَهُمْ بِثَابِتِهِمْ » این گروه مسلمانان کافران را بتمار دوبار چند حویشتن دیدند چون چشم بر ایشان افکندند معنی که الله ایشانرا چنین نمود تا بر ایشان چیره شود و بار شکستد ، و مسلمانان را آن آت دیگر « وَ اِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتًا » معاوم شده بود که مردی از شان با دو مرد کافر مر آمد و عامه کند پس رب العره کافران را اگر چه سه بار چند مسلمانان بودند دوبار چند ایسان نمود و مسلمانان بیری چشم کافران اندك نمود چنان که آنها گفت « وَيَقْلِلُكُمْ فِيْ اَعْيَهُم » این مآن کرد تا دلهای مسلمانان قوی باشد و گوس بعله و بصرت دارند ، و کلمه حق

را نكوشد، و چنان كردند و رب العالمين مسلمانان را آن روز ر كافرين صرت داد
 «يَرَوْنَهُمْ» متا قرائت نافع ويعقوب است، باقي بيا حواسد، و قرائت يا
 طاهر ترست و معنی آن روشن تر، و چون متا حوائی - نا - لكم - شود ميگويند ايشان را
 ميديدند يعنی كافران را دوبار چند ايشان ای مثلهم در هر دو قرائت كه تروهم
 حوائی يا يروهم اين ها و ميهم مثلهم يا مسلمانان شود «رَأَى الْقَيْن» نامی است
 عيان را، و برأى العين و مرتأى العين همچنان،

«وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بَصْرَةَ مَنْ يَشَاءُ» - صرت مؤمنان را از جهت جداوند عروحل
 مردو وحه است يكي صرت دادن از روى حجت و قد فعل، و اين صرت بحمدالله
 طاهرست و آشكارا، و حجت براعدا دين روشن است و لازم وحه ديگر صرت
 مداولت و عليه است، آن مداولت كه رب العالمين گفت «وَتِلْكَ الْاَيَّامُ بَدَاؤُهَا بَيْنَ
 النَّاسِ» اين صرت است كه مسلمانان ارالله ميخواهند كه فاصرا على القوم الكافرين
 و اين صرت است كه حداى، تعالى مومنان را وعده داد گفت «وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا
 بَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ» حاي ديگر گفت اَلَا اِنَّ بَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ «بصر من الله وفتح قريب»
 «وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بَصْرَةَ مَنْ يَشَاءُ» همان صرت مداولت است امير المؤمنين على (ع)
 گفت «اِنَّ لِلْبَاطِلِ حَوْلَةً تَمْ يَصْحُلُ» اوفتد گاه گاه كه كافران مر مسلمانان عليه
 كسد و ايتابرا برعاصد، امايك حوله بيش باشد، كه باطل پايده بود و عاقت
 عليه و صرت هم مسلمانان و اهل حق را باشد چنانكه گفت، نَلْ تَقْدُفُ بِالْحَقِّ عَلَى
 الْبَاطِلِ فَيَدُوهُ، وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا مصطفي ص اين صرت
 در دعا صمعا - آمت و احلاص ايتان ست گفت اِنَّمَا بَصْرُ اللَّهِ هَذِهِ الْآيَةُ لِصَعَائِهِمْ
 بَدْعَائِهِمْ و احلاصهم و صاوتهم وقال هل بصرون و نرفون الا تصعائكم
 آنكه گفت «اِنْ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةٌ لِّأُولِي الْأَبْصَارِ» در آنچه ديدند از صرت
 مومنان نا ملت ايشان و هر مت كافرين ما كثر استان، عريتست خداويدان و بر كي

و حرد را عرت اعتبار عائب بود در حاصر چیری حاصر معلوم کنی در هنگام ، و
 حای وصف ، آنکه بر قیاس آن حاصر چیری عائب معلوم کنی در هنگام و حای وصف
 و در قرآن حایها عرت یاد کرده است ، و هر حای نا آن - اولوا الانصار - گفت ، از هر
 آنکه قیاس کار صیراست ، و این اَصْأار ایضا عقول است و يُقال - العِرة ما یَعْرِه
 من الجهل الى العلم ، این عرت چون معرست یعنی که بدان از جهل نا علم میروند
 و اصل آن از عبور بهر است ، و منه العارة لانها حلت کالتصیر إثباتیة المعنی من نفس
 التفاضل الى نفس السامع

النوبة الثالثة

قوله تعالى «ان الذين كفروا لن يعسی عنهم اموالهم» الآية حلیلا ا حذایا
 کریمیا مهر نانا که در وعید کافران مومنانرا وعده می دهد ، و دردم ایشان ایسان
 را می نوارد ، مگوید کافران را فردای قیامت مال و فرزند نکاریباید ، و ایشانرا سود
 ندارد ، یعنی که مؤمنانرا نکار آید هر که که حقوق آن بحای آرند ، و آنرا دام دین
 خویش سارید ، و سعادت اندی بدان خویند مصطفی ص گفت « نعم المال الصالح
 للرجل الصالح ، نعم المؤمن علی نقوی الله المال » هماست که رب العالمین گفت واسع
 فیما آتاک الله الدار الاخرة » می گوید در آنچه ترا داد ازین جهان آن جهان بدست
 آر ، و سعادت آخرت طلب کن ، و این سعادت آخرت در معرفت حدای است ، و
 معرفت از نور داست ، و نور دل از چراغ توحید ، و اصل این چراغ موهبت الهی است
 اما مارت آن از اعمال و طاعات تن است ، و طاعات از قوه نفس است ، و قوه نفس از
 طعام و شراب و کسوست ، و طعام و شراب و کسوة عین مالست پس مال بدین تدریج
 سبب سعادت اندی است اما ناند که بقدر کفایت بر نگردد ، که آنکه سبب طعیان
 شود ، چنان که گفت « ان الانسان لیطغی ان رآه استعسی » و بهر این رسول خدا

دعا کرد گفت: «بارخدا یا! قوت آل محمد قدر کفایت کن! این قدر کمایت چوب
برای فرات عبادت بود خود عین عبادتست که راد راه است و راد راه هم اذرا هست
شیخ ابوالقاسم گرگان را صیغتی بود حلال، که از آن کفایت وی در آمدی،
لک روز علیه آن صیغه آورده بودند شیخ یک کف از آن برگرفت و گفت: «این
ما تو کل همه متوکلان عوس یکم» و سر این کسی شناسد که بمراقبت دل مشغول
بود، و داند که فرات از کفایت چه مدد دهد رفتی را را

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُعْمِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ» الاية اگر هر چه حرائر رمین
است و اموال دین است کافران را ناسد و حمله فدای تن خوش کند تا خود را تا آن بار
حرید، و اعدای الله بر همد، از نشان پدیدبرد و آن اساق مال ایشانرا سود ندارد و بکار
نیاید، حواء تا در مواساة درویشان بود، حواء تا در مصالح عموم خلق از بهر آنکه
عبادت مالی در مراتب طاعت رتبت سوم است بحسب اعتقاد صافی باید، پس عبادت
بدنی، پس عبادت مالی و کافران را به اعتقادست، و به عبادت بدنی پس عبادت مالی
ایشانرا بچه کار آمد و چه سود دارد، باز سده مومن دلی دارد معتقد، ربانی دارد
موحد، از کانی دارد متعبد، پس اگر سر اعتقاد دل و دگر زبان و تعد از کان صدقه
دهد، یا بوحشی از و حوه حیرات حرجی کند، اگر چه سهت را در آن مدخل سود
امیدست که چون بدرقه اعتقاد با آن همراه بود، آنرا رد نکند ازین محشر که
ناصقاء اعتقاد احکام اصول است اگر از اعمال حیرد و دیوان وی چری بر بیاید هم
امید رستگاری هست بحکم آن حس که مصطفی ص گفت: «يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى قَدْ شَمِعَ
السَّيُّونَ وَالْمَلَائِكَةُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَبَقِيَ اِرْحَمُ الرَّاحِمِينَ قَالَ فَيَقْصُ قِصَّةَ اَوْ قِصَّتَيْنِ
مِنَ النَّارِ فَيُخْرِجُ حَافِقًا كَثِيرًا لَمْ يَعْمَلُوا حِرًّا

۴ - ألونہ الاولی

قوله تعالى «رَبِّیَ لِلنَّاسِ» مرا راستند مردمان را «حُبُّ السَّهَوَاتِ» دوستی

آرزوها (و بایستها) « مِنْ الْبَسَاءِ وَالسَّيِّئِ » از رنای و پسران « وَالْعَاطِطِ الْمُنْطَرَةِ »
 و فطارهای گرد کرده، « مِنْ الذَّهَبِ وَالْعِصَةِ » از دروسیم، « وَالْحِلِّ السُّوَةِ » و اسبان
 مانگشت (ورنگ یکو) « وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ » و چهار پایان و کشتزار « ذَلِكَ
 مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا » ایست بر حورداری این جهانی « وَاللَّهُ عِنْدَهُ خُسُ الْمَاءِ » (۱۴)،
 و سر دیک الله است موصاترا یکوئی نار کشتن گاه

« قُلْ أَؤْتِيكُمْ » بگو شما را حیرکم « بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكَ » به از آنچه
 بهره کافر است ایدر « لِلَّذِينَ آمَنُوا » ایشان راست که پیر هیرید ارشک « عِدَّتْ رَحْمَتُهُمْ »
 سر دیک خداوند ایشان « حَتَّى تُنْفِرُوا مِنْ حَتَّى الْأَمْهَارِ » هشتها که می رود بر آن
 حویهای روان، « حَالِ الدِّينِ فِيهَا » حاودان در آن « وَارَاحُ مُطَهَّرَةٌ » و حمتان پاک
 داشته (وپاک کرده) « وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ » و حشودی و پسند از خدا، « وَ اللَّهُ نَصِيرٌ
 بِالْمَنَاءِ » (۱۵)، « و خدای بینا (و دانا) ست سد گان خود (که هر کس بجه سراسر است)

الموه التانيه

قوله تعالى « رِبِّیَ لِلْبَاسِ » این ماس کافر است، و این تربیین بر آراستن دیاست
 در چشم ایشان، و دریافت آن محسن باشد به عقل، از این حساست که در قرآن برین
 همه در اوصاف دنا آمده است به در اوصاف آخرت، و آنکه همه در حق کافران
 گفته که مدرك ایشان از محسوسات در نگردد، و ذلك فی قوله تعالى « رِبِّیَ لِلَّذِينَ
 كَفَرُوا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا » و حای دیگر گفت « إِنَّ الدِّينَ لَا يَوْمُونَ بِالْآخِرَةِ رِبِّیَا لَهُمْ
 أَعْمَالُهُمْ »، حایی دیگر اصاف برین ناشیطان کرد گفت « وَرَبِّیَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا
 كَانُوا يَعْمَلُونَ » به از آن که ارحقیقت برین و گمراهی ایشان در شیطان چیری هست،
 لکن شیطان سب گمراهی و آراستگی عمل بدر ایشان بود، پس بر سیل تسب اصاف
 تربیین ناشیطان شد، چنان که حای دیگر اصاف اصلال ما اصمام کرد « رَبِّیَ اِهْتَسِ

اصلش كثيرا من الناس، و معلوم است که اسلال در شان بيست، فان الهادي و الصل
هو الله عز وجل، لكن اصنام سم سلال ايشان بودند پس بر سبيل سمب اسلال بانام
ايشان کرده، ايضا همچنانست «رَبِّينَ لِلنَّاسِ حُفَّ الشَّهَوَاتِ» معني آست «رَبِّينَ
لِلنَّاسِ الشَّهَوَاتِ وَ حُفَّتِ اليَهم» شهوات آرزوي نفس است، ولدت رانند، و بر ي
هوای خود ايستادن، آنکه شهوات را تفسير کرد و ابتدا ريان کرد فايهن حائل
الشیطان واقرب الی الافتنان که اين ريان دام شیطاست، و مرد بهيج چير چنان رود
فته بگردد که بر ي ريان مصطفي ص گفت «ما تَرَكْتُ بَعْدِي فِتْنَةً أَضُرُّ عَلَى الرَّحَالِ
مِنَ السَّاءِ» و عجب آست که اين ريان را دام حواند و شيطان را دام بهمه، پس کيد
دام بهمه را صعيب گفت، «ان کيد الشيطان کان صعيبا» و کيد دام عظيم حواند
«ان کيد کن عظيم»، ارمهر آنکه کيد شيطان چون بار حمت حداي مقابل کسی صعيب
باشد، و کيد ريان چون ماتهوت مردان و ميل ايشان مقابل کسی قوی باشد و عظيم
«وَالنَّسِيْنَ» وار شهوات دنيا که مردم آنرا سحن دوست دارند پسرانند، مصطفي ص
گفت اِنَّهُمْ ثَمَرَةُ الْقُلُوبِ وَ قِرَّةُ الْأَعْيُنِ، و اِيهم مع ذلك لَمَحْضَةٌ مُّحَلَّةٌ مُحَرَّمَةٌ وَ رُؤْي
ما من اهل بيت يُؤكِّدُ فِيهِمْ وَلَدُهُ دَكْرًا إِلَّا وَاصَحَّ فِيهِمْ عَرْلُهُمْ يَكُنْ

«وَالْقَاطِطِرِ الْمُقَطَّرَةِ» - قَاطِطِر جمع قِطَارِست، و در لغت عرب قطعی بيست
بر کميّت و حَزَّان حائِي که گذر گاه مردم بود آنرا - قِطْرَة - گویند و قِطَار مالی
باشد که گذر گاه ريد کی نبود، پس باحوال مردم بگردد همچون بی بیاری و
توانگری، یکی مانند مال خود را بی بار و مستعنی بید، یکی تا مال سیار جمع
نکند خود را بی بار و مستعنی بداند، و جماعتی ارمعسران در - قِطَار - سحن گفته اند
و آنرا حدى پديد کرده گفتند - هَرَار دسار، و گفتند که ناصد، و گفتند که
بصا ر کوة، آن که ر کوة در آن واحب شود و گفته اند که پری پوست گاودينار
يادرم، و گفته اند دواره هَرَار درم ديت مردی مسلمان وَالْقِطْرَة - المجموعة

قطاراً قطاراً آنچه قطار قطار ناهم آری و گرد کسی گویند مقطره همچون
دراهم مدرهمه و دناير مُنْذَرَةٌ و قيل المقطرة المُحْكَمَةُ ، يقال قطرتُ الشيء إذا
احْكَمْتُهُ و منه سُميت القطرَةُ ، وَ الْحِيلُ السُّومَةُ ، اسان را - حيل - حواید لما فيه
مَنْ الْحِيَلُ هِجْ كَس مَرِيشْت اسب سوار بشود كه نه درخود خيلاء و كمر سید و اصل
ذلك من حيلت الشيء و هو طس نقر من الكذب ، و منه الحيلان - ميگوید و ارشعوات دیا
اسان سُومَ اید «سوم» راد و معنی است بکی المطیة المعلمة فی الحرب ، یعی اسان
ناسومه بیکو مگاشت ، آن سکو ، رنگ آن بیکو سومه - شانی باشد كه متوسم عیب
و هروثراد اسب آن بحای آرد دنگر معنی و الحیل السومه - ای المرسله فی الرعی
اسان سائمه کرده كلها صحرا گذاشته يقال سامت الحیل قوم سوماً فهو سآيمه
اذا رعت ، و اُسْمَتْها ابا اسامه فهي مُسَامَةٌ ، و سومتها تسوياً فهي مسومة و منه قوله
تعالى « فِيهِ تَسْمُونَ » روى على ابن ابى طالب ع قال رسول الله ص لما اراد الله
عروحل ان يحلق الحبل قال لريح الحبوب ابى حلقك منك حلقا احلقه عر لاوليائي ،
ومدله لاعدائي ، وحمالاً لاهل طاعتي قالت الريح احلق فقص منها قصة فقال
حلقتك فرساً و حملتك عريراً و جعلت العر معقوداً باصبتك و العنائب محاراً على
طهرتك ، و اَتَتْ نُعَيْتِي ، اَثَرْتُكَ فسحة من الرق و اَثَرْتُكَ على غيرك من الدواب
واعطيت عليك صاحبك ، و جعلته بطير بالاحباح ، و اَتَتْ المطلب و اَتَتْ البهر ، و ساحل
على طهرتك رحالاً يسحوسى و يُحْمَدُ و سى و يها الموسى و يكمر و سى ، فسحى اذا سحوا
و هَالَمُوا اذا هَالَمُوا و محدى اذا مَحَدُوا و كَبَرَى اذا كَبَرُوا فقال رسول الله ص ما من
سليحة و تحميدة و تمجيده و تكسره يكمرها صاحبها ، فتسمعه الا فتحيه بمثلها قال
فلما ان سمعت الملائكة الصه و خلق العرس قالت يارب نحن ملائكتك نسبحك
ونحمديك ، فما دالها ، قال فخلق لها حبالاً نأما لها اعناق كاعناق النحت تمر بهم
الى من يشاء من اسائه و رسله قال على ع والراق مهن قال فارسل العرس فى الارض

فَلَمَّا اسْتَوَتْ قَدَمَاهُ فِي الْأَرْضِ صَهَلَ فَمَسَحَ الرَّحْمَنُ نَعَالَيْ يَدَيْهِ عَلَى عُرْفِهِ وَطَهَرَهُ فَقَالَ نُورِكُمْ مَا أَحْسَنَكَ ۚ فَلَمَّا ابْنُ عَرْصَ اللَّهِ عُرُوحًا عَلَى آدَمَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مِمَّا خَلَقَ اللَّهُ ۚ قَالَ لَهُ احْتَرَمْ خَلْقِي مَا شِئْتَ ۚ فَاحْتَارَ الْعَرَبُ فَقَالَ لَهُ احْتَرَمْتُ عَرِكَ وَعِرْ وَلَدَكَ خَالِدًا مَاقِيًا مَا نَقُوا بِرَكْتِي عَلَيْكَ وَعَلَيْهِمْ ۚ مَا خَلَقْتُ خَلْقًا أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْكَ وَمِنْهُمْ

وَعَنْ أَبِي قَالَ لَمْ يَكُنْ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بَعْدَ الْمَاءِ مِنَ الْحَيْلِ وَعَنْ أَبِي دُرٍّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَا مِنْ فَرَسٍ عَرَبِيٍّ إِلَّا يَبُودُ لَهُ عَدُوٌّ كُلُّ فَرَسٍ يَدْعُوهُ اللَّهُ مِنْ حَوَاتِي مِنْ مَنَى آدَمَ وَجَعَلَنِي لَهُ ۚ فَاحْلَسِي أَحِبَّاهُ وَمَالِهِ إِلَهُ

وَعَنْ حَبَابٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ۚ الْحَيْلُ ثَلَاثَةٌ ۚ فَرَسٌ لِلرَّحْمَنِ وَفَرَسٌ لِلشَّيْطَانِ وَفَرَسٌ لِلْإِنْسَانِ ۚ فَأَمَّا فَرَسُ الرَّحْمَنِ ۚ فَمَا أَتَّخَذَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقُوَّتُ اللَّهِ عَلَيْهِ أَعْدَاءُ اللَّهِ ۚ وَأَمَّا فَرَسُ الْإِنْسَانِ ۚ فَمَا اسْتَطَرَّقَ عَلَيْهِ ۚ وَأَمَّا فَرَسُ الشَّيْطَانِ ۚ فَمَا رَوَّاهُ عَلَيْهِ وَقُوْمَرٌ عَلَيْهِ ۚ

« وَالْإِنْعَامِ » وَرَشْهَوَاتِ دُنْيَا كَهْ مَرْدَمَ رَا بَرَّ آرَاسْتَدِ چَهَارِ پَا یَاسَدِ بَعْنِ شَتْرُو کَاو و گوسمَدِ « وَالْحَرْثِ » وَکَشْتِه رَارِ فَرْقِ مِیَانِ حَرْثِ وَرَرِ عِ آسْتِ کِه ۚ حَرْثِ رَمِیْنِ سَاحَتِ وَحَوْشِ کَرْدَنِ وَبَحْمِ دَرِ آَنِ رَسَقَتِ اسْتِ ۚ وَرَرِ عِ بَعْدِ آَرِ آَنِ رَوِیَاسَدِنِ وَرَوِیْدِنِ اسْتِ اَرِ سَحَا کِه رَبِّ الْعَالَمِیْنَ اَصَافَتِ حَرْثِ رَا مَاحْلُقِ کَرْدِ بَرَوْنِ اَرِ رَرِ عِ قَالَ بَعَالِی اَفَرِیْتُمْ مَا بَحْرَثُوْنِ اَنْتُمْ تَرَرِ عَوْنِ اَمَ بَعْنِ الرَّارِعُوْنِ »

« ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا » ۚ آئِجِه کَفْتِیْمِ اَرِ بِنِ تَهْوَاتِ وَلَدَاتِ جِدْدَانِ بَحَا یَسْتِ کِه دُنْیَا بَحَا یَسْتِ ۚ بِرِ حَوْرِ دَارِیِ نَپَا یَسَدِه بَیْدَا ئِیِ آَنِ چِیْدَانِ مَآدِ کِه دُنْیَا مَآدِ اَهْلِ مَعَا یِ کَفْتِیْدِ ۚ حَوَّةِ دَرِ دُو قِسْمِ اسْتِ حَمَوِ دَا یِه دُنْیَا ۚ وَهْیِ الْحَمَوِ الدُّنْیَا ۚ حَوْتِیِ بِرِ دِیْکِ بَعْنِ اَبِ حَهَانَ مَادَنَائِتِ وَحَسَاسَتِ وَدَنَائِتِ وَحَسَّتِ وَیِ آَسْتِ کِه رَبِّ الْعَالَمِیْنَ آَنِرَا ۚ اَبُّ وَلَهْوِ ۚ حَوَّادِ ۚ وَدَاکِ فِی قَوْلِه « اَعْلَمُوا اِنَّمَا الْحَمَوِ الدُّنْیَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ ۚ اِلَى قَبُولِه ثُمَّ مَکُوْنِ حَطَامًا » ۚ قِسْمِ دُوْمِ حَیَوِهِ آَنِ حَهَامِیِ اسْتِ ۚ نَارَا حِ وَآَسَا یِ ۚ

ناشرف وشادی وشرف وی آست که رب العالمین آفرای - حیوة طیبه - حواید و حقیقت
 رد گی آن بهاد نآن که گفت « وَاِنَّ الدَّارُ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْخَیَوَانِ » کافران و
 بیگانگان حیوة همان قسم اول داسد، و نآن راه برند، و قسم دوم خود شناسد و در
 بیاسد، لاجرم آفرای مکر شدید گفتند لا تا قیما الساعه ان تطن الاطأ و مومنان
 مورد معرفت و تأیید الهی این حیوة آن جهانی بشاخصند، و دریافتند، و نآن ایمان
 آوردند رب العالمین آن ایمان ایشان پسندید، و ایشانرا در آن ستود و گفت
 « و الدین آموا مشفقون منها، و یعلمون أنها الحق »

آنکه در آخر آیت گفت « وَاَللهُ عِندَهُ حُسُّ الْمَآبِ » - ای - حس المرجع،
 و هی الحنة آنچه گفت درین آیت که رفت و صف کافراست و بهر مایشان اکم و وصف
 مؤمنان در گرفت، و آنچه از بهر ایشان ساحت گفت « قُلْ اَاَنْتُمْ سَحِیرٌ مِّنْ
 دَلَّكُمْ » روی عن عمر رسی الله عنه لما سمع هذه الامات، قال « ربنا انک ربنا
 وَبِئْسَتْ هَذِهِ اَنْ مَا بَعْدَ هَاجِرٌ مِّنْهَا فَجَعَلَ لِعَمْرٍ وَاَلْ عَمْرُ الَّذِیْ هُوَ حَیْرٌ مِّنْهَا » معنی آیت
 آست که یا محمد - گوی شمارا حیر کم بهار آنچه نصیب کافراست ایضا سخن
 تمام شد

پس استثناء کرد و گفت « لِلَّذِیْنَ آمَنُوا عِندَ رَبِّهِمْ » گفته اند که تقوی سه
 مرلست مرل اول ترك الكفر و الترتك، ارتك پرهر کردن و ارتك دور بودن،
 مرل دوم ترك المعاصی التي تَحْطُرُهَا الشَّرِیْعَةُ حرامها، که شریعت آفرای بسته است و
 حرام کرده ار آن پرهر کردن، سوم مرل - حفظ الحواطر و السیات، خاطر و بیت
 خویش را پاس داشتن و دربر اکندگی بگناه داشتن اول مرل مسلماناست، دوم مرل
 مؤمناست، سوم مرل عارفاست میگوید ایشان که ارتك پرهر یزدند و ارتك
 محطورات شرع نار ایستادند، و خاطر و بیت خویش را پاس داشتند تا در توحید
 درست آمدند و راست رفتند، ایشان راست سردیک حواید ایشان بهشتیهای

«حَتَّاتٌ» بملط جمع گفت از بهر آنکه به يك بهشت است، که هفت بهشت اند - چنان که ابن عباس گفت حنة^(۱) الماوی و حنة^(۲) النعیم و دار الحلد^(۳) و دار السلام^(۴) و حنة^(۵) الفردوس و حنة^(۶) عدن و علیون^(۷) و اشتقاق حَتَّات از - حَتَّ - است، و معنی حَتَّ - پوشش است، یعنی که از حَسَّ نَصَر پوشیده اند، که ایشانرا بهیستد و دل را - چنان گویند که از چشمها پوشیده است - همچنین حَتَّات را تآن حواصد که امر و رد در دنیا از چشمها پوشیده است «وَلَدَلْكَ قَالَ تَعَالَى» «فَلَا تَعْلَمُ نَسْأَ مَا أَحْيَىٰ لَّهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ»

آنکه صفت بهشت کرد «نَجْرَىٰ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» در همه قرآن این - ها و الف - با اشعار شود مگر آنجا که - مِنْ تَحْتِهَا - است، و معنی همانست که میگوید میرود زیر ایشان حویهای روان یعنی زیر درختها و بنشستگاههای ایشان

«حَالِدِينَ فِيهَا» - حاو دان در آن بهشت اند نازار و نعیم، حائ دیگر فرمود «وَمِنْهُمْ مِنْهَا يَجْرُونَ» از آن ناز و نعیمشان هر گریزون یابند، و از عِز وصال باذل احراج مگرداند،

«وَأَرْوَاحٌ مُعَاوَرَةٌ» - و ایشان راست در آن بهشت حقایق با کیره، و گردیده از قادورات و تغیر، لَا يَمُوتُونَ وَلَا يَتَعَوَّلُونَ وَلَا يُخْصِنُونَ وَلَا يَبْتَغُونَ -

رُوی آن یهودیاً سأل النبی ص «أَنْزَعُمْ أَنْ فِي الْحَمَةِ نِكَاحاً وَ أَكْلًا وَ شَرِباً» و من اكل و شرب كانت له عذرة فقال النبی ص والذی یبغون فیها اكلًا و شرباً و نكاحاً و یخرج منهم عرق أطیب من ریح المسك فقال رجل صدق رسول الله خلق الله ذوداً یا كلُّ ما ناكلون و یشرب مما تشربون فیحلفُ عسلاً سائماً، فقال علیه الصاوة و السلام هذا مثل طعام الحمة

«وَرِصْوَانٍ مِنَ اللَّهِ» نو نکر از عاصم «رِصْوَان» در همه قرآن بصم - رآ - حواصد، و اس لعن نعیم و قیس است باقی مگر رآ حواصد بر لعن اهل حصار

يقال رصى برصى رِصِيٍّ و مُرْصَاةً و رِصْوَانًا و رِصْوَانًا - موسى گفت خدايا ا^۱ دركی
عَلَى عَمَلٍ اِذَا عَمِلْتَهُ رِصِيَّتٌ عَمِي مراكلری درآمور و بعملی راه نمای که چو
آن لحای آرم تو ارم راسی شوی رب العالمین گفت یا موسی طاققت نداری و آنچه
میخواهی برشاوی ا^۱ - موسی مسعود درافتاد و تصرع کرد ، آنگه رب العالمین گفت
یا بنی عمران رِصَائِي فِي رِصَاكَ نِقَاصِي رِصَاءٌ مِنْ دَرَأَسْتِ که بحکم من راسی
شوی مصطفی ص این دعا سیار کردی « اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ الرِّصَاءَ بِعَدَالَتِصَّاءٍ و
بِرَدِّ الْعِشْرِ بَعْدَ الْمَوْتِ ، وَاَسْأَلُكَ لَدُنَّ الْبَطْرِ اِلَى وَحْدِكَ » - شیخ ابو عثمان حیرری
را پرسیدند چه معنی را رِصَاءَ بِعَدَالَتِصَّاءٍ حواست ؟ گفت رِصَاءٌ بِبَيْتِ اَرْقِصَاءٍ عَرْمَ بَانَدِ
من رِصَاءٌ به عینِ رِصَاءِ ، و بعد اَرْقِصَاءَ حقیقت رِصَاءٌ آن بود
« وَاَللّٰهُ نَصِيرٌ بِالْإِسَادِ » اِی نَصِيرٌ بِأَعْمَالِ الْإِسَادِ ، فَيُحَارِبُهُمْ عَلَيْهَا و قِيلَ نَصِيرٌ
بِالْعَادِ اِی عَلَيْهِمْ مِمَّا يَصِيرُونَ اِلَيْهِ مِنَ الْعَذَى وَالتَّوَلَّى

المؤنة الثالثة

قوله تعالى « رُبُّنَا لِلنَّاسِ حَتَّ التَّهْوَاتِ » آب مهتر عالم وسید ولد آدم
مصطفی ص حرداد ار کرد کارِ قدیم حل حلاله و عز کسریاء گفت آنگه که هست
بیا فرید رب العالمین بحمریل گفت « نا حمریل اذهب فانظر اليها » رو درس هست
بطاره کن و آنچه من ساخته ام و آفریده ام بد گان و دوستان خود را مکی بین ، حمریل
رفت و آن مهشتهاء آراسته ما نار و بسم می بهادت دند ، و آن طرف گاه دران مرگ گاه
در حواری حضرت الله ساخته و برداخته عریران راه را و دوستان الله را حمریل چون
آن دند گفت « نا حردانا ا^۱ وِعْرِيكَ لَا يَسْمَعُ بِهَا أَحَدٌ إِلَّا سَحَابًا » بعزت و خداوندی
نو که هیچکس صفت اس مهشتهاء بشود که نه بآن قصد دارد و طاعت دار بود تا دران
شود پس رب العالمین هر چه دسوازی و ربح بود ارس ما ناستها و بی مراد بها گرد

آن بهشت دو گرفت، و راهش را پلر بلوی ساحت تا هر که قصدِ مولی دارد محست
پلر بلوی مار کندارد

شیخ الاسلام **انصاری** رحمه الله گفت من چه دانستم که مادرِ شادی ریح است؟
و رب ربك ناکمی هراس کج است؟ من چه دانستم که این باب چه داست و قصه دوستی
را چه حواست؟ من چه دانستم که صحت تو مهیبه قیامت است، و عروصال تودر دُل
حیرتست؟ حان و جهان کعبه حائِ خوش است و معشش اولیاست و مُستقرّ صدیقاست؟
اما مادیّه مردم حواری در پیش دارد، میل در میل و مرل در مرل، ما خود کرا حسست
آن بود که آن میلها و مرلها مار برد و کعبه معظم رسد!

عالمی در مادیّه مهر تو سرگردان شدند

ما که یابد مرد در کعبه قولت مردنار (سای)

پس چون راه بهشت بر می مرادی و ناکمی بهاد فرما بد آمد که یا
حرثیل! اکنون مارگر تا چه بیسی؟ حرثیل آن راه پر خطر دید، و آن میلهای
مجاهدت، و مرلهای ما ریاست دید که مرد راهگذار بهشت بهاده، و عترت قرآن حس
می دهد که تا آن میلهای مجاهدت مار سری راه بحسرت ما بیانی «وَأَلَّذِينَ حَاذُوا
فِئَا لَهْدِيهِمْ سُلْمًا» حرثیل که چنان دید گفت مار حذایا! پسندارم که اریشان
يك كس در بهشت شود «مصطفی ص» گفت پس رب العالمین دورح را بیافرید ما
انکال و سلاسل و مار قوم و حمیم حرثیل را فرمود که ما حرثیل یکی در رو
درین رندان، تا اثر عصب ما بیسی، و صفت عقوت ما بدانی - حرثیل رفت و دورح
را دید ما آن درکات و انواع عقوبات - گفت مار حذایا! «وَعِزُّكَ لَا يَسْعُ بِهَا
أَحَدٌ فَيَكُ حُلْمًا» بعت تو حذایا که کسی صفت این دورح سود و آنکه کلری
کند که ماں کار در دورح سود پس رب العالمین هر چه از شهوات دنیا بود از آنج

درین آیت مشمرّد مِنْ التَّيْسَةِ وَالسَّيِّئِ وَالْمَظْطِيرِ الْمُقْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْعَصَةِ وَالْحِلِّیِ
النُّسُومَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْخُرُثِ ، این همه گردِ دورح در گرفت و راهِ آن بر مراد و
هوا نفس نهاد - تا هر که برین مراد و هوا نفس خورد رود معاقبت سر بدورح نارهد
آنگه گفت یا حزئیل ! اکمون نارنگران دورح را یعنی که تا راهِ آن نه بیسی
حزئیل چون آن دید گفت مارحدا یا ! ترسم که هیچ کس نمادار ایشان که نه
در دورح شود پس مصطفی از راهِ هر دو سرای حرداد گفت « حُفَّتِ الْحِمَةُ
بِالْمَكْرِهِ وَحُفَّتِ النَّارُ بِالشَّهْوَاتِ » - روندگان در نایاست قدم در بهشت نهاد ، و اندکا
که ایشان خواهند بود - و روندگان در شهوت قدم در دورح نهاد ، و فراوانا که
ایشان خواهند بود ! آن راه بهشت پر بلاست و نانشیب و مالااست ، و آن راهِ دورح
آساست و بر نفسا نه گران است ! أَلَا إِنَّ عَمَلَ الْحِمَةِ حَرٌّ مُرَبُّوهُ ، آلا ان عمل النارِ
سهلة شهوة

« قُلْ أَتُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكَ » الآية حدیث دشمنان وصفت رندگانی و
عایت مقصور ایشان نارممود و بیان کرد ، ناردرین آیت دیگر قصه دوستان در گرفت
آنانکه امروز تقوی شعار ایشان و فردا بهشت و رضوان سراجام کار ایشان ، گفت
« لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عَذْرَبَهُمْ حَمَاتٌ » - همچنان که تقوی را مراسب است بهشت رادرحانتست
اول در حه حه الماوی است ، و اول رتمه در تقوی از حرام و هوا نفس پر هیر کردن
است قرآن مجید هر دو درهم بست و گفت « وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى فَإِنَّ الْحِمَةَ
هِيَ الْمَأْوَى » و اعلى در حات حه عدى است ، و به از حه عدى رضوانِ اكبر است -
پس عایت مقصد بهشتیان رضوان اكبر است چنان که رب العالمین گفت « وَمَا كُنْ
طَمَسَةً فِي حِمَاتٍ عِنْدِي وَ رِضْوَانٌ مِنْ اللَّهِ اكبر » - و این رضوان اكبر کسی را بود که
نهایت تقوی رسد - و نهایت تقوی این است که هر چه داع حدوث و نشان آفریس
دارد همه را دشمنی خود داند ، چنان که حلیل گفت « فَاِهْمِ عِدُوْلِي اِلَّا رَبُّ الْعَالَمِيْنَ »

و ارهمه رویِ برگرداند تا بدلیِ فارغِ ناعمِ عشقِ حقیقتِ پرده‌دارد، و یقینِ داند که ناعمِ عشقِ اورحمتِ اعیان در بگسجد، و رهمه دل و جانِ خود بُرد

«دلِ ناعمِ نوشد پاکِ سُراں که درینِ دل

یا رحمتِ ما گسجد و یا نقشِ حیالت

حاجِ میرِ سردِ توفیرِ ستیمِ بدینِ شکر

صدحانِ مگند آنچه کند بویِ وصال،

فردا هر کسی را نجاتِ مقصد و همتِ خویش رساند، یکی در آرزوی حنةِ الماویٰ او را گویند از حرامِ محصنِ مکرر بر نا عادلِ ناشی، ورتو دریعِ بیستِ یکی در آرزوی دارالخلد، او را گویند از شهتِ پیرهیر، تا راهد ناشی و ارتو دریعِ بیستِ یکی در آرزوی فردوس است، او را گویند از حلالِ محصنِ دورباش در دنیا تا عارفِ ناشی، و ارتو دریعِ بیستِ قومیِ نماسد که ایشانرا خودِ آرزوئیِ بود و مرادیِ باشد، مرادِ ایشان مُرادِ دوست و اختیارِ ایشان اختیارِ دوستِ بهشت‌ها برایشان عرصِ کند، وارِ بهر ایشان کسرِ گان و ولدانِ بر کسرها نشاند ناشارهایِ عزیز و ایشان از همه فارغ، رویِ خویش از ایشان مگرداند، و گویند اگر لاندِ دلِ مکی ناید دادِ ناریِ مکی دهیم که کرا کند

ناگاهِ ندانِ لالهِ رحانِ دادمِ دل او بود سرائیِ دلِ آرآنِ دادمِ دل

اکنون - رسواییِ اکبر - گوئیم و آیتِ ماں حتمِ کنیم رویِ اَسْمٰی مَالِكِ قَالَ اَنْطَا عَلِيَا رَسُولُ اللَّهِ مِنْ يَوْمَ مَا قُلْنَا لَهُ لَقَدْ احْتَسَبْتَ، فَقَالَ ذَلِكَ اِنْ حَرِثْتَ اِنَابِي كَهَيْئَةِ الْمَرْأَةِ الْبَيْضَاءِ فِيهَا مَكْنَةٌ سَوْدَاءٌ، فَقَالَ اِنْ هَذِهِ الْحَمَّةُ فِيهَا سَاعَةٌ حَيْرٌ لَكَ وَاَمْلِكُ وَقَدْ ارَادَهَا الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى فَاَحْطَاوْهَا، قُلْتُ يَا حَرِثُ مَا هَذِهِ الْمَكْنَةُ السَّوْدَاءُ؟ فَقَالَ هَذِهِ السَّاعَةُ اَتَتْ فِي يَوْمِ الْحَمَّةِ، لِأَيْرِافِقِهَا مُسْلِمٌ يَسْأَلُ اللَّهَ عَلَيْهَا حَيْرًا اِلَّا اَعْطَاهُ اِيَّاهُ، اَوْ دُحِرَ لَهُ مِثْلُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، اَوْ صُرِفَ عَنْهُ مِثْلُهُ مِنَ الشَّوْءِ، وَآَنَهُ

حیر الایام عبدالله^{۱۵}، و ابن اهل الحنہ یستونه، يوم المرید - فقلت یا حسرئیل و ما يوم المرید؟ فقال ان فی الحنة اودیا أصبح فیہ مسک ایمن، یسر الله کل يوم الجمعة فیہ فیصع کرسیه، ثم یحاه مسامر من نور فتوضع حلقة، فتحت به الملائكة - ثم یحاه بکراسی من ذهب فتوضع، و یجی بالسیس والصدیقین والشهداء والمؤمنین اهل العرف و یجلسون - ثم یتسم الله فیقول اى عبادى اسلوا فقولون سألک رسواک فیقول قد رصیت عکم

ه - النوبة الاولى

قوله تعالى «الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اُنْصُرْ كَهِمِکُودِ حَدَاوِدَ» اُنْصُرْ كَهِمِکُودِ حَدَاوِدَ « اُنْصُرْ كَهِمِکُودِ حَدَاوِدَ » ما که مائیم مکر و بدیم « قَاعِرْ لَمَّا دُنُوْنَا » بیامرر مارا که ماهاں ما - « وَقَمَّ عَدَابَ النَّارِ^(۱۶) » و مار دار ارما عذاب آتش -

« الصَّابِرِينَ » شکیمانامد « وَالصَّادِقِينَ » راست گویان « وَالْعَاقِبَتِينَ » و فرمان برداران « وَالْمُفْقِينَ » و بقیه کسیدگان « وَالنَّاسْتَعْرِينَ بِالْأَسْعَارِ^(۱۷) » و آمرزش حواهاں (و حاصه) سحر گاهان

« شَهِدَ اللَّهُ » کواهی داد حدای « أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ » که نیست حدائی حراو « وَالْمَلَائِكَةُ » و فرشتگان او « وَ أُولُوا الْعِلْمِ » و حداویدان داس (ار آفریدگان او) « قَانِمًا بِالْإِسْطِ » استاده بناد « لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ » نیست حدائی حرو « العرمر » قادر قوی « الحکم^(۱۸) » دانا همه کار

« اِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ » دس بردنک حداوید اسلام است - « وَمَا أُحْتَفَ الدِّينَ اَوْثَرُوا الْكِتَابَ » و دو گروه شدید ایشان که کتاب دادند ایسان را « اِلَّا مِنْ نَعْدِمًا حَاءَ هُمُ الْعِلْمُ » مگر من آن که قرآن ناشان آمد - « نَعِيًا بَيْهَمَ » محسدى

که میان ایشان بود، «وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ» و هر که مسخرانِ حدای کافر شود
 «فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْعِقَابِ»^(۱۸)، الله دود شما رست، (رودخوان، رودپاداش)
 «فَإِنْ حَاجُّوكَ» پس اگر مانو صحت حوید، (و بیکار آرید) «فَقُلْ أَسْلَمْتُ
 وَجْهِيَ لِلَّهِ» گوئی من مرا دادم (مرا اسردم) همگی خود حدایرا، «وَمَنْ أَتَمَّرْ» و
 هر که تربی من ایستاد (همان کرد که من کردم) «وَقُلْ لِلدِّينِ أَرُونَا الْكِتَابَ»
 گوی ایشان را که کتاب دادند «وَالْأُمِّيَّانَ» و امیان عرب «أَسْلَمْتُمْ» حویشتن
 بیو کنید، «فَإِنْ أَسْلَمُوا» پس اگر حویشتن بیو کند (و مسلمان شود) «فَقَدْ
 اهْتَدَوْا» بر راه راست آمدید «وَإِنْ تَوَلَّوْا» و اگر برگردند «فَإِنَّا عَلَيْكَ الْغُلُغُ»
 بر تو که هست پیغام رسانیدن است «وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْمَعَادِ»^(۴) و الله بیاست بهندگان
 حود

النوبة الثانية

قوله تعالى «الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا» این - الدین - همان گروهی که «للدین
 افقوا» در آیت اول اشارت بایتناسب - میگوید گفتار ایشان ایست که «رما امر
 لنا دبوسا» - و کردار ایشان «الصامرين والصادقين» - این آیت مان گفت ایشان و
 آن آیت بعت کرد اسان - گفتار بحای اسان است و کردار بحای ما، و اسان
 می ما بکار بیابد و سای می اسان پای ندارد - بعی که تا هر دو حصلت سر در هم بدهند
 بده بدرجه ایمان برسند، و «إِنَّا آمَنَّا» در حق وی محقق بسود
 «امر لنا دُبُونًا» میگوید - خداوند ما را سامرر گناهان ما «وَقِيمَا عَدَابَ
 النار» ای - احفظ ما من التهوات والدنوب التودیه الی النار و مکن دار ما را کاری
 و گفتی که سر اسان آن آتش بود

« الصَّابِرِينَ » مَكْسُورَ اسْتِ مَآنْ لَامْ كِهْ دَرِ « لِلدِّينِ اَتَقُوا » اسْتِ وِ - صِر - دَرِ لَعْتِ عَرَبِ حَسَنِ اسْتِ وَ مَصْوَرةْ كِهْ مَصْطَفِیْ اِرْ حَوْرَدِیْ گوشتِ او بهی کرده است ، آن حابور است که در جاهلیت او را در حای بیافتند و ویرا می‌زدند تا مردار گشت هم موقوفه است و هم مَصْوَرةْ پس معنی « الصَّابِرِينَ » آنست که گله و نالشی فرو خود گیرند و بیرون بدهند معسران گفتند « الصَّابِرِينَ » ای علی ما امر الله عروحل و فرائضه ، و الصَّابِرِينَ علی دِیْهَمِ و علی ما اصابهم یعنی که شکستنیان اند برگذارند فرمان الله ، و سحای آوردن فرائض و لوازم و شکستنیان اند بهر چه مایشان رسد از رنجها و مصیبتها و بی کامیها

« وَ الصَّادِقِينَ » - یعنی فی الاعتقاد و القول و العمل ، و ذلك عایة الایمان ، راست گویان و راست روان و راست کاران ، در دل ماصدق اعتقاد ، و در زبان ماصدق گفتارند ، و در ارکان ماصدق کردارند « وَ الثَّاقِبِينَ » - ای المطیعین لله ، الدائمی العبادۃ فی السرِّ و العلنی حدانرا فرمان برداران اند ، و همیشه ویرا پرستند گان چه در بهان و چه در آشکارا در همه حال چنانند « وَ الْمُبْتَغِينَ » - یعنی مِنَ الْخَلَائِلِ فی طَاعَةِ الله ، هریک کسند گان و صدقه دهند گانند ، و آنچه دهند حلال دهند ، و در راه خدا دهند ، نعمت الله در طاعت الله حرج کسند « وَ الْمُسْتَعْمِرِينَ مَالِ اسْحَارِ » یعنی الْمُضِلِّينَ مِنْ اَحْرَ اللَّیْلِ ، بمار کسند گان اند در سه یك نارسین ارشب جماعتی از معسران بر آید که این مستعمران ایشان اند که بمار نامداد بجماعت گذارد و دگر استعمار در قرآن سی و سه حایست و معنی - استعمار - آموزش حواست است و آنچه بنده گوید - « استعمار الله و اتوب الیه » عزم است بر استعمار به حقیقت استعمار و بیع حثیم کسی را دید که میگفت استعمار الله و اتوب الله گفت ای حواست تو میگوئی که من الله آموزش معواهم و رمعصیت ما طاعت وی میگردم ، بی اگر یکی دروغ مانند این سخن و گناهی دیگر آن مرد گفت یاربیع ایاکون چون

گویم؟ - گفت بگو « اَللّهُمَّ اَعْمِلْ لِي وَثْقًا عَلِيًّا » شهر خوشب گفت این معنی در حراست که مصطفیٰ ص کسی را دید که همان سخن میگفت ، جواب وی همین داد که ربيع حثیم داد

و هب ابن مبه گفت که - در زبور داود خواندهام که « یا داود ! بشمار من که من حقّام ، و حقّ میگویم ، اگر سده از سدگان من پُری دنیا گناه دارد پس بشمار شود نمانده يك دوشش پستان ، و ارمی که حنایم آمرزش خواهد یک نار ، راست ، و من دامن اردل وی که آن صدق است ، و منی خواهد که ساسر گناه رود ، یا داود ! من آن گناهان از وی رودتر از آن بیعکم که قطرات ناران که از هوا بر زمین افتد

و عن عبد الرحمن بن دهم ان رجلاً قال يا رسول الله علمني عملاً أدخل به الجنة ، قال « لا تصب ولك الجنة » ، قال يا رسول الله ردني قال « لا تسأل الناس شيئاً ولك الجنة » - قال ردني ، قال استعير الله في اليوم سبعين مرة يعمر لك دس سبعين عاماً قال يا رسول الله ليس لي دس سبعين عاماً ، قال فَلَامِكَ ، قال ليس لأمي ، قال فَلَامِكَ - قال وليس لاني - قال فَلَاهل بيتك ، قال ليس لاهل بيتي ، قال فَلَاحِرَانِكَ

و عن ابن عباس قال قال رسول الله رأسُ الاستعمار كل يوم الف مرة این سه حس که گفتم در استعمار اشاره است سه مقام از مقامات راه دین بر ترقیب - اول مقام ساقاست ، ایشان را یکبار استعمار فرمود که گفتشان با کمال صدقت و حقیقت احلاص و در حشر است که « اِخْلِصِ الْعَمَلُ يُحْرَكْ مِنْهُ الْقَلِيلُ » ، دوم مقام مقتصد است ، از الله بهشت خواستند ایشان را هفتاد بار استعمار فرمود سوم مقام طاماست ، معیشت دنیا و روری فراح خواستند ، ایشان را هراتبار فرمود و کلید روری فراح استعمار بسیار ساحت مصطفیٰ گفت « مِنْ اسْتَطَاعَ رَرْقَه ، فَلْيَكْثُرْ مِنْ الاسْتِعْمَارِ »

در آثار یلارد که یکی از فرزندان عباس نام وی ابو جعفر از ننی هر و ان
مگر بهت که قصد وی میکردند، ملعرانی هرود آمد، و روزگاری در نواری ما آن
اعرابی بنامد پس که اعرابی نیامد، ویرا گفت اگر شوی که خلافت ما را راست
شد و بر ما قرار گرفت قصد حصرت ما کن تا ما تو بیکوئی کنیم اعرابی بعد از
روزگاری نیامد بحصرت او، و خلافت بروی راست شده و از وی طلب معیشت کرد
ابو جعفر گفت من ترا چیزی نیامورم اگر نگارداری پیش از یکسال الله ترا مستعفی
گرداند اعرابی گفت آن چیست؟ گفت هر روز هر از بار استعمار کن و عیال خود را
هم چنین بر مای تا هر از بار استعمار کند اعرابی رفت و وصیت امیرالمومنین بر کار گرفت،
به سی برآمد که بمالِ دین در افتاد، عاملان امیرالمومنین از وی خمس حواستند
بر حاست و بحصرت خلافت بار آمد و گفت یا امیرالمومنین من وصیت تو بر کار
گرفتم، و مال فراوان دین در افتادم، اکنون عاملان تو خمس میخواهند،
امیرالمومنین گفت مال چند باشد؟ گفت سی و شش هزار درهم - امیرالمومنین ساعتی
سر در پیش افکند، آنکه گفت ما اعرابی رو که آن مال همه آن بو است، و کس را
بیست که از تو خمس خواهد پس آنکه از ابو جعفر پرسیدند که این از کجا گفتی؟
گفت از قول خداوند عز و جل «اِسْتَعْرِضُوا رِئَاسَتَكُمْ اِنَّ كَانَ عَارَاً» الی قوله «و جعل
لکم ابھاراً» میگوید استعمار کنید تا روزی شما فراح و روان شود، مصطفی ص
گفت «رأس الاستعمار کل يوم الف مرة» داستم که هر که بحکم این خبر و برونق
این آت استعمار کند روزی وی فراح شود، که الله تعالی وعده خود خلاف نکند

«وَالْمُسْتَعْرِضِينَ بِالْأَسْحَارِ» جعفر بن محمد ع گفت «من صلی من اللیل ثم
استعمر فی آخره سبعین مرة کتبت من المستعمرین بالاسحار» - این عمر نماز
شب کردی - تا بوقت سحر و بعد از سحر استعمار کردی تا بوقت صبح و این
تخصیص بوقت سحر آنست که عبادت در آن وقت بر من دسوار بود و وقت صافی تر

و دل حاصرتر و رقیق تر ... داود علیه السلام ارجمند فیل پرسید که در شب کدام ساعت فاصلتر؟ گفت این بدنام و لکن هر شب بوقت سحر عرش عظیم در اقرار و حسرت می آید روی عن السی می قال « ان ثلاثة اصوات يُحییم الله صوت الديك ، وصوت الذى یقرء القرآن ، وصوت المستعمرین بالاسحار » - وعن معاذ بن حنبل قال قال الله تبارک و تعالی حق متحتی معادی الدین یعنرون مساحدی ، و یکتروون دکرى ، و یستعمررون بالاسحار ، اولئک الدین اذا اردت نعمة معادی جعلت بهم تقمى من عادی

« شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ هُوَ » الآية ، مصطفى ص گفت هر که این آیت را خواند آن ساعت که در خواب می شود نا آگاه که گفت « لاله الا هو العزیر الحکیم و اما على ذلك من الشاهدين » رب العالمین هفتاد هزار فرشته بروی که آمد تا از بهر وی استعمار می کند باقیات و بحری دیگر می آید هر که این آیت را خواند و تا آخر گوید « و انا أشهد بما شهد الله واستودع الله هذه الشهادة » می لی عبدالله و دبعه « و در قیامت این حواسمه را بیارند و رب العالمین گوید ان لعدى هذا عهداً و انا احق من وافى بالعهد ، ادخلوا عدى الحمة گوید این سده را ما من عهدیست و کیست از من سراوا بر نوافاء عهد ، فرود آرید سده مرا بهشت

ربیران العوام گفت عشیه عرفه بر دیک مصطفى فرا رفتن تا بدنام که چه میخواند - گفتا « شهد الله » می خواند تا تا آخر ، آنکه می گفت « و اما على ذلك من الشاهدين ، همچنان ناپس میخواند تا بوقت افاضت حکایت کند که مردی شهد الله بر خواند ، آنکه گفت نار حنایا و دبعت مست بر دیک بوقت و در حاتم نار دهی ، در بوقت وفات آن مرد گوید رماش گساده گشت و میخواند « شهد الله انه لا اله الا هو » تا باین کلمه شهادت فروشد و در آن حال هاتمی آوار داد که « هذه و دیمتک

رددناها اليك « کلمتی گفت سب بروں این آیت آن است که ، دو حس را احصا
 شام آمدند بر ديك مصطفیٰ من چون چشم ایشان بر مدینه افتاد ، یکدیگر را گفتند
 چه بیکو ماند این مدینه بمدینه آن پیغامبر که در آخر الزمان بیرون آید پس چون
 مصطفیٰ را دیدند ، او را بآن صفت و بعت دیدند که خوانده بودند و داسته ، گفتند
 « انت محمد ؟ » تو محمدی ؟ جواب داد که آری من محمدم ، گفتند « تو احمدی ؟ »
 گفت « آری من احمدم » - گفتند ترا از شهادتی پرسیم اگر مارا از آن حس دهی
 و ماں کسی ناچار نتوایمان آریم و بگرویم ، رسول خدا گفت پرسید آنچه خواهید
 گفتند « احصا عن اعظم شهادة فی کتاب الله عزوجل ، ما را بحر کن که کدام شهادة
 است بر تو گوای و عظیم بر در کتاب خدای ، حزقیل آمد و آت آورد « شهد الله انه
 لا اله الا هو »

قرائت نوحی شهادة الله است ممدود و موصوب بر صفت یا بر حال ، و چون
 این قرائت خوانی بیوسته باشد خواند « بالاسحار » و « بانه » اما قراءت ثمانية همه فعل
 خواند « شهد الله » ، میگوید گواهی داد الله که خرا و هیچ خدا نیست ، گواهی داد
 خود را بخود بیش از گواهی خلق او را ، بی بار بگواهی خود از گواهی حر از خود ،
 سرا حق خویش مشار بر مدائی خلق خویش

قال المفسرون « شهد الله » ای - بین و اطهر مما نصب من الاداء علی توحید
 مفسران گفتند معنی شهادت بیان کردن است و بیرون دادن آنچه بهفته بود ، معنی
 که دلائل توحید بر عالمان روشن کرد ناهر که نظر کرد بآن هیکل علوی ، و درس
 بر کرسی علی ، و درین آفات و رانات قدرت وی ، و در زمین ، و در سموات ، در تر و در بحر ،
 در هوا و در فضا ، دایل گرفت بر صانع با حلال و قادر بر کمال عز حلاله و عظم شانه
 حاصل معنی آست که - « لا تستوحش من تکذیب الکافریں لك فقد اطهر لك الله من
 الآيات ما یبینی انه تعالی شاهد لك بصدق دعواک

«وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ» ای - وشهدتِ الملائکة - گفته اند که شهادت الله احاد و اعلام است ، وشهادت فرشتگان و اولوا العلم اقرار است ، چنانکه گفت «شهدنا علی انما» ای اقرارنا و این شهادة ایشان که معطوف است بر شهادت الله نه ارروی معنی است که از روی لفظ است ، چنان که حای دیگر گفت - «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ» - وشهادت علماء که در شهادة خود ست و در شهادت فرشتگان دلیل است بر فصل علماء و شرف ایشان - مصطفی ص گفت «ساعة من عالم یتکفی علی فراشه یطر فی علمه خیر من عبادۃ العابد سبعین عاماً» و روی او به قال - حیار امتی علماء و حیار علماء رجاها ، آلا و ان الله تعالی یعمر العالم اربعین دساً قل ان یعمر للعالم دساً واحداً ، آلا و ان العالم الرحمن یحیی يوم القيامة و ان موره اصا- ما بین المشرق و المغرب

«قَائِمًا بِالْقِسْطِ» ترتیب آیت است که «شهادت الله قائماً بالقسط» صب است بر حال ، یعنی که ایستاده بعدل قائم و قیوم و قیام و قیّم همه نامهای خداوند عروج دارند ، و معنی آن بایستد بر حال نیک بخت ، به حال گردد و به بخت تعبیر پذیرد و گفته اند که معنی «قائماً بالقسط» است که مدتر رآرق ، محار بالاعمال يقال فلان قائم بامر فلان ای مدتر له متعهد لاسنامه ، وقائم بحق فلان ای محار له قسط نامیست - داد - را ، و اقساط مصدرست - وقسوط مصدر قاسط است ، يقال معنی قسط ای احد قسط غیره و هو حور ، و اقسط ای اعطی غیره قسطه ، وذلك عدل

«لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» اول این کلمه تهادت است و آخر آیت همان کلمت ، یعنی که اول بحای دعوی وشهادتست و آخر بحای حکم - جعفر ابن محمد ع گفت اول وصف و بوجد است و آخر رسم و تعلیم و گفته اند «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» در آخر آیت از آن بار آورد که «المربر الحکیم» ارس آن بود ، و مخلوق را باین هردو نام خواند ، یعنی که عزت او به چون عزیر مخلوقاتست و حکمت او به همچون حکمت

ایشان، هر چند که هم نامی هست هم سانی نیست، که هیچ حدیثی از او نیست تا هم سانی میان ایشان باشد «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» در پیش داشت تا این معنی را سیه کند «العرس» - عزیز دراصل - شدید - است و عزت شدت است و علیه پادسی عزت - رور - است - عرب گوید «عَرَّ عَلَى» ای شَقَّ عَلَيَّ عَرِبٌ عَلَيْهِ مَا عَثِمُ ای شدید شاق و - عَرَبِيٌّ فِي الْبَطَابِ - ای عَنَسِي و شادنی -

يَعْرِ عَلَيَّ وِرَاقِي لَكُمْ وَانْ كَانْ سَهْلًا عَلَيَّكُمْ يَسِيرًا

واصل حکیم در کست، و حکمت به است از علم، حکمت نامیست علم محکم دروای (۱) را که اختلاف پدیدد و بران همت بود و دران گمان بیامیرد

«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» الآية کمالی خوانده است تمها - «أَنَّ الدِّينَ» -

نصب الف معطوف دران که «وَشَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ، وَأَنَّ الدِّينَ» - و کسانی آن از کس شنیده است و بر کس خوانده، حر را که قرائت اس عاس است معنی آنست که دین معروف که آن را ملت و کیش خوانند آن بردیک حدیث اسلام است، و اگر تفصیل آن خواهی که ندانی، قول و عمل و بیت است، و اگر روشن تر و کشاده بر خواهی بمع چیراست - یکی قرآن و حکم آن، دیگر رسول و ستوی، سدبگر

احماع علماء اهل سنت، چهارم آثار دیشیمان، بمع قیاس معنی اس همان دست که رب العالمین گفت «وَرَمِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا»، و بعضی مفسران گفته اند که این جواب مشترک است، که هر کسی از ایشان تأیید داشت از مات و کیش و حر می آورد، و میگفت «لَا دِينَ إِلَّا دِينُ اللَّهِ وَهُوَ دِينُ اللَّهِ» پس رب العالمین ایشان را دروغ در کرد مان آیت و گفت بچنان است که ایشان می گویند، إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ الدی جاء به محمد ص و دین را چند معنی است فرمان داری، ولایت داری، و ناداس، و شمار، و عادت - و این همه در دین ملت داخل اند

۱ - دروای در اینجا معنی یقین و درس و تحقیق که یقین گمان باشد برهان

قاطع، طهران، ۸۴۲

واصل اسلام حویشتن فرادست دادست است ، و فرماییده را حویشتن بیفکند است ،
و اختیار خود بر گرفت ، و کسی در دست کسی دهد که او را چنانکه خواهی میکن
اورا ، گویند او را مُسَلَّم در دست وی بهادید - واسلام و استسلام هر دو یکسان است
فَالَاَنَ قَدْ جِئْتُ مُسْتَسْلِمًا - فَمَا شِئْتَ فافعلِ مُسْتَسْلِمًا

قوله - «وَمَا اخْتَلَفَ الدِّينُ اَوْ تَوَلَّوْا الْكِتَابَ اِلَّا مِمَّا نَعَدُ مَا نَاءَهُمُ الْعِلْمُ» - ایشان
که مختلف شدید جهودان اند ، و کتاب تو رویت است ، و علم ایضا قرآن است و
گفته اند که محمد است و از بهر آن او را علم نام بهادید که معلوم ایشان بود نعمت
وصفت وی بیش از نعمت وی میگوید تا پیامده بود يك گروه بودند بیک قول که
او آمدنی است و بودنی برآستی ، و چون بنامد دو گروه شدید قومی گفتند که
استوارست ، قومی گفتند که نیست آنکه گفت - «نَعِيَا نِسْهُمْ» یعنی این اختلاف
که افتاد بحسدی بود که در میان ایشان بوده حسد آنست که در دلست ، چون بگفت
و گردد آید - یعنی - است

«وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ» قُلْ یعنی بمحمد و القرآن «فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ
الْحِسَابِ» ای سریع التعریف للمعامل عمله

«فَإِنْ خَافَ حُكْمُكَ هَلْ أَسْلَمْتُ وَحَيِّيَ اللَّهُ» میگوید اگر این جهودان باو حصومت
کنند ، در کار دین تو بگویی من قرار دادم و سپردم خودی خود و کردار خود و
دل خود و بیت خود از برای هدای «وَمَنْ اتَّعَسَى» و مهاجر و انصار که بر من
ایستاده اند ، همین کردند کد من کردم و آنچه گفت «أَسْلَمْتُ وَحَيِّي» مراد وجه
مُهر دیست که همه تن و حمله حوارج مرادست اما وجه نا آن محصوص کرد که
شریف ترین حوارج است و عظیم تر همه ، چون وجه بحصوع در آید همه حوارج
نعم وی بود ،

وَلَا إِلَهَ إِلَّا عَمْرُه ، درین آیت دوستانِ خود را می‌نوازد ، و روش ایشان نار می‌گوید ،
و گفتار و کردار ایشان می‌ستاید ، و می‌پسندد آفرین خدا بر آن خواهرها داد
که در هر چه گویند و هر چه خواهند و هر قاعده که بهد از اول نام دوست برند ، و
ارو گویند ، و ماو گویند ، که ما او حو کرده‌اند و آن آسوده‌اند
ما هر که سخن گویم گر حوهم و گرنه

و اول سخن ما ما در دهی آید
آنکه در هر چه شوند و حوایند گویند «آمّا» در گفته‌الله گویند «آمّا»
در گفته رسول گویند «آمّا» از باب صمدی و صفات سرمدی شوند گویند «آمّا»
بهشت و دوزخ و ثواب و صراط شوند گویند «آمّا» امرور نادیده در عیت «آمّا»
فردا در قنات ما مشاهدت «آمّا» حلال رؤیت دوالحلال ، و رسوا اکبر ، هم در
قیامت هم در بهشت ثمره «آمّا» -

هرچ از اولیا گویند اروقما روقما

هرچ از انبیا گفتند آمّا و صدقنا
اگر بیا نمودند و آمررس حواستند «فَاعْرِضْ لَنَا دُئُونَا» - خداوندا ! خط
کرم بر گناهان ما کن ، و ایس بهادهای صمیمه را مسور نآش خداوندا ! بحرمت
این دلها باوصال بوحوس ، که مسوری ما را نآتش ! فریاد ارو که ناوید گماست ، از
گمان مدت او را چه ریان است !

«وَقَدْ عَذَّبَ النَّارِ» خداوندا ! ما را از آتش دوزخ پرهیرده ! و از عقوبت
حویش ما را گیرده ! - این حاکمه عرب گفته‌اند آتش هر چند قوی‌تر و سوارتر
بود چون آب نآن رسد نیست‌شود ، یا ساد کشته گردد ، آن ساعت که سو حلوتی را
دست آری ، و در رس را بنویسی ، و قطره چند آب از چشم فروباری ، فرشته را گویند
این آب بگهارد ، بعضی سرد از سر حسرت و درد مر آری ، فرشته دیگر را گویند

این مردار تا فردا که آتش دوزخ تاحتن آرد، از یک سو آب آید و از یک سو باد،
و آن آتش هریمت گیرد، بنده گوید مار حدایا! این چیست؟ گوید او را این آب
دیده نو و آن آب سیئه نو

«الضَّالِّينَ» ای بخلوبهم، «الضَّالِّينَ» مارواهم، «الْقَانِثِينَ» بعموسهم،
«الْمُفِيقِينَ» بمیسورهم، «الْمُسْتَعْرِضِينَ» مالمستهم آن حوامردانی که گفتارشان
آست، کردارشان ایست که بدل شکست یا بد فرمای حق، روح راست رواند در
عهد حق، تن فرمان بردارند در حق حق، مال هریه کند گاسد در راه حق،
برهان آمرزش حواهاسد و حوید گاسد از کرم حق

«الضَّالِّينَ» ای صَرَّوْا عَلَى الْبُلُوْیِ، وَ رَفَعُوا الشَّكْوَى حَتَّى وَصَلُوا إِلَى
التَّوَلَّى، وَلَمْ يَقْلَعْهُمْ شَيْءٌ مِنَ الدُّنْيَا وَالْعَقْبَى بِهَرِ بُلُوْیِ صَرَّ كَرَدَد، وَ شَكْوَى مَكْدَاشْتَد،
از دنیا و عقبی روی برافستد تا مولی رسیدند «وَالضَّالِّينَ» ای صدقوا فی الطلب
فقصدوا، ثم صدقوا حتی شهدوا، ثم صدقوا علی وحدوا، ثم وحدوا حتی قعدوا فی
مقعد صدق عند مملیک مُقْتَدِرِ راست گفتند تا دروس آمدند، پس راست رفتند نامرل
بریدند، راست اندیشیدند تا بمقصد رسیدند، پس ساهد صدق مگداشتند و خود را فرا آب
دادند تا ساحل امن و مقعد صدق رسیدند، عند مملیک مقننر

«الْقَانِثِينَ» ای مُلَامَرَةِ النَّاسِ، وَ حَرَجِ الْاَكْتِنَابِ، وَ بَرَكَةِ الْمَحَابِ، وَ رَحْمَةِ الْاَصْحَابِ
الی ان تحقیقوا بالاقتراب، حاتم فقر بیوشیدند، و در دسرای کرم دست یار برداشتند،
که با مگسائی بروم، و تا سواری بر مگردم، ساحداً و قائماً بحد الآخرة و برحو
رحمة ربه که در سحود و گه در قیام، که ما بیم و گه ما امید از حصرت عرت این
بواحت می آید که میدان راه دوستی افرا دست، آتنامده شراب آن از دیدار بر میعاد
است برسد هر که صادق است زوری تا بچه مُرادست

صحت از در حان ما در آید روری حورشید شاطِطِ ما بر آید روری
 وار تو بسوی ما نظر آید روری و این اندامِ ما هم سر آید روری
 «وَالضُّعِفِ» ای - حادوا میسورهم مِنَ الْأَمْوَالِ، ثم یعفوسهم من حیث الأعمال،
 ثم یقلوبهم من صدقِ الاحوال که مال ماریدو که حال، که تن مارید و که حان مال
 در راه دوست، و حال در کارِ دوست، تن در حستن دوست، و حان در دیدارِ دوست
 ما را همه هر چه هست ایثار تراست
 گوش از قیل سماع گفتار تراست
 دیده بطرفِ حسان سیار تراست

حاج و دل و دین مژدار دیدار بر است
 «وَالضُّعِفِ مِنَ الْأَسْجَارِ» ای - ستمعرون عن جميع ذلك إِذَا رَحِمُوا إِلَى
 الصَّحْرِ عند ظهور الاسفار من محرِ القلوب، لامن محرِ یطهر فی الاقطارِ نادرِ رویش
 باشد این سان وصفت ایشان وعت و سیرت ایشان، مار که نکشش رسد و صبح
 یگانگی از افق محلی اسفار دهد، از آن شواهد خوف و رجا و صدق و صبر استعمار
 کند مصطفی ص ازین جا گفت آنه لیعان علی قللی (۱) لآنی لاستعمر الله فی الیوم
 سبعین مرة - از معرفت فراگردید تا معروف رسد، وار دوستی بر بر شود تا دوست
 ببند، دوستان را دوستی مبر است و دوست وطن، ناشناخته آرام گیر به ناشناختن!
 این است که رب العزت گفت «وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ»

شیخ الاسلام انصاری رحمه الله بحمله ایس معانی اشاره کرده است و گفت
 شان حوادث در اولیت کوم، سیل که بدر ما رسید از آن سل چه معلوم؟ همه هستیها
 بیستند در آن اول قیوم، ای رستخیز شواهد و استهلاك رسوم، عارف به بستی خود

(۱) لیعان علی قللی ای یعنی قللی مایل به «منع الحرس»

رنده است ، ای ماحد قیوم ! جهان از رور پر و تابنا محروم ! طاهر شدی سخن شدم
سخن نمائد ، پیدا شدی دیده شدم دیده نمائد !

دیدیم بهان گیتی و اصل جهان ور علت و عار بر گذشتیم آسان
آن نور سیه را لافقط برتر دان ران بر گذشتیم به این ماندوبه آن

قوله « شهد الله انه لا اله الا هو » - شهد الحق للحق بانه الحق ، خود را خود
ستود ، وجود را خود گواهی داد ، سرای خویش ، ارصفت خویش ، در کلام خویش
حرداد اروح خود خویش ، و صمدیت خویش ، و قیومیت خویش ، و دیمومیت خویش ،
شهد سبحانه بحلال قدره و کمال عزمه حين لا أحد ولا جهل ولا عرفان لمخلوق ، ولا
عقل ولا وفاق ولا معاق ولا حدثان ولا سماء ولا فضاء ولا ظلام ولا ضياء به عالم بود و به
آدم ، به هوا و به فضا ، به بر و به بحر ، به نور و به ظلمت ، به فهم و به فهمک ، به
وفاق و به معاق که رب العالمین بحلال قدر خویش و کمال عر خویش سخن گفت و
گواهی داد بیکتائی و بی همتائی خویش ، و حرداد از صفات و ذات خویش ، امروز
هماست که بود ، و جاوید همان ، هر گرسود که سوده و هر گز نماند که باشد !
اولست و آخر ، طاهر و باطن ، اول که همیشه هست ، و بود و نبودها داست ! آخر که
همیشه باشد ، و میداند آنچه داست طاهر نکرد گاری ، و غالب هر کس بداری ،
و برتر از هر چیز به برتر گواری ، باطن از دریافت چو ، و از قیاس و همها بیرون ،
و پاک از گمان و پندار و آیدون

در ذات لطیف بو حیران شده مکررها

بر علم قدیم تو پیدا شده پنهاها

« وَالتَّائِبِينَ كَلَّمَ وَأُولُوا الْعِلْمِ » بر گشت شرف فرشتگان و انبیا و علما ، و

شکوف بر آمد کار ایشان ، که الله شهادت ایشان ناشاهدت خود پیوند داد ، به از آن

که شهادت ویرا بوحنایتِ خود پیوندی می‌دریابد از شهادت مخلوقان^۱ بی‌بی که عرت وی وی شناسد و عرت وی احدیت وی داد، از سود پس بود پیوند بیاند، و وحنایتِ او را موحّدی می‌دریابد، وهستی و سرامقری می‌دریابد، و دوام ملک ویرا آسمان و آسمایان و زمین و زمینیان می‌دریابد، و کمال الوهیت ویرا دیا و آخرت، بهشت و دوزخ می‌دریابد، کسریاه وی عرت وی شناسد و عرت وی احدیت وی داد^۲

فلو حجهها من وجهها قمر^۳ و لعیبها من عیبها کحل^۴
ترا که داد که ترا تودایی و تو، ترا نه‌داند کس، ترا تودایی من^۵، بلی سعادت فرشتگان و انبیا و علما بود و تشریف و اکرام ایشان و حصیص ایشان ارمیان حلقان که خود خواست و خود کرد و خود نواخت، و معرفت خودشان راه داد و الله یخص بر حمتی من پشاه

«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» دین پسندیده - که حنای را سدگی بآن بر رسید و بر حکم آن ویرا پرستند، و رضای وی بآن خوید، و بآن بوی نار گردند - دین اسلام است و اسلام راسه مرل است اول مرل اعتراف حق دماء و اموال است، شمشیر از گردن بردارد، و مال وی بروی نگذارد، اگر موافق نباشد یا مفاوق، مسع یا مستدع مرل دیگر اعتراف است با اعتقاد درست، و ائماع ست، و وفاء عمل سوم مرل اسلام است اسلام است و ایس عایت کار است، و پسندیده الله است، و معرفت را پناه است حرد را بردرگاه عرت حق بیعکندن و ویرا منقاد بودن، و بحکم وی راسی شدن و بآن اعتراض بیاوردن، و از آن اغراض نکردن و آنرا تعظیم نهادن، و شکوه داشتن^۶ و آنچه ابراهیم دعا کرد خود را و اسماعیل را مسلمان خواست عایت این مرل سوم بود و گفت «رَبَّنَا وَاحْكُم بَيْنَنَا وَبَيْنَ لَدُنَّكَ»

هماست که گفتند او را « اَسْلِمَ » فقال « اَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ » - وهو المشار اليه بقوله تعالى حكاية عن يوسف عليه الصلوة والسلام « تَوَفَّتْهُ سَلِيمًا وَ الْيَقِينُ بِالْصَّالِحِينَ »

۶ - النبوة الاولى

- قوله، تَعَالَى « اِنَّ الدِّينَ يَكْفُرُونَ » - ایشان که کافر می شود و نمی -
گروند « يَا أَيُّهَا اللَّهُ » سبحانه و تعالى « وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيَّاتِ بِغَيْرِ حَقٍّ » و پیغامبران را
میکشد ناحق « وَ يَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ » و میکشد ایشان را که نداد
وراستی فرماید « مِنَ النَّاسِ » از مردمان « فَشَرَّهُمْ بِعَذَابِ أَلِيمٍ »^(۴۱)، مشارت ده
ایشان را بعدای دردمنای

« اُولَئِكَ الَّذِينَ جَعَلْتُ أَعْمَالَهُمْ » ایشان اند که ناه گشت (ویست شد) کردار
های ایشان، « فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ » هم درین جهان (سی مای) و هم در آن جهان
(سی پاداشی) « وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ »^(۴۲) و به ایشان راست هیچ یاری ده
« أَلَمْ تَرَ » می بینی و مگری « إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِنَ الْكِتَابِ »
بایشان که ایشان را مهرهای دادند از کتاب (آسمانی) « يَدْعُونَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ » می بار
حواسد ایشان را با نامه خدا « لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ » با حکم کند خدا میان ایشان
« دُتِمَ يَتَوَلَّيْ » آنکه برمی گردد « فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَهُمْ مَعْرُضُونَ »^(۴۳)، گروهی از ایشان
روی گردانیده (ناک نداشته، و فرو گذاشته)

« ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا » آن (دلیری ایشان) ناست که ایشان گفتند، « لَنْ مَسَّا
النَّارَ إِلَّا آيَاتًا مَعْدُودَاتٍ » فردا آتش مکی از ما نرسد مگر روزی چند شمرده،
« وَ عَرَّاهُمْ فِي دِينِهِمْ » و ایشان را فریقه کرد در دین ایشان « مَا كَانُوا يَفْقَهُونَ »^(۴۴)،
آنچه خود می ساختند از دروغ

« فَكَيْفَ إِذَا جُمِعَا هُمْ » تا چوں بود حال ایشان آنکه که فراهم آریم ایشان را ، « إِيَّومَ لَا ذَرِيَّةَ فِيهِ » روزی را که در بودن آن روز گمان نیست « وَوُفِّيَتْ كُلُّ مَنصَرٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ^(۳۵) » و سپرده آید بهر نسی آنچه کرد ، و نه هیچ کس از ایشان بیداد بیاید

النوبة الثانية

قوله تعالى « اِنَّ الدِّينَ يَكْمُرُونَ بآيَاتِ اللَّهِ » الآية - آیات اس حاقرا آن و دین است بقول بعضی مفسران ، و بقول بعضی آیات الله حقیهای روشن است و برهان صادق بر وحدانیت و فردانیت حدای در کتابهای وی ، و بیرون از کتاب دلالت بر روشن در آفاق و در اعص برائتات سوات و شرائع ، که خلق باعتقاد آن محنوث اند و مامور ، و الیه الاشارة بقوله و کتابین من آتة فی السموات والارض یمرون علیها « رب المرأة گفت جهودان و سرسایان تا یات ما کافر شوند « و یقتاون السبیس بعیر حق » و بیعامران را سحر و دایری و ساحق میکشد **یا نوح عید** حراح گفت یا رسول الله ! من اشد عذاباً یوم القيامة ؟ « اریں مردمان کرا عذاب سخت تر و صعب تر باشد برور دستگیر « رسول خدا جواب داد « مَنْ قَتَلَ نِسَاءً اَوْ رَحَلاً اَمَرَ بِمَعْرُوفٍ اَوْ بَعِی عَنْ مَعْکَرٍ » گفت عذاب صعب کسی را باشد که بیعامری را کشت یا آن مرد که امر بالمعروف و بهی عن المکر فرماید ، پس **مصطفی ص** اس آیت بر خواند و آنکه گفت یا **اناعید** ! **بنی اسرائیل** چهل و سه نعامر را بنیک ساعت از اول روز مکشتند ، من صدو دوازده مرد از بنک مردان و عابدین بنی اسرائیل برخواستند ، تا بر ایشان امر بالمعروف و بهی عن المکر کنند ، ایشان آن صدو دوازده مرد را در آخر روز مکشتند ، مفسران گفتند این ملوک بنی اسرائیل بودند از آن جهودان که **معدار موسی** برخواستند ، و اس آت در شان ایشان فرود آمد

«وَيَقَاتِلُونَ الَّذِينَ» الآية - قرئت حمزه است و نصیر از کسائی و مقاتلت
 این حا بمعنی قتل باشد، و معامله بر معنی فعل در لغت هست، چنانکه گویند «عافاه الله»
 «قاله الله» و در حرست «نَسَّ الْقَوْمَ قَوْمٌ يَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ،
 نَسَّ الْقَوْمَ قَوْمٌ لَا يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَلَا يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ، نَسَّ الْقَوْمَ قَوْمٌ يَمْشِي
 الْمُؤْمِنُ بِهِمْ بِالْتَقِيَةِ وَالْكِتْمَانِ» آنکه گفت «فَنَسَّ لَهُمُ الْعَذَابَ أَلِيمٌ» در قرآن
 حایها - نشارت - گفت بمعنی نذارت، این آرا آن است و عذاب اسم است و تعدیب
 مصدر - واصله من قولهم «مَاءٌ عَذْبٌ» و التعدیب اداله ذلك العذب، كقولهم مَرَّضْتُهُ،
 وَ قَدَّيْتُهُ، فِي إِرَائِ التَّرَصُّ وَالْقَدَى و فرق میان عذاب و عقاب این است که عقاب
 بر سیل محاراة باشد، یعنی که مر عذاب حرم متقدم می رود، و عذاب همه حای کار فرماید
 در محاراة و عرا آن هر چند که جهودان در روزگار رسول الله قتل میکردند بلکه
 اسلاف ایشان کردند، اما بحکم آنکه متهم اسلاف خویش بودند، و بر فعل ایشان
 و قتل ایشان رضا دادند، و آن می بسیدیدند، مستوجب عذاب گشتند هم ایشان وهم
 اسلاف ایشان میگوید ایشان را حیده که هم ایشان را عذاب است و هم اسلاف
 ایشان را، هر چند که این متاخران جهودان اگر ایشان را بر مصطبی و بر مؤمنان دست
 رس بودی هم قتل کردیدی چرا که ایشان هم بر اعتقاد اسلاف خود بودند، سببی که
 در بعضی حکما و حربه ها که ایشان را با رسول ص بود همت قتل کردند، اما رب العالمین
 وبرا از ایشان نگذاشت، و ایشان را از وی نداشت، وهو المشار الیه بقوله «والله
 يَعِصُكَ مِنَ النَّاسِ» در بعضی احادیث میارند که هیچ مسلمان با جهود همراه نشود که
 جهود همت قتل مسلمان کند اگر تواند با از بیش شود، پس اسان را بحکم این
 اعتقاد گفت «فَنَسَّ لَهُمُ الْعَذَابَ أَلِيمٌ»

قوله «أُولَئِكَ الَّذِينَ حَقَّتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» الآية اما فی الدنیا

فَلَا يَهْدِيهِمْ لَمْ يَحْفَظْ دِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ ، وَلَمْ يَحْصِلُوا مَعَهَا مَعْنَةً ، وَإِنَّمَا فِي الْآخِرَةِ فَلَا يَهْدِيهِمْ
يَسْتَحِقُّوْنَهَا نَوَابًا وَأَعْمَالُ يَهُودِيٍّ آتَتْهُمُ كَمَا دَعَوْهُمُ ، كَمَا كَانُوا يَدْعُوْنَ تَوْرَاتِ إِيْمٍ
وَمِنْ شَرِيعَتِ مُوسَى إِيْسَاءَهُ ، رَبِّ الْعَالَمِينَ كَمَا كَانُوا يَدْعُوْنَ مِيكَسِدَ بَاطِلٍ
أَسْتَدِمْ ، كَمَا كَانُوا يَدْعُوْنَ إِيْشَانَ رَايِكَ نَامِي دَاد ، نَهْ دَرِآنْ جِهَانَ پَادَاشْ

« قَوْلُهُ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا صِيبًا مِنَ الْكِتَابِ » الْآيَةُ - اِيْنِي رُؤْيِيْتِ
حَقِيْقِيْ اَسْتَدِمْ ، مِيْكَوِيْدِ نَمِيْ يَسِيْ وَ سَكْرِيْ نَامِيْ يَهُودِيٍّ كَمَا اِيْشَانَ رَا صِيْبَ دَادِ دَارِ
آسْمَانِ يَمَعِيْ كِتَابِ تَوْرِيْتِ « يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ » - اِيْن كِتَابِ دَوْمِ قُرْآنِ اَسْتَدِمْ
وَ احْكَامِ آن ، بِقَوْلِ قَتَادَةَ مِيْكَوِيْدِ اِيْن يَهُودِيٍّ رَا نَا كِتَابِ قُرْآنِ وَ حَكَمِ اِيْن وَ اِتْمَاعِ
مُحَمَّدِصْ حَوَانِدِدِ ، پَدِيْدِرْفَتِدِ ، وَ اَرِآنِ مَرْگَشْتِدِ وَ رُوِيْ مَرْگَرْدَايِدِدِ ، نَا اَنَكِهْ
وِيْرَا مِيْ شَا حَسْتِدِ سَامِ وَ صَعْتِ وَ نَعْتِ فَاهِمِ يَحْدُوْنَهْ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ
الْإِنْجِيلِ ، وَ بِيْكَ رَوَايَتِ اَرِ اِيْنِ عَاسِ « يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ » مَرَادِ اَرِ اِيْنِ
كِتَابِ هَمِ تَوْرَاتِ اَسْتَدِمْ - وَ اِيْن رَا قِصَّةِ اَسْتَدِمْ ، مِيْكَوِيْدِ مَرْدِيْ وَ رُوِيْ اَرِ اَهْلِ حِيْسَرِ اَرِ
اَشْرَافِ اِيْشَانَ رَا كَرْدِدِ ، وَ حَكَمِ كِتَابِ تَوْرَاتِ مُسْتَوْحَبِ رَحْمِ شَدِيْدِ ، اَمَّا كَرَاهِيْتِ
مِيْ دَاشْتِدِ رَحْمِ اِيْشَانَ رَا ، كَهْ اَرِ اَشْرَافِ وَ مَهْتَرَانِ بُوْدِدِ ، مَرِ مَصْطَفِيْصْ اَمْدِدِ نَا اَرِ
وِيْ رَحْمَتِيْ يَاسِدِ دَرِ كَلَرِ اِيْشَانَ ، رَسُوْلِ حُدَا اِيْشَانَ رَا حَكَمِ رَحْمِ كَرْدِ نَعْمَانِ نَرَايِيْ
اَوْفِيْ وَ بِيْحِيْ اِيْنِ عَمْرِوَ اَرِ سَرَاپِ يَهُودِيٍّ بُوْدِدِ ، كَفَتِدِ نَا مُحَمَّدِ اَبِيْدَادِ مِيْكَسِيْ
بَرَا اِيْشَانَ ، كَهْ بَرَا سَانِ رَحْمِ بِيْسْتِ « - مَصْطَفِيْ كَفَتِ « بِيْمِيْ وَ بِيْمَكُمُ التَّوْرَةَ »

مِيْانِ مَنِ وَ تَمَّا بُوْرَاةِ اَسْتَدِمْ نَعْمِيْ حَكَمِ تَوْرَاتِ فَرُوْدِ اَتَمِّمْ ، اِيْشَانَ نَايَسِيْ رِصَا دَادِدِ ،
سَنِ رَسُوْلِ حُدَا كَفَتِ اَرِ تَمَّا كَهْ دَانَا بَرَا اَسْتَدِمْ تَوْرَتِ ، كَفَتِدِ مَرْدِيْ اَسْتَدِمْ اَعُوْرِ اَرِ
دَاسْتَمِدَانِ هَدِيْ اَوْ رَا اِيْنِ صَوْرِيَا كُوِيْدِ ، وَ اَوْ رَا بَحْوَانِدِدِ ، رَسُوْلِ كَفَتِ تَوْنِيْ
اِيْنِ صَوْرِيَا ، كَفَتِ آدِيْ ، كَفَتِ سَوْ عَالَمِ يَهُودِيٍّ ، كَفَتِ چِيْنِ مِيْكَوِيْدِ اَنَكِهْ

رسول خدا تو ریت بعضی محو است که در آن ذکر رحم بود، این تصویرها در گرفت و میخواند تا بآیت رحم در گذشت آنکه دست بر آن نهاده و پوشیده داشت پس عبد الله این طلمان دست وی مکرفت و آن آیت رحم مهر رسول الله و مهر جهودان خواند، نوشته بود «المحصن والمحصنة انا ربنا، وقامت علیهما البیة، رجما و ان كانت المرأة حلی، ترصصها حتی تصع مافی بطنها» پس رسول خدا فرمود تا آن هر دو جهودان را که زنا کرده بودند رحم کند - جهودان از آن در حشم شدند و بیرون رفتند، رب العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد «ثُمَّ یَقُولُ فَرِیقٌ مِّنْهُمْ وَهُمْ مُّعْرِضُونَ» میگوید گروهی از ایشان برگشتند و روی گردانیدند از حق، بعضی علما و رؤساء ایشان بعد از آنکه دانستند که رحم حق است و حکم تورات است و بهر آن گروهی با عراض معصوم کرد، نه همه که لغتی از علمای ایشان چوب عبد الله بن سلام و اصحاب او مسلمان شده بودند و ایمان آورده

و گفته اند که فرق میان بولی و اعراض آنست که تولی آنست که حاجتی را برگردد بر عقوبت آن که باز آید، و اعراض آنست که بدل و همت برگردد و روی برگرداند بعضی بترك المصحح و واحد فی عرس الطريق متعصفاً گفته اند تولی آنست که دوستی و هواخواهی نگذارد، اما تن برگردد و اعراض آنست که دوستی نگذارد و تن نیز برگردد

«ذلك ما هم قالوا» - ای ذلك الاعراض عن حکمك بسبب اعتراضهم، حیث قالوا «لن نتمسك البارأ اياماً معدودات» این ايام معدودات آن چهل روز خواهد که در آن گویا بعضی بر ستیدید، بعضی بعد از آن روزها که گویا ساله بر ستیدید ما را عذاب خواهد بود رب العالمین گفت این دروغ ایشان را فریفته (۱) کرد، خود دروغ

فرامی سارید و خود بدان فریخته می گردید و دروغ آنست که گفتند «لن تمسنا النار إلا اياماً معدودات» و گفته اند آن دروغ که ایشان را فریخته کرد آنست که گفتند «نحن اناطلة و احماة»

قوله «فكيف اذا جمعناهم ليوم لا يبع فيه» - گفته اند که معنی - یوم - وقت است - و آنچه گفت «فی ستة ايام» فی اربعة ايام، فی یومین، معنی همه - وقت - است، که این روز و شب و احتلاف بر دیکر ما است، والله تعالی لیس عده لیل و نهار عبد الله بن مسعود گفت «ان رنکم لیس عده لیل و لا نهار، نور السموات من نور وجهه» -

«و كيف اذا جمعناهم» الاية میگوید که ناچون بود حال و قصه ایشان که ما ایشان را ناهم آریم «لیوم لا یربع فيه» روری را که در بودن آن روز کمائی یست و به شور دل را حائی اگر کسی گوید چگونه شك از آن می کرد، و سیار کس هست از مردمان معنی کافران که در آن شك آند، چنانکه رب العزت حکایت کرد از قومی «ان هملن الاطما و ما نحن بمستیقین» - حواب آنست که این آیه - لا یربع بمعنی - نهی - است چنانکه گفت «فلا رفث ولا فسوق» ای لا ترفثوا ولا تمسقوا دلیل برین آنست که حای دیگر همی صریح کرد «فلا نکونن من الممترین» «فلا تکر فی صدرك خرج منه» اگر گویند این شك در قصد و احتیاط مردم بیاید، چگونه همی میکند چیزی که در آن احتیاط بیاید، حواب آنست که هر چند چنین گفت اما معنی آن حث است بر تدبر و تفکر، بمعنی که بفکر کبید و بیک بسدیشید و باز دابید و این تدبر و بفکر در قصد و احتیاط آید، و گمان و شور دل باز برد و روی انوار یریزد قال قال السیص یجمع الله الخلق یوم القیامة فی صمید و احد ثم یطلع علیهم رب العالمین، یتبع کل انسان ما کلب یعمد، و ینقی المسلمون فیطلع علیهم و یتقرهم بمعنی، ثم یقول انارنکم

فانصروني ، وقال النبي - ثم تشق الارض عنكم متحرجون منها شاماً كلکم علی یس ثلاثين ، ولسان يومئذ صریحی ، متحرجون عرفاً خفاً علماً عراً لا إلى ربکم تسألون ، وانا اول من تشق عنه الارض »

« وَرَفِيتُ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَتْ » ای - حراء ما کست و هم لا یظلمون ، مقتضای حسانتهم وریاضه سیئاتهم قال الضحاک عن ابن عباس فاول رأیه تُرفعُ لاهل الموقف ذلك اليوم من رانات الکفار رأیه اليهود ، یعصمهم الله علی رؤس الاشهاد ثم یأمرهم الی النار

النوبة الثالثة

قوله تعالى « إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ » الآية ای - الذين ربطناهم بالحدلاين و سمناهم بوصف الحرمان ، أخیرهم آناسوف منقلهم عن دارالهوائ ومن الحدلاين و الحرمان الی العقوبة والسرار ، کسی که درازل حسنه تبع شقاوت شد ، دراند کمند سعادت اورا نگیرد ، و آن را داع حدلان بر حان بهادند ، بی ا روریه و دولت یار او باشد ، آن را که بواحد آن رور بواحدند ، و آن را که راندند آن رور راندند عباس را که کمند سعادت از مکنون عیب یسنداخته بوددد ، در کمنه شد و سر بیش بر سحود بهادومی گفت یا لات یا همل انا وحدای عالم مکنت لیک عدي لیک ا ، علعل در فرشتگان افتاد که مار حدانا ا اولات و همل معواد و تو بیرت حوش حواب مندهی ا گفت ای فرشتگان ا آرام گیرید ، که شما را بر مکنونات عیب ما اطلاع نیست ، اگر اورا درسد کی سهو و علط افتاد ، مارا در حدانندی سهو و علط یقتاد ، و شما مطار گسان آئند بطاره ککید ، ناقذیر ما در حق وی و فر رندان وی تا قیامت چه اعحویه بیرون دهد ا

و آنکه آن میرپنما امران **فوح** پیشانی خویش بدان درگاه در خاک مالید و گفت: «ما رحمة الله علینا» در دل پندران در حق فرودان تو بدانی، تواند بود که برین ضعف و پیری ما رحمت کنی، و این پسر را دین اسلام کرامت کنی. از حصار عالم خطای آمد که: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ» - یا نوح! حکم ما چنان رفت در اول که سر فرزند تو کلام توحید را شاید، و حکم ما را مَرَد نه، و بر آن مرید نه! با بدانی که این کاریست رفته و بوده! آن را که خواندند آن روز خواندند، و وسیلت نه، و آن را که راندند آن روز راندند، و علت در میان نه! آن کشته قصا چندین سال مساطر عبادت پیمود بر امید وصل، چون مینداشت که دیده املش گساده شود، یا بحقه وصال در دلش ورد، ارسماء سُئُو بِرَحَاكٍ مَذَلَّتْ افْتَاد - اخلد الی الارص - سیاه افتاد است

بیش تو رمی چنان تاه افتادست

کروی همه طاعتی گماه افتادست

این قصه کر آن روی چو ماه افتادست

این رنگ کلیم ما سیاه افتادست

قوله: «فَكَيْفَ إِذَا حُمِلْتُمْ لِيَوْمِ لَارٍ» آ یا تا چون بود حال ما روز رستخیز، که جهانیان را از اول موجودات تا آخر دور مخلوقات بیک نوحه اسرائیلی از خاک جهان برانگیرد، و بیک لمحّه در عرصات قیامت حاضر کند، «وَحْشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُعَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا»

مانی تا از صدمه صور سرافیلی شود

صورت حوت بهان و سرت رشت آشکار

مان تا اظهار عرت و ریاست کوهها فراقتی آید، دست و پای و پشت و بهلو فراگرفت آید، و آن عیبها نوشتیده و سرها آلوده فرا دیدن آید، و ناتو گوید

« وَكشعنا عنك عطاءك فصرناك اليوم حديدٌ » برده از روی کلامت برگزینم ، یعنی که خود را چه توحته و چه ساخته ؟ همان بیسی که خود فرستاده ! همان حوری که خود پیخته . همان دروی که خود کشته ؟ - ایست که رب العالمین گفت « هالک تملوا کل نفس ما اسلفت » هر چه تو امروز نه پیام اوشوی فردا ارتو برگردد ، و ترا بگذارد ، مگر تقوی که درین سرای و در آن سرای تراصایع بگذارد همه حسها را آن روزداع کند ، و همه بسها را پی کند ، تقوی را گویند ما که امروز روز ماراد تست ، هر کرا ارتو بصیی بود در آن سرای امروز در سرای حرا او را بر قندر بصیب او بمرلی فرود آر ، آشایان خویش را در « مساکن طيبة فی حیات عذب » فرود آر عاشقان خویش را در حضرت رما و « رسوا من الله اکر » فرود آر ، آشایان تقوی دیگرید و عاشقان تقوی دیگر ، آشایان او کسامی اند که از حرام و شهات برهرید ، و حرکات و سکانات و اقوال و اعمال ایشان بدستوری تقوی باشد ، و عاشقان تقوی کسامی اند که از طاعات و حسنات خویش از روی نادیدن چنان برهرید که دیگران از معاصی و سنات برهرید **ابوالقاسم نصیر آبادی** رحمه الله از حواص متقیان بود ، او را گفتند تقوی چیست ؟ از حالت خویش از تقوی حرداد و گفت « ان تنمی العبد ما سوی الله » - تقوی آنست که از هر چه حرا الله است برهری هر آینه این کس برابر بود با آنکس که از حرام بها برهرید اشارت قرآن چنان است که « ان اکرهکم عبد الله اتقاکم » فردا که روز رستخیر باشد ، و روز بواحت و ساست هر کس که بمرااتب تقوی برتر ، او بحضرت الهیت نزدیکتر و گرامی تر ، همانست که رب العالمین گفت « وَوَقِفْ كُلَّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ »

۷- النبوة الاولى

قوله تعالى « قُلْ اللَّهُمَّ كُوفِي مَا رَحَدَايَا ، مَا لَكَ الْفُلُك » دارنده و خداونده

بادشاهی، «تَوَتَّىٰ لَكَ مَن تَشَاءُ» دهی پادشاهی او را که خود خواهی، «وَتَرَعُ
الْمَلِكُ مِمَّنْ تَشَاءُ» و میکشی پادشاهی از دست هر که خواهی، «وَتَعْرِضُ مَن تَشَاءُ»
و عریض میکنی او را که می خواهی، «وَتَدِلُّ مَن تَشَاءُ» و حواری میکنی او را که
می خواهی، «يَبْلُغُ الْحَبْرُ» دست نیت همه یکی «إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^(۳۶)
تو بر همه چیز توانائی

«تَوَلَّحُ اللَّيْلُ فِي النَّهَارِ» می در آری شب در روز «وَتَوَلَّحُ النَّهَارُ فِي اللَّيْلِ»
و می در آری روز در شب «وَتُعْرِضُ الْعَمَىٰ مِنَ الْبَيْتِ» و رنده از مرده می بیرون آری
«وَتُعْرِضُ الْمَيِّتَ مِنَ الْعَمَىٰ» و مرده از رنده می بیرون آری «وَتَرُفُّ مَن تَشَاءُ»
نمیز حساب^(۳۷)، و روری دهی او را که خواهی سراج محشی (بی تقدر)

«لَا يَتَّبِعُ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ» مبادا که گیرند گرویدگان را
گرویدگان را بدوستی، «مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ» سرون از گرویدگان «وَمَنْ يَعْلُ
ذَلِكَ» و هر که آن کند (که موالات گیرد از مومنان ماکافران) «فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي
شَيْءٍ» او از خدا در هیچ چیز نیست «إِلَّا أَنْ تَتَّبِعُوا مَن تَقَعُ» مگر آنکه سرهبرید
اربابان، «وَيُخَذِرُكُمُ اللَّهُ نَعْمَهُ» و حذر می نماید خدای شما را از خوشتن «وَالِلَّهِ
الْحُكْمُ الْخَبِيرُ»^(۳۸) و ماحد است مازکشت

«قُلْ إِنْ تُحِبُّوا مَا فِي صُفُورِكُمْ» گوی اگر بهان دارید آنچه در دلها
دارد «أَوْ بُدُوهُ» یا (بگفت و کرد) آما پیدا کنید، «يَعْلَمُهُ اللَّهُ» در هر دو حال
خدای آن را می داند «وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» و می داند هر چه در
آسمانهاست و هر چه در زمین است «وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^(۳۹) و خدای بر همه چیز
تواناست

«يَوْمَ يَخَذُ كُلُّ نَفْسٍ» آن روز که بیاند هر نفسی «مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْصَرًا»

آنچه کرد اریکی حاضر کرده پیش روی ، « وَ مَا عَمَاتُ مِنْ سُورَةٍ » و هر چه کردار بدی « تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْتَهَا وَ بَيْتَهُ » دوست دارد و خواهد که میان او و میان آن بدی ، « أَمَدًا يَبْدَأُ » اندازد بودی دور (که نه او آن بسند و نه آن ناوردند) « وَ يَخْدِرُ كَمَا اللَّهُ نَفْسُهُ » و حذر می نماید خدای شما را از خویشش ، « وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ » (۴۰) ، « وَ اللَّهُ سَحَتٌ مَهْرَبَاتٌ نَهْدُ كَانِ »

النوبة الثانية

قوله تعالى « قُلِ اللَّهُمَّ ، مَا لِكَ الْمَلِكِ » ابن عباس گفت معاذ بن جبل از مسعود رسول نارماند و می شد ، رسول او را دید ، گفت یا معاذ ! چرا از مسعود نارماندی و می آئی ؟ گفت یا رسول الله یوحناى جهود را بر من دیسی است ، و بر اهام مترصد شسته و چیری ندارم که این دس بکنارم ، ترسم که اگر بیرون آیم مرا بمسعود بگذارد ، و از حضرت توبار دارد رسول گفت یا معاذ ! خواهی که الله کردن تو ازین دین آزاد کند ، و کار فروسته بگشاید ، بر حوا « قُلِ اللَّهُمَّ » تا آخر هر دو آیت معاذ گفت ، خواندم والله تعالی آن کار بر من آسان کرد ، و دس بگذارد شد و بروایتی دیگر این قصه دین ما علی ع رفت رسول الله ص علی را گفت « قُلِ اللَّهُمَّ ، مَا لِكَ الْمَلِكِ » بر حوا آنکه تا آخر گوئی « بِارْحَمَنِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ رَحِمَهُمَا تَعْلَى مِنْهَا مَا تَشَاءُ وَ نَسِيكَ مِنْهَا مَا تَشَاءُ إِقْصِرْ عَنِّي الدُّنْيَا وَ آخِرَتِي عَنِ الْعِلَّةِ » ،

ابن عباس گفت که از مصطفی ص حسینم که نام اعظم خدای در سورة آل عمران است در آیت « قُلِ اللَّهُمَّ مَا لِكَ الْمَلِكِ »

اما سب رسول این آیت مفسران گفتند که مصطفی ص را فتح مکه بر آمد ،

و امت خود را وعده داد مملکِ پارس و روم مسافران و جهودان را این سخن من دور آمد و مستعد داشتند و گفتند، کجا صورت میداد که ملکِ پارس و روم باین اُمت قرار گیرد " محمد را مکه و مدینه به من است " تا بیر به فارس و روم طمع دارد ' و العالمین آیت فرستاد « قُلْ اَللّٰهُمَّ مَالِکَ الْمَلِکِ » و گفته اند که وعده دادن مصطفی اُمتِ خود را بملکِ پارس و روم آست که روز حندق برادران قسمت کرد که هر ده کس را چهل گر حندق می باید گند، و سلمان مردی باقوت بود، مهاجران گفتند اراماست، اصدار گفتند اراماست، مصطفی ص گفت و بواجبِ سلمان را « یَسْلُمَانُ مِمَّا اَهْلُ الْبَیْتِ » عمرو بن عوف گفت من بودم و سلمان و حذیفه نعمان و شش کس دیگر اراصدار و چهل گر نصیب ما، چنانکه رسول خدا در آن خط کشیده بود، گفت ما را سگی سخت بیش آمد که آلات ما همه در آن شکسته شد، و ارا آن درمادیم - و ارا آن حار گشتن و خط نگذاشتن روی بود سلمان را بحضرت مصطفی ص فرستادیم تا ویرا اربین حال حردهد مصطفی بیامد، و سر ارا دستر سلمان فرا گرفت، و یکی بر آن سسگ رد، پاره شکافته شد و ارا آن رحم تبروی بوری نتافت، که چهار گوشه مدینه ارا آن روش گشت، ماسده چراع روش در شب باریک مصطفی ص تکبیری گفت، مسلمانان همچنین تکبیر گفتند یکی دیگر برد، هم برین صفت، و هم بران سان روشنائی نتافت سوم بار همیجان بر آن سق، و آن سسگ شکسته گست و بارمپاره شد سلمان گفت یا رسول الله! عجب چیری دیدم که هر گر ماسدِ آن بدیده بودم! رسول خدا ناقوم بگریست و گفت شما همان دیدید که سلمان دید، گفتند آری، دیدیم! - رسول گفت ناول صرب که آن نور پیدا شد کوشکهای حیره و مدائن کسری حمله بدیدم، و جبرئیل آمد و مرا حسر کرد که اُمتِ تو بر آنچه دیدی علیه کسد، و پادشاهی آن دیار و اقطار استان را ناشد، و صرمت دوم که نور

پیدا شد کوشکهای حمیر از ربعِ روم بمن آشکارا شد، و حرئیل آمد و همان گفت و بصریت سوم کوشکهای صغاء آشکارا دیدم، حرئیل همان گفت آنکه مصطفی من ایشان را بشارت داد، مومنان همه شاد شدند، گفتند الحمد لله که ما را وعده نصرت و قوت داد مافقان گفتند عجب نیست این سخن که محمد میگوید، و وعده باطل که می دهد، از مدینه او قصور حیره و مدائن کسری چون بپسند، و ایشانرا امروز چندان ترس است از دشمنان که حاجت ما آن است که حندق پی امن مدینه فرورسد، کی تواند که بیرون آید و بملكِ صغاء و روم و حمیر رسد؟ رب العالمین در شان آن مافقان گفت «وَادِ يَقُولُ الْمَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مُّأْوَدًا اللَّهُ وَرَسُولُهُ الْأَعْرُورَ» و تسکین دل مومنان را و تصدیق وعده مصطفی را این آیت فرستاد «قُلِ اللَّهُمَّ مَا فِيكَ التَّمَكُّ الْإِيه

و معنی آنست که یا محمد! بگوی، ای خداوند پادشاهان! پادشاهی آسرا دهی که خود خواهی اودا که خواهی پیادشاهی عرب کی و سواری و گرامی داری، چون محمد مصطفی مهترِ عالمیان، و گریده جهانبان، و آت وی بهیسه امتان، و بر دیک خدا پسندیدگان، اودا که خواهی حواری و یو کی چون دشمنان وی مافقان و جهودان و مشرکان بدانکه ایس ملك کاری عظیم است و صفتی بر رک رب العالمین در قرآن با کتاب و سوت قرین کرد و گفت «فَقَدْ آتَى آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَاهُمُ مَلَكًا عَظِيمًا» و قال تعالی «أَدَّخَلَ فِيكُمْ أَنْبَاءَ وَحَمَلَكُمْ مَلُوكًا» و گفته اند «الَّذِينَ نَالُوا الْقُوَى وَالْمَلِكُ نَالُوا الْقُوَى» حای دیگر اصافت ملك ناحود کرد و تحصیص و عظیم ملك را «وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلِكًا مَن يَشَاءُ» - این اشارت بملك مطلق است، آن ملك حقیقی که در آن حور و عصب و بی دیانتی باشد،

وچهار معنی قرین آن بود علم، و قدرت، و سیاست، و عدد، بالعلم یدتر، و بالقدره یمعد، و بالسیاسة یطمح، و بالجمع یجمع، ملک حقیقی این است، نه آن تسلط و عصب که بر سیل محار - ملک - گویند. و علی ذلك قوله، «وكان وراءهم ملك باحد كل سمينة عضاً» سَنَاهَ مَلِكًا مع کوبه عاصیا و هم از این باب است آنچه مصطفی گفت «اعطى رجل عند الله عروحل يوم القيامة واحنه رجل يُسَيِّئُ مَلِكُ الْأَمْلاَكِ، لَا مَلِكَ إِلَّا لِلَّهِ»

«قُلْ اللَّهُمَّ» این میم مشدد در افروند بحای یاه ندا که ار سر یعیکنده بود. اصل آنست که «یا الله» و صمعهاء بر حای گذاشت که نداء معرد بود. نورجاء عطار دی گفت هفتاد نام از نامهء خداوند عروحل درین میم اللَّهُمَّ بعینه است، - نصرانی شمیل گفت هر آنکس که میگفت «اللَّهُمَّ» خدا را همه نامه های وی خواند، پس ثواب وی چندان است که خدا را همه نامه های وی یاد کند و بر خواند. ابوالدرداء روایت کرد از مصطفی قال «إِنَّ اللَّهَ عَرُوحِل يَقُولُ اِنَّا لِلَّهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اَنَا، مَالِكُ الْمُلُوكِ وَ مَلِكُ الْمُلُوكِ، قُلُوبُ الْمُلُوكِ بِيَدِي، وَإِنْ أَلْعَادُ اَنَا أَطَاعُونِي حَوَّلْتُ قُلُوبَ مُلُوكِهِمْ عَلَيْهِمُ بِالرَّأْفَةِ وَالرَّحْمَةِ، وَإِنْ عَصَوْنِي حَوَّلْتُ قُلُوبَ مُلُوكِهِمْ عَلَيْهِمُ بِالسُّطْحَةِ وَالْثَمَةِ، فَسَاءَ مَوْتُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ، فَلَا تَشْعَلُوا اَنْفُسَكُمْ بِالذِّلِّ عَلَى الْمُلُوكِ، وَلَكِنْ اشْعَلُوا اَنْفُسَكُمْ بِالذِّكْرِ وَالتَّوْبِ إِلَى اَكْعِيكُمْ مُلُوكَكُمْ»

قوله «تُؤَيِّى التُّلُكُ مِنْ تَشَاءُ» - میگوید پادشاهی او را دهی که خود خواهی، بعضی مصطفی ص و اصحاب وی که ایشان را فتح مکه داد و سرت بر کافران، داده هر از مرد مسلمان در مکه شد، و کافران را مقهور و محدود کرد، و شرک را ناطی اذمار حوش برد «وَيُذِلُّ مَنِ شَاءَ» و او را که خواهی حوار داری و مقهور داری، بعضی ابو جهل و اصحاب وی که سرهای ایشان بریدند و در قلیپ انداختند و گفته اند

« تَوْتِي الْمَلِكَ مِنْ تَشَاءُ » یعنی آدم و فریدان وی ، « وَ تَسْرِعُ الْمَلِكَ يَمُنْ تَشَاءُ » یعنی ابلیس و سرزوان وی « تَوْتِي الْمَلِكَ مِنْ تَشَاءُ » گویند ملک داود است چنانکه گفت « وَ آتَاهُ الْمَلِكُ وَالْحَكْمَةُ » و « تَسْرِعُ الْمَلِكَ » ملک طاغوت است که اروی نا داود شده ، و گفته اند که مراد باین ملک عافیت و قناعت است چنانکه مصطفی ص گفت « مَنْ أَصْحَحَ آمِنًا فِي بَيْتِهِ ، مَعَايَا فِي مَدِينِهِ ، وَ عَمَلُهُ قَوَتْ يَوْمَهُ فَكَأَنَّمَا حَبِرَتْ لَهُ الدُّنْيَا بِحَدَائِرِهَا » و گفته اند که ملک بهشت است که رب العالمین ار آن حرداد بقوله « ثُمَّ رَأَيْتَ نَبِيًّا وَ مَلِكًا كَبِيرًا » - عبد العزیز بن یحیی گفت « تَوْتِي الْمَلِكَ مِنْ تَشَاءُ » یعنی الملك علی ابلیس و قهر الشیطان ، كما قال رسول الله فی حق عمر بن الخطاب « إِنَّ الشَّيْطَانَ لَيُعْرِقُ مِنْ حَيْثُ عَمِرَ ، وَ مَا سَلَكَ عَمْرُ فَعِنَّا إِلَّا سَلَكَ الشَّيْطَانُ فَعِنَّا آخِرَ » و « تَسْرِعُ الْمَلِكَ يَمُنْ تَشَاءُ » حتی یعلنه الشیطان ، كما قال علیه السلام « إِنَّ الشَّيْطَانَ يَحْرِي مِنْ أَسْفَلِ آدَمَ مُحَرِّي الدَّمِ » -

ابن المارک سمیان ثوری را گفت « أَجْرِي مَا لِلنَّاسِ » ، مرا حیر کن که مردمان که اند ؟ یعنی ایشان که اوصاف مردمی و حصال ستوده در ایشان است و آن مستحق ثما و مدح گشته اند ؟ - جواب داد ، که دانشمندان و وزیر کان گفت ملوک که اند ؟ گفت راهبان گفت اشراف که اند ؟ گفت پرهیزگاران گفت سَفَلَه که اند گفت طالبان گفت اعدویا که اند ؟ گفت « الَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْإِحَادِيثَ يُسْتَأْ كُلُّوْا بِهِ اَمْوَالُ النَّاسِ »

« وَ تُبْرَمُ مِنْ تَشَاءُ » وَ بُدِّلَ مِنْ تَشَاءُ ، گفته اند که اس اشاره است به کمال قدرتِ حدای که قادر بر کمال آن باشد که جمع کند میان هر چیزی با صِدْرِ وی ، چنانکه هر دو داند و هر دو تواند - اگر خواهد غریب کند و سران قادر ، و اگر

حواهد حوار کمد و مران قادر و مرین صفت حر حدایده دوا الحلال و قادر بر کمال
بیست

«يَذِكُ الْخَيْرَ» ای - النصر، والعیمة، وعرالدیا والآخره میگوید بدست
تست حدایا اعر دیا و آخرت، و صرت بردشمان، و یکی کردن مادوستان «أَنْكَ
عَلَى كُلِّ شَيْءٍ» - مِنْ الْعَرِّ وَالذَّلِّ «قَدِيرٌ» همه تودادی و بر همه توانائی، حواهی عزیز
کنی، حواهی حوار داری، حواهی بحوانی و مواری، حواهی برائی و بیداری،
همه توئی، کار توداری کرم و مهربانی، رحیم و رحمانی، عزیز و سلطانی، اگر
کسی گوید چون حیر و شر همه درید اوست و بحواست او، پس چرا حیر معرد
گفت و این تخصیص حیر بدکر ار کعاست؟ حوا آست که این تخصیص ار آن
است که خلق که ارو همه چیر می حواهد و حیر میجوید و رعیت بحیر دارند پس
آبچه رعیت ما آست و حواست و همت خلق ما آست بر دیا در دعا و دکر، همان گفتند
اگر چه باعتقاد داشتند که حیر و شر همه اروست، و آفریده اوست، و بارادت و مشیت
اوست

«تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ» - یقصر من احدهما و میرد
فی الآخر و معنی این در آورد آست که روز پاندره ساعت است در ا طول الایام،
و شب نه ساعت، از روز می کاهد و در شب می افراید، تا شب نه پاندره ساعت شود، و
رورها نه ساعت آید در ا قصر الایام هر چه از شب کاهد در آن افراید، و هر چه از آن
یکاهد در شب بیفراید قال بعض العلماء ان الله تعالى احب ان يُریکم عرّه، فأراکم
اللیل و احب ان یریکم من رحمته، فأراکم النهار، فاللیل یدکر التار و ما فیها، و
النهار یدکر الحة و ما فیها

«وَنُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَنُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ» - مَیْت و مَیْت

تشدید و تحمیف در لغت است اردو گروه عرب - معنی هر دو یکسانست ، اما تشدید قرآئت نافع است و حمزه و کسائی و حصص نافی تحمیف حواسند، میگوید رنده ار مرده بیرون می آری و مرده ار رنده این مرده طغه است ، و حایه مرع ، و نجم سات ، و شب تاریک و این رنده جانور است ، و سات ، و رور روش این ار آب بیرون می آرد و آن اریں .

« وَ تُرْفِقُ مِنْ نَشَاءٍ نَعِیرَ حَسَابٍ » - نعیر تصیق و تقبیر و شرح این در سورة

القره رفت

قوله « لَا يَشْعِدِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ » - ایس درشای قومی آمد ار مومنان که پنهان دوستی داشتند با کفودان رب العالمین ایشان را ار آن بارور و بهی کرد و گفت مبادا که مؤمن کافر را بدوستی گیرد هماغست که گفت « لَا تَتَّحِدُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ » و حای دیگر گفت « وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَاُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ »

« مَنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ » ای من غیر المؤمنین و سواهم میگوید بیرون ار مؤمنان کسی را بدوست نگیرد ، این استحضات مؤمنان است از رب العالمین بدوستی گرفتن یکدیگر را ، و پسند آن سر دیک حدای و الیه الاشارة بقوله « وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ » ولی دوست بود اردل ، مدار او مداحاة ، و آمیختن بظاهر نه اولیاء ناشد

« وَمَنْ يَعْمَلْ ذَلِكَ » الاسعاد « فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ » ای فارق دیه و تری الله منه و میگوید هر مومن که موالات گیرد با کفار اب الله ابرو میرا رست یعنی از ولای وی میرا رست ، پدیدر حدای طاعت وی ، و پسندد « إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاتًا » و تقاة و تقیة و انقاء و توقی یکی است ، و جمع بقاة تقی است

و یعقوب تنها تنیّه خواند و معنی همه - پرهیزیدن - است، میگوید مگر که
ارایشان ترسید و ارایش پرهیزید، که پس رحمت است شما را که مواهبید
موالات ایشان بران به بدل، چنانکه حای دیگر گفت «إِلَّا مَنْ أُمِرَ بِهِ وَ قَلِيلٌ
مِّنْهُمْ بِالْإِيمَانِ»

مفسران گفتند معنی آیت آنست که مؤمنان را روا نیست مداخلت کافران
و موالات با ایشان، مگر که کافران بر مسلمانان علیه کسد، یا مردی مسلمان تنها
در میان کافران افتد، و ریشان ترسد، آنکه او را رحمت باشد که خویشی را با طهار
کلمه حق در دست ایشان بدهد و خود را هلاک نکند، بلکه مداخلت کند و بران
موالات کند، چندانکه در آن استحلالِ خونِ مسلمانان و اساعتِ مال ایشان باشد
آنکه این را تنبیّه گویند بقیه در اسلام رواست بدو شرط بیم سر، و سلامت
دل در حیراست که مسیلمه کذاب دو مرد را اربابانِ رسول خدا مکرفت، با یکی
گفت که گواهی میدهی که من رسول خدا ام؟ گفت آری گواهی میدهم، دست او
وی نار گرفت و رهائی یافت آن دیگر سر بار رد و گفت آنچه مراد مسیلمه بود،
و او را نکشت این قصه با مصطفی گفتند مصطفی علیه السلام گفت «أَنَا الْمَقْتُولُ
فَمَنْ عَلَى صَدَقَةٍ وَيَقِينِهِ وَأَحَدُ الْغُلَّامِ، وَأَنَا الْآخَرُ وَاحِدُ رَحْمَةِ اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَعْرِفَةِ
وَقَالَ صَفْصَفَةُ بْنُ صُوحَانَ لِمَا سَمِعْتُ مِنْ رِيْدٍ - حَالِصِ الْمُؤْمِنِ وَحَالِقِ الْكَافِرِ، فَإِنَّ الْكَافِرَ
يَرْصِي مَكَانَهُ بِالطُّغْيَانِ الْخَسِرِ، وَيَحِقُّ عَلَيْكَ أَنْ تَحَالِسَ الْمُؤْمِنَ» این در حال تقیه است
و مذهب جماعت مفسران است اما مذهب معادنی حمل و مجاهد و جماعتی از علما
آنست که این تقیه در ابتداء اسلام بود و بیش از آنکه دین اسلام مستحکم شود و
قوت گیرد، اما امروز تقیه در دار الحرب است نه در دار الاسلام که بحمد الله رکن

اسلام قوی است، و رایت اسلام طاهر، و لی یجعل الله الکافرين علی المؤمنین سیلاً،

آنکه مسلمانان را ترسایند، و خد نمود ارخشم حویش اگر ما کفار اب دوستی گیرند گفت «و یُخَذِّرُكُمْ اللهُ تَسَهُ» - ای عذاب نفسه «وَالِیُّ اللهُ الْمَصِیْرُ» مسکود نازکشت همه بالله است - یعنی آنچه در دنیا سدگان را داده بود از ملک و ملک و تصرفات آن همه از ایشان در قیامت و آستانند، و ما الله شود، و هاست که حایها در قرآن گفت - «الی الله تُرْجَعُ الامور» «والیه یُرْجَعُ الامرکله» «وَالْأَمْرُ یَوْمَئِذٍ لِلَّهِ»

آنکه تمامی محذیر را گفت «قُلْ إِنْ نَحْنُ مَا فِی صُدُورِکُمْ» - کوی اگر پنهان کنید آنچه در دل دارید از موالات کفار، یا از نااستوار گرفتن رسول و نگذاشتن حق او «وَأَوْتَدُوهُ» - یا آنچه در دل دارید مکر دار پیدا کنید که نارسل محرو و قتال بیرون آئید، «یَعْلَمُهُ اللهُ» فیحاریکم علیه، حدای میداند هر دو حال از شما، و شما را مان نداشت دهد، چنانکه سرای شما و کردار شما بود

آنکه گفت «یَعْلَمُ مَا فِی السَّمَوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ» وَاللهُ عَلَى کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ - او خداوند است که هر چه در آسمانها و هر چه در زمین است می داند، و حراء هر کس از معرفت و عذاب تواند، پس بدانید که صمائر دل شما هم داند و آنکس که همه داند و حراء همه تواند سراسر است که از وی ترسند، و از عذاب و حشم وی بر حذر باشد

اهل معانی گفته اند «نُحُوا» فرا بپاش «تُدُوا» داشت تا تمسیمی باشد که الله عمل و بیت ما می داند بیش از اظهار آن و علی هذا قوله، «و سِوَاءُ مَسْکَم مِّنْ أَسَرِّ الْقَوْلِ وَ مِّنْ حَہَرِهِ» و قال تعالی «یَعْلَمُ سِرَّکُمْ وَ حَہَرِکُمْ» - در هر دو آیت سر

فرا پیش چهر داشت آن معنی را که ما ن کردیم حای دیگر بر عکس این گفت
 « اِنْ تُنْذِرُوْا مَا فِیْ اَهْلِكُمْ اَوْ تُنْصَحُوْا » - تُنْذِرُوا فرا پیش داشت تا تسهی باشد که علم
 هردو او را یکسانست ، او را آشکارا چه نهان است ، نه از آن نهان او را در علم نقصان
 است نه از این آشکارا ریادتی که در هر دو حال داناى گماست .

« یَوْمَ تَعْدُوْا كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ حَیْرٍ مُّحْصَرًا » - تقدیر « و یحذر کم الله
 نفسه ، یومَ تحدُّ ، اگر خواهی امتداد این آیت ما « یحذر کم الله نفسه » ، پیوند ، و
 معنی آن باشد که الله شما را حذر می نماید از عذاب خود در آن روز قیامت که
 هر کس بخواهد کردار خود رسد ، بیکان شوا ، و بدان عذاب و اگر خواهی نه ،
 « وَ اِلَهُ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ » پیوند ، و معنی آن باشد که هدای روز رستخیز بر
 همه چیر قادر است از عذاب و ثواب بواحت و سیاست و رحمت و بقمت « یوم تحد
 کل نفس ما عملت من حیر محصرأ » همانست که حای دیگر گفت « یوم یحشونهم
 الله حمیماً فیسئهم بما عملوا » احصاء الله و سوره

« وَ مَا عَمِیَّتْ مِنْ سُوْرَةٍ » یعنی القنح من العمل ، یقرء من کتابه « تَوَدَّ » ای
 تمنی النفس عند ذلك « لَوْ اَنَّ نَبِیَّهَا وَ نَبِیَّهٖ اَمَدًا نَبِیْدًا » من المشرق الى المغرب
 آنکه تا کند را و استطهار برایشان کلمه تعدد اعادت کرد و گفت « وَ یُحْذِرُ كُمُ اللّٰهُ
 نَفْسَهُ » و بر رأفت و رحمت و مهربانی در تقدیر بست گفت « وَ اللّٰهُ رَؤُفٌ بِالْعٰلَمِیْنَ »
 و معنی آنست که من بر شما سحت مهربانم و بحشایند ، که بحیل عقوبت نکردم ،
 و شما را ناند کرداری فرا بگذاشتم ، بلکه از عاقبت کار و سراحام کردار حیر دادم
 و حذر نمودم ، تا بیدار و هشدار باشید ، و معافیت رستگار شوید

النوبة الثالثة

قوله تعالیٰ « قُلِ اللّٰهُمَّ مَا لَكَ الْاَلَمُ » بر رگست و بر رگوار ، خداوند کردگار ،

مهربان وفادار، مازحدای همه مازحدایان، و پادشاه همه پادشاهان، بوارندهٔ رهیگان،
 راه‌مهای ایشان، داشت که ایشان سراء ثنای او برسد و حق او بشاسد، و قدر عظمی
 او بدادسد، مهربانی و کرم خود ایشان را گرامی کرد و سواحت، و آن ثناء خود
 خود کرد آنکه نام ایشان کرد، و ایشانرا در آن ستود و بیک مردان کرد، و گفت
 ای سدگان و رهیگان، مرا همان گوئید که من خود را گفتم، گوئید «یا مَالِکَ
 الْمُلْکِ» ای پادشاه مبادشاهی و پادشاهان، ای آفرینندهٔ جهان، ای یگانهٔ یکتا
 او اول تا خاودان، ای یگانهٔ یکتا در نام و نشان، ای سارندهٔ کار کلاسارندگان، ای
 سربرندهٔ کار سدگان، بی‌سدگان، خداوند، ستودهٔ خودی می‌ستاییده، خداوند
 تمام قدری به کاهنده به افراییده، خداوند، بر رگ یرتی بی‌پرستش سده، پادشاهی
 ترا انداز نیست، و کس ناتو در پادشاهی اسار نیست، که خود نکست یار نیست
 «يُؤَيِّ الْمُلْکَ مَنْ نَشَاءُ وَ نَسْرِعُ الْمُلْکَ مَنْ نَشَاءُ» یکی را بر کنشی و سواری،
 و یکی را یکتی و بیداری، یکی را ناس خود آرام دهی و او را عمِ عشقِ خود
 سرمایه دهی، تا می‌عمِ عشق تو آسایش دل و آرام حاش بود،

تا جان دارم عمِ ترا عمحوارم می‌جان عمِ عشق تو مکنس سپارم
 یکی با رسوا در نار و عمِ حش، یکی با مالک در رندان و حش و نعمت،
 یکی بر ساط سطر بر حش و لایت منتظر رؤت، یکی در چاه بشریت ماحواری و با
 مدلت آن صاحب و لایت بران شادی از دولت وصال خود حرمی دهد

کنون که ناتو مهم صحت افتاد مرا

دعا کنم که وصال حشته ناد مرا

و آن بیچاره کشته مدلت بران ماحواری از سر حرمانِ حوش اس بریم می‌کند

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ
وَأَنْتُمْ مُلُوكٌ مَا يُخْصِدُكُمْ نَعْرُ

حَالِ دِلِ حُودِ مَرَا مُودِيمِ وَ شَدِيمِ

سر دردِ دل اسدوه فرودیم و شدیم

انوتکر وراق گفت «تُوْنی الملک من نشاء» این ملک قهر نفس است، و
هوا، خود را در دستِ خود داشت، همان ملک است که **علیهما** بیعمرخواست بقول
بعضی از علماء، گویند که هر روز چندین گاو و گوسفند قربان میکرد و چندین
گوبه الوان اطعمه در مهمان خانه او بودی، و خود نان حوس خوردی و مرقع نوشیدی،
و خشوع وی بآن اندازه بود که چهل سال بر آسمان سگرسیت هیبت و احلال حدایرا
راه در مسجد شدی درویشی را دیدی در حبس او بشتی و گفتی «مسکین»
حَالِسَ مَسْکِیاً»

«و نَبِیْعَ الْمُلْکِ مِنْ نَشَاء» آنکس که این سیاست و مادشاهی بر نفس
آماره از وی دریغ دارند، سلطانِ هوا بر وی مستولی شود، راست حالِ وی چنان
باشد که رب العالمین گفت «أَفَرَأَتِ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ، هَوَاهُ» آری که پادشاهی
ظاهر بوی دهد و آنکه اسیر هوی و شهوتِ خویش شود، او را از مادشاهی بحقیقت
چه نصیب بود؟ - امیرالمؤمنین علی علیه السلام بحماعتی درویشان گذر کرد آن
هست دیدار اشان بر وی تافت، گفت «مُلُوكٌ تَحْتَ الْعِمَارِ» اگر هیچکس
بحقیقت درس دنیا پادشاه اسب، حراش درویشان نباشد که هوا، نفس خود را بر قدم
آوردند، تا از همه فتها بر آسودند آن پادشاهان طاهر که اسیر هوا، خود را هر کجا
نمی رسد از آن جا گردد بر آرد «إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَصْدَبُوهَا وَحَلَلُوا أَعْرَةَ
أَهْلِهَا أَدْلَةً» و این پادشاهان طرفت هر کجا گذر کنند سگ در آن مروارید

شود و حاك آن مشك و عير گردد

حاكي كه بران پای هي مشك و عيرست

تحتي كه برو تكيه كسي عود مطراست

آرا كه در لباس حلقان مقامش دارالملك عرت بود، و اعلى عاين، اورا ار حلقان چه ريان؟ و آرا كه ار سحت ملك برپايد و سحين راسد، «أَعْرِقُوا قَادِحِلُوا داراً» - اورا ار آن مملكت چه سود؟ سحيات ثوري امام عصر بود، روري حاميهاي كه برتن او بود قيمت ككردند، درمي و چهار دانگ برآمد اورا گفتند اين چيست؟ گفت

مَأْصَرٌ مِّنْ كَافٍ الْيَرْدُونَ مَمْلُوكَةً

ماداً بحرّع و س نؤس و اُقتاد

«نُؤْلِحُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ نُؤْلِحُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ» - اي خداوندی كه شب محبت برور شادی در آری، تا اُمیر سده برداری كه ايمی بيست در راه بو، و رور شادی بر شب محبت در آری، تا بوميدی سده نار بری، كه نااميدی بيست دردين تو، «لَا تَقْطُلُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ»، «لَا يَأْسُوا مِن رَّوْحِ اللَّهِ»

«وَنُحْرِخُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ نُحْرِخُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ» - اي خداوندی كه ار يگانه آشا بيرون آری، چنانكه محمدس ار آمه و ابراهيم ع ار آدم، و ار آشا يگانه بيرون آری، چون قابيل ار آدم ع و كمان ار يوح ع و مصطفي ص روري در حرة عايشه شد، و ربي سردنك عايشه بود، كه هيشتي ييكوداشت و صالحه بود رسول ص پرسيد كه اين كيست؟ عايشه گفت كه اين حالده دختر اسود ص عديعوث - مصطفي ص گفت «سحاح الذي يحرج الحي من الميت و يحرج الميت من الحي» و اين هر آن گفت كه او مؤمنه بود و صالحه و پدرش كافر بود

« لَا يَجِدُ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ » حقیقتِ ایمان سده
و عایت روش روی در راهِ توحید سرمدوستیِ خدای نازهد و حقیقتِ دوستیِ موافقت
است، یعنی که ما دوستِ وی دوستِ ناش، و با دشمنِ وی دشمنِ اشارتِ صاحب
شرع ایس است « أَوْثَقُ عَرَى الْإِيمَانِ الْكُفْرُ فِي اللَّهِ وَالْعَصُ فِي اللَّهِ » - در آثار
یابرد که رب العالمین نه بیعامری اریعامران بیشینه و حی فرستاد که سد گام را
سکوی که درین دنیا رهد پیش گرفتید، تا راحتِ خویش بحیلِ سکید و از ربح
دنیا برآسائید و بیرون اررهد طاعتی و عادتِی که کردید، تا آن عِرِّ خود و بیسکامی
خویش حسید، اکون سگرید که برای من چه کردید؟ هر گردستانِ مرا دوست
داشتید؟ یا نادشمنان من دشمنی گرفتید؟ - هماست که ناعیمی ع گفت ناعیمی اگر
عادت آسمایان و زمینیان در راه دین نابوهمراه ناستد و آنکه در آن دوستیِ دوستانِ
من، و دشمنیِ ما دشمنانِ من سود، آن عادتِ مرا نکاریاید، و هیچ سود ندارد

درحر است که **نوادریس خولانی** مرا **معاهد** گفت که من را در راهِ خدا
دوست دارم **معاهد** رص گفت اشارتِ ناد که از رسولِ خدا شنیدم که در قیامت کرسیها
سهد بر آس عرشِ مجید، گروهی را که رویاه اشان چون ماهِ شبِ چهاردهم باشد،
همه اریستِ رستاحیر در هراس ناستد و ایسان ایس همه با یم ناستد و اشان
ساکن - گفتند یا رسول الله این قوم که ناستد، گفت « الْمُتَحَاتُّونَ فِي اللَّهِ »
و زویِ آن الله عر و حل بقول « وَحَتَّ مَحْتَى لِلْمُتَحَاتِّينَ فِيَّ، وَالْمُتَحَالِّينَ فِيَّ،
و المتراورس فی، و المتادلین فی » **معاهد** گفت دوستانِ خدا چون در روی
یکد گردند، گماهان ارایشان فروربرد، همچنان که برگ اردختان، تا آنکه
پاکِ بحدای رسد، و رستاحیر ایشان را تا پناهِ خود گردد و ایس کند سررگانِ
دین گفتند هر که امروز برحد ناستد، فردا ناین امن نرسد که امن بعد از حد

باشد لَمْحَالَةً، و حَذِرْ سِدَه نَمَرَه تَحْدِیرِ حَقِّ آسْت عَرَّ وَ عَلَا که در دو حایکه گفت
 « وَ يُخَذِّرُکُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ » و این خطاب به باعامه مؤمنانست، بلکه ناحواص اهل معرفت
 است ایشانرا بخود ترساید بی واسطه ای که در میان آورد مار که خطاب باعامه
 مؤمنان کرد؛ ایشان را بر ور قیامت و آتشِ دوزخ ترساید - گفت « وَ اتَّقُوا الْبَارَاتِیَ »
 و « اتَّقُوا یَوْمًا تُرْجَمُونَ فِیهِ اِلَى اللَّهِ » هر که صاحب بصیرت است، داند که در میان
 هر دو خطاب چه فرقت!

آنکه گفت « وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ » - تاسنده در گردش احوال افتد، که در
 خوف، که در رحا، که در قصص، که در سسط، که در سیاست، که در کرامت قهر و
 سیاست « وَ یُخَذِّرُکُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ » سده را در دهشت و حیرت افکند، تا از خود بی خود
 شود، آنکه بواحت « وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ » او را بر کشتنی لطف بشاند، و از عرقاب
 دهشت ساحل اس رساند پیری از مردگانِ دین گفت کوئی! هر گر نادا که ما از
 عرقاب خود ما کشتنی خلاص افتم! هر گر نادا که دستِ عطف ما را از موج امانی
 دست گیرد! هر گر نادا که برهان وحدانیت حجابِ تعرق از پیش ما بردارد! هر گر
 نادا که امن دل از نارِ این من بر آساید!

صد هرادان کیسه سودائیان در راه حرص

از پی این کیمیا حالی شد از درِ عیار

۸ - النوبة الاولى

قَوْلُهُ تَعَالَى « قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ » یا محمد ص فرا جهودان و ترسایان
 گوی اگر دوست میدارید الله را، « فَاَیْمُونِی » بر پی من ایستید، « یُحِبِّکُمْ اللَّهُ »
 تادوست دارد خدای شما را، « وَ یَعْرِ لَکُمْ دَلْوَتَکُمْ » و بیامرد شمارا گناهان شما،

«وَاللَّهُ عَزَّوَجَلَّ رَحِيمٌ» (۴۱)، وحدا آمرزگارست و عیب پوش و بخشاینده

«قُلْ، كُوفُوا بِاللَّهِ» فرمان برید خدا را شوحید، «وَالرَّسُولَ» و پیغامبر را تصدیق «فَإِنْ قَالُوا» پس اگر بر سرگردید، «فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُبْدِي السَّكَرَيْنِ» (۴۲)، خدای دوست ندارد کافران را «إِنَّ اللَّهَ أَصْلَفُ أَدَمَ» خدای برگزیده آدم را «وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ» و نوح را برگزیده و ابراهیم و کسای ویرا برگزیده «وَالْإِسْمَاعِيلَ» و بر برگزیده هریم دختر عمران و سر وی عیسی، «عَلَى الْعَالَمِينَ» (۴۳) بر جهانیان روزگار ایشان «ذُرِّيَّةً نَصَّهَا مِنْ نَحْوِ» ایشان را فرزندان و محاد ساخت از یکدیگر یکبار یکبار، «وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (۴۴)، و الله شنوایست دانای

النوبة الثانية

قوله تعالى «إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ» الآية سب درول این آیت آن بود که مصطفی ص، کعب اشرف و اصحاب او را از جهودان نادیر اسلام دعوت کرد، و سید و عاقب را از ترسائی با اسلام خواند ایشان گفتند «نَحْنُ إِسَاءَةُ اللَّهِ وَاحِبَاءُهُ» - «نحن اساءة الله نحن ترسایاست» و «أَجَامَةُ» سخن جهودان - گفتند ما خود پسران و دوستان الله ایم، بوی بردن کتار آیم که بوها را تا آن میخوانی - رسول خدا و مؤمنان گفتند اگر آنک شما پسران و دوستانید، چرا بر شما عصب و لعنت است ارو؟ گفتند این چنان است که پدر بر سر حتم کرد، یکبارگی ارو مُرد و دوستی بر بحیرد پس رب العالمین آیت فرستاد «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي» معنی آنست که یا محمد ص! ایشان را گوی که اگر الله را دوست میدارید، چنانکه می گوئید پس مرا دوست دارید که بسست وی دارم از روی موت و رسالت و محبت، و بر می من ناشید که من بر طاعت و عادت وی میخوانم، و دوستی شما مرا را لامحاله

اراست که او میر شما را دوست میدارد، و آنکه شما را دوست دارد که ویرا طاعت دار و فرمان بردار باشید پس واجب است بر شما که اتباع من کنید در طاعت او، با شما را دوست دارد - درین آیت نشان دوستی و محبت اتباع رسول ساحت، حائ دیگر آرزوی مرگ نشان دوستی کرد «ان رَعِمْتُمْ اَنْكُم اَوْلِيَاءُ لِلّٰهِ مِنْ دُونِ الْمَوْتِ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» میگوید اگر راست می گوئید که الله را دوست می دارید آرزوی مرگ کنید، که دوستی داعیه شوق است، و شوق رده را همان مراد وی دیدار دوست بود و آنکس که همه مراد وی دیدار دوست بود، همیشه آرزوی آن باشد که بر دوست برسد، و راه رسیدن بر دوست حرمرگ بیست پس چرا کراهیت می دارید مرگ را؟ و مرگ سبب وصال دوست است اما گفتند که این مرگ قومی را راحت است، و قومی را آفت آنرا که راحت است، ارآن است که «مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ أَحَبَّ اللَّهُ لِقَائَهُ» و آن را که آفت است، ارآن است که «مَنْ كَرِهَ لِقَاءَ اللَّهِ كَرِهَ اللَّهُ لِقَائَهُ» راهدی را گفتند که مرگ را دوست داری؟ توقف کرد پس پرسیده گفت اگر رهد بومصدق بودی ارمرگ کراهیت نبودی! - سدبگر نشان در صدق محبت آست که همواره دکر محبوب بردل و بر زبان محبت ناره بود چنانکه عملت و سیان بوی راه سرد و علی هذا قال السی من «مَنْ أَحَبَّ شَيْئًا أَكْثَرَ دَكْرَهُ» - چهارم نشان در وفاء دوستی آست که هر چه نا محبوب بستی دارد، آن را دوست دارد چنانکه قرآن کلام وی، کعبه حائوی، مصطفی ص رسول وی، مؤمنان دوستان وی مصطفی ص گفت «أَحِبُّوا اللَّهَ لِنَا يَعِدُو كُمْ بِرَبْعَةِ وَ أَحِبُّوا النَّاسَ لِنَا يَعِدُو كُمْ بِرَبْعَةِ وَ أَحِبُّوا أَهْلَ بَيْتِي لِنَا يَعِدُو كُمْ بِرَبْعَةِ

آنکه گفت «وَيَعْرِضُكُمْ دُونَكُمْ» درین سیه است که محبت نه معلول است، نه نا کسای بده، تا تحصیل طاعت یا ار احتیاج معصیت فرا دست آید

«يَعْرِزْ لَكُمْ دُونَكُمْ» پس آنچه گفت «يُجِزْكُمْ اللَّهُ» که سده باشد که گناهان دارد، آنکه خدا را دوست دارد - والله ويرا دوست دارد - هم اربین ناست حیر همان که ویرا حیر خوردن چند ناراحت دزدید پس مکی ویرا لعنت کرد، رسول خدا گفت لعنت مکن که وی خدا و رسول او را دوست میدارد - معسران گفتند چون این آیت فرو آمد، «عبداللہ بن ابی سہر منافقان با اصحاب حویش گفت محمد طاعت خود در طاعت خداست، میجوهد تا چنانکه خدا را طاعت داریم، ویرا بیر طاعت داریم، و میرماید تا ویرا دوست داریم، چنانکه بر سایان عیسی را دوست داشتند رب العالمین در جواب ایشان این آیت فرستاد، یعنی من که خدا را طاعت داری میرمایم

«قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ» - بگوی ایشان را که، فرمان بردار باشید، و او را لگانه و بیکتا داید، و بجا دایند و معمودی وی اقرار بندید، و رسول ویرا فرمان بردار باشید، و او را بسوت و رسالت استوار دارید و در آیت اول اتباع وی فرمود، و در این آیت طاعت وی فرمود، از بهر آنکه اقتدا طاعت داری که اتباع سیرت و افعال و اخلاق نا آن بود و این حاکم طاعت داری باید و هم اتباع، تاسده بر راه حقاقت و بر سر صواب آن راه که سده در آن بکمال سعادت خوش رسد و قرآن مجید نا آن اشارت میکند «قُلْ هِدْ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ، عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعْتِي» - بر رگان دین گفتند این راه بر سه منزل بھادید منزل اول شحات احکام طاهر شرع است و نا آن کار کردن و شرط آن بجا آوردن منزل دوم شحات علم ورھد و ورع است که حاصل آن شحات عیب خویش است، و قمع شهوات، و محاهدت نفس و منزل سوم شحات حواطر است که آن توقیع سلطانی ربوبیت است و خاطری که توقیع ربوبیت باشد، خطا در آن راه سرد، و بلکه همه شکستگیها بوی درست شود

مصطفیٰ ص گفت: «اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَمْطُرُ دُونَ اللَّهِ» این سه منزل که گفتیم، رسول سه کلمه نار آورده و راه تحصیل آن نار نموده گفت: «سائل العلماء و خالط الحكماء و خالط الكُفَرَاء»

آنکه گفت: «فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُبْعِثُ الْكَافِرِينَ» اگر بر گردند از طاعتِ خدا و رسولِ وی، خدای ایشان را دوست ندارد، هر چند که ایشان می گویند، ویرا دوست داریم، آن گفت: ایشان می حاصل است، و آن دعوی ایشان باطل

قوله «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ» الآية صغوت از هر چیز نهیه است میگوید الله برگزید آدم را بمحت و ولایت و موت، او را رسول کرد و فرزندانِ حویش و فرزشتگان و لهذا قال تعالیٰ «أَرْبُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ» - در حراست که مردی گفت «یا رسول الله! أَسِيًّا كَانَ آدَمُ» قال نعم، مکلم - و برگزید نوح را و ابراهیم را، و آلِ وی اسماعیل و اسحاق و لوط و یعقوب و اسبیه فرزندان او ابراهیم را جلب داد و امام و ات کرد، و ایشان را که بر شمریدیم از حاندان وی اهل رسالت و کرد، و بر ایشان درود پیوست ما حاوید آلِ مرد کسان وی باشد از نزدیکان و حاسکانِ قبیله و عشیره و موافقان در دین پس هر که در دین موافق باشد و در اتباعِ درست بیاید، او را آلِ بگوید، اگر چه نسب دارد و ما موافقت و اتباع در دین آلِ بگوید، اگر چه نسب ندارد و الیه الاشارة بقوله «مَنْ تَمَسَّ فَإِنَّهُ مِنِّي» و قال تعالیٰ «وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَاذْهَبْ بِهِمْ» و بر نوح که به موافق نوح بود در دین، از آلِ وی شمرد و گفت «أَنَّهُ لَيْسَ مِنِّي إِهْلَاكَ» و آلِ فرعون را گفت «ادخلوا آلَ فرعونَ أشدَّ العذاب» که در ملکِ کفر همه یکسان بودند و بر پیِ نکند گرفتند مصطفیٰ (ص) حویشان کافر را گفت «إِنَّ آلَ أَبِي لِسُوا لِي بِأَوْلِيَاءَ، إِنَّمَا وَلِيُّ اللَّهِ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ، وَلَكِنْ لَّهْمُ رَجْمُ أَهْلِهَا سَلَالُهَا» رَوَى أَنَّ النَّبِيَّ (ص) مَرَّصَ فَإِنَّ

اهل قُما یَعُوذُوهُ و قالوا یا رسول الله کَم یعلم بمریکِ اَلا الّا، فحسبنا فادعوا الله لنا فقال سوف اَدْعُوْکُمْ و لاَ اَکْرِ محمد قالوا یا رسول الله و مِنْ اَکْرِ محمد؟ قَالَ سَأَلْتُنَّوْبِیْ عَنْ شَیْءٍ مَا سَأَلْتُیْ عَنْهُ اَحَدٌ عَیْرَکُمْ، المسلمون، آل محمد من کلِّ مؤمن بقیِّم و گفته اند که اهل دین که نسبت ایشان با رسول خداست بر دو قسم اند گروهی حاصِکِیانِ وی اند و متعانِ وی، بعلومِ متقن و علمِ محکم، شرائطِ شرع او بحای آورد و برادرِ دینِ وی راست روید ایشان را «آل» گویند قسم دیگر گروهی اند که با وی سست دارند و عملِ ایشان بر سیلِ تقلید باشد و با تقصیر و تعریض بود، به ایشان را علمِ متقن است نه عملِ محکم، ایشان را اُمتِ گویند به آل پس آلِ پیغمبر همه اُمتِ او اند، به همه اُمتِ او آلِ او اند اینحاست که جعفر بن محمد (ع) را گفتند چه گوئی مابین مردمان که می گویند مسلمانان همه آلِ محمد اند؟ جواب داد که کذبوا و صدقوا گفتند این چه معنی دارد، دروغ و راست هر دو جمع کردن؟ - گفت دروغ است آنچه میگویند که مردمان با این همه تقصیر در دین آلِ محمد اند، و راست است چون شرائطِ شریعت او بحای آرند و برادرِ اُتباعِ او تمام روید، و راست روید

«وآل عمران» - و برگزید آل عمران یعنی موسی ع و هارون ع مخالف گفت

این عمران پدر موسی و هارون است هو عمران بن یصهر بن قاهث بن لاوی بن یعقوب ع و گفته اند آلِ عمران مریم است و پسر وی عیسی ع - و آلِ عمران بن ماثان است الثَّحار، بیک مردی بود از بیک مردانِ ربین مقدس

«عَلَى الْعَالَمِیْنَ» - ای عالمی رما بهم گفته اند که «عَالَمٌ» نامی است از هر چه در موجودات است، از زمین و آسمان، و هوا و صفا، و برّ و بحر، و حیوانات و حمادات و چون عقلاء از آدمیان و فرشتگان در حمله آن بودند، جمع نامِ ایشان

بار کرد که در آفرینش ایشان اصلاند، و دیگر چیزها تسخیر ایشانست و گفته‌اند که هر حسی از موجودات که هست، آنرا - عالمی - گویند چنانکه حس آدمیان، و حس فرشتگان، و حس پریان، و حس مرغان، و غیر ایشان و گفته‌اند که اهل هر عصری را عالمی گویند اهل تحقیق گفتند عالم - دو است عالم کبیر و عالم صغیر کبیر آنست که گفتیم، و صغیر هر آدمی نفس خویش عالمیست - و هر چه در عالم کبیر است نمودگار آن در عالم صغیر است، از زمین و کوه و سنان و حیوان و نبات و آب و آتش و سرما و گرما و پیشه‌وران و فرشتگان و چهارپایان و غیر آن ارباب حاست که رب العالمین در نفس آدمیان همان نظر فرمود که در عالم کبیر فرمود و گفت «وَمِنَ أَنْبِیَکُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ» و در آیت دیگر هر دو درهم است، گفت «سَرَّیْهِمْ آیَاتِنَا فِی الْأَفَاقِ وَفِی أَنْفُسِهِمْ» - مصطفی (ص) گفت «أَعْلَمْتُکُمْ بِمَعْنٰی أَعْلَمْتُکُمْ بِذَرِّیَّهِ» - و حای دیگر گفت «وَلَا تَكُونُوا کَالَّذِینَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ» سیما، علی اہم لو تفکروا فی انفسهم لتأخضی معرفته علیهم

«ذَرِّیَّةَ نَحْصِهَا مِنْ نَحْصِ وَاللَّهِ سَمِیعٌ عَلِیمٌ» - ذریه نصاب است بر حال، و گفته‌اند مرید و گفته‌اند مرکبیر ای اصطفی ذریه - و اشتقاق ذریه از «أَدْرَأَ اللَّهُ الْخَلْقَ» است، فترکت همزه، کثریه دسی - و گفته‌اند هی - فعلیه من الذر - و چنانکه سدر از ذریه گویند، اصل را بیز گویند، و ذلك فی قوله «وَأَیَّةَ لَهُمْ إِنَّا خَلَقْنَا ذَرِّیَّتَهُمْ» ای آماء هم و زبان را درازی گویند مصطفی (ص) گفت «خُذُوا بِالذَّرَّارِیِّ وَلَا تَأْكُلُوا مَالَهُمْ وَتَدْرُوا أَرْزَاقَهُمْ فِی عِزِّهِمْ» ناس درازی زبان خواهد بود و ده کودک دکان، که کودک دکان را در شرع حج کردن درست بیاید

«نَحْصِهَا مِنْ نَحْصِ» - ای من و ولد بعض، فکلهم من ذریه آدم ع ثم ذریه نوح ع ثم ذریه ابراهیم ع - و قبل بعضهم من بعض یعنی فی الموالاة الدسیه لقوله تعالی

«وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ مَعْشَرًاؤُهُمْ» وقوله تعالى «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ مَعْشَرًاؤُهُمْ مِنْ بَعْضٍ» - اهل معاشی گفتند تعلق این آیت که «إِنَّ اللَّهَ أَسْمَىٰ بِأَدَمَ الْحَيِّ» نایب پیش اردو و حه است یکی آنکه ایشان همه مقرر بودند که اتباع این پیغامبران که مرشدیم و احب است، میگوید چرا اتباع محمد ص میبکشد و ایشان همه یکسانند؟ آنچه اتباع این پیغامبران و احب کرد، سوت و رسالت است، و آن در محمد ص موحود است، پس او را متبع باشید و حه دیگر آنست که اسطغاثیت این پیغامبران را آنست که حدایرا فرمان بردار شدند تا مستحق محبت او گشتند، یعنی شما نیز این طاعت بحای آرید تا آن محبت رسید

النوبة الثالثة

قوله تعالى «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي» - این آیت ارر وی حقیقت مرری دیگر دارد و دوقی دیگر میگوید هر کرا این حدیث سودائی در سیه می بود، مگوی بری مایرون آی که کارها همه در قدم ماعصیه کردند دل خود را سقل در مسد که عقل پاسا بیست، راهریست، ما عیان ناودهی، و راه بیست، تا روی در وی آری آنچه طلب کسی ار عقل طلب مکن ار سوت طلب کن عقل عاشیه کش احکام دین است، عرت و کمر ناء دین در میران عقل بکسجد، و در حیر حوهر و عرص نیاید دین ماهمان دین است که صدر ار و بیست و چهار هر ار انباء و رسل را بوده است، و شهادت عرت قرآن برین سخن شامل است که میگوید «تَرَع لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وُضِعَ بِهِ نَوْحًا» الآية - مرتست دار دین ما دو چیز است «قال الله» و «قال رسول الله» و اگر آنچه مایه دین اهل بدعت است ار حواهر و اعراس و فصول متکلمان و تصرفات عقول ایشان در آفرینش یکبار بیست گردد و متلاشی شود،

وما کتم عنم رود يك دره نقصان در آستانه عترت دین وسده عطمت سنت بیاید تا
 اورب العرت محکم اقبال مآهل سنت این خطاب می آید که «ألیوم اکملت لکم دینکم
 وانتم علیکم بمعنی و رسمیت لکم الاسلام دیناً» ایضا نه کلام متکلمان در گنجده،
 به فضول متعلمان ، به بیان عرص و جوهر ایشان

طریق الکلام طریق الطلام	و شر الطلام طلام الکلام
علیک سمحاح اهل الحدیث	و ماهیک بالمصطفی من امام
دع الحط ، فالدين دین المحور	علیک مذاک و دین العلام

قوله « قل ان کتم تحبون الله فاتبعونی » پیش از وجود عالم و حاکم آدم ع
 بهر اراں سال ، ارواح حلائق جمع کردیم ، وعهدی مرا ارواح انبیاء و رسل گرفتیم که
 « قل ان کتم تحبون الله فاتبعونی » هر که خدمت در گاو آن صدر مملکت و نقطه
 دولت میخواهد ، ارا مروریه خدمت او کمر بند و بجا کری وی اقرار دهد ایست
 که رب العالمین اربشان حکایت کرد « قالوا اقر ما قال فاشهدوا » - پس همه را
 یکبار یکتم عنم بردیم ، با درمیدان قدرت و قضاء ربوبیت یکچند بعضی بردید ، پس
 لك يك را اربشان سر مابین عالم در دادیم - آمد ع آمدورفت ، ابراهیم ع آمد و رفت ،
 موسی ع آمد و رفت ، عیسی ع آمد و رفت و علی هدا چندین هرا را ان پیغامبران بحاکم و رو -
 شدند پس بنا کردیم که با محمد ص اکون میدان حالی است و وقت و قدر است
 سید قدم در مملکت نهاد ، چهارده کسره از قصر کمری بیفتاد ، و در کعبه سبید
 و شصت مت بود ، همه در روی در افتادند و از چهار گوشه عالم بانگ بر آمد که « جاء
 الحق و رهنق الباطل » گوهر صوت مر ساط عرت قرار گرفت ، و سرا پرده رسالت
 مر عرصه زمین زدند ، و اطباب آن از شرق عالم با عرب عالم مر سید نقاب از چهره
 حمال بر گرفته شد ، جهان از نثار لعل شریس مر دژ و جوهر گشت ، و از مکلام احلاق

کریم آراسته و پیراسته گشت و علی هذا قوله ، (س) «ثُمَّ تُبْعَثُ يَحْوَامِعُ الْكَلِيمُ» وَلَا تَنْتَمِ
مَكْلَرِمَ الْاِحْلَاقِ»

ما نقاب از چهره حای مقدس برگرفت

هر که صاحب دیده بود آنجا دل ارجان در گرفت

مهره کس را ندید اندر همه دریای مهر

بک صدف بگشاد و دریاها همه گوهر گرفت

قوله «قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ» - ابتدای این آیت مراد اهل طریقت جمع و
تفرقت ماری گردید - «تُحِبُّونَ اللَّهَ» تفرقت است ، «يُحِبُّكُمْ اللَّهَ» جمع است «تُحِبُّونَ اللَّهَ»
خدمت شریعت است ، «يُحِبُّكُمْ اللَّهَ» کرامت حقیقت است ، خدمت ارسده حیدای بر شود ،
والیه الاشارة بقوله «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلَامُ الطَّيِّبُ» کرامت ارجحای به سده فرو -
آید ، وهو المشار الیه بقوله «وَرَفَعْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ» هر چه ارجحای به سده شود تفرقت
است بر عرص معلول ، پیرا کمدگی موصول هر چه ارجحای آید جمع است ، بآله
باشد بی عرص ، آراد باشد ارجحای بطیر این آیت و معنای جمع و تفرقت آنست که
رب العالمین گفت «وَلَا تَأْكُلْ أَمْوَالُكُمْ بَيْنَهُمْ» - «حاه موسی» عین تفرقت
است و «کلمه ربه» حقیقت جمع تفرقت صفت اهل تکوین است ، و جمع صفت اهل
تمکین موسی در مقام تکوین بود بهیسی که چون حیدای ناوی سخن گفت ارجحای
بحال گشت ، و بعین و قلوب در وی آمد تا کس در روی وی نتوانست بگریستن و
مصطفی (س) اهل تمکین بود ، و در عین جمع ، لاجرم بوقت رؤیت و مکالمت در حال
استقامت و تمکین بماند ، و بک موی براندام وی متعین بگشت ثمره روش موسی ع ما
تفرقت این بود که «تَوَقَّرَ سَاءَ نَحْيًا» ثمره کشش مصطفی ع در عین جمع این بود که
«دَبِي قَدْ تَلَّى» ای دناممه الحار رب العیرة فتدلی - هکذا فسر رسول الله

قوله تعالى «فَاتَمُّونِي يُحْسِنُ اللَّهُ» - سافر قایمیان این کلمه که حمیپس گفت،
 و میان آن کلمه که خلیل ع گفت «فَتَنِّي تَبْنِي فَإِنَّهُ مِنِّي» چندانکه میان محبت و محبت
 است، همچندان میان کلمتین است خلیل ع گفت هر که بر منی ماست، او ارامست
 حمیپس گفت هر که بر منی ماست، دوست حداست و بر بر از حال دوستی حالی
 بیست، خوشتر از ایام دوستی روز کاری بیست

دوستی سه مرتبه است هوی - صفت تن، محبت - صفت دل، عشق - صفت جان
 هوی نفس قائم، محبت بدل قائم، عشق بحال قائم نفس از هوی حالی به، و دل از
 محبت حالی به، و جان از عشق حالی به، عشق مأوا می عاشق است، و عاشق مأوا می بلاست
 عشق عذاب عاشق است و عاشق عذاب بلا

در عشق سو، گریه من دایم بود

دل سوخته، جان کباب، من دایم بود

در آتش تیر و آب من دایم بود

روز و شب در عذاب من دایم بود

این عشق که صفت جان آمد، بر سه قسم است اول - راستی، میانه - مستی،

آخر - بیستی راستی عارفانراست، مستی والهان راست، بیستی بی خودانراست

راستی آنست که آنچه گوئی کسی و آنچه نمائی دازی و آساکه آوارده می باشی

مستی بی قراری و ولگردگی است که بطور مولی دائم گردد، دل هائم گردد، که

عطا بر برگ گردد، ارطاقت یافت بر گردد

مستی هم بصیر راست، هم دل را، هم جان را چون شراب بر عقل روز کند، هس مست

گردد چون آشنائی بر آگاهی روز کند، دل مست شود چون کشف بر انس روز گیرد،

جان مست شود چون ساقی خود متحلی گردد، هستی آغار کند و مستی صحو شود

من بیستم ای نگار، تو هستم کن
 بك حرة شراب وصل مر دستم کن
 سامن بشین خلوت و مستم کن
 گر سیر شوی مکتبهای پستم کن
 اما بیستی است که در سر دوستی شوی، به بدین جهان بادید آئی، نه در آن
 جهان دو گیتی در سر دوستی شد و دوستی در سر دوست، اکون نمی یارم گفت
 که منم، نمی یارم گفت که اوست
 ار دیده و دوست، فرق کردن به نکوست
 یا اوست بحای دیده، یا دیده خود اوست
 آن پیر طریقت گفت خداوند! یافته میجویم، ما دیدم و میگویم که دارم
 چه جویم؟ که بسم چه گویم؟ شیفته این هست و جویم، گرفتار این گفتگویم خداوند!
 خود کردم و خود خریدم، آتش بر خود خود افروزیدم! ار دوستی آوار دادم، دل
 و جان مرا بار دادم مهر مانا! اکون که در عرقانم، دستم گیر که گرم افتادم
 رین بیش مر ب تو ای سانی عم عشق
 کاواره چو نو مسد، در عالم عشق
 پدیدر تو پند و گیر يك ره کم عشق
 کر آب روان گردد بر آرد عم عشق
 آری! مشتاق کشته دوستی است، هر چند که سر نالین است سکوتر است
 که کشته دوستی بهار کشته شمیر است، نه ار کشته دوستی چون آید و به ار سوخته
 آن دود! کشته مکشتن راضی، و سوخته سوختن حشود!
 کم تقتلونا و کم نُحکمُ ما عجا لِمَ نحت من قتلا

هر چند بر آتشم مشاند هم تو عساک شوم، کرم بماندعم تو

۹- النبوة الاولى

فوله تعالى «وَإِذْ قَالَتِ امْرَأَةُ عِمْرَانَ كُفْتُ ربي عمران در دعاء حویش
« رَبِّهِ » خداوند من! « إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ » من بدر کردم ترا « مَا مِنِّي نَطْئِي مُخَرَّأً »
این که در شکم من است، آزاد داشته بود، از همه کلا این جهانی « فَتَقَلَّ مَنِي » فرا -
پدیدار من « إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ^(۳۵) » که توئی شنوا و دانا

« فَلَمَّا وَصَّعَهَا » چون آن فرزند را سهاد « قَالَتْ رَبِّهِ » گفت خداوند
من! « إِنِّي وَصَّعْتُهَا أَنْثَى » من این فرزند که بهادم، دختر رادم « وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا »
وَصَّعَتْ و خدا خود دانایتر تا آنچه راد و بهاد « فَوَلَّيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى » و پسر نه چون
دختر است « وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ » و من او را نام مریم بهادم « وَإِنِّي أُعِيدُهَا
بِكَ وَدُرَيْتُهَا » و من ویرا و او که از وی راید، مر بهاد شو میسدارم، « من الشيطان
الرحيم ^(۳۶) » از دیو رانده

« فَتَقَلَّهَا رُتْهًا » پدیدرفت آن را خداوند آن « يَقُولُ حَسْبُ » پدیدرفت منی بیکو
« وَأَسْتَهَا نَسَاءً حَسَاءً » و مرو باید و بر آورد او را نه سات بیکو « وَكَلَّمَهَا رَكْرَبًا »
والله او را ندانستن فرا رگر باع سپرد « كَلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا رَكْرَبًا الْمَحْرَابَ » هر که
که در شدی رکرنا بر مریم در محراب « وَحَدَّ عِيْدَهَا رَقًا » سردیک وی دوری
یافتی « قَالَ يَا مَرْيَمُ » گفت ای مریم! « أَنِّي لَكَ هَدَا » این ترا از کحاست؟ -
« قَالَتْ هُوَ مِنْ عِمْدَانِي » گفتمی آن از بردیک خداست - « إِنَّ اللَّهَ يَرُدُّ مِنْ يَشَاءُ بِعَبْرٍ
حساب ^(۳۷) » خدای دوری میدهد او را که خواهد، بی قیاس و بی حساب

« هَذَا لَكَ دَعَا رَكْرَبًا رَدُّ » آنکه بر آغا رکر باع حواد خداوند حویش را،

« قَالَ رَبِّ » گفت خداوند من ، « هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ » بخش مرا از مردی که خود -
 « دُرْبَةً طَيِّبَةً » مریدی پاک و نیک بخت ، « إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ » (۳۸) ، که نوشموند
 دعائی

« فَادْنُ ، الْمَلَائِكَةُ » فرشتگان آوار دادند و گریا را - « وَهُوَ قَائِمٌ » ووی
 برپای بود « يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ » نماز میکرد در محراب ، « إِنَّ اللَّهَ يُشْرِكُ » که
 خدای برا شارت میدهد « سَحْبِي » پسری نام او یحیی - « مُصَدِّقًا » استوار گیر و
 گواه « بِكَلِمَةٍ مِنْ اللَّهِ » تسحی از خدای - « وَمَسِيدًا » و مهتری ریزك و بردار
 « وَخَصُورًا » و به خواهنده را ، پاک از نایست جماع - « وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ » (۳۹) ، و
 پیغامبری از راستگان

« قَالَ رَبِّ » گفت خداوند من ، « أَنِّي يَكُونُ لِي غُلَامٌ » مرا پسری چون
 بود ؟ - « وَقَدْ نَلَقَى الْكِبَرُ » و پیری من رسید - « وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ » و من بار ایمنه
 « قَالَ » گفت فرشته ای از پیغام خدا « كَذَلِكَ اللَّهُ يَمَلُّ مَا يَشَاءُ » (۴۰) ، چنین است خدا ،
 آن کند که خود خواهد

« قَالَ رَبِّ » و گریا (ع) گفت خداوند من ، « احْصِ لِي آيَةً » شامی بخش مرا
 « قَالَ آيَتُكَ » جواب داد و بر آنکه سانی بواست - « الْأَتَّكَلَامَ السَّانِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ »
 که سخن بگوئی ما مردمان سه روز ، « الْإِزْمَرَ » مگرموئی و اشاری « وَادْكُرْ
 رَبَّنَا كَثِيرًا » و یاد کن خداوند خویش را فراوان ، « وَنَسِجَ بِالْقَيْشِ وَالْإِنْكَارِ » (۴۱) ،
 و ویرا بپاکی ستای سساکاه و نامداد

التوبة الثانية

قوله تعالى « إِذْ قَالَ امْرَأَةُ عِمْرَانَ » الآية إِذْ در اول اس آیت تعلق

تا آخر آیت گذشته دارد، یعنی «سمیعٌ علیمٌ» - اد قالت - میگوید الله شوا و دانا است محال و گفتار آن ربِ عمران که گفت «رَبِّ اِنِّی نَدَرْتُ لَکَ» و گفته اند که تعلق باسطعائیت دارد، یعنی - «واسطعی امرأه عمران اد قالت» و گفته اند تقدیر است که اُد کُر یا محمد سیوس تا گویم آرا آنچه ربِ عمران گفت **نوعیده** گوید این اد را حکمی بیست و هیچ چیز تعلق ندارد و اربین حس فراوان آید در قرآن در ابتدای آیات و قصص «اد قالت امرأه عمران» - معنی است که رب عمران بن مائان گفت، ناموی حس، و نه مریم بازور بود «لَا نَحْمِلُ اللّٰهُ وَصْعُ مَا فِی نَفْسِی لَاحِکَّه مُخَرَّرًا» - اگر خداوند عروجل مرا اربین عقبه نرهد، و این فرید که در شکم دارم سلامت ارمی خدا شود، مرخود واجب کردم که ویرا آراد دارم از کارهای این جهانی، تاحدای را پرستد، و خدمت بیت المقدس کند و ایشان بر رگ می داشتند خدمت مسحد قدس، و فریدان نا می دادند بقرب راحدای عروجل و در شرع ایشان بر فریدان فریسه بود طاعت داشتن، و گردن نهادن، و حدود را سپردن در چنین بدر که نایشان رفتی و این در حال کودکی بودی تا سلوع، و بعد از بلوغ اختیار ایشان را بودی از خدمت مسحد کردن و بیمار داشتن همچنان بر عادت تا آخر عمر یا نگذاشتن آن و بیرون شدن امامعی «مُخَرَّر» حالص است، چنانکه هیچ چیز تعلق ندارد و هیچ چیز در وی نگیرد، و يقال «رَحْلٌ حُرٌّ» ای حالص من العیوب «و طینٌ حُرٌّ» ای حالص من الرَّمْلِ وَ الْحَصَاةِ، وَ الْفَرْ هُوَ الَّذِی سَارَ اللَّهُ تَعَالٰی فِی الْحَقِیْقَةِ عِندًا

آنکه دعا کرد مادر مریم با آن بدر اروی بدر فرقه شود گفت «وَتَمَلَّی بِسْمِیْ اِبْنِکَ اَنْتَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ» از آنکه آن فرید را هدیه ای ساخته بود در راه حق و در کلایحیر، و نه هر هدیه بمحل قبول افتد و لهذا قال الله تعالی «اِنَّمَا یَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِیْنَ»

قوله « فَلَمَّا وَصَّيْنَاهَا » الآية ای وَصَّيْتَحَمَلَهَا - اشارت بمعنی کرد ار آن جهت بلعظ تأیید گفت « قَالَتْ رَبِّ اِنِّیْ وَصَّيْتُهَا اُنْثٰی » - عادتِ اسیاء و علماء ایشان چنان بود که هر کسی اربشان فروردی بخدمتِ مسعد قدس دادی تقرب را بحدای عروحل و پسر دادی به دختر ، که دختر عورت باشد و ناقص عقل و دین و بیرمان را عذر باشد گاه گاه ، پس دختر شایستگی تحریر ندارد مادر مریم گمان برد که پسر را بد ، پدر ار آن جهت کرد ، پس که دختر بود ، این سخن بر سبیل اعتدال برون داد و گفت « رَبِّ اِنِّیْ وَصَّيْتُهَا اُنْثٰی » ، خداوند ، من دختر را دم ، و دختر چون پسر بود و شایستگی تحریر ندارد و آنکه گفت « وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِبَنٰی وَصَّیْتِ » - ای اعلم بمآلها و حقیقة احوالها گفت حداد انا بر است که عاقبتِ کار وی بچه بار آید و حقیقت حالِ وی چه بود

قِرَآءَةِ شامی و عاصم بروایة نو نکر عیاش و یعقوب « بَنٰی وَصَّیْتِ » مسم تا است و این ار قولِ مادرِ مریم است - و روا بود برین قراة که « ولیس الذکر کالانثی » عارض بوده ار قولِ مادرِ مریم و بر قراة دیگران که « وَصَّیْتِ » بِاسْکَلِ تا حواصد ، لاتد « وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِبَنٰی وَصَّیْتِ » عارض بود ، نه ار قولِ مادرِ مریم - « ولیس الذَّکَرُ کَالْاُنْثٰی » برین قراة هر دو وجه پذیرد « وَ اِنِّیْ سَمَّيْتُهَا مَرْیَمَ » برمان رومی « مریم » - امةُ اللّٰهِ - است حنة گفت من ابن دختر را مریم نام نهادم ، و كذلك اسمها عند اللّٰهِ عَرَّوْحَلَّ مصطفی (ص) گفت « حَسْبُكَ مِنْ یَسَاءِ الْعَالَمِیْنَ اربعُ مریم بنت عمران و آسیة امرأة فرعون و حدیجة بنت حویلد ، و فاطمة بنت محمد » « و اِنِّیْ اَعِدُّهَا لَكَ » ای اسمها و احیرها بِكَ و دریتها - « من الشیطان الرحیم » الملعون المطرود عن النبی (ص) انه قال « مامن مولودٌ اِلَّا وَالشیطانَ یال منه طعمةٌ ولها یتسهل الصبی اَلَا مَا کُلُّ من مریم و اسمها فاتها لما وَصَّيْتُهَا قَالَتْ ابی اَعِدُّهَا لَكَ و درتتها من الشیطان الرحیم ، فصرف من دو بها ، حجاب - - درتة -

را باید گامد که دزیت ارایشان بود و سیر هر مردمان باشند که راد گانند، ار «درو» گرفته اند. یعنی ار خلق خدا که مردمین پراکنده اند در ایندرو و «تدروه الراح» اینست. و رواست که ار «دَرَا» بود، و قد تقدم ذکره. شیطان نامیست ار حن و اس هر ناپاک را و در حراست که ار حلقاء راشدین یکی مردی را دید در پی کنوتر، گفت شیطان یتمع شیطانة -، تأیث روا داشت در شیطان و الله در قرآن ار حن و اس شیاطین گفت و عرب کسی را که داهی بود، شیطان گویند و آن دم بخواهد - و شیطان را دو وحه است از روی معنی یکی آنکه ار «شَاطِطٌ بِذَمِّهِ» است، یعنی که او در حن ولد آدم شده است - برین تأویل بون به اصلی است و بروون فعالان است چون عطشان - دیگر وحه اشتقاق آن ار «شَطُون» است عرب گویند «بوی شطون» ای بعیثه - برین تأویل بون اصلی است و بروون «یفعال» و «رحیم» در قرآن مروحوه است، یکی کشتن، یکی دور کردن، یکی بروون کردن، یکی مگمان گفتن، یکی نکوهیدن، و رحیم این حا ار دو وحه است یکی ار بروون کردن است که گفتند او را «فأخرج منها فانك رحم» و دیگر ار نکوهیدن است و لعنت شواییدن و بدنام کردن که گفت ویرا «عدموماً» و اللم العیب - این رحم که عیب است، رمان ردن است چنان که در احکام اسلام «رحم» سگ ردن است و کشتن

«فَقَتَّاهَا رُثْهًا يَقُولُ حَسْرَةً» الایة این احاطه دعا مادر مردم است، تا آنجا که گفت «حَسَمًا» میگوید بپذیرفت آن را خداوند آن پذیرفتی سکو، و برویاید او را به سات بیکو یعنی بر صلاح و سناد و معرفت و طاعت حدای - قبول مصدر است بروون قبول چنانکه و صوه و ظهور و ولوع و وقود و - اِنات - سحی رواست در میان عرب در کار بروون فردید «و کفلهار کرنا» - قرآنة

کوفی مشدداست و در گریا مقصور ای - «و کَلَّمَهَا اللَّهُ» و گویا «میکوید» و برانداشتن
 فرا و گریا (ع) سرد و باقی شصت و هفت و گریا ممدود و معنی آست که و گریا
 مریم را نداشتن پدیدرفت - وَ صَحَّ فِي الْعَمْرِ «انا و کافل الیتیم فی الحمة کهاین و اشار
 ناصبیه» و و گریا بیعامری بود ارحانود عروحل ناهل شام در آن زمان ، و از
 فرزندان سلیمان بی داود (ع) بود کلی گفت چون مریم ارمادر خدا شد ، مادر
 او را در حرقای پیچید و مسعدیت المقدس فرستاد؛ بیش احار و داسمندان ایشان ، و
 رئیس و مهتر احار و گریا بود گفت من او را بر گرم ، و من نداشت او اولی ترم که
 حواهر او بر دیک من است مربی احار گفتند اگر او را بحوشان و قرات نارمی -
 گذاشتندی ، هیچکس بوی بر دیکتر ارمادر وی بود ، بوی نگذاشتندی پس با اتفاق
 قرعه بردید و سهم و گریا قرعه بیرون آمد ، بوی تسلیم کردید و گریا رفت و از
 مهر روی عرفه ای ساحت چنان که سردبان پانه بر آن عرفه میشدند ، و او را در آن عرفه
 بشاند - این است که رب العالمین گفت «كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا كَرِيمًا الْمَحْرَابَ» -
 محراب - نامیست شریف تر حای را و گرامی تر ، چون عرفها ، و کوشکها «إِذْ نَسُوْرُوا
 الْمَحْرَابَ» این محراب کوشک داود است - و محارب مقاصر است و گفته اند
 که محراب مسعد است و مسعد و بیمار گاه از بهر آن محراب گویند ، لکوه
 موضع محاربة النفس والشيطان

«كُلَّمَا دَخَلَ» میگوید هر گاه که و گریا در مریم در شدی ، در آن محراب -
 «وَحَدَّ عِدَّهَا رِقًا» سردیک وی دور می یافتی در تعسر آورده اند که در ناستان
 میوه رستمایی تاره یافتی ، و در رستمای میوه ناستانی تاره «قَالَ يَا مَرْيَمُ»
 گفت ای مریم «أَتَىٰ لَكَ هَذَا» - این ترا از کجاست ؟ - «آئِی» در لغت عرب دو
 چیز بود بمعنی - کیف - بود ، چنانکه گفت «آئِی یحیی» و بمعنی - من آن - چنانکه

این حاکمت «اَنْبِیْ لَکَ هَدًی» - «قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ» مریم گفت این از بر دیک حداست گفته اند که حزقیل می آورد از آسمان - آنکه گفت «اِنَّ اللّٰهَ یَرْزُقُ مَنْ یَّشَاءُ» بعیر حساب، محتمل است که این هم از قول مریم بود معنی آست که درین هیچ تنگنی نیست که ما را از عیب روری میرسد که حدای داریده و روری گمارست، آرا که خواهد روری میدهد از حرایه فراح بکرم فراح، بی مؤت و بی قیاس

رُوی عن حازم بن عبد الله «ان رسول الله (ص) اقام اياماً لم يطعم طعاماً، حتى سقى ذلك عليه، فطاف في منازل ارواحه فلم يجد عند واحدة مهن شيئاً، فاتي فاطمة فقال يا نبي الله اهل عندك شيئاً آكله فابي حائض فقالت لا والله يا ابي انت وامی، فلما خرج من عندها رسول الله من بيت اليها حارة رعين وصعة لحم، فاحدته منها فوصفته، في حمة^(۱) لها وعطت عندها وقالت والله لا اؤثرن بها رسول الله (ص) على نفسي و من عدى، و كانوا جميعاً محتاجين الى شمة طعام، فمعت حسناً او حسيباً الى رسول الله فرجع اليها، فقالت يا ابي انت وامی، قد اتانا الله بشيء فحاده لك، فكتعت عن الحمة فادا هي مملوءة خراً ولحماء، فلما نظرت اليها عرفت انها بركة من الله عروجل فحمدت الله ووصلت علي سبيح فقال عليه السلام من ابر لك يا نبي الله فقالت هو من عند الله ان الله يرزق من يشاء بعير حساب» وحمد الله وقال الحمد لله الذي جعلك شبهة سيدنا ساء بنی اسرائیل، فانها كانت اذا رزقها الله شيئاً فستلت عنها قالت هو من عند الله ان الله يرزق «وعدت رسول الله الى علي (ع) ثم اكل رسول الله (ص) وفاطمة و علي و الحسن و الحسين و جمع ارواح النبی (ص) و اهل بيته جميعاً حتى شعوا - قالت فاطمة و بقيت الحمة كما هي و او سعت منها على جميع حرامی، و حمل الله

عَرَّوْجَلٍ فِيهَا بَرَكَةٌ وَحَيْرًا

قوله « هَذَا لَكَ دَعَا رَكْرِيَا رَبِّهِ » - هَذَا لَكَ - نِلَام وَيَكافُ هَذَاكَ سَكاف و بی لام، و هَذَا بی لام و بی کاف هر سه بمعنی - تَمَ - است عرب آنرا بیشتر در موضع جین بهند میگوید هم بر آن حای و هم در آن هنگام که رَکْرِیاع میوه تازه دند به در هنگام حویش و داشت که آن از قدرتِ فراح خداوندست و به او هنگامِ طمع، طمع افتاد او را فرزند، و در او عاقر بود که به رائد لاجود گفت که او که میوه تواند آفریدی هنگام، فرزند تواند آورد از عاقر در آن هنگام رَکْرِیاع خداوند حویش را خواند - گفت « رَبِّهِ هَذَا لِي مِنْ أَدْنِكَ » لَدَ، و لدی و لدن هر سه بمعنی - عند است

«رَبِّيَّةٌ طَيِّبَةٌ» - ای سلامدار کأ، بقیاً، رسیاً، هاست که حای دیگر گفت « و اَحْمِلْهُ رَبِّ رَصًا » « إِنْكَ سَمِعُ الدُّعَا » ای معجب الدعاء کقوله تعالی « ای آمَدت بر یکم فاسمعوب » ای فاحیوبی و کقولهم « سَمِعَ اللَّهُ لَيْسَ حَبْدَه » ای - احاب رُوی ان النبی (ص) قال ایما رحلمات و ثرك ذرّة طمّة آخری الله علیه مثل اخر عملهم لا ینقص من احورهم شئاً

«وَأَذَاتُ الْمَلَائِكَةِ» حمزه و کمانی - فادیه - بیه حواشد بر تقدیم فعل - و ملائکه هر چند که جمع است، اس حا حرثیل حواهد عرب روا دارند کسی را که رئیس و مهتر قوم باشد که او وی حیر بلعظ جمع دارد همد چنانک رب العالمین گفت « الذین قال لهم الناس » - در تفسیر است که ناس اس انوسعیان بن حرب حواهد بود « فادیه الملائکه و هو قائم یضالی فی المحراب » میگوید حرثیل آورداد رَکْرِیاع (ع) را، و او بر پای بود، بمار میگرد در محراب این محراب مسجد بیت المقدس است

« اِنَّ اللَّهَ، بِكُسر الف قرآءة شامی و حمزه » يُشْرِكُ، بتحقیق قرآءة حمزه و کسائی - میگوید حدیث را شاد میکند به پسری نام وی یحیی (ع) و در سورة مریم است که هر گز پیش از وی یحیی میافریدیم معسران گفتند « سُبَّیَ یحیی لَأنَّ اللَّهَ أَحَبُّا قَلْبَهُ بِالْإِیمَانِ وَالنَّسَبِ » یحیی از حیوة است، و حیوة حقیقی حیوة دل است، و حیوة دل مسوت و ایمان است و یحیی را هم مسوت بود و هم ایمان و گفته اند که یحیی نام کردند او را که الله معلم قدیم خود دانست که اردیا شهید برون شود، و زوال العالمین شهیدان را زد کاب خواند « نَلْ أَحْیَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ » رُوی ان السی (ص) قال من هوان الدنيا علی الله ان یحیی من رکر یا قتلته امرأة و قيل سُبَّیَ یحیی لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَحْبَبَهُ عَقْرَ أُمِّهِ و قيل لِأَنَّهُ أَحْبَبَهُ بِالطَّاعَةِ حَتَّى لَمْ یَمُتْ فَطَوَّلَ أَمْرُهُمْ بِمَعْصِيَةِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) مَا مِنْ أَحَدٍ إِلَّا یَلْقَى اللَّهَ عَرَّوْحَلَّ قَدَمَهُمْ بِطُحْيَةِ أَوْ عَمَلِهَا إِلَّا یَحْیِی بِن رکر یا فانه لَمْ یَمُتْ وَلَمْ یَعْمَلْهَا

« مُصَدِّقًا » مصُّ علی الوصف، او الحال « بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ » - و این کلمه را سه معنی است - یکی آنست که « يُشْرِكُ یحیی کَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ » معنی که این سارت سحی است از حدیث او در عروحل دیگر و حه آنست که حدای را اشارت میدهد به پسری از ربن عاقر کلمه - کنی - سد بکر معنی آنست که مصدقا یعنی بن مریم آنه این مریم من غیر آب و انه عبد الله و رسوله گویند اول کسیکه یحیی بن مریم ایمان آورد و مسوت و رسالت وی اقرار داد، یحیی بود - یحیی سه سال مه از عیسی بود، و هر دو پسر حائل یکدیگر بودند عیسی از هریم بنت عمران راد و یحیی از حنه بنت عمران و گفته اند « مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ » معنی آنست که یحیی از عاقر راده قدرت حدای را گواهد است عیسی ع را از مادر بی بدر راده رُوی ان امرأه رکر یا آنست مریم لیلۀ برورها، فاما فتح الباب الترمتها فقال امرأه رکر یا ما مریم اشعرت انی خلی قالت مریم اشعرت انی ایصاً حامل - قالت امرأه رکر یا فانی

بسم

وَحَدَّثَ مَا فِي بَطْنِي سَحَدَ لِمَا فِي بَطْنِكَ - وَذَلِكَ قَوْلُهُ «مصدقاً مَكْلَمَةٍ مِنْ اللَّهِ وَسَيِّدًا»
 در بحث یحیی (ع) میگوید ما رحمتی مهتری است کرم تر حدای عروجل - گفته اند
 که سه چیز شرط سیادت است علم و حلم و تقوی تا این سه صفت بهم بیاید در
 یك شخص، استحقاق سیادت مرورا ثابت بشود - وقیل - أَلَسَيِّدُ - السَّائِسُ لِتَوَادِ النَّاسِ
 ای مُعْظَمُهُمْ ولهذا یقال سیدالعد ولا یقال سیدالثوب «وَحَصُوراً» حصوراً است که
 بران برسد و گردد ایشان بگردد، و معول است بمعنی فاعل، یعنی حصر نفسه،
 عن الشهوات، و گفته اند معول است بمعنی معول - «كَأَنَّهُ» محصورٌ عَنْهُ ای
 مَمْنُوعٌ مَحْصُورٌ عَنْهُ مِنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ

«وَسَيِّئاً مِنَ الصَّالِحِينَ» - این صالح در قرآن بیعاصران را حایهاست یاری
 آن «شایسته» است چنانکه گوئی فلاں یصاح لهذا الامر - رَوَى ابُو هُرَيْرَةَ قَالَ
 سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) کَلِمَةَ آدَمَ یَلْقَى اللَّهَ یَدْبِرُ قَدَادَسَهُ یَعْبُدُهُ اللَّهُ إِنْ شَاءَ أَوْ یَرْحَمُهُ، أَلَا
 یَحِیُّ بِن رَکْرِبَا فَاہِ کُلِّ سَيِّدٍ وَحَصُوراً وَسَيِّئاً مِنَ الصَّالِحِينَ

«قَالَ رَبِّ» الْآیَةُ مفسران گفتند و گریا (ع) این خطاب ناحرئیل کرد
 و گفت «یا سیدی اُیُّیْ مَکُونُ لِي عَلَامَةً وَقَدْ نَلَمْتُ الْکَرَّ» - مرا فرید چون بود؟
 و پیری بمن رسید و بستم بر استخوان حشک شده اربیری گویند صدویست سالش
 از عمر گذشته بود، ورن او را بود و هشت سال و این سخن به برسیل انکار گفت،
 مل چون رب العالمین در آفرینش خلق حکم چنان کرده است بر عموم، و عادت چنان
 رانده که از مرد در ورن عاقر فرید بیاند، و گریا (ع) حواس نامداند که این فرید
 انسان را چون در وجود خواهد آمد هم در حال پیری و ضعف، نا ایتان را بحوانی و
 قوت شباب ماربرد و فرید آرد، یا از ربی دیگر خواهد بود، یا بر طریق دیگر بررن
 ارعادت آفرینش عموم خواهد بود،^۱ پس این سؤال را کمفی و حویر فرید رف، به

از اصل وجود بعضی علماء گفتند این سخن که از وی رفت، نه سؤال بود، بلکه استعظام نعمت حدای عزوجل بود، چنانکه عرب گویند 'چون شعلی عظیم و بمعنی بزرگ پدید آید' «مَنْ لِي بِكُنْهٍ» و «مَنْ لِي كُنْهٍ» یعنی من ادین که باشم؟ و چه باشم؟ و از کجا اهل این نعمت شوم؟ پس حزقیل از پیام حدای ویرا حوا داد «كَذَلِكَ يَعْمَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ» معنی آنست که این فرزند تراهم در حال صغوپیری دهد، و از کمال قدرت وی دور نیست که آفرینش حدای این فرزند را همچون آفرینش الله است آن را که خواهد و هر چه خواهد یعنی که اگر تمحب میکی درین کار پس تمحب کن در همه اختراعات و ابتاعات الله که آن همه بِرِيكَ نسق است از روی قدرت

قوله «قَالَ رَبِّ احْلِلْ لِي آتَهُ» - و گویا (ع) از آن پس نشان خواست که وقت حمل این فرزند کی بود؟ و چه نشان دارد؟ ما در شکر و سپاس داری و عبادت بفرانم - «قَالَ آتَتْكَ آيَاتُكَ الْبَاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ أَلَا ذَمْرًا» این رمز همان وحی است که حای دیگر گفت «فَاوْحَى إِلَيْهِمْ» و معنی هر دو درین قصه اشارتست و او را گفتند شرط آنست که ما اهل خود مباشرت کنی در حال طهر و نشان حمل آنست که سه روز سخن با مردم نتوانی گفت، مگر اشارتی بدست یا بسر و زبان، همچنان بحای بی حرس و بی مرض - بعضی علماء گفتند آن زبان سستی وی از سخن با مردمان عقوبتی بود که رب العالمین بوی خواست که بعد از آنکه بمشاهده نافرشته سخن گفته بود آیت و علامت میخواست قومی دیگر بمکسر این گفته اند و آب آنست که و گویا (ع) از رب العزت قربتی و عبادتی خواست تا آن بحای آورد شکر بمعنی احسان دعا را، رب العزت و برا فرمود که حملگی حویس سه روز در کار عبادت و تسبیح و ذکر ماکن، و با مردم سخن مگوی، آن ترا شکر نعمت است و پدیدرفته ما

«وَأَدَّكَ كَثِيرًا» - این دلیل است که همان وی از تسبیح شمار و ذکر جدا
 بسته بود - «وَتَسْبِيحٌ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْكَارِ» - تسبیح نامی است همه صحاب را
 که بآن حدای ستایید، هر چند که استعمال آن بیشتر در «سبحان الله» رود و
 سُوحٌ - بِكَ بِي عِبَّ است - مصطفی (ص) گفت هیچ روز بود، که نه مادی ندا
 کند «إِيهَا الْخَلَائِقُ سَبِّحُوا الْمَلِكَ الْقُدُّوسَ» عایشه گفت مصطفی (ص) در سجود گفتی
 «سُوحٌ، قُدُّوسٌ، رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ» روایت است از عبد الله بن ابی ذر،
 گفت روزی مصطفی (ص) در مدینه بایاران شسته بود، یاران بکوهی بگریستند
 و گفتند یا رسول الله «ما أعظم هذا الحبل» چه عظیم است این کوه، رسول (ص) گفت
 هیچکس از شما در بهشت نشود، تا چندانکه این کوه است و بر او عمل شود یا ران
 همه دلتنگ شدند و سر در پیش افکندند، و از آن گفت حویش پشیمان شدند که
 ما چرا آن گفتیم تا این شدید؟ رسول خدا گفت «مالی أراکم محروبین» چه
 دوست مرا که شما را دلتنگ می بینم؟ ایشان گفتند کاشکی ما را این نظر و این
 گفت سودی! یعنی که این دشوار کاریست، عمل فراوان باید تا چندانک باین
 کوه برآید رسول (ص) گفت دلتنگی مکنید، این آسان قرار است که شما پندارید
 به شما می گوئید «سبحان الله»! این گفت شما از آن عظیم تر است و مام تر!

در روزگار عمر (رض) مردی را حذی می خوردن می ردد آن مرد در میان
 صرب گفت «سبحان الله» عمر (رض) فراحلاد گفت «دعه، فان التَّسْبِيحَ لَا يَسْتَقِرُّ
 إِلَّا فِي قَلْبِ مُؤْمَرٍ، وَرَوَى ابْنُ عَلِيٍّ (ع) قَالَ «سَبَّحَانَ اللَّهَ كَلِمَةُ أَحَبَّهَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ قَالَهَا
 لِبُعِيِّهِ وَ أَحَبَّ أَنْ يُقَالَ لَهُ، وَلَمْ يَنْقُلْ إِلَّا لِمَا وَابِيهَا يَعْرِعُ الْخَلَائِقُ»

«بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْكَارِ» - انکار - در نامداد شدن و این حا بمعنی نُكْرَة
 است، مصدرهای اسم بهاد، چنانک گفت «فَاتَّقِ الْإِصْبَاحَ» اصباح بمعنی صبح است،

مصدر بحای اسم گفتم ، ایضا همچنانست عرب اروقّت آفتاب برآمدن تابش اشتگاه -
 نُکرة - گویند ، وار وقت آفتاب فرو شدن تابارهای ارشب بگذرد ، عشی گویند -
 و مراد ماین دو کلمه نه آست که فارگریا (ع) در تسبیح و مزار بهر دو طرف روز احتصار
 کند ، بلکه دوام ذکر و عبادت حواهد ، در همه اوقات شان روز ، ماین سه روز
 مخصوص

رَوَى عَنْ اُمِّ الدُّدَّةِ (رض) قَالَ « يَا بَيْتُ الْمَسْنِ اِذْ كَرُوْهُ يَدِ كَرِّكُمْ ، مَا مِنْ
 عَبْدٍ يَقُولُ - لَا اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ - اِلَّا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى - صَدَقَ عَبْدِي لَا اِلَهَ اِلَّا اَنَا وَحْدِي وَمَا مِنْ
 عَبْدٍ يَقُولُ الْحَمْدُ لِلَّهِ ، اِلَّا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى صَدَقَ عَبْدِي ، مَنِ بَدَأَ الْحَمْدُ وَاِلَيَّ يَعُودُ
 وَاَنَا اَحَقُّ بِهِ وَمَا مِنْ عَبْدٍ يَقُولُ اللَّهُ اَكْبَرُ - اِلَّا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى صَدَقَ عَبْدِي اَنَا اَكْبَرُ
 كُلِّ شَيْءٍ ، وَلَا شَيْءٌ اَكْبَرُ مِنِّي وَمَا مِنْ عَبْدٍ يَقُولُ - سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ - اِلَّا
 قَالَ اللَّهُ تَعَالَى صَدَقَ عَبْدِي سُبْحَانِي وَبِحَمْدِي ، مَنِ بَدَأَ التَّسْبِيْحُ وَاِلَيَّ يَعُودُ وَهِيَ لِي
 حَالِصًا وَمَا مِنْ عَبْدٍ يَقُولُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا اللَّهُ ، اِلَّا قَالَ اللَّهُ - صَدَقَ عَبْدِي ، لَا حَوْلَ وَلَا
 قُوَّةَ اِلَّا بِي سَلِّ عَبْدِي تُؤْتِ »

رَوَى اَنَّهُ يَحْيَى بْنُ زَكَرِيَّا (ع) مَرَّ عَلَى قُرْدِ اَنْبِيَالِ السِّي (ع) فَسَمِعَهُ ، وَهُوَ فِي الْقَمَرِ ،
 يَقُولُ « سُبْحَانَ الَّذِي تَعَزَّزَ بِالْقُدْرَةِ وَالنِّقَاءِ ، قَهَرَ الْعَادَا بِالْمَوْتِ وَالْعَمَاءِ ، قَالَ فَسَمِعَ ثُمَّ مَضَى
 فَصَادَى بِهِ مَسَادٍ مِنَ السَّمَاءِ يَا بَحِييْ اَنَا الَّذِي تَعَزَّزْتُ بِالْقُدْرَةِ وَقَهَرْتُ الْعَادَا بِالْمَوْتِ ،
 اسْتَعْمَرْتُ لَهُ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضَ وَمَنْ فِيْهَا وَرَوَى اَنَّهُ السِّي (ص) قَالَ « اَلَا اَدْلَكُمْ عَلَيَّ
 كَلِمَاتٍ هُنَّ اَصْلُ الْكَلَامِ اِلَّا الْقُرْآنُ ؟ وَهُنَّ مِنَ الْقُرْآنِ جَعْفٌ عَلَى اللِّسَانِ ، يُقَالُ
 فِي الْمِيرَانِ ، يَرْصِدُنَ الرَّحْمَنُ وَيَطْرُدُنَ الشَّيْطَانَ ، سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ وَلَا اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ
 وَاللَّهُ اَكْبَرُ

وَعَنْ اُمِّ دُرِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) « عَلَى كُلِّ مَسْرِكٍ يَوْمَ طَلَعَتْ فِيهِ الشَّمْسُ
 صَدَقَةٌ مِنْهُ عَلَى نَفْسِهِ ، قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ اَنْ تَصَدَّقَ وَلَيْسَ لَنَا اَمْوَالٌ ؟ قَالَ « وَاَنْ مِنْ اَنْوَاعِ

الصدقة الصلوة والتكبير والتحميد لله، وسبحان الله، ولا اله الا الله، والله اكبر واستمعوا لله
قال «وقص عليهن ملك فعملهن تحت حياجه وصدق بهن» فلا تملن على جمع من
الملائكة الا استمعروا ليقالون حتى تحببها وحة الرحمن عز وجل

الموبة الثالثة

قوله عز وجل «إِذْ قَالَتِ امْرَأَةُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَدَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي
محرراً» - در دوق ارباب معرفت محرر آست که در اول آراں آراد اندشد به دیا
دامر او گرفت، به عقی او را فریخت، به ما شواهد و رسوم نماسد، به ما پاداش
درآویخت

پیر طریقت گفت «پاداش بر روی مهر ناس است» ما خواستی خود را اردوست،
پر حاش است! همه یافتها دریافت آرا دی لاش است!

آراد شوار هر چه بکون اندر تا ناشی یار عار آن دلر!

شان آرا دی آست که آراں هر بدعصر خویش نو نکر قحطی حکایت کسد که

اورا پسری بود سر به بی رسمیه بر آورده، و از شوحی و نا ناکی ما حوایان فساق
در آمیخته یکی از پیران طریقت ما بن پس بر گذشت و وی نا اقران خویش در محلی
ملاهی بسته، و آن بی رسمیه هر دست گرفته، و مردم ارعیت وی در دندهای افتاده،
آن پیر را رحمت آمد بر نو نکر قحطی که ما این مقاسات چون میکشد، و ما این
گفتگوی مردم در حق پسروی، چون روز کار سر می برد، همچنان میرفت تا در در
قحطی شد اورا نصی می دید، از خود بی خود شده، و آراں قصه و آن احوال بی حس!
لا دل که از خویش و بیگانه بی حس! - لا دل که از دیا و دیا و باب بی حس! این
شیخ ارحال وی در تعجب شد، گفت «قَدِيتُ مَنْ لَا يُؤْتِرُ فِيهِ الْحَالُ الرَّوَّاسِي»!

مصطفیٰ مراست ندانست که او مسح میکند گفت «إِنَّا قَدْ خُرَزْنَا عَنْ رِقِّ الْأَشْيَاءِ فِي الْأَرْزْلِ»

«إِذْ قَالَتْ امْرَأَةُ عِمْرَانَ» گفته‌اند که چون آن محدثه مریم بنت عمران در وجود آمد، مادر وی دلتنگ شد و حجل گشت گفت من ندانستم که این فرزند پسر خواهد بود و در راه خدا آرزایش کردم، اکنون دختر آمد و دختر این معنی را چون شاید، ارس در دلتنگی گفت «رَبِّیْ إِنِّیْ وَصَّيْتُهَا أَنْثَى» ، گفتند این چه خطای است که میکنی؟ خدای خود میداند و می‌پید؟ گفت آری دایم که می‌داند، لکن ما مرهمی نرهد! پس مرهم دلوی این بود که «وَاللّٰهُ أَعْلَمُ بِمَا وَصَّيْتَ» - بطی را این آست که مصطفیٰ (ص) را از کما قریش و اعداء دین رنجها رسید و ار کرد و گفت ایشان محتاج کشید، ما تسکین دل و پیرا این فرمان آمد که «وَأَصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ» سیند (ص) بحکم فرمان صبر می‌کرد و در دل آن اندوه می‌داشت، چون تقاضائی از درون دل وی پدید آمدی که اگر بواحتی بودی این روح کشیدند بر شاهد آن بواحت آسای بودی رب العزت سکین و تسلیت و پیرا آیت فرستاد «وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَصِيقُ صَدْرُكَ بِنَا يُقُولُونَ» ترا آن بواحت نه س که مادر دل تو بطر می‌کیم؟ و هر چه بر تو می‌رود می‌بینیم و می‌دانیم؟ مادر مریم را همچین بواحت آمد که «وَاللّٰهُ أَعْلَمُ بِمَا وَصَّيْتَ» ترا آن نه س که ما میدانیم فرزند که بهادی و نا آن که دختر بود حجل گشتی؟ آری بمقصود آن رس تحریر دو چیز بود یکی بواحتی که ارحق بوی رسید، دیگری قول آن فرزند و هر دو مقصود در کنار س بهادید، س او را چه ریان که دختر آمد! بواحت است که «وَاللّٰهُ أَعْلَمُ بِمَا وَصَّيْتَ» و قبول ایست که «فَتَقَلَّبَهَا رُتْهَا نَقُولُ» آنکه بقول محمد اقتضار نکرد که حسن فرا آب پیوست و گفت «نَقُولُ حَسَنَ» بیکوش قول کرد که و پیرا سمعت عصمت پسرورد،

و به سات نیکو مر آورد ، و لباس طاعت نداشت ، و شریفترین نعمتها مر آورد ، و
پیغامبری چون و گریا (ع) روی قیسم گماشت این همچنانست که به داود (ع) وحی
فرستاد « اِذَا رَأَيْتَ لِیْ طَالِبًا فَكُلْ لَهُ حَادِمًا »

و آنکه ویرا به و گریا (ع) نار نگذاشت که از عیب روری او روان کرد ، که
رب العالمین گفت « کُلُّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا رَكْرَبًا الْمَحْرَبَ وَحَدَّ عِيْدَهَا رِقْقًا » - ثلعالمیان
نداشت که خدای تعالی دوستان خود را خود دارد ، و ایشان را کس نار نگذارد این حا
لطیفه ایست یعنی که تا خادمان که فقرا را خدمت میکنند ، و توانگران که اولیاء
را تمهید میکنند ، نداشت که ایشان در رفق اولیاء و فقرا اند ، و اولیا و فقرا در رفق و
بواحت حق اند و آنچه و گریا (ع) از مریم پرسید « اَنِّیْ لَکِ هَذَا » ، ار آن بود که
ترسید اگر دیگری بر و گریا (ع) سق برد تنهدوی ، خود ندانسته بود و شناخته ،
آب قوت و مهرلت مریم سردیک خداوند عزوجل ار آنکه کودک بود به سابقه
طاعتی ، به وسیله عبادی ار وی دیده ، و به وقت آن دریافت مریم بتأیید الهی و عیایت
ارلی ار عین توحید اورا جواب داد و گفت « هُوَ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ » ، یعنی الله روری که
دهد و بواحت که فرستد به سابقه طاعت دهد ، به وسیله عبادت ، بلکه ار بردیک خود
فرستد و بمشیت خویش دهد بهیسی که در آن آیت روری دادن در مشیت خویش
نست ، به در طاعت و عبادت بدگان « فَقَالَ تَعَالٰی « اِنَّ اللَّهَ بِرَقِّ مَنِ شَاءَ بِعَرِّحَاسَبَ »
و گریا (ع) ار آن پس چنان ادب گرفت که در محل طاعت و عبادت لایمکه در مقام سوت و
رسالت استحقاق یک احاطت دعوت خود بدد الا ار فصل محص و مشیت حق و آن
در قصه فرید خواست است چون اورا نشارت داد فرمود ، گفت « اَنِّیْ یُکُوْنُ لِیْ
عِلَامٌ » یک قول آنست که « نَایِ اسْتِحْقَاقِ مَنِ تَکُوْنُ لِیْ هَذِهِ الْاِحَاثَةُ » لولا مشیتک
و فصلک ، یک قول دیگر آنست که و گریا (ع) گفت خداوند انا فر ردهم ار بر د

باشد، که روز گاری به پیری نام سر آورد، یا ارون دیگر، جواب دادند اورا که هم ابرین رس باشد، ابرهر آنکه چون با وحشت اصرار هردو بهم بودندی، امروز که روز شادی و شارت فریدناست، نادگیری شرط باشد و درین اشارتی است، و در آن اشارت مشارقی فردای قیامت که رب العالمین تحلی کند و سدگان را مکرمت دیدار نار رساند، همین دیده نار دهد که امروز است، این دیده که امروز در راه حدای گریست و وحشت فراق کشید، هر آینه همان نروصال رسد و تحلی دوالحلال مرا آساید

«قَالَ رَبِّ احْلِلْ لِي آيَةً» و گریا (ع) نشان وجود فریدخواست، اورا گفتند نشان آنست که سه روز رنای تو از سخن ما مردم ناریم، تا همه رات ناما بود، و بر ربات همه حدیث ما رود - از روی اشارت میگوید ترافردندی دهم که ویرا از دنیا و حلاقی نار نرم، و روی دل وی فرأ خود گردانم، با قله خود حر حضرت ما بناد و حر ما حدت ما بیار آمد

حر نام و خیال و عفت ای حان جهان

بر لعل و دل و دیده مرا بیست عیان

و گریا (ع) را بر خصوص همین فرمود «وَادْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحْ بِالنَّعِثِي وَالْإِنْكَارِ» و مؤمنان را بر عموم همین فرمود «وَادْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا» میگوید حدانرا یاد کند، و در طاعت و خدمت وی روزگار سر آرید، همه اورا ناسند و در همه حال و همه کار اورا حوایید، و اورا داسد اگر آسائید، ناد کر و سماع او آسائید، و گر نارید، سماع و شان وی نارید

در سرای مرا که گهی تو حلقه رب

صواب بیست که بیگانه وار بر گداری

و گر خدمت کمی، حر حدت ما کمی

و گر سراب حوری، حر نداد ما بحوری

« وادكر ربك كثيراً » - گفته اند . كه ذكر خدا را سه درجه است اول
 ذكر طاهر بران ارثاء دعا ، وهو قوله تعالى « وَادْكُرْ رَبَّكَ كَثِيراً » دیگر ذكر
 حقی مدل و ذلك فی قوله تعالى « أَوْ أَشَدَّ ذِكْراً » و قول النبی (ص) « حیر الدکر
 الحمی و حیر الرق مایکمی » سدیگر ذکر حقیقی است ، و آن شهود ذکر حق است
 ترا و ذلك قوله « وَادْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَبِيتَ » - ای سیت بهسك فی دكرك ، ثم
 سیت دكرك فی دكرك ، ثم سیت فی دكر الحق إِيَّاكَ كل دكر

پیر طریقت گفت « الهی ! چه ماد کم که خود همه یادم ، من حرم من نشان
 خود مرا ناد دادم ؛ یاد کردن کسب است و فراموش نکردن رند گانی ، رند گانی و راه
 دو گیتی است ، و کسب چنانک دانی - الهی ! لك چندی کسب نادبو و ریدم ، نار
 مک چندی ساد خود ترا ماریدم ، دیده نرتو آمد ، ماطاره برداریدم ؛ اکون که ناد
 شحاتم خاموشی گردم ، چون من کیست که این مرست را سریدم ؟ فرادار یاد
 ناداره ، و دندار بهسکام ، و آشنائی نشان ، و دوستی به بیعام »

۱۰- النوبه الاولى

قوله تعالى « وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ ، فريشتگان گفتند ای مریم !
 « إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ » خدای ترا برگزید - « وَطَهَّرَكِ » و پاک گردید - « وَاصْطَفَاكِ
 عَلَى رِسَالِ الْعَالَمِينَ » (۳۳) ، و برگزید ترا بر زبان جهانیان

« يَا مَرْيَمُ اقْنُصِي لِرَبِّكِ » ای مریم فرمان برداری ، و ناس خداوند خویش
 را « وَاسْخُذِي وَارْكُوعِي » و سحود کن و رکوع کن « مَعَ الرَّائِضِينَ » (۳۴) ،

۱ بمار کسندگان

« ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ الْغَيْبِ » این احرهای عیب است ، « نُوْجِيهِ إِلَيْكَ » بیعام

می‌دهیم آن را تنو، «وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ» و تو سودی مردیک ایشان، «إِذْ يَقُولُونَ
 أَفْلَاكُم» که قرعها ردید، «أَتَيْهِمْ يَكْمُلُ مَرِيَمَ» و قرعه می‌جستند که کیست
 آنکه مریم را بردارد و پیرورد، «وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ» و سودی مردیک ایشان،
 «إِذْ يَحْضَمُونَ» (۳۳)، که ایشان از مهر مریم نایکد گر حصومت می‌کردید
 «إِذْ قَامَتِ الثَّلَاثَةُ نَامَرِيَمُ» فریشتگان گفتند ای مریم، «إِنَّ اللَّهَ يُبَيِّنُ لَكَ
 بِكَلِمَةٍ مِنْهُ» حدای شارت می‌دهد ترا بکلمتی ابرو، «إِسْمَهُ، الْمَسِيحُ» نام او مسیح
 «عَنَسَى مِنْ مَرِيَمَ» عیسی بر مریم «وَجِهَاً» روی شناس ما آب روی، «فِي الدُّنْيَا
 وَالْآخِرَةِ» هم درین جهان هم در آن جهان، «وَمِنْ الْمُرْسَلِينَ» (۳۴)، و اوار مردیک
 کرد گاست

«وَيُكَلِّمُ النَّاسَ» و سخن گوید نامردمان، «فِي التَّهْدِي» در گهواره، «و كَهَلَا»
 و بهکام کهلی، «وَمِنْ الصَّاحِبِينَ» (۳۵)، و مردیست از شایستگان
 «قَالَ رَبِّي» مریم گفت خداوند من، «أَنِّي يَكُونُ لِي وَلَدٌ» چون بود
 مرا فرردی، «وَلَمْ يَبْسُوسِي نَشْرٌ» و بیاسیدست مرا هیچ بشر، «قَالَ» حمرئیل
 ویرا جواب داد و گفت «كَذَلِكَ» اکمون چنین است «اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ»
 خدا می‌آفریند آنچه میخواهد، «إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا» که کاری را بدو فرمانی گرازد،
 «فَأَنَّمَا يَقُولُ لَهُ» آنست که گوید آنرا «كُنْ فَيَكُونُ» (۳۶)، باش با
 می‌نود

«وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ» (۳۸)، و دروی آموزد حدای

نامه و دین و حکمت و مورات و انجیل

«وَرَسُولًا إِلَىٰ سَيِّدِ إِسْرَآئِيلَ» و بیعامری به سی اسرائیل، «أَبِي قَدْحَشْشَكُمُ
 بِلَايَةِ مِنْ رَبِّكُمْ» که من شما آمدم و شای آوردم از حدای شما، «أَبِي أَحَاقِ

لَكُمْ مِنَ الطَّيْرِ ، که شما را آمریم از گل « كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ » چون سان مرغ
 « فَأَنْعُهِ » آنکه دم در آن ، « وَيَكُونُ طَيْرًا » ما سر می بود « بِإِذْنِ اللَّهِ »
 محو است خدا و فرمان وی نمرع و دستوری او مرا « وَ أُنْزِلُ الْأَكْمَةَ وَالْأَنْزَعَ
 و می عیب کنم اسکنه و پس را « وَ أَنْزِلُ التَّوْبَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ » و رنده کنم مرد گنابرا
 دستور می خدا « وَ أُنْزِلُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ » و شمارا خبر کنم که بخانه چه خورد مانند
 « وَ مَا نَذِيرُونَ فِي نُيُوتِكُمْ » و در خانه خویش چه بار بهادماید « إِنْ فِي ذَلِكَ
 لَآيَةٌ لَّكُمْ » درین بشایست شما را برداستی و استوادی من « إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ » (۴۸)
 اگر گروید گابید .

« وَمُصَدِّقًا » و استوار دارد مایم و گواهی « لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوَارِ » آن
 بوردیت که پیش از من مرا آمد « وَ لِأَجْلِ لَكُمْ » و هر ستاد مرا سرتا شما را حلال
 کنم و گشاده « نَعَصَ الْإِدَى حَرَّمَ عَلَيْكُمْ » لحتی از آنچه حرام کرده اند و ستانند
 بر شما « وَ حَشَكُمْ نَابِةً مِنْ رَبِّكُمْ » و سما آوردن شانی از خداوند شما ، « فَأَتُوا
 اللَّهَ » و پیر هیرد از اسار گشتن و فرید گشتن خدا را ، « وَ أَطِيعُوا » (۵۰) ، و فرمان
 مرید مرا

« إِنْ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ » الله خداوند مست و خداوند شما « فَأَعُذُّهُ » و برا
 بنده مانید و مرستند « هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ » (۵۱) ایست راه راست درست

السورة الثانية

قوله تعالى « إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ » الآية — ملائکه اس حاحرئیل
 است بها ، و در قرآن اریں فراواست و در عربیت روا و رواں هم اریں ناست که
 الله در قرآن خود را — آما — گمت ، و — بحن — گمت ، و حلقما — و حملما — بحی

و محبت، محبتون، ماهدون، ادرین احوات فراوان است

«و اذ قالت الملائكة يا مريم - مريم در محراب بود، حمز قلیل آمد و ناری
این خطاب کرد و گفت «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكَ وَلَدًا مِّنْ لَّدُنْكَ وَلَمْ يُكُنْ لَكَ بِهِ شَيْءٌ وَلَٰكِنْ أَتَاكَ الْوَحْيُ بِالْبَابِ الْأَيْمَنِ فَاخْشَعِي
و اثم پاک کرد - صدی گوید تطهیری آن بود که هرگز هیچ مرد بوی نرسید
و حیض رنان ندید «وَاصْطَفَىٰكَ عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ» گریں اول عام است که ویرا
نگرید، چنانکه همه رنان یا کُل رنان را گرید، پسین گریں خاص است که
ویرا نگرید قاهرشته دید و روح ناک باوت از لطف پاک حمز قلیل وی شوی پسرراد
نساء و نِسوة - نامی است جمع رنان را که از آن لفظ و حُذان بیست یکی را گوید
«امْرَأَةٌ»، و جماعت «نِسوة» و سوان، و تصعیر «نُسَيَّان»

«یا مريم اقمی لربك» معنی قیوت طاعت داشتن است و عبادت کردن بردوام،
اگر در نماز باشد و گریه بیرون از نماز «وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ» -
معبران در معنی این سجود و رکوع دو قول گفته اند یکی آنکه آن دورکن معروف
خواهد از ارکان نماز و آنکه فرا پیش داشتن سجود را از رکوع دو وجه است
یکی آنکه در شریعت نشان چنان بود، سجود فرایش رکوع می داشتند دیگر
وجه آنکه این سبیه بر آنک - و او - ترتیب واجب نکند، هر چند که از روی لفظ
سجود فرا بش داشت، اما از روی معنی و شرط نماز رکوع در پیش است قول دیگر
در معنی «وَاسْجُدِي وَارْكَعِي» آنست که سجود اصل نماز است، چنانکه گفت
«وَإِذَا نَارَ السُّجُودِ» و رکوع حقیقت شکر است چنانکه گفت «وَحَرَّ الرَّكْعَةِ»
ای - شاکراً - رب العالمین ناس دو کلمه مريم را نماز فرمود و شکر فرمود آنچه
گفت «مَعَ الرَّاكِعِينَ» معنی آنست که مَعَ الرَّاكِعِينَ السَّاجِدِينَ لکن داشت که
در «وَاسْجُدِي» ساجدین خود معلوم شود و «مَعَ الرَّاكِعِينَ» اشارتست فرا آن که

رس را ما مردان مکار کردن محامات رواست، و دلیل است بر آن که مکار محامات مؤکد است و آن فرمای شرع است، و مذهب **نور** (۱) و جماعتی از اهل طاهر خود فریضه است

اگر کسی گوید چو است که در ابتداء این آیات قصه مریم در گرفت آنکه قصه زکریا در میان آورد، باز بقصه مریم باز روت؟ اگر هم در اول قصه مریم تمام نگفتی و آنکه قصه زکریا در آن پیوستی سخن نامطام تر بودی؟ جواب وی آنست که قصه ایشان هر دو، مرد و حه مشتمل است یکی بیان آیت ولایت و سوت، دیگر بیان طاعت و عبادت اول در ابتداء قصه مریم بیان آیت ولایت او در گرفت و تمامی آن پایان برد سپس بیان آیت سوت و زکریا در آن پیوست که آیت برپی آیت لائق تر بوده پس عبادت و زکریا در گرفت تا قصه وی تمام شد، آنکه عبادت مریم در آن پیوست که ذکر عبادت برپی ذکر عبادت لائق تر بود پس معلوم شد که این سخن بر نظام خویش است و مرتب حویش

«دَلِكْ مِنْ اَسَاءِ الْعِيْب» - ای دَلِكْ الدی ذکر می دهه الآیات من حدیث العیب
 موحیه الیک که ما وحی کردیم آنرا تنو، لم تشهد با محمد، میگوید آنچه گفتیم درین
 قصه آنست که ارتو عیب بود یا محمد، «وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ» - و تو بودی بر دریک
 ایشان که اهل مسجد مقدس بودند، و بیکل آن شهر در آن زمان، که هر کس
 می گفت مر بهرا باید داد تا من ندارم و پرورم

«إِذْ يُثْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَتَاهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ» - اسبیه اقلام داشتند، و اهل
 جاهلیت اولام - و درین آیت رد ایسانست که قرعه از قمار محرم شمرد - و دلیل
 بر - اباحت قرعه - آنست که الله تعالی گفت «فَسَاءَ مَا يَكْفُلُ مِنَ الْمُتَدَحِّصِينَ» - و

مصطفیٰ (ص) چون سر کردی میان رمان قرعه ردی، آنکس ~~که~~ قرعه بروی
 لر آمدی ماحود سر بردی این دلیل ها روش است که قرعه مباح است، و نه ارشمار
 قمار است

«وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذِ يَخْتَصِمُونَ» تعاصم واحتصام ومحاصمة حگ کردن
 است نایکدیگر، و آن ار- حصم - گرفته و حصم حاب است یعنی که این اربکسو
 سخن میگوید، و آن اربک سوی دیگر می گوید

«إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَيِّرُكَ مَكَلَمَةً مِّنْهُ» الآية . کلمه

این حانام عیسی (ع) است، از هر آن اورا کلمه خوانده «و مصطفیٰ (ص) هم اورا کلمه
 خواند، که او حاصل گشت و موجودی پند یک کلمه الله که گشت «کئی» - «إِسْمُ النَّبِيِّ»
 اختلاف است میان علماء که چرا ~~مسیح~~ نام کردند و برا قيل لانه مُسِيحَ بِالرَّكَّةِ
 و خیل مبارکاً ایما کل - و بر امر کت پیاسیده بودند که مهر عاقت که رسید سلامت
 گشت وقیل لانه کل مسوحاً بِالذَّهْنِ لَنَا وَلِدٌ وقیل لانه کل مسوح القدمین
 لا احص (۱) لهما وقیل لانه کل مسوحاً بِالْحَمَالِ، یعنی الحمال المسی و المدي
 من الاحلاق الحميلة والعصائل الكثيرة، نحو قول المسی (ص) فی جریر «عليه مسحة
 ملك» - وقیل مسحه حمز قیل بحاجه من الشيطان الرحيم حتى لم يكن للشيطان
 عليه سبيل فی وقت ولادته، وفي ذلك ماروي عن وهب بن ميه قال - لما ولد لعيسى
 انتم الشياطين ابليس فقالوا اء اصحب الاصنام مُسَكَّةٌ فقال هذا حدث حدث، وقال
 مكلكم، فطار حتى حاء حاوتی الارض فلم يجد شيئاً، ثم حاء البحار فلم يجد شيئاً
 ثم طار ايضاً فوجد عيسى وُلِدَ، و اب الملائكة قد حلت حوله فلم يصل اليه انيس،
 فرجع اليهم فقال ان سباً ولد المارحة ما حملت انشي قط ولا وسعت الا انا بحصرها

إِلَآهِهِمْ فَأَيَّآسُوا إِنَّ تَعْدُ الْإِصْنَافَ بَعْدَ هَذِهِ اللَّيْلَةِ ، وَلَكِنْ ائْتَوَانِي آدَمَ مِنْ قَبْلِ الْحَقَّةِ وَالْمَحَلَّةِ . - باین قولها که گفته شد ، مسیح فعل است بمعنی معقول و روا باشد که بر معنی فاعل بهد ، چنانکه کلی گفت ، « نَسِيتُ مَسِيحًا لِأَنَّهُ كَانُ يَبْسُحُ الْإِكْمَةَ وَالْأَرْضَ فِيمَرْءُ وَيَمْسُحُ عَنِ الْأَعْمَى فَيُبْصِرُ » وقيل لَأَنَّهُ كَانَ مَاسِحًا لِلْأَرْضِ سِدَاحَتِهِ فِيهَا ، باین هر دو قول مسیح بمعنی ماسح است . - وَ دِحَال را مسیح گویند هم بر معنی معقول ، هم بر معنی فاعل . - اما بر معنی معقول آست که « كَانَ مَمْسُوحَ أَحَدِي الْعِيَانِ كَأَنَّهَا عَسَةُ طَافِيَةٍ يَعْنِي نَاشِئَةً وَفِي ذَلِكَ مَا رَوَى أَنَّ الْمَسِيَّ (ص) قَالَ ائْتِرْكُمْ الْمَسِيحُ ، هُوَ رَحْلٌ مَمْسُوحٌ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ نَاعُورٌ ، لَيْسَ اللَّهُ مَاعُورٌ لَيْسَ اللَّهُ نَاعُورٌ وَرَوَى أَنَّ عَمَرَ قَالَ قَامَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) فَذَكَرَ الْمَسِيحَ الدِّحَالَ ، فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَيْسَ نَاعُورٌ أَلَا أَنَّ الْمَسِيحَ الدِّحَالَ أَعُورٌ عَنِ الْيَمَنِ كَأَنَّ عَيْنَهُ ، عَسَةُ طَافِيَةٍ وَقِيلَ كَانَ مَمْسُوحًا مَالِ الْعَمَةِ أَمَّا بَرْمَعِي فَاعِلٌ آسَتْ كَهَ يَمْسُحُ الْأَرْضَ كُلَّهَا الْإِمْكَةَ وَ مَدِينَةَ وَ بَيْتَ الْمُقَدَّسِ ، وَعَلَى هَذَا سُنِّيَ دِحَالًا لَطُوفُهُ الْمَلَادَ وَقَطْعُهُ الْأَرْضِينَ ، يُقَالُ دَخَلَ فِي الْأَرْضِ أَيْ صَرَبَ فِيهَا وَطَافَهَا وَقِيلَ مِنَ التَّلْيِيسِ وَالتَّمْوِيَةِ ، يُقَالُ دَخَلَ أَنَا أَسَّ وَ مَوَّءٌ وَقِيلَ الْمَسِيحُ الَّذِي يَطْلُقُ الْمَوْصِعَ فَيَعِيسِي عَلَيْهِ السَّلَامَ طَلُقَ الْأَرْضَ بِالْعَدْلِ وَالدِّحَالَ طَلُقَ الْأَرْضَ بِالْحُورِ . - اربن قولها که گفتیم احتیاج آست که نوعینده گفت دِحَال را مسیح نام کردند که مَمْسُوحُ الْعِيَانِ است ، وَ دَرَحَقُ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مَسِيحٌ « مَسِيحًا » است سران عری ولعت رومیان ، پس عرب آن را معرب کردند و شین مقطوعه سین بدل کردند چنانکه موسی بران ایقان « موشا » است ، چون عرب نارنان خود گردا میدند ، شین را ناسن کردند . - « اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ » گفته اند که مسیح لقب است وعیسی نام . - وعیسی بران رومیان « ایشوع » است

أَنَّهُ صَعَتُ عِيسَى (ع) بَيَانُ كَرْدِ « وَحِيَّاهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ » وَحِيَّاهُ نَصَبُ

على الوصف والحال است، ای مکیماً، شریفاً، ناقدیر و حامی، میگوید روشناس است، و تمام قدر، ناحاه و مسرت و کرامت، پایایگاه و حایگاه، بر دیک حنای عز و حل، هم در دنیا و هم در آخرت

«وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ» - قرب وی آمست که ویرا به آسمان بردد، و هماغست که گفت «وَرَأَيْتُكَ إِلَيَّ» - این ای معنی تقرب است چون رفعه الله الیه «وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا» - این مهد اشاره است فرا هسکام که به همه در گهواره سخن میگفت - اما در آن هسکام که اهل گهواره بودی سخن می گفت سخنانِ مردگان - و این سخنان که در مهد گفت آن است که «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَخَلَسُنِي نَبِيًّا» الاية - قال مجاهد قالت مريمُ كَتُّ اِذَا خَلَوْتُ اَنَا وَ عِيسَى خَدْنِي وَحْدَتُهُ، فَاِذَا شَعَلْنِي عَنْهُ اَسَاسٌ سَخَّحَ فِي بَطْنِي وَاَنَا اَسْمَعُ «وَكَهْلًا»، ای ویکَلِّمُهُمْ كَهْلًا - صب است بر حال و فائده ذکر کهل آمست که ویرا حوان تا آسمان بردماند، و بار خواهد آمد بار من، و بهکام کهلی مردمان را سخن گوید و او را ببیند و کهل، سردیک عرب اوست که حوایی وی تمام شد و بحای آن رسید که چردوی مكثر گردد و حوایی وی آرمیده و محکم، اگر در موی سعیدی بود یابی - و گفته اند که ارسى و دو سال تا به پناه و دو سال کهل است، و ار پناه و دو سال تا مآخر عمر - شیخ - و قيل «يُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ صَبًّا، وَ كَهْلًا نَبِيًّا» این بشارت مريم است سموت عيسى (ع) و بریدگانی وی تا پیام کهول

«وَمِنَ الصَّاحِبِينَ» یعنی المدکورین فی قوله «و الشهداء و الصالحين» مثل موسى و اسرائیل و اسحاق و ابراهيم عليهم السلام

«قَالَتْ رَبِّ اُنِّیْ یَکُون لِّی وَلَدٌ» - اس خطاب مريم ما جبرئیل است، گفت

یاسیدی 'چون بود مرا فرزند؟' «ولم تمسسني بشر» و یاسیدیست مرا هیچ بشر -
 مسیس این حاحماع است ، و بشر مردم است - بشر - نام کردند از مباشرت که بنیدار
 و جس ناو توان رسید نه چون فرشته و پری ، و لذلك يقول الله «ما هذا بشراً این هذا
 الأملک کریم»

«قال كذلك الله بخلق ما يشاء» - این حا «بخلق ما يشاء» گفت و در قصه و گریا
 «يعمل ما يشاء» « فرق آست که و گریا را فرزند داد برسق عادت که میان خلق
 رواست در آفریش ، پس لفظ فعل لائق تر بود در آن که عام است ، و مریم را فرزند
 داد نه بر عادت توالد و تماسل بلکه بر انداع محض ، و خلق مخصوص ، پس لفظ - خلق
 در آن لائق تر بود که خاص تر است از لفظ فعل

«إنا قضی امرأ» - معنی قصا بر گردان کاری بود و تمام کردن آب از
 روی گفتار یا از روی کردار ، اما از روی گفتار آست که رب العالمین گفت
 «وَقَضَىٰ رُكْنًا وَلَا تَعْدُوا إِلَّا إِيَّاهُ» و «قصیا الی می اسرائیل فی الکتاب» و از
 روی کردار آست که گفت «فقصاهنَّ سَمْعَ سَمَوَاتٍ» و هم از باب فعل است -
 «قصی فلان دینه» و قصی بینه» و این حا هر دو وجه احتمال کند

«فإنما يقول له کُنْ فَيَكُونُ» - گفته اند که این خطاب سکون محاط را
 در حال تکون صورت سد ، لاقله ولا تعده و گریه این خطاب درست بیاید و درست
 آست که این خطاب ناست که در علم حق موحودست اگر چه معدوم الدات است ، و
 هر چه معلوم حق بود ، در حکم موحود بود ، پس خطاب آن درست آید

شامی خواند یگانه «فیکون» نصب یون بر حواب امر ، و حواب امر بها
 عرب نصب گوید و برفع گوید ، اما برفع بیشتر گوید - «وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ»
 بیا قرآنه نافع و عاصم و یعطوب است اختیار ابو حاتم ، و معطوف بر یای «بخلق».

وایشان که مومن حواسب گویند معطوف است بر «بوحیه الیک» و «یعلمه الکتاب» - ای الکتانة والحدیث بعد ما ملع آئینه، و قیل فی طعولیتہ و در وی آمورد الله شتر و دبیری «والحکمة» یعنی علم حلال و حرام و ست، و گفته اند که کتاب ایما حامله کتب مُرکب است و توریت و اسحیل در عموم آن شود، اما تخصیص آن هر دو بدگر، تفصیل و شرف آنراست، چنانکه جبرئیل و میکائیل تخصیص کرد بعد از آنکه عموم تفصیل و شرف ایشان را

«وَرَسُولًا» - عطف است بر وَحِيهَا - و قیل تقدیره «وَيَحْلُهُ رَسُولًا» و قیل منصوبٌ علی الحال، یعنی و یعلمه الکتاب و هو رسولٌ الی سِی اسرائیل - گفته اند آحریعامبران سِی اسرائیل عیسی (ع) بود و اوّل ایشان یوسف (ع) رُوی آن السی (من) قال - بعثتُ علی اثر ثمانية آلاف سِی، اربعة آلاف من سِی اسرائیل

قوله «أَنِّي قَدْ خَشِيتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ» - یعنی که ویرا رسولی سِی اسرائیل فرستاد تا گفت که من آمدم شما و علامتی آوردم از خدای شما که گواهی میدهد بر سوت و رسالت من، گفتند آں چه علامت است؟ جواب داد، «إِنِّي آخِئْتُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْرِ» کسر الف قرآءة نافع بر اسماء قول - وایشان که انبی نصب الف حواسب معنی آنست که الآیة انبی اخلق لكم من الطین - معنی خلق بحقیقت انداع است و اختراع اعیان و لاحائق الاالله عزوجل، اما عیسی برسیل توسع گفت «أَخْلَقْتُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْرِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ اِی اِجْعَلْ لَكُمْ مِنَ الطَّيْنِ» میگوید کتم و سارم شما را از گل چون سان مرغ، «فانفع فیہ» - اَلنَّعْجُ حَمَلُ الرِّيحِ فی الشَّیءِ و منه النِّعْجَةُ «فَیْکُونُ طَیْرًا» قرآءة عامه است بیا، میگوید باد در آن دم نامرعی بود - «فَیْکُونُ طَائِرًا» قرآءة هندی و یعقوب است یعنی که تأیید بود - گفته اند که حفاش بود، طرفه نرین مرغها، بگوشت می پردومی خایره کند و شیر دهد که پستان دارد و دودندان دارد

و حیص بیند

آنکه گفت: «يَا دَاوُدُ اِنَّكَ - اهل معانی گفتند: این خداوند الله - صل است میان فعل خدا و فعل عیسی در خلق، و در معنای گفتند خدا و همچنین در «أُنْرِي الْأَكْثَةَ وَالْأَبْرَصَ»، و در «أُبَيِّنُكُمْ مَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ» گفتند: خداوند الله - که این همه از اعمال عیسی است - اما بودن مرع و رنده کردن وی و احیاء مردگان خداوند الله - در آن پیوست که آن حسر فعل خدائی است و مخلوق را در آب هیچ راه نیست

قوله «وَأُبَيِّنُ الْأَكْثَةَ وَالْأَبْرَصَ» - گفته اند که اکمه شب کورست، و گفته اند نایبای مادر را است، و ابرص پیس است و این دو عیب از میان عیسا و علینا مخصوص کرد که مردم را مبنای آن هیچ راه نیست، ما عیسی را معسر مباشد و رور گار ایشان رور گار ط بود ریر کان و حکیمان بودند در میان ایشان، و آنچه در وسیع آدمی آید از بوع مداومت و عیون معالجات ایشان بحای می آوردند و در آن ماهر بودند پس رب العالمین معسر عیسی هم از آن حسر ساحت که ایشان در آن ماهر بودند تا در ایشان اثر بیشتر کند و هب بی مسه گفت که رور بودی که پنجاه هزار کس مداوات کردی، ازین بیماران و اسیران و نایبایان و دیوانگان، هر کس که طاقت داشتی بر عیسی رفتی، و آنکه توانستی رفتن عیسی برو خود رفتی و آنکه مداوات وی آن بودی که آن بیمار را دعا گفتی و دست نوی فرو آوردی بر شرط ایمان گفته اند که این دعا گفتی «اَللّٰهُمَّ اِنْتَ اِنَّكَ مِنْ فِی السَّمَاءِ وَاِنَّكَ مِنْ فِی الْاَرْضِ، لَا اِلَهَ فِيْهِمَا عَيْرُكَ، وَاَنْتَ حَازِمٌ فِی السَّمَاءِ وَحَازِمٌ مِنْ فِی الْاَرْضِ لَا حَارَ فِيْهِمَا عَيْرُكَ، وَاَنْتَ حَاكِمٌ مِنْ فِی السَّمَاءِ وَحَاكِمٌ مِنْ فِی الْاَرْضِ، لَا حَكَمَ فِيْهِمَا عَيْرُكَ، قَدْرَتُكَ فِی الْاَرْضِ كَقَدْرَتِكَ فِی السَّمَاءِ، وَسُلْطَانُكَ فِی الْاَرْضِ كَسُلْطَانِكَ فِی السَّمَاءِ، اَسْأَلُكَ

باسمك الكبير موحك المسر وملكك القديم ، انك على كل شيء قدير
 « وَ اُحْيِي الْمَوْتَى بِاِذْنِ اللَّهِ » - گفته اند که مسیح مرده رنده نکرد مگر که
 جبرئیل در آن حال حاضر بود و چهار کس معروفند که رنده کرد ایشان را یکی
 عادر دوستی بود اردوستان عیسی (ع) ، بیمار شد حواهر حویش بر دیک عیسی فرستاد
 تا ویرا حیرد دهد و میان ایشان سه روزه راه بود ، چون عیسی واسحاب او آمدند ، عادر
 از دنیا رفته بود ، سر حاك وی شد ، عیسی ، و این دعا مگفت « اَللّٰهُمَّ رَبَّ السَّمٰوٰتِ
 السَّعِیِّ وَالْاَرْضِیْنَ السَّعِیِّ اَنْتَ اَرْسَلْتَنیْ اِلٰی سِیِّ اسْرَائِیْلَ ، اَدْعُوْهُمْ اِلَیْ دِیْكَ وَ اَخْرِجْهُمْ
 اِیْ اَحْبِی الْمَوْتِی بِاِذْنِكَ ، فَ اَخْرِ الْعَادَةَ » - این دعا مگفت ، و عادر سر ارحاك برود
 رنده ، و ما عیسی بیامد ، و روزگاری دیگر مرست ، و وی را بعد از آن فرورد آمد
 دیگر ابن العصور ، مرده بود در حصاره بهاده می بردند ، عیسی دعا کرد و در آن حال
 رنده شد ، از حصاره فرود آمد و حمامه در پوشید ، و ما اهل حویش شد ، و بعد از آن
 فرورد راد سدیكر اية العاشر ، عیسی (ع) را گفتند که این رن دیرو فرماں یافت -
 عیسی دعا کرد در رنده شد ، و بعد از آن روزگاری میماند و فرورد راد ، چهارم سام بی نوح (ع)
 عیسی سر حاك وی شد دعا کرد رنده شد ، و ارگور مرآمد ، موی يك نیمه سر وی
 سفید شده بود و در آن روزگار سپیدی در موی نمودی گفته اند که سام بن نوح پانصد
 سال از عمرش گذشته بود همه در حوایی و سیاه موئی ، پس آن روز که رنده شد از
 هیبت و ترس قیامت نیمه سر وی سپید شد پس آنکه که ارحاك مرآمد گفت قیامت
 برخاست ، عیسی گفت قیامت برخاست ، اما من برا مرخوانم سام اعظم نارنده
 شدی آنکه عیسی گفت هم برخای نبیر 'سام' گفت شرط آنکه دعا کنی با الله
 تعالی مرگ بر من آسان کند و از سكراتِ موت ریهار دهد و ایمن کند عیسی دعا
 کرد چنانکه وی خواست و مَحَاك فروشد گلبی گفت دعاء عیسی که ما رنده رنده

کردی این بود که «يَا حِيَّ يَا قَيُّوْمُ».

فوله «وَأَنِيبْكُمْ بِنَاثَا كُتْلُون» - معمران گفتند چون عیسی (ع) مرد دریده کرد، واکمه و ابرص را می عیب کرد، قوم وی گفتند این سحراست، سادوئی و استادی کردی! - و ما مگر ویم تا آنکه ما را حردی از آن چه در خانه های خویش میجو ریم و می بهیم! پس عیسی ایشان را حرداد که نامداد بحاها و خویش چه حوردد و مافی رور را چه بهادند سدی گفت عیسی در کُثاب بود، و ما کود کان گفتمی که پدران و مادران شما فلاں طعام حوردد و ابر شما که کود کانید چسیدین بر گرفتند و بهادند. کود کان ما حانها شدیدی و گریستن در گرفتندی که شما این حورددید و آن حورددید و چسیدین بهادید ایشان گفتندی شما را که حرداد ارحال و قصه ما، کود کان می گفتند که عیسی ما را از آن حرداد پس کود کان را همه از کُثاب نار گرفتند و در خانه ای جمع کردند و گفتند «لَا تَلْعَمُوا مَعَ هَذَا السَّاحِرِ»! نا این حاد و گرناری همکید و ناوی میامیرید! عیسی بطلب ایشان رفت، پدران گفتند ایشان این حاحاصر بهادند عیسی داست که ایشان در کدام خانه اند گفت پس درین خانه که اند، پدران گفتند «حمار بر» - عیسی گفت «كَذَلِكَ يَكُونُونَ» همچنین باشد! پس پدران چون ایشان نار دیدند، همه حمار بر بودند، چنانکه خود گفته بودند پس این قصه در بی اسرائیل آشکارا شد، همه قصد عیسی کردند، مادر عیسی و برادر گرفت و بر مر کوبی بشاند و از آن دشمنان بگریختند و بمصر شدید

«إِنَّ فِي ذَلِكَ» ای فیما ذکرْتُ «لَايَةً لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَ مُصَدَّقًا نُصِبَ عَلَى الْحَالِ وَالْوَصَفِ «لَمَّا بَيْنَ يَدَيَّ» من التوراه ای الکتاب الدی ابرل قلبی، وقیل معناه احقق ما فی نه - «مِنَ التَّوْرَةِ» ای مالتوراه فیکون ذلك معدوداً من حمله

«وَلَا حِلَّ لَكُمْ نَعَصَ الْاِذَىٰ حُرِّمَ عَلَيْكُمْ» مهران گفتند در شریعت موسی (ع) گوشت شتر و بعضی مرغان و ماهیان حرام بود در سی اسرائیل چنانکه آنجا گفت «قَطْلُهُمْ مِنَ الدِّينِ هَٰذَاوَا حَرَّمَ مَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٌ اُحِلَّتْ لَهُمْ» در العالمین آن برایشان حلال کرد در بیان عیسی - «وَحَشَكُمُ بَايَةَ مِنْ رَبِّكُمْ» - میگوید آوردم شما نشانی از خداوند شما ، این نشان حمله معمرانست و معائنات کار وی که دلالت کرد بر درستی رسالت و موت وی اما بر لغط و حداث گفت که از روی دلالت همه یک جنس است

«فَأَتَوْا اللَّهَ وَاطِيعُونَ» - ای و حذوا الله واطیعوی فیما امرتکم به من المصیحة «إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ فَأَعِدُّوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» این سخن ایضا و در سوره مریم بیریاری است از آنچه ترسایان دعوی کردند در وی بعضی اگر من از افعال الهی چون مرده رنده کردن و مرغ رنده ساختن و غیر آن چتری نمودم بر طریق معمرات و بیان دلالت بر صحت رسالت ، خدای را عرواحل سدهام و آمزیده او ، والله است که خدای مست و خدای شما ، او را برستید و او را سده باشید ، و بیگاسکی و یکتائی وی اقرار دهید ، راه راست است هر که ازین برگشت مر راه راست نیست و دین وی بصفت استقامت نیست

الموبة الثالثة

قوله تعالى «وَإِذْ قَالَ الْاِثْلَاثُكَّةُ يَا مَرْيَمُ» الایة - خدای عالمیان کرد کار جهانان ، زوری گمار سدگان ، بحشاسده و مهران ، بوارنده دوستاب درین آیت مریم را سواحت ، دماوی کرامتها کرد و نآن کرامتها بر زبان جهانیان تفصیل داد و از همه جدا کرد اول آنست که او را سدهاء کرامت بر خواند که - «یا مریم» -

عزیزست این خطای ' عزیزاست این دعا ! که هر بار این هزار اسماء و اولیاء رفتند یا در روح یافت آن رهند ' یا در حسرت و آرزوی آب رفتند ای جان جهان اگر هزار بار تو او را مرحومانی گوئی ' رَیِّ رَیِّ ' ، چنان شود که او یکبار تو را بر خواند که ' عدی عدی ' ، اگر چند او را بخواندی پندیری ، سودت ندارد ، که خداوندی او خود ترا لایم است ؛ کار آن دارد که او یک بار ترا بسدگی پندرد

بویزد نظامی قدس سره گفت اَوْقَسِ الْحَقَّ سَحَابَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ الْفَ مَوْقِفِ
بصره علی المملکة فاقول لا اریدها فقال لی فی آخر الموقِفِ یا بایرید ! مائزید اقلت
ارید ان لا ارید ای ارید مائزید فقال تعالی عر اسمہ انت عدی حقاً هر چند ترا
رهرة آن نیست که ناحق بویزد و از سخن گوئی آخر کم از آن باشد که بیاری
عرصه کسی ، و سوری و آرزویی سمائی گوئی خداوند ! سامی و شامی سسده کرد نام
آمدی که از درگاه خود مرا نامی بهی هر نام که خواهی ، تا بود مردی نه بازار
رفته بود تا علامی حرد ، علامان عرصه کردند ، یکی اختیار کرد با حرد ، گفت
ای علام چه نامی ؟ گفت اول بحر تا تراناشم پس بهر نام که خواهی می خوان ! چون
سده او ناشی بهر نام که خواهد ترا خواند و هر صفت که خواهد تا دارد

استاد بوعلی گفت بیری را دیدم ازین دیوار تا آن دیوار می شتافت درمانده
و سراسیمه گشته گفت از سر خوانی خود از وی سؤال کردم که با شیخ اندرین
وقت چه شربت خوردمای ؟ گفت ما را خود آب نه من که نارخدای عالم ما را
بیا گاهاند که شما را من آفریدم ، و من خداوند شمایم و دیگر چیری
در می باید ؟

از عشق تو این من سود حاصل من ؟

کار آسته وصل تو بشد دل من ؟

بواحد دیگر مریم را آست که رب العالمین او را رقم اصطفا ئیت کشیدند و حاجیه
 در اول آیت و آخر آیت گفت **إِصْطَفَيْكَ وَطَهَّرَكَ، وَاصْطَفَيْكَ عَلَى سَائِ الْعَالَمِينَ**،
 کرا بود از ربان جهانیاں این کرامت که ویرا بود - ار دنیا و جهایان آراد بود،
 چنانک گفت **«ما فی بطنی مُحَرَّرًا»** - و آنکه در آن آراد ی پذیرفته و پسندیده خدای
 بود **«فَتَكَلَّمَا رَتَهَا بِقَوْلٍ حَسْبٍ»** حای و مشتگاه وی مسجد و محراب بود، و در
 آن حایکه دوری وی روان ار در کاه خدای بود **«وَحَدَّ عِذْهَا بِرِقَا»** و آنکه
 پرهیزگار و خدا را فرمان بردار بود **«وَكَاثَمَنِ الْقَانِینَ»** و در مرگی و صدیقی
 خدای ویرا گواه بود **«وَأُمُّ صِدِيقَةٍ»** و اربین محتر که فرزندش می پند آمد و
«رُوحُ اللَّهِ» بود و دلك فی قوله **«إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ لِقَاها**
إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ» رب العالمین درس آیت عیسی (ع) را چهار نام گفت مسیح، عیسی
 کلمه و روح، یعنی که عیسی رسول خداست، و موجود آورده سخن وی کل سخن
 را مریم او کند، و حای است ارو معطاء بحشیده

و درین آیت گفت **«بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ وَحَيَّاهَا فِي الدُّنْيَا**
وَالْآخِرَةِ» روشناس و یک نام در دنیا و در آخرت، و کریم بود مر خدای عز و حل، ویرا
 کرامتها و معجزتها بود، یکی آن که ار مادر می پند در وجود آمد - دیگر آنکه
 اربع حجرتی حاصل گشت - دیگر آنکه بکلمه، با آفریده پیدا شد، چهارم آنکه
 ویرا در کودکی حکمت و دانش داد و دلك فی قوله تعالی **«وَيُطَلِّمُهُ الْكِتَابَ**
وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ» با آخر آیت همه معجزات وی است و بحکم آنکه
 در علم خدا بود که ترسیان در حق او علو کند، رب العالمین رد آن ترسیان را ویرا
 در گهواره بحال طفولیت در سخن آورد تا گفت **«أَنَّى عَبْدُ اللَّهِ»** یعنی نه چنانست که

ترسیان گوید ، بلکه من سنده حدایم آفریده اوم و وی خداوند من و میرد
ایشاست که در مادر وی طعن ردید که « يَا اُحْتِ هَا زُوْنَ مَا كَانَ اَنُوكِ اَمْرٌ
سَوْرٌ » ، رب العالمین مراة ساحت هریم را ، و روشائی چشم ویرا آن سخن در حال
طغولیت بردمان وی براند

این حاشیهای عربی است چون در علم خدا بود که هریم را عیسی روشائی چشم
و سرور دل خواهد بود در دنیا و در عقی ، رب العالمین ما رو ریح عیسی در وقت ولادت
بروی نهاد ، و ذلك فی قوله تعالى « فَاَحْأَهَا الْمَحْأُ إِلَى جِدْعِ الْحَلَّةِ » - تاحق
وی واجب شد آنکه در مقابله آن ریح شدت نعمت و راحت نوی رسید - و حالو
مصطفی (ص) ما مادر وی بعکس این بود ، چون در علم خدا بود که مادر را اروی
بصیب خواهد بود ، به درد بیا به در آخرت ، ما **مصطفی (ص)** بروی نهاد ، و در وقت
ولادت هیچ ریح نوی رسید ، تاحقی واجب نگشت بطیر این قصه **نوح (ع)** است نالمت
حویش ، و قصه **مصطفی (ص)** است نالمت حویش **نوح** را گفتند ریح امت مرحویشتی
مه و ما را ملاه ایشان مکش ، که هر گر ترا ارایشان روشائی چشم و سرور دل خواهد
بود ، « لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ اِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ » من بر مقتضی ایس خطاب دعا کرد
« رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْاَرْضِ مِنَ الْكَاْفِرِیْنَ ذِیَارًا » ، فعمل الله ذلك ، و **مصطفی (ص)** را
گفتند ناسید ریح امت حویش احتمال کن ، و ما ایشان صابر ما « فَاَصْرَ کَمَا صَرَ
اُولُوا الْقَرْمِ مِنَ الرِّسْلِ » و اگر ایشان رشتی بیسی ار آن در کند و عمو کن
« خدا عمو و اُمم بالعرف » که ترا ار امان ایشان روشائی چشم و سرور دل
خواهد بود

ای بحال طیفه ای گفته اند چمانستی که رب العالمین گفتی سنده من هر چه ملا و
محبت و شدت است اریماری و گرسکی و تشمکی و عم روری و بیم عاقبت ، این همه

از فریشتگان مرداشتم و بریشان هادیم که معیم باقی و بهشت حاودانی و وعده دیدار و رسانه دیوالحلال همه به ایشان را ساختنایم به ایشان را تا آن و عدهای دادیم؛ سنده من ترا که این همه ملا دادم و محبت و مصیبت بر تو ریختم از آنست که معیم حلد و بهشت باقی هم ترا ساختم و بنودادم، قسمت ما چنین است، آنجا که گنج است ره گذر آن در رخ است، و آنجا که بلاست ثمره آن شفا و عطا است

۱۱ - النوبة الاولى

قوله تعالى «فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَىٰ مِنْهُمُ الْكُفْرَ» - آنکه که دریافت و بدناست عیسی (ع) از کفری آن قوم، «قَالَ» گفت «مَنْ أَعْصَارِي إِلَى اللَّهِ؟» یاران من ارشما کیست ما آنک حدای خود نار است مرا، «قَالَ الْخَوَارِثُونَ» خواریون گفتند «نَحْنُ أَعْصَارُ اللَّهِ» ما یارایم حدای را، «آمَنَّا بِاللَّهِ» بگرویدیم بحدای که یگانه است «وَأَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ»^(۱۴) پس گواه باش تو که رسول حدائی که ما کردن هاد گایم

«رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا آتَاكَ» خداوند ما بگرویدیم آنچه فرو فرستادی، «وَأَنعَمَ الرَّسُولَ» و برمی فرستاده تو ایستادیم، «فَاكْتَسَبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ»^(۱۵) ما را نام نویس ما گواهان خویش که گواهی میدهند بتوحید و تصدیق «وَمَكْرُوا» و مکر ساختند آن جهودان، «وَمَكْرَ اللَّهِ» و مکر ساخت حدای «وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ»^(۱۶) و الله بهتر همه ما کراب است - مکر او مه و سار او مه

«إِنِّي مُتَوَكِّلٌ» - الله گفت «يَا عِيسَىٰ» من زوری ترا اکون از رمین سپری حواهم کرد، «وَرَأَيْتُكَ إِلَىَّ» و ترا بسوی خود در حواهم آورد،

« وَ مَطُورُكَ مِنَ الدِّينِ كَفَرُوا » و ترا از کفران مارحواهم رهاید « وَ حَايِلُ الدِّينِ أَتَعْوَكُ » و حواهم کرد ایشان را که پی برید نتو در توحید « فَوْقَ الدِّينِ كَفَرُوا » در دشمنان تو که من کافراند « إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ » تا دور رستاحیر « ثُمَّ إِلَى مَرْحَعَكُم » آنکه مارگشت شما همه نامن است « فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ » داوری برم میان شما « فِيمَا كُتِبَ فِيهِ تَحْتَلُبُونَ ^(۵۵) » در آنچه شما در آب مختلف گشتید

« فَأَمَّا الدِّينَ كَفَرُوا » - اما ایشان که کافر شدند « فَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا » عذاب کم ایشان را عذابی سخت « فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ » هم درین جهان و هم در آن جهان « وَ مَا لَهُمْ مِنْ مَّا صَرَّيْنِ ^(۵۶) » و ایشانرا یاری ده نیست « وَأَمَّا الدِّينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ » - و اما ایشان که مگر ویدید و کارهای بیک کردند « فَزَوَّيْنَاهُمْ أَهْوَزَهُمْ » ما ایشان گرا بریم مردهای ایشان تمام « وَ اللَّهُ لَا يُبْعِثُ الظَّالِمِينَ ^(۵۷) » و حدای دوست ندارد آن کفران که مرحوشتن بکمر ستمکاراسد

« ذَلِكَ تَتْلُوهُ عَلَيْكَ » این که میخوانیم بر تو از قصه مریم و عیسی (ع) « مِنْ الْآيَاتِ ار سَحَابِ حَدَاسَتِ » وَ الدِّكْرِ الْحَكِيمِ ^(۵۸) « و قرآن پاک محکم و راست

العودة الثانية

قوله تعالى « فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ » الآية - معنی احساس داشتی است و یافتن بگرد « وَ دَرَدَنَ بِحَاسَةِ نَصْرٍ » میگوید که چون عیسی (ع) ندانست و دریافت که جهودان بر کمر محکم ایستادماند « وَ اَصْرَارِ اِيشَانِ بَر کمر دید و قصد قتل عیسی (ع) میکردند و سارید که پنهان می ساختند عیسی (ع) در آن حال را ایشان

برگشت و راه گیر برگرفت ، تا قومی **حواریان** در افتاد یعنی گاردان که حامها می‌شستند و سپید میکردند از ایشان صرت خواست بر جهودان و گفت «مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ؟» اسرار جمع بصیر است چنانکه آنهاد جمع شهید ، و اِلَى بمعنی مَعَ است ، چنانکه گفت آنجا «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَى أَمْوَالِكُمْ» یعنی مع اموالکم و عرب گویند «الدَّوْدُ إِلَى الدَّوْدِ ایل» یعنی مَعَ الدَّوْدِ و معناه «من یصیف صرته ایای اِلَى بصره الله؟» آن کیست ارشما که مرا صرت کند نا آنکه الله مرا صرت میدهد گفته اند این صرت رمان است و اثبات حجت که میطلبید ، به صرت شمشیر

«قَالَ الْخَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ» - **حواریون** گفتند که ما یارانیم حدای را و این بر فراخی محال عرب است در سخن ایشان ، مراد ناآن صرت دین است ، چنانکه گفت «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ» یعنی اِنْ تَنْصُرُوا دِينَ اللَّهِ حای دیگر گفت «وَيَنْصُرُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ» ای و منصوران دین الله و رسوله

اما **حواریون** ، خلافت میان علما که این نام ایشانرا از هر چه نهادند ، قومی گفتند از هر آنکه حامها سپید داشتند ، عیسی (ع) نایشان در رسیدن ایشان همه سپید حامه بودند ، صید ماهی میکردند و درست آست که گاردان بودند «كَأَنَّهُمْ يُخْرِزُونَ الْثِيَابَ أَيْ يُصَوِّوْنَهَا» - ورنه راحورا گویند به آن معنی که سیاهه چشم وی سیاه باشد و سپیده سحت سپید و خالص رسول خدا (ص) گفت «هر بیامری را حواری است ، حواری ما ویر بن العوام است این حمر دلیل است که حواری سامیست حاصکیان هر بیامری را اربن حاست که قتاده گفت إِنْ الْخَوَارِیِّینَ كُلَّهُمْ مِنْ قُرَشِ ابْنِ کُرَیْشٍ ، و عمر ، و علی ، و حمزة ، و حمیر ، و ابو عیینة بن لحر ارجح ، و عثمان بن مظعون ، و عبدالرحمن بن عوف ، و سعد بن ابی وقاص ، و عثمان بن عفان ، و طلحة بن عبیدالله و الزبیر بن العوام و در قصه این آیت گفته اند که

مریم عیسی (ع) را با حرفت صناعی داد پیش مهتر صناعان، چون آن حرفت ندانسته بود و دریافته، آن مهتر صناعان حامهای بسیار بوی داد، و بر هر حامه نشان کرد در آن رنگ که میخواست آنکه به عیسی گفت این حامها رنگارنگ می باید هر یکی چنانکه نشان کرده ام به رنگ میکن، این میگفت و به سفری بیرون شد و حامها به عیسی سپرد عیسی رفت و آن حامها همه در یک حب هاد بیک رنگ راست، و گفت «کُونِی نَادِیَ اللَّهِ عَلٰی مَا اریدُ مِنْکَ» پس آنکه مهتر صناعان رود ارسر ساز آمد و آن حامها دید، در یک حب هاده، و بیک رنگ داده، دل تنگ شد، گفت این حامها نهان کردی عیسی گفت حامها چون خواهی، و بر چه رنگ خواهی؟ ناچنانک بوحواهی از حب بیرون آدم، چنان کرد یکی سر آمد، یکی ردد، یکی سرخ، چنانک مراد بود آن مرد از کار وی عجب درماند و دانست که هر صبح الهی بیست، بوی ایمان آورد، و اصحاب وی همه ایمان آوردند و بصرت دین وی کردند این است که رب العالمین گفت «قال الحواریون نحن اصاب الله» - کلی گفت حواریون دوازده مرد بودند و از حاصگیان عیسی که بر راه اتباع وی راست رفتند و درست آمدند، همیشه ناوی بودند، و هر گز از وی جدا نگشتند، هر که که گرسنه شدیدی گفتندی «یا رُوحَ اللَّهِ حُصَا» - عیسی دست بر زمین ردی و هر یکی را دو رعیف بیرون آوردی و در حال تشنگی میگفتند «عَطِشْنَا یا رُوحَ اللَّهِ» عیسی دست در زمین ردی، آب بر آمدی، با ایشان بیاشامیدندی پس ایشان گفتند یا رُوحَ اللَّهِ کیست ارما فاصلتر که تو ایمان آوردیم، و بر پی تو ایستادیم، چوب گرسنه شویم ما را طعام دهی، و در تشنگی آب دهی عیسی گفت از شما فاصلتر آنست که بدستِ حوش کار کمد، و از کسب حویث خورد، ایشان چون این سخن بشنیدند حرفتِ کارری بیاموختند، و از کسب حویث خوردند، ایشانند که

رب العالمین نام ایشان **حواریان** نهاد، وار ایشان حکایت کرد که گفتند
 «آمَنَّا بِاللَّهِ وَآشَهِدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ» «رَبَّنَا آمَنَّا» هم ارقول **حواریان** است،
 میگوید خداوند ما، ما ایمان داریم و مکر ویدیم «بِمَا أَنْزَلْتَ» آنچه فرو فرستادی
 از آسمان یعنی کتاب **انجیل** «وَأَتَمَمْنَا الرُّسُولَ» و مری رسول ایستادیم یعنی
 عیسی (ع) - «فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ» ای مع محمد (ص) و امتی، و هم الدین دگر هم الله
 می قو له «لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً»

«وَمَكُرُوا» یعنی الدین آحسن عیسی مههم الکفر ایشان که عیسی اربشان
 کفر معلوم کرده بود، مکر ساختند و مکر ایشان آن بود که چون عیسی و مادر ار
 میان ایشان برون شدند و پس با حواریان با نشان بار آمد و دعوت کرد، ایشان قصد عیسی
 کردند، و دار ردید، تا ویرا بردار کنند، رب العالمین گفت «وَمَكَّرَ اللَّهُ» ایشان
 سار بهائی ساختند، و الله سار بهائی ساخت، گفتند که مکر، ساری نود پوشیده
 و باشد که مفسدت را کند، و باشد که مصلحت را و مکر الله حر مصلحت را باشد،
 و عدد نا آن بود، که الله تعالی ماك است و مسره ار عدد کردن این هم چنان است که
 خود را حل حلاله کید گفت و آنکه در آن کید ار عرور ماك و مسره است محلاف
 مخلوق که کید او ماعرور است و مکر او ماعدد مس مکر خالق بمکر مخلوق نمائد،
 هم نامی هست، لکن هم سامی بیست، و درین آت رد حهمیان طاهر است و اهل صفت
 را بحمد الله در آن حجت قاهر

«وَمَكَّرَ اللَّهُ» - گفته اند که مکر الله ایضا آست که پیغام داد به عیسی نا
 ورا حواریان گفت که آن کمست ار شما که رمادهد تاشه من بروی افکند، و ویرا
 مدلی من بردار کند و بهشت او را نود، مکی ار انشان احانت کرد، آست که
 الله تعالی گفت «سَيَهْتَمُ» و هه ابی همه گفت در بیان این قصه که عیسی سی نشسته

بود با حواریان، و ایشان را وسعتها میکرد، و وسعتها میگفت، آنکه گفت یکی از شما مشرب بمن کافر شود، و مرا بچند درم فروشد پیش از آنکه حروه (۱) نانگ کند و روشنائی روز پدید آید، تادریں سخن بودند، جهودان بیامدند و عیسی (ع) را در آن میانه شب سردید، و دار رده بودند تا ویرا بردار کند الله تعالی آن شب فرمان داد تا جهان تاریک گشت، تاریکی عظیم که ایشان یکدل گریا می دیدند فرشتگان آمدند در آن ساعت و عیسی (ع) را رها میداد دست ایشان آن مرد که عیسی (ع) او را ناپرد کرده بود کمردیگانی، ماهوی یهودا بود جهودان گفت مرا چه دهید اگر من شمارا بعیسی دلالت کنم؟ سی درم بوی دادند وی بیامد و عیسی در خانه بود که روزی به بیرون داشت چون در خانه شد الله تعالی شه عیسی بروی افکند و حزقیل آمد عیسی را از آن روزی به آسمان برد جهودان ارس آن مرد در رفتند و آن مرد را بر صورت عیسی دیدند، ویرا نگرفتند و بردار کردند و بعد از آن مادر عیسی و ربی دیگر آمدند بنای دار و میگریستند رب العالمین فرمان داد تا عیسی بیامد و ایشان را گفت چرا می گریید؟ ایسان گفتند تو میگرییم عیسی گفت شما دلشک ناشید که الله تعالی مرا تا آسمان بُرد و ما من یک و قیها کرد و حر حیر و راحت پیشم بیامد، و این مرد را که بردار کردند الله تعالی شه من بروی افکند، با جهودان پنداشتند که آن من بودم این است که رب العالمین گفت «وَمَكْرُواْ وَمَكْرَآللهُ وَاللهُ خَيْرُ الْمَا كِرِبِیْنَ» - جهودان پنداشتند که ایشان دست بردند تا آن مکر که ساختند و مکر الله به است و سایر او مه

تواریحیان گفتند که عیسی سی و سه ساله بود که او را تا آسمان بردند از نیت المقدس شب قدر از ماه رمضان - سی و سه ساله بود که از آسمان بوی وحی آمد

چنانکه مدت موت و املاعی وی سه سال مرآمد، آنکه اورا مآسمان بردند و هریم
آنکه که نوی بار گرفت سیرده ساله بود، و بعد از رفع عیسی (ع) شش سال برست و ولادت
عیسی بعد از ملك اشکایان بود به پناه و يك سال و بعد از علمه اسکندر بر من بابل
شصت و پنج سال و عیسی به بیت لحم راد که مرلی است از مارل مسجد اقصی
مصطفی (ص) شب معراج آنجا فرود آمد و معراج کرد

قوله « اِدْقَالَ اللَّهِ يَاعِيسَى اِنِّیْ مُتَوَفِّکَ » - در معنی « متوفیک » دو قول گفته اند
یکی آنست که الله گفت یا عیسی من بر استادم و گیرنده وارد با سوی خود بر آورده
لی مرگ همانست که حای دیگر گفت « فلما توفیتی » ای قمیستی الی السماء
و انا حی این قول کعب است و حسن و کلسی و مطر و راق ، و ابی حریج و ابی رید ،
و برین قول توفی را دوناویل است یکی آنکه « رافعک الی وافیاً ای تماماً لم یالوا ملک
شیئاً جبری که تمامی از کسی ستانی گوئی « توفت گدنا و استوفته » یعنی
که من ترا نه آسمان مرآرم باشخص تمام که اس دشمنان او تو هیچ چیز نگاهند و
گیرند دیگر آنست که « اِنِّیْ مُتَوَفِّکَ ، ای مُتَسَلِّکَ » بقال « توفت منه ، ای تسلته »
یعنی که من ترا با خود بدرم و سوی حوس برآرم قول دیگر آنست که ار
ابن عباس روایت کرده اند « اِنِّیْ مُتَوَفِّکَ ای مُمِیتُکَ » بوقی برین قول مرگ است
و آن را دوناویل است یکی آنکه و هب گفت « نَوَفِّیْ اللَّهُ عِيسَى ثَلَاثَ سَاعَاتٍ
مِّنَ الْهَارِ ثُمَّ رَفَعَهُ إِلَیْهِ » تاویل دیگر آنست که صحاک گفت مرتقدیم و تأخیر
« اِنِّیْ رَافِعُکَ إِلَیَّ وَ مُطَوِّرُکَ مِّنَ الدِّینِ کَمَا رَافَعْتُکَ بَعْدَ رَافِعِکَ مِنَ السَّمَاءِ »
مگوید ترا سوی حوس برآرم و از کافران برهام و آنکه بعافت بران دنیا فرستم
و میرانم

رُؤِيَ اِنْ التَّيَّابِ (ص) قَالَ اَنَا اَوَّلُ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ لَآ اَنَّهُ لَمْ يَكُنْ عِيسَى وَ بَيْنَهُ
 سَيٌّ، وَ اَنَّهُ نَزَلَ عَلَى اُمَّتِي وَ حَلِيقَتِي عَلَيْهِمْ، فَاِذَا رَأَيْتُمُوهُ فَاَعْرِفُوهُ، فَانَّهُ رَحُلٌ مَرْبُوعٌ
 الْحَقْلُ، اِلَى الْحِمْرَةِ وَ الْبَيَاضِ، سَطَّ الشَّعْرُ، يُهْلِكُ اللَّهُ فِي رَمَاهُ مَسِيحَ الصَّلَاطَةِ الْكَذَّابِ
 الدَّخَالِ، وَ يَلْتَقِي فِي الْاَرْضِ اَرْبَعِينَ سَنَةً وَ فِي رِوَايَةٍ كَعَبٌ اَرْبَعًا وَ عَشْرِينَ سَنَةً، ثُمَّ
 يَتَرَوَّحُ وَ يُؤَلِّدُ لَهُ، يَتَرَفَّى وَ يَصَلَّى الْمُسْلِمُونَ عَلَيْهِ وَ يَدْعُوْنَهُ فِي حَجَرَةِ السِّي (ص) وَ رُؤِيَ
 اِنْ التَّيَّابِ (ص) قَالَ كَيْفَ يُهْلِكُ اُمَّةٌ اَنَا فِي اَوَّلِهَا وَ عِيسَى فِي آخِرِهَا وَ الْمَهْدِيُّ مِنْ اَهْلِ بَيْتِي
 فِي وَسْطِهَا قَالَ اِنَّ عَاصِمَ مَالِسِ مُوسَى اِلَّا الصُّوفَ حَتَّى قُصِّصَ، وَ مَا لِسَ عِيسَى اِلَّا
 الشَّعْرُ حَتَّى رُفِعَ، وَ قَالَ اِنْ عَمَرَ رَأَيْتُ السِّي (ص) يَنْتَسِمُ وَ هُوَ فِي الطَّوَافِ فَقِيلَ لَهُ
 فِي ذَلِكَ، فَقَالَ اسْتَقْبَلَنِي عِيسَى فِي الطَّوَافِ وَ مَعَهُ مَلَكَانِ

«وَمُطَهَّرُكَ مِنَ الدِّينِ كَفَرُوا» - تَطْهِيرُهُ مِنَ الْكَافِرِينَ اِحْرَاحَهُ مِنْ لَيْسِهِمْ
 وَ قِيلَ تَحْلِيمُهُ مِنْ قَتْلِهِمْ لِأَنَّ ذَلِكَ نَحْسٌ طَهَّرَهُ مِنْهُ

«وَحَاجِلُ الدِّينِ اَتَمُّكَ فَوْقَ الدِّينِ كَفَرُوا اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» - اِنْ رِيدَ كَعَبٌ

اين ترسیان اند که در هر شهری که باشند مه ارجهودان باشند، به سی که ترسیان
 را در دنیا مملکت و عرّت و ممعت است، و جهودان را حرحواری و مهات و فر و مایگی
 بیست و برین قول معنی اثناع دعوی محبت است به اساع دین و ملت و قول درست
 آنست که اِثْنَاعِ حَرِّ اِثْنَاعِ دین و ملت بیست، و ان کای «اَتَمُّكَ» ما مصطفی (ص)
 میشود و معنی آنست که ایشان که برین تورفتند یا محمد در توحید و تصدیق هم
 ایشانست که اِثْنَاعِ دین عیسی (ع) و ملت وی کردند نراستی و درستی، و او راستد گوی
 الله و رسالت وی اقرار دادند یا محمد! ایشان مرتز جهودان و ترسیانند، امرور
 در برهان و حجت تانقیامت، و فردا در درجات بهشت مانعت و کرامت آن جهودان
 و ترسیان در اسفل السافلین، و این مؤمنان در اعلی علیین

«ثُمَّ إِلَىٰ مَرْحُومِكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ» - این محتلمان
 درین آیت پنج قوم اند، یکی مسلمانان اند که می گویند که الله یکی و موسی (ع) و
 عیسی (ع) و محمد (ص) رسولانِ او، و دیگر جهودان اند که می گویند موسی رسول او
 و عیسی و محمد (ص) نه و سدیگر گروه ترسایان اند یک گروه می گویند که
 عیسی (ع) خداست و یک گروه می گویند که هر دواست و مادر وی زن، و
 محمد (ص) پیغمبر نه آنکه خرداد از سرانجام این چهار گروه که کافرید و آن
 یک گروه که مسلمانان اند «فاما الدین کمروا» الآية اما این چهار گروه که کفران اند
 «فاعدنهم عدائاً شديداً في الدنيا والآخرة» - ایشان را عداوت کم عدائی سخت در دنیا
 شمشیر و گریز و در آخرت آتش حاوید

«فاما الدین آموا و عملوا الصالحات» اما آن یک گروه که مسلمانان اند که
 ایشانرا ایمان است و عمل صالح ایمان فعلی باشد ارسده که مقتضی آن امر
 بود از عداوت خدا، و عمل صالح فعلی بود که مقتضی آن صلح باشد میان بنده و
 میان خدا

«فوفهم أحوالهم» میگوید حراء کردار ایشان و ثواب طاعات ایشان
 شمای نایسان رسایم، و از مرد کلر ایشان هیچ چیز صانع نکسیم و نگاهیم همانست
 که حای دیگر گفت «إِنَّا لَنَصْعَ أَحْرَمَ مِّنْ أَحْسَنَ عَمَلًا»

آنکه گفت «وَاللَّهِ لَا يَجِبُ الطَّالِبِينَ» - الله طلب نه بسدد و طالمان را دوست
 ندارد یعنی که چون طلب دوست ندارم نداسد که خود نکسم و نا خلق خود پیش
 نگیرم، که آنکس که چیری دشمن دارد، خود نکند، خاصه که از آن مستعنی و
 می یار باشد

«ذَاكَ تَلَوْهُ عَلَيْكَ» - حقیقت بلاوت آریاع است، یعنی که حواسده لفظ

مری می لعط می دارد؛ و «حق تلاوت» چنانکه آحا گفت «یتلوه حق تلاوه» آست که تدبر و تنوع معنی مری لعط دارد، و مقتضی آن کار کند، و هدای عزوجل در قرآن حایها صاف تلاوت و قرآءة ناحود کرد، ار آن در قرآن فراوان است و ظاهر آن همه رد جهمیان است، و گفت مصطفی (ص) شاهد آست «كَأَنَّ النَّاسَ لَمْ يَسْمَعُوا الْقُرْآنَ حِينَ سَمِعُوهُ مِنَ الرَّحْمَنِ يَتْلُوهُ عَلَيْهِمْ»

«دَلِكْ تَلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ» - معنی آست که این قصه عیسی و مریم که ما بر تو خواندیم از علامات رسالت و برهان نبوت تو است یا محمد، که آن حسرها عیاست که به مشاهدت دیده و بهار کتابی بر خوانده ام، بلکه مانرا از آن خبر دادیم وار ذکر حکیم «بِعِصَى لَوْحٍ مَحْضُوطٍ» مانو گفتیم «وَالْأَرْحُ الْمَحْضُوطُ مُطَقُّ بِالْقُرْشِ مِنْ ذُرَّةِ نَيْصَاءَ» - و گفته اند که «ذکر حکیم» قرآن است، فانه المحکم من الباطل و هو المشار الیه بقوله تعالی «كِتَابٌ أَحْكَمْتُ آيَاتُهُ»

النوبة التالية

قوله تعالی «فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَىٰ مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَصَارِي إِلَى اللَّهِ؟» بر رک است و بر رگوار، خلیل است و حنار، خداوند جهانان و دارنده آفریدگان، و دادستان از گردنکشان، و کین حواه از برگشتگان، ناردارنده عدل خود اردوستان نار دارنده شر بدان اریکل، نگه دارنده آبروی دوستان خویش در آفریدگان مگر که چه فصل کرد و چه کرم نمود یا عیسی بنده و رهی خویش و چه ساحت از سارهایی بر آن دشمنان آری، دوستان خویش بدشمنان نماید، اما نا نشان بدهد و سپارد اگر عیسی را بدشمنی می نگدناشتی در ندایت وجود در حال طفولیت شیطان را فرا - پیس وی گدناشتی، چنانستی که عیسی (ع) گوید من آن روورداستم که در برده عیاست

احدیت و در پناه عصمت رمویتام که در حال طعولیت و صفت کود کی مهتر شیاطین
 ارمی نارد داشت، و مرا در حیط و عصمت خود نگه داشت گویند که آن روز ابلیس فریاد
 بر آورد و گفت مار حدایا اگر کرد عیسی توانم گشت که گفته‌ای « إِنَّ عَادَى
 لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ » معرت تو خداوند که مار کردم تاهر که بدو بگردد رتاری
 مر به بند، و شنب حری پرستد، رشک و عیبت آنکه عیسی را سواحتی و روشناس
 و مقوت کردی، و رحصرت عرت فرمان می آید که « أَحْلَبَ عَلَيْهِمْ مَحِيلُكَ وَرَحْلُكَ »
 اگر در ایشان حیری بود یا سعادتی در راه ایشان بودی، از تو هم چون عیسی (ع) معصوم
 بودندی لکن حکم ما ایشان را در ازل به یگانگی رفت، و صولت قهر ما ایشان را
 از در گام ما براند، و داع بومیدی بر حای ایشان نهاد ایشان را بر فتراک حوش
 سد که ایشان سرای تواند و تو سرای ایشان

پیش تو رهی چنان ماه افتادست

کروی همه طاعتی گناه افتادست

این قصه به ران روی چون ماه افتادست

کین رنگ کلیم ما سیاه افتادست

« و مکروا و مکرا لله » - ابن عباس گفت مکر الله آن بود که چون ایشان

مکرو و گناه بیورودند، در عصمت بیورود، ما ایشان را بیکبارگی در عصمت نظر گرفت
 کمر بهما آوردند، و در طمیان و صلالت سر در بهادند، آنگه ایشان را فرا گرفت
 یاره پاره را آما که ندانستند

در آناریارند که یکی ابو الدرداء را رحابید ابو الدرداء گفت مار حدایا

تو درست و عمر درار و مال بسیار ویرا ار رانی ندانار عاقل که درین سخن فاعل کند
 داند که بدترین دعاهاست، که هر که را این دادند بطر و عملت ویرا از کرا آخرت عاقل

گرداند تا هلاک شود

« اذ قال الله يا عيسى ابني متوفيك، الآية - و تو گروا سطرې گفت « متوفيك عن شهواتك و خطوط نفسك » - الله گفت يا عيسى من ترا ارشهوآت ولدات و خطوط نفس حويش فرا خواهم گرفت ، تا بير خطوط خود بطلني ، و مراد نفس را نكوشی رب العالمين اين مگفت و چنان كرد ، او را نه آسمان برد و بمنزل فرشتگان فرود آورد ، و او را سفت ايشان بر آورد اكنون عيسى (ع) تا آسمان است و مصطفي (ص) گفت شب معراج عيسى را تا آسمان دوم ديدم و تا آخر عهد اين امت سمحرا ببيت المقدس فرود آيد ، و دجال را هلاك كند و صليب بشكند و حريز بكشد ، و نصرت دين محمد كند ، و بيان اين قصه در آن حشر است كه

ابو امامه باهلي روايت كرد از مصطفي (ص) « قال انه لم تكن فتنة في الارض منذ درأ الله ذرية آدم اعظم من فتنة الدجال ، و ان الله لم يبعث نبياً الا قد حذر امته الدجال ، و انا آخر الانبياء و انتم آخر الامم و هو خارج فيكم لا محالة » گفت . او روزگار آدم تا قيامت هيچ فتنة ای صعب تر و عظيم تر از فتنة دجال بيش و پيغامبران كه بودند همه آن بودند كه امت خود را از فتنة دجال ميم دادند ، و مترساييدند و من پيغامبر آخر الزمان ام و شما امت آخر الزمان ، و در روزگار اين امت لا محالة ديرون آيد آنكه مصطفي (ص) گفت اگر من رنده باشم شعل او كه ايت كم شما را ، و اگر بعد از من ديرون آيد ، فالله حليفتي على كل مسلم آنكه بيان كرد كه اركحا ديرون آيد ، گفت ارميان شام و عراق پديد آيد ، و چنانكه مي رود در سوي راست و سوي چپ ، تمام كاري ميكند در ربع و اول سخن كه گويد آست كه « انا نبي » دعوي پيغامبري كند مصطفي (ص) گفت « ولا نبي بعدى » يعنى ندايد كه پس از من هيچ پيغامبري نباشد مگر با بددوع وى فرسته بشويد !

آنکه پای برتر همد و سخن برتر گوید، و دعوی حدائی کند «أَنَا رُئُكُم» گوید، مصطفی (ص) گفت «وَأَنْ تَرَوْا رُئُكُمَ حَتَّى تَمُوتُوا» و شما تا نمیرید حدای را به بینید «وَأَيْنُهُ أَعُوذُ وَاللَّهُ رُئُكُمَ لَيْسَ بِأَعُوذَ» گفت و مشای وی آست که اعور بود، و حدای شما اعور بیست، و میانِ دو چشم دجال نام کافر نوشته چنانک دبیر و مادیبر میخواند و مادی بهشتی است و دورحی مصطفی (ص) گفت آن دورح وی بهشت است و آن بهشت دورح کسی که با آن دورح و آتش وی گرفتار شود، باید ابتداء سورة الکهف در گیرد و میخواند، تا حدای تعالی آن آتش بروی سرد کند چنانکه بر ابراهیم (ع) سرد کرد آنکه اعرابی را گوید چه بیسی، اگر من پدر و مادرت رنده کنم، گواهی دهی که من حدای توام؟ اعرابی گوید چنین کنم! پس دو شیطان بر صورت مادر و پدر وی نیایند و گویند «يَا بُنَيَّ أَتَقِمْ فَاِنَّهُ رُئُكَ» گفتا و ارفتنه دجال یکی آست که او را مسلط کند بر شخصی تا ویرا بکشد و پاره پاره نکند آنکه گوید «اَطِروا اِلَى عِدِي هَذَا فَاَسِي اَعْمَهُ الْآنَ» ثم یرعم ان له رأی عری، گوید بگردن ماین سده من که هم اکنون او را رنده کنم، و گوید که مرا حدای دیگر است نه تو، من رب العالمین آن سده را رنده کند تا دجال ویرا برسد که «من رُئُكَ؟» سده گوید «رَبِّي اللَّهُ وَاتَّعَدُ اللَّهُ اِتَّ الدَّحَالُ وَاللَّهُ مَا كُنْتَ قَطُّ اَنْتَ بَصِيرَهُ فَيَكُنِي الْآنَ» و ارفتنه وی آست که آسمان را فرماید با نادان سارد، و زمین را فرماید تا نبات برآرد، و چرندگان و مواشی در احیاء عرب همه قرنه شوند و برشیر، آنکه همه زمین فرا رسد مگر نمکه و مدینه کبر العالمین و رشتگان را فرستد با سمیرهای کسند با ویرا از نمکه و مدینه نار دارند آنکه سردمکی مدسه فرود آند و بر همان حدای عزوجل سه بار مدینه بلرزد و بحسد تا هر چه منافقان باشند از مردان و زنان از مدینه به دجال اوفتند

و هدیه از کافران و منافقان و ندان پاك شود مصطفی (ص) گفت آن روز را روزِ احلاس گویند که بیکلِ هدیه از ندان پاك شوند و حالص گردند

۴۱ شريك لت ابي العكر گفت یا رسول الله عرب آن روز کجا باشند ؟ رسول (ص) گفت عرب آن روز اندك باشند نه بیت المقدس فرود آمده و امام ایشان مردی صالح ، بنام امداد را مؤذن اقامت گویند در مسجد بیت المقدس و امام فرایش شود و تکبیر احرام بسدد ، ناگاه عیسی (ع) فرو آید ، و آن امام قدم بار پس می بدد ، یعنی که نا عیسی فرایش شود عیسی دست ندان کتب وی فراهمد «تقدم فصل فانیها لك اقيمت» گوید پس چون بنام گرا درده باشند ، عیسی گوید درمکشائید ، در بکشاید دحال را ببیند نا هفتاد هزار جهود بهر یکی طیلسانی برافکنده و شمشیری حائل کرده ، دحال چون در عیسی بگرد بگذارد ، چنانك نمك در آن بگذارد ، و بر گردد نا بگریزد ، و عیسی گوید «إِنَّ لِي فِيكَ صَرَّةً لَنْ تَسْقَى بِهَا» مرا صرته می ریزد و می است که از آن فرایش توانی شدن ، آنکه بوی در رسد و او را بکشد ، جهودان همه بهریمت شوند هر درختی و جاری و سگی که جهودی درس وی گزیرد ، رب العزت آن را سحر آرد نا جهود را بسیار ، مگر درخت عرقند که از درخت ایشان است آنکه مصطفی (ص) گفت روزگار دحال چهل سالست هر يك سال چون يك ماه ، و يك ماه چون يك هفته از آدیه نا بآدیه و آخر ترین روز وی چون شرادمای بود گفتند یا رسول الله در آن روزهای کوباه بنام چون کسند ؟ رسول گفت بنامها بوقت حوش تواند کرد چنانکه درین روزها آنکه مصطفی (ص) گفت عیسی بن مریم در آت من حکمی داد گر باشد ، و بیس روی استوار است ، او صلیب را بشکند ، و حوك بکشد ، و کفر بردارد ، و کین و عناد و بعض و حقد در هیچ دل نماید ، کرد کتاب می ریزد سوخت ، و ددان نا مردم برم

ورام شوید، کودکای دست در دهن مار کنند و ایشان را گریزی نرسد، و دست در کردن شیر افکند و ترسند، و کرک در میان کوسفندان شوند (۱) چنانکه سگان، و هیچ نرمند، و ساترمین چنان شود که در عهد ۴۵۲ (ع) بود، جماعتی از حوشهای انگور سیر شوند و یک ابار بفری را تمامی نرسد، و گاوان کشت زاری گران بها شوند، از آنکه همه جهان کشتزار و وحای نبات بود، و اساس عاریان ارزان باشد، از آنکه حرب و قتال باشد که کافران و بد دینان هیچ نماند، و جهانبیان همه بر کلمه حق و عبادت الله گرد آیند، و حر حدای عروجل پیرستند

۱۲ - النوبة الاولى

قوله تعالى «إِنْ مَثَلَ عِيسَىٰ عِندَ اللَّهِ» مثل عیسیٰ سر دیک خدا «كَمَثَلِ آدَمَ» هم چون مثل آدم است «خَلَقَهُ» من تُرابِ، بیاورد آدم را از خاک، «ثُمَّ قَالَ إِيَّكَ يَكُونُ» (۹۹) آنکه ویرا گفت که باشی و می بود

«أَلَمْ تَكُنْ مِنْ رَّيِّكَ» این سخن راست است و ناک سرا از خدا وید تو

«فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُنْتَرِينَ» (۱۰۰) تو که رسول منی از گمان افتادگان مباش
 «فَتَنَّا حَاطَكَ فِيهِ» هر که نابو حجت آورد در کار عیسی «مِنْ تَعْدِ مَاخَاةٍ لَكَ مِنْ الْعِلْمِ» پس ازین که نتواند از بیعالم و دانش «فَقُلْ مَا لَوْ» گوی بیاید،
 «تَدْعُ آسَاءَ نَا وَآسَاءَ كُمْ» یا بحوالم پسران حویش، و شما پسران حویش
 «وَسَاءَ نَا وَرِسَاءَ كُمْ» و زبان حویش و شما زبان حویش «وَأَنْفُسَا وَأَنْفُسُكُمْ»
 و ما خود بحویش و شما خود بحویش «ثُمَّ سَتَهَلْ» پس مآهلت کسیم، «فَتَحَلَّ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ» (۱۰۱) لعنت خدا کسیم بر درووع زبان

(۱) چنین است در هر دو نسخه

«إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْتَّصُّصُ الْحَقُّ» ایسی نامہ قصہائی است راست چنان کہ بود،
 «وَمَا يَنْبَغِي إِلَيْهِ إِلَّا اللَّهُ» و بیست هیچ خدا حلاله «إِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»
 و حدایست کہ برستی اوست کہ توانا و دانا است
 «فَإِنْ تَوَلَّوْا» اگر بر گردید از مباحلت، و مارا یستند از تصدیق «فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ
 بِالْمُفْسِدِينَ» (۶۳) «خدای داناست ما آن معسدان و تهاکراں

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ» مگوای اهل کتاب «تَمَلَّوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ» مار
 آید سحسی کہ آب سخن یکسان است «نَسَا وَبَيْنَكُمْ» میان ما و میان شما،
 «الْأَلْعَدُّ إِلَّا اللَّهُ» کہ پرستیم حرایں خدای «وَلَا تُشْرِكْ بِهِ شَيْئًا» و نا وی هیچ
 اسار مکریم، «وَلَا يَجِدْ بَعْضًا نِعْمًا أَرْبَابًا» و کسی ار ما، کسی را وحدائی نگیرد
 و خدا بخواند، «وَمِنْ دُونِ اللَّهِ» فرود از خدای، «فَإِنْ تَوَلَّوْا» پس اگر از بند برفتی
 این مار کردند، «فَقُولُوا» پس شما مگوئید «اتَّهَدُوا» گواه باشید، گواهی دهید،
 «يَا أَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ» (۶۴) «ما آنکه ما ماری گردن بهاد گاییم

النوبة الثانية

قوله تعالى «إِنْ مَثَلٌ عِيسَىٰ عِندَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ» سب رسول این آیت است
 کہ تر سایان بحران، سید و عاق و اسقف و اصحاب ایشان آمدند بر مصطفی (ص)
 و گفتند «مَا لَكَ نَشْتُمُ صَاحِبًا» چه بودست ترا کہ صاحب ما را ناسرا می گوئی،
 یعی عیسی (ع) رسول گفت آن چه ناسراست کہ من ویرا گفتم؟ گفتند می گوئی
 کہ وی بنده است گفت «أَحَلُّهُوَ عِنْدَ اللَّهِ وَرَسُولُهُ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ الْعَذْرَاءِ
 التَّوَلَّى» ایشان چون این سخن شنیدند همه در حشم شدند و کراهیت نمودند،
 گفتند «هَلْ رَأَيْتَ إِسْمَاعِيلَ قَطُّ مِنْ عِرَاقٍ؟» هر گرهیچ مردم دیدی کہ بی پدر باشد؟
 اگر چنین است کہ تو می گوئی مثال این ناما نمای، رب العالمین بحواب ایشان

وحتدرایشان این آیت فرستاد، گفت قیاس خلق عیسی (ع) بی پدر همچون قیاس خلق آدم بی پدر و بی مادر است

«إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِندَ اللَّهِ...» میگوید سان وصفت عیسی سر دیک خدا و در حکم وی همچون سان وصفت آدم است آدم را ارحاک بیاورید و قالب وی ساخت، و زور گاری آن حسد بی روح میان مکه و طائف چنانکه در حراست نگذاشت، آنکه آن حسد را گفت که ای آدم ماش نثری رنده گویا، به پدر بود نه مادر، همچنین مادرا گفت عیسی ماش، پدر نه مود و مادر بود، یعنی در تحلیق سر دیک الله در قندرب او هر دو یکی اند چنانکه آفرینش آدم بی پدر و مادر مروی دشوار بود، آفرینش عیسی (ع) بی پدر دشوار بود

«الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ» - میگوید آنچه ما تو گفتیم ارفقه و حیر عیسی درست است و راست، و بیعام ار خداوند تو، و حق ایست و راست که خدا گفت، نه آن که ترسایان گفتند در کار عیسی و رواناند که «الْحَقُّ» ابتدا بهد «وَمِنْ رَبِّكَ» حیر ابتدا، و معنی آن باشد که «الْحَقُّ فِي ذَلِكَ بَلْ فِي الْأُمُورِ كُلِّهَا مَا يَكُونُ مَصْدَرُهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»

«فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ» - هر چند که طاهر این خطاب نا مصطفی (ص) است، اما مقصد این خطاب عموم امت است، یعنی شما که آیت محمد اید بشاک مناشید که مثل عیسی هم چون مثل آدم است و در گمان میقتید، چنانکه برسایان در گمان افتادند و اس مثل پدید رفتند

«فَمَنْ حَاكَ فِيهِ» معنی محافه و مُحَافَافه حجت آوردن است و حویشتن راحق نمودن میگوید هر که با تو حجت آورد در کار عیسی، و آنچه الله گفت و بیان کرد پدیدرد، «يَنْتَعِدِ مَا حَاكَ مِنْ الْإِلَهِ» پس آنکه ارحدا تو بیعام آمد، و بداستی که عیسی سنده خدا بود و رسول وی.

« قُلْ تَعَالَوْا » ایشان را گوی، یعنی ترسایان نحران و مهتران ایشان سید و عاقب که نانو حصومت میکردند، « تَعَالَوْا نَدْعُ آسَاءَنَا وَآسَاءَكُمْ » بیایید تا جوابیم ما پسرانِ حویش و شما پسرانِ حویش، و ما ریانِ حویش و شما ریانِ حویش، و ما خود بحویش و شما خود بحویش، آنگاه مباحثت کنیم مباحثت آن بود که دوتن یا دوقوم بکوشش مستقیمی یکدیگر را سرسند، و از حدای عروحل لعنت خواهدد از دوقوم بر آنکه دروعلانند و نهله نامیست لعنت را، مباحثت و تماهل و اتهام در لعنت یکی اند و بسیرا تماهل خود در عقب لعل گفت « فَحَسِّلْ لِمَتَا أُنِدِ عَلَى الْكَلْبَيْنِ » گفته اند که روزِ مباحثت روز بیست و یکم از ماه دی الحجة بود مصطفی (ص) صحرا شد آن روز دست حس (ع) گرفته و حسین (ع) را در مرشاده، و فاطمه (ع) اریس میرفت، و علی (ع) اریس ایشان و مصطفی (ص) ایشان را گفت چون من دعا کنم شما آمین گوئید داشمندان و مهتران ترسایان چوب ایشانرا بصحرا دیدند بر آن صفت، ترسیدند، و عام را بصیحت کردند و گفتند « یا قوم! إِنَّا نَرِيْ ذُرِّيَّتَهُمْ أَلَّا يَكُونُوا لَنَا حَلَّالٌ وَلَا حَلَالَةً، فَلَا تَهْتَفِلُوا فَتَهْلِكُوا وَلَا يَنْتَفِيْ عَلَى وَحْدِهِ لَارِثٌ بَصْرَانِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ » ترسایان آن سخنان از مهترانِ حویش شنیدند همه ترسیدند، و از مباحثت نارایستادند و طابِ صلح کردند و حریت پدیدرفتند، تا مکه هر سال دو هزار حله بدهند، هزار درهمِ صغر و هزار درهمِ رحب مصطفی (ص) با ایشان در آن صلح بست آنگاه رسولِ خدا گفت « وَالَّذِي بِيَدِي بَدَّه لَوْ تَلَاعَبُوا لَئِيْضُوا قِرْدَةً وَحِمَارِيْرَ، وَلَا صَطْرَمَ عَلَيْهِمُ الْوَادِي نَارًا، وَلَا سَتَأَمِلُ اللَّهُ نَحْرَانِ وَاهْلَهُ حَتَّى الطَّيْرُ عَلَى الشَّجَرِ، وَلَمَّا حَالَ الْحَوْلُ عَلَى الْبَصَارِ كُلِّهِمْ حَتَّى هَلَكُوا »

قوله « إِنَّ هَذَا لَهَوُ الْقَصَصِ الْحَقِّ، وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ » - ای ای الادی اوحیسا الیک لهو البحر الحق، و ان المستحق للمادة هو الله عروحل لاعیر، ولا یر ولا حکم الاله،

میگوید این بیعام که تنویر ستادیم از قصه عیسی (ع) و آ ۴۵۲ (ع) راست است و درست ، و گفت ترسایان در عیسی باطل ، که معبود حرحدائی عزوجل نیست ، و عزت حرعرت او نیست ، و حکم حرحکم او نیست ، آنکه تعظیم را نام الله اعادت کرد و گفت **قَوْلَ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَرِيبُ الْعَكِيمُ** ، حدای است که کس ماوی نتاود ، و حدائی را اولشاید ، و فرورد و اسار ندارد حکیم است که کارها محکمت کند و عدل و راستی در آن مکه دارد

« **فَإِنْ نَوَّلُوا** » - اگر برگردند از مهابلت و پدید بندگان کلمه حق و بیان راست ، « **فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ** » آن برگشتن ایشان بر حدای پوشیده نیست ، میدانند از خلق خویش که ساء کار و بد کردار کنند ، و فردا حراء وی دهد سرا و وی
« **قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ** » این خطاب هم ترسایان نصران است **فَقَاهِد** و ربیع گفتند که اهل کتاب اینها جهودان مدینه و ترسایان نحران بهم اند که حائی دیگر ایشان را در دم فراهم گرفت ، گفت « **أَتَعْبُدُوا أَحْزَاهُمْ وَرُهَاَنَهُمْ أَرَانَا** » **مِنْ دُوبِ اللَّهِ الْآيَةِ**

قوله « **تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ** » اس کلمه سواء ، کلمه « **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** » است ، یعنی که مردم مابد که در آن یکسان باشد در عادی معسران گفتند این آیت بحواب آن جهودان آمد که گفتند یا محمد (ص) تو ارما آن میخواستی که ما ترا بحدائی کریم چنانکه برسایان عیسی (ع) را گرفتند و بحواب آن ترسانان گفتند یا محمد (ص) از ما آن میخواستی که در تو آن گوئیم که جهودان در عزیر گفتند رب العالمین گفت ایشانرا گوی « **تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ نَبِيًّا وَبَيْكُمُ الْآلَمَدُ إِلَّا اللَّهُ** » بیائید که حرحدرا مرستم ، و حراء را عادت نکسیم **رُؤِيَ أَنَّ** **التِّي (ص) قَالَ** « **لَا تُطْرُقُونِي كَمَا أَطْرَأَتِ (۱) النَّصَارَى** » این مریم **فَاتِمَا أَنَا عَدُ** ،

فَقُولُوا عَدُوَّ اللَّهِ وَرَسُولُهُ « واطلقت و عدُ نسی عامر الی الی (ص) فقالوا انت سیدنا ، فقال « السیدُ الله » فقالوا « افضلنا واعطسنا طولاً » فقال « قولوا قولکم او معسر قولکم ولا یستحریکمُ الشیطان »

« وَ لَا تُشْرِكْ بِهِ شَيْئاً » - این کلمه همان فائده داد که « أَلَا نُمَدِّ إِلَهَ اللَّهِ » داد ، و ربادة فائده درین کلمه آنست که عادتِ خدا صورت مدد ما بعضی شرک چنانکه رب العالمین حای دیگر گفت « وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِذْ وَهُمْ مُشْرِكُونَ » و مصطفی (ص) گفت « الْشِّرْكَ أَحْمَىٰ فِیْكُمْ مِنْ ذِیْبِ اللَّمْلِ عَلَى الصَّخْرَةِ الصَّائِءِ فِی الْإِلَیَّةِ الطَّلَمَاءِ » ، پس « أَلَا نَعُدُّ إِلَهَ اللَّهِ » اشارت تنوید دارد ، « وَ لَا تُشْرِكْ بِهِ شَيْئاً » اشارت ماحلاص

« وَ لَا یَتَّخِذْ تَعْصاً نِعْصاً أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ » - این هم تفسیر کلمه « سَوَاءٌ » است ، یعنی که هیچ کس ارما کسی را بعدائی نگیرد ، و خدای بخواهد ، نه اهل تورات عریز را ، نه اهل انجیل ، عیسی را نه کس باطل از منطل پدیدبرد و گفته اند در معنی « لَا یَتَّخِذُ تَعْصاً نِعْصاً أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ » ای لا تطع فی معصیة الله احداً ، یعنی در معصیت خدا هیچ کس را فرمان مریم که هر که در معصیتِ خدا مخلوقی را فرمان برد همچنانست که حردای را کسی را سحده نرَد و او را بعدائی گرفت مصطفی (ص) گفت مَنْ أَطَاعَ مَخْلُوقًا فَكَأَنَّمَا سَخَدَ سَخْدَةَ لِبِرِّ اللَّهِ ، « فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِالْآیَةِ » - این خطاب با مصطفی (ص) است و ما

امت وی میگوید « اگر ایشان را احاطت برگردد شما گوئید که ما مسلمانانیم و خدا را یکتا و بی همتا گویانیم اگر کسی گوید این آیت بر سبیلِ حجت آورد برایشان ، و درین وجه حجت است که گفت فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا ۴۴ حوای آنست که رب العالمین ما را درین آیت ادب محاح در آموخت ، و بیان کرد که معاند را بعد از آنکه حجت بروی لارم گشت و حق بروی طاهر شد ، و همحان عباد

میسایید ، راه آست که اروی مر گردید و ملاحت درمحات وی مکنارید
 وفي الخبر ان النبي (ص) كتب كتاباً الى قيصر ودعا الى الاسلام ، فقال ' من
 محمد رسول الله الى هرقل عظيم الروم سلام على من اتبع الهدى . اما بعد ،
 فانا ادعوك الى الاسلام اسلم تسلم ، اسلم يؤتلك الله احرك مرثى ، فان توليت
 فان عليك اثم الاربيين يا اهل الكتاب تعالوا الى كلمة سواء بيننا و بينكم
 الى آخر الآية .

- النبوة الثالثة -

قوله تعالى ' اِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِندَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ ' - اين آيت اريك روى
 اشارت بقدرتِ حداى دارد ، و اريك روى اشارت تحصيل و تشریف عيسى (ع) و
 آدم (ع) اما تحصيل ایشان طاهر است و بيان قدرتِ آست که در آفرينش عيسى
 و آدم نامرود که حداى قادر بهر کمالست ، و قدرتِ او مى کسب وى احتيال است
 توانائى او مى عجز وى روال است ، و بايد گى اودعوت و قدرتِ بى گشتن حال است
 به خود در وصفِ قدرتِ بلکه درهمه اوصاف قنوم و متعال است هر چه خواهد کند ،
 و توانِ آن دارد که از بطنه مرده گاه آدمى رنده کند ، و ر بیکانه مرده که آشا رنده
 کند اربى محبت تر که از خاکِ مرده آدم صمى آرد ، و ارمريم بى بدر عيسى (ع) پيدا
 کند ، میان اين و آن حدائى حرد پيدا مى کند و قدرتِ خود بخلق میساید آن
 چیست که در عقل محالست که به در تحت قدرتِ دوالحلال است ؟ آن چیست از
 معدوم که به الله بر آن قادر بر کمالست ؟ مخلوق را قادر گویند لکن بر سسل محار ،
 قدرتِ او کسی ، بعضى تواند و بعضى نه ، و حداى بهر چيز قادر است در معدوم چنانکه
 در موحود ، در مستحيل چنانکه در معقول ، در حير و درس ، در طاعت و در عصيان
 قال الله تبارك وتعالى ' وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ نَقْدَرَأ '

یکی از مردگان دین حقای را عرواح نما کرد و گفت «یا مَنْ یُقَدِّرُ وَلَکِنَّهْ یَعْمُرُ، یا مَنْ یَعْلَمُ وَلَکِنَّهْ یَحْلُمُ، یا مَنْ یُصِرُّ وَلَکِنَّهْ یَصِیرُ» این نما را آن حریر گرفت که «اِنَّ حَمَلَةَ الْعَرْشِ ثَمَانِیَّةٌ اَرْبَعَةُ تَسْبِیْحِهِمْ سَبْحَانَ اللَّهِ عِنْدَ حِلْمِهِ بَعْدَ عِلْمِهِ، و اَرْبَعَةُ تَسْبِیْحِهِمْ سَبْحَانَ اللَّهِ عِنْدَ عَمُوهِ بَعْدَ قُدْرَتِهِ

قوله «الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِینَ» - یا محمد (ص) بگفتا در گمان بیفتی که ما را در قدرتِ ایحاد شریک و اساسست، و ما را در آن کس حاجت و نیاز نیست، و حرما کس را قدرتِ ایحاد و اختراع سرا نیست

یکی از پیروان طریقت در مصاحبات گفت خداوند! کار آما کس کند که تواند و عطا آما کس بخشد که دارد، پس رهی چه دارد و چه تواند؟ چون توانائی تو کرا توانست؟ و در ثناء تو کرا ریاست؟ و می مهر تو کرا سرورِ حان اسب؟

می سیم مهرِ دلیرِ راحتِ گلزار نیست

می فروغ آن رخ گلریزه بود و نادر بیست

قوله «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ» - ای مهتر! این بیگانهگان مابعدِ حجاب، و جهل می اندازد، و عقل مدحول، ایشان را چه سری کند این آیتِ اعتبار و قیاس که بر ایشان خواندی از راه اعجاز؟ این آیت مباحله بر ایشان خوان، و پس بر ایشان قهرو ساست ما کوس دار **مصطفی** (ص) گفت آتش آمده بر هوا ایستاده اگر ایشان مباحلت کردیدی در همه روی زمین از ایشان یکی نماسدی و اصحاب مباحله مسح کس بودید **مصطفی** (ص) و رهرا (ع) و مرثصی (ع) و حمص (ع) و حمصین (ع) آن ساعت که بصحرا شدند رسول ایشان را ما سماء خود گرفت، و کلم برایشان پوتابید، و گفت «اَللّٰهُمَّ اِنَّ هٰؤُلَاءِ اَهْلَى حَبْرِ قَبْلِ اَمَدٍ و گفت «یا محمد! و آما این اهلِ کلم»، چه ناسد ما محمد اگر مرا مدبری و در شمار اهل بیت خویش آری؟ رسول (ص) گفت «یا حبر قَبْلِ وَاَتَتْ مِائَةً، آنگاه حبر قَبْلِ مار گشت

و در آسمانها مبارید و صحر میگرد و میگفت « مَنْ مِثْلِي ؟ و أَنَا فِي السَّمَاءِ طَائِفٌ »
 الملائكة و في الارض من اهل بيت محمد (ص)، یعنی چوب من کیست ؟ که در
 آسمان رئیس فرشتگانم ، و در زمین از اهل بیت محمد (ص) حاتم پیغامبران
 این آب نه من مرا که خواهم حاکم سر کوی آسمای تو ؟
 قوله تعالى « إِنَّ هَذَا لَهَوُ النَّصِّصِ الْحَقِّ » - این قرآن سحری پاک است ، کلامی
 راست و درست ، کلام نازحیای عرب ، سخن آفریدگار حکیم عرب و کلامش
 عرب ، و رسولش عرب عرّت خود را گفت « وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ » عرّت
 کلام را گفت « وَ إِنَّهُ لَكِتَابٌ عَرَبِيٌّ » عرّت رسول را گفت « لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ
 مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَرَبِيٌّ » (۱) می گوید مدتی من از کتاب عربی راست امام توانست ، و رسولم
 عربی راست شمع توانست ، و در خود عربم حدای توام چندین هزار سال است تا
 صدگان رامیآفریم ، ایشان در من عاصی و کافر می شود ، مرا در و فرزند میگویند ،
 و از گفت با سراء ایشان در عرّت وحدانیت ناقصای بیامد یا محمد (ص) تا تر ابرسالت
 مخلوق فرستادم ، چندین هزار کافران بر حسد تو بیرون آمدند ، و تر اساحر و شاعر خواندند ،
 و محسوس و کاهن خواندند ، و در عرّت رسالت تو هیچ نقصان نیامد و نا این قرآن تو
 فرستادم چندان ملحدان و ربا دقه قصد کردند که در آن طعمی کسند و عیبی آرند ، هم
 ایشان مطعون گشتند ، و در عرّت کلام ما عیب نیامد مؤمنان عرب کردگان می اند
 که گفته ام « وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ » شیاطین قصد ایمان ایشان کردند تا
 در بایند نتوانستند ، هر چند که سوسه کردند لکن تسعیه ایمان راه بردند ، این همه بدان
 کردم که خود عربم و ایشان را عرب کردم « عرّتی فی الولاية ، و عرّته رسولی فی الکفانة ،
 و عرّته کلامی فی الاعجاز و الحجة ، و عرّته المؤمنین فی الرعانة و المصرة »

(۱) در اینجا مصف کلمه « عرب » را برای « رسول » (ص) صحت داده است ، در صورتیکه
 بقیت آیت چنین است « عربیر علیه ما عستم » یعنی ای مؤمنان من پیغامبر سعت و نا گوار است
 که شما بر من امید سازید بر این علی الطاهر « عرب » معنای سعت آمده و صفت « رسول »
 بیست و میدی خود در تفسیر آیه شریفه (۱۲۸/۹) هم چنان رفت است که شرح دادیم

« قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ » - ار روى تحقيق این خطاب ما اهل توحید است و مردان راه حقیقت میگوید شما که امروز سالکین مذهب صدقاید اگر خواهید که فردا ساکنان مقعد صدق باشید، مگر تامذهب ارادت خویش ارحاشاک رسوم صیامت کنید، و بساط وقت خویش ار کدورات بشریت فشانده دارید، و مشرب همت ارعار اعیاریاک گردانید، بکذل، یک ارادت و یک همت باشید « مَنْ أَصْحَحَ وَلَهُ هُمْ وَأَحْدٌ كَفَاهُ اللَّهُ مُثْرَمَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ » ایست که گفت « وَلَا يَتَّحِدُ بَعْضًا مِمَّا أَرَادَ أَنْ يَفْعَلَ مِنْ دُونِ اللَّهِ » ناهر پراکنده (۱) دلی بهر کوئی فرو مشود نفس آملره را فرمان میرسد، هوا مدمومه را میرستید « وَلَا تَتَّبِعُوا الْهَيْهَاتَ إِلَيْهِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ » ما ترا دامن گیرد گفتار هر فرد دامن

سنة پندار خویشی سنة الله شى

۱۳- النوبة الاولى

قوله تعالى « يَا أَهْلَ الْكِتَابِ » - ای اهل تورات و انجیل « لِمَ تُخَافُونَ فِىْ اِمْرَآئِمِمْ » چرا حجت میسارید خود را در امر ابراهیم (ع) « وَمَا أُبْرِكَتِ التَّوْرَةُ وَالْاِنْجِيلُ اِلَّا مِنْ تَعْدِیْ » وجود مرستادند به تورات و انجیل، مگر پس ابراهیم، « اَفَلَا يَعْلَمُونَ (۱۶) » هیچ می دریابید؟

« هَا » بیدار بید (۲) و گوس دارید « أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ » شما که ایما ابید « حَاجَّتُمْ » حجت می آرید « فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ » در آنچه شما را آن علم است « وَأَمَّ تَخَافُونَ » چرا حجت می آرید؟ « فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ » در آن چیز که شما را در آن علم نیست و در آن آگاهی؟ « وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۱۷) »

و خدا داد و شما ندانید

« مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا » ابراهیم هرگز جهود بود « وَلَا نَصْرَانِيًّا » و نه
رسا بود « وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا » لکن حسیبی بود، مسلمان « وَمَا كَانَ
مِنَ الْمُشْرِكِينَ » (۶۷) « و هرگز از اسارگیران و اسارخوانان باخدای خود

« إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ » اولی تر مردمان به ابراهیم « لِلدِّينِ أَنْعَمَ »
ایشان اند که برمی اواند « وَهَذَا النَّبِيُّ » و این پیغامبر « وَالَّذِينَ آمَنُوا » و ایشان که
مگرویدند « وَآلَهُ وَآلِیُ الْمُؤْمِنِينَ » (۶۸) « و خدای یار مؤمنان است و در صرت و معوت

بردنك مايشان است

« وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ » دوست میدادند گروهی از جهودان،
« لَوْ يُبْلِسُكُمْ » اگر شما را بپناه نواند کرد و ارحق شما را توانست فریعت،
« وَمَا يُبْلِسُونَ إِلَّا أَنفُسُهُمْ » و بپناه نمیکشد مگر حویشتن را، « وَمَا يَشْعُرُونَ » (۶۹)
و نمیدادند

« يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ يَا بَنَاتِ اللَّهِ » ای اهل کتاب چرا کافر میشوید
سحاب خدای « وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ » (۷۰) « و شما گواهی میدهید که نورات حق
است

« يَا أَهْلَ الْكِتَابِ » ای اهل کتاب « لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ » چرا می آمیزید
راستی را مکاری « وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ » و پنهان میدارید چیزی که راست است و
درست، « وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ » (۷۱) « و شما میدانید راستی آن

« وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ » و گروهی گفت ارداشمندان اهل کتاب
قوم خودش را « آمِنُوا » مگروید « يَالَّذِي أُورِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا » آنچه فرو
فرستادید بر مؤمنان، « وَحَمَّ النَّهَارِ » ماوَل روز مگروید « وَ أَكْفَرُوا آجِرَةً » و ناخر
روز از آب اقرار و ایمان ما آفید « لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ » (۷۲) « تا مگرایشان که

بسمحمد (ص) کروید عابد ار تصدیق او ناپس آید

التوبة الثانية

قوله تعالى 'يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُخَافُونَ فِي إِبْرَاهِيمَ الْآيَةِ' - مفسران گفته اند این آیت مآں فرود آمد که داشمنانِ جهودان و ترسایانِ نحرانِ حصومت کردند در کابرِ ابراهیم (ع) جهودان میگفتند ابراهیم ارما بود و بردینِ ما، و ما سراوادر، و ترسایان دعوی میکردند که ارما بود و بردینِ ما رب العالمین دعوی هر دو ناطل کرد گفت 'لِمَ تُخَافُونَ فِي إِبْرَاهِيمَ' ای لِمَ تَدْعُونَ، دعوی درین آیت حجت خواند، اربهر آنگه هر که دعوی کند دُخْت آرد آنگه بیان کرد که این بست جهودان و ترسایان در حق وی محال است، که ابراهیم متقدم بود و این هر دو علت متاخر. یسی که این ملت جهودان و ترسایان معنار برول تورات و انجیل سرا دیده آمد، و تورات و انجیل معنار وفاتِ ابراهیم فرود آمدند بمعمر هاء دراز گفته اند که میانِ ابراهیم و موسی هزار سال بود و میانِ موسی و عیسی دو هزار سال 'أَفَلَا تَعْلَمُونَ' می دریابید که این دعوی شما ناطل است و حجت شما نناء؟ 'هَآ أَنتُمْ' قراءِ مدینه می همزه و بی مذ خواند، و قراءِ مکه مهموز و مقصور خواند برورس 'مَمْسُومٌ' و اهل کوفه نمذ و همزه، و باقی مدنی همزه و اصل کلمه انتم است و هاء تنبیه و همچنین هاء اولاء اصل کلمه اولاء است، و هاء تنبیه، ای التنبیه عما یَصِلُ عَنْهُ الْإِنْسَانُ او یعمل و نهاد این کلمه تقریب راست چنانکه کسی ترا گوید 'این انت' تو اورا جواب دهی 'هَآ أَنَا دَا' یعنی 'انا قریب منك' 'هَآ أَنتُمْ' میگوید بیدار باشید و گوی دارید که شما جهودان و ترسایان اید، 'هَؤُلَاءِ' یعنی یا هَؤُلَاءِ ای شما هر که اسابید، گرفتیم که حصومت گیرید و حجت آرد در کابرِ محمد (ص) که بت وصفت وی در کتابِ تورات و انجیل خوانده اید هر چند که در آن محاحث مر ناطل آید

«فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ» ناری در ابراهیم (ع) چرا حجت گردید و دعوی کنید، و شما را در کار وی علم و دانش نه، که در کتاب شما بیست که ابراهیم یهودی بود یا ترسا بود «وَاللّٰهُ يَعْلَمُ وَ اَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» و حدای داند شأن و قصه ابراهیم، و شما ندانید آنکه تفسیر کرد و گفت

«مَا كَانَ اِبْرَاهِيْمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا» ابراهیم هر گز جهود نبود و نه ترسا، نه گفته با حدای هیچ اسماء، لکن مسلمانی نبود یکتا گوی محصل اهل تفسیر گفته اند که حنیف موحد است و محصل و گفته اند که ابراهیم را نآن حنیف خواندند که حاج بود و گفته اند از بهر آن که محتسب بود

آنکه گفت «وَمَا كَانَ مِنَ النَّاسِ» ما تسبی می باشد که آن جهودان و ترسایان در آن دعوی که میکردند مشرک بودند، و رب العالمین ابراهیم را از آن شرک مبرا کرد و بدین اسلام مسوب کرد، آن دین که الله از آن حرداد که «ان الدین عند الله الاسلام» و حسن نصری گفت «واحمل دینا الاسلام القدیم» و از عهد آدم (ع) ما بمنتهای عالم هر يك دینی و صاحب حتی ما آن دین مخصوص است و نآن مسوب و الیه اشار السی (ص) «نُعْمَتْ بِالْخَيْبَةِ السَّهْلَةِ السَّهْلَةِ»

«إِنَّ أَوَّلَى الْبَأْسِ بِإِبْرَاهِيمَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا» - قصه برول این آیت است که روایت کرده اند از جماعتی یاران رسول (ص) که گفتند چون مصطفی (ص) بمدینه هجرت کرد و حمیر بن ابی طالب به حشه، و وقعه بدر افتاده بود و بر کافران و مشرکان قریش آن قهر و قتل رفته جمع قریش در دارالدوة حاضر شدند و اتفاق کردند که مالی فراوان جمع کنند و نحاشی فرستند، ما حمیر و اصحاب وی که سردی که وی بودند بدست ایشان مار دهد، ما نحاشی کشتگان بدر از ایشان کس حواهد، این اتفاق گردید و عمرو بن عاص و عماره بن ابی معیط نآن کار ب مردم کردند و فرستادند ایشان رفتند بر من حشه و در من نحاشی شدند، و مرا سحود کردند چنانکه عادت ایشان بود و گفتند ما که آمدیم نآن آمدیم تا ترا شکر

گوئیم و صیحت کسیم، و ترا حس دهیم از قصه و حال این قوم که مردیک تو آمدند، و دشمنی ایشان و مدحواهی ایشان مر ترا، که ایشان از مردیک مردی بیامدند در وعرن، حادوگر میگوید مدعوی که من رسول خدا ام و فرستاده او بحلق، و آنکه ویرا در آن دعوی کس متابع نیست، مگر اربن سعهاء و ناریر کان ونا پس افتادگان چند کس که نادی برحاستهاند و او را صرت میکنند، و ما که قریش ایم و سران و سروران عرب ایم ایشان را دریبحابیدیم ونا شیمی راندیم از رمین حویش، که کس در ایشان شود و بیرون نیانمگر کرسسگان و برهنگان و نا گوشه‌ای افتادگان و اکون که کار برایشان دشحوار، و حای برایشان ناحوش گشت، اس عم حویش سردیک تو فرستاد تا دین تو بر تو بریان آرد، و ملک تو تو شاه مرد، و رعیت تو بشوراند، و بطام کار تو بهم بر کند اکون ما آمدیم تا ایشان را بدست ما ناردھی، تا شرایشان ارتو نار داریم و کفایت کسیم و نشان درستی این حال آست که ایشان چون سردیک تو آیند سحود نکند و خدمت و تحیت تو چنانکه مردماں کسد ایشان نکند پس نحاشی کس فرستاد و حمرو اصحاب او را بحواد چون بدرسرای نحاشی رسیدند حمرو هم از برون آوار داد که «يَسْتَأْذِنُ عَلَيْكَ رَبُّ اللَّهِ» نحاشی گفت «فَلْيَدْخُلُوا بِأَمْرِ اللَّهِ وَدَمَتِهِ» من در آمدید و سحود نکردید و تحیتی که ایشان را عادت بود نکردد، چنانکه عمرو بن عاص گفته بود نحاشی گفت چون است که سحود نکردید، و مرا بحیت نگفتید چنانکه دیگران کسد که سردیک من در آیند، مؤمان حواب دادند «سبحان الله الذي خلقك و ما لك» سحود آن کسی را کسم که برا بیافرید و ملک نتوداد و آن تحیت که تو مدحواهی آن هنگام کردیم که بت پرست بودیم اکون خدای عروحل پیغامبری راست گوی ما فرستاد، و ما را سلام و بحیت اهل بهشت فرمود، و هجی کرد از آن تحیت که در جاهلیت بر آن بودیم نحاشی از کتاب خدا قورات و انجیل شاخته بود که آنچه

ایشان گفتند حق است، هیچ چیز (۱) نکفت، و از آن در گذشت آنکه گفت «آیئکمُ
 الهائمُ یستأذنُ علیک حربُ الله؟» آن که بود از شما که آوار داد و دستوری
 در آمدن حواس است؟ جعفر گفت «آن من بودم» نجاشی گفت اکنون توسحن
 گوی جعفر گفت تو یادشاهی اربادشاهان رمیی، و اراهل کتاب حدائی، در حضرت
 توسحن فراوان نکویم که ترك ادب باشد، معتمر گویم این دو مرد را پیرس
 یعی عمرو بن عاص و عمارة بن ابی معیط که ما آرادگان یا سد گایم؟ اگر
 سد گایم که از حد و بندان خویش گریخته ایم ما را با ایشان فرست، و نه ایشان
 دارد. نجاشی گفت یا عمرو! چه کسایید ایشان؟ آرادانند ما سد گان؟ عمرو
 گفت «بل احرار کرام» آرادانند و گریمانند، جعفر گفت پیرس ایشان که ما
 هرگز خوبِ ساحق ریختیم با او ما قصاص خواهیم؟ عمرو گفت «لاولا فطرة»
 جعفر گفت پیرس تاهر که مال مردم بعب و بی حق گرفتیم؟ تا نار دهیم نجاشی
 گفت ای عمرو! اگر قبطاری برده اند مال مردم بعب، من ناردهم عمرو گفت
 «لاولا قیراطاً مه» نه قبطار برده اند و نه يك قیراط نجاشی گفت پس چه خواهید
 از ایشان؟ عمرو گفت ما همه بريك دین بودیم، آن دین که آباء و احداث ما بر آن
 بودند و بر آن رفتند، اکنون ایشان آب دین نگذاشتند، و دیگری بر دست
 گرفتند، و ما همه بر آن دین خویش مانده ایم نجاشی گفت یا جعفر آن چه دین
 بود که داشتید و نگذاشتید؟ و اکنون چیست که دارند؟ جعفر گفت ما اول
 بر دین شیطان بودیم، بت پرستی و کفری بحدای عز و جل و فرمان برداری شیطان،
 و اکنون حدای ما را دین اسلام کرامت کرد، رسول (ص) آمد ما را احداث و کتاب آورد
 چون کتاب عیسی (ع)، موافق کتاب و دین او بود بحتائی آن ساعت برمود تا ناقوس
 بردند و هر قتیسی و راهی که بودند حاضر شدند، و نجاشی برایشان سو گند نهاد که
 بآن حدای که انجیل نعیمی فرو فرستاد، هیچ یافتند در کتاب خویش که میان

عیسی و قیامت بیعامری مُرسل خواهد بود؟ ایشان گفتند خواهد بود، که عیسی ما را بآن مشارف داده و گفته: «من آمَن به فقد آمَن بی ومن کفر به فقد کفر بی» آنکه بحاشی گفت یا **حضر** چه فرمایند شما آن مردار کار دین؟ جواب داد که کتاب خدا خواهد بر ما، و امر معروف کند، و بهی مکرر کند، بیکوئی با همسایگان و خویشاوندان، و بواجب یتیمان، و ما را بصادق یک حدای خواهد، آن حدای که یگانه و یکتاست، می شریک می بطور وی همتاست بحاشی گفت ار آن کتاب که بر شما میخواند چیزی بخوان **حضر** سورة العنکبوت و سورة الروم بر خواهد بحاشی و اصحاب او بسیار مکرر شنید چون آن شنیدند و گفتند یا **حضر** «رَدِما مِن هَذَا الْحَدِيثِ الطَّيِّبِ» **حضر** بر ایشان سورة الکهف خواهد عمرونی عاصی چون آن حال و آن کار بر آن سق دند خواست تا بحاشی را بحشم آرد گفت «أنهم یشتُمون عیسی و آتیه» ایشان در عیسی و مادر او باسرا گویند بحاشی گفت در عیسی و مادر چه گویند؟ **حضر** سورة مریم بر خواهد بحاشی مانند سر حلالی (۱) برداشت و گفت وَاللَّهِ که عیسی بر آنچه ایشان گفتند باین قدر افرودی مگفت آنکه **حضر** و اصحاب وی را گفت بر من می ایمن روید که کس را نیست و برسد که شما را باسرا گویند و بر جانده که شما حرب اِبراهیم اند عمرونی گفت ما بحاشی «وَمَنْ حَرَبُ اِبْرَاهیم؟» فقال هُوَ الَّذِي هَظُّهُ وَصَاحِبُكُمْ الَّذِي حَاوَا مِنْ عِنْدِهِ وَمَنْ اَنْتَهُمْ، گفت حرب اِبراهیم این گروماند، و آنکس که ایشان از مردیک وی نامند، و آنکس که پس رو ایشان باشد مشرکان را این سخن راست نیامد و بآن مکرر شدند، و در اِبراهیم دعوی کردند که وی ارما بود، و ما اولیتریم با اِبراهیم و بدین وی پس رب العالمین در شأن ایشان و آن حصومت که در اِبراهیم می گرفتند و دعوی که می کردند این آیت مهدیة فرو فرستاد و روقر قول بحاشی

« إِنْ أَوَّلَى النَّاسُ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّخَوْهُ » الآية، رُوی ان السی (ص) قال
 « لِكُلِّ نَسَبٍ وَلاَهُ مِنَ الْمُؤْمَسِ وَإِنْ وَلَّيْتُمْ مِنْهُمُ امِي وَحَلِيلُ رَمِي » ثُمَّ قَرَأَ إِنْ أَوَّلَى
 النَّاسُ بِإِبْرَاهِيمَ الْآيَةَ أَوَّلَى ار « وَلِي » است و وَلِي قُرب است سر ديك عرب، و
 وَلِي، قُرب يُقال هو وَلِيٌّ مِنْهُ اى قُرب مِنْهُ ومعنى آت آست كه سر ديكتر
 مردمان به ابراهيم آماند كه مربي او بودند، يعنى در دور كار او و اين بيمارس
 معنى محمد (ص) « وَالَّذِينَ آمَنُوا » و ايشان كه به محمد (ص) ايمان آوردند،
 يعنى ايشان را سراسر و رسد كه گويد ما مريدان ابراهيم ايم

امس بك معنى است كه درين آيت گفتند، ومعنى ديگر گفته اند « هُوَ اَنْ اَصْدَقَ
 النَّاسُ، مَوَالِدَ لِبْرَاهِيمَ مَرَّبٌ تَبِعَهُ فِى اعْتِقَادِهِ و افعاله وَهَذَا السِّي وَالَّذِينَ آمَنُوا
 هُمُ الْمُتَّبِعُونَ لَهُ فَاَدَّاهُمْ اَحَقُّ بِهِ مِنْ مَعْنَى « هَذَا السِّي » ابتدا است به عطف، و حشر
 آن محدود است

آنكه گفت « وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ » موالات حناى در ايمان سده ست تا
 بحكم اين خطاب هر كه با ايمان بود به رُفت كه بود موالات الله رسد، و كافران كه ار
 ايمان نى نصيب اند ارين بواحت محروم اند، و موالات ايشان با شيطان باسد چنانكه گفت
 « وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَا هُمْ الطَّاغُوتُ »

قوله « وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ » - مودب در دوحاى استعمال كند در
 محبت و در تمتى و فرق آست كه چون در تمتى استعمال كند « لو » در آب
 آند و نا معنى محب « لو » استعمال بكند و طائفة جمع طائف اسب و هوالدى
 بطوف ماليت او فى الاسفار، بس در سبيل توسع هر جمعى را طائفة گويد، اكر
 طواف كند و اكر به همچنانكه رُفته گويد تَرافِقُوا اَوَّلَم تَرافِقُوا معنى آت
 آست كه جهودان آرزوى ميكند كه سمارا نى راه كردندى با مريدتى و حراى

بیست که خود را می‌راه می‌کشد و می‌فرسند، که مؤمنان آن گفتار ایشان می‌پندیرند پس و مال و... آن از روی اسلالم ایشان مار گردد، وجود نمیداند که آن زبان خود نمیکند، نه مؤمنان، وجود را گمراه می‌کند، نه مؤمنان را و معنی دیگر «وَمَا يَشْعُرُونَ» اَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَطَّلِعُ عَلَى سِرِّهِمْ معتران گفتند که این قوم جهودان بودند که عمار بن یاسر را و حدیقه بن یمان را با دین جهودی می‌خواندند، و این قصه در سوره البقره هست

«يا اهل الكتاب لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ» - اهل کتاب ایسحا جهودان و ترسایان اند و «آیات الله» قرآن است و بیان نعت محمد (ص) می‌گوید شما که جهودان و ترسایان اید چرا بر قرآن که مرسل است بر محمد (ص) می‌کافرید؟ و شما گواهی میدیدید و میدانید که قورات حق است و اثبات نبوت محمد (ص) در قورات است

قوله تعالى «يا اهل الكتاب لِمَ تَكْفُرُونَ بِالْحَقِّ بِالْبَاطِلِ» - حق دین اسلام است و باطل جهودی و ترسائی این‌رید گوید «حق قورات است که موسی (ع) فرد فرستادند، و باطل بحریف و تمذیل ایشان که در قورات آوردند و گفته‌اند حق تصدیق ایشان است سمعی قورات، و باطل تکذیب ایشان سمعی، یعنی که سمعی نعت محمد (ص) که در قورات است اقرار مدهند و سمعی بدروع میدارند «وَتَكْفُرُونَ بِالْحَقِّ» نعت وصفت محمد (ص) است که پیوشیدید بعد از آن که اشارت قورات و انجیل بر آن دلالت کرد و مصطفی (ص) بهی کرد از آنکه کسی علمی دارد و از خلق پیوشند و بار گرد بدار آنکه اظهار آن واجب بود، و ذلك فی قوله (ص) «مَنْ سَأَلَ عَنْ عِلْمٍ فَسُئِلَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لِيُطَاغَمَ مِنَ النَّارِ»

ثُمَّ قَالَ «وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» - ای معروفون الحقّ الّذی تکتمون و التّلیس الّذی تأبون اگر کسی گوید چو ست که ایشان را درین آیت علم اثبات کرد و در آن آیت

پیش علم ارایشان نمی کرد و گفت « وَاللّٰهُ يَعْلَمُ وَاَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ »، حواب آست که آنچه ارایشان نمی کرد آست که در اثر اِلهِیم (ع) دعوی کردند که جهود بودیائرسا، و آن به در کتاب ایشان بود، نه ایشان را در آن هیچ علم بود، و آنچه ایشان را درین آیات اسات کردار علم بیان صفت بعث محمد (ص) که در تورات و انجیل خوانده بودند و داده است، و آنکه پوشیده بودند و انکار کرده، و این عایت دم است که آنچه داسد انکار کسند، و آنچه نداسد آن دعوی کسند

قوله تعالی « وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ الْآیَةُ » - قول صدی و حصن آست که این جهودان حیم بودند، دواړه مرد اراحار ایشان که بایکدگر گفتمند را ما یست که در او زور در دین محمد (ص) شوید آشکارا ناو گروید و اقرار دهید بران بیرون، اراعتقاد دل، و آنکه شاهگاه مارشودو گوئید ما ما تورات مار رسدیم و ارشاهای ییعامر آخر الزمان در بوچری نمی یسیم، و آن ییعامر توبه ای، ما اراقرار خود مار آمدیم

« لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ » - این « ما و میم » نا مؤمنان شود، یعنی که ایشان نا همدگر گفتند که چنین کنید مگر اصحاب محمد (ص) و ایشان که بوی گرویده اند چون شما را که اهل کتابا اندودا نا مان در کار محمد (ص)، چنین یسند ایشان در شک افتد، و ار صدیق او مار کردند، و ندین ما در آید مجاهد و مقاتل و کلی گفتمند این آیت در شأن قله آمد که چون ما که کردایدید بر جهودان دشوار آمد، کعب بن الاشرف و مالک بن الصیف نا اصحاب خود گفتند که نامداد ما محمد (ص) مار مکمه کنید و صدیق وی کنید، و در آخر زور بوی کافر شوید و ناصحه گروید که قله شما است رب العزت مصطفی را و مؤمنان را ار مکر ایشان حر کرد و سر ایشان آشکارا کرد، و این آیت فرو فرستاد « وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي اُنْزِلَ عَلَي الدِّينِ آمِنُوا » این که گفتند « نالذی اُنْزِلَ عَلَي الدِّينِ آمِنُوا »،

بر حسب گفت و اعتقاد مسلمانان گفته شد، نه بر حسب اقرار و اعتقاد خویش «وَحَهُ الْهَار»
اول روز است محکم آنکه اول چیری از مردم که استقبال تو کنند در مواجعت، روی وی
باشد اول روز را مان مار حواسد، و سبب آنکه شریف ترین حوارج روی است،
در چیره شریف بیکو استعمال کسد، گویند «هَذَا وَحَهُ الثَّوْبِ وَعِيره»

در معنی این آیت وجهی دیگر گفته اند و آن آنست که جهودان پیش از بعثت
مصطفی (ص) اروی حر دادند و بت وصفت وی گفتند، پس چون دیدند که ریاست
ایشان بوی ماطل حواحد شد، پشیمان گشتند، نایکد گر گفتند که ما اوعوام و سَعْلَه
خویش از محمد (ص) حر دادیم و گفتیم آنچه گفتیم، و اکنون اگر بیک دفعه او را
دروغ در داریم شتم شویم راه آنست که بعضی ایمان آریم و بعضی نه یعنی اول
چنان نمائیم که ما او را راست گوی می پنداریم، پس او را دروغ در گیریم و آنکه
ایشان بیک نار اظهار ایمان کردند و ملک نار اظهار کفر «رَبِّ الْعَالَمِينَ» گفت «إِنَّ الْاَدْنَ
آمُوا نَمَّ كَفَرُوا نَمَّ آمُوا نَمَّ كَفَرُوا نَمَّ اَرْدَادُوا كُفْرًا» آیه

السورة الثالثة

قوله تعالى «يَا اَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَحَارُونَ فِي اِبْرَاهِيمَ» آیه از روی حقیقت
این آیت اشارت بملطف حدای نامدگان، و پسندیدن طاعت ایشان، و حراء آن
دادن به اصعاف کردار ایشان حلیل الله (ع) که در راه توحید مرل داشت و در حقیقت
بفرید هر چیز حراء الله نگذاشت، و همه در ناحت، مال بمهمان داد، و فرید بقریان داد،
و خود را بمریان رب العالمین آن اروی پسندید، و حکایت کرد از وی، و گفت
«فَاِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِّيْ اِلَّا رِبَّ الْعَالَمِينَ» ابراهیم (ع) آنست که هر چه دون ماست همه را
بدشمن گرفت، و دوستی ما بر همه اختیار کرد، بران حال گوید

امروز کہ ماہ من مرا مہمل است

بحشیدب خان و دل مرا ییماست

دل را حظری نیست ، سخن در حاست

خان افشام کہ دور جان افشاست

لاحرم ربّ العرّة نقای سنت بر روی حلت وی فرو گذاشت و حجاب عیرت

در میان وی و خلق بگذاشت همه در دعوی کردند کہ وی ماریاست ، ربّ العرّت گفت

بی ، کہ او خدا راست ، « وَأَنعِدَاللّٰهُ اِبْرٰهِيْمَ حِلْيَةً » جهودان و ترسایان و مشرکان

هر کسی در وی دعوی کردند ، ربّ العرّت او را ارہمہ بری کرد و بخود قریب کرد

« وَمَا كَانَ اِبْرٰهِيْمُ يَہودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلٰكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا » - بطیرایں ،

قضیہ سلمان است برور حنقی ، هر کس در وی دعوی کردند مهاجران گفتند ارماست ،

انصار گفتند ارماست ، مصطفی (ص) گفت « نہ آن وہ این ، بلکه ارماست ،

سلمان من اہل البتہ » سلمان در حست دین حق و راہ مصطفی (ص) چندان ریاست

بر خود بہاد ما خود را سلیم کرد ما او را نہ سدگی نبروختند چنانکہ در قضیہ وی

بیاید ، کہ ہدایت کار کہ طالب حق بود و در حست حوی مصطفی (ص) و دیرو وی بود ، در

دیوار حجار رمی ارہمہ او را سحرید و او را شامی فرمود و ربان خالش میگوید

کردان گرداب نہ سدگیت افتادم

آب دولت شد کہ گفتمی آرام

لاحرم چون آرادی خوش در آرزوی مشاہدہ مصطفی (ص) حرج کرد ،

مصطفی (ص) ناوی اس کرامت کرد کہ ارہمہ سار برید و نا پناہ عصمت حیوش

گرفت من رَفَعُ خُطْوَةٍ اِلَیْہَا وَحَدَّ نِعْمَةً لِّدِیْنِہَا وَ مِنْ رَفَعِ عَلَیْہِ عَارَ مَوَکَسَا طَہْرَتُ

عَلَیْہِ اَنَّا زُیْمًا وَفِی الْحَرِّ مَنْ تَقَرَّبَ اِلَیَّ یُسْرًا تَقَرَّبْتُ اِلَیْہِ دِرَاعًا ، وَ مَنْ تَقَرَّبَ اِلَیَّ

دِرَاعًا تَقَرَّبْتُ اِلَیْہِ نَاعًا وَ مَنْ اَتَانِیْ مِنْہَا اَیْتُہُ ہِرْوَلَةً نَعَرْتُ عَرَبَیَّہُ کَہ اَکْرِیْکَ قَدَمَ در

راه خدمت حق برداری هر ارادۀ بواله نعمت از مائده لطفش برداری، مَنک یسیرُ خدمتِ و منه کثیرِ نعمتِ، مَنک قلیلُ طاعتِ و منه حلیلُ رحمتِ، مَنک قدیمُ واحدُ و منه کرمُ وافرُ

حلیل (ع) قدمی چند برداشت در راه حق چنانکه گفت «آنی داهبُ الی رتی» ربّ العزت آن قدم اروی بپسندید، و جهانیان را بر آساع او حواند «فَاتَعُوا مِلَّةَ اِبْرَاهِیمَ حَنِیْفًا» ابراهیم روی نما بهاد و هر که ما را میجواهد تا بری وی روان باشد و مان آمد که یا محمد (ص) یا مهنر عالم، یاسید و لد آدم، ابراهیم را فربرد بحیب توئی، و قرّة العین مملکت توئی، تو سراوار تری که آتباع وی کسی که قدرِ امیران امیران داند، و آنکه امت تو که بهتر بر ما میباشند اس است که ربّ العالمین گفت «إِنَّ أَوَّلَی السَّاسِ مَبْرَاهِیمَ لَلدِّینِ اَسْمَوْه و هَذَا النَّبِیُّ وَاَلدِّینِ اَسْمَوْه» آنکه تابع و متبوع همه فراهم گرفت، و تاج ولایت و محب بر فرق ایمان اشان بهاد و گفت «وَاللّٰهُ وَلِیُّ اَلَّذِینَ اَسْمَوْه» حنای نار و دوست مؤمنان است و بایشان بردنك، و لطیف و مهربان است، و مهربانی وی نه امرورسه که از اول تا حوادلان است

۱۴ - النوة الاولى

قوله تعالى «وَلَا تُؤْمُوا» استوار مگیرید «إِلَّا بِسَعِ دِبْسِكُمْ» مگر هم دسان خویش را، «قُلْ إِنْ اَلْهُدٰی هُدٰی اللّٰهِ» گوی یا محمد (ص) که دین دین خداست، و راه نمویی راه نمویی وی، «أَنْ یُّؤْتٰی اَحَدٌ مِّنَّا اَوْیَیْتُمْ» استوار مگیرید که هیچکس را آن دهد که شما را دادند «أَوْیَحٰحَوْکُمْ عِندَ رَبِّکُمْ» و استوار مگیرید که ایشان فردا بر دیک خداوند شما حجت آرند مر شما «قُلْ إِنْ اَلْفَصَلٰ بِیَدِ اللّٰهِ» گوی یا محمد (ص) که این افروبی و برتری خلق را بر یکدیگر بدست خداست، «یُؤْتِیْهِ مَن یَّشَآءُ» میدهد او را که خود خواهد، «وَاللّٰهُ وَّاسِعٌ عَیْمٌ» (۳۳)، و حنای فراخ دار، فراخ بحث، فراخ توان است، سراپاها دانا

«يَحْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ» میگیرید و شایسته میسازد او را که خود خواهد،
«وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» (۷۳) ، و الله با فضل بزرگوارست

«وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمُرُهُ بِظُلْمٍ» و اهل کتاب کسی است که
اگر او را استوار گیری قطاری ارمال ، «يُؤْذِرِ إِلَيْكَ» مانو دهد آن را ، «وَمِنْهُمْ
إِنْ تَأْمُرُهُ بِإِذْيَارٍ» و اریضاب کس است که اگر او را استوار مگیری بیکدیسا ،
«لَا يُؤْذِرِ إِلَيْكَ» مانو دهد آن را ، «إِلَّا مَا ذَمَّتْ عَلَيْهِ قَائِمًا» مگر بنای بر ایستادن
بروی ، «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا» آن ماست که ایشان گفتند «لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيَنَ
سَبِيلٌ» در عرب و در کار عرب بر ما ملامت نیست و سره و عتاب نیست ، «وَيَقُولُونَ
عَلَى اللَّهِ الْكُذِبُ» و بر حدای می دروغ گویند «وَهُمْ يَعْلَمُونَ» (۷۴) ، و میداند که
دروغ میگویند

«بَلَىٰ» چپن است که من منگویم ، و چنان است که مسلمانان میگویند ،
«مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ» هر که بار سارد پیمان خود را و راست باز آید آنرا ، «وَأَتَىٰ»
و بر هیرد ار کتری در آن و شکستی آن ، «فَإِنَّ اللَّهَ يُعَذِّبُ الْمُثْبِتِينَ» (۷۵) ، حدای
دوست دارد پر هیرد گاران را

«إِنَّ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ» ایشان که میجویند ، «بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيَاتِهِمْ» و بروحتی
پیمان حدای و سوگمندان خویش ، «نَحْمًا قَلِيلًا» های اندک «أُولَٰئِكَ» ایشانند ،
«لَا خَلْقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ» که استان را هیچ بهره نیک نیست در آن حها «وَلَا يَكْلُمُهُمُ
اللَّهُ» و سخن نگوید حدای فردا ما ایشان ، «وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» و ما ایشان
نکرد روز رستاخیز «وَلَا يَرْجِيهِمْ» و ایشان را از يك گناه می گناه نکند ،
«وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (۷۶) ، و اشان راست عدای درد دمای

«وَأَنَّ مِنْهُمْ لَفَرْقَنًا» و اراشان گروهی اند «يَاوُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ» که بران
خویش می برگرداند سخن گفتن بران قوراب ، «إِتَّخَذُوا مِنَ الْكِتَابِ» تا شما

پندارید که آن را قورات است که ایشان میگویند، «وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ» و آن بهار قورات است، مردمان قورات دروغ میسازند «وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِندِ اللَّهِ» و میگویند که این را مردیک خدا است، «وَمَا هُوَ مِنْ عِندِ اللَّهِ» و آن به از مردیک خداست، «وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ» و بر خدای می دروغ گویند، «وَهُمْ يَظُنُّونَ (۷۸)» و میناسند که می دروغ گویند

النوبة الثانية

قوله تعالى «وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَا نَزَعَ دِينُكُمْ» الآية این آیت هم در شأن جهودان است، و حکایت از قول ایشان که یکدیگر را وصیت کردند و گفتند «وَلَا تُؤْمِنُوا» ای، لایستد قوا و لا تقرّوا «بِمَا يُوْنِي أَحَدٌ مِثْلَ مَا أُوتِيتُمْ» من العلم والكتاب والحكمة والحقّة والسنن والسُّلُوى والعصائل والكرامات، «إِلَّا لِمَا نَزَعَ دِينُكُمْ» اليهوديّة، وقام بشرائعه، وصلى إلى قبلتكم. میگوید اقرار مدهید و استوار مدارید که کسی را آن مسائل و کرامات و علم و حکمت دهد که شما را دادند، مگر کسی که هم دین و هم کش شما باشد این کثیر «أَنْ يُؤْنِي أَحَدٌ» ممدود حواید بر معنی استفهام یعنی که هر کز بود که او را آن دهد که شما را دادند، - وارشاد قرآنة است «إِنْ نُؤْتِ أَحَدٌ» بکسر الف، و معنی آست که هیچ کس را حراهم دیان حویش استوار نگیرید، اگر کسی را چنان دهد که شما را دادند و درین همه و حوه این «أَحَدٌ» محمد (ص) است، و این «ما» قورات، است و آن «مِثْلُ» قرآن، و آنچه گفت «قُلْ إِنْ أَلْهَىٰ هَدَىٰ اللَّهُ عَارِسًا» در میان گفت جهودان، و معنی آن ردّ جهود است، و تکذیب گفت ایشان معنی که آن علم و حکمت و دین و هدایت که دعوی میکنند، به آن شما است که آن خداست و عطاء وی است، آن را دهد که خود حواید

«أَوْ يُخَاحَوْكُمْ عِدَّ رَبِّكُمْ» - این هم از سخن جهودان است، یعنی ولا تؤموا
 ما یخاحوکم عد رتکم، لا تکم اصح دیناً منهم، فلا یكون لهم العدة علیکم میگوید
 استوار مدارید که ایشان فردا سردیک خدا ما شما تحت گیرد، از بهر آنکه دین شما
 راست ترست، و تحت شما قوی تر، و ایشان را بر شما تحت نه ابن جریح گفت
 معنی آیت آنست که جهودان سَفَلَة خویش را میگویند که حرهم دینا خویش را تصدیق
 مکسید و استوار مگیرید. شاید که کسی دیگر را آن دهد که شما را دادند، پس
 چه فصل بود شما را بر ایشان، چون ایشان آن دادند که شما دادید؟ و آنکه فردا
 سردیک خدا ما شما تحت گیرد و گویند دین ما شما تحت و بدرستی آن اقرار دادید،
 مکسید ایشان را تصدیق تا امروز تعلم چون شما باشد، و فردا سردیک خدا بر شما
 تحت یارید. پس رب العالمین بحواله ایشان گفت رَدّاً علیهم و تکدیاً لهم «قُلْ إِنَّ
 الْفَصْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤَيِّدُ مَن يَشَاءُ» ای محمد (ص)، گوی ایشان را که افرومی در علم
 و حکمت، و این فصل و کرامت درید خدا است، آنکس را دهد که خود خواهد
 «يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَن يَشَاءُ» - رحمت ایضا قرآن و اسلام است بر قول
 ابن عباس، و نبوت است بر قول ربیع و حسن و مجاهد و گفته اند که «حسبی»
 است در آن آیت که گفت «إِنَّ الدِّينَ سَقَتْ لَهُمْ مِمَّا أَنْفُسُهُ» و گفته اند که این
 رحمت که قومی را مخصوص است آنست که خواص سدگان خود را بحقائق و لطائف
 سخن خود راه نمود، با توفیق و عظیم فرا سر آن شدید، و همگی خویش فرا آن
 دادند، و سمع حقیقت بیوسیدند رب العزت ایشان را در آن ستود و پسندید، گفت
 «وَوَيْبَها أذن و اعیة»، و الی هذا المعنی اشار المصنف (ص) إِنَّ مِنَ الْعِلْمِ كَهَيْئَةِ الْمَكُونِ
 لا یعرفه إِلَّا الْعُلَمَاءُ بِاللَّهِ عَرَّوْحَلْ فَا دَا بَطَقُوا بِهِ لَمْ يَسْكُرْهُ إِلَّا أَهْلُ الْعَرَّةِ بِاللَّهِ عَرَّوْحَلْ
 «وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» - معنی علی المؤمنین این فصل همان احسان است

که در آیت گفت «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» عدل آست که عطا
نقدر استحقاقی بده دهد، و فصل آست که بقدر استحقاقی مرافراید، و مکرم حدود
فراح سوار

«وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ» الآية این آیت در دم قومی آمده از اهل کتاب که
ایشان با مسلمانان در معاملات بدساری میکردند، و فام (۱) دیر نار میدادند، و امانت
دیر نار میگردیدند، و ما ایشان حیات و معاملات بد روا میداشتند، و میگفتند مادر کار
عرب نه محاط ایم نه معاتب و در مودن ادی ایشان برمای میدیدند رب العالمین
این آیت فرو فرستاد بحواب ایشان

«وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمُرُهُمْ تَطَارُ يُؤْذِيكَ» میگوید از اهل تورات
کس است که اگر قبطاری مال نامات مردیک وی بھی آن مال ناتو دهد، و این
عبدالله بن سلام است که هرا در دوست اوقیه در نامات بوی دادند آن امانت شرط
حوش و دمت حوش مار گرازد

«وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمُرُهُمْ يُدْبِرُوا لِيُؤْذِيكَ» - این یکی محاص بن عارورا
است، يك دبیر بودیعت ناو دادند در آن حیات کرد «يُؤْذِيكَ وَلَا يُؤْذِيَهُ» بحرم
هه قرآءة ابو عمرو و حمزه و انونگر است هراء گفت این مذهب بعضی عرب
است که حرم در «ها» روا دارند چون ماقبل آن متحرک باشد

«أَلَا مَأْمُوتَ عَلَيْهِ قَائِمًا» - یعنی بالتقاضی والمطالبة و بالاحتجاج معه، فإن
انطره و اخره انكره «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ» ای ذلك الاستحلال والحياة بأنهم يقولون
«ليس علينا في الأئتين سبيل» - ائمتیان در قرآن عرب اند که ایشان قومی بودند
می کتاب میگوید آن استحلال و حیات ایشان ناست که میگوید در کار عرب
بر ما ملامت و عتاب نیست، و احوال ایشان ما را مباح است، که به هم دین ما اند و به کتاب ما

ایشان را حرمتهائیات کرده ، رب العالمین ایشان را دروغ رن کرد تا بچه دعوی کردند که در کتاب ما مال عرب مارا صلاح است و مار گرفتن امانت ایشان ما را رواست گفت « و يقولون علی الله الکذب وهم يعلمون » بر حدای می دروغ گویند این جهودان ، که امانت در همه ملتها و شریعتها ماردادنی و کراردنی است آن دور که این آیت فرو آمد مصطفی (ص) گفت « کذب أعداء الله ، ما من شیء فی الحاحلیة الا وهو صحت قدمی الا الامانة فانها مؤداة الی التروالعاهر » وقال علی بن ابیطالب (ع) « آوالامانة ولو الی قاتل اولاد الانبیاء » و مردی از انی عباس پرسید که مارادعراها که پیش آید ما اهل کتاب و اهل دت نگذریم ، و باشد که ارایشان طعام بستاییم و مرع حانه گیریم ، فتوی چه دهی ، انی عباس گفت روا باشد بعد ادا حریه الا بطیب نفس منهم ، مگر که بر صاء و حوش دلای ایشان باشد آنکه این آیت بر حواحد « ذلك بانهم قالوا لیس علیما فی الامة بن سبیل ، و يقولون علی الله الکذب وهم يعلمون »

س رب العالمین آنچه گفتند « لیس علیما فی الامتین سبیل » برایشان رد کرد و گفت « نلی » یعنی « نلی علیهم سبیل فی ذلك » نلی وقف است و قعی تمام آنکه بر سسل ابتدا گفت « من أوفی بعهده » ، أوفی لعت حجار است و وقی لعت بعد ، و معنی هر دو یکی است میگوید هر که بوفاء عهد مار آید آن عهد که بر او گرفتند در قورات ارا مان آوردن نه محمد (ص) و استوار گرفتن قرآن ، و کراردن امانت ، و « اتقی » آنکه ار کفر و حیات و شکستن عهد بپرهیرد ، هر که این کند ار متقیان باشد « والله یحب المتقین » حدای متقیان را دوست دارد ، درین آیت اشارتست که رب العزت جهودان را بهیچ وجه دوست ندارد ، که ایشان بوفاء عهد مار میامدند ، ورمحارم بر هیر نکردند ، پس ایشان را ار تقوی نصیب نیست ، و آنکس که متقی نیست بحکم این آیت ، الله دوست وی نیست

قوله ، «إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا» كَلِمَتِي وَعَكْرَمَهُ كَعْتَدَ
 اِبْنِ آيَتِ هَمْ دَرشَاں جَهوداں آمَد ، علماء واحبار ايشان كه ار رؤساء ومهتران حوِش
 چُون كَعبِ اشرف و حَيِّى اخطَب رَشَوْت مِيسْتَدَد ، نَاكَار رَسولِ حِدا (ص) مِى پُوشِيد
 دَاشْتَنْد بِرِعلمِ حوِش ، وَتَدْيِل و تَحْرِيف دَر مَت وَصَعْتِ وِى آوَرْدَنْد ، وَ سَوَكِندَار
 بِدِرِوَعِ دَر آيِنَاد مِىكَرَدَد ، كِه اِبْنِ تَوَرَاتِ اسْت وَارِ بِرِ دِيكِ حِدا اسْت رِبِّ الْعَالَمِينَ
 كَعبِ گفت «أُولَئِكَ لَأَخْلَقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ» الْآيَةُ اِبْنِ جَوْرِجِ كَعبِ سَب رِبِّو اِبْنِ
 آيَتِ آن بُوَد كِه اَشْعَثُ بْنُ قَيْسِ صِبْعَتِي دَاشْت وَ دِیْكَرِى بَرِوِى دَعْوِى كَرَد نَآبِ
 صِبْعَتِ مُصْطَفِی (ص) اَرِوِى بَیْتِ حِوَا سَت ، گِوَاهَاں نَدَاشْت بِرَاشْعَثُ سَوَكِندَارِ عَرَصِ
 كَرَد اَشْعَثُ حَمَتِ كَرَد كَمِ سَوَكِندُ حُورِد رِبِّ الْعَالَمِينَ اِبْنِ آيَتِ عَرُوفِ رَسْتَادِ مُصْطَفِی (ص)
 بَرِوِى حِوَا نَد اَشْعَثُ نَكُولِ كَرَد اَرِ سَوَكِندُ وَ كَعبِ «أَشْهَدُ لِلَّهِ وَأَشْهَدُ كَمْ أَنَّ حَصْبِي
 صَادِقٌ» آن صِبْعَتِ بِحَصْبِ حَوِشِ تَسْلِیْمِ كَرَد ، وَبِیرِ اَرِ مِیْنِ حَوِشِ دَر آَبِ اَفِرُود
 آَنَكِه مُصْطَفِی (ص) كَعبِ «مَنْ أَقْتَطَعَ حَقَّ أَمْرِيْ مُسْلِمٍ سَمِيحَةٍ فَقَدْ أَوْحَا لِلَّهِ لَهُ
 الثَّأْرَ وَحَزَمَ عَلَيْهِ الْحَتَّةَ» فَقال لَهُ رَحِلْ وَإِنْ كَانَ شَيْئًا يَسِيرًا ، فَقال «وَأَنْ كَانَ قَصِيًّا
 مِنْ أَرَاكِيْ (۱)» وَ عَنْ اِبْنِ هُرَيْرَةَ قال قال رَسولُ اللَّهِ (ص) «ثَلَاثَةٌ لَا يَكْلَمُهُمُ اللَّهُ
 يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يَرْكَبُهُمْ وَلَهُمْ عَذَابُ الْيَمِّ رَحِلْ بَايَعِ اِمَامًا لَا يَبَايِعُهُ اَللَّهُ لِلدُّنْيَا ، اِنْ اَعْطَاهُ
 مِنْهَا مَا يَرِيدُ وَفِيْ لَهُ وَ اَلْأَمْلَ بِعِلِّهِ ، وَ رَحِلْ بَايَعِ رَحْلًا سَلْعَةً بَعْدَ الْعَصْرِ فَحَلَفَ بِاللَّهِ لَقَدْ
 اَعْطَى بِهَا كُنْدا وَ كُنْدا صَدَقَهُ ، فَاحْذَرُوا وَلَمْ يُعْطَ بِهَا ، قال وَ رَحِلْ عَلٰى فَصْلِ مَاءٍ بِالطَّرِيقِ
 يَمْسَعُهُ اِسْ السَّبِيلُ» وَ رَوَى ثَلَاثَةٌ لَا يَكْلَمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يَنْظُرُ اِلَيْهِمْ وَلَا يَرْكَبُهُمْ
 وَلَهُمْ عَذَابُ الْيَمِّ ، قِيلَ يَا رَسولُ اللَّهِ مَنْ هُمْ حَانُوا وَ حَسَرُوا ، فَقال التَّمْسَلُ وَ الْمَتَانُ وَ
 الْمِيقُ سَلْعَتُهُ بِالْحَلْبِ كَلْدًا وَ رَوَى ثَلَاثَةٌ لَا يَكْلَمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يَرْكَبُهُمْ وَلَهُمْ
 عَذَابُ الْيَمِّ شَيْخُ رَاى ، وَ مَلِكُ كَذَابٍ ، وَ عَامِلُ مُسْتَكْر

مفسران گفتند، در معنی ولایکلمهم الله یعنی مکلام یسرهم، ولایبظر الیهم بظر الرحمة میگوید الله با ایشان سخن نگوید، سخن که مآن شادشود، و با ایشان مسکرد بظر رحمت، اما بظر سخط مسکرد، و با ایشان سخن که عساک شود و بدی افتد گوید، که حای دیگر گفته است «فَوَرَّتْ لِسَانُكُمْ أَجْمَعِينَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ» و در حر است که نایکی گوید «الیوم أساک كما سیتنی»

«ولایرخبهم» - و ایشان را ترکیه نکند نه در دنیا نه در عقی ترکیه دنیا آن باشد که بنده را توفیق طاعت دهد، و در آنچه صلاح وی در آست و بصیرت وی مآن افراید، ارشاد کند و ترکیه عقی آست که ویرا ثواب دهد، و سعادت اند رساند و این همه ار کافران ممنوع است

آنکه گفت «ولهم عذاب الیم» یعنی که عقوبت ایشان نه خود ایست که این کرامتها را ایشان ممنوع است که نا آن عذاب دردناک است «وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُؤُونَ آلِسِتْهُمْ بِالْكِتَابِ» - این هم در شأن جهودان است و دم ایشان در آیت اول دم ایشان کرد سی و هائی و شکستی پیمان الله، و درین آیت دم کرد ایشان را بدروع گفتن بر الله مگوند ارا ایشان گروهی اند که زبان خویش ار راه صواب بر میگرداند، و از بر خویش چیری می دهد، و بدشته ای میسارند، نا شما پندارد که آن از قورات است

يَلُؤُونَ آلِسِتْهُمْ بِالْكِتَابِ - کتاب ایضا فرا ساخته و مشتته ایشان است نه قورات، همان که حای دیگر گفت «قَوْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ نَادِبُهُمْ إِنَّمَا آن دیگر کتاب که گفت «لِيَحْصَوْهُ مِنَ الْكِتَابِ» این یکی قورات است رب العالمین گفت «وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ» آن کتاب اول نه اس کتاب ثانی است یعنی که آن دروع بر ساخته ایشان، نه قورات مُرَلَّت

نا ایضا تعرص گفتند و تعرص حواب شنیدند، آنکه نا سکارا و تصریح

گفتند «هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» ربّ العالمین تصریح حواب ایشان داد «وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» ما معلوم گردد که ایشان هم تصریح و هم تصریح بر حقایق دروغ می‌گفتند و درین سخن دلالت است که دروغ گفتن تصریح هم چون دروغ گفتن تصریح است، هر دو ناپسندیده و مکروهیده

آنکه گفت «وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ» - یعنی که به خود این دروغ گفتند که درین آیت است که ایشان در عموم احوال و اوقات بر حقایق دروغ می‌گویند، وجود میداند که دروغ زبان‌باز پس در آن دروغ به معذور است که به ارگماست بلکه بقصد و تعمّد ایشان است و قد قال الله تعالی «فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَّبَ بِالْحَقِّ إِدْحَاقَهُ» و قال التّی (ص) مَنْ كَذَّبَ عَلَىٰ مُتَمَدِّدًا فَلْيَتَوَّأْ مُقْتَدَهُ مِنَ النَّارِ

الثوبة الثالثة

قوله تعالى «وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَمَعَ دِينَكُمْ» - بعضی مفسران گفتند این خطاب حقایق نامسلمانان است، و بواحد اهل معرفت و ایمان است، و متّ بهاد حقایق در دین اسلام برایشان است و آنکه این خطاب را دو طریق است از یک روی خطاست تا عامّه مؤمنان این امت، و از یک روی خطاب عارفانست و حواصّ اهل طریقت و حه اول آنست که یا معسر المسلمین گمان مبرید و استوار مدارید که کسی را آن دهند که شمارا دادند، چون دین اسلام دینی به، و شمارا دادند چون قرآن کتابی به، و شمارا دادند چون محمد (ص) پیغامبری به، و شمارا است چون کعبه قبله‌ای به، و شمارا است چون ماه رمضان ماهی به، و شمارا است چون روز آدسه روزی به، و شمارا است همه شرعها مسوح شرع شما و همه عقدها مسوح عقد شما، همه کمال دین و شریعت و جمال حقیقت و طریقت در عهد شما و ذلك فی قوله تعالی «الیوم

اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِیْنَکُمْ وَاتَّمَنَّتْ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِي وَرَضِیتُ لَکُمُ الْاِسْلَامَ دِیْنًا ۚ اَکْمُوْا شُکْرَ اِیْنِ نِعْمَتِ مَآ اَآرِیْدُ ، و معبود حور را سپاس داری کنید و فرمان برید فرمان ایست که «وَلَا تُؤْمِنُوْا اِلَّا بِتَنَبُّعِ دِیْنِکُمْ» حرامهم دیباں خویش موالات مگیرید ، و حر نامؤمنان برادری مکنید ، و اربیدیمان و بیگانگان کرانه گیرید . هماغست که گفت «وَلَا تَرْکُبُوْا اِلٰی الْاَدِیْنِ ظُلْمًا فَتَنَسَّکُمُ النَّارُ» و قال تعالیٰ «وَلَا تَجِدُوْا قَوْمًا یُّؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ یُوَادُّوْنَ مَنْ حَادَّ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهُ» و آنکه این نعمت و کرامت همه ارمعبود خود ببیند ، و اورا مت دارد ، و ناو سسی در میان میارید ، و شرک مگوئید که اس هدایت و عوایت و این برتری و فروتری همه ار فصل و عدل اوست ، همه سازادت و حکم اوست «قُلْ اِنَّ الْهُدٰی هُدٰی اللّٰهِ» «قُلْ اِنَّ الْفَصْلَ یَبْدِیْهِ اللّٰهُ»

وحه دیگر آست که این خطاب عارفاست ، و بواجب محتاج است ، میگوید «لَا تُعْشَوْا اِسْرَارَ الْحَقِّ اِلَّا بِغَیْرِ اَهْلِهِ» رار دوستی نا کس مگوئید ، و سر درویشی بر اهلان اظهار مکنید ، و چهره حمال حقیقت را برقع تر و فرو گذارید ، ماهر دیده نامحرم ندو مگرد

چون حوری می ، نا حرف محرم پردرد حور

چون ربی کم ، ناندیم ویرای هشیار رب

شلی را ناحق راری بود در میان ، گفت مارحدا نا ، چون بود که حسین مصور را ارمیان مابر گرفت ؟ گفت راری بوی دادم و سرتی ناوی نمودم با اهلان بیرون داد ، بوی آن فرود آوردم که دیدی

فرمان در آمد که «وَتَرَاهُمْ یَنْطُرُوْنَ اِلَیْکَ وَهُمْ لَا یَصِیْرُوْنَ» تو بیداری که عتبه و شیبه و ولید بن معیره و بوجهل ترا می بیند ؟ کلاً ولما ایشان دیده نامحرم دارند شاسته شواهد حمال تو بید ، مگذار نا شوند گوشه دل

حویث بایشان مشغول مدار، یکی را نال و ملغان و صهیب پرداز که مقبول شواهد مملکت و مرفوع در گاه احدیت ایشان اند یا محمد (ص) تو تصرف از میان بردار، حکم مارا قائل باش، و نعمت مارا شا کر این تخصیص هدایت و موهبت معرفت، کارالهیّت ما است، و خاصیت ربوبیت ما این است که رب العالمین گفت «يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ»، ای بسمتہ یختص من شاء، قوم اختصّهم الارراق، و قوم اختصهم بسمعة الاحلاق، و قوم اختصّهم بسمعة العادة، و آخرین بسمعة الارادة و آخرین بتوفيق الطاهر، و آخرین بتحقيق الترائر، و آخرین بمعطاء الاشار، و آخرین بلقاء الاسرار يقول الله تعالى وقوله الحق «وَاِنْ تَدْرُوا سِعْمَةَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا»، «و یختص برحمتہ من يشاء»

مہم فراہم گرفت و کس را معین نکرد، تا امید داران در امید بفرامد، و نرسد گان در درس بماسد کہ سہ را در مقام عبادت و طاعت نہ از او امید و درس حالی نہ بیسی، کہ رب العالمین سد گان را درس دو حال مستود گفت «برحون رحمتہ و یحافون عقابہ»

ویرسیہ میکند کہ سدما گرچہ در طاعت نہایت کوشش رسد، و شرط سدگی تمامی محای آرد، آخر الامر آن بود کہ رحمہ اللہ او را رها نہد و فی ذلك ما روى عن الامي (ص) «لا يدخل الجنة احد بعمله، قيل ولا انت يا رسول الله» قال «ولا انا الا ان تتعدى لي رحمتہ»

۱۵- النوبة الاولى

قوله تعالى «مَا كَانَ لِشَرِّهِ» هر گز روا نماند مردمی را، «اَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ» کہ حدای او را نامہ دهد، «وَالْحُكْمَ وَالسُّوَّةَ» و علم راست و بیعامری دهد، «ثُمَّ يَرْثِلُ لِلنَّاسِ» پس آنکہ فرامردعان گوید «كُونُوا عِبَادًا لِي يَسْخَرُونَ مِنْكُمْ»

مرا صدگان باشید و مرا هجدهائی گیرید هرود ارا الله، «وَلَكِنْ كُونُوا زُرَّائِيْنَ»
 لكن چنین گفتمند بیعامران امتِ خویش را که صدگان حلا بید (۱)، «بِمَا كُنْتُمْ
 يُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ» تا بچه کتاب من میدادید (۲)، «وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ» (۳)، و
 تا بچه میخوانید از آن

«وَلَا يَأْمُرُكُمْ» و بفرماید شمارا حدای و به هیچ مشری از بیعمران، «أَنْ تَتَّخِذُوا
 التَّمَلُّكَ وَالنِّسْيَانَا» که فرشتگان و بیعامران را بحدائی گیرید، «أَيَأْمُرُكُمْ
 بِالْكُفْرِ» کفر میفرماید شما را؟ «نَعْدَا إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» (۴)، پس آنکه شما
 مسلمانان باشید و کردن بهادگان

«وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الرِّبِّيْنَ» پیمان گرفت الله از بیعامران، «لَمَّا آتَيْتُكُمْ
 مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ» که هر چه دهم، هر که که دهم شما را از نامه و دانش راست و
 پیمای محکم، «فَمَنْ حَآءَ كُمْ رَسُولٌ» پس آنکه شما آید رسولی، «مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ»
 استوار دار و گواه آن را که مانما است، «لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَتَحْضُرُنَّهُ» مکر وید ساو و
 یاری دهد او را، «قَالَ أَقْرَبْتُمْ» حدای گفت اقرار دادید پیدرفتن این پیمان
 از من؟ «وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي» و این سمان بررگ گران از من بستدید
 «قَالُوا أَقْرَبْنَا» بیعامران یک یک جواب دادند که اقرار دادیم، «قَالَ فَاشْهَدُوا»
 حدای گفت بر یکدیگر گواه صد، «وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ» (۵) و من نا شما ام
 از گواهان یکی

«فَمَنْ تَوَلَّىٰ تَذَدَّلِكَ» هر که برگردد سار آن، «فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (۶)
 او از فاسقاست و از بیرون شدگان از پیمان

«أَفَعَرِّدِيْنَ اللّٰهَ يَمُوتَ» بگردین حدای و تصدیق محمد (ص) دسی خواهد حست؟

(۱) محض بود یعنی باشید (۲) در متن قرآن کریم تعلون شدید است و

مؤلف سا با اختلاف قرآنت محض آنرا بر وجه کرده است

«وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَزَكَّيْنَاكَ بِإِسْلَامٍ كَرِيمٍ» و «مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» هر که در آسمانها و زمین کس است، «طَوْعاً وَكَرْهاً» بعضی ارمیانِ جان و بعضی اربسِ دندان، «وَإِنَّهُ يُرْجَوْنَ^(۸۴)» و همه را ناوی خواهند برد

«قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ» مگوی ایمان آوردیم بحدای، «وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا» و هر چه فرو فرستاده آمد بر ما، «وَمَا أُنزِلَ عَلَيَّ إِلَّا حَقٌّ مُبِينٌ» و هر چه فرو فرستاده آمد بر من، «وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَآلَاسْمَاطِ» و یسعمران که از فرزندان یعقوب بودند، «وَمَا أُوتِيَ مُوسَى إِلَّا الْكِتَابُ وَالتَّوْرَةُ» و هر چه دیگر یسعمران را دادند، از خداوند ایشان، «وَالْإِنْجِيلَ مِنْ رَبِّهِمْ» و هر چه دیگر یسعمران را دادند، از خداوند ایشان، «لَا نُرِيتُكَ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ» یکی را از یسعمران خدا نکسیم در تصدیق تشکدیب، «وَنَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ الْمُسَلِّمُونَ^(۸۵)» و ما ویرا کردن هاد گاییم و حوشتن فرا داد گان

النوبة الثانية

قوله تعالى «مَا كَانَ لِشَيْءٍ الْآيَةُ» مقاتل گفت «بشر» ایسحاعیسی (ع) است و «کتاب» اسحیل، و آیت در شأن ترسایان بحران آمد، که در عیسی دعوی ماطل کردید و علو نمودید میگوید روا شود و سرا باشد و هر گز خود سود عیسی را که حدای او را یسعمری و کتاب اسحیل دهد پس آنکه مردم گوید مراند گان باشید، و مرا بحدائی گیرید و فردا از حدای اسعاس و عطا گشتند بشر ایسحاعی محمد (ص) و کتاب قرآن و سب برول آن بود که نورافع جهود و رئیس ترسایان بحران گشتند یا محمد (ص) تو میخواستی که ما ترا بنده باشیم و بر ما بحدائی گیریم، رسول الله گفت معاذ الله که من این گویم با فرمایم، «ما ندلك بعشي وبذلك امرني» حدای که مرا به یسعمری فرستاد نه این فرستاد که شامیگ و نمند و نه این فرمود رب العالمین روفق قول او این آیت فرستاد حصی گفت مردی از مصططی (ص) درخواست که

تا بر اسحود کسم، فصل از این سلام که در یکدیگ می‌کنیم رسول اورا از آن می کرد، و آیت در شأن وی آمد

«ثُمَّ يَقُولُ لِلنَّاسِ» - اگر بر رفح حوایی بر استیفاء است، و اگر مصحح حوایی بر عطف، ای لا یجتمع له الأمران ابتداء السوء وقوله «کونوا عباداً لی من دون الله» میگوید هرگز سود بشری را که بیعامری و علم و حکمت دهد آنگاه این سخن گوید «کونوا عباداً لی من دون الله» آنگاه بیان کرد که بیعامر چه میگوید «وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّائِينَ» ای وَلَكِنْ يَقُولُ کونوار تائین بیعامر مات حوش این گوید که راستان و استواران و بیکی حواهان باشید و مهربانی در آورید گان پید اصل ربانی در معنی است که کسی معلم خلقِ حدای را می‌پروراند، ابتدا بکمیه علم آن در آورده، پس آنگاه مهینه علم و طاقته هر متعلم می‌نگرد، و فهم هر طالب می‌کوشد، و ترتیب هر چه می‌در آورده نگاه میدارد قال الزجاج هو مسوب الى الرب، فريد فيه الالف والنون للمعاينة في السنة وقيل هو مسوب الى الربان وهو فعلا من رَبَّيْتُ ومعناه المتخصص بالعلم الذي يرثه باستعادته وافادته آن روز که ابن عباس را در طائف بحاکم کردید، ابن الحنفیه محمد بن علی بن ابی طالب گفت «مات اليوم رباني هذه الأمة» قومی گفتند ربانی عالمی بود حدائی و گفته‌اند «ربانی» کسی بود که در وی هم فقه سود هم حکمت و هم ولایت، و آنگاه خلق را دینِ حدای در می‌آورد و ایشان را بر آن میدارد

«بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكُتَابَ» - حجازی و مصری تحفیف خوانند، و این اختیار نوعیده است و باقی قراءه متثقیل خوانند، و این اختیار نوحاقم است اگر نه تحفیف حوایی اشارت بعصیلت متعلماست، و اگر تثقیل حوایی تعصیل و بواحت معلماست «وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ» - ای تَقْرَأُونَ، کما قال الله «وَدَّرَسُوا مَا فِيهِ» رَوَى عن ابن عباس قال قال رسول الله (ص) «ما من مؤمن دكر آوأنشي، حتر أو مملوك»

أَلَا وَرَبُّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۚ وَأَن يَتَعَلَّمَ مِنَ الْقُرْآنِ وَتَفْقَهُ فِيهِ ، ثُمَّ قُرْآنَهُ الْآيَةَ « وَلَكِن كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْمُنَاقَاةُ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ الْكِتَابَ وَمَا كُنتُمْ تَعْلَمُونَ » درین آیت هم تسمیه متعلمانست و هم تسمیه معلمان ، متعلمان را میگوید « کتبوا حکماء عاملین بما علمتم ، فَإِنَّ الْحَكِيمَ فِي الْحَقِيقَةِ مِنْ عَمَلٍ بِمَا عِلْمٌ ، وَكُلُّ مُحْكِمٍ أَعْمَلُ إِحْكَامُهُ لِيَلْمَهُ » حکیم نه آنست که در علم مگوشد و روایت و درایت آن بحای آرد و بس حکیم اوست که علم را بعمل ربور بر کند ، و کردار فراگفتار پیبوند جماعتی ارباران رسول خدا (ص) در مسجد قبا فراهم شدند و مذاکره می کردند مصطفی (ص) برایشان در شد گفت « تَعْلَمُوا مَا يَشْتُمُ أَنْ تَعْلَمُوا ، فَلَنْ يَأْخُزَ كَمَ اللَّهُ حَتَّى تَعْمَلُوا » چندانکه خواهید علم بیامورید و برخواید ، اما ما عمل فرا علم به پیوندید و بر آنچه داید کار نکید هر گر ثواب آن جهانی و بواحت الهی برسید وَعَنِ النَّبِيِّ الدَّرْدَاءِ (رض) وَبَلْ لَمْ يَلْعَلْ مَرَّةً ، وَبَلْ لَمْ يَلْعَلْ وَلَا يَلْعَلْ سَعِ مَرَاتٍ وَكُلَّ يَحْيَىٰ نِي مَعَادٍ يَقُولُ يَا أَصْحَابَ الْعِلْمِ قُصُورُكُمْ قِصْرِيَّةٌ وَبُيُوتُكُمْ كَسْرِيَّةٌ وَأَنْوَاعُكُمْ طَاهِرِيَّةٌ وَمَرَاكِبُكُمْ قَارِيَّةٌ وَمَذَاهِبُكُمْ شَيْطَانِيَّةٌ فَأَيُّ الْمَحْمُودِيَّةِ ؟ »

اما تسمیه معلمان از روی اشارت آنست که چون دیگران را راه سعادت میمائید ، و در علم و عمل میجوایید ، نگريد تا خود را فراموش نکید « أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ ، حَاتِمُ اصْحَمِ میگوید لیس فی القیامه اشد حسرة من رحل عَمَ النَّاسَ عِلْمًا ، فَصَلُّوا لَهُ . وَلَمْ يَلْعَلْ هُوَ ، فَارُوا سِنَهُ وَهَلْكَ وَفِي مَعَادٍ اُنْشِدْ يَا وَاعِظُ النَّاسِ قَدْ اصْحَتْ مَتَهُمًا إِذِ عَتَ مَهُمُ امُورًا اَنْتَ نَأْيُهَا وَقَالَ عَالِي لُعَيْسِي عَلَيْهِ السَّلَام « يَا اَنْسَ مَرْمٍ عِطَ نَفْسِكَ فَإِنَّ أَتَعَطَّتْ حِطَّ النَّاسِ وَالْأَفَاسَتْحَى رَمَى »

قوله « وَلَا يَأْمُرُكُمْ الْآيَةُ » شامی و حمزه و عاصم و یعقوب نصب حوامد معطوف بر « أَنْ يُؤْيِيَهُ اللَّهُ » و معنی آنست که وَلَا أَنْ يَأْمُرَكُمْ أَنْ تَحْدُوا

الملائكة وایشان که برفع خوانند میگویند این را آیت اول منقطع است مرسیل
استیفاء و انتفاء گفت « ولا یأمرکم، یعنی ولا یأمرکم الله و قیل لا یأمرکم
محمد (ص) میگوید خدای عز و جل شمارا بر ما یاد که فرشتگان را و بیعامران را
خدائی گیرید فرشتگان را در میان آورد در قصه، اربهر آنکه جهودان عرب را
سر گفتند، ترسیان عیسی (ع) را پسر گفتند، و عرب فرشتگان را دختران گفتند،
«ایأمرکم بالکفر» - استهزام است بمعنی انکار، ای لا یعمل ذلك بعد اسلامکم،
ای لا یأمر بصاده الملائكة والتیین بعد أن کتم علی دین ابراهیم و تسمیتم محمداً فیما (ص)
عاکم الیه

قوله «وَادَّأَحَدُ اللَّهِ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ» الایة - این متناقض و عهد نه بر بیعامران
مها گرفتند، که هم در بیعامران و هم در امت ایشان گرفتند اما بیعامران سران
بودند و مهتران، و امت تسع ایشان بودند پس بیعامران بد کر مخصوص اند که اصل
یباشد، و خطا با اصل کسد، و مراد هم اصل باشد و هم تسع چنانکه رب العالمین گفت
یا ایها النبی ادا طلقتم النساء و کیفیت این عهد گرفتن و پیمان بستن است که
لله تعالی با بیعامران گفت و ایشان را فرمود که یکدگر را تصدیق کنید و بصرت
هید پیشه را گفت که سسه را مَسْرَ ناس و سسه را گفت که پیشه را مصدق
اس، و آنکه همه را گفت و از همه سمان ستند که شما و امتان شما نه محمد (ص) ایمان
آرید که حاتم التیین و رسول رب العالمین است، و گریده چهارسان است قال علی بن
بی طالب (ع) «لم یبعث الله نبیاً آدم و من بعده الا احد علیه المهد فی محتر و امره،
أحد المهد علی قومه لیؤمنن، و لئن بُیت و هم احياء لیصُرَّن»

«لما اتیتکم» این لام در «لما» لام تاکید است، و جواب آن بلام قسم ساز
هد، چنانکه گفت «و لئن شئنا لندھسن» این هم چنانست «لما اتیتکم لتؤمنن»،
معنی «ما» ای شیء است، یعنی ای شیء اتیتکم لتؤمنن میگوید هر چه شمارا

دهد از کتاب و حکمت، آن نگوید و تصدیق کید حمزه حواید کسر لام لما اثبتکم، یعنی لاجل ما اثبتکم و تشدید میم قرآءة شاذ است، یعنی مهما اثبتکم، و حین اثبتکم قرآءة مافع، لما اثباکم، است مرسیل تعظیم، گفت دهم شمارا از کتاب و حکمت

«ثمَّ جاءكم رسولٌ» - محمد (ص) را میگوید «مصدقٌ لما معکم لتؤمننَّ به و تنصرنَّ له» این لام حراست، حالب این لام آن لام که در «لما اثبتکم»
 «قالَ: أَقررتُم وأَحدثم علیٰ ذلکمِ اِصری» - ای قلمت عهدی حدای گفت یک یک پیغامبران را اقرار دادید و عهد من ندیرفتید چنانکه موفاء آن نار آئید، پیغامبران همه جواب دادند که اقرار دادیم حدای گفت

«فَاشْهَدُوا» - گفته اند که شهادت را دو طرف است یکی بحمل و یکی اقامت در وقت بحمل علم است، و در وقت اقامت احبار پس ایضا بحمل است یعنی فاعلموا، و هو یسر ابن عباس سعید بن مسیب گفت حدای با فریشتگان گفت «إشْهَدُوا عَلَیْهِمْ» گواه باشید شما که فریشتگانید بر پیغامبران و اساع ایشان، باین اقرار که دادید

آنکه گفت «وَأَنَا معکم مِنَ الشَّاهِدِینَ» خود را حلّ حلاله شاهد گفت، و معنی شاهد حاضر است، یعنی که بعلم حاضر است با همه کس، و رؤت وی و قدرت وی بر همه روان «لَا یُحْمَىٰ عَلَیْهِ حَافَةٌ» و گفته اند که شاهد در وصف او حلّ حلاله آنست که دلائل پیدا کند و حجتها روشن نماید، و مابن حلق کار بر گزارد، و گواه را بآن شاهد گویند که شهادت وی حکم مشهود علیه روشن شود

قوله بعالی «مَنْ تَوَلَّىٰ بَعْدَ ذَٰلِكَ» الآية «ای بعد احد الميثاق و ظهور آفات التی (ص) «فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» اصل «فسق» ارطاعت و فرمان الله بیرون آمدن است و فسق را کمنه و مهیه است کمنه آنست که در راه دین گماهی صغیره کند

چنانکه گفت «وإن تفعلوا فانه فسوقٌ منكم» و همیسه آست که کفر و شرک آرد
 چنانکه گفت «افمن كان مؤمناً کمن کان فاسقاً» حای دیگر گفت «وَأَمَّا الَّذِينَ
 فسقوا فعلاً وَأَهْمُ التَّارِ» و ایضا گفت «فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَاسِقُونَ» کافر است، که هر که از
 عهد و پیمان جدا برون آید، و نه محمد (ص) ایمان بیارد کافر بود لامحاله
 قوله تعالی «أَفَمَن دین الله یعمون الآیة» بیا قرآنة بصری و حصص است،
 ناقی متا حواست اگر متا حوائی خطای ما اشیاء است و ناحیودان، و اگر بیا حوائی
 خطای ما جهودان است میگوید این جهودان بحر دین حدای دیسی میجوید، و
 دین خدا آن دین اسلام است که الله نپسندید و مدگان را مان حواند «وَرَصِيتُ
 لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِیناً» و «إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» هر دو اشارت مآست، و دین پاک
 و کیش درست پسندیده سر دیک الله آست

«وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً» - اسلام ایضا گفته اند که
 استسلام است و اعتقاد دل، و اقرار زبان، و التزام احکام و اقوال معتران درین آیت
 مختلف است اول آست که روایت کرده اند از مصطفی (ص) قال الملائكة اطاعوه
 فی السماء، و الاصلاد و عبد القیس فی الارض و رَوِیَ أَنَّهُ قَالَ لَا تَسْتَوُوا أَصْحَابِي فَإِنَّ أَصْحَابِي
 اسلموا من خوف الله، و اسلم الناس من خوف السيوف و گفته اند اهل آسمان فرمان -
 برداران و مقادسد بطوع، و اهل زمین مکره، یعنی که علم آسمانیان بوحدایت الله
 سروری است نه استدلالی، و علم اهل زمین استدلالی است نه سروری، فَإِنَّ الْحَقَّ
 أَكْرَهُهُمْ و أَلْحَاقَهُمْ عَلَى ذَلِكَ و امن مکره نه کره مدموم است بلکه پسندیده است،
 و مده را در آن ثواب و گفته اند أَسْلَمَ الْمُؤْمِنُونَ لَهُ طَوْعاً، و الْكَافِرُونَ كَرْهاً أَدْلَمَ
 یقدروا علی ان یمنعوا علیه متا یریده بهم، و نقصیه علیهم، مؤمنان تن در دادند بطوع
 و کافران مکره یعنی که ارادت و قضاء الله بر کافران روا است، نتواند که از آن
 بگریزد، نه قدرت آن که دفع کند قتاده گفت اسلم المؤمنون له طوعاً فی حال

الصحّة والامس، والكافرون له كرهاً عند الحوف والموت «فَلَمْ يَكُ يَمَعُهُمْ اِيْمَانُهُمْ»
 گفت مؤمنان فرما سر دارند در حال صحت و در امن، لاجرم اسلام و ايمان ايشان
 را سود داشت و مکار آمد، و کافران بوقت ترس و بیم مرگ، آنکه که معاينه عذاب
 ديدند لاجرم اسلام و ايمان ايشان مکار نيامد «فَلَمْ يَكُ يَمَعُهُمْ اِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا مَاسَا»
 و على ذلك قوله تعالى في قصّة هِرْعَوْنَ اَلْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قُلُوبُ، صَحَاكَ گفت که
 اين عهد پيمان روز ميشاق است که رب العالمين نافرديدان آدم گفت «اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ
 قَالُوا بَلَىٰ» - بعضی «بلی» بطوع گفتند ارميان جان، و قومی مکره گفتند ارس دندان
 معاهد گفت اسلام درين آيت همان سحود است که در آن آيت ديگر گفت
 «وَاللّٰهُ يَسْعَدُ مَن فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا» ميگويد مؤمن خداي را
 بطوع خوش سحود ميکند، و کافر شخص وي نميکند لکن سايه شخص وي نميکند
 مکره، چنانکه گفت «وَيُطٰلٰهُمُ بِالْمُذْنٰبِ وَالْاَصَالِ» وقال تعالى «يَتَّبِعُوْا طَلٰلَهُ عَنِ الْيَمِيْنِ
 وَالشَّمَالِ سُبْحٰنَ اللّٰهِ»

آنکه گفت عَزَّوَجَلَّ وَاِلٰه يُرْحَمُونَ، قرآءة حمص و يعقوب بياست يعقوب
 مفتح يا وحمص بضم يا، و باقي همه تاء مصومه حواسد و محرّح اين كلمه محرّح
 و عيدا است، يعنى اَيَمُّونَ عِندَ رَبِّ اللّٰهِ مَعَ اَنۡ مَّرَحَمَهُمۡ اِلَى اللّٰهِ رُؤۡى عَنِ عَنَاسِ اِنَا اسْتَصْعَبَ
 دَانَةِ اَحَدِكُمْ، او كَامَتِ شَمُوسًا فَلَيَقْرَأُ فِيْ اَدَايَهَا «اَعْبُدِيْنَ اللّٰهُ سَمَوْنَ» اِلَى اَحْرَا لَانَه
 قِوْلَه «قُلْ اٰمَنَّا بِاللّٰهِ» الْاَنَه بطبر اس آت در سورة البقره شرح آن
 رفت اما اهل معاني اينجا سؤالها كردماند، گفتند چه حكمت است كه اس حايگه
 «قُلْ اٰمَنَّا» گفت و در سورة البقره «قُولُوا اٰمَنَّا» حواب آنست كه اين آت حطاب
 نامصطفي (ص) است بر حصوس، و فرمان است كه با خود اعتقاد كند آنكه تسليم كند
 نمانت حويش، و ايشان را بر آن حواد و بر آن دارد و آنجا كه گفت «قُولُوا اٰمَنَّا»
 حطاب با عموم امت است كه تا آنرا اعتقاد گردند، و به فرمان است ايتبار را تسليم رسالت

ارین جهت در آن سوره « ابرل الیسا » گفت و درین سوره « ابرل علیسا » و معنی « ابرل علیه » آنست که بر مرئ علیه بود که نادگیری رساند و « ابرل الیه » بر مرئ علیه مخصوص و الیه بنهائیه الامرال و علی ذلك قال تعالی « أَفَلَا يَكْفِيهِمْ أَنَا ابرل اعلیک الکتاب یتلی علیهم » ، و قال « و ابرلنا الیک الذکر یتنیل للناس ما نرئل النهم » ، حصّ ههما « باری » لما کمال مخصوصاً بالذکر الذی هو بیان المرئ و قالوا هذا کلام فی الاولی لافى الوجوب دیگر سؤال کرده اند که اسماعیل و اسحاق و یعقوب را کتاب بود ، چه معنی را گفت «وما ابرل علی ابراهیم واسماعیل واسحق و یعقوب » ؟ جواب آنست که کتاب ایشان کتاب ابراهیم (ع) است و مرئ بایشان صحف ابراهیم است ، که ایشان در تحت شریعت ابراهیم (ع) بودند پس بر سبیل توسع اطلاق امرال بر ایشان روا بود چنانکه گویند «وما ابرل علی محمد (ص) والمسلمین دیگر سؤال کردند که در آن آیت « وما اوتئی التبیون » گفت ، و درین آیت « والتبیون من رثهم » جواب آنست که در آن آیت خطاب بر اعمام عموم است ، و حکم خطاب عموم بسط لفظ است به ایحار و درین آیت خطاب خاص است و حکم خطاب خاص ایحار لفظ است پس درین آیت ایحار لفظ و احتیاض سخن اولی تر بود دیگر سؤال کردند که چون این خطاب مصطفی (ص) را خاص است پس چون قآخر آیت گفت « و یح له مسلمون » و این احتیاض است از عموم ؟ و جواب آنست که این بآن گفت تا تسبیحی باشد که امت مصطفی (ص) از وی جدا نماد درین اعتقاد ، و مکروه بیست ایشان را که نادگیری رساند و بر دیگری خواند ، چنانکه رسول رساید و پیغام گرازد دیگر سؤال کنند که « و یح له مسلمون » مؤمنان را چون تسبیح (۱) است در ستایش خویش ، و این بعرف و عادت مدموم است ؟ جواب آنست که تسبیح مدموم آن بود که مردم از خویش آن نمایند که بآن رفعت طلب کنند و تطاول بر مردمان ، اما چون بر سبیل

(۱) الحج العرج ، و سخته تسبیح ای مرتبه عرج (مجمع)

شکر و سپاس داری بود رواست ، که ربّ العالمین گفت ، «وَأَمَّا سِعْمَةُ رَثْكَ فَهَذِهِ» ،
ویرمؤمنان حواستند که باین اعتراف از کافران خدا ماند وحق ارباطل خدا کند ،
يقول تعالى «حَتَّى يُتِيرَ الْحَبِثُ مِنَ الطُّبِّ» و گفته اند که مؤمنان باین استسلام قصد
احلاص کرده اند که ارحمت شرع بآن مأمورانند قال الله تعالى فَمَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ
مخلصین له الذین ، بعضی که ما خدا را مسلمان شدیم و گردن بهادیم به دیگری را ،
وعلى هذا قال عروحلّ «قُلْ آمَنَّا أَذْعَوْا رَثْنِي وَلَا تُشْرِكْ بِهِ أَحَدًا»

النوبة الثالثة

قوله تعالى «مَا كَانَ لِشَرِّ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ» آية حلال و حار ،
خداوند بررگوار ، کردگار مامدار ، حلّ حلاله ، و عظم شأنه پیش ارباعاد عالم ، و
پیش از خلق آدم ، تعلم قدیم خود داشت که افروردندان آدم سراوار موت و ولایت
کیست ؟ و اهل محبت و شایسته رسالت کیست ؟ «الله اعلم حيث يعمل رسالته»
آن را که درازل داع مهجوری بهاد ، و رقم می حبری کشید امرور معصوم و راست راه
چون شود ؟ و آن را که رایگانی دولت داد و راه صدق و عصمت فرایش بهاد امرور
بی راه و بدحال چون بود ؟ پس چه صورت سند و چون بوهم درآید ؟ و هر گز سود
که مصطفی (ص) گزیده و عیسی (ع) نواخته بعد از کرامت موت ، و نایند عصمت ،
و قوت رسالت پای از رقم بر گیرند و خلق را گویند «کونوا عباداً لی من دون الله»
ربّ العالمین بحکم اختیار ارلی و عیایت سرمدی از بهر ایشان جواب داد ، و بیات
داشت که ایشان این بگویند ، و لکن گویند «کونوا ربانین» ای کونوا
مِنَ الْمُحْتَضِينَ نَالَهُ الَّذِينَ وَسَّعُوا بَقَوْلِهِ «وَإِنَّا أَحْسَنُ كَسْتُمْ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ
بَصَرًا الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ» ربانیان بر مذاق اهل معرفت ایشانند که خدا را یگانه شود در
تحرید قصد ، هم در عصمت تو کل ، هم در سیم اس قدم اردو گیتی بر گرفته ، و دست

لطیف مهر مولی رده ، و چهار تکبیر درصفت خویش کرده

هر که درمیدان عشق میکوان گامی نهاد

چهار تکبیری کند بردات او لیل و بهار

معنی دارد فانی ، دلی دارد تشنه ، معنی سوخته ، سرتی معشق افروخته ،

حانی ناآرو آویخته ،

دل را نخواست که بر تو مگر مید کس

حان را بکه برد بی عم عشق تو نفس

تس را ن که بحر مهر تواتر بیست هوس

چشم از بی آنکه خود ترا بند و بس ،

هفتشان اردیامه ، مرادشان اربشت مه ، آرامشان اربعت آسمان دارمین مه ،

گوش داشته تا آفتاب مهر کی بر آید ، و ماه روی دولت کی در آید ، و نسیم سعادت

کی دمد ، و یادگار ارلی کی مردهد ،

کسی باشد کس قفس بپردازم

در باع الهی آشیل مارم

و گفته اند که زتابیان ایشانست که احتصاص دارند به الله که آن احتصاص بست

ناوی برید و باوصاف او موصوف شوند ، و باحلاق او بر آید ، چندانکه صد کی ایشان

بر تاند ، و بهاد ایشان حای دارد و این قول از آن حس بر گرفتند که **مصطفی** (ص)

گفت « تَحَلَّقُوا مَا خَلَقَ اللَّهُ » ، وقال عليه السلام « إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى كَذَا خَلْقاً ، مَنْ تَخَلَّقَ

بِوَاحِدٍ مِمَّاهِ حَلَّ الْحَتَّةِ » اهل علم گفتند تفسیر این احلاق معانی بود و نه نام حداست

که سده را در روش خویش آن معانی گذر باید کرد تا بوصول الله رسد ، **پیر خراسان**

ابوالقاسم گرکان رحمه الله گفت سده با در تحصیل این معانی و جمیع این

اوصاف است همور در راه است ، بمقصد نارسیده ، و در روش خود است کشش حق

یافته، تادر معرفت است از معروف ناز مانده، و تا در طلب محبت است از محبوب می حشر شده

مشتاق به عشق و پیر مشیق در رسد

نگردد تو بر عشق و عاشقی گاهی چند

بر درگی را پرسیدند که بنده مولی کی رسد؟ گفت آنکه که در خود برسد
پرسیدند که در خود چون برسد؟ گفت طلب در سر مطلوب شود و معرفت در سر
معروف گفت شرحی بفرمای، گفت اترن زبان ماند و سوار دل نشان ماند و سوار
ور حان عیان ماند و سوار سمع برود شموه ماند و سوار دل برود نموده ماند و سوار
حان برود بوده ماند و سوار

محبت همه در بهاد آب و گل ماست

پیش از دل و گل چه بود، آن حاصل ماست

وقیل معنی قوله «کونوا رایتین» - ای متحصصین بالله غیر ملتفتین الی الوسائط،
کافی بکر لثنا قال حین مات السی (ص) و اسطورت اسرار عامه الناس «من کل یصد
محبداً (ص) فان محبداً قدعات، و من کل یصد الله فان الله تعالی حی لا یموت»
«وَادْ أَحَدَهُ مِثَاقُ التَّيْنِ» الآية در همه قرآن هیچ آیت نیست در بیان
فصیلت مصطفی (ص) تمام تر این آیت که ویرا حاص است، کس را در آن شرکت
به رب العالمین دو عهد گرفت از خلق خویش، و دو پیمان ستاد ایشان یکی آنکه
پیمان ستاد از همه خلق بر خدائی و کرد گازی خویش چنانکه گفت «وَادْ أَحَدُ
رَنک من سی آدم» الآية

دیگر آنکه پیمان ستاد بر یشتگان و پیغامبران بر موت محمد (ص) و بصرت
دادن وی، چنانکه گفت «وَادْ أَحَدَهُ مِثَاقُ التَّيْنِ» و اس عایت تشریف است
و کمال تعصیل که نامش نا نام خویش بر رگ کرد، و قدرش با قدر حدود برداشت

پیش از وجود محمد (ص) پسندین هر از سال فرمان آمد که یا جبرئیل ! من دوستی
 خواهم آفرید ، نام وی محمد (ص) ، ستوده و موافقه من ، نام او قرین نام من ، قدر او
 برداشته لطف من ، طاعت داشت اطاعت من ، قول او وحی من ، اتباع او دوستی من
 یا جبرئیل ! نام عهد کردی که بوی ایمان آری و او را نصرت کنی ، ایست که
 گفت «لَتَتَّبِعَنَّ مَوْلَىٰ ذِي الْقُرْبَىٰ» جبرئیل گفت خداوند ! عهد کردم که ما اودست
 یکی دارم و نصرت کنم بوی ایمان آورم خدا ی گفت یا جبرئیل ! هم برین عهد باشی
 و حلاف مکنی گفت خداوند ! او گرازه را آن باشد که ترا حلاف کند ؟ آنکه گفت
 یا میکائیل ! تو بر عهد جبرئیل گواه باش ، و آنکه هم چنان عهد گرفت بر میکائیل ، و
 جبرئیل را گفت تو بر عهد میکائیل گوا باش ، و با اسرافیل و عزرائیل همین عهد گرفت
 پس که آمد (ع) را با فرید همین عهد گرفت بر آمد ، و آمد در دید برفت و با پس آمد
 ما شیت مکنت و شیت در دید برفت ، وَ هَلُمَّ حَرّاً قَرِيباً مَعْدُ قَرْنٍ . ایست کرامت و فصیلت !
 و ایست مرتبت و منزلت ! کرا باشد فصل بدین تمامی ؟ و کار بدین نظامی کرا بود ؟
 این عز سماوی و قر حنائی

کمر و ایمان را هم اند تیرگی و هم صفا

بیست دارالملک حر و حصار و رلم مصطفی

۱۶ - النوبة الاولى

قوله تعالى «وَمَنْ يَتَّبِعْ عَيْرَ الْإِسْلَامِ دِيْنًا» و هر که حرار اسلام دیسی جوید ،
 «فَلَنْ يَغْنَلَ مِنْهُ» نه پدیدد ار وی ، «وَهُوَ فِي الْأَحْزَةِ مِنَ النَّاسِ» (۸۸) ، و وی در
 آن جهان از رمان کار است

«كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا» چون راه نماید و نه راه آرد خدا ی قومی را ، «كَمْ رُؤَا
 نَعَدَ إِيْتَابِهِمْ» که کافر شدند پس از ایمان خویش ، «وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ»

و پس از آن که گواهی داده بودند که رسول حق است «وَحَآءُ لَهُمُ الْيَتَاتُ» و بایشان آمد پیغامها و مشاهای روش ، «وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (۸۶) ، و الله راه نمای قوم بیداد گران نیست

«أُولَئِكَ حَرَّاهُ اللَّهُ» ايشان آمد که پاداش ايشان آمست ، «أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ» که لعنت حقای و رانند و ابرایشان است ، «وَالْتَلَا نِكَتَ وَالنَّاسِ أَحْتَجِينَ» (۸۷) ، و لعنت فریشتگان و مردمان همه

«حَالِدِينَ فِيهَا» حاودان در آن آتش اند ، «لَا يُغْنِي عَنْهُمْ الْعَذَابُ» عذاب از ایشاب هیچ سبک نکند ، «وَلَا لَهُمْ يُطْرُونَ» (۸۸) ، و نه سحشائش در ایشان نکرد

«إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا» مگر ایشان که باز آمدند و توبه کردند ، «مِنْ نَعْدِ ذَلِكَ» پس آنکه از دین برگشته بودند ، «وَأَصْلَحُوا» و باصلاح آورد تمام حویش و بیک کسب کردار حویش ، «فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ رَحِيمٌ» (۸۹) ، که الله آمرزگارست و مهربان

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا نَعَدُ إِنِّي بآيَاتِهِمْ» ایشان که کافر شدند پس از ایمان حویش ، «لَهُمْ أَرْذَلُوا كُفْرًا» و آنکه برگشتند و بیعرویدند ، «لَنْ نَقْتُلَ تَوَتَّهِمْ» توبه ایشان پدیدبرد ، «وَأُولَئِكَ هُمُ الصَّالُونَ» (۹۰) ، و ایشان براهامد و کم شدگان از راه

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا» ایشان که کافر شدند ، «وَمَا تَوْأَمَهُمْ كُفْرًا» و برگشت حویش ، «فَلَنْ يُقْتَلَ مِنْ أَجْلِهِمْ» پدیدبرد فردا از یکی از ایشان ، «إِلَّا الْأَنْصَرِ دَهْمًا» پری همه روی زمین رد ، «وَلَوْ أَقْنَدْتُمْ بِهِ» که حویشتن مان از عذاب باز حرد ، «أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» ایشان آمد که ایشان راست عذاب دزدمای ، «وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ» (۹۱) ، و ایشان را هیچ یاری ده و شعاعت کسبده نه

التوبة الثانية

قوله تعالى «وَمَنْ يَتَّبِعْ عِبْرَ الْإِسْلَامِ دِيناً» - مفسران گفتند حسب برول این آیت آن بود که دوازده مرد از دین اسلام برگزیدند و مرتد شدند ، در حمله ایشان حارث بن صوید اصاری بود و طعنة بن ابرق و عبد الله بن اس بن خطل و غیرهم از مدینه بیرون شدند و مکفار مکه پیوستند رب العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد «وَمَنْ يَتَّبِعْ عِبْرَ الْإِسْلَامِ دِيناً ، اسلام ایضا شریعت مصطفی (ص) است و دین ایضا دین حنیفی که مصطفی (ص) بآن اشاره کرده و گفته «نُفِثَ بِالْحَنِيفَةِ السَّهْلَةِ السَّجَّةِ» معنی آیت آنست که هر که بعد از بعثت محمد (ص) بحر شریعت وی شریعت جوید ، و حر دین و سنت وی دینی دیگر گیرد ، و راهی دیگر رود آن از وی بپذیرد ، و از راه حق می راز است ، و از حمله هالکن و دور حسان است ، که مصطفی (ص) گفت «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يَسْمَعُ بِي رَجُلٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَلَا يَهُودِيٍّ وَلَا نَصْرَانِيٍّ ثُمَّ لَمْ يُؤْمِنْ بِي إِلَّا كَالَّذِينَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ» و روی «ما يسمع بي من هذه الأمة من يهودي أو نصراني لم يؤمن بي» و لم يؤمن بالذي أرسلت به إِلَّا كَالَّذِينَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ ، وقصة زيد بن عمرو بن نفيل معروف است که بر مصطفی (ص) رسید پیش از بعثت وی ، مصطفی (ص) وی را گفت «مالی أرى قومك قد شقوا؟» چه بودست که این قوم تو بسطرا کراهیت تو می بگرد ؟ گفت آرانکه ایشان بصلالت اند ، و من به بر دین ایشانم آنکه قصه خویش میگفت که بیرون شدم راه راست و دین حق طلب کردم ، از داشمندان و احبار یثرب بر رسیدم ، ایشان را بر عادت الله یافتم لکن بآن عادت شرک داشتند داستم که به دین حق است ، برگشتم و از احبار حبیبر بر رسیدم ایشان را همچنان بر عادت الله مشرک یافتم گفتم این به آن دین است که من میجویم باحبار قدك رفتم ایشان را هم بر شرک دیدم از احبار ائله بر رسیدم همان دیدم

پس حری از احبار شام گفت این دین که تو میخوئی کس را ندانیم که بر آست مگر شیخی بحریره رقم و ازوی برسیدم، قصه خودناوی بگفتم، و مقصود خویش عرضه کردم شیخ گفت آنها که تودیدی همه بر سلاط و می راهی اند، و آنچه تو میخوئی دین حنای عزوجل و راه راست آست، و دین فرشتگان است، که انرا ناں میپرستند، و هم در میان خویش آن دین بانی مار گرد و طلب کن که پیغامری بیرون آمد یا خواهد آمد، که خلق را ناں دین خواند اگر وی را دریابی در پی او ناش، و بوی ایمان آر **مصطفی (س)** آنگه که اس قضا را رید میشد بر راحله بود پس آن راحله فروخوانید و قصد طواف حانه کرد رید گفت من هورنداسته بودم که پیغامرست، من بر ناوی طواف کردم دوت هاده بودد که مشرکلب در طواف خویش ایشان را می یاسیدند، رید ایشان را پیاسید، **مصطفی (س)** از آن هی کرد، گفت «لَا تَسْأَ» رید ناحود اندیشه کرد که مک ناردیگر پیاسم تا چه گوید، رسول (س) ناوی مکرست گفت «أَلَمْ تُسْأَ» به ترا هی کردد و ار آن نارداشتند آنگه رید گفت «هو الذی هو آکرمه و انزل علیه الکتاب ما استلم صمماً، حتی اکرمه الله عزوجل بالذی اکرمه، و انزل علیه الکتاب» رید بن عمرو بن نعیل اردیا سرون شد و هور پیغام و وحی از آسمان بر رسول (س) پیامده بود و دعوت مکرده **مصطفی (س)** رید را گفت «يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ أُمَّةٌ وَحِدَةٌ»

کیف یهدی الله قوماً کمر و بعداً یماهم» - **مجاهد** گفت این در شان مردی آمد از بنی عمرو بن عوف که از دین سرگشت و ناروم شد، کیش ترسانی کسوف

و حکم مرتد آست که **مصطفی (س)** گفت «لَا يَحِلُّ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ إِلَّا بِأَحَدٍ ثَلَاثٍ رَجُلٌ كَفَرَ بِعَدِ اسْلَامِهِ، أَوْ رَجُلٌ بَعْدَ احْصَاةٍ، أَوْ قَتَلَ نَفْسًا بِعَيْنِ نَفْسٍ» این حردلیل است که هر مرد که از دین اسلام بر گردد کشتی است، ورن را همین

حکیم است اما کودک و دیوانه را ردّت ایشان درست باشد، لقوله عليه السلام .
 رُفِعَ الْقَلَمُ عَنْ ثَلَاثَةٍ ، عَنْ الضَّعِيِّ حَتَّى يَمْلُحَ ، وَعَنِ الثَّائِمِ حَتَّى يَسْتِقِطَ ، وَعَنِ الْمَحْضُونِ حَتَّى
 يُعْبِقَ ، وَمُكْرَهُ رَاهِمٍ حِينَ لِقَاؤِهِ لِقَاؤُهُ تَعَالَى ، « اَلَا مَنْ اُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْاِيْمَانِ » .
 و مست را دو طریق است چنانکه در طلاق است و قتل مرتدّ حقّ خداست ، و سیاست
 شرعی حرام است را برسد که این سیاست کند ، اگر آراده باشد آن مرتدّ یابنده
 و شاهی را دو قول است که پیش از قتل از مرتدّ توبت خواهد یا نه ؟ و درست آنست
 که از وی توبت خواهد اگر در آن ساعت توبت کند ، و الا نکشد و مال وی بعد از قضاء
 دیون و حقوق مسلمانان می باشد درست ترین اقوال ، و فریدن وی را حکم بردگان
 و حریت داران نیست اما چون بالغ شود احکام و شرائط اسلام از ایشان در خواهد
 اگر ما در دست آید ، و الا ایشان را نکشد و اگر دومی در مسلمان مردّت کسی گواهی
 دهد و وی انکار کند ، محرّد انکار وی در حق وی اسلام نیست تا وی را ثلثین شهادت نکند
 و بگوید « لا اله الا الله و محمد رسول الله » و اگر طائعه ای که ایشان را شوکت و معیت
 باشند مردّد شوند بر امام اعظم واجب است که حکم ایشان شود ، یا ایشان را با اسلام باز آورد
 یا از زمین بردارد

قوله « كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ اِيْمَانِهِمْ » - بعضی مفسران گفتند
 این در شأن جهودان آمد که پیش از نبوت مصطفی (ص) بوی ایمان آورده بودند ،
 و بعد بحث بوی کافر شدند « وَشَهِدُوا » ای و بعد آن شَهِدُوا اَنّ محمداً حقّ
 « وَحَاءَهُمُ النَّبَاُ » - ما نَبِيٌّ فِي التَّوْرَةِ مِنْ بَعْتِهِ وَصَفَتِهِ

« وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ » - همان است که حای دیگر گفت
 « اِنَّ الْاٰدِيْنَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنْ اِلَهُهُ لِيَعْرِزْهُمْ وَلَا يَهْدِيَهُمْ سَبِيْلًا » اگر کسی
 گوید چو مست که ربّ العالمین ایضا هدایت از کافر می کرد ، و حای دیگر گفت
 « وَاَمَّا تَمُوْدُ فَهَدَيْنَاهُمْ » جواب آنست که هدایت مر سه صرب است یکی عقل

میتراست میان حیر و شر، و راست و دروغ، و راه مردن به بعضی مصالح کار خویش۔
و عامۃ اہل تکلیف ارمو من و کافر و آشوبیگاہہ درین ہدایت یکسانند و ہوا المعنی
بقولہ تعالیٰ «اَما تُمَدِّدُہُم بِہِدَیْہِہُم مَّوْمِلُہُم بِقَوْلِہٖ «اِنَّا ہُدِیْنَا لَلسَّبِیلِ» وَ ہُدِیْنَا لَاجْدِیْدِیْنَ»
«اَعْطٰی کُلَّ شَیْءٍ حُجَّتَہٗ ثُمَّ ہَدٰی»۔ ایں ہمہ اربین ہدایت است کہ گفتیم و ہم
اربین باست آنچه بعضی جانوران را داد بر سبیل تسخیر، و ذلک فی قولہ تعالیٰ «وَ اَوْحٰی
وَ تِلْکَ اِلٰی الْجَلِیْلِ» اَما سربِ دوم از ہدایت، ترکیت اعمال و احوال سدگان است،
و توفیق حیرات در اکساب طاعات، و ذلک فی قولہ تعالیٰ «اِنَّ الْاَدْبِیْنَ اَمَمُوا وَ عَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ یَهْدِیْہِمُ رَبُّہُمْ اَیْمَانُہُمْ»، و قال تعالیٰ «وَ هُدُوا اِلٰی الطَّیِّبِ مِنَ الْقَوْلِ»،
و قولہ «اُولٰٓئِکَ الْاَدْبِیْنَ هَدٰی اللّٰهُ»، و قولہ «وَ الْاَدْبِیْنَ حَادَمُوا فِیْمَا لَہُمْ ہِدَیْہُہُمْ سُلٰتٰنَا»
ہدایت سوم راہ نمودن است بدار الحلد و محاورت حق عزوجل، و ذلک فی قولہ عزوجل
«سَیْہْدِیْہُمْ وَ یُصَلِّحُ بَالُہُمْ وَ یُدِیْجُہُمْ الْحَۃَ عَرَفٰہُم»، و قولہ تعالیٰ «الْحَمْدُ لِلّٰہِ الَّذِیْ ہَدٰنَا
لِہٰذَا» رَبِّ الْعَالَمِیْنَ حَلَّ حَلَالِہٖ اِیْنِ سَقَمِ ہدایت خود را اثبات کرد و بست آب
باحویشتن برد، و ارم محلول ہی کرد، چنانکہ گفت عزوجل «اِنَّکَ لَا تَهْدِیْ مَنْ اَحْسَبَ»،
«وَلِیْسَ عَلَیْکَ ہُدٰہُمْ»، «وَ مَا اَنْتَ بِہَادِیِّ الْغٰیِّ» قسمی دیگر است از اقسام ہدایت
کہ آن را دعا گویند اِیْنِ بِکَ قِسْمِ **مُصْطَفٰی** (ص) را و حمله پیغامبران را اثبات کرد
گفت «وَ اِنَّکَ تَهْدِیْ اِلٰی صِرَاطٍ مُسْتَقِیْمٍ» اسیاہ را گفت «وَ جَعَلْنَاہُمْ اٰتِنَہٗ یَہْدُوْنَ
بَاَمْرِنَا» قرآن را گفت «اِنَّ ہٰذَا الْقُرْآنَ یَهْدِیْ لِتِلْکَ الْاٰقُوْمِ» بیرون اربین سہ قسم
آست کہ اللہ مآں مستأثر است، کس را ناوی در آن مشارکت نہ، و او را در آب
با کس مشاورت نہ

«اُولٰٓئِکَ حَرٰہُم اَنَّ عَلَیْہِمُ لَعْنَةُ اللّٰہِ» مثل این آیت در سورۃ البقرۃ شرح آن
رفت، و فرق آست کہ آنجا قطعی بلمعت حکم کرد، گفت «اُولٰٓئِکَ عَلَیْہِمُ لَعْنَةُ اللّٰہِ»،
از ہر آنکہ قومی را گفت کہ بر کافری مردد و امید اسلام و صلاح دریشان نہاید،

واینها گفت «اولئک حزاهُم»، قطعی هست نکرد گفت حزاء ایشان لعنت است، یعنی که رندگان اند، ونا رندگی می بود امید اسلام وصلاح درایشان حای است وگفته اند که این هر سه آیت از «کیف یهدی الله» تا «ولاهم یطرون» مسح اند، وناصح این است که مرعف گفت «إِلَّا الدِّینَ تَابُوا» این آیت در شأن حارث بن سُوید بنی الصامت الانصاری آمد بخصوص اما حکم آن بر عموم است تا قیامت این حارث بعد از آن که مرتد گشته بود پشیمان شد، باز آمد تا سردیکی مدینه رسید نامه ای بنشست برادر خویش خلاص بن سُوید که من پشیمان شدم و باز آمدم، از رسول خدا (ص) پرس که مرا توبه هست یا نه، خلاص رفت و قصه حارث را رسول (ص) گفت در حال خبر لیل آمد و آیت آورد «إِلَّا الدِّینَ تَابُوا» الح، حارث را ازین خبر کردند، پیامد و مسلمان شد، وَحَسَّ اسْلَامُهُ قوله «إِلَّا الدِّینَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَاصْلَحُوا» - در قرآن هر حای که ذکر توبت کرد بیشتر است که ذکر اصلاح قرین آن ساخت، از بهر آنکه حقیقت «توبت» دو چیز است بصفت اعتقاد و اصلاح اعمال پس هر دو مجتمع ناید، تا توبت درست آید اگر کسی گوید چون است که در سورة البقرة «إِلَّا الدِّینَ تَابُوا وَاصْلَحُوا وَبَيَّنَّا» گفت وایمعاي نگفت «وَبَيَّنَّا»، جواب است که در سورة البقرة آیت در شأن احبار جهودان آمد که بت وصفت محمد (ص) در قورات ارجوام خویش پنهان کرده بودند و پوشیده داشته، و معظم گناه ایشان آب بود، پس با اظهار آن نکردند و نا مردم بیان آن روش نگفتند توبت ایشان درست بود و آن معنی درین قوم که این آیت در شأن ایشان آمد بود، و گناه ایشان حر ردّت بود ازین جهت «وَبَيَّنَّا» نگفت

وگفته اند چون هر دو آیت بیان توبت است، چه فرق را در آحر این آیت گفت «فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ» و در سورة البقرة گفت «وَأَنَا التَّوَابُ الرَّحِيمُ»، جواب است

که تَوَاب و عَمُور بمعنی ' هر دو متقاربند ' ، اما ' تَوَاب ' خاص تر است و عَمُور عام تر و تمام تر ، و گناه آن جهودان صحت تر بود و عظیم تر که هم صلال خودشان سود و هم اصلال دیگران پس اسم احسن مآں اولی تر بود و گناه این مرتد کمتر بود که اصلال ناوی سود پس نام عَمُور ایضا لائق تر و موافق تر و در حیر است که مصطفی (ص) چون آمرزش خواستی این هر دو نام هم ' تَوَاب ' و هم ' عَمُور ' فراهم گرفتنی این عمر گفت میسر مردم که اندر یک مجلس سید (ص) صد بار میگفتی « رَبِّ اَعِزْلِي وَتُبْ عَلَيَّ اِنَّكَ اَنْتَ التَّوَابُ الْعَمُورُ »

قوله تعالى « اِنَّ الدِّينَ كَمَرُوا بَعْدَ اِيْمَانِهِمْ » - این آیت در شأن اصحاب حارث بن سويد آمد که ما حارث مرتد گشته بودید پس که حارث باسلام بار آمد و توبت کرد ، حرا اسلام حارث بایشان رسید ، گفتند ما بیدر همگی می باشیم و چشم بر دور محمد (ص) بهمیم ، و بد افتاد حمان در حق وی و ذلك فی قوله عز و جل « تَرْتَضُ يٰ ذِي النُّونِ » ، و هر گاه که حواهمی بار گردیم که توبت ما بیدیرید ، چنانکه توبت حارث پدید رفتند فَأَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى هَذِهِ الْآيَةَ

بعضی مفسران گفتند این آیت مسح است که رب العالمین وعده داده است که توبه هر قائمی پدیدیرد ، نا آنکه که آفتاب از معرب آید بذلك فی قول التی (ص) « اِنَّ الْمَعْرَبَ مَا مَا فَتَحَهُ اللَّهُ وَرَحِلَ لِلتُّوبَةِ يَوْمَ حُلِقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضُ ، فَلَا يُطْلَقُ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَعْرِهَا » و قومی گفتند آیت مسح نیست ، و معنی آیت آنست که لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ فِي حَالِ صَلَاتِهِمْ ، برین قول واو « وَ اَوَّلُكَ » و او حال است میگوید توبت ایشان در آن حال که گمراه باشند بیدیرد ، که توبت و صلوات صد یکدیگر کرد ، بهم جمع بیاید و گفته اند « لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ » یعنی عبدالموت و المعایبه ، بحو

قوله تعالى « وَ اَلَيْسَ التُّوبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ » الْآيَةُ
قوله تعالى « اِنَّ الدِّينَ كَمَرُوا وَمَاوَا وَهُمْ كَفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلًّا اِلَّا اَرْضَ

دها و لو افتدی به « این « واو » معنی عموم را در آورد . میگوید اگر کسی چندانکه یک روی زمین در آن او باشد و مقررت و طاعت حرج کرده باشد در دنیا چون بر کمر میرد آن ویرا هیچ نگار بیاید ، و پدید برند ، که آن اعلیٰ از مقیاس پدیدرند به از کافران ، و ذلك فی قوله تعالی « اَمَّا يَتَقَلُّ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ » و روا باشد که این بر آخرت حمل کنند ، یعنی در قیامت آن کافر که بر کمر مرده باشد اگر پیری روی زمین در دارد و خواهد که تا خود را از عذاب الله مان مارحرد ، ویرا سود ندارد ، و اروی پدیدرند و فی ذلك ما روى ان النبی (ص) قال « يُحَاوِ الْكَافِرُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قِيَالَ لَهُ أَرَأَيْتَ لَوْ كَانَتْ مَلَأَ الْأَرْضَ دَهَاءً لَكُنْتَ مُعْتَدِيًا بِهِ » فيقول نعم « فيقال لقد سُئِلْتُ مَا هُوَ أَيْسَرُ مِنْ ذَلِكَ

النوبة الثالثة

قوله تعالی « ومن يتبع غير الإسلام دساً فلن يُقَلَّ منه » الآية هردین که به اسلام ، ماطل است هر عمل که به اتباع ست ، تمحسرت است اسلام درخت است ، ست آشخور آن ، و ایمان ثمره آن ، و حق حلّ شأنه باشد آن و پرورا سده آن و این چشمه ست مدد که میگیرد از عایت الهی میگیرد اگر العباد الله آن عایت نارگیرد چشمه خشک شود ، و شجره . مظل و غنیم گردد ، و بیر ثمره ایمان دهد ، و بر شری روال و هلاک بود این مثل آن گروه است که مرتد شد و از اسلام برگشتند ، مارچون عایت ربانی سابق نود و چشمه ست مدد دهد ، ار کلمه طینه آن شجره را فرع سارند ، و ار عقیده پاکیره نمرای سارند ، و آن فرع را از آسمان هدایت مصد سارند ، و ثمره آن در حال حیوة و ممة مستدام گرداند تا هر کر منقطع نگردد این است که رب العالمین بر طریق مثل گفت « سَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كشجرة طيبة » اصلها ثبات و فرعها فی السماء تُؤْتِي أُكْلَهَا فی کلّ حین باید رتبا ،

و گفته اند اسلام مصر مثل چراحی است از نوراعظم مرافروخته ، و از بور
ست عادت و پرورش آن پدید کرده ، و اِلَیْهِ الْاِشَارَةُ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ « اَمِنْ شَرِّهِ »
لِلْاِسْلَامِ هُوَ عَلِیُّ بْنُ اَبِی تَالِبٍ ، میگوید هر سینه ای که رب العزت چراح اسلام اندر آن
سینه مرافروخته ، مدد گاهی از نور ست آنرا پدید آورد ، تا همواره آن سینه آراسته
و افروخته نود یس هر که را از ست شمای بیست ، ویرا در اسلام مهربانی بیست
روایت کند از شافعی (ره) که گفت خدا برای عزوجل در حواص دیدم که ما من
گفت « تَنْتَ عَلَیَّ » اَمِنْ اَدْرِوْنِیْ حِوَاهُ گفتم « اَمِیْنِیْ عَلِی الْاِسْلَامِ » ، یعنی مرا
که میرانی ، بر اسلام میران خداوندنا فقال عَزَّوَجَلَّ « قُلْ وَعَلِی السَّئَةِ » ، یعنی که
چون اسلام حواهی ، با آن ست حواص چنین گوی که مرا بر اسلام و بر ست میران ،
که اسلام می ست نیست ، و هر اعتقاد که نه با ست است آن پذیرفته نیست ، و هر دین
که مرتبت دار آن ست نیست ، آن دین حق نیست

اهل معرفت را در اسلام دهری دیگر است ، گفتند اسلام حق است و استسلام
حقیقت ، وَلِکُلِّ حَقٍّ حَقِیْقَةٌ اسلام شریعت است و استسلام طریقت منزل گاه اسلام
صدر است ، و منزل گاه استسلام دل اسلام چون من است و استسلام چون روح من
می روح مردار است ، و روح من من نه نکار است اسلام دین را در حقه کمیته است از
شرک برست و ایمان پیوستن ، و استسلام در حقه مهمیه است از خود مرستی و در حق
پیوستن این است که الله تبارک و تعالی گفت

« اِلَّا الَّذِیْنَ تَابَوْا مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ وَ اَصْلَحُوا » - هر که از شرک برست و در اسلام
پیوست از حمله نائسان است هر که از خود مرستی و بحق پیوست از حمله صالحان است
این هر دو آنست که الله بر ایشان مهربانست ، و آمرزگار ایشان است
قوله « فَاِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ » - همانست که حای دیگر گفت « اِنْ تَكُونُوا
صَالِحِیْنَ فَاِنَّهُ لَکُلِّ الْاَوَّابِیْنَ عَوْرًا »

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَدَايَاهُمْ» الآية علماء شریعت را اجماع است که کفر مرتکب علیه است از کفر اصلی، و عقوبت وی سختتر و معتبر بهیسی کفار کافر اصلی حریت پذیرد و مگر کفر خوش بگذارد، و مرتکب را نکند از مگر کفر، و به از وی حریت پذیرد، «إِنَّمَا الْعُودُ إِلَى الْإِسْلَامِ وَإِنَّمَا الْقَتْلُ» همچنین سالکان طریقت را اتفاق است که قنوت اهل ارادت صغیر است از معصیت اهل عبادت، و عقوبت مازگشتش رویده از راه حق در بهایت تمامتر است از عقوبت مازمادی وی در بندایت این است که رب العالمین گفت «مَنْ يَكْفُرْ بِكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ» و فی معناه ما یحکمی عن الشیخ ابی عبد الله محمد بن حنفیة رحمه الله قال «رَأَيْتُ فِي التَّوْمِ كَمَا تَرَى كِتَابًا» فناء رسول الله (ص) محرکمی، فسطرتُ اَیْهِ، فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! مَنْ عَرَفَ طَرِيقًا فَسَلَّكَ، ثُمَّ رَجَعَ عَنْ ذَلِكَ الطَّرِيقِ عَذَّبَهُ اللَّهُ عَذَابًا لَمْ يُعَذِّبْ بِهِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ» قال فاشتهتُ وَأَنَا أَقْرَأُ «مَنْ يَكْفُرْ بِكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا» الآية

الجزء الرابع

۱۷ - النوبة الاولى

قوله تعالى «لَنْ نَبْأَلُوهُنَّ» آن نواخت و بیکی که می پیوسید (۱) مآں برسید، «حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا نُهُ وَنَ» تا آنکه که بوقت کمید و صدقه دهید از آنچه می دوست دارید «وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ» و هر چه بوقت کمید از هر چه کمید، «فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ» (۹۴) حدای مآں دانا است

«كُلُّ الطَّعَامِ» همه خوردنیها، «كَانَ حِلًّا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ» حلال و گشاده بود سی اسرائیل را، «إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ» مگر آنچه یعقوب حرام کرد و بسته بر خویشش، «مِنْ قُلْ أَنْ تُرَكَّلَ التَّوْرَةُ» پس از آنکه قورات فرو فرستاده آمد «قُلْ فَأَتُوا بِالتَّوْرَةِ» جهودان را گوی قورات بیاورد، «فَاتْلَوْهَا إِنْ كُنْتُمْ

(۱) پیوس امید و طمع، پیوسین امید داشی (مرهگ رشدی)

صَادِقِينَ^(۹۴)، بر حواپید اگر می راست گوئید

«فَمَنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ مِنْ تَعْدِ ذَلِكَ» هر که دروغ سارد مرحدای پس

ارین، «فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»^(۹۵) ایشان از ستمکارا سدر مرحویش

«قُلْ صَدَقَ اللَّهُ» گوی که راست گف حدای هر چه گف، «فَاتَّبِعُوا يَلَّةَ

ابراهیم» پس ربی ابراهیم ایستید، «حَیْمًا» آن پاکی مکتا گوی یکتاشماش

یکتا پرست، «وَمَا كَانَ مِنَ النَّشْرِ کَیِّنٍ»^(۹۶) وار اسار گیران با حدای حویش

هر گر سود

السوبة الثانية

قوله تعالى «لَنْ تَمَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا نُحِبُّ» - مفسران گفتند «بر»

ایضا بهشت است و افاق بیرون کردن رکوه ارمال میگوید تا رکوة ارمال بیرون

نکسید، و بدریشان بدهید، بهشت برسید این قول حطاب باتوانگرا ب است

علی الخصوص، و گفته اند که این حطاب باعامة مؤمنانست، توانگران و درویشان

هر کسی برانداره و توان حویش باین افاق محاط است، و آن از ایشان بسدیده

چنانکه حای دیگر ایشان را در هر سه کردن و ایثار نمودن با فقر و فاقه ستود و پسندید،

و گفت «وَنُؤْتِيهِمْ عَلَىٰ أَسْهَمٍ وَلَوْ كُنَّ بِهِمْ خَصَّاصَةً»

آب زور که این آیت آمد «لَنْ تَمَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا نُحِبُّ»

ویدنی حارثه آمد واسپی آورد و گفت «یا رسول الله هَذَا مِنَّا أُجْرُهُ» این اسپ

دوست دارم، حواهم که در راه حدای حرح کم، از من بیدیر مصطفی (ص)

اسامة بن زید را بخواند واسپی بوی داد وید دلتک کشت، گفت «من این از بهر

صدقه آوردم مصطفی (ص) گفت «أَمَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ قَبِلَهَا مِنْكَ» دل سبک مکن بارید،

که الله آن صدقه ارتو بیدیرفت و بوظلحة انصاری راستانی بود برابر مسحد،

در آن بحر فراوان و آب روان چون این آیت آمد گفت یا رسول الله! ارمال خویش
هیچ چیز دوست تر از این ستان ندارم، و خدای میگوید آنچه دوستر دارید حرح
کشد تا آن بواحت رسید که ارمی می پیوسید اکنون این ستان در راه خدا صدقه
دادم و امید دارم که مرا دحیرمای باشد آب جهانی مردیک خداوند عزوجل
مصطفی (ص) گفت «رَغْرَبْتَ، ذَلِكَ مَالٌ رَاحُ لَكَ، بیک آمد بیک آمد، سودمند
است این مال ترا آنکه گفت یا انا طلحه من چنان بیم که در حویشان حدود
بعثت کسی و صله رحم در آن بجای آری و طلحه همان کرد، تا ساء اعمام و بر دیکان
خویش قسمت کرد و بایشان داد او در عفا ری را مهمانی رسید، تا آن مهمان گفت
که این ساعت مرا عدوی است که بیرون نتوانم شد نو ملان حایگه شو که
شتران من ایستاده اند، یکی بیکوتر فریتر بیار، ما حرح کسیم آن مهمان رفت و
یکی ضعیف تر برادر تر بیاورد او در گفت این چه بود که کردی، که آن برادر تر
آوردی، و فرمان من نردی، گفت آن فریتر بیکوتر از آن بیاوردم ما در راحتت
بود که حاجت ازین مهم تر افتد او در گفت حاجت من این است که ما من در
حاکست، و مهم من این است که در کور ما من قرین است، این چنین است او بر سر
این آست که رب العالمین گفت «لن تمالوا الرّحی تمقوا منّا تحنّون»

در آثار بیارید که سائلی مرد در ربیع حشیم با استاد ربیع گفت اطعموه سُکْرًا،
او را شکر دهید گفتند یا ربیع او را شکر چه نکار آید؟ او را طعام و خوردنی
باید ربیع گفت «و یخکم اطعموه سُکْرًا فانّ الرّبیع یحبّ السُکر و ربّ العالمین
یقول «لن تمالوا الرّحی تمقوا منّا تحنّون»

و یقال أحصر دات یوم دازه محبوباً و آمرآن یُتحد له فالودحاً من السکر
الایس فقیله و کیف یدری هذا المحبون انه اتحد من السُکر الایس؟ فقال هو

لایندى ولکن رته یدى و رُوى آن **الن عمر کان یهوى حاربه فاشتراها وأعتقها**،
 فقيل له ، هويتها فاشترتها ثم أعتقها قل ان تُصيب منها؟ فقرأ هذه الآية «لن نألو
 البرحى نفعوا منا نحقون»

آورد مانند که **وید** **مادر حمیر** (۱) مصحفی ساخته بود ، بود ماره ، همه بر
 سخته ، آنکه محلها در کرده مرصع جواهر ، روری از آن مصحف میخواند
 باس آیت رسید « لن نألو البر حتى نفعوا منا نحقون » آن دروی اثر کرد
 گفت من ارمال و ملک خوش هیجیر دوست تر اریں مصحف ندارم ، آنکه در گران
 و جوهر بان را بخواند تا آن بر گرفتند و فروختند و در وجه آن عمارتها بهاد از حوصها
 و مصعها که در مادیه فرمود

« لن نألو البر » اشتقاق « بر » از « تر » است ، و تر حای فراح است و رمین
 گشاده ، و مؤمنان را تا آن ابرار خواند که دلها شان فراح است و سیسها گشاده ، بحکم
 این آیت که گفت « **مَنْ يُرِدْ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ** » ، و کافران
 را صد این گفت « **وَمَنْ يُرِدْ أَنْ نَصَلَهُ يَحْمِلْ صَدْرَهُ صِيقًا حَرَجًا** » و اریں حا بود که
انور عمارى (رس) از **مصطفی** (ص) پرسید که « بر » چیست ؟ جواب داد « لیس
 البر آن نولوا و حوهم » ، **الآية** از هر آنکه درس آیت افعال حر و مکلام احلاق
 فراح بگفت و فراوان برداد ، پس معنی تر بوسع است در افعال حر ، و حذای عزوجل
 خود را « بر » خواند و سده را « بر » نام بهاد اکمون « بر » سده ناخدا آست که و مرا
 مطیع و فرمان بردار سب ، و تر خدا نا سده آست که بروی بیکو کار است و وارد و
 روری گمارست

گفته اند که بر تر سه معاملت است یکی ناخدا در معنی عادت کردن و ورا

(۱) مطور « ام حمیر » است که کنیه رنده روجه هارون الرشید می باشد

پرستید، و إليه الاشارة بقوله (ص) «لا يريد في العمر الا البر»، وان الرجل ليحرم الرزق بالذنب يُصيبه، دیگر باقرات وبردیکان حوش در معنی پیوستن با ایشان، و شاحت حق ایشان و إليه الاشارة بقوله (ص) «دخل الجنة فسمعت فيها قراءة فقلت من هذا؟ قالوا حارثة بن نعمان، كذلك البر، كذلك البر، وكان امر الناس بأية» قال توان من أمر البر صلة الرجل اهل وُدّ آیه بعد آن یولی، سدیگر ما احسیان در معنی اصاب دادن ایشان، و شفقت اسلام نمودن بر ایشان، و حوش داشتن خلق در صحت ایشان، و إليه الاشارة بقوله (ص) «البر شيء هين، وحه طلق ولسان لیس»
 «وما تُسقوا من شيء» - یعنی من صدقه «فإن الله به عليم» عالم نیتا تکم فیحاربکم (۱) علیه

قوله تعالى «كل الطعام كان حلالاً لبني اسرائيل» - جهودان بر مصطفی (ص) مکر بود که گوشت استر محلال داشت و می خورد گفتند این بر ابراهیم (ع) حرام بود، دین ابراهیم این بود، و در تورات چنین خواندیم چوست که محمد (ص) در تحلیل گوشت شتر مخالفت دین ابراهیم میکند؟ رب العالمین آن جهودان را درس آت در وعظ کرد، و بیان کرد که گوشت شتر بر ابراهیم و بر فرزندان او حلال بود، تا آنکه یعقوب (ع) بر خود حرام کرد پس علماء را اختلاف است که یعقوب چرا بر خود حرام کرد؟ گفته اند که و بر اسماری رسید که در آن بیماری گوشت شتر و سایر شتر ویرا ناسازگار بود پس دفع مصرت را نگذاشت خوردن آن، و بر خود حرام کرد به تحریم شرعی را ابن عباس و حسن گفتند یعقوب را عاب عرق النساء ندید آمد، بدر کرد که اگر خدای تعالی و مرا ار آن علت شفا دهد آن طعامی که دوست تر دارد، خوردن آن نگذارد و بر خود حرام کند تقرأ الى الله عزوجل پس گوشت و شتر بر خود حرام کرد و فاء بدر حوش را صحاک گفت سب این عارض که یعقوب را رسید آن بود که قصد بیت المقدس داشت بدر کرد که اگر تندرست، بی عیبی و رجعی به

بیت المقدس فرود آید آخرترین فرزندان قربان کند حدایرا عَزَّوَجَلَّ پس فریشتهای
براه وی آمد و از وی مصارعت خواست **یعقوب** (ع) احاطت کرد، ساعتی درهم آویختند
آنکه فریشته دست بر گوشتِ ران **یعقوب** زد از آب علت عرق التَّسَاء پیدا شد
آنکه گفت ما **یعقوب** ایس نَبَأ کریم تا تو تندرست در بیت المقدس بروی،
تا فرزندت قربان باید کرد بحکم بندرحویش مس رعت و در بیت المقدس شد و فراموش
کرد آنچه فریشته ویرا گفته بود قصد دَلَح فرید کرد فریشتهای آمد و گفت
یا **یعقوب** تو او بندرحویش بیرون آمدی و مخرج پیدا شد، لَاسِيْلَ لَكَ اِلَى وَلَدِكَ
آنکه گفت «لَنْ شَعَائِي اللهُ لَحَرَّمْتُ عَلَى بَعْضِ لِحُومِ الْاَيْلِ وَالْاَنْهَاءِ وَرُؤْيِ اَنْهَقَالِ
لَنْ شَعَاءُ اللهِ لَحَرَّمْتُ عَلَى بَعْضِ الْمُرُوقِ اَوْطَعَاماً فِيهِ عِرْقٌ فَجَعَلَ سَوْءَ بَعْدُكَ يَسْمَعُونَ (۱)
الْمُرُوقِ وَيُحَرِّحُوهَا مِنَ الْهَمِّ» پس جهودان بوی اقتدا کردند، و آنچه **یعقوب**
مرحود حرام کرد ایشان مرحود محرم داشتند آنکه دعوی کردند که این تحریم در
تورات است رب العالمین ایشانرا دروغ رن کرد، گفت «قُلْ فَاَتُوا بِاَثْوَرِيَّةٍ فَاَقْتُلُوها
اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»

اگر کسی گوید چوست که در آَب آیت پیش «اِنَّ الدِّينَ كَمَرٍ وَاَمَدٍ
اِيْمَانِهِمْ» گفت، و در ایسحای «اِنَّ الدِّينَ كَمَرٍ وَاَمَانٍ» صفتِ جهودان و دمِ ایشان
کرد، پس آیت «لَنْ يَسْأَلُوا الرَّسُولَ حَتَّى يَسْمَعُوا مِمَّا تَحْكُمُ» که حدیث مؤمنان و دگر
اعناق ایشان است در آن میبوست، آنکه دگر باره دمِ جهودان بار گشت، مرغب
گفت «كُلُّ الطَّعَامِ حَلَالٌ لِیْ اِسْرَائِیلَ» یعنی که «اِنْ سَأَلُوا الرَّسُولَ» در میان
این دو قضا چه لائق است؟ جواب آست که رب العالمین در آن دو آیت دمِ جهودان
کرد، و هریئم ایشان باطل کرد یعنی که آن هریئم ایشان با کفر است و طاعت با
کفر مقبول سَوَد پس خطاب با مؤمنان گردانید که اعناق شما نه چون اعناق ایشان
است، از شما پذیریم و قبول کنیم، چون باس شرط باشد که فرمودیم و آنچه شرط

حوش باشد من که خداوند خود دامن و حرا دهم این است که گفت «فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ» آنکه نار ترتیب آیت پیش نازد و تمامی دم جهودان گفت

«فَمَنْ أَفْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ» - این هم چنانست که حای دیگر گفت «وَمَنْ أَطْلَمَ مَنْ أَفْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كُذْبًا» و «أَمَّا يَقْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ» و «أَفْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كُذْبًا أَمْ بِهِ حِجَّةٌ» و «وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ نَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وَوَجْهَهُمْ سُودَةٌ» گفته اند که دروغ مرد و قسم است یکی آنکه از بر حوش سحی احتراع کند که آن راهیج اصل سود دیگر قسم است که در سحی ریادت آرد یا از رمت و قاعده حوش بگرداند، و آنرا اصلی باشد این هر دو قسم ناپسندیده و نشان معاق است **مصطفی (ص)** گفت «دروغ نامی است از اسواب نفاق» و فرمود چنان دیدم که مردی مرا گفتی «بحریر»، بر حاشتم دو مرد را دیدم، یکی بر پای و یکی نشسته او که بر پای بود آه می کز در دهر این نشسته افکنده و یک گوشه دهر وی میکشید تا سر دوش و دیگر خواب هم چسبید، پس هر دو طرف نااهم می شد، و دیگر باره قلاب در می افکند گفتن این چیست؟ گفتند این دروغ رومی است، هم این عذاب میکشد ویرا در کور تا قیامت **میمون بن ابی شیب** می گفت نامه ای می شستم کاغذی فرار آمد که اگر موسم آراسته شود لیکن دروغ بود، عزم کردم که موسم هائی آوار داد که «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّانِي فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ» وَصَحَّ عَنْ النَّبِيِّ (ص) أَنَّهُ قَالَ «وَلِلَّهِ لِمَنْ حَدَّثَ فِي كَذِبٍ لِيَصْحَبَكَ الْقَوْمُ» وِلَّاهُ وِلَّاهُ وِلَّاهُ، وَقَالَ «كَسَرَتْ حِمَاةً أَنْ تُحَدِّثَ أَحَاكَ حَدِيثًا، هُوَ لَكَ مَصْدَقٌ، وَأَنْتَ بِهِ كَاذِبٌ»

اهل معافی گفتند که دروغ از آن حرام است که دل از آن می تپد و نار بک می گردد، اما اگر دروغ حاجت افتد و بر قصد مصلحت گوید، و آن را بیر کاره بود پس حرام نباشد و از آن در دل هیچ تاریکی و کثری نیاید، نهیسی که اگر مسامحانی

ار طالمی بگریزد به رواست که بوی راه بموی کند، بل که دروغ ایضا واحساب است
اگر خلاص مسلمانی درآست، و رسول (ص) خدا رحمت دادست بدروغ گفتن درسه
حایکه یکی درحرب که عرم خویش ناحصم راست نتوان گفتن، دیگر درصلح دادن
میان دو کس، سدیگر کسی که دورن دارد، ما هر یکی گوید که ترا دوستر دارم
و بررگان دین چون حاجت افتادی بدروغ گفتن مصلحتی را، تا فواستندی از دروغ
پر هیر کردندی و سخن مامعاری را گردانیدندی چنانکه **مطرف** درمردیک امیری شد،
امیر گفت چرا کمتر آئی سردیک، ما، حواب داد که ما از مردیک امیر برقم پهلوار
رمین بر برگرفته ام الا آنچه خدای بیرو داده است امیر بدداشت که او بیمار بوده است،
و آن سخن در بهاد خویش راست بود و **شعی** کسیرک خویش را گفت اگر کسی
مرا طلب کند تو دائرهای می برکش، و دست خویش بران به و گوی که درین جا
بیست و **معاد جیل** (ص) عامل عمر بود چون از عمل باز آمد عیال او گفت ما را
چه آوردی، **معاد** گفت بگهائی نامن بود چیری نتوانستم آورد، یعنی که خداوند
عزوجل نامن بود رن او پنداشت که عمر بروی شرفی گماشته بود، پس بحانه
عمر شد آن رن و عتاب کرد، و گفت **معاد امین رسول خدا** (ص) بود و امین **نو نکر**
چو بست که تو ناوی مشرفی و ستادی، **عمر معاد** (ص) را بخواند و از وی پرسید
که این رن چیست که میگوید **معاد** معلوم وی کرد آنچه که گفته بود آنکه
عمر بحمد و ناوی بیکوئی کرد

« فمن افتري على الله الكذب » - یعنی يا صافه هذا التحريم الى الله تعالى على
انراهم في التوراة، « من بعد ذلك » - ای من بعد ظهور الحق بان التحريم انما كان
من جهة يعقوب، « فاولئك هم الظالمون »

قوله « قل صدق الله » - ای اعتد و آخر ان ذلك من قول الله وهو صادق
میگوید یا محمد اعتقاد کن و قوم را خبر ده که این بیان که رفت از قول خداست،

و خدا بهر چه گفت و حرداد راست گویست، راست دان، پاک دان، همه دان حای دیگر گفت «وَمَنْ اٰصْدَقُ مِنَ اللّٰهِ حَدِيْثًا» و «مَنْ اٰصْدَقُ مِنَ اللّٰهِ قِيْلًا» آن کیست که راست سخن تر، راست گوی تر از خدای است ؟

«فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ اِبْرٰهِيْمَ حَنِیْفًا» - اشتقاق مِلَّت از اَمَلْتُ الْكِتٰبَ است و مِلَّت و دین دو نام اند آن شرع را که خدای عز و جلّ بهاد میان مذکبان مردمان اسیاء، تا آن شرع ثواب آن جهانی رسد اهل معانی گفتند این شرع را دو طرف است یک طرف ناحق دارد حَلَّ حلاله، و یک طرف نامسده اما آنچه ناحق دارد راهم موی وی است برستاند سعامران، و دعوت ایشان، و فرو فرستادن کتاب است، و بیان امرو بهی و ائمانت حَقَّتْ در آن و آنچه به سده تعلق دارد احاطت دعوت ییعامدراں است و امتثال او امر و بواهی پس آن طرف که ناحق دارد «ملت» گویند، و آن طرف که نامسده دارد «دین» گویند

«فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ اِبْرٰهِيْمَ حَنِیْفًا وَمَا كُنْ مِنَ الْمُسْرِکِیْنَ» - این جواب ایشان است که بدعوی گفتند که دین ما دین ابراهیم است رَبَّ الْعٰلَمِیْنَ گفت که دین شما دین ابراهیم بیست، که سما مشر کلید و ابراهیم هر گرم تر ک بدود

النوبة الثالثة

قوله تعالى «لَنْ سَالُوا الرَّحْمٰنَ سَعَوْا مَا نَحْنُ» - مَنْ اَبْقَ مَحْصُوْهُ مِنَ الدِّیْنِ وَحْدَ مَطْلُوْبِهِ مِنَ الْمَوْلٰی و مَنْ اَبْقَ الدِّیْنِ وَالْمَقْصِدَ وَحْدَ الْحَقِّ تَعَالٰی، و شتان مانیبهما یکی مال ناحق در دیار الله رسید، یکی ثواب ناحق و در عقی بوصول الله رسید هر که امروز بمال و جاه نماید فردا از نار و نعمت درماید، و هر که فردا بنار و نعمت نماید، از راز ولی نعمت نارماید

بهرج اراده نارافتی، چه کمر آن حرف وچه ایسان

بهرج اردوست وامانی، چه رشت آن نقش وچه ریا

«حتی تمقوا متانتحتون» - «پس» تمبیس درسحر آورد میگوید اگر بعضی
هریمه کسی را آنچه دوست داری سرّ مولی رسی، دلیل کند که اگر همه هریمه کسی
نقرب مولی رسی ای بیچاره چون میدانی که سرّ او می رسی یا آنچه دوست داری
بدهی، پس چه طمع داری که ساز رسی نایی همه عوعا و سودا که دره
سر داری ۱۴

تا تو را دامی گیرَد گفتار هر بردامی

سبعة سودای خویشی حرحجاب ره نه‌ای

گفته‌اند اتفاق بر سه رست است اول سحا، دیگر خود، مدیگر ایثار صاحب
سحا بعضی دهد و بعضی بدهد، صاحب خود بیشتر دهد و قدری ضرورت خود را
بگذارد، و صاحب انثار همه بدهد و خود را و عیال را بخدا و رسول سپارد و این
رشت صدیق اکبر است که هر چه داشت بداد و در راه حق هریمه کرد، و فی ذلك مازوی
«ان عمر بن الخطاب قال امرنا رسول الله (ص) ان تصدق» فوافق ذلك ما لا كان
عبدی، فقات اليوم اسبق انا نكر ان سقته، وحيث نصف مالي فقال رسول الله (ص)
مادا انقيت لاهلك؟ فقلت متله واني اوتكر نكل ماعنده فقال يا انا نكر مادا انقيت
لاهلك، فقال «الله ورسوله» فقلت لا اساقك الى شيء اندأ «آسرور كه
مصطفى (ص) یاران را بر صدقه داشت و ارایشان در راه حق اتفاق خواست، عمر گفت
آرور مرا مالی جمع شده بود، با خود گفتم اگر من روزی بر اوتكر بیشي خواهم
برد امروز آن روپرست که من بروی بسی برم نك بیمه از آب مال برداشتم و
بمحسرت سوی مردم مصطفى (ص) گفت عبال و بر دستان را چه گذاشتی یا عمر؟
عمر گفت چندان که آوردم اسان را بگذاشتم گفت از آن سن اوتكر را دادم

که هر چه داشت همه آورده بود، وجود را و عیال را هیچیری نگذاشته بود، و مصطفی (ص) و برامیگوید اهل و عیال را چه نگذاشتی؟ و نو نکر می گوید: خدا و رسول او، پس عمر گفت یا انا نکر! هر کر نامش نشو برسم

آورده اند که روزی عمر در خانه نو بگرشد اهل بیت و برآ گفت که نو نکر شب چه کند؟ مگر نماز فراوان کند، و تسبیح و بهلیل بسیار گوید؟ ایشان گفتند نه که بوی نماز بسیار نکند و آواری ندهد لکن همه شب درس را بنویشته، چون وقت سحر باشد بمسی برآرد که از آن بمس وی همه خانه بوی حگر سوخته نکرد

گفتم چه هم بیش دو رلف نو نکر

گر هیچ سرد چاکر آئی یکبار

بیش سهم این حگر سوخته راز

کاید حگر سوخته با مشک نکار

عمر آهی سرد بر کشید، گفت اگر نماز بودی کار وی با تسبیح و بهلیل فراوان بودی من بیر کردمی، اما سوختن حگر را در میان ندانم

«وَمَا تَعْقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ» - یکی هر سه کند چشم بر باداس و عوص نهاده، یکی دل در دفع مصرت و گرداسدن آفت بسته، یکی ناآن کند که الله می داند و می رسد، که خود می گوید «فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ» و اشدوا فی معاص

يَهْتَرُ لِلتَّعْرِوفِ فِي طَلَبِ الْعُلَى يُدْكَرُ يَوْمًا عِدَّةً سَلَمِي تَمَانِيَاهُ

«كُلَّ الطَّعَامِ كُلَّ حَلَا لَسِي إِسْرَائِيلَ» الآية گفته اند که درین آت بیان شرف و فضیلت بیعامر ماست محمد (ص) بر یعقوب (ع)، که یعقوب طعامی حلال بر خود حرام کرد، و آن حرام بر وی مقرر کردند و ورا در آن بحریم نگذاشتند و محمد (ص) ماریه قطیه را که بر خود حرام کرد، او را در آن بحریم نگذاشتند،

و آن گشاده روی بسته نکردند، و تَبَلَّغَ اَیْمَان ویرا پدید کردند، چنانکه گفت عَزَّاسَه « قَدْ فَرَّسَ اللَّهُ لَكُمْ تَبَلَّغَ اَیْمَانِكُمْ »

و حقی دیگر گفته اند که بنی اسرائیل کاری در خود گرفتند، و التزام نمودند آنرا که در اصل شریعت به طاعت بود، پس وفاء آن ایشان را لازم آمد، و بنا ایشان تشدید رفت، تا کار برایشان دشوار شد و این در حراست که مصطفی (ص) گفت « اَنْ نَبی اسرائیل شَدَّ دَوَا عَلٰی اَصْهَم فَشَدَّ اللَّهُ عَلَیْهِمْ » پس بوقت که باین امت رسید آن تشدید بایشان برفت، و هِصْلَت و شَرَف مصطفی (ص) را کار برایشان آسان تر گرفتند و آن چنان بدر که در مباحات رود آن را خود حکمی بهادند، و وفاء آن الرام نکردند آن وجه اول تمصیل مصطفی (ص) بر یعقوب (ع) است و این وجه دوم تمصیل امت محمد (ص) بر بنی اسرائیل

۱۸- النوبه الاولى

قوله تعالى « اِنَّ اَوَّلَ نَبِیٍّ وُضِعَ لِلنَّاسِ »، اول حانه ای که بر زمین بهادند مردمان را، « لِّلَّذِیْ نَسَكَتْ » این است که نه مکه، « مُنَارَ کَأَ » مرکب کرده در آن، « وَ هَدٰی لِّلْعَالَمِیْنَ »^(۹۱) و شاهی ساخته جهانیان را

« فِیْهِ آیَاتٌ نُّبَیِّنَاتٌ » در آن حانه شاهانه ای است مبدا روشن، « مَقَامُ اِبْرَاهِیْمَ » فرود آمدن گاه و نشستگاه ابراهیم، « فَوْمَنْ دَخَلَهُ كَانَ اَیْمًا » و هر که در آن حانه شد، ایمن گشت « وَ لِلَّهِ عَلٰی النَّاسِ » و خدا بر است مردمان، « حِجَّ النَّبِیِّ » قصد و زیارت حانه، « مِنْ اسْتِطْلَاعٍ اِلَیْهِ سَبِیْلًا » هر که تواند که بآن راهی رود، « وَ مَنْ كَفَرَ » و هر که کافر شد (۱)، « فَاِنَّ اللَّهَ عَمِیْ عَنِ الْعَالَمِیْنَ »^(۹۲)، خدای بی بیار است از همه جهانیان

« قُلْ یَا اَهْلَ الْكِتَابِ کُتِبَ عَلَیْکُمْ تَوْرَاتٌ » لِمَ تَكْفُرُوْنَ بِآیَاتِ اللَّهِ،

چرا می کافر شوید سبحان هدای (که در تورات می خوانید) «وَاللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنَا
تَعْمَلُونَ» (۹۸) «حدا گواه است ودانا تا چه می کنید

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ» سگو ای حواسب گان تورات، «لِمَ تَصَدُّونَ
سَبِيلَ اللَّهِ» چرا می بار گردانید از راه هدای «مَنْ آمَنَ» آنکس که مگروید،
«تَحَوُّهَا عِوَجًا» عیب و کژی می جوئید راهی را که هدای راست نهاد، «وَأَنْتُمْ
شُهَدَاءُ» و شما خود گواهان که چنین است، «وَمَا اللَّهُ بِعَاقِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» (۹۹) و هدای
تا آگاه نیست از آنچه می کنید

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ای ایشان که مگروید، «إِنْ تُطِيعُوا فَرِيقًا» اگر
فرمان نرید گروهی را، «مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ» از حواسب گان اهل تورات،
«يَرُدُّوكُمْ» ناپس آرد شمارا، «بِمَدِّ أَيْمَانِكُمْ» پس مگروید شما، «كَاذِبِينَ» (۱۰۰)
تا کفران باشید (۱)

«وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ» و چوب کافر شوید سر ایمان، «وَأَنْتُمْ تَتْلُوا
عَايِكُمْ آيَاتِ اللَّهِ» و شما میخواند سبحان هدای، «وَيُفَكِّمُكُمْ رُسُومًا»،
و در میان شما رسول وی، «وَمَنْ يَعْصِمْ بِاللَّهِ» و هر که دست در هدای رند، «فَقَدْ
هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (۱۰۱) اوست که راه نمود و ویرا سراه درست
راست

• النوبة الثانية

قوله تعالى «إِنْ أُولَ بَيْتِ وَصَّعَ لِلنَّاسِ» - محاهد گفت مسلمانان و جهودان
در کار قبله سخن گفتند، و فاحر کردند هر کس از یسان بقبله خویش جهودان گفتند
بیت المقدس فاصلتر و شریفتر، و قبله آن است که مهاجر آسیاست در زمین مقدسه
مسلمانان گفتند قبله کعبه است و کعبه شریفتر و عظیمتر و بزرگتر خدا بر گوارتر

و دوستر ارمه روى رمى ، فَأَمَرَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ « أَنْ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ » ایشان
دربى مبارعت بودند که رب العالمین تفصیل کعه را این آیت مرستاد

فصل فی فضائل مکه

اکنون پیش از آنکه در تفسیر و معانی حوص کیم ، از فضائل مکه و خصائص
کعه طرفی برگزینیم ، هم از کتاب خدا عرّاسمه ، و هم از ست مصطفی (ص)
قال الله « حَلَّ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ » و « وَادْخُلْنَا الْبَيْتَ مَثَانَةً لِّلنَّاسِ
وَأَمَّا » و « وَادْبِرْ عَنَّا بَنِي إِسْرَءِيلَ » و « وَادْبِرْ عَنَّا بَنِي إِسْرَءِيلَ » و « وَادْبِرْ عَنَّا بَنِي إِسْرَءِيلَ »
و « إِنَّمَا أَمِرتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلَدَةِ الَّتِي حَرَّمَهَا » و « رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ
أَمْنًا » و « وَادْنُ أُنَا لِابْرَاهِيمَ مَكَالَ الْبَيْتِ » « وَلِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ » و « فَادْكُرُوا اللَّهَ
عِندَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ » و « أَجْعَلْتُمْ سَقَايَةَ الْحَاجِّ وَبِنَاءَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ » و « إِنَّ الْقُعَا
وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ » و « وَأَدْنَى فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا بُو كَرَّحَالًا » « إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ
مِنَ الْآيَاتِ الدَّالَّةِ عَلَى شَرَفِهَا وَفَضْلِهَا » این آیات هر یکی بروحی دلالت کند بر شرف
کعه و فضیلت آن ، و مرر گواری و کرامت آن بر دیک حد اود عَزَّوَجَلَّ آرا
عتیق حواید ، و عتیق کریم است و اردعوی حاران آراد ، بمعنی که بر رگواردست آن حانه
بر دیک حد اود عَزَّوَجَلَّ ، و آراد است ، که هر گر هیچ حنار سرکش دعوی در آن
نکرد و قصد آن نکرد مسجد حرام حواید و شهر حرام و بیت حرام ، بمعنی که نا آرم
است ، و ناشکوه ، و با وقار و نگشتن گاه حهایان و حای امن ایشان ، و برول گاه
اسیاء و مستقر دوستان ، بمعنی سوت و رسالت و مهبط وحی و قرآن

و از دلائل ست بر شرف آن نُقِعتْ است که مصطفی (ص) گفت آنکه که
بر حرووه (۱) بیستاد « وَاللَّهُ ابْنِي لَأَعْلَمَ أَنَّكَ أَحَبُّ إِلَيَّ إِلَهُ اللَّهِ وَ أَحَبُّ الْإَرْضِ
إِلَى اللَّهِ ، وَلَوْلَا أَنَّ الْمَشْرُكِينَ أَجْرَحُونِي بِمَلِكٍ مَّا حَرَحْتُ » و قال (ص) « إِنَّ الْإَرْضَ دُحِيتُ

من مكة ، وأول من طاف بالبيت الملائكة ، و « ما من منى هرب من قومه الى الله ألا هرب الى الكعبة ، بمصدا لله فيها حتى يموت » و « ان قبر نوح وهود وشعيب وصالح فيما بين مرمم والمقام » و « ان حول الكعبة لقصور ثلاثمائة منى » و « ان بين الركن اليماني الى الأسود لقصر سبعين بيتاً ، وان بين الصفا والمروة لقصر سبعين الف منى » و روى « ان اسماعيل بن ابراهيم (ع) شك الى ربه خراً مكة ، فأوحى الله اليه انى افتح عليك باباً من الحجة في البحر ، يجرى عليك الريح والروح الى يوم القيامة » ، وقال (ص) « ان ما بين الركن اليماني والركن الأسود روضة من رياض الجنة ، وما من احد يدعو الله عند الركن الأسود وعند الركن اليماني وعند الميراب ألا استجاب الله له الدعاء » وقال « من نظر الى البيت ايماناً واحتساباً عرف الله له ما قدم من دسه وما تأخر » و « من صلى حلف المقام ركعتين عرفه » ، ويحشر في الآمين يوم القيامة » و « من صر على حر مكة ساعة من النهار تماعدت منه النار مسيرة خمسمائة عام » وقال (ص) « المحجرون والبيع يؤخذوا طراهمها ويُشران في الحجة وهما مقربا مكة والمدنية » وقال عليه السلام « ان الركن والمقام يأتيان يوم القيامة كل واحد منهما مثل ابي قيس لهما عيان وشفتان يشهدان لمن وافا هما »

وقال وهب بن مسه مكتوب في الثورات ان الله عز وجل يبعث يوم القيامة سبعمائة الف ملك من الملائكة المقربين يبد كل واحد منهم سلسلة من ذهب الى البيت الحرام ، فيقال لهم ادخلوا الى البيت الحرام فموتوه بهذا السلاس ثم قودوه الى المحشر ، فيأتونه ، فيرمونه ، بسعمائة الف سلسلة من ذهب ثم يمدونه ، وملك ينادى يا كعبة الله سيري فتقول لست سائرة حتى اعطى سؤلى ، فينادى ملك من حوال التماء « سلى » فتقول الكعبة « يارب سيعنى في حيرتى الدين دُفوا حولي من المؤمنين » فيقول الله سبحانه « قد اعطيتك سؤلك » قال فيحشر موتى مكة من قودهم بيض الوجوه كلهم محرمين ، محتجبين ، يلبون ثم تقول الملائكة سيري يا كعبة الله فتقول « لست سائرة حتى اعطى سؤلى » فينادى

ملك من حو السماء «سلى، تُعطى» فتقول الكعبة «يارب عبادك المدسوسين الذين وفدوا الى من كل فج عميق شعناً عراً قد تركوا الاهلين والاولاد، وجرحوا شوقاً الى رائزين، طائعين، حتي قصوا مناسكهم كما امرتهم، فاسألك ان تؤمنهم من العرع الاكبر، فتشفيهم فيهم و تحمهم حولي» فيأدى الملك «ان منهم من ارتكب الذنوب وأصر على الكناثر حتى وحشله البار» فتقول الكعبة «أنا أسألك الشفاعة لأهل الذنوب العظام» فيقول الله تعالى «قد شعنتك فيهم وأعطيتك سؤلك» فيأدى مبادي من حو السماء آلام راد الكعبة فليعتزل من بين الناس، فيعتزلون، فيحجمهم الله حول البيت الحرام ببعض الوحوه، آمين من التار، يطوفون و يلبون ثم ينادى ملك من حو السماء «ألا يا كعبة الله سيري» فتقول الكعبة «لييك، لييك» والحرى يدبك، لييك لاشريك لك، لييك ان الحمد والمعمة لك، و الملك لك، لاشريك لك» ثم يمدونها الى المحشر

«ان اول بيت وُضع للناس - علماء را اختلاف است در معنى اين آيت روايت كسد ارعلى عليه السلام كه گفت «هو اول بيت وُضع للناس مباركا وهدى للعالمين» ميگويد اول خانه كه در آن بركت كردند و شايي ساختند چهارپايان را، يا آرا ريارت كسد و قبله خود ساريد، و خداي را در آن عبادت كسد آست كه به «تكة» ابن عباس، كلبي، و حسن هين تفسير كردند» قالوا «هو اول بيت وُضع للناس يحجون اليه و يُعبد الله فيه» نرين قول «بيت» بمعنى مسجد است كقوله «ان نوا قرومكما بمصر نبوئا» اي مساجد و كقوله تعالى «في بيوت اذن الله ان ترفع ويذكر فيها اسمه» يعنى المساجد

و انودر ار مصطفى (ص) مرسيد كه اول مسجد كه مردمان را بهادد در روى زمين كندام است مصطفى (ص) گفت «مسجد حرام» انودر گفت «و بعد از آن كندام» مصطفى (ص) گفت «بمدار آن مسجد اقصى» گفت «ميان آن هر دو چند رمان بود» مصطفى (ص) گفت چهل سال آنكه گفت.

« حیثما ادر کتک الصلوة فصل فانه مسجد » قومی گفته اند اعتبار این اولت بر ما
است، نه مشرف و مسرت، یعنی هواؤل بیت طهر علی و حه الماء عند خلق السماء و الارض،
حلقه الله قبل الارض نالقی عام، و کان زنة بیضاء علی الماء، فدجیت الارض من تحته،
وقیل « هواؤل بیت بعد الطوفان » و هو الادی قال تعالیٰ « و اذ رفع ابراهیم القواعد
من البیت » وقیل « هواؤل بیت ماء آدم و آنحده قلعة و فی ذلک ما روى ان الله
عز وجل اسرل من السماء یاقوتة من یواقیت الحة، لها مانان من زمرد احصر باب
شرقی و باب غربی، و فیها قنادیل من الحة فوضعها علی موضع البیت، ثم قال
یا آدم انی اهنط لك بیتا تطوف به کما یطاف حول عرشی، و تصلى عنده کما
یصلی عند عرشی »

قوله « للادی سكة » - گفته اند نكه نام مسجدست و مكه نام حرم و
گفته اند نكه خانه كعبه است و مكه همه شهر قریش آنكه كه خانه نار كردند
بو كردن را اساس آن لحسابیدند، سگی دیدند سیاه و عظیم ار آن اساس كه خانه
بر آن بود، بر آن مشته سپیدی هموار « نكه - نكه » ار آست كه نكه نام
بهادند و گفته اند كه مكه و نكه هر دو یکیست، همچون لارم و لارت و اصل
مكه ارامتكاك است، یقال مك العصل صرع ایه و امتكك، اذا امتصه، فكأنه یجمع
اهل الآفاق و يؤلفهم و سئیت سكة لانها سكة اعاق الحاضرة - ای قطعها اذ اهتموا بها
وقیل لان الناس تشاكون علیه ای تراحمون علیه فی الطواف

« مباركا » - من الركة، و هی ثنوت الحیر فی الشیء ثنوت الماء فی الركة
و سئیت الركة لثنوت الماء فیها

« و هدی للعالمین » - آن خانه از حد اوید عزوجل راه نمویست بمد كابر
سوی حق، و شاحت قلعة حق گفته اند كه كعبه قلعة اهل مسجد است و مسجد قباء
اهل حرم، و حملة حرم قلعة اهل رمس

رُؤِيَ أَن السِّي (س) قَالَ مِنْ صَلًى فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ رَكَعَتَيْنِ فَكَأَنَّمَا صَلًى فِي مَسْجِدِي الْفَ رَكَعَةً ، وَمِنْ صَلًى فِي مَسْجِدِي صَلَوةٌ كَانَتْ أَصْلَ مِنْ الْفَ صَلَوةٌ فِيمَا سِوَاهُ مِنَ الْمَدَائِنِ ثُمَّ مَا أَعْلَمَ الْيَوْمَ عَلَى وَحِهِ الْأَرْضِ بِلَدَةٍ يُرْفَعُ فِيهَا مِنَ الْحَسَنَاتِ مِثْلَ وَاحِدَةٍ مِنْهَا مِائَةُ الْفِ مَا يُرْفَعُ مِنْ مَسْجِدَةٍ ، ثُمَّ مَا أَعْلَمُ مِنْ بِلَدَةٍ عَلَى وَحِهِ الْأَرْضِ أَنَّهُ يَكْتُبُ لِمَنْ صَلًى فِيهَا رَكَعَتَيْنِ وَاحِدَةً مِائَةُ الْفِ صَلَوةٌ مَا يُكْتُبُ بِمَسْجِدَةٍ ، وَمَا أَعْلَمُ مِنْ بِلَدَةٍ عَلَى وَحِهِ الْأَرْضِ يُتَصَدَّقُ فِيهَا بِسُدْرَةٍ وَاحِدَةٍ يُكْتُبُ لَهُ الْفُ دِرْهَمٌ مَا يُكْتُبُ بِمَسْجِدَةٍ ، وَمَا أَعْلَمُ عَلَى وَحِهِ الْأَرْضِ بِلَدَةٍ فِيهَا شَرَابٌ إِلَّا زَهْرَمٌ وَهِيَ بِمَسْجِدَةٍ ، وَمَا أَعْلَمُ عَلَى وَحِهِ الْأَرْضِ مِثْلَى الْإِحْيَاءِ إِلَّا بِمَسْجِدَةٍ وَمَا أَعْلَمُ عَلَى وَحِهِ الْأَرْضِ بِلَدَةٍ إِلَّا أَحَدٌ يَمْشِي فِيهَا مِثْلًا يَكُونُ مِثْلَهُ تِلْكَ تَكْمُرًا لِحَطَايَاهُ وَابْحَاطَاتِ لَدُونِهِ ، كَمَا يُحِطُّ الْوَرَقُ مِنَ الشَّجَرَةِ إِلَّا بِمَسْجِدَةٍ

قوله « فيه آياتٌ بَيِّنَاتٌ » - در آن حانه نشانه‌های روشن است آنکه هر عقب آن نشانه را تفسیر کرد

« مقام ابراهیم » - گفته اند که همه مسجد هم که به هم حرار آن مقام ابراهیم (ع) است و در سباق این آیت‌ها و وحه مستقیم راست و گفته اند مقام ابراهیم که درین آیت نامرد است ، آن سگ است که اکنون هنوز بجای است ، دو قدم درویشسته ، یکی چپ و یکی راست ، که فرا پیش حانه نهاده اند در آن مشرو ، و پیوسیده می دارند در حقه و علاف و طیب و ازین وحه است قرائت آنکس که خواند « فيه آيةٌ بَيِّنَةٌ » علی التوحید

و قصه مقام ابراهیم و بدو کار او آن است که از ابن عباس روایت کردند گفت ابراهیم ، اسمعیل و هاجر را به مکه برد و آنجا ساسد روز گاری برآمد ، تا حرمیان با ساسد فرو آمدند و اسمعیل را خواست از حرم هم ، و مادر وی ها حرار دیارفته ، ابراهیم آنجا که بود از صاره دستوری خواست تا به مکه شود و زیارت ایشان

ساره شرط کرد و ناوی پیمان بست که زیارت کند و از مرکوب فرو بیاید تا سر
 گردد **انراهمیم** (ع) آمد و **اسماعیل** (ع) بیرون از حرم رسید بود **انراهمیم** گفت
 رن **اسماعیل** را «آین صاحبك؟» شوهرت کجاست؟ جواب داد «لیس هاهما»
 ذهب یحصید، این جاییست، بصید رفته است گفت هیچ طعامی و شرابی هست که
 مهمان داری کنی؟ گفت نه، سردیك من نه کس است، نه طعام **انراهمیم** گفت
 چون شوهرت نارآید سلام بدو رسان و گوی غنم در سرای مگردان ایس سخن
 مکنت و بار گشت پس **اسماعیل** نارآمد و نوی مدرشید و آن رن قصه ناوی گفت
 و پیمان مگرداد **اسماعیل** وی را طلاق داد و ربی دیگر خواست، بعد از رور کاری
انراهمیم نارآمد هم بران عهد و پیمان که با ساره بسته بود **اسماعیل** رسید بود گفت
 «آین صاحبك؟» جواب داد که **اسماعیل** رسید است هم اکون در رسدان شاء الله
 فرود آی و بیاسای که رحمت حدای بر تو باد گفت هیچ توانی که مهمان داری کسی؟
 گفت آری توانم گوشت آورد، و شیر آورد، **انراهمیم** ایشان را دعا گفت و برکت
 خواست آنکه گفت فرود آی تا ترا موی سر بشویم و راست کنم **انراهمیم** فرو
 بیامد که با ساره عهد کرده بود که فرو بیاید رن **اسماعیل** روت و آب سگ
 بیاورد و سوی راست **انراهمیم** فرو نهاد، **انراهمیم** قدم بر آن نهاد و اثر قدم **انراهمیم**
 در آن نشست و بك بیمه سر روی نشست آنکه سگ، ناسوی چپ برد، و **انراهمیم**
 قدم دیگر بر آن نهاد و اثر قدم در آن نشست و بیمه چپ وی نشست آنکه گفت
 چون شوهرت نارآید سلام من رسان، و گوی غنم در سرایت راست بیستاد بکه دار
 پس چون **اسماعیل** نارآمد، قصه ناوی مکنت و اثر هر دو قدم وی ناو نمود **اسماعیل**
 گفت **داك انراهمیم علیه السلام**

رَوَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ الرَّكْنُ وَالْمَقَامُ يَاقُوتَانِ
 مِنْ يَاقُوتِ الْحِجَةِ، طَمَسَ بَوْرُهُمَا، وَلَوْلَا أَنْ طَمَسَ بَوْرُهُمَا، لَأَصَاءَ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ

فوله «وَمَنْ دَخَلَهُ كُلُّ آمِيٍّ» این اَمَن اِردعوت اِبراهيم (ع) است که گفت
 «رَبِّ احْصِلْ هَذَا بِلَدِّ آمِيٍّ» اِبراهيم دعا کرد تا مکه حرمی شود ایمن، چنانکه
 هر حائشی که گریزد، ایمن بود که او را برسانند، و هر صید و وحش که در آن شود
 ایمن رود، که او را بگیرد، و آهو و سگ هر دو بهم سارند رب العالمین آن دعا
 وی احاطت کرد و در آن منت بر اِبراهيم و بر جهانیان نهاد و گفت «أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَا
 حَمَلْنَا حَرَمًا آمِيًّا وَيُتَحَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ» حای دیگر گفت «مَثَابَةُ لِلنَّاسِ
 وَ آمِيٍّ»، و «وَأَسْمُهُمْ مِنْ حَوْفٍ» در روز گاری که مشرک حرم می داشتند، آن
 را چندان حرمت داشتند که اگر کسی حوی عظیم کردی و در آن خانه گریختی را
 نثار آن ایمن گشتی، و اکنون هر که ارجاح وار معتمران و رایران با حلاص و نابونه
 آسما در شد، اراآت ایمن است

اَبوالحسن الصوفی مردی قرشی بود گفتا شی طواف می کردم، گفتم بایستی
 تو گفته ای «وَمَنْ دَخَلَهُ كُلُّ آمِيٍّ» هر که در خانه کعبه شود ایمن است اِرجه چیر ایمن
 است، گفتا هاتمی آوار داد که «آمِيٍّ مِنَ النَّارِ» یعنی اراآت دورح ایمن است
 عَنْ ابْنِ مَالِكٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) مَنْ مَاتَ فِي أَحَدِ الْحَرَمَيْنِ مَعَهُ اللَّهُ
 مِنَ الْآمِينَ

فوله «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ» - حمزه و علی و حفص حِجُّ الْبَيْتِ مِکسر
 «حَا» حواصِد ناقی بفتح حواصِد، و مِکسر لعت قَمیم است و بفتح لعت اهل حِجَار،
 و فرق آن است که چون بفتح گوئی مصدر است و مِکسر اسم عمل، و معنی «حِجَّ» قصد
 است «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ» - این لام رالام ایجاب و الرام گوید، یعنی که فرص است
 و واجب حِجَّ کردن بر مردمان، یعنی بر آن کس که مسلمان باشد و عاقل و بالغ و
 آزاد و مستطیع، این پنج شرط است هر که در وی متجمع گردد حِجَّ بر وی لازم
 گردد و اولی بر آنکه باوجود سرائط، تقدیم کند و تأخیر بپسندد. لِقوله تعالی

« فَاسْتَقُوا الْحَيَاتِ » پس اگر تأخیر کند روا باشد ، که فریضه حج در سئه خمس
 فرود آمد ، و مصطفی (ص) ناسئه عشر در تأخیر هاد ، که در سئه بیت مروی
 آمد بقصد هکله ، فاعمره کند ، کافران او را باز گردانیدند به حدیبیه و در سئه سبع
 بار آمد و عمره قضا کرد و حج نکرد ، و در سئه ثمان فتح هکله بود و بی عدری که
 بود حج نکرد و به مدینه باز شد ، و در سئه تسع نو فکر را امیر کرد بر حاح و خود
 برفت ، و در سئه عشر رفت و حجة الوداع کرد پس معلوم شد که تأخیر در آن رواست
 اما چون تأخیر کند بی عدری ، بر حطر آن بود که نمیرد پیش از اداء حج و آنکه
 عاصی بر الله رسد و حج در تر کثا و واجب شود ، اگر چه وصیت نکند ، همچون ذبیها و حثها
 که از آدمیان بروی بود بریده روایت کرد ، گفت ربی پیش مصطفی (ص) در آمد
 گفت یا رسول الله ان امی مات ولی نَحْجُ ، اَفَا حَجَّ عَنْهَا ؟ قال نعم حتی عن امک ،
 و رَوَى ابْنُ عَبَّاسٍ أَنَّ امْرَأَةً مِنْ حِثِّهِمْ اُتَتْ التَّيْبِي (ص) فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ اِنَّ فَرِيضَةَ اللَّهِ
 فِي الْحَجِّ عَلَى عَمَّادَةٍ اَدْرَكْتَ امِي شَيْحًا كَبِيرًا لَا يَسْتَطِيعُ اَنْ يَسْتَمْسِكَ عَلَى الرَّاحِلَةِ ،
 اَفَا نَحْجُّ عَنْهُ ؟ قال نعم قالت اُبَيْعُهُ ذَلِكَ ؟ قال نعم كَمَا لَوْ كَانَ عَلَى ابْنِكَ دَيْنٌ فَقَصَيْتَهُ
 نَعْمَةً اِنْ دُوْحَرُ دَلِيلٌ اَنْدَ كَيْتِ بَيَاتٍ دَرُفَرَسٍ حَجَّ رَوَّاسْتِ دَر حَالِ حَيَاتٍ وَ دَر حَالِ مَمَاتٍ
 اَمَّا دَر حَالِ حَيَاتٍ شَرْطُ آسْتِ كِهْ آسْ كِهْ اَرِهَرِ وِي حَجَّ كَسْدِ رَمَسِ (۱) نَاشْد ، يَا
 پَرِي سَحْتِ پَر ، چنانکه در راحله و رامله آرام نتواند گرفت ، چنانکه در حر گرفت
 « لَا يَسْتَطِيعُ اَنْ يَسْتَمْسِكَ عَلَى الرَّاحِلَةِ » .

استطاعت و قدرت و طاقت و جهد و وسع بمعنی متقارب اند و اصل الاستطاعة استعداد
 الطَّاعَةِ ، كَأَنَّ الْعَبْدَ لَا يَقْدِرُ عَلَى طَاعَةِ الشَّيْءِ لَهَا وَ آيَةٌ كُودِ فَلَانِ كَسْ رَا
 استطاعت نیست ، بر دو معنی باشد یکی نفی قدرت را که خود توانائی ندارد و راه

(۱) الرمانه الماهة ، يقال رمس الشخص رما فهو رمس ، وهو رمس يدوم رمانا

طويلا (معجم)

مآن سرد دیگر نمی حَتّ را که بروی گران شود و آسان نمود، و هوالمعی بقوله
 «لا يستطيعون سمعاً» ای لا یستقلّونه، لآتهم لا یقدرون علیه واستطاعت عبادت بر قول
 محمل سه صرب است یکی استطاعت معنی یعنی که معرفت دارد بعمل، یا ویراثگی
 معرفت بود دیگر استطاعت بدنی یعنی که تندرست بود، وقوت و قدرت دارد بر اداء
 عمل سدیگر استطاعت بیرون اربن است، و آن وجود آلت است، یعنی راد و راحله
 و مانده آن، که تحصیل عمل بی وجود آلت ممکن نشود و چون این هر سه مجتمع
 شد، استطاعت تمام حاصل گشت و آنچه مصطفی (ص) گفت «الاستطاعة الزاد»
 والراحلة» اشارت مآن رست سوم کرد که بیرون اربن است از بهر آنکه قومی
 پرسیدند که ایشان را مسافت دور بود و راد و راحله نبود، و شك بودند که فرصة
 حج بر ایشان لازم است یا نه، و مصطفی (ص) گفت استطاعت راد و راحله است، چون
 راد و راحله نبود فرصة حج لازم بیاید و راد و راحله آنست که بقعه حوش شمامی
 دارد از رفتن با بار آمدن، با سرعیال و ثقت حوش، بیرون از نفقت ایشان که نفقت
 شان بروی لازم باشد، و بیرون از مسکن و خادم و قصاء دیون

و از استطاعت آنست که راه آسان و ایمن بود بی دریای محطّر، و بی راهرن، و
 قصد دشمن، و بی مکنس (۱) و حماره (۲) و رصد (۳) روی ابو امامة قال قال رسول الله (ص)
 من لم یسمع فی الصحّ حاجة او مرض حاس او سلطان حائر فمات، فلیت انشا
 یهودیا او صرأ

قوله تعالی «وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَمِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» - کفر این حا «وجود» است
 بقول ابن عباس و جماعتی از معتبران، و معنی آنست که هر که در دین حج فریضه
 سبند بر توانا و برك حج معصیت سبند از توانا، الله غمی است از جهانیان، یعنی که با
 بناید این حاحد که مر جود ریان کرد که وجود آورد نه برافه، که الله بی بنار است،

(۱) مکنس حراج و حراج گرمس و الکنس الطلم (قا)

(۲) حماره مثله، عهد و بیسان و ساء و مرد، و نرفکی و نگاهامی (متبی الارب)

(۳) الرصد السع برصد الثوب کس گاه (قا)

ویرا حاجت نیست بطاعت مطیعان و عمل عاملان سده اگر عمل کند خود را سود کند که ثواب و بمع آن رسد، و اگر معصیت کند، بر خود ریان کند که از ثواب درماند

قوله «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ» الآية - اگر کسی سؤال کند که چوب است که جهودان و ترسایان اگر بمقتضی کتاب عمل کنند یا نکنند ایشان را **اهل کتاب** گویند، گاه بر سیل مدح و گاه بر سیل دَم، و مسلمانان را حر بر طریق مدح **اهل قرآن** بگویند، با ایمان و عمل سود این نام برایشان نبوقند، جواب آنست که کتاب لعن علی مشترک است میان **تورات** که از آسمان فرو آمد و میان آنچه جهودان در افروزدند و نوشتند، چنانکه رب العالمین گفت «يَكْفُرُونَ الْكِتَابَ مَا يَدِينُهُمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» پس ایشان را بر سیل دَم تا آن دست مشتة خوش مار خواند، یعنی که یا اهل کتاب مندل مُحَرِّف و این تحریف و تبدیل بحمد الله در قرآن نیست و قرآن حرمان حاصل آیات مرسل نیست، ازین جهت حر بر سیل مدح و بر مقتضی ایمان کسی را اهل قرآن بگویند

قوله «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ» این در شأن جهودان آمد که سوت محمد (ص) را مسکر بودند، و حج کردن را واجب نمی دیدند، و آیات که در وجوب آن فرو آمد در کتاب مرسل نمی پذیرفتند آنکه گفت

«وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَى مَا تَعْمَلُونَ» پوشیده میدارید بر خدای آنچه بر روی پوشیده میشود؟ ندانید که وی عزوجل حاضر است تعلم هر خای و دانا هر خرای و گواه هر بهان و بیدای

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصَدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» من آمن بمعونها عوفاً و انتم شهداء، الآية التبعة، الطلئة يقال نعتته كذا، ونعت له، و انعمي شيئاً اي ابع لي، «تعوها عوفاً» ای معون لها عوفاً بالشه التي تلسون بها على سبيلكم هر کزی که درك آن مكرت بود، عوَح گویند، مكسر عين و هر چه درك آن بچشم بود، عوَح

گویند متحین این حا کثری راه دین میجواهد که درک آن بکثرت بود میگوید که شمایب و کثری میجوئید راهی را که الله راست هاد، وجود میدایدو گواهانید براستی آب راه و آن آست که در **قورات** خواندهاید که «اِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْاِسْلَامُ وَاَنَّ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللَّهِ»

ولعل شاهدت دو معنی را استعمال کند یکی معرفت عقل، و دیگر عقد رمان اما معرفت عقل آست که گفت «وَأَلْقَى التَّمَعَّ وَهُوَ شَهِيدٌ» ای عارف بعقله اما عقد رمان آست که گفت «فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ» و بر هر دو معنی «وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ» تفسیر کرده اند یعنی و اَنتُم عَقْلًا تعرفون ذلك بقولکم و قيل «أَنْتُمْ شُهَدَاءُ» ای اَنتُم قد اُحْد علیکم المهد بقوله «وَادَّ أَحَدُ اللَّهِ مِيثَاقَ الدِّينِ أَوْتُوا الْكِتَابَ»، الآية و قيل وَأَنْتُمْ شَهِدْتُمْ سَوْتَهُ قُلْ بَعَثَهُ

بقوله «يَا أَيُّهَا الدِّينُ آمَنُوا إِنِّي نَطِيعُوا فَرَقًا مِنَ الدِّينِ أَوْتُوا الْكِتَابَ» الآية این در شأن اوس و حورج و آمد که قومی جهودان میان ایشان اغرا کردند و قصد آن کردند که ایشان را در قتمه افکند، وار دین بر گردانند رب العالمین گفت اگر شما فرمان برید گروهی را از اهل **قورات**، و آن گروه عالمان ایشان بودند، و از بهر آن گروه مخصوص کرد که به هم چنان بودند بهیسی که گفت «مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ»، تخصیص از آست که نا این گروه پسندیده در تحت آن خطاب بشوند میگوید اگر شما ایشان را فرمان برید، شما را از ایمان نارس آورد و ایمان را دوطرف است یکی ابتدا که سده در روش آید و آهنگ ایمان دارد دیگر کمال ایمان، چنانکه در وصف ایشان گفت «أَمَّا الْمُؤْمِنُونَ الدِّينِ أَمَّا دُكْرَ اللَّهِ وَحَلَّتْ قُلُوبُهُمْ» الآية و درین آیت که گفت «يَرِذُّوْكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ» ابتداء ایمان حواهد به کمال ایمان، که آنکس که مکمال ایمان رسد محال باشد که وی را نارس آورد بر کتاب دین ازین حا گفته اند «مَارْجِعَ مَنْ رَجَعَ إِلَّا مِنَ الطَّرِيقِ»

قوله تعالى « وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ » -
 این آیت از بررگترین آیتهای قرآن است در شأن دین، که دین بکتاب و سنت
 رسول وی است، و مرد مخاطب مآست و محجوب مآن و ایمان سمعی است حلی
 دیگر میگوید « وَمَالَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالرَّسُولِ يَدْعُوكُمْ لَتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ »
 ثم قال « وَمَنْ يَعْتَصِمِ بِاللَّهِ فَقَدْ هَدَىٰ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ » اعتصام و تعویص
 و توکل و استسلام بر قریب مقامات روندگان هادید، اول اعتصام است و آخر استسلام
 اعتصام در مبارل اهل بنایت است، و استسلام در مقامات اهل بهایت - اولیاء را اعتصام
 فرمودید، چنانکه گفت « وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا » اسیاء را استسلام فرمودید،
 چنانکه گفت « أَسْلِمَ قَالَ اسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ » اربین حاست که اهل تحقیق گفتند
 « الْاِعْتَصَامُ لِلْمُحْبُوبِينَ، فَأَمَّا أَهْلُ الْحَقَائِقِ فَهُمْ فِي الْقِسْمَةِ » و « صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ » درین
 آیت هماست که مؤمنین دعا حواستند که « اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ » و مصطفی (ص)
 را فرمان آمد که بندگان را بران حوا، و ذلك فی قوله « اُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ
 بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ » و مصطفی (ص) بحکم فرمان، خلق حداپرا بران حوا،
 و ذلك فی قوله « وَإِنْ هَدَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَأَتَقَمَّوهُ »

الموبة الثالثة

قوله تعالى « إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ » - کردگار قدیم، حار نامدار،
 عظیم، خداوندانا، کریم عز حلاله و عظم شأنه درین آیت فصیلت گفته و شرف او بشر
 کرد، و بررگوارای آن فراحابیان نمود، گفت حل حلاله، نخستین خانه ای که نهاده شد
 مردمان را آنست که نه مکه خانه ای که مردمان همه رحام در آن آرند، و حجابیان
 روی بدان بهند، و مؤمنان گرد آن کردند، محاورت را، و مبار را دعا را، و صلوات
 و زیارت را خانه ای ماحیر و مابرکت، باشکوه و ماکرامت کس در آن شد مگر ماثار

رحمت، و کس نازمگشت مگر ناصحه معرفت قال التی (من) «من حجَّ حجة الاسلام
یرجعُ معفوراً له» حانه‌ای که نماز ندان تمام، و حج ندان تمام، و قصد ندان نجات،
و دعا آسما مستجاب، و رید گانی آسما قوت، و مرگ آسما شهادت قال علیه الصلوة
والتسليم «من مات بمكة فکانما مات فی السماء الذیاء» و من مات فی حجّ او عمرة
لم یحاسب و قيل اُدخل الجنة حانه‌ای که هر که در آن رفت یا میان و جست و تعطیم
و طلب قربت و تصدیق و وعد و مراعات حرمت، ایمن است از آتش عقوبت قال الله عزوجل
فی بعض ما ارله من الکتاب «اِنِّی اَنَا اللهُ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنَا وَحْدی» الکلمة لی، و البیت
یتنی، و الحرم حرمی، من دخل یتنی آیین عذابی حانه‌ای که هر گز هیچ حرام مخلوق
را چشم در آن نیابد، مگر که ناز شکوه و رعب رید و فرو شکند، و هیچ پریده‌ای
ریرا و نتواند که کند، و وحش کوه ناز رسد آسما شاسد، آرام گیرد و اگر همه
خلق جهان در آن حانه روید، حای یاسد

«فیه آیاتٌ بَیِّنَاتٌ» در آن حانه نشانه‌های روشن است که آن حق است و
حقیقت، یکی از آن نشانه‌ها مقام ابراهیم است، از روی طاهر اثر قدم ابراهیم (ع)
است بر سنگ حاره که زوری بوفاء مخلوقی، آن قدم برداشت، لاجرم رب العالمین
اثر آن قدم قلمه جهانیان ساخت اشارتی عظیمست کسی را که یک قدم بوفاء حق
از هر حق بردارد و چه عجب اگر باطن وی قلمه نظر حق شود، اما از روی باطن،
گفته‌اند مقام ابراهیم ایستادن گاه اوست در جلت، و آنکه قدم وی در راه حلت
چنان درست آمد که هر چه داشت همه در بخت، هم کلّ و هم جزء و هم غیر کلّ
بسی اوست، جزء فرید او، غیر مال او، نفس غیر آن داد، و فرید نقران داد، و مال
بهمان داد

امروز که ماه من مرا مهمان است

بحشیدن جان و دل مرا پیماست

دل را حظری بیست، سخن درحاست

حان افشام که زور حاب افشاست

گفتند یا ابراهیم! دل او همه برگزفتی، چیست این که همه درماحتی؟ گفت

آری! سلطان حلت سلطانی قاهر است، حای خالی خواهد ما کس بسارد «إِنَّ
الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا

رَحِمَتْ عَوَا شَهْرَ بَیْرُ سَیِّی

چوب علم پادشا شهر درآید

چون اربهاد و غیر خویش یاک بیرون شد، برمشور حلت وی این توقیع ردید

که «وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ حَلِيلًا» ما این همه منقبت و مرتبت بنمیز میکرد و میگفت

«وَاحْشَى وَبَّيَّ أَنْ بَعْدَ الْأَصْنَامِ» اعرت قرآن درمباحثش بیفروود که «وَأَنْبِیَاءُ

فِي الدُّنْيَا حَسْبُهُ وَآتِهِ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الصَّالِحِينَ» و او می گفت «وَلَا تُخْرِیْ یَوْمَ یُعْثُونَ»

اعتقادش درحق خویش بقهر بود ناحود حکمی برآورده بود که هیچ صلح نمیکرد!

ناحدود ربی تو حکما دارم من

سدگونه و عشق رنگها دارم من

مقام ابراهیم «ومن دخله کل آملأ» - شرف آن مقام نه آن سگ راست که

اثر قدم ابراهیم (ع) راست و لا آثار الحلیل عبدالخلیل ابر و خطر عظیم

انّ السّیّارَ وَاِبَّ عَتَّ، فَاِنَّ لَهَا

عهداً ناحابیا، اد عندها مراوا

آن کوه طور که قرآن مجید حلوه گاه آست، و محل سوگند خدای

جهاست، نه ارحود نافت آن رست که از محاورت قدم موسی (ع) یافت، که ناحق

زار گفت، و درد دل خویش آنجا مار گفت

وَالْأَرْضِ مِنْ كَأْسِ الْكِرَامِ صِيبٌ

همین است حدیثِ عارِ تَعَزَّزَ وَتَقَدَّسَ و شکوه آن بردلها و بر دیدها به از آنست که عارست ، که در جهان عار فراوان است ، اما نه چنان عار که برول گاه سیدنا سیاه است ، و مأوای مهتر اولیاء است ، یقول الله نارك و تعالی و تقدس ثانی اثیر ادھما فی العار

کابر صدق و معنی بویگر دارد در جهان

ورده در هر خانه بویگر است ، در هر کوه عار

قوله « وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَرَّ اسْتَطَاعَ اللَّهُ سَبِيلًا » - ندانکه این سفر حج بر مثالِ سفر آخرت نهادند و هر چه در سفر آخرت بیش آمد از احوال و احوال مرگ و رستخیز نمود کار آن درس سفر دیدند کردند ، با دانایان و بریر کان چون این سفر پیش گیرند بهر چه رسد و هر چه کسند مبارک و مقامات آن راه آخرت یاد کسند ، و عسرت گیرند ، و راد و سار آن بدست آرند ، که صعب تر است و عظیم تر اول است که چون اهل و عیال و دوستان را وداع کند نداند که این مثال سگرات مرگست ، آن ساعت که بنده در برع ناسد و خویش و بیوید و دوستان گرد وی در آید ، و او را وداع کسند

سَارَ الْعَوَاذُ مَعَ الْأَحْصَابِ إِذْ سَارُوا يَوْمَ الْوَدَاعِ فَدَمَعُ الْعَيْنِ مَدْرَارٌ

و آنکه راد سفر ارمهه بوعها ساختن گردد ، و احتیاط در آن بحای آرد ، با هر چه برودی ساه سود بر نگردد ، داند که آن ناوی بنماید ، و راد نادیده مشاند در نابد و بحای آرد که طاعت با ریا و ناقصر راد آخرت را بساید و نه قال الی « لَا تَقْلُ اللَّهُ تعالی عملاً فیہ مقدار درة من الزیاء » و آنکه که بر راحله نشیمد مرگب حوس در سفر آخرت که آنرا بخش گویند یاد آرد

و بعد رکونه الافراس تبها یُهادی بن اعناق الرجال

و چون عقیده‌ها و خطرهای مادیه سبب ارمسگر و کبر و حیّات و عقارب در گور
که شرع از آب نشان داده یاد کند، و تحقیقت داند که از لحد ناحشر مادیه‌ای
عظیم در پیش است که بی‌مدرقه طاعت نریند آب دشحوار است اگر درین مادیه
ندین آسانی بدرقه‌های نکوست، پس در مادیه قیامت، بی‌مدرقه طاعت چون
رستگارست ۱۴

راستکاری بیشه کن کاند در مصاف رستخیز

بیستند از حشم حق حر راستکاران رستگار

و آنکه که لیک گوید بحواب نداء حق تا از نداء قیامت برانیدشد که فردا
نگوش وی خواهد رسید و نداند که آن نداء سعادت خواهد بود یا نداء شقاوت
علی بن حصین علیهما السلام در وقت احرام او را دیدند، رزد روی و مضطرب و هیچ
سخن نمی‌گفت گفتند چه رسید مهتر دین را که بوقت احرام لیک نمی‌گوید ؟
گفت ترسم که اگر گویم لیک حواب دهند «لایک ولا سعدیک» و آنکه
گفت شنیده‌ام که هر که حجام مال شهنه کند، او را گویند «لایک، ولا سعدیک»،
حتی تردّما فی یدیک «

و چون طواف سعی کند قصه وی نقومی بیچارگان ماند که بدرگاه ملوک
شوند بیاری را و حاجتی را که دارند، و گردِ سرای ملک می‌گردند، و اندر میدان
درِ سرای تردد می‌کنند، و کسی را می‌جویند که از بهر ایشان ساعت کند، و امید
میدارند که مگر باگاه خود چشم ملک برایشان افتد و بسختاید، و کار ایشان
سره شود

اما وقوف عرفه و آن اجتماع اصناف حاق در آن صحرا عرفات، و آب
حروس و مصرع و آن رازی و گرنه اسان، و آن دعا و کراشان بر بادهای مختلف،
بمرصات قیامت ماند، که حلائق همه جمع شوند، و هر کس بحود مشغول، درانتظار

ردّ و قبول و در حمله این مقامات که برشمرديم، هيچ مقام نيست اميدوارتر و رحمت خدا ناآن مرد بكثر از آن ساعت که حُجّاح بفرات نايستد در آن تاريابند که درهاي هفت طارم پيروره برگشايد آن ساعت، و ايوان فرايس اعلى را درها باز بهد، و حاهاي پيامبران و شهيدان اندرعليين در طرب آريد عربست آن ساعت، بررگوارست آن وقت، که ارشعاع اعاس حُجّاح و عُتار رور مدد ميخواهد، و از دوست خطاب مي آيد که «هل من داع؟ هل من سائل؟»

روي انس بن مالك قال قال رسول الله (ص) «اما عشيّة عرفة، فان الله يهبط الى السماء الدنيا ثم سألهم الملائكة، فيقول انظروا الى عبادي شعناً عراً حائوئي من كل فتح عميق يرحون رحمتي ومعرفي، فلو كانت كعبد الرجل او كريد البحر لعمر بها لكم، افيصوا عبادي معصراً لكم ولتس شعتم فيه»

۱۹- النوبة الاولى

قوله تعالى «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» اي ايشان که برگريدند، «إِثْنَاوَلله» بپرهيريد از حشم و عباد خداي، «حَقَّ نُبَاتِهِ» سرا پرهيريد از وي، «وَلَا تَمُوتُنَّ» و نميريد شما، «إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» مگر شما کردن بهادگان و مسلمانان

«وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً» دست درريد در حبل خداي همگان، «وَلَا تَفَرَّقُوا» و سببر اکيد، «وَادْكُرُوا بِعِمَّةِ اللَّهِ عَلَيْكُمْ» و ياد کيد و ياد داريد بعمت خداي سرحد، «إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءُ» آن وقت که يکديگر را دشمنان بوديد، «فَأَلَفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ» ميان دلهاي شما الفت بهاد و راهم آورد، «فَأَصَحَّتْ بِعِمَّتِهِ إِحْوَاناً» با نکرد يک وي يکدگر را برادران گشتيد، «وَ كُنْتُمْ عَلَى شَعَا مُعْرِيةً مِنَ النَّارِ» و شما مربع کساره آتش بوديد، «فَأَنقَذَكُم مِّنْهَا» شما را از آتش باز-

رهایید «كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ» چپین که هست شما را پیدا میکند حدائی،
سحان حویش و مشایهای بیک حدائی حویش، «لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ»^(۱۰۴)، نامگرا راه بیاید
فرا شاحتِ هست وی و پیروری حود

«وَ اتَّكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ» وار شما گروهی نادا، «يَدْعُونَ إِلَى الْخَبِيرِ» که
می حواسد نایکی، «وَيَا مُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ» و میفرمایند به بیکو کاری، «وَيَهْتَدُونَ
عَنِ الْمُنْكَرِ» و نار میرسد ارنایسد، «وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»^(۱۰۵)، و ایاشد که
بر پیروری پایسد گاسد و بیک آمده حاوداسد

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَعَرَقُوا» و چوب ایشان مید(۱) که پیرا کمدند،
«وَاحْتَلَفُوا» و دو گروه تندند در کار محمد(ص)، «مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ» اریس
آمکه قورات آمده بود نایشان ناگاه کردن، «وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»^(۱۰۵)،
و ایشاب را عدائی مررگ است

«يَوْمَ نَبِضُ وُجُوهٌ» در آن روز که سپید گردد رویهای، «وَسَوْدُ وُجُوهٌ»
و سیاه گردد رویهای، «فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ» اما ایشان که سیاه گشت
روهای ایشان، «أَكْفَرُ نَحْمَ بَعْدَ آيَاتِنَا» ایشان را گوید که کافر گشتید پس آنکه
گرویده بودید، «فَذُوقُوا الْعَذَابَ» پس بچسید عذاب، «بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ»^(۱۰۶)،
ما بچه کافر شدید

«وَأَمَّا الَّذِينَ أبيضَتْ وُجُوهُهُمْ» اما ایشان که رویهای ایشان سپید بود(۲)،
«فَبِئْسَ رَحْمَةً مِنَ اللَّهِ» ایاسد که در بحشاش حدائی اند (و در بهشت وی)، «هُمْ فِيهَا
خَالِدُونَ»^(۱۰۷) ایشان در آن حاویدان

«يَا أَيُّهَا اللَّهُ» این سحانِ الله است، «تَأْوَمَّا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ» می حواسم
بر شما براستی و درستی، «وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعَالَمِينَ»^(۱۰۸)، و الله آنکس نیست که
خواهد که بیداد کند بر حایبان

«وَاللَّهُ مَافِي السَّمُوتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» و حدایراست هر چه در آسمان و هر چه

در زمین است ، « وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ » (۱۰۰) ، و ماوی گردد کارها همه

النوبة الثانية

قوله تعالى يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَتَّى يُفَقِّرَهُ - مقاتل حیان کمت
 قصه نرول این آیت است که میان اوس و خروح در زمانه حاکمیت عداوتی و قتالی
 رفته بود ، چون مصطفی (ص) به مدینه آمد ، ایشان را صلح داد ، و ارسر آن عداوت
 و کینه بر حاشته نمودند . زوری ثعلبی فی عم از اوس و اسعد بن زراره از خروح
 بر یکدیگر رسیدند و تفاخر کردند ثعلبه گفت مائیم که حریمه بن ثات نوالشهادتین
 از ماست ، و حنظل علیل ملائکه از ماست ، سعد بن معاد ، الذي اهتر له عرش الرحمن
 و رضى الله بحكمه فی نبي قریظه از ماست ، عاصم بن ثات بن افلح سالار لشکر اسلام
 از ماست اسعد بن زراره جواب داد که چهار کس از بررگان صحابه که حمله و
 حنظل قرآن اند از ماست ای بن کعب ، معاد بن حنظل ، و یثرب ثات ، و انورید
 و سعد بن عباده که حطیب و رئیس اصهار است ، از ما است آنکه سخن میان ایشان
 درشت شد خروحی گفت والله اگر آن یستی که اسلام دریوست و مصطفی (ص)
 آن عداوت و حصومت ما برداشت و صلح داد ، ما سرا و سالاران شما نکشیم ،
 و فرزدان را سردگی نریدیم ، و زمان را بقهر و بی کلوی نریم کردیم ، اوسی
 گفت دیدیم زورگاری دراز که این اسلام و این صلح بود و شما این نتوانستید ،
 و آنکه شما را ردیم و کشیم و کوفیم " ارس حسن سخن میان ایشان بسیار برفت ،
 و آواره بهر دو قبیله افتاد سلاح برداشتند و قصد حگ کردند حربه مصطفی (ص)
 رسید ، بر حاست ، و زمر کومی شست ، و با محم ایشان سد ، و این آیات که در صلح
 و حگ ایشان فرود آمده بود ، برایشان خواند ، گفت « یا ایها الذین آمنوا ، ای شما
 که اصهارید از اوس و خروح ، و کروید ما یذ « اتَّقُوا اللَّهَ حَتَّى يُفَقِّرَهُ » اس عظیم

آیتی است از عظیمهای قرآن که رب العالمین صدگان خود را بحق خود مطالبت کرد، و سراء حق خویش را ایشان طلب کرد چنانکه حای دیگر گفت «و حایدها فی الله حق جهاده» و اربین معنی هم طرفیست در آنچه گفت «واد گزوه گماهدا کم» و «و احس کما احسن الله الیک» بر مسلمانان این خطاب صعب آمد، گفتند سراء حق الله کی تواند؟ و کی بآن رسد؟ پس رب العالمین مسح کرد و ناسخ آن فرستاد «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ» قومی گفتند در پس آیت مسح بیست، و حق تقوی بر حسب استطاعت است، بذلیل حصر معاد (رس) قال اَرَدَفَسِ رَسُولُ اللَّهِ (ص) و قال یا معاد ! اَتَدْرِي مَا حَقُّ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ؟ قُلْتُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ اَعْلَمُ فَقَالَ اِنْ يَعْصُوهُ، وَلَا يَشْرِكُوهُ شَيْئاً ثُمَّ قَرَأَ «فَاتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ»

و در تفسیر گفته اند «حق تقاته» اَنْ يُطَاعَ فَلَا يُعْصَى، و يُدَكَّرَ فَلَا يُسَى، وَ يُشْكَرُ فَلَا يُكَمَّرُ و معلوم است که فرمان برداری حدای عز و جل و یاد کرد و سپاسداری وی مسح شود و قال الرجاح «اتقوا الله حق تقاته» ای اتقوه فيما یحق علیکم ان تتقوه فيه و عن النبی مالک (رس) قال لا یتقی الله عبدٌ حق تقاته حتی یحرر من لسانه

ثم قال «وَلَا تَمُوتُنَّ اَلَا وَاَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» ای کوبوا علی الاسلام حتی اذا اناکم الموتُ صادقکم علیه میگوید بر مسلمانی پاینده باشید ناچون مرگ در رسد شما بر مسلمانی بید (۱) پس حقیقت بهی از برك اسلام است به ارمرگ اگر کسی گوید چه فائدت را گمت «اَلَا وَاَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» و بگفت «اَلَا مُسْلِمِينَ»؟ جواب آست که «اَلَا مُسْلِمِينَ» اقتضاء آن کند که اسلام در حالت مرگ بود «لَا مُتَقَدِّماً عَلَيْهِ وَلَا مُتَأَخِّراً عَنْهُ» به مشراران بود نه پساران، و چون گوئی «اَلَا وَاَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» طاهر آست که اسلام پیش از مرگ بوده باشد، و در وقت پاینده بر استصحاب حال «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا» آیه - این هم خطاب

به اوس و خروح است ميگويد دست در دين خدا و كتاب و عهد وي ريد، و ست و جماعت نپاي داريد، و چنانكه در جاهليت پراكنده دل و پراكنده رورگار بوديد، اكنون پس اركه در اسلام آمديد ميرا كنيد و حقوق حقوق (۱) بمكسليد «اعتصام» دست در چيري ردن بود، و ايسحا كنایت اراتناع و استقامت و «حل الله» ايسحا قرآن است، كه پيوند رهي به الله نآست، و پيمان الله ناسده در آن است رُوى عن التى (ص) انه قال «اِنّى تارك فيكم كتاب الله هو حل الله من اتبعه كان على الهدى ومن نكره كان على الضلالة» و گفته اند كه «حل الله» اسحا ست و جماعت است و فى ذلك ما رُوى عن ابن مسعود قال «اتىها الناس عليكم بالطاعة والجماعة» فأتىها حل الله الذى امر به، و أن ما كرهون فى الجماعة والطاعة حير منّا نحن فى العرقة» وعن التى قال ان الله عز وجل رضى لكم ثلاثاً و كره لكم ثلاثاً رضى لكم ان تعبدوا الله ولا تشركوا به شيئاً، و أن تعصوا بحل الله جميعاً ولا تفرقوا، و اسمعوا و اطيعوا لئن و لاء الله امركم، و كره لكم قيل وقال، و كثرة السؤال و اساعة المال

قوله «ولا تفرقوا» - اى لا تفرقوا كما كنتم فى الجاهلية مُقتِلين على غير دين الله، بل باصروا و اصطلحوا و اجتمعوا على الاسلام احوالاً قال السى «لا تقاطعوا ولا تداثروا ولا تحاسدوا ولا تباعدوا و كونا عباد الله احوالاً» و قال (ص) لا تجتمع هذه الامة على الضلالة انداً و يد الله على الجماعة، فاستمعوا السواد الاعظم فان من شد شد فى النار» و قال من سره ان يسكن بحوكة الحقة فليعلم الجماعة، فان الشيطان مع الفة (۲) و هو من الاثني عشر و رُوى عن التى (ص) انه قال تفرق هذه الامة على ثلاث و سبعين فرقة كلها فى النار الا واحدة هل و ما ملك الواحد؟ قال ما نحن عليه اليوم انا و اصحابى «ان حريجه روات مختلف آورده اند احدى و سبعين، و اثني و سبعين، و ثلاث و سبعين روات سعد هفتادويك فرقت است، و ما رُوى عن التى قال ان

می اسرائیل افترقوا احدی و سبعین ملة ، و ليس يذهب الليالي والأيام حتى تفترق
 آمتی علی مثل ذلك و روایت ابو امامة و انس بن مالك هفتاد و دو فرقت است ، و
 ذلك فی قوله (ص) ان آمتی ستفترق علی اثنتین و سبعین فرقة ، كلها فی النار الا واحدة
 و هی الجماعة و روایت ابو هريره هفتاد و سه فرقت است ، و هو قوله علیه السلام
 تفرقت اليهود علی احدی او اثنتین و سبعین فرقة ، و تفرقت النصارى علی احدی او
 اثنتین و سبعین فرقة ، و تفترق آمتی علی ثلاث و سبعین فرقة و روى أنه علیه السلام
 قال ان اهل الكتابین افترقوا فی دینهم علی اثنتین و سبعین ملة ، و ان هذه الامة ستفترق
 علی ثلاث و سبعین ملة و مر علی علیه السلام موقوف است که گفت لتفترقن فی هذه
 الامة علی ثلاث و سبعین فرقة ، كلها فی النار الا واحدة يقول الله تعالى « وَ مِنْ حَلَقِمْ
 اَمةٌ یهودون بالحق و ده یعدلون » و این اختلاف روایات ، هفتاد و سه فرقت معروف تر
 است و بصحت و قامت اصول بردکتر ، که بررگان دین و ائمة سلف تفسیر این هفتاد
 و سه کرده اند ، و بجهار اصل از اصول بدعت نار آورده اند ، و هر یکی بهشتند و تقسیم
 کرده ، فرقه ای ناحیه ار آن بیرون کرده ، فقالوا اصول البدع الحوارج ، و الرافضی ،
 و القدریة ، و الترحئة ، کل واحد افترق علی ثمانية عشر فرقة ، فذلك اثنتان و سبعون
 فرقة و اهل الجماعة الفرقة التاجیه

قوله تعالى « واد کروا عمة الله علیکم اذ کنتم اعداء فآلف بین قلوبکم فآصحتهم
 سمعتهم احواناً » - اوس و حرج را میگوید یاد کنید آن وقت که یکدیگر را دشمن
 بودید یعنی در زمان کفر آنچه مهاجران بودند ما یکدیگر را متکالب بودید ، و آنچه
 انصار بودید ، دو گروه بودید و ما یکدیگر را متعصب و یکدیگر را متقاطع رب العالمین
 میان دلهای ایشان الفت نهاد ، و فراهم آورد ، و سمعتهم اسلام برانسان روان داشت ، و
 بران منت نهاد ، گفت « فآصحتهم سمعتهم احواناً » شما پس از آن که در کفر دشمنان

يَكْدِيكِر بُودِيدِ بِاسْلَامِ دُوسْتَانِ وَ مِرَادِرَانِ يَكْدِيكِر كَشْتِيدِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص)
 اِنَّ حَوْلَ الْعَرْشِ مَاسِرٌ مِنْ نُوْرٍ عَلِيْهَا قَوْمٌ لِّسَانُهُمْ نُوْرٌ وَوُجُوْهُهُمْ نُوْرٌ لِّسَانُهَا نُسِيَاءٌ وَلَا شَهَادَةَ
 يَمْنَعُهُمُ الْاَنْبِيَاءُ وَالشَّهَادَةُ فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ صَعْبُهُمْ لَنَا فَقَالَ الْمُسْتَحَاتُّوْنَ فِي اللَّهِ
 وَالتَّمَتُّرُ اَوْ رُوْنِ فِي اللَّهِ

فوله « وَ كُنْتُمْ عَلَيَّ شَفَاعَةٌ مِنْ النَّارِ » - ميگويد شما سر کماره دورح
 بودید ، و میان شما و میان آتش بقیه عمر مانده بود ، رب العالمین شما را دین اسلام
 کرامت کرد و از آتش نازدهانید

« كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ » ای مثل البیان الذی يُبَيِّنُ عَلَيْكُمْ ، يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ
 يَهْتَدُونَ

« وَاتَّكِنْ مِنْكُمْ » الْآيَةُ - این لام لام امر است ، میگوید ای دین نادا که
 از شما گروهی نایکی میخواند و امر معروف و نهی مکر پیای میدارند معروف
 و مکر همانست که باختلاف عبارات گویند حق و باطل ، صلاح و فساد ، یکتاوند
 هر چند که الفاظ مختلف است اما بمعنی یکسان اند یارسی « معروف » و « عُرف »
 یکو کار بست و « عارفه » صیغه تَر است يقال فلان كثير العوارف و معروف تَانِ
 معروف خوانند که هر نفس او را شناسند و بد برد و ستايند و مکر نامیست هر مستمکر
 را ، و مکر صد معروف است ، و مکر صد عُرف است و این امر معروف و نهی مکر
 قطعی است از اقطاب دین که انبیاء را مان فرستادند ، و ناین دعوت کردند ، اگر
 مدرس شود شعاع دین باطل گردد پس هر مسلمان واجب است و فريضة بحای
 آوردن آن و پیای داشتن آن اما فرض کفایت است ، که اگر گروهی مآن قیام کنند
 کفایت بود ، و اردیگران بیعتند اما اگر یکسند همه حلق بره کار شوند حای دیگر
 امر معروف و نهی مکر در شمار و در رکوة است ، و دیدناران را مآن موصوف کرد
 و ستود و گهت « الَّذِينَ اِنْ مَكَتَاهُمْ فِي الْاَرْضِ اَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا

بالمعروف ونهوا عن المکر، الآية . وقال تعالى «والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض یأمرون بالمعروف وینہون عن المکر» الآية وقال التی (ص) ان الناس اذا راوا مکرراً فلم یعتبروه یوشک ان یعتنهم الله ببقائه ، وقال «اذا اُعِيت الحلیة فی الارض ، من شهدھا فکثرھا کل کمن عاب عیھا ، ومن عاب عیھا فرصیھا کل کمن شهدھا ، وقال «من أمر بالمعروف ونہی عن المکر فهو حلیة الله فی ارضه و حلیة رسولہ و حلیة کتانه ، وقال علی بن ابی طالب (ع) اصل الجهاد الأمر بالمعروف والنہی عن المکر و شآن العاسقین ، فمن أمر بالمعروف شدّ طهر المؤمن ، ومن نهی عن المکر أزعج اعداء المفاق ، ومن عصی الله عصا الله له

و گفته اند که ، بهی مکر ارا امر معروف عظیم تراست و وجوب مؤکدتر ، و ترک آن بقوت بر دیگر اربین حاست که رب العالمین ترک بهی مکر بدکر مخصوص کرد آنجا که گفت «کلوا لا یتأهون عن مکر فعلوه ، و آنکه فعل معروفه بر هر کس واجب است ، و ترک مکر واجب بر همه کس در همه حال گفته اند که انکار مکر مره صواب است اول آنست که بدست تعبیر کسد ، دوم آنست که بران تعبیر کسد ، سوم آنست که بدل انکار کسد مصطفی (ص) گفت من رأی مکر مکرراً فلیعتبر به ، فإن لم یستطع فلیسأله ، فإن لم یستطع فقلبه ، و ذلك اصعب الایمان رتبه اول سلاطین راست ، دوم علما راست ، و سوم عوام را اگر کسی گوید چوست که مسلمان را درین آیت بحث کرد بر امر معروف ، و حای دیگر گفت «علیکم انکم لایصرون من صلّ اذ احدثتم» ؛ جواب وی اردو وحه است یکی آنکه «علیکم انکم» حث است بر تعبیر مکر بحث بر حویشتن آنکه بر دیگران اربین حاست که رب العالمین به عیسی (ع) وحی فرستاد که یا عیسی عط بک فاین اعطت فی الناس و الا فاستحی منی ، و وحه دیگر آنست که ابو ثعلبه حشی روایت کرد ، قال لقد سألت رسول الله ، فقال اتیروا بالمعروف و تنأهوا عن المکر ، فإدا

رَأَيْتُمْ لُحْمًا مُطَاعًا، وَهَوًى مُّشْعًا، وَإِصْحَابَ كُلِّ دِينٍ رَأًى بِرَأْيِهِ، فَعَلَيْكَ بِمَسْكِ، وَدَعِ
أُمَرَ الْعَوَامِ

«وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ آتَةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ» - معتران گفتند که داعیان الی الخیر
علماء اند و مؤذیان «یأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ» علماء اند و صیحت کنندگان «یَنْهَوْنَ
عَنِ الْمُنْكَرِ» عاریان اند و علماء و سلطان عادل و گفتند «خیر» درین آیت اسلام
است و «مَعْرُوف» اتباع محمد (ص) و «مُنْكَر» کافر شدن بوی، ای ولتکن کلکم
کذلك، و دخلت من تحصیص المحاطین من غیرهم

«وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلَحُونَ» - «مُفْلِح» نامی است کسی را که بیکدی پابنده
رسد، و پیروزی همیشه

قوله «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا» - تفرق ترسه سرب است
یکی تن، یکی فعل، سدیگر با اعتقاد و «اختلاف» را همین تقسیم است، اما
اختلاف در قول و فعل و اعتقاد بیشتر گویند، و تفرق تن بیشتر گویند رب العالمین
درین آیت هر دو جمع کرد هم تفرق و هم اختلاف، که صفت جهودان و ترسایان
است و ایشان هم تن متفرق بودند، هم نقول و فعل و اعتقاد مختلف رب العالمین
مؤمنان را میگوید که شما چون جهودان و ترسایان مباشید که جهودان پس از
موسی (ع) در دین گروه گروه گشتند، و ترسایان بعد از عیسی (ع) همچین انوائامه
این آیت بر خواند آنکه گفت «هم الحزب» کانوا مؤمنین فکمروا بعدایماهم
آنکه سراسام اهل تفرق و سیدی ایشان نگفت، و در مرت و شرف مؤمنان است
گفت ایشان را عدائی بر رگست در آن روز که مؤمنان سیدزوی باشد

«يَوْمَ» نصب علی الطرف است، قیل یوم تبیض و حوّه المهاجرین و الانصار
و تسود و حوّه بنی قریظ و القسیر و قیل تبیض و حوّه المحلمین و تسود و حوّه المافقین
و قیل تبیض و حوّه اهل التسه و تسود و حوّه اهل الدعة و قیل تبیض و حوّه المؤمنین

وسودّ وحوه الکافریں آنکه حال ایشان بیاب کرد و مال و مرجع ایشان بگفت

«فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ؟» ای یقَالَ لَهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ؟ ایشان را گوید از پس ایمان کافر گشتید؟ اگر چه داند و سوت محمد (ص) در ثورات یافته بودند و ایمان داشتند که ثورات راست است، و منتظر وی بودند، پس از بعثت وی کافر گشتند بوی و اگر منافقان اند بریان اظهار ایمان کردند آنکه سفاق که در دل داشتند کافر شدند، و اگر متدعان اند بر حمله ایمان آوردند و بر تفصیل کافر گشتند و اگر کافران اند بر عموم رور میثاق که ایشان را گفتند «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟» قالوا بلى، اقرار آوردند بر ربوبیت و وحدانیت الله و گفتند «بلى»، آنکه پس از آن کافر گشتند ایشان را رور قیامت گوید «فَذُوقُوا الْعَذَابَ» ما کُنتُمْ تَكْفُرُونَ،

«وَأَمَّا الَّذِينَ انْضَيَّتْ وُجُوهُهُمْ فَمِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ» ای می حَتَّه «هم فيها خالدون» لایموتون درین آیت گفت نضی، و انضیّت، تسودّ و اسودّت، حای دیگر گفت «وَنَرَى الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُمْ سُودَّةٌ» و بگفت «وحوههم سودّ»، گفت مسودّه یعنی سیاه گشته اند هر آنکه از کور سپید روی برحاستند، چنانکه از مادر رادند، پس آن رویهاشان سیاه کردند همانست که حای دیگر گفت «سَيِّتٌ وَجُوهُ» الدین کمروا، «كَأَنَّمَا أُعْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ»، «عَلَيْهَا غَرَّةٌ تُرْفِقُهَا قَرَّةٌ»، «مِنْ الْمَقْبُوحِينَ»، «تَعَشَّى وُجُوهُهُمْ النَّارُ»، «نَلْمَعُ وُجُوهُهُمْ النَّارُ»، «لَا يَكْفُورُونَ عَنْ وُجُوهِهِمُ النَّارَ»، «بَرَاءَةٌ لِلْقَوْمِ» این همه از یک ماست

قوله تعالى «تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ» ای القرآن، تلووه عليك بالصدق این دلیل که حدایرا عروحل خواندن است، و ازین باب در قرآن فراوان است «تلو»، «نضّ»، «فاحرأ ماه» و امثاله

قوله «وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظَلَمًا لِّلْعَالَمِينَ» - عالمین یا بحا حق و اس است میگوید
 الله نه آنست که برسدگان ظلم کند و ایشان را می حرم عقوبت کند حای دیگر
 گفت «وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ» ما برایشان ظلم نکردیم، یعنی که ما می بیارتر از آیم که
 ظلم کنیم حای دیگر گفت «وَمَا ظَلَمُونَا» و نه ایشان بر ما ظلم کردند، یعنی که ما
 عزیزتر از آیم که بر ما ظلم کند

قوله «وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ وَ اِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْاُمُورُ» - ای نصیر
 امور الحقائق الیهی الآخرة، اشارت میکند بدو کار عظیم یکی بماء عناصر بر خلاف
 قول طبایعیان که گویند عناصر فانی شود دیگر اشارتست که باقی بقا حویش و اولیت
 حویش و آخریت حویش حق است حلّ حلاله، و دیگر اعیان و اعمال همه فانی اند،
 و نابودن آن در نهایت عجب بیست و ار قدرت الله ندیع بیست، چنانکه در بنایت
 بود اهل معانی گفتند و چه این آیت درین موضع آنست که در آیت منش یعنی ظلم
 از خود کرد و عدل حویش بحلق نمود، آنکه درین آیت بیان کرد که ما خود بی بیاریم
 از ظلم، که ظلم آنکس کند که حق دیگری طلب کند، و آنچه ویرا بیست حوید،
 و هر چه هست در هفت آسمان و هفت زمین همه مُلک و ملک اوست، ار قدرت وی
 بر آمد و بحکم وی مار شود خداوند و پادشاه بحقیقت اوست، و همه صبح اوست، و
 در صبح حویش تصرف کردن پسداشتن ظلم در آن خطاست، و این اعتقاد کردن
 در دین به رواست و الله اعلم

الموبه الثالثة

قوله تعالى «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ» - هر حای که
 «یا ایها الناس» گفت «إِنْقُوا رَتَّكُمْ» در آن بیوست، و هر حای که «یا ایها الذین
 آمَنُوا» گفت «إِتَّقُوا اللَّهَ» در آن بیوست «إِنْقُوا رَتَّكُمْ» خطاب عموم است که

تقوی ایشان مردیدار نعمت است ، و همت ایشان پرورش بن برای خدمت حق حلّ شأنه
 « وَ اتَّقُوا اللَّهَ » خطاب اهل مواحت و کرامت است ، که تقوی ایشان بر مراقبت معمم
 است و قصد ایشان رُوح در مشاهدت حق ، و شتّان ما بیهما « اتَّقُوا رَبَّكُمْ » -
 خطاب مردوران است و « اتَّقُوا اللَّهَ » خطاب عارفان مردوران در طلب بار و نعمت اند ،
 و عارفان در طلب راب و لی نعمت مردوران ار الله عیروا و عارفان حود الله
 حواهد احمد بن حنبل و یه حق تعالی را صواب دید گفتا « یا احمد ! کلّ الناس
 یطلبون منی الا ابایرید فانّه یطلبنی »

اذا ما تَتَى النَّاسُ رَوْحاً وَ رَاحَةً

نَمِيتُ اَنْ الْقَلْبُ بِأَعْرَ حَالِیاً

روری که مرا وصل تو در چنگ آید

ار حال بهشتیان مرا بگه آید

گفته اند که تقوی مر سه قسم است یکی تقوی عقوت اندر سر کردن ار
 معاصی ، چنانکه گفت « وَ اتَّقُوا النَّارَ الَّتِیْ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِینَ » دیگر تقوی اندر شکر
 نعمت ، چنانکه گفت « وَ اتَّقُوا رَبَّكُمْ » سد بگر تقوی بر وثیت و حدایت می اعتبار
 ثواب و عقاب چنانکه گفت « اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ » اول تقوی طالب است ، دیگر
 تقوی مقتصد است ، سد بگر تقوی سابقان

قوله تعالی « وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ حَمِیماً وَ لَا تَفَرَّقُوا » - اول گفت « وَ مَنْ
 یَعْتَصِمِ بِاللَّهِ فَدُیْ اِلَیْ صِرَاطٍ مُسْتَقِیْمٍ » ، و در آخر گفت « وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ
 حَمِیماً » ، و در میان گفت « اتَّقُوا اللَّهَ » بر ترتیب این کلمات آنست که بنده قصد
 اعتصام داشت نه الله ، و راه آن حر تقوی بیست ، و حقیقت تقوی بحصل طاعاتست ، و
 تحصیل طاعات حر بکتاب و رسول بیست که « حلّ الله » عبارت ار آسب میگوید
 دست در « حلّ الله » ربید ، تا متقوی رسید ، و ار تقوی باعتصام او رسد ، و ار اعتصام

تو کل رسید، وارتو کل ناستسلام رسید، و سده چون ناستسلام رسید اروساطع مستعنی شد و بحق قائم گشت، فهو الّذی قال الله عزّوجلّ فیہ «فانما اُحْسِنْتُ کِتٰبَ سَمْعِہُ الَّذِی یَسْمَعُ بہ، وصرّہ الَّذِی یُبْصِرُ» الحدیث

و گفته اند اعتصام سه صرب است صرب اول دست متوجید ردن، چنانکه گفت «فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْأَمْرِ الْوُثْقَى» دیگر دست قرآن ردن و بآن کار کردن، و هو قوله تعالی «واعتصموا بحبلِ الله» سدیگر دست بحق ردن، و ذلك فی قوله تعالی «وَمَنْ یَعْتَصِمْ بِاللّٰهِ» این حق اعتصام است، و هر حق را حقیقتی است حقیقت این دست اعتماد بصلان الله ردن است، و دست مهر بلطف مولی ردن قوله «وَلَا تَمْرُقُوا» - حَتّ مسلمانان است مرألت و اجتماع که نظام ایمان

به آست و استقامت کار عالم بسته در آن است، و العت و اجتماع مسلمانان ادب دیست و رین شریعت، و نظام اسلام، و مایه حیر، و رکن هدایت و اصل طاعت، و موجب ثواب، و لهذا قال عزّوجلّ «لَوْ اَسْقَتْ مَا فِی الْاَرْضِ حَمِیْمًا مَا اَلَفَتْ بَیْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَکِنَّ اللّٰهَ اَفْتَبَسَهُمْ» و قال تعالی «مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللّٰهِ وَالَّذِیْنَ مَعَهُ اَشِدَّاءُ عَلَی الْکُفَّارِ رُحَمَآءُ بَیْهُمْ» و سُئِلَ النَّبِیُّ (ص) «آیتراورون اهل الحنة؟» قال یرور الاعلی الاسفل، و لا یرور الاسفل الاعلی، اَلَا الَّذِیْنَ یَتَحَنَوْنَ فِی الدُّنْیَا فَانْهَمْ یَأْتُوْنَ فِیْهَا حِیثُ شَآؤُا»

و در پس معنی حیر **نور هریزه** است روایت از **مصطفی (ص)**، گفت «در بهشت مردی مشتاق دیدار برادر خود شود، آن برادر که در دنیا او را دوست داشتی از بهر حدای، در راه حدای بی بسی و بسی، گوید «یَالِیْتَ شِعْرِی مَا فَعَلَ اِحْیٰ؟» یعنی کلش که داستمی که آن برادر چه کرد؟ و کارش چه رسید؟ از نواحتگاست یا راندگان؟ سوختنی است یا افر و ختنی؟ در بوستان دوستاست یا در رندان رندان؟ رب العالمین آن درد دل ویرا در حق برادر خویش مرهمی برهد، فرشتگان را

گوید «سیروا بعهدی هذا الی احیه» این سده مرا برد برادر او میرد فریشتگان
 برمان حدای آید، و بایشان بحیب بهشتی مازحل نور گویند «قُمْ فَاَرْكَبْ وَ
 اِنطَلِقْ اِلَى احیک» ای سده خدا گرت دیدار برادرت آروست، حیرتارویم
 بران بحیب نشید، هر اساله راه بیک ساعت ناربرد مصطفی (ص) گفت چندانکه
 شما بر بحیب شمسید و بک فرسگ برانید ایشان هزار ساله راه برانند، تا بمیرل آن
 برادر فرو آید، سلام کند آن برادر سلام را علیک گوید، و مرجیب کند، دست
 نکردهن یکدیگر در آرند، و شادی خویش مایکدیگر گویند
 پس که من در حست تو گرد سر بر گشتهام

می نوای چشم و چراغ چون چراغی گشتهام

پس گوید «الحمد لله الذی جمع بینه الدَّرَجَةُ، وَیَجْعَلُ اللهُ تِلْكَ الدَّرَجَةَ
 مَجْلَسَهَا فِی حِیمَةِ مَحْفُوفَةٍ بِالذَّرِّ وَالْبَاقُوتِ»

فوله، «وَلتكن منكم اُمَّةٌ یَدْعُونَ اِلَى الْحَیْرِ» - هذه اشارة الى اقوام قاموا بالله لله،
 لا تاحدُهم لَوَّةٌ لائِمٌ، ولم یقطعهم عن الله استقامة السیلة، قَصُرُوا اَسْأَهِمٌ و
 استغرقوا عمرهم عاى تحصیل رضاء الله، عَمِلُوا الله، و صَحَّحُوا لِذِیْنِ الله، وَ دَعَا حَلْقُ الله
 اِلَى الله فَرِحَتْ مَحَارِثُهُمْ و ما حَسَرَتْ صَفَقَتُهُمْ صَفَتْ قَوْمِی است که باقامت حق قائم اند
 وار حول وقوت خویش محرز، و ارادت و قصد خویش محرز، ار دائره اعمال و احوال
 بیرون، وار اسیر اختیار و تصرف آراد، خدا را داند، خدا را خواند، و دین خدا را
 کوشند، و حلق و ملامت خلق ببندیشند، در دل دوستی مولی دارند، و در دهنه
 کحل تحلی دارند، هر چیزی چنان که هست ببند دیگران ارضع بصاع
 نکردهن ایشان از صاع در صاع نکردهن حاصکیان حصرت اند، بداع گرفتگان
 مملکت اند

سِدةٌ حَاصٌّ مَّاكَ نَاشِ كَهِ مَّا دَاعِ مَّاكَ

روزها امنی از شحه و شها ر عس

سوحته و صلت اند و کشته محبت ، حوشان هدر ، و مالشان تلف ، اما دلشان

در قصه ، و حاشان در کف این چماست که گوید

دلبری داری به ارحان ، عم محور گوحان مناش

مَنْ كَانَ فِي اللَّهِ تَوَكُّلاً ، كَانَ اللَّهُ حَافِظَهُ

قوله « وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاتَّخَذُوا » - تفرق دیگرست و اختلاف

دیگر تفرق صد اجتماع است ، و اختلاف صد اصطلاح تفرق پراکندگی اصحاب

طریقت است ، و اختلاف پراکندگی ارباب شریعت تفرق است که مراد سده دیگر

بود و مراد حق دیگر ، و اجتماع است که مراد سده و مراد حق یکی شود

و فی الحس « مَنْ حَمَلَ الْهَمَّ هَبًا وَاحِدًا كَفَاهُ اللَّهُ هَمَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ » و گفته اند

تفرق است که بطاؤه خلق کند و اسباب بید لایحرم هر گر از ربح و حصومات خلق

بر یاساید و اجتماع است که بطاؤه حق کند ، داند که حق یکتا و کار ارباب ها ، و حکم

ارباب یکتا در اما اختلاف ارباب شریعت در دوسریست یکی در اصول دین دیگر در فروع

اما اختلاف در اصول عظیم است و خطرناک ، لاید یکی از دوسری حق است و یکی بر باطل ،

کسی را که مقصدش معرب است و آنکه راه مشرق گیرد هر گر کی بمقصد رسد ، هر چند

که رود از مقصد هر دور دورتر شود ، و باز مانده بر ، و هوالمشار الیه بقوله تعالی

« وَ أَنْ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَأَتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّلُوفَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ »

اما اختلاف امت در فروع چماست که قومی روی بهد بیک مقصد اندر راههای

مختلف ، بعضی دور و بعضی نزدیک ، هر چند که در روش مختلف باشند اما در مقصد

یک حای فرود آید ، و مجتمع شوند این اختلاف عن رحمت است و الیه اشار

التی (س) « الْاِخْتِلَافُ فِي أَمْتِي رَحْمَةٌ » ، یعنی رحمتی بود از خداوند بر خلق

این اختلاف در مروع، تا کار دین مرایشان تنگ نشود و راه آن دشوار نگردد و ذلك في قوله تعالى «وما جعل عليكم في الدين من حرج» وقال تعالى «يريد الله منكم اليسر ولا يريد منكم العسر»

۲۰- النوبة الاولى

«كُتِبَ خَيْرُ أُمَّةٍ» بهتر گروهی شماست، «أُحْرَتِ النَّاسِ» که بیرون آوردند مردمان را، «تَأْتُرُونَ بِالْعُرُوفِ» سبکوئی می فرمائید، «وَتَهْوَنَ عِرَ السُّكْرِ» و از ناپسند می بار رید، «وَتُؤْمِرُونَ بِاللَّهِ» و بحدای میگردید «وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ» اگر حواسد گان کتاب پیش از ایمان آوردند (و چنان کردند) «لَكُنَّا خَيْرَ أَلْهَم» ایشان را به بودی، «مِنْهُمْ الْمُؤْمِرُونَ» از ایشان هست که گردید گان اند «وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاقِقُونَ»^(۱۱۰) و بیشتر ایمان آسد که از طاعت بیرون شدگان اند

«لَنْ يَصْرُوكُمْ إِلَّا آدَى» نگرانند شما را مگر سحی ناحوش، «وَأَنْ يُبَاتِلُوا كُمْ» اگر ناشما حگ کسد، «يُؤَلُّو كُمْ الْأَدْنَاءَ» پشتها مر شما گرداسد، «ثُمَّ لَا يُصْرُونَ»^(۱۱۱) و آنکه از من خود باری بیاسد، نه از حایبان از هیچ کس

«صُرَّتْ عَلَيْهِمُ الدِّلَّةُ» مرایشان خواری و فرومایگی رده آمد، «أَيَّتَا يُهْمُوا» هر حا که یاسد ایشان را، «أَلَّا يَخْلُرَ مِنَ اللَّهِ» مگر مان ربههار که حدای بهاد، و دمت که ساحت، «وَأَخْلُرَ مِنَ النَّاسِ» و مان ربههار که سلطان مسلمانان ایشان را دهد (که گریست ستاند از ایشان) «وَنَأْوُا بِعَصِيٍّ مِنَ اللَّهِ» و تا آنکه حدای مرایشان حشم گرفت «وَصُرَّتْ عَلَيْهِمُ التَّسَكُّةُ» و مرایشان دزدید چون مهر درویشی و فرومادگی و بیچارگی، «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ» آن تا است

که ایشان می کافر شدند سبحانه حدای ، «وَيَسْتَلُونَ الْآيَةَ بِعَيْرِ حَقِّهِ» و بیعامران را کشتند ناحق ، «ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا» آن مآں مود که ارحق سر کشیدند «وَكَاْنُوا يَسْتَدُونَ» (۱۱۳) «و پای ار انداره در گداشتند

«لَيْسُوا سَوَاءً» چون هم و یکسان نهاد «مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ» ارحواندگان نورات «أُمَّةً قَانِتَةً» گروهی است (حق گفتن) پبای ایستاده ، «يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ» میخواند سبحانه حدای ، «آَنَاءَ اللَّيْلِ» یاس یاس ار شب ، «وَهُمْ يَسْخَرُونَ» (۱۱۴) «و ممار میکسد

«يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ» استوار میگیرند حدای را در سبحانه وی ، «وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» و دور رستاحیر ، «وَيَأْمُرُونَ بِالْعُرُوفِ» و نه بیکوئی میفرماید ، «وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» و ار ناپسد می بار رسد ، «وَيُسَارِعُونَ فِي الْفِرَاتِ» و در بیکیها میشتاند «وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ» (۱۱۴) «و ایشاند که ار بیکاب و شایستگان اند

«وَمَا يَعْطَوْنَ مِنْ خَيْرٍ» و هرچه کسد ار بیکی ، «فَلَيْ يُكْفَرُوهُ» در پاداش آب ایشان را ناسپاس ییاسد «وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ» (۱۱۵) «و الله دابا است نه پرهیر گاران

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا» ایسان که کافر شدند ، «لَنْ تُعْمِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ» ایشان را سود ندارد فردا مالهای ایشان ، «وَلَا أَوْلَادُهُمْ» و نه فرردان ایشان (که مآں میبارد) ، «مِنَ اللَّهِ شَيْئًا» سردنك خدا هیچیر ، «وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ» و ایشاند که دور حیان اند ، «وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (۱۱۶) «و اندر آش حاویدان اند

الموبة الثانية

قوله تعالى «كُنتُمْ حِزْرَ أُمَّةٍ» الآية - بعضی معسران گفتند امت ایضا

صدر اول اند، صحابه رسول، مهاجرین و انصار، چراعهای هدی، و ستارگان رشد،
و داوری داران حق، و نرحامان مصطفی (ص) عمر بن الخطاب این آیت را خواند
و گفت: «هَذَا لَاؤَلَا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَحُمِلَ لِآخِرِنَا نَصًا، فَقَالَ «كُتِمَ» وَكُنَّا كَلِمًا أَحْيَارًا،
وَبِنْدَلٍ عَلَيْهِ مَارَوْى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَعْمُودٍ قَالَ حَمَّازُ رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَحَسَّ ارْمَعُونَ وَحَلَاءُ،
فَقَالَ أَنْكُمْ مَصْرُورُونَ، وَمَقْتُوحٌ لَكُمْ، فَتَمَّ ادْرَكَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَلَا أَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ
وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ قَوْمِي أَرِ عِلْمَاءُ كَعْتَمِدَ ابْنُ عَامَّةٍ امْتِ مُحَمَّدٌ (ص) رَاسْت، بِبِشْبِشِيَانِ
وَبِشْبِشِيَانِ، وَكَذَلِكَ قَالَ النَّبِيُّ (ص) «مِثْلُ أَمْتِي مِثْلُ الْمَطَرِ لَا يَدْرِي أَوَّلُهُ حَيْرَامٌ أَوْ حَرَّةٌ»
وَقَالَ (ص) «أُعْطِيتُ مَا لَمْ يُعْطَ أَحَدٌ مِنْ أَسْيَاءِ اللَّهِ، فَلَمَّا يَارَسُولُ اللَّهِ مَا هُوَ؟» قَالَ «نُصِرْتُ
بِالرَّعْبِ، وَ أُعْطِيتُ مَعَائِجَ الْأَرْضِ وَنُسِيتُ أَحْمَدُ، وَجُعِلَ لِي شَرَابُ الْأَرْضِ طَهُورًا،
وُجُعِلَتْ أَمْتِي حَبِيرُ الْأُمَمِ» وَقَالَ «أَهْلُ الْحِجَةِ مِائَةٌ وَعِشْرُونَ صَقًّا، مِنْهَا ثَمَانُونَ
مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ» وَعَنْ (ص) قَالَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ اسْقِفْ فِدَكَرَ أَنَّهُ رَأَى فِي مِصَامِهِ
الْأُمَمَ كَانُوا يَمْصُونَ عَلَى الصَّرَاطِ بِتَهَاتُوتٍ حَتَّى اتَّامَتْ مُحَمَّدٌ (ص) عُرَا مُحْجَلِينَ فَقُلْتُ
مَنْ هَؤُلَاءِ؟ أَسْيَاءُ؟ فَجَاوَبُوا لَا فَقُلْتُ مَرْسَلُونَ؟ فَجَاوَبُوا لَا فَقُلْتُ مَلَائِكَةٌ؟ فَجَاوَبُوا
لَا فَقُلْتُ مَنْ هَؤُلَاءِ؟ فَجَاوَبُوا أُمَّةٌ مُحَمَّدٌ (ص) عُرْمُ حُجَلُونَ، عَلَيْهِمْ أَثَرُ الطُّهُورِ فَلَمَّا اسْصَحَّ
الْأَسْقِفُ اسْلَمَ وَقَالَ (ص) «مَا مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا نَعَصُهَا فِي النَّارِ وَنَعَصُهَا فِي الْحِجَةِ، وَأَمْتِي كَانَهَا
فِي الْحِجَةِ، إِنَّ الْحِجَةَ حُرِّمَتْ عَلَى الْأَسْيَاءِ كَانَتْهُمْ حَتَّى أَدْلَهَا نَا، وَحُرِّمَتْ عَلَى الْأُمَمِ حَتَّى يَدْخُلَهَا
أَمْتِي، وَقِيلَ لِعِيسَى بْنِ مَرْيَمَ يَارَوْحُ اللَّهِ هَلْ مِنْ بَعْدِهِدِ الْأُمَّةُ أُمَّةٌ؟ قَالَ نَعَمْ قِيلَ وَ آيَةُ
أُمَّةٍ؟ قَالَ أُمَّةٌ مُحَمَّدٌ قِيلَ يَارَوْحُ اللَّهِ وَمَا أُمَّةٌ أَحْمَدُ؟ قَالَ عِلْمَاءُ، حُكْمَاءُ، حُلَمَاءُ،
أَبْرَارُ، أَتْقِيَاءُ كَانَتْهُمْ مِنَ الْعَقَّةِ أَسْيَا، يَرْصُونَ مِنَ اللَّهِ بِالسَّيْرِ مِنَ الرُّقِّ، وَبِرْصَى اللَّهِ مِنْهُمْ
بِالْقَلِيلِ مِنَ الْعَمَلِ، يُدْخِلُهُمُ اللَّهُ الْحِجَةَ بِشَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
قَوْلُهُ «كُتِمَ حَبِيرُ أُمَّةٍ» - أَيْ اسْمُ حَبِيرِ أُمَّةِ الْعَرَبِ «كَانَ» بِمَعْنَى
«صَارَ» كَوَيْدٌ قَالَ عَدِي بْنُ رِيْدٍ «كَأَنْتُمْ حَسَّ، كُنَّا، وَكَمَا كُنَّا مَكُونُونَ»

« لَنْ يَصْرُوكُمْ إِلَّا ادْنَىٰ » - ای آصر را یسراً نالسان مثل الوعيد والهت
 « وَإِنْ يُقَاتِلُواكُمْ يُوَلُّوكُمُ الْأَدْبَارَ » - مهرمین « ثُمَّ لَا يَصْرُونَ » رب العالمین
 این وعده نصرت که مؤمنان را داد راست کرد ماهرگر جهودان مدینه ما رسول خدا
 و ما مسلمانان حگ نکردند که نه هریمت و شکستگی برایشان بود و روا باشد
 که این آیت مرعموم براسد، یعنی هرچه از کافران مؤمنان رسد از ناسرا گفتن
 و حگ کردن، آن ریحی بود عارض، نه پاینده، که عاقبت بهر حال مؤمنان را
 باشد چنانکه گفت « وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ » و « وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَىٰ »

قوله تعالى « صُرْتُ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةُ » - گفته‌اند که این معصوص است در
 جهودان سی قریطه که خواری و بیچارگی و فروتنی برایشان ردد، چنانکه مهر بر
 دیار رسد و روانند که این حرم معنی امر بود، یعنی که جهودان را همیشه حوار
 دارید، و حواری از ایشان حریت ستانید، چنانکه حای دیگر گفت « حَتَّىٰ يُعْطُوا
 الْحَرِيَّةَ عَنْ يَدِهِمْ صَاعِرُونَ » اگر کسی گوید که چوست که این مدلت و مسکت
 برایشان ردد، و سیارفتند از نشان که مال و حاه باشد؛ حواب آنست که اعتبار به آحاد
 اشخاص نیست که اعتبار عموم است، و اعتبار با عراض دبیوی و مال و حاه نیست که اعتبار
 با حوال ترعی است، و معر و دل دبی، آن عرت که الله گفت « وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ »
 اگر در بعضی جهودان و نر سایان عری دبیوی بود مآل و مرجع آن نادل است، پس
 حقیقت آن دل است نه عرّ هیچین مسکت نه هاست که بی مال بود، بلکه
 حقیقت مسکت حرم است و فقر نفس و فقر دین قال التی (ص) الیسی عی التمس
 حکیمی را گفتند که فلان کس توانگر است آن حکیم حواب داد که وی
 توانگر نیست کثیر المال است، توانگری دیگر بود و فراوانی مال دیگر، و
 به يقول الشاعر

قَدْ يَكْثُرُ الْحَالُ وَالْإِنْسَانُ مُفْتَقِرٌ

« آيِسُوا تُقَمُّوا » - ای وُحْدُوا وِصُودُوا

« الْآيِسُ يَخْلُ مِنْ اللَّهِ » - این استثناء منقطع است ، یعنی لکن یغصموب
بالمهد ادا اُعطوه . میگوید ایشان هر وقت و بهر حای حواری باشند ، لکن در عهد و
ربهار باشند اگر ایشان را مگریت ربهار دهند و المراد « محصل من الله و حلل
من الناس » العهد والذمة والأمان الذي يأخذه من المؤمنين بالله و الناس هما
خاص بالمؤمنين آنکه در سیاق آیت گفت

وُضِرَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَةُ ذَلِكَ مَا بِهِمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ يَا أَيُّهَا اللَّهُ « - كُفِرَتْ
مَسْكَتٌ وَدَلَّتْ نَهَادٌ ، وَمَعْصِيَةٌ وَاعْتِدَا سَبْ كُفْرٌ ، ار بهر آنکه صغائر معاصی اگر
بآن اصرار بود مکنائیر کشد و کنائیر مکر کشد و لذلك قال تعالی « ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ
الَّذِينَ أَصَابُوا السُّوءَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ » وقال السی (ص) « الذنب علی الذنب حتی
يَسُودَ الْقَلْبُ » حاصل آیت سیه مؤمناست و حد بر ایشان از معاصی ، هم از صغائر
و هم از کنائیر که حد آن ما کفر است و شیعة آن شرک

قوله « لَيْسُوا سَوَاءً » - استناد این سخن با « مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَ أَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ »
است میگوید هر گری یکسان و برابر باشند مؤمنان با فاسقان حای دیگر گفت
« أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ » صفت فاسقان « لَنْ يَصْرَوْكُمْ أَلَادَى »
است ، و صفت مؤمنان « أَمَّةٌ قَائِمَةٌ » پس چون برابر یکسان باشند ؟ انی سعود
گفت لَيْسُوا سَوَاءً ، هُمْ ، وَ أَمَّةٌ قَائِمَةٌ - یعنی امت محمد (ص) میگوید اهل
کتاب و امت محمد (ص) چون هم نباشد ، نه امروز و نه فردا در قیامت چون برابر
بود کسی که در قیامت ایمن رود با کسی که ایمن سود ؟ « أَفَمَنْ يُلَاقِي فِي النَّارِ حَبِيرٌ
أَمْ يَلَاقِي آيِسًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ ؟ »

« مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أَمَّةٌ قَائِمَةٌ » - ای علی الحق میگوید از اهل کتاب

گروهی اند ایستاده برحق، مردین اسلام، ما گفت راست، و عمل راست، و اعتقاد راست، و آن عبداللہ بن سلام است و باران او و عطا گفت چهل مرد از عرب اند، از اهل بحران، و سی و دو مرد از حبشه، و هشت مرد از روم، که مردین عیسی (ع) بودند و به محمد (ص) ایمان آوردند، و جماعتی از اسرار چون اسعد بن رواحه، و نراء بن معرور، و محمد بن مسلمة، و محمود بن مسلمة و ابوقیس صرقه بن الن پیش از قدم مصطفی (ص) توحید میگفتند و شرایع حیمی بنای میداشتند، تا مصطفی (ص) در رسید، او را تصدیق کردند و نصرت دادند و آنکه صفت و سیرت ایشان گفت

«يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ» - گفته اند که مراد باین نماز حقیقین (۱) است که بیش از این امت کس را سوده است بدل علیہ ما روی آن السی (ص) آخر صلوة العشاء لیلۃ ثم حرج الی المسجد، فاداء الناس یتطروہ، فقال انه ليس احد من اهل الاديان يدكر الله عز وجل في هذا الوقت غيركم فامر الله ههنا الآية و گفته اند مراد باین نماز است میان شام و حمتی، و فی ذلك ما قال السی (ص) «من صلی بعد المغرب ست رکعات ولم تسکلم فیما بینهن سوره عدل له عبادۃ ثنتی عشر رسة» وقال «من صلی بعد المغرب عشرين رکعة نسی الله له بیتاً فی الجنة»

قوله تعالى «يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ» - یعنی توحید الله «وَالْأَوَّلِ الْآخِرِ» - یعنی بالعت الدی فیہ حراء الاعمال «وَيَأْمُرُونَ بِالْعُرْفِ» - یعنی بالایمان بمحمد (ص) «وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُسْكَرِ» - یعنی عن تکدیه «وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ» - یعنی فی شرائع الاسلام والاعمال الصالحة «وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ»

«وما يعملوا من حیر فلن تکفروه» - الاية حمزه و علی و حصی هر دو حرف بیا حواشد (۲)، سخن بامۀ قائمۀ نرید، و اس صفت اشان کسند و باقی نتا حواشد چون

۱ - سعه حتی ۲ - یعنی وما يعملوا من حیر فلن یکفروه حواشد اند

متا حوائی خطاب نا همه آمت بود «فلنْ تُكْمَرُوهُ» هم چماست که گفت «فَلَا كُفْرَانَ لِسَعِيهِ» کفران در لغت عرب پاداش یکی نار گرفتن، و سپاس نداشتن، و نعمت نار گرفتن و نار سمودن میگوید عَزَّ اسْمُهُ سر دیک من بیکو کاران را ناسپاسی نیست یعنی پاداش نار گرفتن نیست. حای دیگر اربین گشاده تر گفت «وَمَا تَعْمَلُوا مِنْ حَيْرٍ يُؤْتِ الْيُكْمَ وَأَنْتُمْ لَا تَنْظُرُونَ» و «وَمَا تَعْمَلُوا مِنْ حَسْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ» و «وَمَا تَنْقُومُ مِنْ حَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ» حسر می دهد که عمل بیکو کاران صایع نیست، و اربشان ثواب نار گرفتن نیست، بطیره قوله تعالی ' «أَنَّا لَا صَبِيحُ أَحَرَّ مِنْ أَحْسَنَ عَمَلًا» و «إِنَّ اللَّهَ لَا يَصْبِيحُ أَحَرَّ الْمُحْسِنِينَ» بخلاف اعمال کفار که همه حابط است، و ثواب اربشان در یح وهو المشار الیه بقوله تعالی ' «قُلْ هَلْ تُنَبِّئُكُمْ بِالْأَحْسَرِينَ أَعْمَالًا» الآية، و بقوله تعالی ' «وَقَدْ مَّا إِلَى مَا عَمَلُوا مِنْ عَمَلٍ فَحَسَنًا هَؤُلَاءِ مُسْتَوْرًا» الآية «وَاللَّهُ عَلَيْهِمُ بِالْبَاطِنِينَ» ای علیمٌ بما فی القلوب من التقوی، فقد يُطَهِّرُ التَّقْوَى مِنْ لَيْسَ لَهُ التَّقْوَى

قوله «إِنَّ الدِّينَ كُفْرُوا لِي نُبَيِّ عَهُمْ أَمْوَالَهُمْ» الآية - مثل این آیت در اول سورة، شرح آن رفت اما آوردن این آیت درین موضع حکمتی در آن است یعنی که در آیت پیش گفت هر چه کسید از یکی و هریه داد از آن به یکی یابید، پس درین آیت بیان کرد که این حکم به هر حای بود و به هر کسی راست، که ایمان قرین افاق ماند تا ثواب یابد اما اگر کفر قرین آن بود اگر هر چه دارد بدهد از اموال و فرزدان، هیچ نکار بیابد و در آتش بر هاند وهو المشار الیه بقوله تعالی ' «وَمَا أَعْمَى عَمَّ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ»، وبقوله «مَا أَعْمَى عَنِ مَالِيَّةٍ»

الموة الثالثة

قوله تعالی ' «كُتِبَ حَبْرَ آيَةٍ» - اس آت از يك روی بیان شرف صحابه

مصطفی (ص) است که از کتب حقائق و برهان حقائق عنوان رساء حقانید، و ملوک مقعد صدق ائمه اهل سعادت اند، و اصار نبوت و رسالت، و مستوحش ترحم امت، و احیاء حصرت مصطفی (ص)، و بعد از اسیا و رسول بهترین دریه آدم ایشاند، و بیمن اقبال ایشان دود شرک واطی ادبار خود شد، و ابواب دین و شریعت از مکنونات عیب طاهر گشت در آیت حمای «لا اله الا الله»، و هیئت حلال «محمد رسول الله»، معیت ایشان در ملا اعلیٰ بیروحی قال السی (ص) «الله فی اصحابی لا تتجدوهم من بعدی عرصاً، فتن احهم فیحیی احهم، و من انصهم فیعضی انصهم، و من اداهم فقد آدائی، و من آدائی فقد آدی الله»، و من آدی الله فیوشک ان یاحده، ما من آخذ من اصحابی یموت یا رص إلا نمت قائداً و بوراً لهم یوم القیامه.

بعضی از مفسران حکم این آیت بر عموم رانیدند، گفتند حقیقت این شرف امت امتناع ناریگر در ارعهد مصطفی (ص) نایندامن قیامت و امت امتناع دیگراند، و امت احانت دیگر، و امت دعوت دیگر و شرح آن در سورة البقرة رفت اما امت اساع که این آیت در شأن ایشان است، و مشتمل بر صفت و سرت انشان سعده ملت اند، و امضاء در گاه عرت، و اشراف عاتین، و اعرة رب العالمین، حنائه قرآن و احبار، و حرنة آثار، و فرقة ناجیه و امت مرصیه اهل ست و جماعت، که طاهر ایشان بمتانت و قدوت مقدس است، و باطن ایشان بمعرفت و ورست مؤید عمر بن الخطاب گفت فردای قیامت که رب العرت ندا کند «این رجال»، کس بیارد که سر بر آرد مگر اهل ست و جماعت گویند «لیک الیک، اللهم لیک» رب العرت گویند «صدقم عنادی انتم احنائی اکرکم الیوم بما شتهون لیمسکم بکتابی و متانتکم رسولی» آن ساعت بود که اهل صلوات گویند «یا لسی انحدت مع الرسول سیلاً» قال السی (ص) «لا یرال طائفة من امتی امة قائمه بامر الله، لا یصرهم من حدلهم ولا من حالهم، حتی یأتی امر الله، و هم علی ذلك» و قال (ص) «من اشد امتی می حاً، ناس یکومون بعدی یؤد

احدهم لورآئی ناهله و ماله ،

قوله « کتسم حیرامیه » - روایت است از ابن عباس و مجاهد که حیریت این امت آنست که پیغامبر را بقتال فرمودند که ایشان را نکره ایشان در دین اسلام و غیر شریعت آر ، و آنچه صلاح کار و بهیمة حال ایشانست ایشانرا الرام کن ، و آنکه رب العالمین برایشان منت نهاد ، گفت « وَ الرَّهْمُ کَلَمَةُ التَّقْوَى وَ کَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَ أَهْلَهَا » میگوید الله درایشان ست ، و ایشانرا الرام کرد آن کلمه شهادت ، که نشان دوستی است و شرف دوچهاست ، و سب سعادت حاودانی است و ایشان خود اردر آن بودند و سراء آن بودند اردور آدم (ع) تمامتهای عالم هیچ امت را این مرتک و رقت ندادند که ایشان را سلسله قهر از دل کمر بعر اسلام آوردند ، و طوق سعادت در گردن ایشان کردند ، مگر این امت را چنانکه امر و سلسله قهرایشان را در دین آوردند فردا هم ایشان را سلسله لطف نبشت برید مصطفی (ص) گفت « نَعَمْ رُبُّكَ مِنْ قَوْمٍ يُقَادُونَ إِلَى الْحِمَةِ بِاللَّيْلِ » و تا مگوئی که این حیریت که ایشان را برآمد بوسیلت اعمال و صیبت احوال برآمد ، لیکن عانت ارلی برایشان اقبال کرد و سواحت ، و اختیار روز میثاق کار ایشان ساحت این کرامت و نواحت ، و این مرتک و مروت ایشان از آنست که امت محمد (ص) اند که مهتر عالم است ، و سید ولد آدم ، چون مصطفی (ص) حرر الایماء و الرسل بود لاجرم امت وی حیرالام بود

« کر حانه بکدخدای ماند همه چیر »

قوله « تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ » - بران اهل اشارت معروف خدمت حق است ، و مکر صحت نفس ، معروف روشنائی جمع است و سب وصلت ، و مکر تاریکی وقت است و مایه نعت آن نواحتگان فصل راست و این رحم خوردگان عدل راست ، هر گر کی برابر ناشد ، و چون بهم سارید ، حواندگان

فصل ورازدگان عدل؟ این است که رب العالمین گفت «لِيسَا سَوَاءً» چو بهم
 باشد و راست نیاید دانا و نادان، آشنا و بیگانه، خداپرست و هواپرست متی
 استوی الصیاء والظلمة؟ متی استوی الیقین والتهمه؟ متی استوی الوصلة والفرقة؟ هدا
 متصف بالولاء، وذاك منحرف عن الوداء هیات لا یلتقیان ولا یستویان

آیها المسکح الثریا سهیلا عثرک الله کیف یلتقیان
 هی شامیه ادا ما استقلت وسهیل ادا استقل یمان
 کسی کاند صاف مردان، نمی خواری کمر بند

برابر کی بود، ما آن که دل در حیر و شرسند؟

۲۱- النوبة الاولى

قوله تعالى 'مَثَلُ مَا يُبْعَثُونَ' مثل آنچه برفت میکشد، 'وَبِیْ هُدًی الْحَیَوَةِ
 الدُّنْیَا' درس زدگانی این جهان، 'کَمَثَلِ رِیحٍ' چون مثل بادی است، 'وَبِهَا صِرٌ'
 در آن باد سرمای سحت بود، 'أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ' که رسد ناگاه بکشته راز
 گروهی، 'ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ' که ستم کردند بر خوشتن (و مستحق عقوبت گشتند)،
 'فَأَهْلَكْتُهُ' با آن برایشان تها کرد، 'وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ' و ستم نکرد الله برایشان
 'وَلَكِنْ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ' (۱۱۷) و لکن ایشان بر خوشتن ستم میکشد
 'يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا' ای ایشان که مگرویدند، 'لَا تَتَّبِعُوا بَاطِلًا' مگیرید
 دوست اردل، 'مِنْ دُونِكُمْ' از بیرون خوشتن 'لَا يَأْتِيَنَّكُمْ حَتَّى' که هیچ
 در کار شما سستی نکشد شاهی 'وَدَوَا' دوست دارید و شاد بید و خواهید،
 'مَا عَيْتُمْ' آنچه شما در آن بیدار عت، 'قَدْ نَدَّتِ السَّعَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ' پیداست
 رشتی و نانکاری از دهها ایسان، 'وَمَا يَحِبُّ صُدُورُهُمْ أَكْرًا' و آنچه که بهان
 میدارد دلها ایشان مه است از آنچه از رساها پیداست 'قَدْ نَبَّأَ لَكُمْ الْآيَاتِ'

پیدا کردیم شما را سحسان ، « إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۱۸) » اگر حرد دارید

« مَا أَنْتُمْ أَوْلَاءُ » آگاهید شماها که ایانید ، « تُصَوِّبُهُمْ » دوست میدارید
ایشان را ، « وَلَا يُصَوِّبُكُمْ » وایشان دوست میدارد شما را ، « وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ
كُلِّهِ » شما گرویدماید مقرر آن و دین همه « وَإِذَا لَقُواكُمْ » وچون ایشان شما را
میدد « قَالُوا آمَنَّا » گوید ما گرویدماید « وَإِذَا خَلَوْا » وچون بی شما بر یکدیگر
رسد ، « عَصَوْا عَنْكُمْ إِلَّا نَائِلَ مِنَ الْعَيْطِ » بر شما انکشتان خایند از حشم و کین
« قُلْ » بگوی « مُؤْتُوا بِعَيْطِكُمْ » میرید بدرد حشم حوش ، « إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ
الصُّدُورِ (۱۱۹) » حدای دانا است هرچه در دلها است

« إِنْ نَسَسَكُمْ حَسَةً » اگر شمارسد بیکوئی ، « تَسُوُّهُمْ » ایشان را ناسائید (۱)
کشد آب بیکوئی ، « وَإِنْ تُصِصْكُمْ سَيِّئَةً » و اگر شما رسد بدی ، « يَرْحُوهَا
بِهَا » شاد شودن ما ، « وَإِنْ تَصِرُوا وَتَتَّقُوا » و اگر شکیمائی کید و پر هیر
نکه دارید ، « لَا يَصْرُكُمْ » نگراید شما را ، « كَيْدُهُمْ شَيْئًا » سارید ایشان هیچ چیز ،
« إِنَّ اللَّهَ بِنَا يَعْمَلُونَ مُجِيطٌ (۱۲۰) » حدای ما بچه ایشان میکشد دانا است

« وَإِذْ عَدُوٌّ مِنْ أَهْلِكَ » یاد دار که بیرون شدی از خانه و کسای حوش ،
« تُتْرَكُ الْمُؤْمِنِينَ » می ساحتی مؤمنان را « مَتَاعِدَ الْقِتَالِ » نشستگاههای حگه را ،
« وَاللَّهُ سَيَّيْعٌ عَلِيمٌ (۱۲۱) » والله شما است و دانا

« إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ » آنکه که آهنگ کرد و حواست دو گروه « مِنْكُمْ »
ار شما « أَنْ تَشَلَّا » که بددل شود ، « وَاللَّهُ وَلِيُّهْمَا » والله حود یار ایشان است
« وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۲۲) » و بر حدای است پشٹی داشتن مؤمنان و باوست

سپردن کار ایشان

النوبة الثانية

قوله تعالى: «مَثَلُ مَا يُبْعَثُونَ» - گفته اند این بقات مشرکین مکه است در
 معادۀ مصطفی (ص). چنانکه حای دیگر گفت «ان الدین کفر و یبعون اموالهم
 لِيُصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» الآیة رب العالمین در آیت پیش بارمود که کافران را مال و
 فرید هیچ نکار یابد، و سودمند سود و ذلك فی قوله «لن نغنی عنهم اموالهم» و
 درین آیت بیان کرد که سودمند نیست ایشان را، و ریان کاری بیر هست، همچنانکه ناد
 سرد کشتار را ریان آرد، و هلاک کند، آن اساق مال ایشان را هلاک کند و بقوت
 رساد معاهد گفت این بقات بعضی کنار و در بعضی احوال محصور نیست،
 بلکه بقات و صدقات همه کمار است در همه احوال بعضی هر بقیه که کافر کند،
 هر چه کند وی تا آن معاف است، چنانکه مؤمن هر چه بقیه کند مادام که محظور
 و محرم سود وی تا آن مناست و لهذا قال التی (ص) «ان المؤمن لیؤخر فی کل
 شیء حتی اللقمة تصمها فی فی امرأه» و قال لیسعد انک تؤخر فی بقتک کلها حتی
 اللقمة تصمها فی فی امرأک، و وحه این قول آست که مؤمن هر چه کرد و دهد
 بر حای خویش بود، و موافق شرع و دین، و کافر بحلاف این کند لاحرم حال وی
 حلاف حال مؤمن بود و گفتند اساق مال این حای که مثال اعمال کافر است در حال
 کفر و شرک میگوید اعمال اسان روز حاحت ایشان نه بی معنی و بی حاصلی
 همچون آن کشت رارست سر مارده، کشته سوخته، که ایشان را نکار یابد، و بمعنت
 نکند، هماست که حای دیگر گفت «مثل الدین کفر و برتهم اعمالهم کرماد
 اشتدت به الريح فی يوم عاصف، الآیة» و قال تعالی «والدین کفر و اعمالهم کسراب
 بقیه» الآیة

و آنچه گفت «طلمو افسهم» - بعضی رعو الحرت فی غیر وقت میگوید

کشتن دار نه بوقت خویش کردن لایحرم آرا آفت رسد، همچنین عمل کافر نه شرط خویش و خای خویش بود، لایحرم ویرا هلاک کند «وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ» إِنَّ مَا صِلَهُ بِحُلُقِهِ هُوَ مِنْهُ عَدْلٌ «وَلَكِنْ أَصْنَمَهُمْ يَظْلَمُونَ» بالكفر والعصيان

قوله تعالى «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا بَاطِنًا مِنْ دُونِكُمْ» الآية - معنی «بطانة» حاصه است، بطانی هر کس آنکس است که ناوی آرام دل دارد و آمیختن بهایی آن از بطانة گرفته اند آستر حاصه که هم (۱) پوست بود نامردم «لَا يَأْتِيَنَّكُمْ حَمَالًا» - يُقَالُ أُلُوْتُ فِي الْحَاحَةِ إِذَا قَصُرْتُ، وَأُلُوْتُ فَلَانًا إِذَا أُولِيْتُهُ تَقْمِيرًا بِحَوْكُسْتِهِ، إِذَا أُولِيْتُهُ كَسًا، فَقَوْلُهُ «لَا يَأْتِيَنَّكُمْ حَمَالًا»، أَي لَا يُقَصِّرُونَ فِي بَدْلِ الْعَمَلِ لَكُمْ وَ «حَمَال» فسادى بود بهایی، وَ حَمَلٌ فساد عقل است وَ عَتَتْ نِهَايِ است و در محوری و حطر هلاک، يُقَالُ أَكْتُهُ عَوْتُ وَ عَوْدُ أَي صَعْمَةُ الْمَسْلُوكِ، وَالْمَعَانَةِ وَالْمَعَانِدَةُ يُتَقَارَبَانِ

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» - از اینها صفت منافعاست، و در هیر دادن مؤمنان از صحت ایسان میگوید ایشان را بدوست بگیرد بیرون از مؤمنان، و در هیچ کار استعانت نداشتن مکید عمر بن الخطاب بهی کرد از استعانت بکفار آنکه این آیت بدلیل آورد و حجت خویش ساخت در حصر می آمد که «مَا نَعَثَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَلَا اسْتَحْلَفَ مِنْ حَلِيفَةٍ إِلَّا كَانَتْ لَهُ بَطَانَتَانِ بَطَانَةٌ نَأْمُرُهُ بِالْحَيْرِ وَنَنْهَاهُ عَلَيْهِ، وَبَطَانَةٌ نَأْمُرُهُ بِالشَّرِّ وَنَخْصُهُ عَلَيْهِ» آنکه رب العالمین عات بهی از مطاعت ایشان نگفت، و از صمیر دل ایشان حیر داد، گفت «لَا يَأْتِيَنَّكُمْ حَمَالًا» هیچ در فساد دین شما و ابطال کار شما سستی نکند و در محوری و گمراهی و نهای سما دوست دارد و حواهد، و آنکه و قیمت و عیب مسلمانان بران میراند، و آنچه در دل دارد از عداوت و حسات از آنچه بران میراند صمیر و بر ر کتر

«قَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ الْآيَاتُ إِنْ كُنْتُمْ مُعْقِلُونَ» - رَوَى 'أَبُو هَالِكٍ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ (ص)

«لَا تَسْتَصِثُوا سَارَاهِلَ الشَّرِكِ، وَلَا تَنْقَشُوا فِي حَوَاتِيكُمْ عَرِيًّا» فَسَلَّ الْحَصَنُ عَنْ بَعِيرِ هَذَا الْحَدِيثِ، فَقَالَ مَعْنَاهُ لَا تَشَاوِرُوهُمْ فِي أُمُورِكُمْ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِلَانَةِ مَنْ دُونِكُمْ» الْآيَةَ، وَقَوْلُهُ «لَا تَنْقَشُوا عَلَى حَوَاتِيكُمْ عَرِيًّا» يَعْنِي لَا تَنْقَشُوا «مُحَمَّدُ رَسُولُ اللَّهِ» وَ «يُومُوسَى اشْعَرِي» كَمَا كَفَتْ لَهُ عَمْرٍاءُ الْحَطَّابُ كَمَا تَرَدَّدَكَ مَا مَرَدَى بَصْرَانِي أَسْتِ، سَحَتِ دَبِيرٌ وَحَافِظٌ وَنَا كَمَا كَفَتْ عَمْرٍاءُ قَاتِلُكَ اللَّهُ أَمَّا سَمِعْتَ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِلَانَةً مِنْ دُونِكُمْ» وَقَالَ تَعَالَى «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ» فَلَا تَتَّخِذَتْ حَيَمَاءُ «يُومُوسَى» كَمَا كَفَتْ مَرَا بَادِينَ أَوْ جِهَ كَلَا، وَبِرَا دَبِيرٍ وَمَرَا دَبِيرٍ عَمْرٍاءُ لَا أَكْرُهُمْ أَدَا هَابُهُمْ اللَّهُ، وَلَا أُجْرَهُمْ أَدَا هَابُهُمْ اللَّهُ وَلَا أَدَبَهُمْ أَدَا هَابُهُمْ اللَّهُ.

قَوْلُهُ «هَاتَمٌ أَوْلَاءُ تُجْرُهُمْ» - هَاتَمٌ تَسْبِيحُ اسْتِ أَوْلَاءُ مَعْنَى الَّذِينَ مَيَكُونُ أَكْشَاهُ نَاشِدٌ شَمَا إِيْمَانِيَدِ كَمَا إِيْمَانِيَدِ رَا دُوسْتِ مَنْدَارِيَدِ نَآبِجَه أَطْهَارِ اسْمِ كَرْدَدِ، وَ أَحْكَمِ اسْلَامِ نَظَاهِرِ دَرِيْدِيَرْتَشِدِ، هَرْجَشِدِ كَمَا سَمَاقِ دَرِ دَلِ حَلَاظِ آن دَاشْتَدِ

«وَلَا يُحَوِّكُم» وَإِيْمَانِيَدِ شَمَارَا دُوسْتِ مَيَدَارِدِ يَعْنِي أَنَبِجَه ثَمْرَهٗ مَحْتِ اسْتِ ارِ ارَادَتِ حَيَرِ وَمَحْصِ اسْلَامِ شَمَا مَيِ حَوَاهِنْدِ وَشَمَا نَاشَانِ مَيِ حَوَاهِنْدِ
«وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ» - «كِتَابُ» اسْمِ حَسَنِ اسْتِ، هَمَهٗ كَتَبَتْ حَتَا دَرِ آن مُدْرَحِ مَنَكُونِدِ شَمَا كِتَابَهَائِي حَتَا هَمَهٗ إِيْمَانِ دَارِيَدِ، نَهٗ چُونِ إِيْمَانِيَدِ كَمَا «تُؤْمِنُونَ بِمَعْصِيَةِ الْكُتُبِ وَبِكُفْرٍ مِنْ بَعْضِ»

«وَإِذَا لَقَوْكُمْ قَالُوا آمَنَّا» - إِيْمَانِيَدِ هَمِچْهَ اسْتِ كَمَا كَفَتْ «يَقُولُونَ يَا قَوَاهِمُ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ»، «آمَنُوا بِالَّذِي أَمَرَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَحَدَّثَ النَّهَارَ وَكَفَرُوا آخِرَهُ»

« وَاِذَا حُلُّواْ عَصُواْ عَلَيْكُمْ اِلَّا نَامِلًا مِّنَ الْعِطِ » - عرب گویند « فلانُ عَصَ عَلَيَّ اِلَّا نَامِلًا »، فلان کس بر من می انگشت حاید، در کین وحشم و گویند « عَصَ عَلَيَّ هَذَا الْاَمْرَ بِالْاِتِّوَاحِدِ » ای لزمه و عبط حشمتی است میان عصب و عجم عصب آن حشم است که نا آن قدرت انتقام بود، و عجم آن حشم است که ناوی قدرت انتقام بود، و عبط میان هر دو است، قدرت بر انتقام دارد لکن نه تمام بود اربن حاست که عبط در صفت ناری تعالی بیامده است

قوله « قُلْ مَوْبُوءَا نَبِطِكُمْ » - میگوید یا محمد ایشان را این دعا گوی که وحشم و درد خویش میباشید نابوقت مرگ، که این مراد شما از بدخواست مسلمانان بر صواب آمد

« اِنَّ اللّٰهَ عَلِيْمٌ بِمَا فِى الصُّدُوْر » - بطراین در قرآن فراواست « يَعْلَمُ مَا فِىْ اَبْصَحُمْ فَاَنْذَرُوْهُ » و « يَعْلَمُ حَاطَّةَ الْاَعْيُنِ وَمَا تُخْفِى الصُّدُوْر » و « يَعْلَمُ السِّرَّ وَاَحْوٰى » رُوِى عَنِ ابْنِ الْحَوَارِءِ قَالَ لَانْ يُحَاوِرُنِى الْقَرَدَةُ وَالْحَمَارُ يُرْمِى فِى دَارِى اَحَبُّ اِلَىَّ مِنْ اَنْ يُحَاوِرُنِى صَاحِبُ بَدْعَةٍ وَلَقَدْ دَخَلُوْا فِىْ هَذِهِ الْاَيَةِ « تُحَوِّبُهُمْ وَلَا يُحِبُّوْنَكُمْ وَتُؤْمِنُوْنَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ » الْاَيَةُ

قوله تعالى « اِنْ تَمَسَّكُمْ حَسَدٌ تَّسُوْهُمْ » اصابت و من دولت اند که استعمال کنند هم بحیر و هم بشر اما اصابت بشر مخصوص است، اگر چه به حیر بر استعمال میکند و حسه ای در عیبت و صرت است، و سیئه شکستگی و هریمت میگوید منافقان، چون شما را صرت و عیبت پیش آید، دلشک شود، و چون کسر و هریمت بود، شاد شوید رد العالمین گفت « وَاَنْ تَصْرُوْا » عَلٰى مَا تَسْتَعُوْنَ مِنْ اَدَاہِمُ « وَتَقْتُوْا » مُحَالَطَتُهُمْ وَمَقَارِبَتُهُمْ « لَا يَصْرُكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا » اگر شما که مؤمنان اید، بر آدای ایشان صدر کنید، و از محالطت ایشان پرهیزید، هرگز کید ایشان بر شما ریان نکند، که این صر و بقوی مایه احساس است، و حدای مرد محصنان

صایع نکند، و ایشان را بدشمن نهد و هوالمشارالیه بقوله «أَنَّهُ مَنْ يَتَّقِرْ وَيَصِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَصِيعُ أَحْرًا مُحْسِنِينَ»

«لایصرکم عکسر شاد و تمجید راه قراعت حجابی است و بصری، و احتیاج و حاکم من صار، بصیر، صیراً، و منه قوله تعالی «لَا صِرَ» و باقی بسم صاد و تشدید راء حواسد، احتیاج و عید، من صر، یصر، صراً و لا بمعنی لیس قادر و مقدر، بمعنی ان تصر و اتقوا فلیس یصرکم کیدهم شیئاً

«إِنَّ اللَّهَ يَمْلِكُ الْمُحِيطَ» - معنی «احاطت» رسیدن است بهمگی هر چیز و رعایت هر چیز، و احاطت ارد و وحه است اردوی علم و اردوی قدرت، و الله هر دو معنی محیط است لهذا کقوله «لَا يَعْرُبُ عَنْ رَنَكٍ مِنْ مَثْقَالِ دَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ» و کقوله «لَا يَحِيطُ عَلَيْهِ شَيْءٌ إِلَّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ» و کقوله احاط كل شيء علماً

قوله تعالی «وَادْعُوهُ مِنْ أَمَّاكٍ» الآیة این افتتاح قصه وقعت احد است، مصطفی (ص) اراهل خویش نامداد کرد، و بیرون شد، بمعنی دور احد از منزل عائشه بیرون شد، پیاده به احد رفت و اصحاب خویش را فرمود تا حگ را صفا بر کشیدند، و راست نایستادند این است که الله گفت «تُورَى الْمَوْمِینَ مَقَاعِدُ لِلْقِتَالِ» و اول قصه آست که رور چهار شش اوصیای ناسه هرا را مرد پیاده و دو بست مرد سوار ارمش کل مکه صحراء احد فرو آمدند رسول خدا (ص) با یاران خویش مشورت کرد عبد الله بن ابی سلول و جماعتی اراصار گفتند با رسول الله هیچ روی ندارد از هدیه بیرون شدن، و استقبال دشمن کردن، نگذاریم ما اگر نه هدیه در آید در کوبهای هدیه نایشان حگ کیم و ریان و کود کلار نالاهاه حابهانا نشان سگ اندارد رسول خدا (ص) این رأی پسندید مگر جماعتی از یاران گفتند، که رور ندو از ایشان فائت شده بود بعدرها که در بیش آمده بود، و میخواستند که ندارك كند یا رسول الله در هدیه شش روی ندارد، بعد از آنکه

دشمن ساحت ما فرو آمدند، اگر مرویم میگویند که - بندگان و صبیحانیم، و در حمله ایشان نعمان بن مالک الانصاری بود، گفت یا رسول الله مرا از بهشت محروم مکن، ما آن حدای که ترا براستی سلق فرستاد که من در بهشت شوم رسول خدا گفت بچه در بهشت شوی؟ گفت ما آنکه گواهی میدهم بوحدایت و فردایت الله آنکه در حاکم دشمن دین مرا کردم و پشت بدهم، مصطفی (ص) گفت صدقت پس نعمان آن روز کشته و شهید گشت آنکه مصطفی (ص) گفت مرا کاوی سحواں نمودند، مرا آن تاویل حیر بهادم، و نمودند که در دامنه شمشیر من شکستگی بودی، تاویل آن هریمت بهادم، و نمودند که دست در درعی محکم استوار مردم، تاویل آن بهادم که ماهدیه شوم و رسول خدا را چنان خوش میآمد که بمدینه نایستادی، تا اگر دشمنی آمدی هم در هدیه حاکم کردی اما چون همت و عزم جماعت دید، و حد ایشان در بیرون شدن، در رفت و صلاح در پوشید، و عزم رفتن کرد، یاران آن ساعت ارا آن گفت حویش پشیمان شدند، که چرا ما رسول الله این سخن گفتیم، و وی حدود بهار ما داد، و رأی وی قوی تر و مراد وی آن بود که در هدیه توقف کند پس پیامدند و همه عذر خواستند و گفتند تا توقف کنیم رسول گفت هیچ بمعامری را نیست و سرا بود که امت حویش را صلاح در پوشد، ما ما اعداء دین حاکم کند، آنکه پیش از حاکم سلاح بدهد این روا باشد، و بکم پس مصطفی (ص) روز آدینه بعد از نماز جمعه نیمه شوال سه ثلاث از هجرت، بیرون شد محدود احد، سه هزار مرد با وی، و گفته اند هزار، و گفته اند به صد و پنجاه، فذلك قوله تعالی «وَادْعُوهُ مِنْ اَهْلِكَ» الآية - «والله سمیعٌ علیمٌ»

قوله تعالی «وَادْعُوهُ مِنْ اَهْلِكَ» - این آیت معلق تا آخر آیت دارد، میگوید الله شما بود و دانا، آنکه که همت کرد این دو گروه ار شما و مدخل شدند و آن دو طائفه را اسار بودند، یکی سوحارقه، و یکی سوسلمه

و سب آن بود که **عبداللہ بن ابی** روز احد ناسیصد مرد برگشت و پشت بداد و گفت «عَلَامٌ نَقُتِلُ اِنْسًا وَاَوْلَادَنَا» «**یوحنا** صلی اربیش ایشان فرا رفت و گفت «**ربہا** زعم با حویشتن محوید و ناپیماسر حوش» و بار گردید، **عبداللہ بن ابی** گفت «لَوْ عَلِمْتُ قِتَالًا لَا تَقْتَنَاكُمْ» و آن دو طائفہ از اصار همت کردند کہ با **عبداللہ** مار گردید و **دعائے العالمین** عصمتِ حوش مرایشان نگه داشت تا برگشتند و با رسول خدا نہ احد رفتند، این است کہ **دعائے العالمین** گفت

«وَاللّٰهُ وَابْنَاهُ» ای **ناصرهما** و **موال لهما** از اول دگر اصار در گرفت ماسدہ دم، پس آنرا بمدح بیرون برد و این ایتان را شرفی تمام است و سوا حتی عظیم «وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» ای **فلیعتمدی فی الکما یة المؤمنون**

النوبة الثالثة

قوله تعالى ' مثل ما يُبقون في هذه الحيوة الدنيا كمثل ریح ' هر چه هریه کند جہایان در کار دنیا، و هر چه بدست آرد از عشق دنیا، مثل آن چون ماد است گیرندہ ماد در دست چه دارد؟ حویندہ دنیا همان دارد! دردا و دریمہ کہ از آن حاست و شست

حاکست مرا بر سر و مادیت بدست

سلیمان نبیعامر (ع) کہ ماد و دیو و مرع همه مسح را بودند، زوری بر سر بر ملک شسته بود با اولیاء مملکت و ارکان دولت، و آن سر بر برشت ناد اندر هوا ایستاده، مورچه ای براه وی آمد و گفت «يَا سَيِّدُ اللَّهِ مَا أَلَدَى اعْطَاكَ اللَّهُ مِنَ الْكَرَامَةِ؟» حدای با تو چه کرامت کرده درین جہان؟ **سلیمان (ع)** جواب داد کہ «سَحَرْلِي الرِّيحُ كَمَا تَرَى» «ماد مسح من کرد چنانکہ می بینی» گفت یا **سلیمان** حرداری کہ این چه اشارتست؟ میگوید «لَيْسَ بِكَ مَتَا أُعْطِيَ إِلَّا الرِّيحُ» آنچه ترا دادند از مملکت

دیوی همچون ناست ، از ناد در دست چه حاصل بود؟ کار ملکِ دنیا همچنان بود
و هم اریں ناب است آنچه مصطفی (ص) گفت «مَا الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَثَلُ مَا يَحْمِلُ
أَحَدُكُمْ إِسْمَةَ السَّانَةِ فِي الْيَمِّ فَلْيُطْرِبْهُمْ يَرْحَعْ»

قوله «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَعْبُدُوا بَطَانَةَ بَيْنِ دُونِكُمْ» - اقتضاء این آیت
آست که هر چه در راه سده آید که سر نصادی بیرون خواهد برد ، از آن احتراز کند
و دوری جوید و آن چهار چیز است یکی دنیا ، دیگری خلق ، سدیگر نفس ، چهارم
شیطان دیار دست و توسا فرد کشتی نشسته ، اگر ریادت بر گیری کشتی عرق شود
و توهلاک شوی ، خواهی که اریں فتنه دنیا مرهی «نَحَا الثُّغُورَ وَهَلَكَ الثُّغُلُونَ»
مروحان میگوید سکناران رستند ، و گراساران حسند

د دیگر خلق اند ، و قاراندای بود از درگاه حق کرد خلق نکردد ، هر که
ما خلق آرام گرفت از حق نارماند دوستی حق و دوستی خلق در یک دل جمع نشود ،
« مَا حَمَلَ اللَّهُ لِرَحُلِهِ مِنْ قُلُوبٍ فِي حَوْفِهِ »

مهر خود و یار مهرسات مرسد

این حواء گر آموکه این و آت مرسد

إِسْتَقْلَمْنِي وَ سَيْفُهُ مَسْلُوبٌ وَقَالَ لِي وَاحِدًا مَعْرُوفٌ

آمد بر من کارد کشیده بر من

گفتا که درین شهر تو ناشی یا من

سوم نفس است که مایه هر سودائی است و اصل هر عوعائی «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ

بِالنَّوَسِ» اگر توفیق رفیق بود و در جهاد نفس ترا دست بود ، کارت چنان آید که
رب العالمین گفت «وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»

چهارم شیطان است ، که ناوی گفته اند روهمنا را یشان باش در مال و در هر رید

«وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ» ، اما نه هر دلی خانه شیطان بود ، دل ناشد که

حرم و حرمین بود شیطان بیارد که گردد وی گردد که سوورد یکی از بررگان بدر
خانهای مریگدشت، شیطان را دید که سر بدرهرا میگیرد، و اربین حاب مآن حاب
میگردد، این مرد او را گفت یا لعین چه میکنی؟ گفت ایضا مردی حقنه است
و نامردی ممار میکند، حواهم که در روم و او را و سوسه کم، مگر (۱) از تیر عمره آن
حقنه بمیارم که در روم

قوله «ها أنتم اولاء تحبونهم ولا يحبونکم» - مؤمنان که دلها صافی داشتند،
و طمع کریم، شفقت و رحمت خویش از بیگانگان نارنگرند ایشانرا بیک خواستند
و دل در اسلام ایشان مستند، و سعادت ایشان خواستند، و رحمت خدا در بیع نداشتند،
به از آشنا و نه از بیگانه هر که محاطر ایشان این گدرد که
بیدار حلوا که هست حبیب القلوب

هم حاس را شاید و هم عام را
این همان شفقت است که محمد (ص) در حق بیگانگان سمود و گفت «الاهم
اهد قومی فانهم لا یعلمون» اما کافران که نه در دل صفا دارند، و نه در طمع
وفا، هر کر مؤمنان را بیک بخواهد، و دوست ندارند، و بیکی ایشان
اندو هکین شوند و سدی شاد چنانکه گفت تعالی و تقدس «ان تَسْکَم حَسَةً
تَسُوْهُمْ و ان تُصْکَم سِیْئَةً یَرْحَوْا بِهَا» - آری هر کس آن کند که سرای دوست،
«ور کوره همان برون تراود که دروست» مؤمن کریم باشد و مهربان، که سرای
ایمان کرم است و حواهمردی، و کافر لثیم و بدخواه، که سرای کفر لؤم است و
ناکسی مؤمن خلق خدای را بر بخت حواد و رستگاری، و کافر بر آتش حواد
و گرفتاری و هو المثار الیه بقوله تعالی و تقدس «و یا قوم! مالی ادعوکم الی التَّحاة
و تدعونی الی النار»

۲۲- النوبة الاولى

قوله تعالى «وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِدَرِّكُمْ» بدرستی که خدای شما را نصرت کرد در غر و درو، «وَأَنْتُمْ أَدْلَةٌ» و شما در چشم دشمن سست و حصار بودید از ماساحتگی «فَاتَّقُوا اللَّهَ» بپرهیزد از بداندیشی در خدای و کله کردن از وی، «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» (۱۲۳) «تا از سیاستداران بید (۱)

«إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ» - ما داری که میگفتی مؤمنان را «أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ» شما را پسنده بود «أَنْ يُبَدِّلَ كُمْ رُسُلَكُمْ» که مدد دهد شما را خداوند شما «بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الثَّلَاثَةِ» سه هزار از فرشتگان، «مُرْسِلِينَ» (۱۲۴) «فرو فرستاده از آسمان

«نَلِي» آری چپن کم، «إِنْ نَصِرُوا وَتَتَّوْا» اگر شکستائی کسید و از بددلی و گریختن از پیش دشمن بپرهیزد، «وَيَأْتِرْكُمْ مِنْ قَوْنِهِمْ هَذَا» و دشمن شما آیند از این آهنگ و حشم که دارند این هن (۲)، «يُبَدِّلُكُمْ رُسُلَكُمْ» مدد دهد شما را خداوند شما «بِعَشْرَةِ آلَافٍ مِنَ الثَّلَاثَةِ» پسخ هزار از فرشتگان، «مُسَوِّينَ» (۱۲۵) «حویشتن را نشان حکم بر کرده

«وَمَا حَلَّ اللَّهُ» و نکرد خدای آن را به ارسال، «إِلَّا نُنْشِرُكُمْ» مگر شادی شما را، «وَيُخَلِّصُكُمْ إِلَيْهِ» و تا آرام گیرد تا آن دلهاء شما، «وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» و سود آن نصرت مگر از نزدیک خدای، «الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (۱۲۶)، آن توانای دانا

«لِيُطَاعَ طَرَفًا» - ما گوشتهای سرد و حوقی (۳) کم کند، «مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا» از ایشان که کافر شدند، «أَوَيَكْرِهُهُمْ» یا ایشان را مهرمت نمودن و کم آوردن

بر روی افکند، «فَيَقْلُبُوا حَاشِينَ»^(۱۳۷) تا برگردند از آنچه پیوسیدید بومید
 «لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ» ترا از کار چیزی نیست، «أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ»
 یا توبه دهد ایشان را، «أَوْ يُعَذِّبَهُمْ» یا عذاب کند ایشان را، «فَأَنَّهُمْ طَالَتُونَ»^(۱۳۸)
 اگر عذاب کند ایشان را ستمکاری آن دارند

«وَاللَّهُ مَالِي السَّمَوَاتِ وَمَالِي الْأَرْضِ» و خدای راست هر چه در آسمانها و هر چه
 در زمین است، «يَعْرِضُ لَكَ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ» می آفرود او را که خواهد، و
 عذاب میکند او را که خواهد «وَاللَّهُ غَوْرٌ رَحِيمٌ»^(۱۳۹) و خدای آمرزگار است
 و مهربان

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ای ایشان که مگرویدند، «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ»
 محویدند را، «أَصْعَافًا مُّصَاعِفَةً» افروده توی پرتوی، «وَأَن تَوَالَّهُ» و پیر هیرید ار حشم
 و عذاب خدای، «لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»^(۱۴۰) تا حاوید بیرون آید
 «وَأَتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ»^(۱۴۱) و پیر هیرید از آتشی که ساخته اند
 با گروید گاسرا

«وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ» و فرمان مرید خدای را و فرستاده وی را
 «لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»^(۱۴۲) تا مگر مر شما محشاید

النوة الثانية

قوله تعالى «وَلَقَدْ بَعَثْنَا لَبِيبَ الْأَيْمَنِ» - درین آیت تسلیت و تعزیت
 مسلمانان است از آنچه دور احد برایشان رفت، میگوید من که خداوند شما را
 دور ندو بصرت کردم با آنکه عدد شما اندك بود، و شما در چشم دشمن حواری و حقیر،
 یعنی کله مکیند که اگر امسال بر شما بود، یا شما را بود

تواریخیان گفتند واقعهٔ احد در شوال سَنَةِ ثَلَاثِ اَرْحَرَتِ بود، و جنگ بدر دور آدینه بود هفدهم ماه رمضان و دوسِ آن شب قدر بود و اوّل عروى که مصطی (س) تن خوش در آن بیرون رفت، و حکه کرد و صداید قریش در آن کشته شدند بدر بود شعبی گفت بدر چاهی است از آبِ مردی که نام وی بدر بود، آن چاه بسام وی بار خواندند پس بست حرب که آبِ چاه را بردند

و در حشر است که مصطی (س) روز بدر در سرِ چاه ایستاد و گفت «ای اناهل بن هشام و ای عتبه بن ربيعة و ای ولید بن عتبه و ای فلاس بن فلاس و ای عشیره التی کنتم، شن موعم الی کنتم، هل وحدثم ما وعدتکم حثاً؟ قال عمر (س) نأی انت و أمتی ما رسول الله، هل یسمعون کلامک النساء و قد صاروا حیفاً» (۱) «قال و الذی یعشی بالحق أنهم یسمعون کما سمع، و لکن لا یقصدون ان یحییوا»

این دلیل است که مرده سخن زندگان شود و احوال ایشان داد

«فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُشْکَرُونَ» - ای فائقوب فانه شکر نعمتی حشر داد رب العالمین درین آیت که روز بدر چون طاعت دار بودید حدای و رسول را، و صبر کردید، شما را بصرت دادیم بر دشمن، هر چند که شما اندک بودید و دشمن اضعاف شما بودند و روز احد که مخالفت فرمان رسول کردید، و ارجح فرمان وی تجاوز نمودید، لاجرم رسید شما آج رسید، بعضی که عقوبت مخالفت بود آج شمارسید مگر ید نادیکر بازه مخالفت نکید، و روی اردشمن بگردانید گفته اند که روز بدر لشکر مسلمانان سیرده بودند، و روز احد سه هزار، و روز حنین دوازده هزار رُوی عمر بن الخطاب قال لما نظر رسول الله (س) الی المشرکین یوم بدر، و هم الف او نحو ذلك ثم نظر الی اصحابه و هم بثلثمائه او یریدون قلیلاً، مدّ یدیه ثم

استقبل الصلوة وحمل يقول اللهم آتني ما وعدتني، اللهم إن تهلك هذه العصابة
 لن تُعبد في الأرض ابداً، فما زال يدعوا ماداً يديه حتى سقط رداؤه من مسكبه
 قوله «إِذْ يَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ، الْآيَةُ» این مسمی دیگر است که حدای تعالی
 برایشان میبهد در صرت رور ندر، میگوید یاد داری و این نعمت بر خود
 میشناسی که مؤمنان را گفتمی «أَلَيْسَ يَكْفِيكُمْ؟» میان علماء اختلاف است که این
 کدام رور بوده است رور ندر، یا رور احد، یا رور احراب، و درست است که
 رور ندر بود که مؤمنان از حداوند عروحل مدد فریشتگان خواستند این عباس
 گفت فریشتگان آسمان هر کر حکم نکردند مگر رور ندر، ملی حاضر شدند
 در معرکه و در مقام قتال تکثیر عدد و مدد را، اما حکم خود رور ندر کردند
 و گفته اند ازل که فرود آمدند از آسمان هر از بودند، چنانکه آجا گفت «فَاسْتَحَابَ
 لَكُمْ أَبِي مُمْدُكُمْ بِالْفِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ»، پس دوهراز دیگر تمامی سههراز چنانکه
 گفت «ثَلَاثَةَ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُرَلِينَ»، پس دوهراز دیگر، تمامی پنجهراز،
 چنانکه گفت «بَحْسَةَ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ»، شععی گفت رور ندر حر
 هراز فریشته از آسمان پیامد، چنانکه گفت «فَاسْتَحَابَ لَكُمْ أَبِي مُمْدُكُمْ بِالْفِ»
 بیرون از هراز هیچ پیامدند، ازهر آنکه مصطفی (ص) را گفتند گروهی حاضر از
 مشرکان مدد میخواهد بحکم مسلمانان، رسول خدا (ص) و مسلمانان را این دشحوار
 وصف آمد پس رب العالمین بسکین مؤمنان را آیت فرستاد «أَلَيْسَ يَكْفِيكُمْ أَنْ
 يُبَدِّلَ كُمْ دَرَكَكُمْ، الْآيَتِينَ» پس گروهی ریمت گرفت، و مدد مشرکان بیاورد، رب العالمین
 بزم مدد پنجهراز فرستاد

«مُرَلِينَ» بفتح یون و شدید را قراعت شامی است، از آجا گرفته که
 «وَلَوْ أَنَّا بَرَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ» و تا مُرَلِينَ مشا کل مُسَوِّمِينَ باشد و دیگر قراه
 تحفیف یون و فتح را حواسد، از آجا گرفته که «وَأَبْرَأَ حُوداً لَمْ تَرَوْهَا» و

معنی ابرال چیری از بالا بریز آوردن است یعنی که فریشتگان را از آسمان بر زمین فرو فرستادند، دلیل است این که فریشتگان را مقام در آسمان است همانست که حای دیگر گفت «إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عَادَتِهِ»

آنکه رب العالمین تصدیق وعده خویش را گفت «يٰۤاَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْكُمْ مَثَلًا» اگر شما سر کنید در حاکم دشمن و از معصیت خدا و مخالفت فرمان رسول وی بپرهیزید «وَيَأْتُواكُمْ مِنْ قُدْرِهِمْ هُدًى» اصل «قُدْر» از قَدَرٌ الْقَدْرُ وَالتَّوَدُّ است از این عاص روایت کردند که معنی قُدْر ایضا قصد است و شتاب محاهد گفت حشم است میگوید و شما آید دشمن شتاب از سر حشم که دارد و حیی دیگر گفته اند «وَيَأْتُواكُمْ مِنْ قُدْرِهِمْ» وقف است، آنکه گوئی «هَذَا يُمِدُّكُمْ رُكْمٌ» و معنی آنست که خدا رُكْم میمدد کم، آنکه آن حدای شما است که مدد دهد شما را بیسح هرا در فریشتگان

«مُسَوِّمِينَ» سَکَر و او قرائت مکی و نصری و عاصم است و معنی تسویم نشان بر کردن است، و سَوَمَة نشان بود، یعنی آن فریشتگان خود را و اسپان را نشان حکیمان نشان کرده بودند و این عادت مستمر است میان مبارزان در جنگها که نشان حکه بر خود کسند یا براسپ گفته اند نشان اسپان آن بود که بر اسپهائ ابلق بودند یا عمامهها زرد، و گفته اند یا عمامهها سپید سرهه آن میان دو کتف فرو گذاشته و موی در گردنها و دهنها اسپان افکنده بعضی علماء گفتند تسویم ایضا فرو گذاشتن است، یقال سَوَمْتُ الْإِبِلَ وَاسْمُهُ شَتْرَانُ رَاكَّةً فَرَا عِلْفٌ گذاردن سائمه گویند، یعنی آن فریشتگان اسپان خود را فرا سر کمار گذاشتند یا ایشان را مقهور و معلوب کردند

فوله «وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرًا لَكُمْ» یا آنجا که گفت «فَاِیْهُمْ طَالِمُونَ» - معنی هر سه آیت درهم بسته است، میگوید الله نکرد پارسال در حاکم قدر آن

بصرت داد و آن مدد فرستاد مگر شادی شمارا، و آرام دل بومسلیمان را و در واح (۱) گشتن دل بدلان را، و باحای آمدن دل بد ایشان را و سود آب بصرت مگر ار مردیک حدای قاحوقی (۲) از کافران مکه، سرد و کم کمد، یا ایشانرا شکستگی و هریست نمودن بر روی افکند، ما بومید ما مکه شوند، بی طعری که یاسد، و بی بحیری که بیند، و تخصیص قطع «طری» از آست که هر کاهرا اطراف سریدند و برا حوار و تاه کردند، که او وی بیر قوت و غلبه بیاید، و همین معنی را اطراف مخصوص کرد آمحا که گفت «نَأْبِي الْأَرْضِ مَشْهُبًا مِنْ اطرافها» و روا باشد که «اطراف» اعیان قوم باشد و صادید ایشان

قوله «لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ» - این مقدار در میان این مقام عارض است و صب باء در «يَتَوَبَّ وَيَعْتَبُ» بآن لام است که در «ليقطع» میگوید یا توبه دهد ایشان را با عذاب کمد، اگر عذاب کمد ایشانرا ستمکاری آن دارند، و هر چه کمد حدای و آنچه خواهد ارقطع طرف ليقطع او مکت او يتوب او يعتب، لیس لك من الامر شيء، ترا از کار چیری نیست و گفته اند «لَيْسَ لَكَ» بعلق بآن دارد که گفت «وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» ای لیس لك ولا لعيرك من هذا النصر شيء این همچنان است که حای دیگر گفت «فَلَمْ يَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ»

مفسران را اختلاف اقوال است برول این آیت «لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ» ربیع و کلی و جماعتی گفتند روز احد فرو آمد که کافران مصطفی (ص) را بر حاییدند و دندان مبارکش شکستند، و رسول خدا (ص) همت کرد که بر ایشان لعنت کند و دعاء بد گوید رب العالمین این آیت و فرستاد که دااست عر حلاله که ار آن قوم کفار بسیار مؤمن خواهند شد و فی ذلك ما روى عن النبي مالك قال لما كان يوم احد فتح رسول الله (ص) في فوق حاحيه، و كسرت رباعته، و حرج في وجهه فجعل يمسح

الدّم عن وجهه و سالم مولى ابي حذيفة يمسح عن وجهه الدّم ، و رسول الله (ص) يقول كيف يفلح قوم حصوا وحه سيّتهم بالدّم و هو يدعّوهم الى الله عزّ و حل ، فأمر الله تعالى « ليس لك من الأمر شيء » شعبي گفت رسول خدا (ص) روزی احد مُنْتَهَا دید که بر مسلمانان بعد از قتل کرده بودند هند با حماعتی از رمان بر سر کشتگان میکشت و گوشها و بیسی ها را ایشان میبرد ، و از آن قلاده ساخته و حکر حمزه (ص) بیرون کرده ، و همچنین عبد الله بن جحش را دید گوش و بیسی بریده و شکم بر کرده اما در حشر است که عبد الله بن جحش خود دعا کرده بود آنکه که به احد میرفت که باز حنایا اگر ما حاکم ما کافران کسیم چنان تقدیر کن که عبد الله بن جحش بر دست ایشان کشته شود ، و بوی مُثْلَه کسد تا تو کوئی در قیامت که این بانو به چه کردند ؟ و من گویم از بهر بود در دین تو مصطفی (ص) که آن مُنْتَهَا دید دلتنگ گشت ، گفت اگر ما را نصری بود بعد از بر کافران ، ما ایشان همین کسیم که ایشان ما مسلمانان کردند ، ربّ العالمین آیت فرستاد « ليس لك من الامر شيء »

مقالل گفت این آیت در شأن اهل شرمعه آمد همتاد مرد بودند ارد درویشان صحابه امیر ایشان مدبر بن عمرو ، رسول خدا (ص) ایشان را به شرمعه فرستاد تا مسلمانان را آداب دین و قرآن و علم درآمورند ، کافران قصد ایقان کردند و همه را نکشتند رسول خدا (ص) عظیم دلتنگ شد انس گوید رسول خدا (ص) را هر گر چنان حشم در گرفت که بقتل ایشان در گرفت ، بعد از آن قنوت کرد يك ماه بعد از رکوع در همه بارها ، و میگفت « ان عَصِيَّ عَصَتِ اللّٰهُ وَرَسُولَهُ اَللّٰهُمَّ نَجِّ الْوَلِيدِ بْنِ الْوَلِيدِ وَ هِشَامَ بْنَ الْوَلِيدِ وَ عِيَاشَ بْنَ اَبِي رِبْعَةَ وَ الْمُصْطَفِيَّ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اَللّٰهُمَّ عَلَيْكَ يَا بَنِي جَهْلٍ هِشَامُ وَ الْوَلِيدُ بْنُ الْمَعْبِرَةِ اَللّٰهُمَّ عَلَيْكَ يَا مَلَأَ مِنْ قَرِيْشٍ ، وَ اَشَدَّ وَ طَائِفًا عَلَيَّ مَصْرَ وَ اجْعَلْهَا عَلَيْهِمْ سَبِيْنًا كَسَبِيْ يَوْسُفَ - . من از يك ماه این آیت آمد « ليس لك من الامر شيء » و مصطفی (ص) قنوت نگذاشت

قوله «وَاللَّهُ مَالِي السَّمَوَاتِ وَمَالِي الْأَرْضِ» الآية الله مایمورد درین آیت که پادشاه حقیقت بر همه کس و بر همه چیز اوست، و رحمت و عذاب همه در مشیت اوست. آما که حواهد آمررد ما گناه عظیم، و آما که حواهد عذاب کند ما گناه حرد

قوله «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَصْعَافًا مُصَاعِفَةً» الآية - قال رسول الله (ص) «سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ رَمَانٌ لَا يَبْقَى فِيهِ أَحَدٌ إِلَّا أَكَلَ الرِّبَا، وَمَنْ لَمْ يَأْكُلْهُ، أَصَادَهُ مِنْ عُنَانِهِ» وقال محاهد درهم ربا اعظمُ عند الله عروحل من ثلاثين ريةً - وقال عند الله في سلام «الرِّبَا اثْنَانِ وَ سَعُونَ بَانًا أَصْعَرَهَا حَطِيئَةٌ مِثْلُ الَّذِي يَحَامَعُ أُمَّهُ» في الاسلام

و بیان ابواب ربا و شرح آن در سورة البقرة رفت اما آنچه گفت «أصعافاً مصاعفة» این دو لفظ «ضعف» تأکید را برهم داشت بعضی علما گفتند این هر دو لفظ یکسان بید، اربهر آنکه مصاعفه به اربضعف است، بلکه اربضعف است، و ضعف نقص باشد، یعنی آنچه شما ریادت می افرو می میدانید آن نقص و قلت است و دلیل برین آست که حای دیگر گفت «وما آتیتم من ربوا لیرئو فی اموال الناس فلا یرئو عند الله» وقال تبارک و تعالی «یمحق الله الربوا و یربی الصدقات» و فی معناه انشد

ریاده شیب، و هی نقص ریادت

و قوة حسم، و هی من قوتی ضعف

قوله «وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ» - این آیت رذ معترله است که میگوید دورح بیافریند ماند و لفظ «أعدت» دلیل است که آفرینده اند و ساخته کافران را و عبر کافران را به یسی که حورینده مال نسیم را بظلم، و رباحوار را و کتشد مسلمانان را و مانند ایسان اربین عاصیان و فاسقان که در قرآن و در احبار طاهر است

که ایشان بدورح شوند پس « أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ » اقتضاء آن نکند که غیر کافران را ساخته‌اند، و روا باشد که گویند دورح را در کات است، آن در که که کافران را ساخته‌اند، عاصیان و فاسقان را ساخته‌اند و در حمر است که عاصیان این آت را اندر طبقه اول فرو آرند، و چندانکه حدای حواهد ایشان را عذاب کند، آنکه معافیت بیرون آرند، که محمّد فسق و معصیت بنده کافر بشود و حاوید در دورح بماند

قوله « وَاطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ » ای فِيمَا افترضَ عَلَيْكُمْ، « لعلَّكُمْ تُرْحَمُونَ » - لِكَيْ تُرْحَمُوا فَلَا تُعَذَّبُوا - روى ابوهريرة قال قال رسول الله (ص) مَنْ اطاعنى فقد اطاع الله وَمَنْ اطاع الامير فقد اطاعنى، ومن عصانى فقد عصى الله وَمَنْ عصى الامير فقد عصانى

المونه الثالثة

قوله تعالى « وَلَقَدْ بَعَثْنَا لِمُوسَى إِذْ ذُلُّهُ آيَةً » الآية - این رقم دات که در ایشان کشید از روی قلت عدد است و بطر عامه اما از آنجا که بطر خاص است و حقیقت کلاست، کسی که الله و برا یار است او را چون توان گفت که حقیر و حواری است

پیر طریقت در مباحات گفت خداوند، شحات و رد گایم، مصرت تو شادایم، بکرامت تو ما را ایم، معر تو عزیز ایم خداوند، که تو رنده ایم، هر گر کی میرم، که تو شاد ما ایم، هر گر کی اندوه گس شیم (۱)، که تو ما را ایم، می تو چون سر آریم، که تو عزیزیم، هر گر چون دلیل شوم، مردی بر هارون و شهید امر معروف (۲) کرد، هارون حشم گرفت او را ماسر در اندرون کرد، و در اندرون استوار بگرفت شیر شواصع آن مرد در آمد، و او را بر حاسد بعد از آن وی را در میان بوستان

دیدند، شادان و تماشا کنان، و آن در اندرون همچنان استوار بر گرفته هارون را از حال وی حیر کردند. او را سخاوید، گفت: «من احر حرك من البيت»، ترا از آن اندرون که بیرون آورد؟ حواص داد آنکس که مرا بستان فرو آورد، گفت: ترا که بستان فرو آورد؟ گفت آنکس که مرا از خانه بدر آورد، هارون فرمود: تا او را بر و نار بر نشاندند، و گرد شهر بر آوردند، و مسادی در پیش داشته و میگوید: «ألا إن هارون الرشيد أراد أن يُبدلَ عبداً أعزَّ اللهُ فلم يقدر»

«إذ تقول للمؤمنين ألى يكفیکم» - این نصرت دادن بواسطه ملك اکرام مؤمنانست و ریاضتی نعمت بر ایشان، و سکون دل ایشان، که بطر بعضی از ایشان از حاشیه طاهر بر بگدشته بود پنداشته بودند که نصرت همه ناعدد است اما آنرا که بوی یقین در دل ایشان حای داشت، و سر ایشان ما وعده الله آرام داشت، بطر حاص ایشان آنجا رسید که «وَمَا التَّصْرُ إِلَّا مِنْ عَبْدِ اللَّهِ» گفته اند آنجا که نصرت ملکی بود چه حاجت بعدد ملکی بود؟ همانست که حای دیگر گفت: «كَمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ عَلَتْ فِتْنَةَ كَثِيرَةٍ نَادَى اللَّهُ»، چون نادان الله گفت چه ناك اگر لشکر اندك بود و عدد کم، و یازان ضعیف، ضعیف تر از لشکر مرع بود و قوی تر از اصحاب فیل بود؟ این سا چه رسید بایشان از آن مرعان؟ و کهنتر و کمتر از شیه بیاید و حار طبعی قوی تر از مرود بود، میان ما چون هلاک شد، و بدست بشه ای در ماند، ما ندانی که نصرت و هریمت همه از حد است، بواحت و سیاست همه از دست، و کارها همه در ید اوست و بمشیت اوست، همین است که ما سید اولین و آخرین گفت: «لیس لك من الامر شيء» - ای سید! ترا از کار چتری نیست، آن همه مسم که خداوند من بودم و من نام، کارها خود گرازم، راه خود نمائیم، دل خود کشایم، نکس باز بگذارم و هم ازین ناست آنچه گفت: «وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» -

مُلْكٌ مُلْكٌ اوست ، امر امر اوست ، حکم حکم او ، اختیار اختیار او ، آسرا ~~حک~~ه
 حواهد حواهد ، آسرا که حواهد راند ، فمن شاء عدته ، ومن شاء قرّنه ، من شاء
 هداه ومن شاء اعواه

قوله « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا » - ربا برسد گان حرام کرد ،
 یعنی که چون یکی قرص دهید ، دو وا مستانید و آنکه خود حلّ حلاله او تو قرص
 حواست ، و یکی به ده حواست ، لامل که به قصد حواست اشارت میکند که این مقتضی
 کرم است و خلق را این کرم برسد که این سرّاء ربوبیت است و صفت الیهیت آنکه
 گفت « وَاتَّقُوا اللَّهَ » ، پس گفت « وَاتَّقُوا اللَّهَ » - اول خطاب با عارفانست و محتان ،
 و آخر خطاب با مُدسان و عاصیان با عارفان میگوید در من بگرد و با هیبت و رهت
 ناشید و عاصیان را میگوید از آتش عقوبت ما براندیشید و از آن بفرسید این سرّاء
 عوام مسلمانان است و آن رقتِ حواصّ مؤمنان ، و شتان ما بینهما و رورده نما این
 سرّاء عوام بار نگذارد ، تا آن مقام حواصّ برسد بهیسی که « وَاتَّقُوا اللَّهَ » فرا پیش
 داشت و ثواب آن فلاح بهاد ، که اعلیٰ الذّرات در فردوس اعلیٰ است ، و آنکه
 بیان کرد و بار نمود که راه این مقصد سرّاء « وَاتَّقُوا اللَّهَ » است ، و ثمره « وَاتَّقُوا اللَّهَ »
 رحمت خداست ، چنانکه گفت « لَكُمْ نَرْحَمُ » یعنی از عقوبت من بفرسید ،
 با رحمت من شما رسد ، و آنکه رحمت من تنقوی رسید ، و از تقوی فلاح رسید ،
 وهو الرّسوان الاکبر و العور الاعظم

۲۳ - النوبة الاولى

قوله تعالى « وَاسَارِعُوا » بر یکدیگر مشتانید ، « إِلَى مَعْبَرَةٍ » تا مرشی ،
 « مِنْ رَبِّكُمْ » از خداوند شما ، « وَحَاجَةً » و بهشتی ، « عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ »
 که فراخی آن چند هفت آسمان و (هفت) زمین است « أُعِدَّتْ » ساخته گشت ،

« اَلْاَشْتَيْنِ ^(۱۳۳) » مر پر هیر کاران را

« اَلْدِّينِ يَعْثَوْنَ » ایشان که بقیه میکشد ، « فِی السَّرَّاءِ » در شادیها و بوابها ،
 « وَ الصَّرَّاءِ » در گریبها و ناکامیها ، « وَ السَّكَّاطِیْنَ الصَّیْطَ » و فروریدن کاب حشم
 (و مار گیرندگان کین) ، « وَ الْعَامِیْنَ عَمَّ النَّاسِ » و در گذردن گان از مردمان ،
 « وَ اَللَّهُ یُعِثُّ الْمُحْسِنِیْنَ ^(۱۳۴) » و حدای دوست دارد بیکو کاران را

« وَ اَلْدِّینَ اِذَا قُلُوا فَاِجْتَهَ » و ایشان که چون رشتی کسد ، « اَوْطَلُّوْا
 اَنْفُسَهُمْ » یا بر حوشن ستم کسد ، « دَکَّرُوا اللّٰهَ » یاد کسد حدای را (و یاد آید
 ایشان را که خدا برایشان مطلع بود) ، « فَاسْتَغْرُوا لِذُنُوبِهِمْ » آمرزش حواهد
 گناهان خویش را ، « وَ مَنْ یَعْرِ الذُّنُوبَ اِلَّا اللّٰهُ » و آن خود کیست که گناهان آمرزد
 مگر حدای ، « وَلَمْ یُبْرِئُوا عَلٰی مَا قَعَلُوا » و بر گناه مستیهد ، « وَهُمْ یَعْلَمُوْنَ ^(۱۳۵) »
 و میداند (که حدای میداند)

« اُولَکَ خَرَّوْهُمْ » ایشان که پاداش ایشان ، « مَعْرَةً مِنْ رَبِّهِمْ » آمرزش
 است از خداوند ایشان ، « وَ حَتَّ نَجْرِي مِنْ نَجْعِهَا الْاَبْهَارُ » و بهشتیائی که میرود زیر
 درختان آن حویها ، « حَالِدِیْنَ بَیْهَا » حاویدان در آن ، « وَ یَمَّ اَحْرُ الْعَامِلِیْنَ ^(۱۳۶) »
 و یکا مرد کار گران که آست

الثوبة الثانية

قوله عالی « و سارِعوا » معطوف است بر « وَ اتَّقُوا اللّٰهَ وَ اطِيعُوا » و در مصاحف
 شامیان و او بیست و قراعت ایشانست « سارِعوا » - و معنی مسارعت عبادت است و بکاری
 شتافتن از بیم فوت ، و سرعت و عجله هر دو متقارن اند ، و فرق آنست که سرعت نکار
 شتافتن است بوقت حوش و شرط حوش ، چنانکه تأخیر آن از آب وقت نقصیر
 گویند ناپسندیده . و عجله سک در کار حشی است نه بوقت حوش و شرط حوش ،

و تأخیر در بر یکمی پسندیده است که اُمانه باشد و سکوت ، و در کارها سکوت بیکوست
 « و سارعوا » میگوید « شما بناید معرفت خداوند ، یعنی ما آن کار که معرفت
 واجب کند و سب معرفت بود و معتران را اختلاف اقوال است که این سب چیست ؟
 قومی گفتند اسلام و سنت است قومی گفتند جمع و جماعتست قومی گفتند
 جهاد و معترست قومی گفتند احلاص در طاعت و صدق در معاملات است قومی
 گفتند بکبر اول وصف اول در بار جماعت است قال التی (ص) من صلی الله
 اربعین يوماً فی جماعة یدرک الشکرة الأولى کتب له برأمان برائة من النار و برائة
 من العاق و قال علیه السلام ان الله و ملائکته یصلون علی الصلوة الاولی ، و ما من خطوة
 احب الی الله من خطوة یمشیها یصل بها صفاً و قال جابر بن صبرة حرج علیها
 رسول الله (ص) مر آنا حلقاً ، فقال مالی اراکم عربی ؟ ثم حرج علیها فقال الاتسمون
 کما تصف الملائكة عند ربها ؟ قلنا یا رسول الله و کیف تصف الملائكة عند ربها ؟
 قال یتنمون الضعوف الأولى ، و یشترضون (۱) فی الصف

قوله « و حجة عرصها السموات و الأرض » - ای کعرص السموات و الارض ،
 کقوله فی سورة الحديد « و حجة عرصها کعرص السماء و الأرض » ، « عرس » ایضا
 دو وجه دارد یکی آنکه صد طول اسب ، و مالت را دکر عرس کرد ، ابره آنکه
 در عرف و عادت طول هر چیز به از عرس بود ، بمعنی که چون عرس آن چندین
 است ، طول آن خود چند بود ، و هری گفت آنما وصف عرصها ، فاما طولها فلا یلمه
 الا الله عز و جل این همچنان است که لباس هشتیان را دکر بطات کرد میگوید بر صفتی و
 تمامتر رستی ، و در غالب عادات طهارة سکون و تمیز تر اربطات بود ، بمعنی که
 چون بطات چنین است طهارة خود چو سست و وجه دیگر آنست که معنی عرس فراخی
 است نه صد طول ، چنانکه گویند هذه دار عریصة ای واسعة میگوید شما بناید

بهشتی که فراخی آن چنداست که فراخی هفت آسمان و هفت زمین مردی گفت
یا رسول الله اگر هشت چندی است ندین فراخی پس دورح کجاست ؟ **مصطفی (ص)**
گفت سبحان الله ، اذا جاء النهار فأبش الليل ، **انس بن مالک** را پرسیدند که
هشت کجاست در زمین یا در آسمان ؟ جواب داد که کفام آسمانست و کفام
زمین که هشت در آب گسجد ؟ گفتند پس کجاست ؟ گفت ناله آسمان
هفتم بر عرش عظیم **قناده** گفت بما چنان رسید که هشت ناله هفت آسمانست و
دورح بر هفتم طغنه زمین

« أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ » - همانست که حای دیگر گفت « بَلْكَ الْعِثَّةُ الَّتِي نُورِثُ
مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ نَقِيًّا ، وَقَالَ تَعَالَى « وَ أُرِيتِ الْعِثَّةَ لِلْمِثْقَلِ عِيرَ بَعْدَةٍ » آنکه
سعت متقیان در گرفت ، و ابتداء سحاک کرد که بهشت اخلاق مؤمنان است ، و ریت دین
و کمال ایمانست قال التی (ص) حکایة عن الله عزوجل هذا دین ارتضیته لنفسی
ولی یصلحه الا التضاع وحسن الخلق ، فأکرموا بهما ما صحتموه

« الَّذِينَ يُعْقِلُونَ فِي السَّاءِ وَالضَّرَاءِ » - میگوید متقیان ایشانست که بهقه
کنند و صدقه دهند در هر حال که باشد ارسرا و صرا و شدت و رجا و عسر و یسر

« وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ » - و ایشان که حشم فرو برد و انتقام نکشد چون تواند ،
بلکه در آن حشم فرو بردن صبر کند ، و رضاء خدا در آن بحوید قال التی (ص)
ما تخرج عند حرقة اهل احرأ من حرقة عبط كطمتها انشاء وجه الله عزوجل ، و من كطم
عبطاً و هو یقدر علی ابعاده ملائكة الله امأ و اماناً و قال نحی بن زکریا نعیمی بن مریم (ع)
یا روح الله احرمی بأشد سى فی الدار بن حملما قال عصب الله قال ما روح الله
وما یحیی من عصب الله ، قال برك العصب

روایت کند که **ابو نکر صدیق** زوری یا **مصطفی (ص)** نشسته بود ، مردی بیامد
و رباب در **ابو نکر** کشید و باسرا گفت **ابو نکر** از وی اعراض کرد و از وی

در می گذاشت پس آن مرد در طعن بی‌مورد ابونکر حشم گرفت، در جواب دادن ایستاد مصطفی (ص) بر حاشی، ابونکر از پی مصطفی (ص) رفت، گفت یارسول الله نا آن مرد در ما طعن همی کرد بشته بودی؟ چوب من حوای دادم بر حاشی، این چه بود؟ مصطفی (ص) گفت یا امانکر تا تو نمیگفتی فرشته‌ای آمده بود وار بهر تو میگفت و حوای میداد، چون بو حشم گرفتی و در انتقام ایستادی فرشته رفت و شیطان در آمد، چون شیطان در آمد من بر حاشی

«وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ» - حای دیگر عمو فرمود و گفت «وَلْيَعْمُوا وَلِيَصْحُوا» و حای دیگر عمو و تقوی در هم بست وار سده پسیدید و گفت «وَأَنْ تَعْمُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى» و قال التی (ص) «یبادی منادی یوم القسامه ألا من کل لعلی الله احر فلیثم» فبقوم العافون عن الناس ثم تلا «من عفا وأصلح فأجره علی الله» کلی گفت ای بعا عمو مردگان و درم خرید گاست ویدی اعلم گفت عمو آنکس است که بر تو ظلم کند یا ترا بد گوید، برو حق آن حر که مصطفی (ص) گفت ألا اذلکم علی حر احلاق اهل الدنیا والآخرة؟ من وصل من قطعہ و عفا عن ظلمه، وأعطی من حرمه» انراهم تیمی گفت که بحوای نمودید مرا که بر کما و حوئی داشتند مرا، و گفتند نا انراهم خود بیا شام، و هر کرا حوای آب ده، که بو حشم فرو بردی، و بر آن سر کردی، و مردم ما را بگما عمو کردی، و از ایشان در گذاشتی

«وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» - یعنی آنچه درین آت گفت از مکالم احلاق، صفت محسان است، و الله تعالی محسان را دوست میدارد رَوَى ثَابِتُ السَّامِيُّ عَنْ اَبْنِ مَالِكٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) «رَأَيْتُ نُصُوراً مُشْرِقَةً عَلَى الْحَيَّةِ، قَلْبُ يَب حَرْتُ لِمَنْ هُنْدَ» قَالَ لِلْكَاطِمِينَ الْقَطْ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ «وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاجِرَةً» - اس والدن معطوف است بر «الذين يعفون»

و سب مرول این آیت است که مؤمنان گفتند یا رسول الله **نمی اسرائیل** مرحدای گراهی تر ارما بودند، چون گناهی اربشان در وجود آمدی نامداد کفارت آن گناه بر عتبه ایشان بسته بودی که « اِحدَع اَمَّاكَ » اِحدَع اَدْنٰكَ ، اهل **کندا**، یعنی کفارت ایشان آن بودی که بیسی سر، گوش سرو امثال آن تا ار آن گناه پاک شدیدی **مصطفی** (ص) چون این سخن اربشان شنید، ساعتی خاموش گشت منتظر وحی تا چه آید، رب العالمین این آیت فرستاد - **آنکه مصطفی** (ص) گفت بیائید تا شما را حر کم به به ار آن که **نمی اسرائیل** رادادید، یعنی که ایشان را گوش و بیسی بریدن فرمودید، و شماراد کرو استعمار و ترک اسرار فرمودید سافر قا که میان دو قوم است ۱ - یکی را توبه گوش و بیسی بریدن است، و یکی را توبه پیشمائی در دل، و عدد بر رمان و پیشمائی است که **مصطفی** (ص) گفت « الدَّمُ تَوْبَةٌ » و عدد رمان است که « فاستمعروا لِدُبُوهِمْ » **منازل** گفت **مصطفی** (ص) برادری افکند میان دو مرد یکی اصاری و دیگر تقعی تقعی مرائی بیرون شد اصاری را بر سر عیال خویش نگماشت و حلیفه کرد اصاری اربهر ایشان روری گوشت خرید، چون بآن رب داد، اربی وی در خانه رفت، و دست وی گرفت و دهن بر دست وی بهاد، **آنکه** پیشمان شد و بار گشت رن گفت والله که عیبت برادر خویش بکه نداشتی و بمقصود خود میر رسیدی اصاری روی صحرا بهاد و خاک بر سر میکرد و استعمار میکرد، آن مرد تقعی در رسد از سفر، و اصاری را طلب کرد و دیدید، اهل وی قصه اصاری باوی بگفت تقعی گفت « لَا كَثْرَ اللَّهُ فِي الْإِخْوَانِ مِثْلَهُ » **آنکه** روری بطلب وی شد در میانان صحرا، و برادید که هاری و تصرع میکرد، و ارحدای عروحل آمرزش و عفو میخواست او را پیش **نور** آورد تا ار آنجا فرجی و راحتی یسد **نور** گفت و یحک انداستی که اقه راعیرت بود، عاری را بچنان عبرت که مقیم را بود ار آنچاپیش عمر شدند، همین گفت، پیش **مصطفی** (ص) شدند، همین فرمود آن مرد

درمانده و دلشکسته شد رب العالمین در شأن وی این آیت فرستاد «والذین ادا عملوا فاحشة او ظلموا انفسهم» این عاصی گفت فاحشة ایسارنا است و ظلم نفس هر چه دوز ادا است، چون بطر و قیلة، و لمس و گفته اند فاحشة گماهی است که آبرو را نمعه بود، ارجحت مخلوق، و ظلم نفس گناه است میان سنده و میان حق و گفته اند که فاحشة کماثر است، و ظلم نفس صائر، فاحشة کردار ناپسندیده است، و ظلم نفس گفتار ناپسندیده

اهل معاصی گفتند ظلم نفس را سه روی است یکی آنکه بر نفس و دات خویش حمایت کند، چنانکه از وی درمگذرد دیگر آنکه بر خویشان و بردگان خویش حمایت کند ایشان که بممرلت نفس وی اند و برین وجه اگر بر مسلمانی حمایت کند همین باشد، که مؤمنان همه چون یک من راست اند «المؤمنون کلهم کف نفس واحدة» وجه سوم آنست که ظلم بردگری کند و بنال آن ظلم بوی نار گردد پس آن ظلم خود بر خود کرده است

قوله «ذکروا الله فاستمعوا لیدوبهم» - گفته اند که ذکر اسمها ممان است بحکم آن حر که علی (ع) روایت کند کنت رجلاً ادا سمعت من رسول الله (ص) شيئاً بمعنی الله بما شاء ان یسمعنی فاذا حدثنی احد من اصحابه استخلفته فاذا حلف لی صدقته وحدثنی انی فکرت انه قال سمعت رسول الله (ص) یقول ما من عبد یدرسدا فیحسن الظهور، ثم یقوم فیصلی رکعتین، ثم یتستعیر الله الایعیر الله له، ثم قرأ هذه الآیة «والذین ادا عملوا فاحشة» الآیة وگفته اند «ذکروا الله» ذکر ربان است، آن ساعت که در معصیت افتد بونه کند، و عذری نار حواهد، و ارحدا آمرش حواهد این است که گفت «فاستمعوا لیدوبهم»

«ومن یعیر الذنوب الاله» این من در موصع ما می بهاده است، یعنی نوما معیر الذنوب الاله، میگوید بیا مردم گناهان مکرر الله این سخن عارض است در میان

آیت، معنی آنست که «فَاسْتَعَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَلَمْ يُصِرُّوا» تا مرضی مار کردند و بر گناه استعید سندی گفت اصرار سکوت است و ترك استعفار قال النبی (ص) «ما اصر من استعمر، وإن عاد فی اليوم سبعین مرة» و رُوِيَ أَنَّ رَحْلًا أَتَى النَّبِيَّ فَقَالَ «أَحَدُنَا يُدْرِبُ دَسًا قَالَ يُكْتَبُ عَلَيْهِ» قَالَ ثُمَّ يَسْتَعْمِرُ مِنْهُ وَيَتُوبُ قَالَ يُعْمَلُ لَهُ وَيُتَابُ عَلَيْهِ قَالَ فَيَمُوتُ وَيُدْرِبُ» قَالَ يُكْتَبُ عَلَيْهِ» قَالَ ثُمَّ يَسْتَعْمِرُ مِنْهُ وَيَتُوبُ قَالَ يُعْمَلُ لَهُ وَيُتَابُ عَلَيْهِ» وَلَا يَمِلُ اللَّهُ حَتَّى تَمُوتُوا» وَ رُوِيَ أَنَّ إِبْلِيسَ قَالَ «يَا رَبِّ! وَبِعَرَّتِكَ وَكَرِيَالِكَ وَحَلَالِكَ لَا أَرَأَى أَعْرَى سِي آدَمَ مَا دَامَتْ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَحْسَادِهِمْ فَقَالَ إِرْبَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى» وَعَرَبِي وَحَلَالِي وَارِثُكَ مَكَلِّي لَا أَرَأَى أَعْرَى لَهُمْ مَا اسْتَعْمَرُوا «وَهُمْ يَعْلَمُونَ»» يَعْنِي يَعْلَمُونَ أَنَّ الَّذِي آوَاهُ حَرَامٌ أَوْ مَعْصِيَةٌ «وَهُمْ يَعْلَمُونَ» در موضع حال است، ای لم یکن منهم اصرار مع العلم میگوید چون ندانستند که حرام است تا معصیت، بر آن اصرار نکند، یعنی اگر ندانند معذور باشند لهذا کَالرَّحْلِ يَتَرَوَّحُ بِأَحْتِهِ مِنَ الرِّضَاعِ أَوْ مِنَ التَّسْبِ، وَلَا سَبِيلَ لَهُ إِلَى مَعْرِفَةِ ذَلِكَ وَلَمْ يُسْأَلْ عَلَيْهِ، وَكَالرَّحْلِ يَحْتَدُّ فَيُحْطَى، وَكَالْمُسْتَعْتَمِرِ يُقْبِتُهُ الْمَتَى بِالْحِطَاءِ معنی دیگر گفته اند «وَهُمْ يَعْلَمُونَ أَنَّ لَهُمْ رَبًّا يَعْمَلُ الذُّنُوبَ» این از آن خبری گرفته اند که مصطفی (ص) گفت «مَنْ آدَبَ دَسًا، وَعَلِمَ أَنَّ لَهُ رَبًّا يَعْمَلُ الذُّنُوبَ عَمِلَهُ وَإِنْ لَهُ يَسْتَعْمِرُ» وَقَالَ (ص) مَا أَنَعَمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ مِنْ نِعْمَةٍ فَعَلِمَ أَنَّهَا مِنْ اللَّهِ إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ شُكْرَهَا قَبْلَ أَنْ يَحْمَدَهَا عَلَيْهَا، وَمَا مِنْ عَبْدٍ أَصَابَ دَسًا فَعَلِمَ اللَّهُ مِنْ قَلْبِهِ الدَّامَةَ إِلَّا عَمِلَهُ قَبْلَ أَنْ يَسْتَعْمَرَ»

قوله «أُولَئِكَ حَرَاهُمْ مَعْرِةٌ» إِلَى قَوْلِهِ «وَيَمَّ أَحَرُ الْعَامِلِينَ» - ای بواب المطيعين رُوِيَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَوْحَى إِلَى مُوسَى (ع) يَا مُوسَى! مَا أَقَلَّ حَيَاةٍ مَنْ يَطْمَعُ فِي حَتَّى يَمِيرَ عَمَلًا يَا مُوسَى كَيْفَ أَحْوَدُ رَحْمَتِي عَلَى مَنْ يَحُلُّ طَاعَتِي؟

وَعَسَىٰ تُورِثُ يَرِيدُ قَالَ قَرَأْتُ فِي التَّوْرَةِ أَن الرِّمَاءَ وَالسَّرَاقَ إِذَا سَمِعُوا نِوَاءَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
لِلْأَمْرِ طَبِعُوا أَن يَكُونُوا مَعَهُمْ بِالْأَسْبِ وَلَا مَصْرَ وَلَا مَشَقَّةَ عَلَىٰ أَسْنَانِهِمْ وَلَا مُحَافَظَةَ
لِأَهْوَائِهِمْ ، وَهَذَا مِمَّا لَا يَكُونُ

النوبة الثالثة

قوله تعالى ' وِسَارِعُوا ' حبلوند مرر گوار ، حلیل و حَسَار ، کریم و عَسَار ،
کرد گار نامدار ، حکیم راسْت خاں ، علیم پا کداں ، مہربان کارداں ، حَلَّ حَلَالُہ و تَقَدَّسَتْ
اسماءُہ ، و تَوَالَتْ آلاؤُہ ، و عَالَتْ صَعَاتُہ و نَعْمَاءُہ ، و عَطُمَتْ کِریاءُہ ، سدا گان راسطان
کرامت باہر اران لطافت میسوار د ، و کارشان میسارد ، و راہشان سوی حود میساید
و میحواند کہ ' وِسَارِعُوا ' شتابید سدا گان من ، و مکوشید رھیگان من ، پیشی خوئید
دوستان من ، کہ کار پیشوایان دارند ، و دست ساقان بردید ' و السَّاقُونَ السَّاقُونَ
اُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ، فی حَتَاتٍ نَعِیم ' سُدَّہ من ' ہر چہ سداست از راہ بردار ، و با کس
پیوند مدار ، و ' نَحَا الْمُحَقَّقُونَ ' بکاردار ، با ساقان در رسی ، باشد کہ دوری سر
سالین اُمی نار بھی ، و از اندوہ فرقت نار رھی آری ! حلیل کاری است و عر مرحالی
ساقان در رسیدن ، و در سسکاران بیوستن ' و لکن من طرفہ کاریست کسحشک را
ا نار بریدن ، و رَیِّن را با سوار دویدن ؟

باطن تو کی کند نامرکب شاہان سحر

با مگردد رای سو مرم رک ہمت سوار ؟

ای مکین ! ہمراہی (۱) ساقان خوئی ، وصحت مردان خواہی ، و چشمت بر

م و سگ و راحت برار فخر و عار

پای بر دیب بہ و بر دور چشم ارباب و سگ

دست در عقی رن و مردم راہ صحر و عار

گرچه بود در ذات باید تا خدای روز حشر

ناش چون منصور حلاج انتظار تاج دار
 «وسارِعوا» الآية - رویدگان و شناسندگان در راه دین مختلف اند یکی
 تقدم رفت، یکی به ندم، یکی به هم، عاند تقدم رفت، بمنوت رسید، عاصی به ندم
 رفت، برحمت رسید، عارف به هم رفت، فقرت رسید

«وسارِعوا الى معمرة وبن ربکم» الآية - اول فرمود که «وَأَتَّقُوا النَّارَ» از آتش
 بپرهیزید، یعنی گناه مکید ناشما را از آتش برهانم و بیا مردم آنکه برین اقتضار
 مکید که بطاعت طلب بهشت کسد، که به هر که از آتش مرست بهشت رسید، و
 به هر که بهشت رسید، مردوس اعلیٰ رسد مصطفی (ص) روز داریاران خویش را
 گفت «قوموا الى حه عرسها السموات والارض» «عمیر بن الحمام» گفت
 «نَرَبِّ» مصطفی (ص) گفت آن چیست که ترا برین سخن داشت؟ گفت
 یا رسول الله! امید آنکه از اهل و ردوس باشم رسول خدا (ص) گفت تو از اهل آمی
 و حرما نهاده بود و میخوردید، گفت یا رسول الله! ما این حرماها محوریم مرا رندگی
 خواهد بود، پس دراز کارست! پس برخواست و رفت و در راه حق شهید گشت

«الدين يُفَقِّونَ فِي السَّاءِ وَالْخَيْرِ» - گفته اند مردمان اندرین مقام
 بر سه گروه اند یکی آنست که هیچ بعقت نکند به در سراء و نه در صراء، به در
 و راحی نعمت، و به در روز قحط و شدت این را علی الاطلاق لثیم گویند، دست
 در ساح درخت محل رده، آن درخت که اصل و بیع آن در دورج است و شاخ آن
 در دنیا، حکم آن حر که اسیر مالک گفت قال قال رسول الله (ص) «السَّاحِ
 شجرة في الجنة، اعصابها في الدنيا، من تعلق بعصر من اعصابها قاده الى الجنة والحل
 شجرة في النار، اعصابها في الدنيا، من تعلق بعصر من اعصابها قاده الى النار»
 دیگر آنست که در و راحی نعمت بقیه (۱) کند به درستگی و شدت و معظم خلق خدای

اين جهانيان و دنيا داران مريم مقام اند که در کار دنيا وثيقت دست يار ندارند ، و همواره ارفق مريم باشد ، و اليه الاشارة بقوله تعالى « اِنْ يَسْأَلُكُمْ وَهَافِيَكُمْ تَحُلُوا وَ يُعْرِجْ اَصْعَابَكُمْ » سديگر آنست که در هر دو حال نفقت کند هم دريُسر و هم در عُسر ، اما در دو حال مرون بود يا مردی متهور باشد ما ياك ، بداد که ار كها گیرد ، و مكها دهد ، و ار عاقت يبيدشد اين در عداد احوال الشياطين بود و ذلك في قوله تعالى « اِنَّ الْمُنْتَدِرِينَ كَانُوا اِخوانَ الشَّيَاطِينِ » يا مس مردی باشد که كمايت الله و بروری كماری وی وائق ، سر اين حشر شباخته که مصطفي (ص) گفت اِنْ رُوحَ الْقُدُسِ نَفَثَ فِي رَوْعِي اَنْهُ لَنْ يَمُوتَ عَدُوٌّ حَتَّى يَسْتَكْمَلَ رِزْقَهُ ، فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَحْبِلُوا فِي الطَّلَبِ ، وَلَا يَحْمِلْكُمْ اسْتِطَاءُ الرِّزْقِ عَلَيَّ اَنْ يَطْلُبُوا سَبِيًّا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ مَحْبِيَّتِهِ ، فَإِنَّهُ لَا يَبَالُ مَا عَدَلَ اللَّهُ الْأَطَاعَةَ الْاَوْرَانِ لِكُلِّ امْرِئٍ رِزْقًا هُوَ يَأْتِيهِ لَا مَحَالَةَ ، فَمَنْ رِزْقِي لَهُ يَمُوتْ لَهُ فِيهِ فَوْسَمَةٌ ، وَمَنْ لَمْ يَرِصْ لَهُ لَمْ يَزَلْ لَهُ فِيهِ وَلَمْ يَسْمُهُ اِنَّ الرِّزْقَ لَا يَطْلُبُ الرَّحْلَ كَمَا يَطْلُبُهُ الْاَحْلَى اَبَسَ چنين کس اعتماد بر حريصه خدا دارد ، و دل ناحق راست دارد ، هر چه دارد حرج کند و هيچ يار نگيرد ار حای خویش بشرط شريعت بدست آرد و بر حای خویش بر وفق شريعت حرج کند اين است که رب العالمين اعناق وی ميپسدد و وی را در آن ميستاند و ميگويد « اَلْدِّينَ يُسْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَ الْعُسْرَاءِ » اَلَا يَه

آنكه در صفت ايشان بيغرو د « وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ » - حشم خویش بر کس براند ، ار آنكه گماها همه سوی خوش همد ، و خلق را مسخر و مسلط داسد ، و بير رجها احتمال كسد لائل که نصر و حلم آرا استقامت كسد بر شاهد آنكه الله ميداند و می بيند

« وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ » - عفو را دو معنی است یکی معفو ، كما قالت العرب « عَفِيَ الرِّيحُ الْاَنَارَ » ادا آراتها ديگر فصل ، كما قال الله تعالى « حُدِّ الْعَفْوُ » معنی

ما فصل من اموالهم اشارت میکند که «والماعین عن الناس» ایشانند که گماان مردمان در گذارند و محو کنند، پس بر آن اقتضای میکند بلکه ایشانرا بنوازد، و از فصل مال خویش ایشان را عطا دهند این صفت محسان است، و الله تعالی دوست ایشانست که میگوید «وَاللهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»

احسان در معاملت حق آنست که «أَنْ تَعْدَلَ اللهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ» و در معاملت خلق آنست که اگر کسی ناتوان بود تو مادی بیک باشی و آنکس که ترا شاید، تو وی را نشائی، و بذلك امر الله عز وجل «حَدِّثُوا النَّاسَ بِأَحْسَنِ مَا فِي سُلُوكِهِمْ» و المحاسن من الأخلاق، فَأَعْفُ عَنْ طَلْعِكَ، وَجِئْ مَسْ قَطْعِكَ وَ أَحْسَنِ السُّيُوفِ مِنْ يَسِيْرِ الْبَيْتِ

«وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً، أَلَمَتْهُمُ أَنْفُسُهُمْ فَوُضِعَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْخًا» - لطیفه این آیت آنست که الله به موسی (ع) وحی فرستاد که طالمان را گوی تا ذکر من بکنند که آنکه من ایشان را بلعنت یاد کنم، و طالمان این امت را گفت «أَوْ طَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ» دگر و الله، ایمان را در ذکر ستود، آنکه گفت «وَمَنْ يَعْمَلْ الذُّنُوبَ إِلَّا اللهُ» بعضی که شما ذکر من فرو مگذارید که گناهان شما من خود آمرزم فشان مابین اتمه و اتمه

«دگر و الله» - بیک قول آنست که دگر و العرس علی الله عز وجل عند المعصية و ان الله سائلهم عنه آنکه که فرا سر گناه شوند، یاد آید ایشانرا دیوان قیامت و عرس اکر، و مسائلت حق، و ماچتم آوردن کردار، و بار نمودن گفتار آنکه رب العالمین ماسده گوید «اعرف دبت کذا» اعرف دبت کذا» و نقول نعم بارب احسن قرره بدویمه و رأی فی نفسه أنه هلك قال سترتها عليك في الدنيا و أنا أعيرها لك اليوم لائق حال سده آن است که زبان حاشی سمع شکر گوید

سر حمله ندانید که در عالم پاداش
آنها که درین راه ندادیم ندیدیم
ما را همه مقصود سحشایش حق بود
المتة لله که مقصود رسیدیم

۲۴ - النوبة الاولى

قوله تعالى ' قَدْ خَلَتْ ' گذشت و بود ، ' مِنْ قَبْلِكُمْ ' پیش از شما ، ' دُسُ ' هادهای دور کار ، ' فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ ' سرود در زمین و بر رسید ، ' فَانظُرُوا ' سگرید و بر رسید ، ' كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ ' (۱۳۳) ، چوب بود سراحام ایشان که پیغامهای من دروغ شمردد ، و رساندگان مرا استوار مگرفتند
' هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ ' این بیان کردن و پیدا آوردنی است مردمان را ، ' وَهُدًى ' و راه نمویی ، ' وَ مَوْعِظَةٌ ' و پندی ، ' لِلْمُتَّقِينَ ' (۱۳۴) ، برهیر گاران را
' وَلَا تَهْوَا ' وسست مگردید ، ' وَلَا تَعْرُؤْا ' و اندوختن میشد (۱) ، ' وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ ' و شما آحر مرتزید و عال آید ، ' إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ' (۱۳۵) ، (چپین کسید و چپین دایید) اگر گروید گایید

' إِنْ يَسْأَلْكُمْ قَرْحٌ ' اگر شما رسید امرور حستکی ، ' فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ ' رسید مان قوم ، ' قَرْحٌ مِثْلُهُ ' حستکی همچنانکه شما رسید ، ' وَ تِلْكَ الْأَيَّامُ ' و این دور گار آست ، ' يُدْأَوُهَا تَيْنَ النَّاسِ ' که میگرددایم آرا میان مردمان مردول
' وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا ' و ا حدای بید که مؤمنان راستی و درستی که اند ، ' وَ يَتَّبِعْكُمْ مُقَدَّاسٌ ' و ما از شما گروهی شهیدان کمد ، ' وَاللَّهُ لَا يُهْدِي الْغَالِيِينَ ' (۱۳۶) ، و حدای دوست ندارد کافران و ستمگاران را
' وَلَيَحْصِصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا ' و تا ناک کمد و نشوید مؤمنان را تا بچه مانشان (۲)

رسید، «وَيَسْقَى الْكَافِرِينَ» (۱۳۱)، و ناچیز و ناله کند کافران را
 «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا اللَّهَ» پنداشتید که در بهشت شوید، «وَلَكِنْ يَلْعَنُ اللَّهُ»
 ویر بیدیدالله، «الَّذِينَ حَاهَدُوا مِنْكُمْ» ایشان را که نار کوشد تن و حال
 با دشمنان وی ارشما که اند؟ «وَيَلْعَنُ الصَّابِرِينَ» (۱۳۲)، و سدید (۱) که شکیبایان
 ارشما که اند؟

«وَلَقَدْ كُفِّرْتُمْ تَمَوَّنَ التَّوْتِ» و شما ساررو میخواستید مرگ بر شهادت،
 «مِنْ قَلْبٍ أَنْ نَاوَهُ» پیش از آنچه دیدید در احد، «وَقَدْزَ أَشْتُوهُ» آنکه آنچه
 میخواستید دیدید، «وَأَنْتُمْ تَطْرُونَ» (۱۳۳)، و بچشم خود فرا آرزوی خود
 میگردید

السُّبُوبَةُ الثَّانِيَّةُ

قوله تعالى: «فَدَخَلْتُ مِنْ قِصَابِكُمْ سَبْعًا» - ایس افتتاحی دیگر است ذکر
 قصه و قبه احد را، و تعریف است دلهاه مؤمنان را میگوید بیش ارشما در حها
 سستها بود، یعنی سسرا لایام فی تداولها، عادها و حوهای روزگار در حال گردی و
 روز گردی میان حهایان، سیک وید، گاه شادی و گاه اندوه، گاه راحت و گاه
 محنت، گاه آسانی و گاه شدت و اگر خواهی اصافست ست نالله نری، یعنی سسرا الله
 فی حلقه میگوید بیش ارشما بود در حها سستها و بهادهای الله در کار راندن میان
 حهایان، گاه آرمودن اهل حق بدولت اهل باطل، و دولت نار گردانیدن از اهل باطل
 نا اهل حق، و آخر معافست بیروزی اهل حق بر اهل باطل

«فسیروا فی الارص» - بروید در زمین و در سراحام کار میکانگان بگردید
 که اشاب را چون رمان دادیم و فرو گذاشتیم، و آنکه معافست چون کشتم
 و سسکیدیم، و اهل حق را بصرت دادیم شکستگان روز احد را میگوید که ناشما

همان کبیم، کافران را فرو گذاریم مارمان ایشان مرسد آنکه بقاقت ایشان اهلانک
کبیم و مصطفی (ص) و مؤمنان را صرت دهیم

« هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ » - میگوید این قصه که رفت واس شرح که دادیم درین
آیت صرت نمودنی است مردمان را و تعزیت کردن، و دلها را آرام دادن، و اوعواق
شان دادن و اگر خواهی « هَذَا » اثبات نه قرآن بهی و متقیان در آخر آیت
متقیان امت محمد (ص) اند علی الخصوص یعنی که این قرآن ایشان را روشنائی
است و راه نمویی، بیان من الهمایه، و هدی من الصلالة، و موعظة من الهالة لامة
محبته حاصه

« وَلَا تَهِنُوا » - مرا مقاتلان روو احد میگوید پشت منهدید و اردست فرو
میفتند و آنچه بر شما رفت از هریمت و مصیت اندوه کی مید (۱) آن روو هفتاد مرد
از اساز کشته شدند و پنج مرد از مهاجرین یکی حمرة بن عبد المطلب، دوم
مصعب بن عمیر صاحب رایت رسول خدا (ص)، سوم عبد الله بن جحش ابن عمة رسول الله،
چهارم عثمان بن شماس، پنجم سعد مولی عتبه و هفتاد مرد دیگر را محروح
کردند، از ایشان یکی علی بن ابیطالب (ع) بود بروی شست و اند حراحت بود
فجعل رسول الله یمسحها و هی بلنثم یا بد الله کأن لم یکن « و قتاده بن نعمان را
صرتی بر حشم آمد، چشمش از چشمخانه بیرون افتاد، رسول خدا (ص) آن دیده
بر حای خوش نهاد، معادت گناحس ما کانت

و رب العالمین بر سیل سلیت و عزت میگوید اندوه کی مسد ناین قتل و حرح
که بر شما رفت، « وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ » که ما آخر سر انجام سما دارید، و شمار تر آئید، و
بیروزی شما ببید ابن عباس گفت چون هریمت بر مسلمانان افتاد، اصحاب رسول (ص)
شعنی گریختند، خالد بن ولید بالشکر مشر کل حواست که بر بالای انسان افتد نا
ایشان علت کد، مصطفی (ص) دعا کرد ما ر حدا یا ایمان بر ما مسلط مکن و بر ما

یاری ایشان مده، مارا حرت و پناه نیست، و بی تو مارا قوت و داشت نیست. نارحدا یا! درین شهر همین گروماند که تراه یگانگی گواهی میدهند و ترا میپرستند، ایشان را بدست دشمن مده. پس رب العالمین دعای وی اجابت کرد و این آیت فرو فرستاد «ولا تمهوا ولا تحربوا و أنتم الأعلون» صعیف و بددل مشوید و از حسک دشمن ناریس میشیید، و حدود را عاخر وار میسکید. پس نری مسلمانان تیراندازان پیش از مشرکل با کوه افتادید و برآلاه کفران تا بریشان علیه کردید. این است که رب العالمین گفت «وأنتم الأعلون إن كنتم مؤمنين» بعی اد كنتم مؤمنين

قوله «إِنْ يَمْسِكُمْ قَرْحٌ» قراحت حمرة و علی و یوکر بضم قاف است و قَرْح و قُرْح دولت است چون صَف و ضَعف، شَهد و شَهد - فراء گفت چون بفتح گوئی عین حراحت است و چون بضم گوئی ألم حراحت است و گفته اند بضم اسم است، و بفتح مصدر و معنی قرح دراصل حلوص است؛ و منه القریحةُ حالص الطبیعة و ماء قراح حالص من الکدر، والقراح من الأرض حالص الطین، و رحل قرحاں ادا لم یصه حدری و لاحصة پس حراحت را بدان قرح گوید، لعلوص الالم الی نفس صاحبها

«إِنْ يَمْسِكُمْ قَرْحٌ» - این نار نعلیتی دیگر است مؤمنان را در وقعة احد میگوید اگر شما حراحتها رسید روز احد، کفار قریش را روز ندد مثل آب رسید اگر امسال در احد ار شما قومی کشته شدند؛ یا رسال ارشان هم در ندد قومی کشته شدند همانست که حای دیگر گفت «إِنْ يَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ» و حای دیگر گفت «أَوَلَمْ نَأْمُرْكُمْ بِمِصْبَةٍ قَدْ أَصْنَمْتُمْ مِنْهَا» اس مآست که رب العالمین روز گار میگرداند میان مردم بر دَوَل یک روز دولت آن را و یک روز این را

يَوْمٌ عَلِيمًا وَيَوْمٌ لَّنَا

فِيَوْمًا تُسَاءُ وَيَوْمًا نُسَرِّ

«فذلك قوله عز وجل» وبتلك الايام نداولها بين الناس» ابن عباس گفت

روى احد، اوسفيان بر سر کوه شد، ساعتی نايستاد و آنکه گفت اين ابن کشفه،
اين ابن ابی قحافه، اين ابن الحطاب، عمر جواب داد و گفت هذا رسول الله،
هذا النكر، وها أنا ذا عمر اوسفيان گفت «يوم نيوم وإن الايام دول و
الحرب يسحال (۱)» عمر گفت لاسواء، قتلا في الحنة وقتلاكم في النار

«وليعلم الله الذين آمنوا» - علم اسما بمعنى ديدار است، ليعلم اي يري
قبيسي گفت حدي را دو علم است يكي بيش از کار، وديگری پس از کار داند که
چه خواهد بود بيش از بود آن حر (۲)، و داند که چه بود پس بود آن حر (۳) و گفت
که اين علم دوم معنی آن ديدار است، و آن در قرآن حايها است و عرب اردويت
علم و ار علم بر ویت کنایت کند، چنانکه گفت عز و علا «الم تر الى الملاء و
«الم تر الى الذين حرخوا» و امثال اين فراواست

«وَيَتَّخِذَ مَسْكَمَ شُهَدَاءَ» - ميگويد ما ار شما گواهان گيرد حويشتن را،
و شما يكدیگر را، تا گواه شويد بر آنکس که حان بدل کرد از بهر حدي، و آنکس
که حان خود بدل کرد در خلاف حدي و گفته اند شهداء اسما شهيداند، ستوا
بتلك لانهم عايوا نوانهم و شهدوا في مكابهم، و اين آن گفت که مسلمانان ميگفتند
اگر ما را زوري بود خون زور فدي در آن زور ما کافران قتال کسيم، و ار خدا شهادت
خواهيم رب العالمين گفت زور احد که کافران را دولت داديم به اردوستي ايشان بود
«فإن الله لأحب للظالمين» اي الکافرين، لکن از بهر آن بود که مسلمانان شهادت
مخواستند، و مير حدي حواست که مؤمنان را بآن رجها و مصيبتها که آن زور
باشان رسيد، و صبر کردند، ايشانرا از گناهان ناک گرداند و صافي و هري

۱- يقال العرب يسمهم سحالا، اي تارة لهم وتارة عليهم . (المجد) ۳۰۲ - سحاه حير

و قوت و شوکت کاهراب را ناچیر و ناپیدا کند و نهاده ، این است که رب العالمین گفت

«وَلْيَتَمَنَّيَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَمَنَّيَ الْكَافِرِينَ» - اَلْتَمَنِّيْصُ اَلْثَّقِيْةِ وَالتَّحْلِيْصِ

والمحقُ التَّعْصِرُ وَالْهَلَاكُ

« اَمْ حَسِبْتُمْ اَنْ تَدْخُلُوا الْحَيَّةَ » - این « اَمْ » در قرآن حایها است ، و در موضع استعظام است بمعنی اَحْسَبْتُمْ و گفته اند که در موضع « دل » است و « لَمَّا يَعْلَم » بمعنی لَمْ يَعْلَم است و لَمَّا بمعنی لَمْ در قرآن فراوان است و علم در پس آیت بهر دو حایگه بمعنی رؤیت است و این مص که در « و يَعْلَم » است ، مص علی الضرف است رب العالمین در پس آیت بیان کرد که مؤمنان در راه خدا مقامات نلایکشد ، و ربحها احتمال کند و این بحواب آن مافقان آمد که رور احد فرامؤمن گفتند « لَمْ تَقْتُلُوْا اَمْسَکُمْ وَتَهْلُکُوْا اَمْوَالُکُمْ فَاِنْ مَّحْتَدًا لَوْ کَانَ سَبًا لَمْ یَسْلُطْ عَلَیْهِ الْقَتْلُ » فقال المؤمنون بلی ، من قتل ما دخل الحیة فقال المافقون لَمْ تَمُتُوْا اَمْسَکُمْ الباطل ، فأمر الله عروحلَّ « اَمْ حَسِبْتُمْ اَنْ تَدْخُلُوا الْحَيَّةَ » الآیة

« و لقد کسبتم نَسْوَنَ الْمَوْتِ مِنْ قَبْلِ اَنْ تَلْقَوْهُ » - سیاق این آیت بمناب

مؤمنانست میگوید از پارسال و ار که که شرف شهیدان بدر شیدید همه رور شهادت تا رور میخواستید و میگفتید نایبمدر که اگر ما را وقعه ای چون وقعه بدر بود ، بسی که ما چون حکم کنیم ما در راه حق شهید شویم « فقد رأیتموه » ایسک رور احد ندیدید ، آیه میخواستید

« و اَنْتُمْ سَطْرُوْنَ » - و بحشم سردر محمد (ص) مگر یستید ، و در آن قتل و قتل

که آنجا رفت ، و با این همه بهر مت شدید ، و روی از دشمن برگردانیدید اکون حکم مسلمانان در قتل کفار آست که چون در صف قتال بایستند روی از دشمن مگردانند و بهر مت نشود و شکستگی در مسلمانان نیارند که این حرام است و از

حمله کنائر، مادام که لشکر کفار دوبار چندانکه لشکر مسلمانان، بیش باشد
 ابن عباس اربین حا گفت «مَنْ فَرَّ مِنْ اَئِمَّةٍ فَقَدَرٌ، وَمَنْ فَرَّ مِنْ ثَلَاثَةٍ لَمْ يَغِرَّ»
 وهو المشار اليه بقوله تعالى: «اِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا» پس اگر عدد دشمن دوبار
 چندانکه عدد مسلمانان، بیش بود، گریختن و قتال بگذاشتن رواست، و ایشان در آن
 معدود، لقوله تعالى: «وَلَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ»

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «قَدْ حَلَبَ مِنْ قُلُوبِكُمْ شَيْءٌ فَاِذْهَبُوا» - ای اعتراض و اضطراب و کیف
 فعلمنا ممن والى، و کیف انتقاما متن عادى میگوید در بگریزد بدگان من، عورت
 بگیرید و هیکان من، پس بدبیرید دوستان من، اذیده نصائر برگارید، بطر عورت
 و فکرت نکار دارید، تا بسید لطف من یا دوستان من و قهر من بردشمان من آن
 لطف اثر فصل ماست، و این قهرشان عدل ماست، اثر فصل کیم سراست، و ردل کیم
 رواست، که خداوندی و پادشاهی بحقیقت ما راست اثر فصل ما بود که ۴۵۲ صهی را
 بر کشیدیم و سواحتیم، و بی ساهه طاعت ماوی کرامتها کردیم و علم دادیم و مسعود
 فرشتگان کردیم، و بیچار خود بحطيرة قدس (۱) رسانیدیم، آنکه آب رات که
 اروی برت ارو در گذاشتیم، و عدد نهادیم، و رقم اصطفايت و احتمايت کشیدیم،
 که «ثُمَّ اخْتِأَهْ رُتْهُ، فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى» شتاب عدل ما بود که اطمینان بومید
 را برانیدیم، و مهجور مملکت کردیم، و نآب سرفراری که کرد و کمر که
 آورد عنادت چندین هزار ساله ساد بردادیم، و این رقم کمر بروی کشیدیم
 که «وَكُلٌّ مِنَ الْكَافِرِينَ» اثر فصل ما بود که نوح را از دست دشمن و رحم
 ایشان برهائیدیم، و از بهروی کشتی ساحتیم، تا از عذاب طوفان ایمن کردیم
 نشان عدل ما بود که قوم نوح را یکبارگی نآب بکشتیم، و وسط زمین را از محاسن
 کفر ایشان بشتیم اثر فصل ما بود که انرا هیمن را بدوست خود گرفتیم و بدر

پیمامبران و پیشوا ملت خود کردیم، و آتش تروی موستان چون گلستان کردیم
و نشان عدل ما بود که نمرود طاعی را از درگاه خود برانیدیم، و چون خواست که
قربان کند او هرما دست ردّ سیمه وی تار نهادیم و بید رفتیم، و آن سرکشی و
حاری که بود بدست پشماى هلاك کردیم اثر صل ما بود که موسی کلیم را با
پشمیه ای و عصائی محمود مردیک کردیم، مکوه طور بر آوردیم و همراه (۱) خود
کردیم نشان عدل ما بود که فرعون بی عون را از سخت و تاج در زدیم و او را و
حمله قبطیان را ناب کشیم، و حانها و ریزهای ایشان را یگان به نسی اسرائیل
سپردیم اثر صل ما بود که صدر دولت یتیم موطالب ارحمت آسمان بر گذاشتیم، و
مقام محمود و عرش عظیم سرلگه وی کردیم، و لقاء و رساء خود و شعاعت امت تحفه وی
ساختیم نشان عدل ما بود که عقبه و عتقه و امیه و شیه و ولید مغیره و ابو جهل
پر حهل را و حمله صادید قریش را به اسفل التافیلین فرو بردیم، و ظلمت کمر ایشان
ماطی ادمار خود بردیم، و نقاب تمرّار چهره حمال اسلام فرو گذاشتیم، و سیطره من
محمال شرع سوی و رسالت محمد (ص) عربی بیاراستیم و پیر داشتیم، و این بنا در عالم
دردادیم «وَقُلْ حَاءَ الْحَقِّ وَ رَهَقِ الْبَاطِلِ»

سائق و قائد صراط الذین

به قرآب مدان و به ر احبار

حر بدست و دل محمد (ص) بیست

حلّ و عقد حریمه اسرار

در طریق رسول دست آور

مرسوط حدای پای افشار

«هَذَا بَيَانُ لِلنَّاسِ» - میگوید آنچه کردیم از کرامت و اهانت (۲)، و آنچه

ممودیم از نواحت و سیاست، آن کردیم تا بدان مردمان عزت گیرند، و دانایان

بند پذیرند، و بریر کل دریاسد، و هوشیاران در هوشیاری بفرایند، عافلان ارعفلت

مار کردند، گهی در قهر و عدل الله مگرد، از هلاک متمردان و حسران اهل طمیان
 برانید بشند، وار بیم چوب نمک در آب بکنارند که در فصل ولطف الله مگرد،
 بواحت پیغامبران و کرامت دوستان یاد کند، چون گل بر بارش بکنند خدا را که
 چنان پرستند و گه چنین رب العالمین از مؤمنان ایس تردّد و اختلاف حال در
 پرستگاری و طاعت داری بپسندید و ایشان را در آن ستود، گفت «يَدْعُونَ رَبَّهُمْ
 حَوْفًا وَطَمَعًا»، حای دیگر گفت «يَدْعُونَ رَبَّاعًا وَرَهًا»

«ولا تمهوا ولا تعربوا وأنتم الأعلون» - میگوید، هیچ اندوه مدارید، و
 هیچ غم محوید، و خود را حوار و حقیر مشمرید که برتری و مهتری خود شما را
 سرد، که عهد من دارید، و بیاد من دارید، و صمان من تکیه دارید، و برحمت
 من آسایش و ریان حال بنده ارسر باز و دلال این ترتم میکند

حر خداوند معرمانی که حواسد مرا

سرد این نام کسی را که علام تو بود!

پیر طریقت در مباحثات گفت الهی چه عم دارد او که برا دارد؟ کرا شاید
 او که ترا بشاید؟ آراد آن من که بیاد بویاران، و آناد آن دل که بهر بویاران،
 و شاد آنکس که مانو در پیمان

از غیر خدا شدد سر هیلانست

کار آن دارد که مانو در پیماست

۲۵- النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ» الآية و بیست محمد (ص) مگر
 فرستاده‌ای از مردمان، «قَدْ حَلَّتْ مِنَ قَلْبِهِ الرُّسُلُ» بیش ارو فرستادگان فراوان
 گذشتند، «أَفَأَنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ» اگر او مُرد یا بکشتند، «إِنَّمَلْتُمْ عَلَىٰ أَعْيَابِكُمْ»

شما مار میگردید به پس مار ، « وَمَنْ يَتَّبِعْ عَلَىٰ عَقِبِهِ » و هر که مار گردد مرد و عقب
 خویش ، « فَلَنْ يَصُرَ اللَّهُ شَيْئًا » مگر اید حدای را هیچ چیز ، « وَسَيَعْرِى اللَّهُ
 الشَّاكِرِينَ ^(۱۳۳) » و آری پاداش دهد حدای سپاسداران را

« وَمَا كَانَ لِمُصْرٍ » و سود و بیست هیچ تن را و هیچ کس را ، « أَلْ تَتُوتُ إِلَّا
 بِإِذْنِ اللَّهِ » که نمیرد مگر بحواسِ خدا و دانش او ، « كِتَابًا مُّؤْتَلَفًا » بسته ایست
 و انداخته ای نامرد کرده که کی ، « وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا » و هر که ثواب این جهانی
 خواهد ، « نُؤْتِهِ مِنْهَا » بدهیم او را از آن ، « وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ » و هر که
 ثواب آب جهانی خواهد ، « نُؤْتِهِ مِنْهَا » بدهیم او را از آب « وَسَعَرَى
 الشَّاكِرِينَ ^(۱۳۴) » و آری ثواب دهیم سپاسداران را

« وَكَأَيُّ مِسْ نَسَى » ای سایعامرا ، « قَاتِلَ نَمَّةٍ » که با وی جنگ
 کردند ، « رِيثُونَ كَثِيرًا » سپاههای فراوان ، « فَمَا وَهَّوْا » سست نگشتند و تن
 ندادند ، « لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ » آنرا که بایشان رسید در راه خدا ، « وَمَا
 صَعُّوا وَمَا اسْتَكَانُوا » سست و مددل شدند و اردست فرو بیفتادند ، « وَاللَّهُ يُحِبُّ
 الصَّابِرِينَ ^(۱۳۵) » و الله دوست دارد شکیبایان را

« وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا » و سود سخن ایشان مگر آنکه گفتند
 « رَبَّنَا أَخْرِ لَنَا دُثُونًا » خداوند ما ، بیامر ما را گناهان ما ، « وَاسْرِاقُنَايَ أَمْرِنَا »
 و گراف کاری ما در کار ما ، « وَتَبِ أَعْدَاؤُنَا » و برحای دار و محکم بر ایستادن گاه
 ما در سسل خویش ، « وَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ^(۱۳۶) » و یاری ده ما را بر گروه
 ناگرویدگان

« فَأَنَاهُمُ اللَّهُ تَوَابَ الدُّنْيَا » نداد حدای ایشانرا ثواب این جهانی ، « وَخَسَّ
 ثَوَابِ الْآخِرَةِ » و بیکوئی ثواب آن جهانی « وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ^(۱۳۷) » و الله
 دوست دارد بیکو کاران را

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ای ایشان که مگرویدند، «إِنْ تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا» اگر فرمان برید ایشان را که من کفر شدند، «يَزِدْكُمْ عَلَىٰ آفَاتِكُمْ» بر گرداند شما را پَس مار، «فَتَقَلَّبُوا حَاسِرِينَ» (۱۳۹) تا مر گردید و ریامکار باشید
 «نَلِّ اللَّهُ مُوَلِّيَكُمْ» بلکه الله حدای شما و بار شما، «وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ» (۱۴۰)،
 و او بهتر یاری دهدگان است

النوبة الثانية

قوله تعالى «وما محمدُ إلا رسولٌ» الآية مفسران گفتند سب مروی
 این آیت آن بود که **مصطفی (ص)** آنرور که بعراء **احد** بیرون شد چون بمقام رسید،
 شمعی از شمعهای **احد** فرو آمد، و پشاه مرد بیراندار اولشکر خود برگزید، و
عبدالله بن حنبل بن ابی اسرار برادر حوات حنبل بر سر ایشان امیر کرد، و ایشان را بپایان
 کوه برگذرگاه دشمن برداشت، و گفت اگر ببینید که ما را صبرت است یا هزیمت،
 هر چون که باشد، شما ارایحامروید و بر مگردید، ما را که برگزید و آنکه دشمن
 از پس در آید و ما را دریابد پس لشکر **قریش** در رسید **حالد بن ولید** بر میسره
 ایشان، و عکرمه بن ابی جهل بر میسره ایشان و رمان **قریش** میرا ایشان بیرون آمده،
 دو میزدند و شعر میگفتند، چنانکه عادت ایشان بود **مصطفی (ص)** و باران حمله
 کردند، و کافران را هزیمت کردند، و قومی را نکشتند از ایشان یکی
ابی بن حلف حمحی بود، وقتی رسول خدا (ص) را گفته بود مرا مادیانی است و برا علف
 میدهم و بیکو میدارم ما بر پشت آن برا کشم رسول خدا حوات داد که من برا کسم
 اشاء الله پس روز **احد**، **ابی بن حلف** بر دیک رسول (ص) در آمد و قصد وی میکرد،
 رسول خدا (ص) نگذاشت ما بر دیک در آمد، حرهای ستند از **حارث بن الصمة** و بر کردن

وی رد ار اسب یفتاد چنانکه گاو نانک میکرد و میگفت « قتلای محمد »
 قوم وی ویرا نر گرفتند، گفتند مترس، ناکی یست، و صریت گشمنه یست
 حواب داد که چه حای ایست، اگر محمد حیو بر من افکندی مرا نکشتی، که
 اروی شنیدم که من ترا مکشم دیگر دور آب ندست از آن رحم نبرد و
 حسان بی ثبات در وی میگوید

لقد وَرِثَ الصَّلَاةَ عَسْ أَيْهَ اَنِ حَبِیْبِ سَارِرِ الرَّسُولِ

پس چون کافران هریمت شدند و مسلمانان در عیبت در افتادند آن قوم که
 رسول (ص) ایشان را نمر کر نداشته بود چون هریمت کفار دیدند، و مسلمانان
 بصیبت در افتاده، ایشان بحلاف افتادند قومی گفتند فرمان رسول (ص) را حلاف
 نکسیم، و وصیت وی دست سداریم، و از حای برویم قومی گفتند چه حای درنگ
 است، کافران همه هریمت رفتند، و مسلمانان آمک عزت میکشد و عیبت
 میگیرند پس بیشترین ایشان فرمان رسول خدا (ص) را حلاف کردند، و سر کر
 نکداشتند، و بصیبت گسرفتن مشغول شدند خالدين وليد و عكرمة بن ابی جهل
 که سالار لشکر قریش بودند، دیدند که مسلمانان بصیبت مشغول شدند از آن جایکه
 که قوم بر حاسته بودند ناخشن کردند بر مسلمانان، و ایشان را شکستند، و هریمت
 کردند در صانه عبدالله بن قیس حارثی رحمی بر حیره عرب رسول خدا (ص) کرد
 چنانکه محروم شد، و یاران را اروی تراکنده کرد پس دیگر ناره قصد رسول (ص)
 کرد مصعب بن عمیر فرار آمد نادفع کند، بدست حارثی کشته شد حارثی
 نارگشت و میگفت « اَنِی قَتَلْتُ مُحَمَّدًا » و آوارده همدای ارمیان لشکر آوار داد
 الا ان محمدًا قد قُتِلَ، گویند آن آوارده همدای علیس بود لعنه الله پس مصطفی (ص)
 نا گوشه ای شد و میگفت « اِلَیَّ عَاذَ اللهُ اِلَیَّ عَاذَ اللهُ » ناسی مرد ناوی افتادند و

او را پاس میداشتند ، و دشمنان را دفع میکردند . قومی از مسلمانان را طس افتاد که رسول (ص) را کشتند ، میگفتند « لیت لنا رسولاً الیٰ عبداللہ بنی انی فیأحد لنا أمناً من انی سفیان » بعضی منافقان گفتند اگر محمد (ص) کشته شد ندیبر اول که داشتید مار شوید انس بن نصر عم انس بن مالک گفت یا قوم اگر محمد (ص) کشته شد حدای محمد (ص) رنده پاینده است شما را چه وندگی بود و چه راحت بعد از رسول خدا ؟ اکنون بیائید تا شمشیر ربیم و حگ کیم هم بر آن دین که رسول (ص) حگ کرد ، و میبریم هم بر آنکه وی نمرد آنکه گفت « اللہم انی أعوذُ الیک مما یقول هؤلاء المسلمون و أرا الیک مما جاء به هؤلاء المنافقون » پس روی دشمن نهاد و حگ کرد تا کشته شد پس رسول خدا (ص) سوی صحره شد ، و مردم را مرحود خواند اول کسی که رسول (ص) را و اشاحت کعب بن مالک بود گفتا دو چشم بر کسین ویرا مشا حتم که بر معمری افر و حتمند تا وار بلند گفت « یا معشر المسلمین اسیروا هذا رسول اللہ (ص) » رسول (ص) با وی گفت خاموش باش پس طائفه ای یاران ناوی پیوستند و رسول (ص) ایشان را ملامت کرد که چرا مگر یختید وشت ندادید ، ایشان گفتند یا رسول اللہ پدر و مادر ما را فدای توانا ، آن سگانگان آواره قتل سو در میان لشکر افکندید ، دلها ما شوریده و کسته گشت ، ترسیدیم ، و از آن بیم ورس بر میدیم و مگر یختیم پس رب العالمین نشان ایشان و بیان این قصه که گفتیم ، این آیت فرستاد « وما محمد الا رسولٌ » - محمد و احمد دو نام اند مصطفی را صلوات اللہ علیہ ، معنی آن ستوده و ستودنی و محمد در ستایس بلیع تر است که از تحمید است ساء مبالغت از حمد مامترو جامع بر معنی هو المستعری لجميع المحامد و هر چه اسباب ستایش است و حصال آرایش در وی موحود ، و او تآن موصوف رب العالمین گرامی کرد

مصطفی (ص) را باین دو نام که هر دو ارباب خویش شکافته ، و بی معناه اشد الشاعر
حسان بن ثبات (ص)

و شَقَّ لَهُ مِنْ اسْمِهِ كَيْ يُحَلَّ هَذَا الْعَرْشَ مُحَمَّدٌ وَ هَذَا مُحَمَّدٌ

هو صلى الله عليه وسلم محمدٌ و آتَمُّ الْحَمَادُونَ ، و لَوَاهُ الْحَمْدُ ، و مقامه المحمود

قال ابن عباس اسمه (ص) في التوراة احمد الصَّحْوَك القتال يركب النعير ،

و بلس الشملة ، و يُحْتَرَى بِالْكَسْرِ ، سبعة على عاتقه و قال (ص) «أنا لى اسماء»

أَنَا مُحَمَّدٌ وَ أَحْمَدُ ، وَ أَنَا الْمَاحِي الَّذِي يُبْحِي بِي الْكُفْرُ ، وَ أَنَا الْحَاشِرُ الَّذِي

يُحْشِرُ النَّاسَ عَلَى قَدَمَيَّ ، وَ أَنَا الْعَاقِبُ الَّذِي لَا سَبَّ بَعْدِي ، و قوله «و يُحْشِرُ النَّاسَ عَلَى

قَدَمَيَّ» معناه انه بقدمتهم وهم حلقه فَإِنَّهُ أَوَّلُ مَنْ يَشُقُّ عَنْهُ الْقَسْرُ ، ثُمَّ النَّاسَ

يَسْمَعُونَهُ رَوَى أَبُو هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) «أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ صَرَفَ اللَّهُ عَنِّي

لِسَانَ قُرَيْشٍ وَ شَتَمَهُمْ ، يَشْتُمُونَ مَذْمُومًا وَ أَنَا مُحَمَّدٌ ، وَ عَنْ عَلِيٍّ (ع) قَالَ قَالَ

رَسُولُ اللَّهِ (ص) أَنَا سَيِّدُ الْوَالِدِ مُحَمَّدٌ فَأَكْرَمُوهُ ، وَ أَوْسِعُوا لَهُ فِي الْمَجْلِسِ ، وَ لَا تُقْفَحُوا

لَهُ وَجْهَهُ ، وَ مَا مِنْ قَوْمٍ كَانَتْ لَهُمْ مَشُورَةٌ فَحَصَرَ مَعَهُمْ مَنْ اسْمُهُ أَحْمَدُ أَوْ مُحَمَّدٌ ، فَادْخُلُوهُ

فِي مَشُورَتِهِمْ ، الْأَحْرُ لُهُمْ ، وَ مَا مِنْ مَائِدَةٍ وُضِعَتْ فَحَصَرَهَا مَنْ اسْمُهُ أَحْمَدُ أَوْ مُحَمَّدٌ

الْأُقْدَسُ فِي كُلِّ يَوْمٍ ذَلِكَ الْمَرْلُ مَرَّتَيْنِ وَ قَالَ (ص) نُسَبُّونَ أَوْلَادَكُمْ مُحَمَّدًا ثُمَّ

بِلِسَانِهِمْ ، و مصطفی (ص) را در قرآن ده نام است اَرَأَيْتَ نَامَهَا دُو سَوْتٍ وَ تَقْرِيبِ

رَاسْتٍ ، وَ دُو يَدِ دَحْتٍ وَ عَظِيمٍ رَا ، وَ دُو هَيْتٍ وَ تَرْهِيْبٍ رَا ، وَ دُو كَيَايَتِ اَبَدٍ وَ دُو تَصْرِيحِ

اِمَّا اَنْ دُو كِه سَوْتٍ وَ تَقْرِيبِ رَاسْتِ بِي اسْتِ وَ رَسُوْلٍ وَ مَدْحَتِ وَ عَظِيْمِ رَا رُوْ فَ اسْتِ

وَ رَحِيْمٍ ، وَ هَيْتٍ وَ تَرْهِيْبِ رَا مُشْرَ اسْتِ وَ بَدِيْرٍ ، وَ كَيَايَتِ طَه وَ سٍ ، وَ صَرِيْحِ

مُحَمَّدٍ وَ أَحْمَدٍ

« قَدْ حَاتَ مِنْ قَلْبِهِ الرِّسَالُ » - اِیْ یَمُوْتُ هُوَ کَمَا مَاتَ الرِّسَالُ

« اَفَا بِنِ مَاتَ » - اِیْ عَلٰی فِرَاشِهِ « اَوْ قُتِلَ اِنْ قَاتَمْتُ عَلٰی اَعْقَابِکُمْ » - اِیْ اَرْتَدَدْتُ

کفاراً بعد ایمانکم و در بطم این آیت تقدیم و تأخیر است که معنی استعظام مراقبات می افتد به نر موت و قتل ، که انقلاب اربشان مسکر است به موت یعنی آتقلون علی اعتقادکم ان مات محمد أو قتل ؟ بطیره قبوله « أفان میت فهم الحالدون » - یعنی « انهم الحالدون ان میت » و گفته اند او قتل از بهر آن گفت که مصطفی (ص) را هم موت بر فراش بودهم قتل بود ، بحکم آن حر که گفت « مارالت اكلة حیر تمادنی هندا اوان قطعت أهری (۱) »

« و من یقلب علی عقیبه » - عتب پی ناشه است ، کبایت است از رفتن به پس ، و ارو ایسحا ردت خواهد از مسلمانی میگوید هر که از اسلام مائشك گردد و مرید شود ، « هل یصر الله شیئاً » - آن بر الله هیچ ریان نکند ، بلکه ریان هم نفس مرید مار گردد که از ایمان و سعادت آخرت در ماند و صح فی البحر انه صلی الله علیه و آله وسلم قال یسما أنا علی الحوص اندمرکم رمراً فتعرتکمکم الطریق فمادیتمکم الالهتوا الی الطریق ، فمادی مُباد من وراعی انهم بذلوا بعدک فأقول سُحقاً لئن بذل بعدی ورؤی انه قال انی علی الحوص حتی انی انظر الی من یردُ علیّ منکم و سیؤحدُ ناسٌ دومی فأقول یا رب منی ومن امتی فیقال هل شعرت ما عملوا بعدک ؟ والله ما ترخوا بر حوص علی اعتقادهم

ثم قال الله تعالی « و سیحری الله الشاکرین » یعنی المؤمنین الموحیدین لله ، العارفين بسم الله عز وجل و منه علیهم و روایت است از بقلة احار و حمله آثار که چون مصطفی (ص) از دنیا بیرون شد ، عمر بن الخطاب بر حاست و گفت که مافقان میگوید که رسول خدا (ص) بمرد ، و رسول (ص) بمرد ، که وی بحصرت عزت رفت چنانکه موسی (ع) چهل شب از میان قوم برفت بمساحات ، پس بار آمد ، مصطفی (ص)

۱ - الانهر ورید السق ، و منه مارال براحه الالم حتی قطع انهره ای اهلکه

(السعد)

همچنین ناز آید و پس ما این منافقان که این سخن میگویند دست و پای بریم
و گردنهاشان بریم، و بردار کسیم این قصه نه نوکر صدیق رسید، نوکر بیامد
نه عمر برگشت، و عمر همان سخن میگفت نوکر در خانه عایشه شد
مصطفی (ص) را دید حامه سر کشیده، حامه از روی وی مار کرد، و برا دید کالد
مارك حالی کرده، بروی وی در افتاد و میگريست و میگفت «فداك ابي و اُمي، ما
اطيئك حيا و ميتا، مات محمد و ربّ الکعبة، پس بیرون آمد و آوار داد «علي
رسلک يا عمر! انصت»، ناش يا عمر، خاموش يا عمر، و عمر سر وارد و همان سخن
میگفت، پس نوکر روی مردم نهاد و سخن در گرفت مردم همه روی سوی
در نهادند و عمر را بگذاشتند نوکر این آیت برخواند که «وما محمد الا رسول
قد خلقت من قبله الرسل، الآية پس گفت فتر کل منکم یعدّ محمداً، فقدمات
اليه ائدی کان یعدّه، و من کان یعدّ الله وحده لا شریک له، فان الله حی لم یمت
بعضی صحابه که حاضر بودند سوگند یاد کردند که کوئی هرگز این آیت نشنیده
بودیم، وار آسمان نه مصطفی (ص) فرو نیامده بود تا آن روز که از نوکر
شنیدیم، و داستیم که حق است و راست آنچه نوکر گفت
فوله «وما کان لیسر ان تموت» - تقدیره و ما کانت نفس لیموت «الا
یاد الله، ای بقضاء الله و قدره «کتاباً» ای کتب الله فی ذلك کتاباً مؤخلاً» -
الی ائله ائدی قدره، فرا هر یشتیان روز احد میگوید که این مرگ بقضا و قدر
و مشت ما است آنچه بستیم و تقدیر کردیم، سگرده، و نه هر که بهر یست شود وار
حک مگر در در رندگی وی سخواهد افروزد پس چرا هر یست برخود افکندید،
و پشت مدادید، هاست که گفت «ولن نعکم الیرار ان فرم من الموت
او القتل» و قال السی «ورع الله الی کل عبد من خمس من احله و عمله و اثره
و مصححه و ررقه، لا یتمدا هن عند»

قوله «وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا...» ای و مَنْ یُرِدْ ثوابه و عمله رِبْعَةُ الدُّنْيَا و رُحْرُهَا، «نُؤْمُهُ مِنْهَا» ثواب نامی است پاداش کردار را در بیک و درید، اربهر آمله آن ارسرای کردار کار کسده ناوی گشت يُقَالُ «ثَابٌ إِلَى الْمَرْصِ حَسْمَةٌ» ای رجع و معنی آیت آنست که هر که بطاعت و عمل خوش ثواب دیوی ملد، ویرا ندیم، و در بیک نداریم لکن چنان باشد که در آن آیت دیگر گشت «وَمَنْ كَانَ يُرِيدْ حَرْثَ الدُّنْيَا، نُؤْمُهُ مِنْهَا وَمَالُهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ صِيبٍ»

«وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْمُهُ مِنْهَا» - و هر که بطاعت و عمل ثواب احروری خواهد، ویراست آنچه حواست این ثواب عمل بر اندازد بِنْت و بروفق هتت بود هر که را در عمل بِنْت دنیا بود، ویرا دیاست، و هر که را بِنْت عقی بود، ویرا عقی است، وِإِلَيْهِ إِشَارَاتُنِي (م) «أَمَّا الْأَعْمَالُ بِالْبَيِّنَاتِ وَإِنَّمَا لِأَمْرِي مَسْوِيٌّ مِنْ كَانَتْ هَجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ هَجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَمَنْ كَانَتْ هَجْرَتُهُ إِلَى دِيَا يُصِيبُهَا، أَوْ أَمْرًا يُتْرَكُهَا هَجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ»

قوله «وَكَايَتِي مِنْ سَيِّئِ» الْآيَةِ - قرائت مکی بمد و همراه است، بر مثال «كَايَسْ»، باقی تشدید بیا و بی مد حواست بر مثال «كَتَيْسْ»، و معنی هر دو لغت یکسان است ای و كَمْ مِنْ سَيِّئٍ، و تقول العرب «بِكَاَيَتِي هَذَا الثَّوْبُ»، ای دَكَمْ هَذَا الثَّوْبُ «قُتِلَ» برورن قُتِلَ بر محمول قرائت حر می و نصری است دیگران قَاتَلَ حواست، و این کلمات را چهار وجه است یکی «وَكَايَتِي مِنْ سَيِّئِ قُتِلَ» ای بجا وقف کنی معنی آنست که سایبایع امران که کشتند، و در قرآن اربین کشتن اسباب فراوان است، و بر جهودان مآن گواهیها فراوان ارحدا و ار آن کشتگان و گریا (ع) و یحیی (ع) شناسند وجه دیگر «وَكَايَتِي مِنْ سَيِّئِ قَاتَلَ» وقف است میگوید سایبایع امران که کشتن کرد و حگک نادشمان خدا و ارمقانلان ییعامرمان داود (ع) و سلیمان (ع) و

یوشع (ع) شناسد آن دو وجه دیگر «قُتِلَ مَعَهُ» و «قَاتَلَ مَعَهُ» قتل و مقابله با سپاه بیعامران افتد میگوید. سایبعامرا که ناوی فراوان ارسپاهها را ایشان کشتن کردند، و سا که کشته شدید از هر حد و در پیدا کردن دین وی

«الرَّتَبِ» نامی است سپاه را که از هر اراکم باشد این معهود گفت «رِیتَیون» هراها باشد از ما گرفته اند يُقَال «رَتَا الشَّيْءُ اِذَا رَادَ وَ كَثُرَ» معتران گفتند این علماء اند، سُنُوا بِذَلِكَ لِرِیَادَةِ عِلْمِهِمُ وَ الرَّتَابَةِ مَسُوبٌ اِلَى الْعِلْمِ بِدِیْنِ الرَّبِّ

قوله «فَمَا وَهَوَا لِمَا اَصَانَهُمْ فِی سَبِيلِ اللَّهِ» - ای ماصعوا عن الجهاد لما نالهم مرألم الجراح

«وَمَا اسْتَكْبَرُوا» ای ماحصصوا و ماحشعوا لِذَوْرِهِمْ این نارعتابی دیگر است مهران احد را، میگوید. سایبعامران و اصحاب ایشان که حسگ کردند با دشمنان، و سا بیمران که کشته شدید، و آن قوم و یاران ایشان بعد از قتل بیعامران اردین جوش برنگشتند، و دین از دست ندادند، و از جهاد سست و بددل نگشتند، و آنکه در آن ربح و قتل، انباء حراس سخن نگفتند که «رَتَا اَعْرَ لِمَا دُونََنَا وَ اسْرَ اَمَّا فِی اَمْرِنَا وَ ثَمَّ اَقْدَامُنَا» ای عند اِلْتِقَاءِ فَلَا تَسْرُول

«وَ اَنْصِرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ» - یعنی ما اصحاب محمد ا حرا به آن گفتید شما که ایشان گفتند، و نه که آن کردید که ایشان کردند، ما ثواب رسیدید، چنانکه ایشان رسیدید، ثواب ایشان است که گفت

«فَاَنْبِیَهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا» یعنی اَنْصِرْنَا عَلَى عَدُوِّنَا

«وَحَسَنَ ثَوَابَ الْآخِرَةِ» - حَسَّ اللَّهُ وَ رِصْوَانُهُ، فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَقَدْ أَحْسَنَ

«وَاللَّهُ بِحَسَنِ الْمُحْسِنِينَ» - معتران گفتند ثواب دنیا در حق این آت هم نصرت است بردشمن و هم عیبت، و در حق امتیاه مشیه، نصرت محدود بود بی عیبت، که ایشان

را عیسیت گرفت و حورردن حلال نمودی ، بهم آوردندی تا آتشی از آسمان فرود
آمدی و آنرا سوختی و تحصیص و تشریف مصطفی (ص) بروی و برآنت وی حلال
کردند و نه قال التی (ص) « أُحِلَّتْ لِي الْغَنَامُ وَلَمْ تَحِلَّ لِأَحَدٍ قُلِي »
قوله « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا » الآية این آیت مآں فرود آمد که دروقعه احد
چون هریمت بر مسلمانان افتاد ، مافقان فرا ایشان گفتند که بدین اولاد گریدید
وار انوسعیات امان طلب کنید رب العالمین گفت
« إِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ » اگر شما فرمان ایشان برید و مشاورت ایشان
کار کنید شمارا اردین اسلام برگرداند ، و ناملت کفر برید مکید چپین ، و اگر
گویند فرمان مرید

« لِلَّهِ مَوْلَيْكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ » - نه ، نه ، نا کافران موالات مکیرید
و ار ایشان یاری محوئید که یاری دهنده شما و مولای شما الله است ، بهتر یاری
دهندگان ، و نه آریده دوستان ، و کم آریده دشمنان

النوبة الثالثة

قوله تعالى « وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ » - محمد (ص) هر چند ستوده و
گریده ارمیان همه مردمان است ، و بواخته حدای جهانیاست ، قطب جهان و چراغ
رہین و آسمان است صدر و مدد عالم ، مقتدای خلق ، مهتر کائنات ، و حاتم
بیعامراست ، نا این همه نشر است ، مرگ بروی روا ، و ما در وی روان ، چمدی
که بودند در جهان ، ازین بیعامران همه رفتند نه حق نامدا شد نه الله را ربان
حق از همه نار مانده والله کمال عر حویش بکه دارنده
از روی اشارت حطاب نا اهل تحقیق مرود که کمال عرت ما مستعنی است از
« لَمْ يَكُنْ لَكُمْ كَالٌ » خداوندی ما را از بودسی بود بیوسدی دریابد و حدایت

ما را موحدی درمی‌یابد (۱) هستی ما را مقوی درماید کبریا ما را عزّت مآشاسد،
عزت ما را احدیت ما داند

وَيُزَحِّهَا مِنْ وَجْهِهَا قَمَرٌ وَلَيْسَ مِنْ عَيْنِهَا كُحْلٌ
وصحّ فی الحرّآنه عزّ حلاله يقول «باعادی لوآن اولکم و آخرکم و اسکم
و حکم کابوا علی اتقی قلب رحل مکم لم یرد ذلک فی ملکي شیئاً» ما عادی لوآن
اولکم و آخرکم و اسکم و حکم کاسوا علی احر قلب رحل مکم لم یقصر
ذلک من ملکي شیئاً»

قوله «أَمِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبَ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ» آیه این آیت دلالت کند
بر شرف صدیق اکبر که چون مصطفی (س) را اربین سرای حکم بیرون بردند، و
طلعت موت او را مرکب مرگ فرستادند و حصرت الهیت سمع عزّت آن طلعت
را از مرکب مرگ در ربود، و در کتب احدیت گرفت، اهل تفرقت در اسطرلاب
افزادند، و دیدگاه شان در حجاب شد مگر بصیرت صدیق اکبر که مصطفی (س)
نقطه جمع را در صدق وی مسخّل کرده بود، مان حیر که «خَافَتْ وَ أَحْيَا ابْنُ تَكْرٍ
مِنْ طَبِيعَةٍ وَاحِدَةٍ فَسَقَتْهُ بِالنَّوَةِ فَلَمْ يَصْرَهُ» ولو سقّی بها ما کلن یصرتی، لاحرم
چون عمر بیع سر کشید و گفت هر که گوید که مصطفی (س) بمرد سرش
بر گریز، ابونکر که قدم صدق او در دایره جمع مستحکم بود، بمسر بر آمد و بانگ
بر عمر رد و بر دیگران، که «مَنْ كَلِمَتُ مُحَمَّدٍ فَإِنَّ مُحَمَّدًا قَدِمَاتُ» و من کلن
یصدّله محمد فإیه حی لا یموت، عطیما حدانا حاراً کرد گارا، که همه
اوست بود حلقاں بداشت او، ما بود ایشان بحکم او، بقاء عالمیان بارادت او، فناء
آدمیان بمشیّت او، ناقی همیشه و رنده بایسده او، کل شیء هالک الا وجهه»

قوله « وما كل نفس ان تموت الا باذن الله » الآية نفسها آست که الله شمرده، رندگیاها آست که وی ساحت اهلها آست که وی بهاد روریاها آست که وی داد به افروده و نه کاست این است سخن راست یکی را ما دنیا داد، یکی ما عقی، یکی مامولی و هر یک (۱) را مراد خود بنماد دیدادار را گفت « و مَنْ يُرد ثواب الدنيا نُؤْتِه منها » عقی حوی را گفت « و مَنْ يُرد ثواب الآخرة نُؤْتِه منها »، باز مولی حویان را از هر دو جدا کرد و ایشان را شا کران خواند و گفت « و سَجَرِی الشَّاکِرِیْنِ » - حرا ایشان در ارادت ایشان بیست که ایشان را خود ارادت بیست ارادت ایشان فداء ارادت حق بود

به موسی (ع) وحی فرستاد (۲) که یا موسی، خواهی که بحائی رسی، مراد خود فداء مراد ارلی ماکس، و ارادت خود در نا قی کن پیر طریقت حید وقتی در اثناء مساحت از حق درخواستی کرد، سرش ندا آمد که « یا چنید حلّ بیسی و سیک » میان من و تو می در آئی، من خود دانم که برا چه سارد و چه نگر آید، آنچه فرستم بیدیر، و آنچه فرمایم مکن پس چون سده را حواستی بود، رب العالمین ویرا به از آن دهد که سده خواهد، چنانکه در خبر است « مَنْ شَطَلَهُ دَکْرِی عَنْ مَسْأَلَتِی اَعْطِیْهُ اَصْلَ مَا اَعْطِیَ السَّائِلِیْنِ »

« فَأَنآهِمُ اللهُ ثَوَابَ الدُّنْیَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الآخِرَةِ » در ثواب آخرت « حسن » گفت یعنی بیکو است آب ثواب، و در ثواب دنیا آن نگفت از بهر آنکه ثواب آخرت پاینده است و ثواب دنیا گذرنده، آب بودنی است در دوام بی آفت، و بی فست و این بریدی است عن قریب، هم نا آفت و هم نا محنت

« وَاللهُ يُعِثُّ الْمُحْسِنِ » - این مُحْسِنِ آن شا کراند که درین آیت گفت و حرا که آنجا اشارت کرد محنت است که این حا بنان کرد و احسان آست که مصطفی (ص) گفت بحواب حنر قیل « اَنْ مَدُّ اللهُ کَأُنْکَ بَرَاهِ » احسان صفت

مراقبامت، و حال واحدانست، و مقام راضیان است، و نشان دوستان است محبت
 هدای ایشان را شعار، و یاد الله ایشان را دثار، و مهر الله ایشان را نثار، نثاری که
 مردوی جان گوئی نگار است، و درخت شادی از وی سارست، و جان را خوش بهار
 است!

الا ای خوش مسیم نوبهاری توبوی رلف آن متروی داری

۲۶ - النوبة الاولى

قوله تعالى 'سُلِّقْ' آری می درافکیم، 'يُي قُلُوبِ الدِّينِ كَفَرُوا' در
 دلها، ما کروید کان، 'الرَّمْعَ' بیم و ترس، 'بِتَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ' آنچه اسرار
 گرفتند با هدای، 'مَا لَمْ يُتْرَكْ بِهِ سُلْطَانًا' چیزی که الله آن را از آسمان حتی
 برستاد، 'وَمَا وَارَاهُمُ النَّارُ' و ما رگشگاه ایشان فردا آتش است، 'وَبِشْنِ مَثْوَى
 الطَّالِبِينَ' (۱۵۱) و آن بد بودن گاهی است کافران را

'وَلَعَدَّ صَدَقَتُكُمْ اللَّهُ وَعْدَهُ' راست گفت هدای ناشما، و راست کرد وعده
 خویش که داده بود، 'إِذَا تَحَسَّرْتَهُمْ بِإِدْبِهِ' آنکه که شما ایشان را میکشیدید
 بحواستِ وی، 'حَتَّى إِذَا فُتِنْتُمْ' تا آنکه که بد دل شدید، 'وَتَنَارَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ'
 و ما یکدیگر مخالف شدید و برآوختید، 'وَعَصَيْتُمْ' و در رسولِ من سافرمان
 شدید و سرکشیدید، 'مَنْ تَعَدَّ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ' پس آنکه ما شما نمود
 الله آنچه دوست میداشتید، 'مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الذَّرَا' کس هست ار شما که این
 جهان می خواهد، 'وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ' و کس هست ار شما که آن جهان
 می خواهد، 'ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ' پس شما را از کافران برگردانید، 'لِيَتَّبِعَكُمْ'
 تا شما را بیاوراند (تا آن محبت که افتاد)، 'وَلَعَدَّ عَنَّاكُمْ' و در گذاشت ار شما
 آنچه کردید 'وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ' (۱۵۲) و الله با فضل است بر مؤمنان

«إِذْ تُصِيدُونَ» که نالامیگرفتید، «وَلَا تَقُولُوا عَلَىٰ أَحَدٍ» و مار مسکرستید
 ما کس، «وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ» و بیعامر شمارا میخواند، «فَإِنْ أُنْكِرْكُمْ» اریس
 شما، «فَأَنفَكْكُمْ» شما را الله پاداش داد (ماں مافرمانی که کرده بودید و دیا که
 حسته بودید) «عَنَّا نَعَمْ» عمی در عمی پیوسته، «لِكَيْلَا تَعْرِثُوا» ما مگر مار
 اندوهکن سید(۱)، «وَعَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ» بر آنچه ار شما در گذرد ار دیا، «وَلَا مَا
 آصَابَكُمْ» و به بر آنچه شما رسد ار روح، «وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» (۱۰۴) و الله
 آگاه است ما چه میکنید

«ثُمَّ أُنزِلَ عَلَيْكُمْ» پس فرو فرستاد شما، «مِنْ نَّبِيٍّ الْعَمِّ» اریس آن عم،
 «أَمَنَةً» ایمنی ار دشمن، «نُعَاسًا» حوالی و آرامی، «يَمْشِي طَائِفَةً بِكُمْ»
 که در گروهی ار شما می پیچید آن حواب، «وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنُفُسُهُمْ» و
 گروهی شمار آورد ایشانرا حستکیها درتهای ایشان، «يَطُوفُونَ بِاللَّهِ» طهمایر دند
 محدای، «غَيْرَ الْخَقَرِ» طهای ماسرا، «طَلَّ الْعَاثِلِيَّةُ» طهای کفر وار «يَقُولُونَ» (در
 حویشش می اندیشیدند) و ما خود می گفتند «هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ» ار کار ما هیچ
 چیز هست؟ «قُلْ» حواب ده رسول من «إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ» کار همی حدای راست،
 «يُبْهَرُونَ بِأَنفُسِهِمْ» در دلهای حویش چیزی بهان می دارند، «مَا لَا يُدْرِي لَكَ» چیزی
 که آن پیدا نمی کسد ترا مریان، «يَقُولُونَ» میگویند «لَوْ كُنَّا لَسَائِمَ الْأَمْْرِ شَيْءٌ»
 اگر ما را ار کار چیزی بودی، «مَا قُلْنَا هَيْهَاتَا» ما را ایدر مسکشتندی، «قُلْ» بیعامر
 من مگوی، «لَوْ كُنْتُمْ فِي نُيُوزِكُمْ» اگر شما در حابهای حویش بودید، «لَتَرَرْتُمُ الدِّينَ»
 کثرت علیهم القتل، بیرون آمدندی آنا که بر ایشان مرگ سخته اند، و همگام آمده «إِلَىٰ
 مَصَاحِبِهِمْ» رافندان گاههای ایشان، «وَلِيَسْتَلِيَ اللَّهُ» و تا یار ماید و مردد الله،
 «مَا فِي صُدُورِكُمْ» ما چه در دلهای شماست، «وَلِيُخَصِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ» و تا پاک

کشد و شهنش مرد ار آنچه در دلهای شما است ، « وَ اَلَّهُ عَلَيْهِ بُدَاتِ الصُّدُورِ » (۱۵۴) ،
و الله دانا است تا آنچه در دلهاء شما است

« اِنَّ الدِّينَ قَوْلُكُمْ » ایشان که برگشتند (بهریمت) ار میان شما ،
« يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ » آن روز احد که هر دو گروه همدیندار گشتند « اِنَّمَا اسْرَآهُمْ
الشَّيْطَانُ » شیطان ایشان را ارحای مرد ، « بِحَصْرِ مَا كَسَبُوا » بلحتی (۱) ار آنچه کرده
بودد ار پیش (۲) ، « وَ لَقَدْ عَمَّا اللَّهُ عَنْهُمْ » و بدرستی که حدای عمو کرد آن گریختن
ایشان ار ایشان « اِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ حَلِيمٌ » (۱۵۵) ، که حدای آهر رگاست و بر دنا

النوة الثانية

قوله تعالى 'سُقِيَ فِي قُلُوبِ الدِّينِ كَفَرُوا الرُّعَا' « الآية - معسرا
گفتند که سب برول این آیت آن بود که روز احد بعد از آن وقعه که افتاد ،
کافران قریش سوی هکه نار گشتند ، براه در نا یکدیگر گفتند بد کردیم که
لحتی ار ایشان رنده نگذاشتیم و همه را بکشتیم ' اکون مار گردید تا رویم و بیج
ایشان بر آریم ' و یکی را ار ایشان بر سیطره می نگذاریم تا درین بودد ، رب العالمین
ترسی و بیمی در دل ایشان افکند ، نا ار آن همت (۳) بگشتند ، و آن عرم مسح کردند
الله بر مسلمانان مت نهاد ، تا آن برین که در دل ایشان افکند و گفت « وَ قَدْ فَ
فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعَا »

قراعت شامی و علی و یعقوب « الرُّعَا » بضم عین است ، نا قی سکون عین
خوانند ، دولت اند هر دو بمعنی حوف

« بِنَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُرَلِّ بِهِ سُلْطَانًا » - معنی سلطان « حجت » است ، و در
قرآن سلطان باین معنی و راوان است یعنی کافران را تا آن مت پرستیدن هیچ حجت
بیست ، و حدای ایشان را از آسمان تا آن شرك هیچ کتابی برستاد ، تا ایشان را در آن

حقّی بودی (۱) و عدی ، لاجرم مآل و مرجع ایشان آتش دورح است
 « وَبَشِّرِ الْمُتَوَلِّينَ » و بد حایگهای که دورح است ، حای مشرک
 و ستمکاران

قوله «وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ» الآية ۰ محمد بن کعب القرطبی گفت
 رسول خدا (ص) چون به مدینه باز رفت ، جماعتی از یاران وی گفتند از کجا ما
 رسید این محبت ؟ و چون افتاد این وقت ؟ والله تعالی ما را وعده نصرت و طعنه داده بود ؟
 و ذلك فی قوله تعالی «تَلَىٰ اِنْ تَصِيْرُوا وَتَتَّوُوا» الآية رسول العالین بحواب
 ایشان این آیت برستاد «وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ» گفته اند این وعده آن بود
 که رسول خدا بحواب دید که بر دشمنان طعنه یافتی ، و حواب پیغامبران وحی باشد
 از آن آرا «وعد» حواء و صدق این وعده آن بود که تا اول وقعه احد مسلمانان علیه
 کردند بر کافران ، پس تا آخر کافران علیه کردند میگوید الله ناشما راست گفت و
 راست کرد وعده خویش

«إِذْ تَمْشُوهُمْ» ای تقتلوه قتلأ ، درمأ ، سریعأ ، شدیدأ ، که تا اول روز طعنه
 شما را بود و شما ایشان را میکشتید بحواست هدای

«حَتَّىٰ إِذَا فُتِنْتُمْ» حَتَّى عایت راست ، بمعنی «إِلَى» یعنی تا آنکه بددل شدید
 و با یکدیگر مخالف شدید این مخالفت و مبارعت آن بود که تیراندازان بطلب
 عیبت دَرَن (۲) میگذاشتند و در لشکر گاه افتادند ، و سالار ایشان عبد الله بن حنظل
 میگفت بمکید ، و دَرَن میگذاشتند ایشان با وی مبارعت شدند و فرمان بردند ،
 و درهم افتادند و سالار باسی چند کم از ده کس از حای برخواستند دشمن دَرَن
 نگذاشته دیدند ، در افتادند ، و سالار و آن چند کس را نکشتند ، و در مصطفی (ص)
 و مسلمانان در افتادند

قوله «وَعَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرْسِلْكُمْ» - این «أَرْسِلْكُمْ» در موصع «أَطَاعَكُمْ» است چنانکه آمده گفت «سَأُرْسِلْكُمْ ذَاكَ الْفَاسِقِينَ» ای «سَأُعْطِيَكُمْ أَرْضَ مِصْرَ» مت مرا ایشان بهاد آنچه رمین مصر ایشان داداد مالک بن انس گفت «مصر حرانة الارض» عمرو بن عاصی گفت «مصر فردوس الدنيا» و رَوَى عَنْ السِّي أَنَّهُ قَالَ «إِنَّمَوْا حَيْرَ مِصْرَ وَلَا تَجِدُوهَا دَارًا فَإِنَّهُ يَسَاقُ إِلَيْهَا أَكْثَرُ النَّاسِ أَعْمَارًا»

«أَرْسِلْكُمْ مَا تُصُونُ» - طغر و مصرت مسلمانان بود، در ابتداء دور ماد صا بر حاست، مسلمانان شاد گشتند و بر کافران نصرت دیده و علمداران مشرکان کشته و آنکه مآحر دور خالد کر کون شد، و آن ماد صا ما ماد دیور گشت، و آن شادی مایده بدل شد

قوله «يَسْأَلُكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا» - وَهُمْ الَّذِينَ تَرَكُوا التَّوَكُّلَ، وَ أَقْبَلُوا إِلَى التَّهْبِ «وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ» وَهُمْ الَّذِينَ تَتَوَكَّلُوا فِي التَّوَكُّلِ حَتَّى قُبِلُوا قَالَ ابْنُ مَسْعُودٍ مَا شَرْتُ أَنْ أَحَدًا مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) يُرِيدُ الدُّنْيَا وَغَرَضَهَا حَتَّى كَانَ يَوْمَ أَحَدٍ وَبَرَلَ هَذِهِ الْآيَةُ

«ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ» - ای بدو یکم هذه، صرفکم عن قتلهم من بعد أن أظفركم عليهم «لِيَتَلَبَّسَ عَلَيْكُمْ» بِمَا حَلَّ عَلَيْكُمْ مِنَ الدَّيْرَةِ فَيَتَيَقَّنَ الصَّابِرُ مِنَ الْحَارِغِ وَالْمَحْلُصُ مِنَ الْمَافِقِ

«وَلَقَدْ عَمَّاعَكُمْ» - حَيْثُ لَمْ تُقْتُلُوا حَمِيعًا عَقُوبَةَ مَعْصِيَتِكُمُ السِّي (ص) وَالْهَرِيمَةَ وَاللَّهِ دُفُوعًا عَلَى الْمُؤْمِنِينَ

قوله «أَدْتَعِدُونَ وَلَا تَأْتُونَ» - ای لَا تَعْرِضُونَ وَلَا تُقِيمُونَ «عَلَى أَحَدٍ» - «أَحَدٌ» این حاصطفی (ص) است که وی میگفت «أَنَا الَّذِي لَا كَذِبَ، أَمَّا ابْنُ عَبْدِ الْمَطْلَبِ»

«وَالرَّسُولُ يَدْعُوَكُمْ فِي أُحْرَبِكُمْ» - ای ومن در ائکم بقول «إِلَى عَادَةِ اللَّهِ»

فَاَيُّ رَسُولٍ لَّهِ مَنْ يَكْفُرُ فَلَهُ الْحَنَةُ ۝ ميگويد رسول شما را ميخواند و اين حرم
ميگفت و شما احامت مكرديد، و ناوي سكر سنيدي يقال حا. فلان في آحر التاس،
و آحرية التاس، و آحرى التاس و آحرات التاس، و آحريات التاس
«فَاَنَّا نَكْفُرُ» اي حاراكم و الثواب يكون حيراً و يكون شراً، كالشارة تكون
بحير و مشر.

«عَنَّا يَمُنُّ» - اي مع «عم» و قيل متصلاً بعم، عمى در عمى ييوسته، و
دوعم مر سر هم شسته يكي عم هريميت، ديكر عم آنكه ار ابليس شيده بود
كه محمد (ص) را بكشتند
«لِكَيْلَا تَعْرُوثُوا عَلَيَّ مَا فَاتَكُمُ» - يعنى الفتح و الصيعة، «وَلَا مَا آصَاكُمُ»
من القتل و الهزيمة

«وَاللَّهُ حَيَّرُنَا تَعْمَلُونَ، ثُمَّ أَدْرَأَ عَلَيْنَا مِمَّنْ نَعْدِي الْمَمَرِ» - اين در شأن همت
كس فرود آمد ار ياران مصطفي (ص) انو بكر صديق، عمر فاروق، علي المرتضى
و الحارث بن الصمة، و سهيل بن حنيف و دهمرد اصارى ميگويد شما را پس ار
عم قتل و هريميت اُمس دادم، حواب بر شما افكندم و حواب نشان اُمس است و سكون
دل و روال عم و برس «أَمَّة» و «أَمَس» يكي است و ار بهر آن بر «نُعَاساً» و او
بيست كه آن تفسير أَمَّة است

«تَمْشِي طَائِفَةً» - كه بنا حوايى بر قراوت كمالى و حمزه فعل «أَمَّة»
راست، و كه بيا حوايى بر قراوت باقى فعل «نُعَاس» راست ميگويد حواب در ميمپيچيد
در گروهى ار شما

«وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ» - و گروهى بودند، يعنى منافقان معتصبي قشير
و اصحاب او كه به اُمس بود ايشان را و به حواب ايشان را همه تيمار و عم حوش
گرفته بود و همت ايشان همه در كار حوش و در خلاصه بر حوش

قوله «يَطْنُونَ بِاللَّهِ عَيْرَ الْخَطِّ طَنْ الْحَاهِلِيَّةِ» - این طائفه منافقان را میگوید که طَنْ ناسرا می بردند بالله، که محمد (ص) را نصرت صواهد داد، و کار وی مصمحل است، و دین وی تناه، رب العالمین گفت این طَنْ ایشان س کافروار است و بیگانهوار، یعنی طَنْ ایشان سعدای در کار محمد (ص) هم چون طَنْ کافراب است و اهل جاهلیت

«يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ» - این استعظام بمعنی «خُفْد» است و امر ایضا بمعنی نصرت و طمر، یعنی که ایشان میگویند ما را طمر و نصرت چنانکه وعده داده بودند بیامد، و منافقان این سخن برجهت تکذیب گفتند رَبُّ الْعَالَمِينَ بحواب ایشان گفت «إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ» چون لام صب حوائی برقرات نصری، آن صب ازهر ان است، و چون مرفع حوائی مستأب بود میگوید نصرت و طمر وقفا و قدر و شهادت همی حدای راست یعنی چون همه او راست، آردا دهد که خود خواهد از این عاص روایت کردند که این طَنْ ناسرا که بالله می بُردند تکذیب قدر است، که ایشان در قدر سخن میگویند، و حواله کارها ماحود میگردند، و مشیت خود برابر مشیت خدا میداستند رب العالمین گفت «قُلْ إِنْ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ» یا محمد ایشانرا بگوی که الْقَدْرُ حَيْرُهُ وَ تَرَهُ مِنْ اللَّهِ مصطفي (ص) گفت «يَكُونُ فِي أُمَّتِي أَصْحَابُ مَسْحٍ وَ ذَلِكَ فِي الْمُكْذِبِينَ فِي الْقَدْرِ» و قال «صِفَانِ مِنْ أُمَّتِي لَيْسَ لَهُمَا فِي الْإِسْلَامِ سَبَبٌ الْمَرْحُومَةُ وَ الْقَدْرَةُ» وَ رَوَى ابْنُ أَبِي نَكْرٍ وَ عُمَرُ تَكْلَمًا فِي الْقَدْرِ، فَتَابَعَ بَعْضُ الْقَوْمِ ابْنَ نَكْرٍ فَتَابَعَ بَعْضُ الْقَوْمِ عُمَرَ فَتَحَاكَمَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَأَقْبَلَ السِّي (ص) عَلَى ابْنِ نَكْرٍ فَقَالَ كَيْفَ قُلْتَ يَا ابْنَ نَكْرٍ؟ فَقَالَ الْحَسَنَاتُ مِنَ اللَّهِ وَ السَّيِّئَاتُ مِنَ ابْنِ نَكْرٍ فَأَنْقَضَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) بَعْضُ الْأَنْقَاصِ حَتَّى رَوَى ذَلِكَ فِيهِ ثُمَّ قَالَ يَا عُمَرُ كَيْفَ قُلْتَ؟ قَالَ الْحَسَنَاتُ وَ السَّيِّئَاتُ كُلُّهَا مِنَ اللَّهِ قَالَ فَأَسْطَ رَسُولُ اللَّهِ (ص)

حتی رؤیِ ذلك بیه ، ثم قال إِنْ أَوَّلَ مَنْ تَكَلَّمَ فِي الْقَدَرِ لِحَرْثِيلَ وَمِيكَائِيلَ ، قَالَ مِيكَائِيلُ
مِثْلَ مَقَالَاتِكَ يَا ابْنَكَوْ ، وَقَالَ حَرْثِيلُ مِثْلَ مَقَالَاتِكَ يَا ابْنَكَوْ ، فَقَالَا إِنْ يَحْتَلِبُ أَهْلُ السَّمَاءِ
يَحْتَلِبُ أَهْلُ الْأَرْضِ ، تَعَالِ حَتَّى نَتَحَاكَمَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ ، فَمَاقَصَىٰ بَيْسًا رَصِيصًا
قَالَ فَتَعَاكَمَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ فَقَضَىٰ بَيْنَهُمَا أَنَّ الْحَيْرَ وَالشَّرَّ كُلُّهُ مِنْ اللَّهِ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص)
فَهَذَا قَضَائِي بَيْنَكُمَا قَالَ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَىٰ أَبِي تَكَرَّفًا قَالَ يَا ابْنَكَوْ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَىٰ لَوْ أَرَادَ
أَنْ لَا يُعْصَىٰ مَا خَلَقَ إِبْلِيسَ

« يُحَوِّنُ فِي أُنْفُسِهِمْ » - یعنی « فی قلوبهم » ، « مَا لَا يُدُونُ لَكَ » - در دلها
حوش چیری پنهان میدارد که پیدا نمی کنند بر ما آنکه تصیر بر عتق گمت
« يَقُولُونَ لَوْ كُنَّا لَمَنِ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا » ، این « یقولون » همان « یحومون »
است ، یعنی یحومون قولهم ، در دل حوش ناصح حوش میگویند پنهان ، که اگر
ما را جرد بودی یا محمد (ص) بروی پیامد می ناسران مارا بکشتندی رب العالمین
گفت دعوا بایشان « قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَرَزَّ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَىٰ
مَصَاحِبِهِمْ » ای « مَصَاحِبِهِمْ » در این آیت رد قدریه و معتزله است که میگویند
قتل بر کس نه نوشته اند ، و آنکس را که کشتند نه حامل مرد (۱) و این مخالفت بص
قرآست که گفت عز و علا « لَرَزَّ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ » و این حاست که معسران
گفتند در این آت مصر است که « وَحَاقَتْ أَجَالُهُمْ إِلَىٰ مَصَاحِبِهِمْ »

« وَلَيْسَتِیَ اللَّهُ مَا بِي ضُؤْرِكُمْ » - ه لام که در عربیت آید که به « لام ملک »
بود به « لام امر » ، آن را « لام انشاء » گویند چنانکه نو کسی را گوئی « فاعلان
ایدون و ایدون گوی او جواب دهد » تا بیدم او را « این لام در سخن لام انشاءست
معلق بر صبر یا بر حطاب مخاطب و « لیسلی » و « لیتمص » در هر دو کلمه لام
انشاءست

والمحص « التثیة » يقال « فَرَسٌ مَمْحُوصٌ » ، ادا لم یکن فی حوافرها رهل

و مَعَى آيَةِ لِيَتَلَى اللَّهُ مَعِيَ صُذُورُكُمْ أَيُّهَا الْمَاهِقُونَ هَلْ مَاهِلَ يَوْمَ أَحَدٍ ،
وَلِيُتَمَحَّصَ أَيُّ لِبَطْنٍ وَيُكْشَفَ مَعِيَ قُلُوبُكُمْ أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ مِنَ الرِّضَا بِفَضْلِ اللَّهِ
« وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ » - ای ما یدور فی الافکار، ویمترس فی العوسر ،
وَمَا فی الْقُلُوبِ مِنَ التَّنَاقُ وَالْإِيمَانِ

قوله تعالى « إِنَّ الدِّينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ » الآية - این خطاب مامؤمناست؛
میگوید ایشان که پشت بنادید بهریمت ، وار قتال دشمن بر گشتندار میان شما که
مؤمنان اید « یَوْمَ التَّقَى الْحَمْعَانِ » آنروز که جمع مؤمنان و جمع کافران همدینار
گشتند ، و برهم رسیدند ، آن شیطان بود که در راه ایشان آمد؛ و ایشان را بر آن
دلت داشت ، و آن کار ایشان را بر آراست و این در راه آمدن شیطان و ایشانرا از
ثبات بیفکندن ، شومی آن بود که فرمان رسول (ص) را خلاف کرده بودند ، و مر کر
نگداشته پس رب العالمین ایشان را عذر بهاد و عمو کرد ، گفت « وَلَقَدْ عَاقَبَ اللَّهُ
عَهُمْ » و گفته اند که معصیت ایشان آن بود که پارسال به فدو رعت کرده بودند
در فداء مشرکان ، و باره و حتن ایشان ، که سدر بدست آورده بودند ، و شکستن ایشان ،
پس رب العالمین عذر ایشان بهاد و آن معصیت از ایشان در گداشت و عمو کرد و گفت
« لَقَدْ عَاقَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ » معتران گفتند عثمان بن عفان از ایشان بود ، و رافع بن المعلى ،
و حارثة بن رید ، و حذیفه بن عتبة بن ربیعہ ، عثمان بن عقیه ، و عمرو بن عقیه مردی
از ابن عمر پرسید که عثمان به بدر حاضر بود ؟ گفت نه ، گفت سبعة الرصوان حاضر
بود ؟ گفت نه ، گفت از حمله ایشان بود که « یَوْمَ التَّقَى الْحَمْعَانِ » ؟ گفت بود ابن عمر
را گفتند که این در عثمان عیب میجوید باین که می گوید ابن عمر گفت اما
بدر فای رسول الله (ص) قد صر له بسهمه اما سبعة الرصوان فَقَدْ نَاصَحَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص)
وَيَدْرُسُ اللَّهُ حَيْرٌ مِنْ يَدِ عَثْمَانَ ، « وَ أَمَّا الدِّينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ یَوْمَ التَّقَى الْحَمْعَانِ فَقَدْ
عَاقَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَلِيمٌ »

النوبة الثالثة

قوله تعالى «سَلِّقْ فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرِّعَ» ، حلیل است و حنای کرد کار بام دار ، رهی دار ، که از کار رهی آگاه است ، و رهی را پشت و پناه است خود داریده ، وجود سازیده ، که خود کرد کار و خود پادشاه است ، و همه عالم او را سپاه است سپاهش نه چون سپاه حلقان ، که ملکش نه چون ملک ایشان چون ملک او مُلک نه ، چون سپاه او کس را سپاه نه سپاه مخلوق را اسب و سلاح باید ، آلت و ریت نباید ، فریب (۱) و حیلست مایند سپاه حق بی بیار از فریب و حیلست ، کمر بسته بر درگاه عرت ، تا خود چه آید از فرمان و حکمت سپاه او یکی پشه عاخر گماشته بر سرود گرم ، اینست گردن کش کرو قوی تر نه ! و آت پشه کرو ضعیف تر نه ! سگر که ماوی چه کرد و چون گشت ؟ سپاه دیگر لشکر انابیل فرستاده ناصحاب بیل ، لشکری چنان ضعیف نقومی چنان عظیم ! سگر تا چون دمار از ایشان بر آورد ، و رور ایشان سر آورد ؟ سپاه دیگر باد عقیم فرو گشاده بر عادیان عمالقه و حصاره آن رمان ، ایشان را چنان کرد که «كَانَ لَهُمْ اَعْجَازُ نَحْلٍ حَافِيَةٍ» ، مهل نری نهم من باقیه ؟ سپاه دیگر رع است بر دل کافران از هیئت محمد (ص) حاتم بیعامران ، همور بدو نارسیده ، يك ماهه راه میان شان مانده ، و از نرس ویم حان شان مرل رسیده ! ازین جا گفت مصطفی (ص) «نُصِرْتُ بِالرُّعْبِ مَسِيرَةَ شَهْرٍ» و رب العالمین این مشور درگاه رسالت را از قرآن مجید بوقیع برده که «سَلِّقْ فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرِّعَ»

و از آثار هیئت محمد (ص) بر دل کافران و امارات فرغ در دل بیگانگان ، یکی قصه نوحهل است با آن مرد تقوی که شتران داشت و بوی فروخت ، و قصه

آست که علی (ع) و ابن عباس (رض) گفتند شی حمر لیل امین (ع) بنا در عالم داد که « معاشر الناس ما قومودکم وقد بعث الله عز وجل اليکم نبیا من ولد نوى بن غالب »
 يقال له محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف ، گویند (۱) حوایی
 ارقبیلہ ثقیف آوار جبرئیل مشیدہ مرحاست و ده تا شتر در پیش گرفت و روی به مکه
 نهاد چون در مکه شد ، جماعتی را دید ارسناید و سادات قریش حواں گفت
 « اَیْکُمْ مُحَمَّدٌ ؟ » ابو جهل فراوی حست و گفت که ای حواں این چه سخن است
 که میگوئی ؟ و محمد که باشد ؟ گفت آن پیغامبر که شما فرستادید گفت هیچ
 پیغامبر ما فرستادید حواں گفت من شی مشته بودم وار هوا بدائی شنیدم بدین
 صفت ابو جهل گفت آن آوار شیطان بود که شما افسوس میداشت ثقی گفت
 حواهم که تو روی وی من بمائی ، تا سیم گفت ترا روی وی دیدن بکار نیست
 که وی مردی حادوست ، ترا افریب دهد ثقی گفت تو در حق وی سخن من
 درشت میگوئی ، مکر میان شما خشونی است ؟ کسی دیگر بود که همین گوید که
 تو میگوئی ؟ گفت آری عم من ولید بن مغیره گفت عم تو بر موافقت تو و هوای
 تو سخن گوید ، دیگری باید گفت عم محمد ، بولهب عبد العزی بن عبد المطلب
 پس بر بولهب شدند بولهب همان گفت که ابو جهل گفت پس ثقی گفت « اَوَّه !
 صَلَّیْ سَمِیْ اَوْ دَهَتْ اَیَّامِی ! » اکنون کیست که شتران من بگرد ؟ ابو جهل گفت من
 بحرم بچند فروشی ؟ گفت بدویست دینار گفت خریدم و بدم دیگر گفت این
 ده چرا فرودی ؟ گفت بشرط آنکه بر محمد (س) بروی ، و سخن وی بشوی ثقی
 رانهمتی در دل افتاد ، شتران را نگذاشت و رفت سوی کعبه ، مصطفی (س) را دید
 در بازار کوع ، و بر روی وی مرشاک بعلین افتاده ماحود گفت مَا هَذَا بَوَّحَ سَاجِرِ
 وَلَا كَذَابٍ ! وَاللَّهِ مَا أَنْتَ إِلَّا صَادِقٌ ، و مصطفی (س) همچنان در بازار می بود ،

و تقی مارگشت بطلبِ شترانِ خود آمد، تا معرفهٔ ابوجهل ابوجهل برعرفه بود،
گفت یا اباالحکم یا شتران رد کن یا بها بده ابوجهل گفت «هیهات مَالکَ
عدی مال و لا بوق، لَأنکَ نَقَضْتَ الشَّرْطَ» تقی گفت «کذبت والله فی امر محمد، ما هو
ساجر ولا کذاب، بل هو نسی صادق» ابوجهل گفت «وَاللَّاتِ وَالْعُزَّى لَا أُعْطِیْکَ
شیئاً ابداً»، تقی گریان و دلشک مارگشت عبدالله زهری برطریق استهزاء
فرار آمد، و بر مرم گفت یا تقی! خواهی که ناحقِ خود رسی، زو محمد (س) را با
خود بیاور، که او راهبستی است مرد لها ناحق تو ستاند تقی آمد و حضرت مصطفی (س)
و ارمیت که بر او تافته بود سخن نمی یارست گفت، و لرزه بر اندام وی افتاده
مصطفی (س) گفت ای حوا مرد مترس که من پیغامِ رحمتم، آنکه گفت باعلام
آن آوار شیدی از آسمان که گفتند «ما تعود کم وقد نعت فیکم سی» من
لوی بن غالب؟ گفت شنیدم، حبیبی اصوت من کان ذالک؟، گفت صوت
جبرئیل مصطفی (س) گفت دیدی که عبدالله زهری ما تو مرم مرم گفت که بیار
محمد را با ناحقِ خود رسی؟ تقی گفت اشهد زهری و حلدی و بشری و دمی محطاً
ان لا اله الا الله، وحده، لا شریک له، و انکَ محمداً عبده و رسوله گفت اکنون که
ایمان آوردی من ناوأم تا ترا بحقِ خود رسام آنکه گفت تقی را که تو ارمیش
برو بدر سرای ابوجهل که بو درم برسی تقی ارمیش رفت و مصطفی (س) بر
دیدار ابوجهل که ارعرفه میسرست یک گام از مسجد برداشت و دیگر بدرسرای
بوجهل در زمین نهاد تقی خواست سا گوید یا اباالحکم، مصطفی (س) گفت
چنین محواں او را، ماں کیت حواں که الله او را داد که «یا اناجهل» آنکه
مصطفی (س) او را سه بار حواں یا اناجهل و حواں می بداد پس از سه بار حواں
داد لیبک لیبک یا محمد (س) و سعدیک و کرامهٔ لک و فرود آمد ارعرفه، گونه
روی وی گسته و عقل رائل شده و زبان سست گشته، و همه اندام لرزه در افتاده،

گفت چه حاجت داری یا محمد؟ گفت حق این مرد بگرار تمامی گفت «معم یا محمد» علی الراس والعین آنکه کبیرک را محو اند و کیسه رو و ترادو محو است، و دوست دیباز سرکشید و موی داد مصطفی (ص) گفت ده دیباز دیگر چنانکه گفته ای بوجهل ده دیباز دیگر برکشید و موی داد و گفت «هی لَمَشَاکَ یا محمد» آناه لم یکن فی حسانی، آنکه ابوجهل گفت یا محمد هیچ حاجت دیگر داری؟ گفت «معم، الرؤسة الحصرة والعیش المقیم، ان تقول لاله الا الله و تُقرء بأنی رسول الله حقاً» ابوجهل گفت یا محمد هر چه فرمائی اراهل و مال و فرزند فرماں بردارم اما این کلمه را طاقت ندارم که بگویم رسول (ص) باز گشت و گفت یا اعلام رو و آن قوم را گوی که قدر ما برد صاحب ایشان چند است، و قدر او بر دیک ما چوست؟ تقوی رفت، و قصه بگفت ابی الرعری با جماعتی برخواستند و گفتند چوست که صاحب ما بوالحکم ما را بتکذیب محمد می فرماید، و آشکارا ویرا ناسرا میگوید، و پنهان او را نواصع میکند، و کار وی راست میدارد؟ حیرید ما همه در دین محمد (ص) شوم برین عرم بیرون آمدند، ولید بنی معیره را دیدند، قصه ناوی نگفتند ولید گفت چندان بوقف کنید تا اروی پیرسیم که آنچه کرد اربهر چه کرد؟ اگر معدور است او را معدور داریم آمدند بدرِ سرای ابوجهل، او را خواندند هم بر آن صفت نرسیده و لرزیده بیرون آمد ولید گفت این چه حال است، و چه هیبت که در دل تو افتاده از محمد؟ گفت یا نعم! شتاب مکن و سحر من بشو، اگر عذرم هست مرا معدور دارید، محمد را دیدم که از مسجد بیرون آمد، و اوّل گام که بر گرفت بدرِ سرای من بر زمین نهاد، آنکه مرا نه ابوجهل بر خواند، من حشم گرفتم، سسکی عظیم بهاده بود برداشتم تا بر سر وی فرو گذارم، و خلق را از وی باز رهام چون اس همت کردم دست من ناسگ در گردن

ماند و حشك شد گفتم اگر آنچه محمد می گوید راست میگوید دستم گشاده شود دستم گشاده گشت، و سگ اردستم برفتاد، همچون حمیر پاره ای دیگر بازه مرا به نوحه ل بر خواند همان همت کردم همان حال دیدم سوهار که مرا بر خواند سگ بر گرفتم حشحه ای شیدم اریس خویش بار بگرستم شیری را دیدم سهمناک عظیم، که آتش از هر دو چشم وی می افروخت، و بیشها داشت چنانکه بیش فیل، و بر یکد بگر می رد، و مرا گفتم «الویلُ لك! احب محمداً واقص حاجته و الأولاءِ محمد قرضك نایابی همه» فَأَحْرَحْتُ رَأْسِي إِلَى مُحَمَّدٍ، وَأَحْسَنَهُ عَمْدَ ذَلِكَ يَاعَمَّ! ان كنتُ معذوراً فاعدنني، وان كنت معذولاً فاعدلني فلما سمعوا ذلك، قالوا بأجمعهم انت معذورٌ اذ كل الامر كذلك

قوله «مِسْكُم مَن يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِسْكُم مَن يُرِيدُ الْآخِرَةَ» - قیمت هر کسی ارادت اوست، و حواست هر کسی رهبر اوست یکی دنیا حواست، یکی عقی و یکی مولی حواست دنیا همه فریب و عرور، حواست عقی همه شعل است و کار مردور، و حواست مولی همه سورا است و سرور، اذ طالب دنیا حسنه پندار و عرور است، و طالب عقی در بند حور و قصور است، طالب مولی در بحر فردایت عرقه نور است

دوالون مصری گفت الھی اگر از دنیا مرا صیبی است نه بیگانه گان دادم و اگر از عقی مرا دحیر می است مؤمنان دادم در دنیا مرا یاد تو بس، و در عقی مرا دیدار تو بس دنیا و عقی دو متاع اند بهائی، و دیدار تقدی است عطائی، دلال دنیا ایلیس است، سلعت خود در بازار حدلان بر مَن یَرِید داشته و آرا بر خلق می آراید بقول الله تبارک و تعالی احاراً عنه «لَا رِیْسَ لَهُمْ فِی الْأَرْضِ» بایع ایلیس و مشتری کافر، و بهارک دین و محض شرک نار مصطمی (م) دلال هشت در بازار عقی بر مَن یرید عایت داشته الله بایع و مؤمن مشتری، و بها کلمه

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ قَالَ النُّسَي (م) «نَمْنُ الْحَمَةِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»

پیر طریقت گفت قومی بیسم ناین جهان ارو مشغول ، قومی مآن جهان ارو مشغول ، قومی از هر دو جهان نوی مشغول گوش فرا داشته که تا مسیم سعادت از حجاب قربت کی دمد ؟ و آفتاب وصلت از مرخ عنایت که تاند ؟ مرناں بیحدوی و محکم آرو و ممدی می رازد و می گوید «کریم ! مشتاق تو می نو رند گامی چون کدازد ؟ آرو و ممد تو از دست دوستی تو يك کنار حوڤ دارد !

می توای آرام حاتم رند گامی چون کم

چون ماشی در کدازم شادمانی چون کم

۲۷ - النوبة الاولى

قوله تعالى «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ای ایشان که مکر و بدید ، «لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا» چون ایشان مبد (۱) که کافر شدند ، «وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ» و قومی را گفتند از برادران و دوستان خویش ، «إِذَا صَرُّوا إِلَى الْأَرْضِ» آنکه که سر شدند (از بهر تحارت و در آن سر میزدند) ، «أَوْ كَانُوا عُرَى» یا مرا شدند (و در آن عرا کشته شدند) ، «لَوْ كَانُوا عِدًّا» اگر مر دیک ما بودیدی (و بشدیدی) ، «مَا مَاتُوا» در سر نمیزدیدی ، «وَمَا قُتِلُوا» و در عرا کشته نشدیدی «لِيَحْلِلَ اللَّهُ» ما کند خدای ، «ذَلِكَ» آن سر و عرای ایشان (بسج ایشان) ، «حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ» در می و حسرتی در دلهای کسان آن مردگان و کشتگان ، «وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ» و الله است که می زند و می میراند ، «وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» (۱۵۶) و خدای ما آنچه شما می کنید بیاست و دانا

«وَلَيْسَ يُقِيلَنَّ فِي سَمْعِ اللَّهِ» و اگر کشتند شما را در راه خدا ، «أَوْ تَهْتُمْ» یا نمیرید ، «لَعَمْرَةِ مِنَ اللَّهِ وَرَحْمَةً» آمرزشی از خدا و رحمتی که بشما رسد و شما

بآب رسید، «حَيْرٌ مِّمَّا يَحْمَرُونَ»^(۱۵۷)، به است از آنچه شما می گرد کنید (۱)
درین جهان

«وَلَئِنْ مُثِمَّ أَوْفَقْتُمْ» و اگر می پدیدیا بکشید شمارا، «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَعْبَرُونَ»^(۱۵۸)،
ما حدای می انگیرا شد شما را

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ» بهمار (۲) محشایی ارحدای «لِتَ لَّهُمْ» چنین برم
بودی و خوشحوی امت را، «وَلَوْ كُنْتَ ظَلَمًا» و اگر نودرشت بودی «عَلَيْطَ الثَّلَبِ»
ستردل می رحمت، «لَا نَقْضُوا مِنْ حَوْلِكَ» مار پرا کمیددی ار گرد بر گرد تو، (و
حلقه صحت تو شکسته گشتی)، «فَاعْبُدْهُمْ» فرا گذار اربشان، «وَأَسْتَعِزَّ
لَهُمْ» و آمرزش حواه ایشان را، «وَسَاوِرُهُمْ فِي الْأَمْرِ» و سا ایشان مار گوی در
کاری که پیش آید، «فَإِذَا عَزَمْتَ» آنکه که عزم کردی و رآهنگ کار حاسی،
«فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» پشت بحدای مار کن، «إِنَّ اللَّهَ يُعِزُّ الْمُتَوَكِّلِينَ»^(۱۵۹)، که
حدای دوست دارد کار بوی سپارد گان و پشت مار مار کسد گان

النوبه الثانيه

قوله تعالى: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا» الآية - این
پندیست که حدای تعالی مؤمان را میدهد که شما چون منافقان ماسید، و شك و عناق
بدل خود را مدهید، و آنچه ایشان گویند مگوئید و گفت ایشان آن بود که عبد الله بن
ابی سلول و جماعتی ارمافقان که دور احد بوقت حاضر بودند فرا عبد الله بن رباب
و اصحاب او گفتند که این برادران و پیوستگان ما که سفر تجارت شدند و در آن
سفر بمردند یا بمراء احد شدند و در آن عرا کشته شدند،

«إِذَا صَرُّوا فِي الْأَرْضِ» فاماوا «وَأَوْ كَانُوا عُرَى» فَمُتُّوا - هر دو کلمه در

آیت مصراست «عَرَى» جمع عاری است، «قُلْ» من العرو گفتند اگر ایشان بیرون شده‌اند، بیرون شدند، بیرون شدند، و ایشان را در عرو نکشتمدی، و این سخن اراشان تکذیب قدر است رب العالمین گفت

«لِيَحْضَلَ اللَّهُ ذَلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ» - «أَيَّ لِيَحْضَلَ طَهُمَ أَنَّهُمْ لَوْ كَمْ يَحْضُرُوا الْعَرَبَ لَا نَذْفَعُ التَّمَلُّعُ عَنْهُمْ» حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ این تا آن کرد تا ایشان طن برید که اگر بقتال و حرب شدیدی ایشان را نکشتمدی، و این طن در دل ایشان حسرت و دربع فرو آورد، و برحوری بیعرو (۱) الله تعالی مؤمنان را این گفت بهی فرمود، تا آن حسرت در دل ایشان بود چنانکه در دل منافقان آنکه حسرت داد که موت و حیات در قدرت الله است و بمشیت اوست، آن را وقتی است معین و همگامی نامرد کرده گفت

«وَاللَّهُ يُعْصِي وَبُيَّتْ» - «حَدَّيْ» است که رنده میدارد به مقام بریر کی، و اوست که می میراند به سر و دلبری چون فرا آید در سر و در حصر سگردد و آردا مردی بود قال النبی (ص) «مِثْلُ الْإِنْسَانِ الْأَحْلُ وَالْأَمْلُ» فَمِثْلُ الْأَحْلِ حَلْهُ وَالْأَمْلِ امامه، فیما هو یؤمل امامه، اد اناه اخله فاحتله

قوله «وَاللَّهُ لَنَا نَعْمُونَ نَصِيرٌ» - اگر بیاخوانی قراعت مکی و حمزه و کمانی است تا «الدین کمر» شود و اگر تا مخاطبه خوانی قراعت ناقی است تا «یا ایها الدین آمو» شود

قوله تعالی «وَأَبِیْ قُتَّامِ» بی سَبِيلِ اللَّهِ أَوْمَتْمْ «الی آخر الآتین» - نافع و اکثر اهل کوفه «متا و متم» و هر چه ارس ناب آید بکسر میم حواصد و ناقی بصم میم حواصد ایشان که بکسر حواصد فعل «مان» یمان، مت، بهد چنانکه «حاف» یحاف، حفت، و «هاب» یهاب، هست، و ایشان که بصم حواصد فعل آن «مان» یمان، بهد چنانکه کان یکون، قال بقول

قوله «مَنْ يَحْمِلْهُ» حصص آنها یا خواند مرعلی غائب و دیگران شاء
مخاطبه خواند رب العالمین درین دو آیت مؤمنان را مرگ بهیبت کرد، و مرگ
ایشان مرگ کرامت کرد و علی الحمله مرگ بر دو قسم است یکی در راه خدا، دیگر
در راه شیطان اما آنچه در راه خدا بود یکی مرگ شهید است که در سبیل خدا
کشته شود، چنانکه ایضا گفت «وَلَنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» دیگر مرگ عارف است
که در رساء خدا و خوشودی اروی نمیرد، چنانکه گفت «أَوْثَمُ» یعنی
فی سبیل الله و رساء من غیر قتل و هم الأبدین قال فیهم السی «إِنْ لِلَّهِ عَادَا يُصِيبُهُمْ عَنِ الْقَتْلِ
وَالرَّالِ وَالْإِسْقَامِ، يُطِيلُ أَعْمَارَهُمْ فِي حَسَنِ الْعَمَلِ، وَيَحْسُنُ أَرْزَاقَهُمْ، وَيُجِيبُهُمْ فِي
عَافِيَةٍ، وَيَقْصُرُ أَرْزَاقَهُمْ فِي عَافِيَةٍ عَلَى الْعَرْشِ، وَيُعْطِيهِمْ مَنَازِلَ الشَّهَادَةِ» این دو گروه
ایشان را که مرگ ایشان را نجات است، چنانکه مصطفی (ص) گفت «نَجَاتُ الْمُؤْمِنِ
الْمَوْتُ» و سراج امام ایشان است که الله گفت «الَّذِينَ تَتَوَفَّيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ
يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»

اما آن مرگ که در راه شیطان بود نیز بر دو قسم است یکی آنکه بیکانه
دادند او را و بیکانه مرد رب العالمین در وصف ایشان گفت «وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ
فِي عَمْرَاتِ النَّوْتِ» دیگر آنست که مسلمان دادند او را و کافر مرد آن مسکین چون
در سکران مرگ افتد روی معرفتش سکران سیاه شود، جان ارتن بر آید، و ایمان اردل
بر آید، بن ماند بی جان، و دل ماند بی ایمان صرحت ملک الموت مرتن آید و قطیعت
مَلِكِ بردل افتد، بیچاره سالها در مسلمانی رفته و بر کفر مرده، مسلمانان بروی نماز
کرده، و وی خود رانده، سراج امام این دو فرقت آنست که رب العالمین گفت
«لَا تُشْرِي بِوَعْدِهِ لِلْمُخْرِمِينَ وَ يَقُولُونَ حِجْرًا مَحْجُورًا» و به قال السی (ص) «الْإِنَاءِ
سَيَّ آدَمُ خَلَقُوا عَلَى طَبَقَاتٍ شَتَّى، فَمِنْهُمْ مَنْ يُولَدُ مُؤْمِنًا، وَبِحَيْثُ مُؤْمِنًا، وَبِمَنْ مُؤْمِنًا

وَمِنْهُمْ مَّنْ يُولَدُ كَافِرًا ثُمَّ يَحْيَىٰ كَافِرًا وَيَمُوتُ كَافِرًا وَمِنْهُمْ مَّنْ يُولَدُ مُؤْمِنًا وَيَحْيَىٰ مُؤْمِنًا وَيَمُوتُ كَافِرًا وَمِنْهُمْ مَّنْ يُولَدُ كَافِرًا وَيَحْيَىٰ كَافِرًا وَيَمُوتُ مُؤْمِنًا
 قوله تعالى «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ» - «ما صله است يعنى مرحمة
 من الله لست لهم يا محمد فى القول ، وسهلت احلاقك لهم ، و كثر احتمالك فلم تسرع
 اليهم بما كل منهم يوم احد

«ولو كنت صطاً» فى القول «عليط القلب» فى العمل
 «لَا نَعْصِرُ مِنْ حَرْوِكَ» - اى تفرقوا عنك روت عائشة قالت قال رسول الله (ص)
 «ان الله امرى بمدارة الناس كما امرى باقامة العرائس» وقال (ص) «من سره
 ان يقيه الله من جور جهنم يوم القيامة و يحمله فى طله فلا يكون عليطاً على المؤمنين
 وليكن بهم رحيماً»

قوله «فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» مشاورت و مشاور و شورى
 آست كه هر كس راي و دانش ديگر كس حويد ، واستصواب وى ار دل وى بيرون
 آرد ار شور ، گرفته اند و آن استخراح است و رب العالمين مؤمنان را در مشاورت
 مستود آ بها كه گفت «وَأْمُرْهُمْ لُورَىٰ نِيَّهِمْ» وقال السى (ص) «إِذَا كَانَ
 أَمْرُكُمْ جِيَاذَكُمْ ، وَأَعْيَاءُكُمْ سَتَعَانُكُمْ ، وَأَمْرُكُمْ لُورَىٰ نِيَّكُمْ ، فَطَهِّرُوا الْأَرْضَ
 حَيْرٌ مِنْ طَهْرٍهَا ، وَإِذَا كَانَ أَمْرُكُمْ شِرَاذَكُمْ ، وَأَعْيَاءُكُمْ بَحْلَاةُكُمْ ، وَلَمْ يَكُنْ
 أَمْرُكُمْ لُورَىٰ نِيَّكُمْ ، فَطَهِّرُوا الْأَرْضَ حَيْرٌ مِنْ طَهْرٍهَا» وقال (ص) «مَا سَعِدَ أَحَدٌ
 بِرَأْيِهِ وَلَا شَقِيَ مِنْ مَشُورَةٍ»

عبدالرحمن بن عوف گفت روز ددر مشاورت كرديم لاحرم بصرت ديديم ،
 و مر كافرين شكستگى و هريمت آمد و روز احد مشاورت نگذاشتيم تا عتاب آمد ،
 چنانكه ديديم ، و رسيديم تا بچه رسيديم اورا عي گفت بيشتر من كه هلاك شدند
 از من امت صحت و شرك مشاورت هلاك شدند و آنچه مصطفى (ص) گفت

«لَا تَسْتَشِيرُوا بَنَارَ الْمَشْرِكِينَ» گفته‌اند که معنی آنست که لاستشیرواالمشرکین فی شیء من امرکم پس معنی «وَسَاوِرُهُمْ فِي الْأَمْرِ»، والله اعلم، آنست که مامؤمنان مشاورت کن در کاری که پیش آید از ابن عباس روایت کردند که گفت «وَسَاوِرُهُمْ فِي الْأَمْرِ» قال ابو بکر وعمر اگر کسی گوید چوست که مصطفی (ص) رانده مشاورت فرمودید، و او داناترین خلق و دیرکنترین جهابیان بود، وحی بوی پیوسته از آسمان، و فرمان وی مرخلق بهرچه فرماید اگر خواهد و گریه روان، پس ویرا چه حاجت باین مشاورت، جواب آنست که ایشان قومی از سادات عرب بودند، و از مصطفی (ص) اکرام و استمالت توقع می کردند رب العالمین مشاورت فرمود اکرام ایشانرا، و برداشت قدر ایشانرا هر چند که رأی ایشان هم رأی وی بودی، و اعتماد و وثوق همه برصوابدید وی بودی، اما اکرام ایشان در آن حاصل شدی و دل ایشان خوش گشتی و بر گفته‌اند مشاورت بدان کرد تا سستی نباشد بعد از وی باقیامت و هر کسی که کاری کند، مشاورت کند تا صلاح رسد، و سداد بر دیکتر بود

آنکه گفت «فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» - حقیقة التوکل شهودالتقدیر واستراحة القلوب عن کل التدبیر یا محمد (ص) ! چون ارشوری عزم کردی، و قصد را جمع کردی، و کار پیش گرفتی، پشت بالله ناز کن به مشاورت ما ایشان یعنی مپندار که حر بالله ترا کاری آری پیش شود، یا مرادی مرآید و الیه الاشارة بقوله تعالى «أَيُّسَ اللَّهُ كُفَّافٌ عَبْدَهُ» و «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» و متوکل می چون حلیل بحاست که گفت «حَسْبِيَ اللَّهُ وَبِعَمَّ الْوَكِيلُ» آنکه حقیقت و معنی آن بحای آورد که چون حضرت ایل در هوا بروی رسید و گفت «أَلَيْكَ حَاجَةٌ»، جواب داد که «أَمَّا إِلَيْكَ فَلَا» این برای آن گفت ما بگفت «حَسْبِيَ اللَّهُ» وفا کند

لا حرم رب العالمین ویرا در آن وفا ستود و اروی پسیدید و گفت «وَإِنِّي أُرَاهُمُ الَّذِينَ
وَقَالُوا هَذَا الَّذِي كُنَّا نَقُولُ هَذَا أَجَلُ الَّذِي كُنَّا نَقُولُ هَذَا أَجَلُ الَّذِي كُنَّا نَقُولُ
وَرَهْمَهُ جَاهِلِيَّانِ دَسْتِ دَر مَارِند و اگر چه همه آسمان و زمین مکر و کید وی بر حیرت
که به ویرا در آن خلاص دهم و از همه اندوه برهانم سعید بن حنبل گفت مرا کتر دمی
در گردید، مادر من سوگند بر نهاد که دست فراده تا افسوس کند، گفتا برای سوگندان
مادر، آن دیگر دست که سلامت بود فرا افسوسگر دادم، و آنکه بر آن رنج و درد بود
بدادم، برای آن خبر که مصطفی (ص) گفته است متوکل باشد کسی که افسوس
و خوار کند و این در آن حراست که مصطفی (ص) گفت «أَرَيْتَ الْإِسْلَامَ بِالْمَوْسَمِ فَأَرَيْتَ
أَمْتِي قَدْ مَلَأُوا السَّهْلَ وَالْحِلَّ، فَأَعْحَسِي كَثَرَهُمْ وَهَيْتَهُمْ، فَقِيلَ لِي أَرَيْتَ؟ قُلْتُ نَعَمْ
قَالَ وَمَعَ هَؤُلَاءِ سَمِعُونَ الْعَامَّ يَدْخُلُونَ الْحِمَةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ لَا يَكْتَوُونَ وَلَا يَنْطَرُونَ
وَلَا يَسْتَرْقُونَ وَعَلَى رِجْلِهِمْ تَوَكَّلُونَ فَقَامَ عَكَاشَةُ بْنُ مَحْصَنٍ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ادْعُ اللَّهَ
أَنْ يَحْمِلَنِي مِنْهُمْ، فَقَالَ (ص) اللَّهُمَّ اجْعَلْهُمْ مِنْهُمْ فَقَامَ آخِرُ فَقَالَ ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَحْمِلَنِي
مِنْهُمْ فَقَالَ سَفَكَ بِهَا عَكَاشَةُ،

سهل بن عبد الله التستري گفت متوکل حال رسول خداست و کسب سنت وی
است، هر که بر کسب طعن کرد بر سنت وی طعن کرد، و هر که بر توکل طعن کرد
بر ایمان طعن کرد آنکه گفت اگر ارحال رسول (ص) در مانی، بگر تا ست او دست
سداری گفتند یا شیخ! آن توکل که حال وی بود عارت از آن چه بهمیم؟ گفت
«قُلْتُ عَاشَ مَعَ اللَّهِ بِالْعِلَاقَةِ وَهُوَ الْمَتَارِلِيَّةُ يَقُولُهُ نَعَالِي» «مَارَاعَ الصَّخْرَ وَمَاطِي»
و قال (ص) «مَنْ سَرَّ أَنْ يَكُونَ أَقْوَى النَّاسِ فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ، وَمَنْ سَرَّ أَنْ يَكُونَ
أَسْفَلَ النَّاسِ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ، وَمَنْ سَرَّ أَنْ يَكُونَ أَعْنَى النَّاسِ فَلْيَكُنْ بَيْنَ يَدَيْ يَدِ اللَّهِ
أَوْ تَحْتَ يَدَيْ يَدَيْهِ»

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا» الآية هم بواحد است و هم سیاست! هم کرامت و هم اہانت مؤمنان را کرامت است و کافران را اہانت دوستان را بواحتست و دشمنان را سیاست میگوید ای شما که مؤمنان باید فرمان مارا گردن بھادگان، و دوستی ما را بجان و دل خواھان، چون کافران مناشید، و حوی ایشان مگیرید، و راه ایشان مروید! ایشان بیگانهگان اند و شما آشنایان، ایشان را ندگان اند و شما خواندگان ایشان حرب شیطان اند و شیطان را مھمان «اولئك حرب الشيطان الا ان حرب الشيطان هم الحاسرون» شیطان ایشان را میخواند با بدو رخ کشد و نلکم خود کند، «اما يدعوا حربہ لیکونوا من اصحاب السعير» و شما کہ مؤمنان باید حرب خدا اید، و خدا را مھمان! امروز ار آنجا کہ عرفان و فردا در فردوس جاودان! «اولئك حرب الله الا ان حرب الله هم الملحون» الله شما را میخواند بدعوت تا سوار د بمعرفت و رحمت، «يَدْعُو كُمْ لِيعْرِ لَكُمْ من دُنُو بَكُمْ» و شما را رحمت و بمعرفت به ارحمان و هر چه در جهان ایست کہ رب العالمین گفت «للمعرفة من الله رحمة خیر مما یحرمون» و این رحمتیست کہ مؤمنان را بمعزل خود بمعرفت خود رساند اریر عجب بر آست کہ دوستان (۱) را بلطف خود به حضرت احدیت خود برد این است کہ گفت تعالی و تقدس «وَأَسْ مُثَّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَأَلِيَّ اللَّهُ نُحْشَرُونَ» انا کل المسیر الی الله طاب المسیر الی الله طوبی لمن کل مسیره الی الله، و حذنیة فی الله، و حلیسه هو الله، والله لا اله الا الله!

وَ إِنْ صَاحَا تَلْتَقَى فِی مَسَائِهِ

يَكُونُ عَلَى قَلْبِ الْعَرِيبِ حَبِيباً

کسوں کہ باتو بھم صحبت اوفناد مرا

دعا کسم کہ وصال حشمت ناد مرا

«فَمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لَيْتَ لَهُمْ» - ای سید سادات! ای مهر کائنات اکرم و مهرسانی، لطیف و رحیم و رحمگس، همه را بر سر صواب می رانی، همه را بر مائده عزت می خوانی، و سعادت جاودانه میرسانی یشیمان را چون پندری، بیو مردان را چون شوهری آشنا را مواردی، و بیگانه را راه نماینده چهارمیان را عین رحمتی، رهبران را سب کرامتی ای سید! این همه هست، و نگرنا خود را نهی می، و در مکتسبات خود بدانی، کان همه مانیم، و ما بودیم، و ما بواحتیم، و ما ساحتیم، و ترا بران داشتیم، و بحوش خوئی نداشتیم ای مهر! ما مؤمنان و دوستان همچنین میباش، هم ناین مهر نانی و هم ناین خوش خوئی، «و احِصِ حَآخُكَ لَيْسَ اَتَمَّكَ مِنَ الْمُؤْمِنِ» اما نا کافران و منافقان لحتی درشت تر شو، و سایشان جهاد کن «یا ایها السی حاهد الکفَّارَ و المنافقین و اعط علیهم» سا فرقا که میان حبیب و میان کلیم است! حبیب را بدرستی فرمود در کافران، و بار خواند از مذا هست، که در حوی وی همه رفیق و لیل بود و کلیم را صد این گفت «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَیْسًا» بر می و رفیق فرمود، و بار خواند او را از حدت و غلطت که در وی بود

ثم قال «وَلَوْ كُنْتَ فَطَّاءً لَطِطَ الْقَلْبُ لَا انْقَصُوا مِنْ حَوْلِكَ» - یا سید! اگر تو یاران خود را شراب توحید صرف، می آمیج خطوط دهی، نگر نرد، و بر گرد تو نگر نردند، ناسید! حوصله ایشان بر نند آسحه حوصله تو بر ناند کسی که شام و چاشتش بحسرت احدیت بود دیگران را ناوی چه برابری بود و چه مناسبت! سید صلوات الله علیه از خود این خرداد که «لَسْتُ كَأَحَدِكُمْ، أَطْلُ عِنْدَ رَبِّي يُطْمِئِنِّي وَ يَسْقِيْنِي» وقتی دیگر می گفت «لی مع الله وقت لا یسعی فیهِ ملک مقرب ولا نسی مرسل» مصطفی (ص) خلق را این ادب در در آموخت و گفت «کَلِمُوا النَّاسَ عَلٰی قَدْرِ عَقُولِهِمْ» ناهر کسی سخن بقدر عقل وی گوئید، و آنچه بر نند بر وی میهد

هر کسی را حام اورحان او همسان کنید

هر کسی را نقل او با نقل او هم برهید (۱)

«فَاعْفُ عَنْهُمْ» - ای سید! تقصیری که کرده‌اند در حق تو و در کار تو، عفو کن از ایشان (۲)، و فراگذار و آنچه تقصیر کردند در اداء حقوق ما، تو ایشان را شعیع باش، وار ما آمرزش حواء
«فَاعْفُ عَنْهُمْ» اشارت بحمع است از بهر آنکه حکم است و حاکم خداست بحقیقت، و رسول مرتعیت

«وَاسْتَعْرِ لَهُمْ» اشارت بتعرفت است که مقام تدلّل و عودیت است، این است ست خداوند عزّ کبرناه ما لاسباء و اولیاء، که ایشانرا در جمع دارد که در معرفت جمع می‌تفرقت کفر است، و معرفت می‌جمع شرك جمع عین حقیقت است و معرفت راه عودیت آنکس که این دو حصلت در وی مجتمع شد بر حاده ست و جماعت افتاد، و بر طریقت و شریعت مستقیم گشت

«وَتَشَاوِرُهُمْ فِي الْأَمْرِ» - یاسید! احوال رویدگان درین راه مختلف است یکی مقصر است از عفو کن یکی نائب است از بهر وی آمرزش حواء یکی مطیع است ناوی مشاورت کن

«فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» - عزم را حقیقتی است، و مایه حقیقت آن درستی مراد است و جمع دل، مایه آن صلاست است در دین، و عبرت برأمر، و استقامت وقت و عزم را سه قسم است یکی عزم قوه، دیگر عزم خدمت، سدیگر عزم حقیقت و مایه همه بر توکل است و توکل را اصلی است و شرطی و ثمری اصل آن یقین است و شرط آن ایمان، و هوالمشاراله بقوله تعالی «وَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» و ثمره آن محبت حق عزّوجلّ، و ذلك فی قوله تعالی «إِنَّ اللَّهَ يُبْهِتُ الْمُتَوَكِّلِينَ»

استاد ابوعلی دقاق گفت تو کل را سه رقت است اول تو کل ، پس تسلیم ، سوم تعویض تو کل بذات است ، تسلیم وساطت ، و تعویض بهایت تو کل صفت عوام است ، تسلیم صفت حواص ، تعویض صفت حاص العاص تو کل صفت اشیاء است علی العموم ، تسلیم صفت انراهمیم (ع) علی الخصوص ، و تعویض صفت حاتم المبین مصطفی (ص) علی احمر الخصوص صاحب تو کل گوش بر وعده حق دارد صاحب سلیم با علم حق آرام دارد صاحب تعویض بحکم الله رضا دهد او که ما تو کل است طالب عطا است ، او که ناسلیم است منتظر لقاء است ، و او که ما تعویض است در مجمع روح و ربان آسوده رضاء است این است که رب العالمین گفت « وَ رِضْوَانُ مِنَ اللَّهِ أَكْثَرُ ذَلِكَ هُوَ الْوَرْدُ الْعَظِيمُ »

۲۸ - النونه الاولى

قوله تعالى ' إِنْ يَصْرُكُمْ اللَّهُ ' اگر ناری دهد الله شما را ، ' فَلَا عَالِي لَكُمْ ' نار شکستهای بیست شما را ، ' وَإِنْ يَجِدْ لَكُمْ ' و اگر حواد کند شما را و فرو گذارد ، ' فَتَنْ دَالِدِي يَصْرُكُمْ ' کیست آنکه ناری دهد شما را ، ' مِنْ تَعْدِهِ ' از پس فرو گذاشتن او ، ' وَ عَلَى اللَّهِ فَايَتُو كَلِّ الْمُؤْمِنُونَ ' (۱۶۰) و ایدون باد که بحدای سپارید گرویدگان کار خوش را

' وَ مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُلَّ ' و سود هر گرسرا بیعامری را که حیات کند در عیبت بحشیدن میان عارمان ، ' وَمَنْ يَطُلْ ' و هر که حیات کند بچیری ، ' يَأْتِ بِمَا عَلَى يَوْمِ الْيَأَمَةِ ' آن چیر آورد فردا در ستاحیر ، ' ثُمَّ تَوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ ' پس آنکه بهر تنی گرازد ناداس آنچه کرد ، ' وَهُمْ لَا يَظْلُمُونَ ' (۱۶۱) و هیچ کس را از شان از ناداش بیکی چیری نکاهد

' أَفَتَنْ أَنْعَ رِضْوَانُ اللَّهِ ' باس کسی که برمی رضوان خدا رود و حشر

حوشدوی وی، «كُنْ نَاءَ سَبْعٍ مِّنَ اللَّهِ» هم چون کسی بود که نارآید و مار گردد سحش ار حدای (۱)، «وَمَا أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» ومارگشتی گاه او دورح، «وَبَشِّرِ الصَّادِقِينَ» وشدن گاهی که است

«هُم دَرَجَاتٌ» میان این دو گروه بربرها و فروترها است، «عِندَ اللَّهِ» بریک حدای، «وَاللَّهُ يَبْزِزُ بَنَاتٍ يَعْمَلُونَ» و الله بیا و دانا است تا بچه میکشد

«لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ» مدرستی که حدای سپاسهاد، «عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» مرگردیدگان «إِذْ نَحَتْ فِيهِمْ» که فرستاد در میان ایشان بایشان، «رُسُلًا مِّنْ أَنْفُسِهِمْ» فرستادهای هم ارایشان، «يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ» تا میخواند برایشان سحان وی، «وَيُرْسِلُهُمْ» ایشان را پاک (وهر افرای) میکشد، «وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ» و درایشان می آموزد نامه وی، «وَالْحِكْمَةَ» و داس راست خود، «وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ» و سودد ار میشا (۲) «لَيَبْلُغَنَّ أَهْلُهَا» مگر در گمراهی آشکرا

«أُولَٰئِكَ أَصَاتَكُمْ مَصِيبَةٌ» ماش هر که که شمارسد چیری که رسد، «قَدْ أَصَابَكُمْ مِثْلُهَا» ارما نایسته ای که شما اردشمن بدوچندان رسیده اید اریشها، و بهر یافتهاید ار ایشان، «قُلْتُمْ أَنْي هَذَا» گفتید که این چوست، «قُلْ هُوَ مِنْ عِندِ أَنْفُسِكُمْ» مگوی آن ار بریک شما است (وشومی کرد شما)، «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» حدای مرهمه چیر توانا است

«وَمَا أَصَابَكُمْ» و آنچه شما رسید، «يَوْمَ السَّيِّئِ الْحَمَانِ» آن روز که هام دیندار (۳) شد هر دو گروه نه احد، «وَأَذِ اللَّهُ» آن محواست حدای بود، «وَلَيَعْلَمَنَّ الْمُؤْمِنِينَ» و آرا نایسد (۴) که گردیدگان راستی و درستی که اند، «وَلَيَعْلَمَنَّ الَّذِينَ نَافَقُوا» و نایسد (۵) اشان که منافق شده اند، «وَقِيلَ لَهُمْ»

۱ - ح مار گردد ار حشم حدای ۲ - پسها درسحه الف و ح

۳ - ح هم دیندار ۴ و ۵ - ح سیاد

و منافقان را گفتند « تَقَالُوا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ » بیائید کشتن کید از هر حدای ،
 « أَوْ دَفَعُوا » یا از مؤمنان دفع کید بر حای ، « قَالُوا لَوْ نَطْمُ قِتَالًا » ایشان گفتند
 اگر مادامیم که حگک خواهد بود « لَا تَمَّا كُمْ » ما نا شما بیائیم « هُمْ لِلْكَفَرِ
 يُؤْمِنِدِ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيْتَانِ » ایشان آن دور که آن سخن گفتند بکفر سرد بکنر
 بودند که بایمان ، « يَقُولُونَ نَأْفُوَاهُمْ » میگویند مر باهه خود « مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ »
 چیری که درد لها و شان نیست ، « وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ » (۱۶۷) ، و حدای دانا بر
 همه دانا بایان است نا بچه هان میدارد (درد لها از اندیشه و بیته)

« الَّذِينَ قَالُوا » ایشان که گفتند ، « إِخْوَانِهِمْ » برادران خود را که شهید
 شدند ، « وَ قَعَدُوا » و خود نشستند در حایها ، « لَوْ أَطَاعُونَا » اگر فرمان ما سر ددی
 و شدند ، « مَا قُتِلُوا » ایشان را بکشدی ، « قُلْ » بیا من گوی ، « فَادْرُوا
 عَنْ أَنْفُسِكُمُ التَّوْتُ » سار دارید از خویشتر خوش مر کسی را ، « إِنْ كُنْتُمْ
 صَادِقِينَ » (۱۶۸) ، اگر می راست گوئید

النوبة الثانية

قوله تعالى ' إِنْ يَصْرُكُمْ اللَّهُ فَلَا عَالِي لَكُمْ ' الآية روى حاتم بن عبد الله
 أن النبي (ص) قال ما من امرئ مسلم يحدث امرأة مسلماً في موضع يستهك فيه حرمة
 ويستقص فيه من عرسه ألا حدثه الله تعالى في موضع يحق فيه نصرته وما من امرئ يصبر
 مسلماً في موضع يستقص من عرسه ويستهك فيه من حرمة ، ألا صر الله في موضع يحق
 نصرته ، اهل سنت را درین خبر و درین آیت حجت تمام است ، و دلیل روشن بر
 قدریه و معتزله ، که ایشان می کردند که حدای عز و حل اگر خواهد سده را حوار کند ،
 و حدلان خود مروی آرد و این مخالفت کتاب و سب است و حرق اجماع مسلمانان ،
 که بر زبان خلق بسیار رود که کسی را که روح رساند « حدثه الله » چنانکه گویند

« قَاتَلَهُ اللَّهُ » ، « لَعَنَهُ اللَّهُ » ، و اگر جائز بودی مردمان عامه حلق این کلمه روان

سودی

و معنی آیت آنست که اگر خدای شما را عزیز کند ، و نصرت دهد ، کس را
نرسد و سود ارمردمان که شما را مارشکند و حواری کند و اگر بعکس این باشد که
اللَّهُ شما را حواری کند ، و سستی در کار و هریمت از دشمن پیش آرد ، « فَمَنْ ذَا الَّذِي
يَبْصُرُكُمْ » ای لایبصرکم احدٌ « من بعده » یعنی بعد از حدلان خدا ، کس شما را
نصرت میدهد و عزیز میکند و قبل معناه لا تترکوا امری للناس ، و ارفعوا الناس لأمری
و یقرّب منه قوله (ص) مَرَّ التَّمَسُّ رَضَا اللَّهُ سَحَطَ النَّاسِ كَفَاءَ اللَّهِ مُؤْتَاةَ النَّاسِ ، و من
التَّمَسُّ رَضَا النَّاسِ سَحَطَ اللَّهِ ، وَ كَلَّهَ اللَّهُ إِلَى النَّاسِ

« و ما كَانَ لِإِسْرَءِيلَ أَنْ يُلْهَى » - قراحت مکی و عاصم و ابو عمرو و فتح « یا ، وسم
عین است و معنی آنست که هیچ پیغامبری را سرا نیست که حیات کند در مال عیبت
قسمت کردن و ماقی بَصَمَ یا و فتح عین حواری ، در معنی آنکه هر گز روا سود
پیغامبری را که ناوی حیات کردیدی در عیبت محشیدن سب مردان این آیت
آن بود که دور بود در مال عیبت ، قطیعهای بود سرح رنگ و ماریافتند قومی
گفتند مگر رسول خدا (ص) ارمیان برگرفته است رب العالمین آیت فرستاد و رسول
خود بالصوم و حمله اسبیه را بالعموم ارجیاست مرا کرد و گفته اند که جماعتی از
اقویا الحاج کردند بر مصطفی (ص) تا مال عیبت اردیگران باز گیرد و بایشان دهد ،
رب العالمین آیت فرستاد یعنی که اگر چنان کند حیات باشد با اصحاب او ، و هیچ
پیغامبر را سرا سود که با اصحاب خویش حیات کند بلکه سرّیت نگه دارد ، و آنچه
دهد با نصاب دهد ، و عدل کند

محمد بن اسحاق بن یحیی گفت قومی عرب کراحت میداشتند آنچه در

قرآن بود از عیب دین ایشان و سستیان، می درخواستد از رسول (ص) تا آنرا پنهان کند
 رب العالمین گفت اگر پنهان کند حیات باشد و بیعاصم را سرا بود که در باب وحی
 حیات کند، و چیزی ارحق مار گیرد و مدهاست کند. يقال عَلَّ يَلُّ، عَلُولاً، وَأَعْلُ
 يُنَلُّ إِعْلَالاً، اِذَا حَانَ وَأَصْلَهُ مِنَ الْعَلِّ، وَهُوَ دَحُولُ الْمَاءِ فِي حُلْلِ الشَّجَرِ وَ مِمَّا
 الْعِلُّ، الْبَحْدُ لِأَنَّهُ عِدَاوَةٌ فِي النَّعْسِ، وَمِمَّا الْعَلِيلُ، حَرَارَةُ الْعَطَشِ فِي النَّعْسِ، وَمِمَّا الْإِعْلَالَةُ
 شُعَارٌ نَحْتُ الدَّنِّ حَاصَةً

قوله «وَمَنْ يَعْطَلُ يَأْتِ بِمَا عَلَّ» ای حامل را لعلی طهره، «يوم القيامة» بفسیر
 این آیت در آن حر است که مصطفی (ص) گفت «لَا الْعَيْنُ أَحَدَكُمْ يَحْيُ»
 يوم القيامة وعلى رَقْمَتِهِ بَعِيرُهُ رُعَاءُ (۱)، فيقول يا رسول الله اعنني فأقول لا املك
 لك شيئاً قد أبلغتكَ لَا الْعَيْنُ أَحَدَكُمْ يَحْيُ يوم القيامة وعلى رَقْمَتِهِ فَرَسُهُ حَمِيمَةٌ
 فيقول اعنني فأقول لا املك لك شيئاً قد أبلغتكَ لَا الْعَيْنُ أَحَدَكُمْ يَحْيُ يوم القيامة وعلى
 رَقْمَتِهِ شاة لها نَعْماء يقول يا رسول الله اعنني فأقول لا املك لك شيئاً قد أبلغتكَ لَا الْعَيْنُ
 أَحَدَكُمْ يَحْيُ يوم القيامة وعلى رَقْمَتِهِ صَامِتٌ فيقول اعنني يا رسول الله، فأقول لا املك
 لك شيئاً قد أبلغتكَ «هر که امروز بجبری حیات کند، فردا بر ستاحیر آن چیر
 آرد و علی رؤس الاشهاد ویرا تا آن فصیحت رسد رسول خدا (ص) گفت و اگر همه
 سوری بود یا رشته ای و در حر است که مردی بر رسول خدا (ص) حلی آورد حلق، که
 پیش از قسمت برگرفته و آنرا بر سر قسمت مار آورده بود، رسول از وی پند گرفت
 و ویرا گفت مکه دار ما بر ستاحیر آنرا بیاری و بدین حاله الجهمی گفت روز
 حیم مردی از یاران رسول خدا فرمان یافت، رسول خدا (ص) برو مبارکد یاران
 همه متغیر و مضطرب شدید که ناچه بودست رسول (ص) گفت «أَنْ صَاحِبَكُمْ عَلَّ

فی سبیل اللہ، حیات کرده است این مرد در راه خدا، محض کردند مهره‌ای بود که برداشته بود، قیمت آن کم‌ار دو درم و در حراست که یکی کشته شد، مردمان گفتند بوشش باد هشت خاودان رسول (ص) گفت «کَلَّا» یعنی چنین مگوئید که وی دروچهر شمله‌ای ارمال عیبت نداشت، فردا آتش در آن گیرد و باوی بهم‌سورد مردی دیگر يك شراك عملین بر گرفته بود چون این سحرار رسول (ص) شنید آن شراك بیاورد رسول (ص) گفت يَشْرَاكَ مِنْ بَار

کلمی گفت در تعبیر «وَمَنْ يَعْمَلْ يَأْتِ بِمَا عَمِلَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» آن چیر که در آن حیات کرده باشد در قعر جهنم برابر وی ندارد، آنکه گوید فرور و ناب در کات دورح و آن را بر گیر، وی فرو رود و بر دارد، راست که نحای حویث سار آید، و دیگر باره اردست وی بیفتد، و هفتاد ساله راه ناقص جهنم افتد و ویرا هم‌چنان تکلیف میکشد تا مبرود و بر میدارد مصطفی (ص) از ایضا گفت «ما مِنْ عَمَلٍ يَمَلُّ عُلُوًّا إِلَّا كُفِّ بِوَمِ الْقِيَامَةِ أَنْ يَسْتَحْرِجَهُ مِنْ أَسْفَلِ دَرَكِ جَهَنَّمَ» و هر که حیات کاری را پوشد و پرا هم چندان گناه بود و همان عقوبت مصطفی (ص) گفت «مَنْ يَكْتُمُ عَالًا فَإِنَّهُ مِثْلُهُ»

قبوله «نَمْ تَوْفَى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُعْاَمُونَ» - «ظلم» در قرآن بر چهار معنی است یکی معنی نفس است، کشتن چیری، چنانکه در آن آیت گفت، یعنی ارنواب بیکو کاران هیچ چیر نکاهد همانست که در سورة الکهف گفت «وَلَمْ نَطْلِمْ مِنْهُ شَيْئًا»، و در سورة الانبیاء گفت «وَصُغُ الْمَوَارِثِ الْقِسْطُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا»، و در سورة مريم «وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا» و چه دوم ظلم مردمان است بر یکدیگر در نفیوت حقوق اسان، چنانکه در سورة نسی اسرائیل گفت «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا»، و در سورة النساء گفت «وَمَنْ يَعْمَلْ ذَلِكَ» یعنی قتل النفس

وَأَحْدَا أَمْوَالٍ، «عِدوایا و طلبا»، وَقَالَ تَعَالَى «إِنَّ الدِّينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى طُلْمًا»
 وجه سوم طلم منه است بر نفس خویش، در معصیت، بیرون از شرک، چنانکه در
 سورة البقرة گفت «وَمَنْ يَتَذَّبْ حُدُودَ اللَّهِ فَإِنَّ لَكُمْ مِنْهُ طَالَمُونَ» و در سورة الطلاق
 «وَمَنْ يَتَذَّبْ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ» و در سورة الملائكة «فِيهِمْ طَالِمٌ لِنَفْسِهِ»
 وجه چهارم طلم است بمعنی شرک، چنانکه در سورة الأنعام گفت «الدِّينَ آمَنُوا وَلَمْ
 يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِطُلْمٍ» و در سورة لقمان «إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»

قوله تعالى «أَمْسِرْ أَتَمَعَ رِصْوَانُ اللَّهِ» - یعنی شرک العلول، «كَتَبَ بَاءٌ يَسْخَطُ
 مِنْ اللَّهِ» هَلْ؟ سیاق این آیت تعظیم اتم علول است یعنی که سَخَطِ حِدای با علول است
 و رِصْوَانِ حِدای با ترک علول او که حیات نکند خوشبودی و رِصَاءِ حَقِ با اوست،
 و آتَمَسِ که حیات نکند و سَخَطِ حِدای روست، و آتَمَسِ که امر و رِصَاحِ حِدای روست،
 هر دو دورح حای او چنانکه الله تعالی گفت «وَأَمَّا هَهِيمٌ وَنِشْرُ الْمَصِيرِ» و او
 بهر آنکه از اهل توحید است هر چند که کبک است و حیانتکار، حای وی هَهِيم
 گفت، اول در که دورح که در آن آتش بیست، اما حرارتِ آتش بآن میرسد، و حای
 عاصیان این است و سُئِيَتْ هَهِيمٌ، لِأَنَّهُاتُ هَهِيمٌ فِي وَجْهِ الْحَلْقِ پس چوب از
 هَهِيم در گذشت در که دوم «لَعْلَى» است سوم سقر چهارم حُطْمَةُ مَحْمُوحِيمِ
 ششم سَعِيرِ (۱) هفتم هاویه این شش در که حای کفار است و مشرکان در آن جاودان
 آنکه سرانجام اهل رِصَا و خوشبودی حق بیان کرد، گفت «هُمُ دَرَحَاتُ
 عَبْدِ اللَّهِ» - ای اهل درحات عبد الله اشارست که اهل بهشت همه یکسان بید، بلکه
 درحاتِ ایشان متفاوت است، و منازلِ ایشان مختلف بقدر اعمال و معارف علی الحمله
 بهشت صد درجه است بحکم آن حر که معادنِ حل روایت کرد از مصطفی (ص)
 قَالَ الْحَقْمَةُ دَرَجَةٌ، مِنْ كُلِّ دَرَجَةٍ أَلْفُ دَرَجَةٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، وَإِنْ أَعْلَاهَا الْعَرْدُوسُ،

و أَوْسَطُهَا الْفَرْدُوسُ، وَ أَنَّ الْعَرْشَ عَلَى الْفَرْدُوسِ، وَ مِنْهَا تَخْرُجُ أَهْلُ الْحَقَّةِ وَ رَوَى
 اِسْمَاعِيلُ بْنُ مَالِكٍ قَالَ حَرَّحَ حَارِثَةُ بْنُ سَرَّاقَةَ يَوْمَ نَدُوْ طَارَأَ، لَمْ يَحْرُجْ لِقَتَالِهِ، وَ كَلَبَ
 عَلَاماً فَأَصَابَهُ سَهْمٌ فَقَتَلَهُ، فَجَاءَتْ أُمُّهُ وَ هِيَ الرَّبِيعُ فَتَتَبَعَتْهُ إِلَى النَّبِيِّ (ص) فَقَالَتْ
 يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيْنَ اِسْمَاعِيلُ حَارِثَةُ؟ فَإِنْ كَلَبَ فِي الْحَقَّةِ فَأَصْرَ وَإِلَّا فَتَرَى مَا أَصْبَحُ؟
 فَقَالَ (ص) يَا أُمَّ حَارِثَةَ أَنْهَا لَيْسَتْ بِحَقَّةٍ وَاحِدَةٍ، وَلَكِنَّهَا حِمَالٌ كَثِيرَةٌ، وَ أَنَّهُ فِي الْفَرْدُوسِ
 الْأَعْلَى

آنکه در آخر آیت گفت «وَاللَّهُ يَصِيرُ مَا يَعْمَلُونَ» - تا مطیع در طاعت
 بپذیراید، و عاصی از معصیت حذر کنید

قوله «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ» - معنی «منت» بفضل است، و منان متفصیل است و
 منت که از خدا بود مدح است، لِأَنَّهُ تَفَضَّلَ و چون از مخلوق سود دم است لِأَنَّهُ
 تَفَرُّجٌ

«عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» - گفته اند که مؤمنان این جا عرب اند، که هیچ قبيله نیست
 از قبائل عرب که نه رسول (ص) را در آن سبی است مگر نَفِی تَعْلَبُ، قومی ترسیان
 بد کیشان رب العزة رسول خود را از سب ایشان پاک کرد، و بر عرب منت نهاد که
 رسول (ص) هم از سب شما فرستادم و کتابی هم از لَتِ شما بشمارو فرستادم
 همانست که حای دیگر گفت «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ»، و گفته اند
 که مؤمنان اینجا عامه مؤمنان اند از عرب و عجم میگویند مؤمنان رسولی
 فرستادم یکی از ایشان که کار او شایسته اند، و صدق و امانت او آرموده و دانسته،
 نه فریفته و نه بیرون از فرزند آدم دلیل این تأویل آنست که حای دیگر گفت
 «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ» آیه

آنکه ستایش رسول را، صفت وی کرد، و کار وی گفت که چیست، تَلَوْا عَلَيْهِمْ

آیات، «یعنی القرآن»، «وَيُرَكِّبُهُمْ» یعنی یصلحهم، «وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ» ای القرآن
والحكمة یعنی المواعظ الَّتِي فِي الْقُرْآنِ مِنَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَالسَّيِّئِ

«وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ» ای وقد كانوا قَبْلَ بَعَثِهِ «لَمْ يَكُنْ صِلَالٌ مِنْهُمْ»

قوله تعالى «أَوَلَمْ نَكُنْ مِنْ قَبْلُ» ای الف و واو، استهزام راست، و عرب استهزام کند
نائب محرّف، و الف و وار، و الف و فا، و نألف ممدود و بهمرة مقصور

«أَصَاتِكُمْ مَصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِنْهَا» - «أَصَاتِكُمْ» به احد است، و «أَصَبْتُمْ»
به نادر و این چنان بود که روز احد ارمسلماان هفتاد مرد کشته شدند، و روز نادر
از کافران هفتاد کشته شده بودند و هفتاد ناسیری برده

«قُلْتُمْ أَنْتُمْ هَذَا» - ای مِنْ أَيْسَارِ هَذَا الْقَتْلِ وَالْهَرِيمَةِ وَحَسْبُ مَسْلُومٍ
و رسول الله فیما می گفتند این قتل و هریمت برور احد چوست که بما رسید، و ما
مسلمانانیم، و رسول حداد در میان ما، رَبِّ الْعَالَمِينَ ایشانرا جواب داد «قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ
أَنْفُسِكُمْ» - این کلمت را دو تفسیر گفته اند یکی آنست که تَرَكْتُمْ الْمَرْكَزَ
طَلَبْتُمْ الْعِصْمَةَ فَمِنْ قَتْلِكُمْ حَاءُ كُمُ الشَّرِّ میگوید ایسکه شما رسیدار شومی مخالفت
شما بود برور احد، آنکه که مَرَكَزَ نگذاشتید و طلب عیصمت کردید تفسیر دیگر
آنست که برور نادر مسلمانان اسیران کفار را نار فروختند و هذا ستدید رب العالمین
حضرت ایل را فرستاد که یا محمد حدای بپسندند ارشما این فروختن اسیران و هذا
ستندن اکنون قوم خود را محتر کن میان دو چیز، اما که اسیران را بکشد و روی
رمین را از کفر ایشان ناک کند، و اما که ایشان را نار فروشد و هذا ستاند، اما
بعد ایشان مسلمانان لامحاله کشته شود رسول خدا (ص) این بیعام که حضرت ایل
بیاورد ناقوم بگفت ایشان گفتند این اسیران همه خویش و بیوید و مراد را ما ندانیم،
اریشان فدا ستانیم و در وجه و سار قتال دشمن بهیم، و اگر ارما قومی کشته شود
لامحاله شهیدان باشند بدان حرسدیم و حوسود پس دیگر سال برور احد بعد

آن اسیران از مسلمانان کشته شدند . چون مسلمانان گفتند « آئی هُنا ؟ »
 رب العالمین گفت « مِن عِندِ اِیْسَکُم » - این ناست که هُنا متدید و حود اختیار
 قتل کردید

« اِنَّ اللّٰهَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ » مِن التَّصَرُّعِ طَاعَتُکُمْ سَیِّکُمْ ، وَرِکِّ التَّصَرُّعِ مَحَالِفَتُکُمْ
 آیاه « قَدِیْرٌ »

« وَاِذَا اَصَابَکُمْ » این خطاب مامؤمناست ، « یَوْمَ التَّنَاقُیِّ الْحَمْعَانِ » روز احد
 که هر دو گروه مسلمانان و کافران بر هم رسیدند
 « فَاِذْ ذٰلَکَ » یعنی نقصاء الله و قدره این تسلیت مؤمنان است ، میگوید
 آنچه رفت نقصا و قدر و حواستِ حدای رفت

« وَ لَیَعْلَمَنَّ الْمُؤْمِنِیْنَ وَ لَیَعْلَمَنَّ الَّذِیْنَ نَافَقُوْا » - این علم بمعنی « رؤیت » است
 یعنی تا سید مؤمنان را و ثنات ایشان را ، و رساء ایشان نقصا و قدر ، و صرا ایشان
 سلا و شدت و مصافقان را ببند ، با حرع و با تقدیر محصومت مفاقی دودل است و دو
 راه ، و دو سخن ، از « نافقا » گرفته اند . روانه و موش حانه حویش را دودر سارند
 یکی معروف و آشکارا که بر عادت آبعاً آمد و شد کند برور امن ، و آنرا « قاصعا »
 گویند ، و دری دارند بهائی ، روز گر بحتس خود را چون بر در معروف بیم ببند ،
 و اس در بهائی « نافقا » گویند

« وَ قِیلَ لَهُمْ تَعَالَوْا فَانْقِلُوا فِی سَبِیلِ اللّٰهِ اَوْ اَدْعَوْا » - آنکه که مؤمنان بعراء
 احد میرفتند فرا مصافقان گفتند عِندَ اللّٰهِ نِیَّای و اصحاب او که بیائید کشتن
 کنید از هر حدای یا از مؤمنان دفع کنید درین آیت دفع و قتل در یک نظم کرد ،
 سقا ، و دیده بان ، و پاسان ، و ستوربان ، و طناح ، و دلیل ، و آنچه ازین ناست همه عاریان
 کرد ، چون سراج و نعل و امثال ایشان هر که در لشکر گاهست سندی و فراء و
 حماعتی گفتند « دفع » رباط است و « رباط » آست که کسی در نعر کافر بایستد ،

ودشن را اربلاد اسلام ناردارد ماقامت حرب ، یا ماطهارحت ویه قال السی (س)
 « رباط يوم فی سبیل الله حیرٌ من الدنیا وما علیها » و فی روایة حیر من ألف يوم فیما
 سواء من الممار

« قالوا لو تعلم یتالاً لاتنصا کم » - عبدالله بن ابی ناسیصد مرد منافق حوا
 دادند که اگر ما داستیمی که حگک حواهد بود ما شما بیامیدی ، لکن حگک
 حواهد بود و این سخن منافق گفتند ، که اگر حگک بودی هم بیامیدی رب العالمین
 گفت « هم للکمر یومئذ اقرب منهم للإیمان » - آنرور آن سخن گفتند و مار
 کشتند ، کمر را اولی تر بودند از آنچه ایمان را آنکه مسیر کرد و گفت
 « یقولون یا فواهم » ای بالسنتهم ، « مالیس فی قلوبهم والله اعلم بما یکنمون »
 « الدین قالوا » یمسی المافقین ، « لإحواهم » یمسی لأمثالهم من اهل النفاق
 وقیل لإحواهم فی السب لافی الدین ، وهم شهداء احد « وقصدوا » یمسی عن الجهاد
 الواو للحال

« لو أطاعوا » یمسی شهداء احد فی الاصراف عن السی (س) والعود « ما قتلوا »
 فرد الله تعالی علیهم و قال قل لهم یا محمد « فادعوا عن انفسکم التوت ان کنتم
 صادقین » اب الحدیذ یسمع من القدر

النوبة الثالثة

قوله تعالى « ان یصرکم الله فلا عا لکم » - هر کرا رقم نصرت از درگاه
 عزت برنایه روزگار او کشیدند ، یگانه عالم کشت ، و قطب مرکز سیادت ، و نشانه
 اهل مملکت ، و قله آمال خداوندان حیرت

« و ان یحدکم فمن دالذی یصرکم من بعده » و هر کرا صفت حدلان از
 درگاه بی یاری روی نماید ، بحکم قهر مرده سحتل از روی کار او سردارند ، و رقم

مهیجوری بر حاشیه وقت او نهید، و مردود همه عالم گردانید، تا ارسر مهیجوری و درد
نارماندگی این بوحه ماحود می کند که

بِأَيِّ بَوَاحِي الْأَرْضِ أَسَىٰ وَصَالِبِكُمْ
وَأَنْتُمْ مُلُوكٌ مَا لِجُحُومِكُمْ قَصْدٌ

گفتم که برادر اوج بریں شد محتم
ور ملک هاده چون سلیمان محتم

اکبوں که میراب حرد بر محتم
ار نیکه دویاب کم آمد و حتم

به داود (ع) وحی آمد که یا داود! إِنْ وَصَّيْتُكَ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَرْفَعُكَ؟ وَإِنْ
رَفَعْتُكَ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَصْعَكَ؟ وَ إِنْ أَعَزَّيْتُكَ فَمَنْ ذَا الَّذِي يُدِيلُكَ؟ وَ إِنْ أَدَلَّتْكَ
فَمَنْ ذَا الَّذِي يُعْرِكَ؟ وَ إِنْ بَصَّرْتُكَ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَحْدِلُكَ؟ وَ إِنْ حَدَّثْتُكَ فَمَنْ ذَا الَّذِي
يُبْصِرُكَ؟

حدیث بصرت میرود، و بصرت لامحاله بر دشمن بود و هیچ دشمن ترا چون
هواه نفس تو نیست و الیه اشار الی (ص) «اعْدِيْ عَدُوَّكَ بِمُسْكَ اَلَّتِي بَيْنَ حَسِيكَ»
چون دشمن قوی تر نفس بود هر آینه جهاد ناوی صحت و برد گتر بود چنانکه سید
گفت «رَحِمَا مِنَ الْجِهَادِ الْاَصْعَرِ اِلَى الْجِهَادِ الْاَكْبَرِ»

و نشان بصرت بر نفس، آن پیر طریقت نارداد که بدرخت حرمان رشد، سیحی
شکمش درشد، ارباب ما سیه بردید، بخوشش مگر بست گفت الحمد لله که
مردم تا برا نکام خویش ندیدم، و بر تو بصرت یافتیم، رحمت خدا بر آن خواهر مردان
ناد که کمر محاهدت بر میان بستند، و در میدان عودیت در صبر خدمت بستاندند،
و قدم بر کَلِّ مراد خود نهادند، ماحلق خدا مصلح و بانفس خود بحکم

ناحود ری تو خنکها دارم من
 صد گونه و عشق رنگها دارم من
 در عشق تو از ملامت می حرام
 در حجاب و حکر خدنگها دارم من

مصطفی (ص) حرب کردن نامس خود جهاد مرر کتر و صعب تر از آن حواد
 که حرب کردن ماکفر گاه بود و گه سود، و حرب کردن نامس پیوسته بود و از
 سلاح کافر مر حدر توان بودن که ظاهر است و پیدا، و سلاح مس و وسوس و شهوات
 مهابی است، از آن حدر کردن دشواری است و صعب و بیر اندر حرب کافر اگر بصرت
 دشمن را بود و مؤمن کشته شود شهادتست و در صواب حق حلّ حلاله، و اندر جهاد
 مس اگر بصرت مس دشمن را بود قطیعت است و عذاب جهنم آب صفت
 بیک سخت است، و این حال بدستار هر گر چون هم باشد و برابر شوند، این است
 که رب العالمین گفت «أَفَسْ أَتَمَّ رِصْوَانِ اللَّهِ كَتَمَ مَاءِ يَسْحَطِ مِنْ اللَّهِ» هماغست که
 حای دیگر گفت «افس کل مؤمناً کتم کل فاسقاً لا یستوی»، و بیر «افس
 یلقی فی النار حیث اُمّ یأبی آمناً یوم القیمة»، «افس یمشی مُکِباً علی وجهه
 اهدی» آیه، و هم اریں باست «قُلْ هَلْ یَسْتَوِی الدِّینُ یَعْلَمُونَ وَالدِّینُ لَا یَعْلَمُونَ»،
 «وَمَا یَسْتَوِی الْأَعْمَى وَالسَّیْرُ»، «وَمَا یَسْتَوِی الْأَحْیَاءُ وَالْأَمْوَاتُ»
 وَ إِلَیْهِ الدِّنَارَةُ قَوْلُهُ تَعَالَى «هَمَّ دَرَحَاتُ عَبْدِ اللَّهِ» ای هم اصحاب درحات
 فی حکم الله فَمِنْ سَعِيدٍ مَقْرَبٍ، و مِنْ شَقِیٍّ مُعَذِّبٍ

۲۹- النوبة الاولى

قوله تعالى 'وَلَا تَمَسَّ' و مبدار الله، 'الدِّینَ قُلُوا' ایشان را که
 مکشتمد، 'فِی سَبِيلِ اللَّهِ' (از هر حدی) در راه خدا، 'أَمْوَاتاً' که ایشان مردگان اند،

« تَلْ أَحْيَاهُ »، بستاند که زنده گانند، « عِدَّةَ رُسُلِهِمْ »، مردیکه حدای خویش،
« يُرَزِّقُونَ » (۱۶۸)، « رایشان رزق می رانند و تُرْزَلْ می رسانند »

« فَرَجِنَ » شادمانان، « بِنَا آتَاهُمُ اللَّهُ »، آنچه داد الله ایشان را، « مِنْ فَضْلِهِ »،
از افرومی بیکوئی از آنِ خویش، « وَ يَسْتَشِرُّونَ » و شادی می برید، « بِالَّذِينَ »،
مکسان ایشان که همور رنده اند، « لَمْ يَلْعَنُوا بِهِمْ »، که بر ایشان بر سید عاند،
« مِنْ حَلِيمِهِ » از پس ایشان، « أَلَّا حُوفٌ عَلَيْهِمْ » (شاد می بیند) (۱) که برایشان بیم
بیست فردا، « وَلَا هُمْ يَعْرِضُونَ » (۱۷۰)، و اندوهگن باشد

« يَسْتَشِرُّونَ » شادی می برید، « بِعَمَةٍ مِنَ اللَّهِ »، مواختی از حدای، « وَ فَضْلِهِ »
وافرومی بیکوئی از وی، « وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يُبْصِعُ » و (شاد می بیند) (۲) که حدای صایع
مگذارند، « أَمَّا الْمُؤْمِنِينَ » (۱۷۱)، مرد گرویدگان

« الَّذِينَ اسْتَعَاثُوا » ایشان که پاسخ بیکو کردند، « لِلَّهِ وَالرُّسُولِ »، حدایرا
و رسول را، « مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ » از پس آنکه ایشان رسید حستگی،
« الَّذِينَ أَحْسُوا » ایشان راست که بیکو درآمدند، « مِنْهُمْ » از میان ایشان،
« وَ اتَّقُوا » و انا پیر هیریدند، « أَمَّا عَصِيْمٌ » (۱۷۲)، مردی مرد گوار

« الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ » ایشان که مردمان فرا ایشان گشتند « إِنَّ النَّاسَ
قَدْ خَفَوْا لَكُمْ » که مردمان ساه گرد کردند شما را، « فَأَخَشَوْهُمْ » ترسید از
ایشان، « فَرَادَهُمْ أَيْمَانًا » و (حیر ایشان) ایشان را ایمان افروند، « وَ قَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ »
و گشتند که بسده است حدای ما را، « وَ يَمَعَهُ الْوَكِيلُ » (۱۷۳)، و بیک کاردان و کلان
بدبیر که اوست

« فَأَنْقَلَبُوا » باز گشتند، « بِعَمَةٍ مِنَ اللَّهِ » بیکوئی از حدای، « وَ فَضْلِهِ » و
افرومی از محارت، « لَمْ يَمَسَّهُمْ سُوءٌ » بر سید ایشان هیچ بدی، « وَ اتَّقُوا »
رِضْوَانِ اللَّهِ، و برمی راه خوشبودی حدای افتادند، « وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ » (۱۷۴)،

و حدای مافصل و مررگوار است

« إِنَّا ذَلِكُمْ الشَّيْطَانُ » آن دیو مردم بود ، « يُعْرِفُ أَوْلِيَائَهُ » چوب
خود را می ترساند ، « فَلَا تَخَافُوهُمْ » شما مترسید از ایشان ، « وَخَافُونَ إِنْ كُنْتُمْ
مُؤْمِنِينَ » (۱۷۳) « و از من ترسید اگر گرویدگان اید

« وَلَا يَحْزَنُكَ » و اندوهگس مسایاد ترا ، « الَّذِينَ يُسَارِقُونَ فِي الْكُفْرِ »
ایشان که در کفری می شتابند ، « إِنَّهُمْ لَنْ يَصْرُوهُ اللَّهَ شَيْئاً » که ایشان حدای را
نگرایند هیچ چیز ، « يُرِيدُ اللَّهُ » میخواهد حدای ، « أَلَّا يَحْلَلَ لَهُمْ حَلًّا فِي الْآخِرَةِ »
که ایشان را بهرهای دهد در آن جهان ، « وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ » (۱۷۴) « و ایشان را
است عذابی مررگ

« إِنْ الَّذِينَ اشْتَرَوْا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ » ایشان که کفر خریدند و ایمان
فروختند ، « لَنْ يَصْرُوهُ اللَّهَ شَيْئاً » حدای را هیچ چیز ننگراند ، « وَلَهُمْ عَذَابٌ
أَلِيمٌ » (۱۷۵) « و ایشان راست عذابی درد دمای

« وَلَا تَحْسَنَ الدِّينَ كَفَرُوا » میدار ایشان که کافر شدند ، « أَنْ مَا تُبْلَى لَهُمْ »
که آنچه ما ایشان را فرا (۱) گذاریم ، « خَيْرٌ لَهُمْ » ایشان را به است ، « إِنَّا نُبْلَى لَهُمْ »
ما ایشان را از مهر آب می فرا گذاریم ، و مهلت دهیم ، « لِيُرَدَّادُوا إِثْمًا » تا به
افزایند ، « وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ » (۱۷۶) « و ایشان راست عذابی حوار کننده و نومید
گذاریم

التوبة الثانية

قوله تعالى ' وَلَا تَحْسَنَ الدِّينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ' الآية مفسران گفته اند
که این آیت در شأن شهداء و در و احد و رود آمد شهداء و در چهارده کس بودند ،

اریشان شش کس مہاجراند مہجع بن عبد اللہ مولیٰ عمر بن خطاب، و ہوا اول قتیل قتل یوم بدر، و عید بن الحرث، و عمیر بن ابی وقاص، و ذوالشمالین عبد عمرو بن نسلہ، و عقیل بن نکیہ، و صموان بن یضہ و شہداء احد ہفتاد کس بودند اریشاب پنج کس مہاجران حمزہ بن عبد المطلب، مصعب بن عمیر، عثمان بن شماس، عبد اللہ بن جحش، سعد مولیٰ عتہ بن ربیعہ دیگر ہمہ اہل ہار بودند کہ در راہ خدا، اربہر خدا کشتہ شدند، و اربہر العرہ بایشان نواختہا رسید و کرامتہا دیدند ارواح ایشان در شکم مرغابی ہشتی تا در مرغار ہشت پرواز می کنند، و از آن میوہای ہشتی می خورد، و آنکہ قرار گاہ ایشان قنبلہا درین دروہر عرش ملک ایشان چون این بواخت و این کرامت دیدند و یافتند، قالوا یا لیت قومنا یعلمون ما نحن فیہ من التعمیم گفتند ای کاشک کسان ما کہ در دنیا اند از احوال ما خبر داشتندی، و این بواخت و کرامت و این حای خوش و این نار و معیم کہ ما داریم مداستندی، بودی کہ ایشان بیر جہاد کردندی تا مابین روز دولت و شادی رسیدندی رب العالمین گفت شما ساکن نبودید کہ این خبر من نار رسام، و از آنچه شما در آید ایشان را بیا گاہام پس اس آیت فرو فرستاد « ولا تحسن الدین قتلوا فی سبیل اللہ امواتاً » الآیہ

و خبر درست است از حاضر بن عبد اللہ، گفت روز احد پدرم کشتہ شد، و من دلتسک و رمحور ہستہ بودم، مصطفی (ص) من برگشت، گفت مالی آراکے مُکْتَسِباً حریماً قلت یا رسول اللہ قُتل اُنّی و علیہ دس، و لہ عیال، فقال ألا احزک ما کلم اللہ احداً قطّ الا من وراء حجاب، و کلمناک کما حاء، فقال یا عبد اللہ تنّ علیّ أعطک، فقال یا رب اتمنی علیک ان ترّدنی الی الدنیا حتی اقتل فیک الثانیہ، فقال انه سق من القول « انہم الیہ لا یرحمون » قال یا رب فباع عتی اصحابی قال فبیہ برلت « ولا تحسن الدین قتلوا، الآیہ قرامت شامی، قتلوا » مشدد است بر معنی

مناجعت، یعنی مرابری گشتند ایشانرا، و آن همزه بود که شکم وی مشکافتند، و حکریرون کشیدند

«نَلْ اَحْيَاءُ» - ایشان را «اَحْيَاءُ» خواند، که ارواح ایشانرا در شکمهای مرغان
 از میوه بهشت زوری می‌رساند، زوری مقدر در وقتِ معین، همچنانکه رندگان را
 باشد و گفته‌اند که ایشان را «اَحْيَاءُ» خواند از بهر آنکه ارواح ایشان تا قیامت
 هر شب بر عرش مجید موجود در آید، همچون ارواح رندگان مؤمنان آنکه
 که نوسود در حوای شوند و گفته‌اند شهیدان را تا قیامت هر سال ثواب عرو می‌بوسند
 از آنکه ست جهاد سعادند، پس ایشان را «اَحْيَاءُ» بدان خواند که همچنانکه
 رندگان را در جهاد ثواب می‌بوسند ایشان را بمرمی می‌بوسند و گفته‌اند ایشان را
 می‌بوسند و ماحامه حیوش بگذارد چنانکه رندگان را قال (ص) «رَمَلُوهُمْ
 بِدِمَائِهِمْ وَكَلِمَتِهِمْ، فَإِنَّهُمْ يُحْشَرُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِدِمَائِهِمْ، أَلْوُنُ لَوْنِ الدِّمِّ، وَالرِّيحُ
 رِيحُ الْمَسْكِ» و گفته‌اند که حاك بحورد ایشان را در گور، چنانکه رندگان را بحورد
 در آثار ببارد که چهار کس آمد که حاك بحورد ایشان را بعد از مرگ اشیاء،
 علماء، شهداء، و حافظان یعنی حَلَّةُ قُرْآن و درس معنی آوردند که
 عمرو بن الحموح و عبد الله بن عمرو بن حرام هر دو زور احد شهید گشتند، و
 هر دو را در يك گور نهادند، و گور ایشان بر کند گاه سیل بود بعد از چهل و شش
 سال سر ایشان بار کردند، ما بحای دیگر نقل کسند از سیم سیل، ایشان را تازه دیدند
 چنانکه گوئی يك زور گذشته است تا ایشان را دفن کرده‌اند، و حاك ایشان را
 با حورده و تماشاء با کرده

قوله «عَدَرْتَهُمْ يِرْقُونَ» - ای بنِ تمار الحته و نُصْها ورق نامی است چیری
 را مقدر در وقتی معین، چنانکه حای دیگر گفت «وَلَهُمْ رَرْقُهُمْ فِيهَا نُكْرَةً
 وَ عَشِيَةً»

« فَرَحِينَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ » - فصل خدا اینها « قتل » است در را خدا، که فصل دارد بر مرگ در طاعت بی قتل و گفته اند که « نعیم » بهشت است و رسا و لقاء حق

« وَ يَسْتَشْرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ » - ای بگرا متهم و شادی میبرند برادران و کسان ایشان که هنوز نرسانند، و آن پایگاه که ایشان رسیده اند رسیده اند اما بشارت پایگاه، ایسان را در ایشان رسانیدند، و هنوز نرسانند اریسر ایشان و فی معناه قول السی (م) يَشْعُ الشَّهِيدُ فی سَعِينَ مِنْ اقاربه

ثم قال « أَلَا حُوفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَهُمْ حُرُوبٌ » - ای ماں لاحوف علی احوال المؤمنین ادا لیقوا بهم قال السدی يُؤْنَى الشَّهِيدُ مَكْتَابٍ فِيهِ مَا يَقْدَمُ عَلَيْهِ مِنْ اَحْوَاحِ و اَهلِهِ، فَيَقَالُ يَقْدَمُ عَلَيْكَ فَلَانٌ مَوْتٌ كَذَا وَ كَذَا، وَ يَقْدَمُ عَلَيْكَ فَلَانٌ يَوْمٌ كَذَا وَ كَذَا فَيَسْتَبْشِرُ حِينَ يَقْدَمُونَ عَلَيْهِ كَمَا يَسْتَشِيرُ اَهْلُ الْعَالَمِ بِقَدُومِهِ فِي الذَّيَا

« يَسْتَشْرُونَ رِيعَةً مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلًا » - اگر کسی گوید فائده این استشار در آن جهان چیست چون در دنیا خود داشته بودند، و از فصل و نعمت الله آگاه بودند به چیزی پسند که نداشته بودند، تا ناآب شاد شوند، جواب آست که در دین هر چند داشته بودند اما از راه حرواستدلال داشته بودند، نه از راه کشف و معاینه و « لیس الحرر گالمعاينة » چون آن حریان گردد، و امید نقد شود، و اندازة نوار محذّر استحقاق و امید در گذرد، شادی ایشان بفرماید، و مصاعف شود و میر شادی دید ناحوف حانمه آمیخته شود و شادی عقلی از آمیغ (۱) حوف و اندوه پذیرفتن پال باشد، و ما از این آمیغ پاک نشود محذّر کمال مرسد

« وَ اَنَّا لِلَّهِ » - ای و اِنَّا لِلَّهِ، عطف است بر « رِيعَةً مِنَ اللَّهِ » میگوید شادی بر ما

بسمت و فصل حدای ، و آنکه حدای فصل و بسمت حویث برایشان تمام کرد ، و ار
مرد ایشان هیچ چیز ناز نگرفت ، و میریبرود قراعت کمالی « وَاِنَّ اللَّهَ بِكُسرِ الْاَلِفِ
است بر معنی استیفاء ، و بر عیب دیگران نایمان و طلب ثواب آن ، و گفته قال
وَاللّٰهُ لَا يُصِیْعُ اَحَدَ الْمُؤْمِنِینَ وَفِیْ بَیْآنِ ثَوَابِ الشَّهَادَةِ مَا رَوٰی عَلِیُّ بْنُ مُوسٰی الرَّصَاعِ عَنْ
اَبِیهِ مُوسٰی بْنِ جَعْفَرٍ ، عَنْ اَبِیهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ اَبِیهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ ، عَنْ اَبِیهِ
عَلِیِّ بْنِ حُسَیْنٍ ، عَنْ اَبِیهِ حُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ (ع) قَالَ یَسْمَا عَلِیُّ بْنُ اَبِی طَالِبٍ (ع) یَحْطُبُ
النَّاسَ وَیُحِثُّهُمْ عَلَی الْجِهَادِ ، اَدْقَامَ اِلَیْهِ شَابٌ وَقَالَ یَا اَمِیرَ الْمُؤْمِنِیْنَ اَحْبِرْنِیْ عَنْ فَضْلِ الْمَرْأَةِ
فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَقَالَ كُنْتُ رَدِیفَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) عَلَی مَاقَاتِلِ الْعَصَاةِ ، وَنَحْنُ مُقْبِلُونَ مِنْ عَرُودٍ ،
فَسَأَلْتُهُ عَنَّا سَأَلْتَنِیْ عَنْهُ ، فَقَالَ السِّی (ص) « اِنَّ الْمَرْأَةَ اِذَا هَثُوَا بِالْعُرُوکِ کَتَبَ اللَّهُ لَهُمْ مِرَآةً
مِّنَ التَّارِ ، وَاِذَا سَحَرُوا لِبُرُوْهُمْ نَامَتْ اِلَهُهُمُ الْمَلَائِکَةُ ، وَاِذَا وَدَّعَهُمْ اَهْلُوْهُمْ مَكَتَ عَلَیْهِمُ
الْحَیْطَانُ وَالسُّوْتُ ، وَیَحْرَحُونَ مِنْ دُبُوْبِهِمْ کَمَا تَحْرَحُ الْحِیَّةُ مِنْ سِلْحَمِهَا ، وَیُوْکِلُ اللَّهُ
عُرُوْحَ لَکُلِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ اَرْبَعِیْنَ اَلْفَ مَلْکٍ یَحْفَظُوْنَهُ ، مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ وَعَنْ یَمِیْنِهِ
وَشِمَالِهِ ، وَلَا یَعْمَلُ حَسَنَةً اِلَّا اُصْعَقَتْ لَهُ ، وَیُکْتَبُ لَهُ عَادَةُ اَلْفِ رَجُلٍ یَسُدُّوْنَ اللَّهُ عُرُوْحَ
اَلْفِ سَنَةٍ ، کُلَّ سَنَةٍ ثَلَاثُمِائَةٌ وَشِوْنُ یَوْمًا ، وَاَلْیَوْمُ مِثْلُ عَمْرِ الدُّنْیَا وَاِذَا سَارُوا بِحَصْرَةٍ
عَدُوَّهُمْ ، اِنْقَطَعَ عِلْمُ اَهْلِ الدُّنْیَا عَنْ ثَوَابِ اللَّهِ اِیَّاهُمْ ، فَاِذَا مَرُّوْا لِبَدُوْهُمْ وَاُشْرَعَتْ (١)
الْاَسْتِ وَفُوت (٢) اَسْهَامُ ، وَتَقْدَمُ الرَّجُلُ اِلَى الرَّجُلِ ، حَتَّمُ الْمَلَائِکَةُ مَا حَسَبَتْهَا ، وَیَدْعُوْنَ اللَّهَ
لَهُمْ بِالنَّصْرِ وَالتَّثْنِیَّتِ ، وَیَادِیْ مُبَادٍ « الْحَقُّ تَحْتَ ظِلَالِ الشَّیْوَفِ » فَتُکَوِّنُ الطَّلْعَةُ وَالضَّرْبَةُ
عَلَى الشَّهِیدِ اَهْوَنَ مِنْ شَرَبِ الْمَاءِ الْمَارِدِ فِی الْیَوْمِ الصَّائِفِ (٣) ، وَاِذَا رَأَى الشَّهِیدُ عَنْ فَرْسِهِ
مِطْعَمَةً اَوْ صِرَّةً لَمْ یَصِلْ اِلَی الْاَرْضِ حَتّٰی یَمِیْتُ اللَّهُ اِلَیْهِ رُوحَتَهُ مِنَ الْحُورِ الْعِیْنِ ، فَتُشْرَفُ

١ - اشرع الرماح راس کرد بیره هارا سوی کسی (منتهی الارب) ٢ - فوق

السهم حمل له موقا (السعد) ٣ - الصاهب العار ، و يقال « صیف صاهب » كما
يقال « لیل لال » (السعد)

بما آخذ الله له من الكرامة ، وإذا وصل إلى الأرض تقول له الأرض مرحباً بالروح الطيبة التي أخرجت من البدن الطيب . أشرفاً لك مالا عسى رأيت ، ولا أدنى سميت ، ولا حطرت على قلب بشر ، ويقول الله تعالى أنا حليفتي في أهله ، ومن أوصاهم فقد أوصاني ، ومن أسخطهم فقد أسخطني . ويحمل الله تعالى روحه في حواصل طير خسر نسر في الحقة حيث نشاء ، وبأكل من ثمارها ، وتأوى إلى قناديل من ذهب معلقة بالعرش .

قوله « الذين استجابوا لله والرسول » الآية - مجاهد و مقاتل وعكرمه گفتند این آیات در عروة بدر الصعری فرو آمد ، وقصه آنست که روز احد بعد از آنکه هریمت وشکستگی بر مسلمانان افتاد اوسعیان گفت یا محمد یسا و یساک موسم بدر الصعری این شئت یا محمد (ص) اگر پس اگر حوامی به بدر صعری نام آئیم و جنگ کنیم و بدر صعری آبی بود و مرعرازی بی گناه را ، و در جاهلیت بازار گاه ایشان بود ، هر سال چند روز آنجا رفتندی و باز گامی کردندی چون اوسعیان آن سخن گفت ، رسول خدا (ص) جواب داد آری چنین کنم ، وعده گاه ما آنجاست پس دیگر سال اوسعیان و اهل مکه بوعده بیرون آمدند تابه مر الظهران رسیدند رب العالمین رعی ویمی در دل استان افکند ، هم از آنجا اوسعیان همت کرد که به مکه باز شود . در نعیم بن مسعود الاشجعی رسید که از مکه می آمد ، وقصد مدینه داشت ، گفت یا نعیم وعده دارم یا محمد (ص) که بدر صعری جنگ کنیم ، و اکنون سار جنگ و وقف آن ندارم ، و می خواهم که مکه باز شوم ، اما می اندیشم که محمد (ص) بیرون آید بوعده گاه ، و ما را یابد ، بر ما دار شود ، و خلفار حجت ما بیند ، اگر تو بدیری ساری و ایشانرا دفع کنی تا از مدینه بیرون بیایند ، و حاکم از حجت ایشان شود من براده اشتراهم و اینک سهیل بن عمرو صامی است تا نتواند

رساند **نعیم بن مععود** ما **یوسفیان** این قرار بداد، و تسخیل رفت ما در مدینه شد قوم را دید که حسک را تحمیر میکردند، و میعاد **یوسفیان** را کفر میساختند **نعیم** گفت بدرائی که رای شما است، پار سال دیدید که مدیار و وطن و قرار گاه شما در آمدند و کردند آنچه کردند، اکنون شما من خویش ظلم میکبید که برایشان می شوید، و خود را در مهلکه می افکیند من **یوسفیان** را دیدم ناحمی اسوه و لشکری فراوان بیرون آمده، و ساری حسک و قتل کرده اصحاب رسول (ص) که این حشر شدند، سهمیدند، و چون امتناعی نمود در رسول خدا (ص) گفت **وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا أُحْرَجَنَّ وَلَوْ وَحْدِي** پس هر چه بددل و منافق بودند بماندند، و هر چه مسلمان و دلاور بودند ما ساری قتال و صحبت رسول (ص) بیرون شدند، و گفتند **«حَسْبُ اللَّهِ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ»** و برآه هر که برایشان رسید او مشرکان، میگفت **«إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ»** و مؤمنان می گفتند **«حَسْبُ اللَّهِ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ»** تا بدر **الصَّغْرَى** رسیدند، **یوسفیان** همان که ربع در دلب او افتاد به مکه نار رفت و اهل مکه **«حَيْثُ التَّوْبِقُ»** برایشان نهادند، یعنی که آنما حرحتم بشریون التوبق، پس رسول خدا و یاران يك دو روز آنجا بیستادند و محارت کردند، پس به مدینه نار رفتند با سلامت و عیبت و حمز لیل امین از در گاه عرت در آن حال فرو آمد و آت آورد که

«أَلَدِّسَ اسْتَحَالُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ» - ای الحراحات **«لِلدِّبِ احْسَبُوا مِنْهُمْ»** طاعة الرسول **«وَأَتَّقُوا»** مخالفته **«أَحْرَ عَظِيمُ»** یعنی الحة

«الَّذِينَ» یعنی المؤمنین **«قَالَ لَهُمُ النَّاسُ»** یعنی **نعیم بن مععود** **«إِنَّ النَّاسَ»** یعنی **یوسفیان** و اصحابه **«قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ»** و لا تأوهم **«فَرَادَهُمْ»** یعنی ذلك القول «ایماناً» ای سابقاً فی دینهم و اقامة علی نصره سبهم

« مرادهم ایماناً » - دلیل است که در ایمان ریادت و نقصان آید، و این رد مرجحات است که ایشان گویند ایمان یغیراید و نکاهد، که ایمان سر دیکه ایشان گفتی و عقیدتی معر داست بی اعمال و بی کسای طاعات تا اگر کسی بر مان مگوید و بداند که الله موجود است، و آنکه هیچ طاعت دیگر نکند و محمولوات شرع نکارد، ایشان گویند او مؤمن است، و ولی خدا، و مستوح و هشت و آنکه تعاضل و تعاون در میان مؤمنان بیستد، و در طاعت و معصیت اثر ریادت و نقصان بر ایمان اعتقاد ندارد و منصومات قرآن و احبار و آثار و طواهر آن دلالت میکند بر بطلان اعتقاد و حُثِّ مَقَالَتِ ایشان قَالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ « أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنَ النَّيِّتَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ » وَقَالَ تَعَالَى « أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْغَافِرِينَ » و « لایستوی ممکم من اضعف من قبل الفتح و قاتل الآیة » و « لایستوی اضعفون من المؤمنین عبر اولی الضرر و المعاهدون فی سبیل الله بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ » الآیة وَصَحَّ فی الحر ان الله عَزَّوَجَلَّ یقول یوم القیامة فی باب الشفاعة « أُخْرِجُوا مِنْ كُلِّ فِی فِی فِی فِی دِیَارِ مِنْ الْإِيمَانِ نَمِ مِنْ كُلِّ فِی قَلْبِهِ وَرِنْ صَفِ دِیَارِ، حَتَّى یَقُولَ وَمِنْ كُلِّ فِی قَلْبِهِ وَرِنْ دَرَّ »

وقال (م) « یسما أنا مائِم رَأَیْتُ النَّاسَ یُعْرِضُونَ عَلَیَّ وَعَلِیْهِمْ قُضُ (۱) » مِمَّا مَا بَلَغَ النَّدَى، وَمِمَّا مَا سَلَحَ دُونَ ذَلِكَ وَعُرِضَ عَلَیَّ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَعَلِیْهِ قَمِیصٌ یَحْرُهُ، » قَالُوا « فَمَاذَا أَوَّلَتْ يَا رَسُولَ اللهِ؟ » قَالَ « الَّذِينَ، » وَقَالَ عُمَرُ « لَوْ وَرِنْ إِيْمَانُ إِي تَكْرَ يَا إِيْمَانُ أَهْلَ الْأَرْضِ، أَوْ قَالَ يَا إِيْمَانُ هَذِهِ الْأُمَّةُ، أَرَحِجَ بِهِ » اس آفات و احبار دلیل اند که در ایمان تفاوت و معاضل هست و بدمردان هر گز بدرجه بیک مردان باشند و عاصی بدرجه مطیع باشد و آنکس که ایمان وی ضعیف باشد هر گز در امر آنکس شود که ایمان وی قوی باشد و این ضعف و قوت ایمان از طاعت و معصیت حیرد،

هر کرا طاعت و اعمال خیر تمامتر، ایمان وی قوی تر و هر کرا معصیت بیشتر و
 مروطات غالب تر، ایمان وی ضعیف تر و کمتر این عمر گفت از رسول خدا (ص)
 پرسیدم که ایمان افراید و کاهد؟ رسول خدا (ص) جواب داد «بعم» بربید حتی بدخل
 صاحبه الحنة، و بنقص حتی بدخل صاحبه البار، و قال علی (ع) انّ الایمان سدد
 لُمة (۱) بیماة فی القلب، کما ارداد الایمان اردادت بیاصاً، حتی یبیس القلب
 کلّه، و انّ التفاق یدو لُمة سوداء فی القلب، کما ارداد التفاق اردادت سواداً حتی
 یسود القلب کلّه و الادی نفسی یدم لو شققتم عن قلب مؤمن و حدثتموه ابیس القلب،
 ولو شققتم عن قلب منافق و حدثتموه اسود القلب و سُئل علی بن عبد الله المدینی عن
 الایمان فقال قول و عمل و بیة قیل ایستقص و یرداد؟ قال نعم، یرداد و یتقص
 حتی لا یبقی منه شیء و قیل لعمهم ما ریادته و بقصانه؟ قال ادا دکر ما رتبا و حشیانه
 فذلک ریادته، و ادا اعلیا و سیبا و صیعی، فذلک بقصانه

« و قالوا حسنا لله » - ای الادی یکفیا امرهم الله « و یمم الوکیل » و ذلک
 اما انّ الکیل حائف و قال (ص) « من قال حسنی الله و مع الوکیل، علیه تو کلت و هو
 رب العرش العظیم، یقول الله تعالی لا کفین عدی، صادقاً کل او کادماً » و قال (ص)
 آخر ما تکلم به ابراهیم (ع) حین اُلقی فی النار حسنی الله و مع الوکیل »

« فانقلبوا بریعة من الله و فصل » « آیه - بار گشتند، یعنی رسول خدا (ص)
 و مؤمنان که از دند بار گشتند بمعافیت و راحت و افروی از محارت، هیچ مشرک
 نادیده، و هیچ رنج نایشان نارسیده، و آنگه ثواب عروایسار حاصل شده، و بطاعت
 داری رسول خدا (ص) رضا و حوسودی حق رسیده این است که رب العالمین گفت

۱ - اللطة ساس فی شعة العرس السلی، او الیاس فی الشفتی سعط الکنة
 السوداء فی القلب (السعد)

« لَمْ يَنْتَسِبْهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانِ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو الْعِصْلِ الْعَظِيمِ »

« آتما ذلکم الشیطان » - آن صاحب حرص عیم بن مسعود که گفت یوسفیان ما مشرکان به قدر رفت ، خود دیو مردم است ، و آنچه گفت دیو در دهن وی افکنده بود

« یُحَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ » - اولیاء خود را ترساند ، یعنی منافقان که حقیقتاً ایمان ندارند و در صلاکت قرین دیواند و قیل معناه یُحَوِّفُ بِأَوْلِيَاءِهِ ، یعنی یحوف المؤمنین بالکفار

« فَلَا تَحْزَنُوا لَهُمْ وَحَافُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ » ای مصدقین بوعدی « وَلَا يَحْزُنْكَ » - میگوید اندوهگن شما را ترا و برقرامت نافع « وَلَا يَحْزُنْكَ » بسم یا ، و کسر را معنی آست که اندوهگن مکن دار ترا عائب بودن ایشان که در صورت کفر می شناسد ، و محسک احد نیامدند ، و شما را فرو گذاشتند ، از منافقان و جهودان و مشرکان

« إِنَّهُمْ لَنُصْرُوا اللَّهَ شَيْئاً » - ای لن یصروا اولیاء الله شیئاً ، و آتما یعود و نال ذلك علیهم ایشان از یاری که الله سرا و مؤمنان را داد هیچ چیز نگاهد ، و نال آن هم بایشان نار گردد و قیل « إِنَّهُمْ لَنُصْرُوا اللَّهَ شَيْئاً » ای لن یقصوا الله شیئاً من ملکه و سلطانه ، آنهم نصرور انفسهم بذلك

« يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَحْمِلَ لَهُمْ حَقًّا فِي الْآخِرَةِ » - ایس آیت رد است بر قدردیان که می گویند سده را قدرت است و استطاعت بر فعل بیش از فعل و معلوم است که ارادت الله در حرمان ایشان از حظ آخرت ، ایشانرا از ایمان و طاعت نار داشت ، تا نتوانستند و قدرت طاعت نداشتند ، و چگونه قدرت آن دارند و هدای می جوایند که ندارند و بطور این آیت در قرآن فراوان است ، منها قوله تعالی « كَرِهَ اللَّهُ انمَاعَهُمْ فِشْطَهُمْ » ، « لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ » ، « كَذَلِكَ نَسْلُكُهُ فِي قُلُوبِ الْمُحْرَمِينَ »

لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ ، ، و جعلنا في قلوبهم اَكْثَةً اَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آدَانِهِمْ وَقْرًا ، ، و مَنْ
يُؤْرِثُ اللهَ فَتَشْتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنْ الله شَيْئًا ، ، و لَنْ تَسْتَطِيعُوا اَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ السَّاءِ وَلَوْ
حَرَصْتُمْ ، ، و صَدُّوا عَنِ السَّبِيلِ وَاللهُ اَوْ كَسَّهْمَ بِمَا كَسَمُوا ، ، فَاصْنَعُوا لَكُمْ
اَسْمَارَهُمْ ، ، اِنْ هِيَ اِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَتَهْدِي مَنْ تَشَاءُ ، اِلَى عَيْدِ ذَلِكَ
مِنْ الْآيَاتِ الدَّالَّةِ عَلَى اَنْ الْهَادِيَ وَالْمُضِلَّ هُوَ الله تَعَالَى ، و الْقَسْدَةُ وَ الْمَشِيئَةُ وَالْإِرَادَةُ
كُلُّهَا لله تَعَالَى وَفِي الْحُرُوفِ الَّتِي (ص) قَالَ « اَتَقَوَّاهُذَا الْقَدْرَ فَإِنَّهُ شُعْبَةٌ مِنَ الْمَصْرَافِيَةِ »
قَالَ بَعْضُهُمْ مَعْنَاهُ وَاللهُ اعْلَمُ ، اَنْ التَّصَادِي تَرْعَمُ اِنْ عَمِيَ بِمَلِكِ التَّعَمِّ وَ الضَّرَرِ مَعَ الله ،
كَمَا يَمْلِكُهُ الله ، فَكَمَرُوا بَا نَ حَلُّوْا مَعَ الله شَرِيكًا اَوْ شَرِيكَيْنِ ، و الْقُدْرَةُ تَرْعَمُ
اَنْ الْحَلْقَ كُلَّهُمْ شَرَكَاؤهَ الله ، يَمْلِكُونَ الصَّرَّو التَّعَمَّ ، اِنْ شَاؤُوا صَرَّوْا اَصْنَعَهُمْ ، و اِنْ شَاؤُوا
صَعَمُوْهُ ، و اِنْ شَاؤُوا اسْتَقَمُّوْهُ ، و اِنْ شَاؤُوا اَعْوَجَّوْهُ ، مَنْ عَيَّرَ اَنْ يَحْتَاحُوا اِلَى تَوْفِيقٍ ، اَوْ يَلْحَقَهُمْ
حَدَلَانٌ ، اَوْ سَقَى بِحَيْرِهِمْ وَ شَرَّهُمْ كِتَابٌ ، اَوْ تَكُونُ فِيهِمْ مَشِيئَةٌ مَعْلَبُ ارَادَتِهِمْ وَلَا
يَعْلَمُوهَا

قوله تعالى « اِنَّ الدِّينَ اشْتَرَوْهُ بِالْكَفَرِ بِالْإِيمَانِ لَنْ يَصْرُوْا اللهَ شَيْئًا » - حِينَ
بَاعُوا الْإِيمَانَ بِالْكَفَرِ

« اِنَّمَا يَصْرُوْنَ اَصْنَعَهُمْ » - بِذَلِكَ « وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ »
« وَلَا تَحْسَبَنَّ الدِّينَ كَفَرًا » - قَرَأَتْ حَمْرٌ : يَا اَسْتَ مَرْقَدِيْرٌ وَلَا يَحْسَبَنَّ
الْكَفَارَ اَنْ اِمْلَا مَا اَيَّاهُمْ حَيْرَ لَهُمْ وَ دَمَكِرَانِ تَنَا حَوَاسِدَ حَطَابِ مَا رَسُوْلٌ وَ تَسْلَيْتَ مُؤْمِنَانِ
وَ وَعِيدَ كَافِرَانِ ، يَعْنِي « وَلَا يَحْسَبَنَّ مَا مُحَمَّدٌ الدِّينَ كَفَرًا » « اَنْ مَا » دَو كَلِمَهُ
اَسْتَ « تُعْلِي لَهُمْ حَيْرٌ لِأَنَّهُمْ » « اِنَّمَا ، اَيْنَ ، يَكْ كَلِمَهُ تَوَانِ بَهَادِ ، وَ دَو تَوَانِ بَهَادِ » « تُعْلِي
لَهُمْ » يَعْنِي « تُعْلِي لَهُمْ لِيَرْدَادُوا اِنَّمَا بِمَعَادِنَتِهِمْ الْحَقَّ وَ حَلَّاهُمْ الرَّسُوْلَ اَيْنَ آيَتِ دَر شَأْنِ قَوْمِي
كَافِرَانِ آمَدَكَه اللهُ عَالِي يَعْلَمُ قَدِيمَ حُودِ دَا سَتَ كِه اِي شَانِ هَر كَر اِيْمَانِ بِيَارِدِ ،

وَرَبْدَكِي إِشَانْ إِشَانْ رَا كَمَرُ وَشَرِّكَافَرَايِدْ سُئِلَ السِّي (ص) أَيُّ النَّاسِ حَيْرٌ؟ قَالَ
 مَنْ طَالَ عَمْرُهُ، وَحَسُنَ عَمَلُهُ قِيلَ فَأَيُّ النَّاسِ شَرُّ؟ قَالَ مَنْ طَالَ عَمْرُهُ، وَسَاءَ عَمَلُهُ وَقَالَ
 ابْنُ مَسْعُودٍ مَا مِنْ نَفْسٍ تَرَتْ وَلَا فَاخِرَةَ إِلَّا وَالْمَوْتَ حَيْرٌ لَهَا، أَمَّا الْعَاخِرُ فَمُسْتَرَاخٌ مِنْهَا،
 وَقُرْأَ «وَلَا تَحْسِنَ الدِّينَ كَعَمْرَاؤُنَا مَا نُعْمَلِي لَهُمْ» الْآيَةَ، وَأَمَّا التَّرَةُ فَمُسْتَرِيحٌ مِنْهَا،
 وَقُرْأَ «تُرْلًا مِنْ عِندِ اللَّهِ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ حَيْرٌ لِلْأَزْرَارِ»

النوبة الثالثة

قوله تعالى «وَلَا تَحْسِنَ الدِّينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْ أَنْتُمْ أَحْيَاءُ» الْآيَةَ
 يَا حَيَاةَ الرُّوحِ مَا لِي لَيْسَ لِي عِلْمِي مَحَالِي

تلك روحي مسك ملثي، رسوادی مسک حالی
 الهی ربدگی ما نایاد نست، وشادی همه نایافت نست، و حان آست که
 در شاحت نست

پیر طریقت گفت ربدگان سه کس اند یکی ربدہ بحان، یکی ربدہ بعلم،
 یکی ربدہ بحق او که بحان ربدہ است ربدہ بقوت است و ساد او که بعلم ربدہ است
 ربدہ نمهر است و بیاد او که بحق ربدہ است ربدگانی خود بدو شاد الهی حان
 در حق گران تو محروم ماند مرده ربدانست و او که در راه تو ناامید وصال تو گشته
 شود ربدہ حاودانست

گفتی مگدر بکوی ما در محمور
 ما کشته نشی (۱) که خصم ما هست عیور
 گویم سحی بُتا که باشم معدور
 در کوی تو کشته نه که از روی تو دور

آردی! دوستان را رحم حورین در کوی دوست فعال بیکوست! در قمارخانه
عشق ایشان را جان باختن عادت و حوست.

مال و رد و چیر رایگان ناید ماحت

چون کار بحان رسید جانب ناید ماحت

هان، وهان، مگر! تا اهلایک حان در راه دوست اندیشی! که هلاک حان در

وفاء دوست حقا که شرف است، و شرط حان در قیام بحق دوستی تلف است!

الْحَبُّ سُكْرٌ حُمَارُهُ تَلْفٌ يَحْسُنُ فِيهِ الدُّنُورُ وَالْأَدَبُ

السَّيِّئُ الدَّلُّ فِي مَحْتِهِ وَالذَّلُّ فِي حَبِّ مَنْ لِه شَرَفُ

آن شوریده وقت شلی رحمه الله گفت: مَنْ كَانَ فِي اللَّهِ تَلْفُهُ كَانَ اللَّهُ حَلْفُهُ

ماحتن حان در وفاء دوستی دوتی رایگانست! که دوست او را بحای حاست! اگر

صدهرار حان داری فداء این وصل کسی حقا که هبور رایگانست

چون شاد شادم که خریدم شتی

و صلی که هزار حاب شیرین ارزد!

عاشقی تحقیقت درین راه چون حصی مصور صلاح بحاست، وصل دوست

ناروار بهواد تغریب پیران دید حواست تا صید کند، دستش بر رسید، سرش فرو

گفتند یا حصی! خواهی که دستت برسد سر را بر پیرای به! حصی سر را بر پیرای

بهاد، هفتم آسمان برگذشت

گر از میدان شهوانی سوی ایوان عقل آئی

چو کیوان در زمان خود را هفتم آسمان بینی

ور امروز اندرین منزل ترا حالی ریایی بُد

رهی سرمایه و سودا، که فردا در زبان بینی!

مگر! نا این چنین حواسردان و حاساران که اربین سرای رحیل کند، تو

ایشانرا مرده نمکونی که کوهر رند گانی حردل ایشانرا معدن نیامد، و آن حیوة
حر از چشمه حان ایشان روان میگشت رب العالمین می گوید «ذل احیاء عند ربهم
یُرزقون» علیهم رِداء الهیة فی طلال الانس، یسطهم حمائله مرة، و یستغرقهم حلاله
اخری

که بار چشیدند و گهی بار شنیدند

گاهی و حلالات محالست نگریزدند

معروف کریمی یکی را می شست، آنکس بحدید، معروف گفت آه! پس
از مردگی رندگی، وی جواب داد که دوستان او بمردند، «ذل یقتلوا من دار
الی دار» چگونه میرند، و عرت قرآن گوید «ذل احیاء عند ربهم یُرزقون»؟
شادند و حرم، آسوده از اندوه و غم، مافصل و ناسم، در روضه اس بر ساط کریم، قدح
شادی بردست بهاده دعام، ابراست که رب العالمین گفت «یستشرون نعمة من الله
وفصل وأن الله لا یصیع احر المؤمنین»

«أَلَدین استَحَاوَا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ» - ایشان که فرمان
حدا و رسول را گردن نهاده، و از عشق دین، حان غریب خویش هدف تیر دشمن ساختند
حان بدل کرده، و تن سبیل، و دل فنا، و آن ربح و آن حسنگی بحان و دل خریده،
سری سقطی گفت حق عرت حلاله در جواب چنان نمود مرا که گفتم باسری،
حلق را بیافزیدم، لحتی دنیا دیدند در آن آویختند، لحتی ملا دیدند در بهشت و
عاقبت گریختند، لحتی از ملا بیدار شدند محبت بحان و دل نار گرفتند، و نعمت
وصال ما حواستند فتن اتم، شما از کدام گروماید؟ و چه حواهید؟ سری گفت
جواب دادم که «وَأَنَّكَ تَعْلَمُ مَا تَرَى»

چندم پرسی مرا چرا رحمانی

حقا که تو حال من بر من به دانی

گفت یا هروی «لَا ضَنْ عَلَى كُمْ الْبَلَاءَ صَافٍ» محال قدر ما که تازیانه ملا بر سر
شما فرو گذارد ! و آسیای محبت بر سرتان مگر دامن صری گوید ارسر نور معرفت
سالهام ربانی حواص دادم آلیس التلی انت ؟ زیر بنده نفسار ملا بر سر ما نه تدو
حوامی بود ؟

مَنْ النُّحْتِ عَلَى الْأَسْقَامِ صَابِرَةٌ
لَعَلَّ مُسْتَقْبَهَا يَوْمًا يُدَاوِيهَا
چون شما ای دلربا ارحمتگی و درد تست
حسته را مرهم مسار و درد رادرمان مکن

۳۰- التوبة الاولى

قوله تعالى ' مَا كَانَ اللَّهُ ' هدای بران بیست ' لِيَذَرَ الْتَّوْبِيْنَ ' که فرو
گذارد گرویدگان را ، ' عَلَى مَا آسَأْتُمْ عَلَيْهِ ' بر آنچه شما بر آید [از کار آشکارا
با آرموده] ، ' حَتَّى يُتِمَّزَ الْحَيِّثُ مِنَ الطَّيِّبِ ' تا خدا کند بایک ارباک ، ' وَمَا كَانَ اللَّهُ
لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ ' و بیست هدای بر آن که شما را مطلع گرداند بر غیب ،
' وَلَكِنَّ اللَّهَ يُجَنِّبِي ' لکن هدای میگرداند ، ' مِنْ رُسُلِهِ ' از فرستادگان خود ،
' مَنْ يَشَاءُ ' آرا که خواهد ، ' فَأَيُّوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ' پس بگروید بحدای و
فرستادگان وی ، ' وَإِنْ تَوَلَّوْا ' و اگر برگردید ، ' وَتَقْتُلُوا ' و بپرهیرید ،
' فَلَكُمْ آخِرٌ عَظِيمٌ ' (۱۷۹) ، شماراست مرد بررگوار

' وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْغُلُونَ ' میبدار ایشان را که دست می فشارند سحر ،
' بِنِآئَاتِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ' تا آنچه هدای ایشانرا داد از فضل خویش ، ' هُوَ حَرُّ آلِهِمْ ' که آن نه است ایشانرا ، ' نَلْ هُوَ شَرُّ لَهُمْ ' بیست که بهتر است ایشانرا ، ' سَيُطَوَّقُونَ ' آری طوقی کسند در گردنهای ایشان ، ' مَا يَحِلُّوا بِهِ ' آنچه دست فروشردند بآن ،

«يَوْمَ الْقِيَمَةِ» روز رستاخیز، «وَاللَّهُ مِيرَاثُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» و خدا راست هفت آسمان و هفت زمین را بر ما مدی ارجح، «وَاللَّهُ بِنَا تَعْمَلُونَ حَبِيرٌ» (۱۸۰) و الله نا بچه میکشد آگاه است

«لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ» بدستی که حدای مشود (۱)، «قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا» سخن ایشان که گفتند «إِنَّ اللَّهَ قَتِيرٌ وَنَحْنُ أَعْيَاءُ» که حدای درویش است و ما بی بیاران، «سَكَتُ مَا قَالُوا» آری موسیم برایشان آنچه گفتند، «وَقَتْلَهُمُ الْآيِيَاءَ» و کشتن ایشان بیعامران را، «تَعْيِرَ حَقِّي» ساسرا و می حق، «وَقَوْلُ» و گوئیم ایشان را فردا، «ذُوقُوا عَذَابَ الْعَرِيقِ» (۱۸۱) میچشید (۲) عذاب آتش

«ذَلِكَ بِنَا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ» و این عذاب نا است که دست شما پیش فرارستاد ار کرد، «وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ» (۱۸۲) و نا است که حدای مدگاسرا ستمکار بیست

«الَّذِينَ قَالُوا» ایشان که گفتند «إِنَّ اللَّهَ عَهْدٌ إِلَيْنَا» که حدای پیمس گرفت برما، «الْأَنْبُؤِ مِن رَّسُولٍ» که مگروم هر گر برستادهای، «حَتَّى يَأْتِيَنَا بِقُرْآنٍ» نا آنکه که آن فرستاده قربانی آرد ما، «نَاخُكُمُ النَّارُ» که آتش پید بر فتاری آن را بخورد، «قُلْ» گوی [ایشان را]، «قَدْ خَاءَ كُمْ» آمدید شما، «رَّسُلٌ مِّن قَلْبِي» فرستادگان ارایش من، «بِالْبَيِّنَاتِ» به پیمامها و شواهدی درست، «وَبِالْبَدْيِ قُلْتُمْ» و آنچه شما گفتید [ار قربانهای آتش قبول حورده]، «فَلَمَ قَتَلْتُمُوهُمْ» چرا کشتید ایشانرا، «ان کثمت صَادِقِينَ» (۱۸۳) اگر می راست گوئید

«فَإِنْ كَدُّنَاكُمْ» پس اگر جهودان ترا دروع در کرد، «فَقَدْ كَذَبَ رَّسُلٌ مِّن قَلْبِكَ» دروع در گرفتند بیش از نو پیمامران را، «خَاؤُوا بِالْبَيِّنَاتِ» که

پیغامهای روش آورده، «و الرُّبْرِ» و نامها، «و الْكِتَابِ الْمُبِيرِ» (۱۸۴) و نامه
روش پیدا

النوبة الثانية

قوله تعالى ' مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ ' الآية - سب نزول ایس آیت
بر قول صدی آنست که رسول خدا (ص) گفته بود ' عُرِضَتْ عَلَيَّ أُمَّتِي فِي صُورِهَا
فِي الطَّيْنِ كَمَا عُرِضَتْ عَلَيَّ آدَمَ (ع) ' و اُطْلِمْتُ مَنْ يَؤْمِنُ بِي وَمَنْ يَكْفُرُ ' الحديث
بطوله گفت اُمّت مرا بر من عرص دادند در صورتهای خویش، اندمیان گیل،
همچنان که بر آدَمَ (ع) عرصه کردند و مرا خبر دادند اریشان که ایمان آرند و
من بگروید، و ایشان که ایمان بیارند و کافر شوند این خبر بمافقان رسید ایشان
باستهرا گفتند محمد (ص) میگوید که من میدانم که مؤمن که خواهد بود و کافر
که خواهد بود، با قیامت، چوست که از عدم خبر میدهد؟ و اریشان که هنوز در
آفرینش میامدند، و خود را نمی شناسند که ماوی میرویم (۱) و می بشیسم؟ رسول خدا
رسید که بمافقان چنین گفتند، بر حاست و به مسریر آمد و خدا را عزّوجلّ ستایش و ثنا
کرد، آنکه گفت ' مَا نَالُ أَقْوَامٌ حَلَلُوا وَ طَعَمُوا فِي عِلْمِي، لَا تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ فِيمَا
بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ السَّاعَةِ إِلَّا أَنَا تُكَلِّمُهُ ' فقام عبد الله بن حذافة الهملي، فقال يا رسول الله!
مَنْ أَمَى أَقَالَ حَذَافَةَ فقام عمر بن الخطاب و قال يا رسول الله! رصينا بالله رتاً، و
بالاسلام ديباً، و بك نبياً، و بالقرآن اماماً، فاعبُ، عما لله عنك فقال النبي ﷺ
أَنْتُمْ مُتَهَوُونَ، هَلْ أَنْتُمْ مُسْتَهَوُونَ؟ ثُمَّ بَرَلَ عَنِ الْيَسْرِ، فَأَمَرَ اللَّهُ ' مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ
الْمُؤْمِنِينَ عَلَيَّ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ ' الآية

اهل معانی گفتند این خطاب ما مؤمنانست، یعنی ما کان الله لیدر کم

یا معشرَ المؤمنین، علی ما أُنشئ علیہ من التماسِ المصافق بالمؤمن، والمؤمن بالمصافق، حتی یمیز المصافق من المؤمن میگوید خدا بر آن نیست که شما که مؤمنان اید آمیخته با مصافقان بهم فرو گذارد، تمیز ناکرده، یعنی بران است که تمیز کند، و مصافق از مؤمن جدا کند، و این تمیز آنست که تکلیف جهاد کند، و بصورت و تقویت دین اسلام فرماید، تا هر چه مصافق بود فاپس نشید از رسول خدا (ص)، و جهاد نکند و هر چه مؤمن بود با رسول خدا (ص) بر حیرد و با اعداء دین نکوشد رب العالمین این گفت و نحای آورد روز احد، که مصافقان بفاق خویش اظهار کردند آن روز، و از جهاد تحلف نمودند این کیمیان گفت معنی آیت آنست که خدا بر آن نیست که شما را با قرار محرد فرو گذارد، و فرائض و واحیات دین بر شما بعهده، و جهاد و قتال بر موده، یعنی جهاد فرماید و فرائض طاعات بر شما بعهده تا پیدا گردد که پاینده بر ایمان و برقرار کیست؟ و باز پس نشینده از ایمان کیست؟ صحاحه گفت این خطاب نام مصافقان و مشرکاست، میگوید خدا بر آن نیست که مؤمنان فرزدان شما در اصلا ب مرداب و ارحام ربان شما آمیخته فرو گذارد، بلکه حدائی افکند میان شما و میان مؤمنان که در اصلا ب و ارحام ربان شما اید

«حَتَّى يُمِيزَ الْحَيْثُ» - قرائت حمزه، و علی، و یعقوب تشدید است و بصم یا، و نا قی تحفیف و نصب یا حواصد، و معنی هر دولت یکسان است يقال مِثْرُ الشَّيْءِ أَمِيرُهُمِيرًا، وَمِثْرُهُ مُمِيزٌ گفته اند که «حیت» اینجا گناه است و «طیب» مؤمن، یعنی که رب العالمین از مؤمن گناه فرو بهد، بمحتتها و مصیبتها و بلیتها که در دنیا بوی رساند اریحا مصطمی (ص) گفت «مَا يُصِيبُ الْمُؤْمِنَ وَصَبٌّ، وَلَا نَصَبٌ، وَلَا سَقَمٌ، وَلَا أَدَى، وَلَا حَرٌّ، حَتَّى الْهَمُّ بِهِ»، أَلَا كَرَأَلَهُ بِحَطَابَاهُ، أَمَا وَحَوْه «طیب» در قرآن چهار است یکی بمعنی مؤمن، چنانکه درین آت و در سوره الانفال

«لِيَمِيزَ اللَّهُ الْحَيِّثُ مِنَ الطَّيِّبِ» دیگر بمعنی «حلال» چنانکه در سورة النساء گفت
 «وَلَا تَسْتَدْنُوا الْحَيِّثُ بِالطَّيِّبِ» یعنی العرام بالحلال و در سورة المائدة گفت
 «لَا يَسْتَوِی الْحَيِّثُ وَ الطَّيِّبُ» حای دیگر گفت «فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ» یعنی
 ما حِلَّ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ سیدیکروحه بمعنی «حَسَن» است، چنانکه در سورة الملائكة
 گفت «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ» ای الکلام الحسن، و هی شهادة أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
 «وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» یعنی وَهُ يُقَلِّ الْعَمَلُ الصَّالِحُ همانست که در سورة ابراهیم
 گفت «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ صَرَّفَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً» ای کامة حسنة، و هی شهادة
 أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ حه چهارم بمعنی «طاهر» است چنانکه گفت عَزَّوَعَلَا «فَيَسْمُوا
 صَمِيدًا طَيِّبًا» ای طاهرًا

«وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظِلَّكُمْ عَلَى الْعَيْبِ» - این رد است بر امامیان (۱) که امام را
 دعوی علم عیب می کنند رد العالمین می کرد علم عیب از خلق حوش علی العموم
 می استثناء، مگر بیعامری را که بوحی یَاكَ ویرا علم عیب دهد پس هر که به بیعامس
 و صاحب وحی بود ویرا علم عیب بود، و اگر چه امام بود همانست که رب العالمین
 گفت «عَالَمُ الْعَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَيَّ عَيْبَهُ أَحَدًا إِلَّا أَنِّي أَرْنَصِي مِنْ رَسُولٍ» و «وَمَا كَانَ
 اللَّهُ لِيُظِلَّكُمْ عَلَى الْعَيْبِ» - میگوید خدا بر آن نیست که شما را دینار دهد تا فرا
 علم و حکم پوشیده وی ببینید، یعنی که شما مؤمن و منافق ارحم نار شما سید پیش
 از آنکه ما تمییز کنیم، و پوشیده بیرون آورم

«وَلَكِنَّ اللَّهَ يَخْتَصِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ» - ای ولكن الله يَخْتَارُ لِمَعْرِفَةِ ذَلِكَ
 مَنْ يَشَاءُ مِنَ الرُّسُلِ وَ كَانَ مُحَمَّدٌ (ص) مِنْ اصْطَفَاهُ اللَّهُ لِهَذَا الْعِلْمِ
 «فَأَمُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِنْ تَوَقَّوْا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ» - یا ایها همه در
 عراء احد است پس ارس، چهار آت عارض است در شان جهودان، و پس از آن

چهار آیت، دو آیت دیگر «کُلُّ نَفْسٍ» و «لَتَسْلُوُنَّ» هم در عراده احد است و تمامی آن قصه، چنانکه شرح آن کرده آید ان شاء الله

فوله «وَلَا يَحْسَبَنَّ الدِّينَ بِحُلُوبٍ» - ای عباس گفت این آیت در شأن احبار جهودان آمد، که صفت و ست ستوت مصطفی (ص) را پیوشیدید و معنی «يُحِلُّ» اینجا کتمان علم است که الله ایشانرا داده بود و ایشان پیوشیدید و مگر دایندید و نظیر این آست که در سورة التَّيَّسَةِ گفت «الدِّينَ بِحُلُوبٍ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْحِلِّ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» و برین قول معنی «سَيُطَوَّقُونَ» آست که بحملون ائمه و ورره، کفوله «يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَى طَهْرِهِمْ»

و بیشترین معسران گویند که این آت در شأن ایشان آمد که رکوة ارمال بیرون بکنند و فصل اینجا صاب رکوة است از سر و اموال و محل بار گرفتن رکوة

«وَلَا يَحْسَبَنَّ» - تا قراعت حمزه است، معنی وَلَا يَحْسَبَنَّ بِمَا مُحَمَّدٌ يَحِلُّ الدِّينَ بِحُلُوبٍ هُوَ حَيْثُ لَهُمْ و ناقدی بیا خوانند، معنی وَلَا يَحْسَبَنَّ الدِّينَ بِحُلُوبٍ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ، الدِّينَ حَيْثُ لَهُمْ، بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ، لِأَنَّهُمْ يَسْتَحِقُّونَ بِذَلِكَ الْعَذَابَ

«سَيُطَوَّقُونَ مَا نَحِلُّوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» - فردای قیامت رب العالمین آن مال که

از آن رکوة بیرون بکنند ماری گردانید در گردن صاحب مال آورخته، و از فرق سر او تا مقدم می گراید، و می رنجانند، و ناوی میگویند من آن مالِ بوام، من آن کبر بوام باین صفت، و بر امی بر بدت اندورج روی ابوهریره قال قال رسول الله (ص) ما من رجل يكون له مال، فيمنعه من حقِّه، و يضعه في غير حقِّه، الا مثلَ يومِ القيامةِ شعاعاً اورع من ریح لا يترنأ حتى لا يستعادمه و يحى حتى يدب من صاحبه فاذا رآه استعادمه فيقول ما استعبد منى ا و انا مالک الذى كنت تدخربى فى الدنيا فيطوقه فى عنقه، فلا يزال فى عنقه حتى يدخل معه جهنم قال و تصديق ذلك فى كتاب الله عز و جل «سَيُطَوَّقُونَ

ما سئلوا به يوم القيامة .

ابراهیم **یعنی** گفت « سیطوقون » معنی آنست که روز قیامت طوق آتشین در گردن آنکس کنند که رکوة بدهد ، تا همچنانکه طوق از گردن حالی نبود آتش از وی حالی شود **مصطفی (ص)** گفت « مانع الرکوة فی النار » وقال « لا تحالط الصدقة مالا الا اهلكه » ، وقال « ما حس قوم الرکوة الا احس عنهم القطر » ، وقال « لا یقبل الله الايمان ولا الصلوة الا بالرکوة »

« والله میراث السموات والأرض » - همانست که حای دیگر گفت « انما نحن تربث الارض ومن علیها » یعنی یعنی اهلها ، وتبقى الأموال والأملک ، ولا مالک الا الله عزوجل

« والله ما عملون حیر » - **یعنی** و نصری بیا حواصد خطاب با ایشان که « سیطوقون » صفت ایشانست و باقی متا محاطه حواصد ، حملاً علی قوله « و ان تؤمنوا و تتقوا »

قوله تعالی « لقد سمع الله قول الدین قالوا ان الله فقیر و نحن اعیاء » این جهودان اند که چون الله تعالی سخن از قرص گفت در قرآن ، و ذلك فی قوله « من ذا الذی یقرض الله قرصاً حساً » ایشان گفتند پس درویش است و ما می یارایم ! رب العالمین بر سبیل بهدد میگفت « سکتب ما قالوا » آری بر ایشان بوسیم آنچه گفتند یعنی حظه را فرمائیم تا بوسید ، آنکه ایشان را سآب عقوبت کسیم

« و قتلهم الذبیاء بغير حق » - اسحا مصر است که و علم ورأی قتل الانبیاء بهرحق **یعنی** قول ایشانرا شنید و کشتن انبیاء را ندید و ندانست

« و نقول دوقوا عذاب الحرب » - **یعنی** حرّۃ جهنم فردا با ایشان گویند

« دوقوا عذاب الحرب » - این کلمه با کسی گویند که ویرا از عفو نومید کند ،

گویند «دَقُّ مَا أَتَى فِيهِ» ای لست بمتحلص منه

قراعت حمزه «سَيَكُنْ» بیا مصومه است «وَقَتْلُهُمْ» بم لام و «يقول

دوقوا» بیا

«ذَلِكَ» ـ ای ذلک العذاب «بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَكُمْ» من الکفر والتکذیب فی دار

الدنیا «وَأَنَّ اللَّهَ» ای «وَأَنَّ اللَّهَ» لیس یظلم للعبید «فِعَاقَهُمْ» من غیر حرم

آنکه حال ایشان را شرح افروید، گفت اَلَّذِینَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهْدَآلِیَا ـ یعنی

وسیع الله قولاً اَلَّذِینَ قَالُوا، وَهُمْ الْیَهُودُ کعب بن اشرف، هَالِکُ بْنُ الصَّیْفِ واسباهما
گفتند ای محمد! تومی گوئی که پیغامبرم، والله ما را فرموده در کتاب خویش قورات

که هیچ پیغامبر را صدیق مکسیم آنچه گوید، یا بعثت قربانی یابد که آتش آرا بخورد

اگر یاری قربانی که آتش آرا بخورد، ناچار ترا صدیق کسیم مفسران گفتند که

این عهد نامی اسرائیل در قورات رفت اما جهودان تمام سگفتند و تمامی آست که

«حَتَّى يَأْتِيَکُمُ الْمَسِيحُ وَمُحَمَّدٌ فَإِذَا آتَاکُمْ فَأَمْسُوا بِهِمَا فَأَنْتَهُمَا بِأَبْنَاءِ بَعِیْرِ قُرْبَانٍ»

وشرح این آست که بنی اسرائیل را قربان و مال عیصیت حلال سودی قربان و مال عیصیت

بهادیدی، و شان قولش آن بودی که آتشی سپید بی دود از آسمان بیامدی آرا

بر حوایی و آواری سحت بودی، در آن افتادی یا سوختی و اگر آن قربانی مقبول

سودی، آتش بیامدی و آن بر حال خویش بماندی و گفته اند که علامت صوت و بعثت

پیغامبران در آن زمان آن بود که پیغامبر گوشت قربانی بر دست بهادی، آتش از آسمان

بیامدی و آن گوشت را بر دست وی سوختی و دستش سوختی و اس آس آمدن و قربان

خوردن را برور کار عیسی (ع) بود رب العالمین بنی اسرائیل را فرمود که عیسی (ع)

و محمد (ص) را که فرستیم، می قربان فرستیم، یا ایشان ایمان آرند و بگردند پس

جهودان در دوع و ن کشتند تا آنچه گفتند «إِنَّ اللَّهَ عَهْدَآلِیَا أَلَا یُؤْمِنُ رَسُولُ اللَّهِ حَتَّى

يَأْتِيَا قُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ»

آنکه اقامت حجت را برایشان گفت « قُلْ » یا محمد قدحاء کم رسلٌ
 مِن قُلُوبِ الْبَیِّنَاتِ وَ بِالَّذِی قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ اِنْ کُنتُمْ سَادِقِینَ ؟ « پیش از من رسولان
 شما آمدند ما حجتها و معجزتهای روشن ، و باین قربان که شما گفتید ، پس چرا
 کشتید ایشانرا اگر راست گوئید ؟ و مراد باین خطاب ، اسلاف ایشان اند ، که ایشان
 بودند که پیغامبران را کشتند ، چون زکریا (ع) و یحیی (ع) و غیرهما اما حهودان
 که بظاهر این خطاب ما ایشان است ، بفعل اسلاف خویش می رسا دادند ، و آن قتل
 کردن ایشان می پسندیدند و آنکس که بدی رسا داد ، همچون آنکس است که
 بدی کرد اربین حجت اصافت قتل ما ایشان کرد

آنکه تسلیت مصطفی (ص) را و آرام دل و برا گفت « مَا نَکَذَّبُکَ فَقَدْ
 کَذَّبَ رُسُلٌ مِّن قَبْلُکَ » یا محمد ! اگر ترا دروغ و ن گرفتند دل تنگ مکن !
 که پیش تو سپاهمبران را دروغ و ن گرفتند حای دیگر گفت « وَلَقَدْ کُذِّبَتْ
 رُسُلٌ مِّن قَبْلُکَ فَصَرُّوا عَلَیْ مَا کُذِّبُوا وَ اَوَدُوا حَتّٰی اَنَّا هَمَّ صَرُّا » یعنی چنانکه ایشان
 صر کردند ، بویصر صر کن ، تا صرّت ما در رسد

« حَاوُوا بِالْبَیِّنَاتِ وَ الزُّبُرِ » ای الکُتُبُ المربوطة ، وهی المکتوبة ، يقال ربورٌ و
 زُبُرٌ کرسول و رسل ، بقراعت شاهمی و در مصاحف شامیان « ما » در افروندند « و بِالزُّبُرِ »
 معنی همانست ، اما باکید در سخن افروند

« وَ الْکِتَابِ الشَّرِّ » ای الهادی الی الحق

النوّة الثالثة

قوله تعالى « مَا کَانَ لِلّٰهِ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِیْنَ عَلَیْ مَا اَنْتُمْ عَلَیْهِ » - این کار
 چنین مهم فرو نگذارند ! و این قصه سر بسته روئی بر کشایند ! و این دامن فراهم کرده
 آخر بیفشاند ! و این سرو پای درهم کردگان صافیان و حافیان آحر بیسی که ارم

دار کنند ۱ « فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ » - و هر کس را بنماید و ممرل خویش فرودا آرد ، « فَرِيقٌ فِي الْحَيَاةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ » یکی در حرّی شیطان ، کشته حرمان ، و اندوه حاودان « اُولَئِكَ حَرِبَ الشَّيْطَانُ » یکی نواخته رحمت ، در مرده دوستان ، بهار دل شادان ، برو داح « وَعَادِلُ الرَّحْمَنِ » امروز تو چند بستی و چه دریانی که درهای اسرار فرو بسته ، و مسمار عیب بر در خانه توحید و شرک رده ، و کلید آن بخود سپرده که « وَعِنْدَهُ مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ » همین است که گفت عزّ و علا « وَمَا كَانَ لِلَّهِ لِيُظِلَّكُمْ عَلَى الْغَيْبِ » ، و تا پنداری که آنچه دیده تو بآن برسد دیده انبیاء میر برسد ۱ نمی خوانی که « وَلَكِنَّ اللَّهَ يَخْتَصِي بِرَسُولِهِ مَن يَشَاءُ فَاَتَمِسُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ » میفرماید که ایمان بیارید ، و استوار گیرید ائمه را ، که عیب دان است و بهان یی ، و فرو فرستادگان پیغامبران را که بوحی پاک اشباح را بر عیب همی دارد ، و پوشیده میساید ، و چون نماید چندان نماید که خود خواهد ، به چندانکه بنده خواهد ، که ماقال عزّ و حلّ « وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا مَا شَاءَ » حدای داند که بنده چه بر تابد ، و ویرا چه شاید ، و داستان چیست که و برانکار آید ۱ مدبّر کار بندگان اوست ۱ کارساز و کار دان و مکهان اوست ۱ صَحَّ الْحَقُّ أَنَّهُ عَزَّ وَحَلَّ يَقُولُ « أَذِتُّرْ عَادَى بِلَعْمَى ، اِنِّی بَعَادَى حَذِیرٌ مَّعِیرُ »

« وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْغُلُونَ » الآية - « بَغُلٌ » بر زبان عِلْم و مقتضی شریعت مسخ واجب است ، و واجب از مال اندکی است از فراوان ، درویش را اندک دهد ، و خود را فراوان بگدازد . باز بر زبان طرفقت و اهل اشارت بَغُلْ آست که خود را اندکی بگدازد ، درمای ارمال ، یا هَسَى ارحال ، « وَالْمُكَاتِبُ عَدُوٌّ مَّاتِي عَلَيْهِ دَرَهْمٌ » مال و حال در راه این خوانمردان صورتِ سگ دارد ، و عشق در عالم خویش صورت فرشته ، و شرع مصطفی (ص) حشر میدهد که فرشته ناسک بد سارد ، در هیچ ممرل ناوی فرو بیاید « لَا يَدْخُلُ الْمَلَائِكَةُ بَيْتًا فِيهِ كَلْبٌ أَوْ تِصَاوِيرٌ »

کی درآید مرسته تا مکنی
سگ ردر دور و صورت از دیوار
کی در احمد رسد و در صدیق
عمکوتی تسده بر در عار
پرده سردار تا فرود آرد

هودح کریا سفا مل

« لَقَدْ سَبَّحَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا - كَرِيمًا احْدَايَا اِلهَ شَوَاسْت، و در شوائی می همتا، شومده آوارها، و رسده مشوائی خود برارها، و پاسخ کسده بیارها ناموسی و هاروی (ع) گفت «لَا تُحَاظِرُنِي مَعَكُمْ أَسْتَعِ وَأَرَى» میگوید بر فرعون شوید و اروی مترسید، که من بیاری و نگهداشت ماشا ام، می شوم و می بیم، و عایشه صدیقه در قصه محادثة گفت الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَسَّعَ سَمْعُهُ الْأَصْوَاتَ لَقَدْ حَاضَتْ الْمَحَادَّةُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) تَكَلَّمَ فِي حَاجِ الْبَيْتِ مَا أَسْمَعُ مَا تَقُولُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَرْوَجَ « قَدْ سَبَّحَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِي نُحَادِلُكَ فِي رُوحِهَا، الْآيَةُ وَعَنْ أَبِي مُوسَى أَنَّ النَّبِيَّ (ص) لَمَّا دَخَلَ الْمَدِينَةَ كَرَّ أَصْحَابَهُ فَقَالَ «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا لَنَدْعُوكُمْ أَصْمً وَلَا عَائِلًا، أَنْ الَّذِي تَدْعُوهُ سَكُمْ وَهُوَ بَيْنَ أَعْنَاقِكُمْ وَفِي رَاوِيَةِ أَرْبَعًا عَلَى أَعْنَاقِكُمْ فَاتَّكُمْ لَنَدْعُوكُمْ أَصْمً وَلَا عَائِلًا، إِنَّمَا نَدْعُوكُمْ سَمِيعًا قَرِيبًا»

« قَالُوا إِنْ اللَّهَ فَقِيرٌ وَحَرُّ أَعْنَاقِهِ » - این سخن شبه شکوی دارد، ما دوست می راند که دشمن چه میگوید ما دوست ندارد، و باشد که دشمن از آن باز گردد و عجب آنست که نعمت همچنان به ادرار بدشمن می رساند، و آن داسرا که می شود نعمت را ستاند، سخنان ما آراه بخلقه او در بعضی احبار است « مَا أَحَدٌ أَصْرُ عَلَى أَدَى يَسْمَعُهُ مِنَ اللَّهِ، يَدْعُونَ لَهُ وَلَدًا وَهُوَ يَرْزُقُهُمْ وَيُعَافِيهِمْ »

اردوی اشارت میگوید شما که سدگان و رویگان اینده از حصارِ حویش در گذارید،
و تا توایید عمو کنید، و معمت و رفیقِ حویش از دوست و دشمن مار میگردید، و حلق
بیکو ما دوست و دشمن، آشما و میگاهانه کار فرمائید، و به قال التی (ص) إِنْ أَلَّهِ
عَزَّوَجَلَّ أَوْحَى إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ (ع) أَنَّكَ حَلِيلِي حَتَّىٰ خَلَقَكَ وَلَوْ مَعَ الْكُفَّارِ، تَدْخُلُ
مَدَائِلَ الْأَنْرَارِ، فَإِنَّ كَلِمَتِي سَقَتْ لِمَنْ حَسَّ حَلْقَهُ، أَنْ أَطْلَهُ تَحْتَ عَرْشِي، وَأُسْكِبَهُ
حَطِيرَةً مُّدْمَى، وَأَدْبِيهِ مِنْ حَوَارِي

۳۱- النوبة الاولى

قوله تعالى: «كُلُّ نَفْسٍ دَائِقَةُ الْمَوْتِ» هر تنی چشده مرگست، «وَأَنَّا
ثَوَقُونَ أَحْوَرَ كُمْ» و مردهای شما شمامی شما سپارید، «يَوْمَ الْقِيَمَةِ» و این مرد شمارا
روز رستاخیز دهد، «فَمَنْ زُحْرِحَ عَنِ النَّارِ» هر که را دور کند از آتش، «وَأُدْخِلَ
الْجَنَّةَ» و در بهشت در آرد، «فَقَدْ فَازَ» پیروز آمد و رست، «وَمَا الْغَيْبُوهُ الذُّنْيَا»
و بیست رید گامی ابن حبابی، «إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ» (۱۸۵)، مگر مرحورداری بفریب
«لَسُلُوكَ» میخواستند آرمود شما را، «بِئْسَ أَمْوَالُكُمْ وَأَنْفُسُكُمْ» درمالهای
شما و در سهای شما، «وَلَنْتَسَنَّ» و میخواستید شید، «مِنَ الدِّينِ أَوْ ثَوَا الْكِتَابِ
مِنْ قَلْبِكُمْ» از جهودان که کتاب دادند ایشان را پیش از شما، «وَمِنَ الدِّينِ
أَشْرَكُوا» و ایشان که اسار گرفتند ماحدای، «أَدَىٰ كَثِيرٌ» ماحوشهای فراوان،
«وَإِنْ تَصِيرُوا وَتَقْتُلُوا» اگر شکیمائی کنید بفرهیر گاری، «فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَرْمِ
الْأُمُورِ» (۱۸۶)، آن از استواری کارهای دین است و درستی مشاهای آن

«وَإِذَا أَحَدُكُمُ يَمُوتُ يَتْرُكُ الدِّينَ أَوْ ثَوَا الْكِتَابِ» حدای گرفت پیمان از بشان
که قورات دادند ایشانرا، «لَيْسَتْهُ لِّلنَّاسِ» که لاند پیدا کند مردمان را شأن
محمد، «وَلَا يَكْتُمُونَهُ» و آب را پنهان نکند، «فَسَدُّهُ وَرَأَىٰ طُورِهِمْ»

پس آنرا انداختند بپس پشت ایشان «وَأَشْتَرُوا بِهِ نَسَمًا قَلِيلًا» و معروف حش پیمان
 خدای بپس اندک خریدند ، «فَإِنْ مَا يَشْتَرُونَ» (۱۸۷) «بدچیری که میخرند
 «لَا تَحْسَنَ» ، میسازد ، «الَّذِينَ يَبْرُحُونَ» ایشان که شاد می شوند ، «بِئَا آتُوا»
 آنچه کردند ، «وَيُحْسِنُونَ» و دوست میسازد ، «أَنْ يُعْبَدُوا» که ایشانرا ستایند
 «بِئَا لَمْ يَعْمَلُوا» آنچه نمی کنند ، «فَلَا تَحْسَنَهُمْ» میسازد ایشانرا ، «بِغَارَةِ
 مِنَ الْعَذَابِ» که اهل رستند و بجای رستند از عذاب ، «وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (۱۸۸)
 و ایشان راست عذاب درد دمای

«وَاللَّهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» و خدا راست پادشاهی آسمان و زمین ،
 «وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (۱۸۸) ، و الله بر همه چیز توانا است

النوبة الثانية

قوله تعالى 'كُلَّ نَفْسٍ دَائِقَةُ الْمَوْتِ' - ای کل نفس معوسه تمالح غصص
 التوت میگوید هر نفسی معوسه بر مرگ افسان بگذشته مرگ بچشد ، و سکران
 مرگ بسید ، یعنی اهل زمین فَإِنَّ مَنْ فِي الْحَيَاةِ وَالنَّارِ لَا يَمُوتُونَ حره بهشت و حور
 و علمان و حره دورح میبرد ، چنانکه حای دیگر گفت «فَصَبَقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ
 وَمَنْ فِي الْأَرْضِ أَلَمْ يَشَاءِ اللَّهُ» و هم من فی الحیة و النار من الحره فریشتگان آسمان
 بر طمع کردند که بمیرد که از حصرت عرت این آت آمده بود کل من علیها فان
 هر چه بر زمین است سر آمدنی است و مردی ، ایشان گفتند ما میبریم که ما آسمانیا بپیم
 به زمینیا رب العالمین آت فرستاد «كُلَّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» بقین شد ایشان
 را که مردی اند و فی ذلك ما روی عن النبی (ص) قال «عِشْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ»
 و اَحِبْ مَنْ أَحْسَبْتَ فَإِنَّكَ مُفَارِقُهُ» و اَعْمَلْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مُحَرَّرٌ مِنْهُ» و قال «كُنْ
 فِي الدُّنْيَا كَأَنَّكَ غَرِيبٌ أَوْ عَابِدٌ مُسَلِّمٌ» و عِدْ نَفْسَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ» و قال (ص) فی بعض

حطه اتيها الناسُ انْ اَكْسَبَكُمْ اَكْثَرُكُمْ لِلْمَوْتِ ذِكْرًا ، وَاَحْرَمَكُمْ اَحْسَمَ لِه
استعداداً اَلَا وَاِنَّ مِنْ عَلَامَاتِ الْعَقْلِ الْتَحَافِي عَنْ حَادِ الثُّرُورِ ، وَالْإِنَابَةَ إِلَى دَارِ الْمُلُودِ ،
وَالثُّرُودَ لِسُكْنَى الْقُبُورِ ، وَالتَّأَهُبَ لِيَوْمِ النُّشُورِ وَعَنِ ابْنِ عَمْرِو قَالَ اِنَّا قَصَّ مَلِكَ الْمَوْتِ
رُوحَ الْعَبْدِ ، قَامَ عَلَى عِشَةِ اللَّيْلِ ، وَلَهُلَّ الْبَيْتِ الصَّخَّةُ ، فَمِنْهُمْ الضَّائِكَةُ وَحُفَّهَا ، وَمِنْهُمْ الْبَاشِرَةُ
شَعْرَهَا ، وَمِنْهُمْ الدَّاعِيَةُ وَيَلْهَا ، يَقُولُ مَلِكُ الْمَوْتِ فِيمَا الْحَرُغُ ، «وَاللَّهِ مَا أَتَقَتُّ لِأَحَدٍ
مِنْكُمْ عَمْرًا ، وَلَا أَهَمْتُ لَكُمْ رِقًّا ، وَلَا ظَلَمْتُ أَحَدًا مِنْكُمْ شَيْئًا فَإِنْ كَانَتْ شَكَايَتُكُمْ
وَسَخَطُكُمْ عَلَيَّ فَإِنِّي وَاللَّهِ مُأْمُورٌ ، وَإِنْ كَانَ ذَلِكَ عَلَى مِيتِكُمْ فَهُوَ فِي ذَلِكَ مَقْهُورٌ
وَإِنْ كَانَ ذَلِكَ عَلَى رَتِكُمْ فَأَنْتُمْ بِهِ كَعْرَةٌ ، وَإِنْ لِي فِيكُمْ عَوْدَةٌ ثُمَّ عَوْدَةٌ قَالَ فَلَوْ أَنَّكُمْ
يُرُونَ مَكَانَهُ وَيَسْمَعُونَ كَلَامَهُ ، لَدَهِلُوا عَنْ مِيتِهِمْ ، وَلَسَكُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ

«وَأِنَّمَا تُؤَفُّونَ أَحْوَرَكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ»- این تهییت مؤمنانست مبرک، میگوید

آن دور رستاحیراست که مؤمنان مبرادحویش رسد و مرد کردارحویش بسند پس
مرگ تحفه مؤمن است ، و سب رسیدن وی سعادت و کرامت حویش است
مصطفی (ص) اریحی گفت « تحفه المؤمن الموت »

و جماعتی بر رگاسلف آرووی مرگ کرده اند ، چنانکه حدیثه (ص) بوقت
مرگ گفت دوست آمد و بروقت حاجت آمد ، و گفت ما رحدانا اگر دانی که درویشی
دوستتر دارم از توانگری ، و بیماری دوستتر دارم از مدرستی ، و مرگ دوستتر دارم
از رندگانی ، مرگ بر من آسان کن ، تا ندیدارو بر آسایم « فَتَن رُحْرَحَ عَنِ الْبَارِ
وَأُدْخِلَ الْحَيَّةَ قَفْدَ فَارٍ » ، یعنی طَیْرَ مَالِحَر ، وَنَحَا مِنَ الشَّرِّ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص)
« مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُرْحَرَ حَ عَنِ الْبَارِ وَأَنْ يَدْخُلَ الْحَيَّةَ فَلْيَأْتِهِ مِيتَهُ وَهُوَ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ،
وَأَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ » ، وَيَأْتِي إِلَى النَّاسِ مَا يُبْعَثُ أَنْ يُؤْتَى إِلَيْهِ » ، وَقَالَ (ص) « مَوْصِعٌ
سَوِيٌّ فِي الْحَيَّةِ حَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا ، فَأَقْرَبُوا إِنْ شِئْتُمْ « فَمَنْ رُحْرَحَ عَنِ الْبَارِ وَأُدْخِلَ

الحِثَّةُ فَقَدْ فَارَ ، وَمَا الْحَيَوَةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْعُرُورِ « - لَآئِهَ يَمُرُّ الْإِنْسَانُ مَا يُنْتَبِهَ مِنْ طَوْلِ الْقَاءِ ، وَهُوَ يَنْقَطِعُ عَنْ قَرِيبٍ مِمَّنْ كُوَيْدٍ بَيَسَتْ رِدْدُ كَالِي دَرِيَسَ دِيَايَ فَايِ الْأَمَتَاعُ الْعُرُورُ كِهَ مَرْدَمَ مُرْهِبَ مِيْدهِدُ ، يَعْنِي أَمَلُ دَرَارِ دَرِيَسَ مِيْ نِهْدُ ، نَا اُوْمِيْدِنْدَرِ عُمَرُ دَرَارِ مِيْ سِنْدُ ، وَآَنَكِهَ نَا گَاهَ مَرَكِ دَر رَسْدِ وَاْمِيْدَ مَرِيْدَهَ كَرْدَدُ **مصطفی (ص)** كَفتَ أَمَلُ كَوْتَاهَ كَسِيْدُ وَاْمَرَكِ پِيُوْسْتَهَ دَرِيَسَ چَشْمَ حَوِيْشَ دَارِيْدُ ، وَ اَر حُدَا شَرْمَ دَارِيْدُ ، چَانَكِهَ حَقِّ وِسْرَايِ وِيْسْتُ ، وَ كَفتَ تَرَسْمَ رَشْمَا اَرِهِيْچِيْرَ چَا نَكِهَ اَر دُو حَصْلَتِ تَرَسْمَ يَكِيْ بَرِهَوَايِ حَوِيْشَ اِيْسْتَادُنْ ، وَدُوْمَ اْمِيْدَ عُمَرُ دَر اَر دَرِيَسَ دَاشْتَنَ نَا نَ حُدَايِ كِهَ حَاْمَ دَرِيْدَ اُوْسْتُ كِهَ هَر گَر چَشْمَ حَوِيْشَ مَرْمَ مَرْدَمَا كِهَ پِيْدَا شَتْمَ پِيْشِ اَر اَنَ كِهَ اَرِهْمَ بَر گِيْمَ بَرِيْدَ مَرَكِ دَر آيْدُ ، كِهَ چَشْمَ اَرِهْمَ لَر مَرَكْرِفْتَمَ كِهَ پِيْدَا شَتْمَ پِيْشِ اَر اَنَكِهَ مَرْمَ مَرْمَ مَرَكِ دَر رَسْدِ **عَدَالَةُ مَسْعُوْدُ** كَفتَ رَسُوْلُ حُدَا (ص) حَطِيْ مَرِيْعَ مَرَكَشِيْدُ ، وَآَنَكِهَ دَر مِيَاْنِ اَنَ مَرِيْعَ حَطِيْ رَاْسْتُ ، وَ اَرِهَر دُو حَاْبَ اَنَ حَطِّهَايِ حَرْدَ مَرَكَشِيْدُ پَسَ بِيْرُوْنِ مَرِيْعَ حَطِيْ دِيْگَر كَشِيْدُ ، كَفتَ اَبَ حَطِّ رَاْسْتُ دَر دَرُوْنِ مَرِيْعَ اَدَمِيْ اَسْتُ ، وَ اَنَ مَرِيْعَ اَحْلُوِيْ ، كَرْدُوِيْ دَر اَمْدَه ، كِهَ اَر اَنَ رَا هَ سِيْرُوْنِ نَه ، وَ اَنَ حَطِّهَايِ حَرْدَ اَرِهَر دُو حَاْبَ اَفَاتَ وَ عَا هَاتَسْتُ ، وَ اَبَوَاعَ بَلِيَّاتِ مَرَاهَ وِيْ دَر اَمْدَه ، نَا چَا رَ اَبَ هَمِهَ بُوِيْ رَسْدَ يَا بَعْضِيْ رَسْدُ ، نَا اَنَكِهَ كِهَ سَر مَالِيْنِ مَرَكِ نَا رَ نِهْدُ وَ اَنَ حَطِّ كِهَ بِيْرُوْنِ مَرِيْعَ كَشِيْدُ حُوْدُ اَمَلُ دَر اَر اَسْتُ كِهَ فَرَا پِيْشِ كَرَفْتَه ، وَ دَلِ دَر رِيْدِ گَامِيْ سَتَه اَمِيْشَهَ كَا رِيْ كُنْدُ كِهَ دَر عِلْمَ حُدَا وِيْدُ سَحَا نَه چَا نَسْتُ كِهَ اَنَ كَا رَ پَسَ اَر اَحْلَ وِيْ حَوَا هِدُ بُوْدُ

« كُتْلُوْنْ فِيْ اَمْوَالِكُمْ وَ اَنْفُسِكُمْ » - اِيْنِ اَيْتِ دَر شَأْنِ مَهَا حِرَا نَ فَرُوْدِ اَمْدِ

كِهَ مَشْرَكْلَنِ دَسْتُ دَر مَالِ اِيْشَا نَ مَرْدِيْدُ ، وَ صِيَاْعَ اِيْشَا نَ مَعْرُوْحَتِنْدُ ، وَ چُوْبِ اِيْشَا نَ رَا مِيْ دَر بَا فُسْدُ ، مَبَاوَاعَ تَعْدِيْبِ تَنْهَايِ اِيْشَا نَ مِيْرَسَا يِيْدِنْدُ ، وَ كَفتَه اَنْدُ

آرمون ایشان در اموال محسran است و قصاص ارحائه سماوی و آرمون ایشان در
 تنها به بیماری است و مرگ حویشان قال التی (س) «يقول الله تعالى انا وُحِّتُ
 الی عبد من عبیدی مصیبه فی بدنه او ماله او ولده، ثم استقبل ذلك بصرحمیلر استجیت
 له یوم القیامة ان اُصب له میراباً او اُشر له دیواناً» وعن ثوبان قال قال رسول الله (س)
 «ما اصاب عداً مصیبةً الا باحدى حلتین اماند می یکن الله لیعرف له الا تلك المصیبه
 او بدرجه لم یکن الله لیلحه ایاها الا بتلك المصیبه» وقال «ما من مصیبه یصاب بها المؤمن
 الا کفر بها عنه حتی الشوکه یشاکها» وقال (س) «يقول الله تعالى اذا انتلیت
 عسدي سلام فصر» ولم یشکسی الی عواده، أدلته لحماً حیراً یولحمه، ودماً حیراً
 من دمه فان ارأته ارأته، ولادب له، وإن توفیته فالی رحمتی

گفته اند آرمایش در مال و نفس وراثت طاعت است که برایشان بهادد، ار مار

و روره و ر کوه و حج و جهاد

قوله تعالى «وَلَتَسْمَنَّ مِنَ الدِّينِ اَوْ تَوَلَّوْا الْكِتَابَ مِنْ قُلُوبِكُمْ، جهودان و ترسایان اند،
 «وَمِنَ الدِّينِ اُشْرُكُوا» مشرکان عرب اند، «أَدَى كَثِيراً» - میگوید ار یشان ربح
 و ناحوشی فراوان حواید شید و دید، هم ار گفتار و هم ار کردار، ادای جهودان
 آن گفت ای شاست که «إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنَاءُ»، ویر گفتند «عُرِبُوا مِنَ اللَّهِ» و
 ادای ترسایان ار است که گفتند «إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ» و آن عیسی هوالله و ابن الله،
 «تعالى الله عن ذلك علواً کبیراً» و ادای مشرکان آن بود که رسول خدا را (س) ست
 میکرد و هجو میگفتند و قتال و حرب ناوی میساختند و قومی ار ایشان ملائکه را
 سات الله می گفتند، و قومی مت می پرستیدند

رب المرأة گفت «وإن تصبروا» یعنی علی الأدهی، اگر شکستایی کنید نایب
 ربح و ناحوشی که شما میرسد، و «تَتَّقُوا» - ای تقوا معاصیه، ار معصیت او پیر هیرید،

« فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَرَمِ الْأُمُورِ » - این سر و این تقوی از حقائق ایماست و از کلاه ای محکم که الله فرمود و قیل معناه آنّ ذلك من احلاق المؤمن الصادق الایمان المتین الیقین عرم الامور مالا یَشُوْهُ شَهَةً وَلَا يَنْدَافِعُهُ رِبَةً، وَأَصْلُهُ الْجَذْبُ يَقَالُ عَرَمْتُ عَلَيْكَ أَيْ امْرُؤُكَ أَمْرًا حَدًّا، وَعَرَمْتُ عَلَى الْأَمْرَانَا احْتَمَعْتُ عَلَيْهِ حَدَّكَ، وَصَدَقَ لَهُ قَصْدُكَ، وَالْعَرِيْمَةُ وَالضَّرِيْمَةُ الرَّأْيُ الْحَدُّ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ «فَاِذَا عَرِمَ الْأَمْرُ» أَيْ حَدُّ الْأَمْرِ وَمِنْهُ قَوْلُهُ (ص) عَرِمَتْ مِنْ عَرَمَاتِ رَبِّي وَقَالَ (ص) مَنْ صَلَّى قَبْلَ الْعَصْرِ أَرْبَعًا عَمَرَ اللَّهُ لَهُ مَعْرَةً عَرْمًا، أَيْ هَذَا الْوَعْدُ صَادِقٌ عَظِيمٌ وَثِيقٌ وَفِي دَعَائِهِ (ص) أَسْأَلُكَ عَرَائِمَ مَعْرِتِكَ، أَيْ أَسْأَلُكَ أَنْ تُؤَقِّسَ لِلْأَعْمَالِ الَّتِي تَعْمُرُ لَصَاحِبَهَا لِامْحَالَةِ

« وَإِدْ أَحَدُ اللَّهِ مِثْقَالَ الذِّبْنِ أَوْ تَوَاتُوا الْكِتَابَ » جهودا را میگوید، و این کتاب نور است « كَيْتِسَةُ لِلنَّاسِ وَلَا يَكْتُمُوهُ، بِإِقْرَارَاتِ هَكَى وَ نَوْعُ مَوْ وَ عَاصِمِ اسْتِ، وَ اسْمَا سَاشَانِ نَوْتِ مُحَمَّدِ (ص) شُود، وَ لَامِ لَامِ عَرَمِ اسْتِ دَرِ مَوْسَعِ قَسَمِ تَحْقِيقِ رَا دَرِ آوَرْدِ، بِمَعْنَى كِهَ اللَّهُ بِسَمَانِ كَرَفَتِ اَوْ اِبْشَانِ كِهَ لَانْدِ پِیْدَا كَمِدِ مَرْدِمَا رَا شَأْنِ وَ بَعْتِ وَصَفَتِ مُحَمَّدِ (ص)، وَ آوَرَا پِشَا نِ كَمِدِ

«فَتَدُوهُ وَرَأَ طَهْوَرَهُمْ» - پس آن را پس بپشت انداختند، بمعنی وراپیش مگردند و در آن نگاه مگردند، و منه قوله تعالى «وَأَتَّخِذْ تُمُوهُ وَرَاءَ كُمِ طَهْرِيًّا» تقول العرب جعل فلان حاجتي طهرا بمعنی لم يقصِها، و لم يلتفت اليها فتاده گفت این آیت در شأن اهل علم آمد که الله پیمان ستد از ایشان تا علم پنهان ندارند، و از اهل خویش دریغ ندارند، و باز مگیرند و نه قال السی (ص) العلم لا یجعل معه و قال مَنْ كَتَمَ عِلْمًا عَنْ أَهْلِهِ أَلِجِمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِلِحَامٍ مِنْ نَارٍ وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (ع) مَا أَحَدُ اللَّهِ عَلَى أَهْلِ الْإِجْمَالِ أَنْ يَتَعَلَّمُوا حَتَّى أَحْدَ عَلَى أَهْلِ الْعِلْمِ أَنْ يُعَلِّمُوا لِأَنَّ الْعِلْمَ كَالْقُلُوبِ الْإِجْمَالِ وَقَالَ مُحَمَّدٌ بْنُ كَعْبٍ لَا يَجْعَلُ لِلْعَالِمِ أَنْ يَسْكَنَ عَلَى عِلْمِهِ، فَإِنَّ اللَّهَ عَالِي يَقُولُ «وَإِدْ

أَحَدُهُمْ مِثْقَالَ الذَّرْبِ اؤْتُوا الْكِتَابَ الْآيَةَ وَلَا يَحِلُّ لِحَاحِلٍ أَنْ يَسْكُتَ عَلَىٰ حَهْلِهِ
فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَىٰ يَقُولُ « فَاسْأَلُوا أَهْلَ الدِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ »

« لَا تَحْسَنَنَّ الدِّينَ يَعْزَحُونَ » - فرح در قرآن بر سه قسم است یکی حرام،
دیگر مکروه، سدیگر واجب آنچه حرام است فرح بمعصیت است، و آب آست
که رب العالمین گفت « لَا تَعْرِضْ أَنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ » حای دیگر گفت « أَنَّهُ لَعَرِضٌ
فَحُورٌ » و آنچه مکروه است بدینا شاد بودن است، و آن آست که الله گفت تَعَالَىٰ و
تَقْدَسُ « وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا » حای دیگر گفت « وَلَا تَعْرِضُوا مَا آمَنَ بِكُمْ »
و آنچه واجب شادی بحق است، و ذَلِكَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَىٰ « فَذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا » و قَالَ
تَعَالَىٰ « فَاسْتَشِيرُوا بِرَأْيِكُمُ الدِّينَ نَأْيَتُمْ بِهِ »

« لَا تَحْسَنَنَّ الدِّينَ يَعْزَحُونَ مَا أَتُوا » - بیان اختلاف قرآنت و وحوه آب
درین آیت همان است که در « لَا تَحْسَنَنَّ الدِّينَ يَعْزَحُونَ » و شرح آن روت « وَ يُعَيِّنُونَ
أَنْ يُعْمَدُوا مَا لَمْ يَفْعَلُوا » ایضا سخن تمام شد و حواص مُصمراست یعنی لا تحسن
أنهم يحسون من التار قتاده و مقاتل گفتند این آیت در شأن جهودان فرو آمد که
بر مصطفی (ص) شدند و گفتند « حَيُّ نَعْرُفُكَ وَ نُصَدِّقُكَ » این بران میگفتند و در
دل خلاف آن داشتند چون از مردیک مصطفی (ص) بیرون آمدند، مسلمانان ایشان
را پرسیدند که چه کردید؟ ایشان گفتند شما حیم ویرا و تصدیق کردیم، مسلمانان
این گفت از ایشان پرسیدیدند و دعا گفتند و سپاس داری کردند و بداستند که ایشان
ما این گفت در دل کفر دارند، و ایشان در آنچه میگردید شاد می بودند، رب العالمین
گفت یا محمد مپندار که این شادی ایشان نا آنچه کردند از اطهار ایمان و اعتقاد
کفر، ایشان را از آنش مرهاند، و آن نما و حمد مؤمان که دوست میدارد نا آنچه
نکردند یعنی تصدیق که گفتند کردیم و نکرده بودند، مپندار که ایشان ناین از آنش
و عدان بر همد ایست که رب العالمین گفت « فَلَا حَسَمَهُمْ بِمَعَارَةِ مِنَ الْعَدَانِ » - ای محابة

من العذاب ، مغارة محات بود و موضع نجات بود ، همچون مرحمت و سُبَيْتِ المغارة
مغارة لأن من قطعها فار

قوله مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ - ای حرائر السموات والأرض ، وهی المطر
والنات و ما بينهما من الخلق عینده و فی ملکه و الله علی کل شیء قدير

النوبة الثالثة

قوله تعالى « كل نفس ذائقة الموت » - ای خداوندی که بد گات همه فانی اند
و تو باقی ! ای خداوندی که ره یگات همه مر سیدی اند و تو بودی ! بودی تو و کس
سود ! ممانی تو و کس نماند ! همه مقهور اند و تو قهار ! همه مأمور اند و تو حار !
همه مصروع اند تو کردگار ! همه مردنی اند و تو رنده پاینده ! همه رفتنی اند و تو
خداوندی گمارنده ، و با همه تاویده

ای قوم ارس سرای حوادث گذر کنید

حیرید و سوی عالم علوی سفر کنید

مَعَايِرُ الْمُسْلِمِينَ ! این سرای فانی منزل گاه است و گذر گاه ! بگرید نادل در
آن سدید ، و آرام گاه سازید ، برید هر گ را بحان و دل استقبال کنید ، و حیات
آن جهانی و معیم حاودانی طلب کنید ، « فَمَا هَذِهِ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَيْلٌ وَإِنَّ
الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ » تو امروز بچشم بیداری در کار و حال
خود بگری ! و سار رفتن بدست یاری ! تا آن ساعت که آب حسرت و دریغ گردد دیدت
در آید ! و عار مر که بر عذار مُشکیت نشیند ! و آن روی از عوانی رعمرانی شود !

سر زلف عروس را چوبرک سترن یابی

رُح کلسرک شاهان را چوشاخ رعمران بینی

قال السی (ص) «إِنَّ الْعَمَلَ لِيُفَالِحَ كَرَبِّ الْمَوْتِ وَكَرَاتِ الْمَوْتِ» ، وَإِنَّ مُعَاوِلَهُ
يَسْلُمُ بَعْضَهَا إِلَى بَعْضٍ ، يَقُولُ عَلَيْكَ السَّلَامُ تُفَارِقُنِي وَأَفَارِقُكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ، اِمْسِكِي
أَدْمِي كَهَيْمِشَةٍ حَوِشَتِي رَا بَطَارَكِي دِيدَه اَسْتِ ! پندارد كه همیشه همچین حواهد
بود كه بطارء مرگ دیگران می كند ، و خود می برد **مصطفی (ص)** از اِسْحَاكَتِ
كَانَ الْمَوْتُ عَلَى عَيْرِ مَا كُتِبَ ، وَكَانَ الْحَقُّ فِيهَا عَلَى عَيْرِ مَا وَحَى ، وَكَانَ الْدِّينُ نُشِيعَ
مِنَ الْأَمْوَاتِ سَعْرًا قَلِيلًا الْبَارِاحِمُونَ ، تُرَوِّثُهُمْ أَحْدَانَهُمْ ، وَبَأْ كُلِّ ثَرَاتِهِمْ ، كَأَنَّا
مُحَلَّنُونَ بَعْدَهُمْ ، اِكْرَ حُودَ رَا مِي دِرْبَانِي وَتَدْبِيرَ كَارِ حَوِشِ مِيكْسِي رَاهَتِ آسْتِ كه
در احوال گذشتگان و سیرت رفتگان اربین جهانیان و جهان داران كه بودند اندیشه
كسی ، و امروز در سراپاگاه كزایشان مگر ی ، آنان كه كمر پلنگان داشتند ، آن بکی
قصر قیصری میساخت ، و آن دیگری ملك **سلیمان** می حست ، و آن طالبی از حكر
یتیمان كس می كرد ، و آن دیگری كه از حوض معلساں شراب می خورد ، گلی بود
در شودستان دیاشكفته ، ما گاه رمهر بر مرگ ارمهت بر آمد و عارض رَحْشاں ایشان
را ناریك گردانید پس از آنكه چون گل شكفتند از بار بر سختند ، و در گِل
سختند

سر **الاب واصلان** دیدی و رفعت رفته بر گردون

به هر و آتا کس در گِل تن **الاب واصلان** پیی

وَه قَالَ السی (ص) أَمَّا رَأَيْتَ الْمَآخُودِينَ عَلَى الْعَمَلَةِ ، وَالْمَرْعُوحِينَ بَعْدَ الطَّمَأْنِينَةِ ،
الَّذِينَ أَقَامُوا عَلَى الشَّهَوَاتِ ، وَخَسَحُوا إِلَى الشَّهَوَاتِ ، حَتَّى أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ ، فَلَا مَا كَانُوا
أَتَمُّوا أَدْرَكَوا ، وَلَا إِلَى مَا فَاتَتْهُمْ رَحِمُوا ، قَدِمُوا عَلَى مَا حَلُّوا ، وَتَدِمُوا عَلَى مَا حَلُّوا ،
وَلَمْ يُعْرِ الدِّنْمُ ، وَقَدْ حَتَّ الْقَلَمُ ،

اگر کسی را در دنیا از مرگ ایمنی بودی ، آنکس رسول خدا بودی كه از
دریت آدم هیچ كس را آن قرمت و رلعت بدرگاه احدیت نبود كه ویرا بود با این

همه را عالمین گفت : « وما جعلنا لشر من قلك العلدَ آفانَ مِن فَهْمُ الحالدين »
و مصطفی (ص) گفت : اِذَا اسْتَدْحَرُنْ أَحَدَكُمْ عَلَى هَالِكٍ فَلَيْدَ كُرْسَى وَلْيَعْلَمْ أَنِّي
قَدْ هَلَكْتُ . و حیر درست است از ابن عمر گفت : رسول خدا (ص) خواست که کسی
را به یمن فرستد گفت : یا معشرَ المهاجرین و الانصار ! أَتَیْکُم یَسْتَدِی الی الیمین ؟
ابوبکر صدیق مرحاست گفت : اَنَا یا رسولَ الله رسول خدا ویدی احاطت نکرد ، دیگر
ناره همان سخن گفت : عمر مرحاست ، هم احاطت نیافت ، سدیگر ناره ناره گفت آن
سخن ، معاذِ جَلِ مرحاست ، یا رسول (ص) گفت : انت لها یا معاذ ! وهی لك ، آنکه عمامه
خویش خواست ، و بر سر وی بهاد و فرا راه کرد ، رسول و جماعتی از مهاجر و انصار
نشیع باوی بیرون شدند ، معاذ را کب بود و رسول (ص) پیاده میرفت ، و معاذ را وصیت
میکرد ، معاذ گفت : یا رسول الله چون است ای که تو پیاده روی و من سوار باشم ؟
فقال یا معاذ ! انما اُحْتَسِبَ حَطَايَاى هُذَهِ فِی سَبِيلِ الله ، آنکه او را وصیت کرد
تقوی و صدق ، و اداء امانت ، و ترک حیات ، و امر معروف ، و نهی منکر ، و مراعات
همسایه و یتیم و بیوه و رب ، و محالست فقرا ، و بواحت صغفا و امثال این سخنان
فراوان بر گفت ، و وصیحت کرد آنکه گفت : یا معاذ ! چنان دان که تا مرور رستخیز
ما بر هم برسیم ، و یکدیگر را نهیمیم این نکست ، آنکه وداع کرد و بار گشت
تَسَعَّ مِن حَسْبِكَ بِالْوَدَاعِ فَمَا تَعْدِلُوْدَاعِ مِنِ احْتِمَاعِ
معاذ رفت تا به صنعاء یمن ، چهارده ماه آنجا بود شی حفته بود ، ناگاه
هامی آوار داد که : یا معاذ کیفَ يَهْشِكُ العِشْهُ و محمد فی سكرات الموت !
معاذ گفت : ترسان و لرزان ناوحشت و حیر از جواب در آمدم ، پیداشتم قیامت
مرحاست و عالم روبرو رگشت ، گفت : آخر دل خود را نسکین کردم گفتم این
نموده شیطان است ، کلمه اعوذ بکتم شد دیگر بدائی شنیدم از آن قوی تر و عظیم تر

کہ یا معاذ! کیف یَهْتِكُ العِینِ و محمد بن اطاق التراب؟ معاذ رایتیں شد کہ مصطفیٰ (ص) شرمت مرگ چشید دست بر سر بہاد، و نامک بر آورد کہ «یا محمد!» پس بران مرگومی کہ داشت نشست و زور در شب و شب در زور پیوست در رفتن، تا آنجا رسید کہ سہ مرحلہ بہ مدینہ بود در میان شب ارچہ راہ آواری شید کسی میگفت یا آلہ محمّد أعلم معاداً بأنّ محمّداً قد داق الموت، و فارّق الدنیا معاذ گفتم «یا ایہا الہائف فی ہذہ اللیل! من انت رحمک اللہ» قال انا عمار بن یاسر، و ہذا کتاب ابی نکر الی معاذ بالیمس، لیمْلِمَہ بأنّ محمّداً قد داق الموت، و فارّق الدنیا معاذ گفتم یا عمار اگر محمد (ص) ارمیان رفت پس کارسار و عمگسار صعیعان و شیمان و بیوہ ریان کیست؟ یا عمار! بحق محمد (ص) کہ گوی اصحاب محمد (ص) را چون گذاشتی؟ و چون اند پس اروی، عمار حواب میدہد «تر کتھم گاہم لاراعی لہا» یا عمار! بحق محمد (ص) کہ نگوی تا مدینہ را بی روی برچہ صفت نگذاشتی؟ عمار حواب داد «تر کتھما وہی اصیق علی اہلہا من الحاتم» چون سر دیگی مدینہ رسیدند پیرری را دیدند با چند سرگوسپید کہ بچرا داشت، و آن گریستن معاذ دید و دگر محمد (ص) کہ سیار میکرد، پیرری گفتم یا عبد اللہ! انا محمّداً فلم آرہ، و لکن رأیتُ استہ فاطمہ (ع) تکی و تقول «یا آتاء الی حمریل سعاد! اقطعت عنا احبار السماء! یا آتاء لا یسرل الوحی الیہا من عبد اللہ اندا! و رأیتُ علیا یسکی، و یقول یا رسول اللہ و رأیتُ الحسن و الحسین (ع) یسکیان و یقولان واحداہ، واحداہ معاذ ہمچنان میرفت میانہ شب در مدینہ شد بدر حجرہ عایشہ و در میرد عایشہ گفتم کیست کہ بر درماست در میانہ شب؟ معاذ گفتم انا احادم رسول اللہ (ص) عایشہ گفتم یا عمّو! افتحی لاحادم رسول اللہ چون در کشاد، و یکدیگر را نعت دادند، معاذ گفتم یا عایشہ! کیف و حدت رسول اللہ عمد شدہ و حمہ؟ عایشہ گفتم

رو او فاطمه پیرس که من طاقت گفتن ندارم ، معاذ بدر حجره فاطمه رفت ، و گفت
 اَنَا مَعَاذُ حَادِمِ رَسُولِ اللَّهِ (س) ، چون فاطمه خواست که درمکشاید حص (ع) گفت
 « يَا أَمَاءُ حُدَيْسِي مَعَكَ حَتَّى أَعْرَى مَعَاذًا بِوَفَاةِ حُدَيٍّ » پس فاطمه (ع) قصه در گرفت و
 وفات وی گفت و می داند حدیث مشهوری دیگر فی غیر هذا الموضع إن شاء الله
 تعالی .

۳۲- النوبة الاولى

قوله تعالى ' اِنَّ مِیْ خَلَقِ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ ' در آفرینش آسمانها و زمین ،
 « وَ اَخْلَاصِ اللَّیْلِ وَ النَّهَارِ » و آمد و شد شب و روز ، « لَا یَاتِیَ » مشابهائی است ،
 « لِأُولٰٓئِی الْاَلْبَابِ » (۱۹۰) ، حر دمدان و برکن را
 « اَلَّذِیْنَ یَدْعُوْنَ اِلٰهَ » ایشان که یاد میکند حدایرا ، « قِیَامًا »
 ایستادگان ، « وَ قُعُودًا » نشستهگان ، « وَ عَلٰی حُوبِهِمْ » و [در بیماری] بر پهلوهای
 حیویش حفتهگان ، « وَ یَتَسَكَّرُوْنَ » و می اندیشد ، « مِیْ خَلَقِ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ »
 در آفرینش آسمان و زمین که میسر کرد در آن ، « رَتْنَا » [میگوید] خداوند ما ،
 « مَا خَلَقْتَ هَذَا تَاطِلًا » این بگراف و ماطل بیافریدی ، « سَعَانَكَ » پاک و
 بی عیبی ترا ، « قَبْنَا » پس [که اقرار دادیم] نازدار اوما ، « عَذَابَ النَّارِ » (۱۹۱) ،
 عذاب آتش

« رَتْنَا » خداوند ما ، « اِنَّكَ مَنْ تُدْخِلُ النَّارَ » تو هر که را در آتش کردی ،
 « فَقَدْ اُخْرِیْتَهُ » و برار سوا کردی ، « وَ مَا لِلطَّالِیْسِ » و نیست ستمکارانرا ، « مِنْ
 اَنْصَارِ » (۱۹۲) ، از یارانی هیچ کس

« رَتْنَا » خداوند ما ، « اِنَّا سَبَعًا » ما شصتیم ، « مُنَادِیَا » آوار دهندهای
 « یُنَادِی لِلْاِیْمَانِ » که آوار میداد استوار گرفتن و گرویدن را ، « اَنْ اَمُوْا

بِرَّسِكُمْ « که استوار گیرید و مگروید ، « فَأَمَّا » استوار گرفتیم و مگرویدیم ،
 « رَتْنَا » خداوند ما ، « فَأَعْمَرْنَا دُونَنَا » پس بیامرز ما را گناهان ما ، « وَكَفَّرْنَا
 سَيِّئَاتِنَا » و ناپید کن ارما بدیهای ما ، « وَتَوَقَّنا مَعَ الْأَنْزَارِ (۱۹۳) » و بمیران ما
 را تا میکان ، « رَتْنَا » خداوند ما ، « وَأَتَيْنَا مَا وَعَدْنَا » ما را ده آنچه ما را وعده
 دادما ، « عَلَى رُسُلِكَ » مردمانهای فرستادگان حویش ، « وَلَا نُفَعِّرْنَا يَوْمَ الْقِيَمَةِ » و
 ما را رسوا نمکی دور دستا حیر ، « إِنَّكَ لَا تُفْلِحُ الْيَمَادِ (۱۹۴) » بدرستی که تو وعده
 حویش نسگردانی ، و خلاف نمکی

« فَاسْتَحَبَّ لَهُمْ دَنُوءُكُمْ » پاسخ بیکو کرد خدای ایشان را ، « آتَى لَا أَصِيبُ »
 که من صایب ننگدارم ، « عَمَلٌ غَائِبٌ بِكُمْ » کردار هیچ کارگری ار شما ، « مِن دَكْرِ
 أَوْ أُنْثَى » ، ار مردی یا ار رمی ، « نَصُكُمْ مِن نَصْرِ » همه ار سکند بگراید ،
 « فَالَّذِينَ هَاجَرُوا » ایشان که هجرت کردند ار حان و مان خود سریدند ، « وَأُخْرُوا
 مِن دِيَارِهِمْ » و بیرون کردند ایشان را ار سرایهای ایشان ، « وَ أَوْدُوا فِي سَبِيلِي »
 و رها میدند ایشان را در راه دس من ، « وَقَاتِلُوا وَ قُتِلُوا » و حگ که کردند تا ایشان را
 بکشند ، « لَا كِفْرَ عَنْهُمْ سَيِّئِهِمْ » تا پید کن ار یشان بدیهای ایشان ،
 « وَلَا ذِلَّةَ لَهُمْ خَاتِ تَعْرِى مِن تَعَمُّهَا الْأَنْهَارُ » و در آرم ایشان را در بهشتهائی که
 می رود زیر درختان آن حویها ، « تَوَأَّمَا مِن عِبَادِ اللَّهِ » پیاداشی ار مردنك خدای ،
 « وَاللَّهُ عِدهُ حُسْنِ الثَّوَابِ (۱۹۵) » و خدای آست که لردنك اوست میکوئی
 ثواب

« لَا يُرِيكَ » را امر هیلاد (۱) ، « قَتَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا » گشتی و گردیدن
 ایشان که کافر شدند ، « فِي الْبِلَادِ (۱۹۶) » در شهرها ، « مَتَاعٌ قَلِيلٌ » آن مرحور داری
 اند کست ، « ثُمَّ مَاؤُهُمْ حَمَمٌ » پس مار گشتگاه ایشان دورح است ، « وَرَسَّ الْيَمَادِ (۱۹۷) »
 و دآ را مگاهها که آست

«لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا رَهْمَ» لکن ایشان که پیر هیریدند از شرك آوردن ما
 هدای حویش، «لَهُمْ حَتَاتٌ» ایشان راست هشتهائی، «تَحَرَّى مِنْ تَعَبِهَا الْأَنْهَارُ»
 میروند بر درختان آن حویها، «حَالِدِينَ فِيهَا» حاویدان در آن «بُرْلاً مِنْ عِدَالِهِ»
 برلی از مردیک هدای، «وَمَا عِدَالُهُ» و آنچه مردیک هدای است، «خَيْرٌ لِلْأَنْبَارِ» (۱۹۸)
 به است بیکارا

«وَأَنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ» وار اهل تورات، «لَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ» کس است
 که استوار میگیرد و میگردد هدای، «وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ» و آنچه فرو فرستاده
 آمد شما از قرآن، «وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ» و آنچه فرو فرستاده آمد مایشان از تورات
 «حَاشِيينَ لِلَّهِ» فرو داشتن ابد حدار، «لَا يَشْتُرُونَ» نمی خرید، «بِآيَاتِ اللَّهِ»
 سبحان هدای، «ثَمَّاءَ قَلِيلًا» های اندک، «أُولَئِكَ» ایشانند، «لَهُمْ أَحْرُومٌ»
 که ایشان راست مرد ایشان، «عِدَرَتَهُمْ» مردیک حداوید ایشان «إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ
 الْحِسَابِ» (۱۹۹)، هدای سک شمار است رود توان

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ای اشان که مکرویدید، «اصْبِرُوا» شکمائی
 کبید، «وَصَابِرُوا» و ماکوید (۱) «وَرَابِطُوا» و محرب وحت دین بیای دارید،
 «وَأَتَّقُوا اللَّهَ» و پیر هیرید از [حشم و عدای] هدای، «لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (۲۰۰)، تا
 حاوید پیرور آئید

التوبة الثانية

قوله تعالى «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» - این عمر دریش عایشه صدیقه
 شد گفت یا عایشه! از آن کارها و سرگذشتهای رسول (ص) که مردم را شکفت آید
 و حیره سر کند یکی بامن بگوی عایشه گفت یا این عمر از کارهای رسول (ص) همه

آنست که مردم را شکست آید، و از آن درماند چون مشود در حصره و نوبت من بود،
 شنی در حمله جواب حقنه من گفت یا عایشه! او فتد که مرا دستوری دهی امشب
 تا حدایرا عبادت کنم و ما دگر وی پر دارم گفتم یا رسول الله هر چند قرب تو و
 هوای تو دوست دارم، اما ترا آنچه میگوئی دستوری دارم پس بر حاست و وصوی
 بر آورد و در مدار شد، آنکه قرآن خواند گرفت، و گریستن بروی افتاد، چندان
 مگریست که حاک رمین اراشک وی ترشد، تا بوقت صبح بر من صفت بود پس **للال**
 آمد تا او را از مدار نامداد آگاهی دهد، ویرا دند که همار (۱) میگريست گفت
 یا رسول الله این همه گریستن چراست؟ به گناهات گذشته و آینده آمرزیدم
 گفت یا **للال**! اَفَلَا اَکُونُ عَدُوًّا شُکُورًا؟ پس سده سیاس دار بیم؟ یا **للال**! چرا
 مگریم؟ و امشب ایس آیت من فرو فرستادند «ان فی خلق السموات والارض
 وَاَحْتِلَافِ اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ اٰیَاتٌ لِّیَّنَّ یُذَکِّرُوا» یا **للال** دبل لئی قرأها ولم یتفکر
 فیها!

علی بن ابی طالب (ع) گفت رسول خدا (ص) چون مدارش را بر حاستی در
 آسمان مگریستی این آیت بر خواندی «ان فی خلق السموات والارض» تا آنجا که
 گفت «فَقَدْ اَعَدَدْتُ لَکُمُ السَّاعَةَ» و محری دیگر می آید که اشد آیه فی القرآن علی الحن
 هذه الآية «ان فی خلق السموات والارض» میگوید در آفرینش آسمان و زمین،
 و شد آمد شب و روز و ریز یکدیگر، این سحای آن و آن سحای این، مشابهایی است
 و عبرتهائی خدا و بدان خرد را، همارست که حای دیگر گفت «یَقُلُّ اللَّیْلُ وَالنَّهَارُ
 اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ لَآیَةً لِّاُولِی الْاَبْصَارِ»، گفته اند که شب و رایش روز داشتن در دکرار
 بهر آنست که شاصل است، و روز از آن بیرون آورده، و فرایی آن داشته، محکم
 آن آیت که گفت عز حلاله «وَاٰیَةٌ لَهُمْ اللَّیْلُ سَلْجَمُهُ الْهَارُ» ای سَرَع و نُحْرَحَمَه

الهار ابن عباس گفت . قریش پیش جهودان شدند، گفتند موسی (ع) شما چه
 نشان آورد مرد لالتو حدایت الله و سوت خویش؟ گفتند عصا و دیدیم بپیش تو رسایان
 شدید گفتند ناعیمی (ع) چه بود اردلائل سوت؟ ایشان جواب دادند که کل یسری
 الا کته والارض و یحیی الموتی پس بر مصطفی (ص) آمدند گفتند یا محمد!
 ما را بپر مثنائی باید، و نشان آن خواهیم که رب العالمین این کوه صفا مارر کند! الله
 بحواب ایشان این آیت فرستاد «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، الْآيَةَ

روایت کرد ماند از ابن عباس در آفرینش آسمان و زمین، که رب العزة حلّ حلاله
 اول بوری بیافرید پس طلعتی، و آنکه از آن نور جوهری سر بیافرید چندانکه
 هفت آسمان و هفت زمین، آنکه آب جوهر را بر خود خواند، جوهر اریست
 و سیاست نداه حق بر خود نگذاخت، آمی گشت مصطرب و لرزیده، و ثنا قیامت
 همچنان مصطرب خواهد بود این آب که تو می بینی که در روش خود می لرزد و
 می حسد اریست و سیاست آن نداه حق است پس رب العالمین ماد را بیافرید و آب
 بر پشت ماد قدرت نداشت، پس عرش عظیم بیافرید و بر آب نهاد، فذلک قوله عزّوجلّ
 وکلّ عرشه علی الماء، پس از آب آتش پدید آورد، ثا آب بر حوشید و از آن دحایی
 برآمد و کفی بر سر آورد رب العزة از آن دحان آسمان بیافرید و از آن کف زمین
 بیافرید اختلاف است میان علما که اول کدام آفرید؟ و درست تر آنست که اول جوهر
 زمین آفرید، پس قعد آسمان کرده و آسمانها را بیافرید چنانکه گفت عزّوجلّا «ثُمَّ
 اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّيْنَهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ» پس از آن زمین را دحی کرد، چنانکه
 در قرآن است «وَالْأَرْضَ مَعَدَّ ذَٰلِكَ دَحْيَاهَا» و در حر ابن عباس است ثمّ برل
 بسطل و تحّ قدحیها، ای سسطها، و تمامی این حس در سورة النّقرة بیاوردیم و
 آسمانها که آفرید هفت آفرید، و زمین هفت، چنانکه آنجا گفت «اللّهُ الَّذِي خَلَقَ

سَمِعَ سَمَوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مَثَلَهُنَّ ، همه در یکدیگر آمزید ، بر هیأتِ صنوبر ، هر چه بالا تر فراختر ، و هر چه زیر تر تنگتر ، آسمان هفتم فراختر است که بر مراد همه آسمانهاست ، و زمین هفتم تنگتر است که زیر همه زمینهاست و گفته اند آسمان هفتم در رنگِ زمرّد است سر ، نام آن **عَالِیَه** ، و تسبیحِ سَکَنانِ آن « **سُحُبَانُ رَبِّیَ الْأَعْلَى** » و آسمان ششم در رنگِ یاقوتِ سرخ ، نام آن **عَرْشِ** ، و تسبیحِ سَکَنانِ آن « **سُحُبَانُ الْاَدَى لَا یَبْقَى اِلَّا وَجْهُهُ** » آسمان پنجم در رنگِ زر و نام آن **حِیْقُومُ** ، و تسبیحِ اهلِ آن « **سُحُبَانُ رَبَّنَا الْعَظِیْمِ** » آسمان چهارم در رنگِ سیمِ سپید ، نام آن **اَرِیْلُوْنُ** و تسبیحِ اهلِ آن « **سُبْحٌ قُدُّوسٌ رَبَّنَا الرَّحْمٰنُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ** » آسمان سیوم در رنگِ شبنم ، نام آن **مَاعُونُ** ، و تسبیحِ اهلِ آن « **سُحُبَانُ الْحَیِّ الْاَدِی لَا یَمُوتُ** » آسمان دوم در رنگِ مسِ نامِ آن **قُدُومُ** و روایتی **قَیْدُومُ** ، و تسبیحِ اهلِ آن « **سُحُبَانُ دِی الْاَمَلِکِ وَ الْاَمَلِکُوتِ** » بعضی علما گفته اند بر آسمان دنیا هفت فلک است ، فلکِ اولِ قمرِ راست ، **قَمَرِ** اَرَا سَاطَعَانِد ، بر حِیّ بنو رور و سِیَکِ روری گذارد فلکِ دوم و هره را سَیَکِ بر حِیّ بنده رور گذارد فلکِ سیوم **عِظَارِ** در راست بر حِیّ بنیست و شش رور گذارد فلکِ چهارم **اَقْطَابِ** راست بر حِیّ بنو رور گذارد فلکِ پنجم **مَرِیْجِ** راست بر حِیّ بنیچل و پنجم رور گذارد فلکِ ششم **مَشْعَرِی** راست بر حِیّ بنو سالی گذارد فلکِ هفتم **فَرَاخِ** ترین افلاک است و زیرِ آسمانِ دنیا است ، و رحلِ اَرَا سَاطَعَانِد ، و رحلِ کِرَانِ رواست ، هر رور دو دقیقه رود ، بر حِیّ بنو سال و سیم گذارد ، فلکِ سسی سال برد (۲) و این خلافِ قولِ محمّدان است که میگویند هفت آسمان اند ، گویند و راهِ این هفت فلک ، فلکِ هشتم است که آنرا **فَلَکِ الْاَمَلِکِ** گویند ، و این در دیکِ اهلِ حق عرشِ عظیم است ، و مالا این یکی دیگر میگویند و آن را **فَلَکِ الْاَثِیْرِ** میخواند ، و میگویند معرّکِ افلاک است ، و سر دیکِ اهلِ حق آنکه ایشان **فَلَکِ الْاَثِیْرِ** میخواند حد است حلّ حلاله ، و عزّ کَرِ ناوّه ، و عظمِ شاهه

« **اَلدِّیْنُ یَدُکُروْنِ اللّٰهَ قِیَامًا وَ قُعُودًا** » - روایت کند از علی بن ابی طالب و از

این عباس که دگر ایضا نماز است، و معنی آنست که ایشان که نماز کنند پندای
 ایستاده، پس اگر نتواند عددی را، نماز کنند شسته، پس اگر نتواند بپهلوی حفته،
 ایست که رب العالمین گفت «قیاماً وقعوداً وعلیٰ حیوهم»، و موقوف این تصویر
 مصطفی (ص) گفت عمران حصین را «صلِّ قائماً و إن لم تستطع فقاعداً، فإن
 لم تستطع فعلیٰ حبس» دیگر مفسران بر آنند که این ذکر زبان است و صفت ایشان
 است که پیوسته بر مداومت خدای را یاد کنند، که آدمی ازین سه حال حالی بیست،
 یا برپای است ناشسته یا حفته، یعنی همه حال و همه وقت نماز است، و ذکر
 و راوان کلید سعادت مدگان است، و سب پیروزی حوادث، کما قال الله عز و حلّ
 «وَادْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلَحُونَ»

و عن معاذ بن جبل قال قال رسول الله (ص) أكثرُوا مِن دِكْرِ اللَّهِ عَلَى كُلِّ
 حَالٍ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنِّ عَمَلٍ أَحَدٌ إِلَى اللَّهِ وَلَا أَحَدٌ لِلْعَدَمِ مِنْ كُلِّ سَيِّئَةٍ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
 مِن دِكْرِ اللَّهِ قَالُوا وَلَا الْقِتَالَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؟ فَقَالَ لَوْلَا دِكْرُ اللَّهِ لَمْ يُؤْمَرْ بِالْقِتَالِ
 فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَلَوْ اجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَى مَا أُورُوا مِن دِكْرِ اللَّهِ مَا كَتَبَ اللَّهُ الْقِتَالَ عَلَى النَّاسِ،
 وَدِكْرُ اللَّهِ لَا يَمْسَعُكَ مِنَ الْقِتَالِ بَلْ هُوَ عَوْنٌ لَّكُمْ عَلَى ذَلِكَ، فَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَقُولُوا
 اللَّهُ أَكْبَرُ، وَقُولُوا سُبْحَانَ اللَّهِ، وَقُولُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ، وَقُولُوا بَارَكَ اللَّهُ، وَإِنَّهُمْ حَمْسٌ
 لَا يَبْدِلُهُنَّ شَيْءٌ، وَقَالَ طَوْسِي لِأَقْوَامٍ يَحْسِبُهُمُ النَّاسُ مُحَابِسِينَ لِكَثْرَةِ دِكْرِ اللَّهِ، وَقَالَ
 مَنْ عَجَرَ مِنْكُمْ عَلَى اللَّيْلِ ابْنُ يَكَاذِهِ، وَحَلَّ بِالْمَالِ أَنْ يُعْفَقَهُ، وَحَسَّ عَنِ الْعَدُوِّ أَنْ
 يُجَاهِدَهُ، فَلْيَكْثِرْ دِكْرُ اللَّهِ، وَقَالَ الْعَمَلَةُ فِي ثَلَاثِ الْعَمَلَةِ عَنِ دِكْرِ اللَّهِ، وَالْعَمَلَةُ فِيْمَا بَيْنَ
 طُلُوعِ الْعَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ، وَالْعَمَلَةُ عَنِ أَنْ يَعْلَى الرَّجُلُ حَتَّى يَرَى كَهَ الدِّينِ، وَقَالَ
 مَنْ صَلَّى الْعَدَاءَ ثُمَّ قَعَدَ يَدْكُرُ اللَّهَ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ حَمَلَ اللَّهُ نَسَمَهُ وَبَيْنَ النَّارِ يَسْتَرَا وَقَالَ
 يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَا اسْأَدَمَ أَدْكُرْنِي بَعْدَ صَلَاةِ الْعَصْرِ سَاعَةً، وَبَعْدَ صَلَاةِ الْعَصْرِ سَاعَةً،
 أَكْمَلْتُ مَا بَيْنَ ذَلِكَ

«وَيَتَعَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» - مقداد اسود گفت در پیش

بوهريزه شدم؛ شيدم اروي که رسول خدا (ص) گفت «تفکر ساعة حير من عادة سنة» گفتا و درپيش ابن عباس شدم شيدم اروي که گفت رسول خدا (ص) گفت «تفکر ساعة حير من عادة سبع سنين» گفتا پس درپيش ابو بکر صدیق شدم، شيدم اروي که هيگفت سمعت رسول الله يقول تفکر ساعة حير من عادة سبعين سنة مقلداً گفت اين بر من مشکل شد پيش مصطفی (ص) شدم و قصه ماوی گفتم مصطفی (ص) گفت صدقوا فيما قالوا، آنکه حواست که تحقيق آن نامم نمايد، ابوهريزه را بحواذ، گفت يا ناهريزه فيما داتفکر؟ فقال في خلق السموات والأرض واختلاف الليل والنهار فقال رسول الله تفكرت حير من عادة سنة آنکه ابن عباس را بحواذ، گفت يا ابن عباس فيما داتفکر؟ قال في الموت وهول المظلم قال تفكرت حير من عادة سبع سنين آنکه ابوبکر را بحواذ، گفت يا ابا بکر تو تفکر بچه کسی؟ گفت يا رسول الله چون از احوال و احوال قیامت برانديشم، و آن سياست و اسواع عقوبت که الله تعالی عاصيان و مجرمان را ساخته است ناحود اندیشه کم، که چه بودی اگر الله تعالی مرا شخصی عظيم دادی در قیامت، چنانکه دورح را من پر کردی، يا وعده وی راست شدی، و اين بيچارگان بدبختان را آتش و عقوبت برهائیدی، رسول خدا گفت يا ابا بکر تفكرت حير من عادة سبعين سنة

«رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا» - ايضا مصري است، يعنى ويقولون رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا، اى خَلَقْتَ دَلِيلًا عَلَى حُكْمَتِكَ وَ كَمَالِ قُدْرَتِكَ «سَعَاكَ» اى تَسْرِيهَا لَكَ مِنْ اَنْ يَكُونَ خَلْقُهُمَا بِالْبَاطِلِ

«قَتْنَا» - اى اصرف عا عذاب النار حاثي ديگر گفت «رَبَّنَا اصْرِفْ عَاذَاتِ جَهَنَّمَ» اين دعاهاى است که رب العزّه مؤمنان را مى درآورد، و ميگويد مرا چنين حوايد، و من بقر چين كسيد

«رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تَدْخُلُ النَّارَ فَقَدْ أُحْرِقَ» - او «حرى» است و حرى رسوائى است و حواری، و گفته اند او «حرایت» است، و حرایت شرمسارى است؛ يعنى كه مؤمن عاصى را شرمسار كند و كافر را رسوا و حوار كند سعيد مصیب گفت این خصوصاً كافر ابراست كه هر گز اردو روح بیرون نیاید، معناه آنك مَنْ تُحِلُّ النَّارَ فَقَدْ أُحْرِقَ اى اهلكتك، «وَمَا لِلظَّالِمِينَ، يعنى الكفار» مِنْ اَصَارٍ، يعنى مسموهم مِنْ عَذَابِ اللَّهِ

«رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُبَادِيًا» - يعنى محمداً (ص)، و قيل هو القرآن يدعو الى الايمان، و ذلك شهادة أن لا اله الا الله، و أن محمداً عبده و رسوله ففاده گفت كه الله تعالى حسد داد او مؤمنان اس و مؤمنان حى كه چه گفتند؟ مؤمنان حى را گفت «فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ» اس را گفت «رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُبَادِيًا يُبَادِي لِلإِيمَانِ أَنْ آمَنُوا بِرَتِّكُم فَآمَنَّا رَبَّنَا فَأَعْرَلْنَا دِينَنَا وَ كَبَّرَ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا» اى «وَأَشْرَعْنَا دِينَنَا مَقْبُولِ الطَّاعَاتِ حَتَّىٰ مَكُونَ كَقَدَارِ لَهَا» و تَوَقَّعْنَا مَعَ الْأَنْبِيَاءِ» - و هم الْأَنْبِيَاءُ و الْأَوْلِيَاءُ، يعنى تَوَقَّعْنَا فِي حُمْلَتِهِمْ حَتَّىٰ تَحْشُرَنَا مَعَهُمْ وَ فِي دُرِّهِمْ

«رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ» - اى عَلَى السَّيِّئَةِ مِنَ النَّصْرِ لَنَا، وَالْجِدْلَانِ يَبْعَثُونَا مِثْلَ مَا وَعَدَ دَادِي بِرَبِّهِمْ يَمَامُ رَأْيِ كَمَا مُؤْمِنَانِ صَرَّتْ دَهْمٌ، و كافر ابراهیم و محمدر کسم، و قرآن بدان ماطق كه «أَنَا لِنَصْرِ رَسُولِنَا وَ الْأَدِينِ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» حائى ديكر گفت «و كَلِّبْ حَتَّىٰ عَلَيْنَا صَرُّ الْمُؤْمِنِينَ»، خداوند! اين وعده صرت كه ما را دادى محر كن، و اعلاء كلمه حق را اعلاء دين مقهور و محمول كن

آنكه گفت «أَنَّكَ لَا تُحِلُّ الْمِعَادَ» خداوند! دامن كه بوعده خلاف بكسى، لكن ما را صبرىست، هر چه كسى رود كن سر رب العالمين اين بى صبرى مؤمنان را عذر نهاد، گفت آدمى را شتابنده آوردم، ارأيت كه مى صر نكند، كما قال

عَرَّوْحَلْ «وَكَلَّ الْإِسَانُ عَحْوَلًا»، «تُلْقِ الْإِسَانُ مِنْ عَحْلٍ سَأُورِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُون»

روى ابن اسیر مالت قال قال رسول الله (ص) «مَنْ وَعَدَ اللَّهُ عَرَّوْحَلْ عَلَى عَمَلٍ ثَوَابًا فَهُوَ مَنْحَرُهُ لَهُ، وَمَنْ وَعَدَ عَلَى عَمَلٍ عَقَابًا فَهُوَ بِالْحِيَارِ» یکی از ابو عمرو و علا پرسید که الله تعالی وعده حلاف کند؟ حواف داد که یکمد حلاف وعده پرسید که وعید حلاف کند؟ حواف داد که کند گفت چه معنی را چسب است؟ گفت حلاف وعده نشان عیب است، والله اگر عیب ما کست و ممره، و حلاف وعید اظهار کرم است، والله تعالی ارحمه کریمان کریم تر، و ارحمه بحشایندگان بحشاینده تر، و فی معناه اشدد

وِ اِنِّی وِ اِنْ اَوْعَدْتُهُ اَوْ وَعَدْتُهُ لَتُحْلَفَ اِبْعَادِی وِ مُجَرَّحِ مَوْعِدِی
 «فَاسْتَحَابَ لَهُمْ رَثَهُمْ» - قال الحسن (ع) ما رآوا يقولون رثا رثا اَحْتَى
 استحباب لهم رتهم و روى عن جعفر الصادق (ع) قال مَنْ حَرَبَهُ امْرُؤٌ فَقَالَ حَسَنَ
 مَرَاتٍ رَثَا، سَاءَ اللَّهُ مَتَا يَحَافُ وَأَعْطَاهُ مَا ارَادَ قِيلَ لَهُ وَكَيْفَ؟ فَقَرَأَ «الَّذِينَ
 يَدْكُرُونَ آتَاهُ قِيَامًا وَقَعُودًا» اِلَى قَوْلِهِ، «أَنْتَ لَا تُحْلَفُ الْمِيعَادَ»
 قال عثمان بن عفان مَنْ قَرَأَ فِي لَيْلَةٍ «أَنْ فِي حُلُقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» اِلَى
 آخِرِهَا، كُنْتُ لَهُ بِمِثْلِ قِيَامِ لَيْلَةٍ

«فَاسْتَحَابَ لَهُمْ رَثَهُمْ» - ابن «فا» فاء حواست، و این استحضات حواف آن
 قول مصر است که بقولون رثا «اِنِّی لَا اُصْبِحُ عَلَى عَامِلٍ» - ایس مصب
 همزه از بهر آنست که بمصر احاطت است میگوید ناسخ کرد ایشان را خداوند ایشان،
 که من صایع یکم کردار هیچ کار گرا، یعنی حون کردار بیکو بود بصفت شاستگی
 چنانکه حای دیگر گفت «اَنَا لَا اُصْبِحُ اَحْرَ مِنْ اَحْسَنَ عَمَلًا» صیاع و صلا
 در لغت یکی است

« مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثَى تَعْصِمُ مِنْ نَفْسٍ » - سب سرول این آیت آن بود که
 ۴۱ سلمه گفت یا رسول الله چو ست که الله تعالی همه دگر مردان میکند در محرت،
 ود کردن می کند؟ رب العالمین این آیت معواب وی فرستاد که مرد هیچ کارگر
 صایع یکم از مردان وار ومان شما که مؤمنان اید، و معنی « تعصم من نفس »
 آست که شما همه از یکدیگر اید، یکدیگر را برادران و خواهران، و یکدیگر را
 همدیان، و یکدیگر را خوشان یعنی خوشی در دین، و در صورت، و در موالات،
 چنانکه حائی دیگر گفت « وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ » و گفته اند
 معنی آست که حکم همگان در ثواب یکسان است

« فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَآخَرُوا مِنْ دِيَارِهِمْ » - این مصطفی (ص) است و مهاجرة
 الأولى آمان که مشرکان ایشانرا از مکه بیرون کردند

« وَأُودُوا فِي سَبِيلِي » - یعنی فی طاعتی و دسی، ایس سابقان مسلمانان اند
 « وَقَاتِلُوا وَقُتِلُوا » این عاتمه مهاجران اند قراهه حمرة و الکسانی « وَقُتِلُوا وَقَاتِلُوا »
 یعنی قتل بعضهم و قاتل من تری منهم و قیل فیہ اصمار « قد » ای و قتلوا و قد
 قاتلوا مکی و شامی « وَقَاتِلُوا وَقُتِلُوا » مشدد حواسد، یعنی آنها قطعوا
 فی المعركة فاقی « وَقَاتِلُوا وَقُتِلُوا » تحفیف حواسد، ای قاتلوا حتی قتلوا

« لَا كُفْرَ عَنْهُمْ سِيَّائِهِمْ » الآية، روی عبد الله بن عمر، قال سمعتُ
 رسول الله (ص) يقول ان الله عز وجل يدعو يوم القيمة بالحجة، فتأني برحرفها وربتها،
 فيقول الرب آين عادى الدين قاتلوا في سبيل الله، وأودوا في سبيلي، وحاهدوا في سبيلي،
 أدخلوا الجنة عبر حساب ولا عذاب فتأني الملائكة فيسجدون ويقولون نبح
 نسح الليل والنهار، ونقدس لك، من هؤلاء الدين آثرتهم علينا، فيقول الرب
 هؤلاء عادى الدين أودوا في سبيلي فتدخل عليهم الملائكة ويقول « سلام عليكم

بما سرتم فمعهم عُقى الدار»

«لَا يُعْرَضُكَ» - محض. قرائت رویش است از یعقوب ، «لَا يُعْرَضُكَ» قرائت
عامة قراء است ، و هر چند که خطای ما بیعامر است اما مراد باین امت است ، ای
«لَا يُعْرَضُكُمْ أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ» ، مؤمنان امت را میگوید ، مگر تا شما فریفته شوید تا آنکه
کافران در شهرها میگردید بایمی و برحورداری ، این آن گفتم که بعضی مؤمنان
مشرکان عرب را دیدند تا تنم و تفرح که در شهرها میگذشتند و بارگانی میکردند ،
و خوش می‌ریختند تا ساسی و فراحی و راحت ، گفتند چو ست که دشمنان خدا و
رسول (ص) چنین اند ؟ و ما که مؤمنانیم نه بی‌کامی و بی‌مرادی روزگار سر می‌بریم ؟
رب العالمین آرام دلایشان را این آیت فر فرستاد ، و هماغه است که حای دیگر گفت
«فَلَا يُعْرَضُكَ تَقْلَهُمْ فِي الْمَلَد»

آنکه گفت «متاع قليل» ایضا صمیری است ، ای ما بته‌آهون فيه متاع قليل
ومثله قوله عز وجل «قل متاع الدنيا قليل» ، وقال السی (ص) «ما الدنيا في الآخرة إلا مثل
ما يعمل أحدكم أصغره في الیم فلیسطر یم یرجع» ، وقال (ص) «ما الدنيا فی مامصی
منها الا کبیل ثوب سق بانیس ، و تنی حیطه ، الا فکل ذلک الحیط قد انقطع
ثم ماؤنیهم جهنم ویش المهاد» ای شس المستقر الذی یمهدون الیه
«لكن الذين أنقوا أنفسهم» الآية - «لكن» کلمتی است در موضع استثناء ، در
آن موضع است که ناری گوید ناری

«لهم حات بحری من یختها الذہار خالدین فیها رلاً وین عبدالله» - برل نامی
است بیشین جیری که در مرل نازل را حاضر کند

ثم قال «وما عبدالله خیر لالار» - یعنی خیر لهم من متاع الکمار ، هماغه است
که آغا گفت «والباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا» ، «ما عندکم یمد و ما

عبدالله ماق ، ، « ورحمة ربك خير مما يجمعون » ، « والآخرة خير مما ينبتن ألقى » ، « ولقد ار
الآخرة خير للدين اتقوا أفلا تعقلون » قال عمر دخلت على رسول الله (ص) فإذا هو
مصطجع على رمال حصير ليس بيه وبسه يبراش قد أثر الرمال بحسه ، مكبشاً على
وسادة من آدم ، حشوها ليم قلت يا رسول الله ادع الله فليوسع على أمك ، فإن فارس
والروم قد وسع عليهم وهم لا يسدون الله ، فقال أوفى هذا انت يا ابن الحطاب ، أولئك
قوم عقلت لهم طيأتهم في الحيوة الدنيا وفي رواية أخرى « أما ترعى أن تكون
لهم الدنيا ولنا الآخرة »

« وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ الْآيَةَ - ابن عباس وحاضر واس وفتاده گفتند ابن
آیت در شأن نحاشی فرود آمد ملک حش حبرئیل آمد مصطبی (ص) را از مرگ
وی حر کرد ، رسول (ص) مگورستان طبع بیرون شد ، یا یاران وی ، رب العالمین
حجاب اریش دینۀ مصطبی (ص) برداشت ، تا از مدینه بر می حش مگرت ، و آن
سر بر که هیکل نحاشی بر آن بود ندید ، روی نماز کرد چهار تکبیر ، آنکه از بهر
وی آمرزش خواست ، و یاران را گفت که از بهر وی آمرزش خواهید مفاغان گفتند
این چیست که بر علحی (۱) حشی نمرایی که نه بر دین و ست نماز میکند ؟ پس
رب العالمین این آیت فرستاد در شأن وی ، و گواهی داد بایمان وی عطا گفت چهل
مرد از اهل فخران از بی الحرث بی کعب و سی و دو مرد از رمین حش و هشت مرد
از روم بر دین عیسی (ع) بودند پس نه مصطبی (ص) ایمان آوردند ، رب العالمین
در شأن ایشان این آیت فرستاد ابن حریج و ابن رید گفتند در شأن عبد الله حر رحی
آمد ابو یوسف امام سی اسرائیل و گواه الله که رب العالمین در حق وی گفت « قل
کفی بالله شهیداً نبی و نبیکم و من عبده علم الكتاب » ، و کم کسی را در قرآن چندان
آیت های مدح است مگسوف و منیس ، که ویراست

۱ - الطح مرد قوی هیکل از کمار عجم را گوید ، و سعی نکافر بطور عموم اطلاق
کند از (المعد)

«وَأَن مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ يَتَّقِ اللَّهَ وَمَا أُمِرَ الْيَكْمَ» - یعنی القُرآن
 «وما أُمِرَ اليهم» یعنی التوریه و الانجیل، «حاشمین» ای متوابعینِ الله عروحل،
 «لا یشترون بآیات الله ثَمَماً قلیلاً» ای عَرَصاً سیراً مِن الدنیا، کفعل اليهود متابعین
 من یصلتهم، مِن المآ کل، مِن الطعام والثمار عند الخصاد

«أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ» - فیه ثلاثَةُ اقوال
 احدىها اذا حَاسَبَ حَاسِبٌ حَسَباً سِیراً، والثانی سَرِيعُ الْحِسَابِ یحاری حساب العمل،
 والثالث حافظ اعمال الصاد، لا یدخل علیه فی ذلك ما یدخل علی المحاسب من التذکیر
 والعلط، حلَّ الله عن ذلك

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَصْبِرُوا» - این صبر است در گرازدن احکام شرع، و
 فرمانهای حق، و در مقاسات انواع بلا که ناراده و تقدیر حق سنده رسد، و حقیقت آن
 ترک شکوی است، و صدق رضا، و قبول قصاصها و دل، و منه قوله (م) حکایة عن الله
 عروحل «مَنْ لَمْ يَصْرَعْ عَلَى مَلَأَتِي، وَلَمْ يَشْكُرْ نَعْمَاتِي، وَلَمْ يَرْضَ نِقْمَاتِي، فَلْيُطْلَبْ
 رِثَا يَسْوَاي»

«وَصَابِرُوا» - این صبر است در قتال مشرکان، و کوشیدن در دین حق، و صبرت
 مسلمانان «وَرَابِطُوا» - معنی «مرباطه» آنست که لشکر مسلمانان در نعره‌ای
 کفار اسپان ساخته دارند، بر آخرها سته، یا آدای کفار از مسلمانان ناردارند و صبرت
 دین اسلام را بکوشند از ربط گرفته اند و معنی «ربط» مستی است و استوار کردن،
 «وَمِن رِّبَاطِ الْحَيْلِ تُرْهَوْنَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ» ازین است پس هر کسی که در نعره مشید
 و دین اسلام بیای دارد، باقامت حرب یا ناطهار حجت، او را «مرباط» گویند اگر چه
 مرکب و حیل ندارد قال رسول الله (ص) «مَنْ رَاطَبَ يَوْمًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ حَمَلَهُ اللَّهُ سَبِيحَةً
 وَبِئَاتٍ تَسْمَعُ حَمَادَتَهُ، كُلَّ حَمْدٍ مِنْهَا سَمِعَ سَمَوَاتٍ وَسَمِعَ أَرْضِينَ وَقَالَ (م) رَبَّاهُ

یوم و لیلہ حیر من سیام شهر و قیامه ، و ان مات حریٰ علیہ عملہ الّٰدی کلن یعملہ ،
و اُحرىٰ علیہ درقہ و گفتماند معنی « مرابطہ » مراقبہ است و انتظار ، یعنی انتظار
الصلوة بعد الصلوة و دلیل برین قول حیر مصطفیٰ (ص) است قال (ص) ألا اُحیرکم
بما یمحو الله به الخطایا ، و یرفع به الذرّحات ؟ قالوا بلی یا رسول الله ! قال إسماعیل الوصوہ
علی التّکاء ، و کثرة الخطأ الی المساحد ، و انتظار الصلوة بعد الصلوة ، فذلکم
الرّباطُ

« و انقوا الله ، ای فی کثر ما امرکم به ، و نهاکم عنه ، فمن فعل فقد اُفلیح ،
فذلک قوله « لعلکم تُفْلحون »

روی ابو هريرة عنه أنّ رسول الله (ص) کان یقرأ عشر آیات من آخر آل عمران
کلّ لیلۃ

النوبة الثالثة

قوله تعالى « انّ فی خلق السموات و الارض ، الآتة - کلام خداوندی کہ
حروی خداوند بیست ، و آسمان و زمین را خلق قدرت و قهروی عماد و پیوند بیست ،
خداوندی کہ فلک آفرید ، و بر دروہ فلک ملک آفرید ، آسمان آفرید ، داعی ارقدرت
بروی بہاد ، و زمین آفرید ، سمتی ارقهر بروی بہاد ، آسمان بأمر وی گردان ، و این
زمین بحر و قهروی ساط و میدان ، حش اندر آسمان نامر و حراوست آرام اندر
زمین نامر و قهراوست حش اندر آسمان و آرام اندر زمین هر دو اندر یکدگر بسته ،
و ہم بیوستہ ، اگر فلک آرام کرد احرار زمین بست شود ، و گر زمین از مرکز خود
دور شود بھام روح فلک مستر گردد . پاکست آب خداوندی کہ حش را علت
آرامش کرد ، و آرامش را علت حش ارضی صدی در آورد ، و صدی را سب قوام

صدی کرد، تا یقین گردد که وی خداوندی است که اریست هست کند، و آب
هست را هم وی بیست کند

آنکه گفت «لَا يَأْتِي الْاُولَى الْاُولَى» در آسمان و زمین و اختلاف شور و
کرد کاری و یکتائی خدای را شاها است، در هر نشانی از لطف وی برهاها است
چشم مار کن و بر مکرر تا سیمی این حرم را هر ساعت بلومی دیگر، گاه سان در بای
سیماب، گاه سان طیلسان، گاه سان بوستان این گردش و بلون بیان راه توحید
است، و کرد کاری و وفائی خدا را دلیل است

اگر مردی در صحرائی کند کند، قاعاً صمصاً بید، پس از آن بمدی گذر
کند قنای بید بر کشیده و آراسته، عقل وی فتوی کند که این قه اندرین صحرا
می نائی باشد، و یا این سرای اندرین صحرا می کدخدائی بوده است، پس مؤمن
چون تأمل کند و نشان حدوث بید، سرش فتوی کند که چون روا باشد قه و سرائی
اندر صحرا می نائی و کدخدائی، روا بود چمن هوائی و سمائی اندر چمن فصائی
می قدرت حدائی

مار بیندیش و بطر کن، اندر شب دیحور، برون آی، و اندر آسمان نظاره کن، تا
آسمان سیمی سان اشکر گاه، ستارگان سان سپاه، و ماه در مثال شاه، این نمودار
رور دستا حیر است، طلعت شب نشان قیامت، ستارگان نشان رحسار مؤمنان، محرة
نشان بهر کوثر، حمال ماه نشان محمد رسول الله (ص) چنانکه شب تاریک بود چون
ماه رحسار نماید عالم روشن شود، و فاك گلشن گردد، خلق قیامت در طلعت و
رحمت باشند، چون حمال این مهتر پیدا آید، اهل ایمان راسعادت و امان پیدا آید
چنانکه ماه اندر فلک ستارگان گذر کند، آن مهتر عالم آور و بر مؤمنان گذر همی کند،
و بر حسار ایشان نظر مسکند، و اهل ایمان شفاعت همی در آرد، این مثال حکم

تقریبی رفت اندرین تقریر ، و کره جمال و کمال آن سید بیش از آنست که بهمتان
بر امر کشند یا ناقتان مثل رسد

ماه را آن حاه بود کو ترا گوید که چون ؟

زهره را آن زهره بود کو ترا گوید چرا ؟

بی حدنا ارچاه حاه خاسدان از روی فصل

بر کشید و بر مشاندت بر مساط کبریا ؟

« اَلدِّینُ بِدَعْوَةِ اللَّهِ قِيَامًا وَقَعُودًا وَعَلَىٰ حُجُوبِهِمْ » - داکران سه کس اند
یکی الله را بریان یاد کرد ، و بدل عاقل بود ، این دکر « طالم » است که به ار دکر
حس دارد به ارمد کور دیگری او را بریان یاد کرد بدل حاصر بود ، این دکر « مُقْتَصِد »
است و حال مردور ، در طلب توانست و در آن طلب معدور سیوم او را بدل یاد کرد ،
دل ارو پُر ، و ریان ار دکر خاموش ، مَن عَرَفَ اللَّهَ كَلَّ لِسَانُهُ ، این دکر سابق است ،
که رماش درس دکر شد و دکر درس مد کور ، دل درس مهر شد و مهر در سرور ،
حان درس عیان شد و عیان اربیان دور ، دکر دام بهاد و عیرت دانه ریخت ، مردور دام
دید بگریخت ، عارف دانه دید مردام آویخت

پیر طریقت گفت دکر به همه آست که برریان داری ، دکر حقیقی آست که
درمیان حان داری توحید به همه آست که او را یگانه دانی ، توحید حقیقی آست
که او را یگانه ناشی و رعیر او بیگانه ناشی

« وَتَعْمُرُونَ فِي حُلُقِ السَّمٰوٰتِ وَالدَّرَجٰتِ » - یو علی دقاق از نوحه الدرحمن

سلمی پرسید که دکر تمامتر است یا فکر ؟ نوحه الدرحمن جواب داد که دکر
تمامتر است از فکر ، از بهر آنکه دکر صفت حق است عز حلاله ، و فکر صفت خلق ،
وَمَا وَصَفَ بِهِ الْحَقُّ اَنَّهُمْ مِمَّا احْتَصٰ بِهِ الْخَلْقُ ، این تعکر دل را همچنان است که بوئید
شَس را ، و تعکر در کردار و گفتار خویش واجب ، و در صایع صاف مستحب ، و در

دات صانع حل حلاله حرام ، که درحر است « لَا تَتَعَكَّرُوا فِي اللَّهِ فَأَنْتُمْ لَا تَقْدِرُونَ
 قدره » میگوید در دات الله تعکرنکبید که شما قدر او نرسید ، و او را سرای
 او نشناسید ، و مادی حلال و عطمت او دربیانید ، نه از آنکه حلال او پوشیده است
 برخلق ، لائل از آنکه مس طاهر و روش است ، و بصیرت آدمی مس صعیف و عاخر ،
 طاقت دریافت آن ندارد بلکه در آن مدهوش و متعجب و سرگردان شود ، همچون
 حفاش که برور بیرون بیاید از آنکه چشم وی صعیف است ، طاقت نور آفتاب ندارد ،
 این خود درحه عوام است ، اما مردگان و صدقان را قوت این نظر باشد گاه گاه اما
 بردوام نه ، همچون مردم که درقرص آفتاب یک نظر تواند اما بیش از یک نظر نه ،
 که اگر مداومت کند بیم ناپیائنی بود پس اگر خواهد که تعکرن کند ، در ععائب
 صبح وی میکند ، که هر چه در وجود است همه بوری است از اموار قدرت و عطمت
 حق حل حلاله ، و اگر طاقت دیدن قرص آفتاب بردوام ندارد طاقت شمع بوری که
 بر زمین است دارد ، و از آن حر روشنائی و دانائی بیفراید

«رَبَّنَا إِنَّكَ مَن تُدْخِلُ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَجْتَهُ» الآية - خداوند ا شرمسار و رسوا
 کردی کسی را کس با آتش عقوبت سوختی ، و ازین صعب تر کار آنکس کش براندی ،
 و گفتمی «أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ»

«رَبَّنَا إِنَّا أَسَمِعْنَا مُنَادِيًا» الآية - خداوند ا مادی ست در سر وادی شریعت
 ما را خواند که «وَأَنِسُوا إِلَى رَبِّكُمْ» خداوند ا بحال و دل شنیدیم آن مادی
 در آن وادی ، و باز گشتیم و گردن نهادیم ، چه بود که بنا بر خود خوانی ، و این دل
 مرده رنده کسی ، که خود گفتمی «دَعَاكُمْ إِمَّا يُحْيِيكُمْ»

گر کافر ای دوست مملایم کن

مهور توام سخواب و درمانم کن

گر در حورِ آن بیم که روت بیم

ساری سر کوی تو قرنام کس

«رَبَّنَا فَاعْرِضْنا دُونِنا» الآية - خداوندایا عیب پوش سدگاسی، و عند

بیوش معیونایی، و دستگیر درماید گانی، خداوندایا مُنْتَظَر است این درویش درویش،
بیوشان بهمت اندام اریس ویش، تاکی آوار آید که بیماریدیم مدیش

«رَبَّنَا وَاٰتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلٰی رُسْلِكَ» الآية - خداوندایا وعدمهای که خود

دادی سر آر، و درختی که خود نشانیدی سر آر، چراغی که خود افروختی روشن دار،
مهری که بمصل خود دادی آفت ما از آن نار دار، خداوندایا شاد بنمایم که تو بودی
وما سودیم، کار تو در گرفتگی و ما بگرفتیم، قیمت خود بهادی، رسول خود فرستادی
خداوندایا تومان برگرفتی و کس نگفت که بردار، اکنون که برگرفتی بنگار
و در سایه لطف مان می دار، هر بمصل خودمان مسپار

گر آب دهی بهال خود کاشته

ور پست کمی ما خود افراشته

من سده همام که تو پنداشته

از دست میبکمم چو برداشته

«فَاَسْتَحَابَ لَهُمْ رُتْهُم» - وفاء وعده است که مؤمنانرا داده بود که «أَدْعُونِي

أَسْتَجِبْ لَكُمْ»، و بحقیق این وفاء وعده آست که داعی را احاطت داد، سائل راعطیت
داد، محتهدرا معوت داد، شاکر را رنادت داد، صابر را بصیرت داد، مطیع رامثوث
داد، عاصی را اقلات داد، نادم را رحمت داد، محنت را کرامت داد، مشتاق را دیدار
داد فرمان آمده که یا محمد (ص) بومیدی را روی بیست، و کارهی در پیروری ارسه
حاصلت بیرون بیست گر مطیع است ثواب او آنکه بها، گر عاصی است شفاعت تو
آنکه بها، و هر چه نارماید رحمت من او را بها

گر حرم همه خلق ککم پاک نعل

در مملکتکم چه کم شود مثنی گل

« فَأَذِیْبِ الْهَآخِرَآءِ وَأُحْرِحُوا مِنْ دِیَارِهِمْ وَأُودُوا فِی سَبِیْلِی وَفَاقِلُوا وَتَقْتُلُوا » -

صفت دوستاست ، آئین مشتاقان است ، قصه حاماران است ، سرانجام کار عاشقان

است ، دل نباده ، و جان در ناخته ، حسنه تیر بلا گشته ، تبع قصاصه و حشمت بر انداخته ،

و رحان و مان آواره

یکسر همه معنوا بدریاء مکر

بر خوانده صود در همه « لاحان و لامان »

کهی سوزید و گذارید ا کهی رازید و نالید ا سوز بیسد و سوزیده به ا شور

بیسد و شوریده به ا درد بیسد و درمان به ا ورین عجب بر که بدرد خویش شادید ،

وار پی دردی بفریادید

حاناب بدم و دست نما حان بدم

من حاب بدم و دست و حان بدم ا

اکسوب ناری بقصد دردی دارم

کلب درد صد هزار درمان بدم ا

پیر طریقت گفت الهی هر که مرا جوید او را بقصد رستخیزی باید ، یا شیع

ناکلی او را خون ریزی باید ، عزیز دو گیتی ا هر که قصد درگاه تو کند ، ورش

چین است ما بهره این درویش خود چین است ا

« لَا كُفْرَانَ عَنْهُمْ سِیِّئَاتِهِمْ وَلَا دُخْلَهُمْ حَتَّاءِ مِنْ بَحْرِی مِنْ بَحْتِهَا الْاَبْهَارُ ثَوَابًا مِنْ

عبداللّه » - چنان دردی نباید ناچس مرهمی پدید آید ا طوبی و خسی و وصل مولی ،

در حیات مأوی قومی را طوبی و بعیم بهت بوس ا قومی را دیدار و رضای مولی دست

در آغوش ا زبان حال سده ارسر بار و دلار میگوید ا الهی محبت من بودی ، دوات

من شدی، اندوه من بودی، زاحت من شدی، داح من بودی، چراغ من شدی، حراحت من بودی، مرهم من شدی

«یا ایها الدین آمنوا اصبروا» - این نار مرهمی دیگر است و بواجبی دیگر! بداء فصیلت، و حطاب کرامت، و رهی را گواهی دادن مایمان و طاعت «اصبروا» حطاب ما نفس است، «صابروا» مادل است، «رابطوا» ماحان است نفس را میگوید بر طاعت و خدمت سر کن دل را میگوید بر ملا و شدت سر کن جان را میگوید با سوز شوق و درد مهر سر کن، والله هو القصور
ارین رندان اگر خواهی که چون یوسف بروی آئی

بدرد دوری یوسف صوری چوب رلیحا کن
و قیل اصبروا فی الله، و صابروا بالله، و رابطوا مع الله الصبر فی الله سر
عاندان است در مقام خدمت بر امید توان الصبر مع الله سر عازبان است در مقام
حرمت بر آردوی وصال الصبر مع الله سر مُحَنان است در حال مشاهدت در وقت
تحلی، دیده در نظاره بگران، و دل در دیده حبران، و جان از دست مهر بعبان
پیر طریقت گفت الهی! همگان در راق میسورید، و محبت در دیندار! چون
دوست دیده در گشت مُحَب را با سر و قرار چه کار؟

«وَاتَّقُوا اللَّهَ» - تقوی در خنیت که بیح آن در رمین وفا، شاح آن بر هوا
رصا، آب آن از چشمه صفا، نه گرمای پشیمانی مان رسد نه سرمای سیری، نه ناد
دوری، نه آفت برا کدگی، میوه آرد میوه بیروزی، فلاح اندی، و صلاح سرمندی،
بعیم باقی، و ملک حاودانی ایست که رب العالمین گفت «وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»
قال السی (ص) عليك تقوی الله فإِ به جماع کل حیر، و عليك بالجهد فإِ به
رهبانیه المسلم، و عليك بدکر الله، فإِ به نور الک



سورة النساء - مدنیہ

١- النوبة الاولى

« بسم الله الرحمن الرحيم »

سام خداوند فراح بحشایش مهربان، «يَا أَيُّهَا النَّاسُ» ای مردمان «اتَّقُوا رَبَّكُمْ»
 بپرهیزید از [حشم و عدای] خداوند خویش، «الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ»
 آن خداوند که شما را بیافرید از یک تن، «وَخَلَقَ مِنْهَا رَوْحَهَا» و بیافرید از آب
 یک تن، حفت وی، «وَنَثَّ مِنْهُمَا» و از ایشان هردو پراکند در جهان، «رِجَالًا كَثِيرًا
 وَنِسَاءً» مردان در میان فراوان، «وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ» و بپرهیزید از
 حشم آن خدای که داد و در بهار از یکدیگر بگوی میخواستید، «وَالْآرْحَامَ» و بپرهیزید
 از خویشاوندان نژاد، «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا^(۱)» که خدای بر شما دیده‌مان
 است و گوش‌وان

«وَأَتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ» مالهای یتیمان را ایشان دهید [شما که قیام
 ایستاید]، «وَلَا تَمْدُدُوا إِلَيْهِ بِالطَّبَعِ» و مال یتیم که شما را حبت است بدل
 مگیرید از مال خویش که شما را پاکست، «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ»
 و مال ایشان ناهال خویش محوید، «أَرْهَكُمْ كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُّسْتَبْرَأَةٌ^(۲)» که خوردن مال
 یتیم مره مردگست

«وَأِنْ حِفْظُهُمْ» و اگر ترسید، «أَلَّا تَفْسِدُوا» که داد مکنید، «فِي الْيَتَامَىٰ»
 در کار یتیمان، «فَأَسْكِنُوا» رمی کنید، «مَأْطَاتَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ» آنچه شما
 را حلال و پاکست از زنان، «مَسِيٍّ» دو گانه، «وَلَا بَ» و سه گانه، «وَرِثَاعٍ»
 و چهار گانه، «فَإِنْ حِفْظُهُمْ أَلَّا تَعْدُوا» مس اگر ترسید که داد مکنید میان ایشان،

« فَوَاحِدَةٌ » پس يك زن مری کید، « أَوَمَّا مَلَكْتُ آيَاتِكُمْ » یاسریت همی دارید ملکیت، « ذَٰلِكَ أَدَّبْنِي إِلَّا تَعْمَلُوا ^(۴) » آب بردیکه تر بود مآککه گراب مؤت سید (۱)

« وَآتُوا الْيَسَاءَ » و زبان دھید، « صَدَقَاتِهِنَّ » کلوسهای ایشان « بِحِلَّةٍ » فریصه نامرد کرده و خدا نایشان بحشید، « فَإِنْ طَسَّ لَكُمْ » اگر این زبان حوش مش باشد شما را، « عَنْ شَيْءٍ مِنْ نَعْسٍ » مآککه چیری از کلوس شما دھند حوش دلی، « فَكُلُّوهُ هَيْئًا مَرِيئًا ^(۵) » میخورید آن را بوش و گوارده

« وَلَا تَوُثُّوا السُّهَاءَ أَمْوَالِكُمْ » مالها حویش فرا بیحردان مدهید، « أَلَتْنِي حَلَّ اللَّهِ لَكُمْ قِيَامًا » آن مال که خدای آن شما را قیام شما کرد، « وَارْثُوهُمْ فِيهَا » یتیمارا و معنوا را دوری میدھید در آن، « وَآكُسُوهُمْ » وپوشید ایشان را بحامه، « وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا ^(۶) » و ایشان را سخن حوش گوئید سخن بیک پسندیده

النوة الثانية

قوله تعالى « بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ » - رَوَى عَنْ عَلِي بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع) قال « لما بُرِّكْتُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ صَحَّتْ حَالِي الدُّنْيَا حَتَّى كُنَّا نَسْمَعُ دَوِّيَهَا، وَسَمِعَهَا الْكَافِرُ أَيْضًا فَقَالُوا سَخَّرَ مُحَمَّدٌ الْحَالَ، فَقَالَ النَّبِيُّ (ص) مَا مِنْ مُؤْمِرٍ مُوقِرٍ يَقْرَأُهَا إِلَّا سَحَّتْ مَعَهُ الْحَالُ إِلَّا أَنَّهُ لَا سَمْعَ » امیرالمؤمنین علی (ع) گفت چون آیت سمیت فرو آمد، کوههای همه عالم آوار بر آوردند تسبیح، چنانکه آوار آن بگوش ما بر رسید، و کافران بیر رسیدند، گفتند حادثی محمد بعایتی رسید که در کوه بیر اثر کرد، مصطفی (ص) گفت هیچ مؤمن بحوادث این آیت مگر که

کوههای عالم ناوی تسبیح درآید ، و حدایرا بپاکی وی عیسی مستاید و ثما گوید ،
لکن او نشود

و در آثار یارند که اهل هفت آسمان و گرویتان و مقرناب درگاه عزت
پیوسته ایس آیت خوانند ، و اول کسی که در زمین نوبی فرو آمد ۴۵۲ (ع) بود ،
فقال ۴۵۲ قدأین بدتتی العذاب ماداموا علی قراهما ، پس از ۴۵۲ (ع) تا آسمان بار بردند
تا مرور کارانرا هیم حلیل (ع) ، آنکه حلیل فرو آمد ، و سرکت آن آتش نمرود در
حلیل خوش گشت ، و مردشمن خویش طعریافت پس تا آسمان بار بردند و به
موسی کلیم فرو آمد در آن صحف که الله تعالی نوبی داد ، و موسی (ع) به مرکت
ایس آیت فرعون و هامان و لشکروی را مقهور کرد ، و نصرت و طعردید ، و کاروی
راست شد ، پس از موسی (ع) تا آسمان بردند بانه سلیمان پیامبر (ع) فرو آمد ، و ملوک
زمین بمقاد سلیمان شدید ، و سر بر خط وی نهادند و رب العالمین فرمود سلیمان را که
در اساطیر اسرائیل این ندا کن **أَلَا مَنْ أَحَبَّكُمْ أَن يَسْمَعَ أَمَانُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ** ،
فلیحصر الی سلیمان فی محراب داود کس از ایشان مساند از احبار و رهآد و عتاد
و عامه ایشان که همه حاضر شدند ، و سلیمان (ع) بمسیر انرا هیم (ع) بر شد ، و این آیت
امان برایشان خواند ، یعنی **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** ایسان همه بشنیدید ، و شادی
کردند ، و طرب نمودند ، و باعاق گفتند **« شَهِدْنَا أَنَّكَ أَرْسَلَ اللَّهُ حَقًّا حَقًّا »** پس از
سلیمان (ع) تا آسمان بردند بانه مسیح (ع) فرو آمد ، عیسی بن مریم (ع) و الله تعالی مست
بروی نهاد و گفت **يَا أَيُّهَا الْعَدُوُّ أَتَدْرِي أَيَّ آيَةٍ أَرَلْتُ عَلَيْكَ** ابرأت عليك آية الامان ،
و هی قوله **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** فَأَكْثَرُ مِنْ تَلَاوِهَا عَمْدُ قِيَامِكَ وَ قَعْدُكَ وَ مَصْحُوكُ
و مَحْبُوكُ وَ دِهَانُكَ وَ صَعْدُكَ وَ هَبْطُكَ ، فَانَّهُ مَنْ رَأَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، وَ فِي صَحِيفَةٍ مِمَّا
نَمَائِي مَائَةِ مَرَّةٍ ، وَ كُلُّ مُؤْمِنٍ ، أَعْتَقْتَهُ مِنَ النَّارِ ، وَ ادْخَلْتَهُ الْحَيَّةَ ، فَلَتَكُنْ فِي افْتِتَاحِ

قراءتك وصلواتك ، فإنه من حلقها في افتتاح قراءته وصلواته ، اذا مات على ذلك لم يرَ رُحمةً
مذكرٌ وكبيرٌ ، وأهرون عليه سكرات الموت وصعقة القبر ، وكان رحمته عليه ، وأصبح
له في قبره ، وأبرز له مدبّرته ، وأخرجته من قبره ابصر الصمد ابور الوحه ، وأحاسه
حساباً يسيراً ، وأثقل ميراثه ، وأعطيه التور الثام على الصراط حتى يدخل به الحنة
قال عيسى (ع) يارب هذا لي حصة ؟ قال لك وليس أتعك وقال بقولك ، وهو
لأحمد وأمنه من بعدك قال فلما انقضى الحواريون ومن أتعهم وحاء الآخرون
فصلوا ، وأصلوا ، وندلوا ، واستدلوا بالذين ديباً ، رفعت عندها آية الأمان من صدور
البصاري ، وبقيت في صدور مسلمي اهل الانجيل مثل بصير ، وأمثاله حتى بعث الله
عز وجل النبي محمداً (ص) فأمرت عليه ، وكان برولها عليه فتحاً كبيراً عظيماً قال
وحلف رب العزة بقرته لا يستي مؤمنٌ على شيءٍ إلا ما ركتُ عليه ، ولا يقرؤها مؤمنٌ
الآفات الحنة كسبك ، وسعديك ، اللهم ادخل عندك هذا في سماء الرحمن الرحيم
واذا دعت الحنة لعبد فقد استوح له دحوها

قال (ص) وإن أمتي يأتون يوم القيامة وهم يقولون سب الله الرحمن الرحيم
فتقتل حسائهم في الميراث ، فتقول الأمم ما ارجح مواريث أمة محمد (ص) ؟ يقول
الأسياء لهم لأن متداً كلامهم ، سب الله الرحمن الرحيم
« يا أيها الناس اتقوا ربكم ، الآية » اس سورة در مديتات شمرد كه همه
به مدينه فرو آمد در ابتداء محرت مصطفي (ص) ، و بعد كوفيا صد و هفتاد
و شش آيت است ، و سه هزار و هفتصد و چهل و پنج كلمت ، و شارده هزار و
سی حرف

و در فصيات اين سورة مصطفي (ص) گفت من قرا سورة النساء فكأنما صدق
على كل من ورت ميراثاً ، وأعطى من الآخر كسراً اشترى محرراً ، و برى من الشرك ،
و كان في مشيئة الله من الدين تحاور

قوله «يا أيها الناس» آئی اسمی مفرد است میان دو تسمیه، و تکرار تسمیه بر سبیل تأکید است، و تحقیق موعظت معنی آنست که هان بیدار باشید تا گویم، هان میوشید پسند که میدهم، پدیدرید حکم که میکم، خداوند حکم چیست؟ «اتقوا ربکم» پرهیزید از حشم خدا بطاعت داری، و فرمان برداری وی

گفته اند تقوی سه قسم است اول از شرک پرهیز کردن، و این تقوی عام است پس، از معصیت پرهیز کردن، و این تقوی خاص است پس، از شهت پرهیز کردن، و این تقوی خاص الحاس است و مصطفی (ص) را پرسیدید که آل محمد کیست؟ فقال (ص) «کلُّ نَفَرٍ، إِلَّا أَنْ أُولِيَانِي مِنْكُمْ الْمُتَّقُونَ، وَلَا فَصْلَ لِأَحَدٍ كُمْ عَلَيَّ أَحَدٍ إِلَّا مَا تَقْوَى» و در قرآن تقوی است بمعنی توحید، چنانکه گفت خدای «وَالرَّحْمَةُ كَلِمَةُ التَّقْوَى» و بمعنی طاعت، چنانکه گفت «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ»، و بمعنی نیت، چنانکه گفت «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا»، و بمعنی احلاس، چنانکه گفت «وَمَنْ يَعْظَمْ سَعَاءُ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقَابِ» و «أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى»، و بمعنی حذر، چنانکه گفت «وَ اتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ»

آنکه بحلق خویش بر خود دلالت کرد و گفت «الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ»، یعنی آدم، «وَخَلَقَ مِنْهَا رُوحَهَا»، یعنی حوا، مفسران گفتند رب العرّة آدم (ع) را بیافرید، و آدم جواب بروی افکند، و از يك استخوان پهلوی وی از جانب چپ حوا را بیافرید، و آدم را از آن هیچ ریح نرسید، که اگر ریح رسیدی مروی مهربان بودی، و آن مواصلت و مودت میان ایشان پیوستی و قد قال رب العرّة «وَحَلَّ بِمِکُمْ مَوَدَّةٌ وَرَحْمَةٌ»، پس چون آدم از خواب بیدار گشت، او را گفتند این کیست ای آدم؟ جواب داد که «هذه حوا یعنی خلقت من شیء حی»، گفتند سام حسن او چیست؟ گفت «المرأه»، زیرا که از المرء خلقت، «وصح فی الحرأن التي قال لنا خلق الله عز وجل آدم اشرع صلماً من اسلاعه خلق منه حوا»

« وَتَتْ » ای اظهر و مشر و فرق، « وَحَلَقَ مِنْهُمَا » ای من آدم و حوا « رَحَالاً »
 کثیراً و ساء، « یقول حلقاً کثیراً من رحال و ساء، یقال الف أمة گفتناند درین
 آیت تقدیم و تاحیر است یعنی رَحَالاً و ساء کثیراً، که زبان درجهان از مردان بیش اند،
 و در حیر است از مصطفی (ص) که در آخر الزمان زبان چندان باشد که بهجاه
 دن را يك قیم بود « تَتْ » در کثرت گویند چیر فراوان را، یقال تَتَّتْكَ حدیثی،
 وَ أَتَّتْكَ

« وَ أَتَّوْا اللَّهَ الَّذِي سَأَلُونَهُ » - محض و ممدود قرائت کوفی است، اصل
 آن تسائلون، تاء دوم را حذف کردند زیرا که اجتماع دو حرف متقارن گرا داشتند
 ناقی قراءت سائلون حواصد تشدید سین و مراد هم تسائلون است، لکن آب
 تا که کوفیان حذف کردند ایسان در سین مدغم کردند، و ادغام تا در سین میگو
 است، و را که هر دو از حروف طرف زبان اند، و اصول ثابا، و هر دو مهموس اند
 « وَ الْاِرْحَامِ » بحض منیم قرائت حمزه است، معطوف بر صمیر اسم الله، و آن
 چنانست که عرب گویند اسألك بالله و الرحم، و عطف بر مصر مجرد و بی اعادت حار
 قومی از نوحه کوفه روا داشتند و مرین معنی میتها اشاد کرده اند، و بدان استشهاد
 نموده، و این متداول است میان ایشان، لکن ارحمت قیاس معنی دارد، زیرا که
 عرب گویند مررت به و رید، بی اعادت حار، لکن گویند مررت به و رید، مع اعاده
 النحر، قال الله تعالی « حَسْبُكُمْ وَ يَذَارُهُ الْأَرْضُ » ناقی قراء « وَ الْاِرْحَامِ » نصب
 حواصد، عطفاً علی اسم الله تعالی، یعنی فَأَتَّقُوا اللَّهَ فَلَا تَمْصُوهُ، وَ اتَّقُوا الْاِرْحَامَ فَلَا
 تَقْطَعُوهَا

و معنی الآیه اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي سَأَلْتُمْ فِيهِمَا بَيْتَكُمْ حَوَالَكُمْ وَ حَقُّكُمْ به،
 یقول بعضکم لبعض اسألك بالله، اشدك بالله میگویند پیر هیریدار حشم آن

خدای که شما مد گانید، سؤالها که از یکدیگر می کنید، و حقهای یکدیگر که می گزید، و حاجتها که راست می کنید، بوی و سام وی می کنید، که یکدیگر را بوقت حاجت می گوئید. اَسْأَلُكَ اللَّهُ، اُنْشِدُكَ اللَّهُ

« اِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَیْكُمْ رَقِیْمًا » - ای جمیعاً لِأَعْمَالِكُمْ، یَسْأَلُكُمْ عَنْهَا فِیْمَا مَرَّكُمْ به، وَنَهَاكُمْ عَنْهُ در قرآن هر جا که کُن است نه الله پیوسته، معنی آنست که لم یرل، همیشه چنان بود که هست

« وَآتُوا الْیَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ » - این در شأن مردی از بنی عطفان آمد که مالی بسیار سردیك وی بود از آب مرادر راده وی که یتیم بود، چون آن یتیم بالغ شد مال خویش طلب کرد، این عم که قیم وی بود منع کرد، و آن مال بوی ناربعی داد هر دو رفتند تراجم بصورت مصطفی (ص) تا ایشان را حکم کند رب العزة در شأن ایشان این آیت فرستاد رسول خدا (ص) برایشان خواند آن عم وی گفت «اطعنا الله واطعنا الرسول»، نمود بالله من الخوف الكبير، و آب مال تمامی بوی نارداد آن خوان چون مال بوی نار رسید دست در نهاد، و بهار در راه خدا هر سه کرد رسول خدا گفت نَتِ الْاٰخِرُوْنَ قَتَى الْوَرَرِ گفتند یا رسول الله ثبوت احراش حتم، فناء ورر چه معنی دارد؟ رسول خدا (ص) گفت نَتِ الْاٰخِرِ لِلْعَلَامِ، وفقی الورر علی والده

« وَآتُوا الْیَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ » - این خطاب با قیام یتیمان است، می گوید مالها یتیمان فرا ایشان دهید، ایشان را یتیمان خواند آن ورر که مال نایشان می دهد، وایشان آن ورر یتیم سودید، که بعد از بلوغ یتیم نیست، اما از آب وجه راند که مال در دست قیام ورر یتیمی افتاد این همچاست که گفت عروءالا «فَأَقْصَى الشَّخْرَةَ سَاحِدِیْنِ» و لا یسحر مع السجود، ولکن سمو ما کابوا علیه قبل السجود، كذلك هیما

« وَلَا تَتَدَلَّوْا الْحَيْثُ بِالطَّيِّبِ » الآية - حيث وطيّب ايضا حرام و حلالست ، چنانکه حائى ديگر گفـت « قُلْ لَا يَسْتَوِي الْحَيْثُ وَالطَّيِّبُ » و معنى نَدَلْ آست که قيم يتيم اکر در مال يتيم چيرى بيکو ديدى او رو و سيم و حمامه و چهارپاي ، آنرا مرگرفتى ، و بحاي آن مدلى بهادى (۱) که ار آن کمتر بودى ، وردى تر رب العالمين ايشانرا ار آن بهى کرد ، گفـت « وَلَا تَتَدَلَّوْا الْحَيْثُ بِالطَّيِّبِ » ، « وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمُ إِلَى أَمْوَالِكُمْ » اى مع اموالکم

« أَنَّهُ كَانَ خَوْفًا كَسْرًا » - اين کان وقوع راست در حال ، و عرب کان گويد ماسى را ، و کان گويد حال را ، و کان گويد مستقل را ، « وَاللَّهُ حَلٌّ حَلَالَهُ مُسْتَقِلَّ را ميگويد » و کان يوماً على الکافرين عسيراً « خُوب بَصْم حَاسِمُ اسْت » و خُوب بفتح ، مصدر ، حاب يحوب خَوْفًا و يقال هَذَا الْأَمْرُ حَوْثٌ وَ حَوِيَّةٌ وَ حَاب

« وَ إِنْ جَعَلْتُمْ إِلَّا تُقْسَطُوا فِي الْيَنَامَى » الآية - معنى آيت آست که در زمان اول يتيمانرا قيمانپاي ميکردند ، ار آن قيم بود که يتيمهائى را ديد با مال بي حمال ، مال ويرا ميخواست که او را بر مى کند ، و مى برسيد که ويرا بر مى نگاه نتواند داشت ار رشتى صورت وى ، و در مال وى رعت مى کرد اين آيت آمد ، يعنى که اکر ميترسيد که با آن يتيمه بداد نتوايد درست يتيمه را گذاريد ، و مال وى ناوى سپاريد ، در وقت بلوغ و ايمان رشد ، و رويد و رن خواهيد ، خواهيد يکى ، خواهيد دو ، خواهيد سه ، خواهيد چهار ، کار مرشما فراح است آن يتيمه را و مال ويرا اراد داريد و برين معنى « جَعْتُمْ » بمعنى « علمتم » است ، خوف و حشيت بمعنى علم رواست ، چنانکه حائى ديگر گفـت « إِنْ أَلَا أَنْ يَحَافَا » ، « فَإِنْ جَعَلْتُمْ إِلَّا يُقِيمَا » « حَشِيصَا أَنْ يُرَهَّقَهُمَا » ، « أَمَّا يَحْشَى اللَّهُ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ » اين همه بمعنى علم است

آنکه حق را ن و داد ايسان را فرا ييوست ، گفـت « فَإِنْ جَعَلْتُمْ إِلَّا تَعْدِلُوا »

این خوف ایندر حقیقی است میگوید اگر ترسی آید که میان ایشان راستی و داد نتوانید که کنید، «فَواحِدَةٌ» يك آزاد رن برمی کنید، «أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» یا آنچه بملك ید فرا دست آید، از کثیر کل و برد کل عرب مملوك را ملك ید خواست آنکه نیکو سخی را آن یدیمین کردند؛ اما قول ابن عباس و سعید جبر و قتاده و ربیع و ضحاک و سدی در معنی آیت آنست که در عهد اول از مال یتیمان پر هیر کردند و بخرج میمودند، و کار آن سخت فرا گرفتند بحکم این آیت که «وَأَتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ»، اما کار رمان سست تر فرا دست گرفتند از ایشان بسیار برمی میکردند، و آنکه عدل در آن مکه نمی داشتند رب العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد، یعنی که این رمان در ضعف و عجز همچون یتیمان اند، و چنانکه یتیمان را حاجت بقیتم است، رمان را نیز حاجت بقیتم است، و چنانکه در یتیمان عدل و راستی مکه ناید داشت، در رمان هم می مکه ناید داشت چنانکه آنجا می ترسید و بخرج میکشید ایضا بر ترسید و بخرج کنید، چندان برمی خواهید که در میان ایشان عدل نگذارید، دو خواهید یاسه یا چهار، و بر چهار میفرائید و اگر ترسید که میان این عدد عدل و راستی مکه نتوانید داشت، پس بر یکی اقتصار کنید، يك آزاد رن برمی کنید، و اگر حق آن يك رن آزاد هم مکه نتوانید داشت پس آزاد رمان را بگذارید، و برد گانرا گیرید، اگر توانید و نایید، ما شما را حجت میکشد، و نایشان استماع میگیرد، ایست که رب العالمین گفت «فَواحِدَةٌ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ»

امروز اجماع امت آنست که آزاد رمان از سالی تا چهار روا است که برمی کشند، و بیش از چهار نه اما خاصه رسول خدا (ص) بود بیش از چهار خواستن، همچنانکه وی رن خواستی بی ولی وی شهود و بی مهر، بلفظ نکاح، یا بلفظ هست چنانکه خواستی، و اگر در مکه، حقای رعب نمودی، رسول آن رن بودی که ورا

طلاق دادی، تا رسول خدا بحواستی، پس بی انقضاء عدت او را حواستی، و هر رن که صحبت رسول کراهیت داشتی، بر رسول واجب بودی که ویرا طلاق دادی این همه حصائص رسول خدا بود در نکاح، و کسی را ناوی در آن حصائص مشارکت نیست
 قوله «مثنی وثلث ورماع» - پارسی آست که دواں دواں، و سهان سهان، و چهاران چهاران، و عرب ثمای گویند تا مضار، و این لغت تمهیم است، و آنچه نمویں در آن نیست دو علامت راست یکی آنکه مکرر است و الف و لام در آن به، دیگر آنکه معدولست از جهت حویث که اصل آن انبیا است و ثلاثة و اربعة

«ذلك أدبی آل تمولوا» - لا تمولوا را دومعنی است یکی لا تحوروا، معنی «عول» زیادتست، و مسأله عول در سهام فرائض ار آست، و دیگر معنی لا تمولوا است میگوید اگر بیک رن بر روی کبید بر بیک رن بود نا آنکه گران مؤت سید (۱)، و معنی قوله (ص) «اندا بمن عول» یعنی بمن نمون، و نام عیال ازین است از بهر آنکه عیال مؤت مردانست، يقال عال الرجل و أعال، و فلان مُعِیلُ یعنی دوعیال، و در اصل «عیال» نام است آنکسی را که داشت ویرا کسی نبود بیای و فی الحیر کلکم عیال الله، و أحکمم الى الله احکمم الى عیاله

آن روز که این آیت و رو آمد قیس حارث بر مصطفی (ص) آمد، گفت یا رسول الله هشت آرادر در حالت و نکاح مراند چه ورمائی؟ رسول خدا (ص) گفت از ایشان چهار ماحود میدار و ناقی دست از ایشان بندار قیس بحانه نارشد هر آنچه ناراییده بود او را گفت «آدبری»، و او را کسبیل کرد، و آنچه راییده بود او را گفت «آقلی»، و ماحود میداشت

«وأتوا النساء صدقاتهن نحلة» - صدقه و صدای کلویں است، و نحلة و محل عطیه است، و معنی هر دو لغط بهم مگفتن است که این کلویں بحشیده الله است، و عطاء وی

مر این زمان را، يقال سحلتك كذا، هو لك محل و يحلة، اذا صممت النون اسقطت الهاء و کلویں زمان هر چند سمکتر و کمتر، آن در شرع پسندیده تر و بیکیوتر مصطفی (ص) گفت «أعظم النساء ركة أقلهن مؤنة» و مستحب است که کلویں به پانصد درم سپید ریادت نکند، که کلویں زمان مصطفی (ص) چنین بود روی عن عائشة أنها قالت كان صداق رسول الله لأرواحه اثنتي عشرة أوقية و ثلثاً ثلثون ما الش. ٤ ص ٥ اوقية

و در حجر است که ربی بر مصطفی (ص) آمد، وجود را بروی عرص کرد، و می خواست که او را رس کند، گفت یا رسول الله من بن حویش نتودادم، و در حکم تو کردم، و رای نمود در خود پسندیدم رسول (ص) در وی دعوت نکرد مردی آنجا حاضر بود، گفت یا رسول الله او را ربی بمن ده رسول (ص) گفت هیچ چیز هست برا که نکلوین وی کمی، گفت نه اکفت و لاحاتم من حدید، و نه انگشتری ار آهن، گفت نه انگشتری ار آهن، لکن اس بُرد که دارم بدویم کم بیمه ای خود درگیرم، و بیمه ای نکلوین بوی دهم رسول (ص) گفت هل معك من القرآن شیء، مانو ار قرآن چیزی هست، یعنی ار آن هیچ میدانی، گفت نعم، آری دامن رسول (ص) گفت رَوْحُكُمْ مَاعَلَيْكُمْ مِنَ الْقُرْآن، او را ربی نتودادم، مانو ایها قرآن میدانی، یعنی که ما او را در آموری رسول خدا کلویں وی تعلیم قرآن کرد این حد دلیل است که کلویں اگر چه اندک بود در عقد نکاح رواست، که اگر روا بودی رسول نگفتی «و لاحاتم من حدید» و بید دلیل است که بر تعلیم قرآن مرد سندن و معام دانند گرفتن رواست و آنجا که گفت «و آیتهم احذیهن قطاراً» دلیل است که اگر کلویں بسیار بود هم رواست اما اگر در عقد نکاح کلویں مسمی نکند عقد درست باشد، اما بدحول، مهر المثل واجب شود، و اعتماد مهر المثل، زمان عصیان است نه مبادر حویش و روی عن السی (ص)

قال من أَدان ذِيباً وهو مُجمَعٌ أن لا يُؤذيه لَقِيَ اللهَ عَرَّوْحَل سارقاً ، وَمن اصدق امرأةَ صَدَاقاً وهو مُجمَعٌ أن لا يُؤفِقها ذلك، لَقِيَ اللهَ عَرَّوْحَل رابياً وقال (م) احق الشروط أن يُوفى به ما استحللتم به العرواح

« فَإِنْ طَلَّقَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ بَعْضاً » - نفس اینجا دلت ، و بعضاً منصوبست بر قطع ، و معناه این طاعت موشهن لکم عن شیء من الضدائق فوهن لکم ، « فَكُلُّوهُ » ای فخذوه و اقلوه « هَيْئاً » لائمه فيه ، « مَرِئاً » لاداء فيه ، هَيْئاً فی الدنيا لا یقصر به علیکم سلطان ، مَرِئاً فی الآخرة لا یؤاخذکم الله به هیه و مریء دو نام است طعامی را که مهضم بود ، عاقت آن پسندیده بی عایله ، و مریء تابع هیه است ، مریء مگوید مگر با هیه ، و هیه مگوید بی مریء ، یقال هَاتُ الطَّعَامَ أَهْنِیْهِ ، وَهَاتُ الطَّعَامَ یَهَامِیْ ، وَیَهْمِیْ هَا وَهَاتُی ، وَمرائی یمرائی و الهأ ایضاً العطیة ، و الهائی التُعطى ، هَاتُهِ اهَاء ، و اهْنِ هَا ای اعطیته ، و هَاتُ المِیْرَ اهَاء و اهْنِ هَا ادا مسحتہ سالهء ، و هو سرب من القطران ، و الهأ التصره ، هَاتُهِ ای بصرته ، و استهاتُهِ ای استصرثه

و قال علی بن ابي طالب (ع) اذا اشتكى احدکم شیئاً فلیسأل امرأته ثلاثة دراهم من صدقها و یشره عسلاً ، و یشره ماء السماء ، فیجمع الله له الهیه . و المریء و الشام و الماء المارک و گفته اند که این آیت دلیست که طعام حواصمردان و سحابتیان گوارنده و سودمند بود ، و حورنده را بوس ، که می گوید ایشان چون طعام بھد بخوشدای و طیب نفس بھد ، پس حورنده را « هَيْئاً مَرِئاً » گھت ، و طعام بحیلان بحلاف اس بود ، نا گوار و ناسازگار ، که ایشان آنچه دھد شکاف دھد ، به طیب نفس ، پس آن درد ناشد به درمان مصطفی (م) اریبھا گھت « طعام السحی دواء و طعام الحیل داء »

قوله تعالى «وَلَا تُؤْتُوا السُّمَّاءَ أَمْوَالَكُمُ» الآية - این عباس گفت سیهان ایضا ریان و فرزندان اند میگوید مال خود که صلاح دنیا و قوام کار و معیشت شما در آن است مرا دست ریان و فرزندان مهید که آنگه ریر دست و محتاج ایشان شوید ، بلکه خود میدارید و برایشان بقیه میکسید ، و کسوت و ورق و مؤنت ایشان بیای میدارید

«و قولوا لهم قولاً معروفاً» - ایشان را سخن پسندیده میگوئید ، یعنی که سر و صلت ایشان را وعده بیکو میدید ، که ما پس ازین ما شما بیکوئی کسیم ، و عطا دهیم ، و بواریم و دلیل بر آنکه شما ریان باشد خبر مصطفی (ص) است ، قال الا انما خلقت النار للسُّمَّاءِ ، يقولها ثلاثاً ، الا و ان السُّمَّاءَ النساءُ ، الا امرأة اطاعت قيتها و روى الا صاحبة القسط و التراح القسط الاناء ، معناه الا المرأة اتى تقوم على رأس روحها ، بالاناء من الماء ، و التراح قُوصته

واس مالک گفت رمی بیش مصطفی (ص) آمد ، گفت یا رسول الله مادر و پدرم فدای تو باد ، يكبار خبری بگوى مرا پس ریان را که ایشان را شما نام کردی رسول خدا گفت الله تعالى شما را شما خواند در کتاب خویش آن زن گفت ما را ناقصات خواندی ، رسول گفت نقصان شما آن بس که در هر ماهی پنج روز کم یا بیش نماز نکنید آنگه رسول (ص) دل خویش ایشان را گفت شما را از مواحت و کرامت حق آن نه بس است که چون فرزند مادر و شید (۱) ، مُرد شما همچون مُرد عاری بود در راه حق ، و چون باز فرو بهید ثواب شما حدان بود که ثواب شهیدان ، و چون کودک را شیر دهید همچنان بود که از فرزندان اسماعیل گردنی آزاد کسید آنکه گفت این ثواب عظیم مرا آن ریان راست که مؤمنان باشند ما شکستگی و فروتنی و تواضع ، و در بالاها و ریحها شکبیا ، و شوهران را سپاس دارنده و خدمت کننده

قومی گفتند سهها درین آیت یتیمان و معتوها اند که بر مال ایشان قیم گذاشته اند، و آنچه اصاف مال با اولیاء کرد تا آنکه مال آن سهها است دومعی را کرد یکی آنکه حنس مال اصاف تا ایشان کرد، و حنس مال آن همه آدمیان است که قوام ایشان نداست، و معیشت ایشان در آست، همچنانکه حای دیگر گفت «لقد جاءکم رسولٌ من انفسکم» ای این حنس الادمیین دیگر معنی آست که اولیاء یتیمان و مرتیاب سهها اند، و اموال سهها از روی طاهر در دست و تصرف ایشانست که اولیاء اند، ازین جهت اصاف آن با ایشان کرد «حمل الله لکم قیاماً» این یا بدل و او است یعنی «قواماً» میگوید آن مال که قوام شماست، یعنی که تا آن بپایید، و تا آن می توانید بودن مدنی و شامی قیماً، حواسد بی الف، و قیم و قیام ایضا بمعنی هردو یکی است و گفته اند «قیم» جمع قیمتست، و بدین معنی یا هم بدل و او است، «لأن القیمة اصلها الواو، يقال لها القیمة لأنها تقوم مقام الشيء» و تقول «قومت الشيء تقوم» و حکای ابو الحسن الاحفش فیہ قوماً بالواو علی الاصل، و معنی آست که آن مال که حدای شما را آن، قیمت های همه چیز کرد، و بحای یاستید همه چیز را

«وادر قوهم فیها»- میگوید یتیمان را و معتوها را زوری میدهید در آن اموال، «فیها» گفت نه «مها»، اشارت است فرا تجارت در مال سهها، تا مایه بحای ماند، اگر مها بودی مال رود مثل آمدی و یقرئ منه قوله (من) «مَنْ وَلِيَ یتیمًا وله مال فلیشحر له ماله، و لایترکه حتی تأکله الصدقة»

«وَأکسوم»- خدا یاد کرد از بهر آنکه بیشتر رزق در مأکول و معتلف گوید

«و قولوا لهم قولاً معروفاً»- میگوید ایساں را سخن خوش گوئید، یعنی

که چون مال خویش مار خواهند بیش ارایاس رشد، ایشان را سخن خوش گوئید،
گوئید مال شماست آری تاهمگام آید، «معروفاً» ای مستحسناً محموداً

النوبة الثالثة

قوله تعالى «سَمِ اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» - تَاهَتْ الْقُلُوبُ سَمَاعِ سَمِ اللَّهِ طَامَتِ الْقُلُوبُ
شهود سَمِ اللَّهِ، عانتِ الْقُلُوبُ بظهور سَمِ اللَّهِ، طَوْنِي لَيْسَ حَدِيثُهُ فِي اللَّهِ، وَحَلِيسَهُ هُوَ اللَّهُ
وَلَا حَلَسْتُ إِلَى قَوْمٍ أَحَدْتَهُمْ إِلَّا وَأَمْتُ حَدِيثِي بَيْنَ حُلَاسِي
رَهَةً اسرار الموحدين فِي إِذْنِ نَاحَةِ نَعْوَةِ سَمِ اللَّهِ رَسَعَ فِي حَدَائِقِ الْقُدْسِ مَنْ
اسْتَرْوَحَ إِلَى سِيمِ سَمِ اللَّهِ

نام خداوند کریم مهربان، بر درگ بختاش مرحبایان، مرحمت فراح، دوری
دهنده آفریدگان، و دارنده همگان، دشمنان و دوستان بلطف دروا (۱)، بوارنده
آشیایان و سارنده کار ایشان در دوحان

الله اشارتست بکمال قدرت، رحمت اشارتست بمعوم رحمت، رحیم اشارتست
بخصوص معرفت الله است که بیافرید قدرت فراح بی حیلست، رحمت است که دوری داد
از حریت فراح بی مؤت، رحیم است که عیها فرا پوشید مکرم فراح بی شعاعت
الله است که بیافرید سده را، و حق شاس بدید، و اروی سدید رحمت است که
نعمت گستراید، و از سده شکر شنید، و نعمت نار گرفت رحیم است که عیها
دید و فرا پوشید، عدد شنید، و پرده بدید الله داع کرد دست، رحمت مرهم بهادست،
رحیم در کرم بیعرو دست

خداوندان معرفت و حوامردان طریقت گفتند معنی ناء سَمِ اللَّهِ آنست که
«می فافر حوا و می فتر حوا»، رهگان من، سندگان من، امن شاد باشید، و اعر
من آزاد باشید نام من آرام گیرد در صمان من تکیه کنید بیاد من آرامش
۱ - درواح یعنی من و درست، بمعکم و مصوص (رهان فاضل)

کبید حق من در دل گیرید عهد من در جان گیرید نندۀ من ' هر حا که راستی
 است آن راستی نام ماست هر حا که شادی است آن شادی صحبت ما هر حا که
 عیشی است آن عیش بیاد ما هر حا که سوری است آن سوری دگر ما هر کس را
 شادئی، و شادی دوستان مهر ما ' ملک امرور یاد و شاحت ما ، ملک فردا دیدار و یافت ما
 رهی سعادت ا رهی حالات ' که سده را پیش آمد بی بهانه و علت '
 حالاتی به تکلف ، سعادت بی گراف '
 حقیقتی به محار ، و مقالتی به محال '
 در سرای طرب چون مکوفت دست عمان
 ر چرخ و هم فرو شد ستارگان خیال
 رمان معو بپوشید خلعتی و یقین
 عیاب وصل کشیده بر و طرار حمال
 ر راه عشق در آمد طلائف اقبال
 ر اسر محر نباید آفتاب وصال
 سرای پرده حیرت کشید لشکر دل
 مطل دهشت سرورد سپاه عشق دوال

« یا ائها الناس اتقوا ربکم » الآتة - ای نقطه اسبابیت ، ای صفات بشریت ،
 تقوی پناه خویش گیر ، آن را ملارم باش ، که حیات مدگان ماوست ، و رستگاری
 رهبران دروست ، و معوی آست که سده فرمان شرع را سپر خویش سارد ، تاثیر بهی
 بدو برسد ، و آن بر سه رمت است اول پناه کلمه بوحید شود ، و از هر چه شرک
 است بپرهیزد پس پناه طاعت شود ، و از راه معصیت بر حیرد پس پناه احتیاط شود
 و از شهت بگریزد هر که این مبارک تقوی بصلق بازبرد لامحاله بمقصد رستگاری
 رسد ، که قرآن مجید چنین حرم میدهد

« وَيَتَقَى اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَعَارِفِهِمْ لَا يَمْتَسِحُهُمُ التَّوَهُُّ وَلَا هُمْ يَحْرَبُونَ » ، حای
 دیگر میگوید « وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ »
 هر که او دست در تقوی رید راه رستگاری او، از هر چه ربح است مرو آسان کنیم ،
 و از آنجا که سیوسد زوری فرستیم

آورده اند که حواهر نضر حافی بر احمد حبیل شد ، گفت ای امام مسلمانان ،
 بر ما جامه دو کربسم ، مشعل طاهر یان بگذرد ، باشد که ثانی شمع آن مشعل در پیو دم
 روا باشد یا نه ؟ احمد گفت اول مگو که تو کیستی تا خود در آن قدمگاه هستی که
 این تقوی احتمال کند ، گفت من حواهر نضر حافی ام ، احمد مگر بست گفت این
 چنین تقوی حرا بیدان نضر حافی را روا سود ترا شاید ، ریسهار فامکی ، که آنکه
 نضر حافی از تو بطیره شود اقتدا سرادر کن ، نامگر چنان شوی ، که اگر حواهی
 که در پر تو مشعل طاهر یان دو کربسی ، دست ترا طاعت بدارد ، که برادرت ناپس
 درخت بود که هر وقت که دست بطعامی مردی که در آن شهن بودی آن دست او را
 طاعت دار سودی

اذا اراد العبد أن يسهو عني حلتُ بيه وبين الشهو عني این در آن حریباید که
 مصطفی (ص) گفت حکایة ار کرد کار قدیم حل حلاله اذا علمتُ أن العابد علی
 قلب عبدی الاشتغال بی ، حملتُ شهوةً عبدی فی مسألتي ومباحی ، فاذا کل عبدی
 كذلك عشقني عبدی ، وعشقتُه ، فاذا کل عبدی كذلك فأراد أن يسهو عني حلتُ بيه
 وبين الشهو عني ، اولئك اولیائی حقاً ، اولئك الأنطال ، اولئك الدین اذا ارادت اهلُ
 الارض بمقومة روئتها عنهم لأحلبهم میگوید چون سده من همه مرا خواند ، همه مرا
 داند ، همه مرا بود ، من میر روی دل خود باوی کردم ، در همه ارادها وشهوتها
 وایستها مرو در سدم ، واعیار را تمامی از آن دل و روون کم عشق و اما گفتی (١) وار

ما شنیدیم، در جان و دلش مسلط کنم، بر ساط عشقش آرام دهم، صمصام عیرت اول
بر سرش بندارم، تا اگر حواهد که ما عیری نکرد، یا مکی طمع کند، یا ندیگری
مارازی سازد، مرا بگذارم!

شب دور کنم، دور شب اندک کلاوت

ب خلق جهان نه کنم ملواریت

آری، ما چون او را خواهیم، دایم که سعادت چون ناید بُرد، امروز او را
شخصه تقوی سپاریم با او را در حمایت شرع خویش حای دهد، و حرکات و سکنات
او بشرط ادب در آرد، و فردا او را در مقعد صدق محضت عدتت فرود آریم
شنیدم ای که فردا در ستاحیر تقوی را گوید. بیا که امروز روز مارا نیست، هر که
را از تو صیسی بود، در آن سرای بقدر نصیب وی او را ممرلی فرود آر، آشایان
خویش را در محضت عدتت فرود آر، که ما در اول حکم چنین کردیم فی حات و
نهر، فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر

«الذی خلقکم من نسر واحد و خلق منها روحها» - خداوندی که هر چه آفرید
حقت آفرید هر کس را هام سری ندید کرد، و مثلن درو پیوست، و شکلی درو ست،
که وحدانیت و فردانیت صفت خاص اوست، و حق و سرای او، رُوی فی بعض الکتب
روحُ الأشیاء یُستدل بها علی وحدانیتی

«وَنَثَّ مِنْهُمَا رِجَالاً کَثِيراً وَ سَاءَ» - کمال قدرت و حلال ربوبیت خود فرا
خلق نمود، که از سل شخصی راست چندین هزار خلق بیرون آوردم، با طمعها و
رنگهای مختلف، با صورها و سبتهای متفاوت، هر یکی بر یکی دیگر، و طبعی دیگر،
و صورتی دیگر، و خلقی دیگر، و حالی دیگر، و همتی دیگر دو کس را بهیسی
هر گر که سکد بگر مانند طمع، و رُوا (۲) یا صورت و آسا، فُسْحَان من لایهابة
لمقدورانه، و لاعانة لمعلوماته

ثُمَّ قَالَ فِي آخِرِ الْآيَةِ «إِنَّ اللَّهَ كُلُّ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا» .. رَقِيبٌ گوشواں است مردلها می بر رسیدن، آگاه از کردها می بر رسیدن، می یار در گوشیدن از آسودن ایس تسبیهی است مرسته را، و پندی بلیع رومده را، یعنی که چون میدانی که من گوشوانم مردلها، و دیدنمان بر کردها و گفتهها، مراقبت نگاردار، و حق ما سعای آر، و مراقبت آنست که مده بدل پیوسته ناحق میسگرد، و مطرح پیش چشم خویش میدارد، و چون داند که ابرو عاقل بید، پیوسته بر حذر می باشد **مصطفی (ص)** از ایسحاگت، ما کرهت أن یرأ الناس منك فلا تَعْلَمْ ادا حلوت، و اشد فی معناه ادا ماحلوت الذهر یوماً فلا تَقُلْ

حلوت ولکن قل علی رقیب

یک دم زدن از حال تو عاقل بیم ای دوست

صاحب حران دارم آنجا که تو هستی

این عمر نعلامی شان نگذشت که گوشمندان بچرا داشت، گفت ای علام اربین گوشمندان یکی بمن فروش علام گفت این نه آن هست این عمر گفت اگر خوید گو که گرک محورد علام گفت فاین الله، یعنی پس خدا گو، این عمر را این سخن اروی خوش آمد، رفت، و آن علام را و آن گوشمندان را همه بحرید، و علام را آزاد کرد، و گوشمندان را تمام وی مار کرد روز کاری مار میگفت این عمر که قال ذلك المذ «فاین الله»

٢- النبوه الاولى

قوله تعالى «وَاسْتَلُوا الْيَتَامَى» و می آرمائید یتیمان را، «حَتَّى إِذَا تَلَمَّعُوا الْيَتَامَى» تا آنکه که سکاچ رسد، «فَإِنْ آتَيْتُمْ» اگر ببید، «مِنْهُمْ» از ایشان [پس بلوغ]، «رُشْدًا» راست راهی، [و سکه داشت مال]، «فَادْعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ»

بایشان دهید مالهای ایشان، «وَلَا تَأْكُلُوا» و آمارا مخورید، «إِسْرَافًا» مکران،
 «وَبِعْدًا أَنْ يَكْشُرُوا» شتافتن و بیشی کردن برملوع و برمرگ شدن ایشان،
 «وَمَنْ كَانَ عَيْتًا» و هر که بی نیاز نادار قیمان، «فَلَيْسَ تَمِيزًا» ایدون ماد که
 دست پاک دارد ارمال یتیمان، «وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا»، و هر که درویش ناد، «فَلْيَأْكُلْ
 بِالْمَعْرُوفِ» ایدون ماد که ارمال یتیم باندازه حوراد و بنداد، «فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ»
 چون بایشان دهید مال ایشان، «فَاشْهَدُوا عَلَيْهِمْ» گواهان گیرید بر اقرار ایشان
 نقص مال ایشان، «وَكُفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا»^(۶) و پسندیده است الله بگواهی و پسند
 کاری و آگاهی و شمار گواهی

«لِلرَّحَالِ نَصِيبٌ» مردان را بهرمایست، «مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ» از
 آنچه پدران و مادران و حویشان گذارند، «وَاللِّسَاءِ نَصِيبٌ» و زماران و همچنان
 بهرمایست، «مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ» از آنچه پدران و مادران و حویشان
 گذارند، «مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ» از آنچه گذارند اگر کم بود یا بیش، «نَصِيبًا
 مَعْرُوضًا»^(۷) بهره نقدیر بُریده و انداخته

«وَإِذَا حَصَرَ الْقَسَمَةَ» و آنکه که حاصر آید بقسمت، «أُولَئِهَا الْقُرْمُ»
 حویشاوندان، «وَالْيَتَامَى» و یتیمان، «وَالسَّائِكِينَ» و درویشان، «فَارْزُقُوهُمْ
 مِنْهُ» ایشانرا چیزی دهید از میراث، «وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا»^(۸) و ایشان را
 سخن بیکو گوئید و دعاء بیکو کنید

«وَلْيَحْشِ الَّذِينَ» و ایدون ماد که ترسند ایشان، «لَوْ تَزَكُّوا» که اگر
 بگذارند، «مِنْ حُلُومِهِمْ» از پس مرگ ایشان، «ذُرِّيَّةً يَصْعَافًا» فرزندان ضعیفان،
 «حَافُوا عَلَيْهِمْ» ترسند برایشان [از صیاع و بی بوائی]، «فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ» پس از حدای
 ترسند، «وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا»^(۹) و سخن بچم (۱) گویند (۲)

۱ - چم = معنی را گویند که روح لفظ است، این سخن چم ندارد مراد آن باشد
 که معنی ندارد (برهان قاطع) ۲ - چم است دوهمة سخن

التوبة الثانية

قوله تعالى « وَانْتَلُوا الْيَتَامَى » الآية - این آیت در شأن ثبات بی وفایه
وعم وی فرو آمد و رفاهه اردیا بیرون شد ثبات یتیم ماند، و عم وی مروی قیم بود
مر مصطفی (ص) شد، گفت یا رسول الله پسر دارم، یعنی ثبات، کودک کی است نارسیده،
یتیم در حجر من، چه بوی دهم ارمال او؟ و کی دهم؟ رب العالمین معواب وی این آیت
فرستاد « وَانْتَلُوا الْيَتَامَى » بیارمائیید یتیم را هم در عقل، و هم در دین، و هم در
حفظ مال، « حَتَّىٰ اِذَا لَمَعُوا الْيَتَامَى » نکاح ای در جماع است، میگوید آنکه که به
استطاعت نکاح رسد، پسر حد مردان رسد، و دختر حد زنان، و هر دو نشان بلوغ در
خود بیسد، و نشان بلوغ آنست که از بیح سب یکی در خود بیسد احتلام، و سن،
و اسات، و حیض، و حَل (۱) اما احتلام و سن و اسات هم مردان راست و هم زنان را،
و حیض و حَل خاصه زنان راست اما دلیل آنکه احتلام سب بلوغست از کتاب حدای
عز و حل «وَاِذَا مَلَغَ الْاَطْعَامُ مِنْكُمْ الْخُلْمُ فَلَيْسَتْ اَدْوَانُ الدِّينِ مِنْ قِبَلِهِمْ» و از
قول رسول خدا، معاد جمل را آنکه که ویرا نه یعنی میفرستادند گفت خُدیس کلّ
حالم دیبارا و روی عطیة القرطی، قال عُمرُ صا علی رسول الله (ص) رمی قریطة، فَمَنْ
كَانَ مُحْتَلِمًا اَوْ مَتَّ عَائَتَهُ قُتِلَ اِنْ دَلِيلُهَا رُوشٌ اَوْ اِنْ دَلِيلُهَا سَبُّ بُلُوْعٍ اَوْ اِنْ
وَالِاحْتِلَامُ اِنْ اِرَالَ الْمَاءُ فَمَنْ اَبْرَلَ فَقَدْ بَلَغَ، سواءٌ كَانَ بِالْجِمَاعِ اَوْ نَالِاحْتِلَامِ اَوْ غَيْرِ هُمَا،
و سن آنست که کودک پانزده ساله شود، چون نام سن رسید او را حکم نه بلوغ
کشد بمذهب شافعی و مذهب ابو حنیفه آنست که دختر بدهده سال بالغ شود، و پسر
سورده سال، چون نشان بلوغ بیاسد و بمذهب مالک سن خود نشان بلوغ بیست،
و داود گفت اگر چهل ساله شود و احتلام بیسد بالغ بود و دلیل بر قول شافعی
حدیث عبد الله عمر است قَالَ عُرِضَتْ عَلَيْهِ عَامُ الْحَدِيقِ، وَاَنَا مِنْ خَمْسِ عَشْرَةِ سَنَةٍ،

فرآمی بلعت و أحماری اما اسات بر آمدن موی حش است در حمامه ، واصحاب رای
 آنرا حکمی مهاده اند ، اما مذهب امام مظلومی اسات سب بلوع است بیک قول
 و دلیل بر آن حیر عطیه قرطبی است ، قال کتب فیمن حکم فیهم سعد بن معاذ (رس) ،
 فشکوا فی ایس الذریة أنا ام من المقاتلة ، فقال رسول الله (ص) انظروا فان کان
 قدأست ، و الا فلا قتلوه ، فطروا ، فایا عانتی لم تُست ، محمولی فی الذریة ، ولم أُقتل
 و حیص سب بلوع است بدلیل آنکه رسول خدا (ص) حیص نشان تکلیف کرد ، و تکلیف
 شان بلوع است و ذلك فی قوله (ص) لا یقبل الله تعالی صلوة حائض الا یمسح و قال (ص)
 لاسماء بنت ابی نکر ان المرأة اذا بلعت المحیض لا یصلح ان یری منها الا هذا ،
 وأشار إلى الوجه والكف و حل دلیل ملوعست از بهر آنکه حل بی انزال سود و امزال
 شان ملوع است علی ما تقدم شرحه

« فان آستم مهم رشدأ » - اساس دیدن بود پس بگرستن ، و آن دیدن
 اس بود و آسایش ، چنانکه در حق موسی (ع) گفت « آسن من حاب الطور مارأ » ،
 و رشد و رشاد و رشد راست راهی است يقال رحل رشید ، و امر رشید ، و طریق رشید
 و کسی که از نژاد راست بود او را طیب الرثده (۱) گویند ، و چون به از نژاد راست
 بود گویند لیس فلان عن رثدة و ایاس رشد درین آیت اصلاح دین است ، و
 اصلاح مال اصلاح دین آست که معصود و فاسق نبود ، و اصلاح مال آست که بدین
 نکند تا از احوال الشیاطین بود ، و تا اس دو شرط در وی موجود بود او را رشید
 نگویند ، و حیر از وی بر ندارند ایست مذهب شافعی که هم صلاح دین و هم حفظ
 مال ، معتبر دارد ، و رشد بر هر دو معنی حمل کند ، اما اصحاب رأی اعتبار بحفظ مال
 کنند نه صلاح دین ، و گویند رشد بلوع و حفظ مال و عقل است ، اگر چه در راه
 دین معصود و فاسق بود ، چون مال نگه دارد مال بوی سلیم کند

و سخن محمل در آیت آنست که یتیم را ماله شود، و مصلح و دیندار نبود، و مال خویش بحای خویش بنگه ندارد، مال وی با وی ندهند، که رب العالمین گفت «فَإِنْ آتَيْتُمْ مِنْهُمْ رِشْدًا فَادْعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ» سعید جبر و معاهد و شعبی گفتند مرد اگر چه پیر شود تا رشد در وی نیست مال بوی باز ندهند

«وَلَا تَأْكُلُوهُا إِنْشَاءً» - این خطای با اولیا و اوصیا است، میگوید مال یتیمان ساحق و گراف محوید، «وَبِدَارًا أَنْ يَكْبُرُوا» یقول لا تادروا بأكل مالهم كبرهم ورشدهم، خدا آن یلمو فیلرمکم تسلیم المال الیهم میگوید محوودن مال ایشان مشتاید، چنانکه بیش از رشد ایشان ورودتر از برگشتن ایشان در اوقتیید، و میجوید

«وَمَنْ كَانَ عِيًّا فَلْيَسْتَعِظْ» - و هر که می یار است ازین اولیا و اوصیا ناعت کلری ماید، و از مال یتیم هیچیز محوود و هر که درویش است و مضطر بقدر مرد کلر و بیمار داشت آن حوود، افروی طلب نکند، و اسراف نکند بعضی گفتند این حوودن بمعروف قرص است، میگوید ارمال یتیم چنانکه ضرورت است با قرص برگیرد، پس چون یسار پدید آید باز دهد، و اگر نه که یسار ندید بیامد و بران فقر نمیرد، هیچیز بروی نیست، و بی نعت نمیرد و گفته اند اکل بمعروف آنست که چندان برگیرد که گرسنگی بشاید و عورت پوشد، و بروی نیست که آن باز دهد، اما اگر برین بیعاید که از آن حله بیکو نوشد، و رد و سیم برگرد، لابد قضاء آن بروی لازم بود

ابن عباس گفت مردی رسول خدا (ص) را گفت که در حجر من یتیمی است، روا باشد که ویرا برم؟ رسول (ص) جواب داد که چندان رن او را، و چنان دن که فرید خود را ربی گفت باز رسول الله ارمال وی چیری محووم؟ گفت

به چنانکه مالی از آن جمع کنی یا قایم مال خویش ساری یعنی که بقایای میوه درختان و سات و من و شیر چهارپایان و امثال آن روا باشد، و بیش از آن به عمر خطاب در ولایت خویش روری میگفت «أَنْزَلْتُ هَهِ فِي هَذَا الْمَالِ مِرْلَةً وَلِيَ الْيَتِيمِ، وَمَنْ كَانَ عَيْتًا فَلَيْسَتْ بِهِ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ»

«فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ» - فریبه بیست مراولیه، این اشهاد کردن، لیکن ادیست از آداب دین که دفع همت را فرمود و قطع حصومت را، تا اگر روری احتلاهی و حصومتی بود در ردّ امانت، مرولی اقامت بیت آسان بود

«وَكَمْ بِاللَّهِ حَسِبًا» - حسب نگهان هرچیز است تنها و داده هرچیز یکتا، رسیده و فراح بحشده عطا و گفته اند حسب را دو معنی است یکی کافی، دیگر محاسب کافی مسده کار است، و محاسب شمار کننده و حرا دهنده، فمن قال انه بمعنى الكافي قال اعطاني أحسبي، ای اعطانی حتی قلتُ حَسْبِي، فَيَكُونُ الْحَسْبُ بمعنى المُحَسَّب، كَالْأَلِيمِ بمعنى الْمُؤَلَّم و من قال انه بمعنى المحاسب كان فعلاً بمعنى المُعَاوَل، كَالْأَكِيلِ بمعنى الْمُؤَاكِل، وَالنَّدِيمِ بمعنى الْمَنَادِم

«لِلرَّحَالِ مَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ» - والدان پدر و مادرند پدر را والد و مادر را والدیه و درین کلمت مادر را والدیه خوانند از بهر آنکه باید پدر هم بود «وَأَذْقِرُونَ» قریبون است در اصل، و عرب فاعل را بأفعل گویند و در سخنان ایشان بسیار است «فَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ»، و «هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ» اربین است

«مَنْ قُلَّ مَهْ أَوْ كَثُرَ» - هه کرد، که چیری اندک او میراث حقیر شمارند، و فرا قیم بیارند «بَصِيًّا» بصیب است و قطع، و قيل على المصدر كقول القائل عليّ حقٌّ حقّاً واحداً و معنی معروف و مقدر است، چیری را که هر کسی تقدیر سرمد

«مقروص» گویند، و قرصها محفف و مشدد اریں است .

و سب برول این آیت آن بود که اوس بنی ثقات بنی انصاری از دنیا برفت، ربی مارماند اروی، نام آن زن ام کچه، و سه دختر، و دو پسر عم که هر دو وصی اوس بودند نام ایشان قتاده و عرفطه این دو پسر عم مال اوس همه بر گرفتند، و زن را و دختران را محروم نگذاشتند، و عادت عرب در جاهلیت چنین بود که مادینانرا هیچ چیز از میراث سداد ندی و گفتندی (۱) شمشیر مردان میرند، و مؤمن مردان میکشند، مال هم مردان باید که بر گیرند پس آن زن برفت پیش مصطفی (ص)، و قرضه خویش و دختران و آنچه پسران عم کردند ابر بر گرفتن مال و محروم گذاشتن زنان، ما مصطفی (ص) نگفت، و در وی را دید رب العالمین ابطال آن حیف را این آیت فرستاد، تا محمل بود و قدر صیب پیدا بود مصطفی (ص) قتاده و عرفطه را بر حواد و گفت مال اوس را تفرقه مکیند، و از آن هیچ چیز بر نگیرید، که این زنان را در آن نصیب است، و این آیت بنی ثقات حواد که «وللتساء صیب» آنکه گفت فرا گراید بالله بیان کند، و صیبایشان هر یکی را پیدا کند پس رب العالمین «یوسفیکم الله»، تا آخر هر دو آیت فرو فرستاد رسول خدا (ص) قتاده و عرفطه را بر حواد، گفت ارمال اوس دو سپک دختران بر گیرد، و ثمنی زن، و باقی شما راست

«و اِذَا حَصَرَ الْقَسَمَةَ اُولُوا الْقُرْبَىٰ» - «اولوا» مردان را گویند و «اولات» زنان را، و «دوا» مردان را گویند، و «دوات» زنان را، و وحدان دوا و اولوا، دو است و وحدان دوات، ذات و قربی اسم است قرأت را

و علماء را در معنی و در سح این آیت اختلاف است قومی گفتند آیت مسح نیست، و «اولوا القربی» آن خویشاوندان اند که اهل حرمانند از میراث، و «فأردقوهم یمه» - امر بدست است و استحباب، نه امر حتم و ایجاب میگوید چون

واردان بهم آیند و قسمت موارث کمند، قومی از خویشان و یتیمان و درویشان که حاصر آیند در آن قسمت، و ایشان را از میراث نصیب نه، ایشانرا چیری دهید از آن، یعنی «رَصْح» (۱)، اگر آن مال در وسیم نباشد و امثال آن، که از آن چیری برتوان گرفت پس اگر نه، که مال ضعیف باشد و برده، که رصح از آن دشوار بود ایشانرا قول معروف باید گفت یعنی سخن خوش و مردمی ایشان را نار گردانید، و وعده بیکو دهید و ایس قول موافق این آیت است که حائى دیگر گفت «وَلَا تَسْرُوا الْعِصْلَ بَيْنَكُمْ»

قومی گفتند از مفسران که آیت مسح است، و گفتند این در وصیت بود پیش از برول آیت موارث، و «وَأَرْزُقُوهُمْ مِنْهُ» امر حتم و اساحت و «أُولُوا الْقَرْبَى» حمله خویشاوندان اند و معنی قسمت وصیت است و رصح بیک قول هم خویشاوندان راست و هم درویشان و هم یتیمان را، و دیگر قول رصح خویشانرا است «عَلَى الْحَصُونِ» و قول معروف یتیمان و درویشان را حکم این آیت برین موجب پیش از برول آیت موارث بود، پس چوب آیت موارث فرو آمد، این آیت مسح شد، و کار وصیت از آن پس نکشت

«وَلْيَحْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَوْهُمُ الْآيَةَ» - گفته اند این در شأن کسی است که سالن بیمار رسد و آن بیمار وصیت مسکند، یا وی آن بیمار را بوصیت میفرماید، میگوید کسی که فرزند دارد ضعیف، از کوچکی تا از معنوی یا از رعات یا عاقتی درس، و می رسد که پس مرگ وی صایع ماند، و دوست میدارد که آن فرزند را اروی نوائی ماند پس مرگ وی، و میرسد از آن فرزند که صایع ماند و بی نوا، ویرا گوی که چون سالن کسی رسی که اروی واردان ضعیف ماند و مال اندک، در وصیت که میکند، ویرا از افراط با اقتصاد آرد، و اگر ویرا بوصیت فرمائی، باقتصاد فرمای،

و ارا فراط فرود آر و درست است بحر که سعد بن ابی وقاص، مصطفی (ص) را گفت که از من يك دختر می ماند و مال فراوان؛ وصیت کنم بمال خویش همه؟ گفت نه گفت دوبهر؟ گفت نه گفت بیمای؟ گفت نه، گفت سبکی؟ گفت سبکی، و سبکی هم بسیار است، و اختیار احمد حنبل در وصیت چهار يك است از بهر این حدیث که گفت «والتكثیر»

النوبة الثالثة

قوله تعالى «وَاتْلُوا الِيتَامَىٰ حَتَّىٰ اِذَا مَلَؤُوا الْكِبَاحَ فَاِنَّ اَنْتُمْ مِنْهُمْ رُشَدًا فَادْعُوا اليْهِمْ اَمْوَالَهُمْ» - ایماں رشدار روی شریعت، پر هیر کاری و یار سائی و خویشش داری است، اقتصاد در معیشت نگاه داشتن، وار راه اسراف و تدبیر سر حاشتن، وار روی حقیقت راه محق مردن است، و در هر چه پیش آید از احوال و قوت خویش تبرا کردن، و از تدبیر و اختیار خویش بیرون آمدن، و کارها یک- بحق سپردن و إليه الاشارة بقوله عزوجل «وَأَوْفُوا بِاَمْرِ اِلٰهِ»

این رشد که در سده پدید آید، از هدایت و ارشاد حق بود که دلگشای و رهمای سدگان است، چنانکه گفت عز حلاله «وَيَهْدِي مِّنْ شَأْنٍ اِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ» آراینده حق بردلای دوستان، و نگارنده ایمان در سرهای ایشان است چنانکه گفت «حَبَّ اِلَيْكُمْ الْاِيْمَانُ وَرَيْبُهُ فِىْ قُلُوبِكُمْ» راست دارنده دلها و دانیان، و الهام دهنده در شاحت يك و بد ایشان است چنانکه گفت «فَاَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا»

ویشان این رشد در حق سده آست که بر درگاه، پس بر حمت دارد، و دل در معرفت، و سر بر محبت، و آنکه درین مقامات بر طریق ملازمت و استقامت رود عقدی که با حق ست مسح نکند، و عمر می که کرد نقص نکند، و اندرین معنی حکایت

انراهم ادهم است قدس الله روحه، که مایکی هم صحبت بود در راه مکه، شرط آنکه
 حر حنایرا مکی میگردید، و حرق بر دل خود راه بدهند گفتا در طواف کودکی
 را دیدند که حلق از حمال وی بسته افتاده بودید، و انراهم در آن کودك بیکو
 نظر کرد این درویش گفت ای انراهم عهد شکستی، و عقدی که سستی در آن
 حلال و مقص آوردی که درین علام رساروی چندین نظر کردی گفت ای درویش
 حشر نداری که این کودك پسر مست درویش گفت پس چرا آوار نگویی، و دل
 بدان شاد مکی؟ گفت شیء ترکته لله لا اعود الیه ثم قال مُرأت وسلم علیه،
 ولا تُحصر بِشأمی، ولا تَدُلُّهُ علی مکانی قال فمررتُ وسلمتُ علیه، فقلت له مَسأت؟
 فقال ان انراهم بن ادهم، قیل لی ان اناک یحیح کل سة فحئت لملی اراه قال
 ثم رحت الی انراهم فسیعته یُشد

محرث الحلق طراً فی هواکا وأیتمت الولید لکی اراکا
 فلو قطعنی فی الصرا ارباً لما حن الثوادی الی یواکا

«للرجال سب من اترك الوالدان والأقربون» الآية - حکم میراث عیب
 وهر و بطاعت و معصیت میگردد اگر دو پسر باشند یکی صالح و یکی فاجر، یا
 یکی بیک عهد و یکی مدعهد، در میراث مادر و پدر هر دو یکسانند، ار آنکه میراث
 عطائی است ابتداء آن ارقیل حق، نعمتی از حرائه حق می کسب شده، و در شریعت
 کرم روا نیست که مدعهندی سده بیک عهدی خود نار گیرد، همین است حکم ایمان
 که موهبت الهی است، و عطا را بیکانی مكرم خود مؤمنان را داد، بی سب و بی
 علت، لاجرم طالم و سابق را در آن ارهم نار نکرد، لذل که ابتدا خود بطالم کرد
 «فیسهم طالم نفسه» الآية

«وإذا حصر التهمة أولوا القرى» الآية - میگوید چون مستحقان میراث

وقت قسمت حاصر شوند، و هر کس بهره خویش مردارد، اگر درویشان و یتیمان که ایشان را در آن میراث نصیب شود حاصر آیند، بگرفتار ایشانرا محروم نگذارید، و از آن میراث چیزی رزق ایشان سازید پس گفت «وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا» اگر همه سخن خوش بود بگرفتار ایشان دروغ ندرارید، و اگر مستحق میراث کودک باشد نارسیده، کسی را نیست که تصرف کند در مال وی، اما ولی کودک تا آن درویش را وعده بیکو دهد، گوید که چون کودک بالغ شود و تصرف در مال خویش تواند او را کوئیم ما ترا چیزی دهد، و مانو مواسات کند

لطیفه ایست درین آیت سحت بیکو، گنه کاران این امت را، یعنی فردا در آن عرصه عظمی و احسن گسری (۱) که مطیعان ثواب اعمال خویش رسد، امید است که عاصیان مؤمنانرا بپیر از رحمت و معصرت خویش محروم نکند

دست مایه سد گات کعب خانه فصل تست

کیسه امیدار آن دورد همی اومیدوار

قوله «وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوا» الآية - اشارت آیت است که مرد مسلمان سعادت و بهروری فرزند و عیال خود بتقوی و سداد خویش حاصل کند نه بجمع مال، ازهر آنکه بگفت «فَلْيَجْمَعُوا الْمَالَ وَلْيَكْثُرُوا لَهُمُ الْقَارُورُ الْأَسَاسُ»، بلکه گفت «فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا»، و یقرُب منه قوله (ص) هَاجِرُوا ثُورِثُوا اساء کم محداً

۳- النوبة الاولى

قوله تعالى «إِنَّ الدِّينَ يَأْتِي كُفْرًا» ایشان که میجو ردند، «أَمْوَالُ الْيَتَامَى» مالهای یتیمان، «طُلُمًا» به بیداد بیش از مردکار، «إِنَّمَا يَأْكُلُونَ مِنْ ثَمَرِهِمْ

ناراً ، آن آتش است که در شکمهای حوش میخورد ، « وَ سَيَصْلَوْنَ سَمِيراً ^(۱۰) »
آری رسد ایشان مآقشی امروخته

« يُوصِيكُمُ اللَّهُ » اندرز میکند خدای شما را ، « بِیْ أَوْلَادِكُمْ » در کار فرزندان
شما ، « لِلذَّكَرِ مِثْلُ خَطِّ الْأُنثَى » پسر را چند بهره دو دختر ، « فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً »
اگر این دختران باشند ، « فَوْقَ اثْنَتَيْنِ » دویا بیش اردو باشد ، « فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ »
ایشانراست دوسیک از آنچه مرده گذاشت ، « وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً » و اگر این دختر
یکی باشد ، « فَلَهَا النِّصْفُ » ویراست نیمه مال ، « وَلَا تَوَرِّیْ » و پدر و مادر راست ،
« لِکُلِّ وَاحِدٍ مِّمَّاهُمَا السُّدُسُ » هریکی را از آن شش یک ، « وَمَا تَرَكَ » از آنچه
مرده گذاشت ، « إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ » اگر مرده را فرزندی بود ، « فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ
وَلَدٌ » اگر مرده را فرزندی نبود ، « وَوَرِثَتْهُ آبَاؤُهُ » و پدر و مادر بود که از وی
میراث برد ، « فَلِلْأُمِّ الثُّلُثُ » مادر را سیک بود ، « فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ » اگر مرده
را سرادر است شش از سکی ، « فَلِلْأُمِّ السُّدُسُ » مادر را شش یک بود ، « مِنْ تَعْدِ
وَصِيَّتِهِ » [اس صبیها] بعد از گزاردن وصیت است ، « يُوصِي بِهَا » که مرده آیوصیت
کرده بود ، « أَوْذَوْنِی » و بعد از گزاردن اوام ^(۱۱) که گذاشته بود ، « أَنْتَاؤُكُمْ
وَ أَنْتَاؤُكُمْ » پدران شما و پسران شما ، « لَا تَدْرُونَ » شما ندانید ، « أَنْتَهُمْ اقْرَبُ
لَكُمْ نَعْمًا » که ار شما کیست شمارا نزدیک معصت تر و نکار آمده تر ، « فَرِیضَةُ مِنَ اللَّهِ »
اس مار نریده ایست از خدای سر شما ، « إِنْ اللَّهُ كَانَ عَلِیماً حَکِیماً ^(۱۲) » که الله
دانا یست راست دانش

« وَ لَكُمْ » شما راست [که شوهرانید] ، « نِصْفُ مَا تَرَكَ أَرْوَاحُكُمْ » بیمی از
آنچه زبان شما گذارد ، « إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ » اگر ایشان را فرزندی نبود ،
« فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ » اگر ایشان را فرزندی بود ، « فَلَكُمْ الرُّثْعُ » شما را

چهاريك است، «مِنَّا تَرَكْنَ» ار آنچه ايشان گذارند، «مِنْ تَعَدِ وَصِيَّةِ يُوصِيَنَّ بِهَا» ار پس وصيتي كه كرده باشد، «أَوْدَيْنِ» يا گرازدن اوامي صكه ماند ار ايشان، «وَلَهُنَّ الرُّبُعُ» و ايشان است [كه زمان شما اند] چهاريك، «مِنَّا تَرَكْتُمْ» ار آنچه شما گذاريد، «إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ» اگر شما را هر ردي بود، «فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ» اگر شما را هر ردي بود، «فَلَهُنَّ النِّسْفُ» ايشان را هشت يك، «مِنَّا تَرَكْتُمْ» ار آنچه شما گذاريد، «مِنْ تَعَدِ وَصِيَّةِ تُوصُونَ بِهَا» ار پس گرازدن وصيتي كه كرده باشد، «أَوْدَيْنِ» يا گرازدن اوامي كه گذاشته باشد، «وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ» و اگر مردى باشد كه ميرد، «يُورَثُ» كه ار وى ميراث نبرد، «كُلَّالَةً» كه نه پند بود در آن ورثه و نه هر ريد، «أَوْ امْرَأَةٌ» يارمى بود [آن مرده را] «وَلَهُ أَحْ أَوْ أُحْتٌ» و او را سرادري ماند ار مادر ماحواهرى ار مادر، «فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّمَّهَا السُّدُسُ» هر يكى را اريشان باشد شش يك، «فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ» اگر بيش اريكى باشد اولاد ام، كه دو باشد يا بيشتر، «فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ» در سه يك همه شريك يكديگر باشد، «مِنْ تَعَدِ وَصِيَّةِ يُوصِي بِهَا أَوْدَيْنِ» ار پس تمعيد وصيت و قضاء دين «غَيْرَ مُصَافِرٍ» نه چنانكه گرازدن وصيت گريد افكند بر ورثه، «وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ» اس ار خداى اندررى است در فرمان شما، «وَاللَّهُ عَلِيمٌ خَلِيمٌ» (١٢) «وَاللَّهُ دَانَا است مردمان

«تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ» اين اندرر هاى خداست عرو حَلَّ، «وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» و هر كه فرمان برد خدا را و رسول ويرا، «يُدْخِلْهُ حَيَاتٍ» در آرد او را در بهشت هاى «تَحْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْآبِهَارُ» كه ميرود ار رير درختان آن حور هاى روان، «خَالِدِينَ فِيهَا» حاويدان هاى ايشان، آن، «وَذَلِكَ الْعُورُ الطَّيِّمُ» (١٣) و آست پيرورى مردك

«وَمَنْ يَخْشِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» و هر که با فرمان آید در حدای و در رسول وی ،
 «وَيَتَّقْ حُدُودَهُ» و در گردد از اندامهای وی ، «يُدْخِلْهُ نَاراً» در آرد ویرا در آتشی
 «خَالِداً فِيهَا» جاویدان در آن ، «وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ» (۱۴۹) و او راست عذابی حواری
 کسند و بومیدی پیش آورده

النوبة الثانية

قوله تعالى «إِنَّ الدِّينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى طُلْمًا» الآية - این آیت
 در شأن قیام مستحلّ فرو آمد ، ایشان که مال یتیمان حورید ساحق ، و این آست
 که قیم بیش از آن مرد که ویرا بود معروف ، از مال یتیم برگیرد **مقاتل حیان**
 گفت مردی بود از قبیلہ **عظمان** ، او را هر ثدنی دید می گفتند ، پسر مراد وی یتیم
 بود ، و مال آن یتیم در تحت ولایت و تصرف وی بود دست در بهاد و از آن مال یتیم
 آنچه حواسست سر گرفت و حورید و داشت رسالہ المین در شأن وی این آیت
 فرستاد

«أَنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَاراً» - یعنی عاقبت و سراحام حوریده مال یتیم
 آتش است این همچنانست که **مصطفی (ص)** گفت کسی را که از پیرایهٔ درین
 یا سیمین آب حورید **أَنَّمَا يُخْرِجُ (۱)** فی بطنه نار حتم ، یعنی عاقبت وی آست که
 نا آتش رسد و قال (ص) **الحر نار فی نار** ، ای عاقبتہ کذلک و ذکر بطون در آیت
 سسطح راست ، و بحیل و عید را ، چنانکه گویند فلان چیر طوق کردند در گردن
 وی ، و طوق خود در گردن بود ، و چشم وی از چشم حانه بر کشید ، و چشم خود در

۱ - حرر الشراب آوار کرد ، و حرر شراب نا آوار حوراید او را ،

حرر آوار کردن گلو (متن الارب)

چشم حائل بود، و این از مسوطهای قرآن است، چنانکه «قُولُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ» و «يَقُولُونَ بِاللِّسَانِ» و «لَا تَعْلَمُهُ بِرَبِّكَ»

«وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا» - بسم یا قرآنت شامی و او تکرار است میگوید ایشانرا در آرد تا آتش، بطیره قوله «سَأُصْلِيهِ سَقَرًا»، «سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَارًا»، «سَاقَىٰ قَرَارًا» مفتوح یاء حواسند، یعنی درشوند ایشان تا آتش، بطیره قوله «أَلَا مَنْ هُوَ صَالِحُ الْحَجِيمِ»، «حَتَّمُ يَصْلَوْنَهَا»، «لَا يَصْلِيْهَا إِلَّا الْأَشْقَى» يقال صليت النار أي دخلتها، وأصليتها النار أي القيت في النار. سدى گفتم روز قیامت هر قومی را شامی است که خلق ایشان را تا آن نشان بشناسند، و خوردن گان مال شتم را ساق، نشان آنست که آتش از دهن ایشان و گوش و بینی و دوشتم ایشان می‌نماید هر کس که در ایشان نگردد، داند که ایشان مال یتیم بظلم خورده اند. وقال السی (س) رایت ليلة أُسرى می‌قوماً لهم مشافراً (۱) گسایر اذیل، قد وکل هم من بأحد مشافراً هم، ثم يجعل فی أفواههم صحراً من نار یخرج من أسافلهم قلباً یا حمز لیل من هؤلاء، قال هؤلاء «الذین یأکلون أموال الیتامی ظلماً إنا یأکلون فی بطونهم رأ»

«سعیراً» نامی است آن را که در هر رخته بسد نمی‌کردند که حد در کت ششم است از درکات دوزخ، نقل استعرت النار لستع، معرتهای من مسعورة، و ناقة مسعورة، بها سحر ای حیوان، و ذل سحر حرب ادا کان یُشعلها

قوله تعالی «یُوصیکم الله» ای ما در صدد اسارت حکم هر بن چن بود که باسلام میراث می‌بردند، هر که دزدان اسرا می‌بردند، دزدان میراث برده، اگر قرائت بودی و گریه، پس این حکم بقتل بر گند بر دوی اینک - بکار گفت مسوح گشت، و این آیت فرو آمد - و ادعیت آنکه که قوهم صیغ

۱ - مشافراً معترع بالصح و بکسر لفتح شتر، و آن از شر سرت لسان است و گاهی بطرد اسعاره در مرد هم آید (از مسی‌الارب)

مصطفی (ص) میان مهاجر و انصار برادری داد، و یکدیگر را می‌گفتند *دُمُک و مالی مالک*، و *دُمُتِی دُمُتک*، *تَمُصُرمی و اَصْرُک*، *تُرُتُمی و اَرْتُک* این عقیدیان ایشان مرفعی، و از یکدیگر ناین عقد میراث نبردندی پس این حکم مسوح گشت بهجرت، و ناسخ این بود *«مالکم من و لا ینهم من شیء حتی یُهاجروا»* پس هر که مهاجر بودی میراث نردی، و اگر چه خویشاوند سودی، و هر که مهاجر سود او را میراث سود اگر چه خویشاوند نردیک بود پس این حکم نیز مسوح گشت ناس آیت که *«و ادلوا الارحام بعضهم اُولیٰ بعضهم فی کتاب الله»* پس بیان و شرح این آیت را رب العالمین *«یوسفیکم الله»* فر فرستاد

بعضی مفسران گفتند این آیت علی الخصوص در شأن سعد بن ابی العزیز فرمود آمد که روز احد کشته شد زن وی آمد بر مصطفی (ص)، و گفت یا رسول الله من زن سعد بن ابی العزیز ام، که روز احد در معرکه نافرود و شهید گشت، و اینک در دختر من مگداشت اگر ایشانرا مال باشد کس ایشانرا برمی بخواهد، و من درمانم، و آن مال بدر ایشان چندانکه بود برادر وی که عمّ ایس دختر کان است بر گرفت رسول خدا گفت آن زن را که انتظار کن و گوش دار که الله تعالی در کار شما آیت فرستد و حکم کند آن زن رفت و دیگر باز نرآمد و میگرفت تا درین بودند حزقیل آمد و آیت آورد *«یوسفیکم الله فی اولادکم»* رسول خدا آن عمّ ایشانرا بر خواند و گفت از آن مال که بر گرفتی در سیک دختران سعد راست، و هشت یک زن و را، و نایقی که نماد ترا، و اول مرآت که در اسلام قسمت کردند این سود آنکه رسول خدا (ص) گفت *ان الله تعالی لم یرض مملک مقرب ولا سی مرسل حتی تؤتی قسمة الثرکات*، و اعطی کل دی حق حقه، *الا لا وصیة لوارث* *«یوسفیکم الله»* - وصیت که از جهت الله آید و رص محکم بود میگوید

يَعْرِضُ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فِيْ اَوْلَادِكُمْ مِمَّا مَوْلَاكُمْ مِمَّا يَرَى اللَّهُ تَعَالَى ، وَرَمَا مِمَّا يَرَى كَمْ
 دَرَكًا وَرَمَدَانِ شَمَا . مَرَكْ شَمَا « لِلَّذِي مَثَلُ حَطِّ الْأَشْيَاءِ » دَرِيْنِ آيَتِ بِيَانِ
 مِيرَاثِ پسران و دختران است ، و مِيرَاثِ پَدَر و مَادَرِ اِمَا پسران که مِيرَاثِ مَرِيْدِ
 بِطَرِيقِ تَعَصِيْبِ مَرِيْدِ ، و مَعْنَى تَعَصِيْبِ آسْتِ که چُوْنِ وَاَرِثِ حُوْدَى نَاشِدِ نَهَا ، مَا نَ هَمَّ
 وِیْرَا بُودِ ، اِکْرَ صَاحِبِ فَرَسِ نَاوِی بُودِ هَرْ چِه اَرْسَهَامِ دَوِی اَلْفَرَسِ سَرِ آيَدِ وِیْرَا نَاشِدِ ،
 وِیْسَرِ رَا هَرْ کَرَارِ مِيرَاثِ مَحْرُوْمِ و مَحْصُوْبِ نَکَمَدِ ، اَلَا اِکْرَ مَامِی اَرْمَوَاعِ مِيرَاثِ
 چُوْنِ کَمَرِ وِرَقِّ و قَتْلِ دَر وِی مَوْحُوْدِ بُودِ ، و تَا پَسَرِ دَر حَايِ سُوْدِ وِرِيْدِ پَسَرِ رَا دَر
 مِيرَاثِ نَصِيْبِ بِيَسْتِ ، و چُوْنِ پَسَرِ نَمَادِ وِرِيْدَانِ وِی سَعَايِ او نَاشِدِ دَر مِيرَاثِ اِمَا
 دَخْتَرَانِ صَاحِبِ فَرَسِ نَاشِدِ ، و مَعْنَى فَرِصِيْتِ آسْتِ که اِيْشَارَا اَرْ مِيرَاثِ نَهْرَهْ مَعِيْنِ
 نَامَرْدِ بُودِ اِکْرَ دُو دَخْتَرِ نُوْبِدِ يَا بِيَسْتَرِ ، فَرَسِ اِيْشَانِ دُو سِيْکِ آسْتِ ، چَا نَکَ اللَّهُ
 کَعْتِ « فَاِنْ کُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اَسْتِنَ فَلَهُنَّ نُلْمَا مَا يَرْکُ » ، وَاِکْرَ يِکِي نَاشِدِ دَخْتَرِ ، فَرَسِ
 وِی بِيْمَهْ مَالِسْتِ ، چَا نَکَ کَعْتِ « وَاِنْ کَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ »

نَافِعِ « وَاحِدَةً » بَرَفِ حَوَانِدِه و بَايِيْنَ قَرَاةْتِ کَانَ مَعْنَى حُدُوْبِ و وَقُوْعِ دَارِدِ که
 آتَرَا حَرِيْکُوْبِدِ ، و دَخْتَرَانِ رَا اِيْنِ فَرَسِ که کَعْتِيْمِ نَامَرْدِ آسْت مَکَرْدَرِ اَنْ حَالِ که
 نَا اِيْشَانِ پَسَرَانِ نَاشِدِ ، که پَسَرِ سَبِ پَسَرَانِ « عَصَه » شُوْدِ ، و بِطَرِيقِ تَعَصِيْبِ کِيْرِيْدِ ،
 چَا نَکَ کَعْتِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ « لِلَّذِي مَثَلُ حَطِّ الْأَشْيَاءِ » ، و چَا نَکَ سَرَانِ بِيَوْفَتِنْدِ
 دَخْتَرَانِ هَمِ بِيَوْفَتِنْدِ ، اَلَا مَنَاعِ کَمَرِ وِرَقِّ و قَتْلِ اِمَا وِرِيْدَانِ دَخْتَرَانِ دُو وَاَلْاَرْحَامِ ،
 بَه مَذْهَبِ شَاهِي وَ مَالِکِ وَ دَاوُدِ دُو وَاَلْاَرْحَامِ وَاَرْتَانِ نَاشِدِ ، وَ مَذْهَبِ اَحْمَدِ وَ
 اَبُو حَنِیْمَهْ ، اِکْرَ اَرْ وَاَرْتَانِ عَصَهْ و صَاحِبِ فَرَسِ هِيْچِ کَسَرِ نَاشِدِ اِيْسا رَا دَر مِيرَاثِ
 نَصِيْبِ بُودِ اِمَا پَدَرِ گَاهِ عَصَهْ نَاشِدِ و گَاهِ صَاحِبِ فَرَسِ ، و گَاهِ هَمِ عَصَهْ وَ هَمِ صَاحِبِ
 فَرَسِ اِکْرَ نَاوِی پَسَرِ مِيْتِ بُودِ يَا پَسَرِ سَرْمِيْتِ ، آيَنَ که صَاحِبِ فَرَسِ بُودِ ، فَرَسِ وِی

سدس بود چنانکه رب العالمین گفت «وَلَا تَوْبَهُ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا التَّائِبُ مِنْهُمَا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ» ، و اگر ناوی دختر بود یا دختر پسر، او هم سُدس است برصیت و هم باقی تعصیب ، و اگر ناوی هیچ فرزند نبود پس عصبه باشد ، و بطریق تعصیب میراث برد ، و چنانکه فرزند را صاحب و حرمان بیست اَلْأَمَاعِ رِقٌّ و کُفَر و قَتْل و پند و مادر هم چنان است اما مادر صاحب فرس است ، و فرس وی گاه سدس است و گاه ثلث اگر ناوی فرزند میت بود یا فرزند پسر میت فرس وی سُدس بود ، چنانکه الله گفت «وَلَا تَوْبَهُ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا التَّائِبُ مِنْهُمَا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ» ، و اگر با وی فرزند میت و فرزند پسر میت باشد پس فرس وی ثلث باشد ، چنانکه الله گفت «فَإِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثَّلَاثُ» ، مگر در دو مسأله و هما روح و ابوان ، و روحه و ابوان ، که در پس دو مسأله ، اول نصیب صاحب فرس که ناوی است بیرون کسد ، پس ثلث آنچه نماید بمادر دهد ، نه ثلث همه مال ، و اگر با مادر دو برادر یا دو خواهر میت بود از هر جهت که باشد فرس وی سُدس باشد ، چنانکه الله گفت «فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ التَّائِبُ» این اخوة ایسحاهم احوال است و هم اخوة ، که عرب و چیر جمع شمارند ، چنانکه گفت «قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِفِينَ» ، و بگفت طائِفِينَ ، «فَقَدْ صَمَّتْ قَاوُسُكُما» ، و بگفت «قُلْنَا كَمَا» ، و المعنى فيه ان الجمع اما سُتِي لَاتِهِ جمع بعضه الى بعض ، فاداء جمع اسان الى اسان فهو جمع ، يذلل عليه الحر ، وهو قوله (ص) إِنْ كَانَ فَمَا وَوَقَّعَهَا حَمَاعَةً

حمره و کسائی فَلِأُمِّهِ بکسر الف حواصد ، از بهر آنکه صمّه میان دو کسره ثقیل دارد ، باقی بضم الف حواصد ، رجوعاً فیها الى الأصل «من بعد وصية يوصي بها» - قرائت هکی و شامی و انونکر بهر دو جای که متح صاد است بر فعل مجهول ، باقی بکسر صاد حواصد ، و اختیار بوضع عینده و بوحالیم کسر است ، از آنکه ذکر میت از پیش رفت ، و اسناد فعل اری است و مؤید این قرائت آن دو حرف دیگر است «يُوصِيْنَ وَتُوصَوْنَ» و معنی آنست که این میراث پس از آن قسمت کند که

وصیتی که میت کرده باشد بجای آورده باشد، و اوامی که مردی بود برآورده باشد و ترتیب این احکام چنانست که چون کسی را فرمان حق در رسد، از اصل مال وی ابتدا شصت و یکم وی بکشد، معروف، چنانکه اسراف نکند، و بر وارثان احصائی و ضرری ببارد، پس اگر دیسی باشد مردی، بگرارد، و دهنت وی از آن ببری بکشد، و اگر دین و تر که هر دو برابر آیند پس نه بعید وصیت بود آنجا، و نه قسمت موارث، که قضا، دیون و حقوق مردم بر هر دو مقدم است، و همچنین حقوق خدای عزوجل چون رکوة و کفارت و بدر و حج بمذهب شافعی، و وصیت و میراث مقدم است. اما بمذهب مالک و ابوحنیفه این حقوق خدای عزوجل اگر در آن وصیت کند از ثلث مال بیرون نکند، و اگر وصیت نکند خود اصلاً بیوفتد، و دلیل شافعی (در) حر حنعمیه است، قالت ما رسول الله ان ابی شیة کبیر لا یتمسک علی الراحلة، افأفح عه، قال آرایت لو کان علی ابیک دس اکت نصیته، قالت مع قال دین الله احق، قالها ثلاثاً

«آناؤکم و أساؤکم لا یدرون ایهم اقرب لکم بمعاً» - اس در حیح پدران و مادران است نزدیک و ارثان میگویند شما بدانید که از ایشان کیست شما را بهتر و بکار آمده تر، یعنی که ایشان شما را در خدا (۱) و صنعت متکلی اند، هر دو بکار آمده و بزرگ صنعت معنی دیگر گفته اند که شما بدانید که از ایشان کدام یکی در دنیا شما را بکار آمده تر است نامیراث بوی دهید، و استحقاق در وی شناسید، و لکن الله خود این فرائض بجهاد، و این قسمتها یاد کرد، و بار نرند حکمت و دانش خویش، و اگر شما باز گذاشتی شما ندانستید که از ایشان که سودمندتر است شما را، و کار بر شما ساه گشتی، و مال صایح، و گفته اند معنی است که شما بدانید که فردا

در قیامت از ایشان کدام یکی شما را ماضی تر باشد، و نکار آمدن تر این عباس گفت
 اطوَعُكُمْ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنَ الْإِنَاءِ وَالْإِسْيَاءِ اَرْضُكُمْ دَرَجَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ، هر که امروز در
 دنیا حدایرا فرمان بردارتر، فردا در قیامت درجه وی برتر، و مرگت وی نزدیک
 حق بررگوارتر اگر پدر را درجه برتر از درجه فرزند بود، رب العالمین ویرا
 شمع فرزند کند، شمعاعت پدر درجه فرزند بدرجه پدر رسد، و اگر فرزند از درجه
 برتر بود، از پدر بدر شمعاعت کند، تا او را بدرجه فرزند رساند یعنی که شما امروز

ندیدید که فردا درجه کدام یکی برتر بود، و مع از کدام یکی طلب باید کرد
 «فَرِيصَةٌ مِنَ اللَّهِ إِنْ اللَّهُ كَانَ عَلِيماً حَكِيماً» - عَلِيماً بِالْأَشْيَاءِ قُلْ حَقُّهَا، حَكِيماً
 فِيمَا دُثِّرُ مِنَ الْعَرَسِ فَرِيصَةٌ تُصْعَلُ عَلَى الْعَالِ الْمُؤَكَّدَةِ مِنْ قَوْلِهِ وَلَا تُؤَيِّهِ، اَي وَلَا تُؤَيِّهِ
 وَلَهُؤُلَاءِ الْوَرَثَةُ مَا دُكِرْنَا مَعْرُوصاً، فَرِيصَةٌ مُؤَكَّدَةٌ لِقَوْلِهِ تَعَالَى «يُوصِيكُمُ اللَّهُ»

«وَلَكُمْ صُفُوفُ مَا تَرَكُوا أَرْوَاحُكُمْ» - درین آیت بیان میراث شوهران است
 و حقتان ایشان، و میراث اولاد امّ اما شوهر صاحب فرس است، و فرس وی گاه بیمه
 باشد و گاه چهار یک اگر ناوی فرزند رسد و نه فرزند پسرش، فرس وی بیمه باشد،
 چنانکه الله گفت «وَلَكُمْ صُفُوفُ مَا تَرَكُوا أَرْوَاحُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ»، و اگر ناوی
 فرزند بود از وی یا از شوهری دیگر، یا ناوی فرزند پسر رسد، فرس وی
 چهار یک باشد، چنانکه گفت «فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمْ الرِّبْعُ مِمَّا تَرَكُنَّ مِنْ بَعْدِ
 وَصِيَّةٍ يُوصِيْنَ بِهَا أُولَئِكَ»

اما زمان مسکوحه اگر یکی باشد یا چهار، فرس ایشان ربع است یا ثمن
 میان ایشان نسویت اگر ناایشان فرزند شوهر رسد و نه فرزند پسرش، فرس ایشان
 ربع است یعنی چهار یک چنانکه الله گفت «وَلَهُنَّ الرِّبْعُ مِمَّا تَرَكُنَّ إِنْ لَمْ يَكُنْ
 لَكُمْ وَلَدٌ»، و اگر نارس فرزند شوهر باشد، از وی، یا از زنی دیگر، یا فرزند پسرش

فرس وی ئمن باشد یعنی هشت يك، چنانکه گفت «فإن كل لكم ولدٌ فلهن الثمن متانر کتم من معدویة توصون بها اودین»

«وإن كل رجلٌ یورث کلاله او امرأة» اذیة - تقدیر آنت آست که وإن كل رجلٌ او امرأة یورث کلاله هر وارث که نه پدر باشد و نه فرزند او را کلاله گوید، و هر مورث که اروی نه پدر ماند و نه فرزند او را کلاله گوید پس کلاله نامی است هم وارث و هم مورث را اگر گوئیم که مورث است اشتقاق آن از کَلَّ سَه است، و هو اِدام یبق من قُط سَه احدٌ و اگر گوئیم که وارث است اشتقاق آن از اِکلیل است، و هو اِدی یتکال بالرأس، ای یحیطه، فَكأن الکلاله تکللوا بالمیت من حواسه و حوالیه، و الولد خارج من ذلك و كذلك الوالد و درین آیت کلاله میت است مورث، و مصوبست در حال معنی آست که اگر مردی یا ربی بمیرد که اروی میراث نرید در حال کلاله، که اروی نه پدر ماند و نه فرزند «وله احٌ او اُخت» و او را برادری بود یا خواهری، یعنی ارمادر اجماع امت آست که این برادر و خواهر هر دو ارثت مادرند، و دلیل برین قرات سعد بن ابی وقاص است «وله احٌ او اُخت من امّ» «فانکل واحدٌ مهتا الشنس» هر یکی ازین برادر و خواهر هم مادر شش يك مال است «فإن كانوا اکثر من ذلك فهم شرکاء فی الثلث» اگر دو باشند این اولاد امّ، یا بیشتر اردو، چندانه باشد نصیب ایشان سه يك باشد قسمت کسد میان ایشان این سه يك، نسویت، بر سه و مادیه یکسان، و اگر با اولاد امّ پدر میت ناسد یا پدر پدر، یا فرزند میت، یا فرزند پسرش، پس ایشان را میراث سود و بیوفتند

«من بعد وصية یوصی بها اودین» - قال علی بن ابی طالب (ع) «انکم تقرؤن الوصية قبل الدین و بدأ رسول الله بالدین قبل الوصية» هر چند که الله تعالی ابتدا بوصیت کرد آنکه دین گفت، اما رسول خدا که متین احکام شریعت بود، و امین درگاه عزت ابتدا دین کرد در مال میت، آ که بوصیت معنی که آیت اقتضاء جمع

میکند به اقتضاء ترتیب و اجماع علما و فقها آنست که در ترک محبت قضاء دین است، پس تمعید وصیت، پس تقویم سهام و قسمت موازین

«عبر مَصَارَ» - یعنی من غیر ادخال الضرر علی الورثه بالوصیة میگوید آن وصیت که موصی کسی نباید که گیرد افکند ورثه، یاریابی آرد که میراث در ایشان لایع و سگ کند معتران گفتند این ضرر آنست که وصیت کند بدینی که ترو بیست، یا اقرار دهد از بهر کسی که هیچ چیز از وی ترو باشد، و مقصود وی در آب اقرار وصیت، اصرار ورثه بود مصططی (ص) گفت «لاصرر ولا اصرار فی الاسلام» من قطع میراثاً فرضه الله قطع الله میراثه من الحقة

«وصیة من الله» - این استقصا است و تشدید عظیم، و از الله تأکید بر مسلمانان میان دو وصیت، بازل گفت «یوصیکم الله»، و آخر گفت «وصیة من الله»

«والله عليم» - فیما دثر من هذه الفرائض «حلیم» عمن عصاه تأخیر عقوبه

«إليك حدود الله» الآتة - این تعیین سهام و قطع اصبا و اندازها است از حدای عروحل آنکه وعده داد ایشانرا که فرمان خدا و رسول بحای آرند، و از ایدارهای وی درگدرد، نهست ناقدی و بار بعیم حادابی

گفت «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ حَتَّى تَخْرَى مِنْ حَتَّى الْأَنْهَارِ حَالِ الدِّينِ فِيهَا وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» - يُدْخِلْهُ بِنَا، و بدخله بنون هر دو حواوده اند بنون در هر دو آیت قراعت مدنی و شامی است عالی خطاب الملوك، و این احبار بنون، مع تقدم ذكر الله همچنانست که حای دیگر گفت «نَلِّ اللَّهُ مَوْلِيَكُمْ وَهُوَ حَيْرُ الْبَاصِرِينَ سَلَقِي نَاقِي قَرَأَ دَرُودِ آيَتِ بِنَا حَوَاسِدَ بَلْعَطِ عَيْتِ، رِبْرَا كَه دَكْرُ اللَّهِ مُتَقَدِّمُ اسْتِ وَالْمَعْنَى يُدْخِلْهُ اللَّهُ» میگوید در آرم ایدان را در آن نهستها، با بار و بعیم،

وهورعظیم، که هر بهشتی را در ده انگشت انگشتی بود نقش بکین آن انگشتیها یکی آنست که «سلامٌ علیکم یٰطیِّم فَاَدْخُلُوهَا خَالِدِینَ» دوم «اَدْخُلُوهَا بِسَلامٍ ذٰلِکَ یَوْمُ الْخُلُودِ» سیوم «اَوْرِثُوهَا مَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» چهارم رُفَعَتْ عَنْکُمُ الْحُمُومُ وَالْاَحْرَانُ بِسَحْمٍ السَّامِکُمُ الثَّلَاجُ وَالْحَلِیَّ شَمْسٌ رَوَّحْنَاکُمُ الْحَوْرَ الْعِیْنَ هَفْتَم «لَکُمْ فِیْهَا مَا تَشْتَهِی الْاَنْسُ وَتَلَذُّ الْاَنْعَامُ» هشتم رَافَعْتُمُ السِّتِینَ وَالْصِّدْرِیْنَ نَهَمَ صِرْتُمْ شَبَاباً لَا تَهْرَمُونَ دَهَمَ سَكَنْتُمْ فِیْ حَوَارِیْ لَا یُودِی الْحِیرَانَ اِنْ سَرَّاحِمَ اِشَاسْتَ که خدا و رسول را طاعت دارید، و اندازهای شرع بحای آرند

و سراحام ایشان که بافرمان آیند، و ار اندازها گذارد، آست که سطح و نفعت حق رسد، چنانکه گفت حلّ حلاله «وَمَنْ یَعْمَلْ لِّلّٰهِ وَرَسُولِهِ یَنْتَدِ حُدُودَہُ یُدْخِلْہٗ نَاراً خَالِداً فِیْہَا وَلَہٗ عَذَابٌ مُّہِیْنٌ»، عذاب مہین عذاب حوار کسند است، و آن حواری نومییدی است در میان سلاسل و آنکل و رقوم و عسلین چنان بنامند که یکبارگی نومیید شوند، بعدن الله من سوء القضاء ودرک الشقاء

النوبة الثالثة

قوله تعالی «إِنَّ الدِّینَ یَاْکُلُونَ اَمْوَالَ الْیَتَامٰی طُلْمًا» آیة - حلیل و حار، خداوند در گوار، رهی دار، نام دار، کریم و دانا، و فادار، عظیم، که هر کس را خداوند است، و هر چیز را پیش نرید است، و صعیبارا دستگیر و مهر پیوند است درین آیت صعیبارا میوارد، و یتیمار را مهر میماید، و آن طالمان که ار حکر یتیمان کتاب میکشد، و ر حون مغلان شراب میخورند، ایشان را بیم میدهد، و بقوت حوشان میترسند، و درماندگانرا بیامت میدارد، و طالمان از مهر ایشان حصمی میکند، و آنکه نار صعیباست، و فریادرس نومیید است، و محیب دعاء مصطر است،

و بیوشننده آوار لهیقا ست دوست دارد سدمای را که ابر سر شکستگی و عجز و معلسی
مسی سرد بر آرد، و اشکی گرم فرو بارد، و دو دست نهی بوی سردارد، و عدری
سار حواهد

در آثار یارید که مردی میگفت یارب یارب! انت کنت و انت قدرت و انت
قصیت، مارحدا یا که هر چه بود هست و حواهد بود همه تو میخواستی، و تو میرانی،
و بر خلق تو میبوسی از تقدیر تو، مارحدا یا، بیرون بیست، و بی قضا تو هیچ نیست
گفتا سر وی ندا آمد که هذا التوحید، فاین الصودیة، آنچه گفتی عین توحید
است، و سرای حدائی ماست نشان سد کی خویش یار ما چیست؟ فقال الرجل یارب
یارب، أنا عصیت، أنا اذنت، أنا سألت، مارحدا یا ارمی آن آید که ارمی سرد! مارحدا یا
بدعهد و بی وفا و حاکم و هر چه تر هستم

قصه چکیم حیات و درکیم همه

ور رفتی راه راست لکیم همه

ار آر در آویخته چکیم همه

ما قمت قنات حکیم همه

« إِنَّ الدِّينَ بِأَكْلُونِ أَمْوَالِ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا » صعب است مال یتیمان خوردن،

و درخواست ایشان طمع نهوده کردن آورده اند از آن اعحونه مملکت عیسی یا (ع)
که وقتی بگورستانی بگدشت، گفت مارحدا یا! یکی را ارمی سدگان خود
ریده کن در حال مازۀ حاکم فروشد، و شخصی بلند بالا ارمی حاکم برآمد و بایستاد،
عیسی (ع) ارمی سهمید، گفت ایها الفتی مرات؟ قال أنا انی تعلب قال متی
میت؟ قال القین و سعمائة عام، چند است تا بدین حاکم فرو رفتی؟ گفت دو هزار و
هفتصد سال گفت بگو نامرگ را چگونه یافتی؟ گفت از آن وقت باز که نابین
حاکم فرو رفتم تا اکنون هور تلخی مرگ نامست گفت بگو تا حدی تا تو چه

کرد؟ گفت: یا روح الله از دهر راز و همتصد سال با وهنور در مطالعت حساب بیم داناك
سیمام که یقینی را در گردن من بوده است، وهنور اربین مطالبت فارغ نگشته ام،
این مکنت و محاک فرود شد

« یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین »۔ رب العالمین استحقاق
ورثه در میراث اردو روی پدید کرد، و فرمود یکی از روی فرس، و دیگر از روی
تعصیب و استحقاق ارحمت تعصیب قوی تر است از آنکه ارحمت فرس، بهیسی که
عایت میراث عصبه استعراق مال است بکلّیت، و عایت فرس تا دوسه یک بیش نیست؟
آنکه شرع میفرماید که در حال قسمت ابتدا بر فرس کنید که اصحاب قروس در
استحقاق ضعیف ترند و ذلك فی قوله (ص) « ما انقتال المرائض فاولی عصبه ذکر »
ایست سنت خداوند حلّ حلاله در آن آیت که گفت « نّم اورتما الكتاب الدین
اصطفا من عبادنا » کتاب و دین خویش که سمدای را داد ملقط میراث گفت، از
آنکه میراث عطیّتی الهی باشد می ربح و کسب نمده، پس « طالم » فرایش « سابق »
داشت، و طالم لامعاله از سابق ضعیف تر است و می مایه تر، اما شکسته دل است و بومید
رنگ، وقت وی مدافعت بر نمیدارد، و کرم ربوبیت اقتضاء ضعیف بواحتس و بی وی
کار وی ساحتس میکند، سبحانه ما ارفاهه بصدّه

اما آنچه گفت « لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِیِّ »، اشارت میکند که این کار به
قیاس سداگان است، و نه حدّ اوهام و اهام ایشان است، که اگر قیاس بودی حظّ
مادیه دوچند بر سه بودی که عجر و ضعف و اسوئت از روی قیاس اقتضاء تعصیب
میکند، لکن حکم او حلّ حلاله نه علت را در آن حای است، و نه چون و چرا را در
آن راه، نه کس را بر آن اعتراض، و نه خلق را از آن اعراض

شهریست مردگه و من بدو در میرم

تا خود ریم و خود کشم و خود گیرم

«لَا يُسْتَلَّ عَنَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْتَلُونَ»

«آماؤکم و اَسَاؤُکم لَا تَدْرُونَ اَیُّهُم اَقْرَبُ لَکُمْ نَعْمَا فَرِیضَةٌ مِنْ اَللّٰهِ» - این چنانست که کسی دو برادر دارد، هر دو مشفق و مهربان، هر دو او را نکار آمده، و هر دو نکازی نرحاسته، و هر دو او را شایسته خواهد تا ایشانرا ستاید و آرازی کند، گوید خود ندانم که از ایشان کدام یکی بهتر و کدام مهربان تر است! یعنی که هر دو بعایت اشفاق و مهرنمایی رسیدم، پدران و فرزندان همچنان اند اگر پدران اند محبت فرزندان منتفع اند، و اگر فرزندان اند محبت پدران منتفع اند اگر پدران اند در بنایت عمر تو در صعب طفولیت ترا نکار آید، و اگر فرزندان اند در نهایت عمر تو در صعب پیری ترا نکار آید این خود مع این جهانی است، و مع آن جهانی است که مصطفی (ص) گفت مردی را در هشت بدرجات علی رساند، و هر گز خود را تا آن مقام ندانسته بود، و نه عملی کرده که مستحق آن شده بود، گوید نارحدا یا از کجا یافتیم این منزلت و این رتبت؟ او را گویند، بِدُعَاءِ وَلَدِكَ لَكَ

و هم ازین راست حُر اسرار مالک (ص) قال قال رسول الله (ص) اذا كَانَ یَوْمُ الْقِیَامَةِ بُوْدِیْ فِیْ اَطْفَالِ الْمُسْلِمِیْنَ اَنْ اَحْرَحُوا مِنْ قُبُورِکُمْ، فِیَحْرَحُونَ مِنْ قُبُورِهِمْ، فِیُنَادِیْ فِیْهِمْ اَبِیْ اَمْسُوا اِلِی الْحِجَةِ زَمْرًا، فِیَقُولُونَ یَا رَبَّنَا وَالدُّنَا مَعَا، فِیَسْمِعُ الرَّبُّ تَعَالٰی، فِیَقُولُ وَالدُّوْکُمْ مَعَكُمْ فِیْبُ کُلِّ طِفْلِ اِلٰی اَنْوِیْهِ، فِیَأْخُذُوْنَ بِاَبْدَانِهِمْ وَیُدْخِلُوْهُمْ الْحِجَةَ، هُمْ اَعْرِفُ مَا نَأْتِهِمْ وَ اَنْتَ اَعْرِفُ مِنْ اَوْلَادِکُمُ الدِّیْنِ فِیْ یَوْمِکُمْ

«ولکم صفت مبارک ارواحکم» الآیة - ثبوت میراث و استحقاق آن یا از جهت سبب است یا بحکم سبب، سبب نکاح است و سبب قرابت، و نکاح سبب مودت

است، چنانکه الله تعالی گفت «وَحَلَّ بِنَحْمِكُمْ مَوَدَّةَ وَرَحْمَةٍ» و سب استطهار است
 وقوت، چنانکه در حصر است المرء کثیر نأحیه، پس کسی را که اریں حویشان
 سسی یا مرد بکل سسی یکی بمیرد آن داعی باشد مردل وی، و دردی بر حان وی
 رب العالمین آن درد را مرهمی بر نهاد، و اریں آن مقاسات مواساتی فرمود در مال
 آن گذشته، تا چون درد از قوت وی بود، مرهم هم از مال وی بود ایست ست
 خداوند حلّ حلاله با دوستان حویش اگر برایشان ربحی دهد بحکم تکلیف اریں
 آن ربح، کسبی پدیدد کند سبت تحصیف

شیخ الاسلام انصاری قدس الله روحه گفت «من چه دایتم که مادر شادی
 ربح است، و در ربریک ناکمی هرا رگج است» من چه دایتم که آردو برید
 وصالست، و ربر ابر خود، بومیدی محالست، من چه دایتم که آن مهر باب
 چنان بردار است که لطف و مهر بانی او گهکار را بشمار است، من چه دایتم
 که آن دو الحلال چنان بنده بوار است، و دوستان را برو چندین بار است،
 من چه دایتم که آنچه من میجویم میان روح است، و عزّ وصال تو مرا
 فتوح است؟

اندر همه عمر من شی وقت صبح
 آمد بر من خیال آب راحت و روح
 پرسید بر من که حو شدی ای محروح؟
 گفتم که ر عشق تو همین برد فتوح

۴- النوبة الاولى

قوله تعالى ' وَالَّذِي يَأْتِيَنَّ الْعَاجِظَةَ ' و آمان که فاحشه کند و مانکار،

« مِنْ رِسَائِكُمْ » اریں رمان شما ، « فَلْيَشْهَدُوا عَلَيْنَ اَرْقَمَةَ مِنْكُمْ » گواه کنید بر ایشان چهارم مرد ار شما ، « فَإِنْ شَهِدُوا » و اگر گواهی دهند [آن چهارم مرد در فاحشه آن رمان] ، « فَأَمْسِكُوهُمْ فِي السُّبُوتِ » ایشانرا در حاشا مار دارید و نگه میدارید ، « حَتَّى يَتَوَقَّعُنَّ التَّوْتُ » تا آن وقت که بمیراند ایشانرا مرگ ، « أَوْ يَحْمَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا » (۱۵) ، یا راهی سارد الله ایشانرا

« وَاللَّذَانِ يَأْتِيَانِيهَا » و آب مرد و زن که آن کند ، « مِنْكُمْ » ار شما ، « فَأَذُوهُمَا » بر سعاید ایشانرا ، « فَإِنْ تَأَنَّا وَأَصْلَحَا » اگر توبه کنند و اصلاح آید ، « فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا » روی گردانید ار ایشان و در گذارید ، « إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا » (۱۶) ، که هدای توبه پذیر است مهرمان همیشه

« إِنَّا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ » مار پذیرش رهی مر هدای است ، « لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِخَفَاءَةٍ » ایشانرا که بدی میکسد سادانی ، « ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ » پس می مار گردند ار بردیک ، « فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ » ایشان آمد که توبه دهد الله ایشانرا و مار پذیرد ، « وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا » (۱۷) ، و هدای دانای راست دوش است همیشه

« وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ » و توبه پذیر نیست ، « لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ » ایشانرا که شرک آرد و بدیها کند ، « حَتَّى إِذَا حَصَرَ أَحَدُهُمُ التَّوْتُ » تا آنکه که حاصر آید یکی ار ایشان مرگی ، « قَالَ إِنِّي نُتُّ الْآنَ » آنکه گوید من مار گشتم اکنون ، « وَلَا الَّذِينَ يَتُوبُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ » [نه ایشانرا توبه است] و نه ایشانرا که توبه کند آنگاه که میمیرد مر کافری ، « أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا » (۱۸) ، ایشانرا که ساحتیم ایشانرا عدای درد مای

النوبة الثانية

قوله تعالى « وَاللّٰثِمِ يَأْتِيَنَّ الْعَاصِيَةَ » الآية - دراستداه اسلام مرد و زن كه بعمل ربا فراهم شده‌ای، و هر دو یتیم بودندی و محسن، حکم ایشان آن بود که ایشان را از یکدیگر جدا کردیدی، و مردان را داشتندی، چنانکه درین آیت گفت « فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ »، و اگر هر دو مکر بودندی، در حال ربا حکم ایشان ایندا بود، چنانکه در آیت دیگر گفت « فَأَذْهَبَا »، و ایندا آن بود که ایشان را در آن ربا می‌سرریش کردند و می‌وحر گفتند اِشْهَكُمَا حُرْمَاتِ اللَّهِ، و عَصِيَّتُمَا، و استَوْحَشْتُمَا بِغَاثِهِ پس هر دو آیت مسوح شد، آیت اول حُلِدَ و رحم، و آیت دوم حُلِدَ و تعریب، و ناسخ این بود که مصطفی (ص) گفت اُخْدَوْنِي، قد جعل الله لهن سبيلاً، الکر بالکر حلد مائة و تعریب عايم، والثيب بالثيب حلد مائة و الرحم پس در حق یتیم دیگر بار حلد مسوح گشت، و رحم ثابت شد، و ناسخ این بود که مصطفی (ص) گفت در آن حر معروف « وَأَمَّا أَنْتَ يَا إِبْرَاهِيمَ فَأَعْدِ عَلَيَّ امْرَأَتِي هَذَا، فَإِنْ اعْتَرَفَتْ فَأَرْحُمَهَا »، بعد از اعتراف رحم فرمود و حلد فرمود و بیر آیتی است از قرآن که حظ آن مسوح است، و حکم آن ثابت، و هو قوله تعالى « الشَّيْخُ وَالشَّيْخَةُ إِذَا رَبَّيَا فَأَرْحُمُوهُمَا أَلَا يَسْلَوْنَ اللَّهَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ »، اما ناسخ آیت دوم همین است « الکر بالکر حلد مائة و تعریب عايم »، و هم این آیت که الله گفت « الرَّابِيَةُ وَالرَّامِي فَأَحْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ حَلْدَةٍ »، و علی الحمله سحر درین آیت و در بیان حکم ربا آست که اگر نالعی عاقل با احتیاط خویش و از تحریم ربا آگاه، ربا کند، و مروی درست شود، از اقرار و اعتراف وی، نا از گواهی چهار مرد عدول، گواهی بیک صورت، اگر مرد و زن هر دو محسن

باشد هر دو را رحم کند بقول عمر «إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ»
و کتب مِنَّا أَنْزَلَ اللَّهُ آيَةَ الرَّحْمِ، وَرَحِمَ رَسُولُ اللَّهِ (ص)، وَرَحِمَا بَعْدَهُ، وَالرَّحِمُ
هِيَ كِتَابُ اللَّهِ حَقٌّ عَلَى مَنْ رَمَى إِذَا أَحْصَنَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ، إِذَا قَامَتِ الْبَيْتَةُ، أَوْ كَلَنَ
الْحَجَلُ أَوْ الْإِعْتَرَاؤُ، وَإِذَا كَرِيكِي مَحْصَنٌ مَاشِدٌ وَيَكِي نَهْ، بِرِمْحَصِنَ رَحِمَ اسْتِ وَبِرْعِي
مَحْصَنٌ حَلْدٌ وَتَعْرِبٌ، وَشَرَطُ احْصَانٍ بِلَوْعِ اسْتِ، وَعَقْلٌ، وَحَرَّتٌ، وَاصَاتٌ دَرِيكَاحِي
دِرْسَتْ وَكِفَيْتِ رَحِمَ آسَتْ كِه سَكْ دِر وِي مِي اِنْدَارِدِ نَا هَالَكْ شُود، وَ اِگَر دِر
مِيَانِه بَگَرِ بَرْد، وَ حَذَّ وِي نَاقِرَارِ وَاحِبْ شَدِه اسْتِ نِه نِه بَيْتِه، اِر پَس وِي سَايِد رِفَتْ
وَعَرُو نَايِد كُنْدَاشْت، كِه دَر حِرَاسْتِ كِه يَكِي رَا سَسْكَسَارِ مِي كَرْدِدِ دَر عَهْدِ رَسُولِ (ص)
چُون سَكْ بُوِي رَسِيْد بَگَرِ رِحْتِ اِر پَس وِي بَر فَمْتِدِ وَ اُو رَا مِي رَدِدِ نَا هَالَكْ شَد
رَسُولِ حِدَا كَفْتِ هَلَا بَر كَتْمُو لِمَلِه يَتَوُبُ فَيَتَوَّبُ اللَّهُ عَلَيْهِ « وَ اِگَر كَسِي اَقْرَار دَهْدِ
مِرَبَا، پَس اِر اَن اَقْرَارِ حَوْشِ مَارْ آيِد، اَن رَحْوَعِ اِر وِي مَقْوَلَسْت، وَ حَذَّ اِر وِي
بِيَقْتِد، وَ اِگَر رَمِي حَامِلْ مَاشِدْ كِه مَسْتُوحِ رَحِمِ بُوْدِ نَا مَارِ بَهْدِ اُو رَا رَحِمِ مَكْسِدِ،
لِمَا رَوَى اَنْ اَمْرَاهُ مِنْ عَامِدٍ مِنَ الْأُرْدِ حَامِلَةٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص)، فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ
طَهِّرْنِي، فَقَالَ وَبِحُكِّ اِرْحَمِي فَاسْتَعْمَرَى اللَّهُ وَتَوْبِي إِلَيْهِ، فَقَالَتْ نَرِيدُنَّ تُرْدِدْنِي
كَمَا رَدَدْتَ مَا عَرَفْنَاكَ؟ أَمَّا حُلِّيْ مِنْ الرِّمَا فَقَالَ رَبِّتِ؟ قَالَتْ نَعَمْ قَالَ لَهَا حَتَّى
نَضْمِي مَا فِي طَبْلِكِ قَالَ فَكَلِمَلَهَا رَحْلٌ مِنَ الْإِنصَارِ حَتَّى وَصَعَتْ فَأَتَى النَّبِيَّ (ص)،
فَقَالَ قَدْ وَصَعْتَ الْعَامِدِيَّةَ فَقَالَ إِذَا لَا تُرْحِمُهَا وَتَدْعُ وَلَدَهَا صَغِيرًا، لَيْسَ لَهُ
مِنْ يُرْصَعُهَا (۱) فَقَامَ رَحْلٌ مِنَ الْإِنصَارِ، فَقَالَ إِلَى رِصَاعِهِ يَا سَيِّدُ اللَّهِ فَرَحَمَهَا وَ اِگَر
رَا مِي يَا رَايِه نِه مَحْصَنْ مَاشِد، حَذَّ وِي، اِگَر اَرَادَ مَاشِدِ صَدِ قَارِيَانِه اسْتِ، وَ اِگَر سَدِه
بُوْدِ نَا كَبِيْر كَسْمَاحِ قَارِيَانِه وَ بَرِ رَوِي (۱) وِي بَر سَدِه وَ رَحَائِي كِه مَقْتَلِ بُوْدِ بَر سَدِه،
اَتَا مَارِ سَرِ رَسَدِ كِه حَايِ شَيْطَانِ سَرَا سْتِ، وَ قَهْرِ شَيْطَانِ دَر اَن اسْتِ، كَذَلِكَ قَالَ ابُو نَكْرِ

و يك سال او را از وطن خویش بیرون کنند، اگر آزاد باشد و اگر بنده، و اگر مرد باشد یارن، الی مسافة تُقصر فیها الصلوة و مذهب ابو حنیفه (رس) قریب نیست، و چون حدی از حدود شرع واجب شود بر کسی، الله روا باشد که در آن شعاعت کند، که مصطفی (ص) گفت من حالت شعاعته دون حد من حدود الله فقد صادق الله اما پیش از آنکه نیت درست شود، و طاهر گردد، مستحب است ستر کردن و ارسر آن فراگذاشتن، لقوله (ص) «تعاونا الحدود فیما بینکم، فما بلغتم من حد فقد وحب»، و قال «ادروا الحدود عن المسلمین ما استطعتم، فإن کان محرراً فقلوا سبیلہ»

قوله تعالى «انما الثوبة علی الله» الآية - یعنی انما الثوبة الّتی اوحا الله علی نفسه بصله قوتها، «الذین يعملون التوبة» - میگوید آن توبه که الله تعالی بصل خویش پذیرفتن آن بر خود واجب کرده است، توبت ایشانست که نادانی فراسر گناه شود، پس عن قریب توبه کند این «من قریب» آنست که حائی دیگر گفت «ولم یسروا علی ما فعلوا» یعنی که از گناه رود باز گردند و بر آن مصر باشند

گفته اند «بجهالة» درین آیت کلمه مذمت است نه کلمه معدرت از هیچیکس ندی بیاید مگر که آن ندی او از نادانی بود، که معصیتها همه نادانی است، هر که بعدا عاصی شود آن معصیت وی جهل است اگر چه مرد متمر و عاقل بود، و این جهل بحقیقت بدو چیر باز میگردد یکی آنکه قدر الله که بوی عاصی میشود بمیداند دیگر آنکه قدر عقوبت بر آن فعل معصیت نمیداند رجاح گفت این جهالت احتیار لدت فابی است بر لدت مافی

«ثم تنوبون من قریب» - یعنی قبل الموت ولو بمواق نافی، و يقال قبل معاسة ملك الموت و روی أنه اجتمع اربعة من اصحاب رسول الله (ص)، فقال احدهم سمعت

رسول الله (ص) يقول « ان الله يَمَلُّ توبة العبد قبل ان يموت يوم » فقال الثاني
 وَاَنَا سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ « ان الله يَقْتُلُ مَوْتَهُ العبد قبل ان يموت نصف يوم » فقال
 الثالث وَاَنَا سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يقول « ان الله يَقْتُلُ توبة العبد قبل ان يموت
 بَصَحَّةٍ » فقال الرابع وَاَنَا سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يقول « ان الله يَمَلُّ توبة العبد
 ما لم يُعْرِعْ »

وَرَوَى أَقْبَهُ (ص) قَالَ مِنْ ثَابِ قُلْ مَوْتَهُ سَبْعَ نَابِ اللَّهِ عَلَيْهِ ، وَفِي رِوَايَةٍ
 قَبْلَ اللَّهِ تَوْنَهُ ثُمَّ قَالَ انَّ السَّاعَةَ لَكَثِيرَةٌ ، مَنْ ثَابَ قُلْ مَوْتَهُ شَهْرٍ ثَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ ، ثُمَّ
 قَالَ انَّ الشَّهْرَ لَكَثِيرٌ ، مَنْ ثَابَ قُلْ مَوْتَهُ حُمَّةٍ ، ثَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ ، ثُمَّ قَالَ انَّ الْحُمَّةَ لَكَثِيرَةٌ ،
 مَنْ ثَابَ قُلْ مَوْتَهُ سَاعَةٍ ، ثَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ ، ثُمَّ قَالَ انَّ السَّاعَةَ لَكَثِيرَةٌ ، مَنْ ثَابَ قُلْ
 ان يُعْرِعْ ، ثَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ ، ثُمَّ تَلَاهُهَا الْآيَةَ « أَمَّا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ
 بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ » فَقَالَ كُلٌّ مَا كُلُّ قُلْ الْمَوْتُ هُوَ قَرِيبٌ وَرَوَى أَنَّهُ
 (ص) قَالَ لَنَا هُطْلُ أَمْلِسُ قَالَ وَعَرَّتْكَ وَعَطَمَتْكَ لَا تُفَارِقُ ابْنَ آدَمَ حَتَّى يُفَارِقَ رُوحَهُ
 حَسَدَهُ فَقَالَ اللَّهُ بَعَرْتَنِي وَحَلَلَنِي ، لَا أَحْبَبُ التَّوْبَةَ عَنْ عُدَى حَتَّى يُعْرِعَ

« وَلَيْسَتْ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ » - يَعْنِي الْمَشْرُكِينَ وَالْمُصَافِقِينَ « حَتَّى
 إِذَا حُصِرَ أَحَدُهُمُ الْمَوْتُ » ، وَوَقَعَ فِي التَّرْعِ ابْنُ بَرْدِيقٍ مُطْلَعٌ اسْتُ بَوَاقِ مَعَايِهِ ،
 كَيْهَ جَرِيٍّ أَرِغِبَ وَبِرَا دِيدَهُ وَرُشِدَ كُفْتُهُ أَدِ مَعَايِهِ مُلْكُ الْمَوْتِ دَرُوقَتْ مَرَكَا
 إِمَارَاتُ قِيَامَتِ اسْتِ وَنَشَانُ آخِرَتِ ، وَدَرُ آخِرَتِ تَوْبَهُ مَدَهُ بِدِيرِدِ ، وَإِيمَانُ دَرِآنِ
 سَاعَتِ قَبُولِ مَكْسَدِ ، كَيْهَ أَنَّهُ إِيْمَانُ مَعِيْبِ اسْتِ ، وَرَبُّ الْعَالَمِينَ مِيكُوِيْدِ
 « الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ » مُؤْمِنَانِ ائْتِشَادِ كَيْهَ إِيْمَانِ مَعِيْبِ آرَدِ ، وَإِيْمَانُ كَيْهَ بِدِيرِدِ
 إِيْمَانُ مَعِيْبِ اسْتِ

« أُولَئِكَ اعْتَصَمُوا بِهِمْ عَذَابُ الْيَمِّ » - ائْتِشَادُ سَاحَتِ اسْتِ ، وَالْعَنَادُ سَارِ ، وَالْعَنِيْدَةُ

طَلُّ عُرُوسِ

النوبة الثالثة

قوله تعالى « وَاللَّيْلِ بِأَيْسِ الْفَاحِشَةِ مِنْ سَائِكُمْ » الآية - کردگار بهان
 دان ، خداوند مهربان ، و بحشاینده در همگان ، درین آیت حرداد از رحمت و فضل
 خود برسدگان ، و اسال ستر خویش بر عیب انشان ، تا همه خود داند فعل بنایشان ،
 و آب روشان مرد در بیک حلقان هر چند رهی شوح تر ، وی حل حلاله کریم تر ،
 هر چند رهی گیرنده تر ، الله او را نارحواستدتر

رؤی فی بعض الكتب الممرلة « عدی ! انت العواد الی الذنوب ، وانا العواد الی
 المعصية ، لتعلم انا و انت انات » داود (ع) ربور خواندی ، هر که که نآنتی رسیدی
 که در آن دگر گناهکاران بودی گفتی اللهم لا تعمر للخطائين ! ملکا بر که کاران
 رحمت مکن ، و تقدیر انگشت تهدید در وی میگیرید که ای داود ! باش تا را کار
 افتد ، آنکه اریں گفته استعمار کسی ! پس چون آن واقعه بیفتاد ، و آن زیر تقدیر در
 خلق او مشست در حاک بدم میعلتید و میگفت « رب اعزلی » ، و تقدیر میگفت
 ای داود به بومیگفتی که که کارا را میامرز ، گفت نارحدا یا بداسته بودم همور
 مکر بودم مفرع سهام قدر مگشته بودم نارحدا یا ! از آن گفت توبه مکنم تو آن
 کن که سرای آمی تو احوال بسدگان به دایمی مطلع بر سرانیشی عزیز و سلفانی
 کریم و مهربانی

از مهربانی وی مکنهای بشو ، مگر درین آیت ، و نامل کن درین حالت ، که
 شهادت چهار گواه عدول در سوت فاحشه معتز کرد ، و روحی و تحقیقی که اقامت
 نیست بر آن صفت دشحوار صورت مدد این همه از آب کرد تا آن فاحشه بر سده
 درست نشود ، و او راهصیحت برسد مصطفی (ص) این خلق کریم را در گاه عزت گرفت ،

و این ادب پیاموخت، تا چون **هاجر بن مالك** بروی آمد، و اقرار داد بفاعشه، رسول خدا بهاها را پیش میآورد، و او را ادرس آن فرامیداشت و درحراست که اول **هاجر** گفت یا رسول الله طهری، مرا پاک گردان رسول گفت برو ای **هاجر** استعمار و توبه کن **هاجر** ساعتی رفت، نار آمد، و همان سخن گفت رسول بهمان جواب داد تا سه بار رفت چهارم بار که نار آمد، رسول خدا گفت ترا ارچه پاک کنم؟ **هاجر** گفت ار ما دیگر بار رسول (ص) و اسر (۱) بهانه شد، گفت مگر دیوانه است این مرد؟ گفتند یا رسول الله دیوانه نیست گفت مگر حمر حورده است، و مست شده؟ یکی را گفت سگر تا خود از وی بوی حمر آید یا نه؟ گفتند نه آنکه رسول گفت یا **هاجر** رما کردی؟ **هاجر** گفت آری رسول گفت سگر مگر که بطری کردی، یا ندنست پاسبیدمای (۲)، یا دهر دادهای؟ گفت نه، یا رسول الله پس دیگر بار بر ما اقرار داد پس رسول خدا هر مود تا ویرا رحم کردند آنکه یا در ابرا گفت استمعروا لِمَا عَرَسَ مَالِكُ لَقَدْ تَابَ تَوْبَةً لَوْ قَسَمْتُ بَيْنَ أُمَّةٍ لَوْ سَمِعْتُمْ مَا أَيْبَهُمْ آوَرَدَمَانِدَ که نارخدای عالم آن سوخته را در سیر بشواید که یا **هاجر** ندانسته بودی که ما رسول، سعید احکام شرع را فرستادیم، و حاکم مملکت کردیم، چون نزدیک وی شدی وی اندر حکم کردن و حد زدن تقصیر نکند، که قلم شرع بدو داده ایم آنکه بدرگاه او شدی ترا رحم کرد، چرا بدرگاه من نیامدی تا توبت تو پذیرفتی، و کما هت در گذاشتمی؟ **فَإِنِّي أَنَا الْمَعْرُورُ الرَّؤُوفُ**

«أَمَّا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ التَّوْبَةَ سَجَالَةً» الآية - توبت مشا راه

است، و سالار نار، و کلید گنج، و شفیع وصال، و سر همه شادی، و مایه آرزای اول پشیمانی در دل است، پس عذر بر رسان، پس بریند از بدی و بدان، در حرا می آید که هر که توبه کند و رقیقان بد نکندارد، نائب نیست هر که توبه کند و

طعام و شراب بنگذارد نائب بیست هر که توبه کند و حمامه حواب بنگذارد، و حواب
 از دیده بیرون نکند، نائب بیست هر که توبه کند و از مال وی آنچه از قوت سر
 آید اطلاق نکند نائب بیست شرط توبه آنست که از همه موجودات دل برگیرد،
 و روی در حق آرد هر حون و گوشت که بر هفت اسد نام دارد بر ریاضت فرو گذارد
 توبه مقدمه آتش است که از قعر دوزخ آمده، تا آنچه فردا آتش با تو خواهد کرد،
 تو امروز آب دیده با خود بکسی توبه اشخاص حصرت است، بر تو فرستادند که
 ای حوا بمراد این حکم تا کی؟ و این بدعهدی تا چند؟ و از آی و صالحی بکن
 ای مار هوا گرفته مگر آی و مرو

کمر رشته تو سری در انگشت مست

ای آزاد مرد! چند که در حوائی؟ بیدار شو که وقت صباح است! و در سر
 شور شراب شوق داری؟ هین که هنگام صبح است! ما کی شکسته دل و عهدی؟ بیا
 که وقت قبول صیحت و توبه صبح است

«و لیست التوبة للذین یعملون السیئات» الآية - بر ما علم توبه پیش از
 مرگ ناید، و گر همه يك لحظه بود، و بر ما معاملت پیش از عادت نفس ناید در
 حویشتن دیدن، و خود پرستیدن، هر که حویشتن را پسندید و عادت در خود مگرد،
 در توبه بروی فرو بستند، و آب فلاح از وی مار گرفتند

دور شو از صحبت خود بر در عادت پرست

موسه بر حاک کف پای و خود میرا در

نه هر که در راه شریعت توبه کرد بمعفو و معفرت رسید، از روی حقیقت صدق
 محبت رسید! روز گاری داود بیعامر (ع) میگرفت و بصرع میکرد آخر او را
 گفتند یا داود لم تکفی وقد عمرت لک، و ادر صیت حصتک، و قلبت بونک! چرا!

می گریی و ترا آمریدیم ، و حصمت حشود کردم ، و توت توقول کردم ، و عدوت
 پیدبرتم ، گفت مار حذایا ، میدام ، لکن آن وقتِ حوش که داشتم در سحت ،
 و آن نفس که مرا ماتو بود در حلوت ، بازده گفت یا شاه او ، هیهات اداک
 وُد قد مصی

فَعَلَّ سَبِيلَ الْعَيْنِ بِعَدَاكَ بِالْكَافِ فَلَيْسَ لِأَيَّامِ الْقَضَاءِ رَحُوعٌ
 دردا و دریم که از آن حاست و شست
 حاکیست مرا بر سر و مادیست دست

هـ - النوبة الاولى

قوله تعالى « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا » ای ایشان که مگر و بند ، « لَا يَجْعَلْ لَكُمْ »
 شما را حلال نیست ، « أَنْ تَرْثُوا النِّسَاءَ » که زمان یکدیگر میراث نرید ، « گرها ،
 بر ما بست ایشان ، « وَلَا نَعْصِلُوهُنَّ » و ایشانرا از نکاح مار مدارید ، « لِنُدْهِنُوا
 بِمَصْنَعِ مَا آتَيْنَاهُنَّ » ما از آنچه فرا ایشان می باید داد چیری نرید ، « إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ
 نَفَاجِشَةً » مگر که فاحشه ای کسد ، « مُنْجَنَةً » فاحشه ای به نیت روش کرده و محکم ،
 « وَ عَاثِرُوهُنَّ بِالْمَرْوَةِ » و ما ایشان می کوئی رد گامی گرارید ، [و حجاب
 دارید] ، « فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ » اگر ایشانرا بخواهید و حوش بیاید شما را ، « فَصْنِ
 أَنْ تَكْرَهُنَّ شَيْئًا » مگر که شما را ناحوش آید چیری ، « وَ يَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا
 كَثِيرًا ^(۱۸) » و خدای در آن شما را می کوئی فراوان دارد و سارد

« وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ رَوْحٍ » و اگر بخواهید بدل گرفتن روی ، « مَكَانَ
 رَوْحٍ » دست مار داشتن روی ، و محای وی دیگری مری کردن ، « وَ آتَيْنَهُمْ
 إِحْدِيَهُنَّ قِطَارًا » و آن زن را داده باشید قطاری از مال ، « فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا »

چیزی را آنچه ویرا دادید برستانید « أَتَأْخُذُونَهُ » می نازستانید از آب
کلوی که ویرا دادید « نُهْنَاءُ » لیلای مرگ، « وَ إِنَّمَا مُبِیْأٌ ^(۳۰) » و مره
آشکرا ۱۰

« وَ كَيْفَ تَأْخُذُونَهُ » و خود چون نازستانید، « وَ قَدْ أَصْبَىٰ نَفْسُكُمْ إِلَىٰ
نَعْرٍ » پس آنکه بیکدیگر رسید و هام پوست ریسته باشید، « وَ أَحَدَنَ بِكُمْ
مِثْقَالَ عَلِيطٍ ^(۳۱) » و ایشان از شما مستدامد پیمانی مرگ

« وَلَا تَكْبِهُوا » و برمی مکید، « مَا تَكْحَ أَنْفَاؤُكُمْ مِنَ السَّاءِ » آن
رن که پدران شما برمی کرده باشد، « إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ » مگر آنچه در حاهلیت بود
و گذشت، « إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً » آن ربا است [بردیك حد]، « وَ مَتَا » ورشتی است،
« وَ سَاءَ سَبِيلًا ^(۳۲) » و بدرای وستی که آست

« حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ » حرام کرده آمد مر شما، « أُمَّهَاتُكُمْ » برمی کردن
مادران شما، « وَ نَسَاتُكُمْ » و دختران شما، « وَ أَخَوَاتُكُمْ » و خواهران شما،
« وَ عَمَّاتُكُمْ » و خواهران پدران شما، « وَ خَالَاتُكُمْ » و خواهران مادران شما،
« وَ نَسَاتُ الْأَحْ » و دختران برادران شما، « وَ نَسَاتُ الْأَحْتِ » و دختران خواهران
شما، « وَ أُمَّهَاتُكُمْ اللَّاتِي أَرْصَمَكُمْ » و مادران شما که دایگان شما اند شیر،
« وَ أَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرِّضَاعَةِ » و هام شیران شما که خواهران شما اند شیر، « وَ أُمَّهَاتُ
بِسَانِكُمْ » و حورسوان (۱) شما یعنی مادران رباں شما، « وَ زَنَاتُكُمْ اللَّاتِي فِي
حُجُورِكُمْ » و دختران (۲) شما که در کنار های شما اند [یعنی دختران رباں
شما از دیگران]، « مِنْ بَسَانِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بَهْنَ » از آن رباں شما که با ایشان
بوده اید و دخول کرده اید، « فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بَهْنَ » اگر با ایشان بوده

سید و دحول نکردید (۱) «فَلَا حَاحَ عَلَيْكُمْ» مرشما تنگی نیست، «وَحَلَّائِلُ أَنْتَابِكُمْ» و رمان پسران شما، «الدِّينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ» ایشان که از پشت شما آیند، «وَأَنْ تَحْتُمُوا تَيْنَ الْأُخْتَيْنِ» و حرام است مرشما برمی داشتند دو حواهر یک حای [یعنی هر دو بهم]، «إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ» مگر آنچه در جاهلیت بود و گذشت «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزُورًا رَحِيمًا» (۳۳) هدای آمر رکار است مهران همیشه

الجزء الخامس

«وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ» و حرامست مرشما زنان شوی مند (۲)، «إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْتَانُكُمْ» مگر چیزی که ملک شما بود، «كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ» این بسته خدا است مرشما، [میدانید و می‌دید برید]، «وَأُحِلَّ لَكُمْ» و شما را حلال کرد و گشاده «مَا وَرَاءَ ذَلِكَ» هر چه گذارنده آست که برشمر دیم، «أَنْ تَتَوَّأ بَاءُ الْكُفِّ» شرط آنکه زن که برمی کسید نکلوین کسید ارمال خوش، «مُعْصِيَنَ» سکاح پاک زن کرده، «غَيْرَ مُسَافِحِينَ» نه بر با ناوی گرد آمده، «فَمَا اسْتَمْتَمَ بِهِ مِنْهُنَّ» هر که سکاح تمت برمی گرفته‌اید ارایشان، «فَأَتَوْهُنَّ أُخُورَهُنَّ» احرهای ایشان بایشان گراید، «فَرِيصَةً» آب مرشما واحد و نریده است «وَلَا حَاحَ عَلَيْكُمْ» و مرشما تنگی نیست، «فِيمَا تَرَاغَيْتُمْ بِهِ» در آنچه بایکدیگر مردورن همدانسان شدید (۳) در کمیت کلوین، «مِنْ تَمَدِّ الْعَرِصَةِ» پس آنکه عقد بر کلوین بسته بید (۴)، «وَمِنْ حُودِ وَاحِدٍ كَرْدَةٍ» «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا» (۳۴)، که هدای دانای است راست دانش همیشه‌ای (۵)

۱ - سعه ح اگر با ایشان سوده باشد و دحول نکرده ۲ - شوسد =

شوهر دار ۳ - سعه شید = شوید ۴ - سعه ح باشد ۵ - سعه ح همیشه

التوبة الثانية

قوله تعالى «يا أيها الذين آمنوا لا يجل لكم أن ترقبوا النساء كرهاً» - درین آیت دو حکم است یکی آنست که زن را می نکاح میراث مردن حرامست ، و این از نکاحهای جاهلیت یکی است دیگر حکم آنست که زن را نمی کردند بر کرامیت آن زن شاید ، از بهر آنکه میراث مردن زن می نکاح بطوع زن هم مروا است ، و ایشان می رساء زن و می طوع زن آن زن را می حق وارث دیدند الله تعالی آنرا ناطل کرد ، و آنکس که این آیت در شأن وی فرو آمد قیس بن ابی قیس الانصاری بود ، و کیشته است مع الانصاریة زن پدرش چون انوقیس از دین برون شد و کیشته از وی نار ماند ، قیس پیش از آنکه کیشته بحانه پدر بار شد ، حامه مروی افکند ، و گفت إنما أَرُّنُكَ لَأَنِّي وَلِيَّ رَوْحِكَ وَأَنَا أَحَقُّ بِكَ ، و عادت ایشان در وراثت زنان همین بود که عصه شوهر حامه بر آن زن افکندی ، پیش از آنکه ناهل حوش نار شدی ، و اگر ناهل نار شدی ، و حامه مروی بیفکند ، و از وراثت حر نداده ، این حقیقت آن عصه را سودی پس چون قیس ، کیشته را میراث برد ، و برا فرو گذاشت می مراعات می بقیه نه او را مراعات میکرد ، و نه از حالت خویش رهایی میداد ، بطمع آنکه با مگر خوشتر را مال باز برد کیشته بر حاست و بیش رسول خدا رفت ، و قصه خویش را رگفت رسول (ص) گفت رو بحانه مشین تا الله تعالی در حق تو فرمان دهد ، و حکم کند جماعتی از زنان هدیه چون حال کیشته شنیدند همه بر حاستند و گفتند ما رسول الله حال ما هم حال کیشته است ، اما کیشته را پسر شوهر و احواست ، و ما را اساء اعمام شوهر پس رب العالمین ایس آیت فرستاد ، و آن حکم ناطل کرد

« اَنْ تَرْتُوَا السَّاءَ كَرِهًا » - بسم کاف قرائت حمزه و کما فی است، وفتح کاف قرائت باقی، و همالمتان کالفقر والفقر، والصَّعْبُ والصَّعْبُ، والدَّفُّ والدَّفُّ والشَّهْدُ والشَّهْدُ ابو عمرو و شیبانی میگوید هرچیزی که تو آمارا بدل کراهیت داری، آن گزوه است بفتح، و هرچه مشقت آن بر تو است آن گزوه بضم و ابو عید و جماعتی گفته اند گزوه بفتح مصدر است و گزوه بضم اسم است، ای اسم ما کرهت و گفته اند بفتح از اکراه دیگری است و بسم از کراهیت نفس حوش، و حر اربین گفته اند، و الصحیح ابهما لمتان قاله ابو علی العموی

« وَلَا تَعْضُلُوْهُنَّ لَدْهَوَا سَمْعُ مَا آتَيْنَهُنَّ » - ابو عاص گفت این در شأن کسی است که زن حوش را بفرستد بی بصری و حطی که زن را سودار داشت وی، و کراهیت میدارد صحت این زن، و در آن داشتن ویرا مار دارد از شوی دیگر کردن، تا آنکه زن حوشتش را از وی مار حرد نکلوین، که بروی دارد رب العالمین ابشارا از آن بهی کرد، پس استنسا کرد و گفت « اَلَا اَنْ يَّأْسِيْنَ فَاَحْشَةَ مَيْمَةِ » مگر این زبان فاحشهای کند فاحشه ایسارنا است، و گفته اند که عصبان و نشور است، یعنی درین دو حال صرار زبان روا بود، تا حوشتش را مار حرد، و هدیت دهد

رَوَى حَاضِرِي عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ قَالَ النَّبِيُّ (ص) اِتَّقُوا اللَّهَ فِي السَّاءِ، فَإِنَّكُمْ أَحْدَسُوهُنَّ بِأَمَانَةِ اللَّهِ، وَاسْتَحْلَلْتُمْ فُرُوجَهُنَّ مَكْلَمَةَ اللَّهِ، وَلَكُمْ عَلَيْهِنَّ أَنْ لَا يُوطِينَ فُرُوجَكُمْ أَحَدًا نَكْرَهُونَ، فَإِنْ فَعَلُوا فَاصْرَبُوهُنَّ صَرْبًا غَيْرَ مُرَّحٍ، وَلَهُنَّ عَلَيْكُمْ رَفَقَهُنَّ وَكُسُوتَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ

« فَاَحْشَةَ مَيْمَةِ » - بفتح با قرائت هکی است و ابو نکر از عاصم، علی بن ابی حمزه، و للمعمول به، نیت بهی میمی، ای فاحشه مطهرة مشته بالشهادة میگوید مگر

فاحشهای کسد بچهار گواه، هام سخن، بروی روش و محکم کرده و يقال فاحشة
 قد تُتین حشها، هه منیته باقی قراء مکر یا حواحد منیته، علی بناء العمل للمفاعل،
 ای فاحشة منیته طاهرة میگوید مکر فاحشهای کسد پیدا و روش و قبل
 لمعنی فاحشة تین حشها، و تین برین قراحت لارم است، و مرقرات اول متعذی
 ست، و گفته اند برین قراحت هم متعذی است، والمعنی فاحشة مطهرة للحد علیها
 میگوید مکر فاحشهای کسد که حد برایشان پیدا و روش کند مان، و تین لارم
 است، يقال مان الامر و تین اذا طهر، اما آنان و تین و استنان هم لارم است و هم
 متعذی قال سیمویه آنان الامر و تین و استنان، استه و منته و استسته

«و عاشرهنّ بالمعروف» - یعنی فلان یا این با فاحشة میگوید چون
 ین زبان فاحشهای مکسد، و بشور و بافرمانی ارحمت ایشان بود، با ایشان حوش
 رد گانی کسد، و در عشرت آداب شریعت بحای آرید، و خلق بیکو کار فرمائید،
 رسها از ایشان احتمال کسد، و بر محال گفتن و ناسپاسی ایشان سر کسد، و با
 یشان گرفته و باریک ماساید، و مقدر عقل ایشان با ایشان رد گانی کسد مصطفی (ص)
 گفت «حیر کم حیر کم لأهله، و أنا حیر کم لأهلی» بهتر شما آست که با اهل
 حوش بهتر است، و حوش حوی تر، و حوش رد گانی بر، و من با اهل حوش ارحمه
 بهترم و آخر سحی که مصطفی (ص) در آخر عهد حوش گفت، آن بود که نماز
 پای دارید، و مرد گانرا بیکو دارید، و مر شما ماد که حق زبان بحای آرید که
 سیراند در دست شما، با ایشان رد گانی بیکو کسد و کان الی (ص) من الناس
 مع سائمه (١)

«فان کرهتموهنّ فسی أن تکرهوا سیئاً و یجعل الله فیہ حیراً کثیراً»
 میگوید اگر شما ایشانرا بخواهید وصحت ایشان کراهیت دارید، باشد که شما را
 ١ - در معجم سی از کلمه الی (ص) حائی با اندازه یک کلمه حالی مانده و
 تردیدی نیست که کلمه ای بطور «ارفق» افتاده در آن بدون آن عادت ناقص است

ارشان (۱) روقی و منعمت مود، یا فرزندى صالح پدید آید، که شما را دعای
 بیکو کند و گفته اند معنی آست که اگر شما صحبت ایشان کراهیت می دارید، و
 ایشان را طلاق میدهند، باشد که شوی دیگر کند، و حدای تعالی آن شوی را روی
 روری فراوان دهد و فرزند بیکو

« و این آردم استدلال روح مکن روح و آیتهم احدیهن قسطاراً، الآیه - اگر
 کسی زن خوشتن را طلاق دهد، و دیگری بجای وی کند، و آن را که طلاق
 داده است قسطاری در مهر بوی داده بود قسطار پُریِ پوستِ گاوی از رو بود یا
 از درم، و گفته اند هر از دیار بود، و گفته اند پانصد، علی الحمله مالی فراوان
 باشد میگوید اگر يك قسطار در بوی مهر داده بید (۲) هیچیر (۳) و امستاید
 این دلیل است که چون از آن زن، فاحشهای بیاید، و شوری سود، سرار وی نمودن
 مطمع فدا حرامست ویر رحمت است در معاملات مهر، و دلیل برین رحمت آست
 که عمر خطاب، ۴۱ کثوم را بحواست دختر علی (ع) که از فاطمه بنت رسول الله (ص)
 بود علی (ع) گفت آن دختر کوچکست عمر گفت آنی سمعت رسول الله يقول
 ان کل سب و صهر ینقطع يوم القيامة الا سبی و صهری، فلذلك رعت فی هدی (۴)،
 فقال آنی مُرسلها الیک حتی یطر الی صعرها فأرسلها الیه، فحاته، فقالت انی
 یقول لك هل رصیت الحلة؟ فقال قد رصیتها قال فأکحه علی، فاصدقها عمر
 اربعین الف درهم عمر خطاب دختر علی (ع) را چهل هزار درهم کاوس کرد
 آنکه خود روری بر سر حطه میکرد و میگفت الا لا تُمالوا فی صدق النساء،
 فارتها لو کانت مکرمه فی الدنیا او تقوی عبدالله، لکل اولاکم به التی (ص)، ما اصدق
 امرأة من سائه فو ائنتی عشرة اوقیه

و سجن محمل درین باب است که اگر مرد اگر در مال فراوان و مهر گران، رواست، و رحمت هست، که عمر خطاب چهل هزار درم مهر در حویش کرد، و رسول خدا (ص) ام حبیبه مری خواست، و نجاشی از مهر رسول خدا چهارصد دینار مهر بوی داد، و ابن عمر دختر حویش را کلین دمه را درم کرد، اما چنان بیکوتر است و پسندیده تر که مهر رمان سبک باشد و آسان، نه فراوان و گران، بدلیل آن حر که مصطفی (ص) گفت **أَلَا لَأَتَمَالُوا هِيَ صَدُقَ النَّسَاءِ** و در حر است که رسول خدا (ص) یکی را گفت که در را میخواست رو مطلب کلون، و اگر همه يك انگشتی آهن بود ویر مصطفی (ص) گفت **مِنَ اعْطَى فِي صَدَاقٍ مَلَأَ كَفَرٍ مِّنْ بُرٍّ أَوْ سَوِيقٍ أَوْ تَمَرٍ**، فقد استحلَّ، یعنی فی الکاح

هر چند که این تقلیل در مهر رواست، و شرع بدان آمده، اما احتیاز است که بعضی علماء از سلف نقل کرده اند که ابهم کانوا بکروهون ان یکون مهر الحرائر مثل احرور العایا، الذرهم والذره مین، و یحون ان یکون عشرين درهماً گفتا سلف کراهیت میداشتند که مهر آزاد رمان همچون احرر تولید کاران باشد يك درم و دو درم و ماسد آن، بلی دوست داشته اند که بیست درم بود یا صد درم، یا رطلی درم، یا ریادت از آن چندانکه در آن معاملات باشد

«أَتَأْخُذُونَهُ» استهمای بهی و توسیع (۱) است، «هَتَانَا» یعنی طلباً بهی حق، و الهتان الباطل الذی تنحیر من مطلابه «وَأَتَمَّ مُسِيئاً» ای تَبْئاً، انتصاهما علی أهما مصدران موسوعان فی موضع الحال، والمعنی أَتَأْخُذُونَهُ بَاهْتِنِ وَآتَمِّينَ، و کیف تَأْخُذُونَهُ؟ این در سبیل استهمام گفت چنانکه حای دیگر گفت «کیف تکفرون بالله» میگوید و خود چون و استاید آن مهر که ما ایشان دادید، یا چیزی از

آن مهر پسر اصفا؟ و « اصفا » اربانهائی است که آن کسایات اند در قرآن ارحام،
وَأَصْلُهُ الْعَشِيَان

« وَأَحَدُنْ مَكْمُ مِثْلًا عَلِيًّا » - این مِثْلًا آنست که امساک معروف است و تریح
ما حصار، از تریح با حصار یکی آنست که ارحق آن زن چیری کاسته بیاید
مجاهد گفت مِثْلًا کلمه نکاح است که استحلال مان حاصل شود عکرمه و
ربیع گفتند هوقوله « أَحَدُ تَمُوهَنْ نَأْمَانَةِ اللَّهِ » و استحلالتم فروجهن مکلمه الله،
« وَلَا تَسْكُحُوا مَا كُنْحَ آمَأُ كَمْ مِنْ التَّسَاءِ » - الآية - این در شأن قومی آمد
از عرب که زن پدر خویش بعد از پدر می بار خواستند، و از ایشان صفوان بن امیه
بود و اسود بن حلف و ابوفیل العدوی و قیس بن امی قیس رب العالمین این آیت
فرستاد، و آن برایشان حرام کرد، و این تحریم بمس عقد حاصل شود، و پندرسی
و رساع هر دو در آب یکسانند آنکه گفت « أَلَا مَا قَدْ سَلَفَ » - یعنی آنچه در
حاهلیت بود گذشت، اکنون در اسلام آن حلال نیست فرعارف گفت حال
خود را دیدم، گفتم کما میروی؟ گفت رسول خدا مرا فرستاد مکی که زن پدر
خویش بعد از پدر بار خواسته است، میروم که ویرا کردن ریم « إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً
وَمَقْتًا » ای فاحشه عبدالله و معصیه، ثورث بمص الله « و ساء سبلاً » ای قبح هدا
العقل طریفاً

« حُرِّمَ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ » - رب العالمین درین آیت نکاح چهارده زن حرام
کرد همت از روی سب، و همت از روی سب، اما ایشان که از روی سب حرام اند
مادران اند هر آن زن که سب بوماوی شود اگر دور است و اگر نزدیک، آن مادر
بو است، و بر تو حرام است مادران که مادرت را رادند، مادران که پدرت را رادند،
همه در تحت این حد مندرج اند دیگر دختران اند هر زن که سب وی از روی

ولادت مانو آید، اگر دور بود و اگر نزدیک، آن دختر تو است، و بر تو حرام است. دختران فرزندان و فرزندان فرزندان همه در تحت این شوند. سیوم خواهران اند، که هام شاح تواند از هر جهت که باشد. چهارم خواهران پندارد، که هام شاح پدر باشند. پنجم خواهران مادر، که هام شاح مادر باشند. ششم دختران برادرند، از هر جهت که برادر بود، از یک طرف بود یا از هر دو طرف. هفتم دختران خواهرانند، از هر جهت که خواهر باشد.

اما اشان که از روی سب حرام اند. اول دایه است، که ترا شیر دهد، هر که ترا شیر داد یا پدرت را، یا مادرت را شرداد، وی مادر تو است، بمی از روی حرمت به از روی سب و وراثت و ارایش است که دختران مصطفی (ص) را سات آتهات المؤمنین گویند، نه اخوات المؤمنین. دوم خواهران هام شراند، چنانکه گفت «وَأُحْوَائِكُمُ مِنَ الرِّضَاعَةِ»، و ایشان سهاند همچون خواهران سبی، و هر چند که در قرآن این دو مورد که مخصوص اند، بمی مادران و خواهران که از جهت رضاع محرم اند، اما سنت جماعتی دیگر در افزودن به آنچه گفت «يُحَرِّمُ مِنَ الرِّضَاعِ مَا يُحَرِّمُ مِنَ النَّسَبِ»، و زوی انه قال (ص) «مَحَرَّمَةُ الْوِلَادَةِ حَرَمُهُ الرِّضَاعُ»، اگر ربی کبیرک شوهر خویش را که طفله باشد شیر دهد، آن کبیرک بر شوهرش حرام شود، و قیمتش بیوفتد، که اکنون دختر وی است از جهت رضاع، و اگر ربی پسری دارد، آنکه دختری بیگانه را شیر دهد، آن دختر خواهر این پسر شود، و شاید که این پسر آن دختر را ربی کند. اما اگر آن دختر خواهری دارد مرا این پسر را رسد که آن خواهر را ربی کند، و اگر چه خواهر خواهرش باشد و صورت این درست است که اگر مردی را پسری بود و آنکه ربی خواهد که آن را بر دخترش بود از شوهری دیگر، اکنون دختری آرد از این زن، این دختر خواهر آن

پسر است، هام پدر، و حواهر آن دختر است هام مادر اکموان پسر را رواست که آن دختر را بخواد که ارشویی دیگر است، و اگر چه حواهر حواهر وی است، و در حمله هر مرد که بر وی رسد نکاح درست یا بوطی شهت، یا مملک یمین، و ار وی فرزند در وجود آید، شیروی هم حق مرد است و هم حق زن، چون این رب کودکی بیگانه را شیر دهد، آن کودک را ایشانرا چون فرزند مسمی بود، فرزندان وی و فرزند فرزند چندانکه بود را ایشان حرام شدید اما برادران و حواهران این کودک، و پدران و مادران وی، و اعمام و عتات وی، هیچ را ایشان حرام نشود، و تحریم ایشان معلق ندارد، که آنجا به سب است و نه رضاع

و بدان که حرمت رضاع بعد شرط ثابت شود یکی آنست که چون شیر خورد این طفل، و پیرا کم از دو سال بود، یا دو سال اگر بیش بود رضاع را اثری نبود، که مصطفی (ص) گفت «لارضاع بعد الحولین» دیگر شرط آنست که هیچ رصعت کم بخورد، بحکم حره عائشه، قالت کان فیما أنزل من القرآن عشر رصعات یحرم، ثم نسح بحمسر معلومات

«و أمهات سائکم» و مادران و بان شما بر شما حرام اند این تحریم بعد عقد حاصل شود، اگر زن خویش رسید یا برسد، دخول افتاد یا بفتاد، بعد از عقد نکاح مادر زن حرام است، حرامی مؤبد، با آن حد که اگر دختر کی طفله بر وی بخواد، و عقد نکاح بعد، پس و پیرا طلاق دهد، پس آنکه زنی احسیه آن طفله را شیر دهد، آن احسیه بر وی حرام گشت، از بهر آنکه مادر دختری است که آن دختر زوری زن وی بود نکاحی صحیح

«و زبائنکم اللاتی فی حوزکم من سائکم اللاتی دخلتم بهن» - و دختران و بان شما بر شما حرام اند، یعنی پس از آنکه بمادران ایشان رسیدند، و دخول کردید

اگر مردی زنی بخواهد و دخول کند، آنکه آن زن را طلاق دهد، پس بعد از طلاق، این زن دختری طفله را شیر دهد، آن دختر مریم مرد حرام شود، از بهر آنکه دختر زنی است که زوری زن این مرد بود و بوی رسیده اما اگر بوی رسیده باشد، و او را طلاق دهد، یا بمیرد، دختر وی زنی تواند کرد، که رب العالمین گفت «فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَحْلَتُمْ هُنَّ فَلَاحُصَاحَ عَلَيْكُمْ» ای می نکاح ساقی، و نه قال السی (ص) ادا نکح الرجلُ المرأةَ فلا یحلُّ له أن یتزوَّجَ ما تمَّها، دخل مالت اولم یدخل و إذا تزوَّج الأمَّ ولم یدخل بها، ثم طلقها، فإن شاء تزوَّج السَّ و در حر است که ۴۱ حبیبه بنت ابی سمیان گفت یا رسول الله حواهر من بنت ابی سمیان زنی بخواهد رسول (ص) گفت بومی دوست داری که من چنین کنم؟ گفت آری دوست دارم، و حواهر خود را بیک سختی و بیک جهانی می خواهم رسول (ص) گفت که او مرا حلال نیست، و روا باشد که ویرا زنی کنم ۴۲ حبیبه گفت یا رسول الله ما چنان دانستیم، و در آن حدیث کردم که تود دختر نوسلمه می خواهی که زنی کسی، گفت دختر نوسلمه که مادرش ۴۳ سلمه است که زن مست، گفت آری رسول (ص) گفت او زنی مست، در حرمش پرورده، و اگر بیز رسته بودی، هم حلال بودی مرا، که وی دختر برادر من است از جهت رضاع، کبیر کی نوبی بود که مرا و نوسلمه را بیک دیگر شیر داد آنکه رسول خدا گفت دختر اب و حواهر اب خود را بر ما عرصه مکید

«وَحَلَائِلُ امْسَائِكُمْ» - نَسَى الْمَرْأَةُ حَلِيلَةَ، وَالرَّجُلُ حَلِيلًا، لَا تَكُلْ وَاحِدٌ مِنْهُمَا حَلَالًا لِصَاحِبِهِ، وَقِيلَ لَا تَكُلْ وَاحِدٌ مِنْهُمَا يَخُلُصَاحِبِهِ، مِنَ الْحُلُولِ، وَقِيلَ لَا تَكُلْ وَاحِدٌ مِنْهُمَا يَحُلُّ أَرَاكَ صَاحِبَهُ، مِنْ حُلِّ الْعَقْدِ میگوید حرام است بر شما که زنان پسران شما زنی کنید، چون زن در عقد نکاح سر نهد، بر پدر حرام گشت بمعنی عقد، اگر پسر از جهت نسب ناسد نا از جهت رضاع هر دو درین حکم مکسا مند، اما پسر حواهره

در سخت این بشود عطا گفت این در شأن سید (مر) مرو آمد، که ویس بنت حشش را برمی خواست، و ویس برن رید حارثه بوده بود، و رید پسر خوانده مصطفی (مر) بود

«وَأَنْ تَحْتَمُوا بَيْنَ الْأَخْتَيْنِ» - و حرام است بر شما که جمع کنید میان دو خواهر برمی کردن، ادھر آنکه دو خواهر صَرة یکدیگر شوند، و نقطیعت رَجم کشد «أَلَا مَا قَدْ سَلَفَ، عَطَا وَ سَدَى كَقَتْدَ أَلَا مَا كُنْ مِنْ يَعْقُوبَ (ع) فَإِنَّهُ جَمَعَ بَيْنَ لِيَا مَ يَهُودَا وَ بَنِ رَاحِيلَ مَ يَوْسُفَ، وَ كَانَتَا اخْتَيْنِ، أَمَّا أَمْرُورَا اِگَر كَسَى سَادَانِی حَوَاهِر رَن حَوِشِ سَحَوَاهِد، فَرَقْتَ بَايْدَ افَكَنْدَن مِیَانِ اِشَان، وَ اِیْنِ حَوَاهِر كَه بَرَرَن حَوِشِ سَحَوَاسْتَه بُوْد اَوْ رَا سَدَاقِ بَاشَد، مَگَر كَه دَحُولِ كَنْد، كَه آنَگَه مَهر المثل واحد شُود لَقَوْلِهِ (مر) «فَلَهُ الْمَهْرُ بَمَا اسْتَحَلَّ مِنْ فَرْحِهَا»، وَ بَا عَذَّتْ اِیْنِ حَوَاهِر سَرِیَايِدَ بَه رَوَا بَاشَد كَه مَاشَرَتِ آن حَوَاهِر كَنْد كَه رَن اَصْلِی بُوْد، وَ چنانكه جمع کردن مِیَانِ دو حَوَاهِر سَكَا حِ رَوَا بَیْسَت، جمع کردن مِیَانِ رَمِی وَ حَوَاهِر پَدَر اَوْ، وَ مِیَانِ رَمِی وَ حَوَاهِر مَادَر اَوْ هَم رَوَا بَیْسَت بَدَلِیلِ حَر، وَ هُوَ مَارُو ی أَنَا السِّی قَالَ «لَا تُسَكِّحُ الْمَرْأَةُ عَلَى عَتِّهَا، وَلَا عَلَى اِسْمَةِ احِبِّهَا، وَلَا عَلَى حَالَتِهَا، وَلَا عَلَى اِسْمَةِ احْتِهَا»

«إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَمُورًا» - یعنی لِمَا كُنْ فِی الْحَالِیَّةِ «رَحِیْمًا» لِمَا كُنْ فِی الْاِسْلَامِ
«وَالْمَحْصَنَاتُ مِنَ السَّاءِ» آیه - اِیْنِ هَعْتَم رَن اِسْتِ اَر مَحْرَمَاتِ كَه اَر رَوِی سَب حَرَامِ كَشْتَه اَنْد، وَ مَحْصَنَاتِ دَر قُرْآنِ مَرْسَه وَ هَمَانْد بَیْكِی دَوَاتِ الْاِرْحَامِ، چنانكه دَر سَرِ آنْتِ كَفت دِیْگَر مَحْصَنَاتِ حَرَاثَر اَنْد اَر اَرَادَر دِنَان، چنانكه آيَا كَفت «وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مَعَكُمْ ذُلًّا أَوْ سَكَّحَ الْمَحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ»، وَ حَاطِی دِیْگَر كَفت «فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمَحْصَنَاتِ مِنَ الْعَدَابِ» سِیَوْمِ مَحْصَنَاتِ عَمَائِفِ اَنْد،

پر حیران و پراسایان ، چنانکه گفت : «إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ» و دوات الارواح را محصنات مان گویند که حصنات ایشان از جهت شوهران است ، فَإِنَّ الْأَرْوَاحَ احْصَوْهُنَّ ، و متواضعان و اصل الإحصان المصح اما حرائر و عتائف ، حصنات ایشان از جهت حریت و عفت است قال الله تعالى : «وَمَرْيَمُ إِمْنًا إِتَىٰ أَحْسَنَ مَرْيَمًا» ای عفت

«والمحصنات من النساء» - میگویند رمایی که ایشانرا شوهران اند بر غیر شوهران حرام اند «إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» یعنی بالنسبة إلى دار الحرب فإنها يحل لمالكها بعد الاستبراء بحیضه ، و این کال لهی ارواح من المشرکین فی دار الحرب ابو سعید حدادی گفت که رسول خدا (ص) دو رحیم لскری را به او طاس (۱) فرستاد ، و ایشانرا بصرت و عیبت بود ، و مردگان آوردند ، و در حمله بردگان ربان بودند که شوهران مشرک داشتند مسلمانان ارضحت ایشان می نخرج نمودند ، یعنی که ایشان شوهران مشرک دارند رب العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد و قيل معناه ، حرامٌ علیکم المحصنات من النساء ، فوق الأربع ، إلا ما ملکت أیمانکم ، فَإِنَّهُ لَا عِدَّةَ عَلَیْكُمْ فِيهِنَّ

«كَتَبَ اللَّهُ عَلَیْكُمْ» - نص است بر مصدر ، توکید را ، و این محمولست بر معنی ، لَأَنَّ مَعْنَى قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ «حُرِّمَ عَلَیْكُمْ أَمْهَانُكُمْ» ، كَتَبَ اللَّهُ عَلَیْكُمْ كِتَابًا ، و هذا كما قال الشاعر «وَرُصْتُ فِدَاتِ صَعَةِ أَيْ ادَّلَالِي» ، لا مَعْنَى رُصْتُ ، ادَّلْتُ وَقِيلَ نَصَبَ عَلَى الْأَعْرَاءِ ، أَيْ الرِّمَوا كَتَبَ اللَّهُ تَحْرِيمَ مَا كَرِهَ مِنَ النَّسَاءِ عَلَیْكُمْ «وَأَحْلَلَ لَكُمْ» - نص الف قراءات حمزه و كسائی است و حصص ، از عاصم

علیٰ نساء العمل للمعمول به ، عطفاً علیٰ قوله « حرمت علیکم آتھانکم » ، و العمل فیہ
نسی للمعمول به لیشاکل المعطوف المعطوف علیه ماقی قرأ « و أحلّ لکم » حوامد
بفتح الف ، علی ساء العمل للفاعل ، حملاً علی ما یلیه من قوله « کتاب الله » ، لأن المعنی
کتاب الله علیکم کتاباً « و أحلّ لکم ماوراء ذلکم » - ای ما یسوی ذلکم
من النساء

« أن تمتعوا » - موضع آن صب است علی نزع الحافض ، یعنی لأن تمتعوا ،
ای تطلّسوا بأموالکم میگوید هر چه بیرون ارس محرمات است که بر مشردیم از
ربان ، الله شما را حلال کرد مشروط آنکه مال خویش ایشانرا طلب کنید ، نکاح و
صداق ، یا مملک و بها

« مُحْصِیْنَ غَیْرِ مُسَافِحِیْنَ » - یعنی ما کحس غیر راسین ، مشروط آنکه عقد خدرست
و راست و پاک بود ، ایجاب و قبول بلعظ نکاح ، و گواه و ولی قال التی (ص) « کلّ
نکاح لم یحصّر اربعة فهو یفاح حاطب و ولی و شاهده علی »

« فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ » - اختلاف است میان علما که این آیت محکم است
یا مسسوح قول حص و محاهد آنست که آنست محکم است ، و معنی آنست که
فما استمتعتم و بلدتم به من النساء بالنکاح الصحیح

« فَأَتَوْهُنَّ أَحْوَصَهُنَّ » ای مُهورهنّ کاملاً بعد الذحول ، و بصفا قبل الذحول میگوید
چون نکاح صحیح بیکدیگر رسیدن ایشان را مهر تمام دهید ، و پیش از دخول و مسیس بینه
مهر و مدهد این عاص آیت محکم است ، رحصت نکاح منعت است ، و نکاح منعت آنست
که ربی حواهد تولی و دو گواه تارمانی نام کرده ، یا حری معلوم پس چون آب
مدت سر آید ، زن مالک نفس خویش باشد آنکه اگر حواهد ناوی میباشد ، و
اگر نه ، و بر آرد که از وی مفارقت کند ، و عدت وی آنست که یک قمره بآرد ، اگر

ار دوات الأقراء ماشد ، و اگر نه ار دوات الاقرا بود ، يك ماه است عدت وی ، تا استبراء رحم حاصل شود ، و میان ایشان توارث باشد ، و اگر سرورندی آید مبدی ملحق بود

این شرح نکاح تمتع است ، و ابن عباس و طائفة ای اهل بیت این رحمت دادماند ، و دلیل ایشان قرامت ابی و سعید بن جبیر است « فما استمتعتم به منهن الی احرلن مسمى فآتوهن احوهن » اما معظم علما و فقها از صحابه و تابعین و سلف صالحین بر آنند که این نکاح تمتع در ابتداء اسلام بود پس مسح کشت ، و تمتع رباب در شریعت امروز حرام است **مصطفی (ص)** گفت در بعضی از خطب « یا ایها الناس انی کنت امرکم بالاستمتاع من هذه النساء ، ألا ان الله سبحانه حرّم ذلك الی يوم القيمة » و قال عمر بن الخطاب ما مال رجال یکحون هذه المتعة ، وقد بهی رسول الله (ص) عنها ، لأحد رجلاً مکها الارحمت بالحقارة و قال ابن عمر المتعة یساع ، و قال عطاء المتعة حرام مثل الميتة و الدم و لحم الحریر قال ابو اسحق الرضاح هذه آیه قد علمد فيها قوم علفناً عظیماً حدأ ، لجهلهم بالامة ، و ذلك أنهم دعوا الی ان قوله عز و جل « فما استمتعتم به منهن » من المتعة انی قد أجمع اهل الفقه انه حرام ، و إماما معی « فما استمتعتم به منهن » فما یکتمومو منهن علی الشرائط الاتی حرّت فی الآیة ، آیه الإحصان « أن ستعوا بأموالکم محبیس » ای عاقیدن الترویج ، « فما استمتعتم به منهن » علی عقد الترویج ادى حرّ د کره ، « فآتوهن احوهن فریصة » ای مهورهن ، فإن استمتع بالحوهن بها آتی المهر باماً ، و إن استمتع بعقد الکاح آتی نصف المهر ، و الامتناع فی الامة کل ما یتبع به ، و قوله عز و جل « و میوهن علی المویج قدره » ، لیس مصاه روحهن المتع ، إمامامه اعطوهن ما یستمنعن به ، و كذلك « و للمطلقات متاع بالمعروف » و من رعم ان

ما استمتعتم به منهنّ، المنة التي هي الشرط في المنع الذي فعله الرافعة، فقد أخطأ
خطأ عظيماً لأن الآية بيّنة واضحة

« فَأَتَوْهُنَّ أُخُورَهُنَّ فَرِيصَةً » - احراز بها مهر است و سستی احراز آن نه احراز

الاستمتاع، ولهذا يتأكد بالحلوة والدخول و مذهب شافعی مهر را حدی نیست،
اگر اندک مود و اگر سیار، رواست، که در شرع مقدّر نیست و مذهب نوحییه
مقدّر است، و کمیّه آن ده درم سید است، و دلیل شافعی آنست که مصطفی (ص)
گفت « الصّدّاق حائزٌ لقليله وكثيره »، وقال « من أعطى في صداق امرأته ملاء كفيه
سويقاً أو تمراً فقد استحل » و اگر بی را بر بی کندی مهر، عقد درست است اما
شافعی را در قول است که مهر المثل او کی واجب شود؟ يك قول آنست که بعض
عقد واجب شود، و هو الموافق لمذهب أبي حنيفة، و قول دوم آنست که بوطی در دخول
واجب شود، و هو الصحيح والمصنوع في الحلاف

« وَلَا أُحْصَا عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاصَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْعَرِصَةِ » - بقول ایشان که نکاح
متمم روا دارد معنی آنست که اگر بعد از انقضاء مدت و پیش از استبراء رحم برصاء
یکدیگر خواهند که در مدت و در آخر بیعراید، ایشان را روا باشد، و بقول عامة
فقها و جمهور اهل علم معنی آنست که « ولاحاح عليكم فيما تراسيتم به من بعد
العريصة، یعنی من حظ من المهر وانراه من بعض الصّدّاق أو كلّه، ای لائتم عليكم
في أن تهب المرأة للرجل مهرها، أو يهب الرجل للمرأة إن لم يدخل بها صعب المهر الذي
لا يجب لها إلا بالدخول، وقيل لأنّ المرأة من التقه بدون نفقة مثلاً
« إن الله كان عليماً » - بما يصلح امر العباد، « حكيماً » فيما يتن لهم من عقد
النكاح الذي به تحطت الاموال والاساس

التوبة الثالثة

قوله تعالى «يا أيها الذين آمنوا لا يحلّ لكم أن ترثوا النساء كرهاً» الآية -
هم بنیادست و هم تنیسه ، هم اشارتست و هم شهادت ، و هم حکم یابنداست «اینها» تنیسه
است ، «الذین» اشارت است ، «آمنوا» شهادت است ، «لا یحلّ لكم أن ترثوا النساء
کرهاً» حکم است ، و بیان حکم آنست که این زبان مستمعان اند ، و در سخت قهر
شما اسیر اند ، مگر تا ایشان را برنجایید ، و از راه تلبیس و بدلیس برایشان حکم
نکنید ، و قهر برانید ، و آنچه شرع پسند از ایشان درخواهید ، بلکه ما ایشان
بمعروف و بدگامی کنید «و عاشره» بالمعروف» ای تعلیم الذین و التّأذین باحلاق
المسلمین راه دین و دیانت بایشان نمائید ، و آداب مسلمانی و شریعت ایشانرا در
آموزید ، و ایشانرا از آتش بهره‌برید ، چنانکه حای دیگر گفت «قوا انفسکم
و اهلیکم ناراً» آداب صحبت در معاشرت با ایشان نگه‌دارید ، و ربح ایشان احتمال
کنید ، و نار خدمت و ربح خویش برایشان مهید هر چند که از روی ظاهر
علی‌الخصوص زبانرا می‌گویید ، اما از روی اشارت علی‌العموم همه مسلمانانرا می‌گوید
نگرید تا خویش را بهیچ وقت به هیچ مسلمان حقّ و فصل و احب نسبید ، و از مهمیان
خویش خدمت نخواهید ، و بر کمبختان روز نکنید و بر اهل ضعف صولت ننمائید ،
بلکه در مراعات و مواسات اسان م‌کشید ، و باسان بقرب کنید

نه داود (ع) وحی آمد که ای داود اگر شکسته‌ای بیسی در رامه ، یا بدل شده‌ای
در کار ما ، مگر تا او را خدمت کنی ، بلقمه‌ای نان ، شرتی آب بدو تقرّب خوئی ، و
در بر آفتاب نور دلش مشیی ای داود دل آن درویش درد رده مشرقه آفتاب نور
ماست آفتاب نور حلال ما پیوسته در عرفه دل او می‌تاند

پیر طریقت گفت ای مسکین اگر نتوانی که باو تقرّب حوئی، ماری لعل
اولیای تقرّب حوی، که بردل ایشان اطلاع کند، هر که را دردل ایشان بیند، ویرا
دوست گیرد. سیدی که مصطفی (ص) ماصعفاء مهاجرین بسشتی، وجود را درایشان
شمردی، و گفتی الحمد لله الّدی حمل فی امتی من امرت ان اصبر نفسی معهم، و ذلك
فی حدیث انی سعید الحدادی (ص) قال کنت فی عساة، فیها صعاء المهاجرین،
و ان بعضهم یسئر بعضاً من العری، وقاره یقرأ علیها، و نحن سستمع الی قرائته، فجاء
السی (ص)، حتی قام علیها، فلما رآه القادی سکت فسلم، فقال ما کتمتم تصمّمون؟
قلنا یا رسول الله قادی یقرأ علیها، ونحن سستمع الی قرائته، فقال رسول الله (ص) « الحمد لله
الّدی حمل فی امتی من امرت ان اصبر نفسی معهم »، ثمّ جلس وسطاً لیعدّ نفسه فیما
ثمّ قال بیده هکذا، فخلق القوم و نور و حوهم، فلم یعرف رسول الله (ص) احد، قال
و كانوا صعاء المهاجرین، فقال السی (ص) « اشرُوا صعالیک المهاجرین بالتور الثام
یوم القیمة، فدخلون الحة قل اعیاء المؤمنین نصف یوم مقدار حیمائة عام،
« و ان کرهمنوهم نسی ان کرهوا شیئاً و یحمل الله فیہ حیراً کثیراً » - هرچه
آن تربست امروز صعبتر، فردا آن بردلت خوشتر هرچه امروز درسرای حکم
صورت ربح دارد، فردا درسرای وصل مایه گنج بود. بيمرادی و بی کامی امروز بر نفس
سوار است، لکن رهی مراد و کام که فردا در صمّان کار است
گر امروز اندرین منزل ترا حالی ریان باشد

رهی سرمایه و سودا که فردا رس ریان بینی

قوله « و ان اردتم استبدال روح مکان روح و آیتیم احدیهن قطاراً فلا
بأحدوا منه شیئاً » - بحقیق کرم اسب در مذهب دوستی، و تمهید قاعده حوا بر مردی،
میگوید حوت فرق و استرداد معیشت بهم جمع می کند، که این به کار کر نباشد،

و به سرای حوامر خان ! چون خاج فرقت مردل آن مسکینه نهادی ، مگر تا دست حرج
 او بیر برسد بیاری ، تا آنکه داده واستانی ، و داعش مرداع نهی
 حسن بی علی (ع) رمی داشت ویرا طلاق داد آنکه مال فراوان بوی فرستاد ،
 و گفت او را محبت فراق ما س است ، بیر ریح دست تسکی بروی مایند نهاد
 گویند آن مال چهل هزار دم بود در آن مال پیش خویش سحاک فرو ریخت و
 میگفت « متاعٌ قليلٌ من حبيبٍ مفارق »

« حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ اَمْثَالُكُمْ » الآية - اشارت این آیت است که ساء شرع
 بر بند است به بر تکلف ، و قانون دین مقول است به معقول ، و مانه ست تسلیم است
 به تعلیل سلیم راهیست آسان ، مرل آن آبادان ، مقصد آن رساء رحمن تکلف
 و تصرف راهیست دشحوار ، مرل آن حراب ، مقصد آن ناگوار هان ، از راه تکلف
 حیر ، و در تسلیم آویر ، و در تصرف و تعلیل پیرهیر آنچه شرع حرام کرد محرم
 دان بی علت ، حوالت آن بر ارادت ، ساء آن بر مشیت ، سحای محرم گرمحل بودی همان
 بودی ، و سائع در شرع مقدس بودی ، و بی علت و بی شهت بودی ، فهو الحق حلّ حلاله ،
 یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید ، من یحرّم ما یشاء علی من یشاء ، و یسیح ما یشاء لِمن یشاء ،
 لا اِلَهَ اِلَّا هُوَ لا یُعَذِّبُهُ مَا یَعْبُدُهُ عَلَىٰ حُكْمٍ

٦ - النوبة الاولى

قوله تعالى « وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ » و هر که نتواند از شما ، « طَوْلًا » از
 بی طولی ، « اَنْ يَسْكِبَ الْمُهَضَّمَاتِ الثَّوْمَاتِ » که مری کد آراد رنلو
 گروید گابرا ، « فَمِنْ مَّا مَلَكَتْ اَيْتَانُكُمْ » ویرا حلالست که کبیر کی مری
 کد ، « مِنْ قِيَّاتِكُمْ الثَّوْمَاتِ » از کبیر کال شما که گروید گال اند ، « وَاللَّهُ اَعْلَمُ
 بِاِيْمَانِكُمْ » و حدای دانانر خانائی است با یمان شما ، « تَحْكُمُ مِنْ نَحْرٍ » شاهمه

از یکدیگر بگراید در عقد دین بهم، «فَاَسْكُوهُمْ» کسیر کار را بر می کشید، «بِاذْنِ
أَهْلِيهِ» دستوری خداوند ایشان «وَأَتَوْهُمُ أُخْرَجُوهُمْ» و بایشان دهید کارهای
ایشان، «بِالْمَعْرُوفِ» بداد و در حود، «مُحَصَّنَاتٍ» کسیر کل پاک نکاح پاک، «غَيْرَ
مُسَايَعَاتٍ» نه مانکاران پلید کاران، «وَلَا مُتَّحِدَاتٍ أَحْدَانٍ» و نه مرهوی دل می نکاح
دوست گیران، «فَإِذَا أَحْصَيْنَ» چوب آن کسیر کل شوی کردید، «فَإِنْ أَتَيْنَ
بِعَاقِبَةٍ» اگر رما کسد، «فَلْيَهْنِ» مرایشاست، «يَصِفُ مَا عَلَى الْمُحَصَّنَاتِ مِنَ
الْعَذَابِ» نیمه آن حد که مرآراد رماست، «ذَلِكَ» این نکاح کسیرک، «لِئِنْ حَشَى
الْعَتَّ مِنْكُمْ» آنکس را حلاست که از آفت عری و تناهی دیس ترسد، «وَأَنْ
تَصْبِرُوا حَيْرَ لَكُمْ» و اگر صبر کنید شما را آب بهتر و بیکوتر، «وَاللَّهُ عَزَّوَجَلَّ
رَحِيمٌ» (۳۸) و حدای آمر رگار است و مهربان

«يُرِيدُ اللَّهُ» می خواهد حدای، «لِيَسَّيَ لَكُمْ» که بیدار کند شما را راه
پسندیده از ناپسندیده، «وَيَهْدِيَكُمْ» و شما را نماید، «سَبِيلَ الدِّينِ مِنْ قُلُوبِكُمْ»
راههای بیکان که پش از شما بودند، «وَيُثَبِّتَ عَلَيْكُمْ» و شما را از ناپسند بویه دهد،
و از شما بویه پذیرد، «وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (۳۹) و الله داناست راست داش

«وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُثَبِّتَ عَلَيْكُمْ» و حدای می خواهد که شما را با خود آورد،
«وَيُرِيدُ الدِّينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ» و ایشان که درین حهاپ گرد نایستهای
ناپسندیده میگردند، می خواهد، «أَنْ تَبْلُغُوا مَيْلًا عَظِيمًا» (۴۰) که شما از راه راستی
مگردید مکشتمی مررک

«يُرِيدُ اللَّهُ» می خواهد حدای، «أَنْ يُجَيِّفَ عَنْكُمْ» که بار از شما سبک کند،
«وَالْخَلْقِ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا» (۴۱) و آدمی را ضعیف آوردند [که با خود برتاود]
«يَا أَيُّهَا الدِّينِ آمُوا» ای ایشان که مگرویدند، «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ

يَتَّكُمُ بِالْإِطْلَاقِ ، مالهای یکدیگر در میان یکدیگر فناشایست محوید ، « إِذَا
 أَنْ تَكُونُ تَحَاذَةً » مگر که مادر گانی مود ، « عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ » ار هام داستانی
 دلهای شما « وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ » و حوشنی را نمکشید ، و در حوش خود نمید (١)
 « إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا ^(٢٩) » خدای شما مهرباست

« وَمَنْ يَعْلَ ذَلِكَ » و هر که در حوش حوش شود « عُدْوَانًا وَطُلْمًا » شوحی
 و افرونی حش و ستمکاری ، « فَسَوْفَ نُصْلِيهِ نَارًا » او را آتش رسایم سوختن را ،
 « وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ^(٣٠) » و آن بر خدای آسان است

النوبة الثانية

قوله تعالى « وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا » الآية - طَوْل ايسعاً عسى است
 و می بیاری و کم ، یعی می بیاری که پیدا شود بر مرد و در ری وی ، بقول العرب
 ما يعلا طائل ولا طول معنی آیت است که من لم يستطع منكم قدرة و عسى
 ان يسكن المحصنات هر که توانائی می بیاری ندارد ، و سواد که آراد را بر ابر می
 کند ، او را حلال است که کبیرك دیگری بر می کند ، شرط آنکه کبیرك همدین
 این مرد آراد بود کسانی محصنات کسر صاد حواد در همه قرآن ، مگر آنجا
 که گفت « والمحصنات من النساء الا ما ملکت ایمانکم » که این یکی مفتاح صاد
 حواد باقی قرآن مفتاح صاد حواد در همه قرآن اما من کسر الصاد فانه نساء علی
 احصت نساء الفعل للفاعل ، والمراد احصت نفسها مائة والثروح ومن فتح الصاد
 نساء علی احصت فهي محصة نساء الفعل للمفعول به ای احصها غيرها ، اما الروح ،
 واما الاسلام ، واما الثعب واما الولی ترويحها

این آیت دلیل شافعی است (وص) که گفت مرد آزاد مسلمان شاید که کثیرک را برمی کند مگر سه شرط یکی آنکه کثیرک مسلمان بود دیگر آنکه مهر آردن نیابد سوم آنکه بر آفت عروست نرسد تا این سه شرط جمع نشود روا بیست که کثیرک را برمی کند ابن عباس گفت من ملک ثلاثمائة درهم وحب علیه الصح، وحرّم علیه نکاح الإماء، وهر که آزاد ری برمی دارد، هیچ حال روا بیست که کثیرک را برمی کند، و ایضا که رحمت است بیش از یک کثیرک روا بیست که برمی کند

«وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِاِيْمَانِكُمْ» - ای اعملوا علی الطاهر فی الایمان فانکم متعدّدون بماطهر، واللّٰهُ تعالیٰ یتولّی الترائر «بعضکم من بعض» - فی التنبّه ای کلکم ولد آدم، ویحورأں یکون بعضکم من بعض، ای دیسکم واحد، وأنتم متساوون من هذه المحبة، فمتی وقع لأحدکم الضرورة حار له تروّج الأئمة

آنکه شرائط نکاح کثیرک معلوم کرد، گفت «فَاَبْکِحُوهُنَّ بِاَیْدِی اَهْلِهِنَّ»، ولایت مقید کرد که ولی باید «وَأَنْتَهُنَّ أَحْوَرُهُنَّ» کلویں مقید و مرصه کرد که کلویں باید، «بِالْمَعْرُوفِ» یعنی من غیر ظلم وصرار «مَحْصَنَاتٍ» یعنی عفاف، «غَيْرُ مُسَاهَاةٍ» ای غیر رانیاتِ علانیة، «وَلَا مُتَّحِدَاتٍ أَحْدَانٍ» یعنی و غیر رانیاتِ پسرآ میگوید کثیرکی باید پرهیز کار و مازسا و خویشش دار، نه زنا کار نهان، نه پلید کار آشکارا، کثیرکی که نکاح گیرد بشراط اسلام نه دوستان (۱) گیرد، چنانکه عادت اهل جاهلیت بود که مرد و زن را حدس میکرد، و زن مرد را بر هوای دل، بی نکاح، و بی قصد تحلیل و تطییّب

«فَاَیْدَا أَحْصَنَ» - بفتح الف وصاد قرائت گمانی است و حمزه و ایلوکر اراعصم والمعنی احصن اسمهن بالتروّج باقی قرآن احصین، حواصد، صم الف و کسر

ساد، المعنى أحسن الأرواح، وقد تقدم بيان ذلك مفتاح المعنى آتست که چون آن کبیر کل شوی کردند و بصم الف معنی آتست که چون ایشانرا مشوی دادند «فَأَنْتَ أَتَيْنَ بِمَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصَابُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ» - محصنات ایضا حرائر اند، و عذاب حدّ ربّاست، که شرع آنرا مقدر کرد میگوید اگر این کبیر کل پس از آنکه ایشانرا مشوی دادند بر ما کسد، برایشان است نیمه حدّ آزاد زنان و نیمه حدّ آزاد زنان مذهب **شافعی** بجهاد رحم چوست و شش ماه می یک قول و مذهب **شافعی** سید را رسد که مملوک خویش را حدّ دهد، و مذهب **ابوحنیفه** برسد او را، بلکه حدّ دادن امام معوض است، و دلیل **شافعی** حرم **مصطفی** (س) قال «أَقِيمُوا الْحُدُودَ عَلَى مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ»، وقال (س) «إِن رَأَيْتَ أُمَّةً أَحَدَكُمْ فَتَيْنَ رِبَاها فَلْيَحْلِلْهَا الْحَدَّ وَلَا يَشْرَبْ عَلَيْهَا»، ثمَّ إِن رَأَيْتَ الثَّلَاثَةَ فَتَيْنَ رِبَاها فَلْيَحْلِلْهَا، ولو حصل من شعر»

«ذَلِكَ لِمَنْ حَتَّى الْعَتِّ مَعَكُمْ» - یعنی نکاح الائمة لمن حاف بلیة العروبة مسکم، میگوید این نکاح کبیرک آنکس را حلالست ارشما که از عری ترسد که در بلائی افتد، که دین وی در آن تمام گردد، و قیل معناه لمن حاف ان یحمله شدة العلة علی الرّبا، ینقلی العتّ و هو الحدّ فی الدّین او العذاب فی الآخرة

آنکه گفت «وَأَنْ تَصِرُوا حَيْرٌ لِّكُمْ» - و اگر آزاد مرد سرکند و خویشش را در عروت نگذارد، و کبیرک را برمی بکند او را نه بود، تا فرزندش سده کسی نباشد یوسی بن مرداس گفت خادم اس مالک که پیش اس و ابوهریره بن سبته بودم اس گفت سمعت رسول الله (س) يقول «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ طَاهِرًا مَطْهُرًا فَلْيَتَزَوَّجِ الْحَرَّاتِ»، و ابوهریره گفت سمعت رسول الله (س) يقول «الْحَرَّاتِ إِسْلَاحَ الْبَيْتِ وَالْإِمَاءُ هَلَاكُ الْبَيْتِ»

«وَاللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ رَحِيْمٌ» - يعنى بالمعد حينَ رخص له فى نكاح الامة ، اِذا لم يجد طولَ الخرة وحاف العت

«يُرِيدُ اللّٰهُ لِيُثَبِّتَ لَكُمْ» - كوفيان اين لام را لام كى گویند و صريان لام حصص گویند ، و معناه لأن بينَ لكم شرائع ديكم و مصالح امركم ميگویند . الله ميخواهد كه شرايع دين شما ، و مصالح كار شما ، بر شما روشن كند ، و فرا نمايد ، كه سر كردن و خود را در عروت نگه داشتن نه است از نكاح كبيرك «وَيَهْدِيكُمْ سَبِيلَ الدِّينِ مِنْ قَبْلُكُمْ» و ميخواهد كه شما را بدين ابراهيم و اسمعيل راه نمايد ، و آن دين حقيقي كه بيشيمان داشتند در تحريم مادران و خواهران و دختران ، يعنى كه اين رمان مخترعات كه درين آيات بيان كرديم برديدان را پيش همچنان محرم بودند «وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ» و ميخواهد كه شما را از معصيت نطاعت باز آرد ، و شما را باز پديدرد «وَاللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» و الله دانايست راست دان ، ميداند كه صلاح دين بندگان در چيست ؟ و فرمان بردار و فرمان اريشان كيست ؟

«وَاللّٰهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ» - اى يُحَرِّمُكُمْ مِنْ كُلِّ مَا يَكُرَهُ وَيَأْتِي ، اى ما يُحِبُّ وَيَرْضَى «وَيُرِيدُ الدِّينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ» گفته اند اينان گمراهند كه نكاح خواهران و دختران برادر و خواهر روا داشتند ، و مسلمانان را گفتند شما دختر حاله و عثمه بر مى ميكنيد چرا دختر برادر و خواهر بر مى نكيد ؟ و همه يكسانند ؟ رب العالمين گفت اينان بر مى شهوهای خویش ميرود ، و ميخواهند كه شما را بر از راه راستى نكرداند . محاهد گفت اين را بيان اند كه ديگر امارا همچون خود ميخواهند چنانكه در ربا دين خویش تمام ميكنند ، ميخواهند كه دين ديگران تمام كند . مصطفى (س) گفت بر شما نادر كه ربا نكيد و در اباحت آب معتقد باشيد ، كه در آن شش حصلت است سه در دنيا و سه در عقبى اما در دنيا آبروى

سرد، و درویشی بردوام پیش آرد، و عمر کوتاه کند، و در عقی سحط حدای رسد، و شمار بد بید، و حاوید در آتش بماند آنکه مصطفی (ص) این آیت بر حواحد « اَنْ سَطَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ » مسمی حراست که هر که رها کند، و مباح بید، حاوید در آتش بماند، اما اگر مباح بید پس عاصی بود نه حاحد، و عاصی حاوید در دورح بماند، و اگر ار معصیت بونه کند ایمان بوی نار آید، و او را بسوراند تا آتش مصطفی (ص) گفت « ادا ربي العبد نزع منه سر مال الايمان، فان مات رُدَّ عليه، و كان ابن عباس يقول لعلمانه تروحو اِنَّ الرِّحْلَ ادا ربي نزع عنه بور الايمان، فان شا الله اعطاه بعد و ان شاء منعه » وقال السدي (ص) « لا يجتمع الرِّبَا والمسي في بيت، و لا الفقر و قراءة القرآن في بيت » و قل « ثلاث لا تكوون في بيت الا نزع الله منه البركة الرِّبَا والحياة والتسرف، و هو العقبة في المعصية »

و قال (ص) « اَلَا مَنْ فَعَلَ فَعَلَ بِهِ، اَلَا مَنْ رَبَّى رَبَّى بِهِ، فَعَلِلَ لاس عاس ارايت من ربي وليست له امرأة » قال « يربي ثأمة او باحتنه او ائتمه او دواته، فان لم يكن له شيء من ذلك، فداره، و اما اراد ابن عباس بهذا المقالة ان داره تحرب اشؤم اربكاه الرِّبَا، فيقول فيها الناس، وفي قصة المعراج انه قال (ص) « بطرت فادانا بقوم على مائدة عليها لحم مشوى كما حس ما رايت من اللحم، فادانا حوله حيف فحملوا يقساوون على الحيف، يا كلول منها، و يدعون اللحم فقات من هؤلاء يا حمرئيل، فان هؤلاء الرِّبَا، عمدوا الى ما حرم الله عليهم، و ركوا ما احل الله لهم ثم حرت فادانا نساء معاقبات بشدهن، مكسات ما رجاهن قلب من هؤلاء يا حمرئيل، و ان هؤلاء اللاتي يربين و يقتلن اولادهن » و قال علي (ع) « يرسل على الناس يوم القيامة ريح مئسنة تنادي بها كل نر و فاجر، فتأخذ بأعاس الناس قال « مئس ديهم مئس هذه ريح فروح الرِّبَا، القسوم، امهم الله، فلا تقى نر ولا حر لا تقى الله من الرِّبَا، ثم يصرف و حوهم الى النار »

«يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّعَ عَنْكُمْ» - این مارد در تحلیل نکاح کبیرک است، و معنی تخفیف اینجا رحمت است که شرع داد در نکاح کبیرک، چوب ارجطول خُره درماده

«وَجُلِقَ الْإِنْسَانُ سَعِيًّا» - یعنی یصعب عن الضر عن النساء قال سعید بن المسيب «مَا يَسِّرُ الشَّيْطَانُ مِنْ أَمْرِ إِلَّا أَنَاءَ مِنْ قُلِّ النَّسَاءِ» و قد أُنِيَ عَلَى ثَمَانِينَ وَ دَهْتِ إِحْدَى عِشْرِينَ، وَأَنَا أَعْتَشِي مَا لِأُخْرَى، وَإِنْ أَحْوَفَ مَا أَحَافُ عَلَى فِتْنَةِ النَّسَاءِ، وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ ثَمَانِي آيَاتٍ فِي سُورَةِ النَّسَاءِ هُنَّ حَبِيرُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ يَتَطَاعَلْنَ عَلَيْهِ السُّمُّ وَ عَرَّتْ ۱ - «يُرِيدُ اللَّهُ لِيُثَبِّتَ لَكُمْ» ۲ - «وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتَوَبَّعَ عَلَيْكُمْ» ۳ - «يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّعَ عَنْكُمْ» ۴ - «إِنْ تَحَسَّنُوا كَثِيرًا مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ» ۵ - «إِنَّ اللَّهَ لَا يَمُرُّ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ» ۶ - «إِنَّ اللَّهَ لَا يَطْلُمُ مِثْقَالَ دَرَّةٍ» ۷ - «وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ بَعْدَهِ» ۸ - «مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَدَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ» «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» - ای ما الحرام کالربوا، والقمار، والقطع، والعصب، والسرقة، والحباية، وقيل هو الرجل يحد حق أخيه المسلم أو يقتطعه بيمينه

«أَلَا أَنْ تَكُونُ تَحَارَةً» - این استثناء منقطع است، یعنی لكن إن كانت تحارة «عَنْ تَرَاوِجٍ مِنْكُمْ» بِرِصَى السَّيِّئِينَ، فَهُوَ حَالٌ قَرَأَتْ أَهْلُ كُوفَةِ حَارَةَ نَسَبًا اسْت، وَكَانَ دَرِيسِ قَرَأَتْ نَاقِصَةً نَاشِدٌ، وَاسْمُ وَحَرِّ حَوَاهِدٌ، وَاسْمُ دَرِيسِ مَصْرَاسْت، يَعْنِي أَلَا تَكُونُ الْأَمْوَالُ تَحَارَةً أَيْ أَمْوَالُ تَحَارِهِ، فَخُذْ مِنَ الْمَصَافِ وَأَقِيمِ الْمَصَافِ إِلَيْهِ مَقَاءَهُ نَاقِي سَرَفِ حَوَاهِدِ «أَلَا أَنْ تَكُونُ تَحَارَةً»، وَكَانَ دَرِيسِ قَرَأَتْ تَامَةً نَاشِدٌ مَعْنَى وَقَعَ، وَحَرِّ حَوَاهِدِ، وَالْمَعْنَى أَلَا أَنْ يَقَعَ تَحَارَةً مِيكَوَيْدِ أَكْرَ تَحَارَتِي رُودِ مَالِ شَمَا، وَحَرِيدِ وَفَرِّ وَحَتَّى نُوْدِ بَرِصَاءِ يَكْدِ نَكْرَ، أَلَا حَلَالِ نُوْدِ قَالَ السِّي (ص) «الْبَيْعِ

عَر تراسر، والحيارُ بعدالصفه، ولايجلّ لئسلم أن يُمثّر مسلماً
 قوله تعالى: «ولاقتلوا أنفسكم» - این آیت نه درشأن عاری است که یگانه
 حمله برد بروی صدرار دشمن، چون **نومحیی** که درحرب دشمن یگانه بروی
 شست هراسوارشد، و ایشانرا هریمت کرد، این درشأن کیست که مار افسای کند،
 وشرگیرد، و مشت رند، و مگروگان طعام فراوان خورد، و بی آنکه شما داند در آب
 شود، این همه درحوض خود شدن است، و حیر درست است از **مصطفي** (ص) که
 هر کس که رهر خورد آن رهر فردا در دوزخ در دستاوست، تا میآشامد حاویدی
 حاویدان، وهر که آهسی درحوشتن رند تا حویشتن را نکشد، آن آهس در دست
 وی است در دوزخ نادرحد میرد حاویدی حاویدان، وهر که حویشتن را اربالائی
 دراو کند (۱)، یا ز کوهی، ویرا از آن مالا می درافکند در دوزخ حاویدی حاویدان،
 وقال التی (ص) «إِنَّ رَحْلًا مِّنْ كُلِّ قَلْبِكُمْ» احد نه فرحه بیده فقطنها فما رة (۲)
 دُمها حیّ مات، فقال رنکم تعالی «مادرمی اس آدم بفسه فقطنها» فقد حرمتُ علیه
 الحة «وَرَوَى عَنْ حَاضِرِي سَمْعَةَ أَنَّهُ قَالَ «إِنَّ رَحْلًا قَتَلَ بَعْسَهُ فَلَمْ يُصَلِّ
 عَلَيْهِ النَّبِيُّ» و گفته اند معنی «لاقتلوا أنفسكم» آنست که همدیسان خود را
 مکشید، فانکم اهل دین واحد، و منه قواه تعالی «وإن هُده امتکم امة واحدة»،
 وقوله (ص) المؤمنون تتكافأ دماؤهم

«إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا» - ادهی عن ذلك

ثم قال «وَمَنْ يَعْمَلْ ذَلِكَ» ای اکل الیه لسانه و قتل النفس
 «عدواناً» بعد ما امر به، و صلح علی آخیه، «فَسَوْفَ نَصِيبُ رَأْيَ» ای ندخله داراً
 فی الآخره «وكان ذلك على الله يسيراً» ای هیه و ید قادر علیه، رَأْيُ عَامٍ

۱ - نسخة افند

۲ - رقا النعم والدم حب وسكن، انقطع بعد حرمانه (معجم)

النوبة الثالثة

قوله تعالى « وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا » - الآية حلیل است و حار
 حدای چهارمین ، کریم و عمار ، نامدار ، رهی دار ، مهربان ، واحد و آند در نام و نشان ،
 مکرم خویش بواریده ، مدکان ، فصل خویش ساریده کار ایشان ، پیدا کسیده نور
 عسات خویش بردوستان ، و آراییده دوستان خویش لباس احسان خداوندی
 بحشاییده ، و بر بخشودن پاینده ، و هر کس را بر خویش ماییده ، هر کس را چنانکه
 سرای اوست ، و مقدر و الداره و روش اوست ، و اهر کس آن در خواهد که در وسیع
 و بوان اوست بهیسی که مستصعاب راه شریعت را چون رحمت نمود نکاح کبیرک ،
 گفت اگر ازل طول حزه در مایید ، و آرزوی نکاح پدید آید ، کبیرک را بر می کسید ،
 و شهوت خویش را مدافعت مکنید ، چون نمیتوانید ، و ست ایشانرا مدد میدهد که
 « الدیبا متاع ، و حیر متاع الدیبا المرأة الصالحة » ، و « تروحو الودود الولود » ، فانی
 مکاتر مکمل اذم » ، « وعلیکم ما ذکرنا فابهن اعدب افواها ، و انتی ارحاما ، و ارمی
 سائیسر ، تنق الرحم کثره الولاد » فقال امرأة نابق ، انا کانت کثیرة الولد

این خود راه رحمت خویش است که مستصعاب اند ، و ناحود بر نتوانید اما
 حوام بر دل طریقت و محاهدان راه حقیقت ، عمل ایشان در یکی دیگر دارد ، و عشق
 ایشان در دوی دیگر ، به عدد رحمت اسرار و رسید به سلطان شهوت با ایشان در قنود ،
 گوئی در شان ایشان این حیر آمده در داوود حیر و ایدر قومک قضاء الشهوات
 فان القلوب المعلقة شهوات الدیبا ، عقوبه عی محبوه ، و مقام حارقه اینجا رسید
 که گفت عرف عسی عن - یا فاسهرت لسی و اضممت بهاری ، الحدیب « والله
 اعلم » ایمانکم بعضکم من بعض - این معر من سب ر که مت دسی ، و اشارت است

فرا تقدیس حدای از حقنی مریم (ع)، صکه صدگان حدود را عاز داشت از مکاح کبیرك، حر بوقت ضرورت، یعنی که تا حدای را عزوجل مرءه و مقدس داسد از مما کحت پرستار وی، آخر این مصطر را مکاح کبیرك دل حرسد کرد، و گفت همه از آ۲۵ و حوا اند، و در عقده دس باهم، همه هم شکل یکدیگر و حس یکدیگر، شکل بشکل شود، و حس بحس گراید، پس حفت داشتن، و حس گرائیدن ایشانرا سرد بلکه خود می درناید، و حرجین بشاند، و معبود قدیم، کرد کار عظم حل حلاله، و عظم شأنه، که ویرا شکل و شمه بیست، و حس و مثل بیست، حفت داشتن او را سرائست که او را کفو و همسر بیست، «لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفو احد»

آنکه در آخر این آیت گفت «وَأَن صُرُوا حِیرَ لَکُم» اگر گردد رحمت گردید، و مکاح کبیرك در ماقی کنید، و در قهر نفس شکینا بشید، شما را بهتر بود، و راه خوانمردان ایست، و دوستان خود این کنید، و نایب همه استمات شده فرو نگذاشت، و فرمان حرم نگفت «اصروا»، بلکه گفت «وَأَن صُرُوا حِیرَ لَکُم» اگر صر کنید و رحمت فرو بیائید، و مر دانه در راه احتیاط روید، شما را حای بواحت هست، و اگر صر کنید و رحمت خوئید، و آسانی طلب کنید، عذر هست، از آنکه شما صعیفان اید، و ما خود در توان، ناری لاف مردان چه رسید، و حای مردان چه گیرید؟

رگ بی رگی نداری لاف درویشی من

رح چو عیاران نداری حق چندان مردان مکن

«یُرِیدُ اللّٰهُ اِیْسٰی اَکَم» - بیان شرف امت محمد (ص) است، و اطهار عراستان، و مسج حداد و عزوجل در اسان، آن مت و کرامت که در دگران بود از رفگان و پیشمنان، بلکه معامات با ایشان مفاات بود که در ایشان رسد، چنانکه الله گفت

«فَیَسْمَعُونَ مِنْ أَحَدِثَةِ الصَّبْحَةِ» و «یَسْمَعُونَ مِنْ حِصْنِهِ الْاَرْضَ» و «مِنْهُمْ مَنْ اَمْرَقَا»
چون این آیت حال ایشان شنیدند، و داستان ایشان بر خواندند، منتظر بودند تا
در حق ایشان فرمان چه آید گفت «و یَهْدِیْکُمْ سُبْنَ الدِّینِ مِنْ قُلُوبِکُمْ» و «تَوْبَ
عَلِیْکُمْ» ، «بِشَا اَنْ یُکْسِمَ کَہْ مَا اِشَانْ کَرْدِیْمَ» ، ایشانرا حسف و مسح و اعراق بود،
و شما را توبت و رحمت و معفرت

«یُرِیدُ اللّٰهُ اَنْ یُخَفِّعَ عَنْکُمْ» - «یَسِیْ یُخَفِّعَ عَنْکُمْ ثَقْلَ الْاَوْرَارِ بِمَوَازِئِ الْوَارِدَاتِ
الِی قُلُوبِکُمْ» ، «یُخَفِّعَ عَنْکُمْ» کَلَفَ الْاَمَانَةِ بِحَمْلِهَا عَنْکُمْ یُخَفِّعَ عَنْکُمْ مَقَاسَاةَ
الْمَحَاضِنَاتِ بِمَا یَلْحُ قُلُوبِکُمْ مِنْ اَنْوَارِ الْمَشَاهِدَاتِ» یُخَفِّعَ عَنْکُمْ ثَقْلَ الْمَطَالَنَاتِ بِرُوحِ
الْمَوَاسِلَاتِ

«وُحُلِقَ الْاِنْسَانُ ضَعِیْفًا» - در قرآن هر جا که نام انسان است صفت ناپسندیده ای
پیوندد است، چنانکه گفت «اِنَّ الْاِنْسَانَ لَطُلُوْمٌ کَثَّارٌ» ، «اِنَّ الْاِنْسَانَ لَخُلُوْقٌ
فَلُوْعًا» ، «اِنَّ الْاِنْسَانَ لَیَطْمِئُ» ، «اِنَّ الْاِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَکَنُودٌ» ، «اِنَّ الْاِنْسَانَ لَمِی
حَسْرَ» ازانکه اسائیت ارحا کست، و حال مایه کثافت، و اصل کدورت انا امید
دهی ماست که امروز که می آفرید، عیب میدید، و آنکه ناعیب میخرید

ما عیب خریدهای مرا روز بخت

پیر طریقت گفت خداوند! بود، را حهل خواندی، از حهل حر ارحا
چه آید! تو مازا صعیف خواندی، از صعیف حر ار حطا چه آید؟! خداوند!
بر متاوست (۱) ما ما بصر خود از آن صعف انگاز، و دلیری و شوحی ما از آن حهل
انگار خداوند! بومن در گرفتگی و کس نکست که بردار، اکنون که بر گرفتگی
مگذار، و در سده لطیف حر- مد ر

گر آب دهی بهال خود کشتی
 در پست کمی ماحود افراشتهای
 من مده همانم که تو پیداشتهای
 از دست میفکم چو برداشتهای

۷- النوة الاولى

قوله تعالى «إِنْ تَحْسِبُوا» اگر پیر هیرید، «كَانَتْ مَاتَهُونَ عَمَّ» از مرد رگهای
 آن گناهان که شما را از آن می بار رسد، «نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ» مایند کیم
 و ستریم از شما گناهان شما، «وَنُدْخِلْكُمْ» و شما را در آدم، «مُدْخَلًا كَرِيمًا»^(۴۱)
 در آوردمی بیکو

«وَلَا تَتَّبِعُوا» و آدرو مکید [و حوشتن را محواید]، «مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ
 نَفْسَكُمْ عَلَىٰ نَفْسٍ» آن چیر که الله تعالی شما را آن یکدیگر افرومی و صل داد،
 «لِلرِّجَالِ نَيْبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا» مردان را هرامست از آنچه کسد، «وَلِلنِّسَاءِ نَيْبٌ
 مِّمَّا اكْتَسَبْنَ» و ربا را هرامست از آنچه کسد، «وَأَسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ» و از
 حدای میحواید از فصل وی، «إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَكَنَ شَيْءٍ عَظِيمًا»^(۴۲) که حدای
 همه چیر دانا است

«وَلِكُلِّهِ حَقٌّ» و هر کس را از مردان و ربا پدید کردیم، «مَوَالِي»
 عصبای که ارو میراث مرد، «مِمَّا بَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ» از آنچه گدداشت
 پدران و مادران و حویشان، «وَالَّذِينَ عَقَدَتْ» و ایشان که سد ست دایشان،
 «آيَاتُنْكُمْ» سو گندان شما، «فَأَتَوْهُم بِنَصِيحِهِمْ» نصیب ایشان از مراب دیشان
 دهید، «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا»^(۴۳) که الله در همه چیر گوهر است
 همیشهای

«الَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ آلِهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» مردان مرسر دنان کدخدایان اند و کارداران و مراست دارندگان ، «يَتَوَكَّلُونَ عَلَىٰ اللَّهِ نَعِصُهُمْ عَلَىٰ تَحْصِيرِ» ما آنچه حدای ایشان را بریکدیگر فصل داد ، «وَبِنَا أَسْأَلُوهُمْ أَمْوَالَهُمْ» و ما آنچه بعهه میکسد مردان مردان از مالها حویث ، «فَالصَّالِحَاتُ» بیک دنان اند ، «قَاتِلَاتُ» که خدایان و شویان حویث را فرمان بردارند ، «حَافِظَاتُ الْإِيمَانِ» بر حامه حویث را نگه‌داران اند ، «يَتَوَكَّلُونَ عَلَىٰ اللَّهِ» ما آنچه حدای نگه‌داشت «وَالَّذِينَ يَتَخَفُونَ» و آن زمان که می‌ترسید ، «تُشَوِّهُنَّ» از درون بشتن ایشان ، «فَطَوَّهْنَ» پند دهید ایشانرا ، «وَأَهْمُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ» و حامه‌ها حواب از ایشان جدا کنید ، «وَأَصْرِبُوهُنَّ» و ایشانرا برید ، «فَإِنْ أَطَعَكُمْ» اگر فرمان برد شما را ، «فَلَا تَمْنُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا» بر ایشان بهانه دیگر مگیرید ، و بیداد را راهی محوئید ، «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا (۳۳)» که الله خداوندست برتر و مهتر همیشه‌ای

«وَأِنْ حَتَمَ» و اگر دامید ، «يَشَاقَّ نِيَهْتَا» ناساحتی و خلاف میان مرد درون ، «فَانْعَتُوا أَحْكَمًا مِنْ أَهْلِ» بیکیرانید داوری از کسان مرد ، «وَأَحْكَمًا مِنْ أَهْلِهَا» و داوری از کسان زن ، «إِنْ يَرَبْدَا أَصْلَحًا» اگر در دین صلاحی دارد و آشتی بیوسد ، «يُوقِئُ اللَّهُ نِيَهْتَا» حدای میان نشان بر آمد سارد و نا هم ساحتی پدید آرد ، «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا (۳۴)» که حدای دانائی است آگاه همیشه‌ای

البوبة الثانية

قوله بعلی «لَنْ نَحْتَسِبَا كَثْرَةَ مَا نُسَبِّحُ بِهِ آلَانَةَ» معنی آست که اگر از کدهن کماثر بر هر یک کدهن صغائر در دواب شما در گیریم ، و ما بیدا کنیم سه در پنجگانه ، در داب می‌فوله (۳۵) ، «الْحَدَوَاتِ الْخَمْسُ» که فاره احابیهن ،

ما احتسب الکائنات ، و در کائنات علماء سلف محتلف اند ، هم در اعداد آن ، و هم در اعیان آن از ابن عباس روایت کند که هر چه در قرآن در آن عقوبتی نامرد است ، چنانکه حتم آن گناه بدعت است ، یا نمصب ، یا ناآتش در وح ، یا بعداد مطلق ، آن همه کائنات را قومی گفتند کائنات آمد که در آن حدی است مستی ، چنانکه بنا ، و دردی ، و قتل ناحق ، و شرب حمر ، و قذف محصات ، و قومی صد این گفته اند ، گفتند کائنات آن گناهان اند که درین جهان از آن نطفه بریست ، چون تصبیح نماز ، و سوگند بدروع ، و کبر ، و عجب ، و سخن چینی ، و استهزاء مردم کردن ، و قمار ناحق ، و حیات کردن ، و فصله آب خویش از آشامیده باز گرفتن ، و در حکم رشوت شدن ، و عقوبت پدر و مادر و امثال آن

اما اختلاف اعداد آست که قومی گفتند کائنات سیرده اند ، قومی گفتند نه اند ، قومی گفتند هفت اند ، قومی گفتند چهار اند ، قومی گفتند بیست اند علی الحمله متفق اند بر بنا ، و سوگند بدروع ، و دردی ، و حوون ناحق ، و شرب حمر ، و سحر ، و قذف محصات قومی گفتند در رگتر گماهی پس از شرک نومیذی است از رحمت خدا ، و ایمنی از مکر خدا ، و طمع بریدن از روح فرستادن حدای قل سعید بن جبیر عن ابن عباس (رض) « کل شیء عصى الله عروحا فیه ، فهو کبیره ، فتن عیا ، مهذا شیئا فلیستعمر ، فان الله لا یجد فی التار من هذه الایة الا راحعا عن الاسلام ، او حادوا رعه ، او مکذبه بقدره . » و در قووات است که « بهت الحصای ثلاث وهن الکبر ، وهو اول دس عصى الله به ، و کان ذلك لایلیس والحرص ، و کان لآدم (ع) ، والحسد ، و کان لقابیل حب قتل هابیل ، مائت بن مهول کف کائنات درین آیت گناه اهل بدعت است ، و سیئات گناه اهل ست نسب

و روایت کند از ابن عباس که گفت هر چه الله تعالی را آن بهی کرده است

آن کبیره است، و اگر چه يك مطربود، و بهذا قال ابي نوح هالك « انکم تعملون اعمالاً هي ادق في انفسكم من الشعر، کما سُئِلَها علی عهد رسول الله من الکائنات »

« وندخلکم مدحلاً کریماً » - مدحلاً مفتوح میم قرائت همدی است، و احتمال دو وجه کند. یا مصدر باشد بمعنی دخول، یا مکان دخول باشد، همچون معرج که بمعنی خروج باشد، یا بمعنی ممکن خروج اگر بر مصدر حمل کنی لاند فعلی اسماء باید کرد که بر آن دلالت کند، و انتصاب او بدان فعل مصدر باشد، و تقدیر چنان بود که و ندخلکم فتدخلون مدحلاً کریماً، ای دخولاً کریماً میگوید در آیدیم شما را تا دوشوید در شدی بیکو، و اگر بر مکان حمل کنی، حاجت باصمار فعلی دیگر باشد، و انتصاب او مانع فعل بود که مذکور است، ای و ندخلکم ممکن دخول، زیرا که چون بگوئی ادخلتک مکاناً، این « مکاناً » به « ادخلتک » نصب کنی، و این برخلاف حرف جرّ باشد و التقدير، ادخلتک فی مکان میگوید در آیدیم شما را بحای بیکو بمعنی بهشت

بقی قرآن مدحلاً خواست بسم میم، و این سر همان دو وجه را که گفتیم محتمل باشد. بمصدر « ادخل » باشد، بمعنی الادخال، ای و ندخلکم ادخالاً کریماً، در آیدیم شما را در آورنی بیکو بمعنی « ادخل » باشد بمعنی مکان الادخال، ای و ندخلکم مکان ادخال کریم، در آیدیم شما را در حئی بیکو، و اگر بر مصدر حمل کنی، در هر دو قرائت بمعنی به محدود باشد. بقرآن حسن بود که و ندخلکم الحجة ادخالاً، او فتدخلوه دخولاً. ماو آتس که بر مکان حمل کند، زیرا که به « کرم » آرا صف باشد چه در « الدخان » که در « ص » کرد، گفت « کم بر کوا من حشر رعیون و رزوع رعیه کریم »

روی ان التی (من) قال «ما من عبد یأتی الصلوات الخمس، ویصوم رمضان، ویحسب الکوائر إلا فُتحت له ابواب الجنة یوم القيامة، حتی أنها لتصططق (۱)»، ثم تلا «ان تحسبوا کوائر ما تهوون عنه تُکفر عنکم سیئاتکم، وتُدخلکم مدحلاً کریماً،»
 کریم ایدر بمعنی شریف است، یعنی بهشت مردیگر جایها شرف و فصل دارد، همانست که عرش را گفت «رب العرش الکریم»، ای الشریف العاقل، و نامه سلیمان را گفت «انی اُلقي الی کتاب کریم»، ای شریف مشرف کاتبه، و قبل شریف بالحق، کما جاء فی الحدیث کرمُ الکتاب حنمه، و در قرآن کریم بمعنی شرف و فصل و اوان است «ان اکرمکم عندالله اتقینکم»، ای اصکم و اشر فکم، «واقدر کرماً بی آدم»، ای شرفاهم و فضلهام، «ارایتک هذا الذی کرمت علی»، ای فضلت، «فانما الإنسان اذا ما اتلیه رثه فأکرمه»، ای فضله، و کریم بمعنی صموح است، آنجا که گفت «ان رنی عنی کریم»، ای صموح، «ما عرک بربک الکریم»، ای الصموح، و کریم بمعنی کثیر است آنجا که گفت «لهم معرفة و رقی کریم»، ای کثیر، و کریم است بمعنی حس، آنجا که گفت «کم ائتینا فیها من کل روح کریم»، ای حس، «و قل لهما قولاً کریماً»، ای حساً هر چند که عبارات مختلف است اما حقیقت کرم در همه بشرف و فصل مار گردد

«ولا تَتَمَتَّوا ما فَضَّلَ اللهُ به بکم علی بعض» - مجاهد گفت در تفسیر این آیت که ۴ صلحه گفت ما رسول الله مردان را در راه خدا جهاد است و ربا را بیست، با لاجرم ربا را در میراث بیمه مردان است، کثرتک ما یر مردان بودمانی، تا ما را یر مرد جهاد بودی، و میراث تمام رب العالمین در شأن ایشان این آیت و رسد که در ربع مدارید، و حوشتن را این آردو مایید «المرحان صیب ما اکتسوا» - من الجهاد، «وللساء صیب ما اکتس» - من جمع و روحی، و ط - ع از راجی

۱- اصطلاح حبیبین دوحه از ما، و حسن تارهای عود از رحه (مثنوی الارب)

چنانکه مردان را ثواب است درجهاد، ربا را ثواب است درپارسائی، و خویش داری، و شوهران را فرمان برداری قول صدی آست که چون مردان را در میراث دوبر آمد، و ربا را يك مهر، مردان گفتند چنانکه امروز در میراث ما را بر ربا فصل دادند، امید داریم که فردا قیامت در ثواب اعمال، ما را بر ایشان فصل بود، آرزوی مردان و ربا را میر آرزو کردند، گفتند چنانکه امروز ما را میراث بیمه مردان است امید داریم که فردا در قیامت گناهان ما بیمه گناه مردان بود رب العالمین این آیت فرستاد، یعنی که این آرزو مکسب که فردا ثواب و عقاب ناندازه کردار بود، هم مردان را هم ربا را کلی گفت این تمتی که ایشان را از آن همی کردند شه حسد بود بر ایشان که مال داشتند، ورن و فرورد بر مراد، و چاکران و چهار پایان بیکو ایشان می حسد بردند و در بر میداشتند، و خود را آن میخواستند رب العالمین گفت این آرزو مکسب، و گر حاجت ممال دارید از فصل حدای خواهید

ایست که گفت حلّ حلاله «وَسَلُّوا اللَّهَ مِنْ فِصَاهُ» ، مفتح سین می همزه قرائت مکی و کسایی است، و وجه این قرائت آست که همزه را حذف کردند تحفیف را، و حرکت وی باسن دادند، ناقی قراء «وَسَلُّوا اللَّهَ» خواند، نائبات همزه بر اصل خویش، زیرا که همزه عین فعل است، و کلمه امر مخاطبه است، ممرلت إقطعوا، و فصل اینجا بمعنی ررق است، میگوید حسد مرید، و روری از خدا خواهید قل رسول الله (ص) «سَلُّوا اللَّهَ مِنْ فِصْلِهِ» ، فیه یحیی ان یسأل، و إن من فصل المدة انتظار الفرج و قال «من لم یسل الله من فِصْلِهِ عَصِيَاةٍ» ، و قالت عایشة «سَلُّوا رَبَّكُمْ حَتَّى الشَّعْ (۱)» ، فَاِنَّهُ إِنْ أَمَّ يَسْرَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَمْ تَبْتَرْ ، و قال سَعِيَانُ بْنُ عَمِيَّةٍ «لَمْ يَأْمُرْ بِالْمَسْأَلَةِ إِلَّا لِيُعْطَى»

«وَأَكَلَرِ حَمَلًا مَوَالِي» آتیه - این آیت را دوبار گفته اند یکی آست که

۱- الشَّعْ لکسر، و از حل، قیه ای از مال و اندک از مال، يقال له شع حال ای قلل منه (منتهی الاراد)

هر کس را عصبه ایست که آن عصبه ارو می میراث نبرد، آن میراث ~~که~~ پدران و مادران و حویشاب وی او را گذاشته اند و الدان و اقربون برین تأویل موزونانند به وارثان تأویل دیگر آنست که و لکل شخص حعلنا موالی من تر کهم، و هم الوالدان و الاقربون، میگوید هر شخصی را عصبه ایست که ارو وی می بار ماسد، و میراث نبرد، آن عصبه پدران و مادران و حویشاوندانند برین تأویل «ما» بمعنی «من» است و والدان و اقربون وارثانند

وَأَلَدِينَ عَاقَدَتْ وَعَتَتْ، هر دو خوانده اند می الف قرائت کوفی است، و نالف قرائت ناقلی و معاقدت و معاهدت هر دو یکسانند، و آیماص جمع یمین است، و قسم را بدان یمین نام کردند که آن عقدی است و عهدهی که میان دو کس با میان جماعتی مرود، و آن ساعت که عهد میدهند دست در دست یکدیگر بدهند، و سوگند یاد کنند مفسران گفتند معنی معاقدت درس آیت آنست که در جاهلیت دو کس فراهم میشدند، و میگفتند دَمِي دُمُكَ، وَخَرَبِي حَرِيكَ، و سامی یسَلُوكَ، تَرْمِي وَارْتُكَ، و انشانرا حلیف یکدیگر میگفتند چون اسلام بد آمد از یکدیگر میراث میبردند، بحکم این آیت که الله گفته بود «فَاتَّوَهُمْ بَعْثِيَهُمْ»، و آن صیب ایشان سُدَس بود روزگاری دین و اسلام چنین بود پس این آیت مسح گشت، و ناسخ این بود که «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ»، انور و ق گفت این آیت در شأن ابونکر صدیق و رو آمد، که وی سوگند ید کرد که در فرزندوی عبدالرحمن هیچ بسمه نکند، و ویرا از میراث محروم کند پس چون عبدالرحمن مسلمان شد، او را فرمودند از ما ن خوش و مرا صبی داد است که الله گفت «فَاتَّوَهُمْ بَعْثِيَهُمْ»

«إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيداً» «إِنْ أَعْطَيْتَهُمْهُ أُولَاهُمْ مَعْصُومٌ»

«الرَّحَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» الآية - مقاتل گفت این آیت در شأن سعد بن الربیع بن عمرو الانصاری مرو آمد رن وی حیة نت دیدن ابی رهیر الانصاری نافرمانی کرد، و بشور نمود سعد لطمه ای مروی رد حییه بحشم سرفت، بحانة پدر مار شد پدرش پیش مصطفی (ص) شد، و شکایت کرد از سعد، و گفت آفرشته کریمتی فَلَطَمَهَا، دختر گرامی خویش را فرانش وی ساختم، و او را برد رسول خدا (ص) گفت او را بر شوهر قصاص است حییه رفت تا قصاص حواهد رسول (ص) او را باز حواهد و گفت توقف کن تا جبرئیل فرود آید، و از آسمان حکم آرد آن ساعت جبرئیل فرو آمد، و آیت آورد «الرَّحَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» فقال التی (ص) «اراد الله امرأ وأردنا امرأ، والدی اراده الله حیر،

معنی آیت آنست که مردان در میان مسلطاند، و بر سر ایشان نداشتند، تا ایشانرا تأدیب و تعلیم میکند، و آنچه صلاح ایشان میباید، و هر آن میدارند، و میان ایشان قصاص بیست مگردد نفس و در حرح و مردانرا بر زبان فصل است نافرمانی عقل، و دین، و یقین، و قوت عادت، و کمال شهادت، و استحقاق موت و خلافت، و امارت، و دین و میراث دوچندان زبان، و طلاق در دست مردان، و زبانرا یک شوی، و مردانرا چهار رن، و زبانرا در خانه بنشستن آئین، که الله تعالی گفت «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ»، و مردانرا بیرون شدن و جهاد کردن که الله گفت «إِجْرُوا جِهَادًا وَبِقَالٍ وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»

قال رسول الله (ص) «المرأة مسكية مالم يكن لها روح» قيل يا رسول الله وإن كان لها مال، قال «وإن كان لها مال»، وقال «خير النساء امرأة إن بطرت إليها سترتك»، و إن امرتها أصاعتك، وإذا عنت عنها حفظتك في مالها ونفسها، ثم تلا (ص) «الرَّحَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» فما فصل الله بعضهم على بعض، و بما أنفقوا من

اموالهم « یعنی وفضلوا بما ساقوا اليهن من التهر والإعاق عليهن »

« فالصالحات قانتات حافظاتٌ للعيب » - العيب هاهنا العرج ، و قبل بحفظن فروجهن اما عاب ازواجهن ميگويد بلك زمان ايشان كه خدايا فرمان بردارند و آنكه در عيبت شوي حويشتن ، حويش و سر حويش مكنه دارند « بما حفظ الله » ما بچه الله مكنه داشت ، يعني مكاح حلال ، ايشان تن حويش بآن مكنه دارند ابو جعفر در شواذ خوانده « ما حفظ الله » مصها ، يعني ايشان خود را مكنه ميدارند ما بچه الله را نگاه ميدارد ، يعني حدود و فرمان ويرا و آن تقوي است و اين همچنان است كه مصطفي (ص) كفت فرا ابن عباس « احفظ الله يحفظك » ، خدايا مكنه دار ما خدا ترا مكنه دارد يعني ارو نترس ، و حدود ويرا مكنه دار ، تا او ترا نگاه دارد پس حدود ايسحا معذر است ، اي احفظ حدود الله ، فحذو المصاف واقام المصاف اليه مقافه بدل عليه قوله « والحافظون لحدود الله »

« واللآئي تحافون بشورهن » - اللآئي جمع اتني است ، واللآئي و اللاء واللواتي واللوات همچنين « واللآئي تحافون » اي تعلمون بشورهن سور رن آنست كه عصيان مايد شوهر حويش را ، و طاعت داري مكند چون امارات بشور بر رن طاهر گشت بر شوهر روي است كه بحست او را پند دهد ، و بحداي عرو حلت نترساند ، و آنچه شرع او را فرموده از طاعت داري شوهر بر روي خواند ، و باوي گويد اَتَقَى الله و ارحمي الي فراشي اگر بوعط مجرد از عصيان باصاعت داري بيايد محرت مديد حست از وي ، هم در كلام و هم در حاحه حواب اما محرت در كانه نيش از سه روز روا باشد كه مصطفي (ص) كفت « لا يسل لسانك ان يخرجه هو بلاقه ايام » و محرت در فراش آنست كه ابن عباس كفت « لا تله حها في وراشك من اگر به محرت كار بر بيايد ، رحم كردن رواست ، رحمي كه نه بر مقتل بود ، و نه بر روي ، و نه از رحمي بحيراسد ، و نه قال المي (ص) « اَتَقُوا الله في النساء فيكم احد موهي مكتاب الله »

وَأَسْتَحِلَّتُمْ فُرُوحَهُنَّ بِكَلِمَةِ اللَّهِ ، وَإِنْ لَكُمْ عَلَيْهِنَّ أَنْ لَا يُوْطِئَنَّ فِرَاشَكُمْ أَحَدًا بَكَرْهُنَّ ، فَإِنْ عَلِمْتُمْ ذَلِكَ فَاصْرُبُوهُنَّ صَرْبًا عَيْرَ مَرْحٍ ، « وقال (ص) « عَلِقُوا التَّوَطُّ حَيْثُ يَرَاهُ أَهْلُ الْبَيْتِ » ، وَعَنْ أَهْلِ بَيْتِ أَبِي بَكْرٍ ، قَالَتْ كُنْتُ رَاسِمَةً أَرْبَعَ سَوَاعِدَ عِنْدَ الرَّبِيرِ بْنِ الْعَوَا ، فَإِذَا عَصِبَ عَلَى أَحَدِنَا صَرَّتْهَا بَعُودَ الْمَشْحَبِ (۱) حَتَّى يَكْسِرَهُ عَلَيْهَا

« فَإِنْ أَطْلَمَكُمْ » - طاعت ابد در جماع است ، میگوید اگر طاعت دارید شمارا « فَلَا تَعْمُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا » سرایشان بهانه محوئید و قیل لا تُكَلِّفَهَا مِنْ الْغَبِّ لَكَ مَا لَا تُطِيقُ

« إِنْ اللَّهَ كَلَبَ عَلَيَّ » ای رفیقا فوق حلقه ، « کبیراً » لیس شیء اکبر ولا

اعظم منه

قوله تعالى « وَإِنْ جِئْتُمْ بِشِقَاقٍ بَيْنَهُمَا » الْآيَةُ - معنی و این علمتم خلاف بینهما ، میگوید اگر دایید که مرد و زن را بهم سارگاری سود ، و سر نتواند برد ، و هر دو را بر نکدیگر دعوی بشور کند ، هر حاکم مسلمانان است که دو حکم بر ایشان گمارد ، یعنی دو مرد عدل یکی از قبیله مرد و یکی از قبیله زن ، تا در کار ایشان بطر کند ، و با صلح و آشتی حواسد ، اگر ممکن شود ، و آفرقت افکند میان ایشان ، چنانکه رای ایشان اقتضا کند در کار ایشان و قول درست آست که رضاء روحین در جمع و تفریق ارحمت حکمین معتر یست ، بدلیل حر علی (ع) ، وهو ان رجلاً وامرأة أتيا علياً (ع) ، مع كل واحد منهما قيام من الناس ، فقال علي (ع) « ماشأُنْ هُذَيْنِ » ، قالوا وقع بينهما شقاق ، قال علي (ع) « فاعتوا حكماً من اهله و حكماً من اهلها » ، فقال علي للحكمين « هل تدريان ما عليكما » ان عليكما ان رأيتما ان تحكما جمعتما ، و ان رأيتما ان عرقا فرقتما ، فقالت المرأة رصيتُ بكتاب الله عز وجل

بما على فيه فقال الرجل أما العرقه فلا فقال علي (ع) «كدت والله لا تنقلب متى
حتى تُقرَّ بمثل ما أقرت به»

ثم قال عروجل «إن يُريدنا اصلاحاً» يعني ان اراد الحكماء اصلاحاً،
«يُوفق الله بينهما» اي بين المرأة والروح بالصلاح
«ان الله كان عليماً حبيراً» بما في قلوب الروحين والحكمين

الموبه الثالثة

قوله تعالى «إن لتحسوا كائراً ما تُنهون عنه» الآية - كائراً اهل خدمت
در راه شريعت ايست كه شيدى، كائراً اهل صحت در كوى طريقت مرنا اشارت
بوعى ديكر است، ودوقى ديكر دارد ار آنكه اهل خدمت ديكراند واهل صحت
ديكر خدمتياں مردوراں اند، وصحتياں مقرّباں طاعت خدمتياں كائراً مقرّباست
چين مى آيد در آثار كه «حَسَنَاتُ الْأَنْفَارِ سَيِّئَاتُ الْقَمَرِينَ»، وهم ادين باستمحس
آن پير طريقت كه گفت «ربا، العارفين حير من احلاص المريدين»

و مستند اين قاعده آست كه مصطفى (ص) ار يكه عين حبر داد، و ار
آب استعمار كرد، گفت «انه ليُمان (١) على قلبي فاستمع الله في اليوم
سبعين مرّة» ابو بكر صديق گفت ليتنى شهدت ما استمع منه رسول الله

و نشان كائراً ايشان آست كه در عالم روس حويش ايشانرا گاه گاهى فترتى
بنفقد كه فطرت ايشان معلوب اوصاف بشرت شود، و حيات ايشان در معرض رسوم
وعادات افتد، و حقائق ايمان ايشان شوائب اعراس و شواهد حطوط حويش ممرّوح
كردد اگر در آن حال ايشانرا نر بندى اوصحت ارادت وصدق افتقار و سرور وحد

استقبال نکند، و دست بگیرد ارچاه خودی خود بیرون بیاید

گر رچاه حاه خواهی تا بر آئی مرد وار

چسکه در رمحیر گوهر دار عمر مار وں

مردگان دین گفتند که مرد تا سراین خطر گاه برسد، و این مقام فترت

مار نگذارد پیر طریقت نشود، و مرید گرفتار را نشاند مردی باید که هزار مار راه

کم کرده بود و بر راه مار آمده، تا کسی را از بیراهی بر آید، که اول راه سر راه

باید، آنکه راه باید آنکس که همه بر راه باشد راه داند، اما راه نراند، و سر

رکت اسبیه و وقوع فترت ایشان ایست، والله اعلم، و هو قُرْغُ مَابِ عَطِيم طوبیٰ لِّمَنْ فُتِحَ

علیه، و هدی الیه

«وَلَا تَتَمَتَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ نِعَمَكُمْ عَلَى نِعَمِهِ» الْآیَةُ - اَوَّلِ کَرکَتَانِی کَفَت

مَنْ طَلَبَ أَنَّهُ یَمِیزُ بِنَدْلِ الْجُودِ یَصِلُ، فَهُوَ مُتَمَتِّزٌ، وَ مَنْ طَلَبَ أَنَّهُ یَسْتَلِ الْجُودِ یَصِلُ

فَمُتَمَتِّزٌ. هر که پیدا داشت که ربح نادرده بمقصود میرسد متمتی است، و العاخر من اُتَمَّع

هواها (۱) و تمی عالی الله، و او که مبادست که ربح و طاب مطلوب میرسد متمتی

است

شیخ الاسلام نصاری قدس الله روحه گفت او را بطلب یاودد اما طالب یاود (۲)،

و تاس (۳) یاود طلب نکند هر چه بطلب یافتنی بود فرومایه است، یافت حق رهی

را بیش از طلب اما طاب او را بیشین بایه است عارف طلب از یافتنی یافت، به

یافتنی از طلب چنانکه مطیع طاعت از احلاص یافت به احلاص از طاعت، و سب

از معنی یافت، به معنی از سب الهی چون یافت توبیش از طلب و طاب است،

پس رهی از آن در طاب است که بی قراری برو غالب است، طالب در طلب و مطلوب

۱- چنین است در همه سب، و ظاهر آ هواه صحیح است مگر اینکه صبر به نفس،

مقدر راجع شود ۲- یاود= یاسد یاود= یابد ۳- تاش= تا او را

حاصل پیش از طلب ، ایست گزینست من عجب ! عجب تر آنست که یافت نقد شد و طلب
بر محاسن ، حق دیده دور شد و پرده عرت محاسن !

دریای ملاحتی و موح حسات

قانونه (۱) مکرمانی و دات حیات

اندر طلب تو عاشقان در حسرات

چون دوالتربین و حسی آن حیات

و قيل في معنى الآية : تَمَسُّوا مَقَامَ السَّادَةِ دُونَ أَنْ تَسْلُكُوا سَبِيلَهُمْ ، وَ تُلَازِمُوا
سِيرَتَهُمْ ، وَ تَعْمَلُوا أَعْمَالَهُمْ حَالِ مَرْدَكَانِ حَوَاهِي ، وَ رَاهِ مَرْدَكَانِ نَارِقَةِ ، كَمَنْ
مَوَاصِلَتِ حَوْنِي ، نَادِيْدَةُ مَحَاهِدَتِ نَادِيْدَةُ ، مَهَابَتِ دَوْلَتِ دُوسْتَانِ بِيْنِي ، مَحَسَنَاتِ اِيْشَانِ
نَادِيْدَةُ ، « تَعْنِيْ مِنْ اَنْ تَمْتَنِيْ اَنْ يَكُوْنَ كَمَنْ مَعْنِيْ » ، تُوْ سِدَارِيْ قَلَمِ عَهْدِ مَرَحَاتِ
عَاشِقَانِ اَسَاا كَشِيْدَتِ ، يَا رَقْمِ دُوسْتِيْ مَرْدِلِ اِيْشَانِ رَايْكَانِ رَدَدِ اِيْشَانِ مَهْرِ چَشْمِ
رَدِ رَحْمِيْ مَرَحَانِ دِلِ حُورْدَه مَانِدِ ، وَ شَرْمَتِيْ رَهْرِ اَلُودَه چَشِيْدَه مَانِدِ !

ای ساش کز برای دیدن دیدار تو

ارسا کز کوی تو مر سر رحم سیلی حورده ایم

ولكن به هر کسی سرای رحم اوست ، و نه هر حانی شایسته عم حورده اوست
رحمت خدا بر آن حوایمردان ناد که جان خویش هدف پیرملاه او ساخته اند ، و مار عم
او را دل خویش محمل شناخته اند ، و آنکه در آن ملا و اندوه این ترنم میکند

کز بود عم حورده شایسته جان رهی

این نصیب از دولت عشق تو می باشد مرا

آری ، رحم هر کسی بر اندازد ایمان او ، و بار هر کس بر قدر قوت او ، هر که

را قوت تمام تر، مادی گران تر ایست بر آن آیت که گفت «الزَّحَالِ قَوَامُونَ عَلَى النَّسَاءِ» مردان را بر زنان افروزی داد که نار، همه برایشانست، از آنکه کمال قوت و شرف حتمت ایشانرا است، و نار بقوت کشد، یا بقدر حتمت علی قنادر اهل المرم تأتی المرائم

۸- النوبة الاولى

قوله تعالى «وَأَعِدُّوا لَهُ» حذایرا پرستید، «وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا» و اسرار مکبرید ماوی هیچ چیز، «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» و ما پدر و مادر بیکوئی کبید، «وَبِذِي الْقُرْبَىٰ» و ما خویشاوندان، «وَالْيَتَامَىٰ» و ما یتیمان، «وَالْمَسْكِينِ» و ما درویشان، «وَالْخَارِجِ الْغُيْبِ» و ما همسایه خویشاوند، «وَالْخَارِجِ الْغُيْبِ» و ما همسایه بیکامه، «وَالصَّاحِبِ بِالْغَمْرِ» و ما همراه در سفر، «وَأَسْرِ السَّيْلِ» و ما راه کندی، «وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» و ما بردگان شما، «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ» حذای دوست ندارد، «مَنْ كَانَ مُجْتَالًا فَجُورًا»^(۳۶) هر کس شده نارنده خودستاییده «الَّذِينَ يَحْلُونَ» ایشان که آنچه دارند بحلی کنند، «وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْحُلِّ» و مردمان را بحل فرماید [و ارسحاوت نار دارند]، «وَيَكْتُمُونَ» و سنان دارند، «مَا آيَنَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» آنچه الله ایشانرا داد از فضل خویش، «وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ» و ما ساحتیم کافرانرا، «عَذَابًا مُهِمًّا»^(۳۷) عذابی حوار کسده

«وَالَّذِينَ يُبْقُونَ أَمْوَالَهُمْ» وایشانرا میر که ببقه میکند مالهای خویش، «رِثَاةَ النَّاسِ» بردیدار مردمان، بطلب ستایش ایشان، «وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ» و میگردند بعدا، «وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ» و نه برور رستاخیر، «وَمَنْ يَكْفُرِ الشَّيْطَانُ

لَهُ قَرِيبًا، و هر که دین او را همتا و همتاوار (۱) است، «قَسَاءَ قَرِيبًا» (۲۸) بد همتای و همتا ساری که اوست

«وَمَاذَا عَلَيْهِمْ» و چه ریاں دارد ایشان را، «لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» اگر ایمان آرند سعاد و مرور رستاخیر، «وَأَنفَعُوا مِنَّا دَرَجَتُهُمُ اللَّهُ» و بهفت کسند از آنچه حدای ایشان را روری داد، «وَكَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا» (۲۹) و حدای نایشان دانا است

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ» حدای نیناد نکند، «وَمِثْقَالَ ذَرَّةٍ» هام سسکه یک ذره، «وَأَن تَكُ حَسَنَةً» و گریبکی بود، «يُضَاعِفُهَا» توی مرتوی بهد، و صمص برصمص افراید، «وَيُؤْتِي مَن لَّدُنْهُ أَهْرَأَ عَطِيًّا» (۳۰) و از مردیکه خود مآب مردی دهد برر گوار

النوة الثانية

قوله «وَأَعِدُوا لِلَّهِ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا» الآية - ای وَرَحِمُوا اللَّهَ وَلَا تَعْبُدُوا معه غيره میگوید حدایرا برستید، و نادی دیگرگی را میرستید، او را یکتا دایید بی شریک و بی اسار، بی بطیر و بی یار همان است که حای دیگر گمت «وَقَصِي رُثْكَ آلَا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ» فرمان داد و وصیت کرد الله که حر ویرا پیرستید، فرمان برید، و وصیت سوشید و مروق این، مصطفي (س) گمت «أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي لَأَمْسِيٌّ بِعَدَى وَلَا أَمَّةٌ بَعْدَكُمْ، إِلَّا فَا عِدُوا رُثْكُمْ، وَصَلُّوا حَمْسَكُمْ، وَصُومُوا شَهْرَكُمْ، وَادُّوا رَكُوعَ أَمْوَالِكُمْ، طَيْبَةً بِهَا أُنْفُسُكُمْ، وَأَطِيعُوا وَلاَةَ أَمْرِكُمْ تَدْحِلُوا حَتَّى رُثْكُمْ» میگوید ای مردمان پس ارمس بیعامری بیست، و پس ارشما آتت بیست، من حاتم

بیعاممیرام، و شما حاتم آمتان هان، بیدار باشید، و پند میبوشید خدا را یکی گوئید، و او را یگانه و یکتا و بی همتا دارید فرمان ویرا خویشش بیو گسید، و نماز پشعگانه بوقت خویش بگزارید، و ماه رمضان روزه دارید، و رکوة از مال بیرون کنید، و در آن خوشدل و خوش تر باشید، و والیان خود را طاعت دار فرما سر دار باشید، با در بهشت شوید، و بنیدار و رضاء مولی رسید

«و بالوالدین احساناً و بنی القربی و الیتامی و التساکین» - و فرمود که با پدر و مادر و خویشان و یتیمان و درویشان مکرور کار باشید، و مواسات کنید ابوهریره روایت کرد که مردی آمد بر مصطفی (ص)، و از سختی دل خویش بنالید، و از حسرت موت مرهم جست، و مداومت خواست رسول خدا (ص) گفت این اردت أن یلین قلبک، فأطعم المسکین، و امسح برأس الیتیم، و أطعمه

«و الحاریدی القربی» همسایه خویشاوند است، «و الحار القصب» مفتوحیم و سکون بون عاصم خواند روایت مفصل، و این مرحدف مصاف است، و التقذیر و الحاریدی القصب، ای دی الناحیه، و العرب تقول للعرب اذا احرته حارحب باقی «و الحار الحُب» خواند بسمتین، و هو صفة للحار، مثل قولهم باقة أخذ و مشیه سُحَّ، و المراد بالحب العرب المتعاضد عن اهلله حُب ایضا بمعنی احسی است، و یگانه را ناین نام کردند ابوهریره آنکه ارتو مرحاسی بود، نه از حاسدان، و بحث اربین گرفته اند پرهیر بدن، و حسانت اربین گرفته اند که مرد در آن ارقر آن و از نماز دور بود، و حسانت رسیده را اربین معنی حُب گویند

على الحملة حقوق همسایه بسیار است، و هر که سرای تو مردیک تر، بر تو اولی تر قال رسول الله (ص) «التمس الحار قبل الدار، و الزفق قبل الطريق من أدى حارَه فقد آدامی، و من آدامی فقد آدى الله، و من حارب حارَه فقد حارب نبي، و من

حارسی فقد حارب الله ، وقال (ص) « إِنَّ حِرَّ الْأَصْحَابِ عَبْدِ اللَّهِ حَيْرُهُمْ لِصَاحِبِهِ وَحِرَّ الْحَيْرَانِ عَبْدِ اللَّهِ حَيْرُهُمْ لِحَارِهِ » وعن معاذ بن جبل قال قال رسول الله (ص) « مَرَّ أَعْلَقُ دُونَ حَارِهِ ، مُحَافَةً عَلَى أَمَلِهِ وَمَالِهِ ، فَلَيْسَ حَارُهُ ذَلِكَ مُؤْمِنٌ ، وَلَيْسَ مُؤْمِنٌ مَرَّ لَمْ يَأْمَسْ حَارُهُ بَوَائِقَهُ (۱) » قال يا رسول الله ما حق الحار ؟ قال « إِنَّ اسْتَقْرَصَكَ اقْرَصَتْهُ وَإِنْ مَرِضَ عُدَّتْهُ ، وَإِنْ مَاتَ شَيَّعَتْهُ ، وَإِنْ دَعَاكَ احْتَتَهُ ، وَإِنْ اسْتَعَانَ بِكَ أَعْنَتْهُ ، وَإِنْ أَصَابَهُ حَيْرٌ سُرَّكَ وَهَمَّاتَهُ ، وَإِنْ أَصَابَتْهُ مَصِيبَةٌ سَاءَتْكَ وَعَرِيَّتُهُ ، وَلَا تُطِيلِ السَّاءَ عَلَيْهِ فَتَسُدَّ عَنْهُ الرِّيحُ » وَ تُشْرَفَ عَلَيْهِ ، إِلَّا بِإِذْنِهِ ، وَلَا تُؤْذِيهِ بِقَتَارٍ (۲) قَدْرِكَ ، إِلَّا أَنْ تَعْرِىَ لَهَا مِنْهَا ، وَإِذَا اشْتَرَمْتَ فَاكِهَةً فَلَا تَحْرُحْ مِنْهَا شَيْئاً ، وَ مَا رَالَ حَرَّ لَيْلٍ يَوْصِيهِ بِالْحَارِ ، حَتَّى طُسْتُ أَنَّهُ سَيُورَتُهُ الْحَيْرَانُ ثَلَاثَةَ حَارٍ لَهُ ثَلَاثَةُ حَقُوقٍ ، وَحَارٌ لَهُ حَقٌّ وَحَارٌ لَهُ حَقٌّ فَأَمَّا الَّذِي لَهُ حَقُوقُ ثَلَاثَةَ ، فَحَقُّ الْإِسْلَامِ وَحَقُّ الْقِرَانَةِ وَحَقُّ الْحَوَارِ وَأَمَّا الَّذِي لَهُ حَقٌّ ، فَحَقُّ الْإِسْلَامِ وَحَقُّ الْحَوَارِ ، وَأَمَّا الَّذِي لَهُ حَقٌّ وَاحِدٌ ، فَالَّذِي لَهُ حَقُّ الْحَوَارِ » قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْظِمْ الْمَشْرُكِينَ مِنْ نُسَكِبَا ؟ قَالَ « لَا تُظْلِمُو الْمَشْرُكِينَ مِنْ نُسَكِبَا »

« وَالضَّاحِبُ بِالْخَبِ » - هام راه است درسمر ، یا هام دکان ، یا هام دبیرستان و گفته اند « الضَّاحِبُ بِالْخَبِ » کسی است که بیوسته ماثوبود در خدمت و صحبت بود برآمد حیر و مع تو قال ابن عباس (ص) « أَنِّي لَأَسْتَحْيِي أَنْ يَطَّأَ الرَّحْلَ سَاطِوً ثَلَاثَ مَرَّاتٍ لِأَيُّرَى عَلَيْهِ أَثَرٌ مِنْ بَرَى » « وَأَسِ السَّمِيلُ » - ابن السَّمِيلُ راه گداز است ، اگر توانگر نباشد و اگر درویش ، محکم مهمانی تو فرو آید ، او را برو سه روز حق مهمانی است ، پس چون سه روز برگذشت صدقه نداشت مصطفی (ص)

۱ - بوائق ح مائة = بلا و شر (۲) القطار = دودی که از مطبوح بلند

گفت « لِكُلِّ شَيْءٍ رِكَوَةٌ، وَرِكَوَةُ الدَّارِ بَيْتُ الضِّيَافَةِ،

« و ما ملكت أيمانكم » - مردگان و زبیر دستانند علی بن ابی طالب (ع)

گفت « كلُّ آخِرُ كَلَامِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) الضَّلُوةُ، وَاتَّقُوا اللَّهَ فِيمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ، وَدَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) إِلَيَّ أَمْرِي دُونَ عِلَامَةٍ، فَقَالَ: يَا أَبَانَهُو أَفَإِيْمَهُ مِنَّا تَأْكُلُ، وَالسَّهْ مَا فُلَسْ، وَقَالَ (ص) « الْعَمُّ مِرْكَةٌ، وَالْإِمْلُ عِرٌّ لِأَهْلِهَا، وَالْحِيلُ مَعْقُودٌ فِي بَوَاصِيهَا الْحَبِيرُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَالْعَدُّ أَحْوَكُ، فَإِنْ عَجَرَ فَأَيْمَهُ »

« إِنَّ اللَّهَ لَا يُبَيِّتُ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَجُورًا » - میگوید الله دوست ندارد هر حرامنده کسر، لاف زن، حیوشتن ستای، فجور در اشتر همچون مصرّاة است در گوسعد، و این آست که شیر جمع کند در پستان وی، ما مشتری پندارد که آن معتاد است واصلی، و در آن رعیت نماید، پس بخلاف آن بود همچین فجور از مردم آب بود که از حیوشتن حالی بیکو نماید بدعوی، و پس می معنی بود و گفته اند مختال آست که خود را عظیم داند، و برتری نماید، و از کسر حقیر مردم کند، و بحقوق الله قیام نکند، و فجور آست که او را در نعمت نظر نگردد، و حیوشتن را در آن ستاید، و حدایرا عروحلّ در آن شکر نکند، و این دو کلمه در آخر این آیت از آن گفت تا اگر حیوشتاوند و همسانه درویش داری از ایشان سکه نداری، و ما ایشان بیودی

« الَّذِينَ يَحْلُونَ » الْآيَةُ - معنی محل از روی شرع منع واجب است از مال،

و معروف و عادت عرب منع فصل مال از محتاج، و بر ما اشارت رَكَ الْإِثَارُ فِي رِمَانِ الْأَسْطَرَارِ

« وَيَأْتُرُونَ النَّاسَ بِالْحُلِّ » - بفتح ما و حا قراعت حمزه و کمالی است، و

همچین در سورة الحديد نَاقِي مَالُ الْحُلِّ حَوَاسِدُ بَصَمَ مَا وَسْكَوْنَ حَا دَرَهْرُ دُو سُوْرَةِ

وهالعتان ودرین لغتی دیگر حکایت کرد مابعد و هی الحبل مسکون الحاء وفتح الماء،
قال سیمویه ولم یقرأ بهذه اللمعة

«الذین یحلون» - جهودا سدی که بحیلی کسند در مالها و حویث و در طاعت
حدا هریمه مکسند «و یأمرؤن الناس بالحل» ، انصار را میفرمودند که شما بر
رسول خدا بعقت مکسید که درویش شوید

«و یکتُمون ما آتیهم الله من فضله» - وصفت و نعمت مصطفی (ص) در
قورات میپوشیدند و پنهان میداشتند آنکه حر داد از سراحام کار ایشان
در آخرت ، و گفت «وَ اَعْتَدْنَا يَا مُحَمَّد ، لِلْكَافِرِینَ ، یعنی للیهود ، عذاباً
مُهیأً ،

قوله «و الذین یُغفون اموالهم رِثاءَ الناس» الایة - عطف است بر «الذین
یحلون» سدی گفت این در شأن منافقان است و قومی از مشرکان مکه ، که
بر عداوت رسول خدا هریمه میکردند

«و من یکن الشیطان له قریباً» - معنی آست که هر که چنان بود قرین وی
شیطان بود ، «فساء قریباً» و بدقریبی که اوست فردا بر ستاحیر ناوی گوید
«یا لیتَ بی و بیک تُعدَ المشرقین و المسرقین»

«و ما دنا علیهم» معنی علی الیهود و المنافقین ، «لو آمَنوا بالله و بالیوم الآخر»
معنی المعب بعد الموت

«وَ اتَّقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللهُ» ، من الاموال فی الامان و المعرفة ، «وَ کانَ اللهُ بِهِمْ
علیماً» اِهم لى یؤمنوا

قوله «ان الله لا یطام» مقال دَرَمَ - معنی آست که الله سکیدر بمقتال یک دَرَمَ
کماء با کرده ، و بی ثواب نکندارد بمقتال یک دَرَمَ طاعت سده اگر مؤمن بود ، او را

ورق دهد در دنیا، و مرد بر رگوار در آخرت، و اگر کافر بود او را روری دهد در دنیا، و پاداش آن در آخرت نه و نه قال النبی (ص) «انَّ اللهَ لَا یُعْطِی الْمَؤْمِنَ حَسَةً، یُنَابُ عَلَیْهَا الرِّزْقَ فی الدُّنْیَا، وَ یُحْرِیْ بِهَا فی الْآخِرَةِ، وَ اَنَا الْكَافِرُ فِیْطَمُّ بِهَا فی الدُّنْیَا، فَاِذَا كَانَ یَوْمُ الْقِیَامَةِ، لَمْ یَكُنْ لَهُ حَسَةٌ» «متقال» معال من الثقل، ای ماکل ورنه ورن الذرة

حلاف است میان علما که دزد چیست ابن عباس گفت هی التملة الضعيرة، آن مورد چه که از آن حردتر و کوچکتر مورد بیست آرد دزد گویند قومی گفتند یکی از آن حشر هوا آن ساعت که آفتاب در ورن در افتد، آن دزد است یحیی عمار گفت یک دانه جو چهار ارد است، و یک ارد چهار سسمه است، و یک سسمه چهار حردل است، و یک حردل چهار ورق بحاله است، و یک ورق بحاله چهار دزد است

روی 'ابوسعید الخدری' قال قال رسول الله (ص) «اِذَا حُلِصَ الْمُؤْمِنُونَ یَوْمَ الْقِیَامَةِ مِنَ النَّارِ وَ اَمِنُوا، فَمَا مَعَادِلُهُ اَحَدُكُمْ صَاحِبَهُ فی الْحَقِّ یَكُونُ لَهُ فی الدُّنْیَا بِأَشَدِّ مَعَادِلَةٍ لَهُ مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ لِرَبِّهِمْ فی اَحْوَاهِمُ الدِّنْسُ اُدْحَلُوا النَّارَ، فِیَقُولُونَ رَبَّنَا اَحْوَانُنَا کَانُوا یُصَلُّونَ مَعَنَا، وَ یَصُومُونَ مَعَنَا، وَ یَسْتَخْتَمُونَ مَعَنَا، فَاُدْحَلْتَهُمُ النَّارَ فِیَقُولُ عَزَّوَجَلَّ اِدْهِنَا فَاُحْرِحُوا مِنْ عَرْقَتِمْ (۱)، فِیَأْتُونَهُمْ وَ یَعْرِفُونَهُمْ بِصُورَتِهِمْ، لَآ نَأْكُلُ النَّارَ صُورَتَهُمْ، مِنْهُمْ مَنْ اَحْدَقَهُ النَّارُ اِلَى اَصَافِ سَاقِیهِ، وَ مِنْهُمْ مَنْ اَحْدَقَهُ اِلَى كَعْبِیهِ، فِیَحْرِحُونَهُمْ، فِیَقُولُونَ رَبَّنَا اَحْرِحْنَا مِنْ اَمْرِنَا ثُمَّ یَقُولُ اللهُ تَعَالٰی اَحْرِحُوا مَنْ كَانَ فی قَلْبِهِ وَرْدٌ دَسَارٍ مِنَ الْاِیْمَانِ، ثُمَّ مَنْ كَانَ فی قَلْبِهِ وَرْدٌ صَفْدٍ یَسَارُ، حَتَّى یَقُولَ مَنْ كَلَبَ فی قَلْبِهِ دَرَّةً، قَالَ ابوسعید الخدری مَنْ لَمْ یُصَدِّقْ هَذَا فَلِیَقْرَأْ

۱ - در سج عرفتیم آمده است و قاسا صحیح شد

« إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ » الآية يقولون ربما قد أحرحنا من امرنا ، فلم يبق في التاراحد فيه حيرٌ، ثم يقول الله عز وجل شعث الملائكة وشعث الأسياء، وشعث المؤمنين، ونفى ارحم الراحمين قال فيقص قصة من اتار او قصتين ، لم يعملوا لله عز وجل حيراً قطاً ، قد احترقوا حتى صاروا حُتماً (١) قال فيؤتى بهم الى ماء يقال له ماء الحياة ، فيصت عليهم ، فيستون كما تست الحنة في حميل الشيل ، فيمرحون كاللؤلؤ ، في رقايم الحوائيم ، يمرهم اهل الحنة ، هؤلاء متقاء الله عز وجل ، الذين أدخلهم الحنة بمعزل عيلوه ، ولا حير قدموه ، فيقال لهم ادخلوا الحنة ، فمارأيتموه هو لكم ، يقولون ربما اعطينا ما لم نعط احداً عنهم فيقول لكم عندي اصل من هذا يقولون اي شيء اصل من هذا فيقول رصاي عنكم ، فلا اسخط عليكم ابداً »

« وَإِنْ نَكَ حَسَةً » - رفع قرائت هكي است وهدني ، يعني وإن تقع حسة أو محدث حسة ، اكر بك بيكي بود ارسده مؤمن ، آن مصاعف كند باقي نصب حواسد ، يعني وإن تكن الذرة حسة ، اكر آن دزه بيكي بود مصاعف كند

« يُصْعَقُهَا » تشديد قرائت هكي و شامي و يعقوب است ، و « يصاعها » مالف قرائت باقي است ، و هماعتان صاعف وصعف بمعنى واحد ، ومعنى اهل لمت گفته اند صنف تشديد ارساعف مالف مه است در معنى يُصاعها اي يجعلها صميمين ، يصعها يجعلها اصعافاً كثيرة ، و درست آنست كه هر دو يكي است ، دليل بر اين آنكه گفتم « يُصاعها اصعافاً كثيرة » ، وفي الحصر « ادا كان يوم القيامة ، مادي مباد على رؤوس الاولين والاخرين هذا فلان من فلان ، من كان له عليه حق فليأت به الي حقه ، فيأبونه ثم

يُقال له هؤلاء حقوقهم يقول يارب ابراهيم اين اوقد دهمت الدنيا فيقول الله عز وجل للملائكة انظروا في اعماله الصالحة فاعطوهم منها فيعطرون فيها ، فيعطونهم منها ، فيبقى متقال درة من حسة ، فيقول الملائكة ياربنا ! وهو اعلم بذلك منهم ، اعطيا كل ذي حق حقه ، وبقي له متقال درة من حسة فيقول للملائكة صبروها لعدى ، وادخلوه بعسل رحمتي الجنة ، ، فذلك قوله تعالى « وان لك حسة يصاعها ويؤت من لده احرأ عطيا »

النوبة الثالثة

قوله تعالى « واعدوا الله ولا تُشركوا به شيئا » الآية - ابتداء آيت ذكر
 توحيد است ، و توحيد اصل علوم است ، و سر معارف ، و مایه دين ، و مایه مسلمانی ،
 و حاحرمیان دشمن و دوست هر طاعت که با آن توحيد بيست آنرا ورحی (۱) و
 و ربی بيست ، و سراجام آن حرتاریکی و گرفتاری بيست ، و هر معصيت که با آن
 توحيد است حاصل آن حراشائی و روشنائی بيست توحيد آست که خدا برا
 يکتابا کوئی ، و او را يکتابا باشی يکتابا گفتن توحيد مسلمانان است ، و يکتابا بودن
 مایه توحيد عارفان توحيد مسلمانان ديور راند ، گماه شود ، دل کشايد توحيد
 عارفان علاوه بر د ، حلالی شود ، و حقایق آرد توحيد مسلمانان پند بر گرفت ،
 درمکشاد ، مار داد توحيد عارفان رسوم اساسيت معجو کرد ، حجاب شریت سوح ،
 با سيم اُس دميد ، و يادگار ازل رسيد ، و دوست بدوست نگريد توحيد مسلمانان
 آست که گواهی دهی خدا برا يکتابائی در دات ، و پاکی در صعات ، و ارليت در نام
 و درشان حدائی که حراو خدا نه ، و آسمان و زمین را حراو کردگار نه ،

وچو (۱) درهمه عالم وفادار نه حدائی که تقدیر ارحمه تر است مدات و صفات زبر است از ازل تا ابد خداوند اکبر است هر چه در عقل مُحالست الله بر آن قادر بر کمالست، و در قدرت بی احتیالست، و در قیومت بی گشتن حالست، و در ملک آمران رواست، و در ذات و صفات متعالست کس نه بیسی از مخلوقان که نه در وی نقصان است، یا از عیب مثانست، و کردگار قدیم از نقصان پاک، و از عیب مبره، و از آفات بری نه خورنده و نه حواب گیر، نه محل حوادث نه حال کرد، نه موصعت، نه بغير یدیر پیش از کی قائم پیش از کرد حائل، پیش از خلق خالق، پیش از صایع قدیر و دانه و صفاه و کماله قدکل کهوالان کلّ اوان

شیخ الاسلام انصاری قدس الله روحه گفت توحید مسلمانان میان سه حرفست

اثبات صفت بی افراط، و بی تشبیه بی تعطیل، و بر طاهر بر نفس بی تحلیط حقیقت اثبات آست که هر چه خدا گفت که از خود بر بیان است، و مصطفی (ص) گفت که از حق بر بیان است، صدیق و سلیم در آن پیش گیری، و بر طاهر آن میستی (۲)، و آنرا مثل برمی، و از صیغت سکر دانی، و خیال کرد آن نکردی، که الله در علم آند، در خیال بیاید، و از مگر در چگونگی آن پیر هیری، و تکلف و تأویل در آن سخونی، و از گفتن و شنیدن آن پیچی، و تحقیقت دانی که معلوم از صفات الله خلق را، نام آست، و ادراک مان قبول آست، و شرط در آن نسایم آست، و بعیر آن یاد کردن آست ذات الله بقدر الله دان، نه بمعقول خلق صفات او سرا که او دان، نه بعکرت خلق توان او بقدر او دان، نه بحیلت خلق او هستی است نکتا، از او هام خدا، و بر یکیف ربا هر چه خواهد کند، نه بحاحت، که ویرا بهیچیر حاحت نیست، بلکه بحواست راست کند، و علم پاک، و حکمت سادق، و قدرت نافذ سخن وی حق،

و وعده وی راست، و رسول وی امین، و سعی وی محقیقت موجود در زمین، ماورای پیوسته دائم، و حجت وی مان قائم، قصه او مُرم، و امر و بهی وی محکم، دالّله الحلق و الأمر تبارک الله رب العالمین، ایست توحید سمعی، و شاحت حرّی ناین توحید بهشت رسد، و روح برهد، و رحشم حق آراد شود و صدّ این توحید شرک مهین است، هر که اربین توحید سمعی ماوراء، در شرک مهین نماید، و معرفت الله درماید اما بوحید دیگر بوحید عارفان است، و حلیت (۱) صدیقان سعی درین توحید به کار آب و گل است، و به جای ریان و دل است موحد ایند بریان چه گوید، که حالت خود ریان است اعزازت چون کند ار آن توحید، که عارت ار آن عین هئان است! این بوحید به ار حلق است، که آن ار حق نشان است ار آنست که رستاجیر دل، و عارت حان است

ما وَحَدَ الْوَاحِدَ مِنْ وَاحِدٍ	إِدْ كُلُّ مَنْ وَحَدَهُ حَاحِدُ
تَوْحِيدُ مَنْ يَطْلُقُ عَنْ بَعْتِهِ	عَلَبَةُ اِطْلَهَا الْوَاحِدُ
تَوْحِيدُهُ آيَاهُ مَوْحِيدُهُ	و بَعْتُ مِنْ بَعْتِهِ لَاحِدُ

پیر طریقت گفت الهی عارف را سور تو میداند ار شعاع وجود عارت میتواند موحد را سور قرب میشناسد در آتش مهر میسورد ار بار بار نمیرد دارد خداوند یاق ترا دریافت میجوید ار عرقی در حیرت، طلب ار یافت نار میداند مسکین او که او را بصایع شاحت درویش او که او را بدلائل حسّت ار صایع آن باید حسّت که در آن گمحد ار دلائل آن باید حواسّت که ار آن رید حقیقت توحید بر ریان حرّی آورد این به آن توحید است که استدلال و احتیاد مان پیوندد، یا شواهد و صایع بر آن دلالت کند، یا بوسیلتی ار وسائل مستحق گردد

آن یافتنی است در عقلت، باحواسته درآمده، و رهی ساحود پرداخته، در مشاهده
 قریب و مطالعه جمع افروخته، مهر ازل سود کرده، و دو گیتی بریان برده،
 ریاب حان کر ار دیدارت آید

ریاب حان بحان مایند خریدند

پیر طریقت گفت الهی! نشان این کار ما را می جهان کرد، تا ارس نشان ما
 را هم بهان کرد دیده وری تو رهی را می حان کرد مهر تو سود کرد، و دو گیتی
 بریان کرد الهی دایمی بچه شادم، ما آنکه به بحوشش شو افتادم تو خواستی به من
 خواستم، دوست بر مابین دیدم چون از حواب برخاستم
 آنانی هواها قلّ اُن اعرف الهوی

صادق قللاً فارعاً قتمکما

موسی بطلب آتش میشد که اسطیغ یافت او می حور بود که آفتاب دولت
 نرو تاوت محمد(ص) در حواب بود که مشرآمد که بیا نامرا بیسی من خریدار
 توام تو می من چند نشیسی؟ به موسی(ع) گفتار طمع داشته بود، و به محمد(ص)
 دیدار پس یافت در عقلت است حرس میبدار الهی! بهاء عرت تو حای اشارت
 نگذاشت، حلال وحدانیت تو راه اصافت برداشت، ما گم کرد رهی هرچه در دست
 داشت، و ناچیز گشت هرچه رهی پنداشت الهی! از آن تو میفرود، و از آن رهی
 میکاست، ما آخر همان ماند که اول بود راست!

محبت همه در بهاد آب و گل ماست

پیش از گل و دل چه بود آن حاصل ماست

مده مان توحید اول اردورح درست، و بهشت رسید، و باین توحید ارحود

درست مدوست رسید

«ولا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً» - شرك برهان شریعت است که با اعتقاد معبودی دیگر
گیری، و بوحدانیت الله اقرار مدهی، و برهان طریقت شرك است که در کایات
موجودی دیگر سحر الله بینی، و با اسباب ممانی
شیخ الاسلام انصاری گفت سب ندیدن چهل است، اما با سب مماند
شرك است

آنکه در سیاق آیت ذکر همسایگان کرد، و مراعات حقوق ایشان فرمود،
گفت «وَالْحَارِ دِي الْقُرْبَىٰ وَالْحَارِ الْغُثِّ وَالْقَاحِ بِالْغَسْبِ»، و همسایگان سیار دارد،
و حقوق ایشان بر اندازد قرب ایشان همسایه سرای است، و همسایه نفس، و همسایه
دل، و همسایه حان و همسایه سرای آدمیست، و همسایه نفس فرشته است، و همسایه
دل سکیه معرفت، و همسایه حان حق حل حلاله همسایه سرای را گفت «وَالْحَارِ
دِي الْقُرْبَىٰ»، و همسایه نفس را گفت «وَأَن عَلَيْكُمْ لِحَافِطِينَ»، و همسایه دل را گفت
«أَنزِلُ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ»، و همسایه حان را گفت «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْمًا كُنْتُمْ»
اما حق همسایه سرای است که مراعات وی سگداری، و موماسات خویش
هر وقت او را از خود شاگرد آسوده داری و حق همسایه نفس است که او را بطاعت
خویش شاد داری، و از معاصی خویش او را از محوور مکنی، با چون ارتو بر گردد،
حشود و شاگرد بر گردد و حق همسایه دل است که معرفت خویش از شوائب بدعت و
الایش فتنه و حیرت پاک داری، و لباس ست و پیرانه حکمت آراسته کنی و حق
همسایه حان است که اخلاق را بهدیب کنی، و اطراف را ادب کنی، و خاطر پر از
حرمت داری، و قدم اردو گیتی بر گرفته، و از خود نار دشته، و حق را یکتا شده
در احضار بیارد که الله گفت «يَا مُحَمَّدُ، كُنْ بِمِثْلِ كَمَا لَمْ تَكُنْ، فَأَكُونَ لَكَ
كَمَا لَمْ أَرَلْ»

تا ما خودی از چه همیشی ما می

ای من دوری که از تو باشد ما می

در من مرسى ثا مشوى يكتائى

كاند ره عشق يا نو گنجى يا من ا

۷- النوبة الاولى

قوله تعالى «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا» چون بر رگوار روى بود آنکه ما آریم،
«مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ» از هر گروهى، «بَشَهِيدٍ» پىعامبرى مگوامى، «وَجِئْنَا بِكَ»
وآریم ترا، «وَعَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً»^(۳۱) براسان مگوامى

«يَوْمَئِذٍ» آنروزى (۱) «يَوْمَئِذٍ الَّذِينَ كَفَرُوا» دوست دارد وخواهد ایشان
که کافر بودند درین جهان، «وَعَصَا الرَّسُولِ» و سر کشیدید از استوار داشت
رسول، «لَوْ تَسَوَّى بِهِمُ الْأَرْضُ» اگر زمین با ایشان هموار کسدى (۲)، «وَلَا يَكْفُتُونَ»
الله حدیثاً^(۳۲) و از حدای هیچ سخن پنهان ندارد

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ای ایشان که مگرویدید، «لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَدْبُمْ»
سُكَّارِی، کرد بمار مگردند آنکه که مستان بید (۳)، «حَتَّى تَطْمَئِنُّوا مَا تَقُولُونَ»
ما آنکه که چنان بید که داید که چه میخواستید، «وَلَا حُصَا» و کرد بمار مگردید
آنکه که حُصْب ناشید «إِلَّا عَابِرِ سَبِيلٍ» مگرد در راه رفتن و در مسجد گذشتن
[می نشست و ایستادن] «حَتَّى تَغْتَسِلُوا» ما آنکه که بیشتر غسل کنید، «وَأَن كُنتُمْ»
مَرَضَى، و اگر بیمار بید (۴) که آب فرا خوش بیارید برد، «أَوْ عَلَى سَعْيٍ» یادرد
سعى بید و آب بیاید، «أَوْ حَاءَ أَخَذْتُمْ مِنْ الْعَاطِطِ» ما یکى ارشما ارحاحت
آدمی آمده بود [و آندست می باید کرد] «وَأَلَّا تَسْتُمُ الْيَسَاءَ» یا بیوست خود بوست
رمان یاسیده بید، «فَلَمْ تَعْدُوا مَاءً» و آب بیاید، «فَتَيَمَّنُوا» آهنگ ککید،
«صَعِيداً طَيِّباً» حاکی پاک، «فَامَسَحُوا» بپاسید تاآن حاك، «بِوُجْهِكُمْ» رویهای
خویش، «وَأَيَّدِيكُمْ» و دو دست خویش همه، «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَوِزاً عَوِزاً»^(۳۳)

۱- چن است در سخته الف، سار سح آنروز ۲- سخته الف هموار

کسیدید ۳- سخته ح = ناشد ۴- سخته ح = بیماران ناشید

که الله در گذارده است آمرزگار همیشه

«أَلَمْ تَرَ» بهیسی، مسکری، «إِلَى الدِّينِ أُوْتُوا» بایشان که ایشان را دادند،
 «نَصِيحًا مِنَ الْكِتَابِ» هرهای از کتاب آسمانی، «يَشْتَرُونَ الصَّلَاةَ» گمراهی
 میخرید، «وَيُرِيدُونَ» ویر میخواستند، «أَنْ تَصِلُوا السَّبِيلَ» (۴۳)، که شما راه
 کم کنید

«وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ» والله دانابر دانائست دشمنان شما، «وَكَمْحَىٰ بِاللَّهِ
 وَلِيًّا» وهدای ناری سنده است، «وَكَمْحَىٰ بِاللَّهِ نَصِيرًا» (۴۴) و داوری داری سنده
 «مِنَ الدِّينِ هَادُوا» ارایشان که جهود شد مدقومی هستند، «يُخَرِّفُونَ الْكَلِمَ»
 سخنان الله می بگرداند، «عَن مَّوَاصِيهِ» از آن حایهای خویش، «وَيَقُولُونَ سِمْأًا»
 و برمان میگوید که شیدیم، «وَعَصِيًّا» و [در دل میدارند که] فرمان بردار نه ایم،
 «وَاسْتَع» [چون سردیك نو آید گوید] معاویوش، «غَيْرُ سَمِيعٍ»، [و در دل
 میدارند که] شوایده مناد، «وَرَاغًا» و برمان میگوید ترا که «راعا»، [و مان
 هجو تو میخواستند]، «لِيَأْتِيَ بِالسِّتِمْ» این گردایدن رمان عری است برمان عری
 در سخن، «وَطَمًا مِّنَ الدِّينِ» و طعن هستن است در دین [اسلام و رسول خدا]،
 «وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا» و اگر ایشان گویند (۱) «سَمِيعًا وَ أَطْعًا» شیدیم و فرمان بردم
 [برمان و مندل]، «وَاسْتَع وَ أَنْطَرْنَا» و [گویند (۲) بحای راعا که] «اسمع و اطعنا»
 سوش و در ما نگاه کن، «أَلَكُنَّ خَيْرًا لَّهُمْ وَ أَقْوَمَ» ایشانرا نه باشد و راست تر
 باشد، «وَلَكِنَّ لَّهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ»، لکن هدای ترایشان لعنت کرد مکافر شدن
 ایشان، «فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا» (۴۵) ما مسکروند مکراند کی

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ » ای ایشان که ایشان را تورات دادند،
 « آمُوا بِمَا نَزَّلْنَا » نکرید نقرآن که فرو فرستادیم، « مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ » استوار
 دار و گواه آن تورات را که ما شماست، « مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطِيسَ وَخُوهَا » پیش از آنکه
 صورت رویها ستریم، « فَزُدَّهَا عَلَىٰ أَدْنَاهَا » و آن رویهای صورت سترده ما پسها
 گردانیم، « أَوَّلَهُمْ » یا ایشان را لعنت کنیم « كَمَا لَعْنَا أَصْحَابَ النَّارِ » چنانکه
 لعنت کردیم خداوندان شمه را [که ماهی گرفتند در شمه]، « وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَعْمُولًا »^(۳۳) و فرمان که حدای دهد تا آن کار کردنی است

النوبة الثانية

قوله تعالى « فَكَيْفَ إِذَا حِشَا » الآية - این کلمه تعظیم است، بلغض تعجب
 میگوید، و در ضمن آن توبیح مافقان و جهودان است که صفت ایشان از پیش رفت
 میگوید چون بود حال آن جهودان و مافقان در آن روز رستاخیر، و روا بود که
 این کلمه تعجب تعظیم روز رستاخیر را بود، یعنی که چون مرد گوار و چه عظیم
 رو نیست آن روز رستاخیر، که از هر امتی در هر دوری که بودند پیغامر ایشان
 یاریم، تا بر امت خوش گواهی دهد، یکارا بر یکی و ندانرا بر ندی، و گواهی
 دهد قومی را که رسالت پذیرفتند، و استقبال فرمود حق کردند، و گواهی دهد
 بر قومی که رسالت پذیرفتند، و از حق سر کشیدند

آنکه گفت « وَحِشَا نَك » و برا بر یاریم ای محمد، « عَلَىٰ هَؤُلَاءِ شَهِدَا »
 تا بر این کافران مکه و مافقان مدینه گواهی دهی، که چه کردند از ناکار، و چه
 گفتند از باسرا، « عَنِ اللَّهِ مَعْمُودُ » گفت رسول خدا (ص) مرا فرمود که از قرآن
 چیزی بر خوان، « سُورَةُ السَّاءِ » بر خواندم، یا ایسا رسیدم که « فَكَيْفَ إِذَا حِشَا مِنْ كُلِّ

امة شهيد، گريستن بر رسول (ص) در افتاد، آنكه گفت پس كه حوالدى
 «يومئذ» - يعنى «فى ذلك اليوم» «يُودّ الدين كعروا» يعنى كفار امة
 محمد (ص)، «وعصو الرسول» وهو نبينا محمد (ص) «لو تسوى» مفتوح تا و تشديد
 سين، ميماءالت، مدنى و شامى حوامد، على مباء الفعل للماعل، واين ار باب تفعل
 است مطارع سَوَى، يقال سَوَيْتُهُ فَتَسَوَى، و اصل، تَسَوَى است مصارع تَسَوَى تاء
 دوم در سين مدغم كردند تَسَوَى شد حمزه و كمالي تَسَوَى حوامد مفتوح تا و تحجيف
 سين نامالت، و اصل هم تَسَوَى است، تاء دوم كه ايشان مدغم كردند ايشان حذف
 كردند، و اِمالت اين فعل بيكوست، كه الفى در تشبيه ياء ميگردد، و درين هردو
 قراءت فعل مسند است نارمين، واين برسييل اتساع و محار است، و معناه لوسروا
 بالأرض فيصيرون مثلها برأى، كما قال تعالى «و يقول الكافر ياليتنى كنتُ قرأناً»
 اين همچنانست كه كوئى ادخلتُ الحائِمَ فى الإِصع «ناقى» لو تَسَوَى حوامد
 بصم تاء و تحجيف سين ميماءالت، على مباء الفعل للمفعول به، و اين ارباب بفعيل است،
 مصارع سَوَتْ، يقال سَوَيْتُ فَعَلَانِ الأَرْضَ، اذا دَفَنَتْ فِيهَا فَتَسَوَتْ به الأرض، و معناه
 ويُحْمَلُونَ وَالأَرْضُ سَوَاءٌ ميگويد در آن روز منافقان و مشركان كه از استوار
 داشتن رسول (ص) و پذيرفتن رسالتوى سر كشيدند، حواهد و آرزو كند كه اگر
 رمين را نا ايشان هموار كند (۱)، يعنى دوست دارد كه ايشان را نارمين يكسان
 كند، و ايسانرا حاك گرداند و چون مفتوح ياء حوابى معنى آست كه حواهد
 و آرزو كند كه اگر رمين نا ايشان هموار شدى (۲)، يعنى دوست دارد كه حاك
 شددى و ماسد رمين گشتدى، و نا آن يكي شددى و تفسير اس آيت آحا است كه
 گفت «و يقول الكافر ياليتنى كنتُ قرأناً»، و اين آنكه گويد كه رب العالمين بهام

را وحمله طیور و سباع را گوید « کومی تراناً تصیر تراناً »

« تُسَوِّیْهِمُ الْأَرْضُ وَلَا یُکْتُمُونَ اللَّهَ حَدِیثاً » - این کلمه از مشکل قرآن است که حائی دیگر گفت حکایت از مشرکین « وَاللَّهُ رَئِیَا مَا کُنَّا مُشْرِکِیْنَ » و حائی دیگر « لَمْ یُکُنْ دَعَاؤُهُمْ قُلُوبُ شِیْئاً » ایشان در قیامت خواهند گفت که ما هرگز مشرک نبودیم ، و حر از حدای پرستیدیم ، و این پنهان داشتن کفر و شرک است ، و ابیضا میگوید « وَلَا یُکْتُمُونَ اللَّهَ حَدِیثاً » هیچ سخن از الله پنهان ندارد ممی است که لَا یُسْتَطِیعُونَ أَنْ یُکْتُمُوا اللَّهَ حَدِیثاً اِنْ عَاسَ گفست ایشان در قیامت چون ببیند که الله گماهان اهل اسلام میآمرزد ، و شرک میآمرزد ، گوید ما میر اهل گماهان بودیم نه اهل شرک رَبِّ الْعَزَّةَ مَا اِیْشَانْ گوید « اِنْ شَرَّکَا کُمْ اَلْدِّیْنِ کُنْتُمْ بِرِعْمَوْنَ » ، که اند آن اساران تما نام که میگفتند بدروع ، ایشان گوید « وَاللَّهُ رَئِیَا مَا کُنَّا مُشْرِکِیْنَ » ، الله خداوند ما که ما هرگز از اسار گیران نبودیم با حدای ، آنکه مهر بردههای ایشان همد ، و دستها و پایهای ایشان گویا کسند ، با کردهای ایشان همه نار گوید آنکه باشد که ایشان آرزو کنند که با زمین هموار شدیدی ، و این کتمان نکردندی ، که بر الله هیچ چیز پوشیده شود

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ » - قُرْبُ يَقْرُبُ بَرَوْنُ قُرْبُ یَعْمَلُ ، قُرْبُ وَقُوعُ است ، و قُرْبُ يَقْرُبُ عَلٰی عَمَلٍ یَعْمَلُ قُرْبُ لِرُومٍ است ، قُرْبُ یعنی کرد چیزی گشت و نزدیک آن گشت ، و قُرْبُ مَرْدَمُکُ شد ، و اِنَّا قُرْبُ یَقْرُبُ هُوَ مِنْ قُرْبِ الْمَاءِ اِذَا اُورِدَ . و سُکْرٌ مَأْخُودٌ است اِنْ سَکَرُ ، و سَکَرٌ سَتْنٌ بود ، یقال سَکَرْتُ الْمَاءُ اِی حَسْتَهُ ، و مَسْتًی را اِنْ اَنْ سَکَرٌ گوید که هم فرو بند بر صاحب خود ، و عقل محسوس شود میگوید ای ایشان که مکر و بدید کرد مکر و بدید در حالت مستی ، سعی کرد حای مکر و مکر و بدید مکر و بدید را ، و اِنْ آیت پیش از آیت بحریم

حمر آمده، و شرح این قصه در سورة النقره رفت **صحابه** **مراحم** گفت این نه سُکر حمر است، که این سُکر حواست، یعنی که ما علمه حوا و اضطراب عقل، نمار مکسید و بروفق این تفسیر **حمر مصطفی** (س) است «اذا نعى الرجلُ وهو يُصلى فليُصرف، لعله يدعو على نفسه وهو لا يدري»، و یقرُّن منه قوله (س) «اذا قام احدُکم من اللیل، فاستمحم القرآنَ علی لسانه، فلم یَذرَ ما یقول فلیُصطح» و روایت کسدار عبیدة العلمانی که گفت این آیت در شأن کسی است که حاقن بود، و آن حمر بدلیل آورد که **مصطفی** (س) گفت «لایُصلینَّ احدُکم وهو یُدافع الأحثین» و قول درست است که سُکر حمر است، و اعتماد بر آنست

«ولأخساً» - نصب علی الحال است، یعنی لا تقرُّوا الصلوة و اُتم حب میگوید کرد حای نمار مگردید در حال حیات اگر گوئیم «لا تقرُّوا الصلوة» میگوید کرد حای نمار مگردید، تقدیر چنان باشد که لا تقرُّوا موضع الصلوة وهو المسجد، تعدی المصاف و أقام المصاف الیه مقامه حُب نامی است مرد را و رن را، و وحدانرا و جمع را، بقال رجل حب و امرأة حب و رجال حب و ساء حنب حیات نایلاص حاصل شود یعنی تنعیب الحشعة فی ای فرح کل، اگر چه ائرا نآ آن بود، یا نایرا ل حاصل شود اگر چه ایلاص نآ آن بود، و مرد و رن در آن یکسان است

آنگه گفت «أذا غیری سیلر» - میگوید در حال حیات کرد مسجد مگردید، مگرد در راه رفتی و آنجا مگدشتن، که راهی دیگر باشد، و ضرورت بود، یا در مسجد هفته بود و حیاتش رسد بیرون رفتی او را ضرورت بود، یا آب که در آن غسل میکند، در مسجد بود، که مآرة آب رفتی ضرورت بود یو بدنی انی حبیب گفت جماعتی بودند از انصار که درهای سرای ایشان در مسجد بود، و چون بیرون

می آمدند در حال حمامات ممر ایشان در مسجد میبود، و ایشان را از آب کراهیت میآمد. رب العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد، و ایشان را در مسجد گذشتن در حال حمامات رحمت داد. اما علی و ابن عباس و ابن حنبل و ابن زید و مجاهد و جماعتی میگویند که «أَلَا عَارِي سَبِيلٍ» معنی آنست که «أَلَا أَنْشَكُوهُ» مسافری، وَلَا تَجِدُونَ الْمَاءَ فَيَكْمُوا، و مقول ایمان صلوة عین نماز است، نه خای نماز، و در آن حدیث مصاف نیست. میگوید در حال حمامات نماز مکید، تا آنکه که غسل کنید، مگر که مسافران باشید، و آب نیابید، تیمم کنید در آب حال، و نماز کنید که روا است

«حَتَّى تَسْتَلُوا» - یعنی مِنَ الْحَمَامَةِ و غسلهای واجب چهاراند غسل حمامات، و غسل حیض، و غسل نفاس، و غسل دادن مرده. بعد از این چهار غسلها همه مسنون است و آن دوازده اند. غسل آدیبه، و غسل هر دو عید، و غسل آفتاب و ماه گرفتن، و غسل استسقا، و غسل کافر که مسلمان شود، و غسل دیوانه که ماهوش آید، و غسل کردن از شستن مرده، و غسل احرام، و غسل درمکه رفتن، و غسل وقوف، و غسل رمی، و غسل طواف

و فرص غسل آنست که همه من بشوید، و آب با اصل مویها نرساند، و بپتدفع حمامات کند و کمال غسل آنست که در حیر عاتقه است، قالت «كُلَّ رَسُولٍ اللَّهُ (ص) إِذَا اغْتَسَلَ مِنَ الْحَمَامَةِ نَدَا فَسَلْ مَدِيهِ، ثُمَّ يَتَوَضَّأُ كَمَا يَتَوَضَّأُ لِلصَّلَاةِ، ثُمَّ يُدْخِلُ أَصَابِعَهُ فِي الْمَاءِ، ثُمَّ يُحَالِلُ بِهَا أَصُولَ الشَّعْرِ، ثُمَّ يَصُبُّ عَلَى رَأْسِهِ ثَلَاثَ عَرَفَاتٍ مِنْ مَاءٍ، ثُمَّ يُعَمِّصُ الْمَاءَ عَلَى حَلْقِهِ كُلِّهِ»

«و إِنْ كُنْتُمْ مَرَضَى» - و اگر بیماران باشید، یعنی بیماری که رسدن آب بوی ریان دارد، چنانکه بر تن حراحتی دارد، یا شکستگی عصبی از اعصاب، یا آله

و ماسد آن ، ویرا درین بیماری رحمت هست که آب نگذارد ، و یتیم کند ، بدلیل
 حر حار عبد الله ، گفتا در سمری بودیم و یکی را از رفقاء ما سر بشکستند ، و
 او را احتلام رسید از یاران خود پرسید که مرا هیچ رحمتی بود آب نگذاشتن و
 یتیم کردن ؟ ایشان گفتند ترا هیچ رحمت ندانیم در یتیم با قدرت آب آما که
 عمل کرد ، و فرمان یافت رسول خدا را از آن حر کردند ، گفت « قتلوه قتلهم الله ،
 ألا سألوا اذا لم يعلموا ؟ فإِذَا شَاءَ الْعَيُّ السَّوْءُ » اما کان یکمیه اُن یتیم ، و بعص
 علی حرحه حرقة ، ثم یمسح علیها ، و یعیل سائر حسده ،

« أوعلی سر » - یاد سمری باشد ، اگر درار بود آن سر یا کوتاه ، چون
 آب بیاند ، یا افرومی از آب خوردنی بیاند ، و وقت نماز درآمد ، یتیم کند اما اگر
 عند بیماری و سمر بود ، و آب بیاند مذهب شافعی (رم) آست که یتیم کند ، و نماز
 کند ، پس چون آب در رسد آن نماز قضا کند و مالک و اوراعی و ابویوسف
 میگویند یتیم نماز کند ، و بروی قضا نماز بود ابو حنیفه گفت نه یتیم کند و
 نه نماز ، تا آنکه که آب در رسد و بوضو نماز کند

« أوحاء احدکم من العائط » - عائط گواست در رمین ، و ایضا کما یت
 از قضاء حاجت آدمی و این نام عائط از آن افتاد که عرب را کُف (۱) بود در
 حدران ، در زمان اول صحرا میشدند ، و گوها میجستند نشست را

« أولکتم النساء » - میالف ایضا و در سورة المائدة قرائت حمزه و
 کما فی است ، از لمس یلمس ، و این لمس هم بدست بود ، و هم بدیگر حوارح و
 بلفظ فعل از آست که فعل در مات مباشرت و ماصمت مضاف با مرد است ، و مثل این
 در قرآن آمده است بر لفظ فعل ، چنانکه گفت « لم یبسی بشر » ، « لم یطمئن »

باقی « لَأَمْسَمُ » تألف حواشد در هردو سورة و روا باشد که فعل هم از یکی باشد، و گرچه تلفظ فاعل است چو ب عاقتُ اللّصَّ و طارقتُ التعلَّ و عافاكُ الله و روا بود که فعل از هردو بود، کالمعامه و المصامه و الماشرة، لا شتر اکهما فی ذلك و در معنی لمس و ملاصقه علما مختلف اند **علی بن ابی طالب (ع)** و **عبدالله بن عباس** و **ابو موسی و حسن و محمد و قتاده** گفتند بمعنی محاممت است ای حاممت **ابو حنیفه** و اصحاب او برین اند، و کان ابن عباس یقول اراد الله به الحماغ و کتبیه لانه کریم و عمرو بن عبدالله مسعود، و عبدالله عمر، و عمار یاسر، و شعبی، و یحیی، و ابو عیینه گفتند التفاء بشرتین است بشره به بشره رسیدن و اهل مدینه و اهل حجاز و شام برین اند، و مقوی این قول دلالت لفظ است بر آن، و حمل المعنی علی اللفظ اولی من حمله علی الکتابه عنه من غیر ضروره دعت الیه

و در حکم آیت فقها مختلف اند مذهب **شافعی** آنست که اگر مردی را پاسد، یا زن مرد را پاسد بدست یا بپیردست، چنانکه بی حائلی بشره بشره رسد، طهارت پاسده باطل گشت، و در طهارت پاسیده دو قول است و مذهب **اوراعی** آنست که اگر بدست پاسد طهارت باطل شود، و بپیردست باطل نشود همچون من فرح، و مذهب **مالک و احمد و اسحق و لیث سعد** آنست که اگر شهوت ماسد طهارت منتقص شود، و اگر بی شهوت بود منتقص نشود و مذهب **ابو حنیفه** و **ابو یوسف** آنست که اگر پاسیدن تمام باشد باینکه که از آن انتشار پدید آید، طهارت باطل کند، و اگر چنین بود باطل نکند و اگر طفله ای باشد که در محل شهوت نباشد از صغر، یا زنی از دیوات الرحم که نکاح وی او را حلال باشد، **شافعی** را درین دو قول است و در پاسیدن موی و ناخن و دندان حلالست، و جماعتی از اصحاب وی بر آنست که پاسیدن این هر سه، طهارت منتقص شود قولاً واحداً

«اولَسْتُمْ التَّاءَ فَلَمْ تَحْدُوا مَاءً فَنَتَمُوا صَعِيداً طَيِّباً» - میگوید اگر ربابرا پاسیده ناشید، و آن دست ناید کرد، یازن رسیدن ناشید، و غسل ناید کرد، و آب نیاید یتیم کنید معنی یتیم قصد است، یقال - یَتَمَّ وَتَتَمَّ اِیْ قَصْدَ، و الصَّعِيدُ التُّرَابُ سَمَى صَعِيداً لِأَنَّهُ يَصْعَدُ مِنَ بَاطِنِ الْأَرْضِ میگوید آهنگ حاك پاك كید، حاکی خشک، آراد ار آمیع، مکرار ريك صعید روی رمیں است، و «طَبَّ» آست که نه پلید باشد نه آمیخته ناچیری، نه از حس رمیں و یتیم از حصائص ایس امت است، هر گر هیچ امت را سودست پیش ازین امت **مصطفی** (ص) گفت «فُضِّلْنَا عَلَى النَّاسِ ثَلَاثَ حُمَلٍ الْأَرْضُ كُلُّهَا لَنَا مَسْحُوداً، وَخُحِّلَتْ لِرَبِّهَا لَنَا طَهُوراً، أَدَا لَنَا بَعْدَ الْمَاءِ، وَخُحِّلَتْ صَفَوْماً كَصُفْوِ الْمَلَائِكَةِ، وَبَدُو نَتَمَّ آست که عائشه روایت کد، و امس حرد در صحیح است، گفت نارسول خدا (ص) در بعضی از سفرها بیرون شدیم، چون به دات الحیش رسیدیم، عقد من کم شد، و آنجا قطرمای آب بود ماکس، و دشتی محدث بی سات ویی آب بود **مصطفی** (ص) آنجا بیستاد، و مردمان بر حشمت آن بر حاستند مردمان **ابونکر** را گفتند بیسی که عائشه چه کرد؟ رسول خدا و یازان را ایضا موقوف کرد، و با هیچ کس قطرمای آب نه، در دشتی خشک **ابونکر** آمد نزدیک **مصطفی** (ص)، و **مصطفی** سر در کنار من نهاده بود، و در جواب شده، و مرا گفت که رسول خدا را اسحا در رمیسی خشک بی آب نداشتی، و ماکس قطرمای آب نه، و نامن غتاب میگرد، و آنچه الله خواست میگفت، و سر دست در پهلوی من مرد **مصطفی** (ص) سر بر کنار من داشت در جواب، و من نمیتواستم حسیدن که نماند که بیدار شود آنجا بودیم چون نامنداد شد قطرمای آب سود حرنیل آمد، و فرمان آورد نیتیم **سید بن حصیر** گفت ماهی ناول برکتکم یا آل انبی نکر، و چون شتر بر کردم بر گرفتس را، عقد من از ریر پهلوی شتر بیرون آمد

اما كَيْفِيَّتِ نَيْتِمُ آست كه چون وقت نماز در آید اَوَّلُ آب طلب كند، اگر آب بیابد، یا چندان یابد كه حور و ویرا، و رفیقان ویرا چیری سر بیابد، یا در راه آب دردی باشد، یا کسی یا چیری كه اروی نرسد، یا آب مِلْك دیگری بود، و بوی نمرود مگر بر بادت قیمت آن، یا حراحتی دارد، یا بیماری كه اگر آب نكاز دارد هالَك شود، یا خطر آن بود كه بیماری درارشود، چون این عند هاطا هر بود، و وقت نماز در آمد نماشد، حائِی كه حاك پاك ناست طلب كند، چنانكه در آن هیچ حساستی بود، و مستعمل باشد، و بیرون ارحاك حوهری دیگر چون رربح، و كچ، و آهك، و سرمه، در آن سود، و نه آمیخ و عمران و مشك، و ددیره، و امثال آن آنكه هر دو دست بر آن رند، چنانكه كرد بر حیرد، و انگشتان بهم نازهد، و بیت استساحت نماز كند نه بیت رفع حدث، و حمله روی خویش بآن مسح كند، و مروی بیست كه شكلف حاك بمیان موبها رساند، پس اگر انگشتی دارد بیرون كند، و دیگر نازده دو دست بر حاك رند، انگشتها از یکدیگر كشاده، و باطن انگشتها چپ بر پشت انگشتان راست نهد، و بر پشت كف براند، چون مكوع (۱) رسد سر انگشتان در خود گیرد، و بر كماره ساعد نهد، پس این باطن انگشتان دست چپ بر ریس صفت بر پشت ساعد راست براند تا مرفق آنكه باطن كف چپ بر باطن ساعد راست نهد، و انهام بر دارد و براند تا مكوع، چون مكوع رسد باطن انهام صحت پشت انهام راست براند پس دست راست بر دست چپ همچین كند كه گفتیم، و براند، و بدین صفت كه بیان كردیم آنرا مسح كند آنكه كف هر دو دست بهم درمالد، و انگشتان بمیل یكدیگر بر آرد، و نمالد و اگر ربادت ازین كند چندانكه عار بحمله دست رسد روا ناست و آنكه باس يك نیت يك فریضة نماز بیش نكرارد، و بوافل چندانكه

خواهد و چون مرصه دیگر خواهد کرد، دیگر مار تیتیم کند این شرح و بیاب
 مذهب شافعی است و انوحیفه درمضی اربین مسائل می حلالی کند، گفت وقت
 ممار در آمدن در تیتیم شرط بیست، و طلب آب کردن پیش از تیمم واجب بیست، و
 گفت بیک تیتیم بیش از یک مرصه گزاردن رواست همچنانکه بیک طهارت چندانکه
 خواهد فراموش ممار گزارد، تیتیم همچنانست و گفت در تیتیم اعتبار بھاك بیست،
 بلکه اگر دست بر سبک سخت رند، و مسح کند رواست، و هر چه از حس و بین
 بود چون کحل و رریح و کچ و سبک و مثل آن تیتیم بر آن روا بیست و مذهب
 مالک اعتبار بر بین است و هر چه بر بین متصل، چون درخت و نبات اگر دست بر
 درخت رند و مسح کند روا بیست و ثوری و اوراعی در بین بیعرو دند، و گفتند اعتبار
 بر بین و هر چه بر بین است اگر چه متصل باشد، یا آن حد که اگر بر زمین برف و تگرگ
 بود دست بر برف و تگرگ ببرد و مسح کند، روا دارد اما شافعی گفت اعتبار بھاكست،
 که مصطفی (ص) ھاك مخصوص کرد، گفت «وَحَلَّ ثَرَاتِهَا لَنَا طَهُوراً» و طلب
 آب واجب است که الله گفت «فَلَمْ يَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا»، و تا طلب در پیش بود، فلم
 تَعِدُوا معنی بدهد، و قصد کردن بر بین قفل ھاك را واجب است، که الله گفت
 «فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً»

گفته اند که طیب آن زمین و آن خاکست که نبات، بیرون دهد، هر چه نبات
 از آن بر وید طیب بود، يدلّ علیه قوله تعالى «وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَحْرَجُ مَائَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ»
 روی عمر ابن حصین ان رسول الله (ص) رأى رجلاً معترلاً لم يَصَلِّ مع القوم، فقال
 «يا فلان! ما معك ان تصلى مع القوم؟» فقال يا رسول الله أصابني حسنة ولا ماء
 قال «عليك بالصَّعِيدِ فَإِنَّهُ بِكَمِكَ» قال عمر اني صليتُ خلف رسول الله (ص)، وكان
 فيما رحلُ حبس، فأمره التَّيَمُّمُ أن تَتَيَمَّمُ وَيُصَلِّي، فلما وجد الماء أمره التَّيَمُّمُ (ص)

أَنْ يَغْتَسِلَ، وَلَمْ يَأْمُرْهُ أَنْ يُعِيدَ الصَّلَاةَ وَعَنِ امْرِئِيٍّ (رَمَسٍ) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) «الضَّعِيدُ الطَّيِّبُ وَصَوُّ الْمُسْلِمِ وَلَوْ لَمْ يَحْدِثْ الْمَاءَ عَشْرِينَ»

«فَامْسَحُوا بِوُجُوْهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَوَّاراً» - و در دعاء پيامبر است «اللَّهُمَّ أَنْتَ عَزَّوَجَلَّ الْعَوَّافُ عَنِّي، اللَّهُمَّ أَنْتَ طَلَمْتَ نَفْسِي طَلْماً كَثِيراً، وَلَا يَمُورُ الذَّنْبُ إِلَّا أَنْتَ، فَأَعِزِّ لِي مَعْرَةَ مِنْ عِنْدِكَ، وَأَرْحَمِي أَنْتَ الْغَوَّارُ الرَّحِيمُ» هر دو نام بمعنى نام متفاوت اند، «عفو» محو است، و «عمر» بمطیعه، یعنی بمحو آثار الاحرام بحمیل المعفرة

«أَلَمْ يَرَأِ الْإِنْسَانُ أَنْتَ سَيِّئاً مِنَ الْكِتَابِ» الآية - کتاب اینها تورات است، و آیت در شأن جهودان است «يَشْتَرُونَ الصَّلَاةَ» یعنی بختاروها علی الهدی تکذیب محمد (ص)

«وَيُرِيدُونَ أَنْ يُتْبَلُّوا السَّبِيلَ» - ان تُحَطُّوا طریق الهدی، كما أنهم احطؤوها میگویند آن جهودان که پیش از بعثت محمد، بوی ایمان داشتند، اکنون آن ایمان که بوی داشتند تکذیب وی فروختند، و صلالت بر هدی اختیار کردند، و تحریف و تمذیل در صفت وی آوردند، و میخواستند که شما بپر که مؤمنان اید راه راست گم کنید، و تحریف و تمذیل ایشان فریاد از ایشان صیحت میخواهید و میپذیرید، که ایشان دشمنان شما اند، و الله تعالی دشمنان شما را شما به شما

«وَكَمْ لِلَّهِ لِيَأْتِيَ وَكَمْ لِلَّهِ لِيَأْتِيَ وَكَمْ لِلَّهِ لِيَأْتِيَ وَكَمْ لِلَّهِ لِيَأْتِيَ» - ای و کفای الله و لیا و کفای الله بصیراً و «ماه»، تأکید را در آورد، و بمعنى امر است، ای اکتبوا بالله عروجل

«مَنْ الْإِنْسَانُ هَادُوا» - خواهی بآیت پیش در رسا، یعنی اوتوا صیباً مِنَ الْكِتَابِ مِنَ الْإِنْسَانِ هَادُوا، تا بصیر آن باشد، و خواهی از آن بریده کن، یعنی مِنَ الْإِنْسَانِ هَادُوا قَوْمٌ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ كَلِمَ سَحَابٍ حَتَّى اسْتَدْرَجُوا سَوْتَ مُحَمَّدٍ (ص) در

کتاب ثورات

«وَقُولُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا» - مظاهر می‌گفتند که فرمان مر داریم، اما در دل می‌داشتند که فرمان سریم و سر کشیم «وَأَسْمِعْ عَيْرَ مُسْمِعٍ» - این چنان است که گویند اِسمِعْ لاسمِعَتْ، مشو که مشوایا (۱) «وَرَاعِنَا» زبان عربی می‌گفتند، یعنی اِرعنا اسمعك، و این زبان عرب از طریق مراعات است، اما زبان عربی هجو است و تنب، از دعوت مر گرفته‌اند

«لَيْتَا بِأَلْسِنَتِهِمْ» - اصل لَيْتَا، لَوِيّاً است، اما «واو» در «یا» مدغم کردند «وَطَمْنَا فِي الدِّينِ» ای وقیعة فی دین الاسلام یعنی که ایشان طعن می‌گویند که دین آست که مادر آیم، نه دین محمد و گفته‌اند که دین ایسا محمد (س) است او را دین خواند از آنکه معقل دین است و مایه دین

رب العالمین گفت «وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا» - اگر آن جهودان بحای عسینا، اطعنا گفتند (۲)، و بحای راعنا، اِسمِعْ وَاطِطِرْ ما گفتند (۳)، «لَنَكُلَّ حَبِراً لَهُمْ وَأَقْوَمَ»، ایشان را آن نه بودی، و بعدل و صواتر بودی، از تحریف که آوردند، و طعن که کردند

«وَلَكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ سَكْرَهُمْ» - فَلَذَلِكَ لَا يَقُولُونَ مَا هُوَ حَقُّ لَهُمْ می‌گوید الله بر ایشان لعنت کرد، و از بر خود مراند، آست که آنچه ایشان را نه است نمی‌گویند «فَلَا يَزَالُ يُؤْمِنُ الْآفَلِيَاءُ» - می‌گوید آنچه ایشان بآن ایمان آوردند در حسب آنچه بآن کافر شدند اند کیست، و آن آست که می‌گفتند الله حدای ماست، و بهشت و دوزخ حق است می‌گوید این ما نکذب محمد (س) و کافر شدن به قرآن هیچ چیز نیست، و ایشان را از عذاب مر هاند

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّا جَاءْنَا بِمَعْقِلٍ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ » - این عیاس
گفت رسول خدا (ص) ما دانشمندان جهودان سخن گفت، عید الله صوری و
کعب اصید و مالک صیف، گفت یا معشر الیهود! از خدا ترسید، و مسلمان شوید
که شما میدانید که من راست میگویم، و آنچه آوردم حق است و راست ایشان
مستکر شدند، و بر کفر خویش اصرار نمودند. رب العالمین در شأن ایشان این آیت
فرستاد که ای اهل تورات! ایمان آرید به محمد، و به قرآن که فرو فرستادیم،
استوار گیر و گواه آن تورات که ما شما است

« مَن قُتِلَ أَوْ تَطَبَّحَ وَحَدَّثَ قَرْدًا عَلَى أَدْمَارِهَا » - طمس آنست که چشم
و بینی و دهن و حجاب همه از آن محو کند، و رویها همچون پایهای شتر کند،
و همچون قفای ایشان کند « أَوْ تَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَ أَصْحَابُ النَّارِ » ای بحالهم
قِرْدَه و حصاریر کما فعلما و ائلهم اگر کسی برسد چون که ایشان را بیم داد عقوت
طمس اگر ایمان بیارند، پس ایمان بیاوردند و عقوت طمس برایشان هم سرفوت؟
حواب آنست بقول مهره که این وعید در حق جهودان نافعی است و مستطّر، که پیش
از قیامت نابیشان در رسد لامحاله تحقیق این وعید را و گسته اند این وعید شرط
آن بود که اگر از ایشان هیچکس مسلمان نشود، ایشان را روی مگرداند، پس
عید الله اسلام و اصحاب وی و کعب احبار مسلمان شدند، و ایس عقوت از مافی
برداشتند امروز که این آیت فرو آمد عید الله اسلام این وعید مشید، پیش از آنکه
ناهل خود نار گشت، آمد بر رسول خدا گفت یا رسول الله! از آن پس که آن وعید
مشیدم ترسیدم که اگر مرا روی ناپرس گرداند پیش از آنکه تو رسم، و عمر حطاب
این آیت بر کعب احبار حواد کعب از بیم آنکه این عقوت درو رسد گفت
یارب! آمت، یارب! آسلمت

قول حسن و معاهد و سعید جبر درین سؤال آست که طمس ایشان ارتداد ایشان بود، یعی که جهودان پیش از مبعث مصطفی (ص) بوی ایمان داشتند، و پس از مبعث وی بوی کافر شدند، روی دل ایشان از آن هدی و بصیرت که در آن بود بدر گردانیدند، و در کفر و سالات ماندند. وقال ابن رید طمسهم محو آثارهم من وجوههم و بواحیهم الّتی هم بها

«مَرَدُّهَا عَلٰی اَدْبَارِهَا» - حَتّٰی یَعُودُوا اِلٰی حَیْثُ حَافُوا مِنْهُ بِدَبَّاءٍ، وَهُوَ الشَّامُ،

ذٰلِكَ فِی اِحْلَآءِ نَبِیِّ الْاَصْبِر اِلٰی الشَّامِ قِصَّةٌ طَوِيلَةٌ

«وكان امرُ الله معمولاً» - لاراداً لحكمه، ولا ناقصاً لأمره. میگوید کاری که الله گوید که کم، آن در حکم دی کردنی است معنی دیگر فرمانی که الله دهد تا آن کار کردنی است. ابو مسلم حلبی را گفتند استاد کعب احمار که چه چیز ترا بر مسلمان شدن داشت؟ که در روز کار رسول خدا و در روز ابونکر مسلمان نشدی؟ گفت آوار قرآن خوانی شنیدم از لشکر گاه سپاه عمر خطاب در شام، که این آیت میخواند، همه شب بر روی خود میترسیدم که شاید که صورت من مطموس شود. نامداد پگاه آمدم و مسلمان شدم

النوبة الثالثة

قوله تعالى «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ» - بدان که در عالم قیامت و میدان رستاخیز و مجمع سیاست و هیئت، صدگان خدای را کارهای عظیم در پیش است، و مقامهای مختلف اول مقام دهشت و حیرت دوم مقام سؤال و اظهار حجت، و در خواست شهادت و بیعت سیوم مقام حساس و مناقشت چهارم مقام تمیز و معاضلت مقام اول را گفت «يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» دوم را گفت «فَكَيْفَ إِذَا

حشا من كل امة شهيد ، سيوم را گفت ، و صَعَّ التَّوَارِثَ القِطْ لِيَوْمِ الْقِيَمَةِ ،
 چهارم را گفت ، فَرِيقٌ فِي الْحَيَّةِ وَفَرِيقٌ فِي التَّعْبِيرِ ، اما مقام سياست و هيئت آست
 که در بدو محشر رب العالمين خلق اولين و آخرين را از امتداد آفرينش تا منتهی
 عالم ، بِيَكْ نَحْنُ اسْرَافِيلُ همه را در سيط قیامت حاضر كند ، سرویای بر همه ،
 تشنه و گرسنه ، سر درپیش افکنده ، نثار خود در مانده ، آفتاب گرم ریز سر فرو
 آمده ، و نفس گرم و سوز دل در آن پیوسته ، و آتش حبل و تشویر در جان افتاده ،
 از ریز هزار مسوی چشمه عرق روان شده مصطفي (ص) گفت کس بود که تا
 بدو راهو در عرق نشیند ، کس بود که تا کمر گاه ، کس بود که تا برابر گوش ،
 و بر ديك آن بود که در عرق عرق شود در آثار بیاورد که نیم و اندوه محائی رسد که
 یکی گوید ما رَحْدَايَا اَبْرَهَامَ ما را ازین نیم ، و ازین اندوه ، حواء بهشت حواء
 بدورح سیصد سال بدین صفت در آن عرصات نامسد ، به طاقت خاموشی ، به رهرة
 سخن گفتن ، به روی گریختن ، به حای آریدن !

مؤمنان و کافران استاده مدحوش و حرین

دستهادر کش رده ، و رحائمها عریان شده !

مانگ بُردا بُرد و گرا گیر باشد در قضا

بینی ازیشت ححیم و دورحی عریان شده !

آنکه گرسستن بر خلق افتد ، و جمدان بگرسد که بحای اشك حون ریزد ،
 و گوید مَنْ يَشْعَلُ لِمَا أَلِيَ رَسَا حَتَّى يَقْصِيَ بَيْمًا ، کیست که از بهر ما شفاعت کند
 بحسرت دو الحلال ما حکم کند میان ما و کار بر گزارد ؟ رسول خدا گفت آن ساعت
 خلق روی به آید ، و گوید ای آت آتو آمی که الله تعالی ترا بیدصعت خویش
 بیاورد ، و ما بر برابر سخن گفت ، و ترا در بهشت بشارد ، و مسجود فریشتگان کرد
 چه بود که برای فرزدان شفاعت کسی بالله ، تا کار میان سدگان بر گزارد ؟ آت آت

گوید من به مرد این کارم، کم من محود درمادام، روید من نوح تا وی شعاعت کند بر نوح روید جواب همان شوید بر ابراهیم روید جواب همان شوند موسی و عیسی همان گویند مصطفی (ص) گفت آنکه بر من آید، من بر حیرم پیش عرش هلك مسعود در آیم، آنکه فرمان آید از حضرت عزت که یا محمد چه کار داری؟ و چه خواهی؟ و خود عزت حلاله دانا تر بر آنچه من خواهم گویم نارحدا یا ما را وعده شعاعت دادهای در خلق خویش، اکنون می خواهم که ایشان را درین انتظار و حیرت برهانی، و کار برگراری و حکم کسی رب العالمین گوید «قد شغفك أمة» آنیکم اقصی بیکم، قال رسول الله (ص) «فأرحع، فأقرب مع الناس» فیما نحن وقوف انسمعنا حتماً من السماء شديداً، وفي الحديث طول ذكر ما سبأه فی سورة البقرة

اما مقام مسائلت و اقامت نیت برسد گاه آست که رب العالمین در آن عرصه عطمی و احسن کبری، اول خطایی که ما مدگان کسند سؤال از ایشان کند، و اول سؤال از ییعامر اب کند، و اول ییعامری که اروی سؤال کند نوح بود قال رسول الله (ص) «اول من یدعی يوم القيامة نوح فیقال له هل تأمت؟ فیقول نعم یارب امت اعلم فیقال لقومه هل لمکم نوح؟ فیقولون ما آتانا من احد، وما انا باین یدیر فیقول الله تعالی له یا نوح من شهد لك؟ فیقول یشهد لی محمد و آتته، فتأتون فتشهدون ان نوحاً قد لمع» و آنکه هر ییعامری را که نقومی فرستاده بودند از وی این سؤال کسند، و امت وی همان جواب دهد که امت نوح دادند، و از ییعامران کس باشد که می آید، و از امت وی ده کس ناوی باشد که بوی ایمان آورده بودند، و کس بود که پیغمبر، کس بود که دو، و کس بود که یکی لوط می آید و با وی دو دخترک وی باشد پس آنکه رب العالمین ییعامران را گوید ییعامر

رسایدید؟ ایشان گویند رسایدیدم، و امت ایشان انکار کنند رب العالمین گواه
 حوادث پیغامبران گویند امت محمد (ص) گواهان مانند شلیع رسالت آنکه
 فرمان آید که ای جبرئیل امت محمد را حاضر کن، تا گواهی دهد که ما داور
 داد گراییم (۱)، حکمی که کنیم بعد از ظهور حجت و ثبوت شهادت کنیم امت
 محمد بیایند تا گواهی دهد کافران گویند شما پسینان بودید، از قضا و
 داستان ما چه خبر داشتید که ما را ندیدید؟ ایشان گویند ما در محکم تمریل قرآن
 مجید خواندیم و داستیم «کذبت قوم نوح المرسلین»، «کذبت عاد المرسلین»،
 «کذبت ثمود المرسلین»، «کذبت قوم لوط المرسلین»، «کذبت اصحاب الایکة
 المرسلین»، «و کذبوا و اتبعوا هواهم» آنکه کافران بر کیت ایشان حوادث
 فرمان آید که ای جبرئیل، محمد را حاضر کن تا ایان را تر کیت کند جبرئیل
 برود و میکائیل و اسرافیل ناوی، مصطفی (ص) را بر فراق نشاند، تا لوا کرامت،
 و ناح ولایت، انونکر بر راست او، و عمر بر چپ او، و عثمان از پس، و علی (ع)
 از پیش مسری بهاده از یاقوت سرح برابر عرش مجید مصطفی (ص) بر سر
 بر آید از حصرت عزت ندا آید که ای محمد، اسبیه دعوی کردید که ما رسالت
 رسایدیدم، و پیغام گرا ردیم، بیگانگان مکر سدید امت تو پیغامبران را گواهی
 دادند اکنون بر کیت گواهان میحواهد و رسول (ص) ایشان را تر کیت کند، گوید
 ماردان را استگو ناسد، و بیک مرد داسد، و تو خود گفته ای ماردانیا که بهیة
 امت ایشان اند «کنتم حیرأمة»، «حلما کم امة وسطاً» رب العالمین گوید
 گواهی شان قبول کردم، و حکم کردم بیگانگان را سیاست و عقوت، و دوستان را
 مشورت و رحمت آنکه پیغامبران گویند ماردانیا امت احمد را مرا حتی راح

گشت که تسلیم رسالت ما گواهی دادند مار حذایا^۱ اگر در میان ایشان گناهکاریست، آن معصیت وی در کار ما کن، و بفصل خود او را بیمار رب العالمین گوید بیک شهادت که از بهر شما دادند مستوجب شفاعت شما گشتند، و حق ایشان بر شما واضح گشت، پس من خود چه سارم ایشان را از کرامت و بواحت؟ که هفتاد سال از بهر من در سرای بلا عم خوردند، و بار بلا^۲ ما کشیدند، و به یگانگی ما گواهی دادند، حر بر راستی و دوستی (۱) رفتند

راست کاری بیشه کنی کالدر مصاف رستخیز

بیستمدار حشم حق حر راستکاران رستکار

ایس عر برای که ایسها گلستان دولت اند

نابنداری و ندانی شان بدیسا حواری و حار^۱

اما مقام محاسبت در پیش برابر بود، و حاق عالم در بی مقام سر سه قسم اند قسمی آنست که در دیوان ایشان حسنی بیاند، و نام ایشان حیری مریاید که کرده باشد ایشان را بی حساب و بی کتاب، یکسر بدورح راند و قومی بر عکس ایس باشد، که در نامه ایشان خر حسبات و فسون طاعات نمود، ایشان را بی حساب و بی کتاب یکسر بهشت فرستند قومی نماسد در میان، که در حریده ایشان هم بیکی بود، و هم بدی، هم طاعت، و هم معصیت، «حَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرًا سَيِّئًا» اعمال ایشان شراروی عدل در آرند اگر کثرت طاعت و رحمان دارد کلید سعادت و پیروزی حاو دان در دست ایشان بدهد که «فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» و اگر نه، که کف معصیت راجح شود، «لَا يَفْلَحُ» نه پیشانی وی نارسدند، و گویند «أُولَئِكَ الَّذِينَ حَسِبُوا أَنَّهُمْ فِي حَقِّهِمْ حَالِدُونَ»

قال داود الطائي رحمه الله عليه «قطعُ بياضِ العارفين ذكرُ احدِ الجلودين»،
وذلك في قوله تعالى «فريقٌ في الجنة وفريقٌ في السعير»
«يا ايها الذين آمنوا لا تقربوا الصلوة و انتم سُكارى» - سکر مستی است، و مستی
بر تفاوت است، و مستان مختلفاند یکی از شراب، یکی از شراب
عملت، یکی از حب دنیا، یکی از دعوت نفس و حویشتن دوستی و این از همه
صعتر است که حویشتن دوستی مایه گمر کی است، و نعم سگایگی، و ستر
بی دولتی، و اصل همه تاریکی

اگر صد بار در روزی شهید راه حق گردی

هم از گمراهی یکی ناشی چو خود را در میان بینی

بو خود کی مرد آن ناشی که دل را بی هوا حواهی

بو خود کی درد آن داری که تن را بی هوا بیسی؟

او که از حمر مست است و در آن ترسان، و از بیم عقوبت لرزان، عایت کار
او حرقست در آتش عقوبت، گرش بیامرد، و باشد که خود بیامرد که گفته است
«ان الله يمعز الذنوب جميعاً» اما آنکس که مستی او از بحوث نفس است و گمرو
حویشتن پرستی، کار او بر خطر است، و مایه وی ریا، و عمل وی بروی تاوان، در
خطر استدر احوال و مکر و بیم فرقت حادثان

«و لا حُصاً إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا» - اگر دین بقیاس بودی غسل در

ادراقت مول واجب بودی، و آنست در خروج می آن بول بحس است و این

می پاك، در بول بحس طهارت کهین واجب، و در می پاك طهارت مهن، با ندانی که

سواء دین بر معقول است نه بر معقول، و بر کثاست نه بر قیاس، و بر بعد است نه

بر تکلف

و اصل غسل حیات از عهد آدم (ع) است ۴۵۲ چون از بهشت مدینا آمد
 او را نا حوا صحت افتاد جبرئیل آمد، گفت ای آدم غسل کن که الله ترا چنین
 میفرماید ۴۵۳ فرمان بحای آورد آنکه گفت ای جبرئیل این غسل را ثواب
 چیست؟ جبرئیل گفت بهر موئی که بر اندام تست ثواب یکساله ترا در دیوان
 نویسد، و بهر قطره آب که بر اندام تو گذشت، الله تعالی فرشته ای آفرید که تا
 برور قیامت طاعت و عبادت همی آرد، و ثواب آن ترا همی بخشد گفت ای جبرئیل
 این مراست علی الخصوص؟ یا مرا و فرزندام را علی العموم؟ جبرئیل گفت تراست
 و مؤمنان و فرزندان ترا تا قیامت پس غسل حیات است در همه شرایع انبیاء واجب
 بوده است، از عهد آدم تا وقت سید عالم صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین، تا بعضی
 از ائمه گفتند آن امامت که آدم برداشت که الله آنرا گفت «فحملها الإنسان»
 آن امامت غسل حیات است

ثم قال فی آخر الآیة «ان الله کل عرواً عموراً» - خدای در گذاردن گناهان
 است، و ستریدن عیبهای عذر خواهان است، و ناپیداکسند حرم اوآهان این دو نام از
 عفو و معفرت درین موضع بهاد، معنی آنست که هر چه نا امروز کردی، پیش از
 آنکه امروزهی فرستادم همه برداشتم، و از تو در گذاشتم سنده من هر گز حیات
 کسی با عیبت من نتاود (۱)، و فصل من که یابد، مگر آنکه آفتاب عیبت مروقتاندا
 سنده من، اگر قصد درست کسی، برا بر سر راهم، اگر ارمش آمرزش حواهی، از
 اندیشه دل بوا گاهم، حرم برا آمرزگار، و برا بیک خواهم هر کجا خراب عمری
 است، مجلس دور کاری، من حرینار اوأم، هر کجا درویشی است حسته حرمی،
 درمانده در دست حصی، من مولا اوام، هر کجا راندهای است از حلی، سر

فروگذاشته‌ای از یکسوی من برهان او ام هر کجا سوخته‌ایست از بیدلسی،
 دردمندی از بی‌خودی، من شادی جان او ام!
 کس این شست من بالا د و انت من د کری قریب

۱۰- النوة الاولى

قوله تعالى «إِنَّ اللَّهَ لَا يَعْرِفُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ» حدای می‌امرد که اسار گیرد
 ما وی، «وَيَعْرِفُ مَا دُونَ ذَلِكَ» و می‌امرد هر چه فرود او آست، «لَيْسَ يَشَاءُ»
 آرا که حواحد، «وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ» و هر که اسار گیرد ماحدای، «فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا
 عَظِيمًا» (۹۸) او دروعی ساحت و مرحد برمای بهاد بر رک

«أَلَمْ تَرَ» نسی و سگری، «إِلَى الدِّينِ يَرْكُونَ أَنْفُسَهُمْ» وایشان که
 خود را بی‌عیب و پاک می‌مایند، «تَلَى اللَّهُ يَرْكُونَ يَشَاءُ» بلکه حدای من
 بی‌عیب کند، و بی‌عیبی نارماید آرا که حواحد، «وَلَا تُظَلِّمُونَ فَتِيلًا» (۹۹) وایشان را
 متیلی از حرم کس سگیرد

«أَطْر» در سگر، «كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ» که چون دروع می‌بهد
 و می‌سارند بر حدای، «وَكُفِّي بِهِ إِثْمًا مُبِينًا» (۱۰۰) و دروع ساحت بر حدای، سنده
 بر مایست و آشکارا

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الدِّينِ أُوتُوا» نسی و سگری وایشان که دادند ایشان را؟
 «نَصِيًّا مِنَ الْكِتَابِ» برمای از قورات، «يُؤْمِنُونَ بِالْحَتِّ وَالطَّاعَتِ» می‌گروند
 به حمت و طاعت، «وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا» و می‌گویند ایشان را که کافر شدند،
 «هُؤُلَاءِ أَهْدَىٰ مِنَ الدِّينِ آمَنُوا سَبِيلًا» (۱۰۱) که ایمان برامد و راس حکم فراید
 از گرویدگان

«أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِاللَّهِ» ایشانند كه الله لعنت كرد بر ایشان ، «وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ» و هر كه حدای مروی لعنت كرد ، «فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا»^(۵۴) ، و برا هر كس یاری بیایی

«أَمْ لَكُمْ نَصِيبٌ مِنَ الثَّوَابِ» یا ایشان را بهره ایست از پادشاهی ، «فَادَّأ» اگر بودی ایشان را پادشاهی ، «لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا»^(۵۵) ، مردمان را بقبری ندهدید (۱) از حق خویش

«أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ» یامی حسد مرید بر مردمان ، «عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» بر آنچه حدای داد ایشان را از فضل خود ، «فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ» بیش از وی آل ابراهیم را دادیم ، «الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» نامه و دانش و پیغام ، «وَأَتَيْنَاهُم مَّلَكًا عَظِيمًا»^(۵۶) ، و ایشان را ملکی عظیم دادیم

«فَإِسْمُهُمْ مِنْ آمَنَ بِهِ» کس بود از ایشان که ایمان آورد بوی ، «وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ» و کس بود از ایشان که برگشت از وی ، «وَوَكَّيْنَاهُمْ سَعِيرًا»^(۵۷) ، و دورج ما گرویدگان را سسده است

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا» ایشان که کافر شدند سبحان ما ، «سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَارًا» ایشان را بر ساینم نآش ، «كُلَّمَا نَضِجَتْ خُلُودُهُمْ» هر گه که پیرد پوستهای (۲) ایشان در آن ، «نَدَلَّاهُم خُلُودًا غَيْرَهَا» دیگر دهنیم ایشان را پوستهایی حرار آب ، «لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ» تا حارید پوستهای نو عذابهای نو میچشد ، «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا»^(۵۸) ، که الله توانائیست داما همیشهای

«وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» و اشان که مگرویدند و بیکیها کردند ، «سُدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ» در آرم ایشان را در بهشتهائی ، «تَجْرَىٰ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»

که می‌رود زیر درختان آن حوضهای روان، «حَالِدِينَ فِيهَا أُنَادُوا» حاویدان در آن همیشه‌ای، «لَهُمْ فِيهَا أَرْوَاحٌ» ایشان را است در آن حقیقی از روان، «مُطَهَّرَةٌ» ربانی پاک کرده می‌عوار و می‌عیب، «وَنُذِيقُهُمْ» و در آوریم ایشان را، «ظِلًّا طَلِيلًا»^(۵۷) در سایهٔ حَمَك

النوبة الثانية

قوله تعالى «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ لِمَن يَشْرِكْ بِهِ» الآية - کلی گفت این آیت در شأن وحشی و حرب و اصحاب وی فرو آمد چون حمزه را بکشتند، و به مکه باز گشتند، پشیمان شدند تا بچه کردند فراهم آمدند، و نامه‌ای بفرستد بر رسول خدا (ص) که چمبر کاری بدست ما رفت، و ما از آن پشیمان شدیم، و حواسیم که در اسلام آئیم، لکن از تو شنیده بودیم به مکه، که این آیت می‌خواندی «وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ»، اگر مسلمان کسی است که شرک و قتل و زنا دربار وی سود، پس ما این همه دربار داریم و کرد مایم، اگر به این آیت بودی ما اتمام تو کرد ما می و ما سلام در آمدیمی پس این آیت فرو آمد که «الْأَمْسَاءُ وَالْمَسَاءُ وَالْعِیلُ عَمَلًا صَالِحًا» رسول خدا این آیت به وحشی و اصحاب وی فرستاد، تا بر خواندند ایشان گفتند این شرط دشوار است که الله گفت «وَعِیلُ عَمَلًا صَالِحًا» ترسیم که عمل صالح ارما بیاید، آنکه از اهل این آیت ما شیم رب العالمین در تحفیف می‌فرود، و این آیت فرستاد «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ لِمَن يَشْرِكْ بِهِ» و معبر مادون ذلك لمن يشاء رسول خدا (ص) این آیت ما نشان فرستاد، و بر خواندند و گفتند ترسیم که از اهل مشیت ما شیم؛ یعنی که الله می‌گوید فرود از شرک، گناه آنکس آمرزم که خود خواهیم ترسیم که ما از ایشان

سازیم که الله خواهد که ایشان را بیماررد رب العالمین در کرم بیعروود و این آیت امیدوار ما ایشان فرو فرستاد «قُلْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَسُوءِ الْمَوَاقِفِ عَلَيْهِمْ لَاقِنْتُوْا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُمْرِئُ النَّبُوْنَ حَمِيْمًا» وحشی و اصحاب وی چون این آیت بر خواندند، رسول خدا شدند، و مسلمان گشتند رسول خدا (ص) اسلام را ایشان پدیدرفت آنکه گفت «یا وحشی! أخبرنی کیف قتلَ حمرة» ، وحشی قتل حمرة راوی میگفت رسول خدا دلتنگ شد، گفت «عَبَّ وَحَكَّ عَنِّي» روی از من پیوش، و ما من مشین وحشی بعد از آن به شام رفت، و آنجا میبود تا اردیابا بیرون شد این عمر گفت در عهد رسول خدا (ص) چون یکی از دنیا رفتی از یاران وی بر کبیره، ما گواهی میدادیم که وی از اهل آتش است تا آن روز که این آیت آمد «و یعمر مادون ذلك لمن يشاء» ، راں پس که این آیت فرو آمد آن میگفتیم، و کس را بر کبیره گواهی نداشتندادیم و فی ذلك ما روی حاتم بن عبد الله قال قال رسول الله (ص) «لا تزل المعرة حل بالعدمالم يقع الحجاب» قبل یا رسول الله وما وقوع الحجاب؟ قال «الإشراك بالله عز وجل» ، ثم قرأ «إِنَّ اللَّهَ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ شَيْئًا دَخَلَ الْحَتَّةَ رَوَاةُ ابْنِ عَمْرٍو قال قال رسول الله (ص) «من لقي الله عز وجل لا يشرك به شيئاً دخل الجنة ولم تُصره معه حطية» ، كما لو لقيه يشرك به شيئاً دخل النار ولم تُعفه حسنة» ، علی (ع) گفت در همه قرآن آیتی ازین امیدوارتر نیست که «إِنَّ اللَّهَ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ شَيْئًا دَخَلَ الْحَتَّةَ» الآية معنی آنست که الله تعالی شرک بیماررد، یعنی کسی را بیماررد که که در شرک و کفر نگیرد، اما کسی که از شرک سونه کند، و در اسلام معیّر، در تحت این آیت شود، که حای دیگر گفت «قُلْ لِلَّهِ كُفْرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُعْرِضْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ» ،

و معنی «يعمر مادون ذلك لمن يشاء» آنست که ورود از شرک، گناهان

اهل توحيد هر چه خواهد آرد که خواهد بیمار مرد، پیش از فوت اما کسی که فوت کند از گناهان، و بر فوت نمیرد، خود در سحت این آیت بشود، که حائلی دیگر از مهر وی گفته است «وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَحْدِثِ اللَّهُ عَمُورًا رَحِيمًا» و گفته اند «إِنَّ اللَّهَ لَا يَمُورُ أَنْ يُشْرِكَ بِهِ وَيَعْرِفُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ» رد است بر معترفه، و مرقومی خواص که میگوید هر که بر کائنات نمیرد توبه ما کرده، حاوید در آتش نماند، و میگوید میان ایمان و شرک مرئی دیگر نیست، و صد ایمان شرک میپندارد، یعنی که هر چه به ایمان، همه شرکست نه گناه، تا آن حد که قومی از ایشان صغائر و کبائر همه کفر شمردند، و سنده را نگاه صغیره کافر دانست رب العالمین در این آیت بر ایشان رد میکند، و دروغ زن میگرداند، که فرق میکند میان شرک و میان گناه معرفت در شرک می یازد، و در گناه میآرد اگر آست که گناهها همه شرک و کفر است، پس در «إِنَّ اللَّهَ لَا يَمُورُ أَنْ يُشْرِكَ بِهِ» سخن بریده گشت، و همه نافرمانیها در زیر این شد، «ويعرف ما دون ذلك» هر چه حمل کند، که هیچ محمل نماند! معلوم گشت که سخن ایشان ناسد است، معتقد ایشان باطل

«وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا» - ای احتلق دسأ غیر معذور
 «الْم تَوَلَّىٰ إِلَى الدِّينِ يُرْكُونَ أَعْيُنَهُمْ» - این آیات تا «کان عزیزاً حکیمًا»
 همه در شأن جهودان است و بر کیت نفس که میگردند آن بود که گاهی میگویند
 «يَحْسِبُ اسَاءَةُ اللَّهِ وَاجِبًا وَهُ»، و گاه طفلکل خوش را بر مصطفی (ص) میزدند و میگویند
 ای محمد ایشان را هیچ گاهی هست؟ رسول خدا (ص) گفتی نه، پس ایشان
 میگویند ما بر همچون ایشان هر آن گناه که برور کنیم اندر شب ما را آن گناه
 بیمار مرد، و هر گناه که اندر شب کنیم اندر روز بیمار مرد رب العالمین گفت یا محمد
 سگری این جهودان که خود را بی عیب و پاک میمایند، یعنی مددوع «بَلَّ اللَّهُ

برگشتی من یشاء، بچنانست که ایشان میگویند، که الله بی عیب کند، و بی عیبی مار نماید آنکس را که خواهد آنکه گفت «وَلَا يُظْلَمُونَ قِتْلًا» یعنی که اگر حوشتن را نه بی عیبی نستانید گناه کسی ایشان را بیالاید، و ایشان را ناندازه قتیلی ارحم کس نگذرد قتل، التواء، هوالقشرة الرقيقة التي حولها، و قبل هوما قتلته بين اسمعيلك من وسع وعرق آنکه گفت یا محمد «أُنْظِرْ كَيْفَ يَغْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ» درمگر که چون دروغ بر الله میسارند، تا آنکه میگویند گناه ما آمریده است، و ما پسران و دوستان الله ایم و گفته اند دروغ که بر الله میساختند آن بود که دروغها می گفتند، و آنرا از تو روا می حکایت کردند «وَكَمْ مِنْهُ اِثْمًا مُبِيًا» - ای کمی، بما قالوا اِثْمًا مُبِيًا

«الْم تَرَى إِلَى الدِّينِ اَوْتُوا سَبِيًّا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْحَسَنِ وَالطَّاعُونَ» - اقوال معشران مختلف است در معنی حن و طاعت و عکرمه گفت نام دو صمبند که در میان مشرکان معروف بودند، و آنرا عادت میکردند، صحاح گفت حجت ایضا حی احطب است و طاعت کعب اشرف هر دو حاکمان یهودان بودند و سران ایشان قومی گفتند حن نام نثار است و طاعت نام سده نثار و سده خدمتکاران و تیمار داران باشد و گفته اند حجت نامی است که هات را، و طاعت نامی است هر چه را بپرستند حرار خدا و گفته اند هر چه الله تعالی آنرا حرام کرد آنرا حجت گویند، و نه قال التی (مر) «العبادة والطرق والطيرة من الحن» العبادة وحر الطير، والطرق الصرب بالخصی، وهو صرب من الكهانة قال الشاعر
لَمَرَّكَ مَا بَدْرِي الطَّوَارِقُ بِالْحَصَى

وَلَا رَا حِرَاتُ الطَّيْرِ مَا اللَّهُ صَانِعُ

اما سب برول ابن آیت آن بود که کعب اشرف بعد از واقعه احد به مکه

شد ، ما هفتاد سوار از جهودان بقصد آنکه تا ما مشر کل قریش دست یکی دارد ، و قتال رسول حدای را تدبیر سازند کعب چون در مکه شد سحانه یوسفیان فرو آمد یوسفیان او را گرامی داشت ، و ترجیب و تقرب کرد ، و آن جهودان که ناوی بودند هر یکی را سرائی فرو آورد آنکه یوسفیان را گفت که سی مرد از ما و سی مرد از شما باید تا سحانه کعبه رویم ، و آنجا عهد کنیم ، و پیمان گیریم ، که در قتال محمد مکشیم چندانکه توانیم ، و فترتی در خود بیاریم تا ویرا برداریم یوسفیان و اصحاب وی کعب اشرف را گفتند و حبیبی احطاب ناوی که ما مر شما آمدن (۱) باشیم تا آنچه میگوئید ؟ باید که این مکر میسارید بر ما ، اگر میخواستید که شما را تا آنچه گفتید استوار داریم ، این دوت را سحود برید ، و بایشان ایمان آرید ، و آن دوت حمت و طاعت بودند ایشان مر آن شان را سحود کردند ، و ایشان را پرستیدند ایست که رب العالمین گفت « اَلَمْ تَرَا اِلَى الدِّینِ اَوْ بَوَّاصِیْا مِّنَ الْکِتَابِ یُؤْمِنُوْنَ بِالْحَمْتِ وَالطَّاعُوْتَ » میگوید نه بیسی ای محمد این علما و حاکمان جهودان را که نه حمت و طاعت ایمان میآورد ، و ایشان را سحود میبرد ، پس یوسفیان ، کعب را گفت که تو مردی از اهل کتاب حدائی ، و تورات خواندنی و داسته ای ، و ما اُمّیان عربایم ، چون می بیسی کار محمد ، دین وی بهتر است یا دین ما ، راه وی بحق مردیکه تر است یا راه ما ، کعب گفت ما من بگوئید که دین شما و راه شما چیست ؟ یوسفیان گفت ما قومی مهمان داران و مهمان دوستایم ، مرور مهمانی شتران فرستیم ، و مهمان را گرامی داریم ، و حاجیان را سائی کنیم ، و اسیران را باز حریم ، و رحم پیوندیم ، و خانه کعبه را عمارت کنیم ، و گرد آن طواف کنیم ، و اهل حرم خدا مانیم ، و بر دین پدران خویش مانده ایم ، و محمد

دین پدران خویش نگذاشته است، و دین من آورده است، حَرَم نگذاشته است، و ما را میفرماید که برپی من روید کعب گفت اشم والله اهدی سبیلاً متا علیه محمد، والله که شما بر راه ترید از محمد، و دین شما بیکوتر است از دین وی اینست که الله گفت «وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا» یعنی لانی سعیان واصحابه، «هؤلاء اهدی من الدین آموا» معتمد، و هم اصحابه

«اولئك الذين لهم الله» - یعنی کعباً واصحابه میگوید کعب واصحاب وی که این سخن میگویند، الله برایشان لعنت کرد «وَمَنْ يَلْعَنُ اللهَ فَلَنْ يَجِدَ لَهُ صِيراً» ای من یاعدالله من رحمته فهو محذول فی دعواه، و ملعون فی حخته و اليهود ابن حدلانی فی آنهام علوا من جمیع سائر الادیان، لانهما كانوا اکثر عباداً لأهل الاسلام، و آنهام کتموا الحق و هم یعلمونه پس چون آن عهد و میثاق میان کعب اشرف و ابوسعیدان برفت، و بروقت آن کار وعده ای بهادید، کعب به هدیه مار رفت، و دوسرای خویش آرام گرفت رسول خدا محمد بن مسلمة الانصاری و ثابته بن معاذ و حماتنی برستاد پنهان تا کعب اشرف را بکشند محمد بن مسلمه گفت یا رسول الله دستوری باشد تا در پیش وی هر چه خواهیم گوئیم، یعنی بر سبیل جدعت؟ رسول ایشان را دستوری داد ایشان رفتند تا پیش کعب، و صحرای نمودند از رسول خدا گفتند چند بلا که ما کشیدیم از دست محمد و صحرای گشتیم و از معیشت خویش بازماندیم، چه بود که بوما را چند وسق حراما با وام دهی، تا ما از محمد بگریزیم، و طلب معیشت خویش کنیم کعب محذید، گفت اکنون او را بشاخصید، و دروغ وی ندانستید آنکه گفت شما اگر از من چیزی میخواستید رمان و پسران را را پیش من نگردو بشاید ایشان گفتند ما شرم داریم که رمان را بگروستانیم، و ویر مردی بس باشکوه و وقاری، ورشت بود برا که رمان را بگرو گیری، و پسران را

بیر نتوانیم بکرو کردن، که آنکه عرب زبان در ایشان بهد، که شما را بوسقی
 حرما بکرو کردند، و ایشان را از آن بشویر بود کعب گفت اکنون هرچه
 خواهید بکرو سدید ایشان گفتند شمشیرهای خویش بهیم، و برو نتوانیم آوردن،
 که اصحاب محمد بنامند، شب آریم چون شب درآمد ایشان شمشیرها برداشتند،
 و بردند کعب بر آن عرفة بلوتگاه بسته بود، و دختر عم خویش را بو مری
 کرده بود، و عروس بود، و آن دختر عم کلهه بود چون کعب مرحاست تا مری
 شود، آن کلهه زن وی گفت رسهار مشو که من بوی حو از تو میشوم کعب
 گفت دور از من مار گیر دست از دامن من کیست که مرا خواهد گشت؟
 ایان که آمده اند محمد معلم برادر همشیر مست، و ثات معاد همسایه و دوست
 من اگر حفته ناشم مرا بیدار بکشد از آن عرفة بریر آمد، و بوی مشک ببالوده،
 که از بر عروس مرحاسته بود مسلمانان چون آن بوی خوش شنیدند، گفتند
 واهأ لهذه الريح الطيبة، دیر است تا ما در آدروی چین بوئیم، فرار آی تا حطی
 بر گیریم، و دستی سرت فرو آریم وی فرار شد، و ایشان در وی آو بختند، و شمشیر
 زدند، و آن دشمن خدا و رسول را بکشتند، و رسول خدا (ص) را ایشان گفته بود
 که چون او را کشته باشید بکیر کبید چنانکه من بشوم، ما من بیر ما شمانکیر
 کم رسول خدا (ص) آن شب ما جماعتی از یاران از مسجد سگورستان بقیع میشد، و از
 بقیع تا مسجد میآمد، و با آسمان بطر می کرد که ناحود آوار بکیر شود، و یاران
 که ناوی بودند از آن قصه می حیر بودند، ما آن ساعت که تکر بشیدید، و رسول خدا (ص)
 بکیر کرد، پس معلوم گشت ایشان را که کعب را بکشتند و آن ساعت که رحم
 کردند بر شمشیر پهای ثات معاد رسید، و گوشت و استخوان همه بریده گشت
 رسول خدای که آن ندید، ما هم بهاد، و دعا کرد خدای تعالی و ترا شفا داد، و بحال
 صحت بار شد

چون کعب را کشته بودند، دیگر روز بامداد رسول خدا (ص) فرمود تا یاران همه سلاح در پوشیدند، و محسک جهودان شدند و ایشان حمعی عظیم بودند از قبیلۀ نصیر، و ایشان را در آن جاها حصار میدادند پس جهودان چون داستند که ایشان را از مدینه بیرون خواهند کرد، جاهای حویش بدست حویش حراب میکردند، یعنی که تا مسلمانان در آن بنشینند، و مالهای حویش بها میبردند، و درختان حرما میبردند، که تا مسلمانان را سود آحر ایشان را بیرون کرد و نه شام فرستاد، و ذلک فی قوله تعالی «وَالَّذِي أَحْرَحَ الْدِّينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكَلْبِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْعَشْرِ» الآیات

«ام لهم نصيب من الملك» - میم صلت است، و تقدیر سخن آنست که آنها نصیب من الملك، و این برحمت انکار گفت معنی آنست که جهودان را از ملك نصیبی نیست، و این را دو تفسیر گفته اند یکی آنکه ملك، موت است و شرف دیں، و جهودان را از آن بهره نیست دیگر تفسیر آنست که ایشان را هرگز در زمین پادشاهی و فرمانروائی نبوده است «فَادَا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا» - میگوید اگر ایشان را در زمین پادشاهی و فرمانروائی بودی از بیت المال هیچ خداوند حق را از مردمان مقدار قبیری ندادندی و امس دم ایشانست در محل وحسد و قلة الحیر که در ایشانست فقیر آن گواست که مریش است (۱) حرما است، و درخت حرما از آن روید

«ام يحسدون الناس على ما آتاهم الله من فضله» - ناس ایضا مصطفی (ص) است و نژاد وی از اسمعیل و آل ابراهیم درین آیت فرسردن یعنوب و نژاد اسحق را میجوهد این جهودان حسد میبردند بر رسول خدا (ص) و نژاد اسمعیل، تا بچه الله ایشان را داد از کتاب و موت رب العرّة گفت ایشان باین حسد میبردند

و فریدان یعقوب و نژاد اسحق را همه نامه دادیم ، و داشو بیعامری ، و ایشان را
ملکی عظیم دادیم ، ملک برگوار ، ما دین و علم ، و مدت دراز در سبط لاوی موت ،
و در سبط یهوذا ملک و گفته اند جهودان بر مصطفی (ص) حسد بردند تا بچاه الله
تعالی ویرا مباح کرده بودار ریان ، گفتند اگر بیعامری بودی رعیت ریان نکردی ،
و از ایشان سیار نحواستی ربّ العزّة بحواب ایشان گفت که وی از آل ابراهیم
است ، و شما خود اقرار میدید که در آل ابراهیم بیعامران بودند که ایشان ریان
سیار داشتند داود را بودونه سود ، و سلیمان را همتصد حرّه بود و سیصد سرت
پس چرا حسد برید تا بچموی دادیم ؟ و طعن می بار گوئید ؟ و آنچه سلیمان و داود
را دادیم از ملک عظیم و ریان سیار می بار نگوئید ؟ و انکار می سمائید ؟ یعنی که
این حرار حسد نیست که شما را برین سخن میدارد

« فیهمْ مَن آمَنَ بِهِ وَ مَن مِّنْ صَدَقَہٖ » - این « ها » ما الله میشود ، و ما
ابراہیم میشود ، و ما محمد میشود « وَ کَمِیْنُ بَہِیْمَ سَمِیْرًا » - ای کَمِیْنُ سَمِیْر
حتمّ عذاباً لمن لا یؤمن

« اِنَّ الدِّیْنَ کَعْرَوا یَا یَا سَوَفْ نُصْلِیْہِم مَّارًا » - این نار درشان جهود است ، در
بیان مستقرّ ایشان در آن حھا ، و رسیدن ایشان بعد از حاودان « کَلَمَّا بَصَحَتْ
حَلُودُہُمْ بِذَلَالِہِم حَلُودًا غَیْرَہَا لِیَذِقُوا الْعَذَابَ » - عمر خطاب گفت شنیدم از
رسول خدا (ص) که میگفت در ساعتی صد بار تبدیل کند حصّ گفت هر روز
هفتاد بار سوخته شود ، یعنی که هر بار که سوخته شود فرمان آند که چنانکه بودی تا آن
نار شو ، تا دیگر باره میسوری پوست تو میشود پیایی ، تعداد تو میشود پیایی و
صَحَّ فِی الْحَرِّ اَنْ عَلَطَ حَلْدُ الْکَافِرِ اَثْمَانِ وَ اَرْمَعُونَ دَرَاعًا ، و آن صِرْسہ مثل احد ، و آن
مجلسه من حتمّ مابین مکتہ و المدینة ، و مابین مکیّی الْکَافِرِ فِی النَّارِ مَسِیرَةُ ثَلَاثَةِ
اَیَّامٍ لِلرَّاکِبِ

اگر کسی گوید برتمت که آن پوست نو که میآفرید عاصی بیست، چوست که و برا عذاب میکشد؟ جواب وی آنست که همان پوست سوخته می بود که و بار آورد نه پوستی دیگر، چون قادر است که آن پوست که در خاک می برید، پس همان بود میکند، و بار می آفرید، قادر است که آن پوست در آتش بسوزد، پس قدرت همان بود که و بار آفرید پس نه تذل در اصل آمد، که تعیر در حال آمد و ساء این قاعده بر آنست که غیر بردو معنی استعمال کنند بر معنی تضاد و تنافی، و بر معنی تعیر و تذل و معنی تضاد و تنافی آنست که گویند اللیل غیر النهار والدکر غیر الأنثی و معنی تعیر و تذل آنست که رب العزة گفت «يَوْمُ تُذَلُّ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ»، و هي ملك الأرض بعينها، غیر آنها تذلّت حالها و أفعالها و أشجارها و معرف و عادت کسی را بیسی نندرست، پس او را بیسی برار و ضعیف چوب اروی پرسی گوید انا غیر الادی عهدت، من نه آم که بود دیدی، و او هماست، لکن حالش متعیر گشت، و فی معناه اشند

فَمَا التَّاسِ نَالَتِ الْاِدَى قَدْ عَهْدْتُهُمْ

وَلَا الذَّارُ مَالِ الذَّارِ الَّتِي كُنْتُ اَعْرِفُ

صدی گفت تاویل این آیت آنست که چوب پوست کافر سوخته سود، و عذاب آن بچشد، هم از آن گوشت کافر که عصیان در آن رفته باشد، پوستی دیگر بیرون آوردن میسوزد پس هر پوست که سوزد از آن بود که عصیان در آب رفته باشد

«إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَرَبِيًّا - اِيْ قَوْمِيًّا، لَا يَعْْلَمُهُ شَيْءٌ» «حَكِيمًا» - فَمَا دَتَرُوْا قَدَرٌ
نَمَّ احْبَرُ لِمُسْتَقَرِّ الْمُؤْمِنِينَ، فَقَالَ «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ
حَتَّى» - يَعْنِي السَّاسِ، «تَحْرِي وَيَنْحَتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا» - لَا يَمُوتُونَ

وما هم منها مُنْجِحِينَ ، « لهم فيها ارواحٌ مطهرة » لَا يُلْئِلْنَ وَلَا يَتَعَوَّلْنَ وَلَا يَمْتَحِنْنَ
 وَلَا يَصْقِقْنَ وَلَا يَجْصِصْنَ وَلَا يَشِيشْنَ وَلَا يَلْدُنْ وَلَا يَمِينِ معنی آیت آنست که مؤمنان
 و دوستان خدا که در دنیا کارهای نیک کردند ، و ایمان پیاپیان بردند ، در آریم
 ایشان را فردا در آن بهشتهای حاودان ، و آن نار و بعیم بیکران ، ناحتهای پاکیزه مار
 هر فصل و هر آرایش ، رنگ مروراید ، و صفاء باقوت آفریده ، گیسوان دارند
 بیشک ادهر بیالوده ، و سواهر بیا راسته ، سمعی خوش این آوار مر داده که سخن
 الحادثات فلان موت اندا ، سخن المانیات فلا مؤس اندا ، سخن المقییات فلا بطن اندا ،
 سخن الرأسیات فلا سطح اندا ، سخن الحواری الحیان ، ارواح اقوام کرام ، طوبی لمن
 کتابه و کل لما قال یحیی فی کثیر : انا سحت المرأة من الحورالعین لم تنق فی الحنة
 شجرة الاوردت و در حراست که یکی ارحور گوید شوهر خوش را که یا ولی الله !
 در آن مجلسهای دگر ، و مجمعهای حیر که توبختی در دنیا ، و مرا ار الله می بخواستی ،
 من بر تو مشرف بودم ، و ار آن خواستی بو دربار و طرب بودم ، که من ارتو مشتاق تر
 بودم بحدائی که مرا بنو گرامی کرد ، و ترا بمن گرامی کرد ، که هر بار که تو مرا
 ارحق بخواستی هفتاد بار من را ارو بخواستم ، فالحمد لله الادی اکرمی بك ، و اکرمک
 می آنکه در روی خویش حدد ، و ر آن حد بدند وی نوری ناند ، که روشنائی آن
 همه عرفه بهشت برسد

« وُدخلهم طلاً طلیلاً » - بعضی مفسران گفتند که این ظل طلیل در موقع
 عرصات قیامت است و بعضی گفتند ظل ممدود است در بهشت اگر گوئیم در موقع
 است احتمال کند که مصطفی (ص) اسارت بآن کرده و گفته « سعة یطاهم الله تحت
 ظله يوم لا ظل الا ظله امام عادل ، او حکم عدل ، و فنی نَشَأ فی عاده الله تعالی ، و رحل
 طلته امرأة ذات حمال و حسب ، فقال انی احاف الله ، و رحل قلبه فی المسجد انا حرج

منه ، حتّیٰ یرجع الیه ، ورحله کرا للهّ حالیا ، فصارت عباءه من حشیه الله عزوجل ، ورحل تصدّق صدقة فکله یحبّیها عن شماله ، ورحلان تحاتا ، فاحتمعا علی حب الله تعالیٰ ، وتمرقا علی حبه . واکر گوئیم در بهشت است ، آست که ربّ العزّة گفت « وطلّ ممدود » سایه کشیده ، نه تاستانی ، نه رستانی ، نه باد گرم ، نه باد سرد ، نه آفتاب ، نه مهریر ، راست چون روز بویهار ، همه بمشهرار و گلزار ، سیم خوش و حمت یکسو و تندرست ، و مرد حوا ، و جان شاد و دل حرم روی انوهریره قال قال رسول الله (ص) « اذن رمرة تدحل من امتی الحنة ، علی صورة القمر لیلة الددر ، ثمّ الدین یلونهم علی اشدّ محم فی السماء اصاعة . ثمّ هم بعد ذلك علی مبارل لا یتعطلون ولا یولون ولا یمتخطون ولا یمرقون » وروی « ادا دحل اهل الحنة الحنة نادى مُبارِ یا اهل الحنة انکم ان تحيوا ، فلا تموتوا اندا ، و انکم ان تشوا فلا تموتوا اندا ، و انکم ان تصحوا فلا تسقموا اندا ، و انکم ان تمعموا فلا تؤسوا اندا »

الموة الثالثة

قوله تعالیٰ « ان الله لا یعمران یُشرك به و یعمر ما دون ذلك لیس یشا » - شرك عام دیگر است ، و شرك خاص دیگر . شرك عام شرك اکبر است ، و شرك خاص شرك اصغر . شرك اکبر آست که کردگار عظیم و صانع قدیم را حلّ حلاله شرك و اسار گویند ، یا او را بطیرو همتا داسد ، یا بجیری از خلق وی مانده کسند ، هر که این گوید به هدای را پرستیده است ، که اوست را حواسده است ، و بحقیقت از دین هدای نارمانده . اعتقاد درست و دین پاک آست که هدای جهانیان ، و آفریدگار همگان را ساک و مسرة دانی از حمت و فرزند و اسار به خود راد ، و نه کس او را راد ، از حدوث و بقیث و ولادت آزاد ، مقدّس از عیب و عجز و نیاز ، در صفت پاک ، و در صبح ربّیا ، و در گمت

شیریں ، و درمهر تمام درصفت اربع پاك ، و در کرد ار لمو پاك ، و در گت ارسهو پاك ، و درمهر ار رب پاك حدائی که از او هام بیرون ، و کس نداند که چوب ، حدائی را سرا ، و حدائی کلری دانا ، و در عیها حداء ، در دات و صعات بیهمتا هر که این اعتقاد گرفت از شرک اکبر مَرست ، و نا اصل ایمان پیوست

اما شرک اصغر دو قسم است دو گروه را مؤمنان را دیا است در عمل ، و برک احلاس در آن ، و عارفان را التماسست با عمل و طلب حلاص مآں اما اثر آن در مؤمنان آست که از ایمان ایشان نکاهد ، و در یقین ایشان حلال آرد ، و در روشائی مایشان فرو سدد مصطفی (ص) گفت سحت میترسم بر آمت خویش از شرک کهن گفتند یا رسول الله شرک کهن کدام است ؟ گفت آنکه عمل کند ، و در عمل وی ریا بود شهادت اوس گفت رسول حدای را دیدم که میگرفت گفتم یا رسول الله چرا میگری ؟ گفت میترسم از آمت خویش اگر شرک آرد ، به آن که مت پرستند ، یا آفتاب و ماه پرستند ، لکن عبادت ریا کند ، و حلق را نا حق در آن عمل اسار کند ، و الله میگوید « انا اعنى الشركه عن الشرك ، فمن عمل عملاً أشرك به عبرى فأنا عنه رى » ، و هو الذی اشرك ، میگوید هر که عملی کرد و دیگری را نامس از آن اسار گرفت ، من از اساران همه می یازم ، حمله آب عمل مآں اسار دادم

امیر المؤمنین علی (ع) مردی را دید سر در پیش افکنده ، بمنی که نارسام گفت ای حوامرد اس بیچ که در گردن داری در دل آر ، که حنای در دل میگرد گفت روز قیامت فرا قرأه مُرائی گوید نه شما آید که متاع دیبا شما از ران بر فروختند ؟ نه آید که مردمان مرد سرای شما ایستادند (۱) ؟ نه آید که استداء

مر شما سلام میگردند؟ از حرا اعمال شما بود که شما رسانیدیم امروز شما را حقی نماید از اینها است که بعضی مرگان دین، ماضی و افتقار، رفیق دوستان می پذیرفتند، چنانکه سفیان ثوری رحمه الله علیه چند روز نگذشت که در خانه وی هیچ طعام نبود آخر روز مردی دو بندره آورد سردیگ وی، گفت دانی که پدرم ترا دوست بود، و در معیشت متورع بود، این میرانی است که از وی نار ماند، و چنان دامن که حلالست، و در آن هیچ شهنی نه، چه باشد اگر قبول کسی و مرا بدان شاد کسی؟ سفیان گفت حدای ترا بدین همت بیکو ثواب دهد، اما من قبول نکم که آن دوستی ما با پدرت برای خدا بوده است روا ندارم که در مقابلۀ آب عوصی ستانم این خود در حقه متورعان است، و طریق پارسایان، و مر بر اربین در حقه عارفان است و شرك اصغر در حق ایشان آست که بعد از احلاص در طاعت، و صدق در عمل، اگر چشمشان در آن عمل حاصر آید، یا طلب ثواب آن مخاطرشان فرار آید، یا رستگاری خویش در آن عمل ببیند، آن همه در راه دین خویش شرك شمرد، و در آن توبه کند

«الْم تَرَ إِلَى الدِّينِ يُرْكُونَ انْفُسَهُمْ» - خود را ستایند، و بر کیت مردم پسمدند، و در عمل خویش سگرید، و روش خویش را ورزی بدهد، و از هر دوی خود را فروتر داند

پرسید مرا دوست که آن قوم که بودند

کر خلق جهان گوی حقیقت مر بودند

که هم چه نشان مرسی را آن قوم که ایشان

خود را بخود از روی نمودن نمودند

مر حاشیه دعوی هر کر نگذشتند

در دائره معسی هر کر نمودند

دین میر عسکر که ربی قدری و حواری

سردیك همه خلق چو ترسا و جهودند

آری بر درگاه کرم هر چند خود را دلیل تر داری، عزیز تر شوی!

آن دل تو اردوست به مومیدی است، که آن گواه راستی و درستی است

پیر طریقت گفت الهی! فریاد اربین حواری خود، که کس را ندیدم براری

خود! فریاد اربین سور که از فوت سو درحان ما، درعالم کس بیست که بحشاید

رور و رمان ما الهی! از حسرت چندان اشک نارندم، که آب چشم حوشم بم درد

مکازیدم اگر سعادت ارلی دریابم، این همه درد بسدیدم، و دیده من بیکبار بر تو

آید، در آن دیده خود را نادیدم

«لله یرحمی من یشاء» - هر که بر کیت خدای درو رسد نشان وی آست

که از صحت آن پراکنده دلان که در راه حب و طاعت فرود شدند نارهد، و پیر

ایشان را بخود راه بدهد، و تا پسنداری که پرستنده حبت و طاعت آن مت پرستش

بودند و بس! هر که او ما هواء نفس خویش بیارامید، و در سب مراد نفس بمباد،

او مرد طاعتوست و سده حبت

در حرانات بهاد خود بر آسودست خلق

عمره برهم زن یکی تا خلق را برهم ربی

پای بر نفس خود بهادن، و هواء خود را در صحت قهر خود آوردن، بر ناب

اهل اشارت آن ملک عظیم است که الله گفت «و آتیاهم ملکاً عظیماً»، و یقال

«الملك العظيم هو الإطلاع على أسرار الخلق، والإشراف على أسرار المملكة، حتى

لا یحیی علیه شیء»

ابو عثمان معری از اینها گفت هر که حق را احاطت کرد، مملکت ویرا

احاطت کرد یعنی که چون در مملکت چیری فرا دید آید، ویرا ارآن حرد دهد
 ابن الرقی اربردگان مشائخ مصر بود، وصاحب فراست بود، وقتی بیمار شد شرفتی
 آن دادند او را گفت محورم که در مملکت حادثه افتاده است، تا بحای بیارم که
 چه افتاده است بیاشامم سیرده روز محورد تا حرد آمد که قرامطه در حرم افتادند،
 و حلقی را بکشتند، و سی حرای کردید

شیخ الاسلام انصاری گفت عهودیت بیش اریں بر تانند که بعضی دادند و
 بعضی نه، که الله میگوید «فَلَا يُطْهَرُ عَلَىٰ عَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ»
 «وما كان الله لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ» - همه الله داد و س و گفته اند «مُلْكٌ عَظِيمٌ مَعْرُوفٌ
 مُلْكٌ عَظِيمٌ است کسی که او را شاحت مُلْكٌ دو جهان یافت

پیر طریقت گفت الهی! چون من کیست که این کار را سریدم؟ ایسم من که
 صحت مرا ادریدم

حردا وید معرفای که حواصد مرا

سرد این نام کسی را که علام تو بود

۱۱ - النوبة الاولى

قوله تعالى «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ» حدای میفرماید شما را، «أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ
 إِلَىٰ أَهْلِهَا» که امانتها ما خداوندان دهید، «وَإِذَا حُكِمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ» و چون
 حکم کنید میان مردمان، «أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» [میفرماید] که بر راستی و داد
 حکم کنید، «إِنَّ اللَّهَ يَمْتَحِنُكُمْ بِهِ» من بیک آمد آنچه حدای شما را تا آن
 فرمود، «إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا»^(۹۸) «الله شنوا است بینا همیشه
 «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ای اشان که مگرویدند، «أَطِيعُوا اللَّهَ» فرمان برید

حدای را، «وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ» و فرمان مرید رسول را، «وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» و فرمان مرید اولی الامر را ارشاد، «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ» اگر در چیزی از دین مختلف شوید، «فَرُدُّوهُ» مار مرید آن چیز که در آن اختلاف بود، «إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ» ما خدا و بنا رسول، «إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» اگر گرویده اید بحدای و پروردستای، «ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (۹۸) آن مهست شما را، و سراسیمه آن بیکوتر

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَرُدُّونَ» سیمی ایشان را که میگویند و راست نمیگویند، «آهَهُمْ آمَنُوا» که ایشان گرویده اند، «بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ» آنچه فرو فرستادند تو، «وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ» و آنچه فرو فرستادند پیش از تو، «يُرِيدُونَ» میخواهند «أَنْ يَتَخَفَتُوا إِلَى الطَّاعَةِ» که حکم حویند و حکم حواهد از طاعت، «وَقَدْ أُمِرُوا» و فرموده اند مردمان را «أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ» که کافر شد (۱) بطاعت، «وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ» و شیطان میخواهد و میخواهد، «أَنْ يُضِلَّهُمْ» که ایشان را بپراه کند، «صَلَاةً تَعْبُدُ» (۹۹) براهی از حق دور،

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ» و چون ایشان را گویند، «تَعَالَوْا» بیا بید، «إِلَى مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ» بحکم قرآن که حدای فرو فرستاد، «وَرَأَى الرَّسُولَ» و بحکم رسول حدای، «رَأَى التَّنَافِقِينَ» سیمی آن منافقان را، «يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا» (۱۰۰) که می برگردند از تو برگشتنی

«فَكَيْفَ إِذَا آتَيْنَهُمْ» چون بود آنکه که ما نشان رسد، «مُصِيبَةٌ» رسیدی، «بِمَا قَدَّمْتِ أَيْدِيَهُمْ» آنچه دستهای ایشان پیش فرا فرستاد، «ثُمَّ حَاوَكُ» آنکه آید تو، «يَعْمَهُونَ بِاللَّهِ» سو گند میخورند بخدا، «إِنْ أَرَادْنَا» که

می بخواستیم [تا آنچه کردیم یا گفتیم] ، «إِلَّا إِحْسَانًا» مگریکوئی ، «وَتَوْفِيقًا»^(۶۴) ،
و وفاق داشتن و مودن میان دل و زبان

«أُولَئِكَ الَّذِينَ» ایشان آمد ، «يَعْلَمُ اللَّهُ» که حدای میداند ، «مَا فِي قُلُوبِهِمْ»
آنچه در دلهای ایشان است ، «فَاعْرِضْ عَنْهُمْ» روی گردان از ایشان ، و فرا گذار
از ایشان ، «وَعْظُمُ» و پندده ایشان را ، «وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا نَلِيغًا»^(۶۵) ،
و ایشان را سحی ملیع گوی تهدید

السوية الثانية

قوله تعالى «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا» - سب مرول این
آیت آن بود که عباس بن عبدالمطلب عم رسول خدا صاحب سقایه و هرم بود ،
میراث مرده از پدر عبدالمطلب چون درو فتح مکه بود رسول خدا (ص) بر منبر حطبه
فتح مبکر د عباس ویرا گفت ما رسول الله باید که نوسدات ، یعنی خدمت و کلید
داری مکه ماسقایه و هرم ما را بهم کسی رسول خدا عثمان طلحه حمصی را بخواهد ،
و کلید از وی بخواست عثمان شد ، و کلید از مادر ستد ، و رسول خدا داد رسول
خدا (ص) قصد کرد که کلید فرا عباس دهد ، حمز لیل آمد و آیت آورد «إِنَّ اللَّهَ
يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا» رسول خدا (ص) عثمان طلحه را بخواهد ،
و کلید بوی بار داد ، و گفت «هَٰكَ حَالِدَةٌ تَالِدَةٌ لَا سَرْعَهَا مَكَمُ الْإِطَالَمُ» پس عثمان
هحر ت کرد ، و کلید برادر خود سپرد ، اکسون در دست فرزدان وی است و این
آیت علی الخصوص در شان ایشان فرو آمد ، اما حکم آن عام است که همه مسلمانان را
بأداء امانت میفرماید و فی ذلك يقول النبی (ص) «أَوِ الْأَمَانَةُ إِلَىٰ مَنْ أَنْتُمْ مَكُ ، وَلَا
تَخْشَىٰ مَنْ حَانَكَ» اداه نام بار دادن چیری است ما کسی ، امانتی یا امانی ، و تأدیت

مصدر است بحقیقت و آداء اسم است به مصدر، اما آنرا بحای مصدر بهد و آدایاؤ،
ادا حتل، يقال ادوت للصيد، ادا حنته لتصيد، و أدی السقاء يأدی، ادا امکن
من محصه

«و إذا حکمتکم بین الناس أن تحکموا بالعدل» - کل من العدل ان الله عروحل
دفع التقایة الى العباس بن عبد المطلب، و الصحابة الى عثمان بن طلحة، لانهما كانا
اهلهما فی الجاهلیة

«ان الله یما یطکم به» - یما نکسربون وعین، قرات مکی و ورش و حفص
و یعقوب است، و یما نکسربون و اسکن عین، قرات ابو عمر و قالون و اسمعیل
و ابو نکر است باقی مفتح بون و کسر عین حواسد، و در تشدید میم هیچ خلاف
نیست، و معنی همه یکسانست، و «ما» ایما نکره است بمعنی شیء، و در موضع
نصب است، و این را نصب علی التفسیر گویند، المعنی نعم شیئاً هی، و اگر خواهی
ماء صلت بهی، یعنی فیمم هی میگویند بیکای چیری که الله شما را آن پسند میدهد،
و بر راه میدارد، و آن قرآن است کلام خداوند عروحل

«ان الله کان سمیعاً» - لمقاتلکم فی الأمانة والحکم، «صیراً» بما تمملون و یهما
وصح فی الحر أن انا هريرة کان یقرأ هذه الآية، فوضع انهامه علی أدنه، و التي بلیها
علی عیبه، و قال هکذا سمعت رسول الله (ص) یقرؤها، و یصح اصغیه علیهما و فی
هذه الحر اثبات التمع و المصر لله عروحل علی ما لا یحیی علی احد

«یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و أولی الامر منکم» - این
آیت در شأن خالد و لید فرو آمد که رسول خدا (ص) او را بر لشکری امیر کرد،
و ایشان را بقبیله ای از قائل عرب فرستاد، و در آن لشکر عمار یاسر بود، چسبون
ردبک آن قبیله رسیدند، ایشان حیر داشتند، و همه مکر بحثند، مگر مکه مرد

که برحاست، و ملشکر گاه **خالد آمد**، بر **عمار** یاسر رسید، گفت یا انا الیقطان
 حشر رسیدن شما مقوم رسید، مکسر مگریختند، من ماندم از ایشان که مگریختم،
 و مسلمان شدم، اگر مرا اربین اسلام بمع و آمن خواهد بود تا برحای باشم، و آلا ما
 من بیر چون دیگران مگریزم، **عمار** او را امان داد، و در حمایت خویش گرفت
 دیگر روز نامداد که مسلمانان آنها رسیدند، **خالد** فرمود تا عارت کردند، و آن
 مرد را بیر مگرفتند که امان از **عمار** یافته بود، و مال او روی بستند **عمار** گفت
 دست اربین مرد ناردارید که وی مسلمانست، و من او را امن کرده ام **خالد** حشم
 گرفت، گفت امیر من باشم تو چرا امان میدهی؟ **عمار** ویرا جواب درشت داد، و
خالد بیر درشت گفت پس چون نه مدینه باز گشتند، و قضا ما **مصطفی** (ص)
 نگفتند، رسول خدا امان **عمار** را احارت داد، اما ویرا گفت که بی دستوری امیر
 دیگر نازد مگر تا امان مدهی **خالد** گفت یا بنی الله سنی هذا الصدا اذ حدع،
 و کان **عمار** مولی له **شام بن المغیره** و **خالد** بحضرت **مصطفی** (ص) **عمار** راست کرده،
 و سخن برحایید رسول گفت «یا **خالد** لا تُسَبَّ عماراً فمن سَبَّ عماراً، سَبَّ الله،
 ومن اعصى عماراً اعصى الله» **عمار** برحاست تا برود، رسول خدا گفت ای **خالد**!
 عدوی از وی بجواه، و دلوئی بدست آر **خالد** فرا پیش رفت، و از وی عذر خواست
عمار چون اعراضی میکرد آنکه هم راضی شد از وی پس رب العالمین آیت فرستاد
 که «یا ایها الدین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول واولی الامر منکم» ای شما که
 مؤمناناید، فرمان خدا و رسول واولی الامر بخای آرید اولی الامر **خالد** و **لید** است،
 که رسول خدا او را ملشکر اسلام امیر کرده بود میگوید امیران را و والیان را
 طاعت دار باشید **مصطفی** (ص) گفت «من اطاعنی فقد اطاع الله و من عصانی فقد
 عصی الله، و من یطع الامیر فقد اطاعنی، و من یعصی الامیر فقد عصانی»، و قال (ص)

نمعاذ «یا معاذا! اطع کلّ امیر» وصلّ حلف کلّ امام» وروی «اسمعوا لهم» واطیعوا فی کلّ ما وافق الحقّ، وصلّوا وراهبهم، فان احسبوا فلیکم ولهم، وإن اساءوا فلیکم وعلیهم» وگفته اند اولوا الامر ابونکر و عمراند و گفته اند خلفاء راشدین اند ابونکر و عمر و عثمان و علی و گفته اند «والتابعون الاولون من المهاجرین والانصار» و الذین اتبعوهم باحسان، ایمان همه اولوا الامراند وروی أنّ النبی (ص) لما نسی المسجد حاء ابونکر یحجر فوصعه، ثم حاء عمر یحجر فوصعه، ثم حاء عثمان یحجر فوصعه، فقال «هؤلاء ولاة الامر من بعدی»

و گفته اند اولوا الامر درین آیت دو گروه اند سلطانان داد گراند بحق فرمای، واجب است بر مسلمانان که ایشان را گردن بدهد، و بر گردارند، و نادشمنان ایشان موافقت مسازند، و حیات نا ایشان روا ندارند، و اگر بیداد گر نباشد آشکارا بر ایشان بیرون بیایند، و دست ارطاعت ایشان بیرون نکشد، و دعاء بد بر ایشان نکند، و ایشان را از الله توبت حواهد، و نا ایشان عرا کند، و حجّ و معار آدینه و درحس است که بعد از شرک هیچ گناه صعب تر از بیرون آمدن بر سلطان نیست گروه دیگر علماء اهل سنت اند و فقهاء دین، که بقوی خلق را با حق میجوایند، و بر صواب میدارند

«فان تنازعتم فی شیء» - مباحثت و محادلت و اختلاف است، یعنی بشارع کل واحد منهما الحقّه، یعنی ان اختلافتم فی شیء من الحلال والحرام او امر من امور الذین، اگر در کاری از کارهای دین یا در حکمی از احکام شرع مختلف شوند، چنانکه هر کس را در آن قولی بود مخالف قول دیگران، «قرؤده الی الله و الرسول» یعنی الی القرآن و الی سنة النبی (ص)، کتاب خدا و سنت رسول بارشاید، اگر روشن شود بر شما، و الا گوئید الله و رسوله اعلم و این تنازع و اختلاف در دین است که

مصطفی (ص) از آن نهی کرده، و از آن حذر نموده، مما لعنی تمام، در آن حسرت که ابوالدردا و ابوامامة و وثابة بن الاسقع و انس بن مالك روایت کردند، گفتند ما در چیزی از کار دین می حلاف کردیم، و هر کسی از ما بر طریقی مناعت در آن محس می گفت رسول خدا (ص) در آمد، ما را بر سر آن محاذله و گفت و گوی دید، خشم گرفت، چنانکه هر کس ماند آن خشم نگرفته بود آنکه ما را از آن باز دارد، گفت، «یا امة محمد لا تهجوا علی انفسکم و هج النار» آتش بر خود می فروزید! شما را باین نفرمودید! شما را از این باز دارد! میدانید که آنان که هلاک شدند از امتان گذشته معادلت و حصومت و خدا خدا گفتن در سحن هلاک شدند؟! مکید چنین حلاف مکید که در حلاف حیر نیست، و مع نیست حلاف عداوت انگیزد میان برادران حلاف فتنه افکند میان برادران حلاف شک و گمان و تار یکی آرد در دل مؤمنان حلاف باطل کند عمل مسلمانان مؤمن که دیدار بود حسکجوی و فتنه انگیز سود، «دروا الیراء فان الثماری لا شمع له يوم القيامة» دروا الیراء فان اول الثماری رتی عروحل عنه بعد عادة الاوثان و شرب الحمر المراء دروا الیراء فان الشیطان قد ايس ان یعد، ولكنه قدر صی مسکم بالتحریش، و هو الیراء فی الذین دروا الیراء فان نفي اسرائیل افرقوا علی احدى و سبعین فرقة، و المصاوی علی انیس و سبعین فرقة، و ان امتی ستفرق علی ثلاث و سبعین فرقة کأهم علی الضلالة الا لتواد الأعظم قالوا یا رسول الله و ما التواد الأعظم؟ قال «من کل علی ما أنا علیه و أصحابی» من لم یمار فی دین الله، و من لم یکفر احداً من اهل التوحید مدعی، آنکه گفت در آخر آیت «ذلك خیر و أحسن مأویلاً» - یعنی آنچه در آن محلاف افتادید، مکتبات و سنت باز دارد، و حکم و اختلاف نگذارید، که شما را آن مه بود، و عاقبت

پسندیده تر بود

«الم تَرَى إِلَى الدِّينِ يَرْعُومُونَ» الآية - این در شأن بشر مافوق فرو آمد، که ویرا با جهودی حصومت بود، جهود گفت بیا تا این حصومت بر محمد بریم تا میان ما حکم کند، که دانست که رسول خدا بخود حکم نکند مافوق گفت نه که بر کعب اشرف رویم، و کعب جهود بود، و حاکم ایشان بود، و کاهن بود جهود سر وارد، گفت نه، که حکم ما محمد کند آمدید، و رسول خدا حکم کرد، و حق جهود را بود بر مافوق چون بیرون آمدید مافوق گفت بیا تا بر عمر شویم، اگر عمر ترا حکم کند پس ترا حق است بر فتنه پیش عمر جهود گفت یا عمر ما بر محمد رفتیم، و حکم کرد، و او بدان حکم راضی نیست، میگوید اگر عمر حکم کند بدان راضی شوم عمر گفت شما بر خای میباشید تا من باز آیم عمر رفت و شمشیر بر گرفت، و آن مافوق را بکشت، آنکه گفت «هَکَذَا أَقْصَى عَلَيَّ مَنْ لَمْ يَرْصَ نَصَافَةً وَ قِصَافَةَ رَسُولِهِ» پس رب العالمین اس آیت فرستاد «الم تَرَى إِلَى الدِّينِ يَرْعُومُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُبْرِلَ إِلَيْكَ» یعنی القرآن، «وَمَا أُبْرِلَ مِنْ قُلُوبِكَ» مِنْ الْكُتُبِ عَلَى الْأَشْيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَام

«يُرِيدُونَ أَن يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ» - و هو کعب بن الاشرف، و کُلُّ يَتَكَبَّرْ، «وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ» یعنی أَنْ شَرُّوا مِنَ الْكُفَّةِ وَ فِي الْحَرِّ «مَنْ أَمِنُ كُلَّهَا أَوْ عَرَّافًا فَصَّدَّقَهُ مَا يَقُولُ» فقد بری ما اُبرِل علی محمد، و رَوَى «مَنْ أَمِنُ عَرَّافًا فَسَأَلَهُ عَنْ شَيْءٍ لَمْ تُقَمَّلْ لَهُ صَلَوةٌ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً» و رَوَى «أَنَّ الْمَلَائِكَةَ نَزَلَتْ فِي السَّانِ وَ هُوَ النَّحَابُ» فتدکرا الأمر قُصِيَ فِي السَّمَاءِ، فتسرق الشياطين السمع، فتسمعه، فتُوحِيهِ إِلَى الْكُفَّانِ، فَيَسْكُدُونَ مَعَهَا مَائَةً كَدَمَةٍ مِنْ عَدَدِ أَسْهُمٍ

«وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ» - یعنی عن الهدى، «صَلَاةً مُبِيداً» لا يرحمون
 عنه إلى دين الله ابتداءً مفتران گفتند سباق اس آت بر سبیل تمح است، که ای

محمد! عجب بیاید ترا ارایان که میگویند ایمان داریم بحدا و رسول، آنکه سهل ایشان معافی رسیده که از حکم خدا و رسول ماحکم طاعت میگردید، و چون ایشان را گویند «تعالوا الی ما أمر الله و الی الرسول» بیائید بحکم قرآن و بحکم رسول خدا، «رایت المفاقیں یصدون عنک صدوداً» تو آن منافقان را بینی که عداوت دین را ارتو میگردند، و بدیگری میشود

«فکیف إذا أصابتهم مصیبة» - این کلمه تعظیم بر لفظ تعجب، تهدید و وعید را گفت میگوید چون باشد حال آن منافقان آنکه که یادش کردار ایشان بایشان رسد، و عقوبت آن برگشتن از رسول خدا بیسد «ما قدمت ایدیهم» یعنی بما هملوا حایهای دیگر گفت «قدمت ایدیهم» و «قدمت یداک» و «کست ایدیکم» و «کست ایدی الناس» ایچمین الفاظ میان عرب رواست، که در کردار بدنام مردم «ما قدمت ایدیهم» - ایضا سخن تمام شد

پس ابتدا کرد، گفت «ثم حاؤک یحلفون بالله» - این عطف بر سخن پیش است، یعنی نجا کموا الی الطاعت و صدوا عنک، ثم حاؤک یحلفون بالله میگوید منافقان نجا کم بر طاعت بردید، و از تو برگشتند، پس آنکه آمدند، و سوگند بالله میجو ردید که ما مان محاکمت حرجیر و صواب و تألیف میان حصمان بحواستیم، و ذلك قوله «إن آزدا إلا احساناً و توفیقاً» گفته اند که معنی توفیق موافقت افکندست میان قضاء خداوند حل حلاله، و میان ارادت سده، و این هم در شر بود و هم در حیر، اما بحکم عادت و عرف عاریبی خاص گشته است از جمع کردن میان ارادت سده و میان قصائی که حیر و حیرت سده در آن بود، و این بچهار چیز تمام شود هدایت و رشد و تسدید و تأیید هدایت راه نمودن حق است، و رشد نقاصای رفتی در وی پدید آوردن، و سدید حرکات اعضاء وی بر صواب و سداد داشتی، و تأیید مدد بورالهی از عیب در پیوستی

و گفته اند «يَعْلَمُونَ بِاللَّهِ» ایضا همانست **هَكَه** در **سورة التوبة** گفت
 «وَلْيَحْضِرَنَّ إِنَّا أَرَدْنَا إِلَّا الْخُسْيَ» و این آن بود که مسعد صرار ما کردند دستبر
 و کمر، و آنکه سوگند میخوردند که ما ما این ما حر حیر و صواب بحواستیم
 خدای تعالی بپردوهای ایشان را دروغ در کرد، آنجا گفت «وَاللَّهِ يَشْهَدُ أَنَّهُمْ
 لَكَادِبُونَ» یعنی فيما حَلَمُوا، و ایضا گفت «أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ»
 یعنی من العاقی فائده این آیت آنست که الله ما را حر کرد از عاق ایشان، و بر صمیر
 ایشان داشت، ما داریم که منافقان اند

«فَاعْرِضْ عَنْهُمْ» یعنی اصبر عنهم، «وَعِظْهُمْ» بِلِسَانِكَ این اعراض و وعظ
 در افتداء اسلام بود پس تا آیت سیف مسح گشت

«وَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا بَلِيغًا» - ایضا تقدیم و تأخیر در سخن است یعنی
 و قل لهم قولا بلیغاً فی انفسهم میگوید ایشان را سخنی گوی **هَكَه** آن سخن در
 دلهای ایشان ژرف آید، و کار کند، و بحای رسد يقال قولٌ بلیغٌ، و رحلٌ بلیغٌ،
 تَبَيَّنَ السَّلَاطَةُ، ای صبیح اللسان مسح البیان، و نقول العرب فلان احمق قلع ای یباع
 حاجته مع حقه

السورة الثالثة

قوله تعالی «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا» - خدا و بدمهران،
 کرم راست دان، کارسار مدگان حل حلاله، و عظم شأنه، و عر سلطانہ میفرماید درین
 آیت مدگان خود را ندادہ امانت، میگوید امانتها بدمت حوش نار رسانید بأهل
 حوش، یعنی در آن تصرف مکمید، و از حیات پیر هیرد، که بعد از امان و معرفت
 سده را صفتی بر رگتر از امانت هست، و بعد از کمر صفتی رشتتر از حیات نیست

طاعت ننده از امانت رود، و معصیت از حیات بود حیات مایهٔ فساد است، و سر همه بی‌دولتی، و قاعدهٔ نافرمانی و امانت رکن دین است، کمال توحید، و صفت پیمامبران و فریشتگان رب العالمین در محکم تفریل اندر وصف حزقیل گفت: «بَرَکَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ» حای دیگر گفت: «مُطَاعَ تَمَّ امین»، و حر داد اردحتر شعیب که پدر را گفت در حق موسی کلیم: «يَا امْتِ اسْتَأْجِرْهُ اِنَّ حَيْرَ مَنْ اسْتَأْجَرَ الْقَوِيَّ الْأَمِينُ»، و اندر وصف یوسف صدیق گفت حکایت از ملک مصر: «أَنْتَ الْيَوْمَ لَدُنْيَا مَكِينٌ امین»

و امانتها که کتاب وست بدان ناطق است سه چیز است یکی طاعت و دین که رب العالمین آنرا امانت خواند، گفت: «أَنَا عَرَصَا الْأَمَانَةِ» دیگر زبان بردیک مردان امانت‌اند، که مصطفی (ص) گفت: «أَحَدْتُكُمْ هُنَّ بِأَمَانَةِ اللَّهِ» و استحللتم فروجهنَّ بکلمة الله. سدیگر مالی که بردیک وی سهی، یا سری که ناوی سکوئی، آن امانت است رب العالمین گفت: «فَلْيُؤَدِّ الدِّيَّ اِنْ شِئْنَ اَمَانَتُهُ» مصطفی (ص) گفت: «أَدَّ الْأَمَانَةَ اِلَى مَنْ اِئْتَمَكَ»، و بر گفت: «اِذَا حَدَّثَ الرَّحْلُ مُحَدِّثٍ فَاتَّقِ هُوَ اَمَانَتُهُ»، و گفت: «أَمَّا تُحَالِسُونَ بِالْأَمَانَةِ» یعنی که شستن شما ماحلق حدای باید که مشروط امانت بود، هر چه شوید در دل نگه دارید، و آنچه ناگفتی بود نار مگوئید رب العالمین گوش آدمی گشاده آفرید، بی‌سد، اگر حواهد و گریه گوش بشنود، و دل بداند، لاجرم او را در شنیدن و دانستن بدل مواحدت بیست، که سده را در آن اختیار بیست اما چشم و زبان هر دو مانند آفرید است، تواند که ناگرسنی مسکرد، و ناگفتی نگردد، و شرط امانت در دندار و گفتار بحای آرد و امانت الله درین هر دو نگذارد ارایسحا گفت مصطفی (ص) «المحالس بالامانة» و اول چیزی که در آخر عهد اسلام اردین حیممی نگاهد، و روی در حجاب بی‌بیاری

کشد، امانت بود رسول خدا گفت «اولُ ما تفقدون من دینکم الأمانة» و آخرُ ما تفقدونه الصلوة».

این شرح که دادیم از روی شرع طاهر است، اما از روی اشارت و برمداق حواسمردان طریقت، امانتها یکی اسلام است، در صدر سنده بهاده دیگر ایمان در فؤاد سنده نمیه کرده سیوم معرفت در قلب بهاده چهارم محبت در سر پنهان کرده و هر یکی را ازین امانت حیاتی در آن گمحد در صدر وسوسه گمحد، از جهت دیو، در فؤاد شهت شود از جهت نفس، در قلب ریح شود از جهت هوا، در سر فرشته شود، و دیدار فرشته در تمیئه سر حیات است در امانت محبت حمید اریضا گفت، چون او را ارتعیئه سر رسیدند، گفت «سرئین الله و بین العد لا یعلمه ملک و یکنه، ولا شیطان فیفسده، ولا هو فیئمله» دست دیو از صدر کوتاه کن بد کر حق، که میگوید عز حلاله «انا منهم طائف من الشیطان تدثروا ایدا هم مصرون» دست نفس از فؤاد کوتاه کن سلاح محاهدت، که میگوید «والذین جاهدوا فیا تهد بهم سلما» دست هوا کوتاه کن از قلب تسلیم، که گفت «آمتا نه کل من عد رما» دست فرشته کوتاه کن از سر عبرت، که عبرت شرط دوستی است، چنانکه مهر رکن دوستی است گهی مهر پرده بردارد تارهی در شادی و رامش آید، گهی عبرت پرده فرو گذارد تا رهی در حواش آید گهی مهر در بگشاید تا رهی میان مبارد گهی عبرت در در سدد تا رهی در آروزی عیان میرارد

کسی کورا عیان ناید، حریشش محال آند

چو سارد تا عیان خلوت، کجا دل در حر آند

«یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول واولی الامر منکم» - اولوا

الامر مردیان علم سلطانان دیباند، و مردیان معرفت سلطانان دین، و سلطانان دین
 پیران طریقت اند که در هر عصری از ایشان یکی باشد، و او را «عوث» گویند
 یکی از بزرگان دین گفت **حصر (ع)** را دیدم، و از وی پرسیدم که نود و ستان حدای
 را شناسی؟ جواب داد که قومی معدود را شناسم آنکه قصه ایشان در گرفت، و
 گفت چون رسول خدا (ص) از دنیا بیرون شد، زمین بحدای نالید که بیر بر من
 بیعامری نرود تا قیامت **الله حل حلاله** گفت که من ازین امت مردانی پدید آمدم که
 دل‌های ایشان مردلهای آسیاب بود آنکه گفت سبب کس از ایشان اولیا اند، و چهل کس
 اندال اند، و هفت کس اوباد اند، و پنج کس بقا اند، و سه کس مختارند، و یکی
 عوثر است چون عوثر از دنیا بیرون رود یکی را از آن سه برترت وی برساند،
 و بجای وی بنشاند، و یکی را از پنج ما سه آورد، و یکی را از هفت ما پنج آورد،
 و یکی را از چهل ما هفت آورد، و یکی را از سیصد ما چهل آورد، و یکی را از حمله
 اهل زمین ما سیصد آورد و شرح این در **حرر مصطفی (ص)** است، و روایت
عبدالله مسعود، قال قال رسول الله (ص) «ان الله في الارض ثلاثماية، قلوبهم على
 قلب آدم، و الله في الحلق اربعون، قلوبهم على قلب موسى، و الله في الحلق سعة،
 قلوبهم على قلب ابراهيم، و الله في الحلق خمسة، قلوبهم على قلب حمزئيل، و الله
 في الحلق ثلاثة، قلوبهم على قلب ميكائيل، و الله في الحلق واحد، قلبه على قلب
 اسرافيل فادامات الواحد، اندل الله مكانه من الثلاثة، و ادا مات من الثلاثة اندل الله
 مكانه من الخمسة، و ادا مات من الخمسة اندل الله مكانه من السعة، و ادا مات من السعة
 اندل الله مكانه من الاربعين، و ادا مات من الاربعين اندل الله مكانه من الثلاثماية، و ادا
 مات من الثلاثماية اندل الله مكانه من العامة و هم يحيى و يميت و يمطر و يست و يدفع
 البلاء» قيل لعبدالله بن مسعود كيف بهم يحيى و يميت؟ قال لا them يسألون الله

إِكْثَارَ الْأَمَمِ يُسَكِّرُونَ، وَيَدْعُونَ عَلَى الْحَابِرَةِ فَيَقْصِمُونَ، وَيَسْتَسْقُونَ فَيُسْقَوْنَ، وَ يَسْأَلُونَ فَتُسْتَلَمُ لَهُمُ الْأَرْضُ، وَيَدْعُونَ فَيُدْفَعُ بِهِمْ أَنْوَاعُ اللَّأَلَاءِ. اولوا الامر ايمان اند كه ملوك ديا و آخرت بحقيقت ايشان اند **مصطفى** (ص) ايشان را گفتم «ملوك تحت أطمار»

ابوالعاس قصاب رحمه الله عليه از ديا بيرون ميرفت، پيش از آن بنده رور خادم را گفتم روزه **حرقان** شو مردی است آسما محمول الذکر، مجهول العين، او را **ابوالحسن حرقانی** گویند سلام ما باو رسان، و ما او بگو که این طفل و علم ما بنده الله تعالی و **رماب** او محصورت بود فرستادم، و اهل رمس را بنو سپردم، و من رفتم

«فَاِنْ تَمَارَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ» - الى الله اشارت فرما كتاب خدا است، و الرسول اشارت فرماست **مصطفى** (ص) این دو چیر است که دین را عماد است، و اصل اعتقاد است، و رب العالمین هر دو در آن آیت جمع کرده «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ بِهِمْ» حقیقت دین آنست که کتاب و سنت قابون گیری، و هدای را بدان مدگی کمی، و صواب دید خرد خوش را سُحْرَة آن کمی، و پس رو آن ساری آن دین که **حزقیل** بآن آمد، و **مصطفى** (ص) بآن حواری و بهشت بآن یافتند، و ناحیان بآن رَسَنَد، کتاب و سنت است آن کار که الله بدان راضی، و بنده بدان پیرو، و گیتی بدان روش، اَتَاعَ كِتَابَ وَسْطَاسْتِ اَهْلِ سِتِّ و جماعت را همران اند میان کتاب و سنت، ايمان انشان سمعی، و دین ايشان عقلی، ما ذریافته بدیرفته و استوار گرفته، و آسرا گردن بهاده، و از راه اندیشه و تفکر و بحث و تمکلف برحاسته و نه قال **عمر بن الخطاب** «یهیما عن التکلف» اهل ناویل که ممیها حسند، و ادراک حقیقتها پیوستند، و داسته الله در و موده و کرده

وی خواستند که بناسد و دریاسد، و کوشیدند که بدان رسد، فروماندند و نتواستند
چنانکه الله گفت «لَا كَذِبُوا مَالَكُمْ يُحِيطُوا بِعَلَمِهِ» حائمی دیگر گفت «و إِنْ
لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِنْكُتْ قَدِيمٌ» چوں راه نیافتند بندیات آن، و واقف
نمکشند در حرای (۱) آن، و نتاوست عقل ایشان فاعایت و عور آن (۲)، گفتند این
خود دروعی است از دروع پیشیان (۳) آرا محال نام کردند، و عقل کوتاه خویش
ور آن (۴) حجت گرفتند، و اصل مَثَم کردند، تا کار بریشان شوریده گشت، و راه
کثر، و دل تاریک اما دوستان خدا و اهل سنت که چراغ داعی حق ایشان را در
پیش است، ارچه دریافتند، سورهی پدیدرفتند، و سکیمة ایمان پدیدیدند، و
مقوت احلاس یارامیدند، و آرا دین داشتند، و تهمت ارسوی خود بهادید، و عقل
را عاخر دیدند ایسانند که قرآن، حجت ایشان، و ست محضت ایشان، و تسلیم
طریقت ایشان، مادرافته پذیرفتن دین و ملت ایشان، نور معرفت چراغ ایشان،
«کَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ» داع ایشان، «عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» بحال قبول کرده
ایشان، «وَالسَّمَاءَ أَوَّلَ مَطَوِيَّاتٍ بَيْمِينِهِ» اعتقاد گرفته ایشان، «وَحَاءَ ذَٰلِكَ» حقیقت
شاحتنه و پذیرفته ایشان، «يَسْرُلُ إِلَهُ» معهد ایشان، «إِلَيَّا خَلَقْتُ يَدَيَّ» معجز
ایشان، «وَمَا يَسْطِيقُ عَنِ الْهَوَىٰ» معتقد ایشان، «وَمَا أَحْيَىٰ لَهُمْ مِنْ قَرَّةٍ أَعْيُنٍ» منتظر
ایشان، «وَحَوْهَ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ» الی رتھا ماطرة، جلعت ایشان، «آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ
عِندِ رَبِّنَا» مرهان ایشان دوستان خدا اند و حرب حق ایشان، «وَأُولَٰئِكَ حُرِبَ إِلَهُ
الْآنَ حُرِبَ إِلَهُ هُمُ الْمَعْلُوحُونَ»

۱ - سعة الف حرای ۲ - سعة ح و نارسیدن عقل ایشان سایت و عور

آن ۳ - سعة ح پیشیان ۴ - سعة ح مرآن

۱۲ - التوبة الاولى

قوله تعالى « وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ » مرستادیم هیچ فرستاده‌ای را « إِلَّا يُطِيعَ » مگر آنرا که ما فرمان مبرد ویرا ، « يَادِىنَ اللّٰهُ » فرمان خداى ، « وَكَوَلَّوْنَهُمْ إِذْ طَلَبُوا أَنْفُسَهُمْ » و اگر ایشان که بر نفس خود ستم كسديد ، (۱) « حَاوِلَكَ » آيديد (۲) تو ، « فَاسْتَغْفِرُوا اللّٰهَ » و آمرزش خواهديد (۳) از خدا ، « وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ الرَّسُولُ » ، و آمرزش خواهيد (۴) ایشان را رسول او ، « لَوْحَدُوا اللّٰهَ » يافتديد (۵) خداى را بحقيقت ، « تَوَّابًا رَّحِيمًا » (۶) بونه پذيرى مهربان

« فَلَا وَرَبِّكَ » به خداى بونه ، « لَا يُؤْمِنُونَ » مكر و مدهاند ایشان بحقيقت ، « حَتَّى يُعْجِبُوكَ » تا آنكه كه ترا حكم كند و حاكم پسندد ، « فِيمَا شَخَرَ بَيْنَهُمْ » در آنچه ميان ایشان اختلاف افتد ، « ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِى أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا » و آنكه در دلهاى خویش حرج و شكى يابد ، « مِنَّا قَصِيَتْ » از آن حكم كه تو نریدی و برگردیدی « وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا » (۷) و باطن آن سپارند و آن را گردن بهند گردن بهادی

« وَكَلَّوْنَا أَنَا كَسَا عَلَيْهِمْ » و اگر ما برایشان فريسه بشتيمى ، « أَنْ يَأْتِلُوا أَنْفُسَهُمْ » كه خویش را بكشيد ، « أَوْ اِحْرُحُوا مِنْ دِيَارِكُمْ » يا ارحان و ماب خود بيرون شيد (۸) ، « مَا قَطَعُوهُ » مكرديد (۹) آن ، « إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ » مگر اندك كس از ایشان ، « وَكَلَّوْنَا أَنَّهُمْ قَطَلُوا » و اگر ایشان كسديد (۱۰) ، « مَا يُوعَظُونَ بِهِ » تا بچه مى پندد خداى ایشان را ، « لِكُلِّ خَيْرٍ أَلَّهُمْ » به آمد ایشان را ، « وَ أَشَدَّ تَنْبِيًا » (۱۱)

۱ - سعه ح كسى ۲ - سعه ح آيدى ۳ - سعه ح خواهدى

۴ - چين است درهمه سح ۵ - سعه ح ياهدى ۶ - سعه ح شود

۷ - سعه ح مكرديدى ۸ - سعه ح كسى

وسعت تر بر حای نماید (۱) ، و محکم تر بنائید
 « وَإِذَا لَا تَسْأَلُهُمْ » و اگر چنان کسیدید ما ایشان را دادیمی ، « مِنْ لَدُنَّا »
 از نزدیک خود ، « أَجْرًا عَظِيمًا » (۱۷) ، مردی مررگوار
 « وَلَهْدِيَاهُمْ » و ما ایشان را راه نمائیم ، « صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا » (۱۸) ، سراه
 راست درست

« وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ » و هر که فرمان برد حدای را و رسول و سیرا ،
 « فَأُولَئِكَ » ایشان آمد ، « مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ » که فرما ما بواحتساب
 حقانند ، که حدای بیکوئی کرد ما ایشان ، « مِنَ الَّذِينَ وَصَّيْنَا بِالْإِيمَانِ » از پیغامبران
 و راستگویان ، « وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَشَهِيدَانِ » و حسن اولیک زعیفاً (۱۹) ،
 و بیک رفیقان و هام بشیشان (۲) که ایمان اند
 « ذَلِكَ الْفَصْلُ مِنَ اللَّهِ » آن فصل است از حدای ، « وَكَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا » (۲۰) ،
 و بیک سنده و دانا که الله است

النوة الثانية

قوله تعالى « وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا آيَةً » - من ریادت سوکید را در نظم
 سخن آورد ، و دلالت را بر معنی حسن میگوید هیچ رسولی نفرستادیم هیچ گروه
 مگر که تا آن گروه رسول را فرما سردار باشند ، هر چه فرماید ، و هر حکم که
 کند ، و هر کار که برگزارد ، به بدان فرستادیم تا بوی عاصی شوند ، و حکم از دیگری
 طلب کنند ، چنانکه بشر مافق ما آن جهود که حکم از کعب اشرف طلب کرد ،

۱ - چنین است در همه نسخ ، و ظاهراً باید ، باشد و نباید صحیح باشد

۲ - نسخ ح همشبان

و ده كړ وقصه ايشان اړ پيش روت و آنچه گفـت « يا دى الله » يعنى كه ايس طاعت دارى و حـكم پـدېر فـتى رسول مـر مابـ خدا است ، و داند وى ، و ذلك فى قوله « ما آتاكم الرسول فخذوه وما نهىكم عنه فانتهوا » ، و به قال التى (س) « امرت ائمتى ان يطيعوا امرى ، و يأخذوا بقولى ، و يتبعوا سبى ، فتن رضى بحديثى ، فقد رضى بالقراآن ، و من استهرا بحديثى فقد استهرا بالقراآن ، فقال الله تعالى ما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهىكم عنه فانتهوا » و عن عائشة قالت دخل على رسول الله (ص) و هو عصا ، فقلت من اعصاك يا رسول الله اذ حله الله البار ، قال « اما شعرت انى امرت الناس بأمرى ، فاداهم يترددون »

تم قال تعالى « ولو أنهم إذ ظلموا أنفسهم » - يعنى المافقين بالتحاكم الى الكفار ميگريد اگر آن مافقان كه حكم تو پيسيدديد ، و حكم خود مر كافرين برديد نتواند ميديد (١) ، و استعمار كردديد (٢) ، و بوار بهر ايشان استعمار كردديد (٣) ، الله تومت ايشان پيدير فتيد (٤) مفسران گفتمد ايس در ابتدا اسلام بود ، پس ممسوح شد ما آن آيت كه الله گفـت « استمعـرلهم أو لا تستمعـرلهم إن تستمعـرلهم سبعين مرة فلن يبـعير الله لهم » چون آيت آمد مصطفى (ص) گفـت « لا ريدن على السمـين » ، فأنزل الله « سواء عليهم أستمـعرت لهم ام لم يستمعـرلهم لى يبـعير الله لهم » فصارت ناسحة لما قبلها

« فلا ورك لا يؤمنون » - ايس آيت در شان ريرى العوام نى حويلدين اسدي عبد العرى نى قصي القرشي فرو آمد ، حواري رسول خدا (ص) و عنه راده وى پرسصيه بنت عبد المطلب مصطفى (ص) در حق وى گفـت « ان لكل نبي حواريًا و حواريي الرير » ، حصومت افتاد ميان وى و مياي حاطب نى ابى نلتعه حليف اصبار ، در آب دادن رمين پيش رسول خدا (ص) شديد و رسول حكم رير را كرد ،

که رمین وی مالای رمین حاطب بود، گفت «یا ربیر اسقِ نَمْ اَرسِلِ المَاءَ الیٰ حَارِکْ»، حاطب حشم گرفت، نارگشت از پیش وی، و سرا مقداد اسود گفت که حکم برای عمه راده خود کرد، رسول خدا آن سخن بشید متعیر گشت آنکه گفت «یا ربیر اسقِ نَمْ احْسِرِ المَاءَ حَتّٰی یَرْجِعَ الی الحَدَرِ، وَ اسْتَوِ حَقَّکَ، نَمْ اَرسِلِ المَاءَ الیٰ حَارِکْ». رسول خدا در سخن اول ربیر را فرمود تا نا حشم محامله بکند، و طریق اتصال فرونگدازد، پس چون آن حشم رسول را بحشم آورد، حکم صریح کرد، و حق ربیر تمام بناد، و کان رسول الله (ص) لَا یَطْلُمُ فِی الرِّمَا وَ الْعَصَبِ پس حمز لیل آمد، و این آیت آورد «فَلَا وَرَیْتَکَ لَا یُؤْمِنُونَ حَتّٰی یُحْکِمُوکَ» الآیة - لاء اول ساطلاء دوم است، و لاء دوم بدل لاء اول معنی آست که به بحدای تو که نگزیده اند ایشان، تا آنکه که ترا حاکم کند، و حکم تو پدید برسد در آن چیز که در آن اختلاف افتاد میان ایشان، و برقصیت تو بهیچگونه معارضت بیارد، و در گمان نباشد، و دل خوش از آن نمک بیارد، و براستی گرد بدهد، و بحقیقت سلیم **ک**سد

و تسلیم بر دمان تریعت و حقیقت سه قسم است سلیم توحید، و سلیم تعظیم، و تسلیم اقسام سلیم توحید آست که بحدای را نادیده شناسی، و نادیده پدیدری و تسلیم تعظیم آست که سعی خود در هدایت حق بینی، و جهد خود در معنوی بینی، و نشان خود در فصل وی بینی و سلیم اقسام آست که برو کیلی حق اعتماد داری، و بطن یک و تحکم وی پدیدری، و کوشش در خط نفس خود نگذاری معتران گفتند چون این اختلاف و مشاحرت میان ربیر و حاطب رفت، جهودی گفت چه قوم اند ایمان که سورت و رسالت بیعامر خویش گواهی میدهند، و تمها خوش و مالهای خوش فدای وی میکسند، و آنکه از او در حکم و قصیت متهم میدارند، ما که قوم موسی ام ینک گناه که از ما بیامد،

موسی فرمود و حکم کرد تا یکدیگر را بکشیم هفتاد هزار دست یکدیگر کشته شدند بدان تا حدای ارما راسی شود ، ما چنین کردیم ، و حکم و قصیت پیمایان خویش را منقاد گشتیم ، و بنی فدا کردیم ، پنداریم که کسی آن تواند کرد که ما کردیم ثابت بن قیس بن شماس الانصاری این سخن شنید ، سوگند یاد کرد که الله تعالی دانا و آگاه است که اگر ما را فرمودی که بهای خود بکشید ، ما را فرما سوار یافتی (۱) ، ما بهای خود بکشتیمی (۲) رب العالمین بروفق قول ثابت این آیت فرستاد « ولو انا کتسنا علیهم ان اقتلوا انفسکم او احرزوا من ديارکم ما فعلوه الا قليل منهم » معتران گفتند ار آن قلیل که الله تعالی مستثنی کرد ، یکی عمار یاسر است ، دیگر عند الله مسعود سیوم ثابت قیس ، و این ار آن گفتند که چون آیت فرو آمد مصطفی (ص) گفت « لکل عمار بن یاسر و عند الله بن مسعود و ثابت بن قیس من اولئک القلیل » این سخن به عمر خطاب رسید ، عمر گفت والله لو فعل رؤسا لفعلنا ، والحمد لله الذی لم یفعل ذلک ما گفت والله که اگر رب العزة مما فرمودی ، یعنی قتل نفس خویش ، ما فرمان بردیمی (۳) ، والحمد لله که فرمود ، و این بار بر ما شاهد رسول خدا گفت بحواب عمر « والذی نفس یده ، الايمان ائتت فی قلوب المؤمنین من الحال الراسی فی الارض » ، ما آن حدائی که حان من ید اوست که ایمان در دلهای مؤمنان محکم بر است و بسته تر از کوههای عظیم در زمین ابوبکر صدیق گفت ما رسول الله لوعلیا امرت لتبدأت بنفسی و اهل بیتی فقال رسول الله (ص) « ذلک لفصل فقیک علی یقین الناس ، و ایمانک علی ایمان الناس » و گفته اند « ولو انا کتسنا علیهم » صمیر منافقان است ، میگوید اگر ما برین منافقان ورس کردیمی (۴) که خود را بکشند ، چنانکه بر بنی اسرائیل ورس کردیم

۱ - سعة الف یافتی ۲ - سعة الف بکستید ۳ - سعة الف

فرمان بردید ۴ - سعة الف کردید

که خود را مکشند ، یا ارحان و مان بیرون شد (۱) ، چنانکه بر مهاجران فرس کردیم ، نکر دندی (۲) آن منافقان ، و فرمان ما بحای پیاور دندی (۳) مگر اندکی از ایشان حصص گفت ربّ العزّة حرداد از علم خویش که در ایشان برفت از ازل ، که ایشان ایمان بیارند ، همچنانکه حرداد از قوم نوح « إِنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ »

پس گفت « ولو أنهم فعلوا ما يوعطون به » - اگر ایشان پسند قرآن بشنیدند (۴) ، و احکام قرآن در پد برقتندی (۵) ، و فرمان حق بحای آوردندی (۶) ، « لکن حیراً لهم وأشدّ ثبیتاً » ایشان را نه بودی ، هم در معاش این جهامی ، و هم در ثواب آن جهامی ، و دین ایشان پاینده تر بودی ، و تصدیق ایشان امر حقایق را محکم تر بودی

« وَإِذَا لَا تَمْنَاهُمْ » - و آنکه اگر چنان کسندی (۷) ، ما ایشان را مرد عظیم دادیم از نزدیک خود ، یعنی آنچه کس قادر نیست بر آن مگر ما ، و آن بهشت ناقدی است ، و نعم خاوندانی در آن جهان ، و راه نمودن بر راه راست ، و دین حقیقی در سر جهان این کثیر و نافع و ابن عامر و کما فی « أَنْ أَقْتُلُوا » مصمّ بون خوانند ، و همچنین « أَوْ أُحْرَحوَا » مصمّ و او ، و این اختیار ابو عید است و عاصم و حمزه بون و او هر دو یکسر خوانند و این اختیار نوح اتم است اما ابو عمرو و یعقوب « أَنْ أَقْتُلُوا » یکسر بون خوانند ، « أَوْ أُحْرَحوَا » مصمّ و او ، و ایشان که بون و او هر دو مصمّ خوانند معصل را چوب متصل نهادند ، چون همرة اُقتلوا و اُحْرَحوَا که فعل متصل اند هر دو مصمومند ، بون و او را بر اگر چه معصل اند از فعل ، مصموم کردند ، و هذا

۱ - سعه الف شود ۲ - سعه الف نکر دند ۳ - سعه الف

پیاور دندی ۴ و ۵ و ۶ - سعه الف شنید دندی ، پد برقتندی ، بحای آوردندی

۷ - سعه الف کسندی

علی احراء المصعل محری المصل و ایشان که هر دو بکسر خواندند، بون و واو را که مصعل اند از فعل، چون همره که بدان مصل است بهادند و هر دو را مکسور کردند علی اصل التقاء التاکین و ابو عمرو و یعقوب که صل کردند میان واو و بون، و در بون کسر اختیار کردند، و در واو صم، ار آست که در واو صم بیکوتر است، ار آحا که ماسد گی دارد بواو صمیر، و اجماع در واو صمیر واقع است بر صم، کقوله تعالی «وَلَا تَسْرُوا الْعَصَلَ بِيَسْكُمْ»، و در بون این مشاهبت بیست، فَأَخْتَارُهَا الْكُسْرَ لِالتقاء التاکین، ولم يُحَرِّ يَا المصعل محری المصل

قوله تعالی «مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ» - عامة قرا قلیل رفع خوانند، مگر این عامر که نصب خواند ایشان که قلیل خوانند رفع، بدل همد از صمیر که در فعلوه است، چنانکه گوئی ماحاء بی احد الارید، رید بدل است از احد، زیرا که ماحاء بی احد الارید، و ماحاء بی الارید، معنی هر دو یکیست، اختیار در استثناء (۱) معنی رفع است اما وجه قراعت این عامر که قلیلاً نصب خواند، آست که او معنی را بمرکت ایجاب کرده است، و تمامی سخن میسرگرد، زیرا که «ما فَعَلُوهُ» و ماسد آن در معنی سحی تمام است، چنانکه حاء بی القوم و ماسد آن در ایجاب سحی تمام است چون سخن پیش از «إِلَّا» تمام بود مستثنی را در معنی نصب کرد، چنانکه در ایجاب نصب کند، و نصب اصل است در باب استثناء، چون سخن پیش از «إِلَّا» تمام شود

«وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ» - این آیت در شأن عبد الله بن رید بن عبد الوه
الانصاری الحر رحی آمد، صاحب الدنان او را مانک نمازد در جواب نموده بودند
بر رسول خدا (ص) آمد، گفت یا رسول الله ما را از بو بحر دیدار این جهانی بیست

و در کار مصطفی (ص) چنان فتنه (۱) بود که گفت یا رسول الله! بعدا که وقت بود که گرسنه باشم دست بطعام برم، تو دریاد من آئی، نتوانم که آن طعام حورم، آنرا گذارم، و آیم بر تو، و در تو مکرم، آنکه بطعام خوردن ناروم، و همچنین گفت در آشامیدن آب بوقت تشنگی، و در مباشرت اهل در وقت توقاف (۲) نفس گفتا چون توانم یاد آئی همه نگذارم، و فراموش کنم آنکه گفت فردا که ترا در درجه برترین فرود آرند در بهشت، ما ترا کی ببیم؟ این آیت بحوال وی فرو آمد، و مصطفی (ص) گفت «واللّٰدی نفسی بیده لایؤمن عنده حتی اکون احبَّ الیه من نفسه و أبویه و أهله و ولده و الناس اجمعین»

گویند آن روز که مصطفی (ص) از دیبای فانی سرای ناقدی رحیل کرد، حربه عند الله نبرید رسید وی در نایع بود، هم بر حای گفت اللهم أعیننی فلا أری شیئاً بعد حیثی انداً نارحدا یا! بعد از دوست خود بخواهم که چیزی ببینم در دنیا، بیانی ارمش و استان این سخن نکفت و هم بر حای نابینا گشت

«وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ - یعنی فی العرائض، «وَالرَّسُولَ» یعنی فی الشئس میگوید هر که فرمان خدای برد، یعنی فرائض که فرموده است، و بر بنده واجب کرده بحای آرد، و از آن هیچ بنگذارد، و هر که فرمان رسول (ص) برد یعنی ستهائی که وی بهاده بیای دارد، و راه و سیرت وی رود، و مُتَاقِ وی گیرد، و آنچه گفت و کرد و فرمود، بحان و دل قبول کند، «فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ اسْمُهُ اللَّهُ عَلَيْهِم» ایسان که طاعت خدا و رسول دارند، فردا بر ستاحیر در بهشت نایب عامران و ناصد بقان و ناشهیدان و نایکل خواهند بود چنانکه پیوسته در دیدار ایشان، و در رنارت ایشان باشند، آنجا که ایشان را فرود آرند، ایسان را بیر فرود آرند صدیق نامیست کسی را که

راستگوی، راست‌طن، راستکار، راست‌پیمان بود، که حر راست نگوید، و حر راست
 برود، اگرچه در آن راستی و برا حطر عظیم بروی آید. بعضی معتراب گفتند
 « من السین » (۱) ایسحا مصطفی (ص) است، « والصدیقین » ابونکر صدیق،
 « والشهداء » عمر، « والصالحین » عثمان و علی و گفتند « والشهداء » عمر و
 عثمان و علی است، « والصالحین » همه صحابه رسول اند رضی الله عنهم
 « وحسُّ أولئك رفيقاً » - یعنی رفقاء، سُنی الضاحِرُ رقیقاً لأن صاحبه
 یرفق به، و یتمتع علیه، و سنی و رفیقُ الید مرفقاً، لاعتماد الرّحل و اتکانه علیه. روی
 ابن عباس، قال وقف رسول الله (ص) يوماً علی اصحاب الصّفة، فرأى فقرهم و جهدهم
 و طیب قلوبهم، فقال « اشدوا یا اصحاب الصّفة! فَمَنْ بقى مَعکم علی البعث الّتی
 هو الیوم، راصياً بمعایه، فإیه من رفقای یوم القيامة » و درین آیت دلالت روشن است
 در نبوت خلافت ابونکر صدیق، ابرهر آنکه ربّ العرّة مرّت صدّیقان فرایسر اشیاء
 داشت، نامعلوم شود که بهیمة خلق اشیاء اند، که الله فرا بیش داشت پس صدّیقان اند
 که فرایسر آن داشت، و در پیعامبران رسول مطلق مصطفی (ص) است، و روا
 باشد که در پیش وی کسی بود همچنین در صدّیقان صدّیق مطلق ابونکر است، و
 روا باشد که در پیش وی کسی بود « ذلك الفصل من الله » - میگوید ابن مراقت،
 اشیاء و صدّیقان و شهیدان و صالحان که یافتند، بصل الله یافند، به کردار خویش
 این ردّی روشن است بر معتزله که گفتند سده بعمل خویش ثواب آن حسابی
 میرسد، و ربّ العرّة معتقد ایشان باطل کرد، و متّ در خلق بهاد مآیجه گفت « ذلك
 الفصل من الله » ثم قال « و کفی بالله علیماً »، دانای پاک دان همه دان حدای است،
 دانائی که بوی هیچ چیز فرو نشود، اعمال سداگان همه میداند، و اسرار همگان

میشناسد، و سآحرت همه را ثواب خویش رساند، و فصل خویش ایشان را کرامت کند

الموبه الثالثة

قوله تعالى 'وما ارسلنا من رسول الا ليطاع باذن الله' - از اوّل ورد تا آخر همه اشارت است سررگوارى مسرت مصطفی (ص) بر ديك حق حلّ حلاله، و خلعتى است از خلعتى كرامت كه الله تعالى بوى داد، كه واسطه از ميان برداشت، و حكم وى باحكم خود برابر كرد، تا چنانكه رضا دادن بقاء حق حلّ حلاله سب يقين موّحد است، رضا دادن بحكم رسول (ص) سب ايمان مؤمنان است باحايان نداند كه طاعت داشت رسول طاعت داشت حق است، و نافرمانى رسول نافرمانى حق است، و قول رسول وحى حق است، و بيان رسول راه حق است، و فعل رسول حقت حق است، و شريعت رسول ملت حق است، و حكم رسول دين حق است، و متابعت رسول دوستى حق است چنانكه گفت حلّ حلاله 'فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ'، گفت اى سيد سادات، و اى مهتر كائنات، و اى نقطه دائره حادثات، سد گام را نكو اگر خواهيد كه الله شما را بدوستى خود راه دهد، و سد گى پيسند، ربيى ما رويد كه رسول اوّليم، و كمر متابعت ما برميان سديد، و حكم ما بى معارفت سحان و دل قبول كنيد، تن فرا داده، و گردن نهاده، و خوشتن را در آن حكم بيعكنده، و هيچ حرجى و تنگى بخود راه نداده، ايست كه گفت حلّ حلاله 'ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَصَبْتُمْ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا'، نميدانيد كه كارها همه درمى ما ستند، و اين هردو سراى در كوى ما يوسند، رهى رست و دولت ارهى كرامت و فصيلت اكرا بود از عهد آدم تا امروز چنين فصل تمام و كار سظام؟ عزّ سماوى (۱) و فرّ حدائى؟

پس اربابصد و اند سال رکن دولت شرع او عامر، و شاح ناصر، وعود مثمر، شرف
مستعلی، و حکم مستولی، درین کیتی نوای وی، در آن کیتی آوای وی، در هر دل
ار وی چراغی، بر هر رسان ار وی داعی، در هر دل ار وی نوائی، در هر سر ار وی
آوائی، در هر جان او را حائی،

ار نو پنداری ترا لطف حدائی بیست، هست

بر سر حوصان عالم پادشاهی بیست، هست

ور چنین دانی که جان بیک مردان را بمشق

ماحمال خاکه پایت آشنائی بیست، هست

ور بر اندیشی که چون برداری از رح رلف را

ار نو قنبدیل فلک را روشنائی بیست، هست

«وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ» الْآيَةُ - قول ابن عباس (رس) آنست که این آیت
در شأن ثویان آمد که از محبت رسول خدا (ص) برادر و صعیف گشته بود، پشت حم
گشته، و روی ردد شده رسول خدا (ص) روی مراو را گفت ای ثویان! ترا چه
میبود، مگر در شب بیدار باشی، بلکه رود روی گشته‌ای؟ گفت یا رسول الله! بعضی
و بعضی، چنانکه دانی گفت ای ثویان مگر ریح بسیار بر خود میبوی از اسواع
رباصات، که چنین صعیف گشته‌ای، و پشتت دو تا شده؟ ثویان گفت آری یا رسول الله!
میبود هر چیزی رسول (ص) گفت ای ثویان! مگر آرد و مندمی باشی؟ هر دو چشم ثویان
پیر آب گشت، چون حدیث آرد و مندمی شنید

چشم پرسی مرا چرا رحمانی

حقاً که بو حال من و من به دانی!

یا رسول الله! ندانم که شب چون گذرد! مایک بار که روز گردد، و من براسیم

رور از هوست یزده بیکاری هست

شها ر عمت حجره بیداری هست

هجران تو پیرایه عمجاری هست

سودای تو سرمایۀ هشیاری هست

یا رسول الله! اندوه صعب است که در آخرت تو در اعلیٰ علیین باشی، و ما
از دیدار تو فارمانیم تا درین بودید همزگیل (ع) آمد، بیک حسرت، برید رحمت،
و آیت آورده «وَمَنْ يَطْعَمْهُ اللَّهُ وَالرَّسُولُ» الآية رسول حنای تروی خواند، و دل
وی خوش کرد، و حسنگی ویرا مرهم برهاد آری چنین دردی باید، تا چنین
مرهمی پدید آید! ما سوری سری، ساری بیاری، تا در سحر دگر عرقه «فاد کرولی»
شوی، از ساحل امن دستگیر «آد گُر کم» بیانی
مرد بی حاصل بیاند ما را تحصیل را

سور انراهم باید درد اسماعیل را

۱۳ - التوبة الاولى

قوله تعالى «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ای ایشان که مگرویدید، «حُدُوا جُدْرَكُمْ»
پر هیر خود گزید [و حذر کنید از نارستن از دشمن]، «فَايِرُوا» بیرون روید
سیر، «ثَمَاتٍ» حوکه حوکه (۱)، «أَوَايِرُوا حَمِيْعاً» (۷۱) با بیرون روید هم
«وَإِنْ يَسْأَلُكُمْ» و ارشما کس است، «لَنْ لِيَطِئَنَّ» که می مردمان را گران
کند در کفر عرا، و ایشان را نارپس می باشد، «فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ» از چنان
بود که در عرا شما مصیبتی رسد، «قَالَ» گوید [ابن مطی] «قَدْ أُنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ»

خدای بیکوئی کرد نام، «إِذْ لَمْ أَكُنْ مِنْهُمْ شَهِيداً» (۳۳) که ما ایشان حاضر
سودم در روز مصیبت

«وَلَيْسَ أَصَاتِكُمْ قَوْلُ اللَّهِ» وگرچان بود که شما رسد فصلی از الله
در بصرت، فتحنی یا عیمتی، «لَيَقُولَنَّ» وی میگوید، «كَأَن لَّمْ يَكُنْ نَبِيُّكُمْ
وَبَيَّةٌ مَوْدَّةٌ» چنانکه گوئی میان شما و میان وی هیچ دوستی سود، «يَا لَيْتَنِي
كُنْتُ مِنْهُمْ» کاشکی که من ما ایشان بودمی، «فَأَوْرَثَ قُورَأً عَظِيماً» (۳۴) ما پرور
آدمی پیروزی مرد گوار و بگام خوش رسیدمی

«فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» ایدون نادا که کشتن کساد، و نار کوشا ما دشمنان
خدای، «الَّذِينَ يَشْرُونَ» ایشان که میفروشند، «الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ» رند گانی
این جهان ناآن جهان، «وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» وهر که کشتن کند در راه خدا
ما دشمنان خدا، «فَيَقْتُلْ» تا او را بکشد، «أَوْ يُغْلَبْ» یا وی پرور آید و دست
یابد، «فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ» آری دهیم ما او را، «أَخْراً عَظِيماً» (۳۵) مردی مرد گوار

«وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» چیست و چه رسید شما را که جهاد
نکشد از مهر خدا، «وَالْمُتَضَمِّنِينَ» و از مهر آن بیچاره گرفتگان که در دست
مشرکان مکه اند، «مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ» از مردان و از زنان و از کودکان،
«الَّذِينَ يَقُولُونَ» ایشان که میگویند [در محاسن (۱) خوش]، «رَبَّنَا» خداوند
ما «أَحْرِحْنَا» بیرون آر ما را، «مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ» از این شهر «الظَّالِمِ أَهْلِهَا»
که اهل آن همه کافرانند، «وَاحْصِلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيّاً» و از بردیک خویش ما را
دسترسی سار، «وَاحْصِلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيراً» (۳۶) و از بردیک خویش ما را ناری سار

«الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» ایشان که گرویدگان اند می کشتن
کند از مهر خدا، «وَالَّذِينَ كَفَرُوا» و ایشان که کافر شدند، «يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ

الْفَأْعُوتِ، می کشتن کسند از بهر دیو و بر مهرت، «فَقَاتِلُوا» شما [که مؤمنان اید]
جهاد کنید، «أُولِيَاءَ الشَّيْطَانِ» نابیک حواهان دیو، «إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ
ضَعِيفاً» (۲۱) که سار دیو که وی ساردُست است ما بود

الموبة الثانية

قوله تعالى «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ» - خداوند عالم، حلیل و
حار درین آیت مؤمنان را فرمود تا حویشتن را در هلکه بپسکند، و در حک
دشمن سار وعدت تمام بردارد، و سلاح درپوشد، و اردشمن حذر کسند، و فرمود
تا حق جهاد بحای آورند و در آن سستی نکند حوک حوک (۱) بیرون شوند
بحسب دشمن، یا پس همه بهم بیرون شوند معشران گفتند این فرمود، آنگه
مسوح کرد تا بچه گفت «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيُعْرِضُوا كَافَّةً» عبد الرحمن بن
رید بن اسلم گفت «فَابْعَثُوا ثَمَاتٍ» معنی آست که گروه گروه بپراکند (۲) از
پس یکدیگر میرود چون رسول خدا ناشما باشد، «أَوْ ابْعَثُوا جَمِيعاً» پس اگر
رسول (ص) بیرون شود و شما ماوی باشید همه بهم باشید جماعتی پراکند (۳) که از
هم بیفتاده باشد ایشان را ثبات گویند یکی از آن ثمة گویند، و جمع را ثُبوب و
ثُنبین گویند، همچون عصین و عرین

اگر کسی گویند که کارها همه تقدیر الهی است و هیچ حال بتقدیر درنتوان
کشت، پس چرا حذر فرموده است، و چه فایده در آست، جواب آست که حذر
فرمودن آرام دل سنده راست، و طمأنینت نفس وی، نه برای آن تا دفع قدر کند
این همچنانست که اعرابی را گفت حين قال له ابني خلعتُ ثماتي بالعراء و ثوبك

علی الله، فقال رسول الله «اعقلها وتوكل»، ویر تا سده خود را در قهلمکه بیفکند و برای این گفت رب العزة «وَأَعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْحَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوًّا لِلَّهِ وَعَدُوًّاكُمْ»، و معلومت که بیرون از آنچه تقدیر کرد، سده هیچیز نتواند کرد، والله تعالی که سده را بحد فرمود این هم از جمله قدر است، و بیرون از تقدیر او نیست، پس حذر کردن سده بقدر است، و آنچه سده رسد از نیک و بد بقدر است، و جدای را عروجل رسد بخت خداوندی و کرد گاری هرچه سده خواهد، و هرچه ناوی کند، و سده را حرکاز کردن و سدگی نمودن و اعتراض با کردن هیچ روی نیست حذر دست است که عمر خطاب گفت یا رسول الله العمل (۱) فی امر مستأمر فی امر قد فرغ منه قال «بل فی امر قد فرغ منه»، قال «معم العمل»، قال «إعملوا فكل ميسر لما خلق له»، و کن رسول الله (ص) ادا امر صدق مائل أسرع المشی فقیل یا رسول الله أبعز من قضاء الله، فقال «أبعز من قصائه الی قصائه»

«وإن منكم لمن لیطئن» - اصل کلمه، لمن یطئی است، و این لام که بر سر کلمت است، و بودن مشدد که تأخر است تحقیق مبالغت را است، یعنی که خواهد بود این لابد این آیت در شأن عبد الله امی آمد، سر منافقان، و او را در جمع مؤمنان گرفت تا آنچه گفت «وإن منكم»، از بهر آنکه اظهار کلمه اسلام کرد، اگرچه اتفاق در باطن داشت، و در بخت حکم مسلمانان شد در ظاهر ویر گفته اند که این خطاب از جهت سب و حسیت ناوی رفت، به از جهت ایمان، که وی از روی سب و حسیت از ایشان بود، و از روی ایمان به از ایشان بود

«فإن أصابكم مصيبة» - میگوید اگر در عرا شما بلائی و سختی و بیگامی رسد، یا اردشمن گردیدی رسد، این مُطی گوید «قد اسم الله علیّ إلهم اکن معهم

شهیداً، ماضی بیکوئی کرد که ما ایشان در آن عرا نمودم حاضر. «وَلَسَّ اَصَابِكُمْ فَصَلُّ يَرْاَللهُ» - و اگر فتحی یا عیسی شمس رسد وی گوید «کَلْ لَمْ تَكُنْ» متاه تأیید قرائت مکی و حمص و اویس است، زیرا که بظاهر لفظ مؤذت مگرد، و مؤث است، و فعل مسند است ناری، و چون فاعل مؤث بود علامت تأیید بعمل آن الحاق کند، اعلماً بأنَّ العملَ مؤثٌ ناقدی میا حواسد وبرا که به ناه تأیید حقیقی است، و بر فصل میان فعل و فاعل واقع است، و چون فصل میان ایشان واقع شود، تر که علامت تأیید بیکو باشد

«گمان لم یکن بیکم و بیه مودة» - عارضی است که در میان سخن در آمد
 الله گفت گوئی خود میان شما و میان آن مافق هیچ معرفت سوده است، و هیچ عقد
 ما شما بسته است بدانکه جهاد کند شما، باین سخن که وی میگوید که «یا یئسی
 کتُ معهم فَأَفُورَ فُوراً عَظِماً» و فصل در قرآن بهت معنی آید بیکو اسلام
 است، چنانکه در سوره آل عمران گفت «قُلْ اِنَّ الْعَصْلَ یَدَاللهُ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشاءُ»
 هماست که در سوره یونس گفت «قُلْ بَعَصْلُ الله و برحمته» دوم فصل است بمعنی
 سَوْت، چنانکه در سوره النساء گفت «و کَلْ فَصْلُ الله عَلَیکَ عَظِماً» بمعنی التوبة
 و الکتاب هماست که در سوره نسی اسرائیل گفت «اِنَّ فَصْلَهُ کَلْ عَلَیکَ کَبِراً»
 سیوم فصل است بمعنی حلف، چنانکه در سوره النقرة گفت «وَاللهُ یَعِدْکُمْ مَعْرَةً
 مِنْهُ وَ صَلّاً» بمعنی الحلف للمال عند الصدقة چهارم فصل است بمعنی مِت، چنانکه
 حایها است در قرآن «وَلَوْلا فَصْلُ الله عَلَیکُمْ وَ رَحْمَتُهُ» پنجم فصل بهشت است،
 چنانکه در سوره الاحزاب گفت «وَنَشَرِ الْمُؤْمِیْنَ اَنَّ لَهُمْ مِنْ الله فَصلاً کَبِراً»
 بمعنی الحنة ششم فصل ررق است در بهشت، چنانکه گفت «یَسْتَشَرُونَ سَعِیةً
 مِنْ الله وَ فَصْلٍ» بمعنی الرِّزْق فی الحنة هفتم فصل است بمعنی ررق در دنیا، چنانکه

درسورة الحمعة كمت « فانتشروا في الأرض وامنعوا من صل الله » و در سورة
المرمل كمت « يصرون في الأرض يستمعون من صل الله » يعنى الرزق في التجارة ،
و درين آيت ورد كمت « ولئن اصابكم صل من الله » يعنى الرزق في العيمة ، و بطائر
اين در قرآن فراوان است

« فليقاتل في سبيل الله » - اين مؤمن كه مفاق ويرا مي بار نشاند ار عرا ،
ايدون نادا كه بشياد (۱) يعنى كه الله ميبرمايد ويرا كه جهاد كند ، و بار كوشد ما
ايشان كه ميخرند اين جهان نآن جهان نايين قول « شري » بمعنى اِشترى است
معنى ديگر ميبرمايد كه جهاد كند و بار كوشد ما دشمنان خداى ، كه ايشان
اين جهان ميبردشند ، و نآن بهشت و عيم نايي ميخرند ، نايين قول « شري » بمعنى
ناغ است و روا باشد كه اين حطاب مفاقان بهد ، ايشان كه رور احمد بحاف كردد ،
و ار عرا بار پس شستند ، و آنگه معنى آن باشد آيموا ثم قاتلوا ، بحست ايمان
آريد پس جهاد كسيد ، كه كافر بيش ار آنكه ايمان آرد مأمور سود و نايين قول
« شري » بمعنى اِشترى است ، يعنى يشترىب الحيوۃ الدنيا و بختارونها
على الآخر .

« و من يقاتل في سبيل الله فيقتل » اى فيستشهد ، « او يعلب » اى يطهر ،
فكلاهما سواء ، وهو معنى قوله « سوف نؤتيه اجرأ عظيماً » معنى الحنة پس
مؤمنان را بخرين كرد مر جهاد در راه دين ، و ار بهر حق ، و ار بهر رهايندن آن
صعيبيان مسلمانان كه در دست مشركل هكه بودند ، از مردان چون حبيب و انودر
و غير ايشان ، و ار زنان چون مادر اسامة و دختر عفة بنى ابي معيط و عر ايشان ،
و كودكان چون اسامة و غير ايشان ، در دست كافران هكه بودند محبوس و معدن ،

و دعا میکرد و میگفتند مار حذایا! ما را ازین شهر **مکه** که حای کافران و مشرکانست بیرون آر، و به **دارالهمزة** ما را فرود آر. ربّ العالمین گفت درین آیت چرا نروید مرا؟ و ایشان را بفرمایید، و گفته اند قومی رومیان و صعیفان مؤمنان در **مکه** مانده بودند، و کافران پیوسته ایشان را اذی میسودند پس ایشان دعا کردند و گفتند «إِحْمِلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا» معنی آنست که وَلِيّ عَلَیْهَا رَحَلًا مِنْ الْمُؤْمِنِينَ یُوَالِیْهَا، مار حذایا! بر کمار بر ما، و والی کن بر ما، مردی از مؤمنان که ما را در خود گیرد، و از ریح کافران بفرماید «وَاحْمِلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ صِرًا» - بِصِرْطَا عَلَیْ عَدُوْكَ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ دعا ایشان اجابت کرد، چون **مکه** گشاده شد، **مصطفی** (ص) را بر ایشان گماشت، و **مصطفی** (ص)، **عذاب بن اسید** را بر سر ایشان عامل کرد، تا اوصاف بداد، و صعیفان را قوت داد، و مظلومان را از دست ظالمات بفرماید، تا پس از آنکه صعیفان بودند همه عربان و مهتران گشتند

«الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» - ای فی طاعته، «وَالَّذِينَ كَفَرُوا» یعنی المشرکین و **اليهود**، «يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاعُوتِ» یعنی فی سبیل الشیطان درین آیت تسلیمت مؤمنان است، و قوت دادن ایشان در جهاد، و وعده دادن بصورت میگوید مؤمنان از هر حذا و برمان حذا حسمک میکشد، و کافران و بیکانگان از هر دیو و برمان دیو حسمک میکشد. آنکه گفت ای مؤمنان، شما ما اس فرما سر داران **شیطان** و پس روان **شیطان** ازین بت پرستان و بیکانگان، حسمک کنید، و از کید **شیطان** مترشید که کید شیطان تا نمود صعیف بود او را و پس روان او را حوار داریم، و هلاک کسیم، چنانکه روز بدر کردیم، حوار داشتیم و هلاک کردیم

اگر کسی گوید چو دست که کید **شیطان** صعیف خواند، و کید رمان عظیم

حواند، و ذلك في قوله « إِنْ كَيْدَ كُنَّ عَظِيمٌ »، و معلومت که شیطان بحای صیاد است و دام بهنده، و رمان بحای داماند، حکم آن حشر که مصططی (ص) گفت « الساءُ صائِلُ الشَّيْطَانِ » و آنکه صیاد پنهان، و دام پیندا، و ار پیندا حشر کردن بهتر توان ار آنچه پنهان پس چه حکمت است که کید رمان عظیم حواند و کید شیطان صعیف، حوآب آست که کید رمان « عظیم » حواند، ربرا که کید رمان در تو اثر کند می بو، می مراد بو، چنانکه برا ارادتی سود آما شیطان تا ار تو ارادتی سود، کید وی نگار میاید، و وسوسه نتواند کرد بهیسی که هر گر تو اندر مزار ناندیشی که من حیحوول را پُلی کم، ربرا که بیرون ار مزار ترا این ارادت سوده است لاحرم شیطان مر ترا اندر مزار اس وسوسه نتواند کرد، لکن تو اندر مزار اندیشی که مرا ساط چنین میاید، رن چنین میاید، کد حنائی چنین ناید، ربرا که بیرون ار مزار ارادت تو همین ناست پس شیطان بر اس ارادت تو آلت سارد، و دست افرار کند، و برا اندر مزار نوسوسه افکند همین است قَضَةُ آ۵۴ (ع) که در بهشت آن همه نعمت و راحت میدند، آما در دلت افتاد که چه بودی اگر من همیشه ایضا ماندمی، چون ایللیس ار وی این ارادت نداشت، نا وی هم ار در ارادت وی در آمد، و آ۵۴ را گفت « هَلْ اَذُكُّ عَلَى شَجَرَةِ الْحُلْدِ وَ مَلِكٍ لَا يَلِي » مقصود آست که نا ار آ۵۴ ارادت حاودانه مامدن در بهشت سود، ایللیس چیری نتواست کرد چون کید شیطان را نا بو دست افراری ناست ار بو، و آب ارادت ست، لاحرم کید او « صعیف » حواند، و کید رمان را این آلت ماید که آن حوود مؤثر است می ارادت بو، ار دهر آن « عظیم » حواند

دیگر حوآب آست که شيطان ملاحول مگر برد، ار آن کید وی صعیف حواند، و ار رمان ملاحول امن (۱) مگر دی، پس کید اشان عظیم حواند دیگر ترا ار

شیطان حر حیالی و وسوسه معرود نیست، که تو او را می بینی، بیش از آن نیست که اندر دل وسوسه ای میکند، ازین جهت کید وی ضعیف خواند، و کید رنای عظیم خواند از آنکه در آن هم دیدار است، و هم خیال دیگر گفته اند کید شیطان ضعیف است چون با رحمت و عصمت الله مقابل کسی، و کید رنای عظیم است چون ناشهوت مردان و میل ایشان با رنای مقابل کسی

النوبة الثالثة

قوله تعالى «يا ايها الذين آمنوا ائحدوا جندكم فابروا ثمات و ابروا جميعاً» -
 از روی اشارت، بر دوق خوانمردان طریقت این آیت اشارت برادر است، و فرار با مولی گریختن است، و در تفرق بر خود بستن، و از دو جهان رهایی هستی است و گفته اند فرار دو قسم است یکی از خلق مگریختن، و دیگر قسم با حق مگریختن اما از خلق مگریختن آسان کاری است، که این صفت عابدان (۲) و قاصدان است کار آن دارد که ناحق گر مرد، و نه هر کسی ناحق تواند گریخت، مگر کسی که عیان او را باز دهد، و مهر او را پرده بردارد، و احدیت او را در کف عرق حای دهد، چنانکه آن خوانمرد که مر **نویزید نظامی** شد، و از وی پرسید که مایه ام الله؟ گفت آن سهام حق که دلهای درویشان نشانه آست چیست؟ آن خوانمرد این سگفت، و سر در حسانید **نویزید** گفت این سؤال بویست، و بواهل این سؤال ندای، گفت چرا، گفت از آنکه این سؤال حصر بیان است، و من بحصرت بودم و برام آن درگاه ندیدم آن خوانمرد گفت بهمار درعطی ای **نایزید**، مر بدرگاه بودم، عیان مرا نارداد، مهر پرده برداشت، احدیت مرا در کف عرق حای داد،

پس عیبت پرده فرو گذاشت ' تو مردی نمایی ' از حال من چه خبر داری ' گفت
این را بشامی هست ' گفت ' نشان آنست که اینک بدرگاه میبوم ' بیار اگر شعلی
داری ' تا ترا پایمردی کم این مگفت و کالد حالی کرد **نویزید** گفت ' آه که
عوث جهان بود ' اما در پرده عیبت بود ' من ندانستم و زبان حال **نویزید** بعت
تختر میگوید

آوه که دلارام دلم مرد و گریخت

ییمان شکست واسپ هجران انکیخت

ما دلبر و دل مار بچک آرم من

س حون که ردیدگان فرو باید ریخت

گفته اند ' نشان کسی که ما مولی گریخت آنست که همت یگانه دارد ' و از
تدبیر خود بیرون شود ، و حکم را با تسلیم کردن بدهد و این وصف آن خوانمردان
است که رب العالمین ایشان را مستضعفان خواند ' که در دست مشرکان **مکه** گرفتار
بودند همت خود یگانه کرده بودند ' از همه کس دل برداشته ، و دل در حق بسته ،
و تدبیرها همه در نااقی کرده ، و بتقدیر حق راضی شده ' و از راه تحکم برحاسته ، و
حکم حق بحان و دل در گرفته ، و بدان راضی شده و تن در داده لاحرم رب العزة
ایشان را بیات داشت ، و **مصطفی** (ص) و مؤمنان را فرمود که ایشان را دریابید ،
و از آندای دشمن مار رها کنید شما در راه خلاص امشان کوشید ، که ایشان در راه
رضاء ما میکوشند آری ' در حنای هیچکس ریان نمکند

کس در پس کار ما ریان نمکند

کس ما کار ما کاسب نمکند

هر که زوری گاهی برای خدا برداشت آن گام و پرا زوری فر نادرش سارد ،

و آن مرد ویرا صایع نکند، و بمصل خود برحمت بفراید

و بدن معنی حکایتی است که بعضی معتبران آورده اند در تفسیر این آیت
 «رَبَّنَا أَحْرِحْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا» گفتند مردی از شهری که اهل آن
 ظالمان و بیگانه گان بودند سرون آمد، و روی بهاد شهری که اهل آن صالحان بودند
 سیمه راه فرمان حق بوی در رسید، و چون محاذل مرگ بر وی پیدا شد، بر او
 بحیرید، تا پاره ای فرا شود سردیک شهر صالحان پس رب العزّة ملائکه رحمت
 و ملائکه عذاب را فرستاد، و ایشان را فرمود که پیمائید، و اندازه برگزید که
 کدام شهر نزدیکتر است، بیک مردان یا سدمردان پس پیموده و بیک ندست
 شهر صالحان نزدیکتر بود رب العالمین ملائکه عذاب را نار حواند، و ملائکه
 رحمت را فرمود که شماروع وی بردارید، و او را بهشت برید که ما را رحمت از
 کس دربع بیست، و آنکس که ماوی عایت ماست پیروری وی را بهایت بیست

۱۴ - النوبه الاولى

قوله تعالى 'أَلَمْ تَرَ' سبی، مگری، 'إِلَى الدِّينِ قِيلَ لَهُمْ' مایشان که
 ایشان را گفتند 'كُمُوا أَيْدِيَكُمْ' دستها فرا دارید، 'وَأَقْبُوا الصَّلَاةَ' و
 نماز بنای دارید، 'وَأَقُوا الزَّكَاةَ' و زکوة از مال بدهید، 'فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ
 الْقِتَالُ' چون برایشان واجب نوشتند عرا کردن، 'إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ' گروهی
 از ایشان، 'يَعِشُونَ الْبَاسَ' از حگ مشرکان ترسیدند، 'كَخَشِيَةِ اللَّهِ' چنان
 ترسیدند که از خدا ناید ترسید، 'أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً' یا میر سحتر، 'وَقَالُوا' و
 چنین گفتند، 'رَبَّنَا' خداوند ما، 'إِلَمْ كُنْتُمْ عَلَيْنَا السَّمَالُ' چرا [آن فراغت و امن
 از ما سردی، و] ما جهاد کردن مشتی، 'لَوْلَا أَخْرَجْنَا' چرا ما را مار بکداشتی

[آمن و فارغ]، «إِلَىٰ أَهْلِ قَرْيَةٍ» تا احلی که خود مردیکست «قُلْ» ای بیعامبر من گوی، «مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ» مرحورداری درین گیتی اندکست، «وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ» و آن جهان به است، «إِنِّي أَتَّقِي» او را که درین جهان پرهیزکاراست، «وَلَا تَطْلُمُونَ قَتِيلًا»^(۳۷) و در شما ستم نباید مانند آن قتیلی

«أَيُّمَا تَكُونُوا» هر جا که باشید، «يُذَرِّكُمْ التَّوْتُ» شما رسد مرک، «وَلَوْ كُشِّمَ فِي رُوحٍ مُّشَيَّدَةٍ» و هر چند در حصارها باشید استوار و محکم کرده، «وَإِنْ تُصِيبْهُمْ سَيِّئَةٌ» و اگر بایشان رسد یکی این جهانی، «يَقُولُوا» گویند «هٰذَا مِنْ عِندِ اللَّهِ» این از مردیک خداست، «وَإِنْ تُصِيبْهُمْ سَيِّئَةٌ» و اگر بایشان رسد بدی این جهانی، «يَقُولُوا» گویند «هٰذَا مِنْ عِندِكَ» این از مردیک بواسط [که محمدی]، «قُلْ كُلٌّ مِنْ عِندِ اللَّهِ» ایسان را مگو که حرا این جهانی و شر این جهانی همه از خداست، «سُحُوتٌ وَتَقْدِيرٌ» «فَمَا هٰؤُلَاءِ إِلَّا أَشْقَمُ» چه رسید این قوم را، «لَا يَكْفُونَ يَهُونَ حَدِيثًا»^(۳۸) «حُوا هَدِدُكُمْ هِيَ سَحَرٌ» در یاسدید (۱)؟

«مَا أَصَانَكُ» هر چه نتورسد، «مِنْ حَسَنَةٍ» ارمک این جهانی، «فَبِإِذْنِ اللَّهِ» آن از خداست، «بِإِذْنِ اللَّهِ وَتَقْدِيرِ اللَّهِ» «وَمَا أَصَانَكُ مِنْ سَيِّئَةٍ» و هر چه نتورسد از بد این جهانی، «فَبِإِذْنِ اللَّهِ» آن از ارادتی بودن بواسط و استحقاقی بود، «وَأَرْسَلْنَاكَ لِإِلْسَانٍ رَّسُولًا» و مرا که و ستادیم بیعامبری فرستادیم [نه نه ملا مار داری از خلق]، «وَكَمَعِي بِاللَّهِ شَهِيدًا»^(۳۹) و هدای گواه کافی است [رسول خوش را و دین خوش را]

«وَمَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ» هر که فرمان برد رسول را، «قَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» هدای را فرمان برد، «وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» و هر که در گردد، «فَمَا آتَيْنَاكَ عَلَيْهِمْ حِصْطًا»^(۴۰) «مَادِرَا

در ایشان گوشوان مرستادیم (۱)

«وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ» و [پیش بوا] میگویند فرمانبرداری، «فَإِذَا تَرَّزُوا مِنْ عِدَةٍ»
چون از نزدیک تو بیرون شد (۲) و ناام افتند، «بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ» شب ماهم
میگویند گروهی از ایشان، «غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ» نه آنکه تو میگوئی ایشان،
«وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبْتَغُونَ» و خدای میبوسد آنچه ایشان بش میبوسد، و میگویند،
«فَاعْرِضْ عَنْهُمْ» روی گردان از ایشان و فرا گذار، «وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» و پشت بحدای
مار کن، و کاربوی سپار، «وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا»^(۸۱)، و خدای کار پدیدر و کارساری
سده است

النوبة الثانية

قوله تعالى «الْم تَرَّ إِلَى الدِّينِ قَبْلَ لَهْم كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ» الآية - سب برول
این آیت آن بود که قومی از احاطه صحابه چون عبدالرحمن بن عوف الزهري و
سعد بن ابی وقاص الزهري و قدامة بن مطعون الحمصي و مقداد بن عمر و الکندی
پیش از محرت در مکه دستوری خواستند از مصطفی (ص) که شمشیر کشند بر
مشرکان از ریح وادی که از ایشان میدیدند رسول خدا ایشان را گفت «كُفُّوا
أَيْدِيَكُمْ» دستها فرا دارید از قتال، که مرا بقتال فرموده‌اند، نماز پهای دارید، و
رکوة مال بدهید، که مرا کمون ما این فرموده‌اند آن قوم رجور شدند، و دلتسک
کشند از آن مع پس چون محرت کردند به مدینه، و فرمان آمد از الله که
جهاد کنید ما کافران، و حشک بدر در پیس بود، ایشان را بقتال فرمودند گروهی
از ایشان از قتال برسیدند، و مار نشستند چنین گویند که طلحة بن عبيد الله بود

و این نارماندن و ارتقال ترسیدن از طمع بشری بود و اردوستی حیات، بهار کراهیت فرمان حق حلّ حلاله این همچنانست که حای دیگر گفت «کُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كَرْهٌ لَّكُمْ»، و این از ایشان عجب سود که پیغامبران مرسل بپر از دوستی حیات از مرگ حرج نمودند، و آن برایشان عیب بود و گفته اند این آیت در شأن قومی مؤمنان آمد که هنوز در علم راسخ نبودند، و ضعیف دل بودند، و ایمان ایشان کمالی و قوتی نداشت و مذهب اهل سنت است که اهل ایمان در ایمان متفاوت اند و مؤمنان در ایمان بر یکدیگر افروزی دارند کس است که ایمان وی بکمال است، و عیایتی که طمع بشری بر وی رور نتواند کرد، بلکه طمع بشری معلوم ایمان وی باشد و کس است که در حق وی فروز بود تا در طمع بشری نماید، و خود را از سختیها و رنجها بگریزد ایست راه راست و معتقد درست و حاذق است و مذهب هر حیان است که ایمان همه یکسانست، و بعد از گفت «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» کائنات و فواحش هیچ ربان نکند برنده، و یارسای بیکمرد و فاجر بدمرد، در ایمان و در ثواب، هر دو یکسان داند، و بعد از الله ارب گفت شیع، و معتقد حبیب رب العزة حلّ حلاله میگوید «أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ احْتَرَفُوا السِّيَأَتِ أَنْ نَحْمِلَهُمْ كُنُافَتِمْ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» حای دیگر گفت «أَمْ نَحْمِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كُنُافَتِمْ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَحْمِلُ الْمُتَّقِينَ كُنُافَتِمْ» بطائر این در قرآن فراوان است، چنانکه رسیم تا آن شرح دهیم

«قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ» - معناه قل یا محمد لهم اهل الدنيا قریب، و

عیشها قلیل

«وَالْآخِرَةُ» ای الحة «خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَى» الشرك و معصية الرسول ای محمد

ایشان را گوی سرگذشت و فراسربرد و عیش این جهان و برخورداری در کیتی اندکست، و کسی که پرهیز کار بود، و فرمانبردار رسول خدا بود، او را آن

جہاں بہ است، سرای امن و معیم حاودامی، و حوارجصرت رتانی، او گفته اند، قلیل در قرآن بچند معنی آید، یکی ارآن، ربا و سمعت است، چنانکہ در سورة النساء گفت «وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا» ای ربا و سمعة، و در سورة الاحزاب گفت «وَلَا يَأْتُونَ النَّاسَ إِلَّا قَلِيلًا» ای ربا و سمعة، دوم بمعنی لاشیء است، چنانکہ در سورة الاعراف گفت «قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ» بمعنی انکم لاتشکرون الله، و مثله فی سورة الحاقة «قَلِيلًا مَا تَوْفِعُونَ»، «قَلِيلًا مَا تَدْعُونَ»، و در سورة الملک گفت «وَحِجْلٌ لَّكُمْ السَّمْعُ وَالْأَبْصَارُ وَالْأَفْئِدَةُ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ» ای لاتشکرون الله، سیوم قلیل است بمعنی سیر، بمعنی اندک، چنانکہ در سورة البقرة گفت «لِيَشْتَرُوا بِهِ نَسْمًا قَلِيلًا» ای عرصاً من الدنیا سیراً، همانست کہ درین آیت گفت «قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ» و در قرآن قلیل است بمعنی سیصد و سپرده بعد، چنانکہ در سورة البقرة اصحاب طالوت را گفت «فَشَرِّبُوا مَهْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ» بمعنی ثلاثمائة و ثلاثة عشر، کعدد اصحاب رسول الله يوم غدو و قلیل است بمعنی هشتاد، چنانکہ در سورة هود گفت اصحاب کشتی نوح را «وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ» بمعنی مع نوح الاتمابین نساء اربعین رجلاً و اربعین امرأة

«وَلَا تُطْلَمُونَ قَتِيلًا» - بر شما ستم نکند، بمعنی کہ ارشما نیک طاعت و شما را بیک معصیت ناکرده بگیرد، و اگر آن طاعت یا آن معصیت قتیلی بود، قتل است کہ میان دو انگشت تھی برهم مالی، چیری فراهم آید، انی کثیر و حمزه و کسائی و انی عامر، بروایت هشام «وَلَا يُطْلَمُونَ» بیا حواشد علی العیمة، یا موافق باشد ماقبل را، زیرا کہ ذکر عیبت متقدم است، و هو قوله «الْمَرَّ إِلَى الدِّينِ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ» ماقی «وَلَا تُطْلَمُونَ» متاحواشد علی الحطاب، و مخاطب آن قوم اند کہ ذکر آن از پیش رفت، و بیعامر (مر) و مؤمنان را یا امشان ستم کرده، و هذا علی

تعليق الحطاب على العيبة «واختيار نوحا تم» «ما» است، ادر هر آنکه از پیش گفت
 «قل متاع الدنيا قليل» و در عقب گفت «اینها نگوینا یُدْرِكُکُمْ الموتُ»
 بر حطاب «ما» اینجا صلت است، معنی آنست که «این کتم» هر جا که شما باشید
 مرگ شما رسد و این سخن مثل است بآیت پیش، میگوید «ار حهاد چه ترسید؟
 و از مرگ کجا گریزد؟ چون اجل در رسد، و روزگار شمرده مرسد، مرگ
 در آید و کسر چه در حصارها بید (۱)» آن حصارهای دور برده و دُواح کرده (۲)
 هاست که حای دیگر گفت «قُلْ اِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَیْرَوْنَ مِنْهُ، فَاِنَّهُ مُلَاقِیْکُمْ»
 و فی معناه اشدوا

بَاتُوا عَلَى قُلُوبِ الْحِجَالِ تَحْوُسُهُمْ	عَلَى الرِّحَالِ فَلَمْ تَمْسَعْهُمْ الْقُلُوبُ
وَاسْتَرَلُوا بَعْدَ عَرٍّ مِنْ مَعَا قِلَهُمْ	وَاسْكَمُوا خُفْرًا يَأْتِسُّ مَا رَلُوا
بَادَاهُمْ صَائِحٌّ مِنْ بَعْدِ مَا دَفَعُوا	ابْنُ الْأَيْسَرَةِ وَالْتِيحَانُ وَالْخُلُّ
ابْنُ الْوَحْوَةِ الَّتِي كَانَتْ مَحْصَةً	مِنْ دُونِهَا صَرَبُ الْأَسْتَارِ وَالْكَكَلُ
فَأَصْحَ الثَّرْعُ عَنْهُمْ حِينَ يَسْأَلُهُمْ	بَلْكَ الْوَحْوَةُ عَلَيْهَا الْآدُودُ يَقْتُلُ
قَدْ طَالَمَا أَكَلُوا دَهْرًا وَمَا نَعَمُوا	فَأَصْحُوا بَدَ طَوْلًا لَا كَلَّ قَدْ أَكَلُوا

«و لو کتم فی روح مشینة» - ای حصون محصنة مطولة مرفوعة النساء، من
 اشاد النساء و شیده، ادا دفعه مشیده آنست که دُور بر آرند (۳) اندر هوا، و استوار
 کسند، چنانکه آدمی تآن مرسد میگوید اگر چه از دوری و استواری آدمی
 بدان مرسد، مرگ مرسد، که مرگ از کس در نماید، و از چیر نار نماید و گفته اند
 مشینة از شید است یعنی محکمة بالشید ای بالحصن و روایت کسند از ابن عباس که
 گفت «فی لروح مشینة» ای فی قصور من حديد، یعنی اگر چه در حصنها و

۱ - مسحة ح ماشید ۲ - مسحة ح آن حصارها دور برده و نکح کرده

۳ - سحة الف دور بر آرند

کوشکهای آهین باشید، مرگ شما رسد و گفته اند اگر همه در برجهای فلک
بید (۱) مرگ هم در رسد و گفته اند درین آیت رذّ قدریان است که گفتند
کشته به بوقت حویش مُرد، که اگر او را نکشتید (۲) تا زمانی بریستی
ربّ العزّة درین آیت بیان کرد که هر کس را روزگاری و احولی نامرد است، چون
احل در رسد لابد روح از جسم مفارقت گیرد، اگر قتل باشد یا موت و سخن
قدریان سخن کافران و منافقان ماند که گفتند بعد از وقت احد «لو کانوا عبدا
ما ماتوا وما قُتلوا» حای دیگر حکایت کرد از منافق که گفت «قد آمَنَ اللهُ عَلَيَّ
إِذْ لَمْ أَكُنْ مِنْهُمْ شَهِيداً» ربّ العالمین سخن ایشان رذّ کرد، گفت «ایمانکونوا
يُدرِکْکُمْ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي رُوحٍ مُّشِيدَةٍ»

ثمّ قال تعالى «وَأِنْ تُصِيبْهُمْ حَسَبُهُ يَقُولُوا هَدِنَا مِنْ عِندِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِيبْهُمْ
سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَدِنَا مِنْ عِندِكَ» سب برول این آیت آن بود که قومی از اعراب
یکدیگر را گفتند بیائید ما به محمد شویم بهجرت، اگر چنانست که ما را و
ستوران ما را زمین وی سارد او راستگو نیست، و دین ری راستست، و اگر سارد
پس به دین او راستست، و نه او راستگو نیست (۳) پس چون به هدیه آمدند ایشان
را ب گرفت که هدیه عاقت و ونا داشت، ما پس رسول خدا (س) دعا کرد که
«وَأَنْتَلُ خُتَمَهَا إِلَى الْحَصْحَةِ» گفت بآں بر گیر، و بر زمین کافران بر

ربّ العالمین گفت «قُلْ كُلٌّ مِنْ عِندِ اللَّهِ» ای محمد! ایشان را گوی از
محمد چه ببید! از تقدیر و خواست خدای ببید، که همه از خدا است حیران
جهانی و شرّ اس جهانی، همه بخواست و تقدیر اوست و هم در شأن ایشان باین معنی
آیت آمد «يَمْتُونُ عَلَيْكَ أَنْ أَسْأَلُوا» الآتة

« مالٍ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا » ۱ - یعنی ما اینها را که یهود و مسافین لایفقهون قولاً آلا الشکدیب بالتمم ۱۱ اگر حواهی ایضا وقف کن ، پس بافتتاح سخن در کیز که « ما اصابك من حسنة في الله » ، یعنی ما اصابك یا ابن آدم من فتح و عسمة في فضل الله ، و ما اصابك من سيئة اي من احدث و هزيمة و امر تکرهه ، من نفسك ، ای فدسك یا ابن آدم ، و أنا الذي قدرتها عليك بطير ایس آست که رب العزة گفت « و ما اصابكم من مصيبة فيما كست ايديكم » حای دیگر گفت « أولنا اصابكم مصيبة » ، الی قوله « قل هو من عند أنفسكم » ای من استحقاق انفسکم و اگر حواهی وقف مکن ، و سخن در پیوند « لا یکادون یفقهون حدیثاً ما اصابك من حسنة في الله » ، یعنی بقولون « ما اصابك من حسنة فمن الله » و معنی آست که چه رسید ایسان را ، و چه بودست که در می یاسد ایس سخن که میگوید که هر چه تو رسد از یکی ، از خدا است ، و هر چه تو رسد از ندی ، از نفس تو است پس این سخن حکایت است از ایشان که مرسیل انکار مار میگوید

انوصالح حوایده و علی بن الحسین و رید بن علی و ما اصابك من سيئة في نفسك ، و أنا قدرتها عليك ان عاص حوایده في نفسك و أنا كتمها عليك ، و در مصحف ایی كهف است و ما اصابك من سيئة فدسك و أنا قدرتها عليك ، و ان معهود حوایده و ما اصابك من سيئة في عندك ، و بعضی اقرء حوایدها و ما اصابك من حسنة في الله و من اصابك من سيئة ، پیوسته تا آجا ، و قطع سخن کند ، آنکه گوید « فمن نفسك » معنی آست که هر چه تو رسید از بیک و بد این جهانی از خدا است پس از کیست از بواس و کما فی گوید شیدهام در بعضی قراعت ما اصابك من حسنة فمن الله و ما اصابك من سيئة ، پس آنکه

فَبَنِّسْكَ؟ معنی آنست که هر چه نتورسد از بیک و بد از جهای از خدا
 است، تو در میانه که ای؟ این نفس تو کیست؟ و این قرائت **نوحهم** است روایت
 دختر وی **میمونه** و بدان که **معتزله** را و **قدریه** را درین آیت قوت نیست، و به
 ایشان را حجت است، که این به «ماصت» است که «ما اصابك» است، و سخن به
 در آن میرود که از سده آید از بیک و بدی، سخن در آنست که سده رسد از بیک
 و بد و بطیر این در قرآن فراوان است «أَنْ لَوْ شَاءَ أَصَابَهُمُ الْبُدْهُمُ»، «ما اصابكم
 مِنْ مُصِيبَةٍ فَمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ»، «ما اصاب مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ»
 «الْآيَةُ»، «نُصِيبُ مَرْحُومًا مَنْ نَشَاءُ» و سرّ مسأله آنست که حسه و سیئه درین آیت
 به از فعل و کسب سده است، و از اینجا که ثواب و عقاب در آن به پیوسته است، و
 وعد و وعید در آن به سته است بطیر این در قرآن «إِنْ نَسَكُمْ حَسَةً نَسْؤُكُمْ
 وَإِنْ نُنْصِبْكُمْ سَيِّئَةً يَنْفِرُوا مِنْهَا»، «فَإِذَا حَاءَ تَهُمُ الْحَسَةُ قَالُوا لِمَا هَذِهِ وَإِنْ نُنْصِبْكُمْ
 سَيِّئَةً يَنْفِرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ» این همه حسات و سیئات از اسباب است به از
 اكتساب، و آنچه از اکتسابست و سده مسووب، ثواب و عقاب پیوسته است، چنانکه
 گفت «مَنْ حَاءَ بِالْحَسَةِ فَلَهُ عَشْرُ امْتَالِهَا» الآية، «وَمَنْ حَاءَ بِالْحَسَةِ فَلَهُ حَيْرٌ مِنْهَا
 وَهُمْ فِي فِرْعَ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ»، «وَمَنْ حَاءَ نَالِ السَّيِّئَةِ فَكُنْتُ وَحُومُهُمْ فِي النَّارِ»

الحسین بن الفضل را بر رسیدند ازین آیت، جواب داد اِنَّ الْحَسَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ
 فِي هَذِهِ اِلَا نَهْ مَسَاتٍ لَا مَسُوسَاتٍ قَالَ وَهِيَ الْعَمَاءُ وَالزَّحَاءُ وَالشَّدَّةُ وَالْبَلَاءُ اِنْ
 هُمَا آتِيَانِ بِمَا لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِمْ رَحْمَةً، و قام سادق، برسدگان نوشته است، و به از
 عمل و از کسب سده است و از بهر این عادت رفته است که گویند اصابتی بلاء،
 اصابتی فرح و محبوب، و کس گویند، اصابتی الضلوه و الزكوة والطاعة
 و المعصية

ثُمَّ قَالَ تَعَالَى «وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَىٰ مَا لَكُ مِنْ شَهِيدٍ» - وَكَفَىٰ بِاللَّهِ،
 این ماو تأکید رادراورد، معنی آنست که «وَكَفَىٰ اللَّهُ شَهِيدًا» الله بگواهی بسست،
 که تو رسول اوئی معنی دیگر گفته اند که الله بگواهی بس است، که حسانت و
 سیئات همه اروست حل حلاله و تقدست اسماؤه

«مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» - ای مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فِي سَبْتِهِ، فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ
 فی فریضته رسول خدا (ص) چون به هدیه هجرت کرد گمت «مَنْ أَحْسَىٰ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ»
 و مَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ، مافقان گفتند می به سید این مرد را که مبحواهد
 که او را بعدائی گیریم، چنانکه ترسایان عیسی را بعدائی گرفتند پس رب العالمین
 تصدیق قول رسول خویش را این آیت فرستاد «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»
 هر که رسول را فرامسردار است خدای را فرامسردار است

«وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيطًا» - و هر که از طاعت بر گردد، و بر
 ایشان حفیط نه ای یعنی که تو عیب ایشان ندانی، طاهر اسان دانی، عیب رسا نشان
 ما دایم دلیل برین قول آنست که در عقب گمت «وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ» این مافقان
 میآید و میگویند ما فرامسرداریم، و طاعت دار، و آگه در سر کافر میشوند،
 و نافرمانی میکند

«وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ» - یعنی مِثْلَ طَاعَةٍ وَأَمْرًا طَاعَةً بمعنی معسران گفتند
 «وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيطًا» مسروح است بآیت سیف
 «فَإِذَا تَرَوْا بَيْنَ عُنْدِكَ» - این درشأن قومی مافقاست گوسند در شأن
 حلاص بی شوید آمد مردی از متهمان معاوی بحضرت رسول (ص) آمدی، و گفتمی
 سمعاً و طاعة، فرامسرداری، یعنی هر چه فرمائی فرامسرداریم، رَبَّ الْعَرْشِ گمت
 «فَإِذَا تَرَوْا بَيْنَ عُنْدِكَ» پس چون از بردنک تو بیرون شد (۱)، ده آن گویند که

و میگوئی بایشان

« و الله یکتب ما یُبتون » - این را دو وحه است یکی آنکه اندر کتاب فرو فرستد ، و ترا از سر ایشان حس دهد دیگر وحه آنکه خطه را فرماید تا مسو بسد آنچه ایشان همه شب میکشد و میگوید ، تا فردا حراء ایشان بایشان رساند و این سخن پادشاهانه است ، پادشاه گوید ما کشتیم و ما کردیم و ما کندیم یعنی سپاه

« فاعرِضْ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ » - اول او را اعراس فرمودید از قتل مافقان ، پس مسوح گشت باین آیت « بَاتِيهَا التِّي حَاجِدِ الْكَمَارَ وَالْمَافِقِينَ »
 ثم قال « تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَمْيَ اللَّهِ وَكَيْلًا » - تو کُل قطره یقین است ، و عماد ایمان ، و محل احلاس و سر تو کُل آنست که بحقیقت دانی که ندیگر کس چیر نیست ، و از حیلست سود نیست ، عطا و منع که هست بحکمت است ، و قنای مهربان بی عقلت است « و کِیل » فعل است بمعنی معقول ، یعنی و کِیل الیه الأمور ، الله اوست که کارها همه بدو گذارد ، که کاران بدگان و نگهبان ایشان اوست ، کارسار و سده بوار اوست حل حلاله ، و عز کربانه و عظم شانه

النوبة الثالثة

قوله تعالى « اَلَمْ تَرَ اِلَى الدِّينِ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا اَيْدِيَكُمْ » الآية - مردوق ارباب حکمت و سالکن راه حقیقت از روی اشارت میگوید « کُفُّوا اَيْدِيَكُمْ » ای احر حوا ایدیکم عن امور کم ، و کِلوها الی معبود کم حویشتن را از کارها بیرون آرید ، و یکسر شعلها بمولی سپارید ، و باو مار گذارید ، که اوست سارنده کار بدگان ، مدتر و مقدر کار ران ، و نگهبان ، سر برنده سعل اشان بی اشان ، دل دهمده تائیان ،

و پذیرنده عذرخواهان چند که مت است او را برسدگان از اول سده را رایگان
 بیا فرید، چون در ظهور آرد، از آب و باد و آتش مکه دارد سمع و بصیر، عطمت و
 حکمت بیا راید، ایمان و معرفت بروی مکه دارد پس آنکه چون دست مخلوقی
 مر دارد، خطاب آید که «کفوا ایدیکم» دست از مخلوق فرو دار، و محالق
 بر دار، که خداوند با وفا اوست، دهنده عطا و پوشنده خطا اوست، در مهر نای و
 کریمی بی همتا اوست

و گفته اند کفوا ایدیکم، معنی آست که دست از دنیا مار دارید، و در
 شهوات بر خود فرو نمید، و مال و جاه دنیای را ندارید، آنچه حرام است لعنت است،
 و آنچه حلالست محبت است، و آنچه افروزی است عقوبتست **مصطفی (ص)** گفت
 «الذین ملمعون، ملمعون ما فیها آله کر الله، عالماً او متعلماً» گفت این دنیا ملمعون
 است، سرای بی سوئی و بیدولتی، طفل میان نهی و وساطت فرومایگی رب العرّة تادیا
 را بیا فرید در آن سگرسته، و آنرا لعنت کرده، و دشمن داشته، و هر چه در آن، بلعنت
 کرده مگر سه چیز ذکر خداوند حلّ حلاله، که در دنیا است و نه از دنیا است
 دیگر مرد عالم که مسلمانان را چون روشن چراغ و مردل شیطان داع است سیوم
 کسی که جوینده علم است، و در راه دانش اندر مسرول طلب است **مصطفی (ص)**
 او بروی گفته «ان الملائكة لتصع احييئنها لطالب العلم»، این کس هم در دنیا است،
 و نه از دنیا چون ارس سه در گنشت، و بهار گردد دنیا مگرد، که روی معرفت
 سیاه کند، و حاتم عصمت چاک گرداند حسر نداری که این دنیای دبی دیرست ب
 بر مثال عروسی آراسته، بر طارم طرازی شسته، و از شکة شکت بیروب میگرد،
 و نابو میگوید

من چون تو هر از عاشق ار عم گشتم

سانود بحوب هیچکس انگشتم

علی مرتضی (ع) آن روز (۱) در گاه رسالت و داماد حسرت موت (۲)، هر که که بدیا برگزینی، دامن دیانت خویش فراهم گرفتنی ترسان ترسان، و گفتی «عُرِّی غیری یا دیا اَفَدَ نَتَّكَ ثَلَاثًا» گفتند ای عجم، که روان شیر مردان عصر از بیم دوالفقار تو همه آب گشت، چنین از دیا می پرسی؟ گفتا شما حسرت ندارید که این دیا درختی حار آور است، دست هوی و حرم آنرا بر کنار حوی عمر تو نشانده، اگر به با احترام روی حار آن در دامن عصمت تو افتد، و پاره پاره کند ششیدمائی که در بنایت کار که همور حار آن قوت مسکرفته بود، دامن دراعه عصمت آید چون میدیدید؟ اکنون که حار آن قوی گشت، و روز کار آمد ما علی و طالب خود چه کند؟ مصطفی (ص) اربعا گفت «حَبُّ الدِّیَا رَأْسُ كُلِّ حَاطِیثَةٍ»، تا دل بر آن کمتر بهد، و حذر کند و رب العزة حل حلاله گفت «قُلْ مَتَاعُ الدِّیَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَى»، تا رعیت کمتر نماید، و از آن پرهیزد

واسطی گفته چون ایشان را در دیا رهد فرمود، بچشم ایشان اندکی ساخت، و در قرآن مجید «قلیل» خواند، تا برك آن برایشان آسان شود، هذا عایة الکریم و الرحمة و گفته اند رب العزة عارفان را درین آیت از دیا بر بود و معنی کشید، تا بچه گفت «وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَى» پس از عقی بیر بر بود، و بخود کشید تا بچه گفت «وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَقْبَى»

«أَبَسَا تَكُونُوا بَدْرَ كَمِّ الْمَوْتِ» - حکایت کند از حوامردی که هر که که این آیت بر خواندی گفتی آه از مرگ نفس آه از مرگ دل آه از مرگ

حاشا! اگر درین (۱) مقام مرا چه توان؟ و درد را چه درمان؟ چون حال ایست
و کار چنین، می‌کسا که مسم، می‌سروسامان، خداوند! ^۱
هم تو مگر سامان کسی، راهم بخود آسان کسی

درد مرا درمان کنی، ران مرهم احسان تو!

او که نفسش میرد از دنیا درماند، او که دلش میرد از عقی درماند، او که
حاش میرد از مولی درماند، او که نفسش بُرد از اهل و ولد خدا ماند، او که دلش
مرد از اس و طرب نار ماند، او که حاش مرد از خدای صمد درماند پس دل‌های
عمران و صادقان که از بهیبت این سخن و سیاست این حال حوش گشت، که آیا در
ارل برای ما چه رفته؟ و در اند کار ما چون آمده؟

پیر طریقت ایضا گفته اولیتر شیمار خوردن از آب کسی بیست که از ارل
حوش او را بی آگهیست! عافل بودن از اند حوش از نادانی است، میان بوده و
و بودی این حواب عقلت چیست؟ آدمی را میاب دو موج از آتش چه حای
سارست! ^۲

«ایما سکوبوا یدر کم الموت» - ابوهریره گفت که از رسول خدا (ص)
شنیدم که گفت «إِنَّ الرُّوحَ إِذَا حَرَحَ مِنْ حَسَدٍ وَ أَتَى عَلَيْهِ سَعَةُ أَيَّامٍ، يَقُولُ
يَا رَبِّ أَنْتَ لِي حَتَّى أَطْرُقَ إِلَيْ حَسَدِي» گفتا چون حاش پاک از آلاش بشریت
مرع وار از فعض حاک بیرون آند، و سوی عالم علوی قصد آشیان عرت کند، چون
در آن مرکز حوش قرار گیرد، و یک هفته در آید از خالق دستوری حوا - ف
آن منزل خاص حوش را نار بیم، و حال وی نار دائم دستوری یاد، آن حاش
پاک بحال در آید، و از دور بقالب حوش نگه کند، آرا به رنگ خود بند و نه

مرحال خود ، آب بید که از چشم درایستاده بحای روشنائی ، و از دهن درایستاده بحای گریانی برارد و سالد و مگرد ، و مار گردد تا هفته دیگر ، پس دیگر مار دستوری خواهد آید ، و حسد خود را بید ، در آن لحد تاریک ، براری راز آب آن همه صدید شده ، و بوی مگشته ، از محسین مار بیشتر گرید ، و رادتر بود پس مرود و هفته دیگر مار آید خورنده بید براست و چپ روی وی ، و آن حمال و کمال خلقت وی همه دیگر گون گشته خورنده از چشم بیرون میآید ، و درسی میشود ، و از بیسی بیرون میآید ، و در دهن میشود . آنگه حان بریاد آید ، و گوید : آه صرث حیفه قدره ، کحاست آن قذ و مالای تو ، کحاست آن حمال و کمال تو ، کحاست آن صورت ربای تو ، کحاست آن محاسن نورانی تو ، کحاست آن گف دلرهای تو ، کحاند عیال و فرزندان تو ، که از بهر ایشان مار کشیدی ، و روح مردی ، تا به سسد حال و حای تو ، و عسرت گیرید مکار بو . این اَمَلْكَ الطَّوِيلُ ؟ و حرصك الشديد ؟ اس مرلك العمران ؟ این ماحمعت من حلال و حرام ؟ این احوالك و رفقاؤك ؟ این من كَتَّ معجر بهم ؟ تَرَ كوك في لحدك وحيداً ، بين التراب والدود ، لو نظروا عليك كما نظرت لتركوا الدنيا و تسكوا على انفسهم ايام حياهم ، قالون لى ولك الى يوم القيامة من الملك الحليل ، و ديان يوم الدين ، فعليك السلام ، فليتنى لم اذك ولم يرتى ثم اقلب عنه و مصى . پس راوی حرگفت والله اعلم فهذا احوالنا و مردنا و مصيرنا ، و انا لله و انا اليه راجعون

« آيسما يكوونوا يُدر ككم الموت » . محاهد گفت این آیت در شأن ربی فرو آمد که دختری داشت ، و این زن مردوری داشت از خانه بیرون فرستاد تا آتشباری بخانه آرد . مردور مردی را دید بر در خانه استاده ، و میگفت دختری را رادید درین خانه ؟ مردور گفت آری گف آن دختر بمرد ، تا آنگه كه قضاء

فسق و فحور فراوان بر سر وی برود، و آنکه بغاقت مردود او ویرا بخواهد، و آنکه مرگ او بمسکوت بود مردود از آن سخن در حشم شد، و کلرد سر داشت، و شکمه آن دخترک مشکافت، و در بحر شد، و خویشش را مایید کرد آن دخترک را شکمه بدوختند، و معالجت کردند، تا بحال صحت ماو آمد چون حد بلوغ رسید، سر در نهاد، و آنچه قصا بود از فحور بر سر وی مرفت پس ساحل بحر شد، و آنجا مقام کرد، تا دوری که آن مردود از دریا بر آمد، و مالی فراوان ناوی پس دلاله را بر خواند، و گفت ربی با حمال از بهر من بخواه دلاله گفت ای بشار بی است بیکوترین زمان بحمال، چنانکه میبخواهی، اما فاحره است، مگر که تو او را بخواهی دست از فحور باز دارد آن زن بخواست، و همچنان کرد، از فحور توبت کرد، و بقصد نکاح در تحت این مرد آمد و این مردود او را سخت دوست میداشت روزی ایس مردود سر گذشت خود را بگفت، و حکایت باز کرد زن گفت من آن حارث نام که نوشکم وی شکافتی، و اینک نشان شکافتن و دوختن مردود بگفت مرگ تو بمسکوت باشد چنانکه نشان داده اند، اما من از بهر بود در میان صحرا کوشکی بسازم، و چندان بالا دهم که مسکوت آنجا برسد چنان کردند، و آن زن در قصر می نشست آخر روزی مسکوت در میان قصر پیدا گشت این زن ترسید، و بر آشفت، و انگشت پای وی بر آن مسکوت آمد، او را در گریه و از آن گریدن اندامهای وی سیاه گشت، و از دنیا مرفت رب العالمین آیت و ستاد در شأن وی که «ایما تکوبوا یدکم ککم الموت ولو کتم فی روح مثیده» از مرگ هیچکس نتواند گریخت، هر جا که روید شما در رسد

مصطفی (ص) گفت «أحب من یشت فإیک یمارقه، و یش ما شئت فإیک یتیت، و أعمل ما شئت فإیک یملاقه»

١٥ - النوبة الاولى

قوله تعالى « أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الثَّغْرَانِ » در بیدیشد درین قرآن [و پس سخن
 مرا بروید مانند بشه] « وَكُلَّ كَلَمٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ » و اگر این قرآن از مردیک حرار
 الله بودی « لَوْحَدُوا فِيهِ احْتِلَافًا كَثِيرًا ^(۸۴) » درین قرآن اختلافهای فراوان
 یافتید (۱)

« وَإِذَا حَاءُ هُمْ أَمْرٌ » و هر که که ما ایشان آید چیزی « مِنْ الْأَنْبَاءِ أَوِ الْغُفْرِ »
 از اُمن یا ارمیم « أَدَاغُوا بِهِ » آشکارا کند آرا « و مار گویند » « وَكُلَّ رَدُّوهُ إِلَى
 الرَّسُولِ » و اگر [متدتران در قرآن چون چیزی برایشان پوشیده مابید (۲)] نار
 بریدید (۳) آرا ما رسول خدا « وَرَأَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ » [بعد از مرگ رسول]
 ما فقهاء دین « لَعَلَّكُمْ » مابید (۴) آن « الَّذِينَ يَسْتَطِوْرُوهُمْ مِنْهُمْ » مستطان علم
 ارمیان ایشان « وَكُلُّوْا فَصَلُّوا اللَّهُ عَلَيْكُمْ » و اگر به فصل خدا بودی ناشما « وَرَحْمَةُ »
 و محبتش و مهرابی وی « لَا تَتَمُّمُ الشَّيْطَانُ » شما همه بر پی دیو ایستادید « إِلَّا
 قَلِيلًا ^(۸۵) » مگر اندکی

« فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ » جهاد کن [ما دشمنان خدا] از بهر خدا « لَا تَكْلَفُ
 إِلَّا نَفْسَكَ » بر تو نیست و برمودد مرا مگر نفس تو « وَخَرَصَ الْمُؤْمِسِينَ » و بسکیر
 و بر آن دار مؤمنان را « عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكْفِ » مگر که الله دارد ارشما « تَأَنَّى
 الَّذِينَ كَفَرُوا » و در و گردید ایشان که کافر شدند « وَاللَّهُ أَشَدُّ نَأْسًا » و در و گرفت
 الله مه است (۵) و گردید نمودن وی سخت تر (۶) « وَأَشَدُّ تَكْيِيلًا ^(۸۶) » و باردارنده تر

۱ - صفحه ح مابندی ۲ - صفحه ح پوشیده مابندی ۳ - صفحه ح

نار بریدی ۴ - صفحه ح مابندی ۵ - صفحه ح بر دگر بست ۶ - صفحه ح

است دشمن را از مؤمنان [از آنچه آدمیان دشمنان را از خود]

«مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً» هر که شفاعت کند شفاعتی بیکو، «يَكُنْ لَهُ نَصيبٌ مِنْهَا» ویراست از مرد آن بهر مای، «وَمَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً سَيِّئَةً» و هر که شفاعت کند شفاعتی بد، «يَكُنْ لَهُ كَيْلٌ مِنْهَا» ویراست از وصال آن بهر مای، «وَكُلَّ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقْتَبِتًا» (۸۸) و الله بر همه چیز پادشاه است و گوشاوب و توانا و دهده ماداره

النوبة الثانية

قوله تعالى «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ» الآية - التذکر فی اللغة الطر فی أذکار الأمور تذکر است که در آخر کارها بطر کسی، تا اول و آخر آن بهم ساری و راست کسی رب العالمین میگوید درین آیت که چرا بشوید منافقان این قرآن را ۱۰ و چرا در آن تفکر و تأمل نکنید؟ و در اول و آخر آن مگرد، «ما نداند که آیات آن راستی و درستی و پاکی همه یکدیگر ماند، و یکدیگر را صدیق میکند، در آن منافق و منافوت نه، و اگر جهانیان همه بهم آیند، و عقلها و علمها همه درهم پیوندند، ما مثل آن بیارند، نتواند، و عاشر شود، چنانکه رب العزة گفت «قُلْ لَنْ أَجْمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْحَيَّ» الآية معاهد گفت معنی است که چرا بیدیشد در قرآن نانداند که مخلوق بیست، و سخن مخلوق مانده بیست «مصطفی (ص) گفت «فصل کلام الله علی غیره کفصل الله علی خلقه» و روی آنه قال «ان فصل القرآن علی سائر الکلام کفصل الله علی خلقه، و ذلك أنه همه، عمران بن حصین گفت عبد الله مسعود را دندم در کوفه، گفت یا عبد الرحمن! از علم تورات سردیک تو چیر هست؟ گفت نعم، ان اول ما امر الله علی موسى فی التوریه لاله الا الله، محمد رسول الله، القرآن کلام الله و کعب بن الحراح گفت امام اهل

سنت من رعم ان القرآن مخلوقٌ فقد رعم ان القرآن محدثٌ، و من رعم ان القرآن محدثٌ، فقد كفره اسمعيل بن ابي اويس گفت القرآن كلام الله، و من الله، و علم الله، ليس بمخلوق، و من قال هو مخلوق فهو كافر، و من قال لعطى بالقرآن مخلوق فهو لا أدري مخلوق هو أم غير مخلوق، فهو كافر، و من قال لعطى بالقرآن مخلوق فهو كافر روایت کسدار احمد بن حنبل که جهمیان همین سه فرقانند قومی که گفتند قرآن مخلوقست ایسانرا جهمی مطلق گوید، و قومی که گفتند بنادیم که مخلوقست یا نه مخلوقست، ایسان را والله گوید، و شکاک بیز گوید، و قومی که گفتند لعطی ما بقرآن مخلوقست، ایسانرا لعطیه گوید، و هر سه متقاربانند، و در کفر و بدعت یکسان و احمد بن حنبل و یحیی بن منصور گفتند اللعنة شر من الحمية، لأن قولهم وكفرهم اعمص فرقتی دیگراندارین جهمیان که میگویند کلام او متکلم خدا نیست، و در زمین او آن چیر نیست و قرآن وست ایشان را دروغ و نمیکند رب العالمین گفت «و بر لاه سربلاً» حای دیگر گفت «انه لقرآن کرم فی کتاب مکنون لا یتسؤه الا المطهرون»، و حای دیگر گفت «و لیس شئاً لدهس بالذی اوحیا الیک»، و مصطفی (ص) گفت «لیسرین لیلۃ علی القرآن فلا یتقی فی المصاحف والصدور منه شیء»، و قال (ص) «لا یقرء الحائض ولا الحُب شیئاً من القرآن» درین آت و احادیث دلالت روشن است که قرآن بحقیقت در زمین موجود است و در حمله سخن اهل سنت و معتقد ایشان در قرآن آنست که قرآن از حق بیامد، چنانکه مصطفی (ص) گفت «منه بدأ و الیه يعود، منه خرج و الیه يعود» کلام اوست حل حلاله، و علم اوست، و صفت اوست، بحقیقت در زمین موجود است، متصل باو، قائم باو، به خدا اوست، هر جا که یابد، بر زبان خواند، و در گوش شنوده، و در دل داند، و در لوح بسته، قائم

است بحرف و صوت، يك حرف از آب مخلوق نه، حمرئیل از خدا گرفت و مصطفی (ص) از جبرئیل گرفت، و آت از مصطفی (ص) گرفتند، و قرآن خود یکی است، و آن عین کلام حق است، نه عبارت از آست، چنانکه معتدعان گویند؛ و نه لفظ خواننده بآن مخلوقست، چنانکه جهمیان گویند و نه خود قرآن، که همه کتابهای خدا که نه بیعاصران فرو فرستاد، تورات در دل جهودان نه مخلوق، و انجیل در دل ترسایان نه مخلوق، و زبور در دل صائقان نه مخلوق، همچنین نامهای خدا هیچ از آن نه مخلوق ایست عقیده مسلمانان، و طریقت مؤمنان، و سخن اهل سنت و جماعت هر که برین بیست او را در دین هیچ بسوی بیست، و بر راه راست بیست، و این هدایت حراحق بیست، و بدست بنده هیچ چیر (۱) بیست «مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ يُضَلِّ فَلَنْ يَحْدِلَ» و «وَلَوْ كُنَّ مِنْ عَدَدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَحَّدُوا فِيهِ اِجْتِلَافًا كَثِيرًا» - اس اختلاف مردمان است در قرآن، که هیچ وجه بیست اروحوه علم در قرآن مگر که خلق در آن مختلفانند، بلکه این اختلاف که در قرآن بیست اختلاف قرآن در حویشتن است، و این اختلاف بعارس است و بساقص چنانکه سحسی باشد با هامت (۲) و با هموار، و یکدیگر را مصاد چنانکه گفت «انکم لعی قول مختلف» ای قول غیر مستقیم اختلاف در قول آست که سحسی در حائی خاص بود، و در حای دیگر همان سحس عام بود چیری حائی معنی بود، و حای دیگر ممت، و در قرآن اس چنین اختلاف بیست قرآن همه راست است و پاک است و حوش است و بیکو، در نظم مثنوی، و در رسم متناسب، و در معنی مطرود مصطفی (ص) گفت «القرآن اصل من دون الله، فمن قرأ القرآن فقد قرأ الله، و من لم یؤقر القرآن فقد استحق بحق الله حرمة القرآن عبد الله

کحرمة الوالد على ولده حَتَلَةَ الْقُرْآنَ هُمُ الْمُتَحَوِّفُونَ بِرَحْمَةِ اللَّهِ، الْمُتَلَسِّسُونَ بِوَرَأَةِ اللَّهِ، الْمُعَلِّمُونَ كَلَامَ اللَّهِ، فَتَسْ وَالَاهُمْ فَقَدْ وَالَى اللَّهُ، وَ مَنْ عَادَاهُمْ فَقَدْ عَادَى اللَّهُ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى يَا حَمَلَةَ الْقُرْآنِ اسْتَحْيُوا لِلَّهِ تَوْفِيرَ كِتَابِهِ، يَرُدُّكُمْ حَيًّا وَيُحْيِيكُمْ إِلَى عَادِهِ يُدْفَعُ عَنْ مُسْتَمِعِ الْقُرْآنِ بَلَوَى الدُّنْيَا، وَيُدْفَعُ عَنْ قَالِي الْقُرْآنِ شَرُّ الْآخِرَةِ، وَلَتَالِي آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ أَصْلُ مَنْأَتٍ تَحْتَ الْعَرْشِ إِلَى اسْعَلِ التَّحَوِّمَ، وَإِنْ فِي كِتَابِ اللَّهِ لِسُورَةٌ يُدْعَى صَاحِبُهَا الشَّرِيفُ عَبْدُ اللَّهِ، تَشْمَعُ لِصَاحِبِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كَثَرَ مِنْ رُبْعَةٍ وَهَضَرٍ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) هِيَ سُورَةُ يَسَ

« وَإِذَا حَاءَ هُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ » - ای حدیث فیہ اُمنُ او هرمة، « آداعوا نه » افشوه داع، فشا، و آداع افشی این آیت در شأن منافقی آمد که رسول خدا (ص) در بهائی سخن گفته بود در سگالش بیرون شدن عرا را مردوری از دورها، و میخواست که ما گاه سردشمن رسد آن منافق که آن سگالش شمعته بود (۱)، آشکارا کرد، و باز گفت « آداعوا نه » - سخن ایضا سیری شد

« وَلَوْ رَدَّوْهُ » متدتران اند در قرآن میگوید اگر چیزی برایشان پوشیده شود، چنانکه سردیک ایشان ماحتلاف ماند، آنرا مکتاب خدا بریدید (۲)، و ب رسولوی و ما اولی الامر گفته اند اولی الامر ابوبکر است و عمر و عثمان و علی، و گفته اند امیران اند که بر لشکرها گماشته بودند، و گفته اند فقهاء دین اند و علماء اسلام، که راسخان اند در علم، خطا و صواب شناسند، و مواضع شکر و صبر داند، و ممکاید حرب راه برید

« لَعَلَّاهُ الدِّينَ يَسْتَسْطَوْنَهُ مِنْهُمْ » - استسائط استخراج است، میگوید که مستسطن علم از میان ایشان نداسدید (۳) آنکه گفت در آخر آیت « الْآقْلِيَاءُ »

یعنی لَعَلَّمَهُ الدِّینَ یَسْتَسْطُوهُ مِنْهُمْ اَلَا قَلِيْلًا یعنی مستطاب تاویل بحای آوریدید (۱) آما که برایشان پیچیده و پوشیده مانده، مگر اندکی تاویل آب حر الله کسی نداند، از مہمات قرآن چون حروف هجا در اوائل سور معنی دیگر، گفته اند «لَعَلَّمَهُ الدِّینَ یَسْتَسْطُوهُ مِنْهُمْ» آن مہمات که تنوع اسرار از رسول (ص) کردند، و سر وی آشکارا کردند، اگر خود را از آن حدیث نار داشتید (۲) تا آنکه که از رسول خدا گرفتید (۳) یا از اولی الامر، بداستید (۴) از رسول خدا و از اولی الامر که آشکارا میداید کرد، یا معنی باید کرد، و آنچه حق بود ایشان را معلوم گشتید (۵)

«وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَتُهُ» - فصل خدا ایضا اسلام است، و رحمت قرآن است، اگر نه اسلام و قرآن بودی شما بری دیو ایستاید «اَلَا قَلِيْلًا» مگر اندکی که اسلام و قرآن دریافتند، و بی کتاب و بی رسول خود راه یافتند، و عبادت بتان نگذاشتند چون دیدن عمرو بن قیل و ورقه بن نوفل، و طلال دین که پیش از صفت رسول (ص) سودد و روا باشد که «اَلَا قَلِيْلًا» استثناء از «لَا تَعْتَمُ الشَّیْطَانُ» بهد میگوید بری دیو رفتید، مگر اندکی که بری دیو رفتند، و ایشان صحابه رسول خدا اند در میان خلق قوای دیگر آست که اَلَا قَلِيْلًا متصل است با آنچه گفت «لَعَلَّمَهُ الدِّینَ یَسْتَسْطُوهُ مِنْهُمْ»، و بیان این وجه از پیش رفت

قوله «فَقَاتِلْ فِی سَبِيلِ اللَّهِ» - اس «فا» در اول آیت جواب آست که گفت «وَمَنْ یُقَاتِلْ فِی سَبِيلِ اللَّهِ فِیْ قِتْلٍ اَوْ یَمَلْ فَوْقَ نُؤْیَهِ اَحْرًا عَطِيْمًا فَقَاتِلْ فِی سَبِيلِ اللَّهِ» و گفته اند متصل است مآں آیت دیگر «وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُوْنَ فِی سَبِيلِ اللَّهِ» کلی گفت سب مړول اس آیت آن بود که بعد از وقت احد رسول خدا (ص) با انوسمیان

و عده کرد که موسم بدر صحرای ماهم آید، و قتال کند چون وقت آن میعاد بود رسول (ص) ایشان را گفت ما جهاد شویم، و سر وعده که داده ایم مار رویم بعضی را از ایشان کراهیت آمد، و دشحوار گشت برایشان رب العالمین در آن حال این آیت فرستاد «فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» ای محمد! بویرون شو و جهاد کن «لَا تُكَلِّفُ الْإِنْسَانَ شَيْئًا» که این حر در بعضی تفسیرها میگوید این نه مر آن معنی است که دیگران بقتال مأمور نماید، یعنی که ترا الرام میبکشد فعل دیگران، و ترا مان مؤاحدت نیست فعل تو است که بورا الرام میبکشد، و ترا مان مؤاحدت است و قیل «لَا تُكَلِّفُ الْإِنْسَانَ شَيْئًا» ای آل فعل بک، علی معنی آنکه لا ضرر علیک فی فعل غیرک فلا تَهْتَمُ مُتَحَلِّفٌ مِّنَ الْجِهَادِ رَبَّ الْعَزَّةَ و ترا جهاد فرمود، گرچه بها بود، بی چشم و بی سپاه، از بهر آنکه و ترا صماں کرده بود بصرت او فکر هم از اینجا گفت در قتال اهل رَدَّتْ لَوْ حَالَتْ بِنِي بَمِيسَى لِحَاذِثُهَا شِمَالِي

«و حرص المؤمنین» - میگوید مؤمنان را بر جهاد دار، و از ثواب جهاد

ایشان را سخن گوی، و بر رگی و نالی از پیش دشمن گریختن ایشان را نار معنی مصطفی (ص) بر و قاس فرمان برت، و مؤمنان را از ثواب جهاد حذر داد، و گفت «جَاهِدُوا فِي اللَّهِ الْقَرِيبَ وَالْبَعِيدَ، فِي الْحَصْرِ وَالنَّعْرِ، فَإِنَّ الْجِهَادَ مَاتٌ مِّنْ أَوْبَابِ الْحَيَّةِ» و آنه یسعی صاحبه من الهمم والعم، و قال (ص) «رِبَاطٌ يَوْمٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ حَيْرٌ مِّنْ قِيَامِ شَهْرٍ وَصِيَامِهِ» و من مات مرابطاً فی سبیل الله کان له اجر محاهد الى يوم القيامة، و قال (ص) «مَنْ عَرَا عُرْوَةَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ اسْتَشْهَدَ فِيهَا حَرَّمَ اللَّهُ حَسَدَهُ عَلَى النَّارِ، وَ أَدْخَلَهُ الْحَيَّةَ مَلَأَ حَسَابَ وَ لَاعْدَابَ، وَ يُشْمَعُ فِي أَرْبَعِينَ أَسَابًا» کلهم من وح له النار، ثم قال «وَالَّذِي بَعَثَ فِيهِ» العروة فی سبیل الله افضل عند الله من الدنيا ما فيها، ان الله اشترى من المؤمنین الآتة»

«عَسَى اللَّهُ، عَسَى اِيسَعَا به تَشْكُكَ است اِرَ اللَّهُ، يا در علم وی تردّد، و به معنی رِحاء در نعمت وی، اما حواست که امید آدمی بسردار صرت و طغر بردشمن، امید در وی افکند تا بر امید کار کند، که آدمی بر بومیدی کار نکند، همچنانکه موسی و هرون را گفت «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لِّئِنَّا - لَمَّا يَتَذَكَّرْ اَوْ يَحْشَى»، موسی و هرون را گفت که ما هَرَعُونَ سحر برم گوئید، نامگریزد بدبرد، و حق دریابد این «لعل» به شَكْكَ است اِرَ اللَّهُ، و به تردّد است در علم وی، که امید است که در موسی و هرون افکند، تا ریح تواند کشید بر آن امید

«أَنْ يَكْفَ نَأَى الدِّينِ كَفَرُوا» - دو موقع است این را یکی آنکه آن عرا که این بحر بن آرا آمده، نَأَى آن دشمنان در آن عرا از مسلمانان نارداشت، و دیگر آنست که عِسی (ع) بر مین آید، و دَحَال و سپاه و برانکشد، و حرا و ارار خویش بهد، آن وقت است که نَأَى کفار از سر مؤمنان نارداشته آید و بر گفته اند مراد باین **جهودا ند** و **ترسایان**، که رَبَّ الْعَرْزِ نَأَى ایشان از مؤمنان نارداشت، تا تَرْكِ محاربت نگفتند، و بحراری و فروسی حریت در پدیدرفتند

«وَاللَّهُ اشْدُّ نَأْسًا وَّ أَشَدَّ مَكِيلًا» - مکیل نامی است نارداشتن را، یعنی که من ناردارنده برم دشمن را از مؤمنان، از آنچه آدمیان دشمنان را ارجود، از «مکال» گرفته اند، و مکال بد است دریای، و هم ار آنست «أَلْ لَدَيَا أُنْكَالًا وَّ حَجِيمًا» میگوید بَرْدِيكَ ما باهای دور حیان را بدها است، و مکال هم ار آن گرفته اند «فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا» و نُكُولُ هم اربین گرفته اند که کسی نارسید اربش قاصی ار سوگند خوردن، یا ار گواهی دادن، همچنانکه نای بسته نارسید ار رفتن، و نار ماند

«وَمَنْ يَسْمَعْ شَفَاعَةَ نَكْسٍ اِهْ صِيبْ مِهَا» - مگوید هر که شفاعت

بیکو کند، ویرا از مرد آن مهر مایست، آن عمو کسده را مرد است، و این شعاعت کسده را مهره ایست و شعاعت بیکو آست که رسول (ص) گفت «مَنْ يَشْعُعُ إِلَيَّ دِي سُلْطَانٍ فِي فَكَاكِ رَقَّةٍ، أَوْ تِسِيرِ عَسِيرٍ، ثَبَّتَ اللَّهُ قَدَمَهُ عَلَيَّ الصَّرَاطُ يَوْمَ تَدْخُصُ عَلَيْهِ الْأَقْدَامُ» میگوید هر کس که شعاعت کند صعیبی را بحداوید ملکی، الله تعالی قدم او بر صراط نگه دارد، آن روز که قدمها از صراط در گردد، و بلرزد و حیر دیگری است از مصطفی (ص) که گفت «إِشْعَعُوا تُؤَخَّرُوا» و یَقْصِي اللَّهُ عَلَيَّ لِسَانَ نَبِيٍّ مَا شَاءَ» من یکدیگر را شعیع باشید، ما مرد یابید، والله خود بر زبان رسول خویش از احاطت و امان آن راند که خود خواهد

«وَمَنْ يَشْعُعُ شُعَاعَةَ سَيِّئَةٍ يَكُنْ لَهُ كَيْلُ مَهْمَا» - و هر که شعاعت بد کند وی راست از دینال آن مهره ای شعاعت بد آست که رسول خدا گفت «مِنْ حَالَتِ شُعَاعَتُهُ دُونَ حَدِّ مِثْلِ حُدُودِ اللَّهِ فَقَدْ صَاءَ اللَّهُ فِي مُلْكِهِ» معنی آست که هر که شعاعت وی حدی ارحامی یار دارد که بر دیک ساطان حیات او درست شده بود، و حد بروی واجب شده، این شعیع با حدای عروحلّ در نادشاهی او برابری هست و گفته اند شعاعت بیکو آست که از مهر مردم سخن بیکو گوید، و در اصلاح دانتالین نکوشد، و شعاعت بد آست که در مردمان سخن بد گوید، و صان ایشان سخن چینی کند، تا ایشان را درهم افکند و گفته اند شعاعت بیکو و شعاعت بد درین آیت آست که مصطفی (ص) گفت «مَنْ سَنَّ سَنَةً حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرُهَا وَأَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا، وَمَنْ عَمِلَ بِهَا أَنْ يَسْتَقْصَ مِنْ أَجْرِهَا شَيْءٌ، وَمَنْ سَنَّ سَنَةً سَيِّئَةً فَلَهُ وَرْثُهَا وَوَرْثُ مَنْ عَمِلَ بِهَا، وَمَنْ عَمِلَ بِهَا أَنْ يَسْتَقْصَ مِنْ أَجْرِهَا شَيْءٌ»

«وَكُلَّ اللَّهِ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقَيَّنًا» - ای مقتدر! مُحَارِبًا بِالْحَسَنَةِ وَالسَّيِّئَةِ يَقَالُ أَقَاتَ عَلَى الشَّيْءِ. ادا اقتدر علمه، وقيل المقيت هو الشاهد للشيء والحافظ له،

مَنْ قُتِلَ فَلَا مَأْقُوتَهُ اِىْ اَعْطِيَتْهُ قُوَّةٌ وَحِطَّتْهُ نَهْ وَفِى الْحَرِّ « كَسَمِىْ بِالْمَرْءِ اِنْ مَأْ
اَنْ يُصِيعَ مَنْ يَفُوتُ » ، وَ تُرَوَى مِنْ يُقِيْتُ فَالْفُوتُ مَا نَهْ اسْتَقْلَالَ الْعَسْ ، وَيَكُونُ
قَوَاماً لَهَا ، وَسَبَّ نَقَائِهَا

النوبة الثالثة

قوله تعالى « اَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ » الآية - اظهار عزت قرآن است ، و
بشر (١) ساط توقیر کلام حدای حهاست ، کلامی که دلهای عارفانرا بشما است ،
اسرار آشیایالرا صیا است ، حابهای دوستانرا عدا است ، درد درماید گانرا درمان
و دواست ، کلامی که ساء الهیت مطلع قدم اوست ، قرآنی که تیسر ربوبیت تمرل
اوست ، یاد گازی که قه حط حق مأمس اوست ، کلامی که حابه را بد کرت است ،
ودلها را عدست ، امرور وسیلت ، وفردا را دحیرتست **مصطفی (ص)** گفت « لَوْ كَلَّ
الْقُرْآنُ فِى اِهَابِ مَامَسَّ الْبَارِ » ، اگر چنان بودی که اس قرآن در پوستی بهاده بودی ،
آمر را فردا بسوختندى پس چون در دل بده مؤمن یاسد نا معرفت انما ، هم
اولی تر که سووید اما کسی ماید که نقرآن راه حوید ، نا قرآن او را بر راه دارد ،
که قرآن راه حومان را راهست ، و نار حواهانرا یار است ، مؤمن که راه میجوید ،
اورا مراند برمام حق ، در راه صدق ، و رس صواب ، در چراغ هدی ، و بدرقه **مصطفی** ،
روی سبحات ، وادی نوادی ، مرل حمرل ، نا فرود آرد او را در « مقعد صدق عند
ملیک مقتدر » ، و بیگانه که راه حوی و نار حواه بست ، لاحرم قرآن او را روشنائی
و راه نیست ، « وَلَا يَرْدُّ الْغَالِمِينَ اِلَّا حُسَارًا »

محمد بن اسحق گفت در حواب نمودید مرا که قیامت بر حاسته بود ، و حق

را دیدم در حواب حلّ حلاله که مرا گفتی ماقول فی القرآن؟ گفتم کلامک یارب العالمین گفت ترا که گفت که کلام مست؟ گفتم که احمد بن حنبل ربّ العرّة گفت که الحمد لله پس احمد را بحواند و ناوی گفت ماقول فی القرآن؟ احمد گفت کلامک یارب العالمین گفت ار کحا داستی که کلام مست؟ احمد دو ورق از هم بار کرد، دریک ورق سفته بود شعه، و در یک ورق عطا عن ابن عباس، شعه را حواند، و ناوی همان گفت، و همان حواب داد، و گفت شنیدم از عطای ابن عباس، گفت عطا را بحواند اما ابن عباس را حواند، و حق ناوی گفت ماقول فی القرآن؟ فقال کلامک یارب العالمین گفت ار کحا میگوئی؟ گفت احرا محمد رسول الله، رسول خدا محمد ما را احرا کرد رسول را حواند، و ربّ العرّة ناوی گفت ماقول فی القرآن؟ گفت احرا حیریل عنک آنکه گفت ربّ العرّة صدقت و صدقوا

« أفلا یبندثرون القرآن » - ابو عثمان معری گفت تدتر سه قسم است یکی اندیشه کردن در نفس خود و حال خود، آنرا تدتر موعظه گویند دوم اندیشه کردن در ، آنرا تدتر گویند (۱) سه دیگر اندیشه کردن در قرآن، آنرا تدتر حقیقت و مکاشفه گویند اول صفت عامه مسلمانان است، دوم صفت راهدان است، سوم صفت عارفان است ایشانرا دیده مکاشفه دهند، با هر حجاب که بود میان دل ایشان و میان حق برداشته شود همه آرزو هاسان نقد شود آن مشاهدت شان در حوی ملاطفت روان شود دل از دگر بُر، و زبان خاموس، سر از لطر پر، و خود را فراموس، و قار فریشتگان دنده، و ثبات رتایان یافته، و سکیمة صدیقان در رسیده، و مرد تا اینجا برسد شاید او را در بحر حلال قرآن شدن، و استسقط

حواهر مکنون آن کردند ، لایل که هر ساعتی و هر لحظه‌ای بریدی از هیبت و
بی‌یاری قرآن دست رد سیمه‌وی نازهد ، که این علم سر حقیقت ، و این مردان
صاحب اسرار پاساگران نازار ملک چه کار اگر از ایشانی ، دوست را وفاداری بردل
نگار ، و اگر به از ایشانی ، ترا ما رفتن ما دوستان چه کار ؟

رو گردِ سراپرده اسرار مگرد

کوشش چه کسی که بیستی مرد سرد

و اگر تعریف ارلی و توفیق رتانی مده نآن مقام رسد که حلال عرت قرآن
او را بخود راه دهد ، و اسرار «لَعَلَّه الدِّينَ يَسْتَسْطِوْهُ» پرده عموم از روی اشکال
فرو کشاید ، پس اگر استسباط کند او را رسد که مصطفی (ص) او را دستوری داده ،
و فتوی کرده که «اِنَّ مِنْ الْعِلْمِ كَهَيْئَةِ الْمَكْسُوْنَ ، لاَ مَعْرِفَةَ اِلَّا الْعُلَمَاءُ بِاللّٰهِ ، فَاِذَا
نَظَفُوْهُ لَمْ يُبَكِّرْهُ اِلَّا اَهْلُ الْعِرَةِ بِاللّٰهِ»

۱۶ - النوبة الاولى

قوله تعالى «وَإِذَا حُشِرْتُمْ» و هر که که شما را سوارید ، «بِشِحَّةٍ» سواحتی ،
«فَخِرُّوا» مار موارید آن مواریده را ، «بِاحْسَنِهَا» سواحتی بیکور از آب ،
«وَأُورِدُوْهَا» ما آن بواحت او را راست همچنان مار دهید ، «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
حَسِيبًا» (۸۶) ، الله بر همه چیز گوشوار (۱) است ، و هر کاری را بسده
«اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» الله آست که حدائی بیست مگراو ، «لِيَحْمَمَكُمْ»
شما را فراهم میآرد ، «إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ» ما سرور رستخیر ، «لَا رَيْبَ فِيهِ» هیچ

شك يست در آن ، « وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا ^(۸۷) » و آن کیست راست‌تر
از حدای ؟

« فَمَا لَكُمْ » چه بود شما را و چه رسد ، « فِي الْمُنَافِقِينَ » در کار منافقان ،
« وَتَيْنِ » که دو گروه اید ، « وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ » و حدای ایشان را با همان کمر
افکنده است [که اول بر آن بودند] ، « يَمَّا كَسُوا » تا بچه می‌برد (۱) و میکشد
از بد ، « أَتُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا » میخواهید که راه بمانید ، « مَنْ أَصْلَ اللَّهُ » آنکس
را که الله گمراه کرد او را ، « وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ » و هر که الله او را گمراه کرد ، « فَلَنْ
تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا ^(۸۸) » ویرا نه چاره یابی و نه راه

« وَذُوا » دوست میدارند این منافقان ، « لَوْ كَفَرُونَ » اگر شما کافر شوید
در بهان ، « كَمَا كَفَرُوا » چنانکه ایشان کافر شدند ، « فَتَكُونُونَ سَوَاءً » ما شما ما
ایشان یکسان مید (۲) ، « فَلَا تَتَّبِعُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ » شما که مؤمنان اید از ایشان
دوستان نگیرید ، « حَتَّى يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ » تا هجرت کنند با رسول خدا ،
« فَإِنْ تَوَلَّوْا » اگر برگردید ، « فَحُذُّوهُمْ » گیرید ایشان را [واسیر برید] ،
« وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ » و بکشید ایشان را هر جا که یابید ایشان را ،
« وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْهُمْ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ^(۸۹) » و از ایشان نه دوست گیرید و نه یار

« إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ » مگر ایشان که می‌پیوندند [و می‌بار بپاشند] ، « إِلَىٰ
قَوْمِ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ » ما قومی که میان شما و میان ایشان پیمانی است ،
« أَوْ حَاوٍ كُمْ » یا شما آمد ، « حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ » سگرفته دلهای ایشان ،
« أَنْ يُقَاتِلَوْكُمْ » که ما شما کشتن کند ، « أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ » یا ما قوم خود کشتن
کند ، « وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَمَلَأْتَهُمْ لَيْكُم » و اگر الله خواهد ایشان را بر شما گمارد ،

« فَلَقَاتِلُوهُمْ » تا چنانکه در دل دارید ناشما کشتن کسیدید (۱)، « فَإِنْ اعْتَرَلَوْكُمْ » اگر چنانست که ارشما کراں کرد، « فَلَمْ يُقَاتِلُواكُمْ » و ار کشتن ناشما نارایستند، « وَ أَلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ » و سح آشتی شما او کسد (۲)، « فَمَا حَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سِيلاً » (۹۰)، الله شما را در ایشان نه راه گذاشت و نه دست

« سَتَجِدُونَ أَهْرَبَ » آری قومی یابید دیگران، « يُرِيدُونَ أَنْ يُؤْمِنُواكُمْ » اریسان که میخواستند ار شما آمی باشند، « وَيَأْمُرُوا قَوْمَهُمْ » و ار قوم خود آمی باشند، « كُلَّمَا رُزِّوا إِلَى الْيَتَةِ » هر که که ایشان را آرمایش گذارد، و فرا کفر نارد پس اقرا، « أَرْكُسُوا فِيهَا » ایشان را آن می او کسد، و با آن می آلاس و می آمیرد، « فَإِنْ لَمْ يَنْتَرِلَوْكُمْ » پس اگر ار حکه ناشما کرانه نکرد، « وَ يُقَالُوا إِلَيْكُمْ السَّلَمَ » و آن سح آشتی شما یو کسد (۳)، « وَ يَكْفُرُوا أَيْدِيَهُمْ » و دست ار کشتن فرو نگیرد، « فَخَذُّوهُمْ » گیرید ایشان را [و اسیر برید]، « وَ أَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ » و مکشید ایشان را هر جا که باید، « وَ أُولَئِكَ حَلَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَاناً مُبِيناً » (۹۱)، و ایشان آمد که شما را در ایشان ححت دادیم، [و دست گسادی، و در کشتن و گرفتن ایشان شما را عدد ساختیم]

البابه الثانيه

قوله تعالى « وَإِذَا حُيْتُمْ تَحِيَّةٌ » الآية - تحيت نامی است بواحت را، سلام ابرهر آن تحيت خواند ماند که مسلمانان نامکد بگر بواحت دیدار کسد، و « بَحِيَّةٌ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ » اریسان میگوید آن سلام که شما را دادم آن بواحتی است که من دادم ابر بديك خوش، و « التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ » معنی آست که بواحتها الله راس، کس ویرا

سوار، بواختها همه ملک وی است و معنی حیّاک الله آنست که حدای ترا بوارد
و در حائی دیگر نَحِيتَ نام مُلک است، و از آن است قول رهبر بن حباب الکلی

أَنْتَ إِنْ أَهْلَكَ فَإِ نِي قَدْ مِيتُ لَكُمْ مِيتَ
وَمَرَكْتُكُمْ أَوْلَادَ سَادَا نِي رِبَادُكُمْ وَرِيتَ
وَلِكُلِّ مَا سَلَ الْفَتِي قَدْ بَلَتْهُ إِلَّا الثَّحِي

ای آلا الملک و نَحِيتَ مسعد را از بهر آن نَحِيتَ نام کردند که آن بواختست
مسعد را و عمر خطاب در مسعد برگشت، یك رکعت کرد، و طلحة بن عبيد الله
در مسعد با سلاح سجد کرد و برگشت

« فَخَيَّرُوا أَحْسَنَ مَهَا » - میگوید کسی که شما را سوار، آن بوارده را
با بوارند بواختی بیکوتر از آنکه او بواخت، و این در اسلام است، و در هدیه و
در زیارت، و در همه افعالها و برّها، « آورَدوها » یا مکافات کنید بی تطعیف ردّ
از بهر آن گفت که چون مکافات کردی، مت از خود رد کردی، و از مکافات باید
که هیچ کم نکسی، اگر هدیه ناسد، یا سخن، یا مخاطبه ای در نامه ای و ردّ مخاطبه
آنست که از عادت مرست سرای آن مرد کم نکسی و هو المشار إليه بقوله (ص)
« أَمَرُوا النَّاسَ عَلَى مَارَلَهُمْ »، و چون سلام کند در جواب بیعرای، و چون گوید
السلام علیکم، تو گوی و علیکم السلام و رحمه الله اگر وی گوید و رحمه الله،
بو گوی و رحمه الله و برکانه قومی مفسر اب گفتند « أَحْسَنَ مَهَا » با اهل
دین اسلام است، که در بواخت و در اسلام بیعرای، چنانکه گفتیم، و « آورَدوها »
با اهل کتاب و اهل شرک است، که با ایشان بر علیکم اقتصار کسی و بر آن
بیعرائی

فصل

از احکام شرع آنچه تعلق مابین آیت دارد آنست که اگر هدیه مکسی دهی از سه بیرون بیست حال آنکس که بوی دهی یا فرود از تو است، یا مثل تو است، یا مه از تو است اگر فرود از تو است بروی مکافات و عوم واجب بیست، که سیل آن سیل صدقه است، و اگر مثل تو است هم واجب بیست مکافات آن، که مقصود در آن هدیه اکسان محمدتست و تأکید صداقت است، و این معنی حاصل است، و اگر بالای تو است در وجوب مکافات دو قول است **شافعی** را بیک قول مکافات آن واجب شود، و دیگری قول واجبست مکافات آن کردن، و عوم آن بار دادن و در قدر و اندازه آن عوم **شافعی** را سه قولست یکی آنکه بقدر قیمت هدیه عوم آن لازم آید قول دوم آنست که هر آنچه در عرف و عادت پسندید و در مثل آن هدیه لایق بود، لازم آید قول سیوم آنست که رضاء وی حاصل ماند کرد، چندانکه رضاء وی در آنست قدر واجب آنست، بدلیل حرانی **عناص** که گفت اعرابی بیش رسول خدا (ص) آمد، و هدیه ای آورد رسول خدا (ص) از وی قبول کرد، و آنکه ویرا عوم داد، و گفت رصیت؟ اعرابی گفت لا رسول خدا در عوم میبرد، و گفت رصیت؟ اعرابی گفت «نعم» فقال رسول الله (ص) «لقد همت أن لا أتوب إلا من قريسي أو أنصاري أو ثقيفي»

«ان الله كان على كل شيء حسیباً» - الله نگاهبان هر چیز است تنها، و دانسته هر چیز یکتا، و بسنده و فرا بحسده عطا، و قیل «ان الله كان على كل شيء حسیباً» ای یعطی کل شیء من العلم والحفظ والحراء ما بحسبه، ای مکمیه، و یقال أحسب فهو حسب، مثل آنند فهو مدبر، و منی الحساب فی المعاملات حساباً لأنه یعلم به

به مایه کمایه،^۱ لیس فیہ ریاده^۲ علی المقدار ولا نقصان^۳

« اِنَّهُ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ لِيَجْمَعَكُمْ اِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ لَا رَيْبَ فِيْهِ » - این در شأن قومی
 فرود آمد که در معیت و قیامت مگمان بودید، رب العالمین سوگند یاد کرد، و گفت
 « لِيَجْمَعَكُمْ »، اس لام لام تحقیق است در موضع قسم، یعنی که شمارا فراهم آورد
 برور رستخیز، و در آن هیچ گمان نیست، و کس راستگوی تر و راست سخن بر
 از حق نیست

و معنی قیامت در لغت بر دو صرب است یکی آمکه مردم از حالک مر حیرید،
 و رستخیز شوند، چنانکه رب العزّه گفت « يَحْزَنُونَ مِنَ الْاَحْداثِ كَأَنَّهُمْ خُرَدٌ
 مُنْتَشِرٌ » معنی دیگر آست که مردم در آن روز حساب را برپای ناشد و منتظر،
 تاحدای چه فرماید، چنانکه گفت تعالی و تقدس « يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ »
 قالوا و معنی « لِيَجْمَعَكُمْ » یعنی بالموت فی القبور اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ

« فَمَالَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فَنِينَ » - سب رسول این آیت آن بود که
 عبدالله انی صلواتی مافقان از مصطفی (ص) برگشتند در راه احد، و
 ناپس (۱) آمدید، و رسول خدا را (ص) فرو گذاشتند معدوران که در شهر بودند
 گفتند ایشانرا بکشیم که چرا رسول خدا را حدلان کردند، و قومی فرا حوان ایشان
 بیارستند، و آنرا بر رگ دیدند اس آیت آمد که چرا از کشتن ایشان پرهیزیدید،
 و ایشانرا بکشید مقاتل گفت این در شأن نری آمد که به کس بودید، از
 ایشان محرمه فی یوفی القرشی حمله هجرت کردند از مکه به مدینه پس شیخان
 گشتند، خواستند که نار کردند، گفتند که ما را هدیه سازگار بیامدست، و از
 عاهت مدینه برنجیدیم مسلمانان گفتند شما را چه مراد است که چه کنید، گفتند

خواهیم که يك چند بیرون شویم از هدیه، و ثمره کیم مسلمانان ایشانرا مآتیجه گفتند تصدیق کردند و گفتند که از رسول خدا میر دستوری خواستند، پس چون بیرون آمدند، اندک اندک فرایش تر میشدند، تا قومی مشرکان در رسیدند، و با ایشان به هک رفتند پس نامه را رسول خدا نوشتند از هک که ما هم بر آن دیدیم که مرد يك تو داشتیم، و هم بر آن تصدیق، اما از عاهات هدیه میترسیدیم، و ما را آن زمین سار گارسود، خواستیم که بکچندی زمین خود را بآئیم پس همان قوم خواستند که از هک تجارت شام روید، اهل هک بصاعت فراوان ما را دادند، و گفتند شما بر دین محمد و اصحاب وی اید، شما را از ایشان ناک نیست پس مسلمانان رسید که ایشان بیرون آمدند تجارت، مختلف شدند در قتل ایشان قومی گفتند نکشیم ایشان را، که خون و مال ایشان مباح است از بهر آنکه مرتد گشتند قومی گفتند ایشان بر دین ماند، با آنکه که تبدیل دین از ایشان درست شود و رسول خدا (ص) خاموش میبود، و هیچ دو فرقت را از گفت حویش همی نمیگردد با آیت آمد «فَمَالَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَةٍ» - ای صرتم فتنین مَجَلّاً و مُحَرَّمَا

«وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَوْا» - اِرْكَس را دومعی است یکی اِرْكَسُ فُلَاناً، ای رد دَنُه الی حلقه، ما پس او کدَم (۱) او را و دیگر معنی، اِرْكَسُ فُلَاناً، ای بَهْرَجُ، ویرانایه کردم، و گُسوده (۲)، و حواری عطا گفت «اِرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَوْا» ای اَصَاهُمْ بما اَحْرَحُوا حَسْ گفت «اِرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَوْا» ای بما اَطْهَرُوا لَكُمْ مِنَ الْمَعَاقِرَةِ وَ اِلْتِجَاءُ الی اهل حریمکم
«اَثْرَبُونَ اَنْ تَهْدُوا مِنْ اَصْلِ اللَّهِ» - مؤمنانرا میگوید شما میجوایید که

راه نمائید کسی را که الله ویرا گمراه کرد « وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا » -
ای دیباً و طریقاً الی الخُتَّة

« وَذَوَا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً » - ای شرعاً واحداً فی الکفر
این صفت منافقان است، همچنانکه حائثی دیگر گفت « وَكَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ
لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كَفَارًا » رب العالمین فرمود که ارایشان بیراری گیرید،
و ما ایشان هامدل مسید (۱)، و ما ایشان مسارید، ما هجرت کسد ما رسول خدا و
گفته اند این قومی اند که در رسول خدا آمدند بهجرت، از اهل حجاز، پس باز (۲)
گشتند، و ناقومی مشرکل شخارت به یعامه شدند الله تعالی مؤمنانرا فرمود که
ما ایشان موالات مدارید، تا آنکه که باز رسول خدا آید بهجرت تو، و بیعت تو در
سبیل خدای

پس گفت « فَإِنْ قَوْلُوا » - اگر برگردند، و ما رسول خدا بیاید، ایشانرا
آزرم بیست، و آن هجرت پیشین مکار بیست « فَتَعْلَمُهُمْ » - گیرید ایشانرا، و اسیر
میرید، عرب اسیر را احمید حواسد آنکه استثنا کرد، گفت « إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ »
این آلدین قومی انداز آن مردمان که باز گشتند، از دارالهمجرة ارتخار، بصاعتهای
حویش آوردند، و بدست این قوم بهادند، که میان رسول خدا و میان ایشان پیمان
بود، و ایشان قومی بودند از حراعه و نسی حریمه و نسی مدلیح و گفته اند این
قوم کبایت از یک مرد است، و آن هلال بن عویمی الاسلامی است، میان وی و میان
مصطفی (ص) بهادهای بود این قوم که آن بصاعت بدست هلال بهاده بودند،
و ما او پیوسته، ایشان را گفت نگیرید و نکشید، که الله نمی پسندد که مصطفی (ص)
عهدشکند و این پیش از آن بود که آیت سیف آمد، و عهدها که میان رسول خدا (ص)

و میان کافران بود ماطل کرد پس چون آیت سیف آمد «الَّذِينَ يَصِلُونَ» مسوح گشت، يقال وصل فلان الى فلان، واصل به، ای انتسب الیه
 «أَوْحَاؤُكُمْ خَصِرَتْ صُدُورُهُمْ» - یعنی قد حصرت صدورهم، ای کسرت
 و ساقط این بار قومی اند که به مصطفی (ص) آمدند به حریت، به بریت تصدیق،
 حواستند که ویرا از خویش نار دارند، و خویش را اروی آمن کنند، و با قوم
 خویش شد (۱) ما سر کمر خویش، که ناشما نمی تاوید (۲) که کشتن کنند، و
 میخواستند که با قوم خویش کشتن کنند گفته اند که فی مدلح اند و نهی حریمه که
 از رسول خدا (ص) عهد داشتند

«وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَاطَهُمُ عَلَيْهِمُ» - این منت است که رب العالمین بر مؤمنان
 میبهد، و میگوید آن صبیق صدر ایشان و نارماندن از قتال شما، آن ترسی است
 که الله در دل ایشان او کند (۳)، تا ناس معاهدان از مسلمانان نار دارد، و اگر الله
 دل ایشان در قتال شما قوی کردید (۴)، ایشان با شما کشتن کردندید (۵) «فَإِنْ
 اعْتَرَلَوْكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوا» - این اعتزال درین موضع ترك قتال است میگوید اگر
 از کشتن نارایستند و طلب آشتی کنند، شما را و ایشان دستی و راهی به این آیت
 هم مسوح است تا آیت سیف سیل در قرآن بر دوارده وحه آید یکی بمعنی طاعت
 چنانکه در سورة القمره است «مَثَلُ الَّذِينَ يُبْعَوْنَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» ای
 فی طاعة الله همانست که حای دیگر گفت «وَأَبِيعُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» حای دیگر
 «الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» ای فی طاعة الله وحه دوم بمعنی
 بلاع است، چنانکه در آل عمران گفت «مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» ای بلاعاً
 وحه سیوم بمعنی محرر است، چنانکه در نساء ابراهیم گفت «أَبْطَرُ كَيْفَ
 مَرَسُوا لَبَ الْإِمْتَالِ فَصَاوَا فَلَاسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا» بمعنی محرراً و مثل این در
 ۱ - سعه ح شود ۲ - ناشما بر نیآید ۳ - سعه ح افکند
 ۴ و ۵ - سعه ح قوی کردی کشتن کردند

سورة العنقاء است و در سورة السماء « أَوْ يَحْمِلُ اللَّهُ لَهُنَّ سَيْلًا » يعنى محرراً
 من الحسى و چه چهارم سيل بمعنى مسلك است ، چنانكه در سورة السماء گفت
 « إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَيْلًا » اى نَسْءَ مسلكاً بطير اين در نبي اسرائيل
 « وَلَا تَقْرَبُوا الزَّنا إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَيْلًا » و چه پنجم بمعنى علت است ، چنانكه
 در سورة السماء گفت « فَإِنْ أَطَاعَكُمْ فَلَا تَتَعُوا عَلَيْهِنَّ سَيْلًا » اى علة و چه ششم
 بمعنى دين است ، چنانكه در سورة السماء گفت « وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ »
 يعنى غير دين المؤمنين بطير اين هم درين سورة « وَ بَرِدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا مِنْ ذَلِكَ
 سَيْلًا » يعنى ديباً ، و در سورة المحل گفت « أُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ »
 يعنى الى دين ربك و چه هفتم سيل است بمعنى الطريق الى الهدى ، چنانكه در
 سورة السماء گفت « وَمَنْ يُضِلَّ اللَّهُ فَمَا لَهُ سَبِيلًا » يعنى الى الهدى در علق
 گفت « وَمَنْ يُضِلَّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ » يعنى الى الهدى و چه هشتم بمعنى حجت
 است ، چنانكه در سورة السماء گفت « وَلَنْ يَحْمِلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا »
 يعنى حجة ، حائى ديگر گفت « فَمَا حَمَلَ اللَّهُ لَهُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا » اى حجة و چه نهم
 سيل بمعنى طريق است ، چنانكه در سورة السماء گفت « لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا
 يَهْتَدُونَ سَبِيلًا » اى لا يعرفون طريقاً الى المدينة ، و در سورة القصص گفت
 « عَسَىٰ رَتْنَىٰ أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ النَّسِيلِ » يعنى قصداً الطريق الى مدين و چه دهم بمعنى
 عدوان است ، چنانكه در سورة علق گفت « وَلَئِنْ انْتَصَرْتُمْ لَطَمَهُ فَأُولَٰئِكَ مَا عَلَيْهِمْ
 مِنْ سَبِيلٍ » اى من عدوان و چه يازدهم بمعنى ملت است ، چنانكه در سورة يوسف
 گفت « قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي » اى ملتى و چه دوازدهم بمعنى اثم است ، چنانكه در
 آل عمران گفت « لَيْسَ عَلَيْكُمْ إِذْ تَبَيْسُ سَبِيلٌ » اى اثم ، و در سورة التوبة گفت
 « مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ » يعنى من اثم فى القعود عن العرو و بالمعد

«سَتَجِدُونَ آخَرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْتَمِرُوا بِكُمْ وَيَأْمُرُوا قَوْمَهُمْ كُلًّا رُدُّوْا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكِسُوا فِيهَا» - فتنه اینجا بمعنی شرکت، چنانکه آنجا گفت «وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ» بمعنی کَلَمًا دُعَاوِیَ الشَّرْكِ رَحِمُوا فِيهَا کَلَمًا گفت این در شأن اسد و غطفان آمد که در مدینه حای داشتند، و در اسلام سخن میگفتند، آما بدل کافران بودند رَبَّ الْعَرَةِ گفت ایشان میخواهند که از شما آمن باشند، و از قوم خود ما شما میسازند، نه از دل و حویشتن را در شما می شمارند نه از تصدیق، اگر طلب صلح بکنند، و دست از کشتن فرو بگیرند، ایشانرا بگیرند و کشید، هر جا که باید، در جَلِّ و در حرم، یا در ماه حرام و این هم از مسوحات قرآن است مَأْتِ سَيْفٌ حَسْبُكَ گفت این در شأن منافقان است که رَبَّ الْعَرَةِ میگویند در صفت ایشان «وَأَنذِ الْقَوْمَ الْآخِرِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا» الآية صدی گفت در شأن نعیم بن معمر الانصعی آمد که پیش مصطفی (ص) میآمد، و احبار مشرکان و اسرار ایشان میگفت، پیش مشرکان میشد، و احبار و اسرار مصطفی (ص) و مسلمانان ما ایشان میگفت، و خواست ما از هر دو جانب آمن باشد پس رسول خدا (ص) بفرمود تا او را از حصرت وی براندد، تا بیر دریس وی بیاید

السورة الثالثة

قوله تعالى «وَإِذَا حُتِّمَتْ نَجْوَى» الآية - حلیل و حار، حدای سرر کواری کرد گار مهربان بیکو کار، حلّ حلاله، و تقدست اسمائوه، و تعالت صفاته، دریس آمت رهبران خود را می تعلیم کند تا داب عشرت و صحت، که هر که آراسته ادب باشد شایسته صحت باشد و صحت سه قسم است یکی ناحق است تأدب موافقت، دیگر ما خلق است تأدب ماصحت، سیوم ما نفس است تأدب مخالفت و هر آن کس

که پرورده این آداب بیست ویرا ما راه **مصطفی (ص)** هیچ کار بیست و در عالم
لااله الا الله ویرا قدر بیست و رب العزة حلّ حلاله **مصطفی (ص)** را اول آراسته ادب
کرد، چنانکه درحضر است « اَدْنَسِي رَتِي فَاحْسَن تَأْدِيبِي » لاحرم شب معراج در
آن مقام اعظم، ادب حضرت بحای آورد، ثواب العزة از وی نارگفت « مَارَاعَ الصَّبْرُ
وَمَا طَعِي »، و ما خلق خدا ادب صحبت مکه داشت، تا از وی نارگفت « وَ إِنَّكَ
لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ » و اصول آداب صحبت در معاملات ما حق آست که علم در هر
معاملت بکار داری، و شریعت را بررگ داری، و بکار داری فرماها از تمثیها پرهیز
کسی، و سنت و اهل آن گرامی داری، و از بدعت و اهل آن پرهیزی، و از حای
تهمت و گمان مرجیزی، و در پرستش خدای حلّ حلاله، از وسوس و عادات ریا و
چهل و کاهلی دور باشی، و از حویشتن آرائی متعدد برخلاف سنت پرهیز کسی، و
بوافل کردارها پوشیده داری، و الله را در عملت مام سری، و هرل در جدّ بیامیزی، و
شریعت و دین ساری بداری، و بر گفتار و رفتار و دیدار و خوردن و حقش و حرکت
و سکون و رع کار فرمائی، و بهیج وقت از حویشتن راسی باشی، و رچه بر صدق و
صفا و ورکار گذاری، بلکه پیوسته از خود ناحشود باشی، و بوقت در همه حال
بر خود واجب دانی رسول (ص) گفته است « أَنَّهُ لَيُعَانِ قَلْبِي، فَاسْتَعِزَّ اللَّهُ فِي كُلِّ
يَوْمٍ مِائَةَ مَرَّةٍ (۱) » و انور پند نظامی در صفا و صدق خویش چنان از خود ناحشود
بود که که تسبیح وی آن بودی که روی ناحود کردی، و ناگشت ناحود اشارت
کردی که مدرس روزگاری وصحابة **مصطفی (ص)** در صفا دین خویش چنان از خود
ناحشود بودیدی که روایت کند از معاد که بدر حایها شدی و گفتی تعالوا
نؤمن ساعة

پیر طریقت سحی گفته، و درین موصع لایق است، گفت خداوند! يك دل پردرد دارم، و يك خان پر زحر، عزیز دو کیتی! این بیچاره را چه تدبیر؟ خداوند! درماندم نه از تو، و لکن درماندم در تو! اگر هیچ عاقل ناشم کوئی کجائی؟ و چون ما در گاه آئیم، در را شکشائی! خداوند! چون بومیدی در ظاهر اسلام حرامان است، و امید در عین حقیقت می شک نقصان است، میان این و آن رهی را ما توجه درمان است؟ چون شکیمائی در شریعت از پسندیدگی مشان است، و ماشکیمائی در حقیقت عین فرمان است، میان این و آن رهی را ما توجه برهان است؟ خداوند! هر کس را آتش در دلاست، و این بیچاره را در خان از آست که هر کس را سروسامان است، و این درویش می سروسامان است!

اما اصول آداب صحبت در معاملات ماحلق آست که بصیحت کردن و شفقت بودن از هیچ مسلمان نارنگیری، و خود را از همه کس کمتر دانی، و حق همه کس فرا پیش خویش داری، و اصاف همه از خود بدهی، بطریق ایشان و مواسات و حسن الحلق، و از حلال و معارضه مرادرا و دروغ در کردن ایشان پرهیزی، و نامر صریح و بهی صریح از ایشان در جواهی، و ایشان را سخن درشت و جواب ماحوش نگویی یوسف حسین واری گفت از دو الون مصری پرسیدم که ما که صحبت دارم؟ فقال مَنْ لاسلك ولا يُكر عليك حالاً من احوالك، ولا يتغير تغيرك، و این کان عطیماً، فانك احوح ماتكون اشد ما كنت تغيراً، گفت صحبت ما کسی کی که مرا را ملك بود، یعنی آنچه دارد بخود ندارد، و آن خویش نداند، که هر کجا حصومتی است از آنجا افتادست که تو ومن در میاست چون تو ومن از میان بر حیرد، هیچ حصومت نماد، گفتا و هیچ حالی را از احوال تو بر تو مگر نگردد، و داد که نه معصومی، که عیب تو راه نیابد، و در دوستی انکار حال دوست خود محال

است دوستی آنها است که انکار در میان نیست

حکایت کند که مردی را رمی بود، و دزدکاری مرقه بود، و يك چشم آن در
سپید بود، و مرد از آن عیب بیخبر بود بفرط المحبة چون آن محبت کم گشت، در
را گفت این سپیدی کی پدید آمد؟ گفت آنگاه که محبت ما اندر دل تو
نقصان گرفت

گفت ولا يتغير تغيرك، متغیر نگردد متغیر تو، گرچه آن تغیر بررگه باشد،
از بهر آنکه هر چند که تو متغیرتر باشی بدوست محتاج تر باشی و شاید که معنی
اس سخن آن بود که صحت ناحق کن، نه ناحق، که متغیر گردید چون تو متغیر
گردی، و او که متغیر خلق متغیر نگردد حق است حل حلاله، پس این راه نمودن
سردن از خلق است و پندستن ناحق

« لا إلهَ إلاَّ هو » - لا در کلمه شهادت گرچه صورت می دارد عایت انانیت
و بهایت تحقیق، اشارت از باب معرفت آنست که لا در ابتداء کلمت می اعیار است،
و الا الله اثبات حلال الهیت، یعنی که تا اعیار شمامی از دل بیرون نسکی، حقیقت
ثبوت حلال الهیت در دلت سکیه وار مبرل نکند
چو لا از صدر انسانی فکمدت در ره حیرت

پس از مود الهیت الله آی از الا

سیسی حار و حاشا کی در بر ده، چون مراشی

کمر بست و مرق استاد مر راه شهادت لا

در حکایت بیازند که مردی فرا شلی گفت ما فانکر چرا همه الله گوئی و
« لا اله الا الله »، نگویی؟ شلی گفت لا بحر لسانی بکلمه الحود کلمت حدود
گفتن کار بحر ان است، و فروستن دست و پی مروی را نشان است بحواهم که

رمان حوش بدان بیالایم آن مرد گفت اریں بلندتر حواهم؛ شبلی گفت 'أَحْسَى
 أَنْ أُوْحِدَ فِي وَحْشَةِ الْجَدِّ، بِرَسْمٍ كَمَا نَحْنُ وَحْشَتُ جَدِّهِ وَنَحْنُ، وَبِعَرَّائِنَاتٍ بِرَسْمٍ
 كَمَا نَحْنُ قُوًى تَرَحُّوا هُمْ؟' شبلی گفت 'قُلْ اللَّهُ نَمَّ دَرَهْمٌ' آن مرد فمره ای
 برکشید، وکالد ار حال حالی کرد شبلی گفت 'رُوحٌ حَتَّ قَرْنَتْ قَدُعَيْتِ
 فَاحَاتِ'

'لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ' - 'جامع' نامی است از نامهای خداوند
 حلّ حلاله و معنی جامع در وصف وی آنست که بهم آورده آب و آتش است در يك
 سبک، نماینده جهان فراع است در دیده تنگ، و بهم آورده صدها در يك تن،
 حرارت و برودت و رطوبت و یسوست و آنکه احرا و اعصاب مختلف در ترکیب آدمی
 بهم آورده، و همه درهم ساخته، و صدها درهم پیوسته، و چنانکه خود حواس ترقیب
 آن نداده، 'يَقُولُ تَعَالَى' 'بِحُسْنٍ خَلَقْنَاهُمْ وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ' بار فردا برستاحیر بهم
 آرد، و جمع کند آن استخوانها و گوشت و پوست آدمی که بر رنده، و دره دره در
 عالم پیرکنده شده، 'فَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ' 'وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ'

گفت احبار گفت فرشتهای بر صحره بیت المقدس مایستد، و فرمان حق
 گوید اِيهَا الْعِظَامُ الْبَالِيَةُ، وَالْاَوْصَالُ الْمُتَقَطَّعَةُ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ بِأَمْرٍ كُنَّ أَرْبَعٌ نَحْتِصُّ
 لِمَصْلِ الْقَصَا، و روی ابوهریره عن التی (ص) قَالَ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ 'لِيُحْيِيَ
 حِمْلَةَ عَرْشِي فَيَحْيِيَهُمْ، ثُمَّ يَقُولُ وَلِيُحْيِيَ حَمْرِيْلَ وَمِيكَائِيْلَ وَاسْرَافِيْلَ فَيَحْيِيَهُمْ،
 ثُمَّ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مَالُ الْأَرْوَاحِ، فَيُؤْتِيْ بِهَا، فَتَتَوَحَّجُ أَرْوَاحُ الْمُسْلِمِينَ نَوْرًا، وَالْأُخْرَى
 ظُلْمَةً، فَيَقْصُصُهَا جَمِيعًا، فَيُلْقِيْهَا فِي الصُّورِ ثُمَّ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَاسْرَافِيْلَ أَفْصَحْ بَهْجَةً
 الْمَيِّتِ فَتَخْرُجُ الْأَرْوَاحُ مِنَ الصُّورِ كَأَنَّهَا التَّحِلُّ قَدْ عَلِمَتْ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، فَيَقُولُ
 الْحَبَّارُ وَ عَرَّتِي وَ حَلَالِي لَيَرَحْمَنُ كُلُّ رُوحٍ إِلَى حَسْبِهِ، فَتَأْتِي الْأَرْوَاحُ، فَتُدْحَلُ

فَإِلَى الْأَرْضِ عَلَى الْأَحْصَادِ ثُمَّ نَدْخُلُ فِي الْحَيَاثِيمِ، فَتَمُتُنِي فِي الْأَحْصَادِ كَمَا تَمُتُنِي النَّفْسُ
فِي الدُّنْيَا

قوله «فَدَاكُمْ فِي الْمَافِقِينَ وَتَمُنِي» - اریحایا تا آخر وردِ قصه منافقان
است، ایشان که ارباب تحلیطاند، و احوال سقیم دارند، آرزوهای مُحال میکنند،
که مؤمنان را چون خود میجوایند، و عصمت خون و مال را از رحاب امن میطلبند،
و با هر کس روی میکند «يُرِيدُونَ أَن يُامَنُوا بِكُمْ وَيُؤْمِنُوا بِقَوْمِهِمْ» - رب العزة
مؤمنان را گفت از روی اشارت اندر این آیت که «أَفَرَدُوا الْقَدَّ فِيهِمْ، أَنَّهُمْ أَعْدَائِي لَا بَالُ لِي
بِهِمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» ایشان دشمنان ماند، رضاء ما در دنیا و عقبی در دل
ایشان منزل نکند، و ایشان را بپسندد «فَمَا يَوْمُهُمْ وَأَيُّهُمْ» و لا تُطَاقُوهُمْ بِحَالٍ،
و لا تَعَاشِرُوهُمْ، «و لا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِيًّا وَ لا نَصِيرًا»

۱۷ - النوبة الاولى

قوله تعالى «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ» سرا نیست و حلال نیست مؤمن را، «أَن يُقْتَلَ
مُؤْمِنًا» که هر کس مؤمن کشد، «إِلَّا نَطَّأ» مگر که خطائی افتد، «وَمَنْ قَتَلَ
مُؤْمِنًا حَطًّا» و اگر خطائی افتد، و مؤمن را کشد بخطا، «فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ»
کفارت آن آراد کردن سده گرویده است [میان او و میان خدا]، «وَدِيَّةٌ
مُّسَلَّمَةٌ» و دیتی تمام سپرده، «إِلَى أَهْلِهِ» مأولیه آن کشته، «إِلَّا أَن يَصَّدَّقُوا»
مگر اولیاء خون سحشند [همه با چیری از آن]، «فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَّكُمْ»
اگر چنین است که این کشته از قومی است که دشمنانند شما را، «وَهُوَ مُؤْمِنٌ»
اما کشته گرویده بود، «فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ» [دیت نیست، اما] آراد کردن
برده گرویده ناید [میان کشنده و میان خدا]، «وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ يَبْسُطُونَ يَدَهُمْ

مِثَاقُ» و اگر این کشته از قومی است که میان شما و میان ایشان پیمانی است و
 صلحی، «فَدِيَّةٌ مُسَلَّمَةٌ» دیتی باید سپرده، «إِلَىٰ أَهْلِهِ»، واولیاء کشته، «وَتَحْرِيرُ
 رَقَةٍ مُّؤَمَّنَةٍ» و آزاد کردن برده گرویده، «فَمَنْ لَمْ يَجِدْ» هر که برده بیابد،
 «فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ» بروی است دوره دوماه پیوسته، «تَوَنَّةً مِنَ اللَّهِ» بازگشت
 را نا حدای [و این بازپدیدرفتن است از حدای]، «وَكُلَّنَّ اللَّهُ عَلِيماً حَكِيماً» (۹۳) و
 حدای دانایست راست دانش همیشه

«وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِماً مُّتَعِدّاً» و هر که گرویده ای را کشد بقصد کشتن فرا سر
 وی شده، «فَحَرَّأُوهُ حَرَّمٌ» ادرانی وی دورحست، «حَالِداً فِيهَا» حاو دان در آن،
 «وَعَصَبَ اللَّهِ عَلَيْهِ»، و حشم الله بروی، «وَلَعْنَةُ» و لعنت از الله برو، «وَأَعَدَّ لَهُ عَذَاباً
 عَظِيماً» (۹۴) و ساحت حدای ویرا عدامی مردک

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ای ایشان که مگرویدید، «إِذَا صَرَرْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»
 هنگامی که درسربید (۱) [حائی در رمیی]، «فَتَيَسَّوْا» بیک برسید و نگاه کنید،
 «وَلَا تَقُولُوا» و مگوئید، «لَيْسَ أَلْقَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامُ» کسی را که سلام کرد بر شما،
 [و شما را گفت که مسلمان]، «لَسْتَ مُؤْمِماً» نو گرویده نه ای، و آمن کرده نه ای،
 «تَتَمَتُّونَ عَرَصَ الْخَبْرَةِ الدُّنْيَا» چیر این حهای میجوئید که دردست آید، «فَعِذَّ اللَّهُ»
 مردبک خدا است شما را، «مَعَايِمُ كَثِيرَةً» عییمتهای فراوان [که در دست شما
 خواهد داد از کافران]، «كَذَلِكَ كُنتُمْ مِنْ قَبْلُ» شما اول همچنان بودماید [اول
 ربان فرا دادید تا نار که در شرائط و شرایط آمدید]، «فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ» و الله بر شما
 سپاس بهاد [با عالمان و عاملان گشتید]، «فَتَيَسَّوْا» بر حای خویش بید (۲) و بهر
 رسید، «إِنَّ اللَّهَ كُلَّ يَمَّا تَعْمَلُونَ خَبِيراً» (۹۵) که الله تعالی نا چه شما میکید داناست،
 [و از کرده شما آگاه]

«إِلَّا الْمُتَصَمِّينَ» مکر آب تافگان و کوفتگان ، «مِنَ الرِّحَالِ وَالْإِثَاءِ وَالْوِلْدَانِ» از مردان و زنان و کودکان ، «لَا يَسْتَطِيعُونَ حَبْلَةً» رستی را حیلتنی میدادند ، «وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا» (٩٨) و راه فرا محرت نمیآوردند
 «فَأُولَئِكَ عَنِ اللَّهِ أَنْ يَعُوَّ عَنْهُمْ» ایاشد که الله تر حویشتن واحب کرد که ایاشاب را عمو کند ، «وَكُلَّ اللَّهُ عَفْوَاً عَمُوراً» (٩٩) و حدای فرا گذاردند ایست
 آمروده

النوبة الثانية

قوله تعالى «وَمَا كُنْ لِإِيْمَانٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِماً آلَ حَطَّاءَ» الآية - سب برول این آیت آن بود که عیاش بن ابی ربيعة المحرومی ، برادر هم مادر نوحهل ، نه مکه مسلمان شد ، و از بیم مشرکان اظهار اسلام نمی نداشت کردن ، بگریخت و نه مدینه شد ، بشعی از شمعهای مدینه اندر حای حصن فرود آمد ، مادر وی اسماء بنت محزومة ار آن رفتن وی حرع عظیم کرد ، و پسران خود را گفت نوحهل و حارث بنی هشام که «وَاللَّهِ لَا يُطْلِقُنِي سَقْفٌ وَلَا أُدْرِقُ طَعَاماً حَتَّى تَأْتُونِي بِهِ» ، والله که حدود را در صحرا ندارم ، و هیچ حانه دریانم ، و هیچ طعام بکمر ندارم ، تا آنکه که عیاش را بر من نار آرید ایشان رفتند بطلب وی او را دریافتند نه مدینه ، گفتند مادر تر حرع کرد هر چند صعب تر ، و سوگند یاد کرد که طعام و شراب بخورد ، و در حانه بشود ، تا تو بروی نار بسوی آنکه گفتند ما عهد کردم با تو که مرقو هیچ روز نکسیم ، و بر اربین دس که اختیار کردمای برگردانیم ، و ما بهیج گونه بر حایم او را نفرقتند و ار آنجا که بود بیرون آوردند ، و در حال نقص عهد کردند ، و او را استوار بستند ، و هر روز صد بار یانه میردند ، تا او را بر مادر آوردند مادر او را گفت

والله که ترا اریں مسدئر هام، وار آفتاب گرم بسایه نارسشام تا اریں دین مر مگردی، و بدین خود نار بیائی عیاش آن همگام معراده ایشان برفت، و کلمه‌ای که ایشان را مراد بود نگفت، و بدین ایشان نار گشت پس روزی حارث بن یرید فرا عیاش رسید، و گفت ای عیاش، اگر آن دین که بر آن بودی هدی بود، پس از راه هدی نارماندی، و کرصلالت بود برصلالت یکچند بودی عیاش حشم گرفت اریں سخنان، فقال والله لا ألقاك حالياً إلا قتلتك، گفت والله که ترا حالی به بیسم که ترا مکشم پس عیاش دیگر ناره بدین اسلام بحقیقت نار گشت، و به هدی به رسول خدا (ص) هجرت کرد و در آن پس حارث بن یرید مسلمان گشت و هجرت کرد عیاش از مسلمانان و هجرت حارث به بحر بود روزی ناگاه بروی رسید بحاب فنا، صرستی رد، و او را مکشت پس مردم و مرا ملامت کردند که و یحك مادا صمت، چه کار است این که تو کردی، وی مسلمان بود و مهاجر، عیاش دلتسک گشت، بر رسول خدا (ص) شد در آن حالت آن آمد «وما كل لئؤمن أن يقتل مؤمراً أخطأ» ای و ما یسعی لمؤمن أن یقتل مؤمراً بمعبر حقرة التة، إلا أنه قد یحطی المؤمن بالقتل»

این سخن صورت استنسا دارد، اما به حقیقت استنسا است ارسخ گذشته، بلکه سخن اندر «یقتل مؤمراً» تمام شد، و منقطع گشت، پس برسیل استیفاء گفت «الأخطأ» بمعنی «إلا أنه قد یحطی المؤمن بالقتل» و «إلا» باین معنی در قرآن فراوان است، و در وجوه و بطائر بیان آن کرده شود ان شاء الله این قول رجاح است که گفتیم در معنی آیت، و قول یوعیده همین است در معنی، فقال ما كان لمؤمن أن یقتل مؤمراً علی حال إلا ان یقتله خطأ، فإن قناه خطأ فعليه ما قال الله تعالی و گفته اند الا بمعنی لکن است مؤمن را سرا بیست که مؤمن کشد، لکن اگر

خطائی افتد کفارت آن آراد کردن سنده ایست گرویده ، و دیتی تمام سپرده ، فذلک قوله تعالیٰ « وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِماً خَطْأً فَتَحْرِيرُ رَقَةٍ مُؤْمِمَةٍ » ، و رقه مؤمه اوست که حدایرا عروحل بمعودی شماسد ، و رسول (ص) را بیعامیری ، و احکام شریعت را ملترم سود ، وصحّ فی الحصر انّ معاویة بن الحکم السلمي جاء الى رسول الله (ص) فقال انّ لی حاریة ترعی قبل احد ، فادر کتھا ، وقد احدث الذنب شاه عن عمها ، وانا رجل من بی آدم ، آسف کما یأسفون ، وأعصب کما یعصون لکن صککتها صکة فی وجهها ، قال قطم ذلك علی رسول الله (ص) ، قال فقلت ما رسول الله الا اعتقها ، قال ایتنی بها ، فأیتنها فقال لها ایمن الله یا حاریة ، قالت فی السماء قال ومن انا ، قالت انت رسول الله فقال اعتقها فایتها مؤمة

و بدان که قتل ار سه حال بیرون نیست یا قتل عمد ، یا قتل خطا ، یا شه عمد و در هر سه حال بذهب شاهی کفارت بر کشیده واجب است و سب و مباشرت در و حوب کفارت یکسان است ، تا اگر کسی در راه مردمان را چاهی کند ، و کسی در آن چاه افتد و بمیرد ، یا گواهی دروغ دهد ، تا کسی را سب آن گواهی نکشد ، یا اکراه کند بر کسی تا دیگری را نکشد ، کفارت بر همه واجب شود و اگر بر روی نارور را صرمتی بر شکم رید تا فرزد بپسکند ، کفارت واجب شود ، و اگر دو فرزد بپسکند دو کفارت واجب شود و اگر کسی خود را نکشد ، یا سنده خود را نکشد ، کفارت واجب شود و اگر جماعتی هار داسنان (۱) شود تا یکی را نکشد ، قول درست آست که بر هر یکی کفارتی واجب شود و فرق نیست میان آنکه قتیل آراد باشد یا سنده ، کودک یا بالغ ، مسلمان یا دمی ، و همچنین فرق نیست اگر قاتل بالغ باشد یا کودک ، عاقل باشد یا دیوانه ، آراد یا سنده ، و حوب کفارت در همه یکسان

است ایست احکام کفارت

و کفارت واحی است ارواحات قتل رُوی عن واسله فی الاسقع ، قال اُتیا رسول الله (ص) بصاحبه لما قد استوح التار بالقتل ، فقال « اَعِيقُوا عَمَهُ رَقَةً يُعْتَقِرُ اللهُ كُلُّ عَصُو مِنْهَا عَصَوْأَمِهِ مِنَ التَّارِ » این حر حَرَّت شافعی است مر اصحاب رأی ، که ایشان گفتند در قتل عمد کفارت واحب بیست ، و درین حریان قتل عمد است که تا قتل عمد بود ، مرد مستوح آتش نکردد واحب دوم ار واحات قتل دیت است ، چنانکه رب العرة گفت « وَ دِیَّةٌ مُسَلَّمَةٌ اِلٰی اَهْلِهِ » ، یعنی و دیه کامله اِلٰی اهل القتل الدین برئهم ویرنونه و دیت بر سه سرست دیت محصه مؤخل بر عاقله ، و دیت معلطه حال واحب در مال قائل ، و دیت معاطه مؤخل بر عاقله و این تقسیم ار آست که قتل بر سه سرست عمد محص ، و خطاً محص ، و عمد خطاً عمد محص آست که هم در فعل و هم در قصد عمد بود ، چنانکه شمشیر یا نگارد یا بچیری که عالباً نکشد قصد قتل وی کند موجب این قتل قصاص است ، یادیت معلطه در مال قائل ، اگر عمو نکشد و معلطه درین دیت ار سه وجه است درس آست چنانکه در حر بیاید ثلاثون حقة ، و ثلاثون حدة ، و أربعون حلفة ، فی بطوبها اولادها و در حلول است که وقتی واحب شود بی تأخیل ، و در مال قائل واحب شود که عاقله بحتل نکشد صرب دوم خطاً محص است که به در فعل وی عمد بود و به در قصد وی ، چنانکه بیری برعی اندارد ، یا بچیری دیگر ار انواع صید ، یا ششانه ، و بر آدمشی آید ، و کشته شود موجب این قتل دیت محصه است بر عاقله ، و ار سه وجه درین دیت تحفیف است درس ، و در تأخیل ، و در و حوب آن بر عاقله صرب سیوم عمد خطا است ، که در فعل وی عمد بود ، و در قصد وی خطا ، چنانکه کسی را تازیانه ای برید و بمبرد ، در اغلب عادات ناین چنین تازیانه هیچ قصد قتل نکند ،

پس اگر میبرد مادر باشد، و عمد خطا بود • موجب این قتل دیت معافیه است بر عاقله، و اگر يك وجه درین دیت تعلیط است، و آن آنست که سنّ مهین واجب شود، و اگر دو وجه تحمیف که هم مؤثّل است و هم بر عاقله واجب است

این بیان اقسام دیت است، اما قدر و اندازه دیت بر پنج رشت است اول دیت مسلمان است صد تا اشتر دوم دیت جهود و نرسا است ثلث دیت مسلمان سیوم دیت محوسی است خمس دیت جهود و نرسا چهارم قیمت مردگان است چندانکه بود، و اگر چه بر دیت آزادگان بفرایند اما مذهب اصحاب رأی بر دیت آزادگان بفرایند، بلکه از آن ده درم واکم کنند و شافعی گفته است حراح العبد من قيمة كحراح الغريم دية پنجم رست دیت چندانست عزة عداوامة، چنانکه رسول (ص) حکم کرده، و عزة حیار باشد، و حیار آنست که کم از هفت ساله باشد، پس اگر این عزة بدست بیاید پنج یا اشتر واجب شود، که نصف العشر دیت مسلمان باشد ایست قول صحیح، والله اعلم

«أَلَا أَنْ يَصَّدَّقُوا» - یعنی يتصدقوا، فَيَعْمُوا او يَتَرَكَوا الدِّينَ این تشدید که بر صاد است از بهر آن تاء است که پنهان است و در آن مدغم، که در اصل يتصدقوا است و گفته اند آلا در قرآن بر وجه است یکی بمعنی استثناء، چنانکه در سورة الرحرف گفت «أَلَا جَلَاءُ يَوْمَئِذٍ يَعْصِرُ لَمَعُهَا نَارًا لِّلْمُتَّقِينَ»، و در سورة الفرقان گفت «وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ»، تا آنجا که گفت «أَلَا مَنْ بَابِ وَأَنْ» وجه دوم شبه استسا است اما به حقیقت استسا است، چنانکه در سورة الاعراف گفت «قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نِعْمًا وَلَا ضَرًّا»، ایضا سخن منقطع گشت، پس بر سیل استیفاء گفت «أَلَا مَا شَاءَ اللَّهُ»، فَاِنَّهُ يُصِيبُنِي مَا شَاءَ اللَّهُ، و بطیر این در سورة یونس است «قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا أَلَا مَا شَاءَ اللَّهُ»، و در سورة

الانعام «ولا آحاف مأثور کون به آلا آله يشاء رتب شيئا» در سورة الاعراف «وما يَكُونُ لَما أَنْ نَعُوذَ فِيها إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رِشْواً»، و در سورة الدخان «لَا يَدْعُونَ فِيها الْمَوْتَ إِلَّا التَّوَتَّةَ الْأُولَى»، و در سورة العاشية «لَسْتُ عَلَيْهِمْ مُصِيطِرٌ إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ»، و امثال این در قرآن فراوان است و چه سیوم رَلامعی احمار است، چنانکه در سورة الحجر گفت «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِندَنا حَرِائِشٌ» بطبر این «إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا شَرٌّ مِثْلُنا»، «إِنْ نَحْنُ إِلَّا شَرٌّ مِثْلُكُمْ»، «إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِى صِلالٍ كَبِيرٍ» و چه چهارم بمعنی غیر، چنانکه در سورة الانبياء گفت «لو كانَ فِيهِما آلَها إِلَّا اللَّهُ لَقَسَدَنا»، بمعنی غیرالله و هر جا که گفت در قرآن «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» بمعنی آنست که لا اله غیرالله «فان كانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٌّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَةٍ مُؤْمِنَةٍ» يعنى و إِنْ كانَ هَذا المَقْتُولُ حَطًّا مِنْ قَوْمٍ كَفَّارٍ أَهْلِ الحَرْبِ، فَتَحْرِيرُ رَقَةٍ مُؤْمِنَةٍ كَفَّارَةٌ لِلْقَتْلِ، وَلا دِيَّةٌ، لَأَنَّ عَصَتَهُ وَأَهْلَهُ كَفَّارٌ فَلَا يَرِنُونَ دِيَّةً، و ما لهم فى المسلمین میگوید اگر این کشته محطاً از قومى باشد که اهل حرب باشد، کفارت قتل و احب باشد بر کشیده، که آن میان سده و میان حق است حلّ حلاله اما دیت واجب نشود که مصرف دیت عصبه و کسان مقتول اند، و عصبه و کسان وی اینجا حریبان اند که مال ایشان خود فیء مسلمانان است، و میراث دار این قتیل نه اند گلسی گفت این در شأن مرد اس عمر و آمد که اسامه رید نکشت او را محطاً، و قوم وی کافر بودند و حریبان

«وَإِنْ كانَ مِنْ قَوْمٍ بِيْكُمْ وَبِيْهِمْ مِيثاقٌ» - و اگر آن کشته مؤمن از گروهى باشد که عهد دارند با رسول خدا، يعنى که اهل دمت باشد، هم کفارت واجب شود و هم دیت و این دیت بقوم وی دهد که عاقله وی هم نباشد اگر کسی گوید چو ست که دیت قتل حطاً و شه عمد بر عاقله واجب

کرده‌اند که حمایت مکرده‌اند؟ و آنکس که حمایت قتل کرده است بروی چیری‌ار دیت واحب بدست؟ حواب آنست که کار حون در شرع مابن احتیاط تمام است، و در حون آن احتیاط کرده‌اند که در چیری دیگر مکرده‌اند بهیسی که قسامت (۱) در حون رود، و در هیچ حکم دیگر مرود، و متلعات را در شرع صمان بیک چیر کسد مگر حون، که آنرا صمان کنند بدو چیر کفارت و دیت، پس محکم احتیاط این دیت بر عاقله واحب کردند، با آن مرسد که حونها بی‌ها ماند، و هدر شود و وجه این سخن آنست که عاریان و سلاحداران را عادت رفته است که پیوسته آنرا استعمال می‌کند، و بسیار افتد که آرمایش خوشتن را با آن باری کسد، و بسیار افتد خطا در آن، چنانکه احترا ر کردن از آن دشحوار باشد، اگر هر کسی که خطائی اردست وی بیاید، درین کار بروی دیتی تمام واحب شدی، احصافی بودی در حق وی، و عاقبت آن بودی که مال وی سمندی و حون آن کشته هدر شدی پس بر عاقله واحب کردند هر یکی را اندکی مال، چنانکه در آن احصافی سود، و عاقبت آن اهدار الذم باشد و بر عاقله ورثه قتل اند، آنکه که دووا العرس باشد، چون از وی میراث می‌گیرند، روا باشد که اندر قتل خطا دیت از بهر وی بدهند معنی دیگر اگر دیت خطا هم بر قابل واحب کردند، بعد از آنکه استعمال آلت حرب لایذ است، و احترا ر قتل و حرح دشحوار، عاریان و حکیان از آب تقاعد نمودند (۲)، و استعمال مکر دندید (۳)، و بوقت حاجت بددل بودند (۴) و آنکه حلل در اسلام راه بردید (۵) و مردم از اعرار دین اسلام واعلاء کلمه حق نارماندند (۶)

۱ - القسامة بالفتح، وهي الايمان تقسم على اولياء العيل اذا ادعوا الدم (مجمع)

۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ - نسخة سودندی، مکر دندی، بودندی، راه بردی،

پس اربین جهت دیت خطا و شبه عمد مرعافله واجب کردند، و این اجماع اتمست و اتفاق اهل سنت، و کس خلاف نکرده است در آن، مگر جماعتی از **حوارج** که بر مال قاتل واجب دیدماید، و آن حرق اجماع مسلمانان است، و مذهب اهل سنت و دین حق آنست که بیان کردیم، والله اعلم

«فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فِصْيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِّنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا» - میگوید هر که را سدهای (۱) باشد که آراده کند، کفارت قتل را دوماه پیوسته روزه دارد اگر روزه می‌عدری نگشاید چندانکه روزه داشته باشد نیکار نیست، و اگر سر باید گرفت، و اگر رزی را حیض رسد و پرا عدر ظاهر است، و ارسر نباید گرفت، و اگر بیمار شود دو قولی است، و اگر سفری بیرون شود اصحاب **شافعی** را در آن دو طریق است، و اگر ماه رمضان پیش آید یا روزه بحر و ایام التشریق، تنایع منقطع شود، که روزه کار دیگر روزه پیوسته میتوان داشت وی در آن معدوم نیست و اگر طاققت روزه داشتن ندارد **شافعی** را دو قولست که اطعام بجای آن بشیید یا نه، و درست آنست که بشیید بجای آن طاهر قرآن را، والله اعلم

قوله «وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمَرًا مُتَعَمِّدًا» الآية - این آیت در شأن **مقیس بن صفاة** الیهی آمد که برادر خود را **هشام بن صفاة** در **بني الحار** کشته یافت، **مقیس** آمد، و با رسول خدا (ص) گفت رسول (ص) مردی را از **بنی قهر** ماوی فرستاد، و پیغام داد که اگر قاتل **هشام** میدادید بدست برادر وی **مقیس** را دهید، تا قصاص کند، و اگر نمیدادید دیت وی بدهید **قهری** پیغام رسول خدا (ص) با ایشان کرد، ایشان همه گفتند سمعاً و طاعة لله و لرسوله، گفتند ما کشنده او نمیدادیم، اما دیت بدهیم، صدقاتی بوی دادید، پس هر دو باز گشتند تا به هدیه رود شیطان **مقیس** را وسوسه کرد که دیت برادر میپذیری، را مستی عظیم باشد درین پذیرفتن

دیت، چرا این **فهری** را نکشی بحای برادر، و تشقی حاصل مکی؟ و سوسه شیطان او را بر آن داشت که آن مرد را نکشت، و آنکه این شعر را نگفت

قَتَلْتُ نَهْ قَهْرًا وَ حَتَلْتُ عَقْلَهْ

سُرَاةُ نَمِی التَّخْلَرِ اِزْمَانَهْ فَاَرَعْ

وَ اَدْرَكْتُ ثَارِی وَ اصْطَحْتُ مَوْتَدَا

وَ كُنْتُ اِلَى الْاَوْثَانِ اَوَّلَ رَاَحِعْ

مرغ شده، و نه مکه ناز شد، تا زور فتح مکه رسول خدا (ص) او را نکشت در کفر و درشأن وی از آسمان این آیت آمد: «وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مَتَعْنِدًا مَحْرَاوَهْ حَتْمًا حَالِدًا فِيهَا» یعنی مکفره وارتداده عن الإسلام

اختلاف است در میان علما در حکم این آیت، قومی گفتند از **حوارج** و **معتزله** که این در حق مؤمن آمده است، که چون مؤمنی را نکشد کافر شود، و حاوید در آتش بنامند، و این مذهب **حوارج** است که ایشان بوعید اند گویند، و بنده را بگناه کافر داند اما **معتزله** میگویند که مؤمن بقتل مؤمن کافر نشود، لکن حاوید در دورح بنامند ایمان بحلود عذاب میگویند، اما تکفیر نمیگویند قومی دیگر از **مهرحیان** گفتند که این آیت درشأن کافر آمده است، که مؤمنی را نکشد اما مؤمن چون مؤمنی را نکشد، خود در آتش نشود، و آن کبیره ایمان ویرا ریان ندارد، و این هر سه مذهب باطل است و حلالی حق، و قول اهل سنت و اصحاب حدیث آنست که مؤمن چون مؤمنی را بقصد نکشد بآن فعل که اروی بیاید، تکفیر وی نکند، و او را از ایمان بیرون بیارند، و حلود در دورح نگویند، مگر که حوون وی بحلال دارد، که آنگه حلال شرع بود اما چون نه بر طریق استحلال بود، عاصی شود، و در ایمان وی نقصان آرد، که مذهب اهل سنت آنست که الایمان

یریدُ بالطاعة ویتقش بالمعصية، پس اگر قصاص نکشد او را، آن قصاص کفارت وی باشد، و اگر قصاص نکشد، لکن توبه کند هم کفارت وی بود، و اگر بی قصاص و می توبت از دنیا بیرون شود کار وی ما حنا است، اگر حواهد ویرا بیمار مرد، و حصم وی چشمود کند، و اگر حواهد او را بر فعل وی عذاب نکند، آنکه او را ناصل ایمان وی خلاص دهد، چنانکه وعده داده است، که رب العالمین وعده خود حلاف نکند، که حلف وعده بروی روا نیست اما وعید حلاف کند، که ترک محاربات بوکید عیس کرم است و عایت فصل، و رب العزة حل حلاله موصوف است بکرم و فصل و دلیل بر ابطال قول ایشان که گفتند سنده بقتل مؤمن کافر شود، آنست که رب العزة گفت در آن آیت که بیان قصاص کرده است «یا ایها الذین آمنوا کُتِبَ علیکمُ القصاصُ فی الَّتِلی» ، قابل و مقتول را درین آیت مؤمن نام کرد، و قصاص در قتل عمد رود لامحاله، و لیر احوت ایمان بریده نکرد میان ایشان، آنجا که گفت «مَنْ عُمِیْ لَهُ مِنْ اَحِبِّهِ شَیْءٌ» ، و بپر گفت «ذلک بحفیفٌ مِنْ رَتْکُمْ وَ رَحْمَةٌ» ، و تحفیف و رحمت نکافر برسد لامحاله حای دیگر گفت «وَ اِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ اقْتَتَلُوا» معلوم است که این اقتتال بر عمد بود نه بر خطا، و دلیل از جهت خبر آنست که رسول (ص) ما یاران خود بیعت کرد، تا آنکه شرک یارند، و هیچکس ساحق نکشند، پس گفت «مَنْ فَعَلَ مِنْ ذَلْکِ شَیْئاً، فَأَقِیْمْ عَلَیْهِ الْحَدَّ، فَهُوَ کَفَّارَةٌ لَهُ، وَ مَنْ سَتَرَ عَلَیْهِ فَأَمْرُهُ اِلَى اللَّهِ، اِنْ شَاءَ عَمَلُهُ، وَ اِنْ شَاءَ عَذَابُهُ» و حه دلالت درین خبر روشن است که اگر سنده بقتل می کفر شود، پس این خبر را معنی نباشد معترلی گفت پس چه معنی دارد این آیت که «وَمَنْ یَقْتُلْ مُؤْمِماً مُتَعَمِّدًا فَحِرَآؤُهُ مِنْهُمُ حَالِدًا فِيهَا» ، جواب وی از دو وجه است یکی آنکه این آیت در شأن کافر

آمده است که مؤمن را نکشد، چنانکه در قضاة مقيس صانه گفتیم دیگر وجه است که اگر چه در حق مؤمن آمده است، «حراؤه هتّم گفت، و در حراست از مصطفی (ص) که گفت «هو حراؤه ان حاراه و ان عاس گفت بیر. و هو حراؤه، ان شاء عدّه و ان شاء عقره» میگوید پاداش وی ایست، اگر خواهد که پاداش وی کند و به هر حای که ربّ العرّة گفت که حراه وی ایست، آن بر معنی و حوب باشد، یعنی که استیعاف (۱) آن واجب بود، بیسی که حای دیگر گفت «انما حراه الدین یحاربون الله و رسوله» الآية پس کس باشد از محاربان که اریس عقوبتها که ربّ العرّة گفت، مروی هیچ چیز (۲) فرو بیاید، تا اردیا بیرون شود، و حای دیگر گفت «و حراه سیئة سیئة مثلها»، آنکه گفت «فتن عما و اصلح فأحره علی الله» حراه سیئة اثبات کرد، آنکه عمو در آن روا داشت، بلکه بر عمو بحریر ص کرد، همچنین حراه قابل بیان کرد از وعید و تعلید، لکن روا باشد که عمو کند، و دلیل بر درستی این سخن آنست که ربّ العرّة حلّ حلاله چون کفر روا بداشت که بیامرد، سخن بر مخرج حر بیرون داد، نه بر مخرج وعید، و ذلك فی قوله تعالی «وَمَنْ يُؤَلَّ بِهِمْ أَتَى اللَّهَ بِرِجْسٍ دُونَ ذَلِكَ بِحَرِّهِ هَتَم» و حلف در حرق حلّ حلاله روا باشد، و در حق قابل سخن بر مخرج وعید بیرون داد نه بر مخرج حر، گفت «و حراؤه هتّم»، و حلف وعید در حق الله حلّ حلاله کرم و فصل باشد

اما آنچه گفت «حالداً فیها» اهل معانی گفته اند که معنی حلود دیگر است، و معنی تأبید دیگر، نه هر جا که ذکر حلود است بر معنی تأبید است قال الله تعالی «وما جعلنا لبشر من قبلك الخلد» معلومست که خلد ایضا بمعنی فنا و روال است دنیا را، نه بمعنی تأبید حای دیگر گفت «إِذَا مِنْ فَهُمْ الْمَالِدُونَ؟»

یعنی الیٰ ان تروا الذبیا و تَمَیْ پس معلوم گشت که قول معتزلی ناطل است که گفت مؤمن بقتل مؤمن حاوید در آتش بماد اما قول هرچی که گفت مؤمن بقتل مؤمن در آتش نشود، و کائنات وی ایمان ویرا ریان نداد، این سخن ناطل است و خلاف کتاب خدا است، فان الله عزوجل يقول «ان الله لا یمرأ ان یشرك به و یمعر مادون ذلك لئن شا» معمرت مطلق نگفت، بلکه نامشیت خود افکند، ما ندانید که از گناهان هست که بیامررد، و هست که بیامررد، تا آنکه که صاحب آرا عذاب کند، پس او را رهایی دهد از عذاب سسی از اسباب، تا حاوید در آتش بماد

«یا ایها الذین آمنوا انا صرتم فی سبیل الله فتشیوا» - سب تروا این آیت آن بود که خوکی از مسلمانان براه حصین میرفتند، روز سیوم ماه حرام رسیدند فرا مردی که گوسفندان بجرا داشت، مشاخصد ویرا، و نامکدیگر گفتند که فرصت یافتیم، مرد بیگانه و مال ناوی قومی گفتند پرهیزید که ماه حرام است، و قومی گفتند که ما چنین فرصت هر ساعت بیابیم، و بیر مگر دوش ماه نو بود، و امروز به از ماه حرام است این قوم که این گفتند قصد کشتن مرد کردند مرد گفت من از شما ام و مسلمانم این قوم گفتند که قصد وی داشتند که این مرد نفیت را میگوید، از سم میگوید، که من و مال خود میترسد، نه از راستی آخر آن مرد را نکشتند، و گوسفند براندد اولیاء آن کشته آمدند رسول خدای (ص)، و تشیع کردند، و گفتند ماه حرام و روز حرام و استحلال خون و مال «این آیت آمد، و رسول خدا دیت آن کشته نداد، و گوسفندان ما کسانوی رد کرد بوصالح گوید از ابن عباس که این آیت در سأن مردی آمد از بی مرة بن عوف بن سعد نام وی مرد اس بن بهیک، و از اهل فدک بود، و مسلمان بود، و از قوم وی حر وی

مسلمان بود رسول خدا (ص) لشکری بایشان فرستاد، و غالب ایشان را مرایشان امیر کرد آن قوم چون خبر داشتند که لشکر بایشان میشود، همه مگریختند، و این مرد اس برحای بایستاد (۱)، که من مسلمانم، و مرا نباید گریخت پس ترسید که اگر نه اصحاب رسول خدا اند، مرا از ایشان رنج بود، مگوهر برشد، و گو سمدان ماحود میداشت پس چون لشکر در رسید، و آوار تکبیر شنید، فرو آمد، و او بر تکبیر میکرد، و یگفت «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، أَسْأَلُكَ نَارَ دَنِّ حَارَّةٍ» بروی رسید، و او را بکشت، و گو سمد مراند پس این خبر بر رسول خدا (ص) افتاد رسول (ص) حشم گرفت، و اسامه را ملامت کرد و گفت «قتلته» و هو یقول لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» اسامه گفت یا رسول الله! آن کلمه ازیم میگفت نه اردل و اعتقاد، میخواست که تن و مال خویش بگدازد رسول (ص) گفت «فَهَلْ شَقَقْتَ عَنْ قَلْبِكَ لَتَشْرُفَ أَصْدَقُ أَمْ لَا؟» چرا دل وی شکافتی ما را معلوم شدی که راست میگوید یا دروغ؟ گفت یا رسول الله چگونه دل وی شکافتمی؟ و حال دلوی بر من چگونه روشن شدی؟ رسول گفت پس نه او را بر ما راستگوی داشتی، و نه دل وی شکافتی، این چیست که تو کردی؟ اسامه گفت یا رسول الله استمیرلی، از بهر من آمرزش حواء از خدا رسول (ص) سه بار گفت «فَكَيْفَ لَكَ بِلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ؟» بمی چوین بود آنکه لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ را حصمی کند پس رسول خدا از بهر وی آمرزش خواست، و ویرا فرمود بگردنی آراد کند پس اسامه دور کار ابو بکر و عمر و عثمان و علی دریافت علی روری او را بر قتل حواء گفت یا علی بر من امروز هیچکس از تو عزیزتر نیست، اما قتل نکردم، و بکم، بعد از آنکه رسول خدا (ص) گفت «فَكَيْفَ لَكَ بِلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ؟»

«يا ايها الذين آمنوا ادا صرتم في سبيل الله» - صرب در رمين ، حايها است در قرآن ، و آن رفتن مسافراست ميگويد هكامي كه درسرييد (١) حائي در رميسي ، «فتينوا» يك برسيد ، و نگاه كنيد حمره و كساني و حلف فتتوا حواسد ، مائه و مائه و مائه ، و التاء ، و التثنية ، و هو صفة العجلة بقول العرب تثت في امرك اي لا تعجل ، و المعنى ارفقوا ولا تعجلوا ميگويد برحاي حويش ماشيد و مشتاييد ، و بآبي فرو مكناريد باقي قرا «فتينوا» حواسد مائه و مائه و التثنية ، و هو قريب من الأول ، و قد جاء «ان التثنية من الله ، و المعجلة من الشيطان» ، فمقابلة التثنية بالمعجلة تدل على تقاربهما

اگر کسی گوید اين تين و تثت كه در آيت است هم درسر واجب است و هم در حصر ، و فرق يست ، پس چه معنی را سرر مخصوص كرد ؟ جواب آست كه اين حادثه درسر افتاد ، اربس جهت در حصر مخصوص كرد ، و سرر بر حصر نسيه ميكند ، همچنانكه رب العزة رهن درسر مخصوص كرد ، گفت «و ان كنتم على سرر ولم تجدوا كلفاً فربها مقصودة» ، و آنكه سرر نسيه داد بر حصر ، تا حكم رهن درسر و حصر يكسان گشت اينجا هم چنانست

«ولا تقولوا لنس آتينا اليكم السلام» - بي الف قراعت هدي و شامي و حمره است ، و معنی «سلم» استسلام و انقياد است چنانكه حائي ديكر گفت «و ادعوا الى الله يومئذ السلم» ، ميگويد مگوئيد کسی را كه ناشما قتال بكند و شما را مفاد شود «لست مؤمناً» كه تو مؤمن نه اي باقي قرا السلام حواسد مائه ، و هو التحية مراد آست كه مگوئيد کسی را كه نه تحيت مسلمانان شما را تحيت كرد ، يعنى بر شما سلام كرد ، و شما را گفت كه من مسلمانم «لست مؤمناً» كه تو مؤمن نه اي ، و آمن كرده نه اي ، آنچه ظاهر كرد ارا سلام ارو سدريد ، و شمشيرار وي برداريد

«تَسْمَعُونَ عَرَصَ الْحَيَوَةِ الدُّنْيَا» - یعنی وَاَنْتُمْ تَسْمَعُونَ عَرَصَ اِيْمَانِ كَوْسَمَدَانِ
 مرداس است که اسامه براند «فَيَنْدَاقُهُ مَعَانِمُ كَثِيرَةٌ» - این معانم هم عیسمتهای
 دنیوی است که از کافران با مسلمانان افتد، و هم ثواب آن جهانی، یعنی نیمی هشت
 ماقی، و ملک خاودانی از ابن عباس روایت کسد که گفت حَرَّمَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ
 أَنْ يَقُولُوا لِمَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، لَسْتَ مُؤْمِنًا، کما حَرَّمَ عَلَيْهِمُ الْمَيْتَةَ، هُوَ آمَنَ
 عَلَى حَالِهِ وَدَمِهِ، فَلَا تَرُدُّوْا عَلَيْهِ قَوْلَهُ

«كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنْ أَتَى اللَّهَ عَلَىٰكُمْ» - این حجت است بر قدویان
 که الله تعالی مت بهاد بر مؤمنان ارمیان خلق تا آن توفیق که ایشانرا داد، با ایمان
 آوردند، و راه هدی یافتند و اگر چنان بودی که قدریان گفتند که الله تعالی همه
 خلق را از بهر ایمان آفرید، پس چه معنی دارد اختصاص ایشان بمت از میان خلق؟
 چون خلق همه یکسان باشند، در همه معانی، تخصیص توفیق و مت نباشد لا بلکه
 این تخصیص هست، که رَبَّ الْعَرَةِ گفت «فَمَنْ أَتَى اللَّهَ عَلَيْكُمْ» - مت بهاد الله بر شما
 که ارمیان خلق شما را برگزید، و توفیق داد شما را با ایمان آوردید، و راه
 حق یافتید

«لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ» - این آیت در فصل مجاهدان است، و افروبی درجات
 ایشان بر درجات دیگر مسلمانان و قعود درین آیت تحلف است از جهاد، چنانکه حائمی
 دیگر گفت «وَقِيلَ اقْعُدُوا»، «وَرَحَ الْمُحَاقِمُونَ بِمَقْعَدِهِمْ»، «دَرَبَا كُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ»،
 «وَقَعْدَ الْاَدْبِیْنَ كَدُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ» این همه تحلف است از جهاد، به قعود حقیقی است
 بر حجر چون ابن آت آمد، عَدَدُ اللَّهِ بِنِ ام مكتوم بن عمرو مؤدب مصطفی (ص) و
 عَدَدُ اللَّهِ بِنِ حشش و هر دو نابینا بودند گفتند ما رسول الله رب العره فصل مجاهدان
 بر قاعدان می دهد، و سد گانرا مجاهد میبرماید، و حال ما ایست که می بینی و میدانی،

و ما را آرد روی جهاد است در آن حال حمرئیل آمد و عذر ایشان آورد «عزراوی
الضرر» غیر برص، قرائت مدنی و شامی و کمالی است، بر معنی استنسا ارقاعدان
یعنی «لایستوی القاعدون غیراً ولی الضرر» و روا باشد که نص علی الحال باشد
ماقی قراءه غیر برفع خوانند بر صفت قاعدان و معنی ضرر عمی است، و ضرر
اعمی است

مصطفی (ص) آن ساعت راں خود را بر ران ویدئات انصاری داشت، و املا
میکرد این آیت، ما وی میبوشت مراستحوان کف گفتا حمرئیل بروی در آمد، و
وحی میکراد وید گفت که ان روحی پای مبارکش پای مرا حرد کرد از گرابی
وحی تا این عذر این ۴۱ مکتوم فرو آورد و هو قوله «عزراوی الضرر»، و در میان
هر دو کلمه نهادند پس این ۴۱ مکتوم بار ماند ارعرا، و هر عراقی بیرون شدی، و گفتی
إدفعوا إلی اللواء و أقيمومی بین الضمین فابی لا استطیع ان أیر آخر او را بقادسیه
در حرب عجم بکشند و لوای سیاه ناوی

«فصل الله المحاهدين بأموالهم وأنفسهم على القاعدين درحة» - این قاعدان
اینها اصحاب عذر اند هر چند که در همت و بیت بر قصد جهاد اند اما بدرجه مجاهدان
نهند، که مجاهدان به يك درجه بالای ایشان اند، رب العالمین گفت این مجاهدان
و این قاعدان معدوران چون نولاله و اوس ربه و عبدالله حبشی، و جماعتی از
انصار، میگویند همه را و عده بهشت دادام، و هو قوله «وكلأوعداقه الحسی» این
حسی در تفسیر مصطفی (ص) بهشت است آنکه گفت «و فصل الله المحاهدين
على القاعدين احراً عظيماً» - این قاعدان نامعدوران اند، رب العزة مجاهدان را برایشان
افرونی داد، بدرجتها چنانکه گفت «درجات منه و معرفه و رحمة» این حریح
گفت الدرجه علی اولی الضرر، و الدرجات علی غیر اولی الضرر روی ابوهریره قال

قال التی « من آمن بالله ورسوله، وأقام الصلوة، وآتى الزکوة، وصام رمضان، کان حقاً علی الله ان یدخله الجنة، ماخر فی سبیل الله او جلس حیث ولدته أمه » قالوا یارسول الله افلا نُحضرُ الناسَ؟ قال « ان فی الجنة مائة درجة أعدّها الله للمجاهدين فی سبيله، بین الذرتین کما بین السماء والأرض، فاذا سألتُم الله فستلوه العردوس، فهو وسط الجنة و اعلى الحة، و فوقه العرش، ومنه تمخر اهبّار الجنة »

و گفته اند این درجات اعمالست در دنیا اسلام درجه ایست، و محرت در اسلام درجه ای، و جهاد در محرت درجه ای، و قتل در جهاد درجه ای رب العالمین و پرا بهر درجه ای فردا در بهشت درختها دهد و آنکه آن درختها که الله دهد به است و بیکویر، چنانکه گفت « و لا آخرة اکمر درجات و اکمر تعصیلاً »

قوله « ان الدین بوقیہم الملائكة » - این آیت در شأن قومی است از مشرکان مکه روز قدر ایشان را بروی مصطفی (ص) آوردند بحسبک، و ایشان شهادت گفته بودند در بهان از مشرکان، و به محرت بیامدند، و عذر نداشتند در سحاف، و مشرکان در ایشان تهمت داشتند که شهادت گفته اند ایشانرا بر عزم بحسب آوردند، کشته شدند در میان مشرکان قیس بن الولید بن المعیرة، و الولید بن عتة بن ربيعة، و قیس بن الماکة بن المعیرة، و عمرو بن امیة بن سیمان، و العلاء بن امیة بن حلف ایشانند که رب العالمین حکایت میگوید از ایشان که چون مردم مرهم رسیدند، و فلت مسلمانان دیدند، گفتند « عزّ هؤلاء دینهم » رب العالمین ایشانرا میگوید « توقیہم الملائكة » فرشتگان چون ایشانرا می میرانیدند ملائکه اسحام ملک الموت است بها، که وی بر قمر روحها موکل است، و حای دیگر میگوید « قل توقیہم مالک الموت الّدی و کلّکم »، و در لغت عرب خطای جمع بیاید که مراد از آن واحد بود، کقوله تعالی « ان یحی »، و لا نشک ان الله سبحانه واحد لا شریک له

« طالمی ابعیهم » - نصب است در حال، یعنی تَوَفَّیهِمُ الْمَلَائِكَةُ فی حال طلمهم و شرکهم « قالوا فیمَ کنتم » - فرشته ایشان را گفت شما در چه بودید؟ این سؤال توییح است و تفریح، و روا باشد که گویند معنی آنست که فیمَ کنتم؟ شما در کدام قوم بودید؟ در مشرکان یا در مسلمانان؟ « قالوا کُنَّا مُسْتَصْعِینَ » - ایشان حواب دادند که ما در رمین مکه مقهوران و عاقران بودیم، طاقت اظهار ایمان نداشتیم، و ما را بکراهیت با خود بیرون آوردند بحکم فرشتگان گفتند « أَلَمْ نَكُنْ اَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجَرُوا فِيهَا؟ » رمین هدیمه فراح سود، و آمس سود، ناآسا حشرت کردید؟ سعید بن حبیر گفت « أَلَمْ نَكُنْ اَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجَرُوا فِيهَا؟ » قال اذا عُمِلَ بِالْمَعَاصِي فَاحْرَحَ مِنْهَا و روی ان السی قال « مَنْ وَرَّ مَدِينَةَ مِنْ اَرْضِ اِلَى اَرْضٍ وَ اِنْ كَانَ شِرَاءً مِنْ الْأَرْضِ اسْتَوَحَّ بِهِ الْحَتَّةُ وَ كَانَ رَفِيقُ اَبِيهِ اِبْرَاهِيمَ وَ سِبْهَ مُحَمَّدٍ

پس رب العالمین ایشانرا دروغ رن کرد، نا بچه گفتند، و حرداد پیمامر حویش را که ایشان استطاعت حشرت داشتند و نکردند، لاحرم مأوای ایشان دورح است « فَأُولَئِكَ مَاوِيَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَا ت مَصِيرًا » - بدشدنگاهی که آنست آنکه معدوران را استثنا کرد گفت « إِلَّا الْمُسْتَصْعِینَ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ وَ الْوِلْدَانِ » - آنکس که اسلام صی حائر دارد، این ذکر ولدان و برا دلیل است و حجت ابن عباس گفت انا و اُمّی من الدّین لا یستطیعون حیلَةً وَ لا یَهْتَدُونَ سَبِيلًا وَ کُنْتُ عَلَامًا صَعِيرًا « لا یستطیعون حیلَةً » - یعنی فی المال، « وَ لا یَهْتَدُونَ سَبِيلًا » یعنی لا یَهْتَدُونَ طَرِيقًا اِلَى الْمَدِیْنَةِ، « فَأُولَئِكَ » یعنی اهل هذه الضَّعَةِ، « عَسَى اللَّهُ اَنْ یَعُوَّ عَنْهُمْ » ای یتحاور عنهم، لا یعاقبهم فی اقامتهم عن الهجرَةِ بعدد، « وَ كَانَ اللَّهُ عَوًّا عَمُورًا »

این آیت دلیل است بر بطلان قول هر حی که گفت ایمان اقرار است و س، که این قوم اقرار آوردند و اظهار آن کردند، اما چون صدیق باطن سود و سرائر موافق قول سود، آن اقرار ایشانرا بکار نیامد، و مؤمن نبود و بیر در اسلام حشرت

شرط بود، ما آن وقت که مکه گشاده شد، و ایس شرط در آن آیت است که
 «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا» الآية، پس چون شرط هجرت با اسلام ایشان نبود،
 اسلام ایشان پذیرفته نیامد.

النوبة الثالثة

قوله تعالى «وَمَا كَلَّ لِلْمُؤْمِنِينَ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِماً» الآية - خداوند مردگوار،
 حار کرد کار، کارسار سده روان، کار را ن نگهان، پوشنده عیب و عذر خواهان،
 در گذارنده حرم آواهان، درین آیت اظهار کرم خویش میکند، و فصل و لطف خود
 به سداگان می نماید، فعل خطا که برایشان رود کار آن آسان فرا میگردد، و ایشان
 را عذر می دهد، و بر ایشانرا عاقله پذیر میکند، تا اگر حمایتی مرسیل خطا افتد
 عاقله از ایشان تحمل کند، و ایشانرا در آن ورطه نگذارد و چنانکه در شریعت
 عاقله هر کس پدید است در حقیقت هر قومی را عاقله ای است، و مهمی همه خلق و
 گریده هر دو کون **مصطفی** (ص) است که عاقله مؤمنان است، بیمار برایشان، و عذر خواه
 ایشان، و فردا شمع ایشان، و به قال الله عز وجل «الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا»
 وهو المشار إليه بقوله (ص) «مَنْ تَرَكَ مَا ذُوْرْتَهُ، وَمَنْ تَرَكَ كَلًّا أَوْ دِيْنًا
 فَعَلِيٌّ وَآلِيٌّ»

و مدار **مصطفی** (ص) چون مقام اولیا و رود آئی، حاسکیان در گاموشا سداگان
 الله عاقله مستصمان آتاند، و برابر و مشایخ طریقت عاقله مریدان اند، با عیب
 ایشان پوشد، و ثقل ایشان بردارد

درین معنی حکایت کند که **نوعمر بن حنیف** در ابتداء ارادت خویش به مجلس
نوعثمان بن عفان بسیار رفتی و آن سخن **نوعثمان** در وی اثر کرد، تا او را تنویر

دو آورد، و روزگاری مر سیرت صالحان می رفت، و خدمت یو عثمان می کرد آخرویرا
 قترتی مستاد و ارایش یو عثمان بگریخت، و ارمجلس وی باز ماند، و یو عثمان
 هر وقت در اندیشه آن بود که تاویرا بسید، و صیحت کند، و ار آن قترت باز رهند
 آخر روری یو عثمان بر روی باز آمد، حجل گشت، و روی بر گردانید، و براهی دیگر
 مرو رفت یو عثمان همچنان اربی وی میرفت تا بوی در رسید، گفت ای بیچاره!
 از من چه گیری؟ که من ترا بدخواه نه ام، و در چنین روز ترا نکار آیم، صحت ما
 کسی کن که داند که تو معصوم شی، عیب پیوشد، و مارت نکشد، و شفقت مار بگیرد

« وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَدِّيًا » الآية - هر که شفقت از مراد مسلمان مار بگیرد،
 و بهمت او را یاری بدهد، و صیحت نکند، سعی است که در خون وی می کشد، ناچار
 ندین نامهربانی مأخوذ گردد، و کمتر من عقوبتی که ویرا کند آست که هر آنچه
 مار گیرد از مر بدن و مرادران خوش، هر گر مر خورداری آن بیاند نه داود پیعاس
 وحی آمد که باداود ادا رأیت لی طالاً فکُرْ له حشواً ای داود! هر کجا طاللی
 بیسی که لبیک عاشقی ارمیان حان ودل رده باشد، و رداء بحرید مرا فکند، و ارار
 تعزید درسته، و بعلی قصد در قدم همت کرده، و سر در سامان امید ما نهاده، نادلی
 پردرد، و دحسار پر گرد، عاشیه همت وی مردوش حدود نه، و چا کروار در رکب
 طلب او برو، که او از مرد بکل ماست، قترتی کن بدو، و حای سار در دل او، که
 من مردل چمن کس اطلاع کم، و هر کرا در دل وی حای میم او را بدوست
 گیرم

« مَا أَتَاهَا أَنْتُمْ آتَمُوا ادا صرتم فی سبیل الله فتیموا » الآية - از روی اشارت
 میگوید چون سعری بیرون شوید، بدان شوید که بدوستی اردوستان خدا در رسید،
 تا موس روزگار و شاهد دل و جان شما بود، و چندانکه روید هیچ ار طلب میا سائید،

وقدم همدار پس مهید، که ایشان صائیان (۱) در گام عزت اند، و مقبول حصرت الهیت اند، به هر کسی بیدشان، به هر دینۀ دریابندشان چون یافتید، گوش دلرید، چون دیدید لروم گیرید، که روشنائی دل در مشاهدت ایشان است، و سعادت اند در صحبت ایشان پیر طریقت حمید را پرسیدند قدس اللہ روحه که دو رکعت نماز قطع دوست بر داری که مکراری یا یک ساعت مشاهدۀ درویشان، گفت یک ساعت مشاهدت درویشان، زیرا که مشاهدت درویشان محبت خداست، که میگوید «وحت محتى للمحتاجين فى العترادرين فى» و محبت خدای بدست آوردن عین فرس است این چنین فرس مکنش و مافله برداشتن کار بر کل و سیرت خواهر مردان نمود

« لا یتسوی القاعدون من المؤمنین، الآية - مدح عارفان است، و حلوله گری جان حاساران ایشان، در دو جهان مرعالمیان، و ترعیب مؤمنان ما دور حادان، و نه خود ایست، که در قرآن سیار حایکه ذکر عاریاب است، و اشارت بعصل ایشان، و ذکر اعمال واحوال و ثواب و درجات ایشان، و بیان سار و آلات و ضرورات ایشان اسپ عاری را گفت «والمادیات صحناً» الآية، سلاح عاری را گفت «وَأَعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَغْلَقْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ»، و عقیقۀ عاری «وَلَا يَفْقَهُونَ عَقَّةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً»، صف عاری «يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»، و مدار عاری «وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الظُّلُمَةَ»، و بع عاری «ذلک بأنهم لا یفقههم ظمناً ولا نصّاً»، و غیر عاری «إِیرُوا جفاً و ثقیلاً»، و عده عاری سیکوئی «قُلْ هَلْ تَرْتَوُونَ مَا آتَاخَذِي الْخَسَیْسُ»، و حروح عاری و مرگ عاری «وَمَنْ یَحْرِحْ مِنْ بَيْتِهِ مَهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ»، و سلیت عاری «إِنْ يَمْسَسْكُمْ فَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ فَرْحٌ مِثْلُهُ»، و شجاعت عاری «فَمَا هَمُّوا لَمَّا آصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»، و فاء بصرت عاری «سَلِّقْ فِي قُلُوبِ الدِّينِ كَعَمْرُوا الرَّعْبِ»، و نوکل عاری «الدِّينُ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ

۱ - صائیان الله، حاصل خلق خدا، و در حدیث آمده ان الله صائیان من حلله بحسبهم فی عافیة و بسبهم فی عادیة (منتهی الادب)

التاس قد جمعوا لكم فاحشوههم فرادهم ايماناً وقالوا حسنا الله و نعم الوكيل ،
 احانت حدای مر دعاه عاری را « إاد تستعینون رئکم فانستحاب لكم ، الآیة ، ادب
 در آموختن مر عاری را « ولا تمارعوا فتمشلوا وتدھب ریحکم واصبروا ، ناد که
 عاری را صبرت دھد « فاکسلسا علیھم ریحاً وحسوداً لم تزوها ، جواب کہ عاری را صبرت
 کمد « اد یُشییکم العاسُ اَمَنةُ مه ، دفع دشمن او عاری و در حمایت حدای بودن
 عاری را گفتم « لاعالَ لكم اليوم من التاس و اِنی حادُّ لكم ، الآیة

و او شرف عاری یکی آمست کہ چون عاریاں صفا مر کشد ، و در معارف ابطال
 مایستد ، رب العزة گوید « ملائکتی اظلموا فانظروا الی عیدی قد تر کوا المال والثروة ،
 وأقبلوا الی شاهر بن اسحاقهم علی اعناقهم ، هم يقولون لا قوام یا کلون ررقی و یعدون
 عبری قولوا لا اله الا الله اما وعزنی و حلالی و عطمتی ، لکم عیدی نمارات ، کرامات ،
 لا أعمرن لکم ما أدستم ، مأول قطرة من دمائکم ، ولأحلق علیکم حائل الایمان ،
 ولا و مستکم من العزع الأکر ، ولأحیرتکم من صعطة القصر ، و من قسمة المحیا والممات ،
 ولا شتکم يوم القيامة شاهر بن اسحاقکم علی اعناقکم ، شغب اوداحکم ، فلا تحننوا
 حتی تقبوا بین یدئ ، أصحک الیکم انی اذا صحکت الی عبد فلاحساب علیہ ،

و عن علی بن ابی طالب (ع) قال قال رسول الله (ص) « من تکمل لی بأهل بیت
 عاری فی سبیل الله عزوجل ، حتی یُعیدهم ، و یکفیمهم عن الناس و ینماھدھم ، قال الله له
 يوم القيامة مرحباً بنی الطمعی و سقانی و کسانی و أعطانی اُشهدکم یا ملائکتی انی
 قد أوجتُ له کرامتی ، فما یدخل الحة احدٌ الا أعطه لمثلته من الله عزوجل ،

۱۸ - النوبة الاولى

قوله تعالى « و من یُهاجر فی سبیل الله » و هر که هجرت کند در سبیل خدا ،
 « ینج فی الارض » یابد در زمین ، « مُراعماً کثیراً » ریش گاهی و کام گاهی فراوان ،

«وَسَعَةً» و فراخی [در توان و در روزی] ، «وَمَنْ يَحْرُحْ مِنْ نَيْتِهِ» و هر که از حاشای خود بیرون آید ، «مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ» هجرت کسبده بحدای و رسول وی ، «ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ» آنکه مرگ ویرا دریابد ، «فَقَدْ وَقَعَ أَحْرَهُ عَلَى اللَّهِ» مرد وی بر حدای افتاد ، «وَكَانَ اللَّهُ عَمُورًا رَحِيمًا» (۱۰۰) ، و حدای آمرزگار است بحشایبده همیشه‌ای

«وَإِذَا نَصَرْتُمْ فِي الْأَرْضِ» و چون مسافریبید (۱) در زمین ، «فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ حُجَّاجٌ» بیست سر شما تسکینی ، «أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ» که کوتاه کسید لختی از نماز ، «إِنْ جَعَلْتُمْ» اگر در بیم بید (۲) و فرسید ، «أَنْ يَغْتَكِبُوا الْاَلْدِينَ كُفَرُوا» که کافران بر گرد شما دست یابند ، «إِنَّ الْكَاذِبِينَ كَانُوا آكُفًا عَذُوًّا مُبِينًا» (۱۰۱) ، که کافران همیشه شما را دشمن آشکارا بودند

«وَإِذَا كُنْتُمْ فِيهِمْ» و هنگامی که تو در میان ایشان ماضی [که از دشمن در بیم ماضی] ، «فَاقْبَلْتُمْ لَهُمُ الصَّلَاةَ» و خواهد که نماز ایشانرا بپای داری ، «فَلْتَقُتُمْ طَائِفَةً مِنْهُمْ مَخَافَتًا كَرَاهِيٍّ» و تا گروهی از ایشان مانو در نماز ایستند ، «وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ» و تا سلاحهای خویش بر گرد [و آنان که در نماز اند شما را می کوشند] ، «فَإِذَا سَخَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ» چون ایماں که در نماز اند يك حرکت کرده ماضی ، و او هر دو سحود فارغ شده ، برابر (۳) دشمن شويد ، «وَلَتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّوا» و تا گروهی دیگر آیند که نماز نکردند ، «فَاقْبَلُوا مِنْكُمْ» نماز کسند مانو ، «وَلْيَأْخُذُوا بِحُدُودِهِمْ» و با از دشمن بر حذر می باشد و سلاح بر گیرند ، «وَالَّذِينَ كُفَرُوا» دوست می دارند کافران ، «لَوْ تَعْلَمُونَ عَنِ اَسْلِحَتِكُمْ وَآمِنَتِكُمْ» اگر شما عاقل شید (۴) از سلاح حوس و کالای خویش ، «يَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً» يك گشتن ماری نمودن نکرد یا رباں ، «وَلَا حُجَّاجَ عَلَيْكُمْ» و بر شما تسکینی بیست ، «إِنْ كَانَ

يَكُفُّمُ أَدَىٰ مِنْ مَقَرٍّ، اگر شما را دفع بود اربابان [که می‌نارند]، «أَوْ كُنْتُمْ مَرَصِيٍّ»
 یا بیماران بید (۱) [که از سلاح بر گرفتن گراما رسید (۲)]، «أَنْ تَصَوُّوا أَسْلِحَتَكُمْ»
 [تسکینی نیست] که سلاحها مهید در مبار، «وَحُدُّوا جِدْرَكُمْ» و حذر خویش از
 دشمن خویش میگیرید، «إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ» خدای ساحت کافران را، «عَذَابًا
 مُّهِمًّا» (۳۰۲) عذابی حواری نمای

النوبة الثانية

قوله تعالى «وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» الآية - يعنى فى طاعة الله، «يَجِدْ
 فِي الْأَرْضِ مَرْاعًا كَثِيرًا» يعنى متحولاً عن الكفر، «وَسَعَةً» فى الأرض و نوعيد
 كفت مراعم و مهاجر هر دو يكسانست، يقال راعمت قومى و هاجرته، و أصل این
 آنست که مرد مسلمان شود، از قوم خویش محترم بیرون آید، از ایشان سرد، و
 محترت کند پس آن بیرون آمدن وی مُراعمه گویند، و رفتن بر رسول خدا محترت
 گویند باین قول راعمت بمعنی عادت است و گفته‌اند اصل این از رعام است،
 و رعام حاکست، و رعم امه ازین گرفته‌اند، راعمته ای هاجرته فلم أنال، و ان رعم
 امه، ای لصبق بالثراب امه و گفته‌اند مراعمه ریستر است و گشتن در زمین
 نکام، رعداً (۳) و عدقاً و مراعمه متقاربانند، بر حمله معنی آنست که هر که قصد
 محترت دارد حای محترت یابد، چون بر میسی تواند بود بر میسی دیگر شود چون
 حائی نکام و مراد خویش رند گامی تواند کرد، فرا حائی شود که نکام و مراد خویش
 رند گامی تواند کرد، و لهذا قال معصم و اشهدوا

إِذَا كُنْتَ فِي دَارِ بُيُوتِكَ أَهْلَهَا وَلَمْ تَكُ مَكْبُولًا فَتَحَوَّلْ
 وَ اشهدوا

اِذَا نَزَلَ الْمَرَاكِلُ فَالْزَحِيلُ وَلَمْ يَرْثِ عَيْنَ حَقِّكَ فَالْمَدْبِلُ
اِذَا كَلَبَ الْعَطَاءُ عَلَى مَكَلٍ اَمْنِي لِي اَحْذَهُ الثَّلَقُ الْحَمِلُ
وَلِي رِزْقُ السَّيِّءِ اِحْلَى مُعَذِّرٍ تَصْنَعُهُ لِي الْمَلِكُ الْحَلِيلُ

«وَمَنْ يَحْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ» - سب مردی این آیت گفته اند که اکثم بن صبیعی بود، حکیم عرب و گفته اند صفره بن العيص بود، و گفته اند، مردی بود از سی ثبث، حبیب بن صمره و قیل جندع بن صمره این مرد بیمار شد در مکه، و اثر مرگ مرحوم بدید، پسران داشت، ایشانرا گفت مرا بیرون برید محرت را گفتند تو بیماری و عاقر، و مرهلاک مشرف گفت رواست تا اگر بمیرم ناری مهاجر میرم پسران وی او را سر بری ساختند، و او را برگرفتند، چون به تعین رسید، و برا احل آمد، دست راست بر دست چپ رد و گفت اَللّهُمَّ هَذِهِ لِرَسُولِكَ، اُنَا بَعْدَكَ عَلَى مَا بَايَعْتُكَ عَلَيْهِ رَسُولُكَ این نگفت و از دنیا بیرون شد حشر ما اصحاب رسول خدا رسید، گفتند اگر به مدینه رسیدی مرد وی تمام بودی رب العالمین در شأن وی این آیت فرستاد «وَمَنْ يَحْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ» یعنی قُلْ لِمَوْلَايَ مُهَاجِرًا، «فَقَدْ وَقَعَ احْرَهُ عَلَى اللَّهِ» ای وحب ثوابه علی الله، یا بحانه ذلك علی نفسه، «صَلَاً مِنَ اللَّهِ»

«وَكُلَّ اللَّهِ مُعْوَرًا» - یعنی لما كَانَ مِنْهُ فِي حَالِ الشَّرْكِ «رحیماً» - بما كَانَ

مِنْهُ فِي الْإِسْلَامِ

«وَإِذَا مَرِئْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلْيَسْأَلْكُمْ عَلَيْكُمْ حَتَّىٰ أَنْ تَقْضُوا مِنْ الصَّلَاةِ» - این پس، پس تعیین است، که قصر از پنج نماز در سه نماز روا است، و روا است، «يَقْلُ قَصْرَ الصَّلَاةِ وَقْضُهَا وَأَقْصَرُهَا» هر سه بمعنی یکسانند

«إِنْ جَعَلْتُمْ أَنْ يَتَّبِعَكُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا» - این «جَعَلْتُمْ» مسح است سنت، که

رسول خدا (ص) قصر کرد دژ امن، عمر خطاب و براکت ما نالُ القصر وقدأمتا، این
قصر کردن چیست که آمن گشتیم؟ حواص داد و برا صدقة تصدق الله بها علیکم،
فأقلوا صدقته

فصل

بدان که قصر حر در سفر روا نیست، و سفر در چهار سر مست و سفر واجب چون
حج و عمره و جهاد، و سرطاعت چون زیارت پدر و مادر، و سفر مباح چون تجارت
و برهت، و سفر معصیت چون راه ردن و دردی کردن و قصر در همه حائز است
مگر در سفر معصیت، و بمذهب ابو حنیفه در سفر معصیت نیز روا است و این آیت
که دلیل قصر است، در سفر واجب آمده است، و سرطاعت و سفر مباح بدان ملحق
است، و احکام که سفر تفاق دارد بر سه سر مست یکی آنست که سفر دراز مخصوص
است چون قصر و فطر و مسح بر موره سه شان روز، و دوم آنست که در سفر دراز
و کوتاه هر دو روا است، چون نماز نافله در راحله، و نیت و مردار خوردن بوقت
صرورت، و ترك حممه حکم سیوم جمع است میان دو نماز قول قدیم شافعی
آنست که در سفر کوتاه روا است، و بقول حدید حر در سفر دراز روا نیست و سفر
دراز چهار برید است، هر بریدی چهار فرسنگ، هر فرسنگی سه میل بهاشمی، هر
میلی دوازده هزار قدم، حمله شانزده فرسنگ باشد، چهل و هشت میل و در حر
است از رسول خدا (ص) که گفت «یا اهل مکه لا تقصروا فی اقل من اربعة نرْد»، ذلك
من مکه الی عسما ن الطائف «نرْد» جمع برید است، نقال برید و نرْد، کما
یقال سبیل و سئل، و یدبر و نرْد و بریدی دوازده میل باشد چنانکه گفتیم، و بمذهب
ثوری و اصحاب رای حد مسافت قصر سه مرحله است، بیست و چهار فرسنگ

و بمدح اوراعی يك مرحله هشت فرسنگ، و بمدح داود قصر و قطر در سمر درار و کوتاه مناح است و قصر بمدح شافعی رخصتی است و به واجب است، خلافاً لاصحاب الراى و مالك عائشه گفت «كُلَّ ذَلِكَ قَدَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ (ص)» قَصْرَ ذَلِكَ فِي السَّعْرِ وَأَنْتُمْ و دليل مر آنكه واجب نیست قوله تعالى «وَإِذَا شَرِيتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ» و این حد اناحت و رخصت است، نه حد ایجاب و هر چند که واجب نیست، و مسافر در اتمام و قصر مجتبر است، اما قصر فاصل تر است و پسندیده تر اَوَّلِ مَمَارِي که رسول خدا (ص) در آن قصر کرد بمآذ دیگر بود، بصمان در عرأة سی انمار

و ابتداء قصر آنکه کند که از ساهای شهر خویش یا ده خویش بیرون شود، اگر چه از میان کشتزار و روان که شهر متصل بود بیرون نشده باشد، روا است و بدوی که در بادیه بشیند همچون حصری است که در شهر بشیند، چنانکه حصری را در شهر خویش قصر مرواست، بدوی را در حله خویش مرواست، اگر از حله خویش بیرون شود، بقصد حائنی که مسافت آن شاربده فرسنگ باشد قصر کند و ابتداء قصر آنکه کند که از آن حنی و حیمهای آن حنی بیرون شود و ماری که در آن قصر کند باید که بوقت خویش نداد، نه نقصا و بیّت قصر کند و اقتدا مکسی نکند که مآر تمام کند، اگر کند پس ویرا بیر تمام باید کرد

«وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ» - یعنی فی المؤمنین فی عرواتهم و حوهم، «فَأَقِمْ وَاقِعَ الصَّلَاةِ وَانْقِمِ طَائِفَةً مِنْهُمْ مَكَ» ابن عباس و حار عبد الله انصاری گفتند که مشرکان رسول خدا (ص) و یارانرا دیدند که چون وقت نماز می درآمد، همه یکبار بر نماز میحاستند، و رسول خدا (ص) ایشانرا امامی میکرد، و قنرت و تقصیر در آن روا نمیداشتند ایشان گفتند این نماز بر ایشان گرامی قرار ورید ایشانست، اکنون

چون هنگام نماز در آید، و بدان مشغول شود، ما برایشان دست باییم چوب ایشان این همت کردند، رب العالمین این آیت فرستاد در میان نماز حوف و اما کنت فیهم فاقمت لهم الصلوة

و بدان که نماز حوف مره گونه است از آنکه رسول خدا سه بار نماز حوف کرده، هر بار موحی وصفی دیگر، بر حسب حال ضرورت اول بار **عصفان**، حائی است میان **مکه** و **مدینه**، ما کافران حگ میکرد، و کافران دوست مرد بودند، و در سمت قبله بودند، و هیچ سائر سود میان فریقین رسول خدا (ص) مسلمانان را دو صف ساحت، و ایشان هر از چهار صد مرد بودند، همه در نماز شدند با امام، و رکوع کردند بهم، چون سجود رسیدند صف دوم سجود کردند، و صف اول که دهم مردی کمتر بودند ایشانرا میکوشیدند، و پاس میداشتند پس چون امام بر حاست با صف دوم، آن صف اول بر سجود کردند، و در قیام امام در رسیدند بر کعت دوم همه بهم رکوع کردند، و صف اول با امام در سجود شدند، و صف دوم ایشانرا میکوشیدند، چون امام با صف اول تا تشهد آمد، آن صف دوم که گوشوان بودند، سجود کردند، و امام در رسیدند در حال تشهد پس همه بهم سلام باز دادند ایست معنی **حس** **انی عافس** در نماز حوف به **عصفان** نوع دوم نماز حوف است که رسول خدا (ص) به **ذات الرقاع** کرده است، که دشمن به رحمت قبله بود، مسلمانان را دو فرقت ساحت **یک** فرقت برابر دشمن فرستاد، تا سلاح بر گرفتند، و پاس میداشتند، و **یک** فرقت با امام دور شدند چندانکه تیر دشمن بدیشان نرسید امام **یک** رکعت نماز کرد تا ایسان، چون تا قیام شد امام در رکعت دوم، **مأمومین بیت** معارفه کردند، و فاجعه و سورتی کوتاه بر خواندند، و آن **مک** رکعت که باقی بود رود نگراردند، و سلام باز دادند، و امام همچنان در قیام انتظار میکشید، تا ایسان

وایش دشمن شدند، و آن فرقت که برابر دشمن بودند باز آمدند، و نماز خود در نماز امام بستند، و آن يك رکعت که باقی بود امام با ایشان مکرار داد، و چون تشهّد رسید، امام تشهّد دراز در گرفت، و ایشان بی آنکه بیت معاشرت کردند آن رکعت دوم باز آوردند، و تشهّد در امام رسیدند، و آنکه همه بهم سلام باز دادند اینست معنی حر حوات حنبل، که از پدر روایت کرده از مصطفی (ص) که به ذات الرقاع نماز حوف چنین کرد

نوع سیم نماز حوف که رسول خدا (ص) به نطفی نعل کرد مسلمانان را در فرقت کرد، همچنانکه در ذات الرقاع پس هر دو رکعت نماز با يك فرقت مکرار داد، و ایما را برابر دشمن فرستاد مگو شواهی (۱)، و آب فرقت دیگر آمدند، و رسول خدا دیگر باز هر دو رکعت با ایشان مکرار داد به نقل، چنانکه آن فرقت دوم فریضه میگردید، و رسول خدا نافله و اگر این نماز در حصر باشد، امام با فرقت اول چهار رکعت مکرار بیت فرس، و با فرقت دوم چهار رکعت مکرار بیت نافله اینست معنی حر نو هریره که رسول خدا (ص) به نطفی نعل نماز حوف چنین کرد

يك نوع دیگر است نماز حوف که نو حیمه اختیار کرده است، و تمسك بحر عبد الله عمر کرده است، و آن آنست که امام مسلمانان را دو فرقت کند، گروهی با امام در نماز شوند، و آن گروه دیگر امان را میکوشند، چون امان که در نماز يك رکعت کرده باشد، و از هر دو سجود فارغ شده، و از پیش دشمن شوند همچنان در نماز، و هیچ سخن نگویند، و آن طائفه که گوشواهی (۲) میکردند آیند، با امام باقی نماز نکند، با نماز امام تمام شود، و سلام باز دهد پس این

طائفه همچنان در امار و اسلّاح بحای قوم نازشوند، و پاس میدارند، تا آنان ناز آیند، و ناقي امار خویش هم بر آن حای تنها مگرارند، و ناز گردند، و آن طائفه دیگر آیند، و ناقي امار خویش همچنان کرارند تنها

اما برداشتن سلاح در امار خوف در آب تفصیلی است گفته اند که سلاح مریح صریح سلاحی که برداشتن آن حرام است، و ماردان درست نیست، و آن است که محاسنی مان رسیده باشد از حون یا غیر حون، یا تیری که بر آن ارجیوایی باشد که بخورد دوم سلاحی که برداشتن آب مکروه است، اگر آنکه مرد را گراسار کند، و افعال صلوة تمامی بحای نتواند آورد، چون خوش و معمر و مثل آن سیوم سلاحی که برداشتن آن بیک قول مستحب است، و بیک قول واجب، که دشمن را بدان ارجود دفع کند، چون شمشیر و کلرد و امثال آب چهارم سلاحی است که دشمن را از دیگران بدان دفع کند، مستحب است داشتن آن چون کمان و غیر پنجم سلاحی است که مانند ابره حایگه توان داشت، و آن رمح است، اگر محاسبه صف بود که مردم را از آن رمح سود مستحب است داشتن آن، و اگر در میان صف بود که مردم را از آن رمح بود کراهیت بود داشتن آن

«وَلَا حَاحَاحَ عَلَیْکُمْ اِنْ کَانَ مَعْکُمْ اَدَیْ مِنْ مَطَرٍ» - ابن عباس گفت رسول خدا (ص) در بعضی محله ها نمی ایستاد حاکم کرد، و ایشان را بهریمت کرد، و مال ایشان بمعیت برداشت، و فرزندانشان بردگان گرفت، و دشمنان همه مگر بختند، و پراکنده گشتند رسول خدا و یاران آنها ساکن شدند و ببار میدید، و سلاحها مهادند پس رسول خدا (ص) تنها بر حاست، و حاجتی را که در پیش داشت مگو شهای نازشد، و وادی نازبرد، و در آن ریز درختی فرو آمد جماعتی مشرکان بر کوه شده بودند، و کوه را پیمانه خود کرده در میان ایشان یکی بود عوف بن الحارث المحاربی،

ار دور نظر کرد، رسول خدا (ص) را تنها دید در زیر آن هجرت شمشیر برگرفت،
 و آمد بقصد رسول خدا رسول (ص) از آمدن عوف آگاهی نداشت، تا ناگاه او را
 بر سر خود دید، ایستاده و شمشیر کشیده گفت یا محمد! آن کیست که این ساعت
 ترا فریاد رسد، و مرا از تو نار دارد؟ رسول (ص) گفت خدا است که مرا فریاد
 رسد، و ترا از من نار دارد، آنکه روی سوی آسمان کرد و گفت «اللهم اقمی
 عوفاً» یا خدا یا کفایت کن این کار، عوف را از من ناردار پس عوف آهنگ آن
 کرد که صرختی رید، ناگاه میان دو کتف وی رحمی رسید که بروی در افتاد، و
 شمشیر اردست وی بیفتاد، رسول خدا بر حاست، و شمشیر برگرفت و گفت یا عوف!
 آن کیست که این ساعت ترا از من بگه دارد؟ و مرا از تو ناردارد؟ عوف گفت
 هیچکس نیست مگر که تو خود مکنی رسول خدا (ص) گفت گواهی میدهی که
 خدا یکی است، و من بنده و رسول اوأم، یا این شمشیر بنو مارد هم، گفت این یکی
 نمیتوام، لکن گواه باش که بعد از من هر که نانو حنک بکم، و هیچ دشمنی را
 بر تو یاری ندهم رسول خدا (ص) شمشیر بوی نار داد، عوف گفت یا محمد! والله
 که تو از من بهتری و حواضر دتری رسول (ص) گفت «أجل، أنا أحق بذلك
 منك» آری من بدان سراوارترم که کم پس عوف ناصحاب خویش نار گشت،
 و ایشان او را ملامت کردند، که چون دست یافتی چرا این کار بمسام نکردی؟ وی
 قصه خویش بگفت، و همه خاموش شدند، و رسول خدا (ص) پیش یاران نار آمد و
 ایشان را از آن حشر کرد، و این آیت بر ایشان خواند

«وَلَا تُحَاجُّ عَلَيْكُمْ إِن كَلَبَ كَلْبٌ أَدَىٰ مِنْ مَطَرٍ أَوْ كَسَمَ مَرَضَىٰ أَوْ تَصَمَّوْا
 أَسْلِحَتَكُمْ» - قومی گفتند این رحمت است در سلاح فرو نهادن اندر بیمار حوف، که
 بقول بعضی سلاح برداشتن اندر بیمار حوف ورم است، و بدر رحمت است بعد از بیماری

و ناوان ، که سلاح فرو بھند ، ازانکه بدمار ابرداشتن آن گراناز و رجور شود ، و
سلاح ساراں ساه گردد

آنکه گفت « وَحْدُوا حَنْدَرَكَمْ » - بر خند مائید از دشمن ، و هشیار مائید
اندر مار مایید که اندر مار با گاه سر شما رسد ، و شما را عاقل گیرید « اِنَّ اللّٰهَ
اَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ ، عَذَابًا مُّهِمًّا » ، یمنی فی الآخرة ، یُهاوون فیه

النوبة الثالثة

قوله تعالى « وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ » الآية - رب العالمین ، خدای جهانیان ،
و دارنده همگان ، و دانای مهربان ، درین آیت نشان رحمت از خود میدهد ، و لطف
خود با بندگان میماند ، و مؤمنان را بر هجرت میخواند ، و مهاجران را میستاید
و مهاجران سه گروه اند . گروهی از بهر دنیا هجرت کنند ، تعارضی در پیش گیرند ،
یا طلب معیشتی کنند ، و هر چند که این کار در شرع مباح است ، اما معاقبت نمیدانند
که سربه چه باریزد ، و حاصل آن بچه بار آید ، که مصطفی (ص) گفت « حَالِ الدُّنْيَا
رَأْسُ كُلِّ حَاطِيَةٍ » ، و بیز گفته « لَا تَسْعُدُوا الصَّيْعَةَ فَرَعُوا فِي الدُّنْيَا » این مهاجر
پیوسته در ربح و عا است ، و بدست در دامن گرفتار ، و بر شرف هلاک ، بظلمع آنکه با
مباحی بدست آرد ، فرسی نگذارد ، و آنکه سوزد ، و مانه هر دو بریان آرد . بقول الله
عزوجل « يُرِيدُونَ عَرَصَ الدُّنْيَا وَاللّٰهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ » گروهی دیگر راهدان اند که
هجرت ایسان از بهر عقی بود ، و روش ایشان از روی معنی باشد ، مارل طاعات
نُريد ، و مراحل عبادات تقدم هتت پیمایند ، گاه حج کنند ، و گاه عرا ، که جهاد ،
و که زیارت ، که نماز ، و که روزه ، که دکر نام خدا ، که فکر در آلاء و نعماء
خدا مصطفی (ص) از بهر ایشان گفته « سِيرُوا سِقَ الْمَعْرُودِ » قالوا یا رسول الله

وما المفردون؟ قال «المهتدون الذين يهتدون بكرا لله، يصع الذكركرهم اتقاهم،
فيأتون يوم القيامة جعافاً» و رب العزة در حق ایشان میگوید «ومن اراد الآخرة
وسعى لها سعيها وهو مؤمن فأولئك كان سعيهم مشكوراً»

سیدبکر گروه عارفان اند که هجرت ایشان از بهر مولی بود، و هجرت ایشان
هم در بهاد ایشان بود، در پردهای نفس هجرت کنند تا بدل رسند، و آنکه در پردهای
دل هجرت کنند تا بحال رسند، و آنکه در پردهای حجاب هجرت کنند تا بوصول
حاجان رسند

كفتم كحات حویم ای ماهِ دلستان؟

كفنا قرارگاه مست حال دستان

مردی پیش **نویزید نظامی** شد، گفت چرا هجرت نمی؟ و سر بیرون
شوی تا خلق را فائده دهی؟ جواب داد که دوستم مقیم است، بوی مشعولم،
بدیگری بسپردارم آن مرد گفت آب که دیر ماند در حایگاه خود نکند
نویزید جواب داد که در ما باش تا هرگز سکندی آنکه این بیت میگفت

أَرَى النُّحَّاحَ يُرْحَوِبُ النُّطَّاطَا

وہا انا ما مطایا الشوق ارحی

انا ما كمة فُصدت و حُحت

فوححك قلنتی و ایلک ححی

«و إذا صرتم فی الارض فلیس علیکم حاحٌ أن تقصروا من الصلوة» - حکم

قصر در فرض نماز اندر سفر، هر چند که عموم خلق را تعمیمی و رحمتی است اما
اهل حصص را چون قهری و بعدی است از حضرت، لاجرم ایشانرا عوسی نارداد
هم در سفر اناحت نعل در راحله یا پیاده روی در سفر خود کرده، بی استقبال قبله،

تا ندانی که بر آب درگاه حجاب نیست ، و سد نیست ، و مع نیست ، و دستوری
 مباحات بردوام هست ، چنانکه خواهی از روی اشارت میگویند سده من ، اگر
 قرب میجوای اینک در گشاده ، و مار داده ، و معنی نه ، و اگر بُعد میجوای بر سیل
 رحمت اینک ترا رحمت ، و حشمی نه ، ایست عایت کرم ، و کمال لطف ، حطست
 وفا ، و تحقیق معنی ولا

« و اِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ » الآية - درین آیت دلالت روش است
 که سده مادام که تا يك نفس از اختیار ناوی نبود ، حکم نماز از وی برنجیرد ، نه
 در حال امن ، نه در حال خوف ، نه آن يك ساعت که سلطان حقیقت بروی مستولی
 بود ، و وی در نقطه جمع ، و نه آن وقت که علیات احکام شرع بروی روان بود ، و وی
 در وصف تمرقت

مردی در پیش حمید آمد و گفت نوری چندین روز است تا در علیات وحد
 خویش برفته ، و ولهی عظیم او را فرا گرفته ، و سلطان حقیقت بروی مستولی شده ،
 همانا که بنقطه جمع رسیده حمید گفت که با این همه در وقت نماز چو است و چه
 میکند ؟ گفت چون وقت نماز در آید مکسر سدد ، و نماز مشروط خویش مکرار د ،
 و در آن حلی بیارد حمید گفت الحمد لله که شیطان مدو دست نیافتست ، و راه بر
 وی برده آن دقت او عین حقیقت است ، و حرکت او حمال طریقت است ، و نفس او
 نقطه جمع است

١٩ - النوبة الاولى

قوله تعالى « فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ » چوب در بیم نماز خوف بگرارید ،
 « فَادْكُرُوا اللَّهَ » حدای را یاد میسید [در آمی] ، « قِيَامًا » در [سدرستی] برپای ،

« وَتُقَوَّدَا » و [در مابین] بنشته ، « وَ عَلَى حُوسِبِكُمْ » و [در بانوائی] برپهلوی ،
 « فَإِذَا أَظُنَّانَتْكُمْ » چون آ من گشتید و آرام یافتید ، « فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ » ممارهنگام
 بپای دارید ، « إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ » که ممار مرمؤمنان ، « كِتَابًا
 مَوْقُوتًا »^(١٠٣) ، بنشته است واحد هنگام

« وَلَا تَهَيَّؤْا » و ست مگردید ، و فرو مایستید ، « فَبِىْ اِتِّعَاءِ الْقَوْمِ » درحک
 حشش ما دشمنان من ، « إِنْ نَكُونُوا تَأْلَمُونَ » اگر شما ار رحم می درد یابید ،
 « فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا نَأْلَمُونَ » ایشان هم دردیاسد چماکه شما می درد یابید ،
 « وَ تَرْحَمُونَ مِنَ اللَّهِ » و شما ار خدا آنچه امید دارید یابید^(١) ، « مَا لَا يَرْحَمُونَ » و
 ایشان آن ییاسد [که ایشان بیهوده اند و شما بیهوده نهاید] ، « وَ كُنَّ اللَّهُ عَلِيمًا
 حَكِيمًا »^(١٠٤) ، حدای دانای است راست دان همیشهای

« إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ » ما این نامه شو فرو فرستادیم ، « بِالْحَقِّ »
 براستی و درستی ، « لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ » ما داوری کسی میان مردمان ، « بِمَا أُرِيكَ
 اللَّهُ » ما آنچه حدای نمود ترا [اریعام و آگاهی] ، « وَلَا تَكُنْ لِلظَّالِمِينَ حَصِيماً »^(١٠٥) ،
 و مگر که کژان را داوری دارشای

« وَ اسْتَغْفِرِ اللَّهَ » و آمرزش حواه ار حدای ، « إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَوَّراً رَحِيماً »^(١٠٦) ،
 که حدای آمررگار است مهربان همیشهای

« وَلَا تُجَادِلْ » و داوری مدار ، « عَنْ الدِّينِ يَحْتَابُونَ أَنْفُسَهُمْ » ایشان را که
 حیات میکمد در خویشش ، « إِنَّ اللَّهَ لَا يُهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ » که حدای دوست ندارد ، « مَنْ كَانَ
 حَوَّانًا أَبِماً »^(١٠٧) ، آرا که کژکار بود برممد [دروغ رس] ، « يَسْتَحْوُونَ مِنَ النَّاسِ »
 پنهان میدارند ار مردمان ، « وَلَا يَسْتَحْوُونَ مِنَ اللَّهِ » و پنهان نمیدارند ار حدای [که

تتواست [« وَهُوَ مَعَهُمْ » و او ما ایشانست] مدانش [« إِدْيُسُونَ » آنگه که شب
 سر میرسد ، « مَا لَا يَرَى مِنْ الْقَوْلِ » آنچه حدای پیسند از سخن ، « وَكَلَّ اللَّهُ بِمَا
 يَمْتَلُونَ مُحِيطاً ^(۱۰۸) » و حدای آنچه ایشان میکشد دانا است
 « هَا أَنتُمْ هُنَا » آگاه بید (۱) و گوش دارید شما که ایسا اید هن (۲) ،
 « حَادَلْتُمْ عَنْهُمْ » داوری نداشتهید ایشانرا ، « فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا » در زندگی این
 جهان ، « فَتَنْ يُحَادِلِ اللَّهُ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ » آن کیست که داوری ایشان دارد روز
 رستاخیز ، « أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا ^(۱۰۹) » یا کیست که بر ایشان وکیل بود
 [بسنده و کلاسار]

الموبة الثانية

قوله تعالى « فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ » الآية - میگوید چون اربمار حو و فارغ
 گشتید ، و رحست که دادم در آن پذیرفتید ، آنگه حدایرا عرو حَلّ مَمار کسید ،
 اگر بمرست ناشید بر نای استاده ، و اگر بیمار ناشید مشتته ، و اگر حسته ناشید که
 نتوانید بدشتن ، حسب فرا داده د کر اسعاب معنی مَمار است چما که آنجا گفت « الدس
 بِدُكْرُونَ اللَّهَ قِيَاماً وَقَمُوداً » ، و روا باشد که بمعنی بوحید و بسیح و شکر باشد ، بمعنی که
 چون اربمار فارغ گشتید حدایرا یاد کسید متعظیم و تقدس و بسیح و شکر **مصططعی** (ص)
 گفت « دُكْرُ اللَّهِ عِلْمُ الْإِيمَانِ ، وَبِرَاءَةُ مِنَ الْعَاقِ ، وَحَسَنٌ مِنَ الشَّيْطَانِ ، وَجِرٌّ مِنَ التَّيْرَانِ » ،
 و نه **موسی** (ع) وحی آمد « يَا مُوسَى ، احْمِلْ مِثْلَ عَلِيٍّ نَالٍ وَلَا تَسْ دُكْرِي عَلَى
 كُلِّ حَالٍ ، وَلَيْكُنْ هَتَكَ دُكْرِي ، فَإِنَّ الطَّرِيقَ عَلَىَّ »
 « فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقْبُوا الصَّلَاةَ » میگوید چون آرام گرفتید ، و اربیم و

برس و بیماری و قتال با دشمن آتش شدید، و مصیبت‌های حوش مار گشتید، ممارعام
 کنید، یسری چهار رکعت «إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا» - که ممار
 فرضی است بر مؤمنان مشته، و برایشان واجب کرده، و وقفهای آن پیدا کرده
 دو رکعت در سفر، و چهار در حضر موقوف و موقت هر دو یکسانست، يقال
 وَقَّتَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَقَّتَهُ، ای جعله لأوقلت، و معقوله «وَإِذَا الرُّسُلُ أُنْتَبِذَتْ»، و «وَقَّتَتْ»،
 مشدد و محقق خوانده‌اند، و تضعیف صبیح‌تر، بدلیل قوله «مَوْقُوتًا» و ید اسم
 گفت «مَوْقُوتًا» ای مُعَمَّاً نُؤَدِّيهِا فی اسمها، کلاً مصی بحم حاء بحم قال
 معاهد الموقوف، المعروض

فصل

فی کیفیه الصلوة و ذکر حقوقها

ندان که ممار بنیاد دین است، و عماد مسلمانی، و سید همه عبادها هر که
 این پنج ممار فریضه بحای آورد عهدی بسته آمد و برا ناحق حلّ حلاله، که و برا
 بیامرد، و درامان و حمایت خود دارد و هر که ار گناه کماثر دست نداشت اگر
 صوائر بروی رود این پنج ممار کفارت آن باشد

پرسیدند از مصطفی (ص) که ار کارها چه فاصلتر، گفت ممار بوقت حویش
 بنیای داشتن

اما کیفیت ممار آنست که چون خود را طهارت دادی بشرط شریعت، حمامه
 پاک پوشی، و برحای پاک بایستی (۱)، روی بقبله آورد، و میان دو قدم مقدار
 چهار انگشت گشاده، و پشت راست نداشته، و سر در پیش افکنده، و چشم فراموضع

سجود گماشته، و اگر شیطان و سوسه‌ای فرایش آورد، «قل اعود» برحوای، و آنکه اگر دمی که کسی نتواند می‌کند، نانگ نماز کوئی تا آوار بلند، و اگر نه که تنها مانی، بر اقامت اقتضای کسی، و بیت در دل حاصل کسی، و کوئی ادا می‌کند فرصه نماز پیشین حدای را حل حلاله، و بیت در دل و تکبیر بر زبان هر دو برابر داری، و هر دو دست تا سر دیکه گوش برداری، چنانکه سر انگشتان برابر گوش بود، و هر دو کف برابر دوش، و انگشتان کشاده، و الله اکبر مگوئی، پس دست چپ بر ریز سینه‌ی، و دست راست بر ریز چپ‌ی، و انگشت شهادت و انگشت میان پشت ساعد چپ فرو گذاری، و دیگر انگشتان بر ساعد حلقه کسی، و دست فرو گذاری، و آنکه باز سینه بری، بلکه هم در فرو آوردن سینه بری، که درست ایست و در نماز شدن و تکبیر کردن چنانکه مهوسان (۱) و جاهلان مبالغت نمایند و تکلف کنند، مکی، و چون دست سرهم نهادی تکبیر تمام کسی، و کوئی کبراً والحمد لله کثیراً، و سبحان الله مکرراً و اُصیلاً آنکه دعاء استفتاح برحوای، و اُعود مگوئی، و سورة الحمد برحوای و تشدیدهای آن بحای آری، و اگر توانی فرق میان صاد و طای بحای آری، اما در حروف مبالغت مکی، چنانکه پشولیده (۲) شود، و مآخر آمین مگوئی، به پیوسته مآخر سورة، لکن اندکی باید گسسته آنکه سورتی برحوای و در نماز نامداد، و در دو رکعت محبتی از نماز شام و حفتیدن، سورة الحمد و سورتی دیگر با سَمِ الله الرحمن الرحیم، سحر برحوای، و قرائت آوار برداری، اگر امام مانی، و گرنه، مکرر در آن حال که اقتضا بدیگری کسی پس رکوع را تکبیر کسی چنانکه مآخر سورة پیوسته باشد، و درین تکبیر دست برداری و تکبیر هم مگوئی، تا آنکه که محد رکوع رسی، و کف هر دو دست بر دو رانو‌ی، انگشتها از هم

گشاده، و رانو راست نداشته، و هر دو رانو از پهلو دور داشته، مگر که رن باشد
آنکه سه نارگوئی «سحان رتی العظیم»، و اگر امام ناشی هفت نار یا ده نار
بیکوتر بود، پس از رکوع نار آئی دست برداشته و میگوئی «سمع الله لمن حیده»
ناراست نایستی (۱)، و آرام گیری، چون راست نایستادی (۲) گوئی «رئنا لك
الحمد مله السموات و مله ما تحت من شیء بعد»، پس تکبیر کنی، و مسح دوشی،
و آنچه بر زمین بردی کمتر است از اعصا، باید که بیشتر بر زمین رسد، اول رانو، آنکه
دست، آنکه پیشانی، آنکه بینی، و دو دست برابر دوش بر زمین بهی، انگشتانهم
نار بهاده و اگر رن باشد حمله اعصا فراهم دارد و «سحان رتی الاعلی» سه نار
مکوئی، و اگر تنها ناشی بیرائی، هفت یاده نار پس تکبیر کنی و از سجود
بر آئی، و برپای چپ نشی، و هر دو دست بر دور آن بهی، و گوئی «رب اعزلی
و ارحمی و ادرقی و اهذی و احزلی و عافی و اعفی عی»، و سجود دیگر همچین
کنی پس از سجود نار نشی شش سی سبک، که آنرا حلة الاستراحة گویند،
و تکبیر کنی، و برپای خیزی و دیگر رکعت همچون اول مگراری «عود» بر سر
قراعت فرو مگداری پس چون از سجود دوم رکعت فارغ شدی، تشهد نشی برپای
چپ، هر دو دست بر ران بهاده، و انگشتان دست چپ گشاده داری، و انگشتان
دست راست فرو گیری، مگر منحنه، چنانکه در عدد پنجاه و سه گیری، چون
مکلمه شهادت رسی آنجا که گوئی «الا الله» منحنه دست راست برداری، و بدان
اشارت بوحدا نیت کنی و دو تشهد دوم همچین، لکن در تشهد آخر هر دو نای از
زیر برون آری، و صحاب راست نای چپ بخواهانی، و قدم راست پیا کنی، انگشتان
بقبله، و سرون (۳) چپ بر زمین بهی، و در تشهد اول «اللهم صل علی محمد و علی آل
محمد»

۱ و ۲ - مسحه ح یستی یستادی ۳ - سرون، مسح اول، شاح کاز و
گوسعد و امثال آن، و هم اول بعضی سرون است که ششگاه مردمان و کهل چارپایان
باشد (مرهان قاطع)

محتد، بگوئی، و برپای حیری، و در تشهد دوم تمام بحوائی، و دعاء معروف در افرائی، و سلام بار دهی گوئی «التسلام علیکم ورحمة الله»، و روی از جانب راست کسی، چندانکه از قعایک بیمه روی تو نمیسند، و در سلام دوم روی از جانب چپ کسی همچنین، و در هر دو سلام روی بقله سلام ابتدا کسی، و در سلام نخستین بیت بیرون آمدن کسی از نماز، و در سلام دوم بیت سلام بر حاضران و فرشتگان (۱)

مصطفی (ص) گفت هر که نماز بوقت حوش کند، و طهارت بیکو کید، و رکوع و سجود تمام بحای آرد، و بدل حاشع و متواضع بود، نماز وی میشود نماز معرش، سپیدوروش، میگوید حدای ترا نگه دارد، چنانکه مرا نگه داشتی، و هر که نماز بوقت حوش نکند، و طهارت بیکو نکند، و رکوع و سجود تمام بحای بیارد، آن نماز وی میشود با آسمان، سیاه و تاریک، و همی گوید حدای تعالی ترا صایع کند، چنانکه مرا صایع گذاشتی، یا آنکه که الله خواهد حل حلاله، پس آن نماز وی چون حامة کهن در هم بیچند و بروی وی باز رسد

و فرائض و سن نماز و آداب و شرائط آن متعصیل در سورة المقررة شرح دادیم، و فصول آن بعضی مرشردیم، و اعادت شرط بیست

«ولا تمسوا بی انتعاء القوم» - ای لا تصموا ولا تعصروا، کقوله «فما وهوا لیا اصابهم فی سبیل الله» **مقاتل حیان** گفت این آیت پس از وقعه احد آمد، آنکه که حمزه و حماعتی مسلمان کشته شدند، و **نوسعیان** و قوم وی مرفقه بودند، رب العالمین **مصطفی (ص)** و یارار را فرمود، بعد از آن وقت بچند روز که بر آثار ایشان مروید، و حسک کسید رسول خدا دعوت کرد مؤمنان را با آنچه الله فرمود،

۱ - سعة ح در سلام نخستین است بیرون آمدن کسی از نماز و ست سلام بر حاضران

و فرشتگان، و در دوم سلام بر حاضران و فرشتگان

ایشان بنالیدید از حراحتها که برایشان بود، و درد خویش اظهار کردید رب العالمین
 آیت فرستاد «إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ»، گفت اگر شما
 میباید، ایشان نیز میباید، و اگر شما از رحم و حراحت رنجورید، ایشان نیز از
 رحم و حراحت رنجوراند آنکه شما برایشان افریدی دارید که شما از خدا امید
 ثواب و شهادت، وصرت و طهر، و اظهار این دین مرهمه دبها دارید، و ایشان این
 امید ندارند **مصطفی** (ص) گفت «وَالَّذِي مَعِيَ بَيْدَهُ، كَأَسِيرَةٍ فِي آثَارِهِمْ وَلَوْ
 مَعِيَ» پس هفتاد مرد ماوی بیرون شدند **انوکر** درایشان بود، و عمر، و علی،
 و زبیر، و **عبدالرحمن عوف**، و **انوعینده خراج**، و جماعتی از **انصار**، با نه
بدر صغری رسیدند، و ربّ المرأة رعب در دل **نوسقیان** و اصحاب وی افکند، تا
 بیرون بیامدند و این قصه در آل عمران شرح گفتیم

«إِنَّا أَمَرْنَا لِكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ» - سب نرول این آیت آن بود که مردی
 از عداد انصار نام وی **طعمه بن ابیرق الطمری**، درمی دردد از عتی از آن خود، و
 آن دردی را مرجهودی آلود که در آن سرای میآمدی، نام وی **رید بن السمین**
 آن جهود بش رسول خدا (ص) آمد، و نانک کرد نه بیگماهی خود **قبیلۀ طعمه**
 آمدند که ویرا معذور کند **سردیک رسول** (ص) رسول خدا بعد وی، و بیگماهی
 وی سخن گفت، این آیت آمد **آنکه طعمه** کربحت از مدینه و نه مکه آمد، و
 بمشکران بنوست و درشأن وی آمد «وَمَنْ يَشَاقِقِ الرَّسُولَ» آیه روایتی دیگر
 گفته اند این قصه، و آب قول **مقاتل** است، گفت **رید بن السمین** درعی بودیعت
 بهاد **سردیک طعمه بن ابیرق** پس چون بازخواست طعمه حعود آورد، و انکار کرد
 پس رید ناقوم آمدند بدر سرای **طعمه** بطلب درع، **طعمه** در سرای بنست، و درع
 برداشت، و در خانه همسایه خویش **انوهلال انصاری** افکند، پس در بگشاد و ایشان

درآمدند، و درع طلب کردند، و یافتند پس **طعمه** گفت من در خانه بوهلال درعی دیدم، همانا که درع شما است درع از آسحا بیرون آوردند، و **طعمه** می تهمت خویش را قوم خود جمع کرد، و آمدند رسول خدا، و **طعمه** شکایت کرد که مرا فصیحت کردند، و بست دزدی نامن کردند، و هر کسی زبان در من نهاد، رسول خدا (ص) هتت کرد که عذر وی بپذیرد، و آن قوم را که در خانه وی شدند عتاب کند، رب العالمین آیت فرستاد «أنا امرنا إليك الكتاب بالحق» ای نالامر والتهی والعسل

«لنحكم بين الناس بما أريكم الله» - ما علمك الله فی کتابه، کفوله «ویرى الدین او توا العلم» ای یعلم «ولانکئ للحائین حصیماً» - حائین ایسحا **طعمه** است و قوم وی، و حصیم آنست که از هر کسی حقت آورد، و دیگران را از وی دفع کند **بوحاتم** گفت اگر بحق بود حصم گوید، و اگر باطل بود حصیم گوید آنکه رب العرّة **مصطی** (ص) را استعمار فرمود، گفت «واستعمر الله» معتران گفتند معنی آنست که آمرزش حواء از الله، اربین معذور داشتن **طعمه**، و آب هتت که کردی که قومی را از هر **طعمه** عتاب کنی و گفته اند که معنی آنست که ایشانرا استعمار فرمای آنچه برا در آن داشتند که صرت صاحب ایشان کسی، و **طعمه** را معذور داری

و گفته اند «ولانکئ للحائین حصیماً» هر چند بظاهر خطاب نا **مصطی** (ص) است، اما مراد باین غیر اوست، چنانکه حای دیگر گفت «فان کت فی شک متا امرنا اليک»، و معلوم که **مصطی** (ص) در آنچه بوی فرو فرستادید شک نبود و اگر کسی گوید پس چرا استعمار فرمودید؟ ویرا جواب آنست که استعمار واجب نمکد که آسحا دسی است نه بینی که در سورة العصر او را با استعمار فرمودید، می مقدمه گاهی و در جمله، استعمار اسیاء بر سه وجه است یکی گاهی را که پیش از موت وی رفته باشد دوم گاهی اتم

و قرات وبرا سلوم ترك مباحی را که خطر شرعی هنوز در آن نیامده باشد

« وَلَا تُحَادِلْ عَنِ الدِّينِ يُحَادِلُونَ أَنْفُسَهُمْ » - یعنی « یَظْلَمُونَ أَنْفُسَهُمْ بِالْحَيَاةِ وَ التَّرَقُّةِ » و یَرْمُونَ بِهَا غَيْرَهُمْ حدال، درشتی و سختی خصوصت گرفتاری است. و رسی که بیخ وی سخت باشد حدیل گویند، و چرع (۱) که صید آن سخت باشد و قوت آن تمام، احدل گویند و حدال در اصل بر دو صرست، یکی پسندیده، و قرآن بدان آمده، و آن است که ربّ العزّة گفت « وَحَادِلُهُمْ بِأَتَى هِيَ أَحْسَنُ » گفته اند این محادلت بیکو که رسول را فرموده اند آنست که تا کافرانرا گویند شما شی چند از چوب تراشیده اید، و بعدائی می پسندید، چوست که مرا بر رسولی نمی پسندید، و حدال مدموم ناپسندیده آنست که رب العالمین گفت « مَا يُحَادِلُ هِيَ آيَاتُ اللَّهِ إِلَّا الدِّينُ كَعُرُوا »، و مصطفی (ص) در فوق این گفته « الْحَدَالُ فِي الْقُرْآنِ كَعُرٌ » و قال (ص) « لَمَّا لَلَّ الدِّينَ اتَّحَدُوا دِينَهُمْ شَعْبًا » یعنی الحدال فی الدین و قال (ص) « مَا صُلَّ قَوْمٌ بَعْدَهُدَى كَانُوا عَلَيْهِ إِلَّا اَوْتُوا الْحَدِلَ، ثُمَّ قَرَأَ مَا صَرَبُوا لَكَ إِلَّا حَدَلًا، بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ » و قال علی بن ابی طالب (ع) « آتَاكُمْ وَ الْحَصُومَةُ فَإِنَّهَا تَمَحَقُّ الدِّينَ » گفته اند این ممالعت نمودن در انطال حدال، و تعطیم بهی ارآن، آنست که مؤمن گاه بود که محادلت کند در قرآن، و خصم بروی علیه کند، و مافق در قرآن محادلت کند و در خصم علیه کند، آنکه کسی که صعیب ایمان باشد درصالات افتد، و یاس معنی حر مصطفی (ص) است روایت بواسطه سمعان، قال قال رسول الله (ص) « لَا تَصْرَبُوا كِتَابَ اللَّهِ بَعْضُهُ بَعْضٌ، وَلَا يَكْتَبُوا بَعْضُهُ بَعْضٌ فَوَاللَّهِ إِنْ الْمُؤْمِنَ لَيُحَادِلُ مَا لِقُرْآنَ فَيَعْلَبُ، وَ إِنْ الْمُنَافِقَ (أَوْ قَالَ الْفَاحِرَ) لَيُحَادِلُ فِي الْقُرْآنِ فَيَعْلَبُ »

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ حَوَانًا لَا نِيَمًا» - میگوید الله دوست ندارد هر حیانتکاری دروغ در این نامی است از نامهای دروغ، و این صفت طعمه‌نی ابیرق است که حیات کرد در دروغ در دیدن، و دروغ گفت، که ندیگری واست، و از حدود بی‌مکد

«يَسْتَحْمُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَحْمُونَ مِنَ اللَّهِ» - گفته‌اند معنی آنست که شرم میدارد این قوم از مردمان، و حیانت خویش از ایشان پنهان میکند، و شرم نمیدارد از حدای، که نهادهای ایشان میداد، و معلم با ایشانست، و آنچه در شب میکالند نایکدیگر، که چگونه این دردی بر دیگری سدیم، و از رسول خدا در خواهیم تا ما را مُرّا کند، ربّ‌المرّة این همه میداد، و بر وی هیچ‌چیز (۱) از این پوشیده نیست، ایست که گفت «وَكُلَّ اللَّهُ نَمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا»

قومی از جهیمیان و معتزله نه‌آق کردند مابین آیت که «وَهُوَ مَعَهُمْ» گفتند که حدای عزّوجل همه حای هست، و در هر مکانی او را یاسد، و عجب آنست که این سخن بگفتند، و آنکه خود نقص کردند، و گفتند بر عرش نیست، و لامحاله عرش هم از حمله مکابها است، و از هر مکانی شریفتر و عظیم‌تر است چو ست که هر حای بحاستی و هر شکم سگی را مکل وی می‌سندید، و عرش شریف و عظیم را می‌پسندید. بیست این سخن ایشان و معتقد ایشان حر باطل، و بیهوده، و محض رندقه و الحاد و معنی قول خدا حلّ‌حلاله «وَهُوَ مَعَهُمْ» آنست که معلم با ایشان است، میداد آنچه ایشان می‌گویند، و بر وی هیچ‌چیز از اعمال ایشان پوشیده نه، و اگر این بمعنی دات بودی، این آیت که «ءَايْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ» معنی نداشتی

و اگر کسی گوید که رید در فلاں جایگاه است، و آنکه این سخن مقید نکند، فعلی یا بجبری دیگر، در فهمها حرآن بیوفتد، و حرآن نبود که ندات در آنجا بوده «وَ آمَنُكُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ» مریں سق است، حای دیگر گفت «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ»، «يُدْنِسُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ» حرداد رب العزة حل حلاله، که تدبیر کار خلق که میکند، ار آسمان میکند، و سخن که مر بالا شود، مروی سخن پاک مر شود اگر مات ناری حل حلاله هر مکنی و ناهر کسی بودی، پس این دو آیت را معنی نمادی

«ها اَنتُمْ هَؤُلَاءِ» - این خطاب ناقوم و قبيلة طعمه است، چهار کلمه است پیوسته، ها نسیه است، اَنتُمْ تعریف است، دیگر «ها» نسیه را تأکید است، «أولاء» تعریفاً اشارت است میگوید «ها» بیدار باشید «اَنتُمْ» شما «ها» هان گوش دارید «أولاء» ایسان هن (۱) خلاصه سخن آست که آگاه بید (۲) شما که ایسان بید

«حَاذَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» - در دنیا برای ایشان حصومت گرفتید، و محادلت کردید «فَمَنْ يُحَادِلْ اللَّهَ عَمَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ» - فردا دور رستاحیر که الله ایشانرا عذاب در کشد، و بدورج در آرد، آن کیست که از بهر ایشان می حصومت کشد، و محادلت کند؟ تا عذاب از ایشان نار دارد

«أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا» - یا آن کیست که وکیل در ایشان باشد تا کار ایشان سارد؟ یعنی که هیچ کس نباشد «فَإِنَّ الْأَمْرَ يَوْمَ لِلَّهِ»

الموبة الثالثة

«قوله تعالى «فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ» الآية - بدان که این موار رازی است

میان بنده و خدا که درین راه هم نیاز است، و هم بارِ امروز نیاز است، و فردا
 بارِ امروز ربح است و فردا کسبِ امروز ماری گران، فردا روح و ریحانِ امروز
 کذب و کار، و فردا کلم و مارارِ امروز رکوع و سجود، و فردا وجود و شهود
 و از شرفِ بار است که رب العالمین صد و دو حایکه در قرآن ذکر آن
 کرده، و آنرا سیرده نام نهاده. صلوٰۃ، و قنوت، و قرآن، و تسبیح، و کتاب، و
 ذکر، و رکوع، و سجود، و حمد، و استغفار، و تکبیر، و حسبات، و باقیات
 و مصطفی (ص) گفته «الصلوةُ معراج المؤمن» و گفته «الصلوةُ مأدنةُ الله فی الأرض»،
 و علماء سلف گفته اند الصلوةُ عرس الثریدین و برهة العارفين، و وسیلة المدین،
 وستان الزاهدین و گفته اند بار گرا رنده راهت کرامت است هدایت و
 کفایت و کفارت و رحمت و قربت و درخت و معرفت و اول قدم از شرک بی ماری
 است، که رب العزّة گفت «ما سَأَلْتُکُمْ فی سقر؟ قالوا لم نَکُ مِنَ المصلّین» و اسم
 ایمان در صلوٰۃ نهاد آنجا که گفت «وما کَانَ اللهُ لِیُصِیْحَ اِیْمَانُکُمْ» ای صلوٰۃ تکم،
 و وعدهٔ روری بمار داد آنجا که گفت «وَأُورَاھِلُکَ بِالصَّلَاةِ» الی قوله «بحس
 برزقک» و عدد بارهای فرائض پنج آمد بر وفق اصول شرایع مصطفی (ص)
 اصول شرایع را گفت «نُئی الإسلامَ علی خمس» و اصول فرایضِ بار را «خمس
 صلوات فی الیوم و اللیلة» یعنی که چون بنده این پنج بار شرط و وقت خویش
 بگردد، رب العزّة ویرا ثواب حمله اصول شرایع بدهد و هیأتِ بار چهار است
 قیام، رکوع، سجود و قعود حکمت درین آنست که حمله موحدات بر چهار
 شکل اند بعضی بر هیأت قائمان راست اند، و آن در حقائق اند بعضی بر هیأت را کمان
 سر فرو افکنده، و آن ستوران اند بعضی بر هیأت ساحلان روی بجا که نهاده، و آن
 حشرات اند بعضی بر زمین نشسته بر هیأت قاعدان، و آن حشیش و ساقست، چمانستی

که رب العزة گفتی 'مبدء مؤمن' در خدمت ما این چهار هیأت سعای آر قیام و رکوع و سجود و قعود، تا ثواب تسبیح آن همه حلالیق بیانی و آنکه این نمازها بعضی دو رکعت فرمود چون نماز مامداد، و بعضی سه رکعت چون نماز شام، و بعضی چهار چون پیشین و دیگر و حقیقت این است که مبدء دو قسم است یکی روح، دیگری نماز دو گانی یکی شکر روح است و دیگر شکر نماز، و در باطن آدمی سه گوهر است عریز یکی دل، دوم عقل، سیوم ایمان، نماز سه گانه شکر این سه خلعت است و نماز ترکیب آدمی از چهار طمع است نماز چهار گانی شکر آن چهار طمع است از روی اشارت میگوید 'مبدء من نماز دو گانی شکر نماز و حاکم گذار، و نماز سه گانی شکر ایمان و دل و عقل، و چهار گانی شکر چهار ارکان بقدر وسع و امکان تا پیدا گردد که مؤمن از همه مطیع تر است، و کار وی شریفتر، و درجه وی بر دیگر حق رفیع تر

و گفته اند که این نماز عقدی است در آن حوهرهای رنگارنگ، هر رنگی از جمیع عریزی، و حال پیغامبری طهارت فعل ایوب پیغامبر است 'ارکض برحلك' الآية تکبیر کرد کرانراهمیم (ع) است 'و قدیماء بدیع عظیم' قیام خدمت زکریا 'و هو قائم یصلی فی المحراب' رکوع فعل داود 'و حرّاً کما و اناب' سجود حال اسمعیل است 'و تله للحنین' شهید فعل یوسف است 'اد آنق الی الفلک المشحون' تسبیح فعل فرشتگان است 'یستخون محمد زتهم' مبدء مؤمن دو رکعت نماز با حصوص و خشوع که کند، رب العزة او را کرامت این پیغامبران دهد، و بدرجات ایشان رساند

از این لطیف تر نشو هر عبادی که بدگان آرند، و هر دگری که فرشتگان کنند، حمله چون تأمل کسی در دو رکعت نماز جمع است، هم جهاد، هم حج،

وهم زکوة، وهم زورہ، اما جہاد آست کہ ہد چنان کہ عاریان محرو کفار شوند،
 اوّل صف بر کشند، و حرب سازند، و بمبارت مادرت کنند، مرد دلیر خوش
 درپوشد، در پیش صف شود، و حصم را در میدان خواند، و ماوی حولان کند، آن
 مرد دلاور در پیش، و دیگران برقعات ایستاده، و حشم در وی گماشته، و رباہا
 بتکبیر گشاده، و ما دشمن نکارار در آمده، در مار حملہ این معانی تمبیہ است
 مرد مؤمن اوّل عمل کند، آن ورہ است کہ می درپوشد، چون وضو کند خوش
 است کہ می درسند، آنکہ در صف عادت و طایفہ حرمت نایستد امام چون مبارزان
 در پیش شود، و در محراب کہ حریم شیطاں است، ما شیطاں و سانس حویث
 حرب کند، دیگران چشم در وی ہادہ، و دل در طغر وی ستہ این جہاد ار آب
 جہاد عظیم تر، و برتر است کہ مصطفی (ص) گفت «رحمنا من الجہاد
 الأصغر الى الجہاد الأكبر»

و در مار معنی زکوة است زکوة پاکی مال است، و مار پاکی تر «خُدیس
 اموالهم صدقة تطهرهم و ترفعہم بها»، «ان الحسنة يُدھس الثیبات» این پاکی
 جان است و آن پاکی مال این ار آب تمام تر، و شریف تر، و فی معنای روی آن
 رسول اللہ (ص) رأی رجلاً یقول اللّٰهُمَّ اغفر لی و ما اَرٰیک تعیر فقال التّی (ص)
 «ما اَسْوَ طَلک برنک»، فقال یا رسول اللّٰهُ اَنی اَدبْتُ فی الجاہلیّۃ و الاسلام
 فقال (ص) «ما فی الجاہلیّۃ فقد مَحاه الاسلام، و ما فی الاسلام تمحوا الصلوات الخمس»،
 فَأمر اللّٰهُ تعالی «واقم الصلوة طر فی التّہار» الآیة و در مار معنی حج
 است، حج احرام و احلال است، و مار را میر تحریم و تحلیل است و در مار معنی
 حج تمام تر، و شرف وی شامل تر، واللّٰهُ اعلم

۲۰- النوبة الاولى

قوله تعالى «وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا» و هر که بدی کند، «أَوْ يَطْلُبْ نَفْسَهُ» یا بر خود بیداد کند، «ثُمَّ يَسْتَعِزَّ بِاللَّهِ» آنکه آمرزش حواهد از حدای، «يَجِدُ اللَّهَ عَوْرًا رَحِيمًا»^(۱۱۰)، حدای را آمرزگار یابد، و مهربان

«وَمَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا» و هر که بره کند، «فَأَنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلَى نَفْسِهِ» آن بره بر نفس خویش کند، «وَكُلَّ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا»^(۱۱۱)، و الله دانا است راست دان همیشه‌ای

«وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا» و هر که بدی کند یا بره، «ثُمَّ يَرْمِ بِهِ تَرِبَةً» و آنکه آنرا به بیگانه‌ای امدارد [و ویرا متهم کند]، «فَقَدْ احْتَلَّ بُهْتَانًا» برگرفت از آن کار دروغی و بیدادی «وَإِنَّمَا مُبِينًا»^(۱۱۲)، و بره آشکارا

«وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ» و اگر نه فضل خدا آید بر تو و مهربانی او، «لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ» آهنگ کرد گروهی از ایشان که مرا از راه داد کم کنند، «وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ» و کم میکند مگر خویششان را، «وَمَا يَضُرُّكَ مِنْ شَيْءٍ» و ترا مگر اید هیچ چیز^(۱)، «وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» و فرو فرستاد حدای بر تو نامه و دانش راست، «وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ» و در تو آموخت آنچه ندانستی، «وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا»^(۱۱۳)، و فضل خدا بر تو بزرگ بود همیشه‌ای

«لَاخِرَ قِيٍّ كَثِيرٍ مِنْ نَحْوِهِمْ» یکی است در فراوانی از رازها که میکند، «إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ» مگر در راز کسی که کسی را بصدق فرماید، «أَوْ مَعْرُوفٍ»

یا مریکوکاری انگیزد، «أَوْ إِصْلَاحَ نَبِيِّ النَّاسِ» یا آشتی ساردمیان مردمان،
 «وَمَنْ يَعْمَلْ ذَلِكَ» وهر که اربن [سه کار] یکی کند، «إِنِّبَعَا مَرَاتِ اللَّهِ»
 بحسن حشودی حدای، «فَسَوْفَ نُوْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا» (۱۱۴)، آری ویرا دهیم
 مردی بردگوار

«وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ» وهر که خلاف کند مافرستاده من، «مِنْ تَعْدِ مَائَتَيْنِ
 لَهُ الْهُدَى» پس آنکه ویرا راستی پیدا شد، «وَيُتَّبِعَ سَبِيلَ الْمُؤْمِنِينَ» وپی
 مرد حر راه گرویدگان «نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى» روی وی فرا آن کسیم که کرد [و فرا آن
 دهیم که پسندید]، «وَنُصَلِّهِ هَمَمَ» و سوحش را رساییم ویرا بدورح، «وَسَأَتُ
 مُصِيرًا» (۱۱۵)، و بندشد گاهی که ایست

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ» حدای بیامرد که ناوی اسار گیرد، «وَيَغْفِرُ
 مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ» و بیامرد هرچه فرو ارش کست، او را که حواهد، «وَمَنْ
 يُشْرِكْ بِاللَّهِ» و هر که اسار گیرد حدای، «فَقَدْ ضَلَّ صِلَاً تَعِيداً» (۱۱۶)، وی کم
 کشت کم کشتی دور

النوبة الثانية

قوله تعالى «وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمَ نَفْسَهُ» - این «او» بمعنی او اعطف
 است یعنی و یظلم نفسه و معنی سوء درین آیت گفته اند که فعل طعمه است که
 درج دردد، و معنی ظلم نفس آنست که گناه خویش بدیگری افکند و گفته اند
 هرچند سبب خاص است اما لفظ عام است، که «من» از اعطاء عموم است، و سوء
 و ظلم هر دو در حس خویش عام آند سوء شرکست، و ظلم هرچه ورود از شرک
 از گناهان و بردنك اهل حق اعتنا بمعموم لفظ است نه بخصوص سبب مقتضی لفظ

ایست که استعمار و ثروت هرچه در پیش بود مردارد، و هر مدسی و محرمی را سود دارد مصطفی (ص) گفت «أَلَا أَحْرَكُم بِدَائِكُمْ مِنْ دَوَائِكُمْ؟» قالوا بلى قال «فَإِنَّ دَاءَكُمْ الدُّنُوبُ، وَ دَوَائِكُمُ الْإِسْتِعَارُ» علی بن ابی طالب (ع) گفت، «عَجِبْتُ لِمَنْ يَقْطُ وَ مَعَهُ الْحَيَاةُ» عجمدارم ار کسی که نومید شود و رستگاری ناوی گفتند رستگاری چیست که ناوی است، گفت استعمار و روایت است ار ابی عباس که گفت گناهان بر سه قسم است گناهی که بیماررید، و گناهی که بیماررید، و یکی که فرونگدارید اما آنچه بیماررید، مرد است که گناه کند، پس بشیمان شود، و عدد حواهد، و استعمار کند این آست که حدای بیماررید و بعصل خود در گندارد و آنچه بیماررید، و هیچ حال معرفت در آن بشود، شر کست که سده آرد حدای را اسار و بطیرو مثل گوید، تعالی الله تعی ذلك و آن گناه که فرونگدارید، طام است، که مده بر برادر خود کند، لاند در قیامت حرا آ آن بوی رسد، و قصاص کند ار وی ابی عباس اس بگفت، پس این آیت بر خواند که «الْيَوْمَ تُجْرَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لِأُطْلَمَ الْيَوْمَ» وقال عبد الله بن مسعود من قرأ الآيتين من سورة الساء «وَلَوْ أَنَّهُمْ ادْطَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ» الآية، «وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ» الآية، ثُمَّ اسْتَعْمَرَ، عَمَرَهُ اللهُ لَهُ

«وَمَنْ يَكْسِبْ إِنَّمَا فَإِذَا تَمَّ يَكْسِبُهُ عَلَى نَفْسِهِ» - رب العالمین چون آں قوم را بر توبه خواند، حرداد درین آیت که این بر خواندن ما شما را بر توبه، نه ار آن است که ما را ار گناه شما گردی است، یا ار شرک شما صرزی، بلکه و مال آن همه بشمانار گردد «وَكُلَّ اللَّهِ عَلِيمًا حَكِيمًا» - ای علیماً سارق الدرع، «حَكِيمًا» حکم نا اقطع علی طعمه میگوید الله خود دانا است که آن رده که دردید، و حکیم است، حکم قطع که بر طعمه کرد بر راستی و سرا و کمال حکمت کرد آن روز

که این آیت آمد قوم طعمه ندانستند که طعمه طالم است و درو در و دردی
 وی کرده، گفتند بونه کی، و ارحدا ترس، و راستی بحق بار کرد طعمه
 درایستاد، و سوگند بدروغ میخورد، که آن رره بحر جهود بدرید رب العالمین
 آیت هوستاد «وَمَنْ يَكْسِبْ حَظِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ مَرِيثًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا»
 الایة حطیئه سوگند بدروغ است، و اثم بیگناه را آلوده کردن میگوید هر که
 سوگند بدروغ خورد، و بیگانه را آلوده گرداند، بهتان عظیم، و برة آشکارا
 بر گرفت بهتان دروغی بود، یا بیدادی که شومده آن در آن درماند از استکار و
 تعجب آری ادوکار صعب است، و سرانجام آن صعب سوگند بدروغ، و بهتان
 بر بیگناه، سوگند بدروغ رامیآید در آثار که رب العزّة حلّ حلاله لنا کتب النوراة
 بیکه، قال، سم الله، هذا کتاب کتبه الله بیده لعنه موسی، ان لا تحلف باسمی کاذباً،
 فانی لا اُرکّی من حلف باسمی کاذباً و بهتانرا، مصطمی (من) گفت «البهتان علی
 السریة اثقل من السموات» قیل معناه، و ربّ الباهت اثقل من السموات، و فعل
 احرا المبهوت علیه اثقل من السموات، معنی لعظم احره

و بروایت حویر از صحاک از ابن عباس، اس آیت در شان عبداللّه بن ابی سلول

آمد که عائشه را قذف کرده بود، و از اهل رافک شده، و قذلهک فی الهالکین

قوله «وَلَوْ اَفْضَلَ اللَّهُ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَتَهُ» - رحمت در قرآن بیارده وحه است

یکی بمعنی نعمت، چنانکه درین آیت است، و بطیارین در سورة البقرة و در سورة

النور است وحه دوم، رحمت بمعنی دین اسلام است، چنانکه در سورة الدهر گفت

«يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ»، یعنی فی دین الاسلام، و در سورة علق گفت «ولکن

يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ»، وحه سیوم، رحمت بمعنی حت، چنانکه در سورة

آل عمران گفت «وَأَمَّا الَّذِينَ ابْصَرَتْ وَحُوهُهُمْ فَعَيَّرْتَهُمْ»، یعنی حنّ الله، و در

آخر سورة الساء « فَيُدْخِلُهُمْ رَتْهَمَ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ » يعنى فى الجنة ، و در آخر سورة الحائيه « فَيُدْخِلُهُمْ رَتْهَمَ فِي رَحْمَتِهِ » يعنى فى حشّه ، و در نبي اسرائيل « وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ » يعنى حشّه ، و در سورة النقرة « اُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَةَ اللَّهِ » يعنى حشّه ، و در سورة العسكوت « اُولَئِكَ يَنْسَوْنَ رَحْمَتِي » يعنى من حشّي و حه چهارم ، رحمت بمعنى مطر ، چنانكه در سورة الاعراف كفت « وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ تُشْرَأُ بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ » يعنى قُدام المطر هماست كه در سورة الفرقان كفت « وَدَرَعَقِ » و يَشْرُرَحْمَتَهُ « يعنى المطر ، و در سورة الروم كفت « فَاَنْطَرُوا إِلَى آثَارِ رَحْمَةِ اللَّهِ » يعنى المطر ، وقال « اِذَا اَدَّاهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً » « وَلْيُذِقْكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ » يعنى المطر و حه يسمم ، رحمت بمعنى نوت ، چنانكه در سورة ص كفت « اَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ » يعنى معانيح السوة هماست كه در سورة الاحرف كفت « اَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَةَ رَبِّكَ » يعنى التوبة و حه ششم ، رحمت بمعنى قرآن ، چنانكه در يونس كفت « قُلْ مَعْصِلُ اللَّهِ وَرَحْمَتُهُ » يعنى بالقرآن ، و در آل عمران كفت « يَحْتَضِرُ رَحْمَتَهُ مَنْ يَشَاءُ » يعنى بالقرآن ، و در سورة يوسف كفت « وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ » و حه هفتم ، بمعنى رزق ، چنانكه در نبي اسرائيل كفت « قُلْ لَوْ اَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي » يعنى معاسح رزق رتبي ، و در سورة الكهف كفت « رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً » ، يعنى رزقاً ، وقال « يَشْرِكُكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ » يعنى من رزقه و در سورة الملائكة كفت « مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلْأَسْرِ مِنْ رَحْمَةٍ » يعنى من رزق و حه هشتم ، بمعنى نصرت است ، چنانكه در سورة الاحزاب كفت « قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنْ اللَّهِ اِنْ ارَادَ بِكُمْ سُوءًا اَوْ ارَادَ بِكُمْ رَحْمَةً » يعنى حيراً ، و هو النصر والفتح و حه نهم ، رحمت بمعنى عافيت ، چنانكه در سورة الزمر كفت « اَوْ ارَادَ بِي رَحْمَةً » يعنى معافيه ، « هَلْ هُنَّ مُسْكَاةٌ رَحْمَتِهِ » يعنى عافيته و حه دهم ، رحمت بمعنى مودت ، چنانكه در سورة الحديد كفت « وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً »

یعنی مودّة، و در سورة الفتح گفت «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» یعنی مُتَوَازِبِينَ وجه یارِ دهم، رحمت بمعنی ایمان، چنانکه در سورة هود گفت اِرْقُولُ نوح «أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ يَتِيمَةٍ مِنْ رِزْقِي وَأَتَانِي رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ» یعنی نعمة من عنده، وهو الايمان، و اِرْقُولُ صَالِحٌ گفت «وَأَتَانِي مِنْهُ رَحْمَةً» یعنی ایماناً

قوله «وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ» - معنی آنست که اگر نه آن بودی که الله تعالی بفصل خود ترا ثبوت داد، و برحمت خود ترا موحی بصرت داد، در دل گرفته بودی طائعه‌ای یعنی قوم طعمه که ترا از آنچه حق است بگرداند، تا حکم که کسی بمیل کسی، چنانکه مراد ایشانست رَبِّ الْعَالَمِينَ گفت «وَمَا يُصِلُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ» وایشان بحر اصلاح تن حوش نمیکشد، و مال آن خربایشان بازگردد، که ایشانست که بر مره کاری و بیدادگری دروغ و بهتان یکدیگر را یاری میدهند

«وَمَا يُصِرُّوكَ مِنْ شَيْءٍ» - یعنی یا محمد ترا از آن هیچ ریان نیست، که ریان آن کس را بود که گواهی بدروغ دهد، و یار ناحق باشد پس رَبِّ الْعَرَةِ مَتَّ نَهَادِ بِرِصْطَمِي (م)، و گفت «وَأُمرُ اللَّهِ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» حدای تعالی فرورستاد بر تو کتاب، تا حکم که کسی موقوف کتاب کسی، و روش کرد ترا در آن کتاب آنچه حکمت در آب است، و راستی مآں است وقیل «وَأُمرُ اللَّهِ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» یعنی الحلال والحرام، «وَعَلَيْكَ» من اُمُرِ الْكِتَابِ، وَأُمُرِ الدِّينِ، «مَا مِمَّ تَكُنُّ تَعْلَمُ» مِنْ الشَّرَائِعِ «وَكُلَّ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْكَ» بِالْكِتَابِ وَالتَّوْبَةِ، «عَظِيمًا»

قوله «لَا حَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ حَوَائِجِهِمْ» - گفته‌اند چون قوم طعمه را معلوم گشت وایشان که ویرا ماری میدادند، که طعمه دروغ در است، و دروغ وی در دیده، با یکدیگر شدند، و داری در گرفتند، و هر کسی موسوی سخن میگفتند رَبِّ الْعَرَةِ

درشان ایشان این آیت فرستاد « لَاحِزَیْ فِی کَثِیْرٍ مِّنْ مَّحْوٰیهِمْ » - در آن راز ایشان و در آن سخن که پنهان نایکدیگر میگویند هیچ چیز و یکی نیست ، « اَلَا مَرَامِرٌ مِّنْ صَّدَقٰتِہٖ اَوْ مَعْرُوْفٍ » یعنی اَلَا فی بحوی مَرَامِرِ صَدَقَةٍ مَّعَاہِدِ گفت این آیت عام است ، و جهالیان در آن یکسان اند ، میگوید درین رازها که مردم کنند با یکدیگر ، و آن سخنها که در آن حوس کنند ، هیچ حریست مگر آنچه از اعمال بر نداشت پس بیان کرد که اعمال تر چیست « اَلَا مَرَامِرٌ مِّنْ صَّدَقٰتِہٖ » یعنی حیر در سخن آنکس است که صدقه فرماید ، « اَوْ مَعْرُوْفٍ » یا قرصی نکسی دادن ، « اَوْ اِصْلَاحٍ بَیْنَ النَّاسِ » یا میان مردم صلح افکندن مصطفی (ص) گفت « کَلَامُہٗ اِنْ اَدَمَ کَلَمَ عَلَیْہِ لَالہٗ » اَلَا اَمْرٌ مَّعْرُوْفٍ اَوْہٰی عَنِ مَّکْرٍ اَوْ دُکْرَاللّٰہِ » این حدیث پیش سفیان میخواندید ، مردی گفت سحت است این حدیث ، یعنی وعیدی قوی و بیعی تمام است سفیان گفت چه سحی است درین حدیث؟ این همچاست که در قرآن میخوانی « لَاحِزَیْ فِی کَثِیْرٍ مِّنْ مَّحْوٰیهِمْ اَلَا مَرَامِرٌ مِّنْ صَّدَقٰتِہٖ » اَلَا یَہٗ حَیْ دِیْکَرِ مِیْحَوٰی « لَا یَتَّکَلَّمُوْبُ اَلَا مَن اَدِیْنَ لَہٗ الرَّحْمٰنُ وَاَقَالَ صَوَابًا » ، حای دیگر « وَالْعَصْرِ اِنَّ الْاِنْسَانَ لَمِیْ خُسْرًا اَلَدِّیْنَ اٰمَنُوْا » اَلَا یَہٗ

« وَمَنْ یَّعْمَلْ ذٰلَکَ اِنْتَعَا مَرْضَاتِ اللّٰہِ » - میگوید هر که این صدقه و قرص و اصلاح میان مردم بجای آرد ، و آنکه ناین رضاء اللہ حوید ، و مراد اللہ خواهد ، رب العرۃ وبرا مرد برر گوار دهد ، یعنی بهشت این معنی برقرامت یوعمر و حمیرہ و یعقوب است که ایشان « سَوَفَ یُؤْتِیْہِ » یا خواهد باقی « نُؤْتِیْہِ » سون خوانند ، یعنی ما دهیم او را مرد برر گوار ، بهشت باقی ، و بیعی حاودای

رسول خدا (ص) ابویوب انصاری را گفت حواهی که مرا راه تمام صدقه که ترا نه است از چهار پایان چریده یکو؟ یعنی واللہ اعلم ، که ترا نه است از آنکه چهار پایان یکو داری ، و صدقه دهی آنکه گفت « تُصْلِحُ بَیْنَ النَّاسِ اِذَا تَفَاعَلُوْا ،

و تُقَرَّبَ بِهِمَا اِنَّا تَبَاعَدُوا ، میان مردم صلح دهی آنکه که فساد یکدیگر جویند ، و
 تناهی در کار یکدیگر آرند و میان ایشان بر دیکی حوئی ، و ماهم آری چون از
 یکدیگر دور افتند و روی انس بن مالک (رس) قال یسما رسول الله (ص) حالس
 اد رأیاه صحك حتى بدت ثناباه ، فقال عمر ما أصحكك يا رسول الله ثأمی و ثأمی ؟
 قال «رحلانی خثوا بین یدی رب العرة حل حلاله ، فقال احدهما خدلی مظلمتی
 من احی ، فقال الله أعط احاك مظلمته قال یارب لم یبق من حسانتی شیء قال الله
 عز وجل للطالاب کیف تصع بأحیک ولم یبق من حسابه شیء قال یارب فیحمل
 من أواری ، فصارت علیها رسول الله (ص) نالکاء ، ثم قال «ان ذلك لیوم عظیم یحتاج
 فیه الناس الی اب یحمل عنهم من اورارهم فقال الله عز وجل للطالاب ارفع بصرک
 فانظر فی الحساب ، فرفع رأسه فقال أری مدائن من فصة وقصوراً من ذهب مکللة
 باللؤلؤ ، لأئی سی هذا ، لأئی صدیق هذا ، لأی شهید هذا ، قال إیس هو أعطانی
 الثمن قال یارب ومن یملک ثمن هذا ، قال انت بملکک قال بسم ، قال بمعوک من
 احیک قال یارب فقد دعوت عه قال خدید احیک و أدخله الجنة قال رسول الله (ص)
 فاتقوا الله و أصلحوا ذات بینکم ، فان الله یصلح بین المؤمنین یوم القیامة »

قوله «ومن یُشاقِقِ الرَّسُولَ» - انس عباس گفت این هم در شأن طعمه نی
 ابیرق آمد ، که چون آیتها در شأن وی آمد ، و فعل بدوی پیدا گشت ، و قوم وی
 ندانستند که وی طالم و سارق است ، و رسول خدا (ص) فرمود نادرست وی نُرید ، وی
 از میان مگریخت ، و به مکه شد و در کفران پیوست ، و مرتد گشت چنین گویند
 که بمردی فرو آمد ناموی حجاج بن علاط السلمی ، و آن مرد ویرا گرامی داشت
 چنانکه مهمانان را گرامی دارد پس طعمه که آن مرد که در درون خانه وی در
 نهاده است ، چون شب در آمد بقب برد ، چون در آن اندرون شد بوست میش بهاده
 بودند ، از آن بوستهای حام حشک گشته ، پاش تا آن بوستها بر افتاد ، آواری بر آمد

حداود خانه مآں آوار ارجواب در آمد، و در آن خانه شد، **طعمه** را مکروت و بیرون آورد اهل مکه گفتند او را سگسار کیم **حجاج** گفت هر چند بد مرد و درد است، اما مهمان است، و مهمان را کشتن روی بیست پس او را بحواری از شهر بیرون کردند، به حله **نمی سلیم** فرو آمد، و ایشان بت پرست بودند، و با ایشان بت میپرستید، تا در شرک فرو شد، و هلاک گشت پس رب العالمین در شأن وی و در مرتبه کشتن وی این آیت فرستاد **حویر** گفت از **صحاك** از ابن عباس که این آیت در شأن مری آمد از قریشی که از مکه به مدینه هجرت کردید، و اسلام درید پیرفتند، و رسول خدا (ص) ایشان را عطا داد پس شقاء ازلی در ایشان رسید، به مکه مار گشتند، و مرتبه شدند رب العالمین ایشان را گفت «وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ» شقاق نامی است خلاف را، شق عصاء المسلمین از آن گرفته اند، و آن آن باشد که مأمور در شقی بود و آمر در شقی

«مِنْ بَعْدِ مَا تَنِيَّ لَهُ الْهَدْيُ» - این ها در «له» دو وجه دارد يك وجه آنست که ما **مصطفی** (ص) شود که از الله ویرا هدی پیدا و وحی درست دیگر وجه این من را است که مر سر آیت گفت، که امت را استواری **مصطفی** پداست، و بیعامری وی درست

«وَيُتَّبِعْ عَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ» - گفته اند مراد ماں اجماع اهل حق است برحق، در هر عصری اول آیتنی که **شافعی** از آن دلیل گرفت بر صحت اجماع، این آیت بود

حکایت کند از **شافعی** که **هرون الرشید** از من طلب دلیل کرد بر درستی اجماع از کتاب خدا، و من مهلت خواستم سه روز رفتم و سه حتم کردم سه روز، و تدنر و تعسّر در آن تمام بحای بیاوردم روز سیوم مآں آیت در رسیدم، شاد گشتم،

و ندانستم که روشن تر دلیلی از کتاب خدا ایست و وجه دلیل آست که رب العزة
 یم داد و خلاف دین شمرد کسی که نه بر سیل مؤمنان پی برد، و سیل مؤمنان
 آست که بر آن متفق شوند از قولی یا فعلی چون کافه علماء عصر فراهم آمدند
 بچیزی، و بر آن متفق شدند، آرا اجماع گویند و مذهب اهل حق آست که
 حایر بیست اجتماع این امت بر ماطل و خطا، بخلاف قول نظام که وی روا دارد،
 و بر خلاف قول امامیه و رافضیه که اجماع بر دیک ایشان خود حجت بیست، و
 بخلاف قول داود، و جماعتی اراهل طاهر که گفتند اجماع، خود اجماع صحابه
 است، حجت آست و بس و دلیل اهل حق از جهت ست آست که مصطفی (ص)
 گفت «لا اجتماع امتی علی صلالة»، و روی «علی خطا»، و روی مَن فارق الجماعة قید
 شر، فقد حلق رقة الاسلام بر عنقه و روی مَن فارق الجماعة مات ميتة جاهلیة، و
 روی مَن رأى من امیره شيئاً یکرهه فلیصر، فانه لیس احدٌ یعارق الجماعة شراً،
 فیموت، آلامات ميتة جاهلیة، و روی علیکم بالسواد الأعظم و یدالله علی الجماعة
 و مَن شدّد فی النار و روی ما رآه المسلمون حساً فهو عند الله حسنٌ، و ما رآه
 المسلمون قبیحاً فهو عند الله قبیح

و از روی معنی اشاری کیم امتها که گذشتند، در هر عصر که بودند چون
 بر ماطلی متفق شدید (۱)، و بر بعضی و تبدیل اجماع کردندید (۲)، رب العزة
 پیغامبری بایشان فرستادی، تا ایشانرا ما راه حق و صواب آوردید (۳) و معلوم است
 که پیغامبر ما (ص) آحر الانبیاء و حام ایشاست، و پس از وی پیغامبری صحواهد
 و د پس رب العزة مکمال مهربانی و کرم خویش این امت را معصوم کرد چون
 رچیزی متفق شوید، رب العالمین ایشانرا در آن پرده عصمت میدارد، تا این عصمت

عوس آن سعت باشد که آت‌های گذشته را دوست ، و یقرب من خدا ما روی ابوهریره
 قال قال رسول الله (ص) « ان نبي اسرا ليل كانت تسوسهم الانبياء ، فاذا مات نبي قام
 نبي مقامه ، وليس بعدى نبي » قالوا فما يكون بعدك يا رسول الله ؟ قال « يكون خلفاء
 كثيرة » قالوا فكيف تری ؟ قال « اوفوا سبعة الاول فالاول ، وادوا اليهم ما لهم ، فان الله
 سائلهم عن الذي لكم » اما حواب قول داود و اهل طاهر آست که رب العزة گفت
 « و يتبع غير سبيل المؤمنين » ، برعموم گفت ، صحابه و عيرایشان ، و آیت برعموم
 رانند اولیتر ، که احبار صحاح که یاد کردیم همه بر آن دلالت میکند

« نوله ما نولئ و نصله هتم » - ابو عمرو و حمزه و ابو بكر ماسكل « ها ،
 حوانند ، و قالون و يعقوب ماحتلاس ، و باقی ماشاع « نوله ما نولئ » - میگوید
 ندعه و ما اختاره لنفسه ، فی الدنيا ، لأن الله عز وجل وعده العذاب فی الآخرة او را
 فرو گذاریم در دنیا تا بچه خود را اختیار کردست و عذاب آخرت خود
 بر حاست

« ان الله لا يعبر ان يشرك به » الآية - سب مول آن آیت آن بود که پیری
 اعرابی پیش مصطفي (ص) آمد ، رگفت ما نبي الله مردی پیرم ، نگاهان آلوده ،
 اما تا خدا را شما حتمام هر گر شرک بیاوردهام ، و ما ایمان آوردهام بکمر مار
 گشتهام ، و حر الله خود را یاری و مولائی بپسندیدهام ، و بر بافرمانی هر گر دلیری
 و مکاره نکردهام ، و ار کردها بشیمانم ، و ار گذشتهها عند میخواستیم ، و استعمار
 میکم ، ما ایهمه حال من بردنك الله چون خواهد بود ؟ رب العزة آیت فرستاد
 « ان الله لا يعبر ان يشرك به و يعبر مادون ذلك لمن يشاء » و حه دلالت این آیت بر
 قول اهل بدعت در آیت پیش رفت ، و لاحاجة الى اعادته روی عن ابن عباس قال
 ثلاث من ليس فيه منهن شيء فان الله يعبره اذن ذلك لمن يشاء ، من مات لا يشرك بالله

شیئاً، ومن لم یکن ساحراً یُشعّ السحرة، ومن لا یعتقد علیّ احیه شیئاً وقال التی (مر)
 لمعاد بن جبل «آتدری یا معاد ما حقّ الله علی العباد، وما حقّ العباد علی الله؟» قلت
 الله ورسوله اعلم، فقال «حقّه علیهم ان یمدوه ولا یُشرکوا به شیئاً، وحقّهم علیه اذا
 فعلوا ذلك ان یدجلهم الحنة»

«ومن یُشرک بالله فقد صللّ صلالاً بعيداً» - ای دهب عن الطریق وحرّم الحجر کله
 گفته اند که صلال در قرآن مرهشت وحه است یبکی بمعنی عی، بمعنی براهی،
 چنانکه ربّ العزّة گفت حکایت از قول انبیس «وَلَا یُصَاتِهِمْ» بمعنی وَلَا عَوِیْتِهِمْ عن
 الهدی فیکهروا، و در سورة یس گفت «ولقد اصلّ مکم حلاً کثیراً» بمعنی
 أعویّ انبیس مکم حلاً کثیراً فکهروا، و در صافات گفت «ولقد صللّ قلمهم»
 بمعنی عویّ قلمهم وحه دوم صلال بمعنی رلیل است، چنانکه ربّ العزّة گفت
 «هَبَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ یُصَاوْكَ» بمعنی أَنْ یُسْتَرْوُکَ عن الحق حای دیگر گفت «وَلَا تَشْعِرُ
 الْهَوَىٰ قِیَاصًا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» بمعنی قِیَاسًا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فی الحکم من غیر کفر
 وحه سیوم صلال بمعنی حسران، چنانکه در سورة المؤمن گفت «وما کیدُ
 الْکَافِرِینَ إِلَّا فِی صِلَالٍ» بمعنی فِی حَسَار، و در یس گفت «أَنَا إِذَا لَقِی صِلَالًا مِنْ
 یَعْنِی حَسَارِیْنِ، و در سورة یوسف گفت «إِنَّا أَنَا لَفِی صِلَالٍ مِنْ یَعْنِی فِی حَسَارِ
 یَسْ مِنْ حُتْ یُوسُفَ، «أَنَا لَأَرْبِیْهَا فِی صِلَالٍ مِنْ یَعْنِی حَسَارِ یَسْ، «أَنْتَ لَفِی صِلَالٍ الْقَدِیمِ»
 بمعنی فِی حَسَارِکَ مِنْ حُتْ یُوسُفَ وحه چهارم صلال بمعنی شقاء، چنانکه در سورة
 الملک گفت «إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِی صِلَالٍ کَبِیرٍ» بمعنی فِی شَقَاءٍ طَوِیلٍ حای دیگر گفت
 «أَنَا إِذَا لَقِی صِلَالًا وَسُوءَ»، «أَنْ الْمَعْرُومِ فِی صِلَالٍ وَسُوءٍ» بمعنی فِی شَقَاءٍ وَعَذَابٍ، و در
 سورة النّساء گفت «لِلَّذِینَ لَا یُؤْمِنُونَ فِی الْآخِرَةِ فِی الْعَذَابِ وَالصَّلَالِ الْعَبِیدِ» بمعنی
 الشَّقَاءِ الطَوِیلِ وحه پنجم صلال بمعنی بطلان، چنانکه گفت «الَّذِینَ کَفَرُوا وَصَدُّوا
 عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَصْلًا أَعْمَالُهُمْ» بمعنی اِبْطَالٌ أَعْمَالُهُمْ، وقال تعالی «فَلَنْ یُصْلَ أَعْمَالُهُمْ» بمعنی

فَلَنْ يُظِلَّ اَعْمَالُهُمْ، و در سورة الكهف گفت «مَنْ سَعَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» ای
 «ظِلِّ عَمَلُهُمْ وَحَهُ شَمَّ صَلَالٍ بِمَعْنَى حَطَا، چنانکه در سورة الفرقان گفت
 «إِنْ هُمْ إِلَّا كُفَّاءُ لِمَا هُمْ بِأَعْمَالٍ» ای اصلاً سیلاً، یعنی اخطأ طریقاً، و قال «وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ
 حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ مَنْ أَصْلُ سَيْلٍ» ای اخطأ طریقاً، و در سورة الاحزاب گفت
 «فَقَدْ صَلَ صِلَاً مَبِياً» ای اخطأ حطاً طاهراً، و در نون والقلم گفت «أَنَا
 لَصَّالُونَ» ای اخطأنا طریق الحنة وَحَهُ هَعَمَّ صَلَالٍ بِمَعْنَى جِهَالٍ، چنانکه در
 سورة الشعراء گفت «فَعَلَّتْهَا آدَامُ وَأَنَا مِنَ الصَّالِينَ» ای من الحاهِلین وَحَهُ هَشْتَمَ
 صَلَالٍ بِمَعْنَى سَبَّاحٍ اسْت، چنانکه در سورة الممتحنة گفت «أَنْ تَصِلَ إِحْدَيْهِمَا»
 یعنی أَنْ تَمْسُقَ إِحْدَيْهِمَا الشَّهَادَةَ

الموبة الثالثة

قوله تعالى 'وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا' آية - رَبِّ الْعَالَمِينَ، خداوند جهانیان، و
 دارنده همگان، بحسابنده مهربان، درین آیت بر رویگان ثبوت عرصه میکند، و
 در عفو امید میدهد، و تشدیدها که گفته است همه را درمان میسازد، هم بیگانه را از
 بیگانگی می‌بار خواند، هم عاصی را از معصیت و همه را بکرم خود امید میدهد
 بیگانه را میگوید «إِنْ يَتَّبِعُوا يُعْرِضْهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ» اگر از کفر باز آیند، و
 اسلام بحال و دل درپدیرند، در گذشته با ایشان هیچ خطای مکرم، فَإِنَّ الْإِسْلَامَ
 يَهْدِيهِمْ مَاقِلَهُ، و عاصی را میگوید «ثُمَّ يَسْتَعِزُّ اللَّهُ بِعَذَابِهِ عَمَّا رَأَى» چندان دارد
 که عدوی بر میان آورد، و بشیعی در دل آورد، پس بحای هر ندی بیکی موسوم
 «فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» کریم است آن خداوندی که پیوسته بدگنایان را
 ناحود میخواند، و خود را برایشان عرصه میکند، و لطف میباید، و عیب میپوشد،

و عطا میباراند، و ارماز میگذارد، و در بر میگرداند، اینهمه تآن میکند تا مگر آرام دارد، واحات کند، و بهره ور شود، و بیک حدائی وی دریابد، و از بیک حدائی وی آنست که سده را توفیق دهد، تا دریابد، و سماید تا بیند، و بر خواند تا بیاید چنانکه با سعد معاد کرد چون حدای تعالی خواست که ویرا بر اسلام بیاراید، و سحلت توحید بر رک گرداند، مصطفی (ص) را بر آن داشت که مصعب عمیر را به هدیه فرستاد پیش از حضرت، و مصعب سرای اسعدی روانه فرآمد، و آنکه در سرباهای انصاریان و گوشها (۱) میگشت، و اسلام بر یکان یکان عرصه میکرد، و قرآن بر ایشان میخواند، ندین اسلام در میآورد آخر روری حره به سعد معاد رسید که مصعب آمده است، و تقویت و پشتی دادن اسعد روانه، چنین کاری از پیش میبرد، و مردمان را از دین خویش بر میگردد سعد معاد حشم گرفت و اسید حصیر را فرمود که رو این مرد را ارقوم خویش باز دار، و مگو اگر به حرمت اسعد روانه بودی که از خویشان ما است، اگر چوب تو هزار بودی، همه را از روی زمین برگرفتمی، و باک نداشتی، و بدست من آسان بودی اسید آمد، و ایشانرا درماعی یافت از باعهای بنی النجار، و حماعتی مسلمانان گرد آمده اسید سخن درشت در گرفت، و مصعب خاموش نشست، آنکه گفت یا اسید این چه درشتی است، یک لحظه بشن، ما ناتو دو سخن مگویم، اگر پذیرفتی است پذیر، و اگر نه نمراد خود میرو اسید حربه داشت بر زمین فرو رد، و آنجا نشست، و مصعب سخن در گرفت، و اسلام بر روی عرصه میکرد، و قرآن بر روی میخواند، اسید چون آن کلام شنید، حمال آن سخن در دل وی اثر نمود، و دل او را ریز و ریز کرد، و گفت نیکو سحمتی که ایست، و خوش کلامی که ایست، کلامی که آشنائی را سب است

و روشنائی را مدد است، کلامی که از قطیعت امامست، و بی قرار را درمانست چه باید کرد ما را ای مصعب تا از اهل این سخن شویم؟ و محرم این سخن گردیم؟ مصعب گفت راه آنست که علی بر آری، و حامه نماری درپوشی، و کلمه شهادت بگوئی، و دو رکعت نماز کنی ای سید همچنان کرد، و مارگشت چوب نا سعد معاد رسید، سعد در روی وی بگرفت، ندانست که ویرا کاری افتادست، و در آن حال نگشته گفت چه داری؟ و چه کردی یا اسید؟ گفت یا سعد مرا روی سخن بود، و خای حسک بود، و وجه حلاف بود، اگر میپذیری و اگر نه، خود یکی بر آرمای تا چه بیسی و چه آری؟ سعد همچنان چشمگیر رفت، تا آن باع که ایشان در آنجا بودند اسعد بن زراره را مصعب میگوید میبسی این مرد را که آمد، سید قبیله و مهتر قوم و سرور ایشانست، اگر وی مسلمان شود پس از آن دو کس رهرو ندارد که با یکدیگر حلاف کنند مصعب با سعد همان سخن گفت که نا اسید گفته بود، و سعد هزار بار از اسید عاشق بر و واله تر شد، هم بر خای ماند که یا مصعب بفرای این سخن را که دل را آرام است، و حاضر ا پیغام بفرای این سخن که تن را رندگی است، و روح را پیوستگی، سعد را درخت امید سر آمد، و اشخاص فصل بدر آمد، آفتاب معرفت بر آمد، و ماهروی دولت درآمد

وصل آمد و از بیم حدائی رستیم ما دلسر خود نکام دل نمشتیم

سعد علی بر آورد، و حامه نماری کرد، و کلمه شهادت نگفت، و دو رکعت نماز کرد، و از آنجا برون آمد بمز اسلام افروخته، و بحلیت ایمان آراسته مقوم خود مارگشت، و هم بنوعی الا شهل ایشان همه گرد وی بر آمدند ما چه فرماید، گفت یا قوم! کیف تعلمون رأیی فیکم؟ قالوا انت حیرنا رأیاً، قال فان کلام

رجالکم و سائکم علی حرامٌ حتّٰی تؤمّوا بالله وحدّه و تشهدوا انّ محمداً رسول الله
و تدخلوا فی دینه ، فما امسى ذلك اليوم فی دور نبی عبدالاشهل رجلٌ ولا امرأة
الا اسلم

« و مَنْ يَكْسِبُ اِثْمًا فَاِثْمًا يَكْسِبُهُ عَلٰی نَفْسِهِ » الآية - اشارت است كه حق
حلّ حلاله می یاراست ارطاعت مطیعان ، و پاك است ار معصیت عاصیان ، و نه خداوندی
ویرا پیوندی می درناید ار طاعت مطیعان ، و نه ملك ویرا گریندی رسد ار معصیت
عاصیان سده اگر یکی كند ، و طاعت آرد ، تاح كرامتست كه بفرق دور گار حویش
میبهد ، و اگر معصیت آرد ، قید مدائیتست كه برپای حویش میبهد « مَنْ عِلَّ صَالِحًا
فَلَنَفْسِهِ وَمَنْ اَسَاءَ فَعَلَيْهَا »

« و مَنْ يَكْسِبُ حَظِيئَةً اَوْ اِثْمًا » الآية - هر كه عیب و عار خود بر دیگری
سد ، ربّ العرة او را علی رؤس الأَشْهاد فصیحت گرداند ، و در درجۀ اس كس بفراید
و این عیب و همر نه در توان و فعل آدمی است ، كه آن ار در گاه قَدَم رود ، كسی كه
سطافت ایمان و طاعت پاك گشت ، ار آست كش در ارل پاك كردند « اِنَّمَا يُطَهِّرُكُمْ
تَطْهِيرًا » ، و او كه سحاست شر ك و معصیت آلوده گشت ، هم در ارل آلوده گشت ،
و اس حكم بروی راندد كه « اُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ اَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ »

« و لَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَیْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ » - منت است كه ربّ العرة بر مصطفی (ص)
میبهد ، و فصل خود بروی اطهار میكد ، و او را در پرده عصمت میدارد ، و دست
دشمن ار وی کوتاه میكد ، و محصائص و صفات ارلی او را میآراید ، و بعلم خصوصیت
میستاید كه « وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ » ، قال بعضهم هو العلم بالله و بحلاله ، و العلم
بعبودیة نفسه و بمقدار حاله فی استحقاق عرّه و كماله ، و يقال علمتُك من مكروب
اسراری مالم يكن نعم إلا نبی

« لَاحِبِرَ فِی کَثِیرٍ مِّنْ حَوْنِهِمْ اَلَا مَنۡ اَمَرَ بِصَدَقَةٍ ۚ اَلَا یَہِیۡمُہٗ اَعۡمَالُ سَدَکَاۤءِ
 اِیۡنَ سَہٍ چِیۡرَ اَسۡتَ کَہٗ دَرِیۡنِ اَیۡتِ قَرِیۡنِ یَکۡدِیۡکَیۡرَ اَسۡتَ صَدَقَہٗ ۚ وَ مَعۡرُوفٌ ۚ وَ اَصۡلَاحُ
 بَیۡنَ النَّاسِ وَ حَبِیۡرِیۡتِ دَرِیۡنِ اَیۡتِ اَسۡتَ کَہٗ یَکُ شَخۡصٌ تَمَہَا مَحۡصُوصٌ یَّیۡسَ ۚ بَلۡ کَہٗ
 نَعَمَ اَنۡ یَّدِیۡکَریۡ مِیۡرَیۡدَ ۚ وَ عَجَبٌ ہٗ اَسۡتَ کَہٗ حُودَ رَا دَرِیۡ مَرۡکَشَاۤئِیۡ ۚ عَجَبٌ اَسۡتَ
 وَ حَوَاۤمِرۡ دِیۡ چَہَاۤسۡتَ کَہٗ دِیۡکَریۡ رَا دَرِیۡ مَرۡحُودَ کَشَاۤئِیۡ

پیر نوحی سیاه قدس اللہ روحہ گفت چه آید از آنکہ تو خود خوش شوی ؟
 کار آن دارد کہ کسی نتو خوش شود ، و مصطفی (ص) مابین اشارت کرده کہ
 « شَرَّ النَّاسِ مَنْ اَکَلَ وَحِدَہٗ »

اما صدقہ مر سہ قسم است یکی نعال ، و یکی تن ، و یکی بدل صدقہ نعال
 مواسات درویشان است مابفاق نعمت صدقہ تن قیام کرد دست از ہر ایشان بحق
 خدمت صدقہ بدل وفاداری است بحسبیت و توکید ہمت ایست صدقہ کردن بر
 درویشان و صدقہ دیگر است مروتانگران ، و آن آست کہ برایشان خود نمائی و
 بیار خود برایشان عرصہ کمی ، و امید از مروت ایشان نار گیری ، و طمع درایشان
 بسدی چون این صدقہ ، و آن معروف ، و آن اصلاح در یکی مجتمع شود ، سر ما
 پای وی عین حرمت گردد ، صدف اسرار ربوبیت ، و مقبول شواہد الہیت شود نامش
 صدیقی بیرون دہد ، و فردا ما صدیقاش حشر کسد انست مرد بردگوار کہ
 رَبَّ الْعَرَّةِ وَعَدَہٗ دَادَ « فَسَوْفَ نُؤْتِیۡہِ اَحۡرَآ عَطِیۡمًا »

۲۱ - النوبة الاولى

قوله تعالى « اِنۡ یَّدْعُوۡنَ مِنْ دُوۡرِیۡہِ » می پرستند [این مت پرستان] فرود از
 اللہ ، « اِلَّا اِنَّا » مگر ما دکان [چون لات و عزی و سات] ، « وَ اِنۡ یَّدْعُوۡنَ »

و نميخوانند [و حشودی مپيخواند] ، «إِلَّا شَيْطَانًا مَّرِيدًا» (۱۱۷) ، مکرار ديوشوح .
 «لَعَنَهُ اللَّهُ» ، که حدای بروی لعنت کرد [و ويرا راند] ، «وَقَالَ» و گفت
 آن دیو رانده «لَا تَجِدَنَّ مِنِّي مُعَادِيَةً» لاند از دهیکان تو حویشتن را کیرم ،
 «نَصِيبًا مَّعْرُومًا» (۱۱۸) ، بهره ای ناز نریده

«وَلَا ضَلَّاهُمْ» و کم کم ایشانرا از راه ، «وَلَا لَمَّيْهُمْ» و امل دراز نمایم
 ایشانرا ، «وَلَا مَرَّيْهُمْ» و فرمایم ایشانرا ، «فَلْيَسِّرْ كُنْ آذَانُ الْأَنْعَامِ» تا گوشهای
 چهارپایان نرمد ، «وَلَا مَرَّيْهُمْ» و فرمایم ایشانرا ، «فَلْيَسِّرْ خَلْقَ اللَّهِ» تا مگردانند
 آفریده حدایرا [از آن آفریش که حدای آفرید] ، «وَمَنْ يَتَّبِعِ الشَّيْطَانَ» و
 هر که دیو را کبرد ، «وَلَيَأْتِيَنَّ دُونِ اللَّهِ» یسپدیده و ماسته و یار ، فرود از الله ،
 «فَقَدْ حَسِرَ حُسْرَانًا مُبِينًا» (۱۱۹) ، ریانکار گشت او ریانکاری آشکارا

«يَعِدُّهُمْ» ایشانرا وعده دروع دهد ، «وَيُتَيْبِهِمْ» و آرزوی ناپسد در
 ایشان افکند [و امل دراز نماید] ، «وَمَا يَعِدُّهُمْ الشَّيْطَانُ» و وعده مدهد ایشانرا
 دیو ، «إِلَّا عُرُورًا» (۱۲۰) ، مکرر مرت

«أُولَئِكَ» ایشان آماند ، «مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ» که مأوای ایشان دورحست ،
 «وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا» (۱۲۱) ، و نیاسد از ایشان هر گر دور شدنگاهی

«وَالَّذِينَ آمَنُوا» و ایشان که مگردند ، «وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» و بیکهای
 کردند ، «سُدَّ لَهُمْ جَنَّاتُ» در آریم ایشانرا در بهشتهائی ، «تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»
 که می رود زیر درختان آن حویهای روان ، «وَالَّذِينَ فِيهَا أَنْهَارٌ» حاویدان در آب
 همیشه ای ، «وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا» و عدا یست از حدای راست ، «وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا» (۱۲۲) ،
 و کیست از الله راستگوی تر

« لَيْسَ بِأَمَانِيَّتِكُمْ » نه تاروهای شمامست ، « وَلَا أَمَانِيَّ أَهْلِ الْكِتَابِ » و نه تاروهای اهل کتاب ، « مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُحَرِّبِهِ » هر که بدی کند او را سآب پاداش دهد درین جهان ، « وَلَا يَجْزِلُهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ » و بنیاد خویشش را فرود از حدای ، « وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا » (١٣٢) ، کارساری و نه یاری

« وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ » و هر که چیری کمد از نیکیها ، « مِنْ ذَكَرِهِ أَوْ أَنْتَى » از مردی یا از رمی ، « وَهُوَ مُؤْمِنٌ » پس از آنکه گرویده است ، « فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْعَهْدَ » ایشان آسند که می درآیند ایشانرا در بهشت ، « وَلَا يُطْلَمُونَ نَقِيرًا » (١٣٣) ، و از ایشان نه کردار کاھند و نه مرد ، بمقدار بقیری

السورة الثانية

قوله تعالى « إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنْهَاءً أَلَا يَتَذَكَّرُونَ » این حکایت از مشرکان هک است ، دعای معنی عادتست میگوید ما یعدون من دونه آلا إِنْهَاءً ، لا و عزی و معات همه انانانند و اوئان ، همه مؤثت اوئان تان می صورت اند ، و اصنام تان ناصورت گفته اند که این لات و عزی و عنات تان بودید ارسک تراشیده ، و در درون کعبه بهاده ، رب العزّه حلّ حلاله در درون هر یکی شیطان گماشته با ما گهمه و سَدَنَه خویش سخن میگفتند ، و ایشان از راه میافتادند

قول حص و فتاده و نوعیده آست که انان بمعنی موات است ، یعنی مردگان اند که در ایشان روح یسب ، و بع و صرّ یست ، از سگ و چو و کلوح و مامد آن و این موات همه مؤثت ناشد ، وصفت آن تأنیث کمد عبدالرحمن رید گفت « آلا انانان » یعنی مرعهم ، گفت ایشان انانانند که ایشان تان را سات الله حوادند

«وإن يدعون ألا شيطاناً مريداً» - شیطان ایضا ابلیس است، و مرید صفت وی، و هو الشدید العالی الحارح من الطاعة يقال مَرَدًا الرَّحْلَ یمرُدُّ مروداً أو مرادةً، اذا قُتِلَ وحرَّح من الطاعة وأصله من قول العرب حائط مَرَدٌ ای مملس لاحشونة فيه، و شجرة مرداء اذا ثَمَرَتْ ورتُّها و بهذا سُمِّيَ مَنْ لَمْ تَمُتْ لِحَيْتِهِ، امردٌ، ای املس موضع الآحیه، التريد، الحارح من الطاعة المتلمس منها میگوید ایشان نمیخواهند و نمیپرستند الا ابلیس متمرّد عاصی بر حدای عروحل، و الله تآن تمرّد و معصیت او را برانده، و بروی لغت کرده

«وقال لا تأخذن من عبادك نصيباً مفروضاً» - ای مقطوعاً معدوداً این حکایت از قول ابلیس است، و بهره مریده که نصیب وی است از هر ار، بهصد و بود و به اند، چنانکه در حبر است بروایت ابو سعید حدادی قال قال النبی (ص) «يقول الله تعالى و تقدس يوم القيامة يا آدم ايقول لبيك، وسعديك، والحير في يدك، فيقول اُحرح بعث التار فيقول وما بعثُ التار؟ فيقول الله تعالى من كلّ الب، تسعمائة وتسعوتسعون فيصده يشيب الصبر، ويصعُ كلُّ ذات حمل حملها، وتُرى الناس سُكَّارٌ وما هم بِسُكَّارٍ ولكن عذاب الله شديد، قالوا يا رسول الله، وأيّا ذلك الواحد؟ قال «أشروا فإنّ منكم رجلاً، ومن ياجوج و ما جوح العا» ثم قال «والذي نفسي بيده ارجوا أن تكونوا ربع اهل الجنة»، فكُتِرنا فقال «ارجوا أن تكونوا ثلث اهل الجنة»، فكُتِرنا فقال «ارجوا أن تكونوا نصف اهل الجنة»، فكُتِرنا فقال «ما أنتم في الناس الا كشجرة سوداء في جلد ثور ابيض، او كشجرة بيضاء في جلد ثور اسود»

«وَلَا صَلَواتَهُمْ» - این هم از گفت ابلیس است میگوید در گردانم ایشانرا از طریق هدی، و کم کم از راه راستی و دبی حق «وَلَا مَتَبَّعَهُمْ» و ایشانرا و را

و ایست (۱) مدکم، تا پیوسته بر آن باشد که بد میکنند، و حر دهم ایشانرا که هشت نیست، و دورج نیست، و معش نیست چون این اعتقاد آرند در بدی بیشتر کوشند و يقال «لَأُمِّيَّتُهُم» ای اجمع لهم مع الاصلال، اُوْهْمُهُمْ اَنْهَمْ يَبَالُوْنَ من الآخرة حَقًّا میگوید ایشانرا براه کم، آنکه ما براهی در دل ایشان افکند که ایشانرا از آخرت نصیب خواهد بود این همچنانست که حای دیگر گفت «وَادْرَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ اَعْمَالَهُمْ»

«وَلَأُمْرَتَهُمْ فَلْيَشْكُنْ اَدَابُ الْاَنْعَامِ» - این بحیره است که در سوره المائدة گفت، و این است که عرب گوشت بعضی شتران میشکافند، و اکمون هر که گوشت حایور مشکافد یا سرد، ملحق است بآن در کراهیت و معصیت «وَلَأُمْرَتَهُمْ فَلْيَعْبِرْنَ حَلْقُ اللَّهِ» - بعضی مفسران گفتند این تعبیر حلق خدا حصی کردن آدمیست، و آن فرموده شیطان است، بحکم این آیت و در حصی کردن دیگر حایوران میان علما خلاف است، و هر که دنداب گشاید، یا پوست روی تراشد، یا در موی موی پیوندد، یا پوست آریزد (۲)، همه ملحق است بتعبیر حلق، و حصان موی سیاه مردانرا هم بدینکست نام (۳) و گفته اند تعبیر حلق آنست که الله تعالی چهارپایانرا بیاferد از هر آدمیان، تا مرکب خویش سازند، و طعمه خویش، و ایشان بر خود حرام کردند، و آفتاب و ماه و سگها بیاferد، و مردم را برم و روان کرد، تا بدان معصیت گیرند، و ایشان آسرا معبود خود ساختند، و عبادت آن کردند، چون از آن بهاد که الله فرمود مگردانیدند، و آن معنی که الله برای آن آفرید بمعنی دیگر بدل کردند، تعبیر حلق خدا کردند لا محاله

و گفته اند خلق ایضا بمعنی دین است، که حای دیگر گفت «لَا تَدْبِلْ لِحَلْقِ اللَّهِ» ای لدین الله، و تعبیر دین است که حلال حرام میگردند، و حرام حلال

ثُمَّ قَالَ «وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا» - ریانکار کسی است که فرمان شیطان برد، نه فرمان الله «يَعِدُهُمْ» ایشانرا وعده عمر درار میدهد در دنیا، «وَيُتَيْمِهِمْ» و یافت مرادها در دل ایشان می افکند، و گفته اند در دل ایشان فقر می افکند، تا از بیم فقر هر چه در کار جبر نکند، و رحم نپیوندد رب العالمین گفت «وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا عُرْوًا» و شیطان وعده که دهد حریر هب (۱) بدهد، سود نماید و ریان پیش بدهد «أُولَئِكَ مَاؤُهُمْ حَتَمٌ» یعنی مصیرهم، «وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا» ای مَرَأً

اگر کسی گوید که ابلیس از کجا دانسته بود که قومی از فرزندان آدم نصیب وی خواهند بود یا ایشانرا گمراه کند باین سخن که گفت «لَا تَجِدَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا»؟ جواب است که رب العزّة با وی این خطاب کرد «لَا مَلَأَنَّ حَتَمٌ مِنْكَ وَمَتَنٌ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ»، و ابلیس در آنجا دریافته بود که از فرزندان آدم گروهی نصیب وی خواهند بود دیگر جواب است که ابلیس بهشت و دوزخ معاينه دیده بود، و دانست که هر یکی را قومی ساکنان خواهند بود و نیز گفته اند که ابلیس، آدم را وسوسه داد با بعضی مراد خویش از وی بیافت، اما همه مراد خویش از وی بیافت، فرزندان آدم همین طمع کرد، از اسلال همگان بومند است، اما بعضی طمع دارد این سخن از آنجا گفته است

اگر کسی گوید چه حکمت است که ابلیس را آفرید، و آنکه او را در خلق مسلط کرد، تا ایشانرا وسوسه میکند؟ جواب است که تصدیق قول خویش را

حلّ حلاله که گفته است «لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ» ، فَسَلَطَهُ عَلَى النَّصَاةِ لِيَمْلَأَهُمْ مِنْ مُشَبِّهِهِ ، «فَقَالَ لَهُمْ «وَحِجْلَانَهُمُ اثْنَتَا يَدْعَوْنَ إِلَى التَّارِ» ، وَقَالَ لِشُعْبَى مُحَمَّد (ص) «وَحِجْلَانَهُمُ اثْنَتَا يَدْعَوْنَ بَأْمَرِنَا» دِیْگَرِ حِوَابِ آنست که عَلِی (ع) گفت ، قَالَ «أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرَ كِرَامَتَهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ، فَلَوْلَمْ يَكُنْ الْإِبْلِيسُ وَوَسْوَسَتْ لَهُمَا حَاجٌ مِنَ الْقَابِ رِيحُ الْمَوْدَةِ ، وَلَمَّا أَصَابَهُ مَوْزُ الْمَعْرِفَةِ ، أَكْرَبَهُ الْإِبْلِيسُ بُوْدِی بُوْدِی مَوْدَتِ وَ مَحْتِ ار دِل سِدِّهٔ مَوْمِنِ کِی دَمِیدِی ؟ وَ بُوْدِی مَعْرِفَتِ کِی تَسَافَتِ ؟ الْإِبْلِيسُ رَا بَدَانِ آفَرِیدِ که تا وی فَعَلَ حُودِ سَمَایِد ، رَحْمَتِ وَ مَعْرِفَتِ حَقِّ طَاهِرِ بَکَرِدِ دِ هَرِچِهٔ وَی حَرَابِ کِندِ رَحْمَتِ وَی دَرِآیِدِ ، وَآمَادَانِ کَرْدَانِدِ هَرِچِهٔ وَی بَعَارَتِ مَرْدِ ، تَبِعِ عَمْرَانَ ار وَی دَا سَتَانِدِ ، وَ مَرِیدِی مَرَسَرِ بَهْدِ

مردی پیش **مصطفی** (ص) آمد ، و اَرِ و سَوْسَهٔ شَیْطَانِ سَالِیدِ وَ شَکَايَتِ کَرْدِ **مصطفی** (ص) گفت «أَنَّ التَّارِقَ لَا يَدْخُلُ بَيْتًا لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ ، فَالْكَافِرُ مُحْصًى الْإِيمَانِ ، حَابَهُای که اَرِ کَلَا حَالِی بُوْدِ دَرْدِ دَرِ آنْجَا بَرُوْدِ ، دَلِی که اَرِ مَعْرِفَتِ وَ اِیْدَانِ حَالِی بُوْدِ ، شَیْطَانِ آنْجَا چِهٔ کَلَرِ دَارْدِ ؟ وَ سَوْسَهٔ شَیْطَانِ دَلِیلِ اسْتِ مَرِ وَ حُودِ اِیْمَانِ لَحْمِی کُفْتِهٔ اسْتِ اَرِ اِیْحَا کَلِّ صَلَوةٍ لَا وِسْوَةٍ فِيهَا فَاتِنَهَا لِأَنْقِلَ ، لِأَنَّ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى لَا وِسْوَةَ لَهُمْ وَقَالَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (ع) «الْفَرْقُ بَيْنَ صَلَوتِنَا وَ صَلَوةِ أَهْلِ الْكِتَابِ الْوَسْوَةُ ، لِأَنَّ الشَّيْطَانَ فَرَعَ مِنْهُمْ وَمِنْ عَمَلِهِمْ ، أَنْ يَنْكَرُوا رِاقَ كُفْتِ لَيْسَ لِلشَّيْطَانِ مَعَ الْكَمَارِ عَمَلٌ ، لِأَنَّهُمْ وَ أَفْقَوْهُ ، وَ الْمُؤْمِنُ يُجَاهِلُهُ ، وَ الْمُحَارِبَةُ تَكُونُ مَعَ الْمُحَالَفِ

«وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» الْآيَةُ - مَصْنُوعُ تَفْسِيرِهِ

قوله «لَيْسَ بَأْمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلَ الْكِتَابِ» - الْأَمَانِيُّ ، الْأَكَاذِبُ مَعْنَاهُ اَيْسِ نَاكَدِسْكُمْ وَلَا أَكَاذِبِ اَهْلِ الْكِتَابِ ، وَ اِنْ اَنْ بُوْدِ که مِیَانِ جَهْدُوْدَانِ وَ مِیَانِ

قومی اعراب درسحس مباحات رفت جهودان گفتند ما بهیم ار شما، کتائنا قل کتابکم، و بیننا قل سیتکم این جواب ایشان را آمد و يقال هی من تمیت ای اشتهیت معنی آست که نه تآدروهای شما است، و نه تآدروهای اهل کتاب مجاهد گفت که قریش گفتند لا نسمع ولا نطاع، و قالوا لا حجة ولا ناز، و جهودان گفتند «لن نمسا النار الا آیاماً معدودة»، «وقالوا بحسبنا والله واجاؤه، رب العالمین بحواب هر دو قوم این آیت فرستاد

واسم لیس مصر است، المعنی لیس ثواب الله بأمانتکم ولا امامی اهل الکتاب میگوید ثواب و نواحت حدای و دحول هشت نه تآدروی شما است، و نه تآدروی اهل کتاب، لکن نایماست و عمل صالح، چنانکه در آیت پیش گفت «والدین آمنوا و عملوا الصالحات سدحلهم حتی تحریر من تحتها الابهار حال دین فیها انداء» بار نمود که کار دین را ما نه تآدرویست مصطفی (ص) گفت «لیس الدین بالتمنی ولا بالتحلی» و قال (ص) «العازر من اتبع نفسه هواها ومتى على الله»

«من يعمل سوءاً یخره» - گفته اند این حرا درین جهان است، یعنی آن رسحا که بگناهکار رسد در دنیا و درین معنی حرها است از مصطفی (ص) قال ابو بکر الصدیق ما رسول الله کیف الصلاح بعد هذه الآية؟ فقال النبی (ص) «آیه آیه» فقال بقول الله عزوجل «لیس بأمانتکم ولا امامی اهل الکتاب من یعمل سوءاً یخره»، ما عیلمنا خریما به فقال له النبی (ص) «عرالله لك یا ابا بکر األست تمرص؟ أأست تمصب؟ أأست یصیبك الأذواء؟» قال بلی قال «هو ما یحرون به» و مروایتی دیگر ابو بکر صدیق گفت و آسا لم یعمل سوء، و انا آنحریون مکل سوء عیلمنا فقال النبی (ص) «امانت یا ابا بکر و اصحابک المؤمنون فتحرون

مَذَلِك فِي الدُّنْيَا، حَتَّى تَلْقَوْا اللَّهَ، وَلَيْسَتْ لَكُمْ دُنُوءٌ، وَأَمَّا الْآخِرُونَ فَتَجْمَعُ دُنُوءُهُمْ حَتَّى يُحْرَقُوا بِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ

عطا گفت آن روز که این آیت فرو آمد انوشیروان گفت همد قاصص الطهر
یا رسول الله فقال التبی (ص) «أما هي المصیبات تكون فی الدنیا»

انوشیروان گفت آن روز که این آیت فرو آمد جماعتی یاران شسته بودیم،
چون شنیدیم همه نگریستیم، و اندوهگن شدیم، گفتیم یا رسول الله! ما فی بک داشت
این آیت، یحییٰ و عید رسول خدا گفت «أما والذی بیده أنها لکما أُرِلتُ،
ولکن أُمِیرُوا وَقَارِبُوا وَسَدِدُوا، أَنَّهُ لَا یُصِيبُ أَحَدًا مِنْكُمْ مُصِيبَةٌ فِي الدُّنْيَا إِلَّا كَفَرَّ اللَّهُ
بِهَا حَطِیَّتُهُ حَتَّى الثَّوْكَه شاکت احدکم فی قدمه، هس گفت این آیت در شأن
کفار آمد که رب العالمین مؤمن را به بد کرداری حرا نکند، بلکه ویرا مگردان
بیکو حرا دهد، و سیئات وی در گذارد، چنانکه گفت «لَیْکُفِّرَنَّ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِی
عَمِلُوا وَیُحَرِّمَهُمْ أَحْرَمَ الَّذِی کَانُوا یَعْمَلُونَ، حاثی دیگر گفت «وَهَلْ
نُعَارِی الْأَلْکَمُورَ» و دلیل برین قول آست که در آخر آیت گفت «وَلَا یَجِدُ
لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِیًّا وَلَا نَصِیرًا، اگر کسی را به در قیامت یار باشد و به دوست، حر
کافر سود، که رب العزة مؤمنانرا گفته که ولی ایشانم «اللَّهُ وَلِیَ الدِّینِ آمَنُوا»،
و صمان نصرت کرده در هر دو سرای، و گفته «أَنَا لَنَنْصُرَنَّ رَسُولًا وَالدِّینَ آمَنُوا
فِي الْحَیْوةِ الدُّنْیَا وَیَوْمَ یَقُومُ الْأَشْهَادُ»

«وَمَنْ یَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ» الْآیة - گفته اند که چو آیت آمد که
«مَنْ یَعْمَلْ سَوْءًا یُحَرِّمْهُ»، اهل کتاب نامؤمنان گفتند که ما ناشماکساییم بحکم
این آیت، و شما را در ما فصل نیست رب العالمین مؤمنانرا بر ایشان فصل نهاد و
کرامی کرد باین آیت دیگر «وَمَنْ یَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ دُونِی وَهُوَ

مؤمن فأولئك يدخلون الجنة ، هکي و بصري و ابو نکر 'يُدخلون' بصم یا و فتح حا حوائد، علی اسناد العمل الی المفعول به، وهو من الادخال، لامن الدخول، لآتهم لايدخلوها حتی يدخلوها، فلفظ الادخال اولی، ومعنی آست که درآرد ايشان را در بهشت. ساقی بفتح یا و صم حا حوائد، علی اسناد العمل الی الدّاخلين، لآتهم ادا دخلوها دخلوها، یعنی در شود ايشان در بهشت

«ولا يُظلمون قبیراً» - وهی التقرّة الّتی تكون فی طهر الثّوّاة

النوبة الثالثة

قوله تعالى «إن يدعون من دونه آلا إنا أنا» الآية - عزیر است و عظیم، حدای یگانه و کردگار دانسته، نایده ناهر کلایده، و هیچ هست نمایده بی شریک و بی اسار، و بی بطیر و بی بیار چو کس نه، و هیچ کس بحای اوس نه در کردگاری قدیر، و در کار رانی بی مشیر، در نادشاهی بی وزیر، و در حدائی بی بطیر آفریسده جهانبیان، و دارنده همگان، دشمنان و دوستان احوال بد گانرا مدتر، و کار عالم را مقدر نه در تدبیر او سهو آید، نه در تقدیر او لمو آید هر کسی را بر آنحاست که وی بشاند، و هر دلی را آن شار که وی فشاند هر یکی بر آن رنگ که وی رشت، و در هر دل آن دست که وی یکشت یکی را تا آن عنایت شسته، و مبیح قبول واسته، و چراغ معرفت وی از نور اعظم برافروخته، و راهش روشن کرده یکی را متبع هجران هسته، و مبیح ردّ واسته، و نموده شیطان برو آراسته، و بر بی نشان دانسته، وار وی این حرمان داده که «إن يدعون من دونه آلا إنا أنا» و إن يدعون الا شیطانا مریداً لّمه الله

عجب کارست! کسی تراشیده خویش در ستد، یا مصروع خویش بمعمودی

گنبد، اگر تعبیر الله معبودی روا بودی، کافر معبود بت نبستی، نه بت معبود کافر
 زیرا که بت مصنوع کافر است، و وی صانع، و صانع معبود باید به مصنوع چو
 کافر که صانع بت است، و با عقل و اختیار است، دعوی معبودی نمیکند، محال
 بود بتی را که به حیات دارد، و به سمع، و به بصر، و به عقل، و به اختیار، که
 معبود بود

در ابتدای اسلام بر کافران هیچ چیز (۱) صعبتر از آن بود که مصطفی (ص)
 گفتی خدای عالم یکیست، کردگار جهانیان یکی است ایشان می گفتند
 «أَجْعَلُ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ» چیزی بس عجب است آنچه
 محمد (ص) میگوید، که خدای یکیست، يك خدای کار همه جهان چگونه راست
 دارد؟ ما را در مکه سب و شتم بت است، و کار مکه تنها راست نمیتواند داشت
 رب العزة ایشانرا سخت جواب داد، گفت «وهو الذي خلق الليل والنهار والشمس
 والقمر» او خداوندی است که شب تارمك آفرید، و روروش، و آفتاب درخشان
 و ماه تابنده درخشان، شب یکی تاریکی او همه عالم را سده، رور یکی روشنائی
 او همه عالم را سده، آفتاب یکی طماحتی او همه عالم را سده، ماه یکی صاعی
 او همه عالم را سده، چه عجب اگر خالق یکی و قدرت او همه عالم را سده، و
 علم وی هر جایی رسده «أَأَرَأَيْتُمْ مَتَرَقُونَ حَيْرًا أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ»

حواحه ای مخلوق که سده ای دارد، و ملك وی بود، نه روا باشد که آب
 ملك وی شود، چنانستی که رب العزة گفتی بت ملك من، و رمی ملك من، ملك
 من در ملك من، چون بود اسرار من؟ چندین حاسکه در قرآن از عیبه ای متنا
 بر گفته، و بی صفتی در ایشان نشان کرده که «أَلَمْ يَأْخُذْ أَرْحُلُ يَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ

۲۰- النوبة الاولى

قوله تعالى « وَمَنْ أَحْسَنُ دِيناً » و کیست بیکودین تر ، « وَمَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ » ار آنکه روی خود را خدا کرد ، « وَهُوَ مُخْسِنٌ » و آنکه با آن بیکوکار بود [ماخلق] ، « وَاتَّعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ » و برپی ملت ابراهیم ایستاد ، « حَنِيفاً » آن مسلمان پاکدین ، « وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِیلاً » (۱۳۵) ، و الله ابراهیم را دوست گرفت . « وَفِيهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ » و خدا پرست هر چه در آسمان و زمین چیراست ، « وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطاً » (۱۳۶) ، و خدای همه چیر دانا است داناى همیشه‌ای

« وَ يَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ » می‌پاسح پرسد ار خود کار زنان ، « قُلِ اللَّهُ يُعْتَبِرُكُمْ فِيهِنَّ » کوی که خدای پاسح میکند شما را در کار ایشان ، « وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ » و آنچه بر شما می‌خواند ، « فِي الْكِتَابِ » در پی نامه ، « فِي نِهَايِ النِّسَاءِ » در کار دختران [نارسیده] پدر مرد گاب ، « الْأَلَايِ لَا تُؤْتُونَهُنَّ » آنان که ایشانرا نمیدهد ، « مَا كُتِبَ لَهُنَّ » آنچه واجب شته‌اند ایشانرا [ار میراث] ، « وَ تَرَعُونَ أَنْ تَسْكِحُوا مِنْهُنَّ » و رعت نمی‌کبید که بر پی کبید ایشانرا ، « وَالْمُسْتَضْعِيَّ مِنَ الْوِلْدَانِ » [و ار تو می فتوی پرسد بیر در کار] ربون گرفتگان ار کبودگان [نارسیده] ، « وَ أَنْ تَقُولُوا لِلْيَتَامَىٰ بِالْقِسْطِ » و می‌رماید الله شما را که یتیمانرا مداد پای ایستید ، « وَمَا تَعْلَمُوا مِنْ خَيْرٍ » و هر چه کبید ار یکی ، « فَإِنَّ اللَّهَ كُلَّ بِيهِ عَلِيمٌ » (۱۳۷) ، الله ناآن دانا است همیشه‌ای

« وَإِنْ أَرَأَيْتُمْ » و اگر رپی بود ، « حَافَتٍ مِنْ نَعْمَائِهَا » که ار شوی خویش داسته و دیده باشد ، « نُشُوراً » نار مشتبی ، « أَوْ إِعْرَاصاً » باروی گرداید پی [منوایست (۱)] ،

«فَلَا حُحَّاحَ عَلَيْهِمَا» بیست بر ایشان تمکشی، «وَأَنْ يُصْلِحَا» که باهم آشتی سازید، «تَنْهِيَهُمَا صُلْحًا» میان یکدیگر مر حیر، «وَالصُّلْحُ خَيْرٌ» و آشتی نه، «وَأُحْصِرَتْ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ» و حاصر کرد دماند مردمان را بدریغ داشتن حویشتن را از ناکامی، «وَأِنْ تُحْصِرُوا وَتَكْتُمُوا» و اگر میگوئی در آئید، از بیداد پیر هیرید، «فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا» (۱۲۸) «اللَّهُ مَا بَیْجَه شَمَا میکید دانا است آگاه همیشه‌ای

«وَلَنْ تَسْتَظِلُّوهُ» و تفرلوا نین النساء - و شتواید که داد کنید میان رمان [در دل و مهر]، «وَلَوْ حَرَصْتُمْ» و هر چند کوشید و حواید، «فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمِيلِ» لکن همه کششی مکسید، «فَتَذَرُوهَا» که آن ربر را فرو گذارید، «كَمَا لَمْ تَكُنْ» چون آربخته [میان دو حال نه بیوه و نه شویده]، «وَأِنْ يُصْلِحُوا» و اگر بیک در آئید و مآشتی کرائید، «وَتَكْتُمُوا» و از حور پیر هیرید، «فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَوْرًا رَحِيمًا» (۱۲۹) «حدای مهر ناست و آمر رگار همیشه‌ای

«وَأِنْ يَتَرَفَّقَا» و ر پس ارهم سرید [و حدائی حوید]، «يُحِبُّ اللَّهُ كُفْلًا» می یار کند حدای هر دو را از یکدیگر از فراخی حویش [و از کمال فصل حویش]، «وَكُلَّ اللَّهُ وَاسِعًا» و حدای می یار است توانگر، «فَرَّاحُ دَارِ فَرَّاحِ بَحْسٍ» «حَكِيمًا» (۱۳۰) «دانا است [ما بچه کرد می است در حکمت وی] همیشه‌ای

«وَاللَّهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» و حدای راست هر چه در آسمان و زمین چیر است و کس، «وَلَقَدْ وَصَّيْنَا» و اندر کردیم، «الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ» ایشان را که پیش از شما کتاب دادند، «وَأَيَّاكُمْ» و شما را هم اندر کردیم، «أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ» که از حشم و عذاب حدای پیر هیرید، «وَأِنْ تَكْفُرُوا» و اگر کافر شید [و نعمت مبعم بر خود پیوشید]، «فَإِنَّ اللَّهَ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» حدای راست هر چه در آسمان و زمین چیر است، «وَكُلَّ اللَّهُ عَيْنًا حَمِيدًا» (۱۳۱) «وحدای

بی‌بیار است توانگری ستوده همیشه‌ای

«وَلِلَّهِ مِائِی السَّمَوَاتِ وَمِائِی الْأَرْضِ» و حدای راست هر چه در آسمان و زمین
چیر است و کس، «وَكَمْی بِاللَّهِ وَكِبَلًا» (۱۴۲) و نیک سنده و کارمار که
اوست

«إِنْ يَشَأْ يُدْهِسْكُمْ أَيْنَمَا لَسْتُمْ» اگر خواهد شما را مرد ای مردمان
«وَيَأْتِي الْآخِرِينَ» و دیگران آرد، «وَكُلَّ اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ قَدِيرًا» (۱۴۳) و الله بر آن
توانا است همیشه‌ای

«مَنْ كُلُّ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا» هر که پاداش این جهان می‌خواهد، «فَمَدَّ اللَّهُ
ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» بر دیک حدای است پاداش این جهانی و پاداش آن جهانی،
«وَكُلَّ اللَّهُ سَمِيعًا نَصِيرًا» (۱۴۴) و الله شنوای است ینای همیشه‌ای

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ای ایشان که مگردیدند، «كُونُوا قَوَّامِينَ» بر استاد
دارید، پیا ایستید، «بِالْقِسْطِ» بر استکاری و داد دهی، «سُهْدَاءَ لِلَّهِ» و گواهان
بودن حدای را راستی، «وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ» ور همه بر نفس شما بود، «أَوِ الْوَالِدِينَ»
یا بر پدر و مادر بود، «وَالْأَقْرَبِينَ» یا بر خویشان، «إِنْ يَكُنْ عَيْتًا» اگر توانگر
بود [در حق آردم مدارید]، «أَوْ فَقِيرًا» یا درویش بود [سحشائید]، «فَاللَّهُ
أَوَّلَىٰ بَيْنَهُمَا» که حدای اولیتر بهردد [حق، بر دیکتر سراسی گرا در دو مکه داشت]،
«فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ» بر پی بایست خود مایستید، «أَنْ تَعْتَدُوا» که داد بکسید،
«وَأَنْ تَقُولُوا» و اگر در کار شوید [کاری پذیرید]، «أَوْ نُحَرِّصُوا» یا روی گردانید
[و پذیرید]، «فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا» (۱۴۵) حدای مآچه شما میکسید
دانا است و آگاه همیشه‌ای

النوبة الثانية

قوله تعالى « وَمَنْ أَحْسَنُ دِيناً » - ای احکم دیناً بمن احلص عمله لله ، وفوض امره اليه ، « و هو محسن » ای موحد لله ، محسن الى خلقه ، « و اتسع » دین الله الذي بعث به محمداً میگوید کیست دیندار و پسندیده تر از آن کس که عمل خود از شرک و ریا پاک کند ، و کار خود بالله نازگندارد ، و الله را کارساز و کارران خود داند ؟ و آنگاه با خلق خدا بیکوکار بود و مهربان ، برپی آن دین ایستد که محمد را بآن دین فرستاد ، و آن دین ابراهیم است و ملت وی ملت ابراهیم در ملت محمد داخل است هر که ملت محمد اقرار دهد ، اتباع ملت ابراهیم کرد

ابن عباس گفت اقرار دادن به کعبه ، و نماز کردن بآن ، و طواف کردن گرد آن ، و سعی میان صفا و مروه ، و رمی حمرات ، و حلق رأس ، و حملۀ مساک از دین ابراهیم است هر که بمارسوی کعبه کرد ، و باین صفات اقرار داد ، اتباع ملت ابراهیم کرد و این در شأن ابونکر فرو آمد بقول بعضی معتزبان « حقیماً » - حال عن ابراهیم ، او عن الضمیر فی « و اتسع » ، و معناه مائلاً

عن جمیع الأدیان

« و اتحد الله ابراهیم حلیلاً » - ابن عباس گفت ابراهیم مهماندار بود ، خانه بر سر راه داشتی ، با هر کسی که بروی گذشتی ، ویرا مهمان کردی پس یکسال مردمانرا قحط رسید ، از ابراهیم طعام طلب کردند ، و ابراهیم را عادت بود که هر سال ناز از مصر آوردی ، از بردیک دوستی که در مصر داشت علامانرا و شترانرا فرستاد بردیک وی ، ناز خواست ، و ناز نبود آن سال ، که ایشان را هم

فقط رسیده بود شترانرا تهی‌بار گردانیدند، تا بهاموی رسیدند که پیرار رینگ بود، آن چاکران **انراهم** ناحود گفتند اگر شترانرا بار گردانیم می‌بار، نه خوب بود، و دشمن را شامت بود در ایستادند و عرارها (۱) پیرار رینگ کردند چون بر **انراهم** رسیدند قصه با **انراهم** می‌گفتند، و **انراهم** دلشک شد، که مردم را امیدوار کرده بود، و دل بر آن بهاده که اکسوں طعام رسد و ساره در آن حال حفته بود، و اربین قصه حسر نداشت پس **انراهم** در جواب شد از دلشگی، و ساره بیدار گشت، و پرسید که علامان ما رسیدند از مصر؟ و بار آوردند؟ گفتند آری رسیدند ساره سر آن بار بگشاد، آرد سفید بیکو دید حاران را برمود تا در یحن ایستادند چون **انراهم** (ع) بیدار گشت، بوی طعام بوی رسید، گفت یا ساره من این خدا الطعام؟ از کجا آمد این طعام؟ گفت این است که از بردیک حلیل تو آن دوست مصری آوردند **انراهم** فصل و کرامت حدای مرحودند است و گفت این از بردیک حلیل من الله است، نه از بردیک حلیل مصری **انراهم** گفت آنرور رب العزة **انراهم** را دوست خوانده، و او را حلیل خود خواند و گفته‌اند آنرور که فریشتگان در پیش **انراهم** شدند، بر صورتهای علامان بیکو روی، **انراهم** پنداشت که ایشان مهمانان اند، گوساله قربه بریان کرد، و بردیک ایشان آورد، آنکه گفت بحورید منو شرط یکی آنکه چون دست بطعام برید گوئید « بسم الله »، و چون از طعام فارغ شوید، گوئید « الحمد لله » **انراهم** گفت یا **انراهم** اسراواری که الله ترا دوست خود گیرد، و حلیل خود خواند گفت آنرور رب العزة او را حلیل خود خواند و گفته‌اند ملك الموت بصورت خوانی در سرای حلیل شد، و حلیل او را بشاحت، گفت منستوری که در بن سرای آمدی؟

ملك الموت گفت بدستوری خداوند سرای . پس ابراهیم او را بشاحت ، آنسکه ملك الموت گفت یا ابراهیم ! خدای سدهای را از سدگان خود بدوست گرفت ابراهیم گفت آن کدام سده است ، قاسم او را خدمت کنم یا رنده باشم ؟ ملك الموت گفت آن سده توئی یا ابراهیم گفت بچه حصلت مرا دوست گرفت ؟ و حلیل خواند ؟ گفت بآنك تُعطی ولا تأخذ

روی عبدالله بن عمر ، قال قال رسول الله (ص) « ی جبرئیل لم اتحد الله ابراهیم حلیلاً » ، قال « لا طعامه الطعام یا محمد » ، وروی ابوهریره قال قال رسول الله (ص) « اتحد الله ابراهیم حلیلاً ، و موسی نبیاً ، و اتحدنی حبیباً ، ثم قال و عزتی لأؤثرن حبیبی علی حلیلی و نبی » ، و قال (ص) « لو كنتُ مُشعداً حلیلاً لآتحدثُ انما فکر حلیلاً ، و إن صاحبکم حلیل الله » ، یعنی بعه

اما حلیل از روی لغت آن دوست است که در دوستی وی هیچ حلل نبود ابراهیم حلیل است ، یعنی که الله او را برگزیده و دوست داشت ، دوستی تمام ، که در آن هیچ حلل نه ، و روا باشد که معنی حلیل ، فقیر بود ، زیرا که حلت حاجت و فاقت باشد . يقال سدت حاجته ای حاجته قال رهبر یمدح هرون بن صفان

و إن آناه حلیلٌ یومَ مَسمِیةٍ
 یقول لا عائبٌ مالی ولا حرم
 حلیلٌ ای فقیر ، و ابراهیم ، حلیل الله ، لانه فقیر الی الله ، محتاج الیه ، لاحاجة له الی غیره

ترسانی از شیخ ابونکر و راق ترمذی سؤال کرد ، گفت چرا حائر اسب حدایرا حلّ حلاله ابراهیم را دوست گرد ؟ و حائر می دارید که عیسی را فرزند گیرد ؟ ابونکر و راق جواب داد که فرزند اقتضاء حسیت کند ، و حدایرا احسن نیست ،

و دوستی اقتصاد حسیت نکند بهیسی که کسی اسی دوست دارد ، یا جوهری دوست دارد ، یا خامه ، یا نئامی ، و ربن هیچ چیز معروفندی نگیرد ، تا ندانی که فرزند اقتصاد تحاس کند ، ولا حسن له حل حلاله ترسا چون این سخن بشنید مسلمان گشت ، و بدین اسلام درآمد

«وَلِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ» - یختار مهامایشاء و من یشاء ، «وکل الله کلّ شیء محیطاً» - احاط علمه بحمیع الاشیاء

«وَيَسْتَعْتِقُكَ فِي النِّسَاءِ» الآية - سب برول این آیت آب بود که عرب در زمان جاهلیت به زنان ارمیراث چیری میدادند و نه کود کارا ، بلکه مردانرا میدادند ، مهیمان ایشانرا ربّ العرّة درین آیت نصیب زنان و صیب کود کان ارمیراث نایشاب الحاق کرد ، و بداد فرمود و بر دختران یتیم میبودند نامال و بصورت رشت ، که اولیاء ایشان از هر رشتی صورت میخواستند که ایشانرا بری کسد ، و ایشانرا نکسی میدادند ، و درخانه میداشتند از هر مال که داشتند ، نامید آنکه مگر نمیرد ، و مال ایشان میراث برگیرد

صدی گفت این درشأن حاضر عندالله فروآمد ، که دخترعتی داشت ، یتیمه و نابیا بود ، و بصورت رشت حاضر گفت یا رسول الله ! آن صفت که وی است میراث گیرد ؟ رسول خدا گفت نعم ، گیرد پس میراث که ویرا بود بوی داد آنکه او را در خانه میداشت ، و بری نکس نمیداد ، از بیم آنکه شوهر و فرزندان وی مال میراث برید ، و خود بری میکرد که حمال نداشت ، و گوش بر آن نهاده که تا نمیرد ، و آنچه هست از مال وی میراث برگیرد ربّ العالمین این آیت فرستاد «وَيَسْتَعْتِقُكَ فِي النِّسَاءِ» ای یستعترفونک و العتیا و العتوی لعتان ، وهو قریبک الأمر ، آفتانی ای عرفی میگوید ارنو فتوی میپرسد و فتوی میخواهد در کار زنان ، «قُلْ لِلّٰهِ

يُعْتَبِكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ - موضع «ما» رفع است، المعنى اللَّهُ يُعْتَبِكُمْ فِيهِنَّ
 «وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ» - ايضاً، يُعْتَبِكُمْ فِيهِنَّ ميگوید اللَّهُ فتویٰ میکند
 وقرآن فتویٰ میکند، و آن آست که در اول سوره گفت «وَأَتُوا الْيَتَامَىٰ
 اَمْوَالَهُمْ»

«مَا كُتِبَ لَهُنَّ» - يعنى فرض لهن من الميراث «وَتَرْعَوْنَ اَنْ تَسْكُوهُنَّ» -
 يعنى و ترعون عن اَنْ تَسْكُوهُنَّ لَدَمَامَتِهِنَّ
 «وَالْمُسْتَصْعَيْنَ مِنَ الْوُلْدَانِ» اين در موضع حصص است، عطف على قوله «فِيهِنَّ»،
 يعنى قل الله يُعْتَبِكُمْ فِيهِنَّ، وفي المستصعين من الولدان و قيل عطف على قوله
 «فِي يَتَامَى الْيَسَاءِ»، المعنى في يَتَامَى الْيَسَاءِ و في المستصعين من الولدان الدبيب
 لا تُؤْثِرُوهُم

«وَأَنْ تَقُومُوا» - اى و يُعْتَبِكُمْ اَنْ تَقُومُوا الْيَتَامَى، «بِالنَّقْطِ» اى بالعدل
 في ميراثهم و مالهم و نكاحهم قيل بُرئت في ۴۱ كحة و ساهبا على ماسق شرحه
 في صدر السورة

قال ابن عباس وعائشة «مَا كُتِبَ لَهُنَّ»، يعنى الصداق، والمعنى
 لا تُؤْثِرُوهُنَّ صَدَاقَهُنَّ، و ترعون في نكاحهن لِحَمَالِهِنَّ و مَالِهِنَّ، وقيل «فِي الْمُسْتَصْعَيْنَ»
 هم العبيد و الإماء، اى احسوا اليهم، لا تُكَلِّمُوهُمْ مَا لَا يُطِيقُونَ
 «وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ» - منا أمرهم به من قسمة الموارث، «فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ
 عَلِيمًا» فيحريكم به

و روايت كسد از نراه عارب كه آخر تر آيتى كه از آسمان فرود آمد اين
 آيت بود، و آخر بر سوره اى سوره نراه
 «وَبِأَنِّ امْرَأَتٍ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُورًا أَوْ إِعْرَاصًا» الآية - سعيد حير گفت.

مردی زنی داشت، و آن زن پیرگشته بود، و از آن مرد فرزندان داشت مرد
خواست که ویرا طلاق دهد، و زنی دیگر از آن بیکوتر میخواست آن پیرزن گفت
مرا طلاق منه، و ما فرزندان نگذار، و قسمت کن مرا اگر خواهی ما اختیار خویش
در کم و بیش، و اگر خواهی قسمت میکنم از مهر من، که روا بود اندی (۱) که در
مکاح تو تمام مرد گفت چنین کنم، پیش رسول خدا شد، و این حال نگفت
رسول خدا حوا را داد که الله سخن تو شنید، و اگر خواهی احابت کند پس رب العالمین
محو ابشان این آیت فرستاد گویند این مرد رافع بن حدیج الانصاری بود، و
زن وی خویله بنت محمد بن مسلمة الانصاری

«وإن امرأة حافت» - ای علمت و رأیت، «میں تعلمنا نُشوراً» یعنی يُعصمها
و يترك مُصاحمتها و مباشرتها، و يُعرض بوجهه عنها، و يُقلّ محالستها و محادثتها
میگوید اگر زنی از شوهر خویش میترسد و میداند و میباید که ویرا دشمن
میدارد، و مباشرت و صحبت وی می نگذارد، و روی از وی میگرداند، و با وی
نشنید و حدیث نکند، برایشان تنگی نباشد که با یکدیگر صلح کنند در قسمت و
در بقیه و این چنان باشد که مرد رافع را گویند تو پیرگشتی و زور کار حوا نیست
سر رسید، و من میخواستم که دیگر زنی خواهم، و زور کار قسمت وی بگیریم، در
زور و درشت، تازگی و جوانی ویرا اگر تو بدین خشودی و رفا میدهی، بر خای
خود و بر حال خود در مکاح من مساوی، و اگر نه مرا بخشودی گسیل کنم پس اگر
زن بدین حال و بدین صفت رفا دهد بیکو کار بود و پسندیده، و ویرا بر آن اصرار
نکند، و اگر نه که بدون حق خویش رفا ندهد، و احب آید بر شوهر که حق وی
از مقام و بقیه تمام ندهد، یا میکوثی و احسان ویرا روان (۲) کند، و ویرا بر خ

و کراهیت ندارد و مرد اگر ویرا دارد، و حق وی ما کراهیت صحت تمام میدهد، محسن باشد و ستوده حق، و الله ویرا حرا دهد بر فعل خیر ایست که الله گفت «و ما تفعلوا من خیر فان الله کل من علیماً» ای یعلمه و یحاربه علیه اما بر مباشرت ویرا احسان میکنند، که آن علی الخصوص حق مرد است، چون فرو گذارد بر آن احسان نرود، خلاف مقام و نفعه که حق درست

و آنچه رب العزة گفت «و الصلح خیر» آست که پیران را میدارد مدد از تحبیر در نفعه و مقام، بچیری معلوم صلح کند و رسول خدا (ص) ما سوده پست زمره همین کرد ربی بود روزگار بوی بر آمده و پیر گشته، و رسول خواست که ویرا طلاق دهد سوده گفت مرا در حمله ریان خود بگذار، تا فردا در قیامت چون مرا حشر کنند، ما ریان تو حشر کنند، و من بوی تو حشر روز و شب در کار عائشه کردم رسول خدا آن ار وی پدید رفت، و چنان کرد

قرآن کوه «ان یصلحاً» خواند، بسم یا و کسر لام می الف، و هو من الاصلاح و در حال تبارع و تشاجر اصلاح استعمال کند، چنانکه تصالح استعمال کند، تقول اصلحت بین الماریعین قال الله تعالی «الامن امر صدقة او معروف او اصلاح بین الناس» و «صلحاً» روا بود که نصب علی المصدر باشد، لأن الصلح اسم للمصدر و اصلحت، کالمطاء من أعطیت، و روا بود که نصب او بر مفعول به حمل کی، چنانکه گوئی اصلحت ثوباً ناقي «ان یصلحاً» خواند، بفتح یا و لام و تشدید صاد، و تألف، و أصل آن «ان یتصلحاً» است، «ما» در صاد مدغم کردند، لتقاربهما فی المخرج، و در بین باب تصالح معروف تر است

«و اُحْصِرَتِ الْاَنْفُسُ الشُّحَّ» - گفته اند که شُح رن آست که شوی خود را در ربع آید از ربی دیگر از مهر او، و شُح مرد آست که خوشش در ربع آید از

در حوشتن از پیری یا از رشتی مهر ربی دیگر و قيل «وَأَحْصَرْتُ الْأُنثَىٰ الْقُحُوءَ»
 یعنی العالی علی بعض المرأة القُحُوءَ غالب آن بود که زن بحیل باشد و مرمال حریص،
 چون شوهر ویرا بمعنی مال حشود گرداند، وی صیب خود از شوهر نتواند گذاشت
 پس گفت «وَأِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا» - یعنی اگر بیکوئی کنید و معارقت نحوئید،
 و از میل و خود پرهیزید، الله تعالی آگاهست، از احسان و خود شما حیر دارد،
 و حراة آن چنانکه خود خواهد، دهد

«وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ» - ای لری تقدیر را آن نَسُوا بینهن
 فی الخُفّ، ولو حرصتم علی العدل معنی آنست که شما اگر چه کوشید و حرص باشید،
 بر آنکه میان زنان حویش عدل و راستی نگه دارید، در دوستی و مهر نتوانید، که
 در استطاعت شما نبود که دلها در دوستی راست دارید، اما این یکی بوانید که میل
 نکنید در بقیه و در قسمت چون دو زن دارید یا بیشتر، همه را در بقیه و در قسمت
 یکسان دارید، و حوا را بر پیر افرومی مهید، بکه اگر افرومی مهید، آند بگر را
 همچون رندانی محسوس فرو گذارید، آویخته میاب دو حال، به می شوی و به
 ما شوی

حیی فصل گفت عدل بر دو صورت یکی آنست که در استطاعت سده آید،
 و یکی به اما آنچه در استطاعت آید آنست که سده را فرمودید، آنجا که گفت
 رَبِّ الْمَرْءَةِ «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ» حای دیگر گفت «قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ» و
 این عدل تقیص حوراست که هر دو در توان سده آید اما آنچه در استطاعت و توان
 سده بیاید، راست داشتن دل است در مهر و دوستی با همه زنان و این، سده را
 بر موده اند، از آنکه در توان وی نیست مصطفی (ص) قسمت کرد میان زنان، و
 عدل و راستی در آن نگه داشت، آنکه گفت «اللَّهُمَّ هَذِهِ قِسْمَتِي فِيمَا أَمَّاكَ فَلَا

ثَّابِتِي فِيمَا لَا أَمْلَكَ ، و رَوَى أَنَّهُ قَالَ « اللَّهُمَّ هِنْدَ قَسَمْتِي فِيمَا أَمْلَكَ وَأَنْتَ أَعْلَمُ فِيمَا لَا أَمْلَكَ »

و ار عمر خطاب روایت کسید که گفت اللَّهُمَّ إِنَّمَا قَلْبِي فَلَا أَمْلَكَ ، وَأَمَّا مَا يَسُوؤُكَ ذَلِكَ فَارْحُوهُ أَنْ أَعْدِلَ وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) « مَنْ كَانَتْ لَهُ أُمْرَانِ يَمِيلُ إِلَى إِحْدَيْهِمَا مِنَ الْأُخْرَى ، حَاةَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَأَحَدُ شَقِيهِ سَاقِطٌ » وَقَالَ أَمْسِ نِي مَا لَكَ إِذَا تَرَوْتَ الْكَرَّ أَقَامَ عِنْدَهَا سَعَاءً ، وَإِذَا تَرَوْتَ الْبَرَاقَ أَقَامَ عِنْدَهَا ثَلَاثًا كَسَى كَيْفَ مَكْرِي مَرِي كَمَد ، وَبِرَارِ سَدِّكَ دَرَقَسْتِ وَبِرَا هَفْتِ شَانِ رَوْرِ مَرِيانِ دِيكَرِ اهُرُوبِي نَهْد ، وَ أَكْرِتَيْتَ مَا شَدَّ سَهْ شَانِ رَوْر ، أَنَّهُ نَقَسْتِ وَعَدْلَ مِيَانِ اِيْشَانِ مَا رَشُودِ وَ رِيَانِ دَنِيَّاتِ وَأَرَادَ كَانِ مُسْلِمَانِ دَرَقَسْتِ يَكْسَانِ اِنْد ، وَأَرَادَ رِنِ رَا دُوشَاسْتِ وَ كَسِيرُكَ رَا يَكْشَبُ « وَإِنْ تُصْلِحُوا ، يَعْنِي مَا لَعْنُ فِي الْقِسْمَةِ بِيَهْنِ ، وَتَتَّقُوا ، الْحُورُ ، فَإِنَّ اللَّهَ كَلَّمَ عَمُورًا رَحِيمًا » لَمَّا يَلَتْ إِلَى الَّتِي تُحْتَا بِقَلْبِكَ ، بَعْدَ الْعَدْلِ فِي الْقِسْمَةِ

« وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُعِزِّ اللَّهُ كَلَامًا مِنْ سَعْتِهِ » - چُونِ حَدِيثِ صَلَاحِ رَفْتَهُ بُوْد ، وَ دَكْرِ اِحْتِمَاعِ مَرْسِيلِ حَوَارِ ، اِبْرِسَ آنِ دَرِ فَرَاقِ سَحْنِ كَفْتِ ، وَ رَحِصَتِ دَادِ ، ثَا اَكْرَ آبِ پِيَرِنِ صَلَاحِ سَرِ دَرِ بِيَارِ دِ ، وَ حَرِ تَسْوِيَتِ طَلَبِ مَكْمَدِ ، اَرِ يَكْدِ مَكْرِ بَطْلَاقِ حِدَا شُوْبِدِ ، وَ رِبِ الْعَرَّةِ اِيْشَانِ رَا وَعْدَهُ دَادِ كِهْ اَرِ فَصْلِ حَوِيْشِ هَرِ دُو رَا مِيْ بِيَارِ كِنْدِ ، وَ رَوْرِي دِهْدِ آنِ رِبْرَا اَرِ شُوِي دِيكَرِ ، وَ اِسْ مَرْدِ رَا اَرِ رِي دِيكَرِ

گویند مردی پیش مصطفی (ص) آمد، و عرب بود، و از تسکین روزی و معیشت شکایت کرد مصطفی او را گفت که ربی بحواء ما رویت فراح شود یعنی بحکم این آیت که الله گفت « إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُعْهِمُ اللَّهُ مِنْ فَصْلِهِ » دیگری آمد که رن داشت، و از تسکین معیشت و روزی شکایت کرد مصطفی (ص) گفت او را که

رن طلاق ده تا رویت فراح شود یعنی محکم این آیت که الله گفت «وإن يتفرقا يُعبر اللهُ كلَّ من سَعته»

«وكلَّ اللهُ واسعاً» - یعنی لجميع حلقه فی الزرق والعسل ، «حکیماً»
 فیما حکم و وعط

«وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» الآية - میگوید خدا یار است هر چه در آسمان انداز و فرشتگان ، و هر چه در زمین انداز حلقان «وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الْأَنْبِيَاءَ أَنْ تُكَلِّمُوا الْبَشَرَ فِي هَذِهِ مَوْضِعٍ» - اتمهای گذشته اند ، و کتابداران پیشینم از تورات و انجیل ، و هر چه بود از کتب «وَأَيُّكُمْ» خطاب امت محمد است ، یعنی ایشان را که پیش از شما کتاب دادند ، ایشان را و شما را ای امت محمد ، اندر کردیم ایشان را در کتب ایشان ، و شما را در کتاب شما یعنی قرآن ، «أَبِ اتَّقُوا اللَّهَ» - یعنی وَتَحُوا اللَّهَ ، که خدا را یگانه دابید ، و معبودی سگانه شناسید «وإن تكفروا» - و اگر نكسید ، و بوحید پیوشید ، و حدود آرید ، «فَإِنَّ اللَّهَ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيداً» بحقیقت دابید که هر چه در هفت آسمان و هفت زمین است ، همه يملك و مُلك اوست ، همه رهی و سده وی است ، همه ساحته و ضلع وی است ، و آنکه از طاعت همه بی یار است ، و ر ستایش همه پاک ستوده خود است و بی یار بحلال خود

«وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلاً» - ای دافعاً و مُحیراً حافظاً علی حلقه شهیداً

«إِنْ يَشَأْ يُدْهِمِكُمْ آبَهُمَا النَّاسَ» الآية - این خطاب مشرکان و منافقان است میگوید اگر الله خواهد مرک بر شما کمارد ، و همه را بیست گرداند ، و نار قومی دیگر آرند از شما مطیع تر و بهتر ، یعنی مسلمانان و امت احمد و همین کرد

رب العالمین حلّ حلاله، که در عهد رسول خدا جهان همه کفر و معصیت داشت، پس علم اسلام آشکارا گشت، و کفر ناطق ادبار خود شد، و جهان همه از نور اسلام روشن گشت

قال ابوهريرة لما رأت هذه الآية صرت رسول الله (ص) طهر سلمات، فقال
«هم قومٌ هذا» يسي عجم فارس

«من كل يُريد ثواب الدنيا فيد الله ثواب الدنيا والآخرة» - میگوید هر که برائص اعمال، دنیا خواهد، الله تعالی آنچه خواهد از دنیا بوی دهد، یا آنچه خواهد از وی دفع کند در دنیا، اما در آخرت ویرا هیچ ثواب سود و هر که برائص اعمال ثواب آخرت خواهد، رب العالمین آنچه ویرا بکار آید از دنیا بوی دهد، و آنچه سنده خواهد از حلق مسمت و دفع مصرت از وی بازگیرد، و آنکه ویرا در آخرت مصیب بود بهشت حاودان و نعمت بیکران، رب العالمین تربیت آخر، هم دنیا دهد، و هم عقی، اما تربیت دنیا آخرت بدهد رسول خدا گفت «المؤمنُ بيته خيرٌ من عمله، وعملُ المنافق خيرٌ من بيته، وكلٌ يعمل على بيته» قل هذه الآية وعيد للمنافقين، وقيل حص على الجهاد، و ثواب الدنيا هو العسمة بالجهاد

«ما أتيا الدس آمنوا كوبوا قوامين بالقسط» - معتران گفتند این آیت در شأن مردی آمد که سرديك وی گواهی بود بر پدر وی، و میترسید که اگر آن گواهی بدهد، احقافی باشد بمال وی، و درویشی وی بفرایند و گویند که در شأن ابونکر صدیق فرو آمد که کسی را بر پدر وی ابوقحافه حتی بود، و وی گواه بود میگوید ای شما که مؤمناناید «كوبوا قوامين بالقسط» ای قوالان بالعدل فی الشهادة، در گواهی دادن گویند گان عدل نائید، راستی نگه دارید،

گواهی که دهید حدایرا دهید، از مهر صاحب حق، و نازمگیرید، اگر چه آن گواهی بر نفس شما باشد، یا مرید و مادر، یا مرحوش و پیوند، و بدان مسکرید که آنکس که بروی گواهی میدهد، توانگرست یا درویش توانگر را از مهر توانگری محابا مکسید، و بردرویش از مهر درویشی سحشائید، کار هر دو ماله فرو گذارید، که الله بدیشان از شما سراوارتر، و آنچه الله ایشانرا حواهد بیکوتر

«فَلَا تُهْوِ الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا» - شما بر بی دل حواست خود مروید، تا حور کسید و ارحق بگردید «وَأِنْ تَلَوْا» - بیک واو و صم لام قرات شامی و حمزه است، از ولی یلی ولایه، يقال ولیت الشیء اما تَوَلَّیْتَه و اقلت علیه، ولایه الشیء اقبال علیه، وهو خلاف الإعراس عنه والمعنی إِنْ تَعْدِلُوا او تُعْرَسُوا ماقی قراء «إِنْ تَلَوْا» حواست بدو واو و سکون لام، مِنْ لَوَى يَلْوِي لِيًا، وهو مِنْ لَوَى الْقَاسِي و إعراسه لأحد الحميمين على الآخر، او مِنْ لَوَى الشَّهَادَةِ، وهو بحريها، او مِنْ لَوَى العريم، وهو مدافعته ومماطلته يقال لَوَيْتَهُ حَقَّهُ اى دافعته، چون از مدافعت بود معنی آن باشد که و إِنْ تُدَاعِمُوا فِى إِقَامَةِ الشَّهَادَةِ او تُعْرَسُوا عَنْهَا فَتَكْشُمُوهَا میگوید اگر در گواهی دادن مدافعت کنید، و رور کار در پیش افکسید، یا خود انکار کنید، و پنهان دارید، و از آن اعراض کنید معنی دیگر «وَأِنْ تَلَوْا» و اگر بیچابید گواهی و سخن، «أَوْ تُعْرَسُوا» یعنی عَنِ الْآخِرِ، و تقوموا بالشَّهَادَةِ، یا رو گردانید از بیچ و گواهی بدهید (۱)، هر چون که کسید الله بدان دانا است و آگاه،

يعارى المحسن باحسانه والمعنى ما ساءه

این عاس گفت اس آت در شأن قاصیان آمد که بیچ در روی خویش آرید،

۱ - سعة الف نازوا گردانید از بیچ (کذا) و گواهی بدهید، و از سعة ح

این قسمت از قلم کاتب اماده است، و متن صحیح قیاسی است

واریك حصم اعراس كسد مصطفي (ص) چون این آیت فرو آمد، گفت «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُتِمَّ شَهَادَتَهُ عَلَى مَنْ كَانَتْ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يَحِدُّ حَتَّىٰ هُوَ عَلَيْهِ، وَلْيُؤْذِهِ عَمَوًّا وَلَا يُلَحِّثْهُ إِلَىٰ سُلْطَانٍ وَحُصُونَتِهِ، لِيَقْتَنَطَعَ بِهَا حَقُّهُ، وَإِنَّمَا رَحْلٌ حَاصِمٌ إِلَىٰ تَقْصِيتُ لَهُ عَلَىٰ أَحِيهِ بِحَقِّ لَيْسَ هُوَ لَهُ عَلَيْهِ، فَلَا يَأْجِدْهُ وَإِنَّمَا أَقْطَعُ لَهُ قِطْعَةً مِنْ جَهَنَّمَ»

وقيل لعمار بن ياسر اى الناس احكم؟ قال الذى يحكم للناس كما يحكم لنفسه، وقال ابن عباس (ص) انما اتلى سليمان بن داود ما اتلى به، لانه تقدم اليه حصان، فهوى أن يكون الحق لاحديهما وقال عبد الله بن عمر جاء حصان الى عمر، فعلسا اليه، وفي قلبه على احدا الحصين شي، فأقامهما، ثم جلسا مرة اخرى، فأقامهما، ثم جلسا اليه الثالثة، فعصل بينهما، وقال أنهما جلسا الى وفي قلبى على احدا الحصين شيء، فكرهت أن أفصل الحكم على ذلك، فأقمتهما، ثم جلسا الثانية، وقد ذهب بعض ما فى قلبى، فأقمتهما ثم جلسا الثالثة، ولا أنالى لأى الحصين كان، فقصيت

«ولو على أنفسكم» - اگر کسی گوید شهادت بر حویشتم چو ست؟ جواب آست که حق دیگری بر خود واجب شمسد، و بدان اقرار دهد انى عباس گفت امروا ان يقولوا الحق ولو على انفسهم

الموبة الثالثة

فبوله تعالى «وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ» الآية - رب العالمين حدای جهایاب، و کرد کار بهان دان، حل حلاله و تقدست اسماء و تعالت صغابه، درین آیت محطارا میستاند، و احلاس در اعمال میسدد و اول کسی که جامه احلاس در سر کعبه عمل کشید مصطفي بود که گفت «انما الأعمال

نالیات، ایس روش احلاس در اعمال همچون روش رنگ است در گوهر، چنانکه گوهر، بی کسوت رنگ، سبکی باشد بی قیمت، عمل بی احلاس حان کمندی است بی صواب

معروف گرجی قدس الله روحه حوشتش را متاریانه ردی، و گفتی یا نهی
أَحْلَسِي تَحْلَسِي، احلاس کن با احلاس یابی گفته اند علم بحم است، و عمل روع است،
و آن آں احلاس کار احلاس دارد، و دستکاری در احلاس است، و سعادت آند در
احلاس است، اما احلاس خود عریض است، به هر حائی فرود آید، به بهر کسی روی نماید
رب العزة گفت سِرٌّ مِّنْ سِرِّي اسْتَوْعَنَهُ قَلْبٌ مِّنْ أَحْسَنُ مِّنْ عَادِي

در بی اسرائیل عاندی بود، و برا گفتند در فلان جای که درختی است که
قومی آنرا میپرستند آن عاند را از هر خدا و تمصب دین چشم گرفت، از حای
مرحاست، تر بردوش نهاد، و رفت تا آن درخت از بیع بردارد، و بیست گرداند
ابلیس صفت پیری براه وی شد، از وی پرسید که کجا میروی؟ گفت فلان جای که
تا آن درخت ترکم گفت رو سعادت خود مشغول باش، که این از دست تو بر نمیرد،
تا وی بر آویخت، ابلیس بافتاد، و عاند بر سینه وی نشست ابلیس گفت دست او
من مار گیر، تا برایك سخن بگویم دست او وی نداشت ابلیس گفت ای عاند
خدا را پیغامبران هستند، اگر این درخت بر میباید کند، پیغامبری را فرماید تا
بر کند، ترا بدین مر موده اند عاند گفت نه، که لابد است ترکدن این درخت،
و من ازین کار مار نگردم تا تمام کنم دیگر ناره هم بر آورده اند، و عاند به آمد، و
ابلیس بیعتاد ابلیس گفت ای حواسمرد! تو مردی درویشی، و مؤث تو بر مردمان
است، چه باشد که این کار در مافی کسی که بر تو نیست، و ترا بدان مر موده اند، و من
هر روز دو دیسار در زیر نالین تو کم، هم ترا نیک بود هم عاندان دیگر را، که

مرايشان بفقہ کسی عائد درین گفت وی همانند ماخوذ گفت يك دينار صدقه دهم؛
ويك دينار خود بكار برم بهتر از آنکه این درخت مرگم، که مرا بدین بفرموده اند؛
و نه پیغامم، تا بر من واجب آید پس مابین سخن مار گشت دیگر روز نامداد دو
دينار دید در زیر مالین خود برگرفت وورد دیگر همچین تا روز سیوم که هیچ چیز
ندید حشم گرفت تر برداشت، و رفت تا درخت مرگند، ابلیس بر او می آمد؛ و گفت
ای مرد اربین کار برگرد که این هرگز از دست تو بر نبرد بهم بر آویختند، و عائد
ببغداد؛ و بدست ابلیس عاخر گشت؛ و ابلیس قصد هلاک وی کرد عائد گفت مرا
رها کن تا بار گردم؛ لکن بامن مگو که اول چرا من به آمدم، و اکنون تو به
آمدی؟ گفت از آنکه در اول از بهر هدای بر حاشی، و دین حدایرا حشم گرفتی؛
و البتة مرا مستخر بو کرد هر که برای خدا تا خلاص کاری کند؛ مرا بروی دست
نمود اکنون از بهر طمع خوش و از بهر دنیا حشم گرفتی، مانع هوای خود شدی؛
لا حرم بر من بریامدی؛ و مقهور من گشتی

مصطفی (ص) را پرسیدند که احلاس چیست؟ گفت آنکه گوئی رتبی الله؛

ثم تستقیم کما امرت

«و من احسن دیناً من اسلم وجهه لله وهو محسن» - **واسطی** گفت وهو
محسن، معنی است که وهو یحسن ان یسلم وجهه لله میگوید راه پاک و دین
نیکو آنکس راست که روی خود را حق کند؛ و بیکدامد و شاسد این روی
را حق کردن؛ و احلاس بجای آوردن که نه هر کسی که بدرگاه سلطان رسد؛ وی
ادب حضرت شاسد

آنکه گفت «و اتبع ملت ابراهیم حبیباً» - اشارتست بدانکه این حالت
ابراهیم (ع) است که روی بحق نهاد؛ و ادب حضرت بجای آورد؛ خود را بصیبی

نگداشت همه دریاخت هم نفس، وهم مال، وهم فرزند نفس خود دریاخت رساء
 حق را، و رید دریاخت آتاع فرمان او را، و مال دریاخت شعتت مرخلق او را لاحرم
 رب العزة او را استود، و خلیل خود خواند، گفت «وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا» -
 زوی ان الله تعالی اوحی الیه انت خلیلی وأنا خلیک، فاطر ان لا اطلع فی شریک وقد
 تعلقت بعبیدی، فاقطع خلقتک عنی و گفته اند که چون رب العزة رقم چلت بروی کشید،
 و این ندا در عالم داد که «وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا»، فرشتگان آوار بر آوردند
 که خداوند! چه کرد ابراهیم که ما وی این کرامت کردی؟ و ارحمیان این
 تخصیص وی آمد، فرمان آمد که ای حمرئیل پرها ی طاوسی فرو گشای، و از
 دروه سدره بقمه آن کوه رو، و نام ما سمع او رسان حمرئیل بیامد، و در پس آن
 کوه ایستاد، و خلیل را سبید کله کوسعد بود، و هر کله سکی، و قلاده زرین در
 گردن وی حمرئیل آوار بر آورد که یا قُدُوس! خلیل ار لذت آن سماع بیهوش
 گشت، اربای در آمد، گفت ای گوینده، یکبار دیگر مار گوی، و این کله کوسعد
 باس سکه و قلاده زرین ترا حمرئیل یکبار دیگر آوار بر آورد که یا قُدُوس!
 خلیل در حاک تمرع میکرد، و چون مرع بیم سمل میگفت یکبار دیگر مار گوی
 و این کله دیگر ترا، و آمد

وحدتشی یا سعد عه فردتشی حیواناً فردمی من حدیثک یا سعد

همچنین را میخواست، ما سبید کله همه نداد آنکه چون همه نداده بود،
 آن عقدها محکم تر گشت، عشق و افلاس مهم پیوست خلیل آوار بر آورد که یا
 عبدالله! یکبار دیگر مار گوی و حاتم را

مال و زر و چیز را یکبار باید بخت

چون کار بحال رسید، حال باید بخت

جبرئیل را وقت خوش گشت، پره‌های طارسی فروگشاد، گفت اگر قصوری هست در دیده‌ی ماست، اما ترا عشق بر کمالست، بحق اَتُحَدِّثُکَ حَلِیلاً

«وَلله ما فی السموات وما فی الأرض» - درین آیات سه جایگاه دارد که

«وَلله ما فی السموات وما فی الأرض»، هر جای قومی را تمییه است، و معنی را معصوص اول تمییه عاتمه مسلمانان است دوم تمییه متصدان و متقیان است سیوم تمییه صدیقان و خاصگیان است اول عاتمه مسلمانان را گفت که هر چه در آسمان و زمین است همه یلک و ملک من است همه آفریده و صنع مست علم من بهمه رسیده، و از همه آگاهم حقها میان شما واحد کردم، و فرصها نارُ نریدم و بار را و یتیمان را و مستضعفان را حقها بحای آرید، و فرموده من نکار دارید، و بمواسات و صلح کوشید اگر بیک کنید و اگر نه، اگر صلح کنید و اگر حُکَم، بحقیقت دادید که من میدام و من می‌بسم، که همه آفریده و صنع مست، آفریده و صنع من کی پنهان شود بر من «أَلَا یَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللطیف الخیر»

در آیت دیگر گفت «وَلله ما فی السموات وما فی الأرض ولقد وُصِّیَا» الآية -

شما که عابدان و برهیر کاران اید، یکبارگی همه بکوی تقوی در آئید، و بقوی پناه خود سارید، و از راه شهت و تهمت بر حیرید این بگفت و فرمود، آنکه گروهی را توفیق داد، و گروهی را در راه حدلان فروگذاشت، و همه را آگاهی داد که من می‌بیارم، نه اطاعت آن موفق مرا سود، نه از معصیت آن محذول مرا ریان هر چه در آسمان و زمین همه یلک و ملک من، همه مقدور و معصوم من، اگر حواستمی همه موفق آفریدمی با همه محذول کس را بر من اعتراض نه، و از حکم من اعراض نه

در آیت سیوم گفت «وَلله ما فی السموات وما فی الأرض وکفی بالله وکیلاً» -

تنبیه صدیقان و معنای است ، که هفت آسمان و هفت زمین و هر چه در آن ، همه آن مست ، به بدان آفریدم تا تو روی بدان آری ، و دل بر آن نهی ، که من مانمائی ، و از من نار مائی ، لکن بدان آفریدم تا متو نمایم ، و بر من تو آرایم آنکه چون همه نگهداری ، و روی من آری ، همه در خدمت تو آدم ، و همه زیر دست تو کسم و این معنی در حشر است یادیا احدی من خدمی و اتقی من خدمک و حکایت سهل شعری معروفست که حلیفه روزگار مال فراوان بروی عرصه کرد ، هیچ پدیدرفت یکی پرسید که چرا پدید رفتی ؟ سهل دعا کرد سارِبَ العَرَةِ پرده از دینۀ آن سائل برداشت ، در گستر یک جهان گوهر و مروارید دید آنکه گفت ای خوانمرد ! ما را حاجت بمال حلیفه بیست ، که همه جهان بفرمان ماست ، و حرائر زمین بر ما عرصه میکشد ، لکن ما خود بمیخواهیم

چه مانی مهر مرداری چو راغان اندرین پستی
فقس شکن چو طاؤسان یکی زیر برین بالا
بردی جوهر صغرا همه کفر است و شیطانی
گرت سوداء دین دارد قدم برون نه از صغرا

۲۳ - المونه الاولى

قوله تعالى « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا » - ای ایشان که مگرویدند ، « آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ » مگروید بحدا و رسول وی ، « وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَيَّ رَسُولِي » و بقرآن که رسول خود [محمد] فرو فرستاد ، « وَالْكِتَابِ الَّذِي أُنزِلَ مِن قَبْلُ » و کتابها که از پیش فرو فرستاد بر یعمران ، « وَمَن يَكْفُرْ بِاللَّهِ » و هر که کافر شود بحدا ، « وَمَلَائِكَتِهِ » و فرشتگان وی ، « وَكُتُبِهِ » و کتابهای وی ،

« وَرَبُّكَ » و رسولاب وی ، « وَالْيَوْمِ الْآخِرِ » و مرور رستاخیز ، « فَقَدْ صَلَّ صَلَاةً نَعِيمًا » (۱۳۱) ، او براه گشت میراهی دور

« إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا » ایشان که مگر و بدید ، « ثُمَّ كَفَرُوا » نار کافر شدند [و از آن کفر مار مگشتند] ، « ثُمَّ ارْجَاؤُا كُفْرًا » پس در کفر میفرودید ، « لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُفْعِلْهُمْ » حدای بر آن بیست که ایشانرا بنیامرد هر گر ، « وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا » (۱۳۲) ، و نه بر آنکه ایشانرا راه نماید هر گر

« نَذِيرَ الْمُنَافِقِينَ » حمر کن منافقرا ، « بَأَنَّهُمْ عَدَانَا أَلِيمًا » (۱۳۳) ، که

ایشانراست عدای دردمای

« الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ » ایشان که کافررا دوستان میدارد ، « مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ » فرود از مؤمنان ، « آيْتَمُونِ عِندَهُمُ الْهَرَّةَ » سر دیک کافران می قوت و عرت حوید ، « فَإِنَّ الْهَرَّةَ لِلَّهِ حَمِيمًا » (۱۳۴) ، قوت و عرت حدایراست همگی

« وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ » و فرو فرستاده آمد بر شما درین قرآن ، « أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ » هر گاه که شنوید ، « آيَاتِ اللَّهِ » آیات و سخنان خدا ، « يُكْفَرُ بِهَا » که کافر شود نا ، « وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا » و افسوس میکشد بدان ، « فَلَا تَعْتَدُوا مَعَهُمْ » بمشیمید نا ایشان ، « حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ » نا آنکه که سحی دیگر در گردن حر را ، « إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلُهُمْ » که [اگر بشیمید] آنکه چون ایشان بید (۱) ، « إِنَّ اللَّهَ حَامِئُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ » و حدای هم آورده کافران و منافقان است « فِي حَتَمٍ حَمِيمًا » (۱۳۵) ، در دورح هم

« الَّذِينَ يَتَرَتَّبُونَ بِكُمْ » ایشان که شما را میکوشند ، « مَا كَانَ لَكُمْ فِتْحٌ مِنَ اللَّهِ » اگر چنانست که شما را حای طفر بود [و فتح و پیروزی] ، « قَالُوا »

گویند شما را « اَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ » نه ما شما بودیم؟ « وَانْ كُنْ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ »
و اگر کافران را شما بهره‌ای بود بطعربا کردید، « قَالُوا » کافران را گویند « اَلَمْ
نَشْعُرْ عَلَيْكُمْ » نه مر شما دست یافته بودیم؟ « وَ نَسَمِعُكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ » و شما
را از گویندگان [محمد] نگاه داشتیم، « فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ »
خدای حکم کند میان شما روز رستاخیز، « وَكُلٌّ يَجْعَلُ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ
سَبِيلًا (١٣١) » [آن روز که] خدای کافران را بر مؤمنان [در آن روز] هیچ سبیل و
راه دست نداد

« اِنَّ الْمُؤْمِنِينَ يُجَادُّونَ اللَّهَ » منافقان ساحدای می فریب سازید، « وَهُوَ
جَادُّهُمْ » خدای فریبنده (۱) ایشانست، « وَ اِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ » و چون بر مزار
حیرید، « قَامُوا كَسَالَى » کاهلان بر حیرید، « يُرَاؤُنَ النَّاسَ » دیدار مردمان می‌خواهند
[سماز خویش، و فرا ایشان می‌مایند]، « وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ » و در آن نماز حدایرا
یاد نکند، « اِلَّا قَلِيلًا (١٣٢) » مگر اندکی

« مُدْبِرِينَ تَبَىٰ ذَٰلِكَ » متردداں اند میان کفر و ایمان، « لَا إِلَىٰ هَٰؤُلَاءِ » نه
ما ایمان، « وَلَا إِلَىٰ هَٰؤُلَاءِ » و نه ما ایشان، « وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ » و هر که الله ویرا از
راه گم کرد، « فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا (١٣٣) » ویرا حیلتنی نیامی [فرا راهی]

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا » ای ایشان که مگر ویدید، « لَا تَتَّبِعُوا الْكَافِرِينَ اَوْلِيَاءَ »
بیس دُوبِ الْمُؤْمِنِينَ کافران را بدوستان ندارید فرود از مؤمنان، « اَتُرِيدُونَ » می‌خواهید،
« اَنْ تَحْمِلُوا اللَّهَ عَلَيْكُمْ » که الله را بر خویشتن سازید، « سُلْطَانًا مُّبِينًا (١٣٤) » حتّی
آشکارا

« اِنَّ الْمُؤْمِنِينَ فِي الدَّرَكِ الْاَسْفَلِ مِنَ النَّارِ » منافقان در پایه دربر می‌اند از آتش،

«وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيراً» (۱۳۵) و ایشانرا فریادرسی و یاری نیابی
 «إِلَّا الَّذِينَ بَايَعُوا» مکرایشان که توبه کسند، «وَأَصْلَحُوا» و کار خود [و دلهای
 مردمان تاه گشته] ماصلاح آرند، «وَأَعْتَصَمُوا بِاللَّهِ» و دست الله رسد، «وَأَخْلَصُوا
 دِيْنَهُمْ لِلَّهِ» و دین خویش حدای را پاک کسند، «فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ» آنکه
 ایشان مامؤمنانند، «وَسَوْفَ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْثَوَابَ بِغَيْرِ حِسَابٍ» و دهد حدای مؤمنانرا، «وَأَنفَرُوا
 عَظِيماً» (۱۳۶) مردی بزرگوار

النوبة الثانية

قوله تعالى «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ» - ای عاسی گفت سب نرود
 این آیت آن بود که عبدالله بن سلام و اسد و اسید پسران کعب، و ثعلبة بن قیس و
 ویامین بن یامین و برادر راده عبدالله سلام، سلمه و حواهر راده وی سلام، ایشان
 مؤمنان اهل کتابند، بیش مصطفی (ص) شدید، و گفتند یا رسول الله اما ایمان
 میآریم تنو، و قرآن کتاب بو، و نه موسی و بر تورات کتاب وی، و نه عریز،
 و بیرون آریم هرچه هست از کتاب و رسل ایمان ندان بیاریم مصطفی (ص) گفت
 نه، که ایمان آرید بخدا و رسول وی محمد، و مکتب وی قرآن، و مهر کتاب که
 پیش از قرآن فرو آمد ایشان گفتند یکمیم در رب العالمین اس آیت فرستاد،
 میگوید ای شما که نه محمد و قرآن و نه موسی و نه تورات گرویدند، «آمِنُوا
 بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ» الله مکرید، و رسول وی محمد، و مکتب وی قرآن، و مهر کتاب که
 بیش از وی فرو فرستاده آمد تورات و انجیل و زبور و حرار آن از کتب و صحف
 پس کفار اهل کتابرا گفت ایشان که ایمان بیاوردید، و خدا کافر شدید و میریشتگان،
 یعنی جهوداب که نه جبرئیل کافر شدید، و مت پرستان گفتند الملائكة مات الله

دب‌المرّة حلّ حلاله ایشان را گفت «وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللّٰهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَاليَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا»

چون این آیت فرو آمد، مؤمنان اهل کتاب گفتند یا رسول الله ما بحدای ایمان آوردیم، و رسول وی محمد، و کتاب وی قرآن، و بر هر رسولی و کتابی که پیش از قرآن فرو آمد، و ایمان آوردیم بفرشتگان و رور رستاحیر، «لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ» كما فعلت اليهود والنصارى، «وَمَنْ لَهُ مُسْلِمُونَ» ضحاک گفت این آیت در شأن جهودان و ترسایان آمد، و معنی آنست که ای شما که ایمان آوردید به موسی و قورات و به عیسی و انجیل، به محمد ایمان آرید و قرآن و گفته‌اند که علی‌الحصص در شأن جهودان آمد، و معنی آنست که ای شما که ایمان آوردید تا بچه ازل رور فرو فرستادید، ایمان آرید تا بچه آخر رور فرو فرستادید

و بیان این آیت در آن آیت است که گفت «وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَحِثَّةَ الْهَارِ» الآية و گفته‌اند اس آیت خطاب مؤمنان است، و تأویل آنست «مَاتِهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمَنُوا» ای اقیموا وَاثْبُتُوا عَلَى الْإِيمَانِ، کقولہ تعالی «فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» ای أَنْتَ عَلَى مَا أَنْتَ عَلَيْهِ میگوید ای شما که مؤمنانید، بر ایمان خویش ثبات نمائید، و استوار باشید، از آن بمرگردید و گفته‌اند که خطاب موافقان است، ایشان که آشکارا صدیق میسمودید و پنهان تکذیب در دل میداشتند میگوید ای شما که آشکارا ایمان آوردند، در حلوت و در سرّ ایمان آرید قومی گفتند که احتمال کند که این خطاب مت پرستان باشد، و معنی آن بود که ای شما که ایمان به لات و عری و طاعوت آوردید، بخدا و رسول ایمان آرید، که چون لات و ایمان بچیری میباید آورد، بخدای سرا بود که آرید، و بر رسول

وی، و کتابهای وی، به تائید که در وی به معصیت، و نه مصرت، به آفرید، به روئی دهد، نعریده کند، نه میراند

«وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَيَّ رَسُولُهُ وَالْكِتَابِ الَّذِي أُنزِلَ مِن قَبْلُ» - نَزَلَ و اُنزِل درین آیت، بصمّ بون و الف قرائت مکی و شامی و ابو عمرو است علی اسناد العمل الی المفعول به، مثل قوله «ثَلَاثِينَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» ماقی، نَزَلَ و اُنزِل، بفتح بون و الف حواصد، علی اسناد العمل الی الله تعالی، و المعنی و الْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَهُ اللهُ تَعَالَى قومی گفتند از اصحاب حدیث که رَبِّ الْعَرَةِ درین آیت مؤمنان را گفت ایمان بیارید تا معلوم شود که ایمان ریادت میباید و ریادت و نقصان در ایمان شود و این هیچناست که معاذ گفت در آن حرء معروف «تَعَالَوْا نُؤْمِنُ سَاعَةً» و امثال این در قرآن فراوان است

«إِنَّا الْدِّينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا» - قتاده گوید ایمان جهودان اند، یعنی آمَنُوا موسی، ثُمَّ كَفَرُوا حین عَصَدُوا الْعَجَل، ثُمَّ آمَنُوا موسی بعد عوده، ثُمَّ كَفَرُوا، ثُمَّ ارْدَادُوا کَفَرًا بِمُحَمَّدٍ (ص) مجاهد گفت «ثُمَّ ارْدَادُوا کَفَرًا»، معنی آنست که بر کفر بمیرد کلی گفت «إِنَّا الْدِّينَ آمَنُوا» موسی «ثُمَّ كَفَرُوا» موسی این جهودان اند که ایمان آوردند به موسی، پس کافر شدند به موسی، و ایمان آوردند به عزیز، پس بعد از عزیز کافر شدند به عیسی، و ترسایان اند که به موسی کافر شدند، و به عیسی ایمان آوردند، پس در کفر بیروند که به محمد و قرآن کافر شدند

رَبِّ الْعَرَةِ گفت «لَمْ يَكُنْ رَافِقُهُ لِيُعْمِلْ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا» - یعنی ما اقوامی علی ذلك، مادام تا برین کفر باشند، الله بیامرزد ایشان را هر کس، و راه راست بنماید اکنون بحکم شرع اگر مسلمانی مرتد شود، پس مسلمان شود، پس دیگر بار مرتد

شود، باز مسلمان شود، مذهب اهل حق آنست که هر دفعتی که مسلمان شود بدرستی اسلام وی حکم کند، و حون و مال وی معصوم شود، و هیچکس از علما درین مسئله خلاف نمیکند، مگر اسحق واهویه که میگوید بدعت سیوم چون مرتد شود حدای بعد از آن توبت وی پدیدرد، و این آیت بدلیل میآرد «ان الذین آمنوا ثم كفروا ثم آمنوا ثم كفروا»، میگوید سیوم بدعت رب العزة گفت «لم یکن الله ليعملهم» حواب وی آنست که چون بدعت سیوم کافر شود، و بر آن کفر نماید، و در کفر بپرازد، و باسلام باز گردد، الله ویرا بپامرد اما چون باسلام باز گردد و کفر نگذارد، الله ویرا بپامرد، که گفت حل حلاله بر اطلاق «ان ینتھوا ليعملهم ما قد سلف» و مصطفی (ص) گفت الاسلام تحت ما قبله «نشر المافقین بأن لهم عذاباً الیماً» - گفته اند که آنروز که آیت معرفت از هر پیغامبر و مؤمنان در سوره الفتح فرو آمد از آسمان، و مؤمنان را بشارت بود در آن آیت «عبداللہ الہی و جماعتی که ماوی بودند گفتند این بشارت ما راست که این معرفت از هر ما است، رب العزة آیت فرستاد که «نشر المافقین» یا محمد، ایشانرا بکوی که شما را بھای بشارت، عذاب دردناکست این چنانست که گویند تَجِئُكَ الضُّرُّ وَعَذَابُ السَّيْفِ یعنی که رحم شمشیر ترا بھای تھیت است پس مافقانرا صفت کرد و گفت «الذین یَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ اَوْلِیَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِ»، این مافقان، جهودان بدوست میگیرند تا اگر روزی بفاق ایشان آشکارا گردد، و رسول خدا و مؤمنان بر ایشان حیرند، ایشان آنروز بھودان پناه برند، و از ایشان قوت و منفعت و عله حوید و این آن بود که مافقان ما یکدیگر میگفتند که این کار محمد بشمام سر بشود، باری ما ایشان دست یکی داریم، ما فردا بقوت ایشان متعزز گردیم و عله کنیم، و بر مشرکان عرب را یاری میدادند

مر قتل رسول خدا، یا بدان متعزّز شوید ربّ العزّة گفت «ایتمنّون عندهم العزّة فإنّ العزّة لله جميعاً» عزّت و قوّت از نزدیک جهودان و مشرکان می طلب کنید، بعد از آنکه عزّت بهمگی خدا برآید است

«وقد نزل علیکم فی الکتاب» - نزل بفتح نون قرأت عاصم و یعقوب است میگوید الله فرو فرستاد در شما درین کتاب نازل خواستند بسمّ نون میگوید فرو فرستاده شد در شما درین کتاب، یعنی قرآن «آن ادا سیمتم آیات الله»، و این آن بود که منافقان استهرا قرآن میکردند در مدینه، و پیش از آن در مکه کافران استهرا میکردند و در مکه آن آیت فرو فرستاد که در سورة الانعام است «و ادا رأیت الدین یحوّصون فی آیاسنا فأعرض عنهم حتی یحوّصوا فی حدیث غیره» پس ربّ العالمین در مدینه چون منافقان استهرا میکردند، و مؤمنان با ایشان میبشستند ایشانرا از آن بهی کرد، و آنچه در مکه فرو فرستاده بود با یاد ایشان آورد، گفت «وقد نزل علیکم فی الکتاب آن ادا سیمتم آیات الله یکمر بها و یستهز بها فلا تقعدوا معهم حتی یحوّصوا فی حدیث غیره» الله شما را درس قرآن به مکه فرو فرستاد که چون شوید که بآیات خدا استهرا میکشد و بدان کافر شوید شما با ایشان که آن تکذیب و استهرا میکشد مشیید، که اگر شما هم چون ایشان باشید، «آنکم ادا مثلهم» سامع شریک قائل است در حیر و شرّ، و فی معناه آشدوا

وسمّعک ص عن سماع القبیح کصّون اللسان عن اللطی به

فإنّک عند استماع القبیح شریک لقائله فأنّته

«إن الله جامع المنافقین» - من اهل المدینه، و الکفرین، من اهل مکه، «فی جهنم جميعاً» میگوید چنانکه امر و مجتمع اند این کافران و منافقان در استهرا بآیات قرآن، فردا در دوزخ در عقوبت مجتمع باشند

« الَّذِينَ يَتَرَتَّبُونَ لَكُمُ الْغَوَاةَ يَكْفُرُونَ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ » - یعنی «بسیار از شما را فریب می‌دهند و شما را به گناهان و عیبت‌ها می‌رسانند» و این منافقان گویند که در سورة عنکبوت گفت: «وَلَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ الْمَكِئَةِ أَلَمْ يُجِيبُوا عَلَى رَسُولٍ لَّ إِنَّا كُنَّا بِمَا يَفْعَلُونَ بِكَ غَوَاةً»

« وَإِنْ كُنَّا لَمَكَاظِرُ عَلَىٰ سَبِيلِ » - یعنی «دولة و ظهوراً علی المسامین كما كان يوم احد، قال المنافقون للكافرين «ألم تستحيوا علينا؟» ای «الم تعلم علیکم؟» ألم نعطكم من حوائجكم؟ وقيل معناه ألم نُحرِّمكم بعمرة محمد وأصحابه؟ و نطلعكم علی سرهم؟» و «نَسْمَعُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» ای «ندفع عسکم صولة المؤمنین» و این آن بود که منافقان با مؤمنان بودند بر معسکر، و بر کافران روز بگردیدند، و دستها کشیده داشتند از کشتن ایشان، اگر چنان بودی که طغر مؤمنان را بودی، مؤمنان را گفتندید (۱) که نه ما شما بودیم؟ و اگر طغر کافران را بودی ایشان را گفتندید (۲) نه شما دست یافته بودیم، و شما را نکوشیدیم، و گردید بگردیم، سپاس بر ایشان بهادیدید (۳) و نایشان دست افکندیدید (۴)

«فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ» - حدای میان مؤمنان و منافقان روز رستاخیز حکم کند یعنی که امروز شما را از ایشان برداشت، و عقوبت ایشان را روز رستاخیز گذاشت «وَلَنْ يَجْزِيَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سِوَالاً» - روا باشد که این درد دنیا بود، و مؤمنان اصحاب رسول خدا اند یعنی که کافران را بر اصحاب رسول خدا درد دنیا دسترس نیست، و طغر و دولت نیست، و روا باشد که این در قیامت بود، که کافران را بر مؤمنان راهی نبود، و حتی نباشد، مؤمنان در نار و عیم نباشد، و کافران را و منافقان را نایشان در آن مشارکت نه، چنانکه در دنیا بود وقیل «وَلَنْ يَجْزِيَ اللَّهُ

لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ « ای علی حمله المؤمنین، سبیلاً، حتی یَسْتَأْصِلُوهُمْ، ولا یسندون الله

« اِنَّ الْمَافِقِينَ یُعَادِعُونَ اللهَ » - این منافقان بالله فعل معاذت بدست دارند، چنانکه کسی را فریبند (۱)، که طاهر دیگر میباید، و ماطن دیگراند، و ربّ العزّة حراء حدّاع ایشان بایشان دهد هر چند که الله اصاف حدّاع ماحود کرد، و گفت « وهو حادِعهِم »، اما عین حدّاع از الله روا سود، که حدّاع ماطل است، و ماطل بروی روا نیست، لکن این بر سیل پاداش گفت معاذع را پیبری که آن مانده حدّاع وی است، اما عدلست از الله، و عدل حقّ است و آن پاداش آست که ایشان را بر صراط بودی دهد، چنانکه مؤمنان را دهد، تا بدان نور بروند و طلعت قیامت (۲) بدان نور طلعت قیامت نگذارند، نه من بر آید تا آن نور منافقان فرو کشته شود، و منافقان در طلعت متحیر نماسد، مؤمنان را ببسد که در نور میروند، گویند « اُطْرُوْنا نَقْتَسِ مِنْ نُّورِکُمْ » فرشتگان ایشان را حواب دهند « اِرْجِعُوا وِرَاءَکُمْ فَاتَّمْسَعُوا نُوْرًا » این حواب استرها و حدّاع اشاست، همچنانکه کافران را گویند « لَا تُرْکِبُوا وَاَرْجِعُوا اِلٰی مَا اُنْزِلَ فِیْهِ » مؤمنان چون آن حال ببسد بر نور خویش نرسند، که اگر کشته شود ربّ العزّة ایشان را مدد عیانت فرستد، و در دل و رمانشان دهد تا گویند « رَبَّنَا اَتْمِمْ لَنَا نُوْرًا وَاَعْرِ لَنَا اَنْتَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ »

« وَاِذَا قَامُوا اِلٰی الصَّلٰوةِ قَامُوا کَسَالٰی » - با مالت لام قرائت حمزه و کسائی است، و معنی کسائی، متناقلین است یعنی گران آید بر منافقان نماز کردن، از هر آنکه نه حق ببسد بر خود واجب حرد درست است که مصطفی (ص) گفت « مَا بَالُ رَحَالٍ یَتَحَامَوْنَ عَنْ صَلٰوةِ الصَّحْءِ » لَوْ یَعْلَمُوْنَ مَا فِیْهِمَا لَا بُوْهًا حَوًّا، و او دعوی

احذهم الى مَرمَأتينِ حَسَتينِ (١) او الى كُراعٍ لآحَابٍ ، ولقد هَمَمْتُ انْ أَمْرَقِيَانِي اَنْ
يَأْتُوا سَحْرَمَ الحَطَبِ ثُمَّ أَمْرُ المَادِي فَيَقِيمَ بِالضَّلَوَةِ فَأَحْرِقَ عَلَى بَيوتِ اقْوَامٍ لَا يَشْهَدُونَ
الْحِمَاةَ

« يُرَاؤُنَ النَّاسَ » - مَمارِ که کُسد بر دیندار مردم کُسد ، به اَتَاعِ امرِ حدایرا
عَرُوحَلْ مُصْطَفٰی (م) کُفت « مَن رَاہِ رَاہِی اللّٰهُ بہ ، وَمَن سَمِعَ سَمِعَ اللّٰهُ بہ ،
أَسَامِعَ حَلْقَهُ ، وَحَرَّهَ وَصَرَّهَ »

« وَلَا يَدْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا » - ای لَشِی و قَلیلِ ، وَهُوَ الدِّنْيَا وَقِيلَ بِعَمَى
بِالْقَلِيلِ ، الرِّبَا اِنْ عَاسَ وَحَسَّ كُفْتُند دَکَرِ مَافِقِ اِرْہَرِ اَنْ اِنْدَکِ حَوَانِدِ کہ رِیَا
و سَمِعَتْ رَاسْتِ نَه حدایرا ، و اِکَرِ حدایرا بُوْدِی اَنْ اِنْدَکِ سِیَارِ بُوْدِی هَر چہ اللّٰهُ
رَد کُند اَنْ قَلیلِ اسْتِ ، اِکَرِ چہ بِرِصَوْرَتِ سِیَارِ بُوْدِ ، و آہِجہ قَوْلِ کُند سِیَارِ اسْتِ
و عِراوَانِ ، اِکَرِ چہ صَوْرَتِ اِنْدَکِ بُوْدِ و دَر حِرَاسْتِ اَرِ مُصْطَفٰی (م) « بَلْکَ صَلَوَةُ
الْمَافِقِ ، يَقَعْدُ احَدُکُمْ حَتّٰی تَکُوْنَ الشَّمْسُ بِالْمَغِیْرَانِ ، فَاَمَّ يَقْرَ قِرَاتٍ کَمَا
يَقْرَأُ الْمَرَاتُ لَا یَدْکُرُ اللّٰهُ فِیْہِیْنَ اِلَّا قَلِیْلًا » مَمارِ مَافِقِ رَا سَهَ عِبِ سَکُوْہِیْدِ
نَاجِیْرِ و مَرايَا تِ و مَاسْتَحْجَالِ

« مُدْبِسِينَ مِنْ ذَلِكَ » - ای مَترَدِیْنِ مَنتَحِیْرِیْنِ مِنَ الْکُفْرِ وَالْاِیْمَانِ ، لِسَوَا
مُؤْمِنِیْنِ مَحْلُصِیْنِ ، وَلَا مُشْرَکِیْنِ مُصْرَحِیْنِ بِالشِّرْکِ ، لِسَوَا مِنَ الْمُسْلِمِیْنِ فَجِئَتْ لَهُمْ
مَا یَحِبُّ لِلْمُسْلِمِیْنِ ، وَلِسَوَا مِنَ الْکُفَّارِ فَيُؤْخَذُ مِنْہُمْ مَا یُؤْخَذُ مِنَ الْکُفَّارِ ، فَلَا مَعَ هَؤُلَاءِ
وَلَا مَعَ هَؤُلَاءِ « لَا اِلٰهَ هَؤُلَاءِ » - اِسْ « اِلٰی » بِمَعْنٰی « مَعَ » اسْتِ ، چَاہِکَہ
کُفت « مَن اِصَارِی اِلٰی اللّٰهِ ، اِی مَعَ اللّٰهِ مِیْکُوْنِدِ بہ مَا اِیْمَانِ اِنْدِ ، وَنَهَ بَ
اِیْشَابِ

«وَمَنْ يُضِلَّ اللَّهُ فَمَا لِيُتَدَلَّهُ سَبِيلاً» - ای دیناً و مسیلاً الی التوفیق روایت کسند که مصطفی (ص) مثل رد مؤمن را و منافق و کافر را، گفت مثل ایشان چون سه کس است که حائی میروند و حوئی پیش آید ایشانرا، ولادت گذاره میباید کرد مؤمن در پیش ایستد و حوی مار برد و گذاره کند منافق اریس وی در رود، چون میان حوی رسد، کافر او را میخواند که مار گردد که بر تو ار هلاک میترسم، و مؤمن او را میخواند و میگوید مشتاق که دستکاری و راحت ایدر است آن منافق در میان هر دو مترّد نماند، نه مار گردد و نه فرار شود، تا ناگاه خشک رودی در آید، و ویرا سرد و هلاک کند ایست مثل منافق، پیوسته در شك و شهت و همت است، تا ناگاه مرک او را فرو گیرد، و در آن شك و شهت نمیرد و عن ابن عمر ان رسول الله (ص) قال «انما مثل المنافق مثل الشاة العائرة بين العميين، تقر الى هذه مرة و الى هذه مرة لا تدري ايتهما شح»

پس رب العالمین مؤمنانرا بهی کرد از آنچه منافقان میکردهند از موالات یهود، گفت «يا ايها الذين آمنوا لا تتحدوا الكافرين اولياء من دون المؤمنين» - این خطاب با انصار است، و این کافران جهودان قریطه و نصیر اند میگویند ما ایشان موالات مکید «اثريدون ان جعلوا لله عليكم سلطاناً مبياً» - ای حقه و عدراً مبياً این تحت آشکارا آست که گفت «وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَاِنَّهُ مِنْهُمْ» هر که پس از برول این آیت ما دشمنان حدای موالات گرفت، بر حوشتن درست کرد که ارایشام، آن تحت آشکارا بیست «ان المنافقين في الذرك الأسفل من النار» - فی الذرك سکوب را قراعت کوفی است باقی مفتح «را» حواشد و ذرك و ذرك دولت است، چوب بهر و بهر و قص و قصص و سطر و سطر و شر و بشر و ذرك پایه ای بود مُسحدر را، و درجه پایه ای بود صاعد را، و ذورج

أدراك است و أطباق از حديد، و بهشت درخت است از نور و از جواهر قال
 عبد الله بن مسعود في قوله «في الذرّك الأسفل من النار» أي في نوابيت من حديد مُقَمَّلَة
 في النار، مُطَقَّ عليها وعن عبد الله بن عمر قال إن أشدّ الناس عدماً يوم القيامة ثلاثة
 المفاقور، ومن كفر من اصحاب المائدة، و آل فرعون قال تصديق ذلك
 في كتاب الله عزّ وجلّ فاما اصحاب المائدة فقله عزّ وجلّ «فأتى أعدّه عدناً
 لا أعدّه احداً من العالمين»، وأما آل فرعون فقله تعالى «أدخلوا آل فرعون
 أشدّ العذاب»، وأما المفاقور، فقله تعالى «إن المفاقير في الذرّك الأسفل
 من النار»

وقيل لحذيفة من المفاقير؟ قال الذي يصف الإسلام ولا يعمل به
 «إلا الذين تابوا» - يعني من التفاق، «و أصلحوا» العمل لله، «و اعتصموا بالله
 و أحلّصوا دينهم لله فأولئك مع المؤمنين» على دينهم، قيل مع المهاجرين و
 الانصار كفته اند كه اين آيت دليل است كه كفر مفاقير از همه كفرها
 صعبتر است و سختتر (١)، و شرّ آن بيشتر بسي كه چون ايشان را توبت فرمود
 اين همه شرائط در آورد از اصلاح و اعتصام و احلاس، آنكه تا آخر گفت «فأولئك
 مع المؤمنين»، و بكفت فأولئك هم المؤمنون و آنكه مرد مؤمنان در سويف
 افكند، سبب آنكه ايشان را در ايشان ست، گفت «و سوف يؤت الله المؤمنين
 اجر أعظيماً»

النوبة الثالثة

قوله تعالى «يا أيها الذين آمنوا آمنوا بالله و رسوله» الآية - ايمان دو قسم

است یکی از روی برهان، یکی از روی عیان برهانی از راه استدلال است، عیانی یافت زور وصال است برهانی استعمال دلائل عقول است، عیانی رسیدن بدرجات وصول است میگوید از روی اشارت ای شما که ایمان برهانی بدست دارید؛ مکوشید تا نایمان عیانی رسید ایمان عیانی چیست؟ بچشم احاطت فرا معین نگرستن، بچشم انفراد فرا فرد نگرستن، بچشم حضور فرا حاضر نگرستن، بدوری از خود بردیکی حق را بردیک بودن، و بعینت از خود حضور ویرا مکرم حاضر بودن وی حل حلاله به از قاصدان دور است، نه از مریدان عائب میگوید عز حلاله «وحن اقرب الیه من حل الوری»

پیر طریقت گفت خداوند موحود بهای حوامردانی، حاضر دلهای فاکرائی، از بردیک نشأت میدهد و برتر از آبی، و از دورت میپندارد و بردیکتر از حانی،

گفتم شما مگر که حانان می

اکون که همی بکه کم حان می

وقبل فی معنی الآیه یا ایها الدین آمنوا تصدیقاً آمنوا تحقیقاً میگوید ای شما که از روی تصدیق ایمان آوردید از روی تحقیق ایمان آرید شریعت پذیرفتید، حقیقت پذیرید شریعت چیست؟ حقیقت چیست؟ شریعت چراعت، حقیقت داعست شریعت مد است، حقیقت پند است شریعت بیاراست، حقیقت نار است شریعت ارکان طاهر است، حقیقت ارکان ناطق است شریعت می بدبست، حقیقت می خودبست شریعت خدمت است بر شریعت، حقیقت عزتست بر مشاهدت شریعت بواسطه اسب، حقیقت نمکاشه است اهل شریعت طاعت دار است و معصیت گذار، اهل حقیقت از خویشتن گریزان است و یکی نازان اهل شریعت در آرزوی حلد

و معیم ماقی است ، اهل حقیقت گستاخ (۱) و مشغول ساقی است . اشتداه حقیقت در وی است که پدید آید ، و حسرتی که ترا فرو گیرد ، جهان فراح بر تو نسک کند ، اندرون پیراهن بر تو رندان کند . آتشی در حالت رند ، عطشی در دل افکند . سوری بیسی و سوزیده نه ، شور بیسی و شوراسده نه . مساعدی نه که ناوی چیری بگوئی ، هام دردی (۲) نه که ناوی طرفی بشیسی

فَرِيدٌ مِنَ الْحَلَّابِ فِي كُلِّ بَلَدٍ

اِذَا عَطِئَ الْمَطْلُوبُ قَلَّ الْمَاعِدُ

این خوانمرد آخر از آن تحسرت و تحیر نفسی مرآرد که الهی ! این درخت ماسوحت از تشنگی ! آخر بچسبیدن دیر کلای بیکارگی کریم ! رهی رادیده در تو آخر نه کم از خوانی ، یک مار برین کشت ما ریر آمی ! الهی ! چون آمرا که طمع میدارم بیررم ، پس بدلی پر کسده مهر چون وررم ؟ چون دست بیار بشاح امیدم مرسد ، بر پای چون حیرم ؟ و اگر مرا سحود راه بدهی ، و او تو چون کریم ؟ کریم ! مارم ده ما مرد گاه تو میرام ، و در امید بیم آمیر میام ، و ایدیرم لطیما ! تا و تو پردارم ، یک نظر درمن مگر تا دو گیتی نآب اندارم ! و حلال ربوبیت سمعت کرم رهی را میسوارد که مترس که نه در هر گرییدی رهراست ، گریدن مادر فرید را از مهر است !

« اِنَّ الْاٰدِيْنَ اٰمَنُوْا ثُمَّ كَفَرُوْا ثُمَّ اٰمَنُوْا ثُمَّ كَفَرُوْا » الْاٰیة - ناپایستگان ازلاند ، و حسنگان اند . فرا رفتند ، پس بروی درآمدند ، پس برحاستند ، نار بیفتادند ، و آنکه داع حدائی شان برهادند ، و درحرب شیطان شدند . الله تر آن بیست که ابشارا بیامردد ، از آنکه می شان بخواهد (۳)

۱ - سَجَّة ح ستاح ۲ - سَجَّة ح هم دردی ۳ - سَجَّة ح از

آنکه شان می بخواهد

« آیتعون عندهم العرة » - و عجب آمست که ارچون خودی عز میطلبند، و همه اسیر دلآند، و بازداشتگان قهر و در حیرت است که مَن اعتر بالصد ادله الله، فانتع العر من رب العید يُعزك الله فی الدنيا والآخرة
 « ان المافقین یجادعون الله » الآية - وصف الحال مافقان است، و دکر سیرت و معتقد ایشان، باز در آخر ورد گفت « ان المافقین فی الدرك الأسفل من النار »
 صفت عذاب و عقوبت ایشانست، و دکر سراحام بنایشان، و عجب بیست کسی که معتقد وی آن باشد اگر سراحام وی این بود آورد مانند که آن مافقانرا بدورح فرستند در درك اوق هالك گوید یا باز حُدیهم، ای آتش گیر ایشانرا آتش گوید ولایت ما بردان است، و بردان وی هر چند که معار بود، کلمه توحید رفته، و راه ما فرو گرفته بدرك دوم رسد، همین گوید، تا بهتقم درك چوب بهتقم رسد گوید ما را ولایت بردل است نه بردان، بیار تا ار دل چه نشان داری؟ و در دل وی حر نشان کمر و شرک باشد آتش در وی گیرد، و آب عذاب صعب بندو رسد، ایست که رب العرة گفت « ان المافقین فی الدرك الأسفل من النار » الآية

« ألا الدین قاموا » - من العاق، « و أصلحوا » اعماهم بالاحلاص فی الاعتقاد، « واعتصموا بالله » باستدعاء التوفیق « و احلصوا دینهم لله » فی آن سحاتهم بفصل الله ولطعه لابا قیامهم بهذه الأشياء فی التحقيق

۲۴ - النوبة الاولى

قوله تعالى « ما یصل الله بعبادکم » چه کار دارد و چه کند حدای بعدای کردن شما، « ان شکرتم و آمتهم » اگر حدایرا معهم دایید و او را استوار گیرید،

« وَكُلُّ اللَّهِ شَاكِرًا عَلِيمًا (۱۳۷) »، و حقای سپاس دار است دانای همیشه‌ای

الجزء السادس

« لَا يُحِبُّ اللَّهُ » دوست ندارد حقای ، « التَّحَرُّ بِالنُّسُوءِ مِنَ الْقَوْلِ » سخن گفتن سدی [در کله کردن از کسی] ، « إِلَّا مَنْ ظَلِمَ » مگر کسی که بروی ستم کند ، « وَكُلُّ اللَّهِ سَمِيعًا عَلِيمًا (۱۳۸) » ، و حقای شنواست دانای همیشه‌ای
 « إِنْ تُدْأُوا خَيْرًا » هر که که یکی پیدا کنید [مکفتار یا مکر دار] ، « أَوْ تُنْهَوُ » یا بهان دارید آنرا در دل ، « أَوْ تَعُوْا عَى سُوءٍ » یا فرا گذارید بدی ار بد کرداری ، « فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَوًّا قَدِيرًا (۱۳۹) » ، الله عفو کننده است و [بر عفو کردن] قادر و توانا

« إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ » ایشان که کافر شدند ، « بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ » محدا و رسولان وی ، « وَيُرِيدُونَ » و میخواهند ، « أَنْ يُعْرِقُوا » که خدا کند در تصدیق ، « نَبِيَّ اللَّهِ وَرُسُلِهِ » میان خدا و رسولان وی ، « وَ يَقُولُونَ » و میگویند ، « نُوْمِنُ بِنَحْوِ » بعضی ارجح مگر ویم ، « وَ نَكْفُرُ بِنَحْوِ » و بعضی مگر ویم ، « وَيُرِيدُونَ » و میخواهند ، « أَنْ يَتَّخِذُوا نَبِيَّ ذَلِكَ سَيِّلاً (۱۴۰) » که میان استوار گرفتن و ما استوار گرفتن راهی سازد

« أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ » ایشان کافران ، « حَتَّى » راستی و درستی [می هیچ شك] ، « وَ أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ » و ساحتهایم ما کافران را ، « عَذَابًا مُّهِمًّا (۱۴۱) » ، عذابی حوار کننده

« وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ » و ایشان که گرویدند محدا و رسولان وی ، « وَلَمْ يُعْرِقُوا نَبِيَّ أَحَدٍ مِنْهُمْ » و خدا مکرده میان یکی از ایشان با دیگران در

تصدیق، «أُولَئِكَ سَوْفَ نُؤْتِيهِمْ أَجْرَهُمْ»، ای شایسته که دهیم ایشانرا مردهای ایشان،
 «وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً» (۱۵۴)، و حدای آمرورگار است بحشاییده همیشهای
 «يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ، مِيحواهند اهل قورات ار تو، «أَنْ تُزِيلَ عَلَيْهِمُ»
 که فرود آری مایشان، «كِتَاباً مِنَ السَّمَاءِ»، نامه‌ای ار آسمان [مرمان عربی]،
 «فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى، حواستند ار موسی پیش ار تو، «أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ، مردگتر
 اربس [که ار تو حواستند]، «فَقَالُوا، ویرا گفتند «أَرِنَا اللَّهُ حُجْرَةً»، حدایرا ماما
 نمای آشکارا، «فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ»، ما ایشانرا فرا گرفت نامک کشنده، «يُظْلِمُهُمْ»
 به بیداد ایشان، «ثُمَّ أَتَّخَذُوا الْحُلَّ»، بعد ار آن مار کوساله را [سجدائی] گرفتند،
 «مِنْ بَعْدِ مَا حَانَتْهُمْ السَّيِّئَاتُ»، پس آنکه ما ایشان آمد مشاهای روشن، «فَقَعَبُوا
 عَنْ ذَلِكَ، آن همه فرا گذاشتیم ار ایشان، «وَأَتَيْنَا مُوسَى، و موسی را دادیم،
 «سُلْطَاناً مُبِيناً» (۱۵۴)، دست رسی وقوتی آشکارا

«وَرَفَعْنَا قُورْقُومَهُمُ الطُّورَ»، و سرایشان طور مار داشتیم، «بِمِثْقَلِهِمْ»
 وا حواستن پیمارا [ار ایشان]، «وَقُلْنَا لَهُمْ»، و ایشانرا گفتیم «ادْخُلُوا الْبَابَ
 سُجَّداً»، که ارباب [حطه] در روید پشتهای حقته، «وَقُلْنَا لَهُمْ»، و ایشانرا گفتیم
 «لَا تَقْدُوا فِي السَّبْتِ»، که ار فرمان درمگدرید در روز شسه، «وَأَنذَنَّا بِهِمْ»
 و ستدیم ار ایشان، «مِثْقَالَ عَائِطاً» (۱۵۴)، پیدای محکم [که روز شسه کسب
 مکشد]

«فِيمَا تَقْبِيهِمْ مِثْقَلُهُمْ»، آن شکسترا ایشان پیمارا، «وَوَكَّهْنَاهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ»
 و کافر شدن ایشانرا سبحان حدای، «وَقَتْلَاهُمُ الْأَرْيَاءَ»، و کشتن ایشان پیمارا را،
 «بِعَمْرِ حَقٍّ»، ماسرا، «وَقَوْلُهُمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ»، و گفتن ایشان که دلهای ما مستداست
 [آن سحن که میگوئی آن ممیرسد]، «نَلْ طَسَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا سَكْمَهُمْ»، بلکه نهر

بهاجدهای بر آن دلها سحراه کفر ایشان ، « فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا » (١٥٥) ، ایمان
می یابند مگر اندکی

« وَبِكُفْرِهِمْ » و نکافر شدن ایشان [به عیسی] ، « وَقَوْلِهِمْ عَلَىٰ مَرْيَمَ »
و گفتار ایشان بر مریم ، « نُهْنَأًا عَظِيمًا » (١٥٦) ، آن دروغی بدان بر رگی

« وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَىٰ بْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ » و گفتار ایشان که ما
کشتیم عیسی را پسر مریم ، آن رسول خدا ، « وَمَا قَتَلُوهُ » و نکشته اند او را ، « وَمَا
صَلَبُوهُ » و نر دار نکردند او را ، « وَلَكِنْ سُبُّهُ لَّهُمْ » لکن ماسد صورت وی بر
مردی افکندند و آن مرد را نر دار کردند ، « وَإِنَّ الْأَدْنَىٰ اُحْتَلَفُوا فِيهِ » و ایسان
که درو مختلف شده اند ، « لَعْنَىٰ شُكْرِهِمْ » در کار عیسی [ار کشتن و صلب وی]
خود مشک اند ، « مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ » ایشانرا مان هیچ داش نیست ، « إِلَّا اتِّبَاعَ
الطَّيْرِ » مگر در پی پنداست رفتن ، « وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا » (١٥٧) ، او را نکشته اند
می گمانی

« تَلَوْفَةً اللَّهُ إِلَيْهِ » بلکه هدای ویرا بر نرد سوی خود بر ، « وَكَانَ اللَّهُ
عَزِيزًا حَكِيمًا » (١٥٨) و هدای توانا دانا است همیشه ای

النوبة الثانية

قوله تعالى « مَا يَعْمَلُ اللَّهُ بِعَدَابِكُمْ » الآية - گفته اند این خطاب مافاق
است میگوید شما که مافقان اید اگر شکر کنید ، و نعمت منعم بر خود بشاسید ،
و ناحسان و اذعام وی معترف شوید ، و آنکه خدا و رسول را نآچه گفتند ، استوار
دارید ، و حقیقت توحید بحای آرید ، اگر اس کنید هدای چه کند که عذاب شما
کند ، یعنی که نکند و شکر مقامی است از مقامات روندگان ، برتر از سر و

حوف و رهد و امثال این، که نفس خود مقصود نه‌اند، به‌بینی که سر نه عین سر را در سنده می‌درماید، بلکه قهر هوا را می‌درماید، و حوف به نفس خود مقصود است، بلکه تا حائف موسیلت خود بمقامات مقصود رسد و رهد میباید تا سنده بوی مگربرد از آن علایق که راه جدا بوی فرو سدد و شکر چنین نیست، که شکر نفس خود مقصود است، نه برای آن میباید که تا وسیلت کاری دیگر نباشد و محنت و شوق و رما و توحید همه اربین‌ناست و هرچه مقصود بود در آخرت نماید مبینی که چون سنده بهشت رسد، سر و حوف و رهد و توبه در سنده نماید، و شکر در وی نماید بقول الله تعالی «وَأَجِرْ دَعْوَانِهِمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

و حقیقت شکر سه چیز است که تا آن هر سه بهم میباید شکر بگویند یکی علم، و دیگر حال، و سدیگر عمل علم اصل است، و حال ثمره علم، و عمل ثمره حال علم شاحت نعمتست از معمم، و حال شادی دلست تا آن نعمت، و عمل نکارداشتن نعمت است بطاعت داشت معمم و در حرر می‌آید که روز قیامت ندا آید «لَيْسَ لَكُمْ الْحَتَادُونَ» هیچکس بر مجید مگر آنکس که در همه احوال حدایرا عرواحل شکر کرده باشد و امروز که آیت بهی آمد از کعب نهادن، عمر گفت یا رسول الله! پس چه جمع کنیم از مال؟ گفت ربانی داکر، و دلی شاکر، و ربی مؤمنه یعنی که در دنیا نه این سه قناعت کن رن مؤمنه را گفت که مرد را فارغ دارد، و تا آن فرائد از وی دکر و شکر حاصل آید

«وَكُلَّ اللَّهُ شَاكِرًا» - یعنی للقلیل من اعمالکم، «علیماً» بیانتکم

قوله «لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ» - این آیت رحمت است مظلوم را که از دست ظالم مالد، و از وی شکایت کند یعنی که ویرا در آن تشکی بره ای نباشد، که شتمی خود در آن می‌بیند اگر سخن ندگوید آن مظلوم،

یا دعائی ند کند بروی، او را رحمت هست گفته اند این مهمان داشتن فرو آمد
 میگوید سخن ند گفتن در گله کردن از هیچکس پسندیده نیست، و خدای دوست
 ندارد، مگر او کسی که گله کند از میرمان ند، که کسی مهمان وی شود و او را
 مهمانی نکند، یا کند و بیکوندارد

مصطفی (ص) گفت «حَقَّ الضَّيْفُ ثَلَاثَةً، فَمَا كَانَ بَعْدَ ذَلِكَ فَهُوَ صَدَقَةٌ»
 و قال (ص) «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ صَبِيحَهُ» میگوید در عهد
 رسول خدا مهمانی مقومی فرو آمد، و او را بیک نداشتند، و مهمانی نکردند
 پس آن مرد معرفت و ارایشان شکایت کرد این آیت بشأن وی و رحمت ویرا
 فرو آمد

عبدالرحمن زید گفت این در شأن ابونکر صدیق فرو آمد، که کسی
 ویرا دشنام داد اندر هکاه ابونکر خاموش میبود، با آب مرد فراوان میگفت
 پس ابونکر بیکار حواص داد رسول خدا (ص) حاضر بود و برخواست، پس این
 آیت فرو آمد که «أَلَا مَنْ ظَلَمَ» میگوید که کسی که ویرا بدی گوید،
 ویرا رسد که داد خود طلب کند، و مثل آن نادر گوید نادی، و بروی حرج باشد
 و سب برخواستن رسول (ص) آست که ابوهریره گفت سَاءَ رَحْلُ أَمَانِكُمْ، و
 رسول الله خالِسٌ، فَسَكَتَ النَّبِيُّ (ص)، وَسَكَتَ ابُونُكْرٍ فَلَمَّا سَكَتَ الرَّحْلُ تَكَلَّمَ
 ابُونُكْرٍ فَقَامَ النَّبِيُّ (ص)، فَأَدْرَكَ ابُونُكْرٍ، وَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ سَتِي وَسَكَتٌ، فَلَمَّا
 تَكَلَّمْتُ قُمْتَ، فَقَالَ النَّبِيُّ (ص) «يَا أَمَانُكَ» أَلَا الْمَلِكُ كَانَ يَرُدُّ عَلَيْهِ، فَلَمَّا تَكَلَّمْتُ
 وَقَعَ الشَّيْطَانُ، فَكَرِهْتُ أَنْ أَقْعُدَ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) «ثَلَاثُ كَلِمَاتٍ حَقٌّ، مَا مِنْ عَدٍ
 يُظْلَمُ مَظْلَمَةً فَيُعْصِي عَلَيْهَا اسْتِغْثَاءً وَحَدَّثَهُ اللَّهُ، أَلَا رَأَدَهُ اللَّهُ عَرَأً، وَمَا فَتَحَ عَدُوُّهُ نَابَ مُسْئِلَةٍ يَرِيدُ
 بِهَا كَثْرَةَ أَلَا رَأَدَهُ اللَّهُ»

قوله تعالی «أَلَا مِنْ ظُلْمٍ» - «آلا بمعنی لکن است، و سخن مستأنف است، که سخن در «مالتوءین القول» تمام شد میگوید که حدای دوست ندارد که کسی را ندگوید همانست که حای دیگر گفت «وقولوا للناس حساً» آنکه گفت لکن مظلوم اگر شکایت کند از ظالم، او را رسد که شکایت کند، و آنکه در آب شکایت تعدی به روا باشد، که رب العزة گفت «وکل الله سمیعاً علیماً» - یعنی سمیعاً لقول المظلوم، علیماً بما یصمر این چوب تهدیدی است مظلوم را اگر انداره در گذارد، و بیش از قدر رحمت گوید اگر کسی گوید سخن بد گفتن به در حهر پسندیده است به در اسرار پس تخصیص حهر درین آیت چه معنی دارد؟ حواب آنست که این قضیت حال آنکس است که آیت نوبی فرو آمد، که بجهت گفت این همچنان است که حای دیگر گفت «إنا صرتم فی سبیل الله فتینوا» این تین در سفر و حضر هر دو واجب است، اما در سفر فرو آمد، ازین جهت سفر مخصوص کرد، اما سفر تمسبه میکند بر حضر، همچنین حهر تمسبه میکند بر اسرار

قوله «إِن تَدْرُوا حَیْرًا» - میگوید اگر عملی از اعمال بر آشکارا کنید آنرا یکی ده بویسد، چنانکه گفت «مَنْ حَاءَ مَالِ الْحَسَةِ فَلَهُ عَشْرُ مِثَالِهَا» «أَوْ تَحْفَوه» یا پنهان در دل دارید، یعنی که یت کنید، و هت دارید، اما بعمل نکنید، آنرا یکی یکی بویسد، «أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ» - یا بدی از برادر مسلمان نتو رسد، و تو از وی در گذاری، و عفو کسی، «فَإِنَّ اللَّهَ كَلِمٌ عَزِيزٌ قَدِيرٌ» - حدای در گذاردن گناهان بد گناست، و تواناست که ایشانرا ثواب بیکو دهد، یعنی که اگر ثواب برادر مسلمان در گذاری حدای اولیتر و سزاوارتر که گناهان تو در گذارد

« اِنَّ الدِّينَ يَكْمُرُ بِاللّٰهِ وَرُسُلِهِ » - کلی و مقاتل گفتند این در شأن
 جهودان آمد، و از ایشان عامر بن مفضل است و یزید بن رید که به عیسی کافر
 شدند، و مکتاب وی انجیل، و همچنین به محمد (ص) کافر شدند و نه قرآن عطا
 گفت در شأن نبی قریطه و نصیر و نسی قبیحان آمد. ربّ العزّة گفت میخواست
 ایمان که به الله ایمان آرند، و رسولان وی کافر شوند، یا میخواست که بعضی
 رسولان ایمان آرند و بعضی کافر شوند قتاده گفت جهودان و ترسایانند، اما
 جهودان به موسی ایمان آوردند، و به قورات و به عیسی و کتاب وی انجیل کافر
 شدند و ترسایان عیسی و ماسیح ایمان آوردند، اما به محمد و نه قرآن کافر
 شدند، الله گفت میخواست میان کفر و میان ایمان راهی دهد، و دینی سارند، و
 به چپاست که ایشان میگویند، که ایشان کافر اند بدرستی، و هیچ شك نیست در
 کفر ایشان، و عذاب دورح مآل و مرجع ایشان فذلک قوله «اولئک هم الکافرون
 حتّٰی و اَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِیًا» آنکه ذکر مؤمنان کرد از امت محمد، که
 همه پیغامبران و همه کتب ایمان آوردند، گفت «والدین آمنوا باللّٰهِ وَرُسُلِهِ
 وَلَمْ یُعْرِضُوا بَیْنَ اَحَدٍ مِنْهُمْ»، و بیان این در آن آیت است که گفت «قل آمنّا باللّٰهِ وما
 اُنزل عَلَیْنا» الآية و چنانکه کافران را صفت کرد، و عقوبت ایشان بر پی آن داشت
 مؤمنان را صفت کرد، و ثواب ایشان مرعف گفت «اولئک سوف یؤتیهم اجرهم»،
 یعنی نایابانهم «یؤتیهم» یا حفص حواید و یعقوب، بروایت ولید حسان، و این
 همچنانست که گفت «وسوف یؤتی الله المؤمنین اَجرًا عَظِیْمًا» حای دیگر گفت
 «فاما الدِّینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ فِیْؤْتِیْهِمْ اَجرَهُمْ» نافی قرآء نُؤتیهم، سون
 حواید، و این همچنانست که گفت «وَأَتِیْاهُ اَحرَهُ فِی الدِّنِیَا» و فاتیما الدّین
 آمَنُوا مِنْهُمْ اَحرَهُم

«وكان الله عموراً» - لذنوبهم، «رحيماً» هم

قوله «يسئلك اهل الكتاب» - جهودان ابد، كعبه اشرف و فحاص بن عازورا

که از رسول خدا درخواست نمودن ایشان را علی الخصوص بیرون از قرآن بر ما عری
کتابی فرو آرد از آسمان، بیک بار، نه پاره پاره و آیت آیت، هم بر مثال قورات که
بیک بار فرو فرستادند به موسی رب العزة گفت یا محمد اریں بر رکنه، ارموسی
درخواستند که «أریا الله حجرة» ایضا در قول گفته اند یکی آست که قالوا
حجرة اریا الله، تا آشکارا و صریح گفتند که حدایرا عز و حل ما میای قول دیگر آست
که الله را و اما میای (۱)، تا آشکارا و برا ببینیم، و در وی بکریم «فأحدتهم
الصاعقة بظلمهم» - صاعقه صیحه سخت است که بایشان رسید، و هم بر حای نمردند
گویند صیحه حمرئیل بود همانست که در سورة النقرة گفت «فأحدتکم الصاعقة
و أنتم تطرون» حای دیگر گفت «صاعقة مثل صاعقة عاد و ثمود» و گفته اند
که صاعقه آتشی بود که از مبع یغنداد، و ایشانرا سوحه همانست که گفت
«و يُرسل الصّواعق فیصیب بها من یشاء» و در قرآن صعق است بمعنی مرک،
که در آن عذاب باشد، چنانکه گفت «أبدرتکم صاعقة مثل صاعقة عاد و ثمود»،
همانست که آنجا گفت «فأحدتهم الصاعقة و هم یطرون» و صعق است بمعنی
مرک باحل، که در آن عذاب بود و ذلك فی قوله «و نُفخ فی الصور فصیق من
فی السموات و من فی الأرض» یعنی فمات من فی السموات و من فی الأرض بالآحال
عبدالمنعمه الاولی

«ثم أتحدوا السجل» - پس گوساله را بحدائی گرفتند، بمعنی ایشان که ما

هرون بودید پس رفتن موسی بمساحات، «من بعد ما حائنهم النیات» - پس آنکه

فرعون را عرقه کردند بر سر آب، و ملک اروسند، و ایشان را داده و گفته اند
 نبات آن به چیراست که قرآن بدان آمده، و هی الید والمعا والحجر و البحر و
 الطوفان والحراد والقتل والضامع والدم و این هر یکی را شرحی است، بحای خویش
 گفته شود إن شاء الله تعالی

«صَمَوْنَا ذَٰلِكَ» - میگوید آن همه عو کردیم ارایشان، و فرو گذاشتیم
 «وَأَنبِیَا مُوسَىٰ سُلْطَانًا مِّمَّیَّا» - ای حَقَّةٔ نَبَیَّةٔ، قوی بها علی مَن ناوَاه، و هی
 الید و المعنا

«وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِثْقَالِ ذَرَّةٍ» - و بر سر ایشان طور گذاشتیم، و آن آن بود
 که ایشان شریعت تورات می پذیرفتند، و ارایشان پیمان گرفته بودند که هر که
 که کتاب آرند بایشان، بپذیرد، و مَن کار کند رب العزة حریف را فرمود
 تا کوه بر سر ایشان نداشت، تا شریعت تورات قبول کردند و آن پیمان از
 ایشان واحواستند

«وَقُلْنَا لَهُمْ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا» - این باب حطه است که در سورة المقررة
 شرح آن دادیم «سُجَّدًا» یعنی پشت خم داده، چون را کعب که سجود خواهد شد
 «وَقُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْبُدُوا فِی التَّسْتِ» - ای لاعتبدوا باقتباس التمسك فیه و رش از نافع
 «لَا تَعْبُدُوا» خوانده، تمتع عین و تشدید دال، و اصل آن لاعتبدوا است «تا» در
 دال مدغم کردند، تقارب را، و حرکتش نقل ما عین کردند، تا مفتوح گشت و قالون
 و اسمعیل هر دو از نافع «لَا تَعْبُدُوا» خواند سکون عین و تشدید دال، و مرادهم
 لاعتبدوا است، «تا» در دال مدغم کردند، لکن حرکتش ناعین ندادند، بلکه عین
 را ساکن نگذاشتند بر اصل حوش، و بیشتر من بحویناب این را روا نمیدارند،
 میگویند ما قبل مدغم چون ساکن باشد جائز بود، که آنکه دوساکن مجتمع

شود، «آلا اگر ساکن الف بود که حرف مذ است نحو داتة و شانة و حاقّة و طامة، ريرا که مذ بحای حرکت است اما ایشان که روا داشتند گفتند این همچنانست که ثوب مکر، و حبیب مکر، که روا بود که آنرا مدغم کنند، گویند ثوب مکر و حبیب مکر، چون روا است که واو و یا، گرچه هر دو حرف لین اند، با نقصان مذ که در ایشانست با الف که تمام مذ است درین باب ماسد کنند، تا دو ساکن که ازل آن به الف باشد و ثانی آن مدغم بود مجتمع شود همچنین این معنی در «تعدّو» و «يَحْضَمُونَ» و امثال آن، مع عدم المدّ روا بود «فأقْبِلُوا» حواصد با سکون عین و تحفیف دال، و این مشهورتر است چنانکه در سورة الاعراف گفت «ادْ يَمْدُونَ فِي السَّيِّئَاتِ»، و این از عدا بعدو است، و حَتّ این قرائت آست که گفت «فَمَنْ أَمْنِيْ رَأَاهُ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ» و حَتّ قرائت ووش و قالود و اسمعیل آست که در سورة البقرة گفت «وَلَقَدْ عَلَّمْتُمُ الَّذِينَ آمَنُوا مَكْمَ فِي السَّيِّئَاتِ»

«وَأَحَدًا مِنْهُمْ مِثْلًا عَاطِيًّا» - ای عهداً مؤکداً فی السیّ (ص) «فَمَا نَقِصَهُمْ مِثْلَهُمْ» - این «ما» صات است، همحساب که «فَمَا رَحْمَةُ رَبِّ اللَّهِ» ای مَرَحْمَةُ مِنْ اللَّهِ «وَعَمَّا قَلِيلٍ» - ای عَنْ قَلِيلٍ «فَمَا نَقِصَهُمْ» - ای نَقِصَهُمْ مِثْلَهُمْ اَلَّذِي أَحَدَهُمُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ میگوید شکستن ایشان آن بیامرا که الله برایشان گرفت در قُرُوب، و تکافیر شدن ایشان سبحان حق، یعنی نه قرآن و نه انجیل، که جهودان بهر دو کافر شدند، و شکستن ایشان پیغامبران را ساحق، که ایشان دروری در هفتاد پیغامبر شکستند

«وَقَوْلِهِمْ قَالُوا مَا عَلِمْنَا» - گفته اند که ایضا مصری است، و سخن بدان تمام است، و مصر آست که لَعَاهُمْ میگوید تا آن نقص بیما و تا آن کفر و آن قتل

و آن قول ايشان را لعنت كرديم، و اردر گاه خود برانديم و گفته اند تمامی سخن آسمانست كه گفت « حَرَمًا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٌ أُحِلَّتْ لَهُمْ »، و روا باشد كه تمامی آنها است كه گفت « لَلطَّيِّبَاتُ عَلَيْهِمْ كُفْرُهُمْ »، و معنی آن باشد كه باین فعلها كه كردند خدای تعالی مهر بر دل ایشان نهاد تا هیچ پند نپذیرد، و سخن حق در آن شود و گفته اند جهودان تا آنچه گفتند « قُلُوبًا غُلْفٌ »، خود را چون عدري میساختند، یعنی كه دلهای ما بسته است، آنچه تو میگوئی ما آن نمیرسد رب العالمین گفت بچنانست كه ایشان میگویند، كه آن پوشش كه بر دل ایشانست نه عدد است ايشان را، و این سخن آست كه از ایشان راست است، اما معذور شمردن خود را ما راست است، همچنانكه كافران گفتند « لَا نَفْعَ كَثِيرًا مِنَّا يَقُولُ »، و الله گفت كافران را « لَا يَفْقَهُونَ »، و گفتند « فَيَأْتِيَا وَقْرٌ »، و الله گفت « فَيَأْتِيَا وَقْرٌ »، و گفتند « قُلُوبًا فَيَأْتِيَا وَقْرٌ »، و الله گفت « حَمَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا »، « حَتَّمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً »، اما الله آن برایشان از آن رد كرد كه ایشان آن خود را عدري میداشتند، خدای آن عدرايشان رد كرد، همچنانكه گفت « سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا »، و الله گفت « لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا »، الله آن برایشان رد كرد از هر آنكه خود را در آن معذور میدیدند، و هم ازین ناست « أَنْطَعَمَ مَنْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ أَطْعَمَهُ »، و الله گفت « وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ »، اشان خود را در آن محل می معذور داشتند، الله آن برایشان رد كرد پس همچنانست « لَلطَّيِّبَاتُ عَلَيْهِمْ كُفْرُهُمْ »، بلكه الله مهر بر آن دلهای نهاد، تا ایمان بیارند مگر اندكى، و آن اندكى عبد الله سلام است و اصحاب وی

« وَبِكُفْرِهِمْ » - این معطوفست بر اول آیت یعنی فَيَقْصَهُمْ وَكُفْرُهُمْ، و این

کفر است نه عیسی * و قولهم علی مریم بهتاناً عظیماً * - بهتان عظیم آنست که بر مریم دروغ گفتند، و ویرا قذف کردند نه یوسف بن یعقوب بن مایان و ابن یوسف ابن عم مریم بود، و او را برنی میخواست، ازین جهت او را بوی قذف کردند گفتند که عیسی بر قومی رسید از آن جهودان، و ایشان نایکدیگر گفتند قد جاءکم الشاحر من الساحرة آن سخن بگوش عیسی رسید، عیسی گفت اللهم العن من سئى و سئى والدته، و در آن حال رب العالمین ایشان را مسح کرد، صورتشان بگردانید، همه حوکان گشتند

* و قولهم انا قتلنا المسيح عیسی بن مریم * - ایشان عیسی را میخواستند بکشند عیسی بن مریم *، سخن ایضا ممان شد، پس بر سیل مدح گفت * رسول الله * و ما قتلوه و ما صلبوه * عیسی که رسول خداست او را نکشته اند و بردار نکرده اند * و لکن شهادهم * - ای اُلقى شه عیسی علی غیره * حتی ظنوا لنا رآه انه المسيح و سب آن بود که چون عیسی آن دعا کرد، نا الله صورت ایشان صورت حوکان کرد، جهودان ترسیدند از دعاء وی، همه بهم آمدند و اتفاق کردند، و او را در حایه ای محبوس کردند، نا و را بکشند يك قول آنست که عیسی اصحاب خود را گفت کیست که رضا دهد تا شه من بروی افکند، و او را بکشند، یا بردار کند، و آنکه در بهشت شود، یکی از حواریان گفت من ندین رضا دادم، و خود را فدای تو کردم الله تعالی ماسده صورت عیسی بروی افکند، نا او را بردار کردند، و عیسی را بر آسمان برد قول دیگر آنست که مردی از آن جهودان نام وی ططیانوس، در پیش وی رف بقصد قتل وی الله تعالی عیسی را از رو بر حایه آسمان برد، و شه عیسی بر آن مرد افکند جهودان در شدند، و ویرا دیدند بصورت عیسی، و او را بکشند مقاتل گفت جهودان مردی را بر عیسی گماشته بودند، و ویرا قذف

بود، و در همه حال ماوی بودی عیسی بر کوه شد، و فرشته آمد، و دو ماروی وی مکرفت، و آسمان مرد رب العالمین شه عیسی بر آن رقیب افکند، پس جهودان او را دیدند، پنداشتند که عیسی است، وی میگفت من به عیسی ام، او را بر است نداشتند، و نکشتند پس چون او را کشته بودند صورت وی بر صورت عیسی دیدند، اما حسد وی به حسد عیسی بود ایشان گفتند الوُحّه وحه عیسی والحسد حسد عیسه پس مختلف شدند قومی گفتند این عیسی است، قومی گفتند نیست ایست که الله گفت «وإنّ الدّین احتلوا فیہ لعی شکّ منه» ای من قتلہ مدعی گفت اختلاف ایشان در عیسی است که گفتند این کان هدا عیسی فاین صاحبها؟ و این کان هدا صاحبها فاین عیسی؟ و گفته اند این اختلاف اختلاف ترسایان است در وی، که سه گروه شدند در عیسی گروهی گفتند اساس است گروهی گفتند الله است گروهی گفتند پسر است «مالهم به من علم» یعنی مالهم بعیسی من علم، قُتل اولم یُقتل میگوید ایشانرا بحال عیسی علم نیست، که او را کشتند یا نکشتند «ألا اتّباع الطّٰر» - لکن کمان میرسد و بر پی کمان خود ایستاده اند «وما قتلوه یقیباً» - معنی آنست که ایشان یقین نه اند که عیسی است که ویرا کشته اند معنی دیگر گفته اند «وما قتلوه یقیباً» کار عیسی و مایند شدن ویرا از زمین معلوم نکرده اند بیک، و بآن برسیده اند به بی گمانی، و این از آن ناست که گویند قلتُ هٰذا الذّواء فی هٰذا الماء» پارسی گویان گویند فلان در کاری شود ما حوین از آن بچکد باین قول «وما قتلوه» این «ها» ما علم شود بقول العرب قتلُ الشّیء علماً، اذا استقصی الطّٰر فیہ حتّٰی علم علماً تامّاً

قول عطا درس آیت آنست که عیسی نزدیک پیرری مرو آمد، و از وی مهمانی خواست پیرری گفت پادشاه ما مردی را طلب میکند بر من صفت که توئی، و من

ترا مهمانی کنم، اما ترا از پادشاه پنهان مکم عیسی گفت حال من از پادشاه پیوش، و مرا پنهان دار، تا ترا دعائی کنم هرچه ترا مراد است، که ماچار راست آید پیرون گفت مرا پسری غایب است، از حدنا بحواه تاویرا مامن رساند عیسی دعا کرد، و پسر آن ساعت در رسید عیسی آن پیرون را گفت که پسر را از من حرمده، و حال من از وی پیوش پیرون خلاف آن کرد، پسر خویش را گفت مهمانی من فرو آمده است، و مامن گفت که ویرا از پادشاه آمن دارم، و سپارم پسر گفت کجا است آن مرد؟ گفت در حرانه کربخته است آن پسر در حرانه رفت و عیسی را گفت قُم الی الملك، حیر تا بر پادشاه رویم که ترا میخواند عیسی گفت چنین مکن، و حق صیافت ماطل مگردان تا هرچه ترا مراد است بنودهم سحریت گفت که من میخوانم که پادشاه دختر بری بمن دهد عیسی گفت رو حامه در پیوش، و بر پادشاه رو، مگو آمدم که دختر بری بمن دهی پسر رفت و همچنین کرد، و او را گرفتند و زدند و محروح کردند نار آمد. و عیسی را گفت بحشم که مرا فرستادی تا مرا زدد، و محروح کردند، حیر تا رویم پیش پادشاه عیسی دست تا آن حراحتها فرو آورد همه بیک شد، و بحال صحت نار آمد دیگراره آن علام پیش پادشاه شد، پادشاه او را دید، و آن حراحتها هیچ بروی رسانده، از آن حال نرسید، گفت بوآمدهای تا دحترم بری بحواهی، گفت آری گفت ترا این مراد بدهم اگر این حانه بر از در کسی آن علام رفت، و آن قصه با عیسی نگفت عیسی دعا کرد، و آن حانه بر از در شد پس عیسی از آنجا بیرون شد علام بداست که آنجا حقیقتی است، همه فرو گذاشت، و از پی وی رفت، گفت صحت تو بهیچ چیز بدهم عیسی گفت من ترسم که این پادشاه بم در رسد، و قصد قتل من کند، هر کس که رضا دهد بر آنکه هیئت و صورت من در

وی افکند، تا ویرا مکشد، هشت او راست علام گفت آئین من باشم، و بر آن
 رضا دادم رب العزة شه عیسی بر آن پسر عیور افکند، تا ویرا مگرفتند، و بر دار
 کردند و عیسی را تا آسمان بردند، بر کوهی از کوههای بیت المقدس، در ماه رمضان
 ششصد و پنجاه و سی و سه سال رسیده، و سه سال از مدت نبوت وی گذشت و هفتاد و
 هفت گشت چون وحی بوی آمد سی ساله بود و گفته اند وی بر آسمان چوب
 فرشتگان پر دارد، و نور دارد، و شهوت طعام و شراب ازی وی واستند، و با فرشتگان
 کرد عرش میبرد، هم اس است و هم ملکی، هم آسمانی و هم زمینی
 «وکان الله عرباً» - ای مبعیاً حین منع عیسی من القتل «حکیم» فی تدبیر
 فیما فعل بعد من التحاة قالوا ویرک عیسی بعد رفعه الی السماء حین و مدرعة و
 وسادة

النوبة الثالثة

قوله تعالى «ما یعمل الله بعد انکم ان شکرتم و آمنتم» - خدای عالمیان،
 کرد کارهایان، بوارنده سدگان، حل حلاله و تقدست اسماؤه، درین آیت
 می شکر خواهد آمد سدگان، آن شکر ایشانرا امن میدهد از عقوبت حوادث و شکر
 آنست که نعمت از منعم دانی، و سده وار کمر خدمت برسدی، و نعمت او در خدمت
 او مکر داری، تا شرط سدگی بحای آری، و شرط سدگی دو چیز است پاکی و
 راستی، پاکی از هر چه آرایش دین است، چون محل و دینا و حقد و شره و حرص
 و طمع، و راستی در هر چه آرایش دین است، چون سحا و توکل و قناعت و صدق
 و اخلاص چون پاکی و راستی آمد او را خلعت سدگی پوشد، و پیراسته و آراسته
 و رایش مصطفی برید، تا ویرا با متنی قبول کند، و اگر چنان بود که حامل این

خلعت بینند، و اثر پاکی و راستی بروی طاهر بود، شکر و ایمان از وی درست بیاید، مردود دین گردد، و او را مأمتی فرایند برسد. مرد گاه دین اسلام کس عزیزتر از آن نیست که پاک بود و راست. اول بواجبی که حدای ماوی کند، آن بود که در فراست بروی نگشاید، و چراغ معرفت در دلش برافروزد، تا آنچه دیگران را حسر بود، او را عیان گردد، آنچه دیگران را علم الیقین است، او را عین الیقین شود، در مملکت حادثهای در وجود نیاید که به دل ویرا از آن حسر دهد. **مصطفی (ص)** گفت: «إِنقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَظُرُ سَوَاءَ اللَّهِ» این دیده سر چون پدید آید چون دیده سر بود **عمر خطاب** در مدینه و ساریه در عراق، عمر در میان خطبه می گفت اندر مدینه که یا ساریه! **الحلّ الحلّ** ساریه در عراق سخن عمر میشنید این شنید از کجاست؟ از آنجا که دلست، نه از آنجا که گل است

و در تحقیق فراست اولیا روایت کند که **امیر المؤمنین علی (ع)** زوری قدم در رکاب مرکب میکرد تا مرآه شود، مردی مستم بیامد، و رکاب او گرفت، گفت یا علی! امروز بحکم محوم در طالع تو نگاه کردم و ترا روی رفتن نیست، که ترا بصرت بخواهد بود **علی (ع)** گوید دور، ای مرد از بر مرکب من حیدر گرا و بدان قدم در رکاب کرده است ما چون توئی رکاب او گیرد، و مار گرداند، دور ماش از بر من که اندیشه سیمه من کم از آن اثر نکند که حورشید در فلک اگر فلک را از بهر کاری در گردن آوردد، ما را بیره ابره کاری در روش آوردد، کسی را که دقت او حقیقت بود، و توانی او سمع مثالی بود، و اصطرب او دل او بود، اندیشه وی کم از رأی او بود، من بدین حرف حواهم شد، و حرامرور حرب بخواهم کرد، که مرا بفرست ماطن معاوم شدمت که اربین لشکر من به کشته شود

والله که ده سود، و ار لشکر دشمن به صهدد، والله که ده صهدد، چون حیدر بحرب بیرون شد، عربی پیش رفت کشته شد، دیگری و دیگری، تا عدد به تمام شد آنکه درآمدند کرد لشکر متمرّدان، همه را کشتند، مگر به تن که از سر تبع حیدر محسند هر کجا در اطراف عالم متمرّدی، طاعنی، باغی، کافری، منافقی مستندی ماندست همه از اصل آن بهن حاستست، تا ترا معلوم گردد که تأثیر دل سده مؤمن پیش از تأثیر فلك است در آسمان آنچه در آسمان و زمین بانی، در خود بانی، و آنچه در بهشت و دوزخ بانی در خود بانی، و آنچه در خود بانی، به در آسمان بانی و به در زمین، به در بهشت و به در دوزخ

«لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ» - سخن بدی که خدای تعالی آسرا می‌پسندد و دوست ندارد آنست که در وصف خالق آن گوئی که بوقیف دار آب نیست، و در وصف مخلوق آن گوئی که در شرع بر استوری نیست آن ارمی حرمتی رود، و این از بی وفائی آن یکی مایه بدعت است و این یکی عین معصیت «أَلَا مَنْ ظَلَمَ» - سخن مظلوم در حق ظالم چون بدستوری شرع بود، آب بدی نیست بحقیقت، اما نام بدی بر روی افتاد بر سبیل حرا، چنانکه گفت «وَحَرَاءُ سَيِّئَةُ مَيْثَةٍ» مثلها، اما چون مرد مردانه بود، و در کوی حقیقت یگانه بود، حرا بدی نکند، و رحمت در آن بخود، و داند که عفو مکنور، و احتمال بمعتر یقول الله عز وجل «فَمَنْ عَمَا وَاصْلِحْ فَأُحَرِّهِ عَلَى اللَّهِ»

و آنکه گفت «وَكُلُّ اللَّهِ سَمِيعاً عَلِیماً» خدای شنوا است و دانا شنوا است که سخن صام میشود، ای رای بر وی آنکه کش عقوبت کسد دانا است که عفو و احتمال مظلوم میداند، طوبی مرورا آنکه که مواحت و ثواب رسد «ان بدوا حیرآ» - اشارت به احکام آداب شریعت، «أَوْ تُحَفِّرَهُ» - اسارست

تحقیق احکام حقیقت ، « اَوْ تَعْمُوا عَنْ سَوْرٍ » اشارتست متخیزل محاسن الأخلاق
 « فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزُوزًا قَدِيرًا » - هر که را آن همه حاصل گشت ، الله توانا است و که
 محبوب و مطلوب او در کنار وی همد

« يَسْئَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ » الآية - چه ببحرود بودند آن قوم ، و چه بی حرمت که
 دیدار حق میخواستند ، و آنکه گوساله میپرستیدند کسی که گوساله معبود وی
 بود ، کی روا باشد که حق مشهود وی بود و آن سؤال رؤیت که کردند حریکائی
 بیعروا ایشارا ، و حر حواری و مدلت بیامد بروی ایشان ، ار آنکه رؤیت حق نه بر
 وجه تعطیم حواستند ، و نه بر موجب تصدیق ، و نه بر علمه اشتیاق و ار ار امت محمد
 چون در آرووی دیدار حق سوختند ، و ار تعطیم و احلال حق آنچه در دل داشتند
 برر ماب بیاوردند ، لاحرم رب العزة مرهم دل ایشانرا گفت اَلَا طَال ثَوَقُ الْاِمْرَارِ
 الی لقائى و اِنِّى الی لقائهم لَأَشَدَّ شَوْقًا

« و آتینا موسیٰ سلطاناً مبیناً » - گفته اند این سلطان مبین قوت دل بود ،
 و کمال حال ، طاقت کلام سماع حق بی واسطه داشت موسی را رسیدید که ار
 کجا داستی که حق است که مابوسحق میگوید ، گفت ابوار هیبت و حلال الوهیت
 و آثار عز و حروت احدیت مرا فرو گرفت ، داستم که حق است که نامس سحر
 میگوید تأیید ربانی ، وقوت الهی گفتم انت الذى لم یرل ولا یرال ، ایس لموسى
 معك مقام ولا له حراء فی الکلام اَلَا اَنْ بَقِیْه سَفَائِكَ وَ نَعْتَه نَعْوَتِكَ وَ چنانکه
 موسی را درین جهان سلطان مس داد در سماع کلام حق ، امت احمد را در آن
 جهان سلطان مس دهد در دیدار حق مصطفی (ص) گفت « اَسْمَ سَتَرُونَ رَنِّکُمْ
 عَرَّوْحَلْ » لاصفاون فی رؤیته کما ترون القمر لیلة المدر ، فتن استطلاع مسکم

ان لا یعلب علی صلوٰۃ قبل طلوع الشمس و قبل عروبها فلیعمل ، درین حسرت اشکالست ، هم از روی لغت ، هم از روی معنی ، و شرح آن دراز است حر بموضع حوش در انبات رؤیت نتوان گفت ، والله اعلم

۲۵ - النوبة الاولى

قوله تعالى « وَ اِنْ مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ » از ترسیان هیچ کس بیست [که عیسی را فرو آمده از آسمان دریابد] ، « اِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهٖ قَلَّ مَوْتِهٖ » مگر که نوبی نگردد پیش از مرگ وی ، « وَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا ^(۱۶۸) » و روز رستاخیز بر ایشان همه گواه است

« فَيُطْلَمُ مِنْ الدِّينِ هَادُوا » سیداد گری گروهی از ایشان که جهود شدند ، « حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ » حرام کردیم برایشان چیزهای پاک ، « اُحِلَّتْ لَهُمْ » که حلال بود بر ایشان پیش فای ، « وَ يَصْذِبُهُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا ^(۱۶۹) » و سار کردایدند ایشان از راه هدای فراوانی را [از مردمان] .

« وَ اَحَدِهِمُ الرِّسْوَا » و ربا ستند ایشان ، « وَ قَدْ نُهَوَّا عَنْهُ » وایشانرا باز رده بودند [در تورات] از آن ، « وَ اَكْلُوهُمْ اَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ » و خوردن ایشان مالهای مردمان ماطل ، « وَ اَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا اَلِيْمًا ^(۱۷۰) » و ساخته ایم کفران را از ایشان عذابی دردمنای

« لِكَبْرِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ » لکن دور درشدگان درعلم « مِنْهُمْ » ازایشان ، « وَ النَّؤْمُسُونَ » و گسرویدگان [از عامه ایشان] ، « يُؤْمِنُونَ بِمَا اُنزِلَ إِلَيْكَ » میگردند آنچه تو فرو فرستاده آمد [ازقرآن] ، « وَمَا اُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ » و آنچه فرو فرستاده آمد پیش از تو [از تورات و انجیل] ، « وَ الْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ » و بپای

دارند گان مزار [بهکام] ، « وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ » و وا دهند گان زکوة ،
 « وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ » و گروید گان بحدای و دور رستخیز ، « أُولَئِكَ »
 ایشان آمد ، « سَوْفَ نَجْتَبِيهِمْ » که ایشانرا دهیم ، « أَمْحَرَّأَعْطِيماً ^(۱۶۳) » مردی
 بر رگوار

« إِنَّا أَوْحِيَإِلَيْكَ » ما پیعام دادیم تو ، « كَمَا أَوْحِيَإِلَى نُوحٍ » چنانکه
 پیعام دادیم به نوح ، « وَالسَّيِّئِينَ مِنْ بَعْدِهِ » و پیعامبران ار پس او ، « وَ أَوْحِيَإِلَى
 إِبْرَاهِيمَ » و پیعام دادیم به ابراهیم ، « وَاسْمُعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسَاطِرِ
 وَ عِيسَى وَ أَيُّوبَ وَ يُونُسَ وَ هَارُونَ وَ سُلَيْمَانَ وَ آتَمَا دَاوُدَ رُتُوراً » ^(۱۶۴) ، و دادیم
 داود را ربور

« وَرُسلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ » و پیعامرانی که قضه ایشان
 فرستادیم تو ار پیش ما ، « وَرُسلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ » و پیعامرانی که پیعام ایشان
 نفرستادیم تو ، « وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى وَ سَخَّرَ لَكَ حَدَايَ مَامُوسَى » ، « تَكَلِيمًا ^(۱۶۵) »
 سخن گفتنی [بی واسطه]

« رُسلًا مُبْتَلِينَ » بیعمرانی شادی رسانان ، « وَ مُدِيرِينَ » و سم نمایان ،
 « إِنَّمَا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ » آنرا ما نماد مردمانرا در حدای ، « حُجَّةٌ عِنْدَ الرَّسْلِ »
 حتی پس ار فرستاد گان ، « وَ كُلَّ اللَّهِ غَرِيراً حَكِیماً ^(۱۶۶) » و حدای توانا است
 دانای همیشهای

« لَكِنْ اِنَّهُ يَشْهَدُ » لکن حدای گواهی میدهد ، « بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ »
 آنچه فرو فرستاد تو [ار قرآن] ، « أَنْزَلُهُ بِطَلَبِهِ » فرو فرستاد آنرا بدانش خویش ،
 « وَ الْمَلٰٓئِكَةُ يَتَّبِعُونَ » و فرشتگان گواهی میدهند باس ، « وَ كَفَىٰ اللَّهُ
 شَهِيداً ^(۱۶۷) » و حدای گواهی سنده است مگواهی دادن

« إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا » - ایشان که کافر شدند، « وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ » و سرگردانیدند مردمان را از راه خدا، « قَدْ صَلُّوا صَلَاةً تَعِيداً ^(١٦٧) » براه شدند براهی دور

« إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا » ایشان که کافر شدند، « وَظَلَمُوا » و سرحد ستم کردند، « لَمْ يَكُفِّرْ اللَّهُ لِيَجِرْ لَهُمْ » خدای نیست آنرا که ایشان را بیامرزد، « وَلَا يَهْدِيَهُمْ طَرِيقاً ^(١٦٨) » و نه آنرا که ایشان را راه نماید براهی
« إِلَّا طَرِيقَ هَمٍّ » مگر راه دور، « خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا » خاودان همیشه در آن دور اند، « وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ^(١٦٩) » و آن بر خدا آسان است [رساییدن ایشان مآں و داشتن ایشان در آن]

النوبة الثانية

فوله تعالى « وَ إِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أَلَّا يُؤْمِنُوا بِهِ قُلْ مَوْتُهُ » - روى ابوهريرة قال قال السي (مر) « لِيُرَ لَ الْيُ هَرِيمَ حَكَمًا عَدْلًا، وَلِيَقْتُلَ الدَّحَالَ، وَلِيَقْتُلَ الْعَمِيرَ، وَلِيَكْسِرَ الصَّلِيبَ، وَ يَكُونَ التَّحْدَةَ وَاحِدَةً لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ » ثم قال ابوهريرة فَأَقْرَأُوا إِنْ شِئْتُمْ « وَ إِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أَلَّا يُؤْمِنُوا بِهِ قُلْ مَوْتُهُ » الآية گفته اند که کتاب اسحا انجیل است، و اهل کتاب قرسیان اند که در عیسی علو میکشد، و کافر میشود میگردد هیچ ترسا نماد بوقت مرول عیسی از آسمان، که به بوی ایمان آرد، و پیش از مرگ عیسی بیعامری و سدگی وی گواهی دهد و گفته اند که اهل کتاب جهودان اند و قرسیان و قیل « موه » کما یتستار آحاد ایشان میگردد هیچ نیست از جهودان و برسیان که بوقت معاینه چون میبرد، به عیسی ایمان آرد، و گوید بیعامر است و سده، لکن ایمان

که بوقت معاینه بود سودی نکند، چنانکه رب العزة گفت: «فلم یلک یسهم ایمانهم لتاروا أناسا» قال ابن عباس لا یموت یهودی ولا صاحب کتاب حتی یؤمن بمسیح، و إن احترق أو عرق اوسقط علیه حدارٌ أو آکله الشَّعْ عکرمه گفت ابن عباس را امتحان کردید، گفتند اگر اربابا را برافند، و هلاک شود، ایمان چگونه آرد؟ گفت در هو آن کلمه مگوید گفتند و اگر او را کردن برسد چون ایمان آرد؟ گفت رمان مان میگرداند چندانکه تواند محمد بن علی بن الحنفیه گفت کسی که جهود باشد بوقت مرگ وی فرشتگان آید، و مروی و بر قهای وی میرسد، و میگوید ای عدو الله! به عیسی پیامبر تو آمد و تو او را دروغ زن گرفتی؟ آن جهود گوید آمنت آنه عدوئی اس مگوید، لکن سود ندارد، و ایمان ناین وقت نکار بیاید و همچنین ترسا را گوید ای عدو الله! أناک عیسی نبیا، فکدنته، و رعمت آنه الله اوانه، ترسا ایمان آرد و گوید، آنه عدو الله و رسوله، لکن نکار بیاید و سود ندارد و قیل «لِیُؤْمِنَ به» یعود الی محمد (ص)، و «قل موته» یعود الی الکتائی، و قیل الأول یعود الی الله سبحانه، والثانی الی الکتائی، و الصحیح ماسق، اد لیس فی الآیه الاذ کر عیسی (ع) «و یوم القیمة یكون علیهم شهیداً» - علی ان قد نابع الرسالة، و اقر بالعبودیة علی نفسه

«مظلم» - ای مظلم طائفة، «من الدین هادوا» - این ظلم آست که نقص یمان کردند، و آیات حدای کافر شدید رب العزة ایشانرا مان ظلم و مان معی غفوت کرد، و چیرهای حلال را ایشان حرام کرد، و این تحریم آسا است که گفت «و علی الدین هادوا حرما کل دی ظُر» الآیه و درین آیت تقدیم و تأخیر است، و بطم آیت ایست مظلم من الدین هادوا و بصدھم عن سبیل الله و أهدھم الربوا و أکلھم اموال الناس بالباطل حرما علیهم طیناتٍ أحت لهم، عقوبة لهم میگوید

آنکه ظلم کردند، و مردمان را از راه مصطفی و از راه خدا و از دین بر گردانیدند، و رها ستند، و مال مردم به می حق و باطل خوردند، ما آن حلالها بر ایشان حرام کردیم، عقوت ایشانرا در دنیا، ایشانرا این عقوت کردیم، و در عقی ایشانرا عسائی درد نمای ساختیم آنکه مؤمنان ایشانرا چون عبدالله ملام و اصحاب وی مستثنی کرد، و گفت «لَا تَرَى الرَّاسِحُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ» یعنی فی علم کتاهم من اليهود، «والمؤمنون» یعنی اصحاب التی (ص)، «يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ» یعنی القرآن، «وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ» یعنی التوراة و الانجیل و الزبور، «وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ» - و در صب مقیمین گفتند که صب علی المدح است، تمصیل اقامت صلوة را بر دیگر اعمال این صل و شرف از آن یافت که دیگر اعمال و احکام بواسطه جبرئیل ثامت گشت، و ممارش معراج بی واسطه جبرئیل، مصطفی از حق گرفت حل حلاله و گفته اند که مقیمین محرور است، معطوف بر ها و میم که در «منهم» است، یعنی منهم و من المقیمین الصلوة، یعنی الصلوات الحمدی موصوہا و وقتها و قیامها و قراة القرآن فیها، و الركوع و السجود و خشوعها و حمیع معالمها

«وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ» - یعنی الزکوة المعروضة، «وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ» آنه واحد لا شریک له، «وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» یعنی البعث الادی فیہ حراه الأعمال «أُولَئِكَ سَيُوَفِّيهِمْ» بیا قراعت حمزه، و سون قراعت ناقی، و الوجه فیهما قد سبق و اجر عظیم بهشت است

«أَنَا أُوحِيَا إِلَيْكَ» - سب برول این آیت آن بود که رب العزة حل حلاله در شأن جهودان این آیت و استاد «يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ» الآية، و آن عیب و عوار ایشان، و آن فصایح اعمال ایشان درین آیات پیدا کرد جهودان در حشم شدید،

وہک زبان بیرون آمدند کہ وما أرسل الله علیٰ بشر من شیء، الله ہیچ بشر چیزی ار
کتب و صحف فرستاد و بعضی گفتند ار ایشان کہ پس ار موسیٰ ہیچ پیغامبر
هیچ کتاب فرستاد رب العالمین بحواب ایشان این آیت فرستاد «انا اوحیا الیک
کما اوحیا الی نوح» یا محمد ما تو پیغام دادیم، و وحی فرستادیم همچنانکہ
پیغامبران گذشتہ را دادیم، سبیل تو در وحی ہم سبیل ایشانست، و این بر جهودان
حجت است، کہ ایشان دانستہ بودند ار قورات کہ رب العزۃ نابین پیغامبران وحی
فرستاد، و پیغام داد، و چنانکہ ایشانرا پیغام داد، مصطفیٰ را پیغام داد و آنکہ
نوح را فرا پیشر همگان داشت اگرچہ ار وی فاسلتر در آسیا بود، اما ار ہر آن
دکروی فرا پیش داشت کہ نوح، انوالشر بود، کما قال عزوجل «و حملنا
دریشہ ہم الباقین» و اوّل پیغامبران پیغامبران شریعت نوح بود، و اوّل کسی کہ
دعوت کرد، و مشرکان را بیم داد نوح بود، و اوّل کسی کہ آت ویرا عذاب کرد
بدعاء وی، نوح بود، و معصرت وی در نفس وی بود، کہ ویرا ہزار سال عمر بود،
کہ یکتای موی وی سبید نگشت، و قوت وی ساقط نشد، و ہیچ پیغامبر در دعوت
آن ممالعت سمود کہ نوح نمود، ہم در شب دعوت کرد، ہم در روز، ہم در ہاں،
ہم در آشکارا، و ذلک فی قولہ تعالیٰ «قال ربّ اِنّی دعوت قومی لیلاً و ہاراً»، و قولہ
«ثمّ اِنّی دعوتہم صہاراً، ثمّ اِنّی اعلتّ لہم و اسررتّ لہم اسراراً» و ہیچ کس در
ربح خویش آن صبر نکرد کہ وی کرد، بروری در چند بار ویرا بردیدی، چنانکہ
ار ہوش رفتی، چون ہوش نار آمدی همچنان دعوت کردی، و در روس خویش
مقام شکر داشت، کہ برترین مقام است کما قال تعالیٰ «انہ کان عبداً شکوراً»،
و اوّل کسی کہ برستاحیر ار حاک بر آید بعد از مصطفیٰ (ص)، نوح باشد و
رب العزۃ حلّ حلالہ در کتاب خویش دو خانہ کہ نوح را نانی مصطفیٰ کرد یکی در

گرفتند عهد و پیمان، و ذلك في قوله تعالى «وإذ أخذنا من النبيين ميثاقهم ومنك
و من نوح» دیگر در پیغام و وحی، چنانکه گفت «أنا أوحيا اليك كما أوحيا
إلى نوح» يقال سُتِيَ نوحاً لآنه نوحاً على نفسه و «إبراهيم» نام عری است،
و بیان آن در سورة المائدة رفت، و «اسماعيل»، محاهد گفت مادر وی آنکه که ویرا
براد او روح راند این کلمت نگفت «إسمع يا رب» وحی آمد نوی «قد سمع
أبيل»، پس ویرا این کلمه نام نهاد اسمعيل و گفته اند اسحق صَحَّاک است، و
نوح، هرح، و ایوب، سعید، و یوسف، ریاد، و یعقوب، اسرائیل و اسباط اولاد
یعقوب اند دواړه روئیل، و شمعون، و لاوی، و یهودا، و یسحر، و دان،
و ریا لوی، و کنعانی، و حاد، و اسر، و یوسف، و انشایم

«أنا أوحيا اليك كما أوحيا إلى نوح والنبيين من بعده»- این همه چنانست
که آصحا گفت «قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَا مِنَ الرِّسَالِ» حای دیگر گفت «مَا يُقَالُ لَكَ
أَلَا مَا قَدْ قِيلَ لِلرِّسَالِ مِنْ قَبْلِكَ»

«و أوحيا إلى إبراهيم واسماعيل واسحق ويعقوب و الأسباط»- ای اوحیا
الیهیم فی صحف ابراهیم آنکه داود را از جهت آوار خوش بدکر ربور مخصوص
کرد، و گفت «آتینا داود ربوراً» داود هر که که ربور خواندی از خوشی
آوار وی خلقی حان بنادیدی مصطفی (ص) گفت نوموسی اشعری را، از آنکه
آوار وی خوش بود «أعطيت مراماً من مرامی آل داود»، شی نوموسی قرآن
میخواند، و رسول خدا سماع میکرد دیگر ربور ویرا گفت «لَوَدَّأَيْتَنِي الْبَارِحَةَ
وَأَنَا أَسْمَعُ لِقِرَاعَتِكَ» فقال أما والله يا رسول الله لو علمت أنك سمع لحررتك
تحريراً (١) نوحثمان بهدی گفت هر گر آوار هیچ مرام خوشتر از آوار نوموسی

١- حواله شیء تحریراً بیکو کرد و آراست آن حیردا، و منه حدیث امی موسی

لو علمت انك سمع لغراء تي لغرتها لك تحريراً (مسبی الارب)

ششیدام، در مزار نامداد ما را امامی میکرد، و خواستیم که سورة المقرء خواندی،
یا در قرائت بیعرودی، از بس که خوش میخواند

«و آتینا داوَدَ ربوراً» - حمزة رُبوراً مصم «را، خواند، و این را دو وجه
است یکی آنکه جمع رُبر باشد بمعنی مربور، مصدري بحای اسم نهاده چنانکه
گویند هذا صربُ الامیر، ای مصروبه، وهذا سحُ الیمس، ای مسوحها، و چنانکه
مکتوب را کتاب گویند، و محسوب را حساب گویند و روا باشد که آسرا جمع
کشد، و گرچه مصدر است، زیرا که بحای اسم افتاده، بیسی که کتاب مصدر
است در اصل، لکن چون بمعنی مکتوبست او را بر کُث جمع کشد همچنین
ربر را ربور جمع کشد، لوقوعه موقع الأسم، و هو المربور، و این کال فی الأصل مصدر
و وجه دوم آنکه احتمال دارد که رُبور مصم جمع رُبور باشد مفتوح، و این جمعی
باشد روایند از آب حدی کرده، و برخلاف حرکت اقتضای کرده، چنانکه
گویند گُرَوَاب و کِرَوَان، و وَرْشَان و وِرْشَان، و آسَد و أُسَد، و فِرْس وُزْدُ
و حیل وُزْدُ، و رحل طریف و رحال طُروف چون روا بود که اینها را چنین
جمع کردند، همچنین ممتنع باشد که رُبور را بر رُبور جمع کشد

باقی «رُبوراً» خواند، مفتوح را، و وجه این طاهر است فان رُبور بمعنی
مربور، فعول بمعنی معمولست، گُرَکوب بمعنی مرکوب و رُبور نامی است خاصه
این کتاب را و گفته اند رُبور صدویحاه سورة است که در آن ذکر حد نه، و حکم
نه، و فربه نه، و حلال و حرام نه

«و رُسلاً قد قصصناهم علیک» - این بآن فرو آمد که جهودان گفتند
رب العالمین دگر بیع امران کرد، و قصه ایشان با محمد مکت، و کار موسی در ما

روشن مکرده ، که الله ماوی سخن گفت یا نکفت رب العالمین این آیت فرستاد
 « و رُسلًا قد قصصناهم عليك من قبل » ، میگوید ما قصه پیغامبران مرقو حوایدیم
 پیش ازین ، یعنی در مکه در سورة الانعام ، که مرقول آن به مکه بود ، « و رُسلًا
 لم نقصصهم عليك من قبل » و پیغامبرانی هستند که ذکر ایشان نکردیم ، و قصه
 ایشان مرقو حوایدیم احتمال کند که ترك ذکر ایشان از آست که ردبك اهل
 كتاب در كتب ایشان ذكر و قصه آن پیغامبران نیست ، پس در ذكر ایشان رسول
 را بر ایشان حجت نماید

آنکه گفت « و كلم الله موسى تكليماً » وهو ابن اربعين سنة ، ليلة التار مرة ،
 ومرة اخرى يوم اعطى التوراة میگوید الله ما موسى سخن گفت سخن گفتی ،
 مصدر تأکید کرد ، تا داند که سخن گفتن ماوی بی واسطه بود و تخصیص موسى
 تكليم از میان دیگر پیغامبران ، دلیل است که سخن گفتن ماوی بروحی بود
 مهتر از آن وجه که نادبگران بود بواسطه روى الزهرى عن انس بن مالك (رس) ،
 قال قال رسول الله (س) « كلم الله احي موسى مائة الف كلمة وأربعة وعشرين الف
 كلمة واثنا عشرة كلمة ، فان اللام من الله » والاستماع من موسى فلما ان هبط
 موسى الى الوادى اقبه ايليس ، قال له يا موسى ! من اين اقبلت ؟ قال كلمنى ربى
 عروحل قال ما موسى لانزعح ، فان الذى كلمك ليس هو الله قال فانطق الله الوادى
 الذى كان عليه موسى ، وهو يقول يا موسى ! ليطنن قلبك فان الذى كلمك هو الله
 قال ثم رجع موسى الى مكانه الذى كان اقبل منه ، فعلم الله عروحل لنا رجع ،
 فقال له اية رجعت ما موسى ، قال موسى الهى وسيدى انت كلمتى ام غيرك
 ميمانيى وبمك ، قال الله ما موسى ! انا كلمتك فمانيى وبمك ترجمان ، و عن
 ابنى هريرة ، قال قال رسول الله (س) « اما كلم الله موسى كل يوم ديب التمل على

الصفا في الليلة المظلمة من مسيرة عشرة فراعش ، وعن ابن مسعود ، قال قال رسول الله (س) كلم الله موسى وكانت عليه حة صوف ، وكساء صوف ، وسراويل صوف ، وعمامة صوف ، وبغلة حلد حمار غيره كي و بدان كه ازل کسی كه در اسلام انكار كرد كه الله نام موسى سخن گفت ، سخن مسموع می واسطه ، جعد درهم بود ، مرور گاه هشام بن عبد الملك بن مروان هشام علماء وقت را جمع كرد بواسطه ، و جعد را حاضر كردند تا خود چه میگوید جعد بر آن اسكار اصرار نمود ، علما همه متفق شدند كه كوسه این سخن و بدیق است ، و معتقد این بر باطل ، كه در آن رد قرآن است ، و تكذیب شرح پس هشام بن عبد الملك رورعید اصحی وبرا حاضر كرد ، و خلق را پند داد ، و قرآن فرمود ، و گفت ارجعوا و صَحُوا ثَقُلَ اللَّهُ مَكَمٌ ، فَإِنِّي مُصَحِّحٌ بِالْحُجُورِ مِنْ دَرَاهِمٍ ، فَإِنَّهُ رَعَى أَنَّ اللَّهَ لَمْ يُكَلِّمْ مُوسَى تَكْلِيمًا ، وَلَمْ يَتَّحِدْ إِبْرَاهِيمَ حَلِيلًا ثُمَّ سُرِلَ ، وَدَبَّحَهُ نَحْتِ الْمَسْرِ بِمَحْضَرٍ مِنَ الْخَاصَّةِ وَالْعَامَّةِ ، فَاسْتَحْصَى الْكَلَّ بِعَمَلِهِ ، وَقَالُوا نَعَى الْعَلَّ مِنَ الْإِسْلَامِ

اما کلام در قرآن بر چهار وجه است یکی آنست که حدای تعالی بحودی خود
فامدگان گوید بی وحی، چنانکه الله میگوید، و سنده میشود، و سخن که ما
موسی گفت چنین بود يقول الله تعالی «و کلام الله موسی کلیماً» بطر این در
سورة البقرة گفت «وقد کل فریق منهم یسمعون کلام الله» معنی السمع الالیین
سمیعوا کلام الله وحه دوم کلام خداست بوحی، چون قرآن به مصطفی (ص) فرود
آمد بوحی، و ذلك قوله تعالی «و ان احد من المشرکین استعازک فاجره حتی
یسلم کلام الله» معنی القرآن بطر این در سورة الفتح گفت «یریدون ان یتداولوا
کلام الله» معنی القرآن الذی اوحی الی محمد وحه سیوم کلام اسب بمعنی عام
و عجائب، چنانکه گفت تعالی و یقدس «قل لو کل البحر مداداً لکلمات ربی،

یعنی لعلم رتی و عتائه همانست که در سوره لقمان گفت «ما بعثت کلماته الله»
 یعی علم الله و عتائه وجه چهارم کلام خلق است بوقت مرگ ایشان، کلامی که
 آدمیان بشنود، و ذلك فی قوله تعالی «کَلَّا اِنَّهَا کَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا» و لا یسمها
 بنو آدم، لآن الکافر اما عاین الملائکه آمن و لمیم، و لا یخفه الايمان والتدم

«رُسُلًا مُّشْرِئِينَ وَ مُنْذِرِينَ» - اعراب این همچنانست که اعراب «و رُسُلًا قد
 قَصَصْنَاهُمْ»، هر دو منصوب اند سرع حرف حصص، یعی اوحیا الیک کما اوحینا
 الی روح والی رسل و روا باشد که نصب آن مفعلی مصرع بود یعی و ارسلا رسلا
 مشرین، یعنی ماثواب علی الطاعة، و مُنْذِرِينَ مَالِقَاتٍ عَلَی الْمَعْصِیَةِ میگوید
 بیعاصران راهر ستادیم نشارت و مذارت، تافردا میگوید «ما جاءنا من شیء ولا منیر»،
 «لَوْ اَرْسَلْتَ اِلَیْنا رَسُولًا»، و این الرام در مفعول خلق است، که ایشان چنان
 داند که گرفت پیش از آگاه کردن بیداد است، والله تعالی بر عقول حجت افکند،
 و پیش از آنکه آگاه کرد بگرفت، گفت «و ما کنا معدین حتی نبعث رسولًا»،
 حای دیگر گفت «و ما کان رُبُّکَ مُهْلِکَ الْاَقْرٰی حَتّٰی یَبْعَثَ فِیْ اَیْمَانِ رَسُوْلًا»، و تحقیقت
 حجت الله راست پیش از ارسال رسل، و پس از آن صحت آفرید گاری و خداوندی،
 که وی خداوندی است بوجود آورنده از عدم رهی را از عدم بوجود آورد، بر آنکه
 ماوی آن کند که خود خواهد، کس را ماوی در آن سخن نیست نه ویرا خرید،
 یا از مالکی یافت، یا از موری میراث برد که در آن ملک حکمی را یا شرطی را فرا
 وی راهی بود

«لَکَرِ اللهُ یَشْهَدُ» - این لکن استشهاد آن است که پیش ازین در قضا
 جهودان گفت «و کفرهم بآیات الله»، بآیات حدای کافر شدند، لکن حدای
 گواهی میدهد بآنچه فرو فرستاد تو، یعنی قرآن و گفته اند سب مروج این آیت

آن بود که جهودان را از سوت مصطفی (ص) پرسیدند، گفتند که ما ندانیم و شناسیم، و باین گواهی بدهیم پس جماعتی از آب جهودان درپیش رسول خدا شدند رسول گفت ای والله، شما دانسته‌اید که من رسول خدا ام گفتند ندانیم و شناسیم و ندین گواهی بدهیم خدای تعالی این آیت فرستاد «لَکِنَّ اللَّهَ یَشْهَدُ اِیُّنِیْ سُوْرَتُکَ» «مما اُمرلَ اَلیکَ» من القرآن ودلایله، لَأَنَّ الشَّهَادَةَ تَبْیِّنُ میگوید خدای روش گرداند سوت تو تا بچه فرو فرستاد تنوار قرآن و دلائل آن «أمرله معلمه» - ای هو یعلم أنك اهل ذراله علیک، قیامک به فرو فرستاد تنواین قرآن تا بچه داست که تو اهل آبی، و نحای آبی معنی دیگر «أمرله معلمه» ای ابرل علیک فیه علمه بالخلق، وما یُسْرَوْنَ وما یُعلَمُونَ، وما لهم فیه من النِّبَاتِ وَالْوَرَامِیْنِ، وقیل «أمرله معلمه» ای من علمه

«وَالْمَلَائِکَةُ یَشْهَدُونَ» - میگوید فرشتگان گواهی میدهند سوت تو یا محمد، اگر جهودان گواهی نمیدهند تا کی بیست، و گواهی فرشتگان قیام معجزه شناسند، هر که معجزه وی ظاهر گشت، فرشتگان صدق دی گواهی دهند «و کفی بالله شهیداً» - یقول فلا شاهدَ اَصْلُ مِنْ اللَّهِ بَأَنَّهُ اُمرلَ اَلیکَ القرآن

«إِنَّ الدِّیْنَ کَمُرُوا» - یعنی بمحمد (ص) و القرآن، «وَصَدُّوا» التاس عن الاسلام، «قد صلوا صَلاًلاً بَعِیداً» ای طویلاً

«إِنَّ الدِّیْنَ کَمُرُوا» - یعنی الیهود، «و ظَلَمُوا» محمد (ص) بکتمان بعته، میگوید آن جهودان که به محمد و قرآن کافر شدند، و به محمد ظلم کردند که بعث وصعت وی بپوشیدند، «لَمْ یَكُنْ اللَّهُ لَیَعْمَرَهُمْ» خدای سر آن بیست که ایشانرا بیمارزد، که درعلم قدیم وی چنانست که ایشان در کفر میرد «و لایهْدِیْهِمْ

طريقاً « الى الهدى والاسلام ، و آن ميست كه ايشانرا باسلام راه نمايد . بلى راه
جهودي كه راه دورح است ايشانرا نمايد « خالدين فيها ابدأ و كلن ذلك على الله
 يسيراً » اى عذابهم على الله هين

النوبة الثالثة

قوله تعالى « و ان من اهل الكتاب الا ليؤمنتن به قبل موته » الآية - اى
 خداوندى كه تقدیرت را معارض ميست ، و تدبیرت را مناقص ميست ، حكمت را مرد
 ميست ، و فرمات را رد ميست ، آنجا كه امان تو ميست ، روى ايمان روشن ميست ،
 و جهد بدگى نكار ميست . يكى درمگر ، حوامردا ! بحال آن محدودان در گناه
 بى يارى ، و رانندگان قهر ارلى ، كه چون امان حق در ايشان نرسيد ، و عايت ارلى
 ايشانرا نكرت ، ايمانشان نكار نيامد ، و در يافتشان بوقت معاينه سود نداشت ، و در
 حال حياتشان خود نار نداد ، و درمكداشت

چه چاره مر مرا بختم چيى است

ندانم چرخ را ما من چه كين است ؟

هرچند ظاهر اين آيت قومى را آمد على الخصوص ، اما از روى اشارت حكم
 آن مر عموم است ، و بدگارانرا نسيهى تمام است ، ما چشم عورت نار كند ، و ديده
 فكرت مر كشايد ، و از آن وقت معاينه نرسند آن ساعت كه برمهاى هفاق نار
 كشايد ، و سريوشهاى رزاقى ارسر آن نار گيرد ، و دلها را مشور ، و ميمدى بويسد ،
 و ديدها را كحل فراق در كشد ، و رفته ارلى و ساقه حكيمى در رسد ، اما از روى
 فصل سواحت و لطف ، و از روى عدل سياست و قهر

بيكو گفت آن حوامرد كه آه از قسمتى كه پيش من رفته ا و فعاب از

گفتاری که خود رأیی گفته ا چه شود اگر شاد ریم یا آشفته ؟ ترسام ار آنکه آن قلور در ارل چه گفته

قوله « فطلم من الدین هادوا حرما علیهم طیات اُحلت لهم » - ارتکاب المحظورات یوجب تحریم المباحات اگر لطافتی و کرامتی بیسی در سمدای ، ار آست که طاهر شریعت مکه داشت ، و تعظیم آن بحان ودل حواست ، نا لاحرم مروح مباحات و لطائف مواصلات رسید ، و اگر مکس آب سیاستی و قهری بیسی ، ار آست که بچشم انکار در حرم شریعت مگریست ، و در متابعت نفس آماره محظورات دین نگار داشت آری چنین بود که هر که طاهر شریعت دست ندارد ، جمال حقیقت ار وی روی پیوشد هر که امر و نهی ست دارد ، چه عجب اگر ایمان و معرفت ار دل وی رحمت بردارد

اگر بر هر شرعستی در اندر سمدی گردون

و گر بر هر دیبستی کمر نگشایدی حورا

قوله « لکن الراسخون فی العلم مهم » - راسخان در علم ایشامد که انواع عاوم ایشامرا حاصل شده علم شریعت ، علم طریقت ، علم حقیقت علم شریعت آموختنی است ، علم طریقت معاملتی است ، علم حقیقت مافقی است علم شریعت را گفت « فاستلوا اهل الدکر » علم طریقت را گفت « وامنعوا الیه الوسيلة » علم حقیقت را گفت « وعلماء من لدنا علماء » حوالت علم شریعت را ما استاد کرد حوالت علم طریقت ما پیر کرد حوالت علم حقیقت ما خود کرد هر که پندارد که در علم شریعت واسطه استاد نگار بیست رد بدق است ، هر که چنان نماد که علم طریقت بی پیر میسر شود ، فثاب است هر که گوید علم حقیقت را حشر حق معام است

معروور است

گفتند: «راستمان در علم ایشانست که علم شریعت بیاموختند، و آنکه باحلاس
آنها کار بستند، تا علم حقیقت اندر سر بیافتند، چنانکه مصطفی (ص) گفت
«مَنْ عَمِلَ مَا عَلَّمَ اللَّهُ عِلْمًا لَمْ يَعْلَمْ» هر که علم شریعت را کار بست، سود آن علم
صایع کرد، و در وی حقت گردد، و هر که مرا آموخت، سود بود، آن علم ظاهر حقت
وی گردد، و علم حقیقت معطا یابد

«أَنَا أَوْحِيَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحِيََا إِلَىٰ نُوحٍ وَالتَّيْسِ مِن بَعْدِهِ» - اساس کویین
بهر توفیقست، و ثمرهٔ نبوت جمال شریعتست. شریعت راه راست، و پیغامبران نشان
راهاند، راهبر تان نشان راه بسید راه سرد «أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ صِرَاطٍ أَنَا وَمَنْ أَتَّبَعِي»
رب العزة پیغامبران را بخلق فرستاد، تا راه طاعت پدید کند، و مده بر آن طاعت
مکرامت و مشورت رسد، و بر راه معصیت پیدا کند و از آن حذر نماید، تا سده
از معصیت پرهیزد، و مستوح عقوبت نگردد. است فصل بی هایت، و کرم بی عایت
اگر سده را بحای ماندی، و رسول را بهر ستادی، و چراغ هدی بدست رسول فرا
راه وی نداشتی، سده در عشاوهٔ خلقت و ظلمت خود رأیی ماندی. همه آن خوردی
که هر وی بودی، همه آن کردی که هلاک وی در آن بودی پس اعتقاد کن که
پیغامبران رحمت و امامان جهایان اند، حیا رخلق و صفوت نشر ایشانست. بر سر کوی
دوستی داعیان اند، و مراب چشمهٔ زندگانی ساقیان اند. شریعت را عموان، و حقیقت
را برهان اند. اگر در آفرینش کائنات مقصودی بود ایشان آن اند، و اگر حقیقت
را گمهی است ایشان حارمان اند

«أَوْحِيَا إِلَيْكَ» الآية - فرمان آمد که ای سید حافقین، و ای مقتدای
کویین، آن ناشی که از عالم وحی تو رسید، آنرا رسالت خوانند، و پندش از تو
مرسلان را هر کس باندازهٔ خویش دادیم، اما آنچه از وراء عالم رسالت است، و علی

مشرب (۱) دولت توانست، روا نمود که دست هیچ طالعی ندان رسد، یا دولت هیچ روندمای آنرا دریابد. اشادات مهتر عالم چنین است «اَوَيْتُ الْقُرْآنَ وَ مِثْلَهُ مَعَهُ» چندانکه او عالم موت بران رسالت ما شما بگفتیم، از عالم حقیقت بران وحی ما ما بگفتند همانست که گفت «لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لَا يَسَعُ فِيهِ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا سَيٌّ مُرْسَلٌ»

۲۶ - النوبة الاولى

قوله تعالى «يَا أَيُّهَا النَّاسُ» ای مردمان «قَدْ حَاكَ كُمْ الرَّسُولُ» آمد شما ایس فرستاده، «بِالْخَيْرِ» س راستی، «وَمِنْ رِزْقِكُمْ» از حدای شما، «فَأَمُوا» بگروید [ماو، تا بجه وی آورد]، «خَيْرَ أَلْكُم» شما را آن به است، «وَأِنْ كَفَرُوا» و اگر کافر شوید، «فَإِنَّ لِلَّهِ هَامِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» حدای راست هر چه در آسمان و زمین چیر است، «وَكَانَ اللَّهُ عَلِيماً حَكِيماً» (۱۷۰) و حدای دانا است راست دانش همیشه ای

«يَا أَهْلَ الْكِتَابِ» ای اهل کتاب «لَا تَتَّبِعُوا فِي دِينِكُمْ» ارانداره درمگدريد در دین خویش، «وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ» و مرحدای مگوئيد، «إِلَّا الْحَقَّ» مگر سرای او، «إِنَّا السَّمِيعُ عَمَّا مِنْ رَيْمٍ» عیسی پسر مریم، «رَسُولُ اللَّهِ» رسول خدا است، «وَكَلِمَتُهُ» [و موحود آورده] سخن وی، «أَنفَاهَا إِلَى مَرِيَمَ» که آن سخن به مریم افکند، «وَزُوحُ يَمَةٍ» و حانی است ارو [بعطا بحشیده مادر ویرا]، «فَأَمُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ» بگروید بخدا و فرستادگان او، «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ» و مگوئيد که به است [الله و عیسی و مریم]، «اِنَّهُمْ» نار شید (۲)

ارین گفتار، «خَيْرَ اَلْكُفِّ» شما را نه است این «اِنَّا اَللَّهُ اِلَهُ وَّاحِدٌ» که الله
 حنایست یگانه یکتا (۱)، «سُخَّاهُ اَنْ يَكُوْنَ لَهُ وَلَدٌ» پاکی و دوری ویرا از
 آنکه ویرا فرزند بود، «لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ» او راست هرچه در
 آسمان و زمین چیر است، «وَكَمْيُ بِاللّٰهِ وَكِيلًا» (۱۷۱)، وحنای سنده است مکار
 پدیری و کار ساری

«لَنْ يَسْتَنْكِحَ النَّسِيْجُ» مگ بمیدارد عیعی، «اَنْ يَكُوْنَ ضَرْبًا لِلّٰهِ»
 که اوحنایرا سده بود، «وَلَا التَّلٰسِيْكَةُ التَّمَرُّنُوْنَ» و نه فریشتگان مردیک کردگان،
 «وَمَنْ يَسْتَنْكِحْ عَنْ عِلَاقَتِهِ» و هر که مگ دارد از پرستش وی، «وَيَسْتَكْبِرْ»
 و گردن کشد [از آن]، «فَسَيَحْشُرُهُمْ» بهم آرد حنای ایشانرا، «اِلَيْهِ حَمِيْمًا» (۱۷۲)،
 تا نوی آید همگان [ما گرویدگان]

«فَاَمَّا الْاٰدِيْنَ اٰمُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ» اما ایشان که مگرویدند، و کار بیک
 کردند، «فَيُؤْتِيهِمْ اُخْرُوْهُمْ» تمام بایشان سپارد مردهای ایشان، «وَيَرْبِّدُهُمْ مِنْ
 قَصَبِهِ» و ایشانرا بیراید از عطاء خود، «وَاَمَّا الْاٰدِيْنَ اسْتَكْبَرُوْا» و اما ایشان که
 سگ داشتند از پرستش وی، «وَاسْتَكْبَرُوْا» و گردن کشیدند، «فَيَعَذِّبُهُمْ عَذَابًا
 اَلِيْمًا» عذاب کسد ایشان را عدای دردسای، «وَلَا يَجِدُوْنَ لَهُمْ» و بیاسد حویشتن
 را، «مِنْ دُوْنِ اَقْبِهِ» فرد از حنای، «وَلِيًّا وَلَا نَصِيْرًا» (۱۷۳)، نه کارساری و نه دوستی
 و نه یاری

«يَا اَيُّهَا النَّاسُ» ای مردمان، «قَدْ خَآءَ كُمْ» آمد شما، «مِنْ رَّبِّكُمْ»
 دست آویری و حختی از حنای شما، «وَ اَنْزَلْنَا اِلَيْكُمْ» و فرو فرستادیم شما
 «نُورًا مُّبِيْنًا» (۱۷۴)، روشنائی پیدنا

« فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ » اما ایشان که نکر و بدیدند بخدای ، « وَ انْتَصَبُوا بِهِ »
 و دست در وی زدند ، « فَسَيُدْخِلُهُمْ » در آرد ایشانرا ، « فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ » در بخشایشی
 از خود ، « وَ فَضْلٍ » و افریزی [از کردار ایشان] ، « وَ يَهْدِيهِمْ إِلَىٰ » و راهشان
 میماید بخود ، « صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا » (۱۷۵) ، راهی راست درست
 « يَسْتَقْوُونَكَ » میپرسند از تو ، « قُلْ » گوی [ایشانرا] ، « اللَّهُ يُعْطِيكُمْ
 فِي الْكَلَالَةِ » الله می فتوی کند شمارا در کلاله ، « إِنْ أَمَرْتُ هَٰذَا » اگر مردی بمیرد ،
 « لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ » و او را هیچ فرزند نه « وَ أَزْوَاجٌ » و او را حواری بود [از پدر
 و مادر ، یا از پدر] ، « فَلَهَا يَصِفُ مَا تَرَكُ » آن حواهر راست بیمی از میراث ، « وَ هُوَ
 بَرِّهَا » و این برادر [پدری و مادری یا پدری] میراث مرد از وی ، « إِنْ لَمْ يَكُنْ
 لَهَا وَلَدٌ » اگر [بمیرد ، و] او را فرزندی نبود ، « فَإِنْ كَانَتْ اِثْنَتَيْنِ » و اگر دو
 حواهر باشند [یا بیش] ، از پدر و مادر یا از پدر [« فَلَهُمَا اثْنَانِ بِمَا تَرَكَ » ایشانرا
 از مال دوسیک بود ، « وَ إِنْ كَانُوا أَحْوَةَ رِجَالًا وَ نِسَاءً » و اگر مراداران و حواهران
 بهم باشند [از پدر و مادر یا از پدر] ، « فَلِلَّذِي كَرِهَ حِطُّ الْبَنَاتِ » برادر راست
 چندانکه دو حواهر را ، « يُبْقِي اللَّهُ لَكُمْ » بیدار میکند خدای شما را احکام خویش
 « أَنْ تَصِاؤُا » تا در نادانی براه مشید (۱) ، « وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ » (۱۷۶) ، و خدای
 بهمه چیر دانا است

النوبة الثانية

قوله تعالى « يَا أَيُّهَا النَّاسُ » آیه - این خطاب ما اهل هر دو کتاب است تورات
 انجیل و رسول ایدرمحمد (ص) است ، میگوید ای جهودان و ای ترسیان محمد

شما آمد و قرآن آورد، «فَأَمُّوا خَيْراً لَّكُمْ» او را تصدیق کنید، و قرآن مراست دارید که شما را این به بود از کفر پس اگر کافر شید (۱) و محمد را دروغ زن گیرید، و نعمت حدای بر خود بیوشید، بدرستی بدانید که هر چه در آسمانها و زمینها خلق است همه آن الله است تواند که شما را زمین فرو برد، یا آسمان سر شما فرو آرد، و روری از شما نار گیرد کمر شما شمارا ریان دارد، و اگر به حدای بی بیار است از شما و طاعت شما پس گفت «وَكُلَّ اللَّهُ عَلِيماً حَكِيماً» الله دانا است معافست کارهمگان از کفر و ایمان، حکیم است درین تکلیف که شما را میکند، و میداند که از شما چه آید

«يَا أَهْلَ الْكِتَابِ» - این خطاب با ترسایان است که در کار عیسی علو کردند و معنی علو از انداره در گذشتن است مباحق میگوید ای ترسایان! در دین خود از انداره درمگذرید، و بر الله حرا آنکه سرای وی است مگوئید، او را بی عیب و پاك دانید، از حقت و فرورد و اسار، که ویرا به اسار است، به حقت، به فرورد

آنکه صفت عیسی کرد، و گفت «أَمَّا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ» - عیسی پسر مریم است به پسر خدا، چنانکه ترسایان گفتند «رَسُولُ اللَّهِ» رسول خدا است، به چنانکه جهودان گفتند که نیست باین دو کلمه هر دو گروه رد کرد آنچه در عیسی گفتند «وَكَلِمَةٍ» معنی آنست که تکلمه حق در وجود آمد، که ویرا گفت «كُنْ فَكَانَ»، و گفته اند ویرا کلمت خواند، از بهر آنکه خلق بوی هدی یافتند، چنانکه تکلام وی یافتند

«الْقُبْحُ إِلَى مَرْيَمَ» - ای اعلمها و آخرها بها کما يقال القُبْحُ إِلَيْكَ كَلِمَةً حَسَنَةً میگوید آن سخن به مریم افکند، معنی مریم را از آن آگاهی داد، و

خبر کرد از وجود عیسی می‌بدر، پس عیسی که مخلوق است و پسر مریم است، چگونه خدا بود؟ و مادر وی پیش از وی بوده، و از وی در وجود آمده، و خدای قدیم است، لم یزل ولا یزال، پیش از وی هیچ چیز نه، و پس از وی هیچ چیز نه مصطفی (ص) گفت «أنت الأول فليس قبلك شيء» و أنت الآخر فليس بعدك شيء، و أنت الظاهر فليس فوقك شيء و أنت الباطن فليس دونك شيء،

«وَرُوحٌ مِنْهُ» - ای امرُ منه، لآنکه نامرء کل، و قیل و روحُ منه ای و نوحه منه، لآن جبرئیل بعث فی روحها، فحملت ما یدن الله، معنی آنست که نوحه جبرئیل بر ما حق نه مریم رسید، و از آن مار گرفت و نوحه جبرئیل را روحی گفت، لآنها ریحٌ تخرج من الروح و قیل معناه، و رحمة منه، یعنی حمله الله رحمة لئس تبعه، و آمره یدلّ علیه قوله «وَأَبْنَاهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ» ای قواهم بر حمة منه و قیل الروح، الوحی اوحی الی مریم بالشارة و الی جبرئیل بالنفخ، و الیه ان کُلّ فکلب، یدلّ علیه قوله «يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِ عَلِيٍّ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» مذهب حلولیان و ترسایان آنست که «و روحُ منه» این «مِنْ» تعین است تا بمعیت و حرثت میان خالق و مخلوق اثبات کنند، و بچنانست که ایشان گفتند، تعالی الله عن ذلك علواً کثیراً، این «مِنْ» نه تعین است، بلکه ابتداء عابت راست، چنانکه در آن آیت گفت «سَخَّرْ لَكُم مَّا فِی السَّمٰوٰتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ جَمِیْعًا مِنْهُ» اگر «روحُ منه» اقتضا کند که عیسی بعضی است از او، پس «جمیعاً منه» اقتضا کند که هر چه در آسمان و زمین چیز است اعصا است از او، و ماتفاق این «مِنْ» تعین نیست، پس «و روحُ منه» همین است، و حر این نیست

اما روح در قرآن و روحه است یکی از آن روح است که احسام بدان رده،

و قمن آن بوقت مرک قابض الأرواح کند و مصطفی (ص) آبرا گفته «الأرواح
 جنودٌ محددة، فماتت أرواحُها أثنتل، وما تما کرمنها احتلف و به يقول الله عز وجل
 «و يسئلونك عن الروح قل الروح من أمر ربي» و روح، جبرئیل است لقوله عز وجل
 «نزل به الروح الأمين»، وقال تعالى «و آتينا روح القدس» و روح نام
 فرشته ایست عظیم، لقوله تعالى «يوم يقوم الروح والملائكة صفاً» و روح کلام خدا
 است، لقوله تعالى «يُلقي الروح من أمره»، و لقوله تعالى «أوحينا إليك روحاً
 من أمرنا» و روح بمعنی رحمت است، لقوله «و آتيناهم بروح منه» ای برحمة
 منه، و روح عیسی است، و ذلك فی قوله «فمحمداً فيه من روحنا»، و قوله تعالى
 «و روح منه»

«فآمروا بالله ورسله ولا تقولوا ثلاثاً» - ای لا تقولوا بالآلایم كما قالت النصارى
 الله ثلاثة، فأقوم الأب، و هو الله سبحانه، و أقوم الابن، و هو عیسی، و أقوم الروح،
 و هی مريم این يك صعبان ار ترسیان كه الله را ثالث ثلاثة میگویند، یعنی كه
 اوست و حق و فرزند رب العزة گفت سه مكوئید، و ارس سخن نارایستید، و
 توبه كیند «إتھوا» یعنی توموا الى الله عز وجل من مقاتلكم هذه، «جیراً لكم»
 یعنی یكن جیراً لكم

«إنا الله اله واحد» - خدا یكیست، یكانه، یكتا، در ذات وصفات بیهمتا
 و خدائی را سرا

«سبحانه أن يكون له ولد» سربه نه من خویش كرد، و خود را ستود، كه
 ویرا سرد كه خود را ستاید، یا كست و بی عیب، بی ورن و بی فرزند، بی خویش، و بی
 پیوند، خود بی یار، و همه عالم را یار، خود بی یار، و همه عالم را كارسار
 «له ما فی السموات وما فی الأرض» - او راست هر چه در آسمانها، و هر چه

در رمیز، عیسی و غیر عیسی همه رهی و سده وی، همه آفریده و ساخته وی
 «و کفی بالله و کیلاً» - ای کیلاً و شهیداً بذلك قال رسول الله (ص) «من قال
 أشهد أن لا إله إلا الله، وحده، و أن محمداً عبده ورسوله، و أن عيسى عبده و ابن أمته،
 و كلمته القاها النبی مریم، و روح منه، و ان الحق حق، و ان التار حق، ادخله الله
 من اى ابواب الجنة الثمانية شاء»

«لن يستكف المسيح أن يكون عبداً لله» - سب برول این آیت آن بود که
 ترسایان یحزان گفتند یا محمد! چرا همیشه صاحب مارا عیب کنی، یعنی عیسی،
 و ویرا بد گوئی؟ رسول خدا گفت در وی چه میگویم که آن بد است؟ گفتند
 میگوئی که وی سده خدا است رسول گفت ویرا عیب و عاریست که سده خدا
 است در آن حال حیر لیل آمد، و برفق آن آیت آورد «لن يستكف المسيح
 أن يكون عبداً لله ولا الملائكة المقربون» قبل هم حمله العرش، و انما دكرهم لأن
 من الكفار من اتحدهم آلهة

قومی که فریشتگان را براسیا تفصیل نهاده، دست درین آیت زدند، و تمسك
 ماین کردند که «و لا الملائكة المقربون»، و این تمسك بمدح اهل حق درست
 نیست، و ایشانرا درین آیت نام بردن، و ذکر کردن نه مرجهت تفصیل است، بلکه
 حواب دو گروه است یکی ترسایان که عیسی را فرزد گفتند دیگر مشرک
 عرب که فریشتگان را حدایان ساختند، و عادت ایشان کردند رب العالمین گفت
 مرد ایشان که عیسی مگه ندارد که سده حدای باشد ای ترسایان! و نه فریشتگان
 که مقررند از کرامت حدای، و بیشترین بشراند، می مگه دارند از سده کی الله
 ای مشرکان عرب! پس معلوم گشت که این مرد فریقین گفت، نه در وجه تفصیل
 دیگر حواب آنست که چون ترسایان گفتند نه چون دیگر آفرید گاست، که

همه آمریدگان از پدر و مادر در وجود آمدند، و عیسی می‌پندد در وجود آمد پس نه روا باشد که او را چون دیگران بده گویند رب العزة واسمود که وحود وی بی‌پدر محتر از فرشتگان نیست که بی‌پدر و مادر اند، و آنکه همه سدگان اویند، از سدگی می‌سکند ندارد حواب سیوم آست که آن قوم که این آیت در شأن ایشان آمد، اعتقاد داشتند که فرشتگان براسیا و بر حمله فرزدان آدم فصل دارند، پس رب العالمین خطاب با ایشان برفوق اعتقاد ایشان کرد، و این مذهب معتزله و کرامیه و حوارج است اما معتقد جمهور اهل حق درین مسئله آست که انبیاء و مؤمنان بر فرشتگان فصل دارند، که آن فصل و کرامت و تعاصیص قرئت، که رب العزة بایعامران و مؤمنان فرزد آدم کرد، بفرشتگان نکرد، که فرشتگان اگرچه بحضرت الهیت بر دیگرانند، بحضرت هیت، و سور عرت محسوب‌اند و بیعامران و مؤمنان سور مشاهدت و سیم اس و سیاء و کشف و کرامت محنت محصور‌اند و دلیل تعصیص و تعصیل ایشان بر فرشتگان آست که رب العزة برایشان نما کرد، گفت «أَمِنَ الرَّسُولُ بِنَا أُبْرُلَ إِلَيْهِ مِنْ رَتَه وَ الْمُؤْمِنُونَ»، و محنت خود ایشانرا اثبات کرد، گفت «يُحْتَمُّ وَيُخْضَوُهُ»، و در حق ابراهیم حلیل علی‌الحصوم گفت «وَأَنحَدِلُّهُ اِبْرَاهِيمَ حَلِيلًا»، و بیعامران را گفت «أَنَا أَحْلَصَاهُمْ بِحَالَةٍ دَكْرَى الذَّارِ وَ أَنَّهُمْ عَمْدَانِ لِمَنِ الْمُصْطَفَيْنِ الْأَحْيَارِ»، و مؤمنان را گفت «أَنَّ الدِّينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُم حَيْرَ التَّوْبَةِ»، و يشهد لذلك ما رَوَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو مَوْقُوفًا وَ مَرْفُوعًا أَنَّ الْمَلَائِكَةَ قَالُوا يَا رَبَّنَا حَلَقْتَ بَنِي آدَمَ فَعَمِلَتْ لَهُمُ الدُّنْيَا، فَاحْمِلْ لَنَا الْآخِرَةَ فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى لَا احْمِلْ صَالِحَ دَرْتِي مَن حَلَقْتَهُ بِيَدِي، كَسَنَ قُلْتُ لَهُ كَيْنَ فَكَلَنَ وَ رَوَى أَنَّهُ قَالَ (ص) «مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا كَرَّمَ عَبْدُ اللَّهِ مِنْ بَنِي آدَمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَلَا الْمَلَائِكَةُ، قَالَ «وَلَا

الملائكة ان الملائكة محصورون بمسرة الشمس والقمر، يعنى انها في حرياتها و
أقوالها مستتران محمولان عليهما، والملائكة في معاهما كالمحمولين على الطاعة، لعدم
الموانع عنها، ليست لهم نفس آمرة بالسوء ولا شهوة داعية، ولا شيطان يُوسوس ويُرتين،
ولا ديا تُعزّ وتُمتنى، فإذا اطاعوا صارت طاعتهم مسرة العادة كمنس المنفس، وطرف
الطأوف وهل تستوى طاعة المحاهد والمكابر مع هذه الاعداء؟ كمن يكون في رُوح
وراحة؟»

قوله «وَمَنْ يَسْتَكْفِ عَنْ عَادَتِهِ وَيَسْتَكْفِرْ فَسَيَحْشَرْهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعاً» متكرران
وحتاران را درین آیت بيمداد ووعيد نمود وایشان سه گروه اند مرتعات گروهی
بر حداى عزوجل تكثر کردند، چون معروف و فرعون والیس، و کسانى كه
دعوى حداثى كردند، و از سد كى بك داشتند و نه قال الله عزوجل «كذلك
يُطَمَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُّتَكَبِّرٍ خَانٌ»، و گروهى نه رسول (ص) تكثر کردند چون
كفار قریشى كه گفتند بشرى را همچون خود سر فرو نهیم، چرا نه فرشته
فرستادندى؟ یا ناری محتشمى چون ولید مغیره از اهل مكه با عروقه بن مسعود
التفمى از اهل طائف، و ذلك قوله «لَوْ لَا أُنْزِلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ
عَظِيمٍ» رت العزة این قوم را میگوید. «فَأَصْرَفَ عَنْ آيَاتِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ
فِي الْأَرْضِ بِعِزِّ الْحَقِّ» سیوم قوم آمد كه برسد گان حدا تكثر كسد، و بچشم
حقارت مایشان نكرند، وحق از ایشان قبول نكسد، و حوشتن را مردك دارند،
و خود را از همه كس نه داسد رسول حدا را پرسیدند كه كمر چیست؟ گفت آنكه
حق را كردن سهد، و بچشم حقارت مردم نكرد نكى از حمله مردگان دین
گفته كه مرد كرم چون پارسا شود متواضع گردد، و سعيه چون پارسا شود ناد
كرد در وی پدید آید و مصطفى (ص) گفته «اعود بك من بطة الأمر»، و در حشر

است که چون متواضعی را ببیند ماوی قواصع کنید، و سر متکبر متکبر آرید، تا حقارت و مدلت وی پدید آید. رور دستا حیر این متکبران را مرصورت مور حرد حشر کند، در زیر پای خلق افتاده، و سر دیک حدای عروجل کس از ایشان حوادث و قلیل تر به، که ایشان در متکبر و حروت ما حدای مبارعت کرد ماند. قال التی (س) «يُحْشَرُ الْمُتَكَبِّرُونَ امثال الذر يوم القيامة، في صورة الرّجال، يَعْشَاهُمُ الدُّلُّ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ، يُسَاقُونَ إِلَى سَحْنٍ فِي حُجْمٍ يُسْتَنَى لَوْلِيٍّ، تَعْلُوهُمْ مَارَ الْاَبْيَارِ (١) يُسْقَوْنَ مِنْ عَصَاةِ اَهْلِ النَّارِ طَبِيعَةَ الْحِمَالِ» وقال (س) «لَا يَدْخُلُ الْحَنَةُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ كَرٍّ، فَقَالَ دَحُلَ اِنَّ الرَّحْلَ يُحِبُّ اَنْ يَكُونَ ثَوْبُهُ حَسًّا، وَمَعْلُهُ حَسًّا» قال «اِنَّ اللَّهَ حَمِيلٌ يُحِبُّ الْحِمَالَ، الْكَسْرَ بَطَرُ الْحَقِّ، وَعَمَطُ (٢) النَّاسِ» و روى الكسر اَنْ تُسَنَّهُ الْحَقُّ وَ تَعْمَعَ النَّاسُ و يقال فلا ب عمص الناس و ععط التعمّة اما تعاون بها ولم يشكرها

«فَاَمَّا الدِّينُ اَمِنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ اُحْوَزَهُمْ وَيُرِيهِمْ مِنْ مَّصْلِهِ» - گفته اند که این مؤمنان مهاجر و انصار اند، و تابعین، و سلف صالحین، که حقوق دین اسلام بحای آوردند و شرایع و فرایس بحان و دل پدید رفتند و پبای داشتند، و شریعت و اهل آن مررک داشتند. لاحرم ایشانرا ثواب تمام است، و ریادتی فصل و کرم حق، و ذلك مالا عين رأت ولا أدنى سمعت ولا حطر على قلب بشر و گفته اند ریادتی فصل و کرم آست که ایشانرا مررلت شعاعت بود، فیمین صمغ اليهم المعروف فی الدنيا وإن استوحوا النار

- ١ - جمع بیر کسر اول، مائة ذات ابيار مائة کلان سال که در آن فیه باشد
رحل دوالیرین، آسکه قوت او دو چند قوت یار او باشد (منتهی الارب) حرب ذات
بیرین شدیدة (المجد) ٢ - ععطه عبطا احتقره و اردری (السجد)

« وَاٰمَنَ الْاٰدِيْنَ اٰتَمَّكُوْا » - يعنى عن عبادته ، « وَاسْتَكْبَرُوا » عن السجود له ،
 « فَيَعِدُّهُمْ عِدَانًا اَلِيْمًا وَلَا يَجِدُوْنَ لَهُمْ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ وَلِيًّا » اى قريباً يمعهم ، « وَلَا
 نَصِيْرًا » مانعاً يمعهم من الله عزوجل
 « يَا اَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ » - سرهاى اينجا مصطفى (مر)
 است « وَاٰرَلْنَا اِلَيْكُمْ بُرْءًا مِّمَّا » - و بورقرآن است درين آيت همچنانكه در سورة
 الاعراف گفتم « وَاتَّبَعُوا التَّوْرَ الَّذِى اٰرَلْنَا مَعَهُ » يعنى القرآن حای ديگر گفتم
 « فَاٰمَنُوا بِاللّٰهِ وَرِسُوْلِهِ وَالتَّوْرَ الَّذِى اٰرَلْنَا » يعنى القرآن و در قرآن سور است
 بمعنى دين اسلام ، چنانكه گفتم « يُرِيدُوْنَ اَنْ يُطِغُوْا بُرْءَ اللّٰهِ فَاَفْوَاهَهُمْ وَيَأْتِىَ اللّٰهُ
 اِلَّا اَنْ يُنِمْ سُوْرَه » يعنى آلاى اى يظهر ديه و در سورة نور گفتم « يَهْدِىَ اللّٰهُ
 لِنُوْرِهِ مَنْ يَّشَاء » يعنى لدينه و چه سيوم نور است بمعنى ايمان ، چنانكه در سورة
 الانعام گفتم « وَحَمَلْنَا لَهُ بُرْءًا يَمْشِىْ فِي النَّاسِ » و در سورة الحديد گفتم
 « وَحَمَلْنَا لَكُمْ بُرْءًا تَمْشُوْنَ فِيْهِ » يعنى ايماناً تهتدون به و در سورة البقرة گفتم
 « يُعْرِجُهُمْ مِنَ الطَّلَمَاتِ اِلَى الْبُوْر » يعنى من الكمر الى الايمان چهارم نور است بمعنى
 هدى ، كقوله « اللّٰهُ بُرْءُ السَّمٰوٰتِ وَالأَرْضِ » يعنى سورة و هُدهاء يهتدى مَنْ فِي
 السَّمٰوٰتِ وَمَنْ فِي الْاَرْضِ « مَثَلُ بُرْءِ » يعنى الَّذِى يَقْدَعُهُ فِي قَلْبِ الْمُؤْمِنِ حَتَّى
 يَهْتَدِىَ بِهِ بِحُجْمِ بُرْءِ اسْتِمْعَى سَمِىَّ كقوله « بُرْءُ عَالِي بُوْر » اى سَمِىَّ مَرْسَلِ بَعْدِ
 نَبِىِّ ششم نور است بمعنى روشنائى نور ، كقوله « وَحَمَلْنَا الطَّلَمَاتِ وَالتَّوْرَ » هفتم
 نور است بمعنى آن روشنائى كه مؤمنان را در صراط بود ، وَ ذٰلِكَ فِيْ قَوْلِهِ « يَسْمِى
 بُرْءَهُمْ بَيْنَ اَيْدِيْهِمْ » ، وَ قَالَ « اَطْرُوْا نَقْتَسِمْ مِنْ بُرْءِكُمْ » يعنى بمنى بصوْنِكُمْ ،
 وَ قَالَ تَعَالٰى « يَقُوْلُوْنَ رَبَّنَا اٰتِنَا بُرْءًا » هفتم نور است بمعنى بيان حلال و
 حرام و احكام و مواعظ ، چنانكه گفتم « اَنَا اٰرَلْنَا التَّوْرِيَّةَ فِيْهَا هُدًى وَ بُرْءٌ » يعنى

بیان الحلال والحرام والأمر والنهی حای دیگر گفت « قُلْ مَنْ أَمَرَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا ؟ » یعنی ما فيه من الحلال و الحرام والأمر والنهی .

قوله تعالى « فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ » - یعنی بآنه واحد لا شريك له ، « وَاعْتَصَمُوا بِهِ » یعنی امتنعوا مطاعته من ربيع الشيطان ، « فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةِ مِنْهُ » یعنی الحنة ، « وَفَصَلِّ » يتفصل عليهم بما لم يحظر على قلوبهم ، « وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمًا » ای دیناً یُثَبِّتُهُمْ عَلَيْهِ

قوله « يَسْتَعْتَبُوكَ » - معاقل گفت سب مرول این آیت آن بود که جابر بن عبد الله در مدینه بیمار شد ، مصطفی (ص) در عیادت وی شد حاضر گفت یا رسول الله ! انی کلاله لا اب لی ولا ولد ، فکیف اسع فی مالی ؟ گفت من کلاله ام ، نه پدر دارم و نه فرزند ، در مال خویش چکم ؟ چه فرمائی ؟ حنر قیل آمد ، و آیت آورد « يَسْتَعْتَبُوكَ » الآیه ، ای یسئلونک و يستحرونک

« قُلْ اللَّهُ يُنْفِیْکُمْ فِي الْکَلَالَةِ » - شرح کلاله در اوّل سورة رعت و روایت از عمر که گفت ار مصطفی (ص) پرسیدم که کلاله چیست ؟ گفتا رسول خدا دست بر سیمه من رد و گفت « یا عمر ! نکفیک آیه الضیف الّتی اُمرلت فی آخر سورة النساء » ان امرؤ هلك ليس له ولد - میگوید اگر مردی بمیرد ، و از وی فرزند نماند ، و نه پدر ، این در صمیر است ، و این صمیر لاند است با معنی کلاله درست آید « وله اُخت » و خواهری ماند از وی ، یعنی خواهری پدری و مادری ، یا پدری درین آیت بیان میراث اولاد اب و امّ است و اولاد اب ، نه اولاد امّ ، که ذکر اولاد امّ و بیان میراث ایشان در اوّل سورة رعت « وله اُخت فلها نصف ما ترک » چون این خواهر یکی باشد ویرا نیمه ای تر که رسد « و هویرثها ان لم یکن لها ولد » - و اگر این خواهر بمیرد ، و ویرا فرزند و پدر نبود ، مرادر از وی میراث

برد، و حملهٔ ترکت و پرا بود و اگر دو حواهر باشد یا بیشتر که میراث برند ار
مرادر، ایشان را دو سیک باشد ار ترکهٔ مرادر و اگر مرادران و حواهران بهم آیند
میراث بردن، مرادران را چندان رسد که دو حواهر را

«يُيَسِّرُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَصَلُّوا» - گفته اند که این «ان تصلوا» بحای مصدر

است بمعنی «يُسَيِّرُ اللَّهُ لَكُمْ الصَّلَاةَ» الله شما را گمراهی روشن میکند، تا ار آن
پرهیزد و گمراه نشود بمعنی دیگر «يُسَيِّرُ اللَّهُ لَكُمْ كَرَاهَةَ أَنْ تَصَلُّوا» الله احکام
خویش شما را روشن میکند، ار آنکه کراهیت میدارد که شما گمراه شوید
و قبل تقدیر «يُسَيِّرُ اللَّهُ لَكُمْ لَثَلًا تَصَلُّوا» و الله بکل شیء علیم، «يعلم مصالح
الصادق في المدة والمعاد» سدی گفت آخر ما نُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ ثَلَاثُ آيَاتٍ
«يُسَيِّرُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَصَلُّوا»، «فَإِنْ تَوَلَّوْا مَثَلُ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»، «وَأَتَّقُوا يَوْمَ
تُرجعون فيه إلى الله»

النوبة الثالثة

قوله تعالى «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَمُوا حَيْرًا
لَكُمْ» - اشارت آیت آمست که در گاه ربوبیت و حلال احدیت بی یار است ار طاعت
مطیعان، و یا کست ار عادت حلقان، در رمین و در آسمان اگر هر چه آفرینش است
افلاک و سماوات، موحودات و متلاشیات، همه بکتم عدم مار شود، پاکی و خداوندی
و پرا ریایی نیست، و ار ایشان هیچ پیوندی در ساید احدیت و پرا صمدیت وی
حمالست، و صمدیت و پرا فردانیت وی حلالست

حدر درست است ار ابودر عماری عن رسول الله (ص) عن الله عز وجل، أن قال

« یا عبادى اَنِى حَزَمْتُ الظُّلُمَ عَلَى نَفْسِى وَ جَعَلْتُهُ بَيْنَكُمْ مُحَرَّمًا ، فَلَا تَطَالُمُوا (۱) یا عبادى ! آنکم الدین تحطثون باللیل و النهار ، و انا الذى اعمر الذنوب و لا اُمالى ، فاستعمر دینى اعمر لکم ، یا عبادى ! لو ان اولکم و آخر کم و اِسمکم و حکم کاسوا على اَنفِى رَحْلِ مِمْكُم لَمْ يَرِدْ ذَلِكَ فِى مَلَكِى شَيْئًا یا عبادى ! لو ان اولکم و آخر کم و اِسمکم و حکم کاسوا على اِصرِ قَلْبِ رَحْلِ مِمْكُم لَمْ يَنْفُضْ ذَلِكَ مِنْ مَلَكِى شَيْئًا یا عبادى ! لو ان اولکم و آخر کم و اِسمکم و حکم سألونى و اَعْطِيتُ كُلَّ اِساا مِنْهُمْ مَاسْأَلَمْ يَنْفُضْ ذَلِكَ مِنْى شَيْئًا اِلَّا کَمَا يَنْفُضُ الْحَرَّ اَنْ يَعْصِفَ فِىهِ الْمَحِيطُ عَمَةً وَاحِدَةً »

« وَاِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ مَافِى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ » - میگوید اگر حقایق حمله فعل سد کی بگذارید ، و کمر طاعت سد کی بکشاید ، توانسد که از سد کی بیرون شود ، یا از روی حلق سد سد کی از خود بر گیرد ، ما عرت قرآن این حسر میدهد که « اِنْ كُلِّ مَنْ فِى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ اِلَّا اَتَى الرَّحْمٰنُ عُدًّا » اما فرق است میان سدهای که از روی آفرینش اسم سد کی سرور افتاد ، و میان سدهای که از روی بواحت و لطف این نام بر روی افتاد ، که « اَسْرٰى سِده » ، « و عباد الرَّحْمٰن » ، « فِیْرِ عِبادى » ، « اَنْ عِبادى لیس لك علیهم سلطان » ایسان مقبولان حسرت اند ، و آمان مطرودان قطیعت نه هر که سده است او بواحت لطف است یا در سد مهر است سده بر استی دانی کدام است ؟ او که آراسته اسام و اکرام است ، و در حسرت وصال و مجلس اس شراب مهر ، او را در حرام است

پیر طریقت گفت اَللهی حمال من در سد کی است یانه ربا من بیاد تو کیست ؟ دولت من است که مذکور توام ، و ره در دگر من مرا قیمت چیست ؟ « یا اهل الکتاب لاتعلموا فی دینکم » - علو ایشان در دین آن بود که عبودیت بحای ربوبیت بهادید ، وصفت لاهوت باسوت فرو آوردید ، و ثالث ثلاثه اعتقاد گرفتند

و « وحده لا شريك له » از دست ندادند رب العالمين گفت « لا تقولوا ثلثة أنتهوا
 خيراً لكم إنما الله واحد » سه مگوئيد، اريس سخن ما را گرديد، و ندانيد که
 خدا يکی است، در ذات يکتا، و در صفات بيهمتا، و از عيها خدا، در سمهاش
 حکمت پيدا، در مشاهاش قدرت پيدا، در يکتائيش حقت پيدا، همه عاجزاند و
 او توانا، همه جاهلاند و او دانا، همه درعدادند و او احد، همه معيوسند و او صمد
 « لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفواً احد » « لست يستكف المسيح ان يكون
 عدداً لله » - هر گز در خاطر مريم بيامد که ماطن او حرائه قدرت شود، صدفوار
 آن در پاك نگاه ميداشت تا آن روز که نه حيرليل امين که عواص بحار قدرتست
 فرمان آمد که آن گوهر دولت را از صدف اسرار بيرون گير، و در صحرای وجود
 بر ديدنه اهل آفرينش عرصه کن چون در وجود آمد، قومی در تصرف ايستادند
 که سات می تحم کی رويد؟ و هر ريد می پدر چون بود؟ اين سده بيست، وارسدگی
 ويرا حر سگ بيست، و تقدیر ايشانرا حواب ميدهد که در حرائه قدرت اين چنين
 اعجوبها بديع بيست ۵۲ سده است، حلقه سدي در گوش، به مادر بود او را و به
 پدر، فرشتگان همه سديگاناند، به مادر است ايشانرا به پدر، و عيحي در مهد
 طعوليت اول سخن که گفت حواب ايشان بود که « آتی عبدالله » من سده خدايم،
 مرا از سدي سگ بيست، و شرف من خود حر درسدي بيست رب العالمين
 تحقيق اين را گفت « لست يستكف المسيح ان يكون عدداً لله ولا الملائكة
 المقربون »

آنکه گفت « واما الذين استكفوا و استكروا فيعتبهم عدداً اليماً » - ناش
 تافردا که ايشان که ارسدگی سگ داشتند، و برتری حسند، و ما ربوبيت در کمرها
 و عظمت مبارعت کردند، ايشانرا بر فتراك بيدولتي آن نا کس سديد که ميگفت

«أَنَا رَتَكُمْ الْأَعْلَى»، و ایشانرا سرمگون بدورح اندازند، و ما ایشان کوید
 ماری سگر که ار که ماندستی نار
 برتری هستی و استکبار کردن نه کار دینداران است، و نه راه سدگان سده
 باید که طالب مدلت نفس خویش باشد تا ارحمال دین بر حوردار شود او که پیوسته
 حویای عز نفس خویش باشد عز درگاه دین ار کجا شناسد؟ «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَٰمٍ
 حَيْرًا دَلَّهُ عَلَىٰ ذُلِّ نَفْسِهِ» عمر خطاب را روی دیدند در عهد خلافت که میآمد و
 مشکي آب در گردن افکند گفتند یا امیرالمؤمنین این چه حال است؟ گفت
 این ساعت رسولان روم رسیدند، و نامش گفتند که قیصر روم را از سیاست نام
 تو حواب نماد، و درهمه روم کس بیست که نه عدل و راستی تو ویرا درست شده
 است نفس من بخود نارگرت، خواستم که بدین مشک آب آن نارنامه نفس خود
 فرو شکم آنگه آب در حفره پیرری برد و نارگشت
 سفیان ثوری را عادت بودی که حر در صف آخر نه ایستادی، گفتند
 یا سفیان! نه اولی بر آنست که اختیار صف اول کسی؟ گفت صدر سرای خداوندان
 بود، سد گامرا ناصدر عزت چه کار
 «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَ أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ بُرْءٌ مُبِينٌ» -
 حلال احدیت مت میدهد بر نقطه شریعت که شما را دو چراغ افروختیم یکی در
 دل، یکی در پیش، آنچه در پیش چراغ مت است که عین برهان است، و آنچه در دل
 چراغ ایمانست و نور تاناست حکم مر آن سدهای که میان این دو چراغ روان
 است عربتر اردو کیست که نور اعظم در دلش تانان است! و دیده و روی دوست
 دیده دل او را عیانست، يك نفس ب دوست بدو گیتی ادرافست، يك دیدار از آن
 دوست صد هزار خان رایگانست.

حاج میر مرد تو فرستیم بدین شکر

صد حال نکند آنچه کند بوی وصال

« فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ » الآية - از بنده ایمان و اعتصام بحکم
سد کی، و از رب العزة فصل و رحمت سعت مهریابی آنکه گفت « و یهدیهم الیه
صراطاً مستقیماً » - ایشانرا هدایت و رشد آن دهد که نداند که آنچه یافتند از
مشورت، و آنچه دیدند از کرامت، فصل و رحمت هدای بود، نه بایمان و اعتصام
ایشان و نه قال النبی (ص) « ما منکم من احد یُنجیه عمله » قیل و لا انت یا
رسول الله؟ قال « و لا انا، اِلَّا اَنْ یَتَعَمَّدَی اللّهُ بِرَحْمَتِهِ »

پایان تفسیر سورة نساء

فهرست آیات و سوره

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
٦١	السورة الثانية	سورة آل عمران	
٦٦	السورة الثالثة	آية ١ تا آية ٦	
	آية ٢٦ تا آية ٣٠	١	السورة الاولى (١)
٦٨	السورة الاولى (٧)	٢	السورة الثانية
٧٠	السورة الثانية	٩	السورة الثالثة
٧٩	السورة الثالثة	آية ٧ تا آية ٩	
	آية ٣١ تا آية ٣٤	١٥	السورة الاولى (٢)
٨٤	السورة الاولى (٨)	١٦	السورة الثانية
٨٥	السورة الثانية	٢٣	السورة الثالثة
٩١	السورة الثالثة	آية ١٠ تا آية ١٣	
	آية ٣٥ تا آية ٤١	٢٦	السورة الاولى (٣)
٩٦	السورة الاولى (٩)	٢٧	السورة الثانية
٩٧	السورة الثانية	٣٢	السورة الثالثة
١٠٩	السورة الثالثة	آية ١٤ و ١٥	
	آية ٤٢ تا آية ٥١	٣٣	السورة الاولى (٤)
١١٣	السورة الاولى (١٠)	٣٤	السورة الثانية
١١٥	السورة الثانية	٤٠	السورة الثالثة
١٢٦	السورة الثالثة	آية ١٦ تا آية ٢٠	
	آية ٥٢ تا آية ٥٨	٤٤	السورة الاولى (٥)
١٣٠	السورة الاولى (١١)	٤٥	السورة الثانية
١٣١	السورة الثانية	٥٤	السورة الثالثة
١٣٩	السورة الثالثة	آية ٢١ تا آية ٢٥	
		٦٠	السورة الاولى (٦)

صفحة	عنوان	صفحة	عنوان
	ارآية ٩٦ تاآية ١٠١		ارآية ٥٩ تاآية ٦٤
٢٠٩	الموة الاولى (١٨)	١٤٤	الموة الاولى (١٢)
٢١٠	الموة الثانية	١٤٥	الموة الثانية
٢٢٢	الموة الثالثة	١٥٠	الموة الثالثة
	ارآية ١٠٢ تاآية ١٠٩		ارآية ٦٥ تاآية ٧٢
٢٢٧	الموة الاولى (١٩)	١٥٣	الموة الاولى (١٣)
٢٢٩	الموة الثانية	١٥٥	الموة الثانية
٢٣٧	الموة الثالثة	١٦٣	الموة الثالثة
	ارآية ١١٠ تاآية ١١٦		ارآية ٧٣ تاآية ٧٨
٢٤٢	الموة الاولى (٢٠)	١٦٥	الموة الاولى (١٤)
٢٤٣	الموة الثانية	١٦٧	الموة الثانية
٢٤٩	الموة الثالثة	١٧٣	الموة الثالثة
	ارآية ١١٧ تاآية ١٢٢		ارآية ٧٩ تاآية ٨٤
٢٥٢	الموة الاولى (٢١)	١٧٥	الموة الاولى (١٥)
٢٥٤	الموة الثانية	١٧٧	الموة الثانية
٢٦٠	الموة الثالثة	١٨٥	الموة الثالثة
	ارآية ١٢٣ تاآية ١٣٢		ارآية ٨٥ تاآية ٩١
٢٦٣	الموة الاولى (٢٢)	١٨٨	الموة الاولى (١٦)
٢٦٤	الموة الثانية	١٩٠	الموة الثانية
٢٧١	الموة الثالثة	١٩٦	الموة الثالثة
	ارآية ١٣٣ تاآية ١٣٦		
٢٧٣	الموة الاولى (٢٣)		
٢٧٤	الموة الثانية		
٢٨١	الموة الثالثة		
	ارآية ١٣٧ تاآية ١٤٣		
٢٨٥	الموة الاولى (٢٤)		

الجزء الرابع

ارآية ٩٢ تاآية ٩٥

١٩٨	الموة الاولى (١٧)
١٩٩	الموة الثانية
٢٠٦	الموة الثالثة

صفحة	عنوان	صفحة	عنوان
١٨٩	ارآية ١٨٥ تاآية ١٨٩	٢٨٦	الموة الثانية
٣٦٩	الموة الاولى (٣١)	٢٩١	الموة الثالثة
٣٧٠	الموة الثانية	ارآية ١٤٤ تاآية ١٥٠	
٣٧٦	الموة الثالث	٢٩٣	الموة الاولى (٢٥)
٢٠٠	ارآية ١٩٠ تاآية ٢٠٠	٢٩٥	الموة الثانية
٣٨٠	الموة الاولى (٣٢)	٣٠٣	الموة الثالثة
٣٨٢	الموة الثانية	ارآية ١٥١ تاآية ١٥٥	
٣٩٤	الموة الثالثة	٣٠٦	الموة الاولى (٢٦)
	سورة النساء	٣٠٨	الموة الثانية
	ارآية ١ تاآية ٥	٣١٥	الموة الثالثة
٤٠١	الموة الاولى (١)	ارآية ١٥٦ تاآية ١٥٩	
٤٠٢	الموة الثانية	٣٢٠	الموة الاولى (٢٧)
٤١٥	الموة الثالثة	٣٢١	الموة الثانية
	ارآية ٦ تاآية ٩	٣٢٧	الموة الثالثة
٤١٩	الموة الاولى (٢)	ارآية ١٦٠ تاآية ١٦٨	
٤٢١	الموة الثانية	٣٣٠	الموة الاولى (٢٨)
٤٢٧	الموة الثالثة	٣٣٢	الموة الثانية
	ارآية ١٠ تاآية ١٤	٣٤٠	الموة الثالث
٤٢٩	الموة الاولى (٣)	ارآية ١٦٩ تاآية ١٧٨	
٤٣٢	الموة الثانية	٣٤٢	الموة الاولى (٢٩)
٤٤١	الموة الثالثة	٣٤٤	الموة الثانية
	ارآية ١٥ تاآية ١٨	٣٥٥	الموة الثالثة
٤٤٥	الموة الاولى (٤)	ارآية ١٧٩ تاآية ١٨٤	
٤٤٧	الموة الثانية	٣٥٨	الموة الاولى (٣٠)
٤٥١	الموة الثالثة	٣٦٠	الموة الثانية
		٣٦٦	الموة الثالثة

صفحة	عنوان	صفحة	عنوان
٥٤٦	المومة الثالثة		الجزء الخامس^(١)
	ارآية ٥٨ تاآية ٦٣		ارآية ١٩ تاآية ٢٤
٥٥٠	المومة الاولى (١١)		المومة الاولى (٥)
٥٥٢	المومة الثانية	٤٥٤	
٥٥٩	المومة الثالثة	٤٥٧	المومة الباية
	ارآية ٦٤ تاآية ٧٠	٤٧١	المومة الثالثة
٥٦٥	المومة الاولى (١٢)		ارآية ٢٥ تاآية ٣٠
٥٦٦	المومة الثانية	٤٧٣	المومة الاولى (٦)
٥٧٤	المومة الثالثة	٤٧٥	المومة الثانية
	ارآية ٧١ تاآية ٧٦	٤٨٢	المومة الثالثة
٥٧٦	المومة الاولى (١٣)		ارآية ٣١ تاآية ٣٥
٥٧٨	المومة الثانية	٤٨٥	المومة الاولى (٧)
٥٨٤	المومة الثالثة	٤٨٦	المومة الثانية
	ارآية ٧٧ تاآية ٨١	٤٩٥	المومة الثالثة
٥٨٦	المومة الاولى (١٤)		ارآية ٣٦ تاآية ٤٠
٥٨٨	المومة الثانية	٤٩٨	المومة الاولى (٨)
٥٩٦	المومة الثالثة	٤٩٩	المومة الثانية
	ارآية ٨٢ تاآية ٨٥	٥٠٦	المومة الثالثة
٦٠٢	المومة الاولى (١٥)		ارآية ٤١ تاآية ٤٧
٦٠٣	المومة الباية	٥١١	المومة الاولى (٩)
٦١١	المومة الثالثة	٥١٣	المومة الثانية
	ارآية ٨٦ تاآية ٩١	٥٢٦	المومة الثالثة
٦١٣	المومة الاولى (١٦)		ارآية ٤٨ تاآية ٥٧
٦١٥	المومة الثانية	٥٢٣	المومة الاولى (١٠)
٦٢٣	المومة الثالثة	٥٣٥	المومة الثانية

صفحة	عنوان	صفحة	عنوان
١٣٥	ارآية ١٢٥ تأية ١٣٥	٦٩	ارآية ٩٢ تأية ٩٩
٧٠٧	الموة الاولى (٢٢)	٦٢٨	الموة الاولى (١٧)
٧١٠	الموة الثانية	٦٣١	الموة الثانية
٧٢٢	الموة الثالثة	٦٤٩	الموة الثالثة
١٤٦	ارآية ١٣٦ تأية ١٤٦		
٧٢٧	الموة الاولى (٢٣)	١٠٢	ارآة ١٠٠ تأية ١٠٢
٧٣٠	الموة الثانية	٦٥٢	الموة الاولى (١٨)
٧٣٩	الموة الثالثة	٦٥٤	الموة الثانية
	الجزء السادس^(١)	٦٦٢	الموة الثالثة
		١٠٩	ارآية ١٠٣ تأية ١٠٩
١٥٨	ارآية ١٤٧ تأية ١٥٨	٦٦٤	الموة الاولى (١٩)
٧٤٢	الموة الاولى (٢٤)	٦٦٦	الموة الثانية
٧٤٥	الموة الثانية	٦٧٥	الموة الثالثة
٧٥٧	الموة الثالثة		
		١١٦	ارآة ١١٠ تأية ١١٦
١٦٩	ارآية ١٥٩ تأية ١٦٩	٦٧٩	الموة الاولى (٢٠)
٧٦١	الموة الاولى (٢٥)	٦٨٠	الموة الثانية
٧٦٣	الموة الثانية	٦٩١	الموة الثالثة
٧٧٣	الموة الثالثة		
		١٢٤	ارآية ١١٧ تأية ١٢٤
١٧٦	ارآية ١٧٠ تأية ١٧٦	٦٩٥	الموة الاولى (٢١)
٧٧٦	الموة الاولى (٢٦)	٦٩٧	الموة الثانية
٧٧٨	الموة الثانية	٧٠٤	الموة الثالثة
٧٨٨	الموة الثالثة		
٧٩٢	يامان معلد دوم		

فهرست مطالب و تفسیر و تاویل و شرح آیات^(۱)

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۱۲	تاویل « معذراً لما بین یدیه »	۱	ترجمه آیات ۱ تا ۶
۱۲	تاویل « ان الدن کمرودا مآنات الله »		تعداد آیات و کلمات و حروف سوره
۱۲	تاویل « ان الله لایعصی علیه شیء »	۲	آل عمران
۱۳	شرح آیه « هوالدی بصورکم »	۲	سب برول سوره آل عمران
۱۳	بیان رؤت خدا		شرح « سم الله الرحمن الرحیم » و بیان
	بیان آفرش اسان و مریت وی مر	۳	اهمیت آن
۱۴	حانوران	۴	تفسیر « الم »
	***	۵	تفسیر آیه « الله لا اله الا هو »
۱۵	ترجمه آیات ۷ تا ۹	۵	تفسیر « الحی الیموم »
	تفسیر آیه « هوالدی امرل علیک »	۶	تفسیر آیه « مرل علیک الکتاب بالحق »
۱۶	الکتاب		تفسیر آیه « و امرن النوره و الایمیل
۱۷	تفسیر « و آخر متشابهاً »	۷	من قتل
۱۷	دان مشابهاً		تفسیر آیه « ان الله لایعصی علیه شیء »
۱۹	تفسیر « فأما الدن می فلو بهم دبع »		تفسیر آیه « هوالدی بصورکم
	مان معنی تاویل ، و فرق میان تاویل	۸	فی الارحام
۲۰	و تفسیر	۸	بیان بهی اذ بصویر
۲۱	تفسیر « و الراسخون فی العلم »		***
۲۱	تفسیر آیه « رسا لاترغ قلوبا »	۹	شرح و تاویل « سم الله الرحمن الرحیم »
۲۲	تفسیر « وهب لباسن لدنک رحمه »	۱۰	تاویل « الم ، الله لا اله الا هو »
۲۳	تفسیر آیه « رسا انک جامع الناس »	۱۱	تاویل « مرل علیک الکتاب »

۱ - در این فهرست هر جا پس از کلمه تفسیر ، کلمه « آیه » آمده آمار آن است و همة آیات سر ذکر شده است ۱ برای خوانندگان راهنمای خوبی باشد

صفحة	عنوان	صفحة	عنوان
	تفسير «و الاسام و العرث ذلك	٢٣	تأويل «هو الذي ارسل عليك الكتاب
٣٧	متاع الحياة الدنيا «	٢٣	شرح « هو «
	تفسير آية « قل اؤسكم سعي	٢٤	تأويل « منه آيات محكمات «
٣٨	من ذلكم «	٢٥	شرح و تأويل «رسالاترع قلوبا
٣٨	بيان ما دل تقوى	٢٥	سعي يري اذ ييران طرقت
	تفسير « حات تعري من تحتها	٢٥	تأويل « رسا امك جامع الناس «
٣٩	الانهار . «	***	
٤٠	تفسير « والله سعي بالصاد «	٢٧	ترجمة آيات ١٠ تا ١٣
	***		تفسير آية « ان الذين كفروا لن
	شرح و تأويل « رس للناس حب	٢٧	تعي عهم «
٤٠	الشهوات «		تفسير آية « كذاب آل فرعون
٤١	سعي حواحه عداقه اصابى	٢٧	والذين من قلوبهم «
	تأويل « قل اؤسكم سعي من		تفسير آية « قل للذين كفروا
٤٢	ذلكم «	٢٨	ستعلمون «
	***		تفسير آية « قد كان لهم آية في
٤٥	ترجمة آيات ١٦ تا ٢٠	٣٠	فيين القتا «
	تفسير آية « الذين يقولون رسا	٣٠	سان حكة بدر
٤٥	اما آما فاعمر لنا «		تفسير « برونهم منسليم راي الامين «
٤٦	سان معي سعي	٣١	تفسير « والله يؤيد نصره من شاه «
	تفسير آية « الصابرين والصادقين	***	
٤٦	بيان كيفية استعمار		شرح و تأويل « ان الذين كفروا لن
	تفسير آية « شهد الله انه لا اله الا	٣٢	تعي عهم «
٤٩	هو «	***	
٤٩	سان صيبت آية « شهد الله «	٣٣	ترجمة آيات ١٤ و ١٥
٥٠	بيان معنى شهادت		تفسير آية « رس للناس حب
٥١	تفسير « قائما بالسط «	٣٤	الشهوات من النساء والنس «
			تفسير « و القاطر البعطرة من
		٣٦	الذهب والفضة «

صفحة	عنوان	صفحة	عنوان
	تفسير آية > ألم ير إلى الدس	٥١	بيان معنى قسط
٦٣	أوتوا بصا من الكتاب <	٥٢	تفسير آية > ان الدين عند الله الاسلام <
	تفسير آية > ذلك ما بهم قالوا ل		تفسير > و ما احتلف الدس أوتوا
٦٤	تسأل النار <	٥٣	الكتاب <
	تفسير آية > فكيف اذا جمعاهم		تفسير آية > فان حاووك فقل
٦٥	لوم <	٥٣	اسلمت وحيي الله <
٦٥	سان معنى > لا ريب فيه <	٥٤	تفسير > و قل للدين أوتوا الكتاب <
	تفسير > و وبيت كل نفس ما		***
٦٦	كسب <		تأويل > الدين يقولون رسا اسا
	***		آما فاعرنا <
	تأويل > ان الدين يكفرون بآيات	٥٤	
٦٦	الله <	٥٥	تأويل > وقفا عند النار <
	تأويل > فكيف اذا جمعاهم لوم <		تأويل > الصابرين والصادقين
٦٧		٥٦	و القانتين <
			تأويل > و المصدقين و المستعصرين
٦٨	مرجه آيات ٢٦ ما ٣٠	٥٧	بالاسفار <
	سان فصليت آية > قل اللهم مالك	٥٧	سعي حواحه عبدالله اصارى
	الملك	٥٨	تأويل > شهد الله انه لا اله الا هو <
٧٠	سب برول آية > قل اللهم <		شرح و تأويل > و الملائكة و
	عسر آية > قل اللهم مالك	٥٨	اولوا العلم <
	الملك <		شرح و تأويل > ان الدين عند
٧٢		٥٩	الاسلام <

٧٣	عسر > بوتى الملك من شاه <	٦٠	ترجه آيات ٢١ تا ٢٥
٧٤	عسر > تعر من تشاء و تدل <	٦١	تفسير آية > ان الدين يكفرون <
٧٥	عسر > ذلك الحبر		تفسير آية > اولئك الذين حطت
٧٥	عسر آية > يولج الدين في اهار	٦٢	اعمالهم <

صفحة	عنوان	صفحة	عنوان
٨٥	تفسير آية « قل ان كنتم تحبون الله »	٧٥	تفسير « و تخرج الي من البيت »
٨٧	تفسير آية « قل اطيعوا الله »	٧٦	تفسير آية « لا يتحد المؤمنون »
٨٧	تفسير آية « قل اطيعوا الله »	٧٦	الكافرين اولياء »
٨٨	و الرسول »	٧٦	تفسير « الا ان تتقوا منهم فقاء »
٨٨	تفسير آية « ان الله اصطفى آدم »	٧٧	بيان تقية و حواد آن
٨٩	سان مسمى عاليه	٧٧	تفسير آية « قل ان تعصوا ما مني »
٩٠	تفسير آية « درية بعضها من »	٧٨	صدوركم »
٩٠	بعضى »	٧٨	تفسير آية « يوم تعد كل نفس ما »
***		٧٩	عملت »
٩١	تأويل « قل ان كنتم تحبون الله »	***	
٩٣	بيان حسم و تفرقت برمان اهل	٧٩	شرح و تأويل « قل اللهم مالك »
٩٤	طريقه	٧٩	الملك »
٩٤	تأويل « يحكمكم الله »	٨٠	تأويل « تؤتى الملك من تشاء »
٩٤	بيان معصية خدا و مادل آن	٨١	حكايات حال ابو بكر و راق
٩٥	سحن حواحه عداقة اصابى	٨١	تأويل « و تسرع الملك من تشاء »
***		٨٢	تأويل « تولج الليل فى السهار »
٩٧	ترجمة آيات ٣٥ تا ٤١	٨٢	تأويل « و تخرج الي من البيت »
٩٧	تفسير آية « اد مالت امرأه عمران »	تأويل « لا سجد المؤمنون الكافرين »	
٩٨	تفسير « رب ابنى يدرت لك ما »	٨٣	اولياء
٩٨	فى عطى »	٨٣	سان فصلت دوستى خدا
٩٩	تفسير آية « لما وصفتها قالت »	٨٤	تأويل « والله روف بالعباد »
٩٩	رب »	***	
١٠٠	تفسير آية « ثقفلها ربها »	٨٥	ترجمة آيات ٣١ تا ٣٤
		٨٥	سان مس برول آية « قل ان كنتم »
			يحبون الله »

صفحة	عنوان	صفحة	عنوان
١١٦	تفسير آية « يا مريم اقنتي لربك »	١٠١	تفسير « كلما دخل عليها زكريا المحراب »
١١٧	تفسير آية « ذلك من اسماء العيب »	١٠٣	تفسير آية « ها لك دعا زكريا ربه »
١١٧	تفسير « اد يلقون اقلامهم »	١٠٣	تفسير آية « مآدته الملايكة »
١١٧	بيان روا بودن قرعه	١٠٤	بيان وجه تسمية يحيى
	تفسير آية « اد قالت الملايكة يا مريم ان الله يشرك »	١٠٤	تفسير آية « مصداقا مكللة من الله »
١١٨	بيان وجه تسمية مسيح	١٠٥	تفسير آية « قال رب اني يكون تفسير آية « قال رب احمل لى آية »
١١٨	تفسير آية « و يكلم الناس فى الهدى »	١٠٦	تفسير « وادكر ربك كثيرا »
١٢٠	تفسير آية « قالت رب اني يكون لى ولد »	١٠٦	تأويل « اد قالت امرأة عمران »
١٢٠	تفسير « ها انا قول له كى فيكون »	١٠٩	بيان معنى محرر در ذوق ارباب معرفت
١٢١	تفسير آية « ورسولا الى سى اسرائيل »	١٠٩	معنى حواحه عبدالله انصارى
١٢٢	تفسير « اى اخلق لكم من الطين »	١١	شرح « اد قالت امرأة عمران »
١٢٢	تفسير « و امرى الاكبر »	١١٢	تأويل « قال رب احمل لى آية »
١٢٣	والا لارض »		شرح و تأويل « وادكر ربك كثيرا »
١٢٤	تفسير « وأخى المولى نادى الله »	١١٣	معنى حواحه عبدالله انصارى
١٢٥	تفسير « واستكم بما تأكلون »	١١٣	ترجمة آيات ٤٢ تا ٥١
	تفسير آية « و مصداقا لبا بين بنى »	١١٥	تفسير آية « واد قالت الملايكة يا مريم ان الله اصطفيك »
١٢٥	تفسير « و لاحل لكم سعى الندى حرم »		
١٢٦			

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۱۳۸	تصیر « و الله لا يحب الظالمين »	۱۲۶	تصیر آیه « ان الله رمى ورمکم »
۱۳۸	تصیر آیه « ذلك نلقوه عليك »	***	
***			تأویل « و اد قالت الملائكة
	تأویل « فلما احس عيسى منهم	۱۲۶	یا مريم »
۱۳۹	الکفر »	۱۲۷	سعی نوربه سطلامی
۱۴۰	شرح و تأویل « و مکروا مکراً »	۱۲۹	بیان سکه ای عربی
	تأویل « اد قال الله ما عيسى امی	۱۲۹	بیان لعلیه ای
۱۴۱	متوفیک »	***	
***			ترجمه آیات ۵۲ تا ۵۸
۱۴۵	ترجمه آیات ۵۹ تا ۶۴		تصیر آیه « فلما احس عيسى
	بسر آیه « ان مثل عسى	۱۳۱	مهم الکفر »
۱۴۵	عدالله کتیل آدم »		تصیر « قال العواریون نحن
	سان سب مروی آیه « ان مثل	۱۳۲	اصار الله »
۱۴۵	عيسى »	۱۳۲	شرح حواریون
۱۴۶	بسر آیه « الحق من ربك »		تصیر آیه « رسا آما سا ابرك
۱۴۶	تصیر « ولا یكن من المذنبين »	۱۳۴	تصیر آیه « و مکروا مکراً »
	تفسیر آیه (ماله) « من حاکک	۱۳۴	تصیر « و مکرافه »
۱۴۶	فه »		تصیر آیه « اد قال الله یا عيسى امی
۱۴۷	تصیر « قل تعالوا بدع اساما »	۱۳۹	متوفیک »
	تصیر آیه « ان هذا لهو القصص		تصیر « و مطهرک من الذین کفروا »
۱۴۷	الحق »	۱۳۷	تصیر « و حائل الذین اذ هوک »
۱۴۸	تصیر آیه « فان تولوا فان الله »		تصیر « ثم الى مرجعکم فأحكم »
	تصیر آیه « قل یا اهل الکتاب	۱۳۸	تصیر آیه « فاما الذین کفروا »
۱۴۸	عالموا الى کلمه سواء »		تصیر آیه « و اما الذین آمنوا »
۱۴۹	تصیر « ولا مشرک به شیئا »	۱۳۸	تصیر « فاصبرهم احورهم »
	تصیر « ولا تتحد بعضا بعضا		
۱۴۹	اربا »		

صفحة	عنوان	صفحة	عنوان
	تفسير آية > يا اهل الكتاب لم تكفرون <	١٤٩	تفسير > ما ن تولوا قولوا اشهدوا <
١٦١	تفسير آية > يا اهل الكتاب لم تلبسون الحق <		***
١٦١	تفسير > واتم تعلمون <	١٥٠	شرح و تأويل > ان مثل عيسى صداقه كمثل آدم <
١٦١	تفسير آية > وقالت طائفة من اهل الكتاب <	١٥١	شرح و تأويل > الحق من ربك فلا تكن <
١٦٢	تفسير > لعلهم يرجعون <	١٥١	شرح و تأويل > من حاككم فيه <
١٦٢	شرح و تأويل > يا اهل الكتاب لم تعادون <	١٥٢	شرح و تأويل > ان هذا لهو القصص <
١٦٣	شرح و تأويل > ما كان ابراهيم يهوديا <	١٥٣	تأويل > قل يا اهل الكتاب تعالوا الى كلمة <
١٦٤	ترجمة آيات ٦٥ تا ٧٢		***
	تفسير آية > يا اهل الكتاب لم تحابون في ابراهيم <	١٥٥	تفسير آية > ها اسم هؤلاء حاحتم <
	تفسير آية > لا يؤمنوا الا بسبع دلائل <	١٥٥	تفسير > فلم يعادون فيما ليس لكم به علم <
١٦٧	تفسير > او يعادكم عند ربكم <	١٥٦	تفسير آية > ما كان ابراهيم يهوديا <
١٦٨	تفسير آية > يد من رحمة من شاء <	١٥٦	تفسير > و ما كان من الشركيين <
١٦٨	تفسير > واقفة دوال فعل العليم <	١٥٦	تفسير آية > ان اولي الناس مابراهيم <
	تفسير آية > و من اهل الكتاب من ان تأمه <	١٥٦	بيان قصة مباحران حشه و عياشي <
١٦٩	تفسير > و منهم من ان تأمه بدينار <	١٦٠	شرح > ان اولي الناس مابراهيم <
١٦٩	تفسير آية > بلى من اوفى بهذه <	١٦٠	تفسير > واقفة ولي المؤمنين <
١٧٠	تفسير آية > ان الذين مشروا سعادته <		تفسير آية > وقت طائفة من اهل الكتاب <
١٧١	سعادته <	١٦٠	

عنوان	صفحة	عنوان	صفحة
تفسير « ولا یرکبهم »	۱۷۲	تفسير « فاشهدوا و انا معکم من الشاهدين »	۱۸۱
تفسير آية « و ان منهم لمرقا یلون السهم »	۱۷۲	تفسير آية « من تولی بعدک »	۱۸۱
تفسير « و قولون علی الله الکذب »	۱۷۳	تفسير آية « اصیر دین الله یمون »	۱۸۲
***		تفسير « و له اسلم من فی السموات »	۱۸۲
تأویل « و لا تؤموا الا لی تسع دیکم »	۱۷۳	بیان معنی اسلام	۱۸۲
سعی شلی	۱۷۴	مان ایسکه اسان و اسلام بهکام	
***		معاينة عذاب سود میبششد	۱۸۳
ترجمة آیات ۷۹ تا ۸۴	۱۷۵	تفسير آية « قل آمان الله و ما یرل »	۱۸۳
تفسير آية « ما کان لشر ان یؤتیه الله »	۱۷۵	***	
تفسير « ثم یقول للباس کونوا عادی »	۱۷۷	شرح و تأویل « ما کان لشر ان یؤتیه الله »	۱۸۵
تفسير « ما کتم نملون الکتاب »	۱۷۸	بیان معنی رمایان	۱۸۵
تفسير « و ما کدم تدرسون »	۱۷۸	شرح و تأویل « و اد احد الله میثاق »	۱۸۷
سر دس عالم عر عامل	۱۷۹	***	
تفسير آية « و لا یأمرکم ان تعدوا الملائکة »	۱۷۹	ترجمة آیات ۸۵ تا ۹۱	۱۸۸
تفسير « یا مرمکم بالکفر »	۱۸۰	تفسير آية « و من متع غیر الاسلام دسا »	۱۹۰
تفسير آية « و اد احد الله میثاق السی »	۱۸۰	مان قصه رمدس عمرو عیل	۱۹۰
تفسير « لیا آتیکم من کتاب و حکمة »	۱۸۰	تفسير آية « کیف یندی الله دوما »	۱۹۱
تفسير « ثم حاکم رسول »	۱۸۱	بیان حکم مرید	۱۹۱
تفسير « قال ءامرتم و احدتم علی دکم اصری »	۱۸۱	تفسير « و اقله لا یندی القوم الطالین »	۱۹۲
		بیان اسماء هدات	۱۹۲
		تفسير آية « اولئک حراؤهم ان علیهم لعنة الله »	۱۹۳
		تفسير آية « حال دس منها لا یجف »	۱۹۴
		تفسير آية « الا الدس تاوا من بعد ذلك »	۱۹۴

صفحة	عنوان	صفحة	عنوان
٢٠٩	ترجمة آيات ٩٦ تا ١٠١		تفسير آية « ان الذين كفروا سد
	تفسير آية « ان اول بيت وضع	١٩٥	ايابهم »
٢١٠	للناس »	١٩٥	تفسير آية « ان الذين كفروا وماتوا »
٢١١	فصل في فضائل مكة	***	
٢١٤	تفسير « للذي سكة مباركا »		شرح و تأويل « و من يتبع غير
	تفسير آية « فه آيات سات مقام	١٩٦	الاسلام دينا »
٢١٥	ابراهيم »	١٩٧	بيان معنى اسلام وشرح آن
٢١٥	بيان قصة مقام ابراهيم	١٩٧	تأويل « الا الذين تابوا »
٢١٧	تفسير « و من دخله كان آمنا »	١٩٨	تأويل « ان الذين كفروا سد ايابهم
	تفسير « و لله على الناس حج	***	
٢١٧	البيت »	١٩٨	ترجمة آيات ٩٢ تا ٩٥
٢١٧	شرايط وحوث حج		تفسير آية « لن تالوا الر حتى
٢١٨	بيان استطاعت	١٩٩	تعقوا »
٢١٩	تفسير « و من كفر فان الله غي »	١٩٩	داستانهاى اذ ايشار واهاق صحابة
	تفسير آية « قل يا اهل الكتاب لم	٢٠١	بمعنى
٢٢٠	تكفرون »	٢٠١	شرح معانى مر
	تفسير آية « قل يا اهل الكتاب لم	٢٠٢	تفسير آية « كل الطعام كان حلا »
٢٢٠	تفكرون »		تفسير آية « من اعترى على الله
	تفسير آية « قل يا اهل الكتاب لم	٢٠٤	الكتب »
٢٢٠	تفكرون »	٢٠٥	تفسير آية « قل صدق الله »
٢٢١	بيان معنى شهادت	٢٠٦	تفسير « فاتبعوا ملة ابراهيم »
	تفسير آية « يا ايها الذين آمنوا	***	
٢٢١	ان تطيعوا »	٢٠٦	تأويل « لن تالوا الر حتى تعقوا
	تفسير آية « و كيف تكفرون واسم	٢٠٧	بيان مراتب اعناق وصيلت آن
٢٢٢	تتلى »		شرح و تأويل « كل الطعام كان
٢٢٢	تفسير « و من اعتصم بالله فله هدى	٢٠٨	حلا »

صفحة	عنوان	صفحة	عنوان
	تفسير آية > و اما الدين ايضت		شرح و تأويل > ان اول بيت
٢٣٦	وحوهم <	٢٢٢	وصح <
٢٣٦	تفسير آية > تلك آيات الله تتلوها <	٢٢٣	تأويل > فيه آيات بينات <
٢٣٧	تفسير > وما الله يريد ظلماً للعالمين <	٢٢٥	شرح > و الله على الناس حليم
	تفسير آية > و الله ما في السموات	***	***
٢٣٧	و ما في الارض <	٢٢٧	ترجمة آيات ١٠٢ تا ١٠٩
	***		تفسير آية > ما ابا الذين آمنوا
	شرح و تأويل > ما ابا الذين	٢٢٩	اتقوا الله <
٢٣٧	آمنوا اتقوا الله <	٢٣٠	تفسير > حق ثقاته <
٢٣٨	بيان اقسام تقوى		تفسير > و لا تموتن الا و اثم
	شرح و تأويل > و اعصوا بحل الله	٢٣٠	مسلون <
٢٣٨	جميعاً <		تفسير آية > و اعصوا بحل الله
٢٣٩	شرح و تأويل > و لا تفرقوا <	٢٣٠	حيباً <
	تأويل > و لا تكونوا كالدس	٢٣١	تفسير > و لا تفرقوا <
٢٤١	تفرقوا <	٢٣٢	تفسير > و ادكروا نعمت الله عليكم <
	***		تفسير > و كنتم على شفا حرة
٢٤٢	ترجمة آيات ١١٠ تا ١١٦	٢٣٣	من النار <
٢٤٣	تفسير آية > كسم خير امة اخرجت		تفسير آية > و لتكن منكم امة
	تفسير > بأمر من المعروف	٢٣٣	يدعون الى الخير <
٢٤٥	وتموهن عن السكر <		بيان امر معروف و نهى اذمكر
٢٤٥	تفسير > ولو آمن اهل الكتاب <	٢٣٣	تفسير آية > و لا تكونوا كالذين
٢٤٦	تفسير آية > لن هروكم الا انى <		تفرقوا <
٢٤٦	تفسير آية > صرت عليهم الدلة <	٢٣٥	تفسير آية > يوم تسعن وحوه <
٢٤٧	تفسير > الا بحل من الله <		تفسير > فأما الذين اسودت
٢٤٧	تفسير > و صرت عليهم السكة <		وحوهم <
٢٤٧	تفسير آية > ليسوا سواء <	٢٣٦	

صفحة	عنوان	صفحة	عنوان
	تفسير > و اذا حاوا عمروا عليكم		تفسير > من اهل الكتاب امة
٢٥٧	الانامل <	٢٤٧	قائمة <
٢٥٧	تفسير > ان الله عليم بذات الصدور	٢٤٨	تفسير > يلون آيات الله <
	تفسير آية > ان تسيكم حسنة		تفسير آية > يؤمنون بالله واليوم
٢٥٧	تسؤهم <	٢٤٨	الاجر <
٢٥٨	تفسير > ان الله بما تعملون محيط		تفسير آية > و ما يعملوا من خير
٢٥٨	تفسير آية > واد دعوت من اهلك <	٢٤٨	على يكفروه <
٢٥٨	بيان حكا احد		تفسير آية > ان الذين كفروا الى
	تفسير آية > اد هب طاعتان ان	٢٤٩	تعي <
٢٥٩	تثلا <		شرح و تأويل > كنتم حرا امة
	١٦٥		احدات <
	تأويل > مثل ما سمعون في	٢٤٩	تأويل > تأمرون بالعروف <
٢٦٠	هذه الدعوة <	٢٥١	١٦٥
	شرح و تأويل > يا ايها الذين آمنوا		ترجمه آيات ١١٧ تا ١٢٢
٢٦١	لا، حسوا <	٢٥٢	تفسير آية > مثل ما سمعون في
٢٦١	ان چهار عامل كه موجب فساد است		هذه الدعوة <
٢٦٢	تأويل > ها انتم اولاء تعوبهم <	٢٥٤	تفسير > طلبوا انفسهم <
	١٦٦	٢٥٤	تفسير آية > يا ايها الذين آمنوا
٢٦٣	ترجمه آيات ١٢٣ تا ١٣٢		لا تتحدوا بظلمه <
٢٦٤	مصر آية > ولعد مصركم الله بدر	٢٥٥	تفسير > لا يالوكم حالا <
٢٦٥	تفسير > ما تقول الله لمكم تسكرون <	٢٥٥	تفسير > قد سا لكم الامانات <
٢٦٦	تفسير آية > اد قول المؤمن <	٢٥٥	تفسير آية > ها انتم اولاء تعوبهم
٢٦٦	تفسير > مزلن <	٢٥٦	تفسير > ولا تحبونكم <
	تفسير آية > ناي ان تصروا	٢٥٦	تفسير > و يؤمنون بالكتاب كله
٢٦٧	وتعوا	٢٥٦	تفسير > و اذا لعوكم فالوا آما <
٢٦٧	تفسير > مؤمنين <		

صفحة	عنوان	صفحة	عنوان
٢٧٦	تفسير « والكاطين البيط »	٢٦٧	تفسير آية « وما حمله الله الاشرى لكم »
٢٧٧	تفسير « والعافين من الناس »	٢٦٨	تفسير آية « ليقطع طرفا من الدن كهموا »
٢٧٧	تفسير « والله يحب المحسنين »	٢٦٨	تفسير آية « ليس لك من الامر شيء »
٢٧٧	تفسير آية « والذين اذا فعلوا فاحشة »	٢٦٨	تفسير آية « والله ما في السموات و ما في الارض »
٢٧٧	ما حشة »	٢٧٠	تفسير آية « يا ايها الذين آمنوا لا تأكلوا الرما »
٢٧٩	سان اقسام ظلم	٢٧٠	تفسير آية « واتقوا النار التي أعدت »
٢٧٩	تفسير « ذكرنا الله فاستمعوا »	٢٧١	تفسير آية « وأطيعوا الله والرسول »
٢٧٩	تفسير « ومن يعمر الدواب الا الله »	٢٧١	تأويل « ولقد مصركم الله سفر »
٢٨٠	تفسير « وهم يعلمون »	٢٧١	سعى حواحه عند الله اصابى
٢٨٠	تفسير آية « أولئك حراؤهم معرفة »	٢٧٢	شرح و تأويل « اد قول للمؤمنين الى ربكم »
٢٨١	تأويل « و سارعوا الى معرفة »	٢٧٣	شرح و تأويل « يا ايها الذين آمنوا لا تأكلوا الرما »
٢٨٢	شرح و تأويل « الدن يعقون في السراء »	٢٧٣	ترجمة آيات ١٣٣ تا ١٤٣
٢٨٣	شرح « والكاطين البيط »	٢٧٤	تفسير آية « و سارعوا الى معرفة من ربكم »
٢٨٣	شرح « والعافين من الناس » وبيان معنى صعو	٢٧٥	تفسير « و حه عرصها السموات »
٢٨٤	شرح « والذين اذا صلوا فاحشة »	٢٧٦	تفسير « أعدت للمعين »
٢٨٤	شرح « ذكرنا الله »	٢٧٦	تفسير آية « الدن يعقون في السراء »
٢٨٥	ترجمة آيات ١٣٧ تا ١٤٣		
٢٨٦	تفسير آية « قنحلت من قبلكم سنس »		
٢٨٦	تفسير « مسروا من الارض »		
٢٨٧	تفسير آية « هذا بيان للناس »		
٢٨٧	تفسير آية « ولا تهوا ولا تعربوا »		

صفحة	عنوان	صفحة	عنوان
	تفسير آية > و ما كان لمن ان		تفسير آية > ان يسكنكم قرح
٣٠٠	تموت <	٢٨٨	قد مس القوم قرح مثله <
٣٠١	تفسير > ومن مرد ثواب الدنيا <	٢٨٩	تفسير > و تلك الايام بداولها <
٣٠١	تفسير > ومن مرد ثواب الاخرة <	٢٨٩	تفسير > و ليعلم الله الذي آمنوا <
	تفسير آية > و كأن من سى قاتل	٢٨٩	تفسير > و يتحد معكم شهداء <
٣٠١	معه ربيون كثير <		تفسير آية > و ليعص الله الدس
٣٠٢	بيان معنى > ربي <	٢٩٠	آمنوا <
٣٠٢	تفسير > فما وهوا لما اصابهم <		تفسير آية > ام حسنت ان
٣٠٢	تفسير > و ما استكبروا <	٢٩٠	تدخلوا الجنة <
	تفسير آية > و ما كان قولهم الا ان	٢٩٠	تفسير آية > و لقد كنتم تصون الموت <
٣٠٢	قالوا راسا اعزلنا <	٢٩٠	تفسير > و اتم تطرون <
	تفسير > و احمرنا على العوم		~~~~~
٣٠٢	الكافرين <	٢٩١	تأويل > قدحلت من قلبكم سر <
٣٠٢	تفسير آية > فأنهم الله ثواب الدنيا <	٢٩٢	شرح و تأويل > هذا ما للباس <
	تفسير آية > يا ايها الدس آمنوا	٢٩٣	تأويل > ولا تهوا ولا تعربوا <
٣٠٣	ان تطيعوا <		سعى يبر طريق حواحه عدائه
٣٠٣	تفسير آية > بل الله وايكم <	٢٩٣	اصارى
			~~~~~
٣٠٣	شرح و تأويل > و ما معبد الا رسول	٢٩٣	ترجمة آيات ١٤٤ تا ١٥٠
٣٠٤	شرح و تأويل > امان مات او قتل		تفسير آية > و ما معبد الا رسول <
	شرح و تأويل > و ما كان لمن	٢٩٥	و بيان سب رسول آن
٣٠٥	ان تموت <	٢٩٥	شرح حرك احد
٣٠٥	شرح > فأتاهم الله ثواب الدنيا <	٢٩٧	شرح محمد و احمد دو نام پيغمبر
٣٠٦	تأويل > والله حب المعص	٢٩٨	تفسير > قدحلت من قلبه الرسل <
		٢٩٨	تفسير > امان مات او قتل <
٣٠٦	ترجمة آيات ١٥١ تا ١٥٥	٢٩٩	تفسير > و من يقلب على عقبيه <
		٢٩٩	تفسير > و يحري الله الشاكر من

صفحة	عنوان	صفحة	عنوان
٣١٩	تأويل > مسكم من يريد الدنيا و مسكم من يريد الآخرة <	٣٠٨	تفسير آية > سلقى في قلوب الذين كفروا الرعب <
٣١٩	سعي دوالون مصري در ابن باب	٣٠٨	تفسير > ما اشر كوا بالله ما لم يرسل <
٣٢٠	سعي يبر طرقت حواحه عبد الله اصابى ***	٣٠٩	تفسير آية > ولقد صدقكم الله وعده تفسير > اد تصوبهم ياديه <
٣٢٠	ترحة آيات ١٥٦ تا ١٥٩	٣٠٩	تفسير > حتى اذا مثلتم <
٣٢١	تفسير آية > ما اباها الدين آمولا تكونوا كالدين كفروا <	٣١٠	تفسير > و هبتم من عندنا انكم تفسير > مسكم من يريد الدنيا <
٣٢٢	تفسير > ليصل الله ذلك حرة <	٣١٠	تفسير > ثم صرفكم عنهم <
٣٢٢	تفسير آية > ولئن مثلتم في مثل الله بان مرگ شهبان و مرگ عارمان	٣١٠	تفسير > ولقد عفا عنكم <
٣٢٣	تفسير آية > ولئن مم اوة لثم <	٣١٠	تفسير آية > اد تصعدون و لا تلون تفسير > فأتاكم بما هم <
٣٢٤	تفسير آية > مما راحة من الله لب تفسير > ولو كنت فطا عيطا القلب <	٣١١	تفسير آية > ثم ارسل عليكم من عدا لهم <
٣٢٤	تفسير > فاعب عنهم و شاورهم في الامر <	٣١٢	تفسير > بطون بالله غير العق تفسير > يقولون هل لنا من الامر شيء <
٣٢٥	تفسير > فاداء عرمت موكل على الله سعي سهل ستري در توكل و كسب	٣١٢	تفسير > يعصون في اعصم <
٣٢٦	***	٣١٣	تفسير > و لسلي الله ما في صدوركم تفسير آية > ان الذين تولوا مسكم ***
٣٢٧	شرح و تأويل > ما اباها الدين آمولا لا تكونوا كالدين كفروا <	٣١٤	شرح و تأويل > سلقى في قلوب الذين كفروا الرعب <
٣٢٨	شرح و تأويل > مما راحه من الله تأويل > ولو كنت فطا عيطا القلب	٣١٥	بيان قصة بوحهل و مرد تعي
٣٢٨	تأويل > فاعب عنهم و استعمر <		
٣٢٩	بيان جمع و تفرقت		
٣٢٩	شرح و تأويل > فاداء عرمت توكل <		

صفحة	عنوان	صفحة	عنوان
	تأویل > ان صبرکم الله فلا غالب لکم <	۳۲۹	بيان اقسام حرم
۳۴۰	تأویل > و ان يبعد لکم من ذا الذي يصبرکم <	۳۳۰	بيان مراتب توکل
	داستان یکی از پیران طریقت	***	
۳۴۰	ترجمه آیات ۱۶۸ تا ۱۶۹	۳۳۰	ترجمه آیات ۱۶۸ تا ۱۶۹
۳۴۱	تفسیر آیه > و لا تعس الدین قتلوا <		تفسیر آیه > ان صبرکم الله فلا غالب لکم <
	هیر > بل احياء عند ربهم مردفون <	۳۳۲	تفسیر آیه > و ما کان لسی ان یعل
۳۴۶	تفسیر آیه > مرحون ما آتیهم الله <	۳۳۳	تفسیر > و من یمل یأت ما عل <
۳۴۷	تفسیر آیه > یتشرون سعة من الله <	۳۳۴	تفسیر > ثم توفی کل نفس ما کست
	تفسیر > و ان الله لا یضیع امر المؤمنین <	۳۳۵	تفسیر آیه > اذین اتبع رسول الله
۳۴۷	تفسیر آیه > و ما اصابکم يوم النقی		کس ما سخط من الله <
۳۴۷	تفسیر آیه > و ما اصابکم يوم النقی	۳۳۶	تفسیر آیه > هم درجات عند الله <
۳۴۸	تفسیر آیه > و ما اصابکم يوم النقی		تفسیر آیه > لعد من الله علی المؤمنین
۳۴۹	تفسیر آیه > و ما اصابکم يوم النقی	۳۳۷	اد بعث فیهم رسولا <
۳۴۹	تفسیر آیه > و ما اصابکم يوم النقی		تفسیر آیه > و لو اصابکم مصیبة
۳۵۰	تفسیر آیه > و ما اصابکم يوم النقی	۳۳۸	قد اصتم <
۳۵۱	تفسیر آیه > و ما اصابکم يوم النقی		تفسیر آیه > و ما اصابکم يوم النقی
	تفسیر آیه > و ما اصابکم يوم النقی	۳۳۹	الجمعان <
۳۵۲	تفسیر آیه > و ما اصابکم يوم النقی		تفسیر آیه > و لحلم الدین ما قوا
۳۵۲	تفسیر آیه > و ما اصابکم يوم النقی	۳۳۹	تفسیر > و قیل لهم تعالوا ماتلوا <
۳۵۳	تفسیر آیه > و ما اصابکم يوم النقی		تفسیر > قالوا لو علم قتالا
	تفسیر آیه > و ما اصابکم يوم النقی	۳۴۰	لتصاکنم <
	تفسیر آیه > و ما اصابکم يوم النقی		تفسیر > یقولون ما هو اهلهم مالیس
	تفسیر آیه > و ما اصابکم يوم النقی	۳۴۰	ی قلوبهم <
	تفسیر آیه > و ما اصابکم يوم النقی		تفسیر آیه > الدیر قالوا لا هو اهلهم
	تفسیر آیه > و ما اصابکم يوم النقی	۳۴۰	قتلوا <
	تفسیر آیه > و ما اصابکم يوم النقی	***	

صفحة	عنوان	صفحة	عنوان
-	تفسير « و لله ميراث السموات والارض »	٣٥٣	تفسير آية « ولا يعربك الدين يسارعون في الكفر »
٣٦٤	تفسير آية « لقد سمع الله قول الذين قالوا ان الله فقير »	٣٥٣	تفسير آية « ان الذين اشتروا الكفر بالايان »
٣٦٤	تفسير آية « ذلك ما قدمت ايديكم تفسير آية « الذين قالوا ان الله عهد اليها »	٣٥٤	تفسير آية « ولا يحسن الدين كبروا اما سلى »
٣٦٥	تفسير « قد حاكمكم رسل »	٣٥٤	تأويل « ولا يحسن الدين قتلوا في سبيل الله »
٣٦٦	تفسير آية « فان كذبوك فقد كتب رسل »	٣٥٥	شرح و تأويل « ما كان الله ليدر المؤمنين »
٣٦٦	شرح و تأويل « ما كان الله ليدر المؤمنين »	٣٥٥	تأويل « ولا يحسن الدين سحلون شرح و تأويل « لقد سمع الله قول الذين قالوا »
٣٦٦	تأويل « قالوا ان الله فقير و نحن اعياء »	٣٥٦	تأويل « ما كان الله ليدر المؤمنين »
٣٦٨	ترجمة آيات ١٨٥ تا ١٨٩	٣٥٦	تفسير « حتى يسر الحديث من العيب تفسير « و ما كان الله ليطلعكم على- العيب »
٣٦٩	تفسير آية « كل من دأبه الموت »	٣٥٧	تفسير آية « ولا يحسن الدين سحلون ما آتيهم الله »
٣٧٠	تفسير « و اما توفون احوركم »	٣٦٢	تفسير « سيطوفون ما سحلوا به »
٣٧١	تفسير آية « لتلون في اموالكم و اعسكم »	٣٦٣	
٣٧٢	تفسير « و لتسمى من الذين اوتوا- الكتاب »		
٣٧٣	تفسير « فان ذلك من عزم الامور »		



صفحة	عنوان
	تفسير آية > لئن الدين اقوارهم
٣٩١	لهم حات <
٣٩١	تفسير > و ما عد الله خير للارار <
	تفسير آية > و ان من اهل الكتاب
٣٩٢	لئن يؤمن <
٣٩٣	تفسير > ان الله سريع الحساب <
	تفسير آية > يا ايها الذين آمنوا
٣٩٣	اصروا <
	***
٣٩٤	شرح وتاويل > ان في خلق السموات
٣٩٥	شرح > لآيات لا ولي الا لآيات <
٣٩٥	شرحى در اثبات خدا و يگانگى او
٣٩٦	تاويل > الذين يدكروا الله قياما <
٣٩٦	سجى سر طرقت در اين باب
	تاويل > و معكروا فى خلق
٣٩٦	السموات <
٣٩٧	تاويل > رسا ايك من تدخل النار <
٣٩٧	تاويل > رسا اما سمعا ماداما <
٣٩٨	تاويل > رسا فاعصر لنا دوسا <
٣٩٨	تاويل > رسا و آتنا ما وعدنا <
٣٩٨	شرح و تاويل > فاسد ان لهم ربههم <
٣٩٩	تاويل > فالذين هاجروا و اخرجوا
٣٩٩	سجى بر طريقت
٣٩٩	تاويل > لا كرمون عنهم سيئاتهم <
٤٠٠	تاويل > نا اهل الذين آمنوا اصروا
٤٠٠	سجى بر طرقت

صفحة	عنوان
	تفسير آية > و اد اعد الله ميثاق -
٣٧٤	الذين اوتوا الكتاب <
٣٧٤	تفسير > صدوه وراء ظهورهم <
	تفسير آية > لا تحسن الدين مرحون
٣٧٥	ما اتوا <
	تفسير آية > و لله ملك السموات
٣٧٦	و الارض <
	***
	شرح و تاويل > كل نفس ذائقة
٣٧٦	الموت <
٣٧٨	داستان مادامكام شيعى وفات پيمبر
	***
٣٨٠	ترجمة آيات ١٩٠ تا ٢٠٠
٣٨٢	تفسير آية > ان في خلق السموات <
٣٨٥	بيان هفت آسمان و حكومتى آنها
	تفسير آية > الذين يدكروا الله
٣٨٥	قياماً و قعوداً <
٣٨٦	تفسير > و معكروا فى خلق السموات
٣٨٨	تفسير آية > رسا ايك من تدخل النار
٣٨٨	تفسير آية > رسا اما سمعا مادايا
٣٨٨	تفسير آية > رسا و آتنا ما وعدنا <
٣٨٩	تفسير آية > فاسعاب لهم ربههم <
٣٩٠	تفسير > من ذكر او أشي معكم <
٣٩٠	تفسير > فالذين هاجروا و اخرجوا
٣٩١	تفسير آية > لا يترك قلب الدين <
	تفسير آية > ما ع قليل ثم ماوهم
٣٩١	ههم <

عنوان	صفحة	عنوان	صفحة
شرح «واقواقه»	۴۰۰	بیان اسكه سماء چه كسانید	۴۱۳
سوره الساء		تفسیر «وارد قوهم میبا»	۴۱۴
ترجمة آیات ۱ تا ۵	۴۰۱	تفسیر «وقولوا لهم غولامروما»	۴۱۴
تفسیر «سم الله الرحمن الرحيم»	۴۰۲	***	
امیت و مصیبت «سم الله»	۴۰۲	تأویل «سم الله الرحمن الرحيم»	۴۱۵
بیان تعداد آیات و كلمات و حروف		شرح و تأویل «یا ایها الناس	
سورة ساء و بیان مصیبت آن	۴۰۴	اقوا»	۴۱۶
تفسیر آیه «یا ایها الناس اتقوا		داستان حواهر شرعانی واحد حاصل	۴۱۷
و مکن»	۴۰۵	شرح «الذی خلقکم من نفس	
تفسیر «الذی خلقکم من نفس		واحدة»	۴۱۸
واحدة»	۴۰۵	شرح «و من مینا و حالا»	۴۱۸
تفسیر «و من مینا و حالا کثراً و		شرح و تأویل «ان الله کان علیکم	
ساء»	۴۰۶	رقصا»	۴۱۹
تفسیر «واقوا الله الذی تسألون»	۴۰۶	***	
تفسیر آیه «و آتوا التامی اموالهم»	۴۰۷	ترجمة آیات ۶ تا ۹	۴۱۹
تفسیر «ولا تشدوا الحبت		تفسیر آیه «واشلوا الیتامی حتی اذا	
بالطیب»	۴۰۸	ملعوا»	۴۲۱
تفسیر آیه «وان حنتم الا تقسطوا		تفسیر «فان آتستم منهم رشداً»	۴۲۲
فی التامی»	۴۰۸	تفسیر «ولا تأکلوا اموالهم	
تفسیر «فان حنتم الا مدلوا»	۴۰۸	و بناراً»	۴۲۳
بیان حکم تعدد روحان	۴۰۹	تفسیر «ومن کان عیفا فلیستعفف»	۴۲۳
تفسیر «ذلك اذنی الا مولوا»	۴۱۰	تفسیر «فاذا دعتهم الیهم اموالهم»	۴۲۴
تفسیر آیه «و آتوا النساء صدقاتهن	۴۱۰	تفسیر «و کفی بالله حسبا»	۴۲۴
تفسیر «فان طلی لکم عن شیء»	۴۱۲	تفسیر آیه «للرجال صیبت مما	
تفسیر «ولا یؤتوا السوا		ترك الوالدان»	۴۲۴
اموالکم»	۴۱۳		

صفحة	عنوان
٤٣٩	تفسير «من بعد وصية يوصي بها»
٤٤٠	تفسير «غير مصار»
٤٤٠	تفسير آية «تلك حدود الله»
٤٤٠	تفسير «ومن يطع الله ورسوله»
٤٤١	تفسير آية «ومن يعص الله ورسوله»
	***
	شرح وتأويل «ان الذين يأكلون
٤٤١	اموال اليتامى»
٤٤٣	شرح «يوصيكم الله في اولادكم»
٤٤٣	شرح «للكرم مثل حظ الاثني»
	شرح «آناؤكم واساؤكم لا تدرؤن
٤٤٤	ايهم»
	تأويل «ولكم نصف ما ترك
٤٤٤	ادواحكم»
٤٤٥	سبح حواحه عبد الله اصاري
	***
٤٤٥	ترجمة آيات ١٥ تا ١٨
٤٤٧	تفسير آية «والذين يأتين الفاحشة»
	تفسير آية «والذين يأتونها منكم
٤٤٧	فأدوها»
	تفسير آية «انما التوبة على الله
٤٤٩	للذين»
٤٤٩	تفسير «ثم يتوبون من مرس»
	تفسير آية «وليست التوبة للذين
٤٥٠	يصلون»

صفحة	عنوان
٤٢٤	تفسير «ما قل اوكثر»
	تفسير آية «وادا حصر القصة
٤٢٥	اولوالقربى»
	تفسير آية «وليحش الذين
٤٢٦	لو تركوا»
	***
	شرح وتأويل «واستلوا اليتامى حتى
٤٢٧	اذا بلغوا السكاح»
٤٢٨	تأويل «للرجال نصيب مما ترك»
٤٢٨	شرح وتأويل «وادا حصر القصة»
٤٢٩	تأويل «وليحش الذين لو تركوا»
	***
٤٢٩	ترجمة آيات ١٠ تا ١٤
	تفسير آية «ان الذين يأكلون اموال
٤٣٢	اليتامى»
	تفسير «انما يأكلون في بطونهم
٤٣٢	مارأ»
٤٣٣	تفسير «يصلون سعيأ»
	تفسير آية «يوصيكم الله في
٤٣٣	اولادكم»
٤٣٥	تفسير «للكرم مثل حظ الاثني»
٤٣٥	سان احكام ادرث
	تفسير «آناؤكم واساؤكم
٤٣٧	لا تدرؤن»
	تفسير آية «ولكم نصف ما ترك
٤٣٨	ادواحكم»
٤٣٩	تفسير «وان كان رجل يورث كلالة»

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
	تفسیر «دورانیکم اللاتی می		شرح وتأویل «واللاتی یا بیتی
۴۶۴	حضورکم <	۴۵۱	الفاشة <
۴۶۵	تفسیر «وخلائل اساتکم»		تأویل «امسا التوبة علی الله للدين
۴۶۶	تفسیر «وان تحموا بين الاخین»	۴۵۲	يعملون السوء <
	تفسیر آیه «والحصصات من الساء		تأویل «وليس التوبة للدين
۴۶۶	الاما ملکت <	۴۵۳	يسلون السيئات . <
۴۶۷	تفسیر «كتاب الله عليكم»	***	
	تفسیر «ان تنعوا بأموالکم		ترجمة آیات ۱۹ تا ۲۴
۴۶۸	محصين <	۴۵۴	تفسیر آیه «يا ايها الذين آمنوا
	تفسیر «فما استغتم به منهن		لا يجعل لكم <
۴۶۸	فأتوهی <	۴۵۷	تفسیر «ان ترثوا الساء کرها»
۴۶۹	بيان نکاح تمت	۴۵۸	تفسیر «ولا تصلوهن لدنوا
	تفسیر «ولا حاح عليكم فيما		سمن <
۴۷۰	تراصيتن <	۴۵۸	تفسیر «وعاشروهن بالمعروف»
	***	۴۵۹	تفسیر «ان کرهتوهن منی ان
	شرح وتأویل «يا ايها الذين آمنوا		تکرهوا شيئاً <
۴۷۱	لا جعل لكم <	۴۵۹	تفسیر آیه «وان اردتم استدال
۴۷۲	سعی سطريرقت		روح <
	شرح وتأویل «وان کرهتوهن منی	۴۶۰	تفسیر آیه «وکیف تاحدونه وعد
۴۷۲	ان تکرهوا <		افسى بمصکم <
	شرح وتأویل «وان اردتم استدال	۴۶۱	تفسیر «واحسن مکنم میاها علیها»
۴۷۲	روح <	۴۶۲	تفسیر آیه «ولا تکفوا ما یکح
۴۷۳	تأویل «حرمت علیکم امهاتکم <	۴۶۲	آناو کم <
	***		تفسیر آیه «حرمت علیکم امهاتکم <
۴۷۳	ترجمة آیات ۲۵ تا ۳۰	۴۶۲	مان دیابی که ادراء سب حرامند
	تفسیر آیه «ومر لم یستطع مکنم	۴۶۳	مان دیابی که اردوی سب حرامند
۴۷۵	طولا <	۴۶۴	تفسیر «وامهات ساتکم»
۴۷۶	تفسیر «واقه اعلم باناسکم»		

صفحة	عنوان	صفحة	عنوان
٤٩١	تفسير «والذين عقدت ايمانكم»	٤٧٦	تفسير «فانكحوهن ناضا اهلهم»
٤٩٢	تفسير آية «الرجال قومون على النساء»	٤٧٧	تفسير «فان ايدي ناعشة عليهن»
٤٩٣	تفسير «فالمعاملات فاشات حافظات»	٤٧٧	تفسير «ذلك لمن حشي المصمكم»
٤٩٣	تفسير «واللاتي تعامون بشورهن»	٤٧٧	تفسير «وان تصبروا خير لكم»
٤٩٤	تفسير «فان اطعكم فلا تموا»	٤٧٨	تفسير آية «يريد الله ليس لكم»
٤٩٤	تفسير آية «وان حتم شقاق سها»	٤٧٨	تفسير آية «واش يريد ان يتوب»
٤٩٥	تفسير «ان يريد اصلاحا يوفق»		تفسير آية «يريد الله ان يعصم عكم»
	***	٤٨٠	تفسير آية «ما ابا الذين آمنوا لاتاكلوا»
٤٩٥	شرح وتأويل «ان تعتسوا كائرا»	٤٨٠	تفسير «ولا تقتلوا انفسكم»
٤٩٦	تأويل «ولا تموا ما فعل الله به»	٤٨١	تفسير آية «ومن فعل ذلك عدوا ما»
٤٩٦	سعي حواش عدا الله اصاري		***
	***		شرح وتأويل «ومن لم يستطع معكم طولا»
٤٩٨	ترجمة آيات ٣٦ تا ٤٠	٤٨٢	شرح «يريد الله ليس لكم»
	تفسير آية «واعبدوا الله ولا تشركوا به شيئا»	٤٨٣	تأويل «يريد الله ان يعصم عكم»
٤٩٨	تفسير «والذين احسانا وبنى»	٤٨٤	تأويل «خلق الانسان صعيما»
٥٠٠	القربي»	٤٨٤	سعي بئر طرقت
٥٠٠	تفسير «والعازدي العربي»		***
٥٠١	تفسير «والصاحب بالحب»	٤٨٥	ترجمة آيات ٣١ تا ٣٥
	تفسير «ان الله لا يحب من كان مخالفا»		تفسير آية «ان تعة وواكائرا»
٥٠٢	مهورا»	٤٨٦	ماتيهون
	تفسير آية «الذين سخطوا»	٤٨٧	بان تعداد كائرا
٥٠٢	يامرون»	٤٨٨	تفسير «ومن حلكم مدحلا كرميا»
	تفسير «ويكتمون ما آتاهم الله من فضله»		تفسير آية «ولا تموا ما فعل الله به معكم»
٥٠٣	فصله»	٤٨٩	تفسير آية «ولكل جعلنا موالى»

صفحة	عنوان
	تفسير «واحد منكم من الماعط
١١٨	اولا مستم النساء»
٢٠	تفسير «علم تعدوا ماء هتيموا»
٢١	بيان كيفية تيمم
	تفسير آية «الم تر الى الذين اوتوا
٢٣	ههنا من الكتاب»
٢٣	تفسير آية «والله اعلم ما عندكم»
٢٣	تفسير «وكفى بالله ولنا»
	تفسير آية «من الذين هادوا يعرفون
٢٣	الكلم»
٢٤	تفسير «ويقولون سمعا وعصيا»
٢٤	تفسير «وراعا ليا ما لستهم»
٢٤	تفسير «ولكن لسم الله بكفرهم»
	تفسير آية «يا ايها الذين اوتوا -
٢٥	الكتاب آموا»
٢٥	تفسير «من قل ان طمس وجوها»
٢٦	تفسير «مردها على اذناها»
	***
	شرح وتأويل «كيف اذا حشا من
٢٦	كل امة شهيد»
٢٦	بيان مقامهاى مختلف رستاجر
	شرح وتأويل «يا ايها الذين آمنوا
٣١	لا تهرؤوا الصلوة وأسم سكارى»
	شرح وتأويل «ولا حشا الا عارى
٣١	سيل»
٣٢	أويل «ان الله كان ههوا ههوا»
	***

صفحة	عنوان
	تفسير آية «والذين يعفون اموالهم
٥٣	رءاء الناس»
٥٣	تفسير آية «وما داد عليهم لو آموا»
	تفسير آية «ان الله لا يظلم مثقال
٥٣	ذرة»
	تفسير «وان تك حسة يضاعها»
٥٥	***
	شرح وتأويل «واعبدوا الله ولا
٥٦	تشرؤوا به شيئا»
٥٧	سحن حواحه عدا الله اصارى
٥٨	ايضا سحن حواحه
٥٩	ايضا سحن حواحه
٥١٠	ايضا سحن حواحه
	***
٥١١	ترجمة آيات ٤١ تا ٤٧
	تفسير آية «كيف اذا حشا من كل
٥١٣	امة شهيد»
	تفسير آية «ومثد بوالدين
٥١٤	كعروا»
٥١٥	تفسير «لوتسوى بهم الارص»
	تفسير آية «اناها الذين آموا لا تروا
٥١٥	الصلوة وأتم سكارى»
٥١٦	تفسير «ولا حشا الا عارى سيل»
٥١٧	تفسير «حتى ته سلوا»
٥١٧	بيان عسلهاى واحد
٥١٧	تفسير «وان كنتم مرضى او على سفر»

صفحة	عنوان
	شرح وتأويل «الم ترالى الدس
٥٤٨	مركون اعصم «
٥٤٩	سعى يبرطريت دراين باب
٥٥٠	ايضا سعى يبرطريت
	***
٥٥٠	برحة آیات ٥٨ تا ٦٣
	تفسير آية «ان الله بأمركم ان تؤدوا
٥٥٢	الامانات «
٥٥٣	تفسير «و اذا حكتم بين الناس «
٥٥٣	تفسير «ان الله عما يعطاكم «
	تفسير آية «يا ايها الدس آموا
٥٥٣	اطعوا الله «
٥٥٤	بيان معنى اولو الامر
٥٥٥	تفسير «ان تادعتم فى شىء مردوه «
	تفسير آية «الم ترالى الدس يرفعون
٥٥٧	اهم آموا «
	تفسير «يريدون ان تتعاضدوا الى
٥٥٧	الطاعات «
	تفسير آية «و اذا قيل لهم تعالوا الى
٥٥٨	ما امر الله «
	تفسير آية «فكيف اذا اصاحمهم
٥٥٨	مصيبة
٥٥٨	تفسير «ثم حاؤك يعطون
	***
	شرح وتأويل ان الله بأمركم ان
٥٥٩	تؤدوا الامانات

صفحة	عنوان
٥٣٣	ترحة آیات ٤٨ تا ٥٧
	تفسير آية «ان الله لا يضر ان يترك
٥٣٥	«
٥٣٦	تفسير «ويسع ما دون ذلك «
	تفسير آية «الم ترالى الدين
٥٣٧	يركون اعصم «
	تفسير آية «اطركيف هتروون
٥٣٨	على الله «
	تفسير آية «الم ترالى الدس ابوا
٥٣٨	صعبا «
	تفسير آية «اولئك الدين لمهم
٥٤٠	الله ومن يلعن الله «
٥٤٠	داستان كشته شمس كم اشرف
٥٤٢	تفسير آية «وام لهم عيب من الملك
	تفسير آية «ام يحسدون الناس على
٥٤٢	ما آتاهم «
	تفسير آية «مهم من آمن به
٥٤٣	ومهم من صدقه «
	تفسير آية «ان الدس كفروا
٥٤٣	بآياتنا «
	تفسير آية «والدس آموا وعملوا-
٥٤٤	المصالحات
٥٤٥	تفسير «و ندخلهم طلائيل «
	***
	شرح وتأويل ان الله لا يضر ان
٥٤٦	يشرك به «

صفحة	عنوان	صفحة	عنوان
٥٧٦	ترجمة آيات ٧١ تا ٧٦	٥٦٣	شرح وتأويل «ما ن تارعتم في شيء»
٥٧٨	تفسير آية «يا ايها الذين آمنوا حذروا حذرکم»	***	
٥٧٩	تفسير آية «وان منكم من لم يسطئ»	٥٦٥	ترجمة آيات ٦٤ تا ٧٠
٥٨٠	تفسير آية «ولئن احسانكم فعل من الله»	٥٦٦	تفسير آية «وما ارسلنا من رسول الا ليطاع»
٥٨٠	تفسير «كان لم تكن بيسكم وبنيه مودة»	٥٦٧	تفسير «ولوا منهم ادخلوا الصميم»
٥٨٠	تفسير آية «عليقاتل في سبيل الله»	٥٦٧	تفسير آية «ولا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك»
٥٨١	الدين	٥٦٨	بيان اقسام تسليم
٥٨١	تفسير «ومن قاتل في سبيل الله»	٥٦٨	تفسير آية «ولوا ما كتبا عليهم ان اقتلوا»
٥٨١	تفسير آية «وما لكم لا تقاتلون في سبيل الله»	٥٦٩	تفسير «ولوا منهم فلو ما يؤعطون»
٥٨٢	تفسير آية «الذين آمنوا يقاتلون في سبيل الله»	٥٧٠	تفسير آية «وإذ آتيناهم من لدنا»
٥٨٢	تفسير آية «الذين آمنوا يقاتلون في سبيل الله»	٥٧٠	تفسير آية «ولهداياهم صراطلا»
٥٨٢	تفسير آية «الذين آمنوا يقاتلون في سبيل الله»	٥٧١	تفسير آية «ومن بطع الله والرسول ماؤتلك مع الدين»
٥٨٢	تفسير آية «الذين آمنوا يقاتلون في سبيل الله»	٥٧٣	تفسير «وحسن أولئك رفيقا»
٥٨٢	تفسير آية «الذين آمنوا يقاتلون في سبيل الله»	٥٧٣	تفسير آية «ذلك الفصل من الله»
٥٨٢	تفسير آية «الذين آمنوا يقاتلون في سبيل الله»	***	
٥٨٢	تفسير آية «الذين آمنوا يقاتلون في سبيل الله»	٥٧٤	شرح وتأويل «وما ارسلنا من رسول الا ليطاع»
٥٨٢	تفسير آية «الذين آمنوا يقاتلون في سبيل الله»	٥٧٤	شرح وتأويل «ومن بطع الله والرسول ماؤتلك مع الدين»
٥٨٢	تفسير آية «الذين آمنوا يقاتلون في سبيل الله»	٥٧٥	تفسير آية «الذين آمنوا يقاتلون في سبيل الله»
٥٨٢	تفسير آية «الذين آمنوا يقاتلون في سبيل الله»	***	



صفحة	عنوان	صفحة	عنوان
	تفسير «ولوردوه الى الرسول والى	٥٩١	تفسير «ولو كنتم في مروح مشيدة»
٦٠٦	اولي الامر >	٥٩٢	تفسير «وان تصبهم حسنة يقولوا >
٦٠٦	تفسير «لملة الدين مستطوبه منهم >	٥٩٣	تفسير «صالح هؤلاء القوم لا يكادون
	تفسير آية «مقاتل في سبيل الله		تفسير آية «ما اصابك من حسنة
٦٠٧	لا تكلف >	٥٩٣	في الله >
٦٠٨	تفسير «وحر من المؤمنين»	٥٩٥	تفسير «وارسلناك للناس رسولا >
	تفسير «عسى الله ان يكف بأس		تفسير آية «من يطع الرسول فقد
٦٠٩	الدين كدروا >	٥٩٥	اطاع الله >
٦٠٩	تفسير آية «من يشع شعاعة حسنة >		تفسير آية «وقولون طاعة فادا
٦١٠	تفسير «ومن يشع شعاعة سيئة >	٥٩٥	بردوا من عندك >
	***	٥٩٦	تفسير «والله يكتب ما يبتون»
٦١٣	ترجمة آيات ٨٦ تا ٩١		تفسير «فأعرض عنهم وتوكل
	شرح واول «املا يدرون القرآن	٥٩٦	على الله >
٦١٢	> وبيان فصليت قرآن		***
٦١٢	بيان اقسام تدبر		شرح وتأويل «الم تر الى الذين قيل
	***	٥٩٦	بهم كفوا >
٦١٥	تفسير آية «واذا حيتم شحة >		تأويل «ايضا تكونوا بدركم
٦١٦	تفسير «صعبوا بأحسن منها >	٥٩٩	الموت >
٦١٧	فصلي در بيان احكام هديه	٥٩٩	> من يبرطريقه در اين باب
٦١٧	تفسير «ان الله كان على كل شيء حسيبا»		***
	تفسير آية «الله لا اله الا هو	٦٠٢	ترجمة آيات ٨٢ تا ٨٥
٦١٨	ليجمعكم >		تفسير آية «املا تدرون القرآن >
	تفسير آية «ما لكم في المنافقين		تفسير «ولو كان من عند غير الله لوجدوا
٦١٨	فتين	٦٠٥	فيه احلاما كثيرا»
٦١٩	تفسير «والله لو كسبهم ما كسوا	٦٠٥	بيان عدم احتلاب وتصاد در قرآن
			تفسير آية «واذا حاثهم امر من
		٦٠٦	الامن والاعوف >

صفحة	عنوان	صفحة	عنوان
٦٣٨	تفسير آية «ومن يقتل مؤمناً متعمداً <	٦٢٠	تفسير آية «ودوا لو تكفروا كما
٦٤١	تفسير «حالداً فيها»	٦٢٠	كفروا >
٦٤٢	تفسير آية «يا أيها الذين آمنوا ادا صرتم في سبيل الله >	٦٢٠	تفسير «فان تولوا بعدوهم >
٦٤٤	تفسير «ولا تقولوا لمن اتقى اليكم السلام >	٦٢٠	تفسير آية «الا الذين يصلون الى قوم >
٦٤٥	تفسير «تتمون عرس العيرة الدنيا <	٦٢١	تفسير «واحاؤكم حشرت صدورهم >
٦٤٥	تفسير «كذلك كنتم من قبل من الله >	٦٢١	تفسير «ولو شاء الله لسلطهم عليكم >
٦٤٥	تفسير آية «لاستوى القاعدون من الؤمنين >	٦٢١	سان معاني سبيل در قرآن
٦٤٦	تفسير «فصل الله المحادين بأموالهم وأولئهم >	٦٢١	تفسير آية «ستعدون آخري
٦٤٦	تفسير آية «درجات من معرفة <	٦٢٣	مريدون >
٦٤٧	تفسير آية «ان الذين توفيههم اللائكة >	٦٢٣	شرح وتاويل «مادا حشمت تنجيه <
٦٤٨	تفسير «طالعي انفسهم >	٦٢٥	سجن بير طريقت در اس باب
٦٤٨	تفسير آية «الا اليسمعين من الرجال والسا >	٦٢٥	سان اصول آداب صحت
٦٤٨	تفسير آية «فاولئك عسى الله ان يعفو عنهم >	٦٢٦	تاويل الله لاله الا هو»
٦٤٨	شرح وتاويل «وما كان لمؤمن ان يقتل مؤمناً >	٦٢٧	شرح «لحمصكم الى يوم القيامة»
٦٤٩	تفسير «وما كان لمؤمن ان يقتل مؤمناً >	٦٢٨	شرح «فما لكم في المنافقين فئتين <
٦٥٠	تأويل «وما يقتل مؤمناً متعمداً <	٦٢٨	ترجمه آیات ٩٢ تا ٩٩
٦٥٠	تأويل «يا أيها الذين آمنوا ادا صرتم في سبيل الله >	٦٣١	تفسير آية «وما كان لمؤمن ان يقتل مؤمناً >
٦٥٠	شرح «لاستوى القاعدون من - الؤمنين >	٦٣١	سان احكام دل
٦٥١		٦٣٥	تفسير «الا ان يصعدوا >
		٦٣٦	تفسير «وان كان من قوم سكم ويبيهم مناق >
		٦٣٨	تفسير «ومن لم يجد فصيام شهر من

صفحة	عنوان	صفحة	عنوان
٦٦٦	تفسير آية «فادا قصيتم الصلوة فادكروا الله قياما»	٦٥١	مدح عازيان ومصل ايشان
٦٦٦	تفسير «فادا اطلأتم فأقيوا الصلوة»	***	
٦٦٦	مصل في كيفية الصلوة ودكر حقوقها	٦٥٢	ترجمة آيات ١٠٠ تا ١٠٢
٦٦٧	تفسير آية «ولا تنهوا في ابتغاء القوم»	٦٥٤	تفسير آية «ومن يهاجر في سبيل الله بعد
٦٧٠	تفسير آية «اما ارلما اليك الكتاب بالحق»	٦٥٥	تفسير «ومن يعرج من بيتة مهاجراً»
٦٧١	تفسير «لتعكم بين الناس ما ارناك الله»	٦٥٥	تفسير آية «وادا صرتم في الارض فليس عليكم حاح ان تقصروا من الصلوة»
٦٧٢	تفسير آية «واستمعوا لله»	٦٥٥	مصل في در بيان احكام قصر در مبار
٦٧٢	تفسير آية «ولا تعادل من الدين سعادون»	٦٥٦	تفسير آية «وادا كنت فيهم فأقت لهم الصلوة»
٦٧٣	تفسير آية «لا يستمعون من الله»	٦٥٧	بان ما راجع
٦٧٤	تفسير آية «ما اشم هؤلاء فادلهم»	٨٥٨	تفسير «ولا حاح عليكم ان كان مكم ادى»
٦٧٥	شرح وتاويل «فادا قصيتم الصلوة»	٦٦٠	تفسير «وحدوا حركم»
٦٧٦	شرح فصلت مبار	٦٦٢	شرح وناويل «ومن يهاجر في سبيل الله بعد
٦٧٩	ترجمة آيات ١١٠ تا ١١٦	٦٦٢	داستان نوربد سظامي
٦٨٠	تفسير آية «ومن عمل سوءا او يظلم»	٦٦٣	تاويل «وادا صرتم في الارض فليس عليكم حاح ان تقصروا من الصلوة»
٦٨١	تفسير آية «ومن يكس اثنا فاما يكسه على نفسه»	٦٦٣	تاويل «وادا كنت فيهم فأقت
٦٨٢	تفسير آية «ومن يكس حطية او اما»	٦٦٤	ترجمة آيات ١٠٩ تا ١٠٣

صفحة	عنوان	صفحة	عنوان
	تفسير آية «لما الله وقال لا تحس من	٦٨٢	تفسير آية «ولولا صل الله عليكم
٦٩٨	صادك هيباً معروفاً <	٦٨٤	تفسير «وما يصروك من شيء <
٦٩٨	تفسير آية «ولا صلهم ولا مبهم <		تفسير آية «لا حيرى كثير من
٦٩٩	تفسير «ولا امرهم فليمرن خلق الله <	٦٨٤	«موبهم <
٧٠٠	تفسير «ومن يتعد الشيطان ولياً <		تفسير «ومن جعل ذلك اتعاء مرعات
٧٠٠	تفسير آية «يسلمهم ويسمهم <	٦٨٥	الله <
٧٠٠	تفسير آية «اولئك ما وبهم حرم <	٦٨٦	تفسير آية «ومن شاقق الله من سدا <
	تفسير آية «والذين آمنوا وعملوا	٦٨٧	تفسير «ووضع غير سبيل المؤمنين <
٧٠١	الصالحات <	٦٨٩	تفسير «وله ما تولى وصله <
	تفسير آية «ليس بأمايكم ولا		تفسير آية «داد الله لا يصر أن يشرك
٧٠١	أماي أهل الكتاب <	٦٨٩	«وغير مادون ذلك <
٧٠٢	تفسير «من يصل سوءاً يجره <	٦٩٠	تفسير «ومن شرك بالله قد صل <
	تفسير آية «ومن جعل من الصالحات	***	
٧٠٢	سند حلهم <		شرح وتاويل «ومن يصل سوءاً
	***	٦٩١	او يصلهم <
	شرح وتاويل «ان يدعو من دونه	٦٩٢	داستان اسلام آوروں سعد معاد
٧٠٤	الاماناً <	٦٩٤	شرح «ومن يكسب انناً <
٧٠٦	شرح «ولا صلهم ولأمبهم <	٦٩٤	شرح «ومن يكسب حطيه <
	***		شرح وتاويل «ولولا صل الله
٧٠٧	ترجمة آيات ١٢٥ تا ١٣٥	٦٩٤	عليكم <
	تفسير آية «ومن احسن دينا من	٦٩٥	شرح «لا حيرى كثير من موبهم <
٧١٠	اسلم <	***	
٧١٠	تفسير «والله ابراهيم خليله <	٦٩٥	ترجمة آيات ١١٧ تا ١٢٤
٧٢٣	تفسير آية «والله ما في السموات <		تفسير آية «ان يدعو من دونه الا
	تفسير آية «ويستعذك في السماء	٦٩٧	انما <
٧١٣	الله يتيكم منهن <		تفسير «وان يدعو الا الشيطاناً
		٦٩٨	مرنداً <

صفحة	عنوان	صفحة	عنوان
	تفسير «والكتاب الذي مرل على	٧١٤	تفسير «والستصعين من الولدان»
٧٣٢	رسوله <	٧١٤	تفسير «وان تقوموا لليتامى بالقسط»
	تفسير آية «ان الذين آمنوا تم		تفسير آية «وان امرأة حامت من سلها
٧٣٢	كفروا <	٧١٤	شوروا <
	تفسير آية «بشر المارقين بأن لهم	٧١٦	تفسير «والصلح حر»
٧٣٣	عداا الياء <	٧١٦	تفسير «واحصرت الاصل الشح <
	تفسير آية «الذين يتعدون الكافرين		تفسير آية «ولي تستطيخوا ان تعدلوا
٧٣٣	اولياء <	٧١٧	بين النساء <
	تفسير آية «وقدرل عليكم في الكتاب		تفسير آية «وان يتبرقا بين الله كلا <
٧٣٤	ان اذا سحتم <	٧١٨	تفسير آية «ووفه ما في السموات <
٧٣٥	تفسير آية «الذين يرضون بكم <		تفسير آية «ان يشأ يذهبكم
٧٣٥	تفسير «وان كل للكافرين حسب <	٧١٩	ايها الناس <
	تفسير آية «ان المارقين يجادعون		تفسير آية «من كان يريد ثواب
٧٣٦	الله وهو جادعهم <	٧٢٠	الدنيا <
٧٣٦	تفسير «واذا قاموا الى الصلوة <		تفسير آية «يا ايها الذين آمنوا كوا
٧٣٧	عسر «راؤن الناس <	٧٢٠	فوامن بالقسط <
٧٣٧	عسر آية «معددين ذلك <		تفسير «فلا تتبعوا الهوى ان تعدلوا <
٧٣٨	تفسير «ومن يصلل الله فلي تعد <		٢٢٢
	تفسير آية «يا ايها الذين آمنوا	٧٢٢	تاويل «ومن احسن دما <
٧٣٨	لا تتعدوا الكافرين اولياء <	٧٢٤	تاويل «واتبع ملة ابراهيم حنيفا <
	تفسير آية «ان المارقين في النرك	٧٢٦	شرح وتاويل «ووفه ما في السموات <
٧٣٨	الاسفل من النار <	٧٢٧	حكمت سهل تسرى
	تفسير آية «الا الذين تاولوا		٢٢٢
٧٣٩	وأصلحوا <		ترجمة آيات ١٣٦ تا ١٤٦
	٢٢٢	٧٢٨	تفسير آية «يا ايها الذين آمنوا آمنوا بالله <
٧٣٩	تاويل «يا ايها الذين آمنوا آمنوا <	٧٣	

صفحة	عنوان	صفحة	عنوان
٧٥٢	تفسير «وقولهم قلوبنا غلف»	٧٤٠	سبحن يبرطريقت
	تفسير آية «ونكفرهم وقولهم على	٧٤١	تأويل «ان الدين آمنوا تم كبروا»
٧٥٣	مريم بهتاما»	٧٤٢	تأويل «ايتمون عهدهم المرة»
٧٥٤	تفسير آية «وقولهم انا قتلنا المسيح	٧٤٢	تأويل «ان الماقيين يعادعون الله»
	تصبر «وما قلوبهم وما صلوه ولكن		الحرة السادس (١)
٧٥٤	شه لهم»	٧٤٢	ترجمة آيات ١٤٧ تا ١٥٧
٧٥٤	اختلاف جهود ان درارة كشتن عيسى ع		تفسير آية «ما يصل الله عداكم ان
٧٥٧	تفسير آية «بل ربه الله اليه»	٧٤٥	شكرتم»
	***	٧٤٦	بيان حقيقت شكر
	شرح وتأويل «ما يصل الله عداكم		تفسير آية «لا يحب الله العهر
٧٥٧	ان شكرتم»	٧٤٦	بالسوء»
	شرح وتأويل «لا يحب الله العهر	٧٤٨	تفسير «الامى ظلم»
٧٥٩	بالسوء»	٧٤٨	تفسير آية «ان تدوا حيراً أو تعهوه
٧٥٩	شرح «وكان الله سبيها علياً»	٧٤٩	تفسير آية «ان الذين مكفروا بالله»
٧٥٩	تأويل «ان تدوا حيراً أو تعهوه»	٧٤٩	تفسير آية «اولئك هم الكافرون حيا
	تأويل «يستلك اهل الكتاب ان		تفسير آية «والذين آمنوا بالله
٧٦٠	ترسل»	٧٤٩	ورسله»
٧٦٠	تأويل «وآتيا موسى سلطانا ميسيا»		تفسير آية «يستلك اهل الكتاب ان
	***		ترسل عليهم»
٧٦٦	ترجمة آيات ١٥٩ تا ١٦٩	٧٥٠	تفسير «ان الله حيرة»
	تفسير آية «وان من اهل الكتاب	٧٥٠	تفسير «تم اتعدوا الملح
٧٦٣	الايؤمن»	٧٥١	تفسير آية «ورمما يوفهم الطور»
	تفسير آية «مظلم من الذين هادوا	٧٥١	تصبر «وملنا لهم ادخلوا الباب»
٧٦٤	حرما»	٧٥٢	تفسير «واحدنا منهم ميتا ما عيطا»
	تفسير آية «واحد هم الربوا وقد	٧٥٢	تفسير آية «فما قصهم ميتا فمهم»
٧٦٤	بهواحه»		

صفحة	عنوان	صفحة	عنوان
	شرح وتأويل «إنا اوحيا اليك كما		تفسير آية «لكن الراسعون
٧٧٥	اوحيا الى نوح «	٧٦٥	في العلم منهم «
	***		تفسير آية «إنا اوحيا اليك كما
٧٧٦	ترجمة آيات ١٧٠ تا ١٧٦	٧٦٥	اوحيا الى نوح «
	تفسير آية «إنا اوحيا اليك كما		تفسير «واوحيا الى ابراهيم و
٧٧٨	حائكم الرسول «	٧٦٧	واسماعيل «
	تفسير آية «يا اهل الكتاب لا تعلموا	٧٦٨	تفسير «وآتينا داود ربورا»
٧٧٩	في دينكم «	٧٦٨	تفسير آية «ورسلا قنصصناهم «
٧٧٩	تفسير «وكلت القها الى مريم»	٧٦٩	تفسير «وكلم الله موسى تكليما»
٧٨٠	تفسير «وروح منه»		بيان اسكه كلام دو قرآن مرجها ووجه
٧٨١	بيان معاني روح دو قرآن	٧٧٠	است
	تفسير «فأما ما لله ورسله ولا نقولوا	٧٧١	تفسير آية «ورسلا مشرين ومندوس «
٧٨١	ثلاثة «	٧٧١	تفسير آية «لكن الله يشهد بانزل «
	تفسير آية «لن يستكف المسيح ان		تفسير آية «ان الذين كفروا
٧٨٢	يكون عدا لله «	٧٧٢	وصدوا عن سبل الله «
٧٨٤	تفسير «ومن يستكف عن عبادته «		تفسير آية «ان الذين كفروا
	تفسير آية «فأما الذين آمنوا و	٧٧٢	وطلبوا «
٧٨٥	علوا الصالحات «	٧٧٣	تفسير آية «الاطرق حيم «
	تفسير آية «إنا اوحيا اليك كما		شرح وتأويل «وان من اهل الكتاب
٧٨٦	مرهاب «	٧٧٣	الا ليؤمن به «
	تفسير آية «فأما الذين آمنوا ما لله و		***
٧٨٧	واعصوا «	٧٧٤	تأويل «معلم من الدين هادوا «
	تفسير آية «يستغنونك قل الله معكم		تأويل «لكن الراسعون في العلم
٧٨٧	في الكلالة «	٧٧٤	منهم والؤمنون «

صفحة	عنوان	صفحة	عنوان
	شرح وتأویل «یا اهل الكتاب		تفسیر «بین الله لکم ان تصلوا والله
۷۸۹	لا سلوا »	۷۸۸	کل شیء علیهم
	شرح «و اما الدین استکفوا و		***
۷۹۰	استکفروا »		شرح وتأویل «یا ایها الناس قد
	تأویل «یا ایها الناس قدما وکم		حاجکم الرسول »
۷۹۱	برهان من وکم »	۷۸۸	
	شرح «اما الدین آموما لله و اعتصموا		شرح وتأویل «وان تکفروا فان الله ما
۷۹۲	به مسند لهم »	۷۸۹	فی السوات »







صفحة	سطر	ثعلب	صحيح
١٧	١٢	آمَرْنَا مُتَرَفِّهِيهَا فَفَسَقُوا	آمَرْنَا مُتَرَفِّهِيهَا فَفَسَقُوا
٢٠	١٧	جهود مطلق	جهود مطلق . حدود ماري
٢١	٢٠	يَتَمَطُّ	يَتَمَطُّ . اَلْأَوَّلُو اللّٰه (والحي) يَتَمَطُّ . اَلْأَوَّلُو اللّٰه وَالْحَيُّ
٢٣	٩	إِنَّمَا	إِنَّمَا
٢٥	٨	كُشِتْ	كُشِتْ
٢٦	آحر	تُحْشَرُونَ	تُحْشَرُونَ
٢٧	٦	يُؤَيِّدُ	يُؤَيِّدُ
٢٩	١٢	لَا تَرْدُ لَهُ رَأْيَةٌ	لَا تَرْدُ لَهُ رَأْيَةٌ
٣١	٥	مَاعِلَمَانَان	مَاعِلَمَانَان
٣٣	٣	كَرَكَان	كَرَكَان
٣٤	١	وَالْمَصَاطِيَةِ الْمُنْهَرَةِ	وَالْمَصَاطِيَةِ الْمُنْهَرَةِ
٣٤	١٨	وَرَزَيْنَ لَهِمَّ الشَّيْطَانُ	وَرَزَيْنَ لَهِمَّ السَّطَّانُ
٣٥	آحر	وَالْعَنْطَرَةُ	وَالْعَنْطَرَةُ
٣٦	٦	الْمَطْبَعَةُ	الْمَطْبَعَةُ
٣٦	١٠	أَنَا أُسَامَةُ	أَنَا أُسَامَةُ
٣٦	١٢	عَرَوْحَلْ مَحَاقٍ عَر	عَرَوْحَلْ مَحَاقٍ عَر
٣٧	٩	فَمَا أُحْدَدُ وَقُوْقُلْ	فَمَا أُحْدَدُ وَقُوْقُلْ
٣٨	٤	لَا نَابِيَا السَّاعَةِ إِنْ بَطَلَ الْإِلَهَاءُ	لَا نَابِيَا السَّاعَةِ الْتَاعَةُ ، ، إِنْ بَطَلَ
			أَلْطَاءُ
٣٨	١٥	لِلَّذِينَ أَتَقْنَا	لِلَّذِينَ أَتَقْنَا

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۹	۱۳ و ۱۲	وَلَزَعَوْا وَسَالُوا بِأَذَلِّ	وَارْعَوْا وَسَالُوا مَا دَلَّ
۳۹	۱۵	وَلَا يَتَّقُونَ	وَلَا يَتَّقُونَ وَلَا يَحْصَنُونَ وَلَا يَنْشَبُونَ
۴۴	۲	أُفِيحُ	أُفِيحُ
۴۴	۳	مَسَابِرُ	مَسَابِرُ
۴۵	۳	قُلْ أَسْلَمْتُ	قُلْ أَسْلَمْتُ
۴۵	۷	فَقَدْ	فَقَدْ
۴۷	۱۰	أَدْخُلُ	أَدْخُلُ
۴۷	۱۳	فَلَا مَكَّ لَا مَيَّ	فَلَا مَكَّ لَا مَيَّ
۴۷	۱۸	إِنْ حَصِرَ	إِنْ حَصِرَ
۴۷	۲۱	مِنْ اسْتِطَاعًا فَلْيَكْثُرْ	مِنْ اسْتِطَاعًا فَلْيَكْثُرْ
۴۹	۸	لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ	لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ
۵۱	۱۲	قِيَامَ وَقِيمَ	قِيَامَ وَقِيمَ
۵۱	۱۷	وَأَقْنَطَ قَطْهُ	وَأَقْنَطَ قَطْهُ
۵۳	۱۲	كَرْدَ آيِدِ	كَرْدَ آيِدِ
۵۳	۱۷	وَمَنْ إِنْ سَمَىٰ	وَمَنْ إِنْ سَمَىٰ
۵۵	۱۲	أَرْقَمَا رَوْقَمَا	أَرْقَمَا رَوْقَمَا
۵۶	۱۲	ثُمَّ سَدَقُوا عَلَىٰ وَحْدُوا	ثُمَّ سَدَقُوا عَلَىٰ وَحْدُوا
۵۹	۷	وَلَمِيبَهُمَا مِنْ عَيْبِهِمَا كُحْلُ	وَلَمِيبَهُمَا مِنْ عَيْبِهِمَا كُحْلُ
۶۰	۲	تَوَقَّتِي وَالْحَقَّتِي	تَوَقَّتِي وَالْحَقَّتِي
۶۰	۱۳	يَدْعُونَ	يَدْعُونَ

مَطْنٌ	مَطْنٌ	مَطْنٌ	مَطْنٌ
وَوَقِيتُ كُلَّ نَفْسٍ يَظْلُمُونَ	وَوَقِيتُ كُلَّ نَفْسٍ يَظْلُمُونَ	وَوَقِيتُ كُلَّ نَفْسٍ يَظْلُمُونَ	وَوَقِيتُ كُلَّ نَفْسٍ يَظْلُمُونَ
مَعْتَدَةٌ	مَعْتَدَةٌ	مَعْتَدَةٌ	مَعْتَدَةٌ
٦٥	١٣	إِنْ نَظُنُّ الْإِطْمَأْ	إِنْ نَظُنُّ الْإِطْمَأْ
٦٦	١٠	أُحِرُّهُمْ أَنَا سَوْفَ	أُحِرُّهُمْ أَنَا سَوْفَ
٦٩	١٣	تَتَّقُوا	تَتَّقُوا
٦٩	آخر	تَحِذُ	تَحِذُ
٧٠	٧	الْمَلِكِ	الْمَلِكِ
٧٠	١٦	تُعْطَى	تُعْطَى
٧١	٧	كُفْتُ وَبَوَاحَتِ سَلْمَانَ مَتَا أَهْلُ كُفْتُ وَبَوَاحِ سَلْمَانُ مَا أَهْلُ	كُفْتُ وَبَوَاحَتِ سَلْمَانَ مَتَا أَهْلُ كُفْتُ وَبَوَاحِ سَلْمَانُ مَا أَهْلُ
٧٤	٥	قُوْتُ يَوْمِهِ فَكَمَا حَيَّرَتْ	قُوْتُ يَوْمِهِ فَكَمَا حَيَّرَتْ
٧٤	٧	ثُمَّ رَأَيْتُ	ثُمَّ رَأَيْتُ
٧٧	٣	أُكْرِهَ وَقَلْتُ	أُكْرِهَ وَقَلْتُ
٧٨	٤	وَالِىَ اللَّهِ الْمَصِيرُ	وَالِىَ اللَّهِ الْمَصِيرُ
٧٨	٦	وَأَسْتَأْذِنُ	وَأَسْتَأْذِنُ
٧٩	١٣	نَوْدُ	نَوْدُ
٧٩	١٤	نَيْهَ	نَيْهَ
٨٠	١١	تُوْنِي الْمَلِكِ الْمَلِكِ	تُوْنِي الْمَلِكِ الْمَلِكِ
٨٩	٥	وَعَلِمَ مُحْكَمٌ	وَعَلِمَ مُحْكَمٌ
٩٠	٦	مَمُودِ كَارِ آيَ	مَمُودِ كَارِ آيَ
٩٠	١٧	بِالدَّرَارِي	بِالدَّرَارِي
٩٢	١٠	مَحُونُ	مَحُونُ

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۷	۱۷	وَالْآنْكَلِرْ	وَالْآنْكَلِرْ
۱۰۰	۱۱	«رحیم»	«رحم»
۱۰۵	۱۱	یعدّبه	یعدّنه
۱۰۹	آخر	الرّوایسی	الرّوایسی
۱۱۶	۱۸	إدماّر	أدماّر
۱۲۰	۱۰	حدّثنی وحدّثه	حدّثنی وحدّثه
۱۲۴	۱	یوحک المنس	و وحک المیسر
۱۳۸	۱۰	فاما الدین	وآما الدین
۱۴۹	۱	وفدّ	وفدّ
۱۶۹	۱۳	مخاص	فمخاص
۱۷۱	۱۷	لم یبطّ	لم یبطّر
۱۷۳	۹	مّن کذب	مّن کذب
۱۸۵	۳	یُبیر	یُبیر
۱۸۹	۴	لَمّة	لَمّة
۲۰۰	بالای صفحه	حرء سوم	حرء چهارم ( این اشتباه با صفحه
			۲۶۴ درههٔ صحابی که شمارهٔ
			روح دارند روی داده است )
۲۱۸	۱۰	وای نبح	ولا تبحّ
۲۲۰	۱۱	محرف	محرّف
۲۴۰	۱	لمهدی	بمهدی

صفحة	سطر	غلط	صحیح
۲۵۹	۱۱	سلاح	سلاح
۲۶۴	۱۴	واطیعوا الرسول	و الرسول
۲۶۴	۱۰	نوی بر نوی	نوی بر نوی
۲۶۸	۱۷	جماعتی	جماعتی (اسم خاص نیست)
۲۷۵	۷	برأتان	براهتان
۲۷۶	۱۱	حکایة	حکایة
۲۸۰	۶	تثاؤوا	تثاؤوا
۳۱۰	۱۹	وَلَا تَلُوْن	وَلَا تَلُوْن
۳۷۹	۱۴	عبدالله	عبدالله (اسم خاص نیست)
۴۴۲	۹	اسألتُ	سألتُ
۴۴۳	۱۶	الذَّئِبِینَ	الذَّئِبِینَ
۴۴۷	۱۲	فَاعِدِ	فَاعِدِ
۵۱۱	۳	۷-	۹-
۵۵۳	۸	ابوعمر	ابوعمر و
۵۹۳	۱	مالِ	قَمَالِ
۶۳۴	۲	واسلة	وائلة
۷۳۷	۱۳	لا یُدکر	لا یدکر
۷۴۲	۵	الدَّرَكِ	الدَّرَكِ
۷۵۰	۲	وخاص	وخاص















